



احوال غیر واند کرده و ابن ابی عقیل خوانده‌اند حمد را بغیر در نافله لازم نمیدانند و بوجوب و بعضی
در راست ایستادن و سر برداشتن از رکوع و درست نشستن از سجود را در نافله در کار نمیدانند و خلاف
احتیاط است اگرچه حدیثی فی الجمله دلالتی بر ثانی میکند و احوط آنست که همه آداب فریضه در نافله رعایت
کنند انکه بعضی از علما گفته‌اند که اجزای که در خارج نماز بجای باید آورد مانند سجود و تشهد و همچنین دو سجده سهو
اگر در وقت فریضه کنند قصد ادا میکنند و اگر در خارج وقت کنند قصد قضا می‌کنند و این سخن محل نظر است
و ظاهر اینست ادا و قضا در نیها در کار نیست در بیان احکام سجده سهو و سببی چند است که با آنها واجب میشود

دو جو نمودا

...ع تعبیر از آن بر جمعی که رعایت ... در بیع ... حسن و ... وجوب
قیدات در آن بر وجه اکمل مرعی بوده باشد و چون امر فروج مزید احتیاط را
سزاوار بود اجابت التماس ایشان را لازم دانسته چند کلمه در خور ادراک و فهم
خویش در تحریر در آوردم و علی الله التکلان و هو المستعان فی جمیع الامور باید
دانست که ظاهر اخبار و اقوال اصحاب آنست که عقد دایم را بنکاح و تزویج هر دو
میتوان ساخت ولیکن مشایخ ما رضوان الله علیهم اجمعین هر دو لفظ
ایراد مینمودند رعایت لغایة الاحتیاط و ایضا باید دانست که مشهور و
مدار عمل جمعی از افاضل که سعادت خدمت ایشان یافته بودیم این بود که
لفظ نکاح و تزویج را هر دو بمفعول ثانی متعدی بکلمه من میساختند
نیز نکاح در مواضع متعدده متعدی بنفس وارد شده از جمله قوله تعالی
ارید ان انکحک احدی ابنتی و تزویج در بعضی آیات متعدی بنفس وارد شده
و هو قوله تعالی زوجناکها و در بعضی متعدی بباء و هو قوله تعالی و زوجناهم
بحور عین ولیکن این شکسته بعد از تتبع در بسیاری از اخبار دیدم
که متعدی بمن وارد شده پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آنست که
بجمیع این وجوه ایراد نموده نمایند و ایضا در آیاتی که سبق ذکر یافت
اسم مرد مقدم است بر اسم زن و مشهور بر عکس است اگر رعایت هر دو
بشود اولی و احوط خواهد بود و ایضا ظاهر بسیاری از اخبار و قول
اکثر از اصحاب آنست که در باکرهٔ عاقلهٔ بالغه رضای دختر کافیست و جمعی
قول بتشریک و استقلال ولی نیز هست احوط آنست که برضای هر دو
واقع شود و لهذا والد مرحوم رضی الله عنه از جهة رعایت نهایت
احتیاط که طریقهٔ مرضیهٔ ایشان بوده بوکالت دختر جدا و بوکالت ولی
جدا و بوکالت هر دو در یک صیغه و بصیغه بحث بدون وکالت

دانستن — خیر — بلفظ — واقع — پس

و در کلام ... متعدی بنفس وارد شده و در قرآن مجید

غلط در متن و حاشیه اگر شوند از خوانندگان
صحیح کنند در حکم غلطی نیست

قیمت محصول ڈاک رجسٹری و بار جسٹری
للعہ ۔ ۴ ۔ ۶



وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

الحمد لله والمنة که کتاب در نظام از حضرت حجة الاسلام
مجتهد الانام فقیہ اہلبیت علیہم السلام عالم علوم ربانی جناب
الشیخ زین العابدین الحائری المازندرانی بطرز سوال و جواب

سوال و جواب

مسمّی بہ

ذخیرة المعاد

حسب فرمائش جناب ہدایت مآب تقدس انتساب شرف الحاج
والزائرین زائر ائمۂ الطاہرین صلوات اللہ علیہم اجمعین ملاذ فہام
جناب الحاج سید نواب جان صاحب دام اقبالہ ساکن عظیم
آباد صانہ اللہ عن شر العاد کے بعد مقابلہ و تصحیح تمام بمقام لکھنؤ محلہ وزیر گنج
در سنه ۱۳۱۲ھ

در مطبع اثنا عشری باہتمام خلف سید مومنین علی طبع

داشت

خیزه

بلفظ

واقع

بس



اشتهار ضرور ملاحظه شود

مژده باد کسی دگر نسیم ز احکام دین بباغ امید وزید و غنچه و خاطر شگفته گردانید یعنی کتاب مستطاب لاجواب سوال و جواب **ذخیرة المعاد** حاوی جمیع مسائل شرعیه ضروریه مؤمنین در عبادات و معاملات تصنیف و فتاوی افضل المجتهدین جناب **الشیخ زین العابدین** الحائری المازندرانی دام ظله العالی که این خاکسار احقر الحاج **سید نواب جان** عظیم آبادی در سفر دیگر حج و زیارت مدتی در کربلای معلی خدمت جناب شیخ مد ظله بسر برده بصد زحمت و مشقت که صدها سوالات موافق ضرورت اهل هند خود مینمودم و جناب شیخ جواب می نوشتند تصنیف و مرتب و تمام کنانیده در هندوستان آورده گو مقدور دیانت طبع همچو کتاب بزرگ نبود برای ترویج دین بفرموده جناب شیخ باسلوب دلنشین بعظیم آباد پټنه در سنه ۱۲۹۶ هجریه چاپ نموده بود که از فضل خدا و توجه و عنایات مؤمنین و رؤسا همه نسخه‌ها تمام در قلیل ایام فروخت گردید باز نظر بانکه دیدم در هندوستان بسی و در کربلا خیلی طالب و خریدارانند دوباره درین سنه ۱۲۹۸ هجریه چاپ نمودم بخط نسخ عمده بفرمایش اهل کربلا و ایمای جناب شیخ چرا که اهل عرب و عجم بخواندن خط نسخ مهارت بیشتر دارند بخلاف اهل هند که بخواندن همه خطوط مهارت میدارند و این کتاب حالا از مرتبه اول بهتر چاپ شده است از چند وجه اول آنکه کاغذ کلفت و مستحکم است دوم آنکه یک نسخه را از مطبوعه اول جناب شیخ باز نظر ثانی نموده و صحیح کرده با مهر و دستخط جدید فرستادند که از روی آن چاپ شده سوم بسیاری از مسائل جدیده دستخطی جناب شیخ دام ظله مع توجیه و جوابات چند مسائل اعتراضیه این کتاب که مردم در آن قیل و قال داشتند و بنده توجیه و جواب آن را از جناب شیخ طلبیدم بطور ملحقات در آخر کتاب داخل نموده شد و آن ملحقات قریب صد سوالات است اکثری مستفسره حقیر و اکثری مستفسره جناب حشمت مآب فضائل و قدسی القاب مولوی یوسف **محمد** صاحب دامت شوکته ابن منشی جواد حسین مرحوم و مغفور رئیس و مالک حسین گنج ضلع سارن نور الله قبره و بعضی که در عربی است مستفسره عالم و فاضل جامع المعقول و المنقول جناب مولوی سید علی صاحب ابن مولانا مجمع الفضائل جناب مولوی سید مظهر علی صاحب قبله فیض آبادی دام فضلهما و اکثرش مرسله جناب فضائل آثار هدایت شعار زبدة الفضلا ملا **قادر حسین** صاحب پیش نماز دام فضله از بمبئی دستخطی

ومهر جناب شیخ برای چاپ نظر ترویج دین که الان اصل مال ایشان نزد جناب ایشان است و باقی اصل هم نزد بنده

موجود چهارم در تمام کتاب حل لغات و مشکلات و ... ترجمات بر حاشیه نوشته شده تتمه کتاب نهایت صحیح چاپ

شده غلطی بسیار کم است که اهتمام بلیغ در تصحیح ... شده و آنچه هست مثل آن نیست که بجای هست نیست

یا بجای نیست هست شده باشد با این هم احتیاطاً داخل در غلطنامه نموده شد مگر غلطی حاشیه که در چاپ واقع

شده اهتمام بتصحیح آن ننموده شد که ضرور نبود و این کتاب با ملحقات جلد ۲۶۱ سوالات دارد و مسئله که هزار دهات است

یعنی اکثر سوالات بر چند چند مسئله مشتمل است پس کتاب باین خوبیها البته امید قویست که هر کس از مؤمنین و دینداران عنت

تمام خریدار خواهد شد بلکه کسانیکه اول خریده اند از نیهم ضرور خواهند خرید خصوص ارباب دولت و ریاست

و صاحبان عزت و حشمت و حکومت و شهزادگان عالیشان و نوابان و راجگان با نام و نشان و امرا و اغنیا از هر ریاست

دینداری در بلادی مثل اولین از خریداری نسخه های متعدد بجهت ضرورت خود و تقسیم و وقف بمومنین و این حقیر بی مایه

کامیاب و ممنون احسان خود خواهند فرمود غرض که هر کرا هر قدر نسخه مطلوب باشد در هندوستان از من احقر الحاج

سید نوابجان ذاکر ساکن عظیم آباد پتنه محله گذری متصل مکان نواب حاجی سید ولایت علیخان بهادر سی آئی ای

و در کربلا و عجم از نزد حاجی سید محمد تقی تاجر هندی مجاور کربلا طلب فرمایند و قیمتش هم محصول بذریعه

برات هندوی یا نوت و تکت های خطوط بر جستری یا بذریعه منی آردر فرستند هر کتابیکه بر لوح اولش که قبل از

اشتهار و فهرست است مهر من سید نوابجان ذاکر که در طغرا است ثبت نباشد کسی آنرا خرید نکند که اِعمال دزدی

و ناجائز است و چونکه مصنف حق تالیف این کتاب بمن داده است لهذا اعلان ممانعت طبع مثل طبع اول تا ده سال

بجنسه یا بتبدیل هیئت و نام و ترجمه کرده در آخر این کتاب نوشته شد رجسترى کرده شد و مسئله جواز ممانعت طبع

هم در ملحقات مذکور است و سابقا چند مد در فهرست نوشته نشده بود مانده بود حالا نوشته شد برای دریافت

باسانی نه که در اصل کتاب جزء سوالات زیاد شده باشد فقط

العبد حاجی سید نوابجان ساکن عظیم آباد پتنه محله گذری

ایضا کتابیست دیگر مبسوط عمده قابل چاپ یک موعظه جو شهور هندی چودهوین رات کا چاند

... موعظه از جناب معلی مولوی سید علی محمد صاحب قبله دام ظله العالی مجتهد لکهنوی ابن جناب سلطان العلما

اعلی الله مقامه و دیگر تصنیف جناب ... یوسف محمد صاحب رئیس مالک حسین گنج ضلع سارن دام

فضله در نوافل و فرائض بعید و نماز شب و نماز ایام هفته و تعقیبات و وظائف و ادعیه روز و شب و غیره بعبارت

فارسی ... در الغوالی فی وظائف الایام و اللیالی دیگر ازهار الربیع فی اذکار الاسابیع که جناب مصنف

دوباره بعتبات عالیات مشرف شده هر دو را از نظر جناب شیخ زین العابدین المازندرانی و جناب حاجی میرزا محمد حسین

شیرازی دام ظلهما العالی گذرانیده اند و جناب ایشان نهایت پسند کرده هر دو کتاب را از مهر و دستخط

و تقریظ خود مزین فرمودند خدا کند که این هر سه کتاب نیز طبع شود امید ... فقط

فهرست کتاب سوال و جواب ذخیرة المعاد مع ملحقات مسائل جدیده



















تمت

سوالات درین کتاب اول که طبع شده بود جلد دو هزار و پانصد چهارده بود حالا با ملحقات جدیده ۲۶۱۰ ست و در طبع اولین چند مد

در فهرست نوشته نشده بود مانده بود حالا بجهت توضیح نوشته شد نه که در اصل کتاب چیزی سوالات زیاده شده باشد بلکه یک سوال الصلوة خیر من النوم را جناب شیخ دام ظله از اصل نسخه در آورده اند و برات خط کشیدند که ننویسند و کیفیتش باد ر توجیه مسئله که در ملحقات مذکور است نوشتند و نیز در باب وکالت در صفحه ۶۶ در ذکر وکیل کافر مؤمن دو سوال را یک کردند فقط نواب جان عفی عنه

باید دانست که درین کتاب بادی بعضی از مسائل این کتاب هرکس نوعی شک داشته باشند از جناب شیخ دام ظله العالی دریافت و استفسار نمایند چنانکه اول دریافت و استفسار نمودند اکثر اشخاص مؤمنین بعضی خود رفته کتاب را برده و بعضی بخدمت شیخ و نوع شکها نمودند فقط



تقریظ کتاب ذخیرة المعاد

عبارت تقریظ دلپذیر لا مثل بها و لا نظیر چکیدهٔ خامهٔ اعجاز رقم بلاغت شیم جناب مستطاب معلی القاب العالم العامل و الفاضل الکامل جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول البحر الزاخر و الادیب الماهر نائب الامام و قدوة الانام که محراب اقامهٔ جمعه و جماعت از وجود ذیجودش امام المسلمین مفتخر و طریق عبادت و طاعت خداوند واجب الاطاعت از نور هدایت آن هادی دین مبین منور عمدة الحاج و نخبة الحجاج السید السند الامجد مولانا الحاج السید مهدی ابن السید محمد لا زالت شموس افاداته ساطعة و اقمار افاضاته لامعة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تجلی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء و اراهم نفسه فی خطابه بل فی کل نور و فیء + و الصلوة الغادیة الرائحة علی من انتجبه و انتخبه و انبعثه و خصه بالوحی + و انتجبه و اصطفاه من کل رهط و قوم و حی + و السلام علی آله الکرام الائمة و السادة القادة الابرار الحجج الجبابرة النقاة التقاة النفاة لتحریف الضالة الهداة من کل ضلال و غی ما اضاء نهار و اسبل قطار فی الاقطار و بعد فقد کان من اسعاده و امداده و ارفاده لعباده ان جعل العلماء ورثة الانبیاء و نواب الاوصیاء و ابواب الائمة الاصفیاء فبهم اخضر العود و قام للدین عمود و رجال اذا الدنیا دجت اشرقت بهم و ان اجدبت یوما بهم بمنزل القطر و لما کان الشان الآن ان الرعیة صنفان مجتهد و مقلد و الفرض الاول الاخذ عن الادلة التفصیلیة و الثانی یکفیه الاخذ عن الاول مع مراعاة الشرائط و الضوابط و کان سلالة السادات و صاحب الکرامات فی الزیارات و المجد فی الریاضات المبتغی لمرضات رب الارضین و السموات حاج بیت الله الحرام و زائر مراقد ائمة الانام بالتمام علیهم السلام خالصا مخلصا عارفا و لعنان العنایة نحو المشقة مع بعد الشقة ثانیا ثانیا و صارفا

زبدة الاخوان وعمدة الخلان قلما ياتى بمثله الزمان السرابر جناب الحاج السيد
نواب جان وقاه الله الملك المنان من شر الانس والجان وشكر سعيه واحسن
رعيه جده وجهده وصرف وكده وكدّه فى اجتلاب فتاوى المجتهدين فطلب وجلب
مسائل ورسائل شيخنا العالم الراسخ شيخ المشائخ عمدة المجتهدين ملاذ المقلدين
جناب الشيخ **زين العابدين** ادام الله وجوده الشريف وظله الوريف
فمن جملة ما افرغه فى قالب الافادة من المقالات فى المقامات والوسائل هذه
الجوابات والمسائل ولعمرى انها لغنيمة باردة حاوية لجوابات اسئلة شارقة
يرتاح بها اللبيب والارض من كاس الكرام نصيب جزى الله امل املتها وعملتها و
حملتها فانه جواد كريم رؤف رحيم وماكنت اجوز لنفسى ان اكون لمثله مقرضا
لكن لا الحاح فى الاقتراح اباح فحسبنا الله ونعم الوكيل
كتب هذه الاحرف اجى رحمة ربه الصمد
مهدى بن محمد عفا الله عنهما

ايضاً

عبارت خوش آئين ونزهت گنجينه كه از قلم جواهر رقم جناب مستطاب معلى القاب
سيد سند فاضل متبحر العالم الكامل والامام العادل الحبر الدرى والتقى
اللوذعى امام الجمعة والجماعة الهادى الى طريق العبادة والطاعة نجل
المصطفين مولانا السيد **اصغر حسين** القصورى لازالت شموس افاداته
وافاضاته طالعة متقرضا على هذا الكتاب بر صفحه قرطاس مرتسم گرديد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى فضل مداد العلماء على دماء الشهداء وعرج بنبيه الى السماء فصلى
وكانت خلفه صفوف الملائكة والاصفياء وصلى الله على سيد الانبياء محمد
وآله السادات الاوصياء وعترة ائمة الاتقياء الذين يجب بسيرتهم الاقتداء
امابعد چون بفحواى آيه كريمه ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها عدد

وشمار نعمای کامله والای شامله منعم حقیقی اولاً در صدور وظهور انواع واصناف ماکولات ومشروبات وملبوسات ومرکوبات واثمار واشجار وحرکات اجرام فلکیه واهتزاز ریاح مغربیه ومشرقیه وتقاطر باران وریاحین بوستان ثانیاً در کینونت وبیبونت ذوات عالیه ونفوس قدسیه علمای کاملین وفقهای متبحرین سیما در وجود فائض الجود ذات عالی صفات ملکی ملکات قدسی القاب مبادی آداب سید الفقهاء الکرام سند الکملاء الفخام افضل المجتهدین خاتم المتفقهین فخر العلماء الاعظم آیة الله فی العالم حافظ دین مبین ناشر احکام شرع متین مالک الملکات الملکیه صاحب القوة القدسیه الامام الهمام حجة الاسلام شمس الضحی بدر الدجی فلک العلی علم الهدی عالم علوم ربانی عارف احکام سبحانی جناب مولانا الشیخ زین العابدین الحائری المازندرانی که ببرکت انوار ولمعات تصنیفات آن شمس هدایت وفلک رشادت ظلمتکده عالم منور وریاض جهان وجهانیان مخضر گشت کافه انام علقه تقلید آن حضرت را در رقبه عقیدت واخلاص انداختن واجب ولازم می پندارند وزمره مؤمنین قلاده حسن اعتقاد آن جناب را در گردن ارادت واختصاص ویحنین فرض جازم می شمارند از ینجا است که کتاب مستطاب **ذخیرة المعاد** بطرز سوال وجواب جناب معزی الیه در احکام دینیه ومعارف یقینیه که حاوی جمیع مسائل طهارات وعبادات ومعاملات وایقاعات می باشد بلحاظ رغبت تام وخواهش جلد انام سعی جمیل وکوشش بلیغ عمدة الاحباب نخبة الانجاب خیر الاتراب والاحباب فضائل اکتساب هدایت ایاب المتحلی بحلل العلمیات المجاز من المجتهدین للعتبات وبلده لکهنو باقامة الجمعة والجماعات سلطان الخطبا کهف المعتمرین فضائل عنوان وحید الزمان حاج سید **نواب جان** عظیم آبادی اسبغ الله علیه النعم والایادی جانب طبع آن مائل وطرف انتشار آن شامل گشت عبارت مربوط مبسوط احقر العباد نیز بر کرسی تسوید



وصدر کتاب مطبوع بر نشست هرگاه جمله مجلدات آن از قالب طبع براعد رغبة
للعباد تمامی از انفاد رمعرض بیع و هبه در آمد حالیا چون درین زمان سعادت
اقتران بسبب کثرت مقلدین و فقدان مجلدات کتاب مبین اکثری از مؤمنین
محروم ماندند و از وجودش برنخوردند درخواست طلب آن کتاب از اکناف
واطراف بلاد در رسید که آثار تمنای انتشارش برنا صیه تمنای مؤمنین ظاهر
گردید بناء علیه ثانیاً طبع معلای جناب حاج ممدوح جهت طبع آن متوجه گشت
پس اهتمام بلیغ در حل لغات و مطالب بعض عبارات فرموده بتجلید حواشی و
کتابت خط نسخ آراسته و پیراسته نموده بار ثانی لباس طبع آن پوشانیده جلوه آرا
گردانیدند از انجا که نقاش نقش ثانی از اول به می کشد و منقوش ثانی از منقوش اول
خوشتر می باشد بنابر آن کتاب موصوف بحسن و صورت و زیبای سیرت از مجلد
اول رشک نگارستان چین و حیرت افزای عذار حور العین گردید توصیفش
از قوت ناطقه خارج و پای قلم در تنگنای ثنای آن عارج میباشد ثالثاً در سنوح
وحدوث ماده تاریخ طبع ثانی آن که بغتةً در عین تحریر این عبارت بخاطر فاتر هم
در آمد و در مصرع آخر این ابیات بسر آمد **ابیات** بین تحریر مطلب تقریظ
واشد از خواب چشمم بیداری + خواستم سال طبع آن ناگه + گفت هاتف بمن
نه بیداری + زاد راه معاد خواهد شد + گر زدی از ذخیره برداری + جهت
سرور سینهٔ احباب و حبور خاطر اتراب بجز تحریر در آورده شد بلا ریب و مین ١٢٩٨ هـ
و بلا شک فی البین از قدرت بشر بیرون و از طاقت نظار فزون میماند چه فروض
غیر متناهیه خداوند منعام که از قطرات باران و از ستارگان آسمان غالب تر
می باشد انسان ضعیف البنیان نمی تواند که بمعرض بیان در آورد پس لا بد
که بحکم ایدوانی هدایه آن شکرتم لازید تکه بشکر منعم بیهمال بهر ایام ولیال
عذب البیان و رطب اللسان باشیم و داند حمد و سپاس مفضل و منعام بزم رغم
قلب و زبان بیاشیم هاانا الان ینجر الی مطلب الجنان و نشکر الله الملک المنان

مصرع خانگی است از تصرف ...



فنحمدك اللهم قد خصصتنا بهذه النعمة ونشكرك ربنا العقد فضلتنا بتلك الفضيلة التي حصرت باداء شكرها السنة الشاكرين وحسرت عن ادراك كمالها ابصار الحامدين عدد ما احصاه كتابك واحاط به خطابك ونسئلك ان تصلي على عبدك ورسولك سيد المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين وان تتم لنا انعامك ومننك وان تجعلنا لك من الشاكرين والحامدين وبانعامك من العارفين والذاكرين امين رب العالمين وكان ذلك يوم ولادة رسول الثقلين سنة ثمان وتسعين بعد الالف والمائتين من هجرة سيد الحرمين امام الخافقين صلى الله عليه وآله وسلم حرره الراجي الى رحمة ربه القوي ابو محمد المدعو بسيد **اصغر حسين** بن امام علي الصكوروي صانه الله عن شر الغبي والغوي حين عرضت له العلل والاسقام وغلبت عليه الافكار والآلام فيرجوا من المؤمنين ان يسئلوا الله سبحانه بصحته ودفع مرضه وانه منجي الناس عن البلايا والهلكات ومجيب لهم المسئولات والمدعوات وهو ارحم الراحمين وخير المسئولين والمجيبين سلام على المؤمنين والحمد لله رب العالمين ع

ایضاً

عبارت تقریظ دلنشین بلاغت آگین از فکر صائب جناب مستطاب مبادی آداب افضل الفضلاء المتبحرین واکمل الکملاء الماهرین مجمع الفضائل ومنبع الفواضل جامع العلوم العقلیه والنقلیه کاشف الرموز الاصولیه والفروعیه وحید الزمان فرید الدهر المتحلی بکل زین المولوی السید **کمال الدین حسین** دام ظله الوریف ووجوده الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا ابتداء لابديته ولا نهاية لازليته والصلوة والسلام على افضل رسله وصفيه من بريته وخليفته في خليقته وعترته المنادين بسيرته والمتخلقين بسجيته وبعد فيقول العبد المفتقر الراجي الى رحمة ربه الغني السيد **كمال الدين حسين**



بن السيد نظام الدين حسين بن السيد شرف الدين حسين الرضوى الموهانى الكهنوى
الحمد لله بسلفه الصالحين وجعل له لسان صدق فى الاخرين ان من عرف ان له ربا
وان لذلك الرب رضا وسخطا لا يعرفان الا بالوحى والرسل والائمة هداة السبيل
ينبغى له ان يعرف ان لله عز وجل فى خلقه سفراء هم ولاة امر الله وخزنة حكمه وتراجم
علمه والحجج البالغة على من دون السماء ومن فوق الارض وهم ابواب الله وخلفاؤه
فى ارضه وبهم يحتج الله تبارك وتعالى على خلقه وهم وسائط بينه وبين الله ياخذون
من الله ويعطون الخلق ويتعلمون من لدنه ويعلمون الناس ويعبرون عنه الى
خلقه وعباده ويدلونهم من عنده الى مصالحهم ومنافعهم وما به بقاءهم وفى
تركه فسادهم وانه تعالى اخبر العباد بطرق الهدى وشرع لهم فيها المنار واخبرهم
كيف يسلكون وقال انى لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى ولا يقبل الا العمل
الصالح ولا يقبل الا الوفاء بالشروط والعهود ولا يتقبل الا من المتقين فهؤلاء السفراء
لهم الطاعة المفترضة لا يسع الناس الا معرفتهم ولا يعذر الناس جهالتهم من
عرفهم كان مومنا ومن انكرهم كان كافرا ومن اتقى فيما امره ووفى بشرطه واستعمل
ما وصف فى عهده نال ما عنده واستكمل ولقى الله مومنا وان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كان خاتم السفراء من الانبياء وحجة من الله على خلقه فحين مضى
فالحجة هو القرآن وهو لكونه ذا وجوه لا يكون حجة الا بقيم ما قال فيه من شئ كان حقا
ويجمع للخلق كلمتهم ويخبرهم بحقهم وباطلهم ولا يتركهم فى حيرتهم وشكهم واختلافهم
وان زاد المومنون شيئا ردهم وان نقصوا شيئا اتمه لهم ويعرف الحلال والحرام و
يدعو الناس الى سبيل ربه وبه يقوم لله حجة على خلقه وذلك القيم بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم على ابن ابيطالب عليه الصلوة والسلام ثم الائمة الاحد عشر
صلوات الله عليهم اجمعين ثم ثبت ذلك فى كل دهر وزمان لئلا يخلو ارض الله
من غير حجة فان الله عز وجل اعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل ولولا ذلك
لما عرف الحق من الباطل قال على اللهم انك لا تخلى ارضك من حجة على خلقك



ولو بقیت الارض بلا امام لساخت وماجت کما یموج البحر باهله ولو لم یبق فی الارض
الا رجلان لکان احدهما الحجة علی صاحبه لئلا یحتج علی الله احد ترکه بغیر حجة الله علیه فمن
یومن بالله ورسوله ویصدق رسوله فی جمیع ما انزل علیه فیجب علیه معرفة حق
الائمة علیهم السلام الذین هم امناء الله فی خلقه وحججه علی عباده وخلفاءه
فی بلاده والداعون الی الله والذابون عن حرم الله المطهرون من الذنوب المعروفون
عن العیوب المخصوصون بالعلم والموسومون بالحکم غیظ المنافقین وبوار الکافرین
معدن القدس والطهارة والذکی والزهادة والعلم والعبادة واعلام الدین
وارکان المسلمین ومعقل المؤمنین وکلمة التقوی وعلم الهدی والعروة الوثقی والحجة
علی اهل الدنیا ثم فی زمان الغیبة لا یدع الله الارض ایضا بغیر عالم یحل حلال الله
ویحرم حرامه ویقیم حدوده ویذب عن دینه ویدعوا الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة
الحسنة والحجة البالغة وذلک العالم هو نائب الامام وحجة الله علی الانام واذا اختار
الله لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم الهاما واصطفاه
وزاده بسطة فی العلم وجمع فیه الفضائل المتفرقة فی غیره ویحفظه عن الزیغ والزلل
والخطاء فی القول والعمل مبرءا عن ان یحکم بالهوی او یمیل الی الدنیا وایده بروحه
واتاه علمه واتاه فصل بیانه واستودعه سره وانتدبه بعظیم امره واحیی به مناهج سبله
وفرایضه وحدوده فیقوم بالعدل عند تحیر اهل الجهل واهل الجدل بالنور الساطع
والشفاء النافع بالحق الابلج والبیان من کل مخرج علی المنهج الذی مضی علیه الصادقون
فیجعله الله حیوة الانام ومصباح الظلام ومفتاح الکلام ودعامة الاسلام ووفقه
واتاه من مخزون علمه وحکمه ما لم یؤته لغیره وَذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ویلهم الله المؤمنین معرفته ویلزم من وقف علیه ان یقربتقدمه
فی الدین ورياسة المسلمین ولذلک بعد ما فرغت من تحصیل الکتب الدرسیة و
العلوم الدینیة والمعارف الیقینیة کنت اتامل فی المذاهب المختلفة واعتراضاتها
فاورث ذلک اعضالا من الحیرة والشک فی القدیم ورفع الامان عن الجدید



رايت العامة بين متعصب للتقليد لا يميز القريب عن البعيد ومذبذب حائر عن الحق السديد فاشتغلت بتحصيل كليات موازين التحقيق واسباب الاختلاف وضوابط التطبيق وليس مرادي به نفي دعوى مخالفة احد الخصمين بالآخر ولا حمل كلام احدهما على مراد الآخر ولا دعوى مطابقة اصول مذهب كل وفروعه على الواقع بل معرفة قدر انطباق كل مذهب في الواقع بالكتاب والاحاديث من اوتي الحكمة وفصل الخطاب والى الالباب وقدر معرفة الخارج عنها ومعرفة سبب الانحراف حتى يطمئن القلب لكنت اذا وصل الى كتاب تفحصت عنه بالتعمق في ماخذها والتامل في كيفيات اخذها ودرك اغراض منه وبينها ودرجات فهومهم وتعرف منشاء الاختلاف وموضع الالتباس وموطن الخطاء والتمييز بين المتفق وغيره والمتيقن والمظنون بتوفيق الله سبحانه وعنايته فلم يك قلبي يطمئن بعد التنقيح والتعمق في الكلام فكنت اسال الله من رحمته باوسعها وبعظمته باعظمها ان يهديني الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين وان يشرفني بزيارة من خصصه الله تعالى من العلماء في هذا الزمان للهداية وهو بالاهتداء حقيق وبالاقتداء بليق فان الارتقاء الى مدارج الفضائل للطالبين بمرقاة تصانيف اسفار الكاملين والاطلاع على غوامض الاسرار بتبيين العلماء الكبار وصحبة العالم واتباعه دين يدان الله به وطاعته مكسبة للحسنات وممحات للسيئات وكنت من الاشتياق في هم كثير وتحير وكرب عسير اذ جاء البشير بالكتاب الخطير فقمت لتعظيمه على الساق ونورت بكحل سواد سطوره الاحداق وفرحت بوجوده فرح اعتاق من سجن السعير وحصول الكنز للفقير من مواهب رب قدير لانه كتاب كريم اعذب من التسنيم حاو لمطالب عالية ومسائل عالية بعبارات رائقة وبيانات شايقة وتحقيقات انيقة وتدقيقات رشيقة معيار للاطلاع على الحقائق ميزان لاعلام الدقائق جامع لمسائل الصلوة والصيام وغير ذلك من الاحكام مطابق للشريعة السهلة البيضاء والملة الحنيفة الغراء وهو فقه الله الاكبر وشرع الله الازهر وبرهان الله الاظهر يحل الاعضال من المسائل الشرعية ويحل به عقال الصعاب



من الدقائق الفرعية شفاء الصدور وجلاء الاذهان كشاف القران مثل نوره
كمشكوة فيها مصباح يشرق اشراقا انور من الاصباح زينة العباد هاد الى سبيل
الرشاد بل كاسمه **ذخيرة المعاد** ولذا تراه قد اشتهر بين العلماء الكبار
كاشتهار الشمس على نصف النهار واهوى اليه افئدة الناس من ولى الصناعة
والبراعة فكبوا عليه بهوى مطواعة الطلباء للتحصيل والعلماء للتكميل ولما
كان هذا الكتاب المستطاب مفتاحا لاولى الالباب ومنهاجا للسالكين والرغاب
ولم تف الكتابة والطبع فى المرة الاولى لرفع الحاجة من عرفاء الاصحاب الهم
تكثيره على وجه الانطباع مرة ثانية الرئيس المعظم والسيد المفخم المؤيد بالتوفيقات
الربانية والمعان بالتائيدات السبحانية القيم لوظائف اشاعة الطاعة واقامة
الجمعة والجماعة ذو الجود القريب والعزم البعيد والراى السديد رفيع المكان جليل الشان
الحاج المولوى السيد **نواب جان** سلمه الله الرحمان عن حوادث الدوران
لتنفع به اولوا الفضائل ولما وفقت بنور الهداية والتوفيق بالنظر اليه وجدته
بحيث لا ياتيه الباطل من خلفه ولا من بين يديه فشكرت الله تعالى على ما هدانى
سواء الطريق وجعل التوفيق خير رفيق فشهدت بان ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَبِالْآخِرَةِ
هُمْ يُوقِنُونَ وَالَّذِينَ يَهْتَدُونَ بِهِ أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ كيف لا وهو من مصنفات اعلم العلماء الماهرين وافضل الفضلاء المتبحرين
قدوة العارفين امام الهدى واليقين مغيث الورى امين القلوب والنهى بحر العلوم
والفضائل خضم الحكم بلا ساحل شمس سماء العزة والكمال قمر برج العظمة والجلال المركز
لجميع علماء العالم المنتهى لابتغاء فضلاء العرب والعجم الدال على الهدى والمنجى من الردى
والمنتجب المرتضى والهادى المنتجى والبر التقى والرضى الزكى الهادى المهدى والشمس المضيئة
والسماء الظليلة الفائض فيضه الانهار السائل من علمه البحار المخصوص بالعلم
والموسوم بالحلم وديعة الله بين خليقته وصفوته فى بريته زمام الدين ونظام المسلمين

وصلاح الدنيا وعزة المؤمنين مولانا ومقتدانا الشيخ زين العابدين ابقاه الله
على رؤس المسترشدين الى يوم الدين الذى اوصافه اكثر من ان تحصى وحسناته ازيد من ان
تملى قد ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب وحسرت العيون وتصاغرت
العلماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت الالباء وكلت
الشعراء وعجز الادباء وعييت البلغاء عن وصف شان من شانه وفضيلة من فضائله
واقر بالعجز والتقصير عن احاطة كماله من تحت السماء من اهل العقول وقصرت
عن عد فضائله السنة من فى الغبراء من الفحول وافضل ذمانه فكيف ينبغى لمثلى الذى
لابضاعة له فى تلك الصناعة ولم يك اهلا لذلك ان يسلك تلك المسالك ولكن اضطر
بعض الاصحاب على ان احلى كلامى ببيان نبذ من فضائله التى لا تعد وازين مقالى
بتبيين بعض شمائله التى لا ينتهى الى امد اصرارا بليغا ولم يترك لى عذرا اعتذر به
ولو عذرا خفيفا فكتبت هذه السطور واتحفتها حضرة من خصه الله بتلك
المناصب البهية والمناقب العلية كتحفة النملة الى سليمان وقطرة صدف الى البحر العمان فان
اهب عليه قبول القبول فهو غاية المامول ونهاية المسئول والمرجو عن منته الفائضة
على ارباب الفضل والكمال ونعمه الشاملة الى اصحاب العز والجلال ان لا يحرمنى عن مصنفاته
وينعم على باعطاء مؤلفاته ويجيزنى لاعلام طرق الرشاد لسالكى سبيل السداد وروايته
ما بلغ الى وما سيصل مما افاد ان شاء الله بعطوفة ورافة العامة اجازة كافية شافية
تامة فان السائل لا ينهر وبعين رحمة الكرام ينظر واذا انجر الكلام الى هذا المقام فلنختمه
بالدعاء راجيا ان يجيبه خالق الارض والسماء اللهم كما شرفتنى بهذا التاليف الاحسن
والتصنيف الاتقن وفضلتنى بهذه الفضيلة وخصصتنى بهذه النعمة اجعلنى من
انظار مصنفه واشياعه واتباعه ومن المستشهدين بين يديه طائعا غير
مكره فى الصف الذى نعت اهله فى كتابك فقلت صفا كانهم بنيان مرصوص
على طاعتك وطاعة رسولك واله صلوة الله وسلامه عليهم اجمعين امين
امين يا رب العالمين

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

الحمد لله والمنة که کتاب درر نظام از حضرت حجة الاسلام
مجتهد الانام فقیه اهلبیت علیهم السلام عالم علوم ربانی جناب الشیخ
زین العابدین الحائری المازندرانی مد ظله العالی بطرز

سوال وجواب

مسمی به

ذخیرة المعاد

حسب فرمایش جناب هدایت مآب تقدس انتساب اشرف الحاج
والزائرین للائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین علام
فهام جناب الحاج السید نواب جان صاحب فاکر عظیم آبادی صانه الله
عن شر العادی بعد مقابله وتصحیح تمام بمقام لکهنؤ محله وزیر گنج

در مطبع اثنا عشری باهتمام خاکپای مومنین سید علی عابد طبع شد

عظیم آبادی پتنه
ای ام ... بسم
خانقاه ... جری سی ای
سید ... ولایت مرعی
الفاظ نواب صاحب
عالیجناب ... معلے
دستخط و مهر
نقل

این سوال و جواب جناب
حجت الاسلام شیخ زین العابدین
مدظله العالی مجتهد مازندرانی
کربلائی مسمی بذخیرة المعاد
حاجی سید نواب جان صاحب
که مصحح میباشند و بخود
از کربلا اوردند و بجاپ
میدهند بیشک کتاب
مذکور تصنیف و فتوای جناب
شیخ مدظله است بجهة
ترجیح و تصدیق
این احقر ... الدین
قاسم بن ... ابن ...
مهر جناب شیخ مد
ظله بسیع ... بر دین
این کتاب ... اصل کتاب
دیدیم ... اول و احر دستخط
ایشان ... بود
تحریر ... خود ... هم
... هفتم رجب
سنه ۱۲...

نقل دستخط جناب شیخ شریف جناب دام ظله العالی

بسم الله و له الحمد
عمل باین رساله که بسعی و اهتمام
عالم فقیه فخر الحاج و السادات
الحاج سید نواب جان لازال مشمولا
بنعم الرحمن که از عظیم آباد هند
متدین بمجاورت ... کربلای معلی
تا اینکه تمام این ... استنساخ
وصحیح ... عمل ... و عالم بان
و انشاء الله ... عامل و کاتب
جناب ... میباشند و انا الاقل
الجانی زین العابدین المازندرانی



نقل دستخط جناب مولوی سید علی محمد صاحب قبله دام ظله مجتهد لکهنو

بسم الله تعالی
شك نیست که این کتاب
مستطاب سوال و جواب
ذخیرة المعاد فتاوی جناب
شیخ الاسلام مرجع انام شیخ
زین العابدین الحائری
المازندرانی زاد شرفه
کتابیست نافع الوجود که مثلش
باین جامعیت کمتر توان
یافت و بجهت مقلدین ایشان
بل سائر المؤمنین مفید و
نافع میباشد



نقل دستخط جناب مولوی سید مهدی شاه صاحب قبله دام ظله
حق اینست که مثل این کتاب
که مشتمل بر جزئیات مسائل
باشد خیلی کمیاب و از برای
اهل دین از مقلدین نهایت مفید
و معین ... این عملیات مجتهد معظم
سید مهدی عفی عنه

بسم الله الرحمن الرحیم

... نام مقام ... مازندران ...

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه سید النبیین وعلی
اوصیائه وآله المنتجبین واللعنة علی اعدائهم اجمعین وبعد اندکی
چون احقر عباد زین العابدین المازندرانی ولد مرحوم
کربلائی مسلم بعد از فراغ از تحصیل در بارفروش مازندران خدمت
مرحوم جنت مکان سعید العلماء عازم عتبات شدم در سنه ۱۲۵۰ یکهزار



ودو وبیست و پنجاه هجریه ومدتی خدمت سید استاد اقا سید ابراهیم
قزوینی مشغول به تحصیل فقه واصول بودم وبعد از تعاصر عتبات
وابتلائی ما وسائر سکنه بان بلیات بعد از چند ماه مهاجرت بنجف
اشرف علی مشرفه الاف التحیة والتحف نمودم ودرانجا نیز مدتی درخدمت
باسعادت شیخ استاد شیخ محمد حسن اعلی الله مقامه صاحب جواهر الکلام تحصیل
فقه نمودم بعد از فوت آن مرحوم دوباره مجاور عتبات شدم ودرین مدت
اشتغال بعلم سوالات متعدده از ولایات متکثره از هند وغیره در احکام
شرعیه شد ولکن مجتمع ومبوّب نبوده لهذا درمقام جمع ان برامدم بذکر
هرسوال درباب خودش بطور فقها در کتب فقهیه با اضافه مقدمه وخاتمه
وبه **ذخیرة المعاد** مسمی کردم وامیدوارم که بذکر پارهٔ ازادله و
احادیث اهل البیت علیهم السلام هم در بعضی از مواقع طلاب وعلما بهره‌مند
شوند وهو المنعم

مقدمه در اجتهاد و تقلید

ودران دو امر است **امر اوّل** در اجتهاد است **س** شناختن
مجتهد بعدل واحد کفایت میکند یا انکه محتاج بعدلین است **ج** شناخته
میشود مجتهد بچند چیز اوّل بشهادت عدلین دوّم بشهادت عدل واحد
چنانچه بعضی تصریح نموده اند ولیکن اقوی عدم ثبوت است مگر در صورتیکه
علم باجتهاد عسر وحرج داشته باشد سوم باختبار واستعلام اگر شخص صالح
اختبار واستعلام باشد واز اهل خبره باشد چهارم باشتهار شخص باجتهاد
در پیش اهل خبره پنجم بحکم حاکم مسلم الاجتهاد باجتهاد شخص ششم
بمطلق مظنه اگر تحصیل علم وجدانی یا شرعی موجب عسر وحرج باشد **س**
ایا لازم است بر مجتهد که اعلام نماید مردم را باجتهاد خود یا نه **ج** لازم نیست
مگر در سه صورت اوّل انکه بداند که امور مردم مختل است وشخصی را که
شایسته فتوی وحکم باشد ندارند دوّم انکه بداند که شخصی که محل اعتماد

مقدمه در اجتهاد و تقلید

ایشان است شایسته نیست سوم آنکه بداند که شخصی که محل اعتماد ایشان است کافی در امور ایشان نیست که درین سه صورت لازم است اعلام **امر دوم** در تقلید است **س** معنی تقلید را بیان فرمایند **ج** معنی تقلید چنانچه مفصلا در ابتدای زینة العباد ذکر نمودیم اخذ بقول غیر است بجهت عمل یعنی عمل بکند و چه نکند بلی در عرف عام یا متشرعه عمل بقول غیر میباشد و لکن اللازم هو العلم بالمسائل و تطبیق العمل علی المعلوم سواء وجب العمل او لا **س** تقلید غیر اعلم جائز است یا نه **ج** بلی جائز است **س** در صورت تساوی دو مجتهد در فقاهت اگر احدهما اعلم در غیر فقه یا اورع باشند تقلید اعلم ایشان لازم است یا تخییر است بین ایشان **ج** اظهر در نزد احقر آنست که تقلید افقه و اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست هرچند با امکان تشخیص و عدم عسر و حرج در تشخیص افقه و اعلم و اورع ارجح است بلکه ارجح تقلید ارجح ازین دو مجتهد میباشد هرچند بغیر مرجحات مرقومه باشد بلکه با اوثقیت در فتوی اختیار اوثق در خصوص آن مسئله نماید اگر اهل تشخیص اوثق در فتوی در ان مسئله باشد و اگر جمع صفات ثلثه نشود بیکی اکتفا نماید و اگر یکی اعلم و دیگری اورع باشد اختیار اعلم نماید و اگر یکی اعلم باشد و دیگری اوثق در فتوی اختیار اوثق نماید **س** اگر شخصی دستش بمجتهد یا کتاب یا ناقل موثوق بهم نرسد و عمل باحتیاط راهم نداند یا آنکه موجب عسر و حرج باشد تکلیفش چه چیز است **ج** اگر قابلیت اجتهاد داشته باشد و اجتهاد ممکن باشد بدون عسر و حرج اجتهاد واجب است و الا احتیاط کند و اگر هیچکدام ممکن نباشد واجب است که از ان بلد هجران نماید و ببلد دیگر برود اگر هجرت ممکن باشد و عسر و مشقت زیاد نداشته باشد و الا اعتماد نماید بتخییر یکه در نظر او قوت داشته باشد که آن حکم الله است **س** در مسائل ضروریه تقلید لازم است یا نه **ج** لازم نیست بجهت آنکه لزوم تقلید مشروط بچند شرط است که از جمله آنها این است که حکم مسئله برای مکلف مشتبه باشد و اگر قطعی یا ضروری باشد

ف ۱ اخذ یعنی گرفتن ۱۲
ف ۲ عرف عام یعنی در عرف مردم بگویند عموماً
ف ۳ عرف متشرعه یعنی اهل شرع و مجتهدین بر آنند
اصطلاحی قرار داده باشند ۱۲
ف ۴ اولا یعنی یا نه ۱۲
ف ۵ تساوی یعنی برابر بودن ۱۲
ف ۶ اعلم یعنی داننده‌تر ۱۲
ف ۷ اورع کسیکه پرهیزگاری او زیاده‌تر باشد ۱۲
ف ۸ تخییر یعنی اختیار کردن یکی را از چند چیز ۱۲
ف ۹ افقه کسیکه فقیه‌تر باشد ۱۲
ف ۱۰ تشخیص یعنی مشخص کردن ۱۲
ف ۱۱ ارجح یعنی راجح‌تر ۱۲
ف ۱۲ مرجحات جمع مرجح یعنی ترجیح داده شده ۱۲
ف ۱۳ اوثقیت یعنی زیاده‌تر وثوق داشتن ۱۲
ف ۱۴ اوثق یعنی وثوق دارنده‌تر ۱۲
ف ۱۵ ناقل کسیکه نقل قول علماء بکند ۱۲
ف ۱۶ موثوق بهم یعنی معتمد علیه ۱۲
ف ۱۷ هجران یعنی مفارقت ۱۲
ف ۱۸ مسائل ضروریه یعنی مسائل اعتقادیه ۱۲
ف ۱۹ قطعی یا ضروری مسئله اصول دین ۱۲



تقلید بمعنی است **س** شخص غیر مجتهد عالم بموارد احتیاط براو تقلید لازم است یانه **ج** تقلید لازم نیست بشرط انکه علم بموارد احتیاط داشته باشد بجهت انکه صحت عمل چنانچه حاصل میشود باجتهاد یا بتقلید همچنین حاصل میشود باحتیاط چنانچه سید مرحوم اعلی الله مقامه فرموده ۔ ولیس بین المسلکین واسطة یسلکها السالک الا الحائطة ÷ ولکن چون در بعضی از موارد ممکن نیست احتیاط مثل اینکه امر دائر بشود میان واجب وحرام یا انکه امر دائر بین دو حرام یا دو واجب شود که ترک هر دو وجمع هر دو ممکن نباشد وچون التزام بان از برای غالب مردم عسر وحرج است لهذا اقتصار شد باجتهاد یا تقلید علاوه انکه غالبا تا شخص فقیه کامل نشود تشخیص احتیاط را نمیتواند بکند بس تشخیص احتیاط نیز غالبا برای غیر فقیه عسر وحرج است واخبار باحتیاط حجت است از مجتهد بالنسبت بمقلدش نه از مقلد بمقلد ونه از مجتهد به مجتهد ونه از مقلد بالنسبت بمجتهد چنانچه در سوال دیگر نیز میاید اشاره باین مطلب حتی اینکه اگر دو عادل شهادت دهند که این عمل بر طبق احتیاط است حجت بودن ان معلوم نیست مثل اینکه دو عادل غیر مجتهد اخبار[2] کنند که این حکم خدا است که عدم حجت بودن آن واضح است والله العالم **س** نیت تقلید شرط صحت عمل است یانه **ج** اگر مراد از نیت قصد وعزم است بلی شرط است چنانچه در شرط صحت تقلید وحصول آن بیان نمودیم که مقلد بعد از اطلاع بر رای مجتهد بنای عمل نیز باید داشته باشد وجازم باشد بس اگر علم حاصل نموده وهنوز جزم بر تقلید ننموده تقلید حاصل نشده بلکه اگر با تردید در تقلید عمل نماید عمل با تقلید نخواهد بود واگر مراد نیت قربت است لازم نیست **س** هرگاه دو مجتهد باشند که ترجیح فیما بین ایشان داده نشده باشد در بعض مسائل تقلید کند آنرا ودر بعضی مسائل دیگر تقلید کند دیگری را جائز است یانه **ج** جائز است واین را تبعیض[3] گویند ودر عصر ما غالب مردم تقلید در سه ندارند ومجتهد یکه فتوی در عبادات ومعاملات بالفعل داشته باشد کم است

[1] عالم بمعنی دانسته ۱۲

[2] اخبار یعنی خبر دادن ۱۲

[3] تبعیض از بعض گرفتن ۱۲

لهذا چاره در تبعیض تقلید بالنسبة بمجتهدین نیست خلاصه تبعیض در بین اعصار اگر واجب یا راجح نباشد جائز است بشرطیکه مستلزم تناقض و مخالفت قطعیه نشود و در رساله زینت العباد بیان این دو شرط و مثالش را ذکر کردیم س اگر مقلد از کتاب مجتهد خود یا از کلام او یا از عبارت ناقل از مجتهد حکم الله را طوری فهمیده و عمل نموده و بعد معلوم شد که خلاف واقع بوده آیا معذور است یا آنکه قضا و اعاده لازم است ج معذور نیست در اعاده و قضا لازم است بلکه اگر فهم خلاف و انکشاف آن از جهت اخبار عدلین و امارات شرعیه باشد بلکه احوط نیز لزوم اعاده و قضا است هر چند عدم لزوم در این صورت خالی از قوت نیست در غیر شرائط واقعیه و ارکان س شخصی تقلید نمود مجتهدی را و بعد حکم مسئله را فراموش نموده و تقلید کرد دیگری را باعتقاد اینکه همان مجتهد خودش است و این تقلید خلاف حکم مجتهدش بوده است و مدتی باین عمل نموده آیا بعد از فهمیدن اعمال سابقه را اعاده و قضا نماید و عدول هم براو لازم است یا خیر ج تقلید ثانی که مخالف با اول است تقلید نخواهد بود و حکم او حکم عبادت جاهل است و عدول باول احوط است س رجوع از تقلید جائز است یا نه و یا فرقی در رجوع بعد از عمل و قبل از عمل هست یا نه ج رجوع از تقلید را جمعی از اجلاء جائز ندانسته اند و نقل اجماع بران نموده اند هر چند خالی از مناقشه نیست بلکه جواز رجوع در نهایت قوت میباشد چه قبل از عمل باشد و چه بعد از عمل ولکن احتیاط شدید در ترک رجوع است خصوص بعد از عمل س اگر مجتهد رجوع کند از قول سابق خود از عبادات و معاملات و همچنین از نجاسات و طهارات آیا رجوع او باعث بطلان تقلید سابق مقلدین میشود یا نه ج باعث بطلان نمیشود پس مقلد میتواند که باثار تقلید سابق خود باقی بماند مگر در صورتیکه قطع کند بخطای مجتهد که در اینوقت حکم او حکم مجتهد است در قطع بخطای خود که باید عدول نماید س اگر شخص تقلید نمود مجتهدی

ف ۱ مخالفت قطعیه مثل مخالفت داشتن از دو تا یک مثل بیاض و سفید و دلیل و نهار ۱۲

ف ۲ ناقل آنکسی که نقل قول او کند از مجتهد و فتوای مجتهد را بیان کند ۱۲

ف ۳ شرائط واقعیه یعنی شرائطی که در واقع شرط باشند مثل طهارت که بدون آن مشروط باطل است و اثر شرط ۱۲

ف ۴ ارکان جمع رکن چون ارکان نماز که ترک آن عمدا یا سهوا باطل است ۱۲

ف ۵ نقل اجماع یعنی اجماع منقول مشروعیت باشند ۱۲

ف ۶ مناقشه یعنی نزاع ۱۲



درحالیکه جامع الشرائط بود و بعد از تقلید آن مجتهد رجوع نموده یا فاسق یا کافر یا
سنی یا مجنون یا خرف یا عامی شده که ملکهٔ اجتهاد از و زائل شده آیا رجوع لازم
است یا خیر ج بلی تقلیدش باطل و رجوع لازم است علی الاحوط هرچند بحسب قاعده
اینها مثل موت مجتهد میباشد خصوص در جنون و اغماء مجتهد که حال افاقه بعد
طاری شود ولکن در خصوص فسق و کفر و جنون اطباقی البته رجوع نماید باحتیاط
شدید و همچنین در فرض رجوع مجتهد از رائی سابق خود که در این فرض احتیاط است
س بر رساله فقیه جامع الشرائطیکه مقلد ظن بر صحت آن داشته باشد عمل میتواند
نماید یا نه ج بلی کافیست ظن بصحت رساله و یقین به نبودن غلط شرط نیست که غالبا
برای مؤلف کتاب نیز یقین بصحت ممکن نیست چه جای دیگران و در صورت ظهور خلاف
مظنه بعد از عمل اعاده آن لازم است س علم اجمالی بغلط رساله منافی ظن بصحت
است یا نه ج منافی نیست س مکلف قاصر در تقلید که اصلا وجوب تقلید
ملتفت نشده یا مقصر در تقلید عملش صحیح است یا نه ج صحیح است در وقتیکه مطابق
رای مجتهدی باشد که تقلید او را بنا گذارده که با موافقت رای او قضا لازم است
در خارج وقت و نه اعاده در وقت و اگر با رائی او مخالف باشد و با رائی مجتهدی که
بنائی تقلیدش را ندارد موافق باشد قضا لازم نیست چون وقت عمل گذشته و اعاده
لازم است چون وقتش نگذشته مگر آنکه بنائی تقلید این مجتهد موافق را بگذارد
که در اینوقت هیچکدام لازم نیست یا آنکه آن مجتهد که عمل مقلد مخالف برائی او میباشد
بگوید که قضا نیز لازم است و تقلید او در قضا نیز بکند و بعضی میگویند که مقصر
نمیتواند قصد قربت نماید و این اشتباه است و جزم با مر در قصد قربت شرط نیست
بلکه احتمال امر کافی ست در قصد قربت پس در صحت عمل جاهل مطابق بودن با رای
یکی از مجتهدین هرچند که بنائی تقلیدش نداشته باشد کافی میباشد در عبادات سابقه
و معاملات ماضیه و اما بالنسبة بعباداتیکه محل ابتلای او ست و همچنین
معامله که میخواهد بکند شرط ست که مستند بکند حکمش را با رای مجتهدی که

ف ۱ جنون اطباقی ای دائم ۱۲

ف ۲ علم اجمالی اگر تفصیلی یا معلوم نشد و مشتبه باشد ۱۲

ف ۳ مکلف کسیکه عمل برای او واجب باشد ۱۲

ف ۴ قاصر کسیکه در تعلم مسئله عاجز است ۱۲

ف ۵ مقصر کسیکه در تعلم مسئله کوتاهی نموده است ۱۲

ف ۶ برای او یا برای او ۱۲

ف ۷ این عبارت کنایه از قضا است ...

بنای تقلید ش دارد اللهم الا ان یقال بلزوم التقلید و شرطیته مطلقا فی
الماضیة والاتیة والحالیة وفی القضاء والاعادة والصحة والبطلان مطلقا وهذا
الاطلاق محل اشکال س در اخذ فتاوی مجتهد که یك عادل بیان کند عمل بان
میتوان کرد یا نه ج بلی میتوانند اگر در رجوع بمجتهد یا عدلین عسر و حرج باشد
بشرط انکه عادل بطور قطع اخبار کند هر چند مدلا نباشد س تقلید در مسائلیکه بسبیل
ندرت اتفاق می افتد لازم است یا نه ج علم بمسائل نادرة البلوی لازم نیست لکن
بعد از ابتلا بان علم بحکمش لازم است س لفظ خالی از رجحان نیست یا انکه
بعید نیست یا انکه قوی است و نظر این از الفاظ فتوی است یا نه ج هر لفظیکه
دال بر ترجیح مجتهد باشد ان فتوی است خواه بلفظ دور نیست باشد یا بلفظ
دیگر و الفاظ مزبوره ظاهر در ترجیح میباشد ولکن اگر بگوید این قول خالی از
نیست ظهور در فتوی ندارد و اما اگر بگوید وجه قوی دارد و قوت در نظر دارد
در فتوی خواهش و میل است و شیخ استاد عماد به بنده فرمودند که در جواهر
الکلام و رساله نجاة العباد احوط تنها فتوی نیست در این دو کتاب بلی اگر گفتم احوط
است ان لم یکن اقوی و هو احوط ان لم یکن اظهر در ینوقت این احوط فتوی میشود
و این اصطلاحی است از شیخ استاد نظیر اصطلاحیکه اقای مرحوم اقا سید محمد
اصلاح العمل قرار داد که اگر احوط مسبوق بفتوی شد آن احتیاط استحبابی
و اگر لفظ احوط ابتداءً مذکور شد آن فتوی میباشد و انچه داعی اعتقاد
که احوط در کلام فقهاء فتوی نیست و بیان راه نجات است س احتیاطی
در کتب فقهاء نوشته است عمل بآن جائز است یا نه و اگر در احتیاط هم اختلاف
باشد یا معلوم نباشد عمل بان جائز است یا نه ج عمل بآن احتیاط جائز
اگر ان کتاب جائز العمل باشد و با فرض اختلاف حکم اختلاف مجتهدین را دارد
و اخبار باحتیاط در حق مقلد حجت است در صورتیکه از مجتهد باشد و ان
مجتهد حجت نیست هر چند ده عادل باشند و گذشت که فهم احتیاط و

ف / ١
ای ببیان کرده مبتلا شدن مرجع ١٢

ف / ٢
مسبوق بفتوی
یعنی بعد فتوی ١٢



باحتیاط کما هو حقه برای غیر فقیه غالباً میسر نیست س احتیاطیکه در رساله
مبارکه فرموده اید مخالفت نها چه صورت دارد ج اینکه بخاطر دارم از آن است
که اغلب آنها لازم نیست والعلم عند الله س احوط مطلق یا وجوبی چرا میگویند
ج گذشت که علمائیکه اصطلاح بوجوب قرار داده اند وجوبی میگویند والا
اصل احتیاط ظهوری در وجوب ندارد س در احتیاط قصد قربت در اصل احتیاط
باید بکنند یا در عمل احتیاطی و در مطلق احتیاط قصد قربت باید نمود یا نه ج
در مطلق احتیاط قصد قربت شرط نیست بجهت آنکه احتیاط از مقدمه علمیه بحصول شیء
میباشد و شرط نیست در او قصد قربت مثل معاملات و تطهیر نجاسات و اجتناب
از محرمات در شبهه محصوره و اما در عبادات پس در مثل اجزاء وضو و غسل که
من باب المقدمه قدری بالاتر میشویند تا یقین حاصل شود قصد قربت لازم است
والا احتیاط حاصل نمیشود و قربت بهمان ملاحظه امر بجمله وضو و غسل است
با مرتبعی مقدمی و در مثل نمازی که در چهار جهت باید کرد قصد قربت لازم است
من حیث اصل العمل لا من حیث الاحتیاط فتبصر س در اعمال مستحبه از نوافل
[illegible] یومیه و غیران چون نماز حضرت رسول و فاطمه و ائمه و صلوة جعفر
و [illegible] دعوات ماثورات در لیالی و ایام و در رمضان و غیر آن تقلید لازم است
[illegible] لزوم رجوع بکتب مؤلفه علمای رضوان الله علیهم چون سفینة النجاة
و زاد المعاد و سایر مصنفات مجلسی رحمه الله و مصباح کفعمی و جنة الامان و البلد
و مفتاح الفلاح شیخ بهائی و غیرهم رضوان الله علیهم جائز میدانید یا نه ج
در هر مسئله فرعیه که حکمش معلوم نباشد لازم است تقلید چه واجب باشد
چه مستحب و چه غیر آن و اینکه میگویند در مستحبات تقلید لازم نیست بی اصل است
و رجوع بکتب معتبره از اینها و غیر اینها و عمل بمطالبیکه درج نموده اند جائز است
مادامیکه احتمال حرمت ذاتیه نرود و احتمال حرمت بدعیه صرف [illegible]
بجهت اینکه اتیان شیء لا انه المأمور به بدعت میباشد نه اتیان شیء لعله المطلوب

به فتبصر و ما دامیکه مشتمل بر هیئت منکره نباشد چون چار رکعت نافله بیک سلام و هشت رکعت بدو سلام و غیر اینها و اشتراط شرط اول خوب است در تسامح ادله سنن و شرط ثانی را که عدم اشتمال بر هیئت منکره باشد شیخ استاد و بعضی از مشایخ ذکر کرده اند ولکن محل مناقشه است بجهت اینکه بعد از تسامح میتوان تخصیص در عموم النافلة مثنی مثنی داد بلی با این دو شرط رجوع بکتب در مستحبات و مکروهات ضرر ندارد س شخص اگر اعتماد بر فهم خود نداشته باشد در فهمیدن عبادت رساله چه باید نماید ج بفهم عادلی رجوع نماید اگر عسر و حرج باشد والا باید و عادل س کتابی یا رساله را که اسناد دهند بمجتهدی جائز العمل باشد یا نه ج اخذ مسائل از کتب مشتمل بر احکام مشروط بچند شرط است اول آنکه خود بداند یا دو شاهد عادل خبر دهند که این کتاب از فلان مجتهد است و بمجرد شهرت اعتماد نکند بجهت آنکه بسا می شود که این شهرت مستند باخبار شخص غیر معتبر یا بی اصل باشد مگر آنکه اطمینان و وثوق بان شهرت باشد یا آنکه سبب علم عادی شود دوم اینکه کتاب بجهت فتوی درست شده باشد نه بجهت غرض دیگر سوم آنکه صاحب آن کتاب و مصنف آن رساله جامع الشرائط بوده باشد پس اگر معلوم شود که آن مجتهد در حین تالیف کتاب یا رساله فاسق بوده یا دیوانه بوده یا از مرتبه اجتهاد افتاده و لیاقت اجتهاد نداشته یا رجوع از مسائل آنها نموده در این صورت عمل یا عادل بان کتاب نکند و اما اگر شک داشته باشد در عروض امور مزبوره پس اخذ نماید ضرر ندارد که احتمال امور مزبوره نیز ضرر ندارد هر چند مظنون باشد بظن غیر معتبر و آنچه مضر است علم بامور مزبوره است و در شهادت عدل واحد بامور مزبوره اولی اجتناب است که این را هم بمنزله علم حساب نماید هر چند اصل یقین عدم ثبوت است خصوص در جائیکه مسبوق باجتماع شرائط بوده چهارم آنکه آن مجتهد باقی باشد بصفات مرقومه در حین اخذ مقلد بلی اگر تقلید نمود و بعد از آن عروض این عوارض شده پس حکمش گذشت که اینها بحسب قاعده

ف ۱ علم عادی علمیکه از روی عادت حاصل شود بخلاف ... عادت حاصل نشود ۱۲

ف ۲ مسبوق باجتماع شرائط یعنی شرائطیکه سابق ذکر شد ۱۲



قبل عروض موت میباشد و احوط در خصوص اینها ترک تقلید و ترک اعتماد
رساله میباشد پنجم آنکه خالی از غلط باشد و غلطیکه مضر به فتوی باشد نداشته
باشد و گذشت در سؤال قبل که مظنه بعدم غلط کافی است ششم آنکه خود
مکلف از مجتهد خلاف آنرا نشنیده باشد یا دو عادل دیگر بخلاف آن خبر ندهند
در رساله دیگر خلاف آن نباشد که اگر معارضی از برای آن کتاب پیدا شود حتی
اگر آن معارض عادل واحد باشد علی الاحوط اخذ نماید بانچه در آخر صادر شده
است و اگر تاریخ معلوم نباشد اخذ نماید بانچه اعتماد بان بیشتر است مثل اینکه
قول خود مجتهد اقوی است از کتاب او و در بعضی از اوقات و کتاب بخط او اقوی است
از کتاب بخط غیر او و از قول عادل و قول عادل فهیم اقوی است از قول عادل
غیر فهیم و اعدل اقوی است از عادل و دو عادل اقوی است از یک عادل و اگر
تاریخ معلوم نباشد و اقوی نیز در میان نباشد اعتماد نماید بان تقلیدی که
در سابق داشته و اگر تقلیدی نداشته بود باید توقف نماید س اگر کسی یقین
کرده بود که در مسئله خاصه یا مسائل معینه با تقلید بوده و مدتی هم برین
منوال گذشته که صاحب یقین بوده در تقلید خود حال شک کرده که آن یقین
سابق مطابق واقع بوده یا نه یا آنکه اعتماد نموده بزید باعتقاد اینکه مجتهد است
یا عادل است بعد شک کرده که این اعتقاد بجا بوده یا نه یا اینکه اخذ از کسی
نموده باعتقاد اینکه این همان مجتهدی است که او را تقلید نموده و بعد شک کرده
که همان مجتهد بوده یا نه و یا اینکه اخذ از کتابی نموده باعتقاد اینکه کتاب فلان
مجتهد است بعد شک نموده وهکذا در این حال چه کند ج اقوی اینست که آن
یقین سابق اگر بعد از فراغ از اعمال باشد این شک اعتبار ندارد هر چند وقت باقی
باشد و اگر بالنسبة باعمالی باشد که از آن فارغ نشده باشد پس اقوی اینست که آن
یقین سابق بعد از عروض این شک اعتبار ندارد بالمره و حکم این شخص حکم کسی است که
بی تقلید است باید که دوباره تقلید کند از روی بصیرت چه را یقین را مستند کرده

ف ۱ مکلف اگر یکی از عبارات ... باد و واجب نشده باشد ۱۲

ف ۲ همکذا ای همچنین

ف ۳ بالمره ای همیشه و هرگز ۱۲

ف ۴ شخص که حکم ... باد داشته ۱۲



چه فراموش نموده باشد چه بعد از تذکر شک کند حکم این سبب صلاحیت دارد در
اینکه سبب یقین باشد یا نه یا یقین کند که صلاحیت ندارد و حمل بر صحت در یقین و
اسباب یقین چنانچه از بعض از فقهاء ما رضوان الله علیهم ظاهر میشود ضعیف است
مثل اینکه مدتی یقین کرده بود که این قطره در جامه خون است بعد شك کرده که این
خون بوده یا بقم یا آب انار مثلاً لازم نیست که دوباره بعد از عروض شك اجتناب
از ان نماید بلکه طاهر است **س** در سابق مذکور شد که تقلید عبارت است
از اخذ للعمل و عمل شرط نیست در حصول این معنی و فرموده اند در تقلید بحسب عرف
متشرعه بلکه عرف عام نیز عمل معتبر است بنا بر این تقلید در اصول دین چه معنی دارد
و تقلید در محرمات و مکروهات نیز چه معنی دارد **ج** مراد از عمل در هر مقام بحسب
خودش میباشد در محرمات و مکروهات عمل حاصل میشود بترتیب آثار و التزام
بترك پس در اصول دین باظهار اعتقاد بان و در معاملات بترتیب آثار صحت و فساد
س اگر شك در موافقت و مخالفت رای مجتهد شود مقلد چه کند با فرض
اینکه ممکن نشود که تحصیل علم بتطابق و تخالف نماید **ج** اگر شك در مخالفت و موافقت
در معاملات سابقه است بنا را بر صحت گذارد و همچنین در عبادات موقته
اگر در خارج وقت این شك کند قضا بر او لازم نیست بجهت اینکه مدار قضا بر صدق
فوت باشد و صدق فوت با شك در مطابقت و مخالفت معلوم نیست و اگر با بقاء
وقت و بعد از عمل شك کند بعضی توهم نموده اند که واجب نیست که اعاده نماید
بجهت اینکه حکم این نظیر حکم شك در معاملات سابقه میباشد که استیناف
آن لازم نیست بلکه محتمل است که حکم شك بعد از فراغ را در این جا جاری نمائیم بنا بر
آنکه تقلید را شرط صحت عمل بدانیم ولکن اقوی لزوم اعاده است در وقت بجهت
تحصیل یقین بفراغ و شك بعد از فراغ در این جا جاری نیست بجهت آنکه یقین دارد
که تقلید نکرده و الان میخواهد بفهمد که عمل مطابق است تا صحیح باشد یا مخالف
تا باطل باشد چون تقلید را شرط صحت نمیدانیم بلکه مطابقت واقع را کافی میدانیم

ف ۱ اخذ للعمل ای گرفتن جهة عمل ۱۲

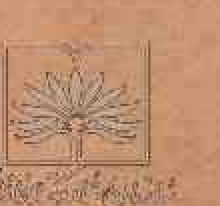
ف ۵ آثار ای علامات ۱۲

ف ۶ موقته ای وقتیه ۱۲



بلکه با یقین به تقلید باز بسا می شود که شك در مطابقت و مخالفت حاصل میشود
و سید استاد اقا سید ابراهیم قزوینی اعلی الله مقامه اعاده و قضا هر دو را واجب دانسته
اما اعاده نظر باینکه شغل ذمه یقینی براءة ذمه یقینی میخواهد و اما قضا بجهت اصالت
عدم اتیان به مامور به و بجهت اصالت فساد و باین دو اصل تشخیص فوت نیز کرده
اند ولیك این قول در قضا ضعیف ست بلی اگر کسی عمل را کرد و بعد از عمل شك کرد که آیا
تقلید داشت یا بی تقلید بود و تقلید را شرط صحت بدانیم لازم نیست که عمل را اعاده
نماید چون فرض این شد که تقلید را شرط صحت عمل دانستیم بخلاف مفروض در سوال
که منظور فهم مخالفت و موافقت ست که حکم متفرع ست بر نفس مخالفت و موافقت
والله العالم **س** آیا مدار در موافقت و مخالفت بر رای مجتهد حین عمل است یا
حین سوال و بعبارة اخری مدار بر رای اول است یا رای اخیر و مراد از حین سوال
حین سوال از صحت و فساد عمل گذشته میباشد نه سوال از مجرد رای مجتهد در مسئله
ج مدار بر موافقت و مخالفت رای حین السؤال میباشد نه حین العمل پس اگر
در حین العمل مقتضای رای مجتهد بطلان عمل مقلد بوده و اعاده لازم شد و بعد
حین السؤال رجوع از آن قول نموده و حکم بصحت نمود و اعاده ساقط است **س**
اگر عادلی خبر دهد از رای مجتهد یا خود مجتهد خبر دهد که رای من اینست یا خود مکلف
یقین کند بحسب فهم خود از کتاب و غیره که رای مجتهد این است بعد از عمل خطا هم
ظاهر شود باز هم لازم است اعاده یا نه **ج** اگر بفهم خود از کتاب و غیره چیزی بفهمد
مخالف واقع شود اعاده و قضا لازم است بجهت انکه معذور بوده نه مامور
مثل اینکه فراموش کرده رای مجتهد را و اعتقاد خطائی کرده و اگر عادل یا خود
مجتهد خبر دهد اعاده و قضا لازم نیست بجهت اینکه مامور بامر شرعی بوده
و امر شرعی ظاهری بحسب عرف و شرع منشاء سقوط اعاده و قضا میباشد مگر
در اخلال برکن یا شرط واقعی **س** اگر مجتهد اجتهاد کرده و مقلد هم عمل کرده و بعد
معلوم شود که مجتهد خطا در اجتهاد کرده نه در خبر دادن از رای خود عمل مقلد در





حالت چه صورت دارد ج از جواب وسوال سابق معلوم شد که خبط مجتهد هم معف
وباعث وجوب اعاده وقضا نیست چه خطا در اخذ نموده باشد یا در ماخذ یا در د
ماخذ در هر صورت قضا واعاده ساقط است از مقلد انشاء الله مکر در جائیکه
بخطا ظاهر شود س اکر مقلد قاطع شود بخطاء مجتهد در حکم یا در دلیل حکم ایا جا
که تقلید کند او را یا نه همچنین اکر مظنه کند بخطاء مجتهد در حکم یا در دلیل حکم تقلی
جائز است یا نه ج در صورت قطع مقلد باینکه مجتهد فلانی در فلان مسئله خ
کرده تقلید او در ان مسئله جائز نیست قطعا ودر صورت قطع بخطاء در دلیل
یا در استدلال با احتمال صحت اصل حکم جائز است تقلید واما در صورت م
بخطا چه در اصل حکم یا در دلیل حکم در هر دو صورت تقلید جائز است مجتهد
قول مجتهد از برای مقلد حجت است مطلقا چه ظن مقلد در مسئله مطابق
مجتهد باشد وچه مخالف باشد چه ظن در احد طرفین حاصل بشود یا نه پس ا
مسئله متعدد است اول این است که مقلد قطع دارد بخطاء مجتهد در دلیل
نه در حکم مسئله اینوقت جائز است تقلید پس در صورت مظنه بخطاء مجتهد د
مسئله نه خطاء او در حکم بطریق اولی جائز است تقلید دوم آنست که مظنه د
فهم خود بر خطاء مجتهد در اصل حکم در این قسم هم جائز است تقلید پس در صورت
بعدم خطاء مجتهد در حکم یا ظن بعدم خطاء او یا شك در خطاء او بطریق اولی
تقلید سوم آنست که مقلد یقین داشته باشد بخطاء مجتهد در حکم مسئله مخ
مثلا اینوقت تقلید او در این مسئله جائز نیست چهارم آنست که مقلد یقین ک
مجتهد خطا کرده نه در مسئله مخصوصه معینه بلکه در میان ده مسئله مخص
پس اکر مقلد یقین کند که مجتهد خطا کرده در بعضی از این ده مسئله هر چند یکی
باز جائز نیست تقلید در ان ده مسئله وهمچنین اکر در بیست مسئله یا سی
یقین کند بخطاء مجتهد در بعض از ان باز جائز نیست تقلید واین قسم را شبهه محص
کویند ودر حکم این قسم است اکر مقلد یقین کند که این مجتهد در اکثر مسائل ط



تادیات خطا کرده باز جائز نیست تقلید یا آنکه یقین کند که این مجتهد در کثیری از
مسائل فقه خطا کرده من الطهارت الی الدیات باز جائز نیست تقلید خلاصه قطع بخطا
یا قلیل در قلیل است یا قلیل در کثیر است یا کثیر در کثیر است اول و سوم جائز نیست
و تقلید دوم جائز است چنانچه در پنجم می آید پنجم آنست که مقلد یقین کند بخطاء مجتهد
در یکی از مجموع مسائل طهارت تا دیات یا بعضی از مجموع اینها هرچند در بیست مسئله
باشد باز ضرر ندارد تقلید و این قسم را شبهه غیر محصوره گویند ششم آنست که
مقلد یقین نداشته باشد بخطاء مجتهد لکن دو نفر از اهل خبره شهادت قطعیه بدهند
که مجتهد خطا کرده بنحو قسم سوم و چهارم گاهی هم در ان دو قسم توهم میشود که
جائز نیست تقلید خصوص در وقتی که این دو نفر اهل خبره اعلم از ان مجتهد باشند
بجهت اینکه فرض اینست که بینه عادله برای مقلد و مجتهد هر دو حجت است چنانچه
رای مجتهد برای مقلد حجت است پس علم شرعی حاصل میشود بخطاء مجتهد در حکم و علم
شرعی بخطا مثل علم اعتقادی است بخطاء لا اقل تعارض میکند در حق مقلد این دو
دلیل پس اگر تقلید غیر این مجتهد در سابق داشته اعتماد بهمان کند و اگر ابتدای تقلید است
اگر اعتماد برای مقلد در احد طرفین حاصل باشد اعتماد باعتماد خود نماید پس اگر
مظنه داشته باشد که حق با مجتهدش میباشد نه با کسیکه تخطیه آن مجتهد
میکند یا عکس این در قسم اول تقلید کند و در قسم ثانی ترک تقلید کند چنانچه اگر اعتماد
باحد طرفین نداشته باشد بلکه متحیر شود و ترجیح احد طرفین ندهد ترک تقلید
نماید و توقف نماید و تقلید دیگری کند و لکن خفا نیست که احکام فرعیه مورد شهادت
نیست الا باید جائز باشد برای عامی تقلید شاهدین عادلین در احکام فرعیه
و قول عدلین در احکام فرعیه نیز باید حجت باشد و حال اینکه نه چنین است پس قول
عادل از این حیثیت که عادل است در احکام فرعیه لغو میباشد باقی ماند جهت
اجتهاد عادل معلوم است که تعارض دو مجتهد متساوی یا اعلم و غیر اعلم بر فرض
جواز تقلید مجتهد غیر اعلم و تخطیه دو مجتهد یکدیگر را هرچند از دو پی قطع باشد



باعث این نمیشود که قول دیگری از حجیت برای مقلد بیفتد پس حق اینست که در این
قسم تقلید جائز است هرچند دو عادل خبر دهند به خطای مجتهد در اجتهادش
بلی اگر دو مجتهد عادل خبر دهند بخطای راوی در روایتش از امام اینوقت جائز
نیست که مجتهد عمل بروایتش بکند بجهت اینکه سماع از امام و نحو آن مورد شهادت
میشود بخلاف اجتهاد پس دقت کن تا بفهمی بلی اگر دو عادل شهادت دهند که
مجتهد خطا در نوشتن این حکم کرده یا در اظهار این حکم نموده مثل اینکه خواست
بنویسد که نه چنین است خطا کرده و کلمه نه را ننوشته یا اینکه خواست بگوید
که نه گفت بلی اینوقت تقلید جائز نیست مادامیکه خود مجتهد دوباره اظهار
همان فتوای سابق را که نوشته نکند والله العالم **س** مراد از مجتهد
جامع الشرائط و کسی را که تقلید او بتوانند بکنند کدام است و چیست **ج**
آن کسی است که در او این چند چیز موجود باشد اول بلوغ پس صحیح نیست تقلید
صغیر[ف ۱] از مجتهد هرچند مثل علامه باشد و هرچند دو دقیقه قبل از بلوغ بوده
باشد دوم عقل پس تقلید مجنون جائز نیست مادامیکه مجنون است چه
جنون او همیشه باشد یا بعضی از اوقات بلی در حال افاقه که قطع بجنون حاصل شد
تقلید او ضرر ندارد سوم آنکه مسلم باشد پس صحیح نیست ابتداء تقلید کافر
هرچند کفرش بسبب ارتداد باشد چهارم آنکه از اثنا عشری باشد پس
صحیح نیست تقلید مخالف بجمیع اقسام ایشان هرچند واقفی که فرقه‌ای هستند از
شیعه که تا موسی بن جعفر ع قائلند باشد پنجم آنکه معلوم العدالت باشد
پس جائز نیست تقلید فاسق هرچند بدانیم که دروغ نمیگوید و تقصیر در مقدمات[ف ۲]
اجتهاد نمیکند و اگر باعتقاد عدالت تقلید نمود و بعد خلاف آن ظاهر شد رجوع
نماید بر مجتهد عادل در اعمال لاحقه و سابقه از جهت بطلان تقلید و لزوم قضا
و اعاده و اگر مجهول الحال را تقلید نموده و بعد معلوم شد که عادل بوده در
زمان تقلید کافی است و اگر مجتهد بر فرض فسق بنویسد که عمل برأی خود بکند اگر تقلید

ف ۱ صغیر یعنی نابالغ ۱۲

ف ۲ مقدمات اجتهاد یعنی علومیکه اجتهاد موقوف است بر دانستن آن علوم و آن از علوم ادبیه است نحو و لغت و صرف و معانی و بیان و از علوم نظریه است منطق و کلام و از علوم دینیه علم تفسیر آیات احکام و حدیث آیات ائمه و علم رجال و مواضع اجماع و موارد خلاف و نزاع و علم اصول و فقه و جز آن و قدسیه یعنی طبع نقاد و ملکه استنباط احکام از ادله شرعیه و عقل سلیم و فهم مستقیم علاوه بر بعض از علوم دیگر ۱۲

در مقدمات اجتهاد و استنباط نکند بلکه واجب است ششم آنکه مرد باشد

و نه کسیکه خنثی مشکل باشد یعنی زن بودن و مرد بودن آن معلوم نباشد هفتم آنکه

طاهر المولد باشد یعنی ولد الزنا نباشد از طرفین بلکه از یکطرف نیز ایضا علی الاحوط

هشتم آنکه مجتهد باشد باین معنی که ملکه ترجیح در استنباط مسائل داشته باشد

چه مطلق باشد چه متجزی هر چند احوط ترک تقلید متجزی سیما شد

وجوب فتوی بر مجتهد جامع الشرائط مشروط بشرطی هست یا نه پس هر که از مجتهد

جامع الشرائط سوالی کند واجب است که جواب بگوید یا نه ج وجوب فتوی عینا

بر مجتهد در مسئله که سوال شود مشروط بچند شرط است اول آنست که در آن

مسئله بخصوصها رائی و اعتقادی داشته باشد که اگر در مسئله جاهل بحکم

آن مسئله باشد و حکم آن مسئله را نداند حتی راه احتیاط آن مسئله را نداند

یا بداند و لکن سوال از احتیاط نشود وجوب فتوی ثابت نیست و این واضح است

اگر علم به مسئله بالفعل نداشته باشد و لکن قادر باشد بتحصیل مقدمات حصول

علم بدون عسر و حرج اینوقت لازم است بر او تحصیل علم بجمیع اسبابش و اگر خود محتاج

شود در عمل نفس خود بمسئله و مقلد او نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت وسعت

علم بهر دو مسئله نداشته باشد مقدم بدارد علم بحکم مسئله متعلقه بعمل خود

دوم آنکه دست سائل در آن مسئله بخصوصها به مجتهد دیگر که لیاقت فتوی

داشته باشد نرسد یا مجتهد دیگر نباشد که اگر مجتهد دیگر باشد که احتمال لیاقت

فتوی داشته باشد واجب نیست بخصوص آن مجتهد جواب فتوی بلکه در اینوقت فتوی

واجب کفائی است مثل نماز میت و کافی نیست در وجوب فتوی قول سائل که من

اعتقاد باجتهاد کسی ندارم جز شما بلکه خود مجتهد عمل باعتقاد خود کند اگر اعتقاد

مجتهد بخلاف اعتقاد سائل باشد لکن اولی و احسن این است که مجتهد بعد از سوال

جواب مسئله را بدهد خصوص در جائیکه مجتهد جاهل باعتقاد سائل باشد و خود

هم نداند که مجتهد دیگر هست و خصوص جائیکه سائل بگوید که دستم به مجتهد دیگر



نمیرسد سوم آنست که مقصود سائل از سوال مجرد اطلاع بر مذهب یا اغراض دیگر نباشد بلکه مقصودش عمل باشد ولیک اگر مجتهد قصد سائل را نداند و سائل بگوید که مقصودم ازین مسئله عمل است نه اغراض دیگر چون قصد از امور باطنی میباشد و معلوم نمیشود غالبا و راه اثباتی برایش نیست پس لازم است که مجتهد تصدیقش بکند در اظهار آن قصد بخلاف شرط دوم که تصدیقش واجب نیست چنانچه تصدیق سائل در سائر شرائط لازم نیست چنانچه میباید چهارم آنست که در آن مسئله احتیاط ممکن نباشد یا عسر و حرج داشته باشد پنجم آنست که بر سائل علم بحکم لازم باشد که اگر لازم نباشد مثل صغیر[ف ۱] و مثل مسائل حج و حیض در غیر تعلیم و مثل مسائل مرافعه[ف ۲] بنا بر عدم جواز مرافعه مقلد و مثل اعمال مستحبه و مکروهه و مباحه در نزد عدم احتیاج مثل اینکه میداند که واجب نیست و حرام نیست ولیک نمیداند که مستحب است یا نه مکروه است یا نه بلی اگر احتمال حرمت و وجوب بدهد واجب است که تحصیل علم بکند پس فتوی بر مجتهد نیز لازم میشود ششم آنست که از برای مجتهد خوف مفسده در فتوی نباشد چه برای خود و چه برای احدی از مؤمنین که اگر خوف ترتب مفسده باشد مثل حال تقیه لازم نیست بلکه حرام است بلی جائز است در نیوقت فتوی بمذهب اهل خلاف چه برای اهل خلاف و چه برای غیر اهل خلاف و با امکان سکوت از فتوی در حال تقیه واجب نیست فتوی بمذهب اهل خلاف هرچند اولی است هفتم آنست که مجتهد بداند که تکلیف این سائل رجوع باین مجتهد میباشد که اگر بداند تکلیفش نیست یا معلوم نباشد بر مجتهد فتوی لازم نیست و قول سائل در وجود این شرائط معتبر نیست الا در شرط سوم و توهم اعتبار قول سائل در جمله ازین شرائط نظر بقاعده حمل قول مسلم[ف ۳] بر صحت ضعیف است نظر باینکه آن مثبت وجوب فتوی در حق مجتهد نیست چنانچه اگر مسلمی از شخصی ادعاء و طلب حقی بکند و آن شخص عالم بصدق و کذب او نباشد لازم نیست آن شخص را که طلب او را بدهد هرچند مراعات آن اولی

ف ۱ صغیر ای نابالغ ۱۲

ف ۲ مسائل مرافعه از مسائل ای مسائل متعلق بحکم قضا و مرافعه یعنی نالش ۱۲

ف ۳ حمل قول مسلم ای قول مسلم را بصدق و صحیح دانستن ۱۲

واحوط است هشتم آنست که فتوی معارض بواجب اهم نباشد مثل نجات دادن سوخته یا غرق شده که در بنوقت اشتغال بفتوی واجب نیست واکتفا بشرط سادس از شرط ثامن وعکس آن ممکن است ولکن طور مسطور بهتر است واگر دو سائل یا بیشتر سوال کنند تدریجا جواب از برای اول است واگر دفعةً سوال کنند واهمی در ما بین نباشد مجتهد مخیر است در جواب و سوال هرچند این دو سائل نزاع کنند در تقدیم و تاخیر جواب خصوص در جائیکه زیادتی تاخیر در جواب سوال دیگری لازم نیاید بلی احسن اینست که مجتهد در صورت نزاع و زیادتی تاخیر رجوع بقرعه در تقدیم و تاخیر نماید **س** ایا لازم است بر مقلد که بشناسد مذهب مجتهد خود را در معنی تقلید که اگر نشناسد و عمل برای او کند باطل باشد **ج** در صحت عمل مقلد لازم نیست شناختن معنی تقلید را برای مجتهدش بلی لازم است در جاهای دیگر مثل مسئله باقی بودن بر تقلید میت و مثل تقلید نمودن میت و مثل رجوع از تقلید مجتهد به مجتهد دیگر **س** تحصیل علم نکردن و عمل جاهل چه صورت دارد **ج** طلب علم واجب است بر هر کسی پس هر که ملتفت باشد و قادر بر تحصیل علم از روی اجتهاد یا تقلید باشد و تحصیل نکند و احتیاط نیز نکند قطعاً گناهکار است واما اینکه گناه مسطور صغیره است یا کبیره یکی است یا بیشتر ذکر آن محل اهتمام نیست بلی لازم نیست تمیز جزء از شرط و تمیز اینکه واجب اصلی است مثل قرأت حمد و سوره یا واجب تبعی است مثل خم شدن بجهت رکوع و سجود چنانچه لازم نیست تمیز واجب از مندوب بلکه کافیست علم بمطلوبیت و محبوبیت آن چنانچه واجب نیست که بداند و تمیز دهد مانع صحت را از مانع کمال بلکه همین قدر کافی است که بداند که نباید آورد بلکه واجب نیست که بداند رد سلام در نماز یا متابعت امام واجب داخلی است یا خارجی بلی واجب است که هر کاری که میکند مسائل او را یاد بگیرد بلکه واجب است یاد بگیرد مسائلی را که در اثنای

عمل گاه میشود که محتاج الیه[1] میشود مثل مسائل شك و سهو اگر نادر الوقوع[2] از برای غالب
ناس نباشد چنانچه لازم نیست تعلیم احکام حج و اعتکاف و مزارعه و نحو آن اگر آنها را
بجا نمی آورد اما عمل جاهل پس اگر مطابق و موافق رای مجتهدی است که تقلید او جائز
است و تکلیف این شخص جاهل رجوع باو میباشد صحیح میباشد چه از قبیل نماز و روزه
و حج باشد یا از قبیل بیع و شرا و اگر مخالف رای آن مجتهد است باطل است و اعاده آن
لازم است چه در وقت و چه بعد از وقت و اگر مطابقت و مخالفت معلوم نباشد
باید سوال کند تا معلوم نماید و اگر سوال متعذر یا متعسر باشد احتیاط لازم است
که در معاملات عمل نماید بنحو یقین و در عبادات در وقت اعاده نماید و اما در خارج
وقت لزوم قضا ثابت نیست بلی احوط است پس یاد گرفتن مسائل شرط صحت عمل
نیست بلکه مدار صحت و فساد عمل مطابقت عمل برای مجتهد[3] است بلکه اگر یقین کرد که
آن عملی که بجا میآورم بجهت تقلید است و بجا آورد و بعد معلوم شد که اشتباه
کرده بود و تقلید نکرده و مطابق رای مجتهد نبوده گناه کار نیست لکن عملش باطل
است و اگر غافل از تقلید یا فراموش کرده که تقلید کند عمل را بجا آورده و مطابق
برای مجتهد شد عملش صحیح است و گناه کار نیست و اگر ملتفت بتقلید بوده و لکن
تسامح نموده یا عمداً ترك تقلید نموده و عملش مطابق رای مجتهد شد عملش
نیز صحیح است و گناه کار در آن عمل نیست بلی گناه کار است در ترك تقلید
پس وجوب تقلید وجوب شرطی[4] نیست والله العالم مسئله هرگاه وکیل
یا موکل یا وصی یا موصی[5] مختلف باشد در اجتهاد یا تقلید آیا عمل برای کدام
یك لازم است ج اما وکالت پس شرط صحت آن اینست که برای وکیل
جائز باشد مباشرت[6] آن عمل پس اگر حرام باشد بر وکیل مباشرت آن جائز
نیست وکالت در آن عمل هم در جائیکه جائز است مباشرت وکیل اگر قطع دارد
که موکلش عمل را صحیح میداند که مباشر آن عمل شود[7] و اگر شك دارد یا قطع بموافقت
دارد آنوقت میتواند که اعتماد بتقلید یا اجتهاد خود کند چنانچه اگر بداند که

ف ۱ محتاج الیه ای محتاج له آن ۱۲
ف ۲ نادر الوقوع یعنی آنچه کمتر بوقوع آید ۱۲
ف ۳ برای مجتهد ای بارای مجتهد ۱۲
ف ۴ وجوب شرطی یعنی وجوب بر هر کس که تقلید نیست بر ای صحت عملش شرط کند و تقلید برای ... نیست ۱۲
ف ۵ موصی یعنی وصیت کننده ۱۲
ف ۶ مباشرت ای در آمدن در کاری ۱۲
ف ۷ مباشر آن عمل شود ای آن عمل را بجا آورد ۱۲



موکل تقلید یا اجتهاد ندارد انوقت هم جائز است که وکیل عمل برای خود کند و در صورت شك لازم نیست که فحص از موافقت و مخالفت نماید و امّا وصی پس در چیزهائیکه ذمّه میّت مشغول بآنها نیست از قبیل کفن و دفن و سائر چیزها عمل میکند بموافق رای خود و امّا دران چیزهائی که ذمّه میّت مشغول است مثل نماز و روزه و حج و دَین و حقوق النّاس پس ظاهر آنست که حکم آن حکم وکیل میباشد بنا بر اقوی پس اکر وصی سوره را لازم نمیداند و موصی سوره را لازم میدانست نمیتواند وصی که استیجار صلوة بی سوره نماید و همچنین اکر صلوة در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش اتمام آن صلوة بوده و وصی اعتقادش قصر آن صلوة بوده نمیتواند که استیجار صلوة فائته قصر نماید مکر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطاء موصی خود در موضوع یا در حکم که انوقت اقوی جواز آن است والله العالم و امّا وصی صغار بالنسبة بایشان یا ولی بالنسبة بصغیر و مجنون پس بی اشکال ملاحظه رای خود میکند و امّا طفل بعد از بلوغ باید ملاحظه رای خود کند در غیر افعال کذشته پس اکر وصی تقلید کسی نمود که خمس فاضل مؤنة را واجب نمیدانست لهذا فاضل مؤنة سال صبی را خمس نداده صبی بعد از بلوغ اکر فاضل مؤنة باقی است باید خمس را بدهد اکر تقلید کسی بکند که خمس را در او لازم میداند پس حکم اختلاف تقلید ولی و طفل مثل اختلاف تقلید شخص واحد است دو مجتهد را در دو زمان که در رای مخالف اند یا مجتهد واحدی را که رجوع از قول سابق خود نموده جهت اینکه فعل ولی و وصی مثل فعل طفل و صغیر میباشد و امّا آن کسیکه بامر شارع برای میّت نماز قضا باید بکند مثل پسر بزرگ اقوی این است که او مطلقاً عمل برای خود میکند در صلوتیکه از پدر او فوت شده و همچنین کسی که تبرّعاً از برای میّت نماز میکند و همچنین کسیکه استیجار صوم و صلوة میکند تبرّعاً نه از روی وکالت یا وصایت آن هم ملاحظه



رای خود نماید س اگر دو نفر معامله نمایند و بعد از معامله بحسب تقلی
یا اجتهاد مختلف شدند در حکم آن معامله یکی صحیح بدانند و دیگری فاسد این
چه صورت دارد ج بعضی از علمائی ما اختیار کرده اند بطلان همچو معام
ولیکن اقوی در نظر این حقیر این است که هر یك مکلفند که بتقلید خود
اجتهاد خود عمل کنند نظیر اینکه مردی ادعا کند که این زن زوجهٔ من است و
انکار کند یا عکس آن بر مرد لازم است که در فرض اول بحسب اقرار خو
و مادر آن زن را نکاح نکند و مهر او را بدهد و زن را حرام است که م
بگیرد و تمکین دهد او را از جماع و پهلو خوابی و نحو آن و همچنین اگر کسی د
مرض ممات هر چه داشت بغیر وارث خود مصالحه نموده بلاعوض چون
بلاعوض صحیح است یا بعوض بسیار کمی و وارث تقلید کسی کند که این صلح
زیاده بر ثلث باطل بداند و غیر وارث تقلید کسی کند که این مصالحه را در زنا
صحیح بداند هر یك بتکلیف خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند در پیش
شرع آنوقت هر چه حاکم شرع حکم کند همان متبع و مطاع است و رای کس
حکم حاکم است باطل میشود و از فاضل نراقی صاحب مستند و مناهج ظاه
که تقلید در امثال این مقامات نافع نیست بلکه حکم حاکم باید باشد و این کلا
دفع نزاع متخاصمین خوب ست و اما بالنسبت به حلال و حرام متعلق
خود پس میزان تقلید است یا اجتهاد پس حکم حاکم مبطل تقلید یا اج
و واضح است که حکم حاکم در این فرض مبطل تقلید و اجتهاد است یوم
المعامله لا فی خصوص یوم الحکم پس ضمان و نحو آن مترتب میشود ه
باذن شرعی خورده باشد و مادامیکه مبطل نیا
عمل بتقلید یا اجتهاد بی عیب ست والله العالم س در سابق ذکر
تقلید اعلم و اورع هیچکدام لازم نیست لکن بیان نفرمودند که مراد
چیست و اعلم کیست و همچنین اورع کیست و همچنین بیان نفرمود

تمکین یعنی علمای بالغ بخوابید
مرافعه ای نالش
متبع و مطاع ای قبول کرده شده و اطاعت کرده شده
متخاصمین ای مدعی و مدعی علیه
میزان ای معیار
حکم حاکم مبطل ...
ضمان ای ضمانت



ابتداء تقلید میتوان تقلید غیر اعلم را نمی دیانه و همچنین بیان نفرمودند که
تقلید اعلم بر فرض وجوب مشروط است بعلم بمخالفت یا مطلقا لازم است و همچنین
مشروط است بعلم بوجود اعلم یا مطلقا لازم است پس لازم است که فحص نماید از
اعلم در وقتیکه نمیدانند که اعلم در میان مجتهدین است یا نه یا لازم نیست که فحص
کند و اگر فحص کند و مظنه کند باعلم بودن یکی از مجتهدین آیا این ظن معتبر است
یا نه و بر فرض لزوم تقلید اورع اگر یکی اعلم باشد و دیگر اورع کدام را مقدم دارد
و اگر مظنه باعلم بودن یکی و قطع باورع بودن دیگری یا بعکس تقدیم کدام یک
نماید ج مراد از اعلم در خصوص مقام افقه میباشد و مراد از افقه در نظر حقیر
این است که استادی او و دقت او در بیرون آوردن احکام شرعیه بیشتر باشد
بشرط اینکه در غالب مسائل در انظار مستقیم اجتهادش مطابق واقع باشد پس
اگر استادتر باشد و لکن کج سلیقه باشد او افقه نیست بخلاف اینکه در غالب
مسائل اصابه او بواقع بیشتر باشد هرچند دقیق تر و استادتر نباشد که او افقه
میباشد پس مراد از افقه آنست که استادتر و دقیق تر باشد و اکثر اصابة الواقع
نیز باشد و استنباط او اقرب بواقع باشد و مراد از اورع پرهیزکارتر میباشد
و تفصیل ورع در کتب احادیث و علم اخلاق مبین است و اجمالا و اضح است
بر هر متدین بدیهی که اورع در ان دین کیست چنانچه در میان اهل علم
واضح است که اعلم کیست بجهت آنکه بعد از آنکه دو مجتهد را در غالب مسائل
بر خورده ند و یکی از ایشان را استادتر بفهمد بحسب جهات اتیه پس آن اعلم میباشد
و لکن انصاف اینست که غالبا تشخیص اعلم ممکن نیست بجهت اینکه شکی نیست
که علوم بسیار است بعضی مربوط بفقه‌اند و بعضی نیستند آن بعضی که مربوط نیست
بسا میشود که باعث قوة ملکه آن مجتهد میگردد و آن بعضی که مربوط است نیز
بسیار است و غالبا ندیدیم که دو نفر در مقدمات اجتهاد مختلف نباشند مثلا
بعضی در رجال کامل و بعضی در قواعد استدلال که علم اصول است مجتهد است

ف ۱ مطلقا ای باعلم بموافقت و عدم آن ۱۲
ف ۲ در خصوص مقام ای در این مقام ۱۲
ف ۳ انظار مستقیمه ای نظرهای درست و صحیح ۱۲
ف ۴ کج سلیقه ای بعضی رساتی ۱۲
اصابه ای شناختند ۱۲
ف ۵ برخورده اند ای شناختند ۱۲
ف ۶ جهات جمع جهت بمعنی سبب و مراد از جهات آتیه آن جهاتیست که بعد از این بیان شده و آن اینست که بعضی در رجال الکامل الخ ۱۲
ف ۷ مقدمات اجتهاد اعمال و علومیکه مقدم برای اجتهاد بکار برده شده ۱۲
ف ۸ رجال ای علم رجال که از ان احوال روات معلوم میشود ۱۲
ف ۹ قواعد استدلال یعنی دلیل آوردن و قواعد استدلال اصول فقه یعنی علم اصول فقه ۱۲



بلکه معاصرین از مجتهدین نیز بعضی در اصول مهارت دارند نه فقه و بعضی در
فقه مهارت دارند نه اصول علاوه انکه مختلف میباشد مجتهدین در قلت
حفظ و کثرت حفظ و در رسیدن بکنه مطالب قوم و نرسیدن بآن و کثرت
استنباط و قلت استنباط و بسرعت انتقال و بطوء انتقال و مهارت در تکثیر
استدلال و عدم آن و کثرت تتبع و قلت آن که کمتر از حد واجب نباشد و تفاوت
در قوت ملکه و ضعف ملکه بحسب کیف و تفاوت در مقدار ملکه بالنسبت بانواع
فقهیه از بنجاه دو کتاب یا کمتر یا بیشتر بحسب کم و مهارت در کثرت تفریع و قلت
آن و دقت نظر و عدم آن و زیادتی ذهن و ذکاوت و کمی آن در زیادتی در س خواندن
در پیش استاد و عدم آن و استقامت سلیقه و اعوجاج آن و زیادتی اطلاع
بر مسائل و قلت آن و همچنین زیادتی اطلاع بر مواقع اجماع و قلت آن و زیادتی
کتب فقهیه و سائر اسباب استنباط و قلت آن و اموات از علماء با اینکه کتب ایشان
در دست است و مؤلفات ایشانرا می بینیم نمیتوانیم که تشخیص اعلم ایشان بکنیم که
اگر فرضاً نذر کردیم که از برای اعلم و افقه اموات فاتحه بخوانیم یا تصدق بکنیم
نمیتوانیم که تشخیص کنیم که شیخ طوسی است یا علامه است یا محقق اول است یا
محقق ثانی است یا فاضل هندی است یا شهید اول اعلی الله مقامهم میباشد
و اعلم احیا را که غالباً از علوم ایشان کما هو حقه اطلاع نداریم که چگونه میتوان
تشخیص نمود و اشتهار بین عوام بکثرت زهد یا بکثرت سخا و بذل و حلم که منشاء
اشتهار است در پیش ایشان مناط اعتبار نیست و این واضح است علاوه
انکه تا بحال ندیدیم که یک نفر صاحب فنون بطور کمال باشد اگر دی فن در اصول
باشد و در فقه ناقص میباشد و هکذا خصوص با ملاحظه اختلاف حال
مجتهد در حال فتوی با حال استنباط که اعلم باشد در وقت استنباط نه در حال
فتوی چنانچه ظاهر از است که مدار بر اخیر است نه اول هر چند بعضی مدار
بر اعلمیت حال استنباط میدانند نه فتوی و در ابتداء تقلید لازم است



که با اجتهاد کند وتقلید غیراعلم بکند بحسب اجتهاد یقینی خود اگر قابل اجتهاد باشد ویقین هم بکند که تقلید اعلم لازم نیست ویاانکه تقلید اعلم بکند که تقلید اعلم لازم نیست ولیکن اگر مجتهدی که اعلم بودن او معلوم نباشد بمردم بگوید که رای من اینست که تقلید اعلم لازم نیست ومردم نیز تقلید او کنند در این مسئله یاانکه خود مردم بنفسه بدون پرسیدن تقلید غیراعلم بکنند یا تقلید کسی بکنند که معلوم نبوده باشد افقهیت واعلمیت آن توهم نشود که ردع این مقلدین لازم است بالاتفاق نظر بانکه جمله از مسائل هست که در آنها اعتماد بتقلید نباید کرد بجهت آنکه مستلزم دور میباشد مثل آنکه در اصل لزوم تقلید اعتماد بتقلید کند یاانکه در جواز عمل بقول میت اعتماد بر قول میت نماید یاانکه در جواز اعتماد بقول مجتهد نه اخباری اعتماد بقول مجتهد کند یاانکه در اعتماد بقول غیراعلم اعتماد بقول غیراعلم نماید پس در اعتماد بقول غیراعلم باید اعلم بگوید که تقلید اعلم لازم نیست یا خود اجتهاد نماید که تقلید اعلم لازم نیست پس در امثال این مسائل باید مقلد اجتهاد نماید یا اخذ بمتیقن ومتفق علیه نماید ووجه بطلان این توهم آنست که عمل این شخص هرچند بغیر بصیرت میباشد بحسب ظاهر ولکن چون عمل او برای کسی که تقلید اعلم را لازم نمیداند مطابق واقع است ردع لازم نیست بلی ردع لازم میباشد برای کسیکه عملش را باطل بداند وراه صحت هم برای تقلیدش احتمال ندهد وتقلید اعلم مشروط بعلم بمخالفت نیست بجهت آنکه عمده دلیل این قول عدم عموم ویا اطلاق دلیل دال بر حجیت قول مطلق مجتهد است پس حال قول غیراعلم دلیل بودن آن محل شک میباشد بخلاف قول اعلم که دلیل وحجت بودن آن محل شک نیست وکافی است در عدم حجت بودن شک در حجیت آن بلی با علم بموافقت غالبا ثمر ندارد بلی اگر دلیل لزوم تقلید اعلم مقبوله عمر بن حنظله باشد درین وقت دلالت حدیث بر لزوم تقلید اعلم

بر فرض تسلیم مشروط بعلم بوجود اعلم در فرض مخالفت میباشد پس باید تقلید
اعلم در نزد قائلین بلزوم تقلید مشروط بچند شرط باشد اوّل انکه احتمال وجو
اعلم را بدهد که اگر قاطع باشد بعدم وجود اعلم تقلید اعلم ساقط است دوم انکه
در فحص از وجود اعلم یا غیر اعلم یا خود تقلید اعلم تعذر یا عسر و حرج نباشد
سوم انکه احتمال وجود اعلم در بلد خود یا در بلاد متعارفه باشد والّا تقلید اعلم
لازم نیست پس فحص از اعلم در بلاد بعیده در لازم نیست چهارم انکه علم بمخالف
داشته باشد پس با علم بموافقت یا شك در ان تقلید غیر اعلم جائز است و این
شرط گذشت که مقتضای بعضی از ادله ایشان است پنجم انکه اعلم صاحب رای باشد
پس اگر صاحب رای نباشد و در مسئله متوقف صرف باشد که فتوی باحد طرفین
بالمره ندهد تقلید اعلم در این فرض معقول نیست ششم انکه رای اعلم
هر دو مخالف با احتیاط باشد که در این وقت تقلید اعلم لازم است و امّا
رای اعلم مخالف با احتیاط باشد و رای غیر اعلم موافق احتیاط باشد ل
تقلید اعلم در این فرض نیست هفتم انکه علم بوجود اعلم اجمالا بنحو شبهه محصو
یا علم تفصیلی داشته باشد چنانچه بمقتضای بعضی از ادله مثل مقبوله عم
حنظله معلوم بالتفصیل را دلالت دارد و علم اجمالی بنحو شبهه محصوره چو
حجت است این هم مثل علم تفصیلی میباشد هشتم انکه با امکان علم و عد
و حرج در تحصیل علم اعلمیت مقطوع مکلف باشد پس ظن باعلمیت کافی
مگر بتعذر یا تعسر علم باعلمیت و در رساله نیز بعضی از شرائط ذکر شده
مقدم بدارد اعلم را بر اورع هر چند اعلم مظنون باشد اعلم بودن آن و او
مقطوع باشد اورعیت آن بعد از انکه ظن باعلم بودن از ظنون معت
هر چند بجهت عسر و حرج باشد **س** از برای مقلد هرگاه حکم است که
مجتهد جامع الشرائط نماید پس در عدالت میشود بشهرت قناعت ک
مفید ظن برای مکلف نباشد یا خیر **ج** ظن نوعی حاصل از شهرت بعد

قوله اجمالا [illegible] علم اجمالی [illegible] و علم تفصیلی مفصلرا حاصل شود انکه بتفصیل [illegible]

قوله [illegible] باشد [illegible]

قوله [illegible] حاصل از شهرت [illegible]

شهرت در عوام محض نباشد کافی است انشاء الله و ظن شخصی مکلف شرط نیست علی
الاقوی س تقلید مجتهد بلد جائز است یا نه ج اگر مجتهد جامع الشرائط و عادل باشد
تقلید ش جائز است بلکه از راهی بهتر است س بقا بر تقلید میت جائز است
یا نه ج بلی جائز است س بقا بر تقلید میت نزد آنقبله واجب است یا
جائز است یا حرام ج جائز است و حرام نیست و بقاء نیز واجب نیست س
مقلد در بقاء بر تقلید اجتهاد باید بکند یا تقلید اگر اجتهاد بکند قدرت بر آن
ندارد و اگر تقلید بکند اگر تقلید مجتهدی که فوت شده نماید دور لازم می‌آید و اگر
تقلید احیاء بکند تقلید کدام را اختیار کند با اختلاف ایشان جهت اینکه فرض
این است که بعضی میگویند بقا واجب است و بعضی میگویند بقاء حرام است و بعضی
میگویند مخیر میباشد در بقاء و رجوع ج بقا بر تقلید حکمش حکم اصل تقلید است
چنانچه در اصل تقلید اجتهاد کرده که بعد از آنکه قدرت بر تحصیل مسائل فرعیه
نداریم باید تقلید نمائیم و در تقلید با اختلاف مجتهدین اعلم و اوثق را باید اختیار
نمائیم و با عدم اختلاف مخیر میباشیم حال نیز در خصوص بقاء اگر قدرت بر اجتهاد
دارد اجتهاد نماید و هر چه اجتهادش اقتضاء کرده از حرمت بقاء یا وجوب بقاء
یا تخییر همان حجت است و اگر قدرت ندارد در میان احیاء اگر اعلم و اوثق باشد آنرا
اختیار کند و اگر مساوی باشد مجتهدین مختار است در اختیار هر یک که بخواهد
س زید مثلاً مقلد مجتهدیست که بقاء بر تقلید میت را جائز میداند
و اخذ مسائل را تقلید میداند نه عمل را در اینصورت بعد از فوت این مجتهد
زید میتواند که بدون تقلید مجتهد حی دیگر که او هم بقاء بر تقلید میت را
جائز بداند و اخذ مسائل یا عمل را تقلید بداند بر تقلید مجتهد اول که حالا
میت است باقی بماند یا نه ج بقاء بر تقلید میت بقول خود میت درست نیست
باید در وفات آن مجتهد تقلید مجتهد حی دیگر بکند اگر آن مجتهد حی بقاء بر
تقلید میت را جائز بداند در این وقت جائز است باقی بودن و الا جائز نیست

ف ١ — ظن شخصی آنکه شخصی حاصل ... ظن حاصل شود نه وهم ١٢

ف ٢ — مجتهد بلد یعنی مجتهد شهر خود ١٢

ف ٣ — دور برای توقف الشیء علی نفسه است و آن باطل است ١٢

ف ٤ — مسائل فرعیه مثل طهارت و صوم و صلوٰة و غیره آنکه مسائل ضروریه اعتقادیه اصولیه تقلید در آن نیست ١٢

ف ٥ — دور باطل است چون که توقف شی علی نفسه است ١٢



مگر آنکه فرض شود که این مقلد خود مجتهد باشد در خصوص این مسئله بقا که در این وقت جائز است بقاء بقول خودش نه بقول مجتهد اول فتامل جیداً لکن این فرض را در مجتهد متبحری باید نمود والعلم عند الله **س** شخص مقلد مجتهدی باشد و عسر و حرج در فتاوی آن مجتهد بهیچ وجه نباشد حالا آن مقلد میتواند رجوع بمجتهد دیگر نماید یا نه با فرض آنکه مجتهد اول رجوع را جائز نمیداند و مقلد درین مسئله هم تقلید مجتهد اول را نماید آیا در این فرض هم رجوع جائز است یا نه **ج** رجوع از مسئله جائز است هرچند تقلید مجتهدی را کرده باشد که رجوع را جائز نداند **س** هرگاه دو مقلد باشند که مجتهد یکی از آن دو غساله را نجس میداند و دیگری طاهر میداند در اینصورت اجتناب مقلد بطهارت از مقلد بنجاست واجب است یا نه و این بر فرضیست که علم یا مظنه داشته باشد که مقلد قائل بنجاست عمل باحتیاط نه میکند **ج** مجرد اختلاف در تقلید یا اجتهاد باعث فساد عمل احدهما بالنسبت بدیگری نمیشود مگر وقتیکه رای یکی ازین دو ادنی باشد و رای دیگری اعلی و بداند اعلی که صاحب رای ادنی و عامل بآن درین عمل بخصوص احتیاط نکرده و برای ادنی عمل نموده **س** بیان فرمایند که نزد آن قبله اخذ مسائل بقصد تقلید تقلید است یا عمل بمسائل **ج** عمل شرط تقلید نیست بلکه حقیقت تقلید اخذ مسئله است بجهت عمل چه عمل بکند یا نکند و در رساله این مسئله را بتفصیل نوشته‌ام رجوع فرمایند **س** لو عمل المکلف جاهلا بالاحکام الشرعیة و اتفق کون عمله مطابقا للواقع بان وقع علی وفق ارادة الشارع اصحیح ام لا بل یجب علیه القضاء و ایضا لو صح عمله اذا وقع علی وفق رای بعض المجتهدین دون بعض فهل له ان یقلد ذلک البعض و یصح عمله لوقوعه علی وفق فتواه ام لا سواء کان ذلک البعض فاضلا او مفضولا او مساویا و بطور آخر لو عمل المکلف عن غیر اجتهاد و لا تقلید و اتفق مطابقة عمله لآراء المجتهدین کلهم و بعضهم فهل یصح عمله ام لا افتونا **ج** لو عمل المکلف عملا و اتفق مطابقة عمله للواقع و لما امر

ف ا — تامل جیداً یعنی خوب تامل کردن ۱۲

ف ب — مجتهد متبحری یعنی مجتهد با بسیار که در بعض مسائل اجتهاد کند ۱۲

ف ج — از اینجا عبارت سوال که جناب ... تغییر کرده ... در نسخه اصل نیست ۱۲

ف د — غساله را نجس میداند در نسخه ...

ف ه — اجتناب مقلد بطهارت از مقلد بنجاست الخ ... عبارت سوال مستفاد ... نجاست ... طهارت ... جواب ...

ف و — از اینجا تا ... در خصوص اختلاف در تقلید یا امر اجتهاد ... عبارت ... نیست ۱۲

الشارع منه فانکان فی المعاملات وفیما لایحتاج الی قصد التقرب فلا خلاف
ولا اشکال فی صحت عمله انما الاشکال بل الخلاف فی العبادات والاقوی صحته لو اتفق
مطابقة عمله لاعلم الاحیاء کذلك بل لو اتفق مطابقة عمله لمن یرید تقلیده
وانکان غیر اعلم فیصح ایضاً بناءً علی المختار من عدم لزوم تقلید الاعلم بل لو فات
وقت العمل وشك فی المطابقة وعدمها لایجب القضاء علی الاقوی نعم فی کل الصور
المرقومة یکون اثماً ومستحقاً للعقاب بترك التعلیم لان طلب العلم فریضة علی کل مسلم
ومسلمة

باب الطهارة در تخلی

س پوشانیدن عورتین در حال تخلی لازم است یا نه بینوا و توجروا ج بلی لازم است پوشانیدن
لون و بشره عورتین نه حجم آنرا از ناظر محترم که لیاقت تمیز داشته باشد هرچند
دیوانه یا کم عقل باشد مگر زن نسبت بشوهرش و کنیز نسبت بمالکش که تماماً
مالك آنشخص باشد و آزاد نشده باشد و بشوهر نداده باشد و فرج او را از
برای کسی تحلیل نکرده باشد و در عده کسی نباشد و همچنین جائز است از برای
کنیز نسبت بکسی که فرج او تحلیل شده بآن والعالم عند الله س ستر
عورت زنان بر زنان دیگر لازم است یا نه بینوا و توجروا ج لازم است ستر
عورت زن بالنسبت بزن حتی بی بی نسبت بکنیز خود و کنیز نسبت به بی بی
س وجوب ستر با عدم علم به بودن ناظر محترم ثابت است یا نه ج لازم
نیست ستر عورت در جائیکه ناظر محترم نباشد و یا اینکه تاریك باشد که ظلمت
مانع و حاجب از دیدن بشود و یا اینکه حائل و مانع باشد و یا اینکه نظر کننده
باشد ولکن نگاه نکند و همچنین اگر احتمال بدهد که نظر کننده باشد ولکن
نداند که نظر میکند یا نه پس واجب نیست پوشانیدن عورتین در صورت ظن
بوجود ناظر محترم و اما اگر یقین بوجود ناظر داشته باشد ولکن نداند که
محترم است یا نه اینجا نیز اقوی عدم لزوم ستر است لکن احتیاط شدید
ستر است تا آنکه یقین نماید که ناظر محترم نیست نظیر اینکه مال مشتبه را

باب الطهارة در تخلی

ف ۱ بناءً علی المختار بنا بر رأی خود ۱۲
ف ۲ تخلی ای بیت الخلاء رفتن و غائط کردن ۱۲
ف ۳ ناظر محترم ای اجنبی و نامحرم و محترم ای بعضی حرام کرده شده ۱۲
ف ۴ تماماً ای مملوک چند کس نباشد ۱۲
ف ۵ تحلیل یعنی حلال کرده انیدن ۱۲



نخورد تا یقین بداند که مال خود شرا ست هرچند دراین هم مناقشه میباشد
بلی احتیاط همین است که ذکر شد و دراصل براءة اینها و نظائر اینها از تمتعات و نظر
باجنبیات را عنوان نمودیم و تفصیل استدلال در اینجا است که هرجائیکه ترتب حکم
موقوف بواسطه باشد باید که وجود واسطه معلوم باشد **س** اگر بداند وجود
نظر کننده را ولکن نداند که نظر میکند از روی عمد یا نه آیا درینصورت نیز ستر
لازم است یا نه **ج** ستر لازم است مگر آنکه مطمئن باشد که نظر نمیکند و ظاهر منظومه
اشتراط وجوب ستر است بسه شرط اوّل وجود رویت کننده دوم تلبس او بوصف
رویت سوم محترم بودن آن حیث قال **ره** والستر للعورة فرض ملتزم
فراها عن کل راء محترم و تفصیل احکام نظر در نکاح ذکر خواهد شد انشاء الله
س استقبال و استدبار در حق بیمار یا سواره و پهلو افتاده کدام است **ج**
برجوع باهل عرف مشخص میشود **س** تخلی در ملبوس و مبطون بحسب
استقبال و استدبار چه طور است **ج** اگر تخلی بحسب طبع و اختیار نماید حرام
است استقبال و استدبار و اگر بی اختیار خارج شود ضرر ندارد **س** روی
بقبله یا پشت بقبله در حال تخلی نشستن حرام است یا نه و فرقی ما بین بناء
و صحرا میباشد یا نه **ج** بلی هر دو حرام است و فرق ما بین بناء و صحرا نیست
چنانچه سید سند در منظومه فرموده است **ره** ومِل عن القبلة فی التخلّی
معظّماً لوجهة المصلّی ✻ فلا تقابلها ولا تستدبر ✻ والنهی للحظر هنا فی الاظهر
یستوی البناء والصحراء ✻ فلا یواری لقبلة البناء ✻ **س** مراد از مقادیم
بدن در استقبال چه چیز است **ج** مراد از آن شکم و سینه و کمر و زانو و غیره
میباشد **س** مراد از عورتین که ستر آن واجب است در حال تخلی از مرد
و زن کدام است **ج** عورت بالنسبت بزنان در حال تخلی و چیز میباشد
که آن قبل و دبر میباشد و بالنسبت بمردان قبل و دبر و بیضتان است پس
پوشانیدن آنها در حال تخلی لازم و واجب است و احوط پوشانیدن از ناف

ف۱ تمتعات یعنی بهره ورداری‌ها یا فتن ای فائده بر داشتن ۱۲
ف۲ اجنبیات جمع اجنبی ای نامحرم ۱۲
ف۳ عنوان عنوانیم ای صورت بستیم ۱۲
ف۴ این عبارت را زیاده فرمودند از اصلا نسخه جناب شیخ مکرم فرق نیست ۱۲
ف۵ استقبال ای روبقبله نشستن ۱۲
ف۶ مقادیم بدن مقادیم مقدم بمعنی پیش ۱۲
ف۷ استدبار ای پشت بقبله ۱۲
ف۸ مسلوس کسیکه بول انقطاع نشود و مبطون کسیکه شکم او بسته نگردد ۱۲
ف۹ تا عیمخ آبادی ۱۲



تا زانو است واحوط از ان پوشانیدن از ناف تا نصف ساق میباشد س ستر در حال
تخلی از ممیز لازم است یا نه و مراد از طفل غیر ممیز کدام است ج بلی ستر از ممیز لازم است و طفلی که فرق میان
عورت نکند ممیز نیست اگر چه بسا میشود که فرق میان انگشت و عورت میکند و مع
ذلک غیر ممیز است لکن احوط آنست که اکتفا باین قدر از تمیز نماید س اگر
شخصی ناچار شود باستقبال یا باستدبار کدام راه مقدم بدارد ج استدبار مقدم
است بنا بر اقوی وسید اعلی الله مقامه در منظومه اختیار تخییر نموده است
وگفته شعر وفی اضطرار رجحوا نا وخیرا ٭ وقیل بل علیه ان یستدبرا س
اگر شخص دائر شود امرش میان ناظر محترم یا قبله کدام را اختیار نماید ج
استقبال قبله را مقدم دارد علی الاقوی چنانچه در منظومه است شعر
وان تعارض نظر افقدم ٭ ستر اعلیها اخذا بالالزم س در جائیکه قبله
مشتبه شود در حال تخلی چه نماید ج اگر تحصیل علم ممکن باشد پس تحصیل علم
نماید در تعیین قبله هر چند بسؤال باشد والا اکتفا نمودن بمظنه خالی از قوة نیست
هر چند خالی از مناقشه نیست واگر تحصیل علم یا مظنه ممکن نشود یا متعسر باشد
تکلیف باجتناب ساقط است پس بهر جهت که خواهد توجه کند و بعد از اختیار
تخلیه بیک جانب عدول بجانب مقابل آن جائز است و همچنین عدول بجانب
دیگر هر چند باستیعاب جمیع جوانب باشد چه در یک تخلیه یا اوقات متعدده
و بعضی از افاضل عصر عدول بجانب مقابل را جائز دانسته اند نه بجانب دیگر
بلی احوط عدم عدول است مطلقا چه در تخلیه واحده یا متعدده س
اگر علم اجمالی بنحو شبهه محصوره ببعضی از جهات قبله داشته باشد چه نماید ج از همه
آن جهات مشتبه اجتناب نماید و بعضی از افاضل عصر فرموده اند که اگر اشتباه
در متقابلین است بی شبهه از هر دو احتراز نماید واگر اشتباه در هر دو
جهت متصل بهم باشد چون جنوب و مغرب لازم است که با امکان علم
بسؤال وغیر آن تمیز دهد و با عدم امکان علم اکتفا بمظنه نماید والا احتیاط



ساقط است و در همه این مطالب مناقشه است چنانچه ببعضی اشاره شده **س** نشستن
برای تخلی در اماکن محترمه مثل کعبه و مساجد و مشاهد مشرفه و قبور محترمه
حرام است یا نه **ج** بلی حرام است حتی قبور انبیاء و علماء **س** تخلی در ملك غیر
بی اذن مالك جائز است یا نه و املاك موقوفه بوقف خاص نیز مثل ملك غیر
میباشد یا نه **ج** بلی بی اذن مالك حرام است حتی کوچهائیکه آخرش بسته
باشد و مفتوح العنوه نباشد و وقف خاص مثل ملك غیر میباشد **س** طریق
استبراء بیان فرمایند **ج** نیکوترین طریق آنست که بعد از بول صبر نماید تا آنکه دریزش
بول قطع شود پس مخرج غائط را بشوید یا پاك نماید و بعد از آن اندرون مخرج دبر
من باب المقدمه تا بیخ ذکر سه مرتبه بکشد بانکشت میان دست چپ و بعد از آن
انکشت شهادت را بزیر ذکر کذارد و انکشت بزرك را در بالا و بقوت بکشد و فشار
دهد بخود دوشیدن تا سه مرتبه و بعد از آن سه مرتبه سر ذکر را فشار دهد
اکرچه شرط نبودن این طور خالی از قوة نیست زیرا که مقصود از استبراء تنهت که
نخوعی نماید که بقیه رطوبت از مخرج پاك شود بهر طوری که باشد **س** اکر شخص
محرومش را استبراء کند او را از خودش ساقط است یا نه **ج** بلی ساقط است زیرا که
مقصود از استبراء چنانچه سابقاً کفتیم اخراج بقیهٔ رطوبت از مخرج میباشد
س شستن مخرج بول یك دفعه کفایت میکند یا نه **ج** بلی یك مرتبه
کفایت میکند بشرط آنکه تعدی فاحش نکرده باشد و دو مرتبه احوط و سه مرتبه
افضل است چنانچه در منظومه است **ع** والقول بالمرة عندی متنه
وثمن خرمًا والثلاث افضله **س** در استنجاء غائط تعدد لازم است یا نه
ج اعتبار عدد نشده است در شرع بلکه معتبر پاك شدن است اکرچه احوط
دو مرتبه است که غسلهٔ مزیله غیر از غسله مطهره شود **س** در استنجاء
با حجار عدد شرط است یا نه **ج** احوط تکمیل بسه عدد است اکرچه نقاء
با قل از آن حاصل شود و سید فرموده **ع** والقول بالاکثر من ذلك

وقف خاص ای وقف بر شخص خاص نه عام ۱۲

آخرش بسته باشد ای کوچه که از آن آمد و رفت مردم نباشد مثل شارع عام ۱۲

مفتوح العنوه مفتوح یعنی فتح کرده شده و عنوه یعنی قهر و غلبه ... ۱۲

... تا سه مرتبه ... ۱۲

تعدی فاحش یعنی ... ۱۲

استنجاء یعنی شستن ... ۱۲

غسله مزیله ... ۱۲



ومن ثلثة لاد ونها قول ثمن ۶ س استبراء در حق زنان میباشد یا نه ج استبراء در حق زنان نمی باشد ورطوبة مشتبه از ایشان پاك است علی الاقوی س غسالة آب استنجاء خواه از بول یا از غائط هر دو پاك است یا نه ج هر دو پاك است علی الاقوی بشرط آنکه تعدی فاحش نکند و بشرط آنکه متغیر بنجاست نشود بطعم وبوی و رنك و بشرط آنکه مخلوط بنجاست خارجه نشود و بشرط آنکه از موضع متعارف اصلی یا عارضی بیرون آید س در حال استنجاء اگر دست را از مخرج غائط جدا کند لازم است که دست را طاهر کند و بعده مشغول استنجاء شود یا نه ج لازم نیست هرچند میان جدا کردن ودوباره مشغول شدن مادامیکه اعراض نکرده است طول بکشد مگر آنکه طول زیاده بکشد که در عرف اعراض حساب شود س از تعدی فاحش در ازاله ونجاست مخرجین چه مراد است ج این است که گفته شود عرفا که نجاست بول وغائط از جائی دیگر شسته میشود واین غسالة غسالة استنجاء نیست واز اسم استنجاء بیرون برود مثل اینکه نجاست بران او برسد س آب مستعمل در صورتیکه نجاست از مخرج بول وغائط تعدی کرده باشد نجس است یا نه ج اگر تعدی فاحش نکرده باشد نجس نیست واگر تعدی فاحش کرده باشد نجس است در نزد قائلین بنجاست غسالة وهمچنین در شرائط سابقه که بنا بر رائ قائلین بنجاست مطلق غسالة میباشد س در استنجاء غائط سبق ید بمخرج باعث نجاست آب استنجاء میشود یا نه ج سبق ید باعث نجاست آب استنجا نیست اگر سبق ید بقصد استنجاء باشد وطول نداده باشد پس اگر دست رسانده باشد بقصد استنجاء ولکن بعد پشیمان شده باشد از شستن وطول بکشد وبعد بهمان نجاست دست رسانده باشد آن آب استنجاء محض نخواهد بود وچون فاضل هندی عدم سبق ید را شرط دانسته مطلقا وفرموده که باید مقارن باشد دست رساندن

ف ۱ غساله ابیکه در شستن بریزد ۱۲

ف ۲ این عبارت را تا لفظ حساب شود از اصل نسخه زیاده فرموده اند جناب شیخ ۱۲

ف ۳ سبق ید یعنی اول دست را بمخرج بردن ۱۲

ف ۴ پشیمان شده باشد ای از قصد شستن اعراض کرده باشد ۱۲

ف ۵ مطلقا ای بلا قید وشرط یعنی در هر حال دست را اول بمخرج نرساند ۱۲



با آب ریختن یا آب ریختن مقدم باشد لهذا مراعات آن احوط است **س** در حال
اشتغال باستنجاء غائط اگر شك كند یا مظنه كند بر تطهیر مخرج بول و عادت داشت
كه اول مخرج بول را میشوید چه حكم دارد **ج** باید مخرج بول را بشوید كه عدم
بشك بعد داخل شدن در شی آخر در فعلیست كه ترتیب آن مامور به[1] باشد
و در اینجا ترتیب[2] نیست علاوه آنكه اول باید مخرج غائط را بشوید و بعد از آن مخرج
بول را بشوید چون استبراء بولی موقوف است كه از حلقه دبر بلكه از سوراخ دبر
من باب المقدمه دست خود را بكشد تا ویر ذكر لهذا اول استنجاء از غائط بكند
و بر تقدم شستن مخرج بول عادة بر مرجوح[3] است پس محل مشكوك فیه[4] باقی
و داخل در فعل بعد نشده لكن از علامه وغیر آن ظاهر میشود كه عدم اعتنا
شك مذكور در نصوص[5] بجهت ظاهر حال است بنابراین بعد از حصول عادت
احتمال خلاف عادة موهوم است پس اعتبار بشك مذكور نیست و میان
كه این خالی از وجه نیست **س** در استنجاء بول در صورت شك در خروج ودی
و مذی باید دست بمالد یا نه **ج** ضرور نیست ولكن احتیاط كند بدست مالیدن
و اصل عدم خروج مذی و ودی معتبر است و استصحاب[6] بقاء نجاست بول
قابل معارضه نیست **س** ورود آب بر محل نجو[7] قبل از ید شرط است در حكم
بطهارت آب استنجاء یا نه و همچنین عدم رفع ید قبل از حصول طهارت شرط است
در حكم بطهارت مذكوره یا نه **ج** ورود آب قبل از ید و عدم رفع ید هیچكدام
شرط نیست بلكه مدار در طهارت غساله استنجاء آنست كه صدق غساله
بكند **س** اجزاء دیز دیز[8] كه در استنجاء باحجار باقی میماند و همچنین رطوبت
و بو و رنك آیا تطهیر با بقاء مذكورات حاصل میشود یا نه **ج** در استنجاء باید تطهیر
بغیر آب[9] ازالة اثر كه اجزاء صغار باشد و همچنین رطوبات لازم نیست و نشستن به
رنك و بوی نیز ضرر ندارد مطلقا چه استنجاء با آب باشد یا بغیر آب چه یا نه چه
در منظومه گفته ~ والشرط فی الماء ذهاب الاثر ۞ من بعد عین بحجر

[1] مامور به یعنی امر کرده شده باشد بترتیب ۱۲
[2] ترتیب یعنی یکی بعد دیگری ۱۲
[3] مرجوح یعنی رجحان نداشته شده ۱۲
[4] مشکوک فیه ای چیزی که در آن شک باشد ۱۲
[5] نصوص آیات قرآن و حدیث که معنی آن ظاهر باشد ۱۲
[6] استصحاب حالت سابقه ۱۲
[7] نجو یعنی نجس مراد از غائط ۱۲
[8] دیز دیز یعنی باریک ۱۲
[9] بغیر آب یعنی کلوخ وغیره ۱۲



وکل جسم قالع مثل الحجر ان اذهب العین وان ابقی الاثر ولکن مهما[1] امکن ازاله
اجزاء صغار و رطوبات نماید وآنها را پاک نداند س استنجاء بورقی که دعا یا قرآن
یا اسماء ائمه واسمای محترمه[2] نوشته باشد جائز است یا نه ج جائز نیست س
استنجاء باشیائی که محترمه[3] اند چون نان وآب نیسان که بران دعاء خوانده باشند
حرام است یا نه ج حرام است در اول واحتیاطاً ترک است در ثانی ومثل آنست
آب زمزم وفرات که زوار بقصد تبرع برمیدارند وهمچنین است آبی که قفل ضریح
[illegible] از ائمه را شسته باشد س اگر شخصی بعد از استبراء رطوبتی به بیند ونداند
که بول است یا چیز دیگر پاک است یا نه ج بلی پاک است س اگر شخصی وذی
ومذی از و خارج شود وندانند که با آن بول هم است یا نه چه نماید ج پاک است
وناقض وضو هم نیست اگرچه استبراء هم نکرده باشد بجهت آنکه استبراء در بلل[7]
مشتبه بکار می آید واینجا شک در اصل خروج دارد نه شک در خارج بلکه
اگر مظنه بخروج بول بکند یا مذی بکند این ظن نیز معتبر نیست س اگر شخصی
بعد از وضوء رطوبت مشتبه به بیند ناقض وضو هست یا نه ج اگر استبراء
نموده باشد ناقض نیست والا ناقض وضوء میباشد وغسل نیز میباشد
س دستی که در آن انگشتری باشد که منقوش باشد در ان اسماء الله
یا محترمه آیا استنجاء بان دست جائز است یا نه ج اگر خوف تلویث بنجاست
باشد جائز نیست س اگر استنجاء نماید باشیائی محترمه چیزهائی که نباید
استعمال کرد آیا طهارت حاصل است یا نه ج اقوی حصول طهارت وزوال
نجاست است از مخرج[4] در غیر سرگین واستخوان وآب مضاف[5] علی الاحوط س
اگر شخصی شک کند در طهارت[6] حدثی یا خبثی بعد از طول زمان چه حکم دارد
آیا باید تطهیر نماید چه از حدث وچه از خبث بنا بر اقوی س اگر شخصی
[illegible] مشتبه به بیند بعد از وضوء وغسل وشک دارد که استبراء بولی کرده
[illegible] یا نه چه نماید ج اقوی آنست که غسل است وناقض وضوء وغسل

ف۱ مهما امکن ای تا امکان ۱۲
ف۲ کلمات محترمه یعنی آیات واحادیث والفاظ آن ۱۲
ف۳ اشیای محترمه چیزهای متبرک ومحترم کرده شده مثل تربت وورق قرآن وغیره ۱۲
ف۴ مخرج ای مخرج غائط ۱۲
ف۵ آب مضاف خلاف آب مطلق مثل عرق گلاب وغیره ۱۲
ف۶ طهارت حدثی یعنی وضوء وغسل
ف۷ بلل بکسرای رطوبت ۱۲



میباشد بشرط آنکه زیاده طول نکشد که علم باستبراء از بول بمجرد طول حاصل شود و بشرط آنکه کثیر الشك یا وسواس نباشد و از بعضی ظاهر میشود که شرط دیگر دارد که اگر داخل در مشروط بطهارت مثل نماز و غیر آن نشده باشد بلکه در رساله زینت العباد گفتیم که از محل عرفی که بیت الخلاء باشد بیرون آمده باشد و شك در شستن مخرج یا استبراء نماید عدم اعتبار شك خالی از وجه نیست عملاً بتقدیم الظاهر علی الاصل هنا و لکن اقوی عدم اشتراط باین شرط است اگر در نماز داخل شده باشد و رطوبت مشتبه به بیند نماز را باطل میداند بجهت آنکه احراز مطهر بلل مشتبه نکرده است و تقدیم ظاهر بر اصل خلاف قاعده است باید ثابت شود بدلیل معتبر و در اینجا ثابت نیست س اگر در استنجاء شك نماید خلط آب را بنجاست یا آنکه شك نماید در تعدی زیاده از متعارف یا شك در تغییر آن نماید در چنین صورت آب استنجاء پاك است ج اعتبار بشك او نیست و بنا را بر عدم خلط و عدم تعدی فاحش و عدم تغییر گذارد بلی اگر شك در اصل استنجا نماید و کثیر الشك نباشد بنا را بر نکردن بگذارد تا یقین حاصل شود چنانچه اشاره بآن شده است س اگر شك نماید که آن آبی است که بآن استنجاء نموده است یا نه چه نماید ج بنا بر عدم استنجاء بآن آب گذارد بلی هرگاه بداند که بآن آب ازاله نجاست نموده و که ازاله بول و غائط از مخرج بوده که تا آب استنجاء حساب شود و پاك باشد اینجا بنا را بر این بگذارد که آب استنجا است هر چند بهتر اجتناب از این آب و بهتر آنست که احکام نجس را بر این آب جاری سازد و آنرا نجس بداند خصوص در وقتیکه احتمال شستن نجاست غیر بول و غائط نیز برود مثل منی و خون س در استنجاء با آب قلیل هرگاه محل را بآب برساند غساله آن پاك است یا نه ج جمعی از فقهاء شرط کرده اند در طهارت آب استنجاء بلکه در مطلق شستن ورود آب بمحل نجس نه ورود نجس و نه توارد آب و محل نجس

مشروط بطهارت ای چیزی که در آن طهارت شرط است ۱۲

عملاً بتقدیم الظاهر الاخ یعنی بجهت عمل مقدم داشتن ظاهر را بر اصل در اینجا ۱۲

احراز یعنی نگاهداشتن ای استبراء بعمل نکرده ۱۲

آب قلیل آب کمتر از کر ۱۲

محل اینجا مراد از مخرج ۱۲

توارد ای بیکدیگر وارد شدن ۱۲

بهم رسیدن یکدیگر باشد چنانچه در شرط تطهیر که میاید انشاء الله مناقشه
در آن خواهد آمد که حقیر جائز میدانم ورود ثوب نجس بر آب یکه در مثل طشت
و نحو آن باشد برای شستن و لیکن مراعات احتیاط مهما امکن نیکو است پس
آب را وارد بر محل استنجا نمایند نه اینکه محل نجس را در آب قلیل بگذارد پس اگر
در کنار آب قلیل یا کثیر بخواهد از دست خود استنجا نماید از یکدست آب بگیرد
و از دست چپ استنجاء نماید باید آب را بعد از آنکه در کف خود کرده از زیر
استنجاء نرساند بلکه بریزد بمحل استنجاء از بالا س هرگاه انگشتری که در آن
اسماء محترمه چون اسم الله و اسم انبیاء و ائمه علیهم السلام نقش داشته باشد
و همچنین مهر و تسبیح در بیت الخلا بیفتد اخراج آن بر کسی که انداخته باشد
لازم است یا نه و نشستن در آن بیت الخلاء بجهت تخلی جائز است یا نه
ج واجب است اخراج آنها و تعجیل در اخراج هر چند احتیاج بصرف مال
شود و حرام است نشستن در آن بیت الخلاء بجهت تخلی قبل از اخراج
و واجب است اخراج آن بر کسی که انداخته باشد و اگر امتناع نماید لازم است
بر حاکم شرع و عدول مؤمنین اجبار او و اگر محتاج بصرف مال شود و امتناع
نماید حاکم شرع از مال او بدهد و بذمه او است استنجا نماید و اگر خصوص آن
تربت و دعاء و نحو آن را نتوانند بیرون آورند همه آن بیت الخلا را واجب
است که پاک کنند و بدریا یا نهر و مثل آن بریزند بلکه اگر اخراج تربت و نحو آن
محتاج بخرج زیاد شود که ضرر زیاد داشته باشد واجب است که مسلمین اهتمام
نمایند هرگاه یقین کنند بافتادن آن و بمجرد قول لازم نیست عمل نمایند هرچند
عادل باشد مگر آنکه دو عادل خبر دهند و اگر این هم ممکن نشود یا آنکه مستلزم
یا عسر و حرج باشد در این وقت ساقط است ولکن بهتر آنست که آن بیت الخلا را
استعمال نه نمایند و سر آنرا ببندند و همچنین است اگر اشیاء محترمه در چاه بیفتد
بهتر آنست که آب آن چاه را در تطهیر نجاسات استعمال نکنند س [illegible]

ف ١ ثوب برای ... ١٢
ف ٢ مهما امکن ... تا امکان ١٢
ف ٣ محل استنجا ... بعد ...
ف ٤ امتناع نماید ... عادل ١٢
ف ٥ عدول مؤمنین ... مؤمنین
ف ٦ ... استنجا ... ١٢
ف ٧ ... ١٢



در تخلی در زمین مشرف کربلای معلی و اینکه معروف است از مقدس اردبیلی
اعلی الله مقامه کراهت تخلی در زمین کربلا حتی اینکه تخلی می نمود در جائیکه
از غیر خاک کربلا بوده و در خارج[1] کربلا تخلی مینمود این خبر صحت دارد یا نه ج
صحت این خبر معلوم نیست اگرچه از زهد و ورعی که ایشان داشتند امثال
این کارها بعید نیست ولکن با تمکن[2] و عدم عسر و حرج هرگاه تخلی در ارض
کربلا نه نمایند بهتر است بلکه سائر نجاسات از خون و منی در کربلا نریزند بلکه
سلک و کافور در کربلا راه ندهند بلکه آب دهن و آب دماغ[3] انداختن در کربلا
مناسب نیست خصوص در صحن مبارک حضرت که علاوه بر انکه خانه حضرت است
محل عبور اخیار است و تف انداختن در ان مذموم است بلکه اگر انشاء الله خداوند
قدرت عطا کند در همه کوچهائی کربلا چراغ روشن میکنم و همچنین برادران مؤمن
روشن کنند در جمیع شبها که محل عبور[4] و تردد[5] زوار و مجاورین است که در سحرها
بحرم مبارک میروند و اول شبها از حرم مبارک بر میگردند با ایشان بد نکنند بلکه
خانهها کربلا بلکه اراضی کربلا را بیهود و نصاری و سائر مخالفین نفروشند زیرا که
ارض کربلا بمنزله کعبه بلکه بالاتر از کعبه میباشد چنانچه در حدیث است از
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن بزرگوار فرمودند
که زمین مکه گفت که کیست مثل من و حال آنکه خداوند جل و علا بنا فرموده
بیت الله را بر پشت من و میایند مردم از راه دور و دراز بطواف[6] من و خداوند مرا حرم
خود نموده خطاب رسید که قرار گیر که نیست نسبت فضیلت تو بالنسبت بفضیلتی
که زمین کربلا را عطا کردم مگر بمنزله سوزن که در دریا فرو برند و از آب دریا تر
شود و هر اینه اگر تربت کربلا نبودی ترا فضیلت نمیدادم و هرگاه نمی بود کسیکه
در کربلا مدفون است هر اینه ترا خلق نمیکردم و خانه را که تو بآن فخر[7] نمودی
پس قرار گیر و متواضع و ذلیل و خوار باش برای زمین کربلا و تکبر و عار نداشته
باش برای زمین کربلا و الا ترا مسخ میکنم و می اندازم در آتش جهنم و از حضرت

ق ١ خارج کربلا یعنی بیرون کربلا ١٢
ق ٢ با تمکن یعنی با امکان ١٢
ق ٣ دماغ یعنی بینی ١٢
ق ٤ عبور بمعنی گذشتن ١٢
ق ٥ تردد یعنی آمد و رفت ١٢
ق ٦ [illegible] ١٢
ق ٧ [illegible] ١٢



سجاد علی ابن الحسین علیهما السّلام مرویست که خداوند عالم زمین کربلا را حرم خود
گردانید پیش آنکه مکه را حرم خود گرداند به بیست و چهار هزار سال و خداوند عالم
پاك و پاکیزه قرار داد زمین کربلا را و چنین بود پیش از خلقت بلکه در حدیث است
که خلقت زمین کربلا نیز پیش از خلقت مکه شد به بیست و چهار هزار سال
و همیشه نیز چنین است و گردانید خداوند عالم زمین کربلا را بهترین زمینهای بهشت
و هر آینه روشنی میدهد از برای اهل بهشت مثل ستارهٔ درخشان و ایضاً مرویست
از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که خداوند عالم فضیلت داد بعضی از زمینها
و آبها را بر بعضی دیگر پس بعضی از آنها فخر کردند و تکبر ورزیدند و هیچ زمینی و آبی
نبوده مگر اینکه معاقب شد نه بجهت ترك تواضع برای خدا حتی آنکه خداوند عالم
مسلط کرد بر کعبه مشرکین را و داخل کرد در آب زمزم[1] آب شور را پس مزه اش فاسد
گردید و بدرستیکه زمین کربلا و آب فرات اول زمین و اول آبی هستند که
خداوند عالم مقدس و بابرکت قرار داد و بآن اذن تکلم داد پس زمین کربلا گفت
است که من زمین مقدس و مبارك هستم و شفا را خداوند در تربت و آب من قرار
داده و فخری نیست مرا بلکه ذلیل ام و فروتنی دارم برای خداوندی که این مرتبه را
بمن داده و فخر نیز نمیکنم بر چیزی که پست تر از من است و شکر نمود خداوند را
پس گرام کرد خدا آنرا باینکه آنرا مدفن حضرت امام حسین علیه السلام و صحابش
قرار داد پس هر که تواضع کند برای خدا بلند میکند خدا او را و هر که تکبر کند خدا
او را ذلیل و خوار میکند پس بهتر آنست که تخلّی در حب[2] و کوزه و هر آن که از
غیر خاك کربلا ساخته باشند نمایند و همچنین استعمال ابریقی[3] که در کربلا
بسازند از خاك کربلا بجهت استنجاء و همچنین بخاك کربلا نیز استنجا نمایند
هر چند حرام نیست بجهت آنکه حرمت استعمال مخصوص تربتی میباشد که بقصد
احترام و تبرك و شفا برداشته اند از قبیل مهر[4] و تسبیح و تربت شفا بلی بسا میشود
که بدون قصد احترام محترم میشود با آنکه بقصد احترام برنداشته اند مثل

[1] آب زمزم اول و اصلش شیرین بوده ۱۲
[2] حب ظرف آب بزرگ ۱۲
[3] ابریق آفتابه ۱۲
[4] مهر جای سجده گاه تربت ۱۲



اینکه خاك کربلا را یا ابریق کربلا را نقل بعجم نمایند مادامیکه در کربلا است محترم نیست همین که بعجم برده اند محترم میشود پس استعمال در بیت الخلاء و استنجاء بآن مشکلست هرچند جواز استعمال در خصوص ابریق خالی از قوة نیست پس آداب مستحبه و مکروهات متخلی و بیت الخلاء را بیان فرمایند بدانکه اداب مطلوبه و مستحسنه آن بسیا است اول تحصیل مکان خلوت از برائی تخلی که هیچکس او را نه بیند یا آنکه بسیار دور شود یا داخل بیت الخلاء شود بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز دیده نشد در حال بول و غائط دوم آنکه موضع مناسبی اختیار نماید چه در بول و چه در غائط که بول ترشح ننماید بسبب اختیار مکان بلندی یا اختیار مکانیکه خاك نرم داشته باشد سوم آنکه در وقت نشستن یا داخل شدن در بیت الخلاء پای چپ را مقدم بدارد و در وقت حرکت کردن و بیرون آمدن از بیت الخلاء پای راست را مقدم بدارد عکس مسجد و این سنت در بیت الخلا که در خانها باشد معلوم است و اگر در صحرا و مثل آن باشد چون بجای نشستن رسد پای چپ را پیش از پای راست بگذارد و چون برخیزد پای راست را پیشتر بردارد چهارم بسم الله الرحمن الرحیم بگوید در وقت کشف عورت یا بسم الله فقط بگوید تا آنکه شیطان چشم برهم نهد و نظر بعورت او نکند پنجم تکیه نمودن بپای چپ و گشاده نمودن پای راست در وقت نشستن ششم آب را بسمت دست راست گذاشتن هرچند استنجاء بدست چپ نماید هفتم پوشانیدن سر در وقت قضاء حاجت که سر برهنه نباشد هشتم عبا و مثل آن بر سر کشیدن مثل کسیکه شرم نماید و حیا کند نهم آنکه مستحب است در وقت داخل شدن در بیت الخلا این دعا را بخواند که بسم الله اللهم اعوذ بك من الخبیث المخبث الرجس النجس الشیطان و بعد بگوید الحمد لله الحافظ المؤدی دهم آنکه مستحب است که در وقت اخراج غائط بگوید الحمد لله الذی اطعمنیه طیبا فی عافیة و اخرجنیه خبیثا فی عافیة

نقل بعجم کنند ای بعجم برند ۱۲

مستحبات تخلی

مطلوبه و مستحسنه ای مستحبه ۱۲

مکان بلندی ای برای آنکه بول ترشح نکند ۱۲

تکیه نمودن ای زور دادن ۱۲

وقت قضاء حاجت ای وقت بول و غائط ۱۲



ودر بعضی از نسخ چنین است واخرجه منّی یازدهم[۱۱] انکه وقتیکه نظرش بغائط افتاد بکوید اللّهمّ ارزقنی الحلال وجنّبنی الحرام دوازدهم[۱۲] انکه در وقت دیدن آب استنجاء وتوجه باو بکوید الحمد لله الّذی جعل الماء طهوراً ولم یجعله نجساً سیزدهم[۱۳] آنکه مستحبّ است که در وقتیکه از محل استنجاء برخواست دست راست بر شکم بمالد چهاردهم[۱۴] انکه در وقت مالیدن دست بکوید الحمد لله الّذی اماط عنّی الاذی وهنّئنی طعامی وعافانی من البلوی پانزدهم[۱۵] آنکه در وقت بیرون آمدن یا بعد از ان بکوید الحمد لله الّذی عرّفنی لذّته وابقی فی جسدی قوّته واخرج عنّی اذاه یا لها نعمة یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها وخواندن این ادعیه نیز مناسب است در وقت بول یا تغیر طعام بشراب[ف۱] یا قصد مجاز نماید[ف۲] پس در دعای دوم بجای اطعمینه طیّباً فی عافیة بکوید اشربتیه طیّباً ودر دعای پنجم بکوید وهنّانی شرابی شانزدهم[۱۶] استبراء نمودن بنحویکه کذشت هفدهم[۱۷] سر تنحنح کردن در حال استبراء هیجدهم[۱۸] انکه تنحنح وهمهمه وسرفه نماید یا انکه علامتی قرار بدهد تا انکه دیکری داخل بیت الخلاء نشود نوزدهم[۱۹] آنکه مخرج غائط را چنان بشوید که در وقت دست کشیدن ودست مالیدن در محلّ استنجاء صوت وزبریّت ودرشتی ظاهر شود بیستم[۲۰] انکه اکر در استنجاء بسنك ونحو آن محتاج شود باستعمال زیاده بر سه قطعه مستحبّ[ف۳] است که زائد را طاق قرار دهد نه جفت پس اکر بطاق پاك شد مستحب نیز بعمل آمد وهرکاه در جفت پاك شد مثلا چهار یا شش به پنج یا هفت برساند بیست ویکم[۲۱] انکه اقتصار نماید در استنجاء بغیر آب بر زمین[ف۴] ونباتات[ف۵] بجهت آنکه بعضی منع کرده اند از استعمال آجر وسفال مکر آنکه ملبس بکل وخاك باشد بیست ودوم[۲۲] انکه سه قطعه باشد نه اینکه یك قطعه سه کوشه دار باشد بیست وسوم[۲۳] انکه بهتر است که سنك استنجاء را بر موضع طاهر بکذارد نه بر موضع نجاست بجهت آنکه باعث انتشار نجاست نشود وبهتر آنست که دور دهد سنك را بموضع نجاست تا اینکه هر جزئی از سنك

ف ۱ یا تغیر طعام بشراب یعنی وقتیکه بعد از بول این ادعیه را بخواند لفظ طعام را بلفظ شراب مبدل کند در ادعیه

ف ۲ قصد مجاز نماید یعنی در ادعیه هر جا که لفظ طعام است قصد مجاز نماید در وقت بول نه قصد حقیقت

ف ۳ یعنی اجزای زمین کلوخ غیر پخته

جزئی از نجاست را ببرد و مرور ندهد آنرا تا آنکه باعث نقل نجاست و تعدی

آن بشود بلکه بعضی گفته‌اند که سنگ استنجا نیز مدوّر باشد و بتذویر حرکت

دهد تا اینکه جائی دیگر را نجس ننماید بست و چهارم آنکه هر یك از سه قطعه را

بتمام مخرج استنجا برساند نه آنکه هر سنگ را بیك طرف قسمت نماید و علامه علیه الرحمه

ذکر کرده است که استنجاء بسنگ را باین طور کند که سنگ اول را به پیش روی

جانب راست مخرج بگذارد و مسح نماید از صفحهٔ جانب راست مخرج تا اخر صفحهٔ

جانب چپ مخرج تا اول جانب راست مخرج تا اینکه برساند بآن موضعی که اول شروع

نموده و سنگ دوم بعکس سنگ اول استعمال کند و بمالد و سنگ سوم را بمالد

بهر دو صفحه و وسط هر دو صفحه بست و پنجم نظر تدبّر و تفکّر نمودن و ملاحظه

قدرت پروردگار کردن در کیفیت خروج و راحت نمودن خود تا آنکه بشکر

پروردگار قیام و اقدام نماید و ملاحظه نماید خباثت و تعفن آنرا تا دیگر تکبّر

ننماید و حریص نشود در اکل و شرب و جمع دنیا که عاقبتش چنین باشد با آن

لذت و طراوت و طعم و مزه چنانچه در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام که علت مبتلا شدن فرزند آدم بغائط این است که تکبر نکند و

اختیار کند و ذلت بار غائط کشیدن خود را ملاحظه نماید چنانچه از حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود بندهٔ نیست مگر آنکه فرشته موکل

اوست که سر او را بزیر میاندازد در بیت الخلا که نظر کند بغائط خود پس

فرشته میگوید که این عاقبت خورشهائی است که این همه سعی نمودی

در خوبی آن پس فکر کن که از کجا اخذ نمودی و عاقبت بکجا رسید پس سزاوار است

که بنده در آن حال بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام بست و ششم

آنکه مخرج غائط را پیش از مخرج بول بشوید بست و هفتم آنکه استنجاء بدست چپ

نماید بست و هشتم آنکه مخرج بول را سه دفعه بشوید در غیر طفل شیرخوار که

غذا خوار نشده باشد هر چند یك مرتبه کفایت میکند با عدم تعدی فاحش

۱ مدوّر ای گرد ۱۲

۲ تدویر یعنی گردش دادن ۱۲

۳ مسح نماید ای بمالد ۱۲



هر چند ختنه نکرده باشد بیست و نهم انکه نشسته بول کند مگر در حال نوره کشیدن بخواهد که بول کند در ینوقت ایستاده بول کردن باعث ناخوشی فتق میشود سی اَم انکه کسیکه ختنه نشده است اگر ممکن شود در حال بول پوست حشفه را بالا برد که پوست حشفه نجس نشود واگر بالا نبرده بول کند بهتر آنست که بعد از بول در وقت شستن سر حشفه و پوست بالائی حشفه هر یک را دو مرتبه بلکه سه مرتبه بشوید سی و یکم استعمال آب سرد نمودن از برای صاحب بواسیر که ان شاء الله باعث قطع بواسیر شود سی و دوم انکه چنان استنجا کند که بوی نجاست هم زائل شود سی و سوم انکه زنان استنجا باب کنند و مبالغه در تطهیر نمایند تا اینکه اگر بولی در اطراف فرج مانده باشد او را تطهیر نمایند و بعلت بواسیر گرفتار نشوند سی و چهارم آنکه بعضی از علما گفته اند که سنت است که مردان استنجا بطول کنند باین طریق که دست را از طرف پشت به پیش آرند و زنان استنجا را بعرض کنند باینکه دست را از جانب راست بجانب چپ کشند و بعضی از علما زن را ملحق بمرد کرده اند باین نحو که بکشند از دُبُر تا حاشیهٔ فرج یا سوراخ فرج و جمع هر دو بهتر است سی و پنجم آب و سنگ استنجا را پیش از استنجا حاضر نمایند سی و ششم در موضعیکه کفایت میکند استنجاء بسنگ و بخواهد اختیار آب نمایند نه اختیار سنگ و بخواهد آنکه آب افضل است از آن هر چند جمع میان آب و سنگ اکمل و افضل است چه متعدی شود چه نشود سی و هفتم آنکه از موضع استنجا حرکت نکند پیش از استنجا بغیر آب تا آنکه نجاست از مخرج تعدی نکند سی و هشتم آنکه استبراء بعد از استنجا بمخرج غائط نماید تا آنکه دست او نجس نشود چون من باب المقدمه لازم است که از داخل حلقه مخرج غائط استبراء نماید سی و نهم اخفات خواندن ادعیه و اذکار در حال تخلی چهلم آنکه در جمع نمودن ما بین استنجاء بسنگ و آب استنجاء بسنگ را مقدم بدارد چهل و یکم آنکه هر گاه بخواهد استنجا نماید بدست از ظرف سر کشاده مستحب است که بشوید دست را تا به بند دست

۱ ناخوشی‌های بیماری ... ۱۲
۲ فتق نام مرضی است ۱۲
۳ بواسیر مرضی است ۱۲
۴ جمع هر دو جای ... ۱۲
۵ من باب المقدمه ... زائد از حد ۱۲
۶ اذکار جمع ذکر ... کردن ... باشد ۱۲



برای استنجای بول یکمرتبه و برای استنجاء غائط دو مرتبه پیش از داخل کردن دست را درمیان ظرف سر کشاده چهل و دوم آنکه احتیاط نماید بدست مالیدن محل غائط درجائی که ازالهٔ عین موقوف بدست مالیدن نباشد چهل و سوم آنکه استعمال آبی نمایند که اطمینان بطهارت و پاکی او باشد بلکه استنجاء نکند با بیکه بوکرفته باشد بغیر نجاست وهمچنین استعمال سنگی نماید که اطمینان بطهارت او داشته باشد و اطمینان به بکارت[1] سنک نیز باشد وهمچنین اطمینان به نبودن آن از محترمات[2] نیز داشته باشد چهل و چهارم آنکه از برای بیت الخلاء لباس علیحده درست کند و بپوشد اگر عسر وحرج ومشقت نداشته باشد چون توهم میرود که آن لباس نجس شود هرچند به نشستن مگس باشد بر لباس بعد از آنکه نشسته باشد بر بالائی بول وغیر آن از نجاسات چهل و پنجم آنکه استنجاء را مقدم بدارد بر تیمم و وضوء و بعضی واجب دانسته اند و قول بوجوب تقدیم ضعیف است و تاخیر[3] نیز جائز است هرچند تقدیم اولی میباشد چهل و ششم آنکه در نزد قضائی حاجت از ملکین حافظین اعمال عهد و پیمان بگیرد که کاری نمیکنم وحرف نمی زنم تا از بیت الخلا بیرون بیایم چنانچه در حدیث است از امام جعفر صادق علیه السّلام که امیر المؤمنین علیه السّلام هر وقت بقضای حاجت میرفتند و در بیت الخلا می ایستادند التفات میفرمودند بملکین بیمین و یسار پس میفرمودند امیطا عنّی فلکما الله علیّ ان لا احدث حدثا ولا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما چهل و هفتم آنکه بهتر آنست که توجه به بیت المقدس نیز نمایند در حال تخلی چون اول قبله بوده احترامش مطلوب است بلکه توجه بمرقد حضرت رسول و پیغمبران و ائمه هدی صلوات الله علیهم و هر بقعهٔ متبرکه از علماء و امام زادها ننماید و امّا مکروهات بیت الخلاء پس آن نیز بسیار است اوّل داشتن قرآن با خود تماما یا بعضا بلکه هر چیزیکه اسم خداوند دران نوشته باشد یا نقش باشد مثل انگشتر

ف ۱ — بکارت سنک یعنی سنکی که استعمال آن در استنجا نشده باشد ۱۲

ف ۲ — محترمات جمع محترم یعنی حرام کرده شده یعنی استنجا نکند از چیزیکه از محترمات است مثل کلمات قرآنی ۱۲

ف ۳ — تاخیر نیز جائز است یعنی اول تیمم یا وضو نماید بعد استنجا کند ۱۲



خوآن بلکه داشتن هر محترمی از محترمات ایمانیه چون تربت سید الشهداء یا
لامیه مثل انگشتر عقیق و نحو آن بلکه مکروه است دخول در بیت الخلاء با اینها
م داشتن درهم و دینار سفید که در کیسه نباشد بلکه هر حالیکه محفوظ
اشد نیز چنین است سوم تخلی در بالای قبر مؤمن اثنا عشری بشرط آنکه
قبور محترمه چون قبور انبیاء و ائمه هدی و علماء و صلحا نباشد چنانچه گذشت
سا میشود که موجب کفر میشود چهارم خوردن و آشامیدن چنانچه مرویست
حسین بن علی روحی لهما الفداء داخل بیت الخلاء شدند لقمه نانی دیدند
قند دادند بغلام و فرمودند که بعد از خروج از بیت الخلاء مرا متذکر بساز
ن لقمه پس حضرت بعد از خروج طلبیدند آن لقمه را غلام عرض کرد که ای
ید و مولائی من خوردم آن لقمه را حضرت فرمود که تو را آزاد کردم جهت
طور رضائی خدا مردی پرسید که چرا آزاد کردید فرمود شنیدم از جدم
ول الله صلی الله علیه و آله که هر کس لقمه به بیند پس او را از کرد و غبار
ک نماید یا بشوید آنرا پس بخورد قرار نمیگیرد در شکمش مگر آنکه خدا او را
تش جهنم آزاد کند و خوش نداشتم که بنده که خدا آزادش نموده از آتش
م آن بنده را بقید بندگی نگاه داشته باشم و بجهت همین خبر میتوان
ت که مکروه است که اهل فضل و صلاح را کسی خادم خود قرار دهد
مسواک کردن در حال تخلی که موجب تعفن دهن میشود ششم تخلی
واضعیکه موجب لعن خود یا والدینش میشود مثل نشستن در شارع
ود در کوچها و در در خانها و مثل کنار چشمه و چاه آب و نهر و محل
د ناس و محل نزول قافله و در زیر سایه درخت که محل نشستن مردم
د و سر پلها و مکان جمع شدن مردم برای معامله یا برای استراحت
م نشستن در زیر درخت میوه دار که با میوه باشد هر چند بعد آنست
جتناب نماید از نشستن زیر درخت میوه دار هر چند خالی از میوه باشد

چاه آب نه چاه بیت الخلاء ۱۲

وهرچند از میوه دادن افتاده باشد ویا اینکه اول نهال باشد ویا اینکه میوهٔ آن خوردنی نباشد هشتم بول کردن در آب جاری یا غیر جاری خصوص در شب الا در حالت اضطرار مثل آنکه در کشتی باشد یا آنکه ناخوشی داشته باشد که نتواند بول کند مکر در آب کرم یا سرد نهم بول نمودن در سوراخ جانوران از حشرات وغیرها که خوف اذیت از آن حیوان بر بول کننده باشد یا اذیت جن میباشد یا خوف اذیت آن حیوان میباشد که ببول یا غائط متاذی شود دهم بول کردن رو بقرص آفتاب وماه خواه منکسف ومنخسف باشد یا نه که استقبال ببدن نماید یا بعورت یا بهر دو وپشت کردن را نیز بعضی مکروه دانسته اند وبعضی این کراهت را در حدث غائط نیز ذکر کرده اند ورعایت اینها نیز بد نیست یازدهم مس ذکر نمودن بدست راست بعد از بول دوازدهم استنجا بدست راست مکر در حال ضرورت که استنجا بدست چپ ممکن نباشد بجهت ناخوشی یا آنکه انکشتری وچیز محترمی در دست چپ باشد که بیرون آوردن آن ممکن نباشد سیزدهم استنجاء بدست چپ که در آن انکشتری باشد که اسم خدا وانبیاء ویا ائمهٔ هدی ویا سائر محترمات چون کلمات قرآنی در ونقش شده باشد بشرط آنکه خوف تلویث بنجاست نباشد والا حرام خواهد بود چنانچه کذشت واز جملهٔ اشیاء محترمه انکشتری است که نکین آن از سنک چاه سرداب غیبة یا از سنک چاه زمزم باشد بلکه در سنک چاه زمزم احتمال حرمت اخراج ونکاه داشتن واستعمال او میرود بجهت آنکه از سنکریزه مسجد است که اخراج آن حرام است وواجب است که رد بهمان مسجد یا مسجد دیکر نمایند مکر آنکه متکون از مسجد نباشد یا آنکه از جمله خاک روبه مسجد حساب شود یا آنکه ممکن نباشد از رد کردن او را بجاه یا مسجد دیکر در هر تقدیر از احترام محترمات بودن خارج نمیشود چهاردهم سخن کفتن در بیت الخلاء که در خبر است که اکر کسی در خلاء تکلم کند تا چهار روز حاجتش بر آورده نمیشود مکر آنکه واجب شود چون رد سلام یا آنکه بجهت ضرورت باشد ویا آنکه ذکر خدا باشد که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام در مناجات عرض کرد بخداوند که حالات چند مرا دست

ف ١ استقبال ببدن نماید یعنی تمام بدن پیش روی آفتاب باشد ١٢

ف ٢ بعورت یعنی یا بعورت رو بآفتاب نماید ١٢

ف ٣ حدث یعنی بول وغائط کردن هم حدث است مکر حدث اصغر ...

ف ٤ بجهة غیبة آن است که از آنجا سرداب غیبة جناب صاحب العصر عج غائب شدند وآن در سامرا است ١٢

ف ٥ متکون یعنی موجود ...

ف ٦ خبر یعنی حدیث ١٢

ف ٧ خلاء یعنی بیت الخلاء ١٢

ف ٨ رد سلام یعنی جواب سلام ١٢



میدهد که شرم می آید مرا که دران حالت ترا ذکر کنم خداوند فرمود که ذکر من دد
همه احوال نیکو است ضرر ندارد حمد خدا نمودن وصلوات بر پیغمبر وآل او فرستادن
در نزد ذکر اسم آنحضرت وهمچنین حمد بعد از عطسهٔ خودش یا دیگری ودعا کردن
بر عطسه کننده بگفتن یرحمک الله وهمچنین قرأت آیة الکرسی وحکایت اذان
ودر حکایت اذان میتوان بدل نماید حی علی الصلوة را بقول لاحول ولا قوة الا
بالله و یا ذکر دیگر و میتواند که تبدیل نه نماید باعتبار آنکه داخل در اذان است
پانزدهم بول کردن در حمام که باعث فقر و پریشانی است شانزدهم طول مکث
در بیت الخلاء که باعث بواسیر میشود هفدهم آنکه بول بسمت هوا نکند واگر
از بلندی مثل پشت بام بول کند واز ناودان ونحو آن جاری شود ضرر ندارد
هیجدهم بول کردن در زمین سخت وجائیکه ترشح نجاست برگردد هرچند چاه
بیت الخلاء باشد بدانکه مکروه است حبس بول وغائط نمودن در وقت اقتضا
خروج وباخوف ضرر حرام است چنانچه گاهی حبس بول واجب میشود مثل
آنکه وقت تنگ است وشخص باوضو میباشد اگر بول وغائط نماید ودو دفعه
وضو بسازد وقت صلوة میگذرد که در چنین وقت حبس واجب میباشد و
گاهی حبس بول مستحب است بجهت فوت شدن مستحب دیگر که اهم از این است
مثل نماز جماعت پس بالذات حبس بول وغائط مکروه میباشد ومستحب است
که بول کند در هفت مواقع اول وقتیکه ارادهٔ نماز داشته باشد دوم وقتیکه
ارادهٔ خواب داشته باشد سوم بعد از خروج منی چهارم پیش از جماع پنجم
پیش از سوار شدن بر حیوان اگر پیاده شدن مشکل باشد ششم پیش از سوار
شدن در کشتی اگر خروج مشکل باشد هفتم وقتی که طبیعت اقتضاء اخراج
حدث بول یا غائط نماید وسزاوار است درست نمودن بیت الخلاء در خانه
چنانچه سزاوار است که بنای بیت الخلاء را در خانه در مکان خلوت قرار
دهد در احکام خانه س رجاء آنکه بعضی از احکام خانه را

ف ۱ حکایت اذان یعنی غیر محذوف از فصول اذان بگوید سامع آن را آهسته بگوید ۱۲
ف ۲ داخل در اذان است ای حی علی الصلوة چونکه داخل در اذان است از این جهة ... [illegible] میتواند تبدیل نکند ... لاحول ولا قوة ۱۲
ف ۳ برگردد ای بطرف خود آید ۱۲
ف ۴ حبس یعنی ضبط کردن ۱۲
ف ۵ در وقت اقتضای خروج ای در وقتیکه احتیاج بول وغائط شود ۱۲
ف ۶ دو دفعه ای دو باره ۱۲

در احکام خانه



بیان فرمایند ج انچه مستفاد میشود از اخبار اهل البیت علیهم السلام
بنحو اختصار آنست که سزاوار است ملاحظهٔ چند چیز در خانه و داخل شدن
دران اول آنکه خانه وسعت اشتر باشد حتی انکه بشخصی که خانه اش تنگ بود حضرت
فرمود که این خانه را بفروش و خانهٔ وسیع بخر عرض کرد که این خانه بپدرم میراث شده
و یادگاری از و میباشد حضرت فرمود که پدرت احمق بود دوم آنکه بامش از هر
چهار سمت محجر باشد بچهار ذرع یا بدو ذرع و یك وجب از چهار جانب که اگر کسی
بخوابد بر بامی که محجر نباشد و باو چیزی برسد ملامت نکند مگر نفس خود را
سوم آنکه بلند تر از هفت ذرع یا هشت ذرع نباشد که اگر زیاده باشد ملکی
ندا کند که کجا میروی ای فاسق ترین فاسقها و در بعضی از روایت وارد است
که فرشته میگوید که کجا میروی ای فاسق و هر چه زیاده از هشت ذرع بود
شیاطین و جن مسکن میکنند و دران زیادتی آیة الکرسی بنویسند تا رفع
جن و شیاطین شود و در بعضی از روایات استحباب دور دادن آیة الکرسی ظاهر
میشود که در گرداگرد دیوار خانه بنویسید و در سمت قبله شاید بهتر باشد و در
حدیث است از حضرت امام محمد باقر روحی له الفداء که شخصی در خدمت آن
بزرگوار شکایت کرد از جن و گفت که مارا جن از منزلهای ما بیرون کردند
حضرت فرمود که سقف خانها هفت ذرع قرار دهید و کبوتر را در اطراف خانه
نگاه دارید بعد ازین مکروهی از جن بایشان نرسید و از حضرت امام جعفر
صادق روحی له الفداء روایت است که فرمود بنائی خانه را تا هفت ذرع
بکن که زیاده بر هفت مسکن شیطان است بدرستیکه در آسمان و زمین
نیستند بلکه در هوا ساکنند و از بعضی از علما ظاهر میشود که بلند نمودن خانه
اگر از ریا و سمعه باشد حرام و الا مکروه است مگر آنکه ضرورت داعی شود
به بلند نمودن مثل مکهٔ معظمه و بلاد گرمسیر چون عراق عرب چهارم نوشتن
آیة الکرسی در سر ذرع هشتم بطور دائره یا سمت قبله یا هر سمتی که خواهیم

(۱) اخبار ائمه احادیث ۱۲
(۲) محجر یعنی چهار طرف دیوار داشته باشد ۱۲
(۳) ریا و سمعه ای نمودن و شنوانیدن ۱۲
(۴) گرمسیر ای بسیار گرم ۱۲
(۵) عراق عرب ای کربلا و معلی و غیره ۱۲
(۶) سر یعنی ابتداء ۱۲



نکشیدن تصویر صور حیوان را در دیوارها و سقف خانه و در خانهٔ که سگ
یا صورت انسان یا حیوان یا ظرفی که در ان بول کنند باشد ملائکه داخل نشوند
وکشیدن نقش صور گل و لاله و میوه و درخت ضرر ندارد چنانچه ضرر ندارد
نقش صورت حیوان را بر فرش و نحو آن که بر روی[ف ۱] آن راه روند و کراهتش
از برای زنها کمتر است چنانچه اگر تام الخلقه[ف ۲] نباشند که سر نداشته باشد مثلا
ویا آنکه رویش را بپوشند کراهتش کمتر میشود بلی اگر صورت حیوان مجسمه[ف ۳] باشد
که خود صورت و نقش سایه دار باشد مثل آنکه از گل یا[ف ۴] موم یا کاغذ و نحو آن
بسازند نه آنکه بر روی کاغذ نقش کنند و تام الخلقه باشد پس حرام است ششم
ساختن خانه و گل کاری کردن آن بدون حاجت مکروه است و در حدیث
است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس زیاده بر کفاف بنائی کند
برای مباهات و تفاخر بر همسایگان و مؤمنان خداوند عالم آن خانه را تا
زمین هفتم آتش کند شعله دار و طوق گردنش گرداند پس در قعر دوزخش
افکند مگر آنکه توبه کند و هر کس زکوة مال ندهد یا مالی از حرام کسب کند
خدا یتعالی آب و گل را مسلط کند تا بناهائی[ف ۵] زیاد کند اردپس بمیرد و بر او
وبال شود و ایضا از امام جعفر صادق روحی له الفداء منقول است که هر
بنائی که زیاده از کفاف باشد وبال[ف ۶] صاحب خودش میباشد در روز قیامت
هفتم آنکه سفید کاری کردن و نحو آن بدون قصد ریا و سمعه مکروه است
و بجهت ریا و سمعه را بعضی حرام دانسته اند هشتم کشتن گوسفند چاق[ف ۷]
در زمان بنا کردن خانه و اطعام نمودن گوشتش را بفقراء و گفتن اللهم
ادحر عنی مردة الجن و الانس و الشیاطین و بارک لی فی بنائی در وقت بنا
نمودن خانه که ان شاء الله مرزوق گردد بمال که از رسول خدا ص مرویست
که هر کس بناء مسکنی نماید پس گوسفندی چاق بکشد و گوشتش را بفقراء
اطعام کند و دعای مزبور را بخواند عطا کرده شود آنچه را که سوال کرده

ف ۱ روی آن ای بالای آن ۱۲
ف ۲ تام الخلقت ای تمام اندام تا آنکه ناقص ۱۲
ف ۳ مجسمه ای جسم دار ۱۲
ف ۴ گل بکسر خاک ۱۲
ف ۵ بناهای ای خانه‌ها ۱۲
ف ۶ وبال ای سختی و دشواری ۱۲
ف ۷ چاق یعنی فربه ۱۲



واما اداب دیگر پس آن نیز چند چیز است اوّل آنکه در تاریکی بی شمع و چراغ داخل خانه نشود بلکه با روشنائی داخل شود دوّم آنکه تنها خواب نه نماید در خانه زیرا که در حدیث است که سه کس ملعون است تنها خواب کننده و تنها خورنده و تنها سفر رونده و مرویست که اگر کسی تنها بخوابد شیطان بر او دست یابد و با تنهائی یار باشد سوّم آنکه در وقت داخل شدن سلام کند اگرچه در خانه کسی نباشد و سلام را باین نحو بگوید که السّلام علیکم من عند ربّنا ورحمة الله وبرکاته و در بعضی از روایات وارد است که اگر از برای او اهلی[1] نباشد بگوید السّلام علینا من ربّنا چهارم آنکه قل هو الله احد را بخواند زمان داخل شدن در خانه که فقر را بر طرف میکند پنجم درها را ببندد ششم آنکه وقتی که میخواهد از خانه بخانهٔ دیگر برود یا آنکه از اطاق باطاق[2] دیگر برود اگر زمستان است در روز جمعه یا شب جمعه قرار دهد و اگر تابستان است در روز پنجشنبه یا شب جمعه یا روز جمعه قرار دهد هفتم آنکه در اطاق بی در و بی پرده مسقّف غیر محجّر[3] نخوابد هشتم آنکه ظرفها را سرباز[4] نگذارد زیرا که از حضرت صادق روحی له الفداء منقول است که سر ظرفهای آب و طعام را ببندید و درِ خانه ها را ببندید که شیطان در بسته و ظرف سربسته را نمی گشاید و از همین بزرگوار نیز منقول است که ظرفهای خود را بی سرپوش نگذارید که ظرفی را که سرش را نپوشانید شیطان در و آب دهن میاندازد و از آنچه در آن است اگر میخواهد برمیدارد نهم آنکه چراغ را در وقت خواب خاموش کند زیرا که از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که موش آتش را در خانهٔ شما میاندازد دهم آتش را در وقت خواب دور نماید یازدهم آنکه بدون حاجت فرشهای زیاد و پشتیهای زیاد نداشته باشد که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نظر کرد بفراشی که در خانهٔ مردی بوده فرمود که یک فراش[5] برای صاحب خانه و یک فراش برای اهل خانه و یک فراش برای مهمان و یک فراش دیگر برای شیطان است دوازدهم آنکه ظرفها را بشوید که رفع فقر مینماید و باعث زیادتی رزق است

[1] قوله اهلی یعنی صاحب یعنی در آنجا نه بوده باشد و خانه خالی باشد ۱۲
[2] قوله اطاق ای حجره و غیره ۱۲
[3] قوله مسقّف غیر محجّر یعنی سقفیکه چهار دیوار نداشته باشد ۱۲
[4] قوله سرباز ای سرش گشاده ۱۲
[5] قوله فراش یعنی رخت خواب یعنی بستر خواب ۱۲



سیزدهم آنکه نزدیک بغروب چراغ روشن نماید که رفع فقر میکند چهاردهم
تار عنکبوت را از خانه دور نماید که رفع میشود فقر ولیکن مناسب است که مرد دور
نماید نه زن زیرا که آمدن غنا و رفتن فقر از جانب مرد بهتر است و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که خانهٔ شیطان در خانه‌های شما جائی است که عنکبوت
می تند و دستمال چرب نیز در خانه نگذارید که هر دو ماوای شیطان است بنابر
آن دستمال دست که متعارف است بعد از صرف طعام و دست شستن حاضر
میکنند بشویند اگر چرب شود بلکه از سفره طعام را نیز بشویند اگر چرب شود پانزدهم
آنکه زباله جمع شده جاروب را از خانه بیرون برد که ماندن آن در شب مکروه است
و همچنین مکروه است ماندن زباله در در خانه و پشت در و مستحب است اخراج
زیرا که شیطان در آنجا منزل میکند و آن خانهٔ شیاطین است بلکه در خبر است که از نزدیکی
خانهٔ خود هم منع کن و در قرب خانهٔ خود نگذار شانزدهم آنکه جاروب نماید خانه و در
خانه را که رفع فقر مینماید هفدهم آنکه از حضرت امام جعفر صادق روحی له الفداء
منقول است که خروس سفید دوست من و دوست هر مؤمن است و خروس
سفید افرق یعنی آنکه تاجش دو پاره باشد خانهٔ صاحب خود و هفت خانهٔ حوالی
آن را حراست کند هیجدهم آنکه از آن بزرگوار است که یک بال فشاندن کبوتر
خال دار بهتر است از هفت خروس سفید افرق و خانه که کبوتر در آن باشد از
فرود آمدن ایمن باشد و جن از آن خانه دفع شوند و اهل آن خانه را از ایشان
آفت نرسد بلکه در حدیث است که پر زدن کبوتر میراند و دور میکند شیاطین
را و مرویست که کبوتر پابر در خانه نگاه دارید که قاتلان امام حسین علیه السلام
را لعن کنند نوزدهم آنکه در حدیث است که هر کس مرغی خواهد نگاه دارد در خانه
نرشان را نگاه دارد که نرشان ذکر و تسبیح خدا بیشتر از همه چیز کنند و دوستدار
اهلبیت علیهم السلام میباشند نرشان را بعضی کبوتر صحرائی گویند بستم آنکه فاخته
در خانه نباید نگاه داشت که صاحب خانه را نفرین کند بست و یکم آنکه طاؤس

غنا یعنی تونگری ۱۲
دستمال چرب یعنی روغن آلود ۱۲
زباله یعنی خاشاک ۱۲
خبر یعنی حدیث ۱۲
پابر یعنی پاموزه ۱۲
نرشان کبوتر ... کبوتر نر ... ۱۲



درخانه نگاه ندارند وشاید بسبب این باشد که طاؤس سبب دخول شیطان بر بهشت
وخروج آدم از بهشت وخالی بودن بهشت از آدم گردید بیست ودوم آنکه در وقت
بیرون رفتن ازخانه در سفر یا حضر بگوید بسم الله آمنت بالله وتوکلت علی الله ماشاء الله
ولاحول ولاقوة الا بالله که ازحضرت امام رضا علیه السلام منقول است که ملائکه
شیاطین را منع کنند ومیگویند که راهی باین مرد ندارید وحال آنکه نام خدا برد و
ایمان یاد آورد وتوکل باو نمود وماشاء الله تا آخر گفت یا آنکه بگوید بسم الله حسبی الله
توکلت علی الله اللهم انی اسئلک خیر اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب
الآخرة که اگر این کلمات را بگوید کفایت کند خداوند امور دنیا وآخرت او را یا آنکه
بگوید کلماتی را که حضرت امام جعفر صادق ع در وقت بیرون رفتن ازخانه میفرمود
اللهم بک خرجت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت اللهم بارک لی فی یومی
هذا وارزقنی فوزه وفتحه ونصره وطهوره وهداه وبرکته واصرف عنی شره وشر ما
فیه بسم الله وبالله والله اکبر والحمد لله رب العالمین اللهم انی قد خرجت فبارک
لی فی خروجی وانفعنی به واین کلمات نیز در وقت دخول خانه مستحب است پس بجای
خرجت دخلت بگوید وبجای بارک لی فی خروجی دخولی بگوید یا آنکه وقت خروج
بخواند دعائی را که موسی بن جعفر علیهما السلام میخواندند بسم الله الرحمن
الرحیم خرجت بحول الله وقوته لا بحول منی ولا قوتی بل بحول منک وقوتک یارب
متعرضا لرزقک فأتنی به فی عافیته یا آنکه بخواند کلماتی را که امام محمد باقر روحی
له الفداء میخواندند بسم الله خرجت وعلی الله توکلت ولاحول ولاقوة الا بالله
واز رسولخدا مرویست که هر که در وقت بیرون رفتن ازخانه بگوید بسم الله دو
ملک گویند که هدایت یافتی واگر بگوید لاحول ولاقوة الا بالله دو ملک بگویند
نگاه داشته شدی واگر بگوید توکلت علی الله دو ملک بگویند کفایت کرده شدی
پس شیطان بگوید که چگونه راهی داشته باشم بر بنده که هدایت ووقایت وکفایت
داده شده باشد واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که در وقت

و ۱ حضر یعنی غیر سفر ۱۲

و ۲ کفایت بمعنی تکیه واعتماد ۱۲

بیرون آمدن از در خانه این دعا بخواند خداوند عالم گناهانش را بیامرزد و توبه
اش قبول کند و کارهایش را بسازد و از بدی ها و شرور نگاه دارد و دعا این است
اعوذ بما عاذت به ملائکة الله و رسله من شر هذا الیوم الجدید الذی اذا غاب
شمسه لم یعد ومن شر نفسی ومن شر غیری ومن شر الشیاطین ومن شر من نصب
لاولیاء الله ومن شر الجن والانس ومن شر السباع والهوام ومن شر رکوب المحارم
کلها اجیر نفسی بالله من کل سوء بست ۲۳ و سوم آنکه در وقت بیرون رفتن ده مرتبه قل هو الله
بخواند که در حفظ و حمایت خدا میباشد تا آنکه بمنزل خود برگردد بست ۲۴ و چهارم
آنکه در وقت داخل شدن در خانه و حجره خود بسم الله بگوید که باعث طرد
شیطان میشود و موجب انس ملائکه و نزول برکت میشود و گذشت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام دعای سوم که مرقوم شد در وقت دخول خانه
و خروج خانه هر دو میخواندند بست ۲۵ و پنجم آنکه مستحب است از برای کسیکه داخل
خانه میشود آنکه بنشیند در هر مکانیکه صاحب خانه گوید بدرستیکه صاحب خانه اعرف میباشد
بعورة بیت خود از غیر خود بست ۲۶ و ششم آنکه تحت الحنک بسته از خانه بیرون
رود که در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ضامنم
برای کسیکه تحت الحنک بسته از خانه بیرون رود آنکه بسلامت بخانه برگردد
و عموم این حدیث شامل سفر و حضر هر دو میباشد و مجلسی اعلی الله مقامه
نیز در آداب خروج از خانه ذکر کرده هرچند این آداب بلکه آداب بعد ظهور در سفر
دارد لیکن تسامح در سنن هرچند بحسب دلالت حدیث باشد باعث جواز حکم
باستحباب میشود بست ۲۷ و هفتم آنکه در شب کو از خانه بیرون رود بعد از گذشتن
پاس خواب باشد چنانچه در بعضی از روایات است یا بعد از ثلث از لیل باشد
بجهت آنکه در حدیث است از حضرت رسول که اول شب از خانه بیرون مروید
که خدا را خلقی چند است که در اینوقت پهن میشود در زمین و آنچه میفرماید
میکنند و ایضاً از همین بزرگوار منقول است که چهارپایان و اطفال تان او

تعود یعنی کرده اند بدان ۱۴
عموم یعنی عام بودن ضمن حاصل ۱۴
اطفال تان ای اطفال خود ها ۱۱



یاران خود را محافظت نمائید بعد از آفتاب فرو رفتن تا وقت خفتن که در بین
مابین شیاطین بر ایشان مستولی میشوند بست هشتم آنکه اگر بیرون روید
از خانه بجهت حاجت پس روز بیرون روید که در شب حاجت بر آورده نمیشود
بست ونهم آنکه خانه را سمت قبله قرار دهد وخیر المجالس ما استقبل القبلة هم فی الجمله
شاهد است اگر مراد محل جلوس باشد نه خود جلوس امّا اجعلوا بیوتکم قبلةً که در
سورهٔ یونس میباشد نیز محتمل است که مراد این باشد که خانه را سمت قبله بسازند
ولکن در تفسیر ندیدم ومخفی نماند که الی الآن بحدیث معتبری بر نخوردم که در
خانه از سمت قبله بگذارد یا از سمت مشرق ولکن بحسب اعتبار عقلی در خانه اگر
رو بقبله کند در دخول خوب است ولکن در خروج پشت بقبله میشود مگر اینکه
برای خانه دو در قرار دهد که دخول بقبله وخروج نیز بسمت قبله شود امّا
آیهٔ واجعلوا بیوتکم قبلةً دخلی بمطلب ما ندارد بجهت آنکه کلام در باب بیت است
نه خود بیت علاوه آنکه بعضی تصریح کرده اند که مراد این است که نماز در خانه کنید
فالمراد من القبلة المسجد قیل لما دخل موسی علیه السّلام مصراً بعد ما اهلك الله
فرعون امروا باتخاذ مساجد یذکر فیها اسم الله تعالی وان یجعلوا مساجد بیوتهم
نحو القبلة ای الکعبة وکانت قبلتهم الی الکعبة وقیل انّ فرعون امر بتخریب مساجد
بنی اسرائیل ومنعهم من الصّلوة فامروا ان یتخذوا مساجد فی بیوتهم یصلّون فیها
خوفا من فرعون وذلك قوله واجعلوا بیوتکم قبلة ای صلّوا فی بیوتکم لتامنوا
من الخوف وقیل معناه اجعلوا بیوتکم یقابل بعضها بعضا سی ام آنکه مستحب است که
در خانهٔ خود مکانی را معیّن کند که در ان نماز کند وآن مکان مسجد او حساب
شود که در وقت احتضار نقل بآن مکان شود

در وضوء است

نیت وضوء را چه وقت باید نمود ج مقارن شستن رو ودر وقت شستن دست
یا مضمضه واستنشاق نه در وقت مسواك ونحو آن از مقدمات خارجه
قصد وجوب وندب در وضوء لازم انیست یا آنکه قصد قربت کافی است ج

خیر المجالس الی آخره ای بهترین جاهای نشستن رو بقبله است ۱۲

اجعلوا الی آخره یعنی گردانید خانهای خود را رو بقبله ۱۲

بنخوردم ای ندیدم ۱۲

احتضار ای در حالت نزع ۱۲

نقل ای نقل نجائی بجائی بردن ۱۲

مقدمات خارجه ای غیر داخل بوضوء ندارد ۱۲

ندب یعنی مستحب ۱۲

قصد قربت ای قصد بعض رضای خدا ۱۲



قصد قربت مطلقه کافی است س اگر در وضو قصد رفع یکی از احداث خاصه را نماید مثل اینکه بگوید وضو میسازم بجهت رفع حدث بولی یا نومی به تنهائی آیا وضویش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است و رفع حدث نیز میشود بالمرة مادامی که قصد تشریع و بدعت نداشته باشد س قصد رفع حدث و مباح بودن نماز لازم است یا نه ج لازم نیست بلکه قربت مطلقه در جمیع عبادات کافی است چنانچه در منظومه فرموده ع والوجه والغایة عند بعضنا * شرط ولیس ذان شرط عندنا * س اگر در نیت وضو قصد سرد شدن یا گرم شدن را داشته باشد ضرر بوضوء دارد یا نه ج اگر قصد وضویش بالاصالة و قصد گرم شدن و نحو آن تابع باشد ضرر ندارد و اگر عکس اینصورت باشد که وضوء تابع باشد صحیح نیست زیرا که قصد قربت باید بالاصالة باشد نه تابع س اگر شخصی وضوی تجدیدی ساخته و بعد معلوم شود که وضو نداشته است آیا وضوی ثانی صحیح است و اکتفاء بهمین وضوء میتواند نماید یا نه ج بلی وضویش صحیح است بنا بر اقوی اگرچه قصد رفع حدث باین وضو نداشت هرچند احوط آنست که اکتفا باین وضو ننماید س اگر زن وضو بسازد بقصد اینکه بنماید محل وضویش را بشخص نامحرم آیا وضویش صحیح است یا نه ج اگر این قصد را در افعال وضو داشته باشد وضویش باطل است و اگر در مقدمات خارجه آن داشته باشد چون بالا زدن آستین بجهت وضوء مثلا این زمان وضویش صحیح است س اگر زن وضوء بسازد در مکانی که میداند نامحرم محل وضویش را می بیند آیا وضویش در چنین مکانی صحیح است یا نه ج اقوی صحت است سیما در مرد چون بر مرد لازم نیست ستر بدن خود از نامحرم بخلاف زن که ستر بر او لازم است و احوط ترک است س حد شستن رو را عرضا و طولا و همچنین شستن دستها را بیان فرمایند ج حد شستن رو بحسب طول از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ و بحسب عرض آنچه را که فرا گیرد انگشت میان و میانین بالنسبة بمتعارف مردم از حیثیت صورت و دست

قربت مطلقه یعنی قصد محض قربت بدون قید وجوب و ندب ۱۲

بتنهائی ای فقط رفع حدث بول ۱۲

بالاصالة ای در اصل ۱۲

بالاصالة ای قصد قربت تابع اصل دیگری نباشد ۱۲

افعال وضو ای شستن و مسح ۱۲

بالا زدن ای بالا کشیدن آستین ۱۲

متعارف مردم ای چنانکه خلقت مردم است که رو و دست شان نه بسیار کوچک باشد یا دیگر اعضا نه بسیار بزرگ ۱۲



وحد شستن هر دو دست از مرفق است تا سر انگشتان **س** شستن دو سفیدی که در دو طرف پیشانی میباشد که آنرا تزغتان می نامند لازم است یا نه **ج** لازم نیست **س** شستن موی ابرو و ریش لازم است یا نه **ج** شستن موی ابرو و ریشیکه از حد صورت تجاوز نکرده باشد لازم است واما انچه از حد صورت تجاوز کرده باشد طولاً وعرضاً شستن آن لازم نیست **س** در دو دست شستن از اعلا وهمچنین ریختن آب از اعلا هم لازم است یا نه **ج** شستن از اعلی لازم است در دست و رو هر دو بطوریکه بگویند که از بالا به پائین شست اگرچه بالای سمت دیگر را هنوز نشسته باشد واما ریختن آب بر اعلایش مستحب است نه واجب **س** در اثنای شستن دست و رو وهمچنین در مسح نمودن اگر این عضو یا بعد آن نجس میشود چه طور وضو را تمام نماید واگر ازاله نجاست مزیل موالات باشد وضو را باید از سر بگیرد یا نه **ج** پیش از شستن هر عضوی وهر جزئی از عضو باید آن عضو یا آن جزء پاك باشد وبیك شستن اکتفا نکند در رفع خبث وحدث واگرچنانچه ازاله نجاست مزیل موالات بوده باشد اعادهٔ وضو لازم است والا اعاده لازم نیست وهو العالم **س** اگر وضو گیرنده جوراب یا غیر آن دیا پوشیده باشد وبعد از شستن وجه ویدین بجهت مسح که میخواهد آنرا از پا بیرون آورد ومسح پا نماید آیا موالات باقی میماند یا نه **ج** اگر مراد از موالات متابعت عرفیه باشد پس آن مختلف میشود باعتبار تنگی جوراب وغیر آن واگر باعتبار بقاء رطوبت وخشك شدن آن باشد پس آن هم مختلف میشود وغالب در فرض سوال بقاء موالات است بهر دو معنی والله العالم **س** اگر در اثنای وضو آب تازه از دست وضو گیرندهٔ دیگر بر دست این وضو گیرنده بریزد باعث بطلان وضوء این وضوء گیرنده میشود یا آن آب خارج واهد را لغو فرض کند ووضو بیش محکوم بصحت است **ج** اگر بعد از تمام غسل پس آن آب را با دست بمالد بجهت تحصیل زیادتی یقین تا آب وضوء محسوب شود

اعلا یعنی بالا ۱۲

موالات ای پی در پی ۱۲

عضو یعنی بعضی از جزء از عضو یعنی تمام آن عضو ۱۲

شستن الخ یعنی بیك شستن از نجاست وحدث برای طهارت یعنی وضو اکتفا برای رفع حدث یعنی نکند یعنی شستن یکمرتبه برای طاهر کردن علیحده بشوید ودیگر برای رفع حدث یعنی علیحده بشوید ۱۲

خبث ای نجاست ۱۲

حدث ای لزوم وضو وغسل ۱۲

متابعت عرفیه ای اینکه در عرف بگویند پی در پی شسته ۱۲

خارج ای خارج از آب وضو ۱۲

غسل بفتح یعنی شستن ۱۲



واگر قبل از اتمام غسل است پس آن آب را آب وضو حساب کند و بآن شستن را تمام نماید و همچنین است حکم در آب باران ولیکن مهما امکن طوری کند که بعد از شستن دست چپ آب تازه بکف دستش نریزد فراراً عن المسح بالماء الجدید و اگر اتفاقا ریخت علاجش آنست که احتیاطاً دست خود را برهم بمالد تا آب تازه در شستن استعمال شود و از آب وضو محسوب گردد تا مسح بآب تازه محسوب نیاید والله العالم

س آب غساله وضوء یا غسل رافع خبث و حدث است یا نه ج آب مستعمل در وضو که از غساله وضوء جمع شود بی اشکال رافع هریک از خبث و حدث اکبر و اصغر میباشد و همچنین است آب مجتمع از غساله غسل نیز بنا بر اقوی لکن احتیاط در ترک رفع حدث است مطلقا باب غسلی که رافع حدث باشد س در بین وضوء کاری و شغلی کردن مزیل مولات است یا نه ج مزیل موالات بمعنی جفاف اعضاء مضر بوضوء است نه مطلق موالات علی الاقوی بمعنی متابعت عرفیه س رسانیدن آب زیر ابرو و سبیل و ریش که بسیار انبوه و کثیف نباشد که بعض جلد قلیلی نمایان باشد لازم است یا نه ج اگر بدقت نمایان شود که بدون دقت نمیتوان دید لازم نیست والا لازم است س کسیکه ذمه اش مشغول باشد بقضای نماز واجب و بنائی خواندن آنرا نداشته باشد قبل از وقت بخواهد وضو بسازد برای نماز یومیه چه نیت کند ج مخیر است در قصد وجوب و قربت محض و شرط نیست که در نیت واجب غیری اراده غیر و ترتیب غیر که باید اولاً قصد نماز داشته باشد و ثانیا نماز نیز بکند و در نیت قربت اگر یکی از غایات مستحبه را قصد نماید مثل قصد کون بر طهارت و غیرها ضرر ندارد س وضوئی که برای عبادات مندوبه بسازد یا بجهت بقاء بر طهارت و غیره که بقصد استحباب بسازد برای نماز واجب کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند س اگر در زیر ناخن چرک باشد ازاله آن از برای وضوء گیرنده لازم است یا نه ج اگر چرک در زیر ناخن مانع از رسیدن آب نباشد یا

مهما امکن ای تا امکان ۱۲
فراراً ای بجهت گریز از مسح با آب تازه ۱۲
برهم بمالد ای هر دو دست را یکی بر دیگری بمالد ۱۲
غساله آن آبیکه از شستن حاصل شود ۱۲
رافع خبث و حدث یعنی میتواند که از آن پاک کند ۱۲
آب مجتمع از غسل طاهر کننده و وضو و غسل لازم
حدث اکبر آنست که بدان غسل لازم میشود و حدث اصغر آنکه وضو لازم میشود ۱۲
جفاف یعنی خشک شدن ۱۲
جفاف اعضاء ای
نه مطلق موالات ای نشود ۱۲
شود خواه ای در عرف گویند که
متابعت عرفیه ای ۱۲
پس در پیچ نیست ۱۲
انبوه و کثیف ای هم که جلد نمایان نباشد ۱۲
واجب غیری ای واجب برای نماز و غیره ۱۲
اراده ای اراده نماز و غیره ۱۲
بقای طهارت ۱۲
غیرها ای غیر طهارت مثل
کون بر طهارت ای بودن بر طهارت ۱۲

مانع باشد ولیکن زیر ناخن از بواطن حساب شود الا لازم نیست والا لازم
است بلی زیاده دقت ننماید که منجر بوسواس شود س شستن و مسح نمودن ناخن
زائد که از حد انگشتان دست و پا خارج شده باشد لازم است یا نه و حد خارج
شدن درازی ناخن از قدر متعارف چیست ج ناخن اگر از مقابل گوشت
سر انگشت نگذشته باشد بی شک لازم است که بشوید و همچنین اگر گذشته
ولیکن زیاده از حد نگذشته باشد و اگر تجاوز نماید از حد بتجاوز فاحش ظاهرا
باز لازم باشد چنانچه یکی از انگشتان تجاوز نماید بتجاوز فاحش والعلم
عند الله واما ناخن پایش اگر از گوشت انگشت نگذشته باشد ضرر ندارد
و اگر گذشته باشد بتجاوز فاحش لازم است که ناخن را بگیرد تا مسح بخود یا بجا آید
نه مسح ناخن پا س اگر در ریختن آب در اعضائی وضوء آب باعلی و باسفل
برسد و بوسط نرسد آبی که در موضع اسفل ست استعمال آن برای خود آن
مقام و بالاتر از آن و تحت آن به تنهائی یا باشتراك آب دیگر جائز است یا نه ج
بلی جائز است که آب وضوئیکه از اول عضو بالائی سرازیر و متشعب میشود آنرا
بگیرد و صرف در بالاتر از آن نماید و نگذارد که آن آب بریزد و محتاج بآب دیگر شود
لقوله علیه السلام انّ لله ملکا یکتب سرف الماء فی الوضوء س اگر چند کف
آب بر عضوی از اعضای وضو بریزد بقصد شستن و آن آب بدون امداد بدست
جریان بیابد بموضع دیگر آیا شسته شدن آن عضو بهمین جریان عمل آمده یا نه ج بلی
شستن آن قدر از عضو بعمل آمده س وقت وضو گرفتن اگر اعضای وضو از آب تر
باشد اول آنرا خشك کردن لازم است یا نه ج در موضع غسل خشك کردن نمیخواهد
و موضع مسح اگر بنحوی تر باشد که رطوبت ماسح غالب بر رطوبت ممسوح باشد ضرر ندارد
والا خشکش بکنند والله العالم س جریان آب وضوء بر اعضاء لازم است یا نه
ج بلی لازم است هرچند باعانت دست یا جزء دیگر باشد بنحوی که بگویند عرفا
عضو را شست نه اینکه بگویند مسح نموده س موالات در اجزائی وضوء همچنین

ف ۱ بگیرد ای ببرد ۱۲
ف ۲ اعلی یعنی بالا ۱۲
ف ۳ اسفل یعنی پائین ۱۲
ف ۴ تنهائی ای فقط و محض ۱۲
ف ۵ سرازیر یعنی پائین ۱۲
ف ۶ متشعب ای شاخ در شاخ میشود یعنی از این طرف و آن طرف ها میرود ۱۲
ف ۷ لقوله یعنی موافق حدیث ائمه که تحقیق برای خدا فرشته است که صرف آب را در وضو می نویسد ۱۲
ف ۸ غسل بفتح شستن ۱۲
ف ۹ ماسح یعنی مسح کننده و سرای باطن دست ۱۲
ف ۱۰ ممسوح یعنی چیزی که مسح میکنند ای سر و پاها ۱۲
ف ۱۱ جزء دیگر ای چیز دیگر ۱۲
ف ۱۲ عرفا ای در عرف ۱۲
ف ۱۳ موالات ای پی در پی ... اعضاء ... ۱۲

مسح لازم است یانه ومراد ازموالات کدام است ج بلی موالات لازم است ومراد
ازموالات شستن پی در پی بنحویکه عضو سابق بر عضوی که آنرا میشوید جمیعاً
خشك نشود پس کافی است در موالات باینکه شروع نماید به غسل و مسح عضو لا
در زمانیکه رطوبت در بعضی از عضو سابق باقی مانده باشد س اگر در اثنای وضوء
یا مسح چیزی در موضع غسل و مسح به بیند و نداند که مانع است یا نه چه نماید ج
لازم است که ازاله نماید آنرا پس اگر موالات باقی است اعادهٔ آن جزء وما بعد آن
نماید واگر موالات باقی نیست اعادهٔ اصل وضوء نماید س آیا لازم است که
تجسس نماید در موضع غسل و مسح از وضوء باینکه آیا مانع از وصول آب هست یا نه ج
اقوی عدم لزوم تجسس است بجهت تحصیل یقین یا مظنه بعدم مانع هرچند احوط
تحصیل یقین است با امکان و تحصیل مظنه است با عدم امکان آن س اگر بعد از
وضوء مانعی در اعضای وضوء به بیند و نداند که قبل از وضوء بوده یا نه و یا اینکه بداند
که قبل از وضوء بوده ولکن نداند که مانع بوده یا نه در این دو صورت چه نماید ج اقوی
آنست که در هر دو صورت اعتبار بآن ننماید و حکم بعدم مانعیت نماید مگر اینکه
یقین داشته باشد که در پیش بوده و یقین هم داشته باشد که مانع بوده این وقت
لازم است اعادهٔ وضوء س وضوء واجب فی نفسه است یا لغیره و بر فرض اخیر
بیان مواضعیکه وضوء از برای آن واجب است بفرمایند ج وضوء واجب فی نفسه
نیست چنانچه در منظومه فرموده لا یجب الوضوء الا ان یجب * مشروطه فان
یکن ندبا ندب * و از برای سه چیز واجب است اوّل از برای نماز واجب غیر نماز
میت که وضوء در آن لازم نیست بلکه جنب و حائض هم میتوانند بعمل آورند دوم
برای طواف واجب که در ضمن حج و عمره باشد نه طوافی که به تنهائی عمل آورند سوم
برای مس کتابت قرآن هرگاه لازم شود بر نذر و نحو آن و همچنین است گرفتن
یا ... از دست کافر یا پاك نمودن آن از نجاست یا جمع نمودن متفرقات آن از زیر
... اگر محتاج شود این مواضع بمس خط آن چنانچه در منظومه است

ف ۱ جمیعاً ای همه ۱۲
ف ۲ غسل بفتح ای شستن ۱۲
ف ۳ عضو لاحق ای عضو بعد ۱۲
ف ۴ فی نفسه یعنی خاص برای ذات وضو گیرند ۱۲
ف ۵ لغیره یعنی برای غیر ای برای کاری دیگر ۱۲
ف ۶ اخیر یعنی لغیره ۱۲



ولا یجوز مس المصحف ، لمحدث بنص تنزیل وفی × ودر حکم آن است اسماء الله واسماء
انبیا وائمه معصومین بنابر احتیاط **س** وضو چنانچه واجب میشود از برای نماز آیا از برای نماز احتیاط
وسجده سهو وهمچنین اجزای فراموش شده در نماز هم واجب میشود یا نه **ج** نماز احتیاط
واجزاء فراموش شده حکم اینها حکم نفس صلوة است در وجوب وضوء وهمچنین سجده
سهو هر چند در اخیر خلاف است **س** مقدار واجب از مسح سر و پاها را بیان فرمایند
ج در مسح سر مسح مقدم سر نماید برطوبت دست از آب وضو بقدر مسمی ودر منظومه
فرموده اند **ی** یجزی المسمی فیه مطلقا وان × دون اصبع کان علی رای ذکن ، واما
مسح هر دو پا پس از سر انکشتان است تا قبه قدمین واحوط مسح تا کردن پا است در
طول واما در عرض پس مسمی کافی است در ان بنابر اقوی **س** مراد از مقدم سر کدام است
حد آنرا طولا وعرضا بیان فرمایند **ج** انچه در اخبار وارد شده است موضع مسح
مقدم سر است ومقدم مقابل موخر است ودو جانب راس هم مقابل مقدم آن است
پس متیقن از ان این است که از قبه رأس از سمت جبهه تا رستنگاه موضع مسح بیاشد
که بقدر ربع سر میباشد چون در بعض اخبار لفظ ناصیه وارد شده است وان عبارت
است از مقدار یک سفیدی دو جانب راس با واحاطه کرده است پس موضع مسح را
ناصیه قرار دهد بهتر است ودر منظومه است **ی** وخص مسح الراس بالمقدم
وان اخذت بالنواصی تسلم × **س** مراد از کعبین کدام است **ج** مراد از کعبین و
بلندی پشت پا است علی الاقوی **س** در مسح اگر رطوبت کف دست بخشکد
جائز است گرفتن آب از اعضای وضوء واز فاضل ریش وابرو ومژکان وترتیب
در آنها هست یا نه **ج** بلی جائز است گرفتن آب از مذکورات واقوی آنست ترتیب
نیست بلکه تخییر است بجهت آنکه مقصود مسح از نداوت وتری وضوع میباشد ودر
مستحبات وضو میاید که ذکر لحیه مقدم است برابرو ومژکان بلکه در بعض از
احادیث تصریح بترتیب شده که اگر لحیه نداری از ابرو ومژه بگیر والله العالم
س اگر موهای مقدم سر دراز باشد مسح بران جائز است یا نه وبرفرض عدم جواز

اجزای فراموش شده ای چیزهای که در نماز فراموش شود ۱۲
نفس بفتح ذات ای خاص ۱۲
مقدم سر ای پیش سر ۱۲
مسمی ای برای نام ۱۲
اخبار ای احادیث ۱۲
متیقن ای یقین کرده شده ۱۲
ناصیه ای پیشانی وموی پیشانی ۱۲
کعبین ای دو بلندی پشت پا که دو است ۱۲
فاضل ریش ای زیادتی ریش که از فاضل گذشته ۱۲
مذکورات ای فاضل ریش وابرو ومژگان ۱۲

بعد طور مسح نماید وچه قدر از درازی مضر است ج اگر مسح نماید بر موی که روئیده نشده است در مقدم سر بلکه از جائی دیگر روئیده وجمع شده در مقدم سر مسح جائز نیست واگر روئیده شده در مقدم راس واز حد مقدم بیرون نرفت واز حد متعارف خود هم بیرون نرفت مسح بر او جائز است واگر از حد متعارف خود بیرون رفت ودراز شد ولکن از حد مقدم راس بیرون نرفت جائز است مسح بر قدر زائد از حد متعارف چنانچه جائز است مسح بر اصل حد متعارف ومسح بر اصل مقدار متعارف بهتر است از مسح بر قدر زاید از مقدار خلاصه کلام آنست که شعر مقدم راس که موضع مسح است عوض بشره مقدم راس میباشد که مکلف مخیر است که مسح بر بشره نماید یا بر شعر در بشره مقدم راس بشرطیکه در مقدم راس روئیده شود نه اینکه جائی دیگر روئیده شود وبه حد مقدم راس برسد وبشرطیکه بعد از روئیدن در حد مقدم راس تجاوز نکند از حد مقدم راس که اگر تجاوز کند مسح بر مقدار متجاوز از حد مقدم جائز نیست وحکم زن حکم مرد میباشد بنا بر اقوی بلی مستحب موکد است برای زنان در خصوص نماز صبح برداشتن خمار ومقنعه در مسح سر وهمچنین در نماز مغرب برداشتن چیزی که سر خود را بآن بپوشند وتاکد استحباب در آن کمتر است بخلاف سائر نمازها که اگر زن انگشت خود را در زیر مقنعه داخل کند ومسح نماید کافی است وحکمت آن شاید سهولت مسح باشد چنانچه می آید ولکن حکمت اختصاص بر دو نماز معلوم نشد والله العالم س اگر رطوبت کف دست در وضو بخشکد مسح از پشت دست جائز است یا نه ج اگر بجهت ناخوشی یا غیر آن از آنا از باطن نتواند مسح نماید مسح نماید از پشت دست بلکه اگر دست بریده باشد مسح نماید بر باقیمانده از زند وذراع وبازو واگر رطوبت کف دست در وضوء بخشکد نقل نماید رطوبت پشت دست را بباطن دست یا اخذ نماید از مواضع وضوء واگر نقل رطوبت یا اخذ رطوبت ممکن نباشد اعاده وضو نماید پس مسح به پشت دست جائز نیست در حال اختیار واقوی جواز است در حال اضطرار ودر منظومه فرموده ~ واحتط ببطن الکف

ق ۱ حد متعارف یعنی حدی که اصل خلقت آن اید و درازی تعبیر کنند ۱۲
ق ۲ اصل حد متعارف یعنی جلد مقدم سر ۱۲
ق ۳ اصل مقدار متعارف یعنی اینکه درازی نباشد ۱۲
ق ۴ بشره ای جلد بدن ۱۲
ق ۵ مکلف ای کسیکه تکلیف عبادت بر او واجب شده باشد ۱۲
ق ۶ خمار بکسر خاء معجمه ای معجر ۱۲
ق ۷ ناخوشی آزاد یعنی مرض ۱۲
ق ۸ زند بفتح بند دست ۱۲
ق ۹ ذراع بکسر ای بازو ۱۲
ق ۱۰ اضطرار ای بی اختیاری ۱۲



فی الساع ، وقدّم الظهر علی الذراع ، س اگر عضو از حرارت و باد بخشکد موالات
زائل میشود یا نه ج اگر خشک شدن از باد زیاد و حرارت باشد که خارج از متعارف
باشد موالات زائل نمیشود س شستن گوشت زائد که در موضع وضو یا غسل
روئیده باشد لازم است یا نه ج بلی لازم است شستن آن در وضو و همچنین در غسل
س از یکدست میتوان مسح سر و هر دو پا نمود یا نه ج بلی جائز است ولکن احوط
آن است که مسح سر و پای راست را بدست راست نماید و مسح پای چپ را بدست
چپ نماید س هر دو پا را یک دفعه میتوان مسح کرد یا نه ج بلی میتوان مسح کرد بنا بر
قولی که خالی از قوت نیست ولکن ترتیب در پا را نیز ملاحظه کردن احوط است
س بهر یک از انگشتهائی پا را میتوان مسح نمود یا آنکه مسح مختص بانگشت ابهام
است ج جائز است مسح بهر یک از انگشتهائی پائی اگر چه انگشت کوچک باشد بشرط
آنکه از پشت پا خارج نشود س خشک بودن مواضع مسح لازم است یا نه ج
آنچه لازم است آن است که تری موضع مسح زاید بر تری دست نباشد بلکه رطوبت
ماسح باید غالب باشد که مسح بآن تری ماسح بعمل آید س مسح پا از کف دست
و باطن انگشتان دست هر دو یا به یکی از هر دو جائز است یا نه ج جائز است اگر چه
از یک انگشت هم باشد بقدر مسمّی هو العالم س هرگاه ممکن نشود کفش پا و نحو آن
را از پا بیرون آورد بر روی آن میتوان مسح نمود یا نه ج در حال عدم تمکن جائز است
علی الاقوی و همچنین در حال تقیه و همچنین در سفر در حال خوف از رفتن قافله
یا در سردی زیاد که خوف ضرر باشد در جمیع این صور جائز است مسح بر کفش و جوراب
و چارق و نحو آن س اگر بجهت معالجه مرض دوائی چون زفت و کتیرا و نحو آن
بر سر چسپانده که چند روز متصلاً باید باشد مسح بر روی آن میتوان نمود
یا نه و اگر در مواضع مسح و غسل باشد چه نماید ج مسح بر روی آن بکشد ضرر ندارد
و همچنین در وضو و غسل ترتیبی مسح بر روی آن میکند و بعد از برطرف شدن
عذر احوط اعاده وضو و غسل است از برای نمازهائی بعد و نمازهائی گذشته اش

۱ خارج از متعارف ای خارج از رواج ۱۲
۲ ماسح یعنی دست ۱۲
۳ مسح ماسح برای پا ۱۲
۴ مثل کفش و موزه و جوراب و نحو آن ۱۲
۵ زفت و کتیرا نام دوا است ۱۲
۶ و غسل یعنی شستن ۱۲

صحیح است هو العالم س اباحت آب وضو و فضائی که در آن وضو میسازند
را بجهت شستن و مسح نمودن حرکت میدهد شرط است یا نه ج بلی شرط است که آب
وضو مباح باشد در هر حال و همچنین فضائیکه در ان وضو میسازد و با غصب
مکان بآن وضو باطل است و همچنین با غصب انحصار بالنسبت بمسح و اما بالنسبت بر شستن
پس شرطیت آن معلوم نیست بلی احوط اشتراط اباحت فضا میباشد در مسح و غسل حتی
غسل بضم العین س اباحت مکان مثل زمین و فرش و همچنین کفش شرط
است یا نه ج احوط شرطیت اباحت مکان است حتی در کفش و اقوی عدم اشتراط است
در غسل و مسح بلی در خصوص مسح اگر مسح پا بر روی کفش نماید اگر مسح و غسل مستلزم
حرکت کفش شود که تصرف تازه در کفش شود که در چنین مقامی حکم بطلان وضو
قوی است و در منظومه فرموده است وفی المکان کونه مباحا * فان یکن
غصبا فلا فساحا * س اگر ملبوس و محمول مثل کیسهٔ پول و چاقوی در جیب
وضوگیرنده باشد که غصب باشد ضرر بصحت وضو دارد یا نه ج احوط اشتراط
اباحت ملبوس و محمول است پس اگر با لباس غصبی و محمول غصبی وضو بسازد ضرر
ندارد علی الاقوی مگر آنکه حرکت وضوئی مستلزم حرکت در مغصوب شود که تصرف
جدید در غصب باشد که در اینصورت بطلان قوی است س اگر خانه و طراده
و خیمه و کشتی مغصوب باشد و وضو در آن صحیح است یا نه ج احوط اشتراط اباحت
تمام خیمه و خانه و کشتی و طراده و هر جائیکه در آن وضو میگیرد حتی آنکه اگر خشتی
از خانه و خیطی از خیمه و میخی از کشتی و طراده و همچنین نعل اسبی که بر روی
آن اسب وضو میگیرد اگر غصب باشد احوط اجتناب است و همچنین است حمام
حتی مزبله و تون حمامی که در آن وضو میگیرد یا غسل مینماید که باید مباح
باشد نه غصب علی الاحوط و همچنین ظرف آب اگر از آن ظرف آب بریزد بمحل
وضو یا آنکه وضوی ارتماسی نماید در آن ظرف پس وضویش باطل است علی الاحوط
و همچنین شرط است مباح بودن محل ریختن آب وضو و قطرات آن چنانچه

ف ۱ فضا آنچه مابین زمین و آسمان است از خلا ۱۲
ف ۲ انحصار ای منحصر بوده ۱۲
ف ۳ محمول ای با خود برداشته ۱۲
ف ۴ پول ای فلوس ۱۲
ف ۵ طراده ای قسم کشتی است ۱۲
ف ۶ مزبله بالفتح ... جای سرگین ... و خاشاک و نجاست انداختن ... و غیره حمام ...
ف ۷ تون بضم تاء فوقانی آنجائی ... و غیره انداختن مثل نفت ...
ف ۸ ... عبارت ... کرده ۱۲
ف ۹ وضوی ارتماسی آنکه اعضای وضو دفعة در آب فرو برده ۱۲

و همچنین اگر محل ریختن آب ... آن غصب باشد ضرر بوضو دارد

سید فرموده س والغصب فی المصب ولا الاوانی کالغصب فی الطهور والمکان اکرچه دلیل
واضحی بر لزوم اشتراط درین صورت و جمیع صور سابقه نداریم مکر در صورتیکه غسل یا مسح
متحد شود با حرام مثل غصبی بودن فضا یا خیمه یا آنکه بظرف غصبی وضوء بکیرد یا در وضوء
بکیرد و یا آنکه وضوء و غسل مستلزم تصرف جدیدی شود در غصب مثل آنکه مسح نماید با
انکشتر غصبی بزمین غصبی به تنهائی نه با هوا و فرش غصبی و کفش غصبی مانع صحت وضو
نیست خصوص اکر مسح در مکان مباح نماید س آب باران و سیل از کوه جاری میشود
و در زمین مغصوبی جمع شده آیا جائز است که آن آب را از ان زمین مغصوب بردارند و
استعمال در رفع حدث نمایند و اکر آن آب را از ان زمین مغصوب بطوری جاری نمایند
که خودش بزمین مباحی بیاید و از انجا برداشته استعمال در رفع حدث نمایند
چه حکم دارد ج اکر آن آب که در زمین غصبی جمع شده در حیازه شخصی آمده یا بقصد
تملک که ملک آن شخص میشود و حیازه بظرف غصبی و آلة غصبیه ضرر بحیازة ندارد
و مانع از تملک آن شخص نمیشود و بی اذن او استعمالش حرام است و اکر حیازه حاصل نشد
ملک نیست هرچند از لمعه و شرحش استفاده کردند که باعث اولویت تنها میشود
چنانچه از شهید ثانی در شرح لمعه ظاهر میشود که اجراء در ملک غیر افاده ملک نمیکند
وحق آنست که با صدق حیازه و استیلاء تملک حاصل میشود و الویت در فرض شهید
مانع صحت وضو نیست و وضوء در ارض مغصوب در رساله به تفصیل ذکر شده
والله العالم س اکر داخل شود آب غصبی بر آب مباح و مخلوط شود بنحویکه امتیاز
از میان برداشته شود و قابلیت قسمت و قیمت نداشته باشد بجهت کم بودن آب آیا
وضو بچنین آبی جائز است یا نه ج بلی جائز است والله العالم س در حین خروج
از غصب بجهت تخلص از ان اکر وضوء بسازد یا غسل نماید صحیح است یا نه ج اکر وضو
وغسل سبب تاخیر نشود قول بصحت خالی از قوة نیست هرچند بطلان نیز خالی از وجه نیست
چون بقاء بر غصب نیز مبغوض است مثل حدوث آن س در ظرف طلا و نقره وضو
صحیح است یا نه ج اکر از ان ظرف آب بریزد یا آنکه در ان ظرف وضوی ارتماسی نماید جائز نیست

(۱) متحد یعنی یك شونده مراد آنکه ملتحق شود با حرام ۱۲
(۲) فضا یعنی آنچه مابین زمین و آسمان است از خلاء ۱۲
(۳) بتنهائی یعنی فقط و محض ۱۲
(۴) هوا یعنی فضا یعنی آنچه مابین زمین و آسمان است از خلاء ۱۲
(۵) حدث یعنی غسل و وضو ۱۲
(۶) حیازت چیزیکه ملك کسی نباشد و بران قبضه کند ۱۲
(۷) تملك یعنی ملك کردانیدن ۱۲
(۸) ملك یعنی ملکیت و مال ۱۲
(۹) الویت آنچیزیست که باعانت آن کار بکنند ۱۲
(۱۰) تنهائی یعنی فقط و محض ۱۲
(۱۱) قسمت یعنی حصه ۱۲
(۱۲) تخلص یعنی رهائی یافتن ۱۲
(۱۳) مبغوض یعنی بد ۱۲
(۱۴) حدوث یعنی کردن کار ۱۲



کما قال السید ره فی المنظومة وحکم ما فی فضة او فی ذهب، حکم مباح فی اناء مغتصب، س اگر مشتبه شود آب مباح و پاك به آب مغصوب ونجس چه نماید در وضو وغسل ج اگر تمیز مغصوب ونجس ممکن نباشد اجتناب از هردو لازم است و متعین است تیمم س اگر آب پاك مشتبه شود بمضاف[1] یا بآب استنجا[2] چه نماید ج بهردو وضو بگیرد واگر احدهما تلف شود بدیگری وضوء بسازد و تیمم نیز بکند بنابر اقوی س اگر شخص جاهل[3] به غصبیت آب یا مکان یا ظرف وضوء بسازد وضوئیش صحیح است یا نه ج صحیح است اگر جاهل باصل[4] غصب باشد وهمچنین اگر عالم بغصبیت بوده ولکن هنگام وضوء فراموش کرده باشد وضوئیش صحیح است علی الاقوی ولکن قیمت آب واجرت ظرف و مکان اگر قیمت واجرت داشته باشد بر ذمهٔ وضوگیرنده تعلق میگیرد س اگر شخص بعد از تمامیت غسلات وضوء وقبل از مسح مطلع بغصبیت آب شود به تری آن میتواند مسح نماید یا نه ج اقوی در اینصورت جواز مسح بهمان رطوبت باقیه است اگرچه مالك راضی نباشد ولکن احوط عدم اکتفاء باین وضوء میباشد خصوص در صورتیکه فرض شود که مالك میتواند رطوبت باقیه از سطح محل[5] وضوء منتفع شود هو العالم س شخص اگر عالم بموضوع که غصبیت است باشد وجاهل باشد بحکم آن که حرمت است وضوئیش چه صورت دارد ج اگر جهل بحکم معذور بوده مثل فراموشی که معذور است ضرر ندارد وقوی است حکم بصحت وضوء واما اگر تقصیر کرده باشد در علم بحرام بودن غصب پس معذور نیست ودر اینوقت وضوئیش باطل است س اگر شخص دستش بسیار بزرگ باشد و رویش بسیار کوچك یا بعکس چه نماید ج باید رجوع کند بکسیکه دست او مطابق رویش باشد در اصل تحدید نه در مقدار مغسول[6] بجهت آنکه در مثل این فروض اگر رجوع بمتعارف ناس ننماید در مقدار مغسول بسا میشود که کسیکه رویش بسیار کوچك باشد باید تمام سر وگردنش را بشوید چنانچه اگر رویش بسیار بزرگ باشد قدری از رویش را باید بشوید س باطن چشم وبینی ومحل جفت شدن لب

[1] مضاف یعنی آب مضاف مثل عرق گلاب وغیره
[2] آب استنجا آبیکه از طهارت بول وغائط حاصل شود ۱۲
[3] جاهل یعنی کسیکه نمیداند که این آب غصبی است ۱۲
[4] اصل غصب یعنی کسیکه نمیداند که غصب چیست ۱۲
[5] محل وضوء یعنی اعضای وضوء ۱۲
[6] مغسول یعنی جائیکه اعضا را می شویند ۱۲



دو لب شستن آنها لازم است یا نه و همچنین زیر موی ابرو و ریش و نحو اینها لازم است یا نه **ج** واجب نیست شستن باطن چشم و بینی و نحو آن مگر مقداری را که محتاج باشد حاصل شدن علم بشستن ظاهر باینکه بشوید قدری از باطن را که در اینوقت شستن باطن نیز لازم است چنانچه واجب میشود شستن بالاتر از ابتدای روئیدن موی سر و زیر زنخ و بیشتر از آنچه دو انگشت میان و بزرگ فرا میگیرد تا آنکه علم حاصل شود باینکه تمام روی را شسته است و یقین کند که مقدار ذره از آن باقی نمانده که اگر یک ذره از روی شسته نشود وضوء باطل است و پوست روئی که در میان موی نمایان باشد واجب است شستن آن چه در ابرو و چه در غیر آن بلی شستن آن در زیر موی انبوه[۱] لازم نیست زیرا که ظاهر موی انبوه بدل شده است از بشره[۲] بحیثیتی که بشره از بواطن محسوب است و حکم باطن را دارد و اگر پوشیدن موی مثل پوشیدن شارب باشد ظاهر لب را اعتباری بآن نیست و همچنین اگر پوشیدن آن در جمیع احوال نباشد بلکه در بعض احوال باشد پس اعتبار بآن نیز نیست پس مدار بر جمیع احوال یا غالب احوال است نه آنکه مدار بر خصوص حال وضوء باشد **س** اگر شک کند که موئی روی احاطه کرده است بر روی یا نه شستن زیر آن لازم است یا نه **ج** بلی لازم است که آب را برساند بزیر موی مگر در صورتی که سابق احاطه کرده بود که در این صورت لازم نیست **س** اگر زن ریش در آورد حکم آن در وضو چیست **ج** جماعتی از فقهای امامیه تصریح نموده اند که اگر زن ریش در آورد حکم ریش آن حکم ریش مرد است که واجب است که بشوید آنرا بطوریکه مرد میشوید و همچنین ریش کسی که معلوم نیست که زن است یا مرد و لیکن دلیل واضحی ندارد مگر عموم قوله علیه السلام کلما احاط به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه و لایخ[۳] من مناقشة و احتیاط بشستن شعر و بشره هر دو بهتر است **س** اگر باطن آب ظاهر کرد مثل کسی که لبش را ببرند که باطن لب دندان نمایان شود یا پوست رویش کنده شود یا آنکه ریش را تراشیده و موی باقی نگذاشته آیا واجب است

[۱] انبوه ای بسیار که جلد نمایان نباشد ۱۲

[۲] بشره یعنی جلد بدن ۱۲

[۳] لایخ ای لایخلو ۱۲



این بواطن مذکوره را بشوید یا نه ج واجب است در این وقت که بشوید آنچه را که ظاهر شده
است و مدار در ظاهر و باطن بر حال وضوء است چنانچه هرگاه ظاهر باطن شود واجب
نیست شستن آن س اگر شك کند در عضوی از اعضائی وضوء که آیا ظاهر است
یا باطن چه نماید ج اگر میدانست که ظاهر بود ولکن حال شك کند که ظاهر است یا
باطن لازم است که بشوید چنانچه اگر میدانست که از باطن است و بعد شك کرد که آیا
ظاهر شده یا نه واجب نیست شستن آن و اگر بالمرة[1] نمیداند که ظاهر است یا از باطن
باید آنرا بشوید تا یقین بوضوء حاصل کند س چیزهائیکه در روی ز بسیاری
چاقی[2] یا پیری بهم میرسد و همچنین جائی گودی[3] آبله[4] از ظاهر است یا از باطن
ج ظاهر آنست که از ظاهر است که باید آنرا بشوید و اگر چیزی در ان گودی باشد
که نگذارد آب برسد باید آب را بزیر آن برساند یا بیرون بیاورد و همچنین
گودی زخم داغ نخود[5] و ترکیده[6] دست و پا که دیده شود از ظاهر حساب میشود و واجب است
شستن آن س خالی[7] که متعارف[8] است میان زنان که در گوشهٔ لب و
زنخدان میکوبند باین نحو که آن موضع از بدن خود را بسوزن میکوبند و گود
میکنند و بعد از ان پر میکنند آنرا بچیز سیاه از قبیل نیل و غیره آیا رسانیدن آب
وضوء در زیر آنها لازم است یا نه ج ظاهر اینست که مواضع سوزن از باطن باشد
پس واجب نیست رسانیدن آب بزیر نیل تا برسد بجائی که از سوزن سوراخ شد
و اما مجرد[9] رنگ حنا و نیل و نحو آن بعد از ازالهٔ عین حنا و نیل پس قطعاً مانع
رسیدن آب نیست و اما مثل وسمه[10] و خطاط[11] که زنها بابرو میکذارند بجهت
سیاه شدن ابرو واجب است آنرا بگیرند یا[12] این قدر آب بریزند تا یقین کنند که
آب بزیر وسمه و خطاط رسیده بشرط آنکه آبیکه از برای وضوء بریزند آن
آب مضاف[13] نشود س آب هائی که در صحراها و چشمها و نهرها که غالباً در کنار
آنها محل بار انداختن[14] قافله و زوار میباشد که غالباً صاحبان آنها معلوم
نیستند آیا وضوی از آن صحیح است یا نه و در بعضی از جاها صاحب آن معلوم است

[1] بالمرة ای هرگز و همیشه ۱۲
[2] چاقی ای فربهی ۱۲
[3] گود هندی گودها ۱۲
[4] آبله یعنی داغ چیچك ۱۲
[5] داغ نخود آنست که برای دفع عارضه چشم در دست داغ میکنند یعنی جای میسوزانند تا گود میشود و در آن نخود میگذارند ...
[6] ترکیده ای شق شده ۱۲ ... گودی زخم ... نخود ... برای دفع مرض ۱۲
[7] خال که متعارف الاخص ... گودنا ۱۲
[8] متعارف ای مروج ۱۲
[9] مجرد ای محض ۱۲
[10] وسمه ای برگ نیل ۱۲
[11] خطاط رنگ سیاهی است که زنها برای زینت و سیاه شدن ابرو میگذارند ...
[12] یا ... دور کنند ۱۲
[13] مضاف نشود ای ... ۱۲
[14] بار انداختن ای فرود آمدن ۱۲



بدون اذن از صاحب میشود وضوء ساخت یانه ج آبهائی که مذکور شد
که مردم در کنار آنها منزل میکنند حاجت باذن مالک نیست بشرط آنکه وضوگیرنده
غاصب نباشد و مالک تصریح بمنع نمیکند بلکه اگر مالک در واقع دیوانه و سفیه و یا
صغیر باشد نیز ضرر ندارد س نواقض وضو را بیان فرمایند ج نواقض و باعث
وضوء ده چیز است اوّل و دوم خروج بول و غائط بشرط آنکه از موضع معتاد بوده
باشد سوم خواب بشرط آنکه فرا گیرد چشم و گوش و دل را بحیثیتی که معطل نماید حواس
بمعنی آنکه ذائقه مثلاً تفرقه مابین ترشی و شیرینی ننماید چهارم بیهوشی و مستی
و هر چیزی که غالب شود بر عقل چه از خوف و وحشت باشد و یا از خوشحالی زیاد
پس هر مزیل عقلی مبطل وضوء است پنجم و ششم و هفتم مسّ میّت و حیض و نفاس
که باعث وضوء و غسل هر دو میشود هشتم استحاضه قلیله و همچنین متوسطه
در غیر نماز صبح و استحاضه کثیره برای عصر و عشاء زیرا که کثیره برای ظهر و مغرب
و صبح و متوسطه برای صبح موجب وضو و غسل هر دو خواهد بود نهم بلل مشتبه
ببول در زمانیکه استبراء نکرده باشد دهم خروج ریح از محل معتاد چه با صداء و چه
بی صداء لیکن باید از معده باشد نه جای دیگر س خروج غذا قبل از هضم از
موضع معتاد که اسم و صفت غائط بر آن صدق نکند مبطل وضوء است یانه
ج اگر چنانچه ملوث بغائط نباشد باعث نمیشود و نظیر آن قی نمودن و غذا از معده
بیرون آوردن است که باعث وضوء نمیشود س خروج آب امالة و کرم معده
و شیاف و نحو آن موجب وضوء میشود یانه ج اگر خارج شود بحیثیتی که آلوده
بغائط نباشد مبطل وضوء نخواهد بود س پینکی باعث وضوء میشود یانه
و آن چه حالت است که بعضی از اجلاء میگویند که اگر شخص در آن خواب هم ببیند
مبطل وضوء نخواهد بود ج پینکی باعث وضوء نیست اگر چه شخص در آن خواب هم
ببیند و آن حالت بین النوم و الیقظه میباشد و این حالتی است معروف چنانچه
بیداری و خواب حالی هستند معروف و حاجت به بیان ندارند س خروج

نواقض و باعث وضوء ای ناقضها ١٢

١ غاصب نباشد یعنی آن آب را بقصد غصب بر نداشته باشد ١٢
٢ سفیه ای کم عقل ١٢
٣ نواقض ای شکننده ها ١٢
٤ باعث یعنی سبب ١٢
٥ معتاد یعنی عادت کرده ١٢
٦ ذائقه ای احساس کننده ١٢
٧ غالب شود بر عقل ای زائل کند عقل را ١٢
٨ بلل یعنی رطوبت ١٢
٩ استبراء یعنی دوا از دبر در معده بردن ١٢
١٠ امالة یعنی دوا کردن ١٢
١١ شیاف دوا با عانت میل در دبر داخل کردن ١٢
١٢ بین النوم و الیقظه یعنی مابین خواب و بیداری ١٢



غائط و بول و ریح از موضع معتاد که فرمودند آیا مناط[١] معتاد خود مکلّف است یا آنکه معتاد غالب ناس باید باشد ج مناط در معتاد معتاد خود مکلف است اگرچه متعارف غالب مردم نباشد س خروج ریح از فرج زن یا ذکر مرد باعث وضو میشود یا نه ج خیر نمیشود مگر آنکه متعارف و معتادش شود علی الاحوط س خونی که از مخرج بول یا غائط خارج شود آیا ناقض و موجب وضو است یا نه ج غیر بول و غائط هرچه از مخرج[٢] بیرون آید ناقض و موجب وضوء نیست مگر اینکه مخلوط به بول یا غائط باشد والله العالم

س آیا مظنه کافی است در نواقض یا آنکه علم شرط است ج مظنّه به نواقض معتبر نیست اگرچه از خبر یك عادل حاصل شود و امّا از قول دو عادل اگرچه مظنه حاصل نشود پس معتبر است زیرا که خبر دو عادل حجت است س مراد از مذی و وذی و ودی چیست و آیا خروج آنها موجب وضوء میشود یا نه ج مذی چیزی است که بعد از ملاعبت[٣] یا هیجان شهوت می آید و وذی بذال معجمه آن بللی است که خارج میشود بعد از خروج منی و امّا ودی بدال مهمله پس آن چیزیست که خارج میشود بعد از بول و هیچکدام اینها ناقض وضو و باعث آن نیستند علی الاقوی س اگر شخص در جزئی از اجزاء[٤] وضوء قصد ریاء نماید اعادهٔ همان جزء کفایت میکند یا آنکه اعادهٔ تمام وضوء نماید ج اگر در اوّل وضوء قصد ریاء داشته باشد اعادهٔ تمام وضوء لازم است و اگر در اثنائی مسح یا غسل[٥] این قصد را نماید یا در کیفیت افعال وضوء از شرائط لازمه مثل شستن از بالا و همچنین اگر قصد ریا نماید در کیفیت افعال وضوء در غیر شرائط لازمه مثل اینکه در مسح یا ابتدا با علی نماید بقصد ریا یا آنکه تمام پشت پا را مسح نماید بقصد ریا و همچنین در تکرار[٦] غسل وضوء علی الاحوط بلکه اقوی نیز اعاده اصل وضوء است و اعادهٔ آن جزء بکار نمی آید هرچند موالات[٧] باقی باشد چون تحقیق اینست که ریا هر عمل و قصد مبطل آنست عملاست و در اثنائی وضوء سابق[٨] را باطل نموده مثل حدث[٩] در اثنائی وضوء یا بول در اثنائی وضوء و عموم[١٠] قول من اشرکنی فی عمل لا اقبله نیز شاهد مدعا است

[١] مناط بفتح میم بمعنی وابستن و مطلب و مقصد بجاز ١٢
[٢] مخرج جای بیرون شدن ١٢
[٣] ملاعبت بمعنی مساس کردن ١٢
[٤] اجزاء وضوء ای اعضای وضوء ١٢
[٥] غسل بفتح بمعنی شستن ١٢
[٦] تکرار ای مکرّر بمعنی دو بار ١٢
[٧] موالات بمعنی پی در پی ١٢
[٨] سابق یعنی عمل سابقه ١٢
[٩] حدث بمعنی بی وضو شدن ١٢
[١١] عموم بمعنی عام بودن ١٢

بلی قصد ریا در خارج از وضوء مثل مسواك و دعا خواندن و مضمضه و استنشاق ضرر ندارد س اگر قصد منافی وضوء نماید نه از جهت ریا اعاده وضو لازم است یا نه ج اگر موالات باقی است اعادهٔ همان جزء نماید والّا اعاده نماید تمام وضو را س کسی که سلس البول باشد که متصل بولش میچکد آیا لازم است بر او که از برائی هر نماز وضوء بسازد یا نه ج احوط آنست که از برای هر نماز وضو بسازد هر چند نافله باشد و تعجیل نماید در مشغول شدن به نماز و همچنین لازم است که حفظ نماید خود را بمثل کیسه و نحو آن که بول تجاوز از آن ننماید و امّا تبدیل کیسه لازم نیست هر چند احوط است و درین وضوء قصد رفع حدث ننماید و اکتفا بیك وضوء خالی از قوة نیست بشرط آنکه باختیار بول نکند و نواقض دیگر بعمل نیاورد برای سائر غایات مثل مس کتابت قرآن بهمین وضوء اکتفا کند و هر وقت که خوب شد ازین ناخوشی وضوئی دیگر بسازد بلکه اگر حالت تخفیفی حاصل شود که دران وقت ریزش بول قطع شود دران حالت وضوئی دیگر بسازد و بهتر آنست که کیسه بقدر ساتر عورت نباشد و سلس الریح والبطون نیز همین حکم دارد س هرگاه از برای سلس بول فی الجمله انقطاعی حاصل شود در زمانی لازم است دران وقت نماز کند یا نه ج بلی لازم است بجا آوردن نماز در آن وقت پس اگر اقل واجب نماز ممکن شود در حال انقطاع یك نماز بکند بلکه احوط آن است که ترك مستحبات کند بلکه اکتفا کند بقصر در موضع تخییر بلکه اگر بتواند که خود را حفظ فرماید از ریزش بول بسبب نشستن در نماز یا خوابیدن یا بایماء و اشاره برکوع و سجود اختیار آن نماید و بعد از آن احتیاطاً نماز دیگر بکند با رکوع و سجود و این ادریس علی الله مقامه فرمود که اقتصار کند در نماز در دو رکعت اوّل بحمد تنها بدون سوره و در دو رکعت دیگر بیك دفعه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و اگر باینقدر هم مهلت ندهد اکتفا کند به تسبیح مزبور در جمیع رکعات یك دفعه و اگر باینقدر هم مهلت ندهد اقتصار کند به کمتر از عدد تسبیح مزبور بلکه گفتن است

ق ۱ سلس البول ای کسیکه متصل بول انخارج میشود ۱۲
ق ۲ نافله ای نماز مستحب سوای واجب ۱۲
ق ۳ غایات مراد از چیزهائیکه برای بجا آوردن آن وضو میکنند ۱۲
ق ۴ ناخوشی ای بیماری ۱۲
ق ۵ سلس الریح والبطون یعنی کسیکه ریح متصل ازو صادر میشود و کسیکه شکمش متصل میرود ۱۲
ق ۶ اقل یعنی کمتر ۱۲
ق ۷ انقطاع ای قطع بول وغیره ۱۲
ق ۸ قصر ای نماز قصر که بجای چهار رکعت دو رکعت میشود ۱۲
ق ۹ تخییر ای صاحب اختیار بودن در اینکه خواه قصر بخواند خواه تمام ۱۲
ق ۱۰ تنها یعنی فقط و محض ۱۲

که کافیست یك تسبیح در حال قیام و یك تسبیح در رکوع و یك تسبیح در سجود و اقتصار
کند در هر دو تشهد بخواندن ذکر شهادتین[1] و صلوة بر محمد و آل محمد و از بعضی احادیث
ظاهر میشود که شخصی که آزار شکم روی[2] داشته باشد و در اثنای نماز چیزی ازو
خارج شود که وضویش باطل شود نمازش باطل نمیشود بلکه وضو بگیرد و نماز را تمام
کند از همانجا که قطع نموده و بعضی ملحق نموده اند سلس البول[3] را که هر جا که بول خارج
شود وضو بسازد و از همانجا تمام کند و لکن احوط آنست که اگر زمان تخفیف و انقطاع
بول وسعت داشته باشد نماز را نیز اعاده نماید و در حکم سلس البول است مبطون[4]
و سلس الریح[5] و تفصیل آنرا در رساله کبیره زینت العباد ذکر نموده ایم س هرگاه
یکی از مواضع[6] وضوء نجس باشد و شخص وضو بسازد و لکن نداند که تطهیر کرده وضوء
ساخت یا تطهیر نکرده وضوء ساخت وضویش صحیح است یا نه و قطرات آن آب وضوء
که باطراف لباس وغیره چکیده نجس است یا نه ج اگر علم دارد که تطهیر شرعی عمداً ننموده
پس وضویش باطل و هر جا که علم دارد که رطوبت موضع وضو بآن رسیده لازم است
که بشوید و اما اگر نمیداند و احتمال تطهیر بدهد و این شك نیز بعد از وضو عارض شود
پس موضع نجس و هر چه رطوبت موضع نجس بآن رسیده نیز او را بشوید عملاً[7]
بالاستصحاب و لکن وضویش صحیح است چون شك بعد از فراغ است و اعتبار ندارد
والله العالم س اگر شخص یقین در وضوء و حدث هر دو داشته باشد و شك در
تقدم و تاخر داشته باشد چه نماید ج این شك اگر قبل از نماز است پس
محدث[8] است باید وضو بسازد چنانچه در منظومه فرموده ع فان یکن بعلم کل
منهما × مشتبهاً علیه ما تقدما × فهو علی الاظهر مثل المحدث × الا اذا عین وقت الحدث
و اگر در اثنای عمل باشد مثل اینکه در اثنای نماز ظهر مثلاً این شك را نماید قطع
نماز نموده وضوء ساخته عمل را از سر گیرد[9] هر چند اتمام نماز و اعاده شاید
بهتر باشد چنانچه در نظیر این مسئله می آید و قول سید اعلی الله مقامه که فرموده
الا اذا عین وقت الحدث × اشاره باین است که این حکم در مجهول التاریخ[10] میباشد

[1] قوله شهادتین ای اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ۱۲
[2] قوله شکم روی یعنی عارضه پیچش وغیره آزار شکم که متصل غایط ازو خارج شود ۱۲
[3] قوله سلس البول کسیکه بول او متصل برود ۱۲
[4] قوله مبطون کسیکه شکم او متصل برود ۱۲
[5] قوله سلس الریح کسیکه ریح یعنی هوا ازو متصل خارج شود ۱۲
[6] قوله مواضع وضوء ای اعضای وضوء
[7] قوله عملاً بالاستصحاب یعنی از روی عمل باستصحاب سابقه که سابق نجس بوده و شك در تطهیر کرده ۱۲
[8] قوله محدث ای بی وضوء ۱۲
[9] قوله از سر گیرد یعنی عمل را از شروع بکند ای نماز را اعاده کند ۱۲
[10] قوله التاریخ ای مجهول العقد یعنی کسیکه وقت حدث را نداند ۱۲



ودر جائیکه تاریخ حدث معلوم باشد وتاریخ تطهیر از حدث معلوم نباشد با صالة
تأخر حکم بطهارت مینماید واین محل مناقشه است که احراز طهارت بآن نمیتوان نمود واطلاق
خبر که در یقین بطهارت وحدث بحدث میباشد یا اطلاق فتاوی شامل معلوم التاریخ
نیز میشود وهرگاه اطلاق خبر نبوده قاعده رجوع بضد حالت سابقه بود مثل نواقض
ونجس واگر این شك بعد از نماز باشد عمل گذشته آن صحیح است واز برای نماز بعد وضو
بسازد ودر منظومه اشاره فرموده ع والشك فی الطهر اذا کان فعل * مشروطه
غیر مخل بالعمل س اگر یقین بحدث داشته باشد وشك در وضوء وطهارت آیا محدث
است یا متطهر ج بلی محدث است وسید فرموده ع وفی احتمال الطهر بعد مانع * لا
یسقط الفرض بلا مدافع * پس لازم است طهارت اگر این شك قبل از شروع به عمل مشروط
بطهارت باشد واگر این شك در اثنای عمل باشد پس باید قطع عمل نماید ووضوء بسازد وعمل
را از سر گیرد نظر بحدیثی که وارد شده لیکن چون دلالت حدیث محل تأمل است احوط
آنست که این نماز را تمام نماید وبعد اعاده آن نماید متطهرا هرچند اتمام عمل بدون
حاجت باعاده قوی میباشد مثل شك بعد از فراغ بلی از برای عمل بعد وضوء بسازد
والله العالم س اگر یقین بطهارة نماید وشك در حدث متطهر است یا نه ج متطهر است
وسید نیز فرموده است ع وموقن طهارة قد شك فی * مبطلها یمضی بلا توقف
واعتبار بشك مزبور ننماید چه این شك قبل از عمل باشد یا در اثنای عمل یا بعد از
فراغ چه بالنسبت باین عمل باشد که فراغت از آن حاصل شد یا نسبت بعمل غیر این عمل
باشد بلکه بدون قصد احتیاط یا تجدید وضوی ثانی مشروع نیست س در اثنای
نماز شك در استنجای یا در تطهیر اعضاء یا شرائط دیگر نماید چه نماید ج اعاده نماید
هرچند عدم اعتبار شك مزبور خالی از قوت نیست زیرا که میتوان این شك را شك بعد
از تجاوز محل قرار دهیم بالنسبت باعمال سابقه لکن اتمام نماز واعاده بی شبهه میباشد
س ظن نزدیك بعلم در وقوع ناقض وهمچنین در نجاست که از قراین قویه حاصل
شود معتبر است یا نه ج اعتبار ندارد بلی مضائقه از ترتب آثار آن نداریم اگر منجر بوسواس

نشود والا ترك بهتر است **س** هرگاه شخصی وضوء بگیرد و مسح را فراموش نموده
داخل نماز شود و در بین نماز بیادش آمده و هنوز در محل وضوء رطوبت باقی است اگر
بآن رطوبت مسح نماید چنین وضوی صحیح و نمازش نیز صحیح است یا نه **ج** شکی در بطلان
نماز نیست و امّا وضوء پس اگر موالات باقی است بهمان رطوبت باقیه مسح نماید والا وضو
نیز باطل است **ح** از ظرف آب را بموضع وضوء ریختن جائز است یا نه **ج** بلی جائز است
س اگر شخص یقین بدخول وقت نموده وضوء بسازد به نیت وجوب و بعد معلوم
شود که وقت داخل نشده بود آیا باین وضوء میتواند نماز بجا بیاورد یا نه **ج** بلی ضرر
ندارد **س** اجیر خاص در وسعت وقت بدون اذن مستاجر میتواند وضوء بسازد
یا نه و همچنین در محل تقیه اگر بخلاف تقیه وضوء بسازد وضویش صحیح است یا نه **ج**
اگر منافی حق مستاجر باشد وضویش صحیح نیست و مثل اجیر خاص است کنیز و غلام
که وضوء بسازند بدون اذن مالك و همچنین اگر در محل تقیه بنحوی وضو ساخت
که منافی تقیه نباشد ضرر ندارد والا ضرر دارد و همچنین وضوی اجیری که اجیر خاص
نباشد چون شرط صحت وضوء آنست که منافی تقیه و حق غیر نباشد و اما اجیر خاص
و کنیز و بنده پس اقوی اشتراط اذن است مگر آنکه اذن شاهد حال حاصل باشد کر
از افعال مولی و مستاجر قطع نماید براضی بودن ایشان در وضوء یا غسل یا تیمم یا
نحو آن **س** اگر شخص در اثنائی وضوء مرتد شود و در اثنائی وضوء نیز مسلمان شود
وضوی او صحیح است یا نه **ج** وضوی او صحیح است چونکه توبه مرتد ملّی بلکه فطری نیز
قبول است نسبت بطهارت و نجاست ولکن صحت وضوی مشروط است بر باقی
بودن موالات و رطوبت باقیه در محل وضوء بعد از ارتداد هر چند بجنس میشود
ولیك بعد از آن که مسلمان شد دور نیست که رطوبت باقیه نیز بر تبعیت مثل عرق و نحو آن
پاك شود پس جائز است بآن مسح نماید هر چند احتیاط اولی است و اما اگر اعضاء سابقه
بالمرّه خشك شود و بعد از خشك شدن مسلمان شود وضوء را تمام نماید وضویش
صحیح نیست و همچنین وضویش باطل است اگر در اثنای وضوء مسلمان نشود تا آنکه

موالات یعنی پی در پی ۱۲

اجیر خاص یعنی اجاره گیرنده و اجیر خاص آن اجیر را گویند که برای کار مخصوص اجیر شده ۱۲

مستاجر کسی است که اجیر گرفته

اذن شاهد حال آنست که از هیئت و شکل و حالات مالك بر اذن عام کند

مرتد ملّی آنست که انعقاد نطفه اش در حالت کفر والدین او باشد

مرتد فطری آنست که انعقاد نطفه اش در حالت اسلام والدین او باشد ۱۲

محل وضو ای اعضای وضو ۱۲

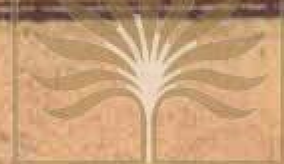
بالمرّه ای تمام ۱۲

تا آنکه وضو را یعنی مسلمان نشود در اثناء وضو و وضو را تمام نماید ۱۲



وضوء را تمام نماید س اگر کسی چیزی در وضوء یا غسل یا تیمّم بر خود لازم نمود
بنذر و نحو آن مثلاً نذر کند که رو بقبله وضوء بسازد اگر عمداً ترک کند وضوئش
صحیح است یا نه ج وضوئش صحیح است ولیکن گناه کار است کفاره باید بدهد بلکه اگر
وضوء را بکیفیت خاصه نذر نموده که برای عبادت معینه مشخصه مثل نماز ظهر یا
عصر بجا آورد و عمداً خلاف آن نموده و بخلاف نذر وضوء ساخته و در آن عبادت
داخل شده آن عبادت نیز صحیح است هرچند گناه کار است و باید توبه کند و کفاره
نذر نیز بدهد و اگر سهواً خلاف نذر نموده یا آنکه اضطراراً مرتکب آن شده گناه ندارد
و وضوئش صحیح است و کفاره هم ندارد س عدول از وضوی ارتماسی بترتیبی
یا بعکس در اثنای وضوء جائز است یا نه ج عدول در هر دو صورت جائز است
خواه قبل از شروع خواه بعد از شروع باشد و حاجت بتجدید نیّت نیست س
عدول از وضوی مستحبه بواجب جائز است یا نه ج عدول از واجب بمندوب
و عکس آن نیز جائز است پس عدول مطلقاً جائز است چه هر دو واجب باشد
و چه هر دو مستحب و چه مختلف س عدول از وضوی نذری بوضوی دیگر
جائز است یا نه ج عدول از وضوی که بنذر لازم شده باشد بوضوی دیگر که
بنذر و شبیه آن لازم شده باشد جائز نیست و در سؤالات سابقه صورت عدول
بوده نه عدول حقیقی چون مقصود قدر مشترک بوده مثل وضوء ارتماسی ترتیبی
و اگر در صورت جائز نبودن عدول عدول نماید وضوء باطل است و از هیچ یکدام
محسوب نیست س در اجزاء و شرائط وضوء مظنه کفایت میکند یا نه ج
مظنه در اجزاء و شرائط وضوء حکم شک است و اعتبار بآن نیست و آنچه معتبر
است یقین است پس اگر در اثنای شستن دست یا مسح مظنه بشستن روی
نماید اعتبار ندارد پس باید برگردد و بشوید چنانچه اگر مظنه نماید بشستن روی
یا شک داشته باشد بطریق اولی باید برگردد و بشوید و بملاحظه ترتیب وضوء
تمام نماید س اگر شخص نتواند تمیز واجبات و مستحبات داخلیه و خارجیه

قوله بکیفیت خاصه مثلاً نذر کرده که رو بقبله وضو کند ۱۲
قوله تمام تا آخر باید دانست که وضو ارتماسی آنست که اعضای وضو را بقصد وضو در آب فرو برد ولکن ارتماس در وضو صحیح نیست بلکه در واجب اول یعنی شستن روی و دستها و ترتیبی آنست که اول رو را بشوید بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ و مستحب ...
قوله عدول مطلقاً ای عدول از واجب بواجب و از واجب بمستحب و از مستحب بواجب و از مستحب بمستحب ۱۲
قوله لازم شده ای خود وضو را بنذر کرده باشد بنذر برای غایت مثل نماز ...
قوله سؤالات تا لفظ ترتیبی اینجا از لفظ عدول سؤالات ... عبارت را برای رفع اشتباه ... جناب مجیب ... در حکم ... نیست ۱۲
قوله مشترک ای آنست که جهت آن حکم ... ۱۲
قوله اجزاء ای وضو اجزای وضو
قوله بشوید ای ... بشوید ۱۲
قوله ترتیب ای ... دیگر ۱۲
قوله واجبات و مستحبات داخلیه و خارجیه ... واجبات ... در وضو ... مثل ... و مباح بودن آب ... مستحبات خارجیه مثل ... دعاها در وضو ۱۲



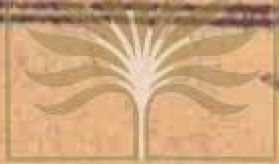
در وضو و تیمم و غسل چنانچه در حق اغلب عوام چنین است نیت را چه طور نماید
ج نیت را بقصد واقع نماید باین نحو که بگوید مثلاً وضو میسازم قربةً الی الله
دیگر متعرض وضوی کامل که مشتمل بر واجبات و مستحبات است نشود و اگر
قصد وضوی کامل نماید و در اثنای وضوء پشیمان شود یا انکه فراموش نماید
و یا انکه نتوانست وضوی کامل بجای آورد وضوی ناقص که بی مستحبات است بجای
آورد ضرر ندارد س اگر وضو بگیرد بقصد تجدید و بعد معلوم شد که وضو نداشته
آیا باین وضو میتواند نماز بجا آورد یا نه ج بلی وضویش صحیح است و رافع حدث است
بلکه اگر اعتقاد داشت باینکه جنب است یا حائض و وضو گرفت و بعد معلوم شد که
جنب و حائض نیست اقوی اینست که بآن وضو میتواند که نماز بجا آورد چنانچه اشاره
بآن شده است س هرگاه وقت تنگ باشد یا انکه مسافر خوف از رفتن قافله
داشته باشد جائز است مسح بر چارق و یا چکمه و نحو آن نماید که اگر چارق را باز نماید
وقت میگذرد و یا انکه از قافله باز میماند و بر فرض جواز آیا تخفیف و کم نمودن چیزهائی
که بر روی چارق بسته لازم است یا نه ج در موارد سوال اقوی جواز مسح بر چکمه
و چارق میباشد و تخفیف چیزهائیکه بر روی چارق بسته است لازم نیست نظیر
جبیره چنانچه میآید و همچنین باین جهت میتوان مسح بر جوراب و عمامه و یا کلاه
که بر سر است نماید هر چند تیمم نمودن یا وضو ساختن با مسح بر عمامه و کلاه و سائر
موارد مرقومه با امکان بهتر است س در وضوی اضطراری مثل وضوی
مذکور در سوال سابق و وضوی جبیره و تقیه نیت رفع حدث توان نمود یا نه ج
اقوی در وضوی اضطراری غیر مستحاضه و سلس و نحو آن نیت رفع حدث میتوان
نمود چراکه وضوی اضطراری از جبیره و تقیه مثل تیمم نیست که بعد از رفع ضرورت
باطل شود پس بعد از رفع تقیه و نحو آن دوباره وضوء ساختن لازم نیست و اگر
بخواهد احتیاط نماید پس وضو را بشکند و وضوی دیگر بسازد س در وضوء
روی و دست را اگر بچیند که آب بشوید باین نحو که بمواضعی که آب نرسیده آب دیگر

ف۱ واقع ای بغرض مطلوب شارع
قصد واقع یعنی نیت قربت ۱۲
باشد
ف۲ کامل ای آنکه با جمیع واجبات و مستحبات
آن بعمل آرد ۱۲
ف۳ ای اگر قصد وضوی کامل میکرد و
پشیمان شود
ف۴ بقصد تجدید یعنی وضو تجدیدی
بگیرد نه وضوی رفع حدث ۱۲
ف۵ چارق ای چکمه مثل موزه و کفش است ۱۲
ف۶ باین جهت ای بسبب نظیر جبیره
ف۷ با وضو ساختن با مسح بر عمامه
با وضو یا تیمم نمودن هم با امکان
در این
بهتر است ۱۲
ف۸ اضطراری ای غیر اختیاری ۱۲
ف۹ سلس ای سلس البول و الریح و مبطون
که متصل بول و فضله و ریح از او
خارج شود ۱۲



از کف دست بریزد جائز است یا نه و در وضوی ارتماسی ارتماس کل اعضاء وضو
یا بعض از مواضع عضوی جائز است یا نه ج جائز است که ده کف آب بعضو واحد بریزد
و هر موضع از عضوی را بکفی از آب بشوید و جائز نیست که از برای همه عضو اقتصار
بیک کف آب نماید اگر آب یک کف واحد کافی باشد بلی اسراف در آب وضو خوب نیست
و بقدری که صدق کند که شسته است اقتصار کند و ارتماس در همه اعضا جا
است و در کشف الغطاء فرموده ولو غسل بالرمس قاصداً بالادخال او الاخراج او المکث
مع القول به او التلفیق من تلك الاحوال او بعضها لزمه قصد البدأة بالاعلى كما
يؤذن به وضوء المطر وربما يقال بانه لا يعقل الترتيب بغير النية فيما عدى الاجزاء
والاخراج ويعتبر ذلك فى الغسلة الثانية على الاقوى الى ان قال فلو غسل العضو
دفعة من غير نية تقديم الاعلى بطل انتهى و بعضی نیز فرق گذارده اند در جواز مسح
ارتماس وقت میان قصد وضوء در حال رمس و بعد از رمس در حال اخراج
در دو صورت اولی مسح جائز نیست و در صورت ثالثه جائز است و اشتراط
ترتیب الاعلى فالاعلى در وضوی ارتماس بقصد و غیر بقصد هر دو محل تامل است
چنانچه در عدم جواز مسح بآن مطلقا یا مسح بآن در حال قصد وضوء بخروج ایضا
تامل است خصوصا اگر قصد وضو بمکث ید در خود آب باشد پس اولی اینست
که در وضوی ارتماسی قصد وضو را بخروج ید از آب نماید الا آنکه از مرفق تا
زند بقصد ارتماس کند و از زند تا آخر اصابع را بغیر ارتماس بشوید تا آنکه هم
مسح باب جدید نشود و اگر تمام عضو را ارتماس نموده دو باره بجهت زیادتی
یقین دو کف دست را بهم بمالد که آن قطرات بعد ارتماس از آب وضو حساب
شود و باین مسح نماید و توهم مسح باب جدید را باین دو دفعه دست مالیدن
بجهت زیادتی یقین رفع نماید س اگر در وضوء مراعات الاعلى فالاعلى را نمود
باین نحو که بعض دست و روی را باین نحو بشوید که بعض از موضع روی و دست
از رستنگاه موی و از مرفق تا وسط بشوید و تا آخر آن بعض بشوید پس بهمین طور

ف۱ رمس یعنی فرو رفتن در آب ۱۲
ف۲ قصد یعنی نیت ۱۲
ف۳ الاعلى فالاعلى یعنی هر چه بالا باشد ابتدا از بالا نمود
ف۴ مطلقا ای بقصد و بغیر قصد ۱۲ ۳ خصوص در وضو
ف۵ ید یعنی دست ۱۲
ف۶ زند یعنی بند دست ۱۲
ف۷ اصابع ای انگشتان ۱۲



باقی مواضع روی و دست را برعایت الاعلی فالاعلی بشوید و بعض از مواضع را بتمامت
مذکوره تا وسط بشوید پس از آن سافل هر موضع عالی را با سافل آن بعض عالی را
که نشسته بود تا آخر بشوید جائز است یا نه ج بلی جائز است بجهت آنکه ملاحظه اعلی
در خط میباشد که مساحت و هم سمت خطا ستی باشد چه آنکه دفعه واحده بشوید
تا آخر سمت سافل یا آنکه قطعه قطعه بشوید با ملاحظة الاعلی فالاعلی س اگر
کسی در وضوء بقاعده متعارف یقین در وضوء نکند و آب بریزد تا یقین حاصل
شود آیا زیادتی آب از جهت مسح ضرر دارد یا نه ج آن آب زاید بر متعارف را از آب وضوء
محسوب نماید بمالیدن و تحصیل زیادتی یقین و بآن مسح نماید ضرر ندارد س
هرگاه محل وضوء نجس بود و شخص میداند که تطهیر کرده و لیکن نمیداند که پیش از
وضوء تطهیر کرده تا وضوئش صحیح باشد یا بعد از وضوء تطهیر کرده است چه حکم دارد
ج وضوئش صحیح و بدنش نیز طاهر است س حقیقت وضوء و طریقه وضوء
را بیان فرمایند ج وضوء دو شستن و دو مسح کردن است که مراد از آن شستن
رو و دستها و مسح سر و پاها میباشد و طریقه اش اینست که مقارن نیت اول
رو را بشوید از رستنگاه موی پیشانی تا آخر زنخ در طول و در عرض آنچه فرا گیرد انگشت
مهین و میانین بالنسبت بمتعارف از مردم بعد از آن دست راست را بشوید از
مرفق تا سر انگشتان بعد از آن دست چپ را بشوید بنحو مذکور و اگر مانع از وصول آب
داشته باشد مثل انگشتر و غیر آن آنرا حرکت دهد و باید در شستن رو و دست
ابتدا از اعلی نماید و مراعات الاعلی فالاعلی را از دست ندهد بعد از آن مسح مقدم
سر نماید بقدر مسمی برطوبت باطن دست از آب وضوء نه از خارج بباطن کف دست
یا باطن انگشتان در حال اختیار و بعد از آن مسح هر دو پا را نماید از سر انگشتان تا قبه
قدمین و احوط مسح کردن تا گردن پا در طول است و در عرض مسمی کافیست و اگر
ابتداء مسح از انگشت کوچک پا نماید باید بنحوی نماید که خط مسح از پشت پا نگذرد
و در مسح پا ترتیب نیست باین معنی که اول پای راست را مسح کند بعد از آن پای چپ را

سافل یعنی پایین ۱۲
عالی یعنی بالا ۱۲
اعلی ای بالا ۱۲
الاعلی فالاعلی یعنی ... الاعلی بشوید ۱۲
مسح ای پای نام



بلکه عکس این نیز جائز است هر چند احوط ملاحظهٔ ترتیب است در مسح پا نیز وهمچنین لازم نیست مسح سر بدست راست ومسح پای راست بدست راست ومسح پای چپ بدست چپ ولکن احتیاط خوب است واگر خواهد هر دو پا را بیک دفعه مسح نماید وزن در حکم مرد میباشد والله العالم

س الماء المأذون للوضوء او الغسل باذن الصریح او الفحوای او شاهد الحال[1] مختص بواجبات الوضوء مثلا ام یشتمل المستحبات منه ایضا کالمضمضة والاستنشاق وغیرهما بل استعمال زیادة علی المعتاد فی قدر الوضوء مثلا جائز ام لا ج هو علی ما یقتضیه الاذن اطلاقا وتعمیما وتقییدا ومع الاهمال ینصرف الاذن الی المتعارف والمتعارف دخول المستحبات المرقومة والله العالم

س یجوز التداخل[2] فی الوضوء الواجب والمستحب ام لا ج الوضوء عمل واحد وتداخله من حیث اسبابه من البول والغائط جائز ومن حیث غایاته الواجبة او المستحبة ایضا جائز

س لو کان عضو من اعضاء الوضوء نجسا ومضی علیه ایام ثم شك فی تطهیره ما حکمه وکیف حکم اعمال السابقة ج اما اعمال السابقة فصحیحة ولکن ینبغی بل یجب تطهیر العضو عند التذکر[3] والله العالم

س وضوء التهیؤ[4] هل هو عبارة عما اتی به قبل الوقت بلا فاصلة بقصد الدخول فی الصلوة ویعمه وما اتی به قبل الوقت مع الفصل یسیرا او کثیرا بهذا القصد ثم انه هل یجوز الدخول فی الصلوة بهذا الوضوء ام لا او یجوز فی الاول دون الثانی ثم لو توضوء قبل الوقت بزعم انه لا یوجد الماء فی الوقت او ان الهواء بارد لا یقدر علی الوضوء او انه کان فی السفر ویرید ان یقیم الصلوة بمجرد النزول مع الرفقة فهل هذه الاقسام داخلة فی التهیؤ ویجوز به الدخول فی الصلوة الواجبة ام لا ج المراد بوضوء التهیؤ الوضوء قبل الوقت بیسیر علی الاقوی کما ان الاقوی مشروعیته لقوله علیه السلام ما وقر الصلوة من اخر الوضوء حتی یدخل الوقت فالمیزان[5] فی التقدیم ما یحصل به التوقیر والاولی فی الموارد المشکوکة فی الاندراج فی التوقیر ان یتوضأ بقصد الکون علی الطهارة ولا باس بالصلوة به وکل وضوء مستحب کوضوء الحاجة والزیارة ونحوهما مما یرفع الحدث[6]

س وضوء مستحب بیان فرمایند ج

[1] اذن بر سه قسم است اذن صریح واذن فحوائی واذن شاهد حال ۱۲

[2] تداخل یکی را بدیگری داخل کردن ۱۲

[3] تذکر ای یاد آوردن ۱۲

[4] وضوء تهیؤ مراد ان وضوء قبل الوقت میباشد ۱۲

[5] میزان ای مدار ۱۲

[6] ما یرفع الحدث را [illegible] ۱۲



بدانکه وضو مستحب بسیار است اول وضوء جهت بودن بر طهارت که دائم الوضوء باشد که
باعث طول عمر میشود بلکه منقول است از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله که خداوند عالم
فرموده که هر که محدث[1] شود و وضوء نگیرد بر خود جفا کرده است و هر که وضوء
بگیرد و دو رکعت نماز نکند بر خود جفا کرده و هر که محدث شود و وضو بگیرد و دو رکعت
نماز کند و بخواند مرا و اجابت او نکنم در چیزی که سوال کرده از امر دین و دنیای
خود پس بتحقیق که من که پروردگار او هستم برا و جفا کرده ام و من هرگز خداوند
جفا کار نیستم بلکه منقول است که اگر قادر باشد که در شب و روز همیشه با طهارت
باشید این عمل را بکنید بدرستیکه اگر با طهارت بمیرید گویا شهید مرده باشید دوم وضو
بجهت سجده تلاوت قرآن سوم وضو بجهت جمیع اعمال حج غیر طواف واجب و نماز آن
که وضوء برای این دو واجب است چهارم وضوء بجهت اذانی که پیش از طلوع فجر مستحب است
گفتن آن پنجم وضوء بجهت سجده شکر ششم وضوء گرفتن پیش از وقت بجهت آنکه
مهیا شود که نماز را در وقت بخواند و تهیه برای خصوص اول وقت شرط نیست
هفتم وضو بجهت نماز میت هشتم وضو بجهت کفن پوشیدن میت برای کسی که
میت را غسل داده باشد و هنوز غسل نکرده باشد نهم وضوء بجهت داخل کردن
میت را در قبر دهم وضوء بجهت خواندن قرآن یازدهم وضوء بجهت حمل[2] قرآن دوازدهم
وضوء بجهت تعقیب نماز سیزدهم وضو بجهت زیارات ائمه علیهم السّلام چهاردهم
وضوء بجهت دخول در روضات ائمه علیهم السّلام هرچند قصد زیارت نداشته باشد
پانزدهم وضو بجهت زیارت اهل قبور شانزدهم وضوء بجهت دخول در مساجد
هفدهم وضوء مسافر بجهت دخول بخانه خود نزد عیال خود هیجدهم وضوء بجهت
کتابت قرآن نوزدهم وضوء بجهت خواستن حوائج که قبل از اینکه پی حاجت برود
وضوء بسازد و بعد مشغول بحاجت خواستن بشود هرچند از خداوند باشد
و در حدیث است که امیرالمؤمنین روحی له الفداء فرمودند بابی ذرّه[3] هر وقت
نازل شود بتو امر عظیم در دین یا دنیا پس وضوء بسازد و دست خود را بلند کن

وضوی مستحب

[1] محدث شود ای بی وضو شود ۱۲

[2] حمل یعنی با خود داشتن ۱۲

[3] ذره اشاره بحجر است ۱۲



وبکو یا الله هفت مرتبه که حاجت تو برآورده میشود بیستم وضوء بجهت مس نمودن
سك ومصافحه مجوسی بیست ویکم وضوء بجهت جاری شدن خون بسبب خلال کردن
دندان بشرط اینکه باعث تنفر طبع شود بلکه اگر باعث تنفر طبع هم نشود باز مستحب
بیست ودوم وضوء بجهت فراموش کردن استنجاء پیش از وضوء که در هر وقت بلکه در هر
وقت که وضوء را مقدم بدارد بر استنجاء خواه عمداً خواه سهواً وخواه جهلاً مستحب است
اعاده وضوء نماید وبعضی اعاده وضوء را بعد از استنجاء واجب دانسته اند وآن ضعیف
است هرچند اعاده وضوء احوط است وباین جهت حکم باستحباب شده بیست وسوم
وضوء بجهت قی کردن خواه نفهمی در آن قی کردن باشد یا نه که اعاده وضوء مستحب
است وچهارم وضوء بجهت خون دماغ خواه بی نفرت یا با نفرت باشد بیست وپنجم
وضوء بجهت دروغ گفتن خصوص دروغ بر خدا ورسول وائمه علیهم السلام بیست وششم وضوء بجهت ظلم
کردن بیست وهفتم وضوء بسبب بوسیدن زن بشهوت بیست وهشتم وضوء بجهت دست
نمودن بفرج زن بیست ونهم وضوء بجهت دست نمودن بباطن دبر خود سی ام وضوء
بجهت خروج مذی که از روی شهوت باشد سی ویکم وضوء بجهت خواندن شعر
باطل مثل هجو وغوان بلکه بجهت خواندن زیاده بر چهار بیت از شعر باطل وشعر باطل
مثل هجو ومذمت کسی که مستحق مذمت نباشد وهمچنین مدح نمودن کسی که
مستحق مدح نباشد ویا آنکه دروغ باشد وقصد مبالغه نباشد ویا آنکه مشتمل بر
ترغیب وتحریص مردم بامر حرام باشد ویا آنکه از لغو وهرزه باشد سی ودوم وضوء
محتلم بجهت جماع پیش از غسل سی وسوم وضوء بجهت خواب که خوابیدن با وضوء
برای او عبادت حساب میشود وکسیکه با وضوء بخوابد در شب گویا مثل این باشد
که احیا کرده باشد آن شب را سی وچهارم وضوء بجهت خوردن وآشامیدن جنب
وحائض پیش از غسل سی وپنجم وضوء بجهت جماع کردن از برای کسیکه غسل میت
داده باشد سی وششم وضوء بجهت ذکر کردن حائض در جای نماز خود بقدر نماز
نماز چنانچه میاید انشاء الله سی وهفتم وضوء بجهت جماع زن حامله بجهت آنکه

۱ مجوسی یعنی کافر گبر آتش پرست ۱۲

۲ استنجا ای طاهر کردن مخرج بول وغائط بعد از بول وغائط ۱۲

۳ دماغ ای بینی ۱۲

۴ لغو وهرزه ای بیکار وبیهوده ۱۲

۵ زن حامله ای زنیکه بچه در شکم دارد ۱۲



فرزندی که متولد شود بخیل و بی فهم نباشد سی و هشتم وضوء بجهت خندیدن در
نمازی که مشتمل باشد بر رکوع و سجود سی و نهم وضوء بجهت غیبت کردن برادر مؤمن
چهلم وضوء بجهت اغسال مستحبه که مستحب است وضو بسازد خواه پیش از غسل باشد
یا بعد از آن چهل و یکم وضوء بجهت چیز خوردن پیش از آن و بعد از آن چهل و دوم
وضوء بجهت غضب کردن که مستحب است بعد از آن وضوء بسازد چهل و سوم وضوء
بجهت ترک اسم خدا در وضوی اول چهل و چهارم وضوء بجهت داخل شدن عروس
بر داماد که برای هر دو مستحب است که با وضوء باشند چهل و پنجم وضوء بجهت عود
بجماع بعد از جماع اول چهل و ششم وضوء بجهت رفع عذر از وضوء اضطراری مثل وضوء
بجبیره و تقیه که بعد از رفع عذر اعاده وضوء مستحب است چهل و هفتم وضوء بجهت
تجدید خواه قطع بصحت وضوء اول داشته باشد یا نه و خواه بوضوء اول نماز کرده باشد
یا نه و خواه فاصله بین وضوءین شده باشد یا نه چهل و هشتم وضوء احتیاطی
هرگاه بعد از فراغ از وضوء شک نماید که در وضوی او خللی واقع شده یا نه چهل و نهم
وضوی قاضی بجهت مجلس قضاء بلکه در مطلق مجالس خوب چون مجلس تدریس و علم
و مجلس تعزیت پنجاهم وضوء جنبی که بخواهد غسل دهد میت را که مستحب است شخص جنب
اگر بخواهد غسل بدهد میت را وضوء بسازد و بعد میت را غسل دهد پنجاه و یکم
وضوی شخصیکه بخواهد جماع کند بکنیزی بعد از آنکه جماع کرده بود بکنیز دیگر و غسل
نکرده بود که قبل از جماع دوم مستحب است که غسل نماید پنجاه و دوم وضوء بجهت دیدن
بلل مشتبه در مخرج بول بعد از استبراء پنجاه و سوم وضوء بجهت هیکل کردن
قرآن و آویختن آن بخود پنجاه و چهارم وضوء بجهت مس کتابت قرآن زمانی که واجب
نشود مس کتابت و الا واجب میشود س موارد دیگر در کتب علماء دیده میشود
خصوصاً از عامه که در آن موارد وضوء باید گرفت چون نساخ در ادله سنن جا
است درین موارد ترک وضوء نمایم یا وضوء بگیریم پس مواردی که ترک وضوء بهتر است
بیان فرمایند ج موارد آن بسیار است مثل وضوء بجهت خوردن چیزی که [illegible] باشد

فا غیبت بیان کردن عیب کسی که در وی آن عیب باشد در غیبت وی پیش دیگری چنانچه اگر پیش روی وی بیان کنند او را بد آید ۱۲
ب چیز خوردن ای طعام خوردن ۱۲
س عود ای دوباره جماع کردن ۱۲
سه وضوءین ای دو وضوء ۱۲
ش مطلق مجالس ای در مجلس
ت مجلس تعزیت ای مجلس عزای حسین فاتحه ۱۲
ع هیکل کردن ای در گلو انداختن ۱۲
ش عامه بعض سنی ۱۲

ومثل خوردن گوشت شتر ومثل خوردن شیر ومثل دست کردن مطلق کافر بجهت تراشیدن مو یا کندن مو وهمچنین بریدن آن وبجهت گرفتن ناخن وگرفتن شارب وبجهت کشتن کیک وشپش وپشه ومکس وبجهت قراقر شکم وبجهت دست کردن موی زن یا بدن آن وبجهت خارج شدن چرک وآب دهن وآب بینی وبجهت خواندن شعر اگرچه حق باشد یا آنکه کمتر از چهار بیت باشد یا آنکه زیاد نباشد وبجهت اماوهو چیزی که خارج شود از دبر وقبل وبجهت ودی ومذی وباز کردن سوراخ ذکر ومس نمودن باطن آن که در اکثر این موارد ترک وضوء بهتر است س چنانچه وضوی مستحب را بیان فرمودند رجاء آنکه مستحبات متعلقه بوضوء را نیز بیان فرمایند ج مستحبات وضوء بسیار است اول گذاشتن ظرفی که از آن وضوء میسازند برجانب راست اگر ظرف سرگشاده باشد که از کف بتوان آب از آن برداشت پس استحباب در ظرف سرتنگ چون ابریق ونحو آن ثابت نیست بلکه مستحب است ظرف سرتنگ را در جانب چپ بگذارند چنانچه ظرف سرگشاده را هرگاه در پیش رو بگذارند وبدست راست از آن وضوء بگیرند بد نیست چنانچه در حدیث است وشرط نیست درین مستحب که وضوء گیرنده معتاد بکار کردن از دست راست باشد ویا آنکه دست راستش شل باشد دوم شستن دو دست را تا بند آن پیش از آنکه داخل نماید که ظرف سرگشاده سوم شستن دست برای بول وخواب یک مرتبه وبرای غائط دو مرتبه وهرگاه جمع شوند اینها جائز است تداخل باین معنی که کفایت می نماید شستن دو دفعه وبعضی گفته اند اگر ظرف سرتنگ ویا آنکه از آب کر ونحو چشمه وجاری آن وضوء بسازد شستن دست سنت نیست ونیز گفته اند که شستن دست برای وضوء از غیر بول وغائط ونوم استحباب ندارد ولکن حق آنست که شستن دست مستحب است مطلقا حتی در وضوی تجدیدی وحتی در سائر نواقض مثل جنون وبادی که شکننده وضوء است حتی در صورتیکه بداند که دستش پاک است وآلوده بنجاست نیست وتوهم نجاست در آن نمیرود بلکه جائز است که درین شستن قصد قربت نماید

ف۱ دست کردن ای دست گرفتن ۱۲
ف۲ مطلق کافر ای چه اهل کتاب باشد یا غیر آن ۱۲
ف۳ زیاد نباشد ای چهار بیت یا زیاده ۱۲
ف۴ اماوهو آنکه از دبر داخل شکم میکند ۱۲
ف۵ سرتنگ ای ظرفیکه سرش تنگ باشد ۱۲
ف۶ ابریق ای آفتابه ۱۲
ف۷ معتاد ای عادت کرده ۱۲
ف۸ شل ای خشک یعنی بیکار ۱۲
ف۹ کر ای مقدار معین ۱۲
ف۱۰ ابریق ای آفتابه ۱۲

چهارم نشستن رو بقبله در حال وضوء پنجم گفتن بسم الله که در حدیث است که اگر
بسم الله بگوید همه بدن او پاک میشود و اگر نگوید همان موضع وضو پاک میشود و اگر
در ابتدای وضوء گفتن بسم الله را فراموش کند در اثنای آن بگوید و همچنین هرگاه
عمدا ترک نماید در اثنای وضوء بگوید ششم دعا خواند بعد از حاضر نمودن آب وضوء
و آن دعا این است الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا هفتم خواندن
بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین را پیش از رسانیدن
دست با آب بلکه همین دعا کافی از گفتن بسم الله نیز میباشد هشتم گرفتن آب بدست
راست و مسح کردن بدست راست حتی آنکه در شستن دست راست نیز آب را از دست
راست بگیرد و بدست چپ بریزد و دست راست را بشوید بلی مسح کردن پای چپ
بدست چپ بهتر است نهم ریختن آب بموضع وضوء نه فرو بردن آن در آب دهم
مضمضه نمودن و آن ریختن آب است در دهن و حرکت دادن که بجمیع اطراف
دهن برسد و ترک مبالغه در حرکت نماید در روزه یازدهم آنکه مضمضه را
سه دفعه نماید دوازدهم آنکه سه مضمضه را از سه کف آب نماید و اگر چنانچه هر سه را
بیک کف آب نماید ضرر ندارد و مستحب عمل آمده است سیزدهم آنکه انگشت ابهام
و شهادت را در دهن بگرداند و بمالد چهاردهم آنکه آب مضمضه را بریزد و نخورد
پانزدهم استنشاق و آن آب را از دماغ بالا کشیدن است و مبالغه نماید تا آنکه
آب بجمیع خیشوم برسد در غیر روزه شانزدهم آنکه سه مرتبه استنشاق نماید
هفدهم آنکه بسه کف استنشاق نماید نه بیک کف هر چند بیک کف نیز ضرر ندارد
چنانچه در مضمضه گذشت هیجدهم داخل کردن انگشت در سوراخ بینی بجهت ازاله
چرک و کثافت درون بینی نوزدهم اخراج نمودن آب بینی را بنفس خود بعد از
استنشاق که اگر آب خود خارج شود این مستحب بعمل نیامده است بیستم آنکه استنشاق
بعد از تمامیت مضمضه باشد نه بنحو مداخلت که یک دفعه استنشاق نماید
و مضمضه نماید یک دفعه و بعد از آن استنشاق نماید بیست و یکم ابتدا بمضمضه نماید

نه باستنشاق هرچند عکسش نیز جائز است بست و دوم اینکه هریك از دست چپ و راست را
دو دفعه بشوید که یك دفعه تمام آنرا بقصد وجوب بشوید و بعد دفعه دیگر بقصد استحباب
و تا شستن اوّل تمام نشود شستن ثانی که مستحب است بعمل نمی آید و قدر آب که در اثنای
شستن اوّل بموضع برسد از غسل اوّل محسوبست هرچند او بقصد استحباب ریخته
باشد و مسح برطوبت غسل ثانیه حتّی در دست چپ از آب وضوء محسوبست و مسح باب
جدید نخواهد بود بلی اگر در دفعهٔ ثالث بشوید مسح باب تازه خواهد بود و این شستن
نیز حرام و بدعت است اگر بقصد مطلوبیة بجا آورد و دانستی که استحباب مذکور ثابت
است حتی در دست چپ و مسح باب جدید نخواهد بود هرچند بعضی از علماء منکر استحباب
غسله ثانیه شده‌اند و بنابر قول ایشان مسح باب جدید خواهد بود و اگر نخواهد احتیاط
نماید دوباره دست بمالد از باب تحصیل زیادتی یقین تا آنکه آب وضوء محسوب شود
نه آنکه ترك این مستحب نماید و این استحباب در مسح ثابت نیست بلکه تکرار در مسح با قصد
مطلوبیة بدعت و حرام است هرگاه بقصد احتیاط تکرار در مسح نماید بجهت حصول یقین بس
ضرر ندارد مثل تکرار شستن در وضوئی سه دفعه و چهار دفعه بدعت است و سوم مسح سر و پا را از بالا به پائین
بکشد نه از پائین به بالا بست و چهارم آنکه مسح سر کمتر از سه انگشت نباشد در عرض
و طول در موضع مسح که ربع مقدم سر باشد بست و پنجم آنکه مسح هر دو پا را بجمیع کف
نماید بست و ششم آنکه شستن رو بدست راست تنها باشد نه بدست چپ و نه بهر دو
بست و هفتم آنکه نیت وضوء را بدل کند بدون ضم لسان بست و هشتم آنکه در جمیع
افعال وضوء حضور قلب داشته باشد بنحویکه آثار خوف از او ظاهر باشد چنانچه از
حضرت سید سجّاد منقول است که آن بزرگوار رنگ مبارکش در وقت وضوء تغیر
می یافت بست و نهم آنکه در حال وضوء مشغول بذکر خدا و صلواة بر رسول خدا و
ائمه علیهم السلام باشد چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده‌اند سی ام آنکه زن در شستن
دست ابتدا بشکم مرفق نماید و مرد ابتدا به پشت مرفق نماید و بعضی گفته‌اند که مرد در
شستن اوّل ابتدا به پشت مرفق نماید و در شستن دوم ابتدا بشکم مرفق نماید و زن

۱ تنها ای فقط ۱۲

۲ نمای شاهی کردن ۱۲

۳ بشکم مرفق ای باطن مرفق ۱۲



بعکس این و رعایت این بد نیست سنی و یکم انکه آب را در وقت شستن از بالا بریزد زیرا که ابهر لازم است شستن از بالا است نه ریختن آب از بالا بلی ریختن آب از بالا مستحب است سنی و دوم آنکه چشم را در حال وضوء باز نماید سنی و سوم آنکه آب وضوء را در درون چشم برساند که تا آتش جهنم را نه بیند سنی و چهارم آنکه آب وضوء را یك مُد و آب غسل را یك صاع قرار دهد نه زیاده و نه کم و صاع چهار مُد میباشد و مُد چنانچه مجلسی اوّل اعلی الله مقامه در حدیقة المتقین ضبط نموده است عبارت است از یك صد و پنجاه و سه مثقال و نیم و ربع مثقال صیرفی و بعضی آب استنجا را نیز از مُد حساب کرده اند و آن مشکلست خصوص در استنجای غائط بلی مضائقه از ادخال استنجاء بول نمیباشد سنی و پنجم خواندن سورهٔ انّا انزلناه که در حدیث است کسی که بخواند سورهٔ انا انزلناه را در وضو خارج میشود از گناه مثل اینکه تازه از مادر متولد شود و بعضی علما از موسوی(؟) سورهٔ قدر را سه مرتبه در اول و وسط و آخر بخوانند و از بعضی ظاهر میشود سه مرتبه بعد از فارغ شدن مستحب است تا آنکه او را از ذاکرین بنویسند سنی و ششم آنکه از برای زن مستحب است که در حال وضوء بی مقنعه باشد و مقنعه را بگیرد خصوص در وضوء نماز صبح و مغرب که بی معجر باشد تا مسح را بطور خوب بجا آورد و حاجت باینکه دست در زیر مقنعه برده مسح در زیر مقنعه نماید نباشد سنی و هفتم و دست را در جائیکه موقوف نباشد وصول آب به مالیدن دست سنی و هشتم رسانیدن آب بزیر چیزی که آب بزیر آن میرسد مثل انگشتر فراخ و نحو آن بجهت زیادتی یقین سنی و نهم آنکه اگر خواهد پائی خودش را بشوید بهتر آنست که پیش از وضوء بشوید و اگر فراموش کند اندك زمانی صبر کند که از مسح بگذرد تا آنکه شبیه بعامه نشود چهلم خواندن آیة الکرسی بعد از فارغ شدن از وضوء تا آنکه ثواب عبادت چهل ساله باو داده شود و چهل درجه برای او بلند شود و چهل حوریه برای او تزویج شود چهل و یکم آنکه بعد از اتمام وضوء بگوید سبحانك اللّهمّ و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و اتوب الیك و اشهد انّ محمدا صلّی الله علیه و آله عبدك و رسولك

ف ۱ لازم برای واجب ۱۲

ف ۲ مُد بوزن [illegible] و ربع [illegible] صاع است [illegible] ۱۲

ف ۳ ذاکرین [illegible] ۱۲

ف ۴ مقنعه چیزی است که زنها برای پوشیدن سر و گردن و روی اندازند ۱۲

ف ۵ فراخ یعنی گشاده ۱۲

ف ۶ شبیه بعامه یعنی سنیها ۱۲

ف ۷ تزویج یعنی زوجه او بشود ۱۲



واشهد ان علیا ولیك وخلیفتك بعد نبیك علی خلقك وان اولیائه اولیاءك ودر نسخهٔ
وان اولاده خلفائك واوصیائه اوصیائك ودر حدیث است که رسول خدا فرمود که هرکه
وضوء کرفت وشست روی خود را میریزد کناهان روی او وبعد از ان که شست دو
دست خود را تا بمرفق میریزد کناهان دو دستاو ووقتی که مسح کرد سر خود را میریزد
کناهان سراو وهرکاه مسح نماید دو پائی خود را یا بشوید بجهت تقیه ریخته میشود کناهان
دو پائی او واکر در اول وضوء بکوید بسم الله الرحمن الرحیم پاك میشود همه اعضای او
از کناه وهرکاه بخواند در آخر وضوء یا غسل جنابت دعای مذکور را می ریزد کناهانش
چنانکه برك از درخت میریزد وخلق میکند خداوند بعدد هر قطره از قطرات وضوء یا غسل
ملکی را که تسبیح کند خدا را وتقدیس وتهلیل او نماید وتکبیر او کند وصلواة بر محمد وال
او فرستد وثواب آن برای آن وضوء کیرنده باشد پس خداوند متعال امر نماید بنوشتن
وضوء وغسل در ورقی پس مهر زده میشود بمهرهای پروردکار پس از ان بالا برده
میشود ونهاده میشود در زیر عرش در مکانی که نمیرسد باو دست دزدها وضرر کرمها
ونمیتوانند دست کنند او را دشمنان تا انکه باو رد شود جمل ودوم هرکاه در حال مسح
بخشکد رطوبت دست مقدم بدارا خذ رطوبت ریش وابرو ومژه را بر اخذ رطوبت از
جائی دیکر ولکن انچه در حدیث وارد است این است فان لم یکن بقی فی یدك من ندواة
وضوئك شئ فخذ ما بقی منه فی لحیتك وامسح به راسك ورجلیك وان لم یکن لك لحیة
فخذ من حاجبیك واشعار عینیك وبعضی از فقهاء ما احتیاط فرموده اند در لحیه که از
لحیه یا ذقن بردارد واز متجاوز از ذقن برندارد واکر انجا هم نماند از لحیه تا چهار انکشت
بردارد واز زیاده بر ندارد واطلاق حدیث زیاده بر این را نیز شامل است جمل وسوم
انکه آب را متفرق سازد در وقت ریختن بر رو ودست که منتشر شود ویکجا نریزد
جمل وچهارم انکه در وقتیکه در هوائی سرد خواب آلوده باشد آب را بروی بزند بقوت
ولکن استحباب این عمل ثابت نیست بلکه کراهت آن اقوی است جمل وپنجم مسواك کردن
قبل از وضوء ومستحب است مضمضه کردن بعد از مسواك وظاهرا کافی باشد

متجاوز ازادی زیادتی

مضمضه وضوء از برای مضمضه مسواک بنی اگر فراموش کرد مسواک کردن قبل از وضوء
را مسواک کند بعد از وضوء و سه مرتبه بعد از مسواک مضمضه نماید چهل و ششم شستن
ریشی که خارج شده باشد از حد روی چهل و هفتم پاک نمودن محل وضوء را از چرک و
کثافت پیش از وضوء چهل و هشتم آنکه افعال وضوء را پیهم بجا بیاورد و فاصله نکند از
ما بین افعال وضوء چهل و نهم خواندن دعاء در نزد افعال وضوء باین نحو که در وقت
مضمضه بگوید اللهمّ لقّنی حجّتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک و شکرک و هنگام
استنشاق بگوید اللهمّ لا تحرّم علیّ ریح الجنّة واجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و ریحانها
وطیبها و در وقت شستن روی بگوید اللهمّ بیّض وجهی یوم تسودّ فیه الوجوه ولا
تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه و در وقت شستن دست راست بگوید اللهمّ
اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا و در شستن دست
چپ بگوید اللهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک یا رب من
مقطعات النّیران و در مسح سر بگوید اللهمّ غشّنی برحمتک و برکاتک و عفوک
و در مسح پا بگوید اللهمّ ثبّت قدمیّ علی الصّراط یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیما
یرضیک عنّی یاذا الجلال والاکرام و اگر در وقت مسح هر دو پا این دعا بخواند بهتر است
و چون از دعا فارغ شود بگوید الحمد لله ربّ العالمین و بهتر آنست که بگوید اشهد
ان لا اله الّا الله اللهمّ اجعلنی من المتطهّرین والحمد لله ربّ العالمین اللهمّ انّی اسئلک
تمام الوضوء و تمام الصّلوة و تمام رضوانک والجنّة که در حدیث است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلام وضوء ساختند و این دعاها را خواندند پس نظر کردند
به محمّد حنفیّه و فرمودند ای محمّد حنفیّه هر که وضوء بسازد مثل وضوء من و بگوید
مثل گفتن من حقتعالی بیافریند از هر قطره فرشتهائی که تقدیس و تسبیح و تکبیر الهی
کنند تا روز قیامت و ثواب آنرا بجهت آن بنده قرار دهند پس مکروهات وضوء
را نیز بیان فرمایند ج امّا مکروهات وضوء پس آن نیز بسیار است اوّل طلب یاری
از غیر نمودن در وضوء گرفتن و امّا آب از چاه کشیدن و یا گرم نمودن و نحو آن

مکروهات وضوء

یعنی یاری از غیر ای دیگری در افعال وضوء اعانت او نماید ۱۲



ضرر ندارد هر چند ترکش بهتر است دوم وضوء با آبی که بر آفتاب گرم شود بشرط آنکه
در ظرف باشد و بشرط آنکه آن ظرف از ظروفی باشد که بجکش و نحو آن متاثر شود مثل
مس و برنج و آهن که جکش گیر میباشد نه مثل ظرف سفالی و نحو آن و بشرط آنکه گرمی
آن باقی باشد نه آنکه سرد شده باشد هر چند از مطلق گرم شده با آفتاب چه در ظرف
و چه در غیر آن از حوض و نحو آن بلکه از مطلق گرم شده با آفتاب اگر چه بحرارت آفتاب
باشد نه بتابش آن اجتناب اولی است بلی از گرم شده بحرارت آفتاب در بلاد
عربستان اجتناب از آن غالباً مشکل است سوم وضوء از آبی که از غساله غسل ذاجب
جمع شده باشد و اما غساله از اغسال مستحبه پس کراهتش معلوم نیست چهارم وضوء
با آبی که متعفن شده باشد بغیر نجاست پنجم وضوء از آب چاه پیش از نزح مقدره
جائیکه متغیر بنجاست نشده باشد ششم وضوء از آب قلیلی که در آن مار و عقرب و
چلپاسه افتاده باشد هفتم وضوء از آبیکه دست حائض متهمه بقلت احتراز از نجاست
بآن رسیده باشد بلکه مطلقاً بلکه هر کسیکه کمتر احتراز از نجاست کند اگر دستش بآبی
برسد اولی آنست که از آن آب وضو نسازد هشتم وضوء از آبی که دست مخالفین
و یا ولد الزنا بآن رسیده باشد نهم وضوء از آب نیم خورده گربه و موش و اسب
و قاطر و حیوان نجاست خوار و مرده خوار بلکه از سؤر حیوان حرام گوشت دهم
وضوء گرفتن در مسجد از حدثی که در خارج واقع شده باشد بلی اگر از خواب و نحو آن
باشد که در مسجد واقع شده باشد وضو ساختن در مسجد ضرر ندارد بلکه بهتر است
و این کراهت در صحن مسجد و حوضهائیکه در مسجد برای وضوء ساخته اند ثابت نیست
بلی بعید نیست حکم بالحاق مشاهد مشرفه بلکه هر مکان شریف را بمسجد یازدهم خشک
نمودن آب وضوء را بدامن و آستین و نحو آن بلکه مطلق خشک کردن چه با تش باشد
یا با آفتاب که در حدیث است که هر که خشک کند بدستمال آب وضوء را یک حسنه برای او
می نویسند و اگر بدستمال خشک نکند تا آنکه خودش خشک شود سی حسنه برایش نوشته
میشود اگر چه از این حدیث ظاهر میشود که خشک کردن موجب نقص ثواب است و کراهت

متکش ای غیر متراکب
بجکش ای بجکش الحدید کرم شدن باشد و بجکش طرا یعنی کوفتن دست
مس و غیره ظروف را کرم ای شکنند
ی نمایند ۱۲
متاثر ای اثر قبول کند ای کرم خواه شده باشد
مطلق کرم شده ای کرم باشد خواه
شده باشد خواه در ظرف از استعمال
غساله آبیکه در غسل بریزد ۱۲
نزح مقدره ای کشیدن دلوها
مقدره ۱۲
متغیر ای تغیر حالی بحالی بر کشتن
حائض متهمه آنست که اجتناب
دیگر خیر از نجاست نکند ۱۲
مطلقاً ای حائض خواه اجتناب
از نجاست کرده باشد خواه
نکرده باشد ۱۲
نیم خورده ای نیم خورده ۱۲
شاهد ای مشهد بمعنی جای حاضر شدن
سؤر ای نیم خورده باقی ماند
مشاهد جمع مشهد ۱۲
دستمال مثل رومال ۱۲



معلوم نشد ولکن چون داب مخالفین است ترکش بهتر است وحکم بکراهت اولی است
دوازدهم وضوء در مکانی که استنجاء در آن نموده بلکه اجتناب از هر مکانی که مظنه نجاست
میرود اولی است سیزدهم وضوء از ظرفی که نقره کوب وطلا کوب باشد یا آنکه در آن صورت
حیوان نقش کرده باشند چهاردهم تکاندن آب وضوء را بعد از وضوء پانزدهم وضوء
ساختن بجوار حمام که وضوی او را تماسی ترکش اولی است شانزدهم دقت زیاد کردن در
افعال وضوء زیرا که مقدمه وسواس است وبعد از بلوغ بحد وسواس حرام است پس بهتر
وضوء ساختن بطور سهل وآسانی میباشد هفدهم تخلیل در ریش انبوه وغیر آن
از جائی که غسل بشره ساقط باشد هیجدهم اسراف در آب وضوء نمودن زیرا که ملکی مینویسد
آنرا چنانچه در حدیث است ان لله ملکا یکتب سرف الماء فی الوضوء در احکام
جبیره س اگر موضع جبیره یا موضع روغن آلوده باشد ضرر دارد یا نه ومسح
بر آن جائز است یا نه واگر روغن وچربی خفیف بر موضع وضوء یا غسل باشد مانع
از وصول آب به بشره هست یا نه ج مدار ضرر در هر دو مسئله بر این است که روغن
وچربی مانع از تاثیر مسح در ممسوح شود ومانع از وصول آب باشد در مغسول
والا ضرری معلوم نیست والله العالم س مسح بر جبیره نجس صحیح است یا نه ج
کهنه پاکی بالای نجس بگذارد که نازک نباشد که خوف سرایت رطوبت بشود ومسح بر آن
کهنه پاک نماید واگر کهنه پاک نباشد ونجاست جبیره سرایت بکند یا حائل شود تیمم جائز
نیست بلکه حکم او حکم فاقد الطهورین میباشد واگر نجاست سرایت نکند وحائل نباشد
مثل اینکه بی جرم باشد وقادر بر تطهیر نباشد وجوب تیمم اقوی است بلکه بر طبق احتیاط
است س اگر جراحتی یا دملی یا ورمی داشته باشد که رسانیدن آب بآن ضرر
داشته باشد شستن اطراف آن در وضوء وغسل کفایت میکند یا گذاشتن جبیره
بر آن ومسح بر آن لازم است یا بلا جبیره بر آن مسح نماید ج شستن اطراف کفایت نمیکند هر چند
در بعض نصوص اکتفا بآن شده بلکه اگر مسح خود زخم ودمل ضرر نداشته باشد بر خود
زخم مسح نماید بنابر احتیاط والا کهنه طاهری بالای زخم قرار دهد ومسح نماید با وجود

امکانِ مسح بر زخم لازم نیست مسح بران بلکه جائز است که مسح بر جبیره نماید س
در محل غسل اگر جبیره باشد مسح بران لازم است یا غسل ج مسح لازم است س
اگر در وضوء یا غسل ریختن آب ضرر داشته باشد مسح بآب باید نماید یا تیمم متعین است
خواه ضرر نسبت بیک عضو تمام باشد یا بعض از اعضاء ج تیمم متعین است واحتیاط
جمع است س اگر عضوی نجس باشد یا بران ضماد نجس باشد که از الهٔ آن مشقت
و دشواری داشته باشد در وضوء و غسل آیا باید جبیره بران بست یا پارچهٔ طاهری بران
گذارند و طهارت بجا آورند یا باید تیمم بکنند ج تیمم لازم نیست بلکه مسح بر جبیرهٔ طاهر
بکنند و احتیاط جمع است س اگر جبیره مستوعب یک عضو تمام باشد تیمم لازم است یا نه
ج استیعاب جبیره مانع از مسح نیست در تمام اجزای از یک عضو کهم چنین در تمام عضو
از مغسول و ممسوح بین اگر تمام اعضائی وضوء جبیره باشد همه وضوء بحسب ظاهر مسحات
میباشد ولکن در اعضاء مغسول مسح بدل غسل میباشد و در اعضاء مسح بدل مسح
بر بشره میباشد والله العالم س حکم جبیره مخصوص وضوء و غسل است یا در
تیمم نیز ثابت است ج جبیره در تیمم نیز ثابت است س در وضوء و غسل جبیره
قصد رفع حدث باید نماید یا نه ج کافی است قصد اباحهٔ صلوة و قصد رفع
حدث لازم نیست هرچند اقوی جواز قصد رفع حدث میباشد بلی احوط آنست
که در وضوء و غسل جبیره و همچنین وضوی تقیه قصد رفع حدث ننماید س
در درد چشم جبیره لازم است یا آنکه تیمم کافی است ج اقوی آنست که در درد چشم جبیره
نمیباشد هرچند با امکان ضم وضوی جبیره به تیمم ضرر ندارد بلکه احوط میباشد
س اگر شخص بوضوء یا غسل جبیره یا بوضوء و غسل تقیه نماز را بجا آورد
و از برای نماز دیگر رفع عذر جبیره یا تقیه شده آیا لازم است اعاده وضوء و غسل
یا آنکه همان وضوء و غسل جبیره کفایت میکند ج لازم نیست اعادهٔ وضوء یا غسل
هرچند احوط اعاده است س اگر جبیره در موضع مسح باشد مسح تمام جبیره
لازم است یا مسح بعض آن کفایت میکند ج جائز است که اکتفا نماید بمسح بهمان اقله

بعض از اعضا ای بعض اجزای یک عضو ۱۲ بعض از اعضا که در عضو
ضماد دوای تر که بر زخم میگذارند ۱۲
مستوعب ای هر یک عضو تماما ۱۲
استیعاب یعنی تمام و همه ۱۲ که فرو گرفته شود
مغسول ای عضو یکه شسته شود ممسوح را خیزی یکه از اصل نفی
از جا عبارت حکم ۱۲ کردند بلا فرق
جبیره چوب بها یکه بر عضو شکسته می بندند و امثال آن ۱۲
وضوء آخر و یعنی آنکه ممکن باشد و ضوء و تیمم هر دو بکنند ۱۲



ازان موضع که قبل از جبیره لازم بود بلی اگر جبیره در موضع غسل باشد مسح تمام آن
لازم است **س** مسح میان خیوطی که بآن جبیره را می بندند که مسح بران غالبا تعسر
و یا تعذر دارد لازم است یا نه **ج** حیز لازم نیست مسح موضعی که تعسر یا تعذر داشته باشد
س در مسح جبیره لازم است که بکف دست باشد یا آنکه به پشت دست نیز کفایت میکند
ج اگر جبیره در موضع مسح باشد لازم است که مسح آن بکف دست و باطن آن باشد
و اگر جبیره در موضع شستن باشد لازم نیست که بکف دست باشد علی الاقوی **س**
در مسح بر جبیره رطوبت دست کافی است یا آنکه باید باب شود **ج** اگر چنانچه جبیره در موضع
مسح است پس کافی است تری دست و رطوبت آن و اگر چنانچه در موضع غسل باشد
پس لازم است که مسح آن باب نماید و رطوبت دست کفایت نمی نماید **س** اگر در جبیره
موضع غسل مسح بر بشره ممکن باشد لازم است مسح بران یا آنکه مسح بر جبیره کفایت میکند
ج کافی است مسح بر جبیره از مسح بر بشره هر چند ممکن باشد مسح بر بشره چنانکه گذشت
س کهنه که آلوده بدوایی نمایند بروی زخم و دمل میگذارند و همچنین خود
دوا و مرهم حکم آنها حکم جبیره است یا نه **ج** بلی حکم آنها در جواز مسح بر روی آنها حکم
جبیره میباشد لکن مختص است جواز مسح بهمان موضع دوا و کهنه و نحو آن پس چیزی
از موضع صحیح را مسح ننماید الا اینکه موقوف باشد تحقق جبیره و کهنه و دوا ببعض موضع
صحیح که اینوقت جائز است مسح آن موضع صحیح **س** اگر دمل یا زخم مکشوف باشد
و مسح بران ممکن باشد مسح آن لازم است یا آنکه تکلیفش عمل بجبیره است **ج** بر فرض
عدم تعذر و تعسر مسح بر آن لازم است و اگر مسح بران تعذر یا تعسر داشته باشد
یا آنکه کهنه نجس باشد کهنه پاکی بران گذاشته مسح بران کهنه نماید و اگر وضع کهنه
و مسح بران متعذر و یا متعسر باشد اکتفا نماید بشستن اطراف آن و اگر این هم
ممکن نباشد پس تکلیفش تیمم است **س** اگر جبیره مستلزم شود استیعاب
و فرا گرفتن عضو صحیح ما حول جرح را مثلا آیا در اینصورت غسل ما حول جرح کفایت
میکند یا آنکه جبیره یا اینطور مقدم است **ج** غسل ما حول جرح کافی نیست بلکه

۱ خیوط جمع خیط یعنی رشته ۱۲
۲ حیز یعنی نه ۱۲
۳ که تری یا چرب یا بیه ۱۲
۴ جبیره چوبهائیکه بر عضو شکسته می بندند و امثال آن ۱۲
۵ دمل یعنی شاملکه دمل ۱۲
۶ زخم یعنی خام
۷ مکشوف یعنی گشاده ۱۲
۸ وضع یعنی نهادن و گذاشتن ۱۲
۹ ما حول جرح یعنی اطراف زخم و جراحت است ۱۲
۱۰ یا اینطور یعنی عضو صحیح ما حول جرح را مسح کند ۱۲

لازم است جبیره و در سوال سابق گذشت که اگر تحقق جبیره موقوف باشد بفتح موضع
صحیح پس جائز است من باب المقدمه س اگر زخم را بخیاط غصبی دوخته باشد بجهت
ممکن نبودن خیاط حلال و یا آنکه نمیدانست که این خیاط غصبی است و یا آنکه فراموش
نموده و یا آنکه مجبور بودند بدوختن زخم بخیاط غصبی و یا آنکه علاج زخم منحصر
شده بدوختن بخیاط مغصوب و یا آنکه خیاطه که بآن زخم را دوخته اند قابل بیرون
آوردن نباشد بجهت آنکه از قابلیت مالیت افتاده باشد و یا آنکه بیرون آوردن آن
باعث خوف هلاک صاحب زخم یا نقص عضو یا مرض شدید یا زشتی شود آیا جائز است
که بر این جبیره مسح نماید و با این جبیره نماز کند یا نه ج در جمیع اقسام هفت گانه واجب
نیست اخراج خیاطه بلکه باید مثل یا قیمت یا تفاوت قیمت را بدهد اگر فرض شود
که بعد از بیرون آوردن قیمتی داشته باشد ولکن ناقص شده باشد قیمتش که باید نقصان
قیمت را بدهد و اگر بعد از در آوردن خیاطه از برای آن اصلا قیمتی نباشد پس
باید در مثلی مثلش را بدهد و در قیمتی قیمت را پس جائز است در اقسام مذکوره
هفت گانه مسح بر آن جبیره و نماز کردن با آن خیاطه هو العالم س هرگاه
تخته غصبی جبیره نماید و یا آنکه انگشتر غصبی در دست داشته باشد که ممکن نشود
بیرون آوردن آن چه نماید ج مثل خیاطه مذکوره است در هنگام مزبوره تخته
غصبی و انگشتری که ممکن نباشد بیرون آوردن آن ولکن در جمیع صور مزبوره
بهتر آنست که اگر در محل تیمم نباشد سه کار کند تیمم نماید و جبیره نیز کند و وضو هم
بسازد و اقتصار کند بشستن ما بقی از اعضاء در وضوء چنانچه میاید ان شاء الله
س در جبیره تخفیف دادن کهنه و غیر آن لازم است یا نه ج لازم نیست تخفیف
دادن چنین هائیکه بر روی جبیره بستر است س آیا فرقی هست میان
مسح بر جبیره اعضائی که شستن آن لازم است و میان مسح بر جبیره در اعضائی
که مسح آن لازم است ج فرقی است میان دو مسح از چند جهت اول آنکه وجوب
مسح بر جبیره در مواضع شستن عوض شستن بشره محسوب میشود بخلاف

ف۱ من باب المقدمه یعنی جبیری زاید الاحد معین ۱۲
ف۲ خیاطه ای رشته و ریسمان ۱۲
ف۳ زشتی ای بد صورتی ۱۲
ف۴ در جمیع اقسام ای در جمیع این هفت صورت مشغول ۱۲
ف۵ مثل ای مثل آن خیاطه یا تفاوت
ف۶ یا تفاوت قیمت ای قیمت یا تفاوت قیمت بدهد ۱۲ یعنی زیاده یا کم از قیمت است
ف۷ در مثلی پس مثل آن دیگر خیاطه بدهد باشد
ف۸ در قیمتی یعنی اگر لایق قیمت باشد پس باید قیمت آن را بدهد ۱۲
ف۹ تخفیف دادن کهنه یعنی اگر چند کهنه تهی بالای یکی باشند کم کردن آن ۱۲
ف۱۰ و مسح ای مسح فوق شستن مسح سر و پاها از وضو ۱۲



مسح بر جبیره در مواضع مسح که عوض مسح بر بشره است دوم آنکه در مسح بر جبیره در مواضع مسح باید
که بباطن کف یا انگشتان باشد نه ظاهر کف و پشت آن بخلاف مسح بر جبیره در موضع شستن که
لازم نیست بکف یا انگشتان بلکه کافی است هر چیز یکه مسح بآن حاصل شود سوم آنکه در
مسح بر جبیره در مواضع مسح کافی است مسمی مثل خود مسح بر سر و پا چنانچه گذشت بخلاف مواضع
شستن که استیعاب مسح لازم است و مسمی کافی نیست مگر در حال تعذر و تعسر از استیعاب
چنانچه اشاره شد چهارم آنکه در مسح بر جبیره موضع مسح بهتر آنست که آب جاری نشود که شبیه
بر شستن شود بخلاف مسح بر جبیره اعضای شستن که بهتر آنست که بنحوی نماید که شبیه
بر شستن شود پنجم آنکه در مسح بر جبیره در موضع مسح باید که از آب جدید نباشد بخلاف
مواضع شستن ششم آنکه رطوبت در جبیره مواضع مسح را باید خشک نماید که مخلوط برطوبت
دست نشود که اگر مخلوط شود مسح بآن رطوبت جائز نیست چنانچه گذشت بخلاف رطوبت
در جبیره مواضع شستن که وجود رطوبت بلکه آب ضرر ندارد هفتم آنکه ابتدای باعلا
مواضع مسح بر جبیره موضع شستن لازم است بخلاف مواضع مسح که ابتدا باعلا لازم
نیست **س** چنانچه فرق مابین مسح بر جبیره در مواضع شستن با مسح بر جبیره
در مواضع مسح بیان فرمودند حکم مشترک را نیز بیان فرمایند **ج** شریک است این هر دو
مسح در بسیاری از چیزها اول آنکه اکتفا برطوبت دست میتوان نمود در مسح در موضع
شستن چنانچه اکتفا میتوان نمود در مسح بر جبیره در موضع مسح دوم اکتفا نمیتوان
نمود در مسح سر و پا بشستن چنانچه اکتفا نمیتوان نمود در مسح جبیره در موضع شستن
بشستن آن هر چند به فرو بردن در آب باشد سوم آنکه واجب است قصد مسح نمود
در مسح بر جبیره در موضع شستن هر چند مسح نماید که شبیه بغسل باشد چنانچه واجب است
قصد مسح نمودن در مسح بر جبیره در موضع مسح مثل مسح خود سر و پا چهارم آنکه شرط
در مسح بر جبیره در موضع غسل اینکه ممسوح بحال خود باقی بماند و ماسح مرور بران کند
نه آنکه هر دو باهم مرور کنند یا ممسوح مرور بر ماسح نماید چنانچه شرط است در مسح بر
جبیره در موضع مسح مثل خود مسح سر و پاها پنجم آنکه شرط نیست در مسح بر جبیره چه

ف ۱ جبیره چوبهائیکه بر عضو شکسته می‌بندند و ملتصق است بآن مرهم و دوای زخم و ورم ۱۲
ف ۲ هر دو ای مسح عوض شستن و مسح اعضاء مسح ۱۲
ف ۳ غسل یعنی بغیر … شستن ۱۲
ف ۴ ممسوح چیزیست که آنرا مسح کنند یعنی سر و پاها ۱۲
ف ۵ ماسح آن چیزیکه از آن مسح کنند یعنی دست وغیره ۱۲



موضع غسل و چه در موضع مسح اینکه فرو گیرد مسح میان خیاطه ها و ریسمانها و جاهائی که غالباً ممکن نیست یا دشوار است مسح نمودن آن چنانچه فرو گرفتن مسح بر جبیره موضع شستن با تعذر یا تعسر نیز چنین است و اشاره بغالب این امور شده است والله العالم

س هرگاه شخص را جبیره های متعدده در عضو واحد باشد همه را میتواند که یك جبیره قرار دهد یا نه ج اگر خوف ضرر در شستن ما بین جبیره ها نباشد و ممکن باشد جبیره متعدده حرام است که همه را یك جبیره قرار دهد بلکه واجب است تعدد جبیره تا آنکه میان جبیره ها شسته شود

در اغسال واجبه

س غسلهائی واجب را بیان فرمایند ج اغسال واجبه شش است اوّل جنابت دوّم حیض سوم استحاضه کثیره و متوسطه چهارم نفاس پنجم مس میت ششم غسل میت چنانچه مذکور است ع الغسل فرض من جنابة و من مس الميت في خلاف قد وهن و من دم الحائض او نفساء و ثابت من استحاضة النساء تغسيلك الميت فرض ملتزم وان يكن سقطا اذا ما الحق تم

در غسل جنابت

س جنابت بچند چیز حاصل میشود ج بدو چیز اوّل بیرون آمدن منی چه مرد باشد چه زن خواه در خواب باشد یا بیداری دوّم جماع و آن متحقق میشود بدخول حشفه در فرج زن یا دبر مرد بلکه دخول در فرج حیوان و دبر حیوان نیز موجب غسل میشود هر چند احوط در دبر مرد و حیوان آنست که غسل را شکسته وضو بسازد و بآن غسل نماز نکند س اگر از بسیاری جماع منی بصورت خون بیاید غسل واجب است یا نه ج بلی غسل واجب است بعد از علم بمنی بودن آن س جنابت خنثی بچه چیز متحقق میشود ج جنابت خنثی نیز بیکی از آن دو چیز مزبور است اگر معلوم باشد که خنثی انثی است یا خنثی ذکور نه خنثی مشکل س جنابت در خنثی مشکل بچه طور است ج آمدن منی از مسلکین که آن سوراخ ذکر و فرج بوده باشد یا یکی از این دو سوراخ با اعتیاد اگر اعتیاد مخرج شرط بوده باشد و اگر شرط ندانیم خروج از یکی از این دو مسلك کافی است و همچنین بیرون آمدن منی از قبل خنثی

ف تا نگیره احتیاطاً کنند ۱۲
ف نفاس خون ولادت طفل ۱۲
ف مشفه سر ذکر ۱۲
ف فرج قبل زن ۱۲
ف خنثی آنست که علامت مرد و زن هر دو داشته باشد یعنی فرج و ذکر هر دو داشته باشد ۱۲
ف خنثی انثی آنکه علامت زن غالب باشد ۱۲
ف خنثی ذکور آنست که علامت مرد غالب باشد ۱۲
ف خنثی مشکل آنکه زن و مرد بودنش معلوم نباشد ۱۲
ف مسلکین یعنی دو راه ۱۲
ف اعتیاد یعنی عادت گرفتن یعنی آن سوراخ که عادت کرده باشد بیرون آمدن را ۱۲
در غسل جنابت خنثی و احکام آن



به تنهائی یا از ذکر آن به تنهائی باعث جنابت نیست اگر اعتیاد شرط باشد و همچنین بیرون آمدن منی از سوراخ ممسوح نیز باعث جنابت نمی شود با عدم اعتیاد اگر اعتیاد را شرط بدانیم و الا کما هو الاقوی یکفی مطلق الخروج مع العلم بانه منی لکن اعتیاد بر فرض اعتبارش شرط حکم ببودن حدث جنابت است و اما بنجس بودن آن پس مشروط بخروج از مخرج معتاد نیست بجهت آنکه میان حدیثه و خبیثه تلازم نیست والله العالم **س** زنان هم محتلم میشوند مثل مردان یا نه **ج** بلی زنان هم مثل مردانند در حکم باحتلام آنها و در وجوب غسل بعد از انزال ولکن غالباً منی زن از فرج بیرون نمی آید مگر اینکه شهوت زیاد و منی زیاد داشته باشد که بیرون بریزد در خواب و در خبر است که این مطلب را بزنها مگوئید و بآنها یاد ندهید که بسا باشد که خود را بزنا و نحو آن جنب میکنند و غسل میکنند اگر بایشان بگویند که چرا غسل می کنید میگویند که محتلم شده ایم و این مسئله عذر خود قرار میدهند **س** اگر حشفه بریده باشد و بقدر حشفه داخل نماید موجب غسل است یا نه **ج** بلی ادخال بقدر حشفه موجب غسل است **س** اگر منی از غیر مخرج معتاد بیاید لازم است غسل یا نه **ج** موجب غسل است بنا بر اقوی **س** با مظنه بظن قوی حکم باحتلام میشود یا نه **ج** محکوم باحتلام نیست لکن احوط حکم باحتلام است بلکه هر وقت که احتمال جنابت بدهد بهتر آنست که غسل نماید بقصد قربت و بعد از آن نقض نماید و وضو بسازد و نماز کند و شکستن وضوء لازم نیست بلکه لازم آن است که نماز را با وضوء بعمل آید و مقصود باین غسل نکند و شکستن غسل بجهت احتیاط است از جهت آنکه وضوء ساختن با غسل جنابت بدعت است و شاید این غسل جنابت باشد **س** اگر شخص آلت خود را به پیچد بدستمال حریر و نحو آن که مماست حاصل نشود در زمان جماع و همچنین مماست حاصل نشود بجهت کشادی فرج یا باریکی آلت آیا غسل واجب است یا نه **ج** لزوم غسل خالی از قوت نیست و از ابو حنیفه نقل شده که جماع

در فرج محارم بالفجور جائز است س بمحض حرکت کردن منی بدون آنکه خارج
شود از حشفه موجب غسل است یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بعد از خروج از حشفه
س اگر بیرون آید منی مرد از زن بعد از غسل آیا موجب غسل است یا نه ج خیر
موجب غسل نیست س هرگاه شخص رطوبتی در جامه خود به بیند و یقین کند که منی است
چه نماید ج لازم است که غسل نماید س هرگاه شخص منی در جامه مختص بخود ش
به بیند و یقین نماید که این منی از خود شخص است تکلیفش نسبت به نمازهای
کرده چیست ج غسل میکند وجوباً و اعاده می نماید هر نمازی را که یقین کرده است که در
حالت مزبوره بجا آورده است و احتیاط آنست که هر نمازی را که احتمال دهد که بالجنابت
بعمل آورده اعاده یا قضا نماید س اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب
به بیند که محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری نه بیند غسل بر او واجب است
یا نه ج اقوی عدم لزوم غسل است هرچند اگر احتمال خروج منی بدهد هرچند بقدر
ذره باشد و احوط در نیوقت اتیان بر غسل و نقض نمودن آن بحدث است و وضو
گرفتن از برای نماز س نیت غسل را در چه وقت نماید ج در غسل ترتیبی مقارن
نماید نیت را به شستن سر و کردن و در غسل ارتماسی نیت را مقارن فرو بردن همه
اعضا به آب نماید بلی اگر جمع نماید در نیت بمعنی اخطار ببال میان نیت در حال فرو بردن
اول عضو را به آب و میان نیت در حال فرو گرفتن آب تمام عضو را باین معنی که در هر دو جا
نیت نماید بهتر است لیکن چون نیت چنانچه گذشت داعی میباشد و غسل نیز آنی الحصول
می باشد حاجت بجمع مزبور نیست اگرچه احوط است س طریقهٔ غسل
جنابت را بیان فرمایند و آیا فرقی هست در طریقه غسل جنابت و سائر
اغسال واجبه و اغسال مستحبه یا نه و آیا فرق هست در میان غسل مرد و غسل
زن یا خیر ج غسل جنابت و سائر اغسال واجبه و اغسال مستحبه چه مرد باشد چه
زن بدو نحو است یکی ترتیبی دیگر ارتماسی اما ترتیبی و آن اینست که بعد از آنکه
تمام عضو پاک باشد یا هر عضو را که میشوید قبل از غسل پاک باشد اگرچه احوط

محارم یعنی مادر و خواهر و عمه و غیره ۱۲
اعاده ای در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید ۱۲
اتیان ای آوردن ۱۲
حدث ای بول و غائط و غیر
اخطار ببال یعنی خطور بعض اخطار در دل ۱۲
داعی ای آمادگی ۱۲
آنی الحصول یعنی فی الفور حاصل میشود دفعةً ۱۲
جمع ای جمع کردن نیست ۱۲
یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ارتماسی غوطه زدن در آب ۱۲



آنست که تمام عضو را اوّل پاك نماید مقارن نیت اوّل سر و گردن را بشوید و قدری
از بدن را من باب المقدمه بعد از آن جانب راست را بشوید و قدری از جانب چپ را
من باب المقدمه بعد از آن جانب چپ را و قدری از جانب راست را من باب المقدمه و نصف
ناف و نصف عورتین را بلکه بیشتر از نصف من باب المقدمه بلکه در هر دو جانب تمام
آنها را بشوید و اگر به نیت هر یك یعنی سر و گردن و جانب راست و جانب چپ زیر
آب رفته باشد کفایت میکند همچنین اگر بر سر آب بریزد و جانب راست و جانب چپ
یا هر دو را یا بعض آنرا در آب فرو برد یا عکس این نماید کفایت میکند امّا ارتماس پس
آن بعد از پاك بودن تمام عضو به نیّت غسل در زیر آب رفتن است بنحویکه
آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل ارتماس در همین وقت است و اگر تا سینه
مثلا در زیر آب باشد یا بدن پاك و به نیّت غسل در زیر آب رود کفایت میکند
بلکه اگر مثل ماهی تمام بدن در زیر آب باشد و به نیت غسل خود را حرکت دهد
کافیست **س** غسل ترتیبی و ارتماسی کدام افضل است **ج** ترتیبی افضل است
چنانچه سیّد مرحوم در منظومه فرموده **ع** رتبها ان شئت وان شئت ارتمس
والفضل فی الترتیب فالفضل التمس × پس افضل ترتیبی است و الا ارتماس انما
شرع للتخفیف علی الناس فثواب الترتیب اکثر بل الترتیب جعل اصلا بالنسبة الی
الارتماس **س** حصول و تحقق غسل ارتماسی در چه وقت است **ج** حصول
غسل ارتماسی در وقتی است که آب جمیع بدن را فرو گیرد نه آنکه غسل بتدریج
و کم کم حاصل میشود چنانچه بعضی از افاضل فرموده اند **س** غسل ارتماسی
تدریجی الحصول است باین معنی که اوّل آن اوّل رسیدن جزء از بدن است باب
و آخر آن رسیدن آخر جزو از بدن است باب یا آنکه آنی الحصول است باین
معنی که تحقق آن برسیدن آخر جزء از بدن است باب و دانستن این معنی که غسل
تدریجی الحصول است یا آنی الحصول واجب است بر مکلف یا نه **ج** از سوال سابق
معلوم شد که غسل آنی الحصول است و حاجت باعاده نیست و دانستن این معنی

۱ من باب المقدمه ای قدری زاید از حد واجب معین ۱۲

۲ عورتین قبل و دبر و بیضتین ۱۲

۳ تدریجی ای آهسته آهسته یعنی دفعه بعد دفعه و کم کم ۱۲

۴ تدریجی الحصول ای کم کم بدفعات حاصل میشود ۱۲

۵ آنی الحصول ای فی الفور دفعةً حاصل میشود ۱۲



کند یعنی الحصول یا اتی الحصول است بر مکلف لازم نیست پس هرگاه نداند واجب بودن
این را و غسل کند غسلش صحیح است **س** در غسل ارتماسی بعد از فرو رفتن بآب اگر
شك نماید در فرو گرفتن آب بجمیع بدن و یا آنکه بجهت کوری یا ظلمت یقین برسیدن
آب بجمیع بدن نکند بلکه مظنه نماید کافی است یا نه **ج** در صورت شك بفرو گرفتن بنا را
بر علم فرو گرفتن بگذارد و اعادهٔ آن لازم است و همچنین در صورت ظلمت و کوری
اکتفاء بمظنه ننماید مگر آنکه عسر و حرج باشد و یا آنکه وقت تنك باشد پس اکتفاء بمظنه نماید
س در غسل ترتیبی ناف و عورتین را ملحق بکدام جانب نماید و اگر جدا کانه بشوید جائز
است یا نه **ج** احوط در غسل ترتیبی آنست که قدری از بدن را در وقت شستن سر من
باب المقدمه بشوید و همچنین قدری از جانب چپ را در زمان شستن جانب راست
بشوید و همچنین قدری از جانب راست را در زمان شستن جانب چپ بشوید من
باب المقدمه و ناف و عورتین که محل سوال است نصف آنرا بلکه زیاده را ملحق نماید بجانب
راست که در زمان شستن آن بشوید آنرا و نصف دیگر بلکه زیاده را در زمان شستن
جانب چپ بشوید و اگر در هر دو جانب تمام آنها را بشوید بهتر خواهد بود و دلیلی
در حکم شستن آن نداریم **س** موالات در غسل ترتیبی میباشد یا نه **ج** موالات
در غسل ترتیبی نیست کما قال السید اعلی الله مقامه **ص** ولیس فی الترتیب موالات
فبالاتصال جاز و انفصال، مگر در غسل استحاضه که منقطع نشده باشد لازم است
موالات و تعجیل بجهت آنکه خون بیرون نیاید و مثل آنست سلس و مبطون بنابر
احوط **س** در غسل ترتیبی اگر بعضی از اجزای را بنحو ترتیب بشوید مثل اینکه
سر و گردن را بشوید و بعضی دیگر را چون جانب راست و چپ را در آب فرو برد و غمس نماید
بقصد غسل ترتیبی جائز است یا نه **ج** بلی جائز است **س** شستن از اعلی
در غسل ترتیبی شرط است یا آنکه جائز است شستن اسفل قبل از اعلی **ج** ابتدا از اعلی
شرط نیست بلکه شستن از اسفل نیز جائز است کما قال السید المرحوم **ص** وجاز
فیه الابتداء بالاسفل، فصاعداً مثل نزول من علی **س** جریان در غسل ترتیبی

ف ۱ کوری یعنی نابینائی ۱۲
ف ۲ ظلمت یعنی تاریکی ۱۲
ف ۳ من باب المقدمه مراد مقدمه علمیه است که باید از حد واجب ۱۲
ف ۴ دلیلی مراد آنست که نیکو عبارت کوره‌اند ... چیزی از اصول مگر مطالب
ف ۵ موالات یعنی پی در پی ۱۲
ف ۶ منقطع ای قطع یعنی منقطع
ف ۷ مطلب اینکه چون منقطع نشده باشد موقوف ۱۲
ف ۸ سلس یعنی سلس البول مبطون یعنی ... متصل بول او میرود
ف ۹ یعنی فرو برد ... متصل ... شکم او میرود
ف ۱۰ اعلی ای بالا و اسفل یعنی پائین ۱۲



شرط است یا نه ج بلی جریان شرط است چنانچه در منظومه فرموده است ع و لیس بعد ذلك غیر معتبر * وهكذا الامرار ان جری ومر س اگر کسی بقصد غسل ترتیبی سر و گردن راشست و بعد طرف راست و طرف چپ را در آب فرو برد دفعة واحدة بدون آنکه ترتیبی در عضوین قرار دهد آیا همچو غسلی صحیح است یا نه و بر فرض بطلان اگر در شب ماه رمضان بچنین غسلی اکتفا نماید موجب قضا و کفاره هست یا نه و فرقی بین عالم و جاهل میباشد یا نه ج شکی نیست در بطلان غسل مزبور و همچنین لازم است بر چنین شخص قضا روزه و کفاره چون در حال صبح بجنابت نموده و فرقی بین عالم و جاهل در بطلان غسل و قضا نیست بلی در جهت کفاره فرق میکند و تفصیل آن در کفارات صوم بیان میشود س در اعتبار ترتیب فرقی میان عالم و جاهل و ناسی میباشد یا نه ج خیر فرقی نیست س شستن موهای نازك در بدن لازم است یا نه ج لازم نیست س اگر جزئی مشکوك باشد که آیا ظاهر بدن است یا باطن شستن آن در غسل و غسل لازم است یا نه ج عدم لزوم شستن آن در رفع خبث خالی از قوة نیست در جائیکه حالت سابقه معلوم نیست لاصالة عدم تاثیر النجاست فیه یا در جائیکه حالت سابقه معلوم بوده که از باطن است و اما در جائیکه معلوم بوده که از ظاهر است لازم است شستن آن و اما در رفع حدث پس اگر حالت سابقه معلوم باشد بنا بر حالت سابقه بگذارد و اگر حالت سابقه معلوم نباشد شستن آن لازم است و لو من باب المقدمة لاصالة بقاء الحدث و عدم حصول الطهارة اگر چه شستن آن مطلقا فی الغسل بفتح الغین و بضم الغین موافق احتیاط میباشد س اگر دو نفر یقین کنند که یکی از ایشان جنب است و لکن اشتباه شده در میان ایشان چه نمایند ج هر یك عمل باصول نمایند در حق خود باین معنی که هر یك از ایشان حکم بطهارت مینمایند و لازم نیست بر ایشان غسل بلکه احکام طهارت در حق یکدیگر نیز میتوانند جاری نمایند مگر اینکه حکم بطهارت دیگری مستلزم بطلان عمل خود شود مثل آنکه احدهما اقتدا بدیگری نماید پس نماز اقتدا کننده باطل است نه امام و مثل آنکه

احد هما دیکری را بدوش خود سوار کند و بمسجد برود که در ینوقت حرام است زیرا که یا خود جنب است و یا آنکه جنب را داخل مسجد نموده است مثل اینکه هر دو را اجیر[1] نمایند برای قراءت سورهٔ عزایم[2] و یا آنکه منضما[3] اجیر نمایند برای جارو بکردن مسجد چون در ین جاها یقین تفصیلی[4] یا یقین اجمالی بالنسبت بمکلف[5] بر است و یقین اجمالی در حق دو مکلف معتبر نیست مکر آنکه باعث یقین تفصیلی شود بخلاف یقین اجمالی بالنسبت بد و مکلف بر که معتبر است **س** غسل واجب لنفسه[6] میباشد یا واجب لغیره **ج** غسل واجب لغیره میباشد و موارد دیکر غسل از برای آن واجب میشود در مبحث وضوء کذشت و کاهی غسل واجب میشود بجهت نذر و عهد[8] و نحو آن **س** اکر کسی شك در وقت غسل کند و یا شك کند که وقت بقدر غسل و ادای نماز باشد یا نه و یا بخیال وقت بقصد قربت غسل کند و بعد معلوم شود که وقت آنقدر نداشت و یا بکمان عدم دخول وقت قربةً الی الله غسل کند و بعد معلوم شد که وقت بود در جمیع صور غسل صحیح است یا نه و با این اغسال میتوان نماز خواند یا نه **ج** اقوی صحت غسل است در جمیع صور مسطوره لکن در صورت خوف بقائی وقت هرچند بقدر یك رکعت باشد واجب است که ترك غسل نماید و تیمم کند ولکن احوط در جمیع صور مرقومه اعادهٔ غسل است خصوصا که غسل را بقصد همین نماز که در بقائی وقت آن شاك[9] میباشد نماید **س** قبل از وقت فریضه نیت وجوب در غسل و وضوء چه صورت دارد و آیا فرق بین استقرار[10] قضا بر ذمه و عدم آن و اراده اتیان[11] قضا و عدمش هست یا نه **ج** اکر نماز قضاء از خود یا از غیر[12] خود در ذمه بحو وجوب دارد نیت وجوب در غسل و وضوء قبل از وقت ضرر ندارد چه اراده کردن نماز قضاء داشته باشد یا نداشته باشد **س** هرکاه شخص هنکام جماع منی را بیرون بریزد چه با زن خود و چه با کنیز خود این عمل را بکند حرام خواهد بود یا نه و غسلی که کرده غسل جنب از حرام است یا نه **ج** عزل[13] منی از منقطعه[14] و کنیز جائز است و در هر حال غسل جنب از حرام نخواهد بود **س** جنب

ف۱ اجیر یعنی اجاره کرده شده ۱۲
ف۲ سوره عزائم سوره هائیکه سجده در آن واجب است و آن چهار سوره است ۱۲
ف۳ منضما ای با امر دیگر و در اشامل باهم ۱۲
ف۴ یقین تفصیلی آنکه بتفصیل یقین حاصل شود و یقین اجمالی آنکه باجمال یقین حاصل شود نه بتفصیل ۱۲
ف۵ مکلف بکسیکه تکلیف باو داده شد ۱۲
ف۶ لنفسه ای برای ذات خود یعنی لغیره ای برای غیر خود یعنی برای نماز وغیره ۱۲
ف۸ عهد قسم و پیمان ۱۲
ف۹ شاك یعنی شك کننده ۱۲
ف۱۰ استقرار قرار کرفتن ۱۲
ف۱۱ اتیان یعنی بجا آوردن ۱۲
ف۱۲ از غیر خود یعنی نماز اجاره یا نماز پدر برادر بزرك ۱۲
ف۱۳ عزل یعنی انداختن ۱۲
ف۱۴ منقطعه ای زن متعه ۱۲



از حرام باب کرم میتواند غسل کند یا نه ج در میان آب کرم تمام بدن را فرو برد و قصد
غسل کند بیرون بیاید س در موضع غسل یا وضوء آبله باشد و یا پوست کهنه
بر روی پوست باشد و یا مثل خار در بدن فرو رفته باشد که بعض آن ظاهر باشد
چه باید کرد ج آنچه را که یقین دارد که از ظاهر است لازم است شستن آن و همچنین
آنچه را که مقطوع باشد از بواطن است لازم نیست شستن آن و آنچه مشکوك است
در ظاهر یا باطن بودن آن پس حالت سابقه آنرا ملاحظه نماید که اگر ظاهر بوده و
حال شك نموده پس باید بشوید چنانچه اگر سابقًا باطن بوده و حال شك نموده نباید
بشوید و اگر بالمره نداند که از ظاهر است یا باطن باید آنرا بشوید تا یقین بوصول
آب بجمیع بدن نماید و امّا مواضع سوزن و خار ظاهر آنست که از بواطن باشد
چنانچه زیر آبله و پوست کهنه مادامیکه پوست نیفتاده باشد نیز از بواطن است
و امّا جائی آبله بعد از پوست انداختن از ظواهر است که شستن آن لازم است و اگر
چیزی در آن کودی باشد باید آب را بزیر آن برساند خلاصهٔ کلام آنچه در آبله
و نحو آن متصور است چند صورت است یکی آنکه زخم آبله هنوز باقی است و پوست
آن نیفتاده است و این قسم پوست را حائل نداند و زیر آن از بواطن است و
بهمان شستن ظاهر اکتفاء نماید و یك قسم آنست که زیر آبله پوست جدید آورده
و این پوست روی بمالیدن دست و نحو آن بدون تعذر و تعسر رفع میشود
این زمان آن پوست را حائل دانسته زمان وضوء و غسل آنرا رفع نماید و یك قسم
آنست که وسط آبله مثلًا سوراخ شده بحیثیتی که میتوان آب را بزیر آن برساند و لکن رفع
پوست موجب الم اطراف پوست میشود و در این قسم نیز آن قدری که ممکن است رسیدن
آب لازم است رساندن آب وضوء و غسل را بآنجا و امّا کهنه هائی که ببدن آدمی
چسپد پس اگر مراد از آن کهنهائی کوچك باشد که شبیه شپشه مرغ است که ببدن
انسان می چسپد و غالبًا متعسر است کندن آن پس موضع گزیده و دندان آن
مثل موضع سوزن و خار است که بهمان شستن ظاهر اکتفا مینماید و امّا غیر موضع

ق ۱ بعض علما رعرق جنب از حرام غسل دانسته اند و باب کرم بدید غرق میکنند لهذا این سوال نموده اند ۱۲
ق ۲ مقطوع ای یقین ۱۲
ق ۳ آبله ای داغ جیچك وغیره ۱۲
ق ۴ کودی هندی گڈها ۱۲

ق ۵ کهنه بضم کاف و سکون نون لغت دهلی تحقیق بعضی بکسر کاف ۱۲
ق ۶ شپشه بکسر شین معجمه و کسر بای فارسی و فتح سین مهمله کرمیکه در بدن مرغ می افتد ۱۲



دندان از مواضعیکه جسم آن ملصق است پس باید آنقدر آب بریزد که قطع بوصول آب به بشره نماید بلی هرگاه فرض شود که جمیع بدن آن حیوان مثل موضع دندان آن حیوان ملصق و چسپیده به بدن انسان میشود چنانچه مسموع شده پس بشستن ظاهر آن اکتفا نماید ولو بجبیره باشد والله العالم **س** شخص میداند که متمکن از غسل جنابت نیست مع ذلک خود را جنب میکند آیا معصیت کرده است یانه و اگر بداند که زوجه متمکن نیست از غسل چه صورت دارد **ج** جائز است که خود را جنب کند و معصیت ندارد و همچنین در حق زوجه و هر دو تیمم نمایند بلکه اگر خاک هم نداشته باشد جائز است و احوط ترک است خصوص در رمضان **س** اگر حدث اصغر در بین غسل صادر شود چه حکم دارد و آیا فرقی هست میان غسل واجب و سنت یانه **ج** اقوی عدم بطلان غسل است خصوص در غسل مستحب و بهتر در این صورت عدول از غسل ترتیبی است بارتماسی و اگر عدول نکند بهتر آنست که تمام کند و دوباره نیز غسل کند و وضوء هم بسازد و در رساله این حکم مفصلاً مذکور است **س** غسل سنت از وضوئی سنت مجزی است یانه **ج** هیچ غسلی مجزی از هیچ وضوء نیست الا غسل جنابت که مجزی از وضوء است **س** حائض و نفسا و مستحاضه و مس کننده میت وضوء را قبل از غسل باید بگیرد یا بعد از آن **ج** مخیر است و بهتر آنست که قبل از غسل وضوء را بعمل آورد **س** اگر تا کمر یا سینه در آب باشد غسل ارتماسی صحیح است یانه و در صورت صحت حرکت دادن عضله که قبل از نیت غسل در آب است بعد از فرو بردن سر در آب لازم است برای اینکه آب تازه بآن برسد یانه **ج** حرکت دادن باعضو راست در صورتیکه ایستاده باشد و خروج از آب شرط نیست در صحت غسل و مثل ماهی در آب شناور کنان غسل جائز و صحیح است و سید در منظومه فرموده **ع** والارتماس هو في الماء ليس الخروج وجه منتفي * فلو نواه بعد ان قد غمره * صح اذا حرك كل البشرة * و شرط حرکت از جهت احتیاط یا از جهت وصول آب بزیر قدمین و تمام بشره میباشد والا

ف۱ ملصق یعنی وصل و پیوسته و چسپیده ۱۲
ف۲ بشره یعنی جلد بدن ۱۲
ف۳ ولو یعنی اگرچه ۱۲
ف۴ مع ذلک ای با وجود اینکه ۱۲
ف۵ حدث اصغر یعنی در آن وضو لازم شود و حدث اکبر یعنی در آن غسل واجب شود ۱۲
ف۶ عدول از غسل ترتیبی گردانیده از ارتماسی ... طریق بطریق دیگر ۱۲
ف۷ تمام کند یعنی غسل را تمام کند ۱۲
ف۸ مجزی یعنی کافی ۱۲
ف۹ حائض و نفسا و مستحاضه یعنی زنیکه خون حیض داشته باشد و زنیکه خون ولادت طفل داشته باشد و زنیکه خون استحاضه داشته باشد ۱۲
ف۱۰ مخیر است یعنی اختیار دارد در هر دو ۱۲

لزومش محل اشکال است س) اگر محرم باحرام عمره یا حج یا صائم بصوم واجب [illegible]
اختیار جائز نباشد غسل ارتماسی بکند صحیح است غسل او یا نه ج در صورت عمد و
واختیار باطل است در صورتیکه در وقت فرو رفتن در آب قصد غسل نماید و در صورت
اضطرار یا نسیان صحیح است و همچنین در صورتیکه میخواهد سر از آب بیرون آورد هرگاه
قصد غسل نماید ضرر ندارد س۲) در غسل ارتماسی تقدیم عضوی بر عضوی لازم است
یا نه و بر فرض لزوم اگر ابتدا بفرو رفتن در آب زیر کند آیا جائز است یا نه ج تقدیم عضوی
بخصوصه در غسل ارتماسی لازم نیست بلکه لازم این است که مجموع بدن را در یک زمان
عرفی آب فرو گیرد س) در غسل ارتماسی تخلیل لحیه و انگشتر و مالیدن [illegible]
داشته باشد و غیر آن از هر چیزیکه حائل بشره بدن باشد بعد از بیرون آوردن سر و بعض
بدن جائز است یا نه ج تخلیل بنحو مستوفی که در غسل ترتیبی است اما در غسل ارتماسی لازم
است که در یک زمان عرفی آب بمجموع بدن برسد پس باید که بعد از تخلیل لحیه و ازاله حاجب و
نحو آن قصد غسل کند در حالتیکه بخواهد غسل ارتماسی بکند خواه مجموع بدنش در زیر آب
باشد یا خارج از آب س) هرگاه شخص پیش از وجود سبب وجوب غسل غسل نموده
بقصد وجوب مثل اینکه پیش از وقت غسل کرده بقصد واجب یا بعد از دخول وقت اعاده
غسل لازم است یا اینکه بهمان غسل اکتفا نموده میتواند نماز بجا بیاورد ج اقوی این است
که قصد واجب در مندوب ضرر ندارد خواه عالم باشد یا جاهل بحکم باشد یا [illegible]
بوقت هر چند احوط اعاده غسل و نماز است اگر بجا آورده باشد نماز را والله العالم
س) جرم وسمه در ابرو مضر غسل و وضو میباشد یا نه ج هرگاه مانع از وصول
آب نشود ضرر ندارد س) هرگاه شخص بعد از غسل واجب متذکر شود که بدنش
نجس بود قبل از غسل و آن را زائل نکرد بطریقیکه یقین بزوال حاصل شود یا اینکه شک
کند که زائل کردم یا نه یا ظن بعدم ازاله داشته باشد و لکن فراموش نموده غسل
کرد و یا اینکه یقین بعدم ازاله قبل از غسل نماید و لکن بعد از غسل در جسم نبیند و یا
اینکه نجاست را بعد از غسل مشاهده کند و نداند که بعد از غسل عارض شده یا اینکه



پیش یا در وسط غسل عارض شده یا ظن بلحوق نجاست در قبل و میان غسل داشته باشد چه حکم دارد ج در صورت یقین بعدم ازاله غسل باطل است و باقی در صور متفسره غسل صحیح است و لکن شستن موضع نجس و چیزے که بآن ملاقات کرده است برطوبت لازم است و ظن بلحوق نجاست در میان غسل و میان وضوء اعتبار ندارد س در غسل مطلقاً رسانیدن آب در زیر ابرو و ریش لازم است یا نه ج بلی لازم است بی اشکال خواه در غسل ترتیبی و خواه ارتماسی و اشکال در وجوب شستن نجود مو میباشد و اقوی آنست که غسل مو لازم نیست س شرائط غسل را بیان فرمایند ج غسل در شرائط و احکام غالباً مثل وضوء میباشد پس حکم این از آن معلوم شد بلی موالات در غیر استحاضه و ابتداء بالاعلی در غسل لازم نیست چنانچه در سوال سابق گذشت س اباحت مکان و اباحت آب و مطلق بودن آب در غسل نیز شرط است یا نه ج بلی شرط است چنانچه حکم آن و هم چنین حکم مغصوب در حال انحصار و حکم بودن آب در ظروف طلا و نقره در بطلان غسل در بحث وضوء گذشت و حاجت باعادهٔ آن بنحو تفصیل نیست س اگر کسے در غسل ترتیبی هنگام شستن جانب راست شک کند در شستن سر یا اینکه شک در شستن جانب راست کند در حین شستن جانب چپ چه نماید ج اقوی عدم اعتناء بشك مزبور است هر چند احوط اعتنا بشك مزبور و اتیان بمشکوك فیه میباشد س شخص اگر بعد از غسل جنابت رطوبت مشتبه به بیند چه نماید ج اگر استبراء بولی و بول هر دو کرده باشد آن رطوبت پاك است و ناقض هم نخواهد بود و اعادهٔ غسل لازم نیست بلی اگر بعد از جنابت بول کرده و استبراء بولی نکرده رطوبت مشتبه به بیند لازم است وضوء نه اعادهٔ غسل س اگر استبراء کرده و بول نکرده غسل نمود و بعد از غسل رطوبت مشتبه به بیند یا در حین بول شك نماید که منی یا بول هست یا نه یا بعد از بول شك نماید آیا غسلش صحیح است یا نه ج غسل و اعمال سابقه آن صحیح است و اعادهٔ آن غسل برای اعمال آتیه لازم بلکه احوط آنست که جنب اگر استبراء ببول نکرده و غسل کرده اعادهٔ غسل نماید بمجرد بول چه رطوبت مشتبه به بیند چه نه بیند س نیت

ترتیبی باشد یا ارتماسی مطلقاً ای در غسل ترتیبی یا ارتماسی هر دو ۱۲
موالات یعنی پی در پی ۱۲
مطلق بودن آب ای آب مطلق بودن یعنی آب خالص بودن ۱۲
انحصار یعنی منحصر بودن ۱۲
مشکوك فیه ای چیزیکه در آن شك کرده ۱۲
رطوبت مشتبه ای تری که نداند آب هست یا منی یا بول ۱۲
استبراء بولی است که بعد از بول رطوبت را از مخرج خارج کنند بطریقیکه سابق ذکر شد ۱۲
آتیه یعنی آینده ۱۲



غسل جنابت با عدم التفات اشتغال ذمه بغیر آن از اغسال واجبه چون حیض و نفاس
و استحاضه و مس میت و نذر و شبه آن کفایت میکنند یا نه ج بلی کفایت میکند و حاجت
بالتفات بغیر غسل جنابت نیست و کافی است از غسلهائی دیگر بلی اگر اوّل قصد غسل جنابت
نکند اکتفا بهمان غسل نکند باید غسل جنابت هم بکند هر چند اکتفا بآن غسل از غسل
جنابت خالی از قوت نیست س تداخل در اغسال واجبه یا مندوبه بیک غسل
کفایت میکند از هر دو یا نه ج تداخل جائز است حتیّ در واجب با مندوب با تعیین
غسل و بدون آن و بهتر آنست که نیت همه اغسال را نماید بلی اگر نیت مستحب نماید
کافی از واجب نخواهد بود پس نیت غسل واجب کفایت از واجب و مستحب هر دو میکند
و امّا در صورت عدم تعیین سبب غسل و انواع در صورت اجتماع پس اگر غایت مشترکه
بین واجب و ندب را قصد نموده آن غسل صحیح است و با عدم تعرض تعیین بر هیچ وجه صحت
غسل خالی از قوت نیست پس تعیین سبب در اغسال لازم نیست و اگر غسل واجب
باشد کفایت میکند نیت رفع حدث و مباح بودن نماز بلی علامه اعلی الله مقامه
در کتاب تذکره در بحث اغسال مستحبه فرموده اند که واجب است نیت سبب و تعیین
آن در اغسال مستحبه و هرگاه بدون تعیین غسل نماید غسلش باطل است و لکن این
کلام ضعیف است بلی اگر وجوب غسل بسبب نذر یا عهد باشد لازم است تعیین و نیت
آن از جهت وفاء بنذر و بدون تعیین در اینصورت نیز غسلش صحیح است س در
صورت اجتماع اغسال مندوبه یا واجبه غسل مستحب را میتواند مقدم بدارد یا نه
ج جائز است تقدیم غسل مستحب بر غسل واجب و لکن بهتر آنست که اوّل غسل
واجب را بعمل آورد و غسل مستحب را مقدم ندارد چنانچه در اغسال واجبه که جمع شوند در
میان آنها غسل جنابت باشد غسل جنابت را مقدم بدارد بر سائر اغسال س
نیت خلاف در غسل مثلاً آنکه در غسل جنابت قصد حیض نماید و یا در غسل زیارت
قصد غسل جمعه نماید چه صورت دارد آیا غسلش باطل است یا نه ج اگر نیت خلاف
در صورت مسئول از روی عمد باشد و قصد بدعت و تشریع نداشته باشد

(۱) اشتغال ذمه ای مشغول الذمه بودن ۱۲
(۲) بغیر غسل جنابت ای غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت ۱۲
(۳) تداخل یکی را بدیگری داخل نمودن ای نماز و غیره ۱۲
(۴) سبب غسل ای غسل ایضاً
(۵) انواع ای اقسام غسل ایضاً
(۶) غایت ای سبب غایت و غیر اینها ۱۲
(۷) مشترکه بین واجب و ندب مثل نماز واجب و مستحب هر دو ۱۲
(۸) ندب ای مستحب ۱۲
(۹) تعیین آن ای تعیین سبب غسل ۱۲
(۱۰) تعیین و نیت آن ای تعیین سبب و نیت آن ۱۲
(۱۱) اغسال مندوبه یعنی غسلهای مستحب ۱۲
(۱۲) مسئول ای سؤال کرده شده
(۱۳) تشریع ای نو احداث شرع نمودن ۱۲

غسلش صحیح است و این نیت لغو است چنانچه ضرر ندارد اگر نیت خلاف را از روی جهل و نادانی کرده باشد مثل اینکه کمان کرده که حیض و استحاضه یکی میباشد و همچنین اگر از جهت غلط باشد مثل اینکه خواست نیت غسل جنابت نماید نیت غسل حیض نمود یا آنکه خواست بگوید غسل زیارت میکنم غلطاً گفت غسل جمعه میکنم ضرر ندارد و اما اگر قصد خلاف از جهت جهل بموضوع بود و مثل اشتباه در موضوع مثل اینکه خیال نمود که حائض است و یا آنکه کمان کرد که امروز جمعه است قصد غسل جمعه نمود و بعد معلوم شد که جمعه نبود پس اگر آن غسلی که قصدش نمود مشروع و جائز نبوده است یا وقت مشروع بودن آن نرسیده باشد مثل اینکه چهارشنبه یا شنبه قصد غسل جمعه نمود یا مرد قصد غسل حیض نمود پس آن غسل باطل است و اگر آن غسلی را که کرده بود جائز بود پس این غسل خود صحیح است بلکه کافی از غسل فراموش شده نیز میباشد بشرط آنکه آن غسل فراموش شده مندوب و این غسل را به نیت غسل واجب بعمل آورده باشد یا آنکه هر دو واجب یا هر دو مستحب باشد بلی اگر غسل میت واجب و آن غسلی که بعمل آورده مندوب باشد اکتفاء باین غسل مشکل است چنانچه اشاره بآن شده است **س** در زیر ناودان و باران غسل میتوان نمود یا نه **ج** جائز است غسل در زیر باران و ناودان و باین نحو که اول بایستد در باران یا ناودان و سر را بشوید با کردن به نیت غسل و بعد از آن طرف راست را بشوید و بعد از آن پهلوی چپ را و بعضی گفته اند که لازم نیست ترتیب همینکه آب بتمام بدن رسیده باشد صحیح است چنانکه در خبر است ولکن اقتصار باول اولی میباشد **س** شخص اگر به حمام برود و مقصودش دادن پول حمامی نباشد و یا آنکه پول قلب یا حرام بدهد غسلش صحیح است یا نه **ج** غسلش باطل است مگر آنکه اعلام کند حمامی را بقصد خود اگر راضی شد غسلش صحیح است و الا فلا بلی اگر این قصدها بعد از غسل نماید ضرر ندارد **س** با لنگ غصبی غسل صحیح است یا نه **ج** غسل باطل است با لنگ غصبی چه ترتیبی باشد چه ارتماسی بلی اگر طوری نماید که تصرف در لنگ نشود مثل اینکه در غسل ارتماسی بعد از فرو رفتن در آب لنگ را از خود دور کند و قصد غسل نماید و در ترتیبی طوری نماید

ف۱ غلطاً یعنی از روی غلط ۱۲
ف۲ موضوع یعنی بنا داده شده و یا مختصر شده و یا اصطلاح یعنی مقصود یکی از آن در علم بحث میکنند کم را دارد از آن مفاهیم ... است ۱۲
ف۳ آن غسلی را که کرده بود الخ یعنی فراموش نموده و جمعه مثلاً روز جمعه جنب بود غسل جنابت نمود که بعد ... غسل جمعه هم شد ۱۲
ف۴ مشتبه یعنی فراموش شده ۱۲
ف۵ پهلو یعنی طرف ۱۲
ف۶ حامی یا بای معروف مالک حمام ۱۲
ف۷ قلب یعنی بدل ضد ... ۱۲
ف۸ حرام یعنی پول حرام ۱۲
ف۹ ... نمود ... مثل آن ۱۲

که در زمان شستن هر یك از عضو تصرف در مغصوب نشود اگرچه بریختن آب و حرکت دادن آن باشد مثلاً اینکه زمان شستن سر سر و کردن را ختم نماید و بشوید بطوری که لنك با آب غسل تر نشود و در شستن جانب راست لنك را جانب چپ بیندازد و در زمان شستن جانب چپ لنك را بجانب راست اندازد که آب بلنك مغصوب نرسد پس صحیح است س هرگاه شخص به هیزم مغصوب آب مباح خود را گرم نماید غسل با آن آب چه صورت دارد ج اگر در حال گرمی غسل کرد و قیمت هیزم را بصاحبش داد یا آنکه از صاحبش اذن گرفت یا آنکه صاحبش را راضی کرد غسلش صحیح است و اگر قیمت را نداد و صاحب هیزم هم اذن نداد به غسل کردن اقوی صحت غسل است هرچند احوط ترك غسل است بجهت احتمال اینکه شریك شده باشد صاحب آب با صاحب هیزم هرچند این احتمال بسیار ضعیف است و اگر در حالت سردی آن بعد از گرم شدن غسل نماید ضرر ندارد و لازم است قیمت هیزم را بدهد س اگر کسی غسل کرده و سبب جنابت هم از و حاصل شده و نداند که کدام مقدم است چه نماید ج لازم است که غسل نماید خصوص در صورتیکه زمان جنابت را بداند و زمان غسل را نداند س هرگاه شخص شك کند در اصل وطی یا دخول بمقدار حشفه غسل لازم است یا نه ج واجب نیست غسل هرچند مظنه بدخول مقدار حشفه و یا ظن باصل وطی داشته باشد و اگرچه احوط غسل است اگرچه با آن غسل نماز نباید بکند بلکه آن غسل را بشکند و وضوء بسازد و مثل مظنه است اخبار زن بدخول مگر آنکه یقین کند و اگر زن متدینه و با عدالت باشد پس احتیاط بغسل و نقض غسل و وضوء گرفتن اولی است و معتبر علم است نه ظن و نه اخبار عدل واحد والله العالم س دخول بر خنثی موجب غسل میشود یا نه ج اگر دخول در قبل خنثی نماید موجب غسل نیست بجهت آنکه احتمال دارد که آن سوراخیکه داخل نموده فرج زن نباشد بلی اگر در دبر تو دخول نماید هر دو جنب میشوند س هرگاه شخص وطی نماید خنثی مشکل را و خنثی جمع شد با زن دیگر بر هر سه نفر غسل لازم است یا نه ج هرگاه وطی در قبل خنثی نماید و خنثی دخول نماید زنی را غسل بر خنثی لازم است نه بر آن مرد و نه بر آن زن س

ف۱ حرکت دادن آب یا حرکت دادن آن لنك ۱۲

ف۲ ترك غسل برای ترك غسل در غصب با احتمال شرکت صاحب هیزم است در آب با صاحب هیزم را برای قیمت هیزم ۱۲

ف۳ قیمت هیزم بدهد نه بغاصب یا بمالك هیزم را برای نمیداند که

ف۴ کدام مقدم است یا اول جنب شده یا اول غسل کرده ۱۲

ف۵ وطی یعنی دخول

ف۶ عدل واحد یك شاهد عادل ۱۲

ف۷ خنثی مشکل آنکه علامت مرد و زن هر دو یکسان داشته باشد و هیچیك غالب نباشد و شناخت نشود که در حکم زن است یا در حکم مرد ۱۲

ف۸ جمع شد یعنی جماع کرد ۱۲



هرگاه دو خنثی بیکدیگر دخول نمایند غسل لازم میشود یا نه ج بر هیچکدام غسل واجب نیست اگر دخول کند هر یك دیگری را در قبل به تنهائی یا دبر تنهائی امّا اگر دخول کند در قبل و دبر جمیعاً پس غسل واجب میشود س عدول از غسل ترتیبی بارتماسی و عکس آن جائز است یا نه و بر فرض جواز تجدید نیت نیز لازم است یا نه ج عدول از غسل ترتیبی بارتماسی و عکس آن چه بجوار تماسی دفعی باشد یا ارتماسی ترتیبی جائز است و حاجت بتجدید نیت نیست بجهت اینکه این عدول مصطلح نیست بلکه اعراض از سبب میباشد بجهت اتیان سبب دیگر س هرگاه دماغ یا گوش کسی را بریده باشند و بعد بلافاصله متصل سازند و بخیه زنند که جوش بخورد و بهم پیوندد در غسل و وضو چه نماید و آن جزء نجس است یا نه ج انچه از شهید ثانی وغیره اعلی الله مقامهم بر میاید اینکه آن جزء نجس است و پاك نمیشود بنابرین در غسل و وضویش اشکال است بلکه در نمازش نیز اشکال است بجهت انکه با میته نجس نماز میکند ولکن حق آنست که آن جزء به تبعیت پاك میشود و یا انکه تعلق روح از مطهرات است چنانچه جنین در رحم قبل از تعلق روح میته و نجس است و بعد از تعلق روح پاك میشود و این اشکال بعد از جدا شدن و انفصال بتمامه میباشد و اگر قطع تمام نشود بلکه آویخته باشد و بعد متصل شود پس ضرر ندارد س غسل نمودن از آب حوض مسجد و مدرسه و صحن شریف جائز است یا نه ج جائز است بشرط آنکه از اهل وقف باشد و بشرط آنکه واقف حین الوقف شرط از منع غسل نکرده باشد و بشرط آنکه ضرر بوقف نداشته باشد و اگر در نهر و حوض مسجد باشد باید که غسالات بالات و زمین مسجد نرسد و بشرط آنکه غسل باعث نفرت موقوف علیهم نشود که اگر موجب نفرت شود جائز نیست و باید که در مسجد الحرام و مسجد النبی نباشد و در سائر مساجد موجب مکث در مسجد نشود مثل اینکه غسل ارتماسی نماید س غسل کردن یا وضو گرفتن از آبی که از برای تشنگان سبیل میکنند مثل آب سقاخانه‌ها که در سر کوچها و راه‌های زوّارات و عابری سبیل میباشد جائز است یا نه ج غسل و وضو صحیح است مادامیکه منافات بغرض سبیل کننده نداشته باشد و یا منع صریح نشده باشد



وظهور اختصاص نیز نباشد و معارض باهم نیز نباشد مثل اینکه تشنه نباشد که از ان
بیاشامد و رفع تشنگی نماید زیرا که مقصود در امثله مرقومه مطلق انتفاع میباشد
هرچند بوضوء و غسل و سیرآب شدن و طبخ نمودن و قلیان را آب تازه نمودن و نحو آن
باشد بلی عمدهٔ مقصود رفع تشنگی است ولیکن قید و شرط نخواهد بود مثل اینکه
عمدهٔ مقصود از وقف مسجد نماز است و کاری که منافی بکردن نماز نباشد ضرر ندارد
بلی اگر علم باختصاص سبیل از برای تشنگان باشد یا انکه امر دائر شود بین سیرآب شدن تشنه
و انتفاع بوضوء و غسل ظاهر اینست که در اینوقت وضوء و غسل صحیح نباشد **س** آب
غسل جنابت یا غسل حیض و نفاس زن با شوهر است و همچنین چیزهائیکه موقوف
باشد غسل بران مثل گرم کردن آب و ظرف و اجرت و نحو آن بر شوهر واجب است یا نه **ج**
بعضی از علماء لازم دانسته و این احوط است هرچند عدم وجوب خالی از قوت نیست مثل
وضوء لکن مشروط است باینکه ناشزه نباشد و منقطعه نیز نباشد والله العالم
س چیزهائیکه ارتکاب آن بر جنب حرام میباشد بیان فرمایند **ج** محرمات بر
جنب هشت چیز است اول بجا آوردن نماز چه واجب چه مستحب مگر نماز میت و همچنین
چیزی که در حکم نماز است چون تشهد فراموش شده و اجزای منسیه و سجدهٔ
سهو بنا بر احتیاط دوم طواف چه واجب و چه مندوب سوم داخل شدن در مسجد
مدینه و مکه چهارم درنگ کردن در سائر مساجد و عبور و دخول بقصد عبور
از دری بدر دیگر هرچند بخط مستقیم نرود ضرر ندارد چه مسجد خراب شده باشد
یا نه بجهت آنکه مسجد همیشه مسجد است هرچند خراب شود مگر در ارض مفتوح العنوه
و مساجد خانه نیز همین حکم دارد بلکه مساجد ملعونه که در کوفه بنا شد بجهت شادی
بقتل سید الشهداء روحی له الفداء نیز همین حکم دارد چنانچه بعضی از علمائی ما
تصریح کرده بحرمت مکث در ان مساجد و الحاق مساجد ملعونه بسایر ضعیف است
بنا بر اشتراط قربت در حصول مسجدیت پنجم مس کتابت قرآن بنحوی که در وضو گذشت
و مس اسماء الله و اسماء چهارده معصوم علیهم السلام هرچند دلیل واضح ندارد

محرمات جنب



واما نوشتن قرآن پس حرام نیست هرچند شیخ بهائی علیه الرحمة حرام دانسته و لکن خلاف مشهور و ضعیف است بلکه مکروه است ششم خواندن سوره عزایم چه تمام سوره باشد وچه بعض حتی بسم الله گفتن و بعضی قائل شده اند که حرمت مختص است بزمانیکه شروع نماید بقصد اتمام که اگر بدون قصد اتمام باشد پس حرام نیست واین قول ضعیف است هفتم روزه گرفتن و تفصیل آن میاید در کتاب صوم انشاء الله تعالی هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اگرچه خود داخل نشود و حرام نیست داخل شدن در مسجد بجهت بیرون آوردن چیزی و یا برداشتن چیزی بشرط آنکه در مسجدین نباشد و باعث مکث در سائر مساجد نشود و همچنین حرام نیست انداختن چیزی در مسجد و حرام نیست غلطانیدن جنب چیزی را در مسجد و یا آویختن چیزی را در آن و تیر زدن کبوتر و نحو آن را در هوای مسجد یا زمین بلکه انداختن آب بینی و دهن نیز حرام نیست هرچند اجتناب از همه اینها قوی و اولی است واما دالان مسجد و حوض و باغچه و صحن مسجد و حجرات و مناره پس مسجد نیست مگر آنکه علم حاصل شود به بودن آن از جزء مسجد واما مشاهد مشرفه پس بهتر آنست که جنب داخل آنها نشود بلکه در رواق و صحن نیز داخل نشود س شخص جنب و زن حائض دعائی که مشتمل بر آیه از سوره عزائم باشد چون دعائی کمیل که مشتمل است بر آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا از سوره حم سجده است و همچنین شعری که اقتباس از آیه از سوره سجده نموده باشند چنانچه بحر العلوم طاب ثراه در منظومه در فضیلت صلوة میفرماید ع بها الی الله العباد تقترب ٭ وذاك قول الله فاسجد واقترب ٭ آیا میتواند بخواند یا نه ج اما شعر منظومه چون فقره اسجد مذکور در قرآن با واو است نه با فا پس خواندن آن ضرر ندارد واما دعائی کمیل پس فقره مذکوره را نخواند و باقی فقرات را بخواند یا فقره مذکوره را نقل بمعنی کند یا آنکه در لفظش فی الجمله تغیر بدهد والله العالم س اگر صبی و مجنون وطی نمایند یا آنکه موطوئه واقع شوند حرام است بر اینها دخول در مساجد و واجب است منع آنها از دخول یا نه و غسل آنها در حال صغر و جنون باعث رفع منع میشود

۱ خلاف مشهور رای غیر مشهور بین الناس از علماء است ۱۲
۲ سوره عزایم یعنی سوره‌هائیکه سجده در آن واجب است و آن چهار است ۱۲
سوره است ۱۲ یعنی آیت یا چند آیت ۱۲
۳ بعض ای یک آیت
۴ مسجدین یعنی دو مسجد که مراد از آن مسجد الحرام و مسجد نبی است ۱۲
۵ هوا یعنی فضا و فضا ما بین زمین و آسمان است از خلاء ۱۲
۶ مناره ای منارة ۱۲
۷ مشاهد مشرفه یعنی قبور معصومین ۱۲
۸ رواق دالان و حجره هر چهار طرف ۱۲
۹ اقتباس یعنی اینکه از قرآن و حدیث گرفتن ۱۲
۱۰ نقل بمعنی کند ای معنیش را بعبارت خود بگوید ۱۲
۱۱ صبی یعنی طفل ۱۲
۱۲ موطوئه یعنی وطی کرده شده ۱۲
۱۳ صغر یعنی کودکی ای نابالغی ۱۲
۱۴ رفع منع یعنی منع صغیر و مجنون در حال صغر و جنون اگر غسل کنند دیگر منع لازم نیست یا نه



یا نه ج وجوب غسل بر اینها بعد از بلوغ و عقل است ولکن باید منع نمایند ایشان را از دخول
در مساجد و مس مصحف و سائر چیزهائیکه حرام است بر جنب و غسل در حال صغر و جنون
باعث رفع منع نمیشود بلی اقوی آنست که اگر صبی ممیز جنب شود و غسل نماید غسل او رفع
حدث جنابت میشود هر چند بهتر آنست که اعاده نماید س مرید الجماع ثانیا هل یستحب
له الغسل خاصة ام الوضوء کاف فی دفع الکراهة وما التکلیف لمریده بعد الاحتلام ج لما
روی ان اعادة الجماع للمجنب من دون الغسل یوجب جنون الولد کما روی فی المحتلم ایضا
فالمخلص لازالة الکراهة لیس الا الغسل والوضوء یوجب خفة الکراهة لا رفعها ولا
محو الکراهة سهل والله العالم س الدسومة فی محل الوضوء والغسل اصلیة
کما فی الرأس او عارضیة هل هی مانعة من الغسل ام لا ج لا تمنع من الغسل والوضوء
ولا من التطهیر علی الاقوی س الغاسل للجنابة او سائر الاغسال الواجبة یقف
علی ارض نجسة رطبة و یغتسل ترتیبا فاذا اراد غسل قدمیه فیطهرهما و یغسلهما یجوز
غسله هکذا ام لا ج الاقوی الجواز کما مر انفا س فی خصوص الغسل الارتماسی
قال بعض انه لا یکفی فیه الدفعة العرفیة و یظهر من آخر المعتبر الدفعة الحقیقیة فما رأیکم
ج ان هذا اشتباه من المستفتی بل الدفعه اذ الکل قائلون بکفایة العرفیة فی الارتماس ولا
یعقل اشتراط الدفعة الحقیقیة بل اظن ان مقصود الفقیه من التعبیر المزبور الاشارة
الی ان الغسل لیس تدریجی الحصول حتی یکتفی فیه بالدفعة العرفیة بل هو آنی الحصول
فلا یحصل الا بعد حصول کمال الانغماس ولا یحصل الا فی ذلک الآن ولو کان الانغماس
بالتدریج من الصبح الی الغروب فلا یحصل الا بعد حصول تمام انغماس البدن فتامل
جیدا فانه دقیق س مستحبات غسل را بیان فرمایند ج مستحبات غسل بسیار است
اول استبراء بشرط آنکه جنابت بانزال باشد نه جماع تنها و کیفیت استبراء در وضو
گذشت اگر استبراء ببول نماید دوم گفتن بسم الله نزد غسل سوم شستن دستها
سه مرتبه تا مرفق یا نصف ذراع یا بند دست پیش از دخول دست در ظرف چه سر گشاده
چه سر تنگ بلکه در آب کثیر چهارم مضمضه پنجم استنشاق بنحویکه در وضو گذشت

ف ۱ — اعاده نماید یعنی صبی ممیز اگر در حالت صغر غسل جنابت کرده باشد وطی نموده یا موطوء شده است باید بعد بلوغ باز غسل جنابت نماید ۱۲
ف ۲ — دسومت یعنی روغن و چربی ۱۲
ف ۳ — انغماس یعنی غوطه زدن ۱۲
ف ۴ — اگر استبراء ببول یعنی اگر جنابت بانزال حاصل شده باشد و استبراء ببول ای بعد از انزال بول نکرده باشد مستحب است استبراء نماید ۱۲
ف ۵ — نزد غسل ای در وقت غسل ۱۲
ف ۶ — سر تنگ ای ظرفیکه سرش تنگ باشد ۱۲

مستحبات غسل



ششم نیت هنکام شستن دستها یا در زمان مضمضه یا استنشاق و اعادهٔ آن نزد شستن سر بهتر است هفتم کذراندن نیت را بقلب بدون امداد بلسان مکر انکه شواهد بدون اعانت بزبان نیت نماید هشتم مالیدن بدن بدست بجهت کمال اطمینان برسیدن آب بجمیع بدن نهم تخلیل یعنی رسانیدن آب در مواضع که محتاج بان نیست چون زیر پستان و انکشتر کشاد دهم تعجیل در تمام نمودن غسل یازدهم یك صاع بودن آب غسل و آن تخمیناً یك من تبریزی یا علاوه میباشد و تا یك من و نیم هم محتمل است و ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی کافی میباشد با ملاحظه مقدمات غسل دوازدهم حضور قلب در غسل که غسل نیز عبادت پروردکار است سیزدهم خواندن این دعا نزد غسل اللهم طهر قلبی و زك عملی و تقبل منی سعیی و اجعل ما عندك خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین یا آنکه بکوید اللهم طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتك و الثناء علیك اللهم اجعله لی طهوراً و شفاء و نوراً انك علی کل شئ قدیر و خواندن این دعا بعد از غسل نیز خوب است چهاردهم پوشاندن عورت اکرچه در آب باشد و وجوب پوشاندن زمانی است که ناظر محترم باشد و اکر غسل نمود بدون ستر عورت هرچند بدست و نحو آن باشد غسلش صحیح است اکرچه معصیت نموده پانزدهم شستن موئی خفیف که از توابع بدن است شانزدهم باز نمودن کیسوئی بافته هفتدهم شستن سر را بدستار آب هیجدهم شستن سر را سه مرتبه و سائر اعضاء را دو مرتبه نوزدهم مسواك کردن پیش از غسل و بعد از غسل بیستم اختیار کردن غسل ترتیبی بر ارتماسی بیست و یکم اختیار آب و مکان خالی از شبهه بیست و دوم غسل در آب فرات بلکه در شط فرات بهتر است از غسل باب فرات به تنهائی بیست و سوم ابتدا با علی نمودن در غسل هرچند واجب نیست چنانچه کذشت

پس مکروهات جنب نیز بیان شود

مکروهات آن نیز بسیار است اول خواب پیش از غسل دوم خضاب ریش یا دست و یا و یا سر بحنا و یا وسمه و نحو آن و همچنین مکروه است از برای خضاب کرده جنب شدن

مکروهات جنب

ف۱ امداد بلسان ای بغیر تلفظ از زبان ۱۲

ف۲ تخلیل ای انکشتان در میان یکدیکر در آوردن ۱۲

ف۳ وزن صاع ۱۰۱۲ روپیه انکریزیه ۱۲

ف۴ مثقال صیرفی وزنش چهار و نیم ماشه است و تقریباً دو مثقال و نیم یك توله هند است اما

ف۵ مقدمات یعنی ابتداء مضمضه و استنشاق و غیره ۱۲

ف۶ عورت یعنی پیش و پس ای قبل و دبر ذکر از زن و مرد ۱۲

ف۷ بدست و نحوان یعنی آکر چیزی میسر نباید باید ستر عورت از دست و غیره بکند ۱۲

ف۸ توابع بدن ای تابع بدن یعنی در حکم بدن است ۱۲

ف۹ خالی از شبهه یعنی مشکوك نباشد ۱۲

ف۱۰ به تنهائی یعنی بیرون از شط فرات مثلاً آنکه بیرون کند آب فرات در آب غسل کند ۱۲

ف۱۱ وسمه برای خضاب نیل ۱۲



مادامیکه خضاب تمام رنگ خود را نداده باشد بلی بعد از شستن کراهتی ندارد هر چند اثر رنگ باقی باشد سوم اکل و شرب زیرا که موروث فقر و برص است و بهتر آنست که وضو بسازد یا آنکه دست را بشوید و مضمضه و استنشاق نماید چهارم استعمال آبی که در وضو بیان شد کراهت آن از برای وضو از آب متغیر و نیم خورده و غیر آن پنجم خواندن قرآن هر چند کم باشد و از هفت آیه تا هفتاد آیه هر چه بالا رود کراهت آن نیز زیاد میشود بلکه کراهت قرائت بالنسبه بهر محترمی چون دعا و زیارت و اسماء الله و اسماء انبیا و ائمه هدی علیهم السلام نیز ثابت است ششم دخول جنب در امکنه محترمه از قبور انبیا و علما و شهدا و مجلس تعزیت و علم و نزد محتضر که محضر ملائکه است و داخل شدن در قبر میت بجهت دفن هفتم رساندن دست باشیاء محترمه غیر مس قرآن که حرمت آن گذشت نیز دست نمودن بجلد و حاشیه و غلاف قرآن و بر داشتن قرآن مکروه است هشتم نوشتن قرآن بلکه نام هر محترمی مکروه است از برای جنب هر کار محترمی چون نماز میت و غسل دادن میت و سجده شکر و سجده تلاوت قرآن و اما حجامت و ذبح گوسفند ضرر ندارد اگر چه ذبح گوسفند تو بابی تکردن بهتر است نهم نوره کشیدن پیش از غسل دهم روغن مالیدن به بدن یازدهم غسل ارتماسی نمودن در آب ایستاده چه کر باشد یا کمتر از آن چه چاه باشد یا غیر آن بلکه غیر غسل جنابت نیز در آب ایستاده ارتماس مکروه است دوازدهم استعانت بغیر در غسل جنابت بلکه در مطلق غسل والله العالم

در غسل حیض و احکام حائض

س خون حیض بچه چیز شناخته میشود و علامات و صفات آن چیست ج در غالب وقات تیرگی رنگ و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن و گاهی خلاف اینها هم میشود س عادت وقتیه و عددیه چه قسم متحقق میشود ج متحقق میشود بدیدن خون دو دفعه در دو ماه پیهم که مساوی باشد از حیثیت عدد و زمان که در اول ماهی مثلا پنج روز خون ببیند که در این زمان صاحب عادت عددیه و وقتیه خواهد بود پس اگر در اول ماهی پنج روز ببیند و در اول ماه دیگر هفت روز مثلا این زن صاحب عادت وقتیه خواهد بود نه عددیه و اگر در

در غسل حیض و احکام حائض

اول ماه مثلاً پنج روز به بیند و در آخر ماه نیز پنج روز به بیند این زن صاحب عادت عددیه است نه وقتیه **س** هرگاه عادت زن قرار گرفت و بعد تغییر یافت که دو دفعه خون دید مثل هم کدام یک ازین دو عادت معتبر است **ج** عادت دوم معتبر است چنانچه مصرح به بعضی از اجلاء علماء میباشد و همچنین اگر غیر عادت اولی و ثانیه در ثالثه دو دفعه مثل هم خون به بیند عادت سومی معتبر است و هکذا هرچند ظاهر بعضی از نصوص بلکه ظاهر بعضی از علماء این است که عادت اولی معتبر است **س** ابتدائی بلوغ زن چه وقت است **ج** بعد از تمام شدن نه سال و یا روئیدن موئی درشت در پشت زهارش **س** یأس در زنان و یائسه شدن ایشان بچه قدر از سن حاصل میشود **ج** در غیر قرشیه به تمام شدن پنجاه سال است و در قرشیه به تمام شدن شصت سال است بنابر مشهور **س** زن اگر شك در بلوغ داشته باشد و خون به بیند تکلیفش چیست **ج** همین علامت بلوغ است اگر ممکن باشد که خون حیض باشد والا استحاضه است **س** اگر شك در یأس داشته باشد و خون به بیند چه نماید **ج** محکوم بحیض است خصوصاً اگر بصفت حیض باشد **س** اگر چیزی از زن خارج شود و شك نماید که خون است یا نه چه نماید **ج** تا علم بخون بودن آن بهم نرساند پاك است مثل بول و منی و سائر نجاسات **س** هرگاه زن خونی در جامهٔ خود به بیند و نداند که از رحم او آمده یا از جائی دیگر چه نماید **ج** آن خون نجس است ولکن غسلی بر او نیست **س** اگر خون مشتبه شود بنفاس مثل اینکه چیزی بیرون آید از فرج و شك کند که انسان است یا مبدأ انسان یا غیر آن حکم بحیض میشود یا نه **ج** محکوم بحیض است خصوصاً اگر در ایام عادت حیض باشد **س** هرگاه خون خارج مشتبه شود بخون بکارت باین معنی که نداند خون بکارت است یا حیض چه نماید **ج** باید امتحان کند باین نحو که پنبه بردارد و داخل مهبل نماید پس پنبه را بیرون آورد اگر پنبه طوق دار بیرون آمد خون بکارت باشد والا خون حیض است و با امکان اختبار اگر ترك اختبار نماید و نماز کند نمازش باطل است احتیاطاً اگرچه بعد معلوم شود که خون حیض نبوده بلی اگر ترك اختبار از روی غفلت

مثل هم یعنی هم صفت ۱۲

مصرح به یعنی تصریح کرده شده باین ۱۲

نصوص روایات و حدیث که صحیح و ظاهر باشد ۱۲

زهار یعنی فرج و ذکر ۱۲

یائسه شدن یعنی از حیض بازماندن ۱۲

قرشیه یعنی سیده ۱۲

نفاس یعنی خون زائیدن ۱۲



یا نسیان و نحو آن باشد ضرر ندارد س اگر خون مشتبه به بکارت شد و ممکن از تشخیص
و اختبار آن نشود بسبب نیافتن پنبه و نحو آن یا تاریکی شب و نحو آن یا بسبب زیادتی خون
چه نماید ج رجوع نماید بحالت سابقه و بهمان عمل نماید چه حیض چه قروح و جروح و چه استحاضه
و اگر حالت سابقه معلوم نباشد بهتر آنست که عمل باحتیاط کند از تروک حائض و عمل
باستحاضه س اقل ایام حیض و نفاس و استحاضه و اکثر ایام هر یک و اقل طهر بین
الحیضتین چیست ج اقل ایام حیض سه روز است پس اگر کمتر از سه روز خون به بیند
حیض نخواهد بود و اکثر ایام آن ده روز است و اقل طهر بین الحیضتین نیز ده روز است
و اما نفاس پس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب کثرت مثل حیض میباشد که
ده روز است و اما استحاضه پس حدی از برایش نیست نه از جانب قلت و نه از جانب
کثرت س شب اول و شب چهارم در ایام حیض محکوم به حیض است یا نه ج
شب اول و شب چهارم و هم چنین شب یازدهم خارج است س در حیض توالی
شرط است یا نه ج دو توالی شرط است در حیض اول توالی ایام که ایام حیض متصل
بیکدیگر باشد پس سه روز در ضمن ده روز کافی نیست دوم توالی دم که خون در بین
سه روز در ایام حیض مستمر و متصل باشد باین معنی که هر وقت که پنبه بر دارد پنبه خون
آلوده بیرون آید اگر چه بخودی خود خون بیرون نیاید و اگر پنبه بر دارد و خون آلوده
نشود پاک بیرون آید پس حیض نخواهد بود س در حیض چه قدر تقدم و تاخر برای
ذات العادة عیب ندارد ج تقدم و تاخر قلیل که مسامحه شود ضرر ندارد هر چند که بصفت
حیض نباشد و الا مدار بر صفت حیض است پس تقدم و تاخر مفرط محتاج است بوجود
صفات حیض تا حکم بحیض شود هر چند اقوی در معتاده بعادت وقتیه حکم بحیض است
هر چند دو روز یا بیشتر از زمان حیض خون به بیند س زنیکه استقرار در ایام عادت
ندارد بعد از رویت خون تکلیفش چیست و زن که صاحب عادة وقتیه است و یا عددیه
بعد از دیدن خون چه نماید ج تحیض یعنی حکم بحیض نمودن زن در جمیع اقسام مسطوره
بمجرد رویت خون قوی است س هر گاه ضعیفه ذات العادة المستقره را خون قطع شود

ف ۱ متمکن از تعیین در اینجا ۱۲
ف ۲ قروح و جروح زخم و دمل ۱۲
ف ۳ تروک یعنی ترک‌ها ۱۲
ف ۴ اقل یعنی کمتر
ف ۵ طهر یعنی پاکی ۱۲
ف ۶ حیضتین یعنی دو حیض ۱۲
ف ۷ طهر یعنی ایام پاکی از حیض ۱۲
ف ۸ نفاس یعنی خون تولد ۱۲
ف ۹ توالی یعنی پی در پی ۱۲
ف ۱۰ دم یعنی خون ۱۲
ف ۱۱ مستمر یعنی همیشه یعنی متصل ۱۲
ف ۱۲ بخودی خود ۱۲
ف ۱۳ ذات العادة ای صاحب عادت ۱۲
ف ۱۴ مسامحه ای عدم توجه ۱۲
ف ۱۵ مفرط یعنی زیاده ۱۲
ف ۱۶ معتاده ای صاحب عادت ۱۲
ف ۱۷ استقرار ای قرار ۱۲
ف ۱۸ رویت یعنی دیدن ۱۲

قبل از تمام شدن ایام عادت باید غسل کند یا آنکه منتظر گذشتن ایام عادة خواهد
بود ج اگر خون قطع شود بالمرة بحیثیتی که بعد از استبراء بگذاشتن پنبه در فرج خود
چیزی ظاهر نشود در پنبه پس واجب است که غسل کند و لکن بعد از استبراء بطریقیکه ذکر
شد کما قال فی المنظومة س وکلما لاح رجوع الطهر * لحائض فانها تستبری * س
هرگاه زنی خون دید سه روز مستمر بعد قطع شده و در روز دهم باز دید و قطع شد
چه نماید ج تماما حیض است با ایامی که خون قطع شده بود س هرگاه سه روز
خون دید و قطع شد باز در روز دهم و یازدهم خون دید چه نماید ج ذات العادة بقدر
عادتش را حیض قرار دهد و باقی را استحاضه و غیر ذات العادة ده روز را حیض قرار
دهد و باقی را استحاضه س هرگاه بین دو خون که محکوم بحیض است ده روز فاصله
شود چه نماید ج هر دو خون حیض است چه فاصله میان حیضتین باستحاضه باشد
یا هیچ خونی نه بیند س صاحب عادة وقتیه اگر خون به بیند که بصفت حیض نباشد
حکم بحیض مینماید یا نه ج صاحب عادة وقتیه بمجرد دیدن خون در وقت عادت ترک
عبادت نماید اگر چه بصفت حیض نباشد و اگر چه یک روز یا دو روز پیش از عادة هم
به بیند مگر آنکه یقین کند که حیض نیست س هرگاه در ظهر مثلا خون دید
تا ظهر روز چهارم در این ایام چه نماید ج کفایت میکند تلفیق در بودن حائض
بودن و احوط عمل باحتیاط است درین فرض و در هر سه روزی که بتلفیق حاصل
شود بلی اگر در روز چهارم تا شب خون باقی باشد احتیاط روز سیم ساقط است
صاحب عادة عددیه بمجرد دیدن خون خود را حائض بداند یا آنکه لازم است
که جمع بین تروک حائض و عمل مستحاضه نماید و اگر خونش بصفت حیض نباشد
چه کند ج اقوی آنست که صاحب عادة عددیه ترک عبادت نماید تا سه روز اگر مستمر
شد خونش تا سه روز پس معلوم میشود که حیض است و الا قضا میکند صوم
و صلوة را و لازم نیست جمع نمودن بین افعال استحاضه و تروک حائض بلکه تمیز
خود را حائض بداند هر چند خونش بصفت حیض نباشد علی الاقوی س ضعیفه

استبرا برای بنبه دادن پنبه در فرج که قبل از غسل شستن ۱۲
غیر ذات العادت یعنی زنیکه عادت عددیه نداشته باشد ۱۲
حیضتین یعنی دو حیض ۱۲
در ظهر یعنی وقت ظهر ۱۲
تلفیق یعنی ایام را بهم آوردن و ترتیب دادن ۱۲
مستمر یعنی همیشه ۱۲
تروک یعنی ترک ۱۲
جمع نمودن یعنی افعال مستحاضه و تروک حائض هر دو را بجا آوردن ۱۲
ضعیفه یعنی زن ۱۲



هرگاه وقت و عدد عادت خود هر دو را فراموش نماید و بعد رؤیت دم ازده روز
بگذرد عمل حیض می نماید یا آنکه جمع خواهد کرد در تروك حائض و عمل استحاضه و یا
آنکه عمل بروایت میکند که هفت روز عمل حیض نموده غسل میکند و باقی را استحاضه
قرار میدهد ج جمع لازم نیست واظهر واقوی عمل بروایت است اگر تمیزی در خونش
نباشد واگر تمیزی در خونش باشد پس هر چه بصفت حیض باشد آنرا حیض قرار دهد بشرط آنکه کمتر از سه روز
زیاده برده روز نباشد وانچه بصفت استحاضه است عمل باستحاضه میکند واگر تمیز
ممکن نباشد مثل اینکه همه یك رنگ باشند یا آنکه کمتر از سه روز و زیاده برده روز باشد
همان این عمل بروایت نماید که در سوال مسطور شد س ضعیفه مبتدئه و مضطربه
که عادتش هنوز مستقر نشده باشد چه نماید بعد از رؤیت دم ج اگر تمیز در خونش باشد
که بصفت حیض باشد عمل بحیض نماید با شرائط آن چنانچه گذشت واگر بصفت استحاضه
باشد عمل بآن نماید واگر تمیز نباشد یا آنکه ممکن نباشد تمیز رجوع بعدد و وقت عادت
خویشان خود یا بعدد عادت خویشان نماید و عمل کند واگر عادت خویشان مختلف
باشد عمل بعادت غالب آنها نماید واگر ممکن نباشد که خبر از ایشان بگیرد اگر خون مستمر باشد
تا یك ماه مخیر است در اینکه سه روز در ماهی و ده روز در ماه دیگر یا در ماهی شش روز
یا هفت روز را حیض قرار دهد واگر خونش تجاوز از ده نمود و مستمر نشده تا یك ماه
باز مخیر است مابین سه و هفت روز و میتواند ده روز را حیض قرار دهد مگر آنکه
یقین کند که حیضش بده روز نمیرسد پس در ینصورت هر قدری را که یقین بخلافش
ندارد حیض قرار دهد واگر این را هم نداند اگر هفت روز را قرار دهد احوط است
چنانچه مبتدئه هم اگر هفت روز قرار دهد بهتر است و باقی را استحاضه س
اگر وقت عادت با تمیز معارضه نماید یعنی که ضعیفه عادیه عدد دید خونش تجاوز
از عدد ایام عادتش نمود لکن در زمان عادت بصفت استحاضه بود و در غیر ایام
عادت خونش بصفت حیض بود چه نماید ج اگر ممکن نباشد حیض بودن جمیع اقوی
تقدیم عادت وقت است بر تمیز پس آنچه را که در وقت دید حیض قرار دهد اگر چه

(۱) رؤیت یعنی دیدن ۱۲
(۲) دم یعنی خون ۱۲
(۳) زن مبتدئه آنکه خون ابتدا او را بیاید ۱۲
(۴) زن مضطربه غیر مستقره و آنست که بعد از حیض اول وانقضای ده روز از حیض اول خون ببیند ... اضطراب ایشان از ... عدد اقل باشد خواه ... ابتدا اثر یا غیر آن ۱۲
(۵) مستقر نشده یعنی ... قرار نگرفته باشد عادت او در عدد و وقت ۱۲
(۶) مخیر ای اختیار داده شده ۱۲
(۷) مبتدئه زنیکه اول بار خون حیض ببیند ۱۲
(۸) معارضه باهم نقیض شدن ۱۲
(۹) عادیه ای عادت داشته ۱۲



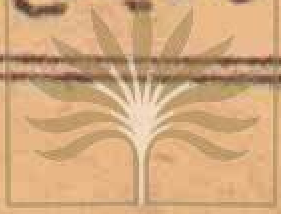
بصفت حیض نباشد و اما در صورت امکان حیضیت جمیع مثل اینکه زیاده از ده نباشد پس
همه را حیض قرار دهد س ضعیفه هرگاه سه روز خون دید غیر مستمر و قطع شد و بعد سه
روز دید مستمر را چه نماید ج خون دوم حیض است و اول استحاضه اگرچه خون اول در زمان حیضش هم
باشد س صاحب عادة وقتیه و عددیه هرگاه ده روز بیشتر از عادت خون دید و از ده گذشت
چه میکند ج ایام عادتش را حیض قرار دهد و باقی را استحاضه خصوصاً اگر در ایام عادت خون
بصفت حیض باشد و اگر صفت مخالف باشد حکمش در سابق گذشت س ضعیفه خونش
از زمان عادتش گذشت و بده نرسید حکمش چیست ج بمجرد رویت خون هرگاه خود را
حائض بداند باکی ندارد هرچند احوط جمع نمودن بین تروک حائض و افعال استحاضه است
پس باید صبر نماید تا ده روز پس اگر خونش در ده ایستاد پس آن همه حیض است و اگر از ده گذشت
پس از ما سبق معلوم شد که ایام عادتش حیض و باقی استحاضه است س هرگاه مابین دو
خون که هر دو خون صفت حیض دارند ده روز فاصله شود بخونی که صفت استحاضه داشته باشد
چه نماید ج آن دو دم محکوم بحیض است و آن ده روز محکوم باستحاضه است س هرگاه
ضعیفه عدد را بداند و زمان را فراموش نماید که در چه وقت از ماه بود تکلیفش چیست
ج عدد را در اول ماه حیض قرار دهد بنا بر احوط و در باقی عمل استحاضه نماید س
هرگاه ضعیفه احتمال پاک شدن را بدهد واجب است غسل نماید یا آنکه صبر کند تا یقین
بنقاء و پاکی حاصل شود ج ضعیفه همین که احتمال نقاء در خود بدهد واجب است که
استبراء نماید و اختبار نماید تا خاطر جمع شود و استبراء باین کیفیت است که پنبه داخل فرج
نماید و قدری صبر و تأمل کند و پنبه را بیرون آورد پس اگر پنبه آلوده بخون باشد پاک نیست
و اگر آلوده بخون نباشد پاک است و واجب است که غسل کند مگر آنکه یقین داشته باشد
که خون عود میکند س اگر در زمان پاکی شک در عود خون داشته باشد چه کند ج واجب است
که غسل کند و عبادت خود را بعمل آورد خصوص اگر ظن بعدم عود خون پیش از ده روز
داشته باشد که واجب است غسل کند و عبادت کند س اگر ظن بعود خون پیش از
ده روز داشته باشد تکلیفش چیست ج احوط در صورت مفروضه آنست که غسل کند

ونماز کند ولی اگر عادت بعود دارد بیش از ده روز باکی نیست که صبر کند هرچند احوط واولی
درین قسم نیز اینست که غسل کند وعمل خود بجا آورد واگر بعد از این غسل خون ندید تا ده
روزش گذشت بهمان غسل اول کفایت میکند وحاجت بغسل دیگر نیست س احکام
حائض را بیان فرمایند ج حرام است بر حائض آن هشت چیز که بر جنب حرام بود چونکه جنب
وحائض شریکند در غالب احکام بلکه غالب مکروهات جنب در حق حائض نیز جاریست
مثل داخل شدن در هر عبادتیکه مشروط بطهارت است واگر هم بجا آورد صحیح نیست
ومثل غسل ونماز وروزه وحرام است جماع در قُبُل حائض با علم بحیضش وانکه وطی
در حال آمدن خون باشد وبا علم بانکه فرج است وانکه وطی کننده عاقل وبالغ ووطی با دخال
تمام حشفه بشود وانکه واطی خنثی مشکل نباشد وهم چنین موطوئه وانکه جاهل بحرمت
یا ناسی نباشد وانکه مختار باشد نه مجبور ومضطر وانکه موطوئه زنده باشد نه مرده
وانکه زن حائض اجنبیه نباشد که با جتماع این شرائط واجب میشود کفاره علی الاحوط
ودر جواز وطی دبر اشکال است واحوط اجتناب است اگرچه قول بجوازش قویست
واین حکم زمانی است که از دُبُر حیض نه بیند واحوط در صورت حیض دیدنش از دُبُر
اجتناب از وطی از قُبُل نیز میباشد وحرمت وطی حائض از برای مرد وزن هردو ثابت است
وفعل آن موجب فسق است بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بحرمت آن وموجب
تعزیر میشود نزد حاکم شرع ووطی متحقق میشود بادخال حشفه بلکه بادخال بعض از آن
علی الاحوط س قول زن در پاک شدن از حیض وحائض بودن مسموع است یا نه
ج بلی مسموع است هرچند در ماهی سه خون ادعا نماید مادامیکه متهم بتضییع
حق شوهر نباشد س کفاره وطی حائض را بیان فرمایند ج در اول حیض مرد باید
هیجده نخود طلای مسکوک بدهد ودر وسط آن نه نخود ودر آخر آن چهار نخود ونیم
باید بدهد در زمانی که زن آزاد باشد واگر ضعیفه کنیز باشد کفاره اش سه چارک
از گندم یا جو میباشد وبهتر دادن ده چارک است بده مسکین س هرگاه بعد از
وطی خلاف اعتقادش معلوم شود از حُرّه وامه بودن زن یا اول ووسط وآخر بودن



حیض مدار بر اعتقاد سابق است یا نه ج مدار بر واقع[1] است پس اعتبار نماید انچه را که
در واقع بوده پس اگر وطی نمود زن را با اعتقاد امه و بعد معلوم شد که حره و آزاد بوده
باید کفاره وطی آزاد را بدهد و هم چنین است صورت عکس و اگر وطی نمود با اعتقاد یکه آخر
حیض است بعد معلوم شد که اول آن بوده یا عکس عمل نماید بانچه در زمان وطی بوده است
س شخص عاجز از کفاره چه نماید ج عاجز از کفاره باید انتظار وسعت[2] بکشد که در
زمان وسعت بدهد و استغفار نیز نماید که در بعضی از اخبار است که استغفار بدل است
از کفاره هر چند استغفار و توبه مسقط کفاره نمیباشد علی الاحوط س اگر ضعیفه
از حیض پاک شود و غسل نکرده باشد وطی آن جائز است یا نه ج بلی جائز است با کراهت
و اگر تغسیل فرج[3] نماید باعث تقلیل[4] در کراهت میشود س هرگاه ضعیفه جنب حائض
شود غسل جنابت در حال حیض از و صحیح است یا نه ج خیر صحیح نیست تا آنکه پاک شود و
بعد از پاکی یک غسل به نیت هر دو مینماید چنانچه در سوال از تداخل[5] اغسال گذشت
س وضوء پیش از غسل حیض شرط صحت غسل حیض است یا آنکه میتواند بعد از
غسل وضوء را بسازد ج شرط نیست در صحت غسل حیض و غیر آن از اغسال تقدم وضوء
بلکه بی وضو هم صحیح است بلی اتیان به صلوة نمی تواند نماید مگر بعد از غسل و وضوء
جمیعاً لیکن پیش از غسل افضل است بلکه احوط است چنانچه گذشت س هرگاه ضعیفه
درک نماید اول وقت را متطهره[6] و بعد حائض شود قضای نماز بر او واجب است یا نه ج
اگر درک نماید ضعیفه از اول وقت نماز بقدر اداء اقل واجب از نماز را بحسب حال خود
از کندی و تندی و بحسب قصر و اتمام[7] با اجتماع شرائط از طهارت و غیر آن و بجا نیاورده
باشد نماز را پس واجب است بر او قضائی آن و اما اگر درک کند از اول وقت بقدر
کمتر از اقل واجب پس بر او قضائی نماز واجب نیست هر چند در نماز چهار رکعتی سه
رکعت را درک کند و در سه رکعتی دو رکعت را و در دو رکعتی یک رکعت را درک
کند س اگر ضعیفه حائض درک کند از آخر وقت بقدر یک رکعت که اگر غسل نماید
و وضوء بسازد بقدر یک رکعت میتواند اتیان بصلوة نماید و مع ذلک نماز را بجا

[1] واقع امر حقیقت ۱۲
[2] وسعت ای مقدور ۱۲
[3] تغسیل یعنی شستن ۱۲
[4] تقلیل یعنی کمی ۱۲
[5] تداخل یکدیگر را داخل کردن ۱۲
[6] متطهره یعنی در حال طهارت ۱۲
[7] قصر و اتمام ای نماز قصر و تمام ۱۲



نیاورد قضا بر او لازم است یا نه ج بلی لازم است قضا و همچنین واجب است در صورت مسئوله که درک یک رکعت میتواند نماید ادای آن صلوة هر چند با تیمم باشد در صورتیکه تیمم بجهت عذری از اعذار باشد مثل عدم قدرت بر استعمال آب از خوف ضرر و نحو آن نه بجهت ضیق وقت و اگر تیمم بجهت ضیق وقت باشد نه بجهت نبودن آب مثلا اقوی عدم لزوم ادا و قضا است هر چند احوط لزوم اداء و با عدم اداء احوط لزوم قضاء میباشد والله العالم س هرگاه ضعیفه بیش از دخول وقت طهارت گرفته و جمیع شرائط جمع بود که وقت داخل شده و آنقدر گذشته که میتوانست نماز را بقدر اقل واجب بجا بیاورد و اهمال نمود بجا نیاورد در چنین صورت قضا لازم است یا نه ج حکم بوجوب قضاء مشکل است اگر چه در اینصورت نیز لزوم قضا احوط میباشد س طلاق حائض جائز است یا نه ج حرام است طلاق و صحیح نیست بشرطهائی که میاید انشاء الله تعالی س اعمال مستحبه حائض را اشاره فرمایند ج بدانکه مستحب است که حائض وقت نماز کهنه بخود بر دارد و وضوء بسازد بقصد ذکر خدا و در جای پاکی به نشیند و اگر مکان معینی برای نماز دارد در آنجا روی بقبله به نشیند و بقدر نماز ذکر و تسبیح و حمد خداوند نماید و اگر تسبیحات اربعه بخواند بهتر است و استغفار نیز خوب است و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد در خصوص این حال و اگر نواقض وضوء صادر شود وضوء مستحب و بهتر آنست که موالات قراءت و سائر شرائط کمال نماز را در ذکر خود بجا آورد و منافیات نماز را از تکلم و خنده و نحو آن را ترک نماید و تیمم بدل از وضوء در وقت نبودن آب یا ممکن نبودن استعمال آب نیز مشروع است و نشستن رو بقبله شرط کمال است و الا بهر سمت جائز است نشستن بقدر نماز و ذکر نمودن والله العالم س ضعیفه در حال حیض میتواند که غسل جمعه یا توبه و نحو آن نماید یا نه ج بلی میتواند ضعیفه در حال حیض غسل جمعه یا توبه یا غسل احرام و یا غسل شبهای رمضان و همچنین سائر اغسال مستحبه را بجا آورد و چنانچه میتواند که وضوء بجهت ذکر در وقت نماز یومیه بگیرد یا بجهت تلاوت قرآن و زیارت اهل قبور وضوء بگیرد بلی اغسال واجبه را چون غسل جنابت و غسل

ف ۱ مسئوله یعنی سؤال کرده شده ۱۲
ف ۲ ضیق یعنی تنگی ۱۲
ف ۳ اهمال یعنی فروگذاشتن چیزی را از خود ۱۲
ف ۴ کهنه یعنی پارچه ...
ف ۵ تسبیحات اربعه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ۱۲
ف ۶ موالات یعنی پی در پی ۱۲
ف ۷ منافیات نماز از تکلم و غیره ۱۲
ف ۸ مشروع است ...
ف ۹ کمال ای کمال اعمال ۱۲
ف ۱۰ توبه ای غسل توبه ۱۲
ف ۱۱ احرام ای احرام عمره و حج ۱۲
ف ۱۲ ذکر ای ذکر خدا ۱۲



مس میت وغوآن را درین حالت نمیتواند بجا آورد **در غسل استحاضه**
واحکام آن س حقیقت استحاضه وعلامات آن را بیان فرمایند **ج**
خون استحاضه در غالب وقات زرد رنگ وفاسد ورقیق وصاف میباشد وبسستی
وسنگینی خارج میشود بدون سوزش بر عکس خون حیض وبسا هست که بصفات
خون حیض هم میشود چنانچه در حیض گذشت **س** از برای خون استحاضه در جانب
قلت وکثرت حدی هست یا نه وهمچنین معتبر است فصل اقل طهر مابین دو خون
استحاضه یا استحاضه وخون دیگر از حیض ونفاس یا نه وایا سن را مدخلی هست
در تحقق استحاضه یا نه **ج** از برای خون استحاضه در جانب قلت وکثرت حدی نیست
چنانچه در بحث حیض اشاره بآن شده وهمچنین معتبر نیست فصل اقل ایام طهر بین
از دو آن وخون دیگر پس در هر زمان که خون خارج شود از زن که محکوم بحیض ونفاس
نباشد وخون قروح وجروح نباشد محکوم باستحاضه است وهمچنین از برای خون
استحاضه سن مخصوصی معتبر نیست پس در کمتر از نه سال وبیشتر از پنجاه سال یا شصت
سال ممکن است که خارج شود بلی اگر خارج شود قبل از بلوغ پس احکام آن را بعد از بلوغ
از برای مشروط بطهارة رعایت نماید مثل جنابت قبل از بلوغ ولکن درباره غیر خود مثل
چون عدم عفو کمتر از درهم بعلی ازان وکشیدن مقدار معینی از آب چاه در ریختن
آن در چاه پس فرقی مابین پیش از بلوغ وبعد از بلوغ نیست **س** خون استحاضه
مطلقاً حدث وناقض وضوء میباشد یا نه وایا مختلف میشود بکمی وزیادتی ایام و
اوصاف یا نه **ج** بلی خون استحاضه مطلقاً حدث وناقض طهارت میباشد هرچند
بمقدار ذره باشد واستمرار خروج شرط نیست وهمین که خون از باطن خارج شود
محکوم باستحاضه است وبسبب کمی وزیادتی واختلاف اوصاف مختلف نمی شود حکم
آن بلی حکم آن بسبب اختلاف در کمیت یعنی در مقدار خون بحسب قلت وکثرت
ووسطیت مختلف میشود بمراتب ثلاثه که احکام آن مذکور میشود انشاء الله **س**
هرگاه خون استحاضه از مجرای آن که رگ وعرق مسمی بعاذل میباشد خارج شود

در غسل استحاضه واحکام آن

فصل اقل طهر الی آخره اقل طهر ده روز است مابین دو حیض پس مطلب سؤال این است که چنانکه فصل اقل طهر مابین دو حیض معتبر ومقرر است آیا همچنین فصل اقل طهر میان دو استحاضه یا مابین استحاضه وحیض یا مابین استحاضه ونفاس نیز معتبر است یا نه ۱۲

طهر فاصله بین دو حیض ۱۲

قلیله ومتوسطه اقسام استحاضه ۱۲

زخم ودمل ۱۲

قروح وجروح زخم

یائسه زن پیر که حیض موقوف شود برای او

بعد از بلوغ

غیر خود

مطلقاً

خواه قلیله ۱۲

استمرار همیشگی ۱۲

مجرای جای جریان ۱۲

عرق یعنی رگ ۱۲



وبفضای فرج باقی بماند بقسمی که بیرون آوردن آن با نکشت ونحو آن ممکن باشد حکم بحدث
استحاضه میشود یا نه ج بلی کافی است بعد از خروج ولو بمقدار ذره باشد وجود خون در باطن
بنحویکه توان بیرون آورد واکر بیرون نیاید بالمره هرچند در باطن موجود باشد پس هیچ اثری
بر آن مترتب نمیشود س اقسام استحاضه را بیان فرمایند ج خون استحاضه عسب عادت تیکه زنان
دارند که پنبه را بقدر متعارف بر میدارند وبر روی خرقه میکذارند ومطابق فرج بر میدارند
وبر روی فرج می بندند پس اکر مانعی از نفوذ خون نداشته باشد وبقدر متعارف که نه بسیار
طول دهد ونه زود بکیرد بر سه قسم است قلیله وکثیره ومتوسطه س هریک از اقسام
ثلثه را بیان فرمایند ج قلیله آنست که خون به پنبه برسد وپنبه را سوراخ نکند وفرو
رود ومتوسطه آنست که خون پنبه را سوراخ کند وفرو رود وکثیره آنست که خون پنبه را
سوراخ کند واز پنبه بکذرد وبه کهنه برسد س هرکاه ضعیفه خون از رحمش خارج
شود ونداند که کدام قسم از اقسام ثلثه مذکوره است چه نماید ج لازم است که اختبار
کند پس اکر بعد از اختبار معلوم شد که از چه قسم از خون است بهمان عمل نماید واکر معلوم
نشد وممکن هم نباشد تحصیل علم پس اکر ابتدای دیدن خون باشد استحاضه قلیله حساب کند
واکر ابتدای دیدن خون نباشد عمل بحالت سابقه نماید س احکام هریک از اقسام
ثلثه را بیان فرمایند ج امّا استحاضه قلیله پس در صورت رسیدن خون به پنبه هنکام
اتصال خروج خون واجب ست اینکه پنبه را عوض نماید وظاهر فرج را بلکه قدری از
باطن آنرا مز باب المقدمه بشوید وظاهر فرج آنست که هنکام نشستن زن بر دو قدم
ظاهر میشود وازبرای هرنمازی از نمازهای واجب وضوء بسازد وهمچنین واجب است
که درحال وضوء ونماز فرج خود را محکم به بندد وبعد از وضوء بلافاصله نماز را بجا آورد
واز برای هریک از دو رکعت نافله هم یک وضوء بسازد س از برای صلوة احتیاط
واجزای منسیه وضوی علیحده میخواهد یا نه ج نماز احتیاط در شکوک واجزای
منسیه مثل تشهد وسلام وسجده منسیه وسجدهٔ سهو حاجت بوضوی علیحده
ندارد وامّا متوسطه پس واجب ست آنکه عمل نماید آنچه را که در قلیله ذکر شده وعلاوه

حدث یعنی موجب غسل ووضوی ۱۲
ولو ای اکرچه ۱۲
بالمره ای هرکز وهمیشه ۱۲
خرقه ای پارچه ۱۲
نفوذ یعنی در آمدن ۱۲
ونه زود یعنی در حینیکه نه بسیار طول دهد ونه زود نفوذ کند ۱۲
رحم جای بچه در شکم ۱۲
اختبار یعنی دریافت یعنی تجربه کند وامتحان ۱۲
مز باب المقدمه ای چیزی که از آن حاصل میشود ۱۲
محکم ای مستحکم ۱۲
صلوة احتیاط ای نمازیکه برای شک در رکعات میخوانند ۱۲
اجزای منسیه یعنی چیزهائیکه از نماز فراموش کرده ۱۲
سجدهٔ منسیه ای سجدهٔ فراموش شده در نماز ۱۲



بران یک غسل برای نماز صبح بجا آورد اگر پیش از نماز صبح متوسطه شود واگر بعد از نماز صبح متوسطه شود یک غسل برای نماز ظهر و عصر احتیاطاً نه وجوباً بجا آورد اگر بعد از ظهر و عصر متوسطه به بیند از برای نماز مغرب و عشاء یک غسل مینماید واما کثیره پس بجا آورد انچه را که در قلیله بیان شد و سه غسل باید هم بجا آورد یکی از برای نماز صبح ویکی برای نماز ظهر و عصر ویکی بجهت مغرب و عشا وجائز نیست که مستحاضه کثیره زیاده از دو نماز را بیک غسل بجا آورد اگرچه جائز است که از برای هر نماز یک غسل بکند این در صورتی است که میان دو نماز فاصلهٔ عرفیه نشود واگر فاصلهٔ عرفیه شود پس واجب است از برای هر نماز یک غسل نماید

س هرگاه صاحب استحاضه کثیره ومتوسطه خونش بعد از نماز قطع شود چه نماید از برای نماز بعد ج از برای نماز بعد غسل پاکی مینماید س هرگاه در هنگام غسل یا وضوء خون استحاضه نیامد باز هم چنین تعجیل در صلوة لازم است یا نه ج در صورت مفروضه تاخیر نماز بان غسل یا وضوء ضرر ندارد س هرگاه ضعیفه قطع نماید بارام گرفتن خون استحاضه اش در زمانی آیا انتظار آن زمان لازم است یا انکه میتواند قبل از آن زمان غسل کند و نمازش را بجا آورد ج در صورت قطع بانقطاع وآرام گرفتن خون در زمانی که گنجایش طهارت وصلوة را دارد واجب است انتظار آن زمان با امکان در نزد بعضی ولکن اقوی عدم وجوب انتظار است س هرگاه ضعیفه بعد از طهارت وصلوة خونش سست شود وآرام بگیرد اعاده طهارت وصلوة در این زمان لازم است یا نه ج هرگاه زمان عدم خروج دم وسعت اعادهٔ طهارت وصلوة یا احدهما را داشته باشد اعاده نماید س هرگاه خون ضعیفه در اثنای نماز قطع شود قطع نماز نماید یا نه ج باعلم بوسعت وقت قطع کند نماز را واعاده طهارت ونماز نماید هرچند احوط آنست که تمام نماید نماز را و بعد اعاده طهارت ونماز نماید س هرگاه ضعیفه بعد از غسل وپیش از نماز خونش قطع شود بهمان غسل میتواند نماز بکند یا نه ج بهمان غسل اکتفا نکند بلکه غسل رفع استحاضه باید بکند وبعد نماز بکند س هرگاه خون قطع شود در زمانی که وسعت اعاده نداشته باشد چه نماید ج هرگاه وقت وسعت تیمم را

ف ۱ احتیاطاً نه وجوباً ای از روی احتیاط نه از روی وجوب ۱۲
ف ۲ مستحاضه کثیره یعنی زنی که خون استحاضه کثیره بیند
ف ۳ فاصلهٔ عرفیه ای فاصله که در عرف گویند فاصله شده ۱۲
ف ۴ ضعیفه ای زن ۱۲
ف ۵ آرام گرفتن ای موقوف شدن ۱۲
ف ۶ دم یعنی خون ۱۲
ف ۷ طهارت یعنی غسل و وضو ۱۲

داشته باشد دو تیمم نماید یکی برای وضوء و دیگری برای غسل و بغسل اوّل بدون
دو تیمم مزبور اکتفا نه نماید احتیاطا س هرگاه شك در وسعت وقت داشته
باشد تکلیفش چیست ج در صورت شك اکتفاء بهمان غسل نماید اگرچه احتمال بدهد
که در باطن رحم نیز خون قطع شده بلی اگر بعد معلوم شد که در باطن رحم خون قطع نشده
بود اعادهٔ طهارة نماید بلکه احتیاطا اعادهٔ نماز نیز نماید هو العالم س هرگاه ضعیفه را
استحاضه متوسطه رو دهد در شب بیش از نماز مغرب و عشا چه نماید ج در صورت
مفروضه غسل از برای نماز صبح لازم است بلی هرگاه بعد از نماز صبح خون متوسطه ببیند
و قطع شود از برای نماز ظهر غسل احوط است س هرگاه مستحاضه کثیره پیش از ظهر نماز
خونش قطع شود و باز به بیند تکلیفش چیست ج در هر شبانه روزی پنج غسل بر او لازم
میشود اگر زمان قطع وسعت اعادهٔ غسل را داشته باشد س اگر در بین غسل حدث
اصغر صادر شود اعادهٔ غسل لازم است یا نه ج اقوی صحت غسل است خصوص اگر بغیر
اختیار باشد پس میتواند اکتفاء بهمان غسل با اتمام آن نماید و باید که وضوء بسازد
هرچند در سابق وضوء گرفته باشد و احوط اعادهٔ وضوء و غسل هر دو میباشد س
هرگاه حدث اصغر در بین غسل استحاضه صادر شود چه نماید ج اگر همان حدث
یا پست تر از آن باشد مثل اینکه متوسطه عارض شود در اثنای غسل کثیره اعادهٔ آن
لازم نیست اگر تقصیر در حفظ خود از خون نکرده باشد و همچنین تقصیر در تعجیل باتمام
غسل و تقصیر در شروع بنماز نکرده باشد و اگر غیر آن حدث عارض شود و بالاتر از آن
باشد در حکم مثل آنکه در اثنائی متوسطه کثیره شود یا آنکه مس میّت نماید و یا جنابت
اتفاق افتد اکتفا بآن غسل ننماید و از برای آن حدث غسل دیگر نماید س هرگاه قلیله
در بین نماز صبح متوسطه شود چه نماید ج باید غسل کند و اعاده نماز نماید س مقاربت
و جماع با زن مستحاضه جائز است یا نه ج هرگاه مستحاضه غسل کند و وضو بسازد
و خون خود را بشوید جائز است مقاربت با او س از برای قطع خون استحاضه
باقسام ثلثهٔ آن غسل واجب است یا نه ج تفصیل آن را در رسالهٔ زینة العباد ذکر کرده ام

۱ رحم جای ماندن بچه در شکم ۱۲

۲ حدث اصغر آنست که وضو بشکند و حدث اکبر آن که غسل لازم شود ۱۲

۳ حفظ ای محافظت یعنی محافظت خون از خود به برداشتن ۱۲

۴ حدث ای موجب غسل یا وضو ۱۲

۵ باقسام ثلثه ای قلیله و متوسطه و کثیره ۱۲

ومعلوم است که از برای قطع خون استحاضهٔ قلیله غسل لازم نیست بلی وضوء انقطاع ضروری است و در دو قسم دیگر غسل انقطاع واجب است **س** ضعیفه مستحاضه و همچنین حائض و نفساء و مس کننده میت وضوء را قبل از غسل باید بگیرد یا بعد از آن **ج** مخیّر است و بهتر آنست که قبل از غسل وضوء را بعمل آورد **س** مستحاضه هرگاه قادر بر آب نشود چند تیمم باید بکند **ج** قلیله پنج تیمم مینماید و مستحاضه متوسطه شش تیمم که یکی از آن بدل غسل صبح او باشد و کثیره هشت تیمم که سه تیمم بدل از غسل و پنج بدل از وضوء و هرگاه قادر بر یکی از غسل یا وضوء باشد از برای دیگر تیمم نماید **س** وطی ضعیفه مستحاضه قبل از عمل استحاضه جائز است یا نه **ج** بدانکه جائز است بر شوهر و آقا جماع زن و کنیز مستحاضه هرچند عمل مستحاضه را بجا نیاورده باشد و لکن زن معصیت میکند در ترک عمل استحاضه و در جواز جماع مرد حاجت نیست بغسل و وضوء و شستن فرج هرچند احوط است بلکه جائز است برای مستحاضه قرائت قرآن هرچند سورهٔ عزائم باشد و دخول در مساجد و مکث در آن و دخول خانهٔ کعبه و اما دست گذاشتن بر خط مصحف پس جائز نیست مطلقا هرچند قلیله باشد و همچنین غیر قلیله مادامیکه وضوء و غسل را بعمل نیاورده باشد و اگر هر دو را بعمل آورده باشد پس جائز است **س** حدث استحاضه چون احداث دیگر است و یا یا آنکه تفاوت دارد **ج** خون استحاضه چون بول و غائط و سائر احداث میباشد هرچند در وقت نماز نباشد بلکه قبل از نماز باشد و بعضی خون استحاضه را مثل سائر احداث ندانسته اند بلکه گفته اند که زن مستحاضه وقت نماز ملاحظه خود نماید پس اگر در وقت قلیله است غسل بر او لازم نیست اکتفاء بوضوء نماید و نماز کند هرچند پیش از آن کثیره باشد و این قول ضعیف است **س** ضعیفه مستحاضه میتواند اکتفا نماید بوضوئی که از برای نماز واجب ساخته بود در نماز نافله یا نه و اگر از برای نافلهٔ شب وضوء بسازد بیک وضوء اکتفا میشود یا آنکه از برای هر دو رکعت باید یک وضوء بسازد **ج** اقوی آنست که جائز است بیک وضوء جمع کند میان نماز واجب و نافلهٔ آن و احوط آنست که از برای هر دو رکعت از نافلهٔ شب یا روز وضوء بسازد بلکه برای شفع وضو بسازد و برای وتر

نفساء آن زنیکه در حین زائیدن خون دیده باشد ۱۲

وطی ای دخول کردن ۱۲

عزائم چهار سوره است که سجده در آن واجب است ۱۲

[illegible]

[illegible]

جمع کند ... بیک وضو نماز واجب و نافله ... هر دو ... ۱۲



نیز وضو بسازد اگرچه جائز است جمع نمودن میان نماز شب و نافلهٔ صبح و نماز صبح بیک غسل
چنانچه جائز است اکتفاء بیک غسل برای طواف و رکعتین طواف چه متوسطه باشد
چه کثیره و غسل را پیشتر از نماز صبح بجا بیاورد چنانچه جائز است که نماز شب را بوضوئی
تنها بجا بیاورد و غسل را تا خیر اندازد برائی نماز صبح هرچند اکتفاء نمودن در سائر
نوافل بوضوئی نماز واجب خالی از قوة نیست بجهت قوة احتمال اینکه مستحاضه بعد از
اعمال لازمه بمنزلهٔ طاهر میباشد پس میتواند اکتفا نماید بوضوئی نماز واجب برای نماز
احتیاط و اجزائی فراموش شده و سجدهٔ سهو و بخوان آن

در غسل نفاس

س خون نفاس در چه وقت متحقق میشود ج متحقق میشود نفاس بدیدن خون
بعد از وضع طفل یا سقط آن اگرچه علقه یا مضغه باشد و قطع شود خون در ده
روز یا کمتر از آن اگرچه بقدر لحظهٔ باشد و هرگاه شك در ولادت داشته باشد
پس نفاس نیست و فحص در تشخیص نیز لازم نیست س خون قبل از ولادت چه
حکم دارد ج اگر خون قبل از تولد سه روز متوالی باشد و بین این خون و خون
نفاس ده روز که اقل ایام طهر است فاصله باشد حیض است و با فقد یکی از این دو
شرط حیض نخواهد بود س از برای دم نفاس حدی هست یا نه ج از برای نفاس
در جانب قلت حدی نیست پس محکوم است بنفاس اگرچه یك لحظه باشد چنانچه گذشت
و اما در جانب کثرت پس حد آن علی الاصح تا ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط
است تا هیجده روز بجمع کردن احکام استحاضه و نفاس در زاید از ده س هرگاه
ضعیفه دو طفل بزاید یا آنکه اعضای طفل متفرقه بیرون آید زمان نفاس آن
چه وقت است ج از برای هر طفل بلکه هر عضو طفل واحد نفاس علیحده میباشد
هرچند تداخل نیز میشود که نفاس هر دو باشد اگر در بین عشره طفل اول یا خروج
عضو اول طفل ثانی یا عضو ثانی خارج شود و اگر تولد طفل دوم یا عضو دوم بعد از
ده روز طفل اول یا عضو اول باشد این ده روز مختص بثانی میباشد و هکذا
پس ممکن است که از سه طفل بزاید هر کدام بفاصلهٔ ده روز نفاس او سی روز باشد.

در غسل نفاس

۱ یعنی رکعتین ای دو رکعت ۱۲
۲ متوسطه ای استحاضهٔ متوسطه ۱۲
۳ یعنی متوسطه ای استحاضهٔ متوسطه ۱۲
۳ تنها ای فقط وضو ۱۲
۴ وضوی تنها ای فقط وضو ۱۲
۴ اجزای فراموش شده از جزئیه
در نماز فراموش کرده ۱۲
۵ نفاس ولادت طفل ۱۲
۶ وضع یعنی انداختن ای تولد ۱۲
۷ سقط ای اسقاط حمل ۱۲
۸ علقه ای خون بسته ۱۲
۹ مضغه ای گوشت پاره ۱۲
۱۰ فحص یعنی جستجو ۱۲
۱۱ متوالی پیهم ۱۲
۱۲ اقل یعنی کمتر ۱۲
۱۳ طهر فاصله میان دو حیض ۱۲
۱۴ فقد یعنی نبودن ۱۲
۱۵ دم یعنی خون ۱۲
۱۶ جمع احکام استحاضه و نفاس یعنی الاحکام
هر دو را بعمل آورد ۱۲
۱۷ در بعض سؤال و جواب عبارت را از جهل
زیاده فرمود ندر جواب بجمیع
باید تیقن حکم ۱۱



زیرا که اقل طهر میان دو نفاس معتبر نیست س هرگاه تولد طفل طول بکشد و در اثر خون با طفل خارج شود حکم بنفاس خون بعد از ولادت است یا آنکه آن خون نیز محکوم بنفاس است ج خونی که با طفل خارج میشود محکوم بنفاس است علی الاقوی ولکن ابتدای نفاس از اول است و عدد ایامش تا تولد شدن تمام طفل است و همچنین در طفل متعدد و اعضای متفرقه طفل واحد که ابتدای نفاسش از اول است و عدد ایامش تا تمام وضع حمل و خروج تمام اعضا میباشد هر چند تولد طفل طول انجامیده باشد س هرگاه ضعیفه در زمان تولد طفل خون دید و پاک شد دیگر ندید تا روز دهم و روز دهم خون دید و پاک شد چه حکم دارد ج تمام ده روز نفاس است بلی هرگاه ضعیفه بعد از تولد خون ندید تا روز دهم و در روز دهم یک لحظه دید مثلا همان یک لحظه حکم نفاس است و از اینجا معلوم شد که هرگاه در زمان تولد خون ندید تا پنج روز و در روز پنجم خون دید تا روز دهم قطع شد همین پنج روز بعد نفاس است س هرگاه ضعیفه بعد از تولد خون دید و خونش از ده تجاوز نمود چه نماید ج ضعیفه بعد از تولد تمام طفل تا ده روز هر وقت خونش منقطع شود نفاسش همان است و اگر از ده تجاوز نماید خونش پس اگر عادت در حیض ندارد ده روز را نفاس قرار دهد و اگر عادة در حیض دارد عادتش را نفاس گیرد و زاید بر عادتش را استحاضه و احوط آنست که در زائد از عادت جمع کند بین تروک نفاس و اعمال مستحاضه و احوط از آن قضا کردن نماز بعد از عادتش است تا ده روز س هرگاه خون نفاس قبل از ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت و در بین ده روز خون دید چه نماید ج متعین است از برای او افطار نمودن روزه چه صاحب عادت باشد و قبل انقضای عادتش باشد یا غیر ذات العادت بلی اگر ذات العادت بعد از عادتش باشد احوط اتمام صوم و قضاء آنست و همچنین است حکم نمازش س هرگاه زنی عادتش در حیض هفت روز باشد مثلا بعد از تولد طفل خون ندید تا هشتم در روز هشتم خون به بیند و از ده روز بگذرد حکمش چیست ج در صورت مفروضه از برای او نفاسی نخواهد بود علی الاقوی اگر چه احوط آنست که

در بین جواب عبارت لا از اصل حذف شده زیاد و تغییر فرمودند مگر در حکم فرق نیست ۱۲

ش از ده بعض از ده روز ۱۲

ضعیفه ای زن ۱۲

جمع کند ای تروک نفاس با اعمال مستحاضه هر دو را بعمل آورد ۱۲

ش متعین ای مقرر ۱۲

ذات العادت ای صاحب عادت در حیض ۱۲

انچه را که نفسا[۱] باید ترك کند او ترك نماید وانچه عمل مستحاضه است عمل نماید واین سه
روز را روزه بگیرد وبعد قضاء روزه اش را بگیرد احتیاطا س هرگاه ضعیفه صاحب
عادت که عادتش هفت روز بوده مثلا در روز اول خون دید وقطع شد واز زمان
عادتش که هفت روز بود گذشت بعد در روز هشتم دید واز ده تجاوز نمود چه نماید ج
نفاسش همان روز اول است وباقی را استحاضه قرار دهد اگرچه احوط آنست که این سه روز
را عمل باحتیاط نماید که جمع[۲] بین تروك نفساء وعمل مستحاضه نماید س هرگاه ضعیفه صاحب
عادت مزبوره در روز هفتم خون ببیند واز ده بگذرد یا آنکه سه روز اول را خون دید
وقطع شد وباز روز هفتم خون دید واز ده گذشت چه حکم دارد ج در صورت اول همان
روز هفتم نفاس است ودر صورت ثانیه تا هفتم را نفاس قرار دهد وباقی را استحاضه ودر
جمیع احوال مزبوره لازم است بر نفسا استبراء[۳] با احتمال انقطاع بجهت حصول علم بقطع خون
از باطن رحم[۴] س اگر خون مشتبه بنفاس شود مثل اینکه چیزی خارج شود واز ضعیفه
وشك کند که انسان است یا مبدء[۵] انسان یا غیر آن چه نماید ج اگر بشهادت وغیر آن
معلوم نشود آن خون محکوم بحیض میشود با تحقق شرائط حیض خصوصا اگر در ایام عادتش
باشد والا حکم بحیض نیز نمیشود س احکام نفسا را بیان فرمایید ج احکام آن با احکام
حائض یکی است در جمیع انچه ذکر شد در حق حائض پس لازم است بر او استظهار[۶] در وقت
انقطاع صوری[۷] تا معلوم شود که در باطن رحم اثری باقی است یا نه وهمچنین واجب است
غسل از برای انقطاع حقیقی وانچه را که وقتش باقی است اداء بجا آورد وانچه در ایام نفاس
از روزه ازو فوت شده قضاء نماید وحرام است مقاربت او ومس کتابت قرآن و
همچنین اسماء الله علی الاحوط وغیر آن از عبادات وقراءت سور عزائم ومکث در مساجد
ودخول وعبور در مسجدین[۸] وصحیح نیست طلاق دادن او ومکروه است وطی و
بعد از انقطاع نفاس قبل از غسل وهمچنین مکروه است تمتع[۹] بردن از بین ناف و
زانوی آن وخضاب وتلاوت قرآن ومستحب است که در وقت نماز وضوء بسازد و
مشغول ذکر شود مثل حائض چنانچه تفصیل هریك از احکام واجبه ومندوبه ومحرمه

---

[۱] نفسا یعنی زنی که خون از ولادت طفل دیده باشد ۱۲
[۲] جمع ای هر دو عمل را بکنند ۱۲
[۳] استبراء ای پنبه در فرج گذاشتن ۱۲
[۴] رحم جای بچه در شکم ۱۲
[۵] مبدء انسان ای مثل علقه ومضغه وغیره ۱۲
[۶] استظهار ای احتیاط [illegible] ۱۲
[۷] صوری ای ظاهری ۱۲
[۸] مسجدین ای مسجد الحرام ومسجد النبی ۱۲
[۹] تمتع ای فائده برداشتن یعنی مباشرت کردن در میان ناف وزانو ۱۲

احکام نفسا



ومکروهه ومباحه که در حیض مذکور شد در غیا همه آنها نیز جاری است در غسل
مس میّت س وجوب غسل مس میّت در چه وقت است ج وجوب غسل مس میّت
بعد از سرد شدن بدن میّت حاصل میشود تا قبل از اتمام تمام اغسال صحیح در حال اختیار
س آیا اختیار و اضطرار و قصد و عدم قصد مدخلیت دارند در وجوب غسل مس
میت یا نه ج هیچکدام از مذکورات را مدخلیتی در وجوب غسل نمیباشد س
آیا مس میّت بتولد طفل حاصل شود یا نه ج بلی حاصل میشود علی الاحوط هرگاه بچه مرده
از و جدا شود بسبب مسّ باطن رحم خصوص مسّ ظاهر فرج و نحو آن و امّا اگر بعد از تولّد
مس حاصل شود هرچند بی اختیار و بی قصد باشد پس غسل لازم است علی الاقوی س
آیا مس بخون و منی و چرک میت موجب غسل میشود یا نه ج مس بعرق و لباس و خون و منی
و چرکی که مانع و حاجب مس بدن میشود موجب غسل نمی شود س طفل سقط شده
مسّ آن موجب غسل میشود یا نه ج غسل بمس سقط قبل از تمام خلقت و قبل از چهار ماه
لازم نیست هرچند احوط غسل نمودن است س مسّ استخوان بی گوشت چه از مرده
و چه از زنده و همچنین مسّ گوشتی که در آن استخوان نباشد غسل برای اینها واجب است
یا نه ج خیر لازم نیست در هر دو صورت ولکن بهتر آنست که غسل کنند برای مس استخوان
مطلقا خصوص اگر استخوانی از میتی باشد که نداند غسل داده اند خصوص اگر یکسال بر او
نگذشته باشد چنانچه در حدیث است و مراعات سال شاید بجهت قوّت چسبیدن بگوشت
باشد قبل از یک سال والله العالم س مسّ دندان جدا شده با گوشت یا بی گوشت
موجب غسل میشود یا نه ج مسّ دندان موجب غسل نیست چه از خود یا از غیر چه از مرده و چه
از زنده هرچند گوشت با دندان باشد س در مسّ قطعه مبانه که مشتمل بر گوشت
و استخوان هر دو باشد غسل لازم است یا نه ج بلی غسل بجهت مس آن قطعه لازم است
مطلقا اگرچه جدا شده از زنده باشد هرچند آن قطعه هنوز سرد نشده باشد
علی الاحوط س هرگاه بعضی از اجزای میّت سرد شده باشد و اجزای دیگر هنوز گرم
باشد بمسّ این جزء سرد شده غسل لازم میشود یا نه ج مناط لزوم غسل مسّ سرد شدن

غسل مس میّت

ف ۱ مس یعنی دست گذاشتن بر چیزی ۱۲
ف ۲ در بعضی عبارات را از اصل تغییر کرده اند بلا فرق حکم ۱۲
ف ۳ اضطرار ای بی اختیاری ۱۲
ف ۴ رحم جای ماندن بچه در شکم ۱۲
ف ۵ سقط ای ساقط شدن حمل ۱۲
ف ۶ خبر یعنی نه ۱۲
ف ۷ مطلقا یعنی استخوان با گوشت خواه بی گوشت ۱۲
ف ۸ ... ۱۲
ف ۹ قطعه مبانه یعنی پاره جدا شده ۱۲
ف ۱۰ مشتمل ای با گوشت و استخوان ۱۲
ف ۱۱ مطلقا ای با گوشت و استخوان خواه بی استخوان ۱۲
ف ۱۲ اجزای بعض جسم میت ۱۲
ف ۱۳ مناط ای سبب ۱۲



تمام بدن است پس مس آن جز غسل لازم نمیشود س هرگاه در عضوی که تمام شود اغسال
ثلثه آن عضو و یا آنکه میت را دو غسل داده باشند و یک غسل آن باقی باشد کسی مس آن نماید
غسل واجبست یا نه ج بلی در هر دو صورت غسل واجب می شود بسبب مس س
هرگاه میت را غسل اضطراری دهند مثل اینکه سدر و کافور بهم نرسد و همه اغسال
ثلثه را بقراح تنها دهند مس چنین میت در این هنگام موجب غسل میشود یا نه ج اقوی عدم
وجوب غسل مس است در این صورت و صورت نبودن آب مگر بقدر یک غسل یا دو غسل
و همچنین سائر صور غسل اضطراری نیز هر چند احوط غسل نمودن است خصوص هرگاه
عوض غسل متعذر شده تیمم نیز داده شود س هرگاه میت را عوض اغسال ثلثه
تیمم دهند بجهت نبودن آب یا خوف استعمال آب مثل اینکه صاحب آبله باشد یا آنکه سوخته
باشد که استعمال آب صورت تلاشی بدنش شود بعد از تیمم مس آن موجب غسل میشود
یا نه ج اقوی وجوب غسل است بمس آن چنانچه نسبت بمشهور نیز داده اند والله العالم
س هرگاه غسل دهد میت را کافری در حال اضطرار چنانچه جواز آنرا در غسل میت
بیان فرموده اند یا مسلم از اهل خلاف غسل دهد میت را مس آن میت بعد از این غسل
موجب غسل میشود یا نه ج در صورت غسل دادن کافر میت را مس آن موجب غسل شد
و همچنین غسل دادن اهل خلاف میت را علی الاقوی چه آن میت نیز از اهل خلاف باشد و
اهل خلاف را نیز لازم بدانیم یا آنکه از اهل خلاف نباشد و چه آنکه غسل بطور اهل خلاف
داده شود یا بطور حق س هرگاه مس نماید باطن شخص بباطن میت و یا ظاهر شخص
بباطن میت مثل مس ظاهر بظاهر است که موجب غسل است و یا آنکه غسل مس لازم نمیشود
ج لازم میشود غسل مس و فرقی نیست در وجوب غسل مس بباطن یا بظاهر یا مختلف بلکه
اقوی لزوم غسل مس است هرگاه مس نماید جزوی را که حیوة حلول نکرده باشد در آن
هرچند بجزئی باشد که آن نیز صاحب حیوة نباشد خصوص در مثل ناخن در موئی و نحو آن
س هرگاه شخص شک نماید در اصل مس و یا کسی خبر دهد او را بوقوع مس و مظنه نماید
غسل لازم میشود یا نه ج لازم نیست غسل هرچند مظنه نماید اگرچه خبر دهنده امین

(۱) اضطراری که ای بعد اضطرار ۱۲
(۲) قراح آب خالص فقط ۱۲
(۳) صعوبات جمع صعوبت ۱۲
(۴) تلاشی از هم جدا شدن بدن ۱۲
(۵) مشهور رای مشهوره بین علماء ...
(۶) باطن بباطن میت ...



ویا عادل باشد بلی اگر عدلین خبر دهند بمس غسل واجب میشود هرچند احوط لزوم غسل
است در جمیع صور مزبوره **س** هرگاه مس نماید وشک نماید که این مس موجب غسل
است یا نه بجهت اشتباه در حال میت که شهید است یا غیر شهید ویا آنکه مرده است یا نه
یا آنکه مس ببدن میت شده است یا بشئ با آن مثلا غسل نماید یا نه **ج** در جمیع صور
مسطوره غسل لازم نیست چنانچه لازم نیست غسل هرگاه موت یا سردی در میان
افراد محصوره وغیر محصوره مشتبه شود یا آنکه مس در حال سردی تمام بدن نباشد **س**
هرگاه مس در حال صغر یا بیهوشی یا دیوانگی حاصل شود غسل لازم میشود یا نه **ج**
بلی لازم است غسل بعد از کمال وعدم لزوم غسل بر صبی غیر ممیز خصوص هرگاه خارج
شود از فرج مادر میت خالی از قوة نیست هرچند احوط وجوب غسل مس میت است بر
صغیر بعد از بلوغ والله العالم **س** هرگاه بعضی از اجزای انسان خشک شود وبمیرد
بفلج ونحو آن مس آن عضو موجب غسل میشود نسبت بصاحب عضو وغیر صاحب عضو
یا نه **ج** مس آن عضو موجب غسل نمیشود بر دیگری وبر صاحب عضو نیز نظیر حمل گویا
حمل وحامل در هر یك نسبت بدیگری قبل از انفصال حدوث مس نشده بلکه بقای
مس است از چیزی که هنوز منفصل نشده بلی هرگاه بریده شود ومنفصل شود ومس
بعد از انفصال حاصل شود غسل لازم است پس هرگاه بریده شود ومنفصل نشود
غسل لازم نمیشود چه مس کننده صاحب عضو باشد یا غیر آن **س** طفل هرگاه نافش را
ببرند هنوز درست جدا نشده مستلزم غسل است یا نه وهرگاه بعد از مردن جدا شود
لازم است غسل آن ودفن آن با طفل یا نه **ج** احوط آنست که غسل نمایند بعد از مس آن
ناف چنانچه احوط آنست که دفن نمایند آن ناف بریده را ولکن غسل آن بریده جدا شده
لازم نیست والله العالم **س** هرگاه شخص جماع نماید بزن مرده خود غسل مس میت
لازم میشود یا نه وبر میت غسل جنابت نیز واجب است یا نه **ج** هرگاه جماع بعد از سرد
شدن وقبل از غسل باشد واجب است بر جماع کننده دو غسل یکی مس میت ودیگری
جنابت چنانچه واجب بر میت نیز دو غسل است احتیاطا ولکن با تداخل یك غسل

کافی است در هر دو و اگر قبل از سرد شدن باشد بر جماع کننده همان غسل جنابت واجب است

و بر میت هم یک غسل بنا بر تداخل غسل میت و غسل جنابت که تداخلش در خصوص غسل میت مرویست

والله العالم س اگر کسی دست بر محتضر گذاشته و هنوز دست بر نداشته که محتضر بمیرد

غسل لازم است یا نه ج بلی غسل لازم است س هرگاه دو نفر توأم که بهم تا کمر چسبیده

باشند واحدهما بمیرد بر دیگری غسل مس میت لازم میشود یا نه و همچنین هرگاه دیگری مس

نماید او را غسل باید نماید یا نه ج احتیاط در مسئله واضح است و لزوم غسل بر احدهما یا

بر دیگری محل اشکال است س در مس مقتول بحد و قصاص هرگاه بیش از

اجزائی حد غسل نموده باشد غسل لازم میشود یا نه ج اقوی عدم لزوم غسل است هر چند

احوط غسل نمودن است س مس میت در حال خشکی باعث شستن دست میشود

یا نه ج اقوی آنست که در حال خشکی مس سبب وجوب شستن نشود هر چند شستن احوط

است س مس میت ناقض وضو میشود یا نه ج بلی ناقض است علی الاقوی س

هرگاه در اثنای صلوة مس میت حاصل شود چه نماید ج اقوی وجوب غسل و بطلان صلوة

است س هرگاه تعدد مس حاصل شود یک غسل کافیست یا نه ج کافیست یک غسل

تعدد مس در یک میت فرض شود یا در میت متعدد س هرگاه در اثنائی غسل مس

میت مس میت نماید غسلش باطل میشود یا نه ج بلی این غسل باطل و لازم است اعاده

غسل و اعادهٔ وضوء نیز لازم است هرگاه قبل از غسل وضوء گرفته باشد س محدث

بحدث مس میت میتواند تلاوت عزائم نماید یا نه ج بلی میتواند قرائت سورهٔ عزائم نماید

و داخل در مسجد شود و روزه بدارد و حکم این حدث اکبر حدث اصغر میباشد الا اینکه

در رفع این حدث اکتفاء بوضوء نمیتوان کرد و باید غسل نماید و وجوب این غسل چون

سائر اغسال از برائی غیر است که صلوة و غیر آن باشد و بنفسه واجب نمی باشد س

وجه وجوب غسل میت و مس آن چه چیز است ج علم بحکمت واقعیه احکام نزد صاحب شریعت

و امنای او میباشد ولکن در خصوص محل سوال روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام

وارد است که فرمودند که وجه وجوب غسل میت و مس آن اینست که چون روح بیرون رود

۱ قوله محتضر کسیکه در حالت نزع باشد ۱۲

۲ قوله توأم یعنی دو طفل با هم پیدا شوند ۱۲

۳ قوله تا کمر چسبیده باشند ۱۲

۴ قوله محل اشکال ای مشکل ۱۲

۵ قوله بحد لفظ مقتول بحد [illegible] ۱۲

۶ قوله تعدد ای چند دفعه ۱۲

۷ قوله عزائم ای سوره‌های عزائم که سجده [illegible] واجب است ۱۲

۸ قوله حدث اکبر و اصغر یعنی موجب غسل [illegible] موجب وضو ۱۲

۹ قوله غیر یعنی [illegible]

۱۰ قوله واقعیه [illegible] حکمت است برای احکام ۱۲

۱۱ قوله صاحب شریعت ای شارع [illegible]

۱۲ قوله امنا جمع امین [illegible]



بیشتر از آفات در بدن آدمی ماند پس غسل میدهند میت را جهت آنکه نظیف و پاک شود و غسل
مس مینمایند بجهت آنکه انچه بمس کننده رسیده است از آفت از وی رفع شود و گویا که مراد این است که
در بدن میت بجهت خروج روح سمیتی و زهری حاصل میشود که غسل رافع آن میشود
و نیز در علل الشرایع حدیثی از ان بزرگوار مرویست که فرمودند وجه عدم غسل بملاقات موت
غیر انسان از طیور و بهائم و سباع آن است که اینها مصاحب پر و موی و کرک میباشند
و اینها همه پاک میباشند چه از مرده و چه از زنده و این علت را اگر مبنی بر غالب ندانیم باید که
وجوب غسل را دائر مدار نجاست بدانیم و این تمام نیست زیرا که جسد سائر حیوانات نیز
نجس است و غسل واجب نیست و بدن معصوم طاهر است و مع ذلک غسل واجب است

در احکام مریض و میت و فضیلت مریض شدن

س رجاء آنکه برخی از اخبار وارده در فضیلت ناخوش شدن و بعضی از آداب جان کندن
و احتضار را بیان فرمایند ج جمله از اخبار را در رساله زینت العباد ذکر نمودیم و بعضی
از ان را بیان مینمایم بدانکه اخبار در فضیلت و ثواب ناخوشی و صبر بران بسیار است و
منقول است از اهلبیت عصمت و طهارت علیهم الصلوة والسلام که خداوند عالم هرگاه
در مقام مهربانی به بنده باشد هدیه و تحفه میدهد باو یکی از سه چیز را یا درد
یا تب و یا درد چشم و درد سر یک شب میریزد گناه صغیره و کبیره را بلکه در حدیث است
که تا بنده مؤمن بیمار است ملک دست چپ گناه بروی نمی نویسد و ملک دست راست
هر عملی از اعمال خیر که در حال صحت می نمود از برای وی می نویسد در حال مرضش هر چند
بجا نیاورد و منقول است که تب یک شب برابر است با عبادت هفتاد سال راوی عرض
نمود که هرگاه عمرش به هفتاد نرسیده باشد این ثواب مزبور چه میشود فرمود نوشته
میشود بجهت پدر و مادرش راوی عرض کرد که هرگاه آنها هم نرسیده باشند فرمود
که بجهت خویشان او نوشته میشود باز راوی عرض کرد که هرگاه آنها هم نرسیده باشند
فرمود که بجهت همسایه ها نوشته میشود و گویا این سوال از راوی بجهت این باشد که نوافل
عبادات البته کفاره گناهان است و بسا میشود که عمرش کم است پس سوال کرد

فضیلت مریض شدن

نظیف یعنی پاک ظاهر میشود یعنی پاکیزه ۱۲
غسل مس میت
غسل مس یعنی غسل مس میت
علل الشرایع نام کتابیست ۱۲
مرویست یعنی روایت است ۱۲
طیور و بهائم و سباع یعنی پرندگان و چرندگان و درندگان ۱۲
مصاحب پر و موی و کرک یعنی صاحب پر و موی و پشم ۱۲
مبنی بر غالب یعنی بنا کرده شده
تمام نیست یعنی تمام نیست
ناخوش شدن یعنی بیمار شدن ۱۲
احتضار یعنی حالت نزع ۱۲
ناخوشی یعنی بیماری ۱۲
ملک یعنی فرشته ۱۲
راوی یعنی روایت کننده ۱۲
نرسیده باشند یعنی عمرشان به هفتاد سال نرسد ۱۲
خویشان یعنی اقربا ۱۲



که گناه از که محو میشود فرمودند که پدرش و مادرش ویا اینکه راوی از حدیث قبول عبادت
هفتاد سال فهمید عرض کرد که بسا میشود که سنش کم است والا این سوال راه ندارد والله العالم
ومنقول است که بنده را در نزد خدا منزلتی است که نمیرسد بآن مگر بیکی از دو خصلت به
تلف شدن مال یا به بلیه در بدن بلکه منقول است که کسیکه یک شب تپ کند وآنرا
قبول کند وراضی باشد وشکایت بکسی نکند عبادت شصت ساله در نامهٔ اعمال او
می نویسند وشکایت آنست که بگوید بدردی مبتلا شدم که هیچکس بآن مبتلا نشده
ویا گوید که دی شب بیداری کشیدم ویا تپ داشتم ودارم این شکایت نیست بلکه در بعضی
اخبار وارد است که شکوه بسوی مؤمن شکوه بخدا است وشکوه بغیر مؤمن شکوه از
خدا است پس شکوه بسوی مؤمن ضرر ندارد خصوص اگر مقصود از اظهار وشکایت التماس دعا
باشد ومنقول است که بیداری یک شب جهت ناخوشی بهتر است از عبادت یک ساله بلکه
منقول است که نالهٔ مؤمن تسبیح وفریاد او لا اله الا الله گفتن است وخواب وعبادت است
وپهلو به پهلو شدن او جهاد است در راه خدا که میریزد گناهان از و مثل ریختن
برگ از درخت وراوی میگوید که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعیادت بعضی
از دوستانش رفتیم پس دیدم که آن مرد آه بسیار میکشد من با و گفتم که ذکر خدا کن واز و یاری
بطلب حضرت فرمود که آه اسمی است از اسمای خدا پس هر کس که آه گفت یاری از خدا خواسته
ونیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود که خداوند علی اعلی میفرماید که هر بنده که
مبتلا نمایم او را ببلائی واو بپوشاند آن بلا را از عیادت کنندگان تا سه روز
پس بدل میکنم گوشت وپوست وخون او را بگوشت وپوست وخون بهتر از اول پس
اگر باقی گذارم باقی میماند در حالتیکه گناه نداشته باشد واگر بمیرانم می میرانم او را
بسوی رحمت ورضوان خود واز همان بزرگوار منقول است که ناخوشی طفل کفارهٔ
گناهان پدر ومادرش میباشد ودر حدیث است که خداوند عالم وحی نمود بداود
علی نبینا وآله وعلیه السلام که ای داؤد بسا میشود که ناخوش میکنم بندهٔ خود را پس
قبول میکنم نماز وروزه اش را وهر آینه صدای ناخوش در وقتی که بخواند مرا در وقت

ف۱ منزلت یعنی مرتبه ۱۲
ف۲ بلیه یعنی بلا وقضا ۱۲
ف۳ دی شب یعنی شب گذشته ۱۲
ف۴ اخبار یعنی احادیث ۱۲
ف۵ ناخوشی یعنی بیماری ۱۲
ف۶ عیادت یعنی دیدن بیمار ۱۲
ف۷ یاری یعنی مددگاری ۱۲
ف۸ علی اعلی یعنی بلند وبرتر ۱۲
ف۹ رضوان یعنی خوشنودی وفرشته که موکل است بدربانی بهشت ۱۲



گرفتاری محبوس ترا است پیش من از نماز گذاران واما فضیلت وثواب عیادت مریض
وبرآوردن حاجت او وسعی نمودن در حاجت او بسیار است از آنجمله آنکه در حدیث است که
خداوند عالم ملامت میکند بنده را در روز قیامت ومیفرماید که ای بنده چه شد
ترا که عیادت نکردی مرا وقتیکه ناخوش شدم وآب ندادی وقتیکه تشنه بودم وآب خواستم
وطعام ندادی وقتیکه گرسنه بودم پس عرض میکند که خداوندا تو منزهی از ناخوشی و
تشنگی وگرسنگی خداوند مهربان میفرماید که برادر مؤمن تو ناخوش شد قسم بعزت و
جلال خودم که اگر عیادت او میکردی ویا آب ویا طعام باو میدادی مرا نزد او میدیدی
وخود کفیل حاجت تو میشدم وحاجت ترا بر می آوردم بجهت کرامت بنده مؤمن زیرا که منم
خداوند بخشنده رحیم ومنقول است از حضرت رسول صلی الله علیه واله که هر که
زیارت کند وعیادت نماید برادر مؤمن خود را در راه خدا ندا میکند او را منادی
از آسمان که پاکیزه شدی وپاکیزه است رفتن ومحل رفتار تو بتحقیق که جا گرفتهٔ در بهشت
وهر که عیادت کند بیماری را برای او نوشته میشود بهر گامی تا اینکه بمنزلش برگردد هفتاد
هزار هزار ملك که زیارت کنند او را در قبر او واستغفار میکنند برای او تا روز
قیامت ونیز از آن حضرت منقول است که هر که سعی کند در حاجت ناخوشی بیرون آید
از گناه مانند روزی که از مادر متولد شده چه آن حاجت را برآورد وچه برنیاورد
ومردی از انصار عرض کرد که پدر ومادرم فدای تو باد ای رسول خدا اگر آن ناخوش
از عیال واهلبیت او باشد آیا ثوابش بزرگتر نیست در وقتیکه سعی نماید در حاجت
اهل بیتش حضرت فرمود که بلی بلکه سزاوار است که خدمت نماید ناخوش را در
شب وروز که اگر چنین کند مبعوث شود با ابراهیم خلیل ومیگذرد از صراط مثل
برق وآنچه سزاوار است از برای مریض آنست که خبر کند برادران مؤمن خود را از
ناخوشی خود تا اینکه عیادت کنند او را وایشان بثواب برسند بسبب عیادت
بیمار وبیمار نیز بثواب برسد زیرا که سبب ثواب برادر مؤمن شده است ونیز سزاوار است
ناخوش را که اذن بدهد مردم را بعیادت تا اینکه داخل شوند بر او بجهت اینکه هیچ

عیادت رفتن برای دیدن مریض ۱۲
منزه یعنی پاک وبری ۱۲
ناخوش یعنی بیمار ۱۲
کفیل یعنی کفالت کننده ۱۲
کرامت یعنی بزرگی ۱۲
زیارت کننده ای یعنی بیننده ۱۲
انصار یاری نصرت کنندگان ۱۲
مبعوث شود ای برانگیخته شود ۱۲
عیادت یعنی دیدن بیمار را ۱۲

کس نیست مگر اینکه از برای او یك دعائی مستجاب میباشد شاید ببرکت دعائی ایشان شفا
یابد بلکه سزاوار است که ایشان نیز از مریض التماس دعا نمایند که دعائی بیمار مثل دعای فرشتگان
است و در روایت دیگر وارد است که دعائی بیمار مستجابست و در روایت است که هر که عیادت
کند بیمار را فرو میگیرد رحمت خدا او را تا کمرش و وقتیکه نشست تمام او را رحمت خدا فرو میگیرد
بلی عیادت از برای زن و از برای درد دندان و دمّل و درد چشم تاکیدی ندارد و همچنین
وقت طول کشیدن مرض تاکیدی ندارد در عیادت و همچنین عیادت نمودن در هر روز
بعد از عیادت روز دیگر که چندان تاکیدی ندارد پس این جاها عیادت مستحب است
ولکن تاکید زیادی ندارد پس خلاصه آنچه از اخبار مستفاد است چند چیز است اوّل
صبر کردن و شکر نمودن بر ناخوشی چنانچه در حدیث است که خداوند عالم میفرماید
که هر بنده که مبتلا نمایم او را بمصیبتی در بدن او یا مال او یا بچه او و او صبر نماید
حیا میکنم که نامهٔ اعمال و را باز کنم و اعمال او را بسنجم دوم شکایت نکردن بکسی که
گذشت سوم پوشیده داشتن ناخوشی است که از حضرت صادق علیه السلام منقول
است که هر که بیمار شد در دردی را که باو رسید از مردم تا سه روز و شکر نماید واجبست
بر خدا که عافیت ببخشد او را از آن درد چهارم تعجیل نه نمودن در رجوع باطبا مگر
وقتیکه امید معالجه و رفع ناخوشی بدون رجوع بطبیب نباشد بلکه وارد است
در بعضی از اخبار که هر که صحیح المزاج و غالب باشد صحتش بر مرضش و مداوا نماید
خود را بچیزی پس بمیرد من از وبری میباشم و از اینجا مستفاد میشود که اشخاص
صحیح المزاج که تنقیه مینمایند در فصل بهار خالی از منقصت نیست مگر اینکه مظنه
نماید که هرگاه تنقیه ننماید ناخوش خواهد شد بلکه این آبله کوبی که متعارف است
آن نیز مشکل است بجهت اینکه بالفعل طفل را به تب و آبله گرفتار میکنند تا بعد
بزیاده مبتلا نشود مگر اینکه صاحب اختیار و ولی طفل اطمینان داشته باشد که
باعث مرض یا هلاك طفل نمیشود پنجم آنکه مریض بلکه غیر مریض پرهیز نماید از چیزیکه
ظن بسلامت در رو نداشته باشد زیرا که در حدیث است که هیچ چیز انفع نیست

حکم تنقیه در فصل بهار

آبله کوبی اطفال

ف۱ فرو میگیرد یعنی احاطه میکند ۱۲
ف۲ اخبار یعنی احادیث ۱۲
ف۳ مستفاد یعنی حاصل ۱۲
ف۴ بسنجم یعنی تشخیص کنم ۱۲
ف۵ عافیت یعنی صحت ۱۲
ف۶ مداوا یعنی علاج ۱۲
ف۹ متعارف یعنی مشهور و رواج ۱۲
ف۱۲ سلامت یعنی صحت ۱۲



از پرهیز برای بدن و از این باب است جواز فرار از ناخوشی های مهلکه چون وبا و طاعون و فرار
از شیر درنده و مار و عقرب و نحو آن چنانچه از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است
که راوی عرض کرد که طاعون در بلدی می افتد و من از آن بلد بیرون و در بلد دیگر آیا بروم فرمودند
بلی عرض کرد که در ده می افتد از آن ده بروم فرمودند بلی عرض کرد که در خانه می افتد من از این
خانه بروم فرمودند بلی راوی عرض کرد که بما رسیده است که نهی فرموده حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله از فرار از وبا و طاعون حضرت فرمود که نهی رسول صلی الله علیه و آله مخصوص
بود بطائفه که در سرحد مسلمانان در مقابل دشمن دین بودند و فرار میکردند و فرار غیر اینها
ضرر ندارد و نیز از حضرت سید سجاد صلوات الله علیه سوال نمودند که آیا بیزار شویم از قومی
که مبتلا شده اند بطاعون بجهت آنکه معذب شده اند حضرت فرمود که هرگاه عاصی باشند
از او بیزار شوید چه مبتلا بطاعون باشد یا نه و اگر مطیع باشند خداوند جل شانه را ایشان
طاعون پاک میکند گناهان ایشان را بدرستیکه خداوند بطاعون عذاب میکند قومی را
و رحم میکند بطاعون قوم دیگر را و خداوند توانا میباشد نسبت بهر چیزی که بخواهد
آیا نمی بینید که خداوند عطا فرموده بآفتاب روشنی را به بندگان و باعث رسیدن
میوه ها و قوت مردم از گندم و جو قرار داد و عذاب میکند بآفتاب قومی را که
مبتلا میکند ایشانرا بحرارت آن در قیامت بسبب گناه ایشان و در دنیا بسبب بدی
اعمال ایشان بلی در دو روایت وارد است که اگر طاعون در اهل مسجدی بیفتد سزاوار نیست
که فرار نمایند از آن مسجد و بعید نیست شمول این حدیث مر عتبات و مشاهد مشرفه را
بلکه هر مکان شریفی را بعید نیست که فرار از اینها نیز سزاوار نباشد ششم آنکه مریض توبه
کند و وصیت نماید بواجبات از صوم و صلوة و خمس و زکوة و مظالم و حقوق مردم
زیرا که در اخبار وارد است که وصیت حق است بر هر مسلم بلکه وارد است که هیچ محتضری
نیست مگر اینکه در وقت مردنش گوش او را شنوا و چشم او را بینا می نماید و عطا مینماید
عقل او را باو تا اینکه وصیت نماید و این حالت را راحة الموت می نامند و دادن این
حالت را از باب اتمام حجت است که اطاعت نماید و وصیت کند و یا آنکه مخالفت نماید

وترك وصیت کند ونیز مستحب ست وصیت بخیرات از برای خویشان وفقراء از ایشان وغیر ایشان هفتم آنکه اعلام نماید بعد از سه روز مومنین را بناخوشی خود تا در حقش دعا نمایند هشتم آنکه اذن دهد مؤمنین را بعیادتش چنانچه مذکور شد نهم آنکه عیادت کننده بنشیند در نزد ناخوش ولکن طول ندهد در نشستن مگر بمیل مریض ونشستن در نزد مریض واحوال پرسیدن شرط عیادت نیست بلکه ترسیدن بخدمت ناخوش کافیست چه بنشیند وچه نه نشیند بلکه پرسیدن احوال نیز شرط نیست دهم آنکه عیادت کننده دست خود را بگذارد بر ناخوش ویا بازوی او را بگیرد ودعا کند یازدهم آنکه عیادت کننده ببرد با خود بوی خوش یا میوه وهر چیز که باعث انس وراحت ناخوش باشد دوازدهم آنکه عیادت کننده چیزی در پیش بیمار نخورد تا موجب حبط ثواب عیادتش شود سیزدهم آنکه دعا کند عیادت کننده بهر لفظیکه باشد ونیکوتر گفتن این لفظ است که اللهم اشفه بشفائك وداوه بدوائك وعافه من بلائك وسزاوار است که عیادت کننده در شب نیز عیادت نماید واین مکروه نیست بلکه مستحب ست مثل عیادت در صبح چنانچه از حدیث سابق ثواب آن معلوم شد چهاردهم آنکه بخواند بیمار سوره فاتحة الکتاب را هفتاد مرتبه یا چهل مرتبه یا هفت مرتبه واقلا یك مرتبه زیراکه در حدیث است که فاتحه باعث شفای هر مرضی میباشد مگر اجل حتمی بلکه روایت شده که هرگاه خوانده شود فاتحه بر مرده وزنده شود عجب نیست وکسیکه حمد باعث شفای او نشود هیچ چیز باعث شفای او نمیشود وسزاوار آنست که بعد از خواندن فاتحه لباس او را تکان دهد

اما امور متعلقه بجان کندن

نیز چند چیز است اول آنکه مریض باید حسن ظن بخداوند منان داشته باشد بلکه از بعض اخبار وجوب حسن ظن مستفاد میشود در خصوص حالت نزع وبعضی بوجوب آن قایلند در جمیع احوال واین احوط است هرچند استحباب اقوی میباشد ودر جمله از اخبار مدح بسیار در حسن ظن به پروردگار وارد است حتی آنکه قیمت بهشت را

اعلام کند بمرض خود ۱۲
چنانچه مذکور شد ۱۲
از اصل ۱۲
حبط یعنی باطل ۱۲
فاتحة الکتاب یعنی سوره حمد ۱۲
اقلا یعنی کمتر ۱۲
اجل حتمی آنست که بدعا و صدقه بر نگردد ۱۲
تکان یعنی حرکت ۱۲
اخبار ای احادیث ۱۲
حسن ظن ای گمان نیک ۱۲
حالت نزع یعنی حالت مردن ۱۲

امور جان کندن

حسن ظن شمرده اند دوم روی بقبله نمودن محتضر بنحوی که کف پاهائی او بسمت
قبله باشد بطوریکه اگر به نشینند روی بقبله شود و وجوب این خالی از قوت نیست
بلکه احوط است هرچند اقوی آنست که مستحب است و هرگاه رو بقبله نمودن ممکن
نباشد به پهلوی راست بخوابانند و اگر این نیز ممکن نشود به پهلوی چپ بخوابانند
و اگر در جای تنگ بوده باشد چون محمل و نحو آن روی بقبله بنشانند و اگر ممکن نباشد
و یا آنکه مشقت زیاد داشته باشد مثل اینکه بر حیوانی سوار باشد یا آنکه در کشتی و نحو
آن باشد پس ساقط است و فرق نیست در وجوب استقبال و یا استحباب میان آنکه
محتضر صغیر باشد یا کبیر مرد باشد یا زن و بشرط آنکه محتضر مسلم باشد و یا در حکم
اسلام باشد و باید این امر قبل از مردن باشد نه بعد از آن و باید که باذن اولیاء میت
باشد و یا خود اولیا این امر را بجای آورند و هرگاه قبله مشتبه شود عمل بمظنه
نمایند هرچند ضعیف باشد و اگر مظنه نباشد و همه جهت مساوی باشد ساقط
میشود سوم تلقین نمودن محتضر است بشهادتین و اقرار بائمه اثناعشر علیهم السلام
و سائر اعتقادات حقه مؤمنین بطوری که بفهمد و همچنین تلقین کلمات فرج
و دعائی عدیله مناسب است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هیچکس نیست مگر اینکه شیطانی در وقت مردن از شیاطین را موکل میکردانند
براو که او را بشك اندازند در دین خود تا روح مفارقت نماید و اگر مؤمن کامل
باشد شیطان نمیتواند براو دست یابد پس تلقین ایشان بکنید بکلمات فرج و
اقرار بخدا و رسول و ائمه یك یك تا از سخن گفتن باز ماند و نیکوتر آنست که تلقین
کنند محتضر را بدعای یا من یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی
الکثیر یا بدعائی اللهم ارحمنی فانك رحیم متذکر سازد که بخواند چهارم
خواندن قرآن نزد او خصوص یس و الصافات و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون
علی الاحوط و سورۀ احزاب و آیه سخرة کان ربکم الذی خلق السموات و بعض
آیه از آخر سورۀ بقره پنجم آنکه هرگاه دشوار باشد جان کندن نقل نمایند او را

مختضر کسیکه در حالت نزع باشد ۱۲
محمل چیزی است که آنرا بر شتر و یا قاطر می بندند و برآن سوار میشوند ۱۲
استقبال یعنی رو بقبله نمودن ۱۲
صغیر ای نابالغ ۱۲
کبیر ای بالغ ۱۲
در حکم اسلام یعنی تابع مسلم مانند شرح ۱۲
اولیاء میت یعنی کسانیکه ولی میت هستند ۱۲
جهت یعنی طرف ۱۲
تلقین نمودن یعنی یاد دادن ۱۲
شهادتین یعنی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله ۱۲
متذکر ای یاد دهنده ۱۲
سورۀ بقره یعنی سورۀ الم ۱۲
نقل یعنی از جائی بجائی بردن ۱۲



بجائیکه همیشه در اینجا نماز میکرد تا آسان شود بر او جان کندن بشرطیکه نقل موجب اذیت محتضر نشود ششم انکه بعد از مفارقت روحش چشم و دهانش را بهم آورند تا باز نماند و کریه المنظر نشود هفتم انکه دستهایش را به پهلو بکشند تا آسان شود غسل دادن او هشتم انکه بپوشانند میت را بچادر و قطیفه و بخوآن تا نظر مردم بر او نیفتد و از بوی بیش او نفرت ننمایند نهم انکه اگر در شب مرده باشد چراغ در نزد او روشن کنند در جائیکه در آن مکان مرده است از جهت اکرام او دهم انکه خبر کنند مومنین را تا انکه حاضر شوند در تشییع جنازه اش یازدهم انکه چون یقین نمایند بمردنش تعجیل نمایند در دفنش که اگر در شب بمیرد منتظر روز نشوند و اگر در روز مرده باشد منتظر شب نشوند مگر انکه بجهت انتظار مکان یا زمان خوب یا انتظار مومنین در تشییع یا انکه هنوز یقین بمردنش نموده باشند و یا انکه حامله است و بچه در شکمش زنده است که باید تاخیر در دفن شود تا انکه شکمش را از جانب چپ بشکافند و بچه را بیرون آورند و شکمش را بدوزند خلاصه اینکه تعجیل در دفن مطلوبست و از اکرام و اجلال او محسوب میشود دوازدهم انکه مشغول بذکر لا اله الا الله و دعاء و صلوة و قرآن شود کسی که نزد محتضر حاضر باشد خصوص سوره مبارکه یس زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسیکه بخواند سوره یس را در روز و در آن روز بمیرد داخل میکند خداوند او را در بهشت و حاضر میشوند در غسلش سی هزار ملک که طلب آمرزش کنند از برای او و مشایعت نمایند تا قبرش باستغفار برای او و وقتیکه میت را داخل لحد گردانند در میان قبرش داخل میشوند و عبادت میکنند خدا را و ثواب عبادت ایشان برای میت میباشد و وسعت داده شود قبرش بقدر یکه چشم کار کند و از فشار قبر ایمن شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ای علی تلاوت کن سوره یس را که در آن ده برکت میباشد گرسنه اگر بخواند سیر شود و تشنه اگر بخواند سیراب شود و برهنه اگر بخواند پوشیده شود و عزب اگر بخواند متزوج شود و ترسناک اگر بخواند ایمن شود و ناخوشی نمیخواند مگر اینکه شفا داده میشود و محبوس نمیخواند

۱ بهم آوردن دهان برای آنست که بد نماید ۱۲
۲ کریه و منظر یعنی بد صورت ۱۲
۳ قطیفه هم شال چادر است ۱۲
۴ تشییع همراه جنازه رفتن ۱۲
۵ حامله یعنی بچه در شکم دارنده ۱۲
۶ تاخیر یعنی دیر ۱۲
۷ مشایعت یعنی همراهی رفتن ۱۲
۸ عزب یعنی مردی که زن نداشته باشد ۱۲
۹ متزوج یعنی صاحب زوجه ۱۲
۱۰ ناخوش یعنی بیمار ۱۲



مگر اینکه از حبس خارج میشود و نمیخواند مسافری مگر اینکه اعانت کرده میشود در سفر و نمیخواند
آن را کسی که چیزی از و گم شده باشد مگر اینکه گم شده او را خدا باو برمیگرداند و نمیخواند این
سوره را قرضداری مگر اینکه قرضش داده میشود و خوانده نمیشود در نزد مرده مگر اینکه
تخفیف داده میشود در آنساعت و منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که هر کس در سکرات مردن بخواند سوره یس را یا در نزدش خوانده شود می آید ملک رضوان خازن
بهشت بیک شربتی از شراب بهشتی سیراب دهد او را در حالتی که او در فراش خود
خوابیده باشد پس می میرد سیراب و مبعوث میشود سیراب و احتیاج ندارد بحوضی
از حوضهای پیغمبران و ایضا منقول است که هر که در وقت نزول ملک موت
در نزد او خوانده شود باو سوره یس نازل میشود بعدد هر حرفی از حروف او ده ملک
که صف زنند همه ایشان در مقابلش و طلب رحمت کنند برای او و استغفار میکنند برای
او و حاضر میشوند در غسل او و مشایعت میکنند جنازه او را و طلب رحمت میکنند
برای او و در دفنش نیز حاضر میشوند و ایضا در حدیث است که قرائت سوره یس در
مقابر باعث تخفیف عذاب ایشان میشود و از برای خواننده باجمیع اموات آن مقابر
حسنات نوشته میشود سیزدهم مکروه است گذاشتن آهن بلکه غیر آهن نیز خصوص
هرگاه سنگین باشد بر شکم محتضر چهاردهم آنکه مکروه است حاضر شدن جنب و حائض و
نفساء نزد او پانزدهم مکروه است تنها گذاشتن میت را زیرا که باعث میشود
که شیطان با او بازی مینماید و در بدن او داخل میشود چنانچه مسموع شد که بدن
گاهی از اوقات راه میرود و میدود شانزدهم مکروه است حرف زدن بسیار
نزد محتضر هفدهم مکروه است گریه کردن بسیار در نزد محتضر هیجدهم مکروه است
دست بر بدن میت گذاشتن چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که در حال احتضار دست بر بدن میت مگذارید و اگر دست و پا حرکت دهد
مانعش نشوید چنانچه جاهلان میکنند بلکه منقول است که فرزندی از حضرت
صادق علیه السلام محتضر بود حضرت باقر صلوات الله علیه در کنار خانه نشسته بود

شربت ای کوزه [illegible] ١٢
فراش ای بستر خواب ١٢
مبعوث یعنی برانگیخته ١٢
اموات یعنی مردگان ١٢
محتضر کسیکه در حالت نزع باشد ١٢
حرف زدن ای سخن گفتن ١٢
جاهلان میکنند ای مانع میشوند ١٢

فائده — توبه

هرکه نزدیک او میرفت منع میکرد و میفرمود که دست بر او مگذارید که در این حال در نهایت ناتوانی است و هرکه دست بر او بگذارد چنان است که او را کشته است نوزدهم مکروه است واگذاشتن زنها را بدون مرد نزد محتضر بجهت خوف آنکه صدا را بگریه وزاری بلند نمایند ویا آنکه خود را بر بالای محتضر اندازند که باعث بدحالی میت میشود بستم مکروه است حاضر شدن مرده شور و عمله موتی واشخاصی که باعث خوف محتضر ویا اهل وعیالش بشود

دربیان توبه

یکی از آداب محتضر فرموده‌اند توبه است رجاء آنکه حقیقت توبه را نیز بیان فرمایند که آیا توبه مرکب است از اظهار لفظ صیغه توبه وندامت هردو ویا آنکه مجرد ندامت است وآیا اظهار لفظ کاشف است یا نه حقیقت توبه ندامت است واز امور قلبیه است ولفظ را مدخلیتی در توبه واقعاً نیست بلکه لفظ بی ندامت قلبیه توبه نیست وتفصیل توبه را فقها واهل کلام بیان نموده‌اند وعن علی علیه السلام سمع قائلاً یقول استغفر الله تعالی شانه قال صلوة الله علیه ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار وان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابداً الثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه وجل شانه لیس علیک تبعة الرابع ان تعمد الی فریضة ضیعتها فتؤدی حقها الخامس ان تعمد اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظام وینشاء بینهما لحم جدید السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة انتهی وهو ایضاً محمول علی التوبة الکاملة یعنی از حضرت علی علیه السلام مرویست که شنید آن حضرت از شخصی که میگفت استغفر الله تعالی شانه آنحضرت فرمود مادرت در عزایت به نشیند آیا میدانی که استغفار چه چیز است بتحقیق که استغفار درجه علیین است وآن اسمی است مشتمل بر شش معانی که اول آن ندامت است بر گناهانیکه کرده دوم اراده ترک آنست دائماً سوم ادای حقوق مردم است قبل از موت پس اگر حق الناس ادا کرده باشی بر تو گناهی



نیست چهارم عزم داشتن بر ادای واجباتی که ضایع کرده یعنی بجا نیاورده آنرا پنجم اراده داشتن براینکه گداخته کنی درهم وغم گوشت خود راکه از حرام پرورده تا آنکه پوست با استخوان ملصق شود و گوشت دیگر از حلال پیدا شود ششم آنکه ذائقه بچشانی جسم خود را از غم والم طاعت چنانکه ذائقه چشاندی آنرا از شیرینی معصیت انتهی اینست معنی توبه کامله س اگر کسی در ایام جوانی زنا کرده باشد و بعد از آن امر قبیح ملتفت شده توبه کند آیا توبهٔ او قبول است یا نه ج بلی اگر توبه کرده باشد و فی الواقع ندامت و پشیمانی داشته باشد و عزم جزم داشته باشد که دیگر الی الابد مرتکب این معصیت نشود توبه اش قبول است انشاء الله تعالی

در غسل میّت س

ثواب غسل میت را بیان فرمایند ج ثواب غسل دادن میت بسیار و اجر غسل دهنده بیشمار است حتی آنکه در خبر است که خداوند عالم میفرماید که هرکسیکه میت را غسل دهد میشویم آن شخص را از گناه مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و در خبر دیگر است که بعدد هر موئی که در بدن میت است ثواب آزادی بنده در نامهٔ عمل او نوشته میشود و بلند میشود از برائی او صد درجه ولکن مشروط است این ثوابها باینکه امانت بورزد و بپوشد عیبی را که در بدن میت می بیند و مستور نماید عیبش را که اگر خیانت نماید و اظهار کند عیبش را پس اجرش باطل میشود و خداوند او را رسوا میکند در دنیا و آخرت س غسل میت در چه وقت لازم میشود ج بعد از سرد شدن علی الاحوط و قبل از سرد شدن غسل ندهد هرچند اقوی اینست که شرط نیست س وجوب غسل میت عموم دارد نسبت بهر میتی یا آنکه اختصاص دارد بمیتی که مسلم اثنا عشری باشد و مسلم مخالف در حکم غیر مسلم است یا نه ج وجوب غسل مختص است بمؤمن اثنا عشری پس کسی که حکم بکفرش شد چون غالی و ناصبی و مرتد و خارجی غسلش لازم نیست و بچه مسلم در حکم مسلم است چنانچه اولاد کافر در حکم کافر است و اما ولد الزنا پس در حکم اسلام است و طفل اسیر که بی پدر و مادر بلکه بی جد و جده اسیر شده باشد نیز در حکم اسیر

ماحصل آنکه متصل شود به پیشانی ۱۲
الی الابد یعنی همیشه ۱۲
اجر یعنی ثواب و جزا ۱۲
امانت ورزیدن ادای امانت کاملا یعنی
کردن بکسی ۱۲
مستور یعنی پوشیده ۱۲
عموم یعنی همه ۱۲
اختصاص یعنی خصوص میت ۱۲
مخالف یعنی سنی ۱۲
مختص یعنی خاص ۱۲
غالی آنکه در محبت اهل بیت علیهم السلام از حد بگذرد ۱۲
ناصبی معنی عداوت اهلبیت ظاهر کننده ۱۲
مرتد یعنی کافر ۱۲
خارجی آنکه از دین برگشته شده ۱۲
ولد الزنا یعنی حرامزاده ۱۲
اسیر یعنی قیدی ۱۲



کننده است در اسلام هرگاه اسیر کننده مسلم باشد وهمچنین است طفل گم شده
که در دار الاسلام پیدا شود یا آنکه در دار الکفر پیدا شود بشرط آنکه احتمال تولد از مسلم
برود وکافری نیز ادّعا ننماید که این طفل از من است وهمچنین است مرده هرگاه اورا
در دار الاسلام به بیند وهمچنین در دار الکفر نیز بشرط احتمال اینکه این مردهٔ مسلم باشد
خصوص هرگاه علامت اسلام مثل ختنه ونحو آن در آن مرده باشد هرچند وجوب
غسل ونماز ودفن خالی از اشکال نیست وعلامت اسلام هم موجب یقین نمیشود
بجهت آنکه بعضی از کفار نیز ختنه مینمایند واما مخالفین حکم اسلام را دارند ما
دامیکه نمردند وهمین که مردند در حکم کفارند مگر اینکه تقیه باشد که غسل ایشان
بهمان طریقی است که اموات خود شان را غسل میدهند **بس** قطعه جدا شده
از حی وهمچنین مُبان از میّت غسلش لازم است یا نه واگر تمام استخوان میّت
یافت شود بی گوشت غسل آن لازم است یا نه **ج** قطعه مُبانه اگر در آن گوشت و
استخوان هردو باشد پس اگر از میّت است غسل لازم است خصوص مثل سینه
واما اگر از حی باشد غسل لازم نیست هرچند احوط است خصوص در مثل سینه
جدا شده از زنده واما مثل دست ونحو آن پس عدم لزوم غسل قوی است هرچند
احوط غسل دادن است واما دندان بی گوشت ویا با گوشت پس غسل آن لازم نیست
چنانچه لازم نیست غسل دادن گوشت تنها ویا استخوان تنها هرچند جدا شده از
میت باشد واحوط در مُبانه از میّت غسل است واما تمام استخوان میّت پس
غسل آن واجب است **بس** طفل سقط شده غسل آن واجب است یا نه **ج**
اگر طفل سقط شده خلقتش تمام باشد که چهار ماهه باشد غسلش لازم است
ودر کمتر از چهار ماهه غسل لازم نیست بلکه آنرا با خون در لحته به پیچند ودفن
نمایند وطفل تامّ الخلقت چنانچه غسلش لازم بود کفن وحنوط ودفن نیز لازم است
بس آیا شرط است که غسل دهنده میّت مثل میّت باشد در ذکوریت
وانانیت یا نه وبرفرض لزوم مماثلت آیا کافر ذمی میتواند مسلم را غسل دهد وهم چنین

دار الاسلام ای ممالک اسلام ودار ... ۱۲
یعنی خانم؟ ۱۲
دار الکفر ای ممالک کفر ۱۲
قطعه یعنی پارچه ۱۲
حی یعنی زنده ۱۲
مُبان بباء موحده پارچه جدا شده ۱۲
مبانه ای پارچه جدا شده ۱۲
تنها یعنی محض وفقط ۱۲
سقط شده ای حمل افتاده ۱۲
خلقت ای پیدایش ۱۲
کهنه ای پارچه کهنه ۱۲
تامّ الخلقت ای تمام خلق شده ۱۲
ذکوریت ای مرد بودن ۱۲
انانیت ای عورت بودن ۱۲
مماثلت ای مثل بودن ۱۲
کافر ذمی کافریکه جزیه بپادشاه اسلام دهد ۱۲



ذمیه مسلمه را یا نه ج بلی شرط است مماثلت غسل دهنده پس اگر مماثل موجود نباشد و یا آنکه دست رس نباشد مثل آنکه در صحرائی زنی یا مردی فوت شد وکسی نیست که مثل میت باشد و یا محرم میت باشد وجوب غسل ثابت نیست بلکه غسل و تیمم نیز ساقط است بلی چند مواضع است که استثناء شده است که در آنها مماثلت شرط نیست اول محارم مثل مادر و خواهر و عمه و خاله و مثل پدر و پسر و عمو و برادر بشرط آنکه از زنا نباشد هرچند محرمیت بسبب شیر خوردن و رضاع باشد مثل پدر رضاعی و مادر رضاعی و مثل آن دوم زن و شوهر که میتوانند هر یک دیگری را غسل دهند چه بعقد دائم باشد یا منقطع چه آزاد باشد چه کنیز هرچند بهتر آنست که یکدیگر را غسل ندهند در حال اختیار و در حال اضطرار اگر غسل دهند نظر بعورت نکنند بلکه در زیر جامه میتوانند غسل بدهند و آن جامه پاک میشود بعد از غسل و حاجت نیست که آن جامه را بفشارند هرچند فشردن آن بهتر است و هرگاه زن مطلقه باشد بطلاق رجعی و خارج از عده نشده باشد میتواند شوهر او را غسل بدهد و همچنین است صورت عکس بلکه بعضی گفته اند که زن اگر از عده وفات خارج شود میتواند شوهر سابق خود را غسل دهد در فرضی که مرد در زیر برف مثلاً مانده باشد هرچند ضعیف شوهر دیگر کرده باشد سوم آقا و کنیز که آقا میتواند کنیز خود را غسل دهد و غسل دادن کنیز آقای خود را خلاف است ولکن حق جواز آنست بشرط آنکه مزوجه نباشد و در عده غیر نباشد و هیچ از و آزاد نشده باشد و از دین اسلام برنگشته باشد و خود را از آقا نخریده باشد که در این وقت جائز است باذن وارث چهارم مرد خنثی سه ساله و پسر سه ساله که جائز است غسل دهد مرد بیگانه دختر سه ساله را مکشوف العورة و همچنین زن بیگانه پسر سه ساله را و بعضی پنج سال و کمتر از پنج سال را جائز دانسته اند و این قول خالی از قوة نیست هرچند احوط ترک است بلکه در سه ساله و کمتر از آن در حال الاختیار بهتر ترک است و اما جواب از سوال اخیر آنست که روایتی وارد شده است و آن اینست که راوی عرض کرد خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که هرگاه بمیرد مرد مسلمان و با او نباشد مرد مسلمان و زن مسلمه که محرم باشد با آن میت باشند

مردهائی چند از نصاری و زنهای مسلمان که خویشاوندان میت نیستند حضرت جواب فرمودند که غسل میکنند نصاری و بعد از آن غسل میدهند میت را بجهت اضطرار و ضرورت و همچنین سوال کردند از زن مسلمه که بمیرد و با او نباشد زن مسلمان یا مرد محرمی که خویشاوندان آن زن باشد باز حضرت جواب فرمودند که غسل میکنند نصرانیه بعد از آن غسل میدهد آن زن را و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که چند نفر آمدند خدمت ایشان و عرض نمودند که زنی مرده و با او محرمی نیست حضرت فرمودند که چه کار کردید عرض کردند که آب ریختیم بر او حضرت فرمودند که آیا نجستید زنی از اهل کتاب که آن زن را غسل دهد عرض کردند که نه فرمودند که چرا تیمم ندادید آن زن را و عمل باین مشهور است هرچند بعضی از علماء عمل باین حدیث نکرده اند و اگر عمل باین حدیث کنند ضرر ندارد و لکن بهتر آنست که نیت غسل را مسلم کند اگر مسلم حاضر باشد و نگذارد که دست کافر بآب و بدن میت در حال رطوبت برسد و اگر بعد از آن ممکن شود غسل مسلمان غسل را اعاده کنند و اگر میت اثنا عشری باشد و مخالف اهل حق مثل میت موجود باشد در وقت آن مخالف میتواند که میت اثنا عشری را غسل بدهد و حاجت بغسل کردن آن مخالف پیش از غسل آن میت نیست مس کسی که سوخته باشد و یا آنکه آبله داشته باشد بنحویکه استعمال آب موجب تلاشی و باعث پاشیدن گوشت و یا پوست آن شود از برای غسل آن چه نماید ج سقوط غسل بی اشکال است بلکه سه تیمم دهند عوض سه غسل بلکه احتیاطا یک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند مس کسی که لازم شد کشتنش شرعا بسبب حد یا قصاص غسل آن قبل از اجرای حد است یا بعد از آن ج کسی که لازم شود کشتن او بسبب قصاص یا سنگسار نمودن بسبب حد زنا مثلا ساقط است غسل دادن او بعد از کشتن او بجهت آنکه واجب است که غسل میت را مقدم بدارند بر کشتن او بان نحو که باذن امام یا نائب خاص یا عام غسل کنند و اول غسل باب سدر نماید دوم غسل باب کافور سوم باب خالص غسل نماید و پیش از این اغسال وضوء بسازد و حنوط نماید مثل حنوط میت که کافور بمالد به پیشانی و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ

ف۱ [illegible] ۱۲
ف۲ غسل میکنند نصاری یعنی [illegible] ۱۲
ف۳ بجهت اضطرار [illegible] ۱۲
ف۴ [illegible] نصرانیه یعنی [illegible] اهل کتاب [illegible] ۱۲
ف۵ [illegible] مشهور [illegible] ۱۲
ف۶ میان علماء [illegible] ۱۲
ف۷ اعاده کنند [illegible] ۱۲
ف۸ [illegible] ۱۲
ف۹ مخالف [illegible] ۱۲
ف۱۰ [illegible] ۱۲
ف۱۱ [illegible] ۱۲
ف۱۲ [illegible] حد [illegible] ۱۲
ف۱۳ [illegible] سنگسار [illegible] ۱۲
ف۱۴ مقدم [illegible] ۱۲
ف۱۵ غسل میت [illegible] ۱۲
ف۱۶ امام معصوم [illegible] ۱۲



با و بعد از ان کفن بپوشد مثل کفن میت بسه پارچه و بعد از ان حد براو جاری کنند واگر
قصاص کنند لفافه را نپوشد بلکه بعد از قصاص و بعد از انکه سر او را ببدنش ملحق کردند
آنوقت لفافه را بپوشانند ویا انکه لفافه را بپوشانند و موضع قصاص را باقی بگذارند
وچون این غسل میت مقدم شده است دیگر بعد از کشته شدن حاجت بغسل میت
نیست بلکه غسل میت بعد ازین غسل بدعت و حرام است و بدن او بسبب موت نجس
نمیشود بلکه غسل مس میت از کسی که دست ببدن این میت کرده است ساقط است و حدث
اصغر مثل بول و نوم ضرر باین غسل ندارد و اعاده غسل لازم نیست بلکه اگر غسل جنابت
وحیض و نحو آن بر او لازم بود بهمین غسل اکتفا مینماید علی الاقوی چنانچه اکتفاء
بغسل میت از غسل جنابت و نحو آن میشود ولکن احوط آنست که آن غسل را پیشتر از
این غسل یا بعد ازین غسل بجا آورد ولکن احکام مذکوره مشروط بچند شرط است
اول آنکه این غسل را بجا آورده باشد پس اگر ترک نموده باشد چه عمداً چه سهواً یا جهلاً
باید بعد از حد غسل داده شود دوم اینکه بعد ازین غسل وقبل از اجراء حد یا اجل
حتمی و نحو آن نمرده باشد بلکه بسبب حد قصاص مزبور کشته شود سوم آنکه بهمان سببی
که از برای آن غسل نموده کشته شود نه مطلقاً پس هرگاه غسل کرد بسبب قصاص و دو نفر
و بعد از غسل یکی از دو نفر عفو کرد و دیگری عفو نکرد و قصاص کرد بآن غسل اکتفا
نمیشود خصوص هرگاه دو سبب مختلف باشند مثل اینکه غسل کرد بجهت کشته شدن
بقصاص و کشته نشده و بعد سنگسار کشته شده چهارم اینکه این غسل را بامر دیگری
بعمل آورده باشد نه اینکه خود بجا آورده باشد پنجم آنکه کشتن بسبب قصاص یا سنگسار
باشد نه مطلق حد چون حد لواط و نحو آن هرچند اقوی عدم اشتراط دو شرط اخیر
میباشد پس مراد از شهیدی که غسل میت از و ساقط است چه کس است
و کسانیکه با خوشی زحیر مرده باشند و یا در طلب علم مرده باشند و یا بجهت حفظ
اموال خود کشته شوند چنانچه روایت هم وارد شده است که اینها شهیدانند آیا
حکم شامل اینها هم میشود یا نه و شرائط سقوط غسل از شهید را نیز بیان فرمایند

ل اعاده ای از سر گرفتن ۱۲
ل اجراء یعنی بجا آوردن ۱۲
ل حتمی یعنی مستحکم و استوار ۱۲
م سنگسار یعنی سنگباران ۱۲
ه لواط در لواطه جمع کردن ۱۲
ن زحیر یعنی ... غسل از غسل میت ۱۲

احکام شهید



ج مراد از شهید آن است که در جهاد حق در راه خدا کشته شود بر چنین شهیدی غسل بلکه کفن لازم نیست واما اخباری که وارد شده است که کسیکه بطاعون یا شکم روی بمیرد یا در طلب علم مرده باشد ویا آنکه غرق شده باشد ویا در وضع حمل مرده باشد وسایر این موارد شهید مرده است پس مراد اینست که ثواب شهید را دارد نه آنکه حقیقةً حکم شهید را دارد حتی در سقوط غسل وکفن ونحو آن واما شرائط سقوط غسل از شهید چند چیز است اول آنکه از لشکر مسلمین حساب شود واز لشکر اسلام باشد پس اگر در معرکه حاضر شد بجهت تماشا یا کار دیگری مثلاً ونه شمارند او را از لشکر اسلام حکم شهید بر او جاری نمی شود هرچند در معرکه کشته شود دوم آنکه بسبب جهاد کشته شود نه آنکه بناخوشی ومرگ خدائی بمیرد بلی اگر در حال جهاد بسبب جهاد در زیر پای اسبان پایمال شود یا آنکه از اسب بیفتد وبمیرد ویا آنکه مسلمی او را خطاءً بکشد یا بخود دیگر کشته شود چون بچاه افتادن وغیر آن پس حکم شهید را دارد سوم آنکه مسلم یا در حکم مسلم باشد چون طفل ویا کسیکه جهاد بر او لازم نشده باشد چون دیوانه وزن ومرد پیر وطفل که همراه باشند وکشته شوند حکم شهید را دارند واما کافر که همراه باشد وکشته شود شهید نیست اگرچه معین مسلم باشد وهمچنین مخالفین که در همراه مسلم باشند وکشته شوند چهارم آنکه جهاد شرعی باذن امام یا نائب خاص امام باشد بلی اگر هجوم آورند کفار بر مسلمین بجهت کشتن وغارت نمودن بنحویکه خوف بر بیضه اسلام باشد باین معنی که خوف این باشد که اسلام واهل اسلام منقرض ویا ذلیل شوند در این وقت حاجت باذن امام ونائب خاص او نیست وشرط نیست حضور ایشان واگر هجوم آور شوند مخالفین از مسلمین بر مؤمنین از شیعیان اثنا عشری بجهت تسلط بر بلاد ایشان یا بجهت ابطال دین ایشان پس ظاهر آنست که کشتگان در معرکه از طائفه حقه در حکم شهید میباشند در سقوط غسل وکفن مثل هجوم آوردن مشرکین بر مسلمین بلکه اگر فرقه از مومنین ظلم وتعدی نمایند بر فرقه دیگر از مؤمنین وبر سر ایشان هجوم آورند وفرقه مظلومین شهید شوند جاری نمودن حکم شهید بر ایشان خالی از قوت نیست پنجم آنکه شهادت او در جنگ گاه باشد ودر جنگ گاه بمیرد نه آنکه از جنگ گاه نقل

ل شکم روی یعنی مرضی که متصل شکم او برود ۱۲
ل۲ وضع حمل ای زائیدن بچه ۱۲
ل۳ معرکه یعنی میدان جنگ ۱۲
ل۴ ناخوشی ای بیماری ۱۲
ل۵ از روی خطا ضد عمد ۱۲
ل۶ نائب خاص کسیکه امام او را نائب خود کرده باشد ۱۲ معین یعنی مددکار ۱۲
ل۷ بیضه یعنی ... ۱۲
ل۸ مخالفین یعنی سنی وغیره غیر اهل حق ۱۲
ل۹ ابطال یعنی باطل کردن ۱۲
ل۱۰ تعدی یعنی ظلم ۱۲
ل۱۱ نقل نمایند او را برده باشند وبیارند ۱۲



نمایند بلشکرگاه مسلمانان که اگر بعد از نقل بمیرد حکم شهید بر او جاری نیست ششم آنکه
بعد از تقابل لشکرین و مهیا شدن برای جنگ شهادت او اتفاق افتد پس اگر پیش از تقابل
شدن دو لشکر کشته شود حکم شهید بر او جاری نیست و همچنین است جاسوس اهل باطل
بلی مسلمین که هرگاه پیش از مهیا شدن جنگ کشته شود حکم شهید بر او جاری
نیست و بعد از تقابل و مهیا شدن جنگ کشته شود حکم شهید را دارد هفتم آنکه
شهادت هنگام برپا شدن جنگ باشد نه بعد از نشستن جنگ بفاصله شیئی اگر چند
در جنگ گاه مرده باشد پس حکم شهید از سقوط غسل و کفن را ندارد هر چند ثواب شهید
دارد و در یافتن مسلمانان شهید را در حالتی که رمقی از حیات داشته ضرری ندارد در حکم
بشهید بودنش مگر آنکه نقل از معرکه نمایند و یا آنکه جنگ برطرف شود چنانکه گذشت
و سقوط کفن نیز مشروط است بشروط گذشته و اینکه شهید را برهنه نکرده باشند
پس اگر شهید را برهنه کرده باشند لازم است کفن او و ساقط نیست کفنش **س** با وجود
سقوط وجوب غسل از شهید هرگاه بخواهند غسل دهند شهید را جائز است یا نه **ج** ظاهر
این است که غسل بر شهید حرام است بلکه اگر شهید جنب یا حائض یا نفساء باشد این
اغسال نیز ساقط است **س** کفن نمودن شهید حرام است یا نه **ج** خیر حرام نیست
کفن پوشانیدن شهید با لباس شهادت و آنچه حرام است کندن لباس و تبدیل
بکفن است زیرا که چند چیز از شهید نزع نمی نمایند رخت بدنش حتی عمامه و کمربند
و موزه و چکمه و کفش و نحو آن و پوستین مگر آنکه برهنه شده باشد و همچنین هر
پوستی که در بر دارد چون جلد قرآن و کمربند پوستی و نحو آن و اسلحه حرب چون شمشیر
و آلات حرب دیگر و انگشتر دست **س** کسیکه بدانیم که مقصودش از جنگ لله
و فی الله نیست بلکه مقصودش مجرد مال دنیا است و یا آنکه باذن پدر بجنگ رفته
و یا آنکه از جهت دیگر جهاد رفتنش حرمت داشته باشد حکم شهید بر اشخاص مزبوره
میشود یا نه **ج** جریان حکم شهید بر اشخاص مذکوره خالی از قوت نیست **س**
بدن بنجاست دیگر غیر از خون چون بول و نحو آن نجس شود ازاله آن واجب است یا نه

ف ۱ ... ۱۲
ف ۲ خیر ... ۱۲
ف ۳ باللباس شهادت ای لباسیکه وقت شهادت در بدن داشت ۱۲
ف ۴ کندن لباس ... ۱۲
ف ۵ نزع ... ۱۲
ف ۶ پوستین ...
ف ۷ آلات حرب ...
ف ۸ ... باذن پدر ... ۱۲

ج هرگاه ازالهٔ آن بدون ازالهٔ خون شهادت ممکن باشد ازاله نماید و اگر ازالهٔ نجاست
موقوف باشد بازالهٔ خون شهادت آنوقت ازالهٔ نجاست را نکنند س هرگاه لباس
بدن شهید عاریت باشد و یا رهن یا حریر باشد بهمان لباس جائز است دفنش یا نه
ج در عاریت جائز نیست و در لباس رهن و حریر جائز است علی الاقوی اما لباسی که حق
رهن باو تعلق گرفته باشد نیز جائز است مثل اینکه کفن میت هرگاه رهن باشد ضرر ندارد
کفن نمودن بآن و حق رهن مانع نیست بلی هرگاه مال غیر باشد و در پیش او رهن باشد پس
اینوقت مثل عاریت خواهد بود س چنانچه گرههای کفن میت مستحب است که باز
نمایند این استحباب در لباس شهید نیز میباشد یا نه ج بلی باز نمایند گرههائی رخت
شهید را در وقت دفن مثل باز کردن گره کفن میت س هرگاه در میان کشتگان معرکه
مرده ببینیم و ندانیم که شهید است یا نه چه حکم دارد ج اقوی جریان حکم شهید است بر او هر چند
اثر جراحت هم در او نباشد س هرگاه مشتبه شود کافر بمسلم چه نمایند ج هرگاه ممکن
شود تمیز واجب است تمیز دادن هر چند بتفحص باشد و علاماتی که موجب یقین شود
چون ختنه و نحو آن که از علامات اسلام است اکتفاء نمایند و در خصوص دفن روایت
وارد شده که بکوچکی و بزرگی آلت امتیاز نمایند که هر که آلت مردی او کوچک است مسلم
است و هر که کوچک نباشد مسلم نیست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در جنگ
بدر چنین کرده و فرموده اند که کوچکی آلت نمیباشد مگر برای خوبان از مردمان و هرگاه اشتباه
بکفر و در غیر جهاد باشد لازم است غسل دادن همه اموات از جهت احترام مسلم و همچنین
در کفن و دفن در مقبرهٔ مسلمانان و نماز کردن بلی در زمان نماز کردن بهمه مقصود باید
مسلمانان باشد و مراعات تمیز با امکان تفحص از آن لازم است س نظر نمودن بعورتین
میت حرام است یا نه و بر فرض حرمت هرگاه ستر ننمایند و مکشوفا غسل دهند غسل
صحیح است یا نه ج بلی نظر حرام و ستر لازم است لکن اگر نظر نماید بعورتین در حال غسل
و غیره ضرر بغسل ندارد و همچنین هرگاه ستر ننمایند و غسل دهند غسل صحیح است
و حرمت نظر ثابت است مگر در زن و شوهر و کنیز و مولا و طفل سه ساله یا پنجساله

بلی بسا میشود که من باب المقدمه ستر عورتین بالنسبت بغسل دهنده یا ناظر دیگر واجب میشود س غسل دادن بنده بی اذن مولی و اجیر خاص بی اذن مستاجر صحیح است یا نه ج غسل دادن بی اذن جائز نیست و غسل باطل است س هرگاه میت را بی اذن اولیا غسل دهند چه صورت دارد ج با امکان رخصت ولی هرگاه بی رخصت غسل دهند غسلش باطل است س هرگاه میت صغیر داشته باشد و اذن از حاکم شرع هم بجهت غسل ممکن نباشد چه باید کرد هم بجهت غسل و هم بجهت نماز تفصیل آنرا بیان فرمایند ج از وصی میت که بر صغار وصی باشد استیذان کنند و اگر وصی نباشد یا غائب باشد حاکم شرع یا ماذون از حاکم شرع و اگر این هرسه نباشد عدول مؤمنین و اگر این هم نباشد اگر تاخیر غسل و دفن تا استیذان موجب خوف بر میت باشد در ین هنگام اذن ساقط است والله العالم س هرگاه مجنون و یا صبی غسل دهند میت را آن غسل صحیح است یا نه ج غسل مجنون باطل است و شرط است که غسل دهنده عاقل باشد و اما صبی اگر غیر ممیز است غسلش باطل است بلکه جماعتی بلوغ را شرط دانسته اند و این احوط است هرچند اقوی صحت غسل ممیز میباشد بلکه باعث سقوط از دیگران نیز میباشد خصوص در جائیکه یقین حاصل شود که با نیت صحیح و طریق صحیح بجا آورده باشد بلکه اگر ندانیم حمل بر صحت مینمایم بنا بر اقوی مثل مکلفین س کیفیت غسل میت را بیان فرمایند ج واجب است غسل دادن میت سه غسل اول بآب سدر دوم بآب کافور سوم بآب قراح یعنی خالص و واجب است ترتیب میان سه غسل بنحو مذکور چنانچه واجب است مراعات ترتیب بین اعضاء مثل غسل جنابت که هرگاه اخلال بهریک ازین دو ترتیب نماید بدون تلافی غسل باطل است چه عمداً باشد یا سهواً و یا جهلاً و واجب است نیت قربت علی الاقوی و واجب است مقارنت آن بشروع در شستن سر و هم چنین واجب است جاری نمودن آب بنحوی که شستن بگویند نه مسح کردن و مضاف نبودن آب بسبب سدر یا غیر آن و پاک بودن آب و سدر و مباح بودن آب و سدر و مکانیکه در آن غسل میدهند میت را و هم چنین مباح بودن تخته و ظرفی که با آنها غسل میدهند میت بنحویکه در وضو و غسل گذشت پس اگر هر یک از آنها غصبی باشد

ف: من باب المقدمة ای از باب ابتدا یعنی چنانکه غسل واجب است من باب المقدمة ستر عورتین هم به تبعیت واجب میشود بر نسبت ناظر غسل دهنده ۱۲

ف: اجیر خاص ای کسیکه او را برای شغل خاص معین کنند بالاجاره ۱۲

ف: اولیا ای ولی های میت که تفصیل آن در زینة العباد [illegible] ۱۲

ف: غایب باشد ای در سفر باشد [illegible] ۱۲



باطل است مگر وقتیکه جاهل باشد بغصب بودن آن که در ین وقت غسل صحیح است وقیمت
آب سدر وکافور واجرت تخته وظروف ومکان غسل را باید داد **س** در هر یك از
غسل نیت واجب ست یا یك نیت در هر سه غسل کافیست **ج** اقوی کفایت یك نیت است
در هر سه غسل هرچند بهتر آنست که متعرض جزئیه نشود بلکه بهتر آنست که در هر سه
غسل نیت علیحده نماید ولکن نیکوتر آنست که متعرض استقلال این اغسال بشود مثلاً
در غسل سدر چنین نیت کند که غسل میدهم این میت را از جهت واجب بودن آن قربة الی الله
وهمچنین در غسل کافور وآب خالص واگر بگوید غسل میدهم این میت را باب سدر
وکافور وآب خالص قربة الی الله کافی است **س** تعدد غسال بالنسبت بغسلات
ثلاث میت باین معنی که هر غسلی را یك نفر مباشر شود جائز است یا نه وبر فرض جواز
در عضو واحد وغسل واحد نیز تعدد جائز است یا نه ودر صورت تعدد نیت
کدام یك از ایشان نمایند **ج** بلی جائز است تعدد بالنسبت بسه غسل ویك غسل
بلکه یك عضو ولکن بهتر آنست که غسل دهنده یك نفر باشد ودر فرض تعدد
مباشرت نیت مختص بکسی ست که غسل مستند باو میشود پس اگر بهیئت اجتماعیه
مستند شود همه نیت کنند واگر همه بوجه استقلال مستند شود درین وقت
جائز است اکتفا به یك نیت از هر یك از ایشان ودرین وقت اکتفاء بیکی میتوان نمود
هرچند در دیگرے شرائط صحت غسل نباشد مثل اینکه عاقل نباشد بلی بهتر آن است
که در صورت تعدد همه نیت کنند واحوط آنست که کسیکه آب میریزد وکسیکه
میت را میگرداند هر دو نیت کنند مگر اینکه معلوم شود که غسل دهنده کدام
است **س** هرگاه غسال نیت غسل را بجهت مزد گرفتن وعنوان قرار دهد غسل
باطل است یا نه **ج** بلی اگر نیت را بجهت ریا ویا شنوانیدن مردم یا بجهت مزد گرفتن
وعنوان قرار دهد باطل است واگر پول گرفتن متعارف باشد آن شخص غسل دهنده
پول را مقصود ومنظور خود قرار ندهد واگر قرار بدهد مزد را در چیزهائے
دیگر قرار دهد که مدخلیت وربطی بغسل نداشته باشد **س** آیا واجب است

تطهیر بدن میت از نجاسات خارجه پیش از غسل یا نه ج بلی شرط است در صحت
غسل تطهیر و ازاله نجاست از بدن میت مثل بول و خون و سائر نجاست پس
هرگاه پیش از ازالهٔ نجاست بدن میت را غسل دهد غسلش باطل است چه عمداً چه
سهواً یا جهلاً چه در حال اختیار و چه در حال اضطرار و بهتر آن است که نجاست را
بالمره از موی و بدن میت زائل نمایند و بعد شروع در غسل نمایند هرچند اقوی
آن است که شرط نیست ازالهٔ نجاست از جمیع اعضاء از برای شروع در غسل بلکه آنچه
شرط است زوال نجاست هر عضو بالنسبت بغسل آن عضو است و بهتر آنست
که خشک نمایند بدن میت را بعد از ازالهٔ نجاست و پیش از غسل جهت ازالهٔ غساله
و قطرات باقیه هرچند اقوی اینست که لازم نیست خشک نمودن و ازاله نمودن
قطرات و همچنین است هرگاه خارج شود از میت نجاست چه در اثناء یا بعد از غسل
بلی لازم نیست اعادهٔ غسل هرچند در اثنای غسل خارج شود و هرچند موجب
غسل یا وضوء باشد مثل بول و حیض و منی و استحاضه بلی بهتر آنست که غسل را
اعاده نمایند خصوص اگر در اثنای غسل باشد و در اثنای غسل باب خالص بوده
باشد و اعادهٔ وضو لازم نیست هرگاه میت را پیش از غسل وضوء داده باشند
و هرگاه بدن میت بعد از گذاشتن در قبر نجس شود باز واجب است ازالهٔ آن
مگر با عدم تمکن و یا مشقت بسیار که متحمل آن نتوان شد عادةً و یا آنکه سبب هتک
حرمت و نبش قبر شود که ساقط است و مخفی نماناد که اسباب غسل جنب چون منی و
جماع و حیض و استحاضه هرچند سبب وجوب غسل در حق میت نمی شود لکن
غسل دادن برای اینها ضرر ندارد هرگاه بعد از غسل میت حاصل شود پس
جائز است میت را غسل ارتماسی دادن یا نه و با فرض جواز طریق غسلات ثلاث
در کر و جاری بچه طور میباشد ج جائز است غسل دادن میت را بغسل ارتماسی
در کر و جاری و چشمه اگرچه کر نباشد باین نحو که قدری سدر را داخل نمایند
و غسل سدر دهند و بعد سدر را بردارند و کافور داخلش نمایند و بعد

ای و بعد از تمام بدن میت را زائل نمایند ۱۲

ارتماس فرو رفتن در آب یعنی غوطه زدن ۱۲

کر و جاری ای آب کثیر و مثل حوض چشمه و آب جاری مثل دریا و نهر و غیره ۱۲

نمایند و در آب خالص غسل دهند و در جاری و دریا و نحو آن طوری بزایند که
در غسل سدر و کافور سدر و کافور بماند و در غسل با آب خالص هیچ نماند
و ترتیب در اعضا ساقط است لکن احوط ترک این نحو از غسل است هرچند مجزی
است س هرگاه آب بقدر کفایت یک غسل یا دو غسل داشته باشد چه نماید
ج اتیان بیک غسل نماید اگر زیاده برین نباشد و اتیان بدو غسل نماید در صورت
کفایت دو غسل ولکن واجب است ملاحظه ترتیب پس آن آب را صرف نماید در غسل
با آب سدر در فرض اول و با آب سدر و کافور در فرض ثانی و از برای فائت اگر یکی
باشد یک تیمم دهند و اگر فائت دو غسل باشد دو تیمم دهند بلکه احتیاطا سه تیمم بدهند
عوض هر سه چنانچه میآید هرچند بعضی گفته اند که یک تیمم کافی است و اگر سدر
ممکن نباشد و کافور ممکن باشد و آب غسل هم نباشد مگر بمقدار یک غسل صرف
نمایند آن آب را در عوض غسل سدر بنا بر اقوی و برای غسل کافور و آب خالص
دو تیمم دهند بلکه تیمم دیگر عوض هر سه غسل بدهند احتیاطا و اگر سدر و کافور
هیچکدام نباشد و آب بقدر سه غسل باشد غسل اول را عوض غسل سدر و
غسل دوم را عوض غسل کافور و سوم را عوض قراح بجهت ملاحظه ترتیب و اگر
آب بقدر دو غسل باشد صرف نمایند آب را عوض سدر و کافور و برای قراح
تیمم دهند و اگر آب غسل بمقداری باشد که یک غسل را کفایت کند و بعض از غسل
دیگر را نیز کفایت کند نه تمام آن ظاهر این است که استعمال آن آب در بعض غسل
واجب نیست بلکه تیمم نماید هرچند استعمال آب در بعض یک غسل یا تیمم عوض آن
نیز ضرر ندارد و هرگاه آب هیچ ممکن نباشد سه تیمم دهند نه یک تیمم عوض هر سه
بلکه احتیاطا تیمم دیگر دهند عوض هر سه و اگر آب غسل نباشد مگر بمقدار یک
غسل و از سدر و کافور ممکن نشود مگر برای یک عضو صرف نمایند آن آب را
در عوض غسل سدر بهمان سدر کم و از برای غسل کافور و قراح تیمم بدهند
س هرگاه آب یافت شود بعد از تیمم دادن و همچنین هرگاه سدر و کافور

ف۱ در اعضا یعنی اول سر و گردن بعد جانب راست بعد جانب چپ ۱۲
ف۲ یعنی بیان ترتیب غسل مرتبه یک غسل بعد دیگری نه ترتیب اعضا ۱۲
ف۳ ای فائت از برای غسل فوت شده اگر یک فوت شده یک تیمم و اگر دو فوت شده دو تیمم ۱۲
ف۴ قراح یعنی خالص ۱۲
ف۵ بعض از غسل یعنی یک غسل تام و دیگر غسل ناقص ۱۲



ممکن شود بعد از آنکه غسل داده باشند بآب خالص عوض سدر و کافور آیا اعاده غسل
لازم است یا نه ج اگر تمکن از آب و سدر و کافور قبل از دفن باشد اعاده غسل احوط میباشد و اگر
بعد از دفن باشد اقوی عدم لزوم اعاده است بلی هرگاه اتفاق افتاد که میت بعد از دفن ظاهر
شد و بیرون آمد احوط اعاده غسل میباشد هر چند اقوی عدم لزوم اعاده است و هرگاه بعد از
تیمم نماز کرده ند پس بعد از اعاده غسل نماز را نیز اعاده کنند س هرگاه غسل دهنده میت
یکی از اغسال ثلثه را فراموش نماید و بعد از دفن کردن میت بخواطرش بیاید که غسل را فراموش
نموده آیا لازم است نبش[1] و تکمیل[2] غسل یا نه ج در فراموشی غسل بالمرة تقویت کردیم جواز[3] نبش را
و همچنین در فراموشی یک غسل خصوص قراح را جواز نبش با بقاء[4] صورت میت و عدم
مُثلة[5] قوی میباشد والله العالم س کیفیت تیمم بدل از غسل میت را بیان فرمایند
ج واجب است آنکه سه تیمم دهند عوض سه غسل بهمان ترتیب سه غسل که در تیمم اول قصد
عوض سدر نمایند و در دوم قصد کافور و در سوم قصد قراح بلکه بهتر آنست که یک تیمم دیگر دهند
عوض هر سه غسل چنانچه تفصیل آن در سوال سابق مذکور شد و لازم است که تیمم
دهنده دست خود را بخاک زند نه دست میت و بعد از آن دست خود را به پیشانی
میت بکشد و بعد از آن به پشت دست راست و بعد از آن به پشت دست چپ و
بهتر آنست که تیمم بدو ضرب نماید یکی برای پیشانی و یکی برای دو دست و بهتر آنست
که خود در حال زدن دست روی بقبله باشد چنانچه بهتر آنست که در حال مسح کشیدن
پیشانی و دو دست میت روی بقبله[6] باشد مثل غسل و اگر محل تیمم تر باشد خشک
نمایند و مسح نمایند س هرگاه سدر و کافور بسیار کم باشد که نگویند که غسل
بآب سدر و کافور داده آیا واجب است که باین حال داخل آب[7] نمایند یا نه ج احوط داخل
نمودن در آب است اگر چه بسیار کم باشد س آیا لازم است در غسل میت بسدر و کافور
مخلوط نمودن هر یک از سدر و کافور بآب بنحوی که آب باقی بماند بر اطلاق[8] یا لازم است
که خلط بنحوی باشد که آب از اسم اطلاق خارج[9] شود بسوی اضافه ج اقوی وجوب خلط است
بنحویکه صدق نماید بر آن آب سدر و کافور بدون ذهاب[10] اطلاق از آن س

ف۱ نبش یعنی شکافتن قبر ۱۲
ف۲ تکمیل یعنی کامل کردن آن غسلیکه فراموش کرده ۱۲
ف۳ جواز یعنی جایز بودن ۱۲
ف۴ بقاء یعنی باقی ماندن ۱۲
ف۵ مُثلة بضم میم و سکون ثاء مثلثه یعنی اندام بریده شدن ۱۲
ف۶ روبقبله غسل دادن میت را مستحب است یعنی میت را مستقبل قبله کنند ۱۲
ف۷ داخل آب نمایند یعنی سدر و کافور را داخل آب نمایند ۱۲
ف۸ بر اطلاق یعنی بگویند که آب است ۱۲
ف۹ خارج شود ای نگویند که آب است بلکه بگویند که سدر و کافور است ۱۲
ف۱۰ ذهاب اطلاق ای بیرون رفتن اطلاق یعنی اطلاق آب باقی ماند که بگویند آب است مگر مخلوط است بسدر و کافور ۱۲



آیا شرط است در سدر تازگی و باقی بودن بویش یا نه ج شرط نیست س آیا تقدیری از برای سدر و کافور شده که وزنش چه قدر باشد یا نه ج اما در خصوص وزن و تحدید سدر دلیل معتبری ندیدیم ولکن اگر بقدر یک رطل عراقی که شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صرافی باشد بلکه اگر یک رطل و نیم باشد چنانچه بعضی تحدید کرده اند ضرر ندارد بشرط آنکه مضاف نشود ولکن اقوی عدم اعتبار وزن است بلکه کفایت میکند آنقدری که متحقق شود بآن مسمی غسل بماء سدر و همچنین است کافور خواه نیم مثقال باشد یا کمتر یا زیاده س آداب مستحبه و مکروهه و محرمه غسل میت را بیان فرمایند ج آداب مستحبه غسل میت چند چیز است اول آنکه در وقت کندن پیراهن میت را به پهلو نگردانند بلکه بهمان حالتی که به پشت خوابیده پیراهن او را از طرف پا بیرون آورند نه از طرف سر هرچند محتاج باشد به پاره نمودن ولکن در پاره نمودن احوط آنست که اذن از وارث عاقل بالغ بگیرند و همچنین از طلبکار هرگاه طلبکار داشته باشد و یا از کسیکه وصیت کرده که باو بدهند و بهتر آنست که همین جامه را ساتر عورت میت قرار دهند در حال غسل دوم انگشتان و مفاصل او را بمالند و نرم نمایند سوم آنکه در وقت غسل دادن میت را رو بقبله نمایند مثل حالت جان دادن و احتضار و بعضی واجب دانسته اند و آن ضعیف است چنانچه گذشت بلی بهتر آنست که در همه احوال میت را رو بقبله بگذارند چهارم آنکه میت را وضوء دهند قبل از غسل یا بعد از غسل بدون مضمضه و استنشاق با نیت رفع حدث یا مباح بودن کفن و دفن و نماز و یا کامل شدن اینها نماید هرچند لازم نیست که متعرض آنها شود و یدی و دو دست میت را بشوید و سر و پای میت را مسح نماید و احوط ترک این مستحب است پنجم آنکه حین غسل دادن میت گودال علحده بکنند که غساله در آن گودال بریزد ششم آنکه حائلی بین میت و آسمان قرار دهند هنگام غسل چه از سقف و چه از خیمه و غیر آن باشد هفتم آنکه غسل دهنده در پهلوی میت بایستد بلکه در جانب راست میت بایستد هشتم آنکه غسل دهنده میت پیش از

مستحبات غسل میت

رطل عراقی وزنش [illegible] انگریزی [illegible] ۲۹۲ ماشه [illegible] مثقال صیرفی [illegible] مثقال [illegible] صراف [illegible] ماشه [illegible] مثقال شرعی [illegible] ماشه تقریبا و مثقال شرعی کم است ۱۲

پاره نمودن ای چاک دریا [illegible]

پیراهن ۱۲

یا از کسی که [illegible] الاخره یعنی اجازه بگیرند از کسیکه برای او وصیت کرده ۱۲

گودال یعنی گود هند [illegible] کرده ۱۲



غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید نهم آنکه غسل دهنده عورتین میت را پیش
از غسل بدست چپ خود باشنان[۱] و سدر بشوید یا کف[۲] سدر بشوید یا باشنان بر تنهائی[۳]
بشوید سه مرتبه یا زیادتر بلکه سه مرتبه یا زیاده باب کافور و آب خالص نیز بشوید و در
هر سه غسل دو دست میت را از سر انگشتان تا نصف ذراع نیز بشوید بلکه بهتر آنست
که در غسل اول باب سدر و در غسل دوم باب کافور و در سوم باب خالص بشوید و مخیر است
در ابتدا نمودن بدو دست یا بعورتین چنانچه بعضی ذکر نموده اند ولکن اقوی آنست که
ابتدا نماید بدو دست و بعد از آن فرج را بشوید دهم آنکه آب سدر را بهم زنند[۴] تا کف کند
و بکف آن و خطمی سر میت را بشوید پیش از غسل و مبالغه نمایند در شستن لکن بنحویکه بسوراخ
دماغ و گوشها آب نرود و اگر سدر نباشد از خطمی و نحو آن بشویند یازدهم آنکه در هر یك
از اغسال ثلثه سه نوبت هر یك از سر و جانب راست و جانب چپ را بشوید دوازدهم
آنکه در غسل اول و دوم بنرمی و آهستگی دست بر شکم میت گذارد و بکشد مگر آنکه میت
زن آبستن[۵] باشد و خوف سقط طفل باشد سیزدهم آنکه میت را بر روی بلندی
یا تخته در حال غسل بخوابانند که جانب پایش پست باشد که غساله از او بآسانی جدا
شود و میت آلوده بخاك و گل و نحو آن نشود و بهتر آنست که تخته از ساج[۶] باشد و بعضی
گفته اند که ساج تخته ایست دراز و چهار گوشه که از درخت بزرگیست که در هند
روئیده میشود و بعضی گفته اند که شاید آبنوس اصلی باشد که از هند می آورند
چهاردهم آنکه خشك کنند بدن میت را بعد از سه غسل بثوب نظیف از قبیل
قطیفه و نحو آن که کفنش زود پوسیده نشود پانزدهم آنکه دست خود را بکیسه یا بکشد
یا بخرقه به پیچد در هنگام ازاله نجاست از بدن میت و آن خرقه و کیسه را در
وقت غسل دادن ببندد نزد بلی اگر حاجت شود در رسانیدن آب غسل بهمه اعضای
میت به بردن دست و رسانیدن آب بعورت و جائز نباشد دست کردن او
این وقت لازم است پیچیدن خرقه بدست بجهت رسانیدن آب غسل بعورت
بلکه بعضی گفته اند که مستحب است که در حال غسل دادن میت خرقه داشته باشد

[۱] اشنان گیاهیست مشهور ۱۲
[۲] کف آنچه بعد از تر کردن و مالیدن بالا بیاید ۱۲
[۳] بر تنهائی ای فقط باشنان ۱۲
[۴] بهم زنند ای خوب بمخلوط با سدر نمایند و زبده کنند ۱۲
[۵] آبستن یعنی حامله ۱۲
[۶] ساج شاید ساگوان است ۱۲



مثل حالت ازاله نجاست شانزدهم آنکه غسل دهنده در حال غسل ذکر خدا
نماید وطلب آمرزش میت از خدا نماید بهر لفظیکه خواهد چه فارسی وچه ترکی
وبهتر آنست که در وقت غسل دادن همیشه بگوید رَبِّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ بضم واو ویا
بفتح آن وهر دو خوب است یا بگوید اَللّٰهُمَّ هذا بدن عبدك المؤمن وقد اخرجت
روحه من بدنه وفرقت بینهما فعفوك فعفوك خصوص در وقت بر گردانیدن میت
جهت شستن که در حدیث است که کسی که این کلمات را در آن وقت بگوید خداوند
غفار بیامرزد همه گناهان غسل دهنده را یا گناه یک ساله او را مگر گناهان کبیره
را واحتمال دارد که معنی حدیث ومراد امام علیه السلام این باشد که خداوند بیامرزد
همه گناهان میت را یا گناهان یک ساله او را بواسطه این کلمات که غسل دهنده میگوید
مگر گناهان کبیره هفتدهم آنکه وقتیکه بشستن بکمر میت برسد آب را زیاد بریزد بر
آنکه قطع آب نکند تا اینکه بیک آب تمام شود نوزدهم آنکه بکوبد بشوید ویکی دیگر
بیستم آنکه بنرمی وآهستگی بشوید میت را بیست ویکم آنکه در حال غسل
بمالد تا اینکه آب بهمه اعضای میت برسد هرگاه خوف ساقط شدن چیزی
از میت نباشد بیست ودوم آنکه بپوشاند عورت میت را در حال غسل چه حرام
باشد نظر بعورت میت از برای غسل دهنده وچه حرام نباشد بیست وسوم
آنکه بشوید غسل دهنده سه مرتبه هر دو دست خود را تا بمرفق بعد از غسل سدر
وکافور بلکه عقب هر غسل بلکه تا دوش سه مرتبه بشوید بیست وچهارم آنکه
آب غسل بقدر شش مثقال باشد چنانچه حضرت رسول وصیت نمود بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام که به شش مثقال غسل دهد او را بیست وپنجم آنکه بپوشاند
هر عیب که در میت به بیند وبمردم خبر ندهد تا آنکه خداوند کریم گناهان او را
بیامرزد چنانچه از ماد در متولد شده باشد بیست وششم آنکه غسل میت را در
حالتی که میت برهنه باشد وعورتین او پوشیده باشد بدهد نه آنکه میت را
با جامه غسل دهد هر چند آنهم جائز است بیست وهفتم آنکه در هر سه غسل

قطع یعنی موقوف ۱۲

ساقط شدن چیزی یعنی جدا ماندن چیزیکه از اعضای میت ۱۲

حرام نباشد ای در زن وشوهر وکنیز وطفل سه ساله یا بعباره اینها نیست نظر کردن بعورت از برای غسل دهنده ۱۲



شروع از جانب راست سر میت نماید **واما مکروهات**
وآن نیز چند چیز است اوّل نشانیدن در حال غسل دوم قرار دادن میت را میان دو پای خود سوم تراشیدن سر میت ویا تراشیدن موی پشت زهار او چهارم کندن موی زیر بغل او پنجم گرفتن شارب میت ویا بریدن وتراشیدن موی میت از هرجا که باشد ششم گرفتن ناخن میت اگرچه بلند شده باشد واگر ناخن وموی ومثل آن از میت جدا شود باید در میان کفن بگذارند وبا میت دفن نمایند چنانچه در حدیث وارد است بلکه در حدیث است که دندانی از حضرت باقر روحی فداه کنده شد آنحضرت آن دندان را در دست گرفت وفرمود الحمد لله وبحضرت صادق علیه السلام داد وفرمود که چون مرا دفن کنی این دندان را با من دفن نما هفتم شانه کردن موی میت هشتم پاک کردن چرک زیر ناخن ها او را با خلال بلکه سزاوار آنست که ازاله چرک زیر ناخنها را با چوب نرم نمایند بلکه اگر به پنبه چوب را درکش کنند وبعد از آن ازاله چرک نمایند بهتر است نهم غسل دادن از آبی که به آتش گرم شده باشد مگر در حال زیادتی سرمای که بگرم کردن آب محتاج شوند بلکه مکروه است بآب گرم غسل دادن هرچند بغیر آتش گرم شده باشد که بدن میت بآب گرم سست میشود وهرچه باعث سخت شدن بدن میت میشود بهتر است از سست شدن دهم گام زدن بر میت در حال غسل ودر غیر غسل نیز یازدهم ریختن آب غسل در بیت الخلاء چه کهنه باشد ویا آنکه تازه کنده باشند بلکه بهتر آنست که غساله میت را جاری نسازند در بالوعهٔ خانه که معدّ از برای آب باران ونحو آن باشد خصوص وقتی که بالوعه نجس باشد دوازدهم دست بر شکم میت مالیدن در وقتیکه میت حامله باشد هرچند بنرمی دست بکشد **واما چیزهائیکه**
حرام است در وقت غسل وغیر آن پس آن نیز چند چیز است اوّل ختنه کردن میت اگر ختنه کرده نباشند میت را دوم غسل بکافور دادن اگر میت محرم باشد باحرام حج یا عمره سوم حنوط کردن محرم بکافور **در حنوط میت**

مکروهات غسل میت

نشانیدن یعنی میت را نشانیدن ۱۲
در میان دو پا یعنی گرفتن میت را در میان دو پای خود ۱۲
تراشیدن یعنی موهای ... تراشیدن ۱۲
در حدیث وارد است که اگر ناخن وموی ومثل آن از میت جدا شود با میت دفن نمایند ۱۲
درکش نمایند یعنی به پنبه بپیچند بالای چوب ۱۲
بغیر آتش یعنی با آفتاب یا باد ۱۲
بیت الخلاء یعنی جای بیت الخلاء ۱۲
بالوعه حوضی کوچک که در خانه ... ۱۲
معدّ بضم میم وفتح عین ... یعنی آماده وتیار کرده شده ۱۲
حامله یعنی حمل داشته باشد ۱۲

محرمات غسل میت

محرم یعنی احرام بسته ۱۲

در حنوط میت

س حنوط میت واجب است یا مستحب و بر هر تقدیر جائز است قبل از غسل حنوط نمودن یا نه و کیفیت حنوط بچه نحو است ج حنوط کردن میت واجب است بعد از غسل و کفایت نمیکند قبل از غسل و تاخیرش تا وقتیکه کفن کرده شود منشاء سقوط نمیشود بلکه بعد از کفن حنوط کرده میشود و بهتر آنست که قبل از کفن حنوط کرده شود و **حنوط** عبارت است از کافور مالیدن بهفت موضع که لازم است رسیدن آنها بر زمین در سجود و آن پیشانی و دو کف دست و زانوها و سر دو انگشت بزرگ پا و امّا سر بینی و زیر بغل و بیخ رانها پس آنها واجب نیست(۱) س شرائط صحت حنوط را بیان فرمایند ج صحت حنوط مشروط است بچند شرط اوّل آنکه بعد از غسل باشد پس پیش از غسل صحیح نیست بلی اگر غسل یا تیمم بدل از غسل ممکن نشود حنوط ترک نشود دوم آنکه بکافور باشد پس بغیر کافور حنوط نیست سوم آنکه غیر ولی از ولی اذن بگیرد در حنوط کردن اگر ممکن باشد اذن و الّا ساقط است اذن گرفتن چهارم آنکه محرم نباشد پنجم آنکه کافور نجس نباشد بلی ضرر ندارد حنوط کردن بکافور پاک هر چند بسبب محل حنوط نجس شود ششم آنکه غصبی نباشد پس اگر بهم نرسد مگر غصبی حنوط ساقط است هفتم آنکه بسیار کهنه نباشد که بی بوی شده باشد هشتم آنکه کافور حنوط نرم و سائیده باشد پس اگر نرم نکرده حنوط نمایند باین نحو که حب(۲) کافور را بر مواضع سبعه بسایند پس اگر نرم شود و چیزی بموضع بمالد ضرر ندارد و الّا کفایت نمیکند س شرائط وجوب حنوط را نیز بیان فرمایند ج شرط در وجوب حنوط چند چیز است اوّل آنکه میت مؤمن اثنا عشری باشد یا ملحق(۳) بایشان از قبیل اطفال و مجانین(۴) بنحویکه در غسل گذشت دوم آنکه محل حنوط باقی باشد سوم آنکه محرم نباشد پس اگر محرم(۵) باشد حنوط ساقط است چنانچه غسل بآب کافور نیز ساقط است پس محرم با محل فرقی ندارد در سائر واجبات و مکروهات و محرمات مگر در خصوص غسل بآب کافور و حنوط بکافور و مالیدن بوی خوش چهارم آنکه کافوری که بآن غسل صحیح است ممکن باشد و الّا وجوب حنوط ساقط است پنجم آنکه اگر میت مالک کافور باشد یا مالک مالی باشد که قدر واجب از کافور حنوط را بتوانند از مال او بخرند یا آنکه کسی تبرعاً بدهد و الّا وجوب آن ساقط است

(۱) واجب نیست ای واجب نیست [illegible] سر بینی و زیر بغل و بیخ رانها ۱۲
(۲) حب یعنی کافور را [illegible] ۱۲
(۳) ملحق ای شامل ۱۲
(۴) مجانین جمع مجنون ۱۲
(۵) محرم بضم میم و کسر [illegible] اعمال عمره یا حج [illegible] شونده [illegible] بجا آورده [illegible] میشود بعد از بجا آوردن اعمال آن ۱۲

س آیا عدم جواز حنوط در حق معتده بعده وفات و معتکف نیز جاریست یا نه
ج اقوی عدم لحوق معتده بعده وفات و معتکف است پس غسل بکافور و حنوط نیز
ساقط نیست و بوی خوش نیز جائز است س در حنوط نیت قربت شرط است و شخصی
که مباشر میباید بالغ باشد یا نه ج شرط نیست نیت قربت در حنوط چنانچه شرط نیست در کسی که مباشر
حنوط میشود که بالغ باشد س قدر مجزی از کافور در حنوط چه قدر است و تحدید
از برای آن وارد است یا نه و مستحبات آنرا اعلام فرمایند ج کافی ست در ان مسمی کافور
بهتر آنست که کافور حنوط بدون کافور غسل سیزده درهم و ثلث درهم باشد موافق
حنوط حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تخمیناً هفت مثقال صرافی میشود و مستحب است
در حنوط چند امر اول آنکه کمتر از مثقال شرعی نباشد و اکمل و افضل سیزده درهم است
و ثلث که مذکور شد دوم آنکه در کف دست نرم سازند آنرا نه بهاون و غیر آن سوم
آنکه بر بینی و سینه و کف دستها و سر دو زانو و گردن و دوش و ریش و کف پاها و جمیع مفاصل
و محل بند نعلین را نیز حنوط نمایند و هر جائیکه بوئی بد از ان ظاهر شود و در بعضی
از اخبار مثل بعضی از کتب علماء حنوط فرج نیز مذکور است و لکن بهتر آنست که کافور
را بر فرج میت بپاشند و اگر ممکن نشود بگذارند نه آنکه بمالند مگر زن بالنسبت بشوهر
و شوهر بالنسبت بزن چهارم آنکه در حنوط ابتداء به پیشانی کنند و بعد بسائر مواضع
و اگر کافور حنوط کم باشد که وفا نکند مگر بغسل یا بحنوط و بهر دو کفایت نکند مقدم بدارد
غسل را و حنوط ساقط میشود و اگر حنوط کافور بهمه مواضع سبعه کفایت نکند اکتفا
کنند بقدر مقدور و اگر کفایت نکند مگر یک موضع را مقدم بدارد جبهه را بر غیر آن
و بعد از ابتداء نمودن بحنوط جبهه در سائر مواضع مخیر است در تقدیم و تاخیر که اگر
بعد از جبهه کافور حنوط کفایت نکند مگر بیک موضع از مواضع باقیه اختیار نماید
هر کدام از ان مواضع را که خواهد و ترتیبی در مواضع باقیه نیست و اگر بعد از کفن حنوط
نماید ضرر ندارد هرچند بهتر آنست که مقدم بدارد حنوط را بر تکفین پنجم آنکه
که مخلوط کنند بکافور حنوط قدری از تربت سید الشهداء علیه السلام را روحی له الفداء

قوله معتده یعنی مدتیکه زن بعد از طلاق یا بعد وفات شوهر [illegible] ۱۲

قوله مباشر یعنی کسیکه حنوط میت نماید ۱۲

قوله تحدید یعنی حد کردن ای حد در مقدار کافور ۱۲

قوله درهم [illegible] ۱۲

قوله مثقال صرافی [illegible] ۱۲

قوله مثقال شرعی [illegible] ۱۲

قوله هاون [illegible] ۱۲

قوله محل بند نعلین [illegible] ۱۲

قوله وفا نکند [illegible] ۱۲

قوله بقدر مقدور [illegible] ۱۲

قوله ترتیب [illegible] ۱۲

ولکن در بنیوقت که حنوط کنند بان در مواضعی که منافی احترام باشد مثل عورت و سر
انگشتان پاها و غیر آن بآن حنوط نکنند و مکروه است گذاشتن کافور بر نعش چنانچه
مکروه است مخلوط نمودن کافور حنوط به مشک و غیر اینها از بوی خوش و مکروه است نیز
نرم کردن کافور حنوط را بهاون و غیر آن از غیر دست **س** در وقت دفن میت اگر
قدری از تربت سید الشهداء علیه السلام در دهن و گوش و چشم و بینی میت بگذارند چه
حکم دارد **ج** عیب ندارد والله العالم

در وضع جریدتین

س وضع جریدتین واجب است یا مستحب و بر هر تقدیر جریدتین از چه چوب
باید باشد و آیا باید تر باشد یا خشک و کیفیت وضع آنرا بیان فرمایند **ج** وضع
جریدتین با میت از سنن مؤکده مختصه بشیعه است و باید که رطب و تازه
باشد که در حدیث است که مادامیکه تر است حساب عذاب از و برداشته میشود
بلکه در خبر است که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قبری که عذاب میکردند
صاحب قبر را پس آن بزرگوار طلب فرمودند جریده را و آنرا دو نصف کردند یکی را نزد سرش و یکی را
نزد دو پای او قرار دادند و فرمودند که تخفیف داده میشود از و عذاب مادامیکه
سبز و تر است و باید که از شاخه و سعف درخت خرما باشد اگر میسر شود و الا
از چوب سدر و الا از چوب بید و الا از سائر درختان سبز و مستحب است که در طول
هر یک بقدر ذراع باشد از ذراع دست متعارف هر چند میت مستوی الخلقت باشد
و اگر ممکن نشود هر قدر که ممکن شود و از جانب عرض هر چه کلفت تر باشد که تری آن بیشتر
باشد بهتر است و کافی است که یک چوب نخل را پاره کنند و دو جریده نمایند هر چند
بهتر آنست که پاره نکنند و اما چوب خشک اگر چه از اماکن مشرفه باشد و یا از ضرایح
مقدسه باشد پس کافی نیست هر چند امید ثواب در آن بیشتر باشد و اما کیفیت
وضع آن پس مستحب است که یکی را بطرف راست میان پیراهن و پوست بدن گذارند
و دیگری را بطرف چپ میان لفافه و پیراهن گذارند و سر هر یک را در پیش چنبره
گردن قرار دهند و اگر ممکن نشود مگر یکی آنرا نیز در همان جانب راست بطریقی که مذکور شد

در وضع جریدتین

احترام یعنی بزرگ داشتن ۱۲
نعش یعنی تابوت ۱۲
از غیر دست یعنی کافور را از دست نرم کنند نه غیر آن ۱۲
جریدتین ای دو جریده و جریده مراد از چوب است که دو چوب از سدر و غیره در کفن با میت میگذارند ۱۲
قرار دادند ای گذاشتن ۱۲
ذراع ای از انگشت تا مرفق ۱۲
مستوی الخلقت یعنی اعتبار ذراع از دست متعارف است نه اعتبار دست میت اگر چه میت هم مستوی الخلقت باشد یعنی همه اعضای او متناسب بوده باشد ۱۲
کلفت یعنی درشت ۱۲
نخل یعنی درخت خرما ۱۲
اماکن جمع مکان و اماکن مشرفه یعنی مشاهد مشرفه مثل مکه و مدینه و کربلا و غیر آن ۱۲
وضع یعنی نهادن ای گذاشتن ۱۲
لفافه یعنی چادر سرتاسری کفن ۱۲



بگذارند وشرط نیست در استحباب جریدتین که اینکه آنرا بکیفیت مزبوره بگذارند بلکه بهر طریقی
که بگذارند کافیست در استحباب هرچند بطریق مذکور بهتر است وبعضی گفته اند که یکی
را زیر بغل راست بگذارند ودیگری را میان دو زانوی میت بگذارند که نصفش
بساق برسد ونصف آن بران بالا وبعضی گفته اند که هردو را در پهلوی راست میت
بگذارند بالای پیرهن وهرگاه فراموش شود ویا آنکه تقیه باشد پس هر نوع که ممکن باشد
بگذارند هرچند درمیان قبر باشد یا در پای قبر باشد وسزاوار آنست که جریده را
به پنبه وغوآن بپیچند که تازگی آن باقی بماند واستحباب گذاشتن جریده ثابت
است در جمیع اموات چه کبیر باشد وچه صغیر چه زن باشد چه مرد چه خوب
باشد چه بد حتی کسیکه خوف عذاب قبر برا و نباشد ودر حدیث است که جریده
نفع می بخشد مومن و کافر ونیکوکار وبدکار را ودر حدیث است که چون حضرت
آدم از بهشت فرود آمد بسوی زمین وحشت داشت از خداوند مسئلت نمود
که مانوس گرداند او را بدرختی از درختان بهشت خداوند منان بجهت انس
او نخله را مقرر فرمود وبود آن درخت انیس او تا وقت وفات وبعد از وفات وصیت
فرمود که بگذارند دو جریده با کفن او که بآن انس بگیرد در آخرت وهمه انبیاء این
عمل را میکردند تا آنکه در زمان جاهلیت ترک شده وپیغمبر صلی الله علیه وآله زنده
کرد آنرا وگردید سنت جاریه ومستحب است بر جریده بنویسد به تربت سید الشهداء
علیه السلام روحی له الفداء مثل نوشتن بکفن اسم میت وشهادت بر وحدانیت ورسالت
واقرار بائمه علیهم السلام را تفصیلا یا اجمالا باینکه اولیاء الله وخلفاء رسول الله
میباشند والله العالم

در تکفین میت

س تکفین میت بر همه مسلمانان واجب است یا اینکه این وجوب منحصر باولیاء میت است
ج کفن نمودن میت چون غسل میت است که لازم وواجب است بر همه مسلمانان
ولکن اگر یکی از مسلمانان بجا آورد از دیگران ساقط است
س آیا نیت معتبر است در تکفین میت وحنوط نیز یا نه
ج اقوی عدم اعتبار است بلی ثواب حاصل نمیشود

جریده با یه چوب و شاخ درخت ۱۲

وتر زنده کرد ای بجا آورد ۱۲

تفصیلا یا اجمالا یعنی مفصل و مجمل ۱۲

وکفن میت که ائمه را اولیاء الله و خلفاء رسول الله میباشند ۱۲

در تکفین میت

مگر بقصد قربت چنانچه لازم نیست در کفن کننده بلوغ و عقل و اسلام و ایمان هر چند
اشتراط ایمان اولی است **س** بدون اذن اولیای میت میتوان اقدام به تکفین و غیر آن
نمود یا نه **ج** جائز نیست اقدام بفعل چیزی از غسل و کفن و دفن و نماز میت مگر باذن
ولی میت **س** در امور کفایت میت اذن صریح از اولیاء لازم است یا شاهد حال
و نحوی هم کفایت میکند **ج** هر دو کفایت میکند **س** تکفین میت را بیان فرمایید
ج واجب است کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن چه خنثی باشد چه ممسوح
بسه پارچه که آن لنگ و پیراهن و لفافه سرتاسری باشد **س** حد هر یک از سه
پارچهٔ مزبوره را بیان فرمایید **ج** اما لنگ پس حد آن از ناف است تا زانو از همه طرف
و بهتر آنست که سینه و هر دو ساق و هر دو پا را بپوشاند و قدر واجب آن همان مقداریست
که بگویند که میت را لنگ پوشانید و زائد از آن از مندوبات است که باید از
ثلث حساب نمایند و یا از ورثه اذن بگیرند و همچنین از طلبکاران هرگاه طلبکاری داشته
باشد و اما پیراهن پس قدر واجب آن مقداریست که صدق اسم پیراهن پوشیدن
نماید و بهتر آنست که حد آنرا از شانه تا نصف ساق قرار دهند از همه طرف و نیکوتر
زیاد کردن آنست تا نصف قدم میت و اما سرتاسری پس حد آن آنست که همه بدن میت
را فرا گیرد از طول و عرض و احتیاط آنست که از طول بطوری باشد که از سمت سر
و پای میت گره بخورد به بندند و از عرض آنقدر زیاد باشد که بروی هم بیفتد دو
جانب آن **س** در صورت عدم وصیت نافذه قدر زائد از پیرهن و لفافه نیز
اذن میخواهد یا نه **ج** بلی در قدر زاید مثل لنگ میباشد در اذن از ورثه و طلبکاران
س ترتیب در پوشانیدن کفن می باشد یا نه **ج** بلی ترتیب آن بنحویست
که مذکور شد پس لنگ مقدم است بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه بلی هرگاه یافت
نشود مگر بقدر یک قطعه از این سه قطعه مزبوره پس مقدم میدارند لفافه را بر سایر
آنان و بهتر آنست که اول لفافه را پهن نمایند و ابتدا بر آن بپیچ میت نمایند و بعد از آن
به لنگ و بعد از آن به پیراهن و بعد از آن لفافه را بهم آورند و مستحب است از برای

ف۱ شاهد حال ای اذن شاهد حال و اذن فحوی و کیفیت جدا اقسام اذن در مبحث مکان مصلی در ابتدا مذکور است ۱۲
ف۲ خنثی کسیکه علامت زن و مرد هر دو داشته باشد ۱۲
ف۳ ممسوح کسیکه ذکرش بریده باشد ۱۲
ف۴ ثلث یعنی حصه سوم ترکات مال خود میت است ۱۲
ف۵ طلبکاران یعنی قرض خواهان ۱۲
ف۶ صدق اسم ای اخذه ای پیراهن پوشیدن صادق آید ۱۲
ف۷ ترتیب ای یکی بعد دیگری ۱۲
ف۸ سه قطعه یعنی لنگ و پیراهن و لفافه ۱۲



مرد دو پارچه دیگر یکی عمامه که میانش را بگیرند و بر سر او به پیچند و برای دو طرف [حنک]
قرار دهند و طرفین را از زیر حنک بیرون آورند طرف راست را بچپ و طرف چپ را براست
آورند و زیادتی را بروی سینهٔ او افگنند وحدی برای آن مقرر نشده بلکه کفایت
میکند مقداری که وفا بهیئت عمامه نماید و دیگری ران پیچ و بهتر آنست که عرض آن یک
وجب و نیم وطول آن سه ذرع و نیم باشد و از برای زن سه پارچه دیگر مستحب است یکی
مقنعه که بجای عمامه میباشد و یکی دیگر ران پیچ و یکی دیگر پستان بند که کرباس پهنی
میباشد که بر سینهٔ زن می بندند و مستحب دانسته اند از برای زن جامهٔ دیگر
که آنرا نمط میگویند و گفته اند که این جامه غلیظی است راه راه که برای زینت نگاه
میدارند و چون معلوم نیست که نمط کدام است و دلیل معتبری هم ندارد ترکش ضرر
ندارد و در کفن میت اول پنبهٔ بسیار بر عورتین او بگذارند و سر ران پیچ را شکافته
بنحو یکه دو جانب آنرا بر کمر میت بطریق کمر بند به بندند پس سر دیگر از کرباس را از عقب
میان دو پای او بیرون آورند بنحوی که عورتین و پنبه را که بر آن گذاشته اند فرو گیرد
و از زیر آنچه بر کمر او بسته شد بیرون کنند و محکم کنند و رانها را بآن سخت به پیچند
و به بندند تا هر جا که تمام شود پس سرش را در ان پیچیده فرو برند و مستحب دیگر آن
است که بالای لفافه جامه که از یمن می آورند بپوشانند **س** هرگاه یافت نشود
مگر بقدر یک قطعه و آن کفایت لفافه را نکند و امر دائر شود میان پیراهن و لنگ
کدام را مقدم بدارند **ج** پیراهن مقدم است بر لنگ هر چند تقدیم لنگ خالی از قوت
نیست **س** هرگاه مقدور نشود در کفن مگر بقدر ستر احد عورتین کدام را مقدم
بدارد **ج** قبل مقدم است **س** شرائطی که موجب صحت کفن نمودن باین سه
پارچه است بیان فرمایند **ج** شرط است درین سه پارچه چند چیز اول آنکه نازک
نباشد که حاکی بدن باشد و اگر پارچه کلفت غیر حاکی یافت نشود پارچهای نازک را
دولا و سه لا نمایند تا آنکه ستر بآن حاصل شود هر چند اکتفا بستر حاصل از مجموع
خالی از قوت نیست هر چند پارچه کلفت غیر حاکی موجود باشد دوم غصبی نباشد

قوله و برای دو طرف یعنی هر دو گوشه دو طرف عمامه ۱۲
قوله تحت الحنک ای پائین عمامه را یعنی زیر حنک گذارند و حنک بکسر بمعنی کام و زیر زنخ میباشد و وقت آویزند ۱۲
قوله مقنعه یعنی زیر است که زن نقاب بر روی آویزند
قوله غلیظ یعنی جامه کلفت که آنرا نمط گویند ۱۲
قوله راه راه بمعنی آنکه جا دار است ۱۲
قوله یمن ای برد یمانی یعنی یک عورت از
قوله عورتین یعنی احد عورتین ای قبل خواه دبر
قوله دولا و سه لا ای دو تو یعنی دو تو یا سه تو ۱۲



هر چند در حال ضرورت باشد پس اگر یافت نشود مگر پارچه کفن غصبی در این وقت میت را عریان دفن نمایند سوم آنکه حریر محض نباشد هر چند در حال ضرورت باشد و هر چند میت زن باشد بلی اگر خصوص سنجاف کفن از حریر باشد جائز است خصوص وقتیکه کمتر از چهار انگشت باشد بحسب عرض چهارم آنکه طلاباف نباشد هر چند میت زن باشد پنجم آنکه پاک باشد در حال اختیار و در حال اضطرار اگر پاک نباشد ضرر ندارد ششم آنکه در حال اختیار کفن از پوست و موی حیوان غیر ماکول اللحم نباشد بلکه بهتر اینست که از پوست نباشد هر چند پوست گوسفند و نحو آن از حیوان ماکول اللحم باشد و تذکیه و ذبح نیز شده باشد هفتم آنکه از قبیل نباتات نباشد مثل زنبیل و حصیر و نحو آن مگر در حال ضرورت هشتم آنکه از بافته از موی و کرک غیر ماکول اللحم نباشد بلکه از ماکول اللحم نیز نباشد بنا بر احوط پس کفن نکنند میت را در حال اختیار بمثل ماهوت و شال ترمه و عباء و نحو آن هر چند قول بجواز در ماکول اللحم اقوی است والله العالم س در حال تعذر جائز است تکفین میت بر پوست حیوان یا نه ج در حال انحصار و ضرورت کفن نمودن میت را از پوست حیوان ماکول اللحم جائز است بشرط آنکه از پوست میته نباشد س هرگاه یافت نشود مگر پوست حیوان ماکول اللحم و لباس از موی غیر ماکول اللحم تکفین بکدام ازین دو مقدم است ج پوست حیوان ماکول اللحم مقدم است بر ثوب معمول از صوف غیر ماکول اللحم بلی در صورت دوران امر بین جلد غیر ماکول اللحم و صوف آن صوف مقدم است س در صورت دوران امر بین حریر و طلا باف یا پوست ماکول اللحم کدام مقدم است ج پوست ماکول اللحم در حال ضرورت مقدم است بر حریر و طلا باف چنانچه حریر و طلا باف مقدم است بر پوست غیر ماکول اللحم س در حال ضرورت جائز است کفن بجامه متنجس یا نه و همچنین به حریر محض و در صورت دوران امر بین این دو کدام را مقدم بدارند در کفن ج در صورت تعذر جائز است کفن نمودن بجامه متنجس خصوص اگر نجاست

ف۱ ضرورت یعنی بغیر غصبی دیگر کفن ممکن نباشد ۱۲
ف۲ حریر محض ابریشم غیر مخلوط ۱۲
ف۳ حریر بعض اعلام ابریشم در حال ضرورت کفن [illegible] ضرورت [illegible] آنکه مختص باشد بحال میت [illegible] جائز است کفن [illegible] کرده [illegible] صورت [illegible] مذکوره [illegible]
ف۴ طلا باف جامه که از تار طلا بافته باشد ۱۲ تار طلا در آن مخلوط باشد ۱۲
ف۵ تذکیه یعنی پاک کردن یعنی ذبح [illegible]
ف۶ زنبیل [illegible] حصیر [illegible] از برگهای [illegible] بافند [illegible]
ف۷ کرک پشم موی [illegible]
ف۸ عبای [illegible] و شال [illegible] باشد ۱۲
ف۹ غیر ماکول اللحم یعنی حیوانی که گوشت آن حرام است [illegible] باشد ۱۲
ف۱۰ متنجس یعنی چیزیکه جامه اصل [illegible] نجس نباشد مگر بسبب ملاقات نجاست [illegible] ۱۲
ف۱۱ حریر محض یعنی ابریشم غیر مخلوط ۱۲



غیر مسریه به بدن میت باشد وهمچنین جائز است درچنین حال کفن نمودن برحریر
محض خصوص در طفل وزن ودر صورت دوران بین متنجس وحریر وطلاباف مقدم
بدارند متنجس را برحریر وطلاباف س کفن میت از ثلث باید گرفته شود یا از اصل
مال میت ج کفن واجب باید از اصل مال میت برداشته شود نه از ثلث بر تنهائی
بلکه مقدم است بر وصیت ودین وحق رهن وحق جنایت پس اگر میت مالک نباشد
مگر یک کفن یا قیمت کفن را وآنهم رهن باشد رعایت نه نمایند رهن یا دین را وهمچنین
حق جنایت را که میت کسی را زخم زده باشد بلکه میت را بآن کفن بپوشانند
هرچند حق رهن وحق دین اداء نشود بلی اعتبار رضای آنها اولی میباشد وگذشت
که رضای آنها ووارث نیز شرط است در قدر زائد از واجب کفن خصوص در رهن
ودینی که از ترکه چیزی فروگذار نکند که باید همه ترکه صرف در ادای دین شود
س هرگاه ورثه راضی نشوند پوشانیدن میت را بپارچه خوبی از کفن آیا
واجب است پوشانیدن به کفن پست یا آنکه جائز است کفن اعلا هرچند ورثه
راضی نباشند ج احتیاط آنست که اقتصار کنند بر پارچه پست بشرط آنکه اختیار
آن پارچه خواری وذلت از برای میت نباشد هرچند ملاحظه شان میت
نمودن خالی از قوت نیست پس اگر میت لیاقت پارچه اعلا دارد بسبب غنا
ونحو آن همان متعین است هرچند ورثه راضی نباشند یا صغیر و غائب باشند
مگر آنکه وصیت به بالاتر از آن نماید ویا وصیت به زیاده از قدر واجب نماید
که این وقت مقدار زیاده از ثلث حساب شود ویا باذن ورثه کبیر رشید شود
که حاضر باشند نه آنکه غائب یا سفیه ویا صغیر باشند س قیمت سدر
وکافور ودفن زمین وسائر مایحتاج میت از اصل مال است یا آنکه از ثلث
ج اقوی آنست که از اصل مال میت میباشد پس اگر زمین وقفی ومباح
نباشد ومحتاج باشد به خریدن زمین ویا اجاره نمودن آن واجب است
که قیمت آنرا از اصل محسوب دارند بلکه اگر ظالم جائری منع نماید از دفن یا

مسریه یعنی سرایت کننده یعنی نجاست مثل خون متنجس ببدن میت سرایت نکند ۱۲

حق رهن ای مال مرهونه خود را برای دین نموده و از گرفتن ۱۲

حق جنایت یعنی دادن جریمانه از بابت زخم زدن ۱۲

غنا ای مالدار بودن ۱۲

مایحتاج ای ما یحتاج میت باین از دفن و کفن وغیره آنچه محتاج است

ثلث یعنی حصه سوم از ترکه که آن مال حق میت میباشد ۱۲

جائر جور کننده ۱۲



کفن یا غسل یا سدر و کافور یا آب غسل مگر بگرفتن مالی از درهم و دینار مثلاً و غیر
آن ممکن نباشد اقوی آنست که تمام آن مال را که ظالم میگیرد نیز از اصل ترکه محسوب دارند
نه از ثلث و اگر غیر آن زمین ممکن باشد که حاجت بپول نباشد و منع ظالم نیز نباشد
و بخواهند در آن مکانی که جائر منع مینماید دفن نمایند آن قیمت را از اصل مال بر نمیدارند
بلکه از ثلث میگیرند و اگر زمین دیگرے که ظالم منع مینماید نیز محتاج بپول باشد ولکن قیمت
آن کمتر باشد از آن زمینی که جائر منع مینماید و بخواهند که در این زمینی که جائر پول میگیرد
دفن نمایند پس در این وقت ما به التفاوت آن زمین را از ثلث حساب کنند نه تمام را مگر
آنکه آن مکان که محتاج به پول زیاد است مناسب حال میت باشد و آن مکانیکه پول کم
میخواهد مناسب و لائق بحال میت نباشد بنحویکه اگر اختیار آن مکان نماید موجب
ذلت و خواری میت میباشد پس در این وقت اختیار مکان مناسب از اصل مال است بلی
اختیار مکان مناسب تر بحال میت لازم نیست و زیادتی آن از اصل ترکه محسوب میشود
مسئله هرگاه شخص کفن نداشته باشد و مالی نیز نداشته باشد که بآن کفن نمایند
کفن آن بر مسلمانان واجب است یا نه ج بر احدی لازم نیست کفن نمودن آن بلکه بی
کفن دفن میکنند او را بلی مستحب است که مسلمانان کفن نمایند این میت فقیر را
چنانچه از حضرت باقر صلوات الله علیه منقول است که هر که مؤمنی را کفن کند
مثل کسی باشد که ضامن لباس میت شده باشد تا روز قیامت و شاید که
این ثواب برای پوشانندهٔ کفن نیز باشد چنانچه برای دهندهٔ کفن میباشد و اگر
از بیت المال و زکوة و سهم سبیل الله و سائر مالی که صرف در خیرات باید بشود کفن
کنند ضرر ندارد ولکن واجب نیست و اگر از زکوة سهم فقراء باشد بوارث فقیر میت
بدهند که کفن کنند نه آنکه بمیت حساب کنند تا آنکه عار برای ورثه کمتر باشد هر چند
جائز است که باذن حاکم شرع یا عدول مؤمنین صرف برای میت بکنند مسئله زن
اگر بمیرد کفن و کافور و سدر و سائر مایحتاج آن بشوهر است یا نه هر چند ضعیفه
مطلقه یا ناشزه باشد ج بلی جمیع مایحتاج آن با شوهر است هر چند زن صاحب

(۱) غیر آن ای سوای مال ترکه ۱۲
(۲) اصل مال ای از اصل ترکهٔ میت ۱۲
(۳) ما به التفاوت یعنی اضافه تفاوت دارد یعنی زیادتی قیمت زمین را از ثلث مال حساب کنند نه تمام قیمت ۱۲
(۴) بیت المال مالی است که نزد حکام شرع ای ائمه و حکام شرع جمع میماند برای مصرف خیر ۱۲
(۵) حساب کنند ای بعنوان ارث محتاج میت بدهند نه که میت را ۱۲
(۶) حاکم شرع ای مجتهد جامع الشرائط ۱۲
(۷) مطلقه یعنی طلاق یافته ۱۲
(۸) ناشزه یعنی غیر مطیعه ۱۲



مال باشد وهرچند شوهرش صغیر یا مجنون یا غائب یا سفیه باشد که در بنوقت هم
لازم است که ولی از مال او صرف کفن ودفن وسائر ما یحتاج آن زن نماید وفرق نیست
در وجوب کفن بر شوهر میان آنکه زن صغیره باشد یا کبیره دائمه باشد یا منقطعه
باشد یا ناشزه آزاد باشد یا کنیز دیوانه باشد یا عاقله بلکه اگر طلاق گرفته باشد بطلاقی
که حق رجوع داشته باشد وبمیرد کفنش بر شوهرش میباشد **پس** وجوب کفن زن
بر شوهر مشروط است باینکه شوهر ملی وصاحب مال باشد ویا اینکه اگر فقیر باشد
ویا دین مستوعب داشته باشد نیز لازم است براو کفن زوجاش **ج** وجوب کفن زن
بر شوهر مشروطاست بچند شرط اول آنکه مسلمه باشد پس اگر کافره باشد بر شوهر
لازم نیست کفنش وهمچنین سائر ما یحتاج او دوم آنکه شوهر مالی داشته باشد
که زائد بر قوت خود وعیال واجب النفقه خود در یك شبانه روز باشد وزائد بر
مستثنیات از قبیل خانه وخادم لائق بحال وسائر ضروریات داشته باشد پس
اگر زیاده نداشته باشد هرچند بملاحظه ارثی باشد که از زن میبرد در بنوقت کفن
بر شوهر لازم نیست بلکه از ترکه زن کفن کرده میشود بلی اگر تمام کفن را قدرت نداشته باشد
وبعضی آنرا قادر باشد پس هرقدر که ممکنش هست واجب ست وباقی را از ترکه زن
برمیدارد سوم آنکه وسعت کفن کردن از برای شوهر پیش از کفن نمودن باشد پس اگر
تمکن کفن از برای شوهر بعد از دفن یا بعد از تکفین حاصل شود ساقط است وجوب
کفن بر شوهر هرچند بهتر آنست که اگر کفن را بتبرع بپوشانیدند بلکه از کیسه زوج
کرده اند یا آنکه بر ذمه زوج قرض کرده اند در بن وقت اگر وسعت
نقد داشته باشد قیمت کفن را بدهد واگر وسعت نقد نداشته باشد این کفن را
دین خود حساب نماید که عند القدرة ادا نماید بلکه بهتر آنست که در حال عدم تمکن
زوج وغیر آن بالمره این کفن دین خود نماید وقیمت آنرا عند القدرة ادا نماید چهارم
آنکه تعلق نگرفته باشد بر مال شوهرش حق رهن ویا حق جنایت ویا حق دیاین
که حاکم شرع شوهر مدیون را منع کرده باشد از تصرف در مالش ویا آنکه مالش را

ف ۱ ملی بضم میم یعنی مالدار ۱۲
ملی بضم میم وهمه ۱۲
ف ۲ مستوعب ای تمام ... باین محتاج بیشتر ۱۲
ف ۳ ما یحتاج او ای ما یحتاج غیر میت ...
ف ۴ عیال واجب النفقه ای زوجه واولاد وکسانیکه نفقه آنها واجب است ۱۲
ف ۵ نفقه ای خورش وپوشش وغیره ۱۲
ف ۶ زائد بر مستثنیات یعنی زیاده باشد بر مستثنیات یعنی بر آن چیزهائیکه بیرون کرده شده موافق حکم شرع ۱۲
ف ۷ ارث سهم حصه خود از ترکه زوجه ۱۲
ف ۸ بعضی از آن یعنی لفافه یا پیراهن یا لفافه وغیره ۱۲
ف ۹ بتبرع یعنی کسیکه کفن را بآن زن تبرعا داده یعنی از راه احسان ۱۲
ف ۱۰ از کیسه زوجه یعنی از مال زوجه داده اند کفن را ۱۲
ف ۱۱ دین خود یعنی بر ذمه خود قرض بدهد ۱۲
ف ۱۲ وغیر آن ای وسعت کفن کردن پیش از تکفین وغیره ۱۲
ف ۱۳ رهن یعنی شوهر مال خود را رهن ای گرو نگذاشته باشد که حق رهن ای تعلق گرفته
ف ۱۴ جنایت یعنی زخم زدن وحق ادای دین ذمه شوهر ... باشد ۱۲
ف ۱۵ دیاین یعنی جمع دیان ودیان یعنی قرض خواه ۱۲



نمت کند بقرض خواه بلی حق قرض پیش از منع حاکم مانع نیست وهمچنین حق نفقه بنده و
پدر و مادر فقیر و زن واجب النفقه بیش از یک شبانه روز مانع از وجوب کفن بر زوج
نیست پنجم آنکه زن پیش از شوهر بمیرد پس اگر هر دو باهم بمیرند ساقط است وجوب کفن
بر شوهر ششم آنکه زن وصیت بکفن نکرده باشد وهمچنین وصیت بکفن از موضع
مخصوصی نکرده باشد که هرگاه وصیت کرده باشد و شوهرش نیز قبول کرده باشد واجب
نیست کفن زن بر شوهر ولکن کفن زن در ینوقت از ثلث مال اوست نه از جمیع هفتم آنکه
شوهر در حیات باشد بعد از مردن زن پس اگر شوهر بمیرد وهنوز زن را کفن نکرده
باشند تعلق نمیگیرد حق کفن زن بر مال شوهر بجهت آنکه معلوم نیست که وجوب
کفن از بابت دین است پس اگر در ترکهٔ میت یک کفن بیشتر نباشد وارث مقدم
میدارند شوهر را هرچند زن پیش از شوهر مرده باشد و اگر پیش از یک کفن باشد
و حق کفن تعلق بمال میت گرفته ولکن بعد از آن مال میت تلف شود و باقی نماند
مگر بقدر یک کفن و شوهر مرده باشد باز مرد مقدم است بر زن **س** وجوب
کفن بر شوهر همان یک دفعه است که اگر محتاج شود زن بتعدد کفن مثل اینکه
یک دفعه کفن کرده است و کفن را دزد برده است ویا آنکه سوخته است ویا آنکه
غرق شده مثلاً در مرتبه دوم و سوم بر شوهر لازم نیست یا آنکه در صورت
مرقومه تکفین لازم است **ج** واجبست علی الاحوط بر زوج کفن زوجه دوباره
یا سه باره تا هرچه محتاج شود و بر وارث بالنسبه بر ترکه هرچند بعد از دفن بوده باشد
وهمچنین هرگاه بعد از دفن برده باشند مگر اینکه کفن کردن موجب نبش قبر شود
یا آنکه بعد از دفن صورت میت از هم بپاشد و استخوان خالی مانده باشد نظر باینکه
کفن میت مبنی بر استمرار است مثل دفن که اگر یک دفعه شد و بواسطه سیل و نحو آن
از قبر بیرون آید دوباره نیز دفن لازم است هرچند لزوم زائد بر یک مرتبه
پوشاندن و یک کفن از ترکه دلیل واضحی ندارد و نهم زائد بر جسم از کفن ممنوع است
س هرگاه شخص کفن نمود زن خود را و بعد جسم میت غرق شده و یا آنکه دزد برده

۱ نفقه ای خورش و پوشش و غیر آن ۱۲

۲ موضع مخصوصی ای از جای خاص یعنی وصیت کرده باشد که از فلان جا کفن دهی ۱۲

۳ ثلث یعنی حصه سوم از ترکه آن مال میت است ۱۲

۴ نبش یعنی شکافتن ۱۲

۵ از هم بپاشد ای علیحده علیحده شود ۱۲

۳ نیو



خورده کفن ملک ضعیفه شده که بورثه‌اش منتقل شده یا آنکه ملک شوهر است
ج کفن ملک شوهر میباشد و بر شوهر بر میگردد س هرگاه مرده کفن نمود زن خود را
در حالتیکه کفن نمودن زن بر او لازم نبوده است و بعد از آن شوهر نیز مرده و چیزی
ندارد که او را کفن نمایند آیا آن کفن را از زن انتزاع نمایند یا نه ج بلی واجب است که
کفن را از زن بیرون آورند و بشوهر بپوشانند و همچنین اگر دفن شده باشد
و اتفاق افتاده باشد که بسیل و نحو آن جسد میت بیرون افتاده باشد که واجب
است آن کفن را از او نزع نموده بشوهر بپوشانند بلی هرگاه انتزاع کفن از زن بعد
از دفن مستلزم نبش قبر شود پس در اینصورت جائز نیست بجهت حرمت نبش
س هرگاه ورثهٔ زن از مال زن او را کفن نموده باشند بجهت عدم تمکن شوهرش و
بعد از آن شوهر غنی شود میتوانند وارث زن مطالبه قیمت کفن را نمایند
از شوهر آن در حال غنا و یا نه ج جائز نیست از برائی ورثه مطالبه قیمت کفن از شوهر
هر چند غنی شده باشد و هر چند دفن نشده باشد و از ارث شوهر نیز حساب نه نمایند
س هرگاه مقارن شود موت زوج و زوجه و نداشته باشند مگر یک کفن از مال زن
کدام یک را کفن نمایند ج اگر مراد تقارن حقیقی است این کفن باقی است بر ملک زوجه دیگر
تقارن عرفیست و زوج فی الواقع موخر از زوجه مرده است اقوی اینست که این کفن منتقل
میشود بشوهر و وارث او ولکن واجب است که این کفن را بزن بپوشانند نه بشوهر س
آیا ملحق است بزوجه در وجوب کفن جمیع واجب النفقه و اقارب یا نه ج واجب نیست
کفن اقارب هر چند واجب النفقه باشند بلی کفن کنیز و بنده لازم است بر آقا ولی
مادامیکه آزاد نشده باشند هر چند تحلیل بر غیر کرده باشند و هرگاه قدری از آن
آزاد شده باشد یا آنکه مشترک باشد بقدر ملک لازم است بشرط آنکه بقدر ستر
عورت باشد و فائده بر آن بجهت ستر عورت مترتب شود س هرگاه کفن میت
نجس شود قبل از دفن و یا بعد از گذاشتن میت را در قبر چه نمایند ج واجب است
ازالهٔ آن چه از خود میت باشد یا از خارج چه بشستن به آب باشد و یا بمقراض نمودن

ف۱ منتقل یعنی از جائی بجائی رسیده ۱۲
ف۲ انتزاع یعنی بیرون آوردن ۱۲
ف۳ عدم یعنی نبودن ۱۲
ف۴ تمکن یعنی قدرت ۱۲
ف۵ غنی او ای مالداری او ۱۲
ف۶ در اینجا این عبارت از کتاب جناب شیخ از اصل نسخه زیاد شده است مکرر در حکم ضرر فرقی نیست
ف۷ در باب تکفین ۱۲
ف۸ یعنی کفن جمیع واجب النفقه و ...
ف۹ تحلیل یعنی حلال کردن ۱۲
ف۱۰ یعنی از آن آزاد شده باشد ...
ف۱۱ فائده بر آن ای فائده کفن دادن ۱۲
ف۱۲ از خود میت یعنی ...



ویا پاره کردن یا به بدل نمودن هر کدام که باشد بتفاوت احوال واشخاص واوقات
پس اگر شستن زیاد دشوار باشد ویا ممکن نباشد مقراض نمایند چنانچه بواسطهٔ زیادتی
بریدن اگر کفن ضائع شود وکفن دیگر نیز ممکن نشود متعین است شستن واگر تفاوتی
نباشد پس ظاهر تخییر است وهمچنین است اگر بعد از گذاشتن در قبر باشد ولکن
غالب آنست که در قبر شستن وبدل کردن متعسر است بجهت مراعات غساله وضیق
مکان وهتک حرمت میت پس مقراض نمودن اولی است اگر نجاست کم باشد که بمقراض
کردن کفن ضائع نشود واگر بیشتر از پارچهای کفن نجس شود وشستن ممکن نشود
وبه بریدن نیز ضائع شود یا اینکه از صدق کفن یا از ساتر بودن وبخوان از شرائط
بیفتد درین وقت بدل کنند اگر ممکن شود والا بهمان قسم دفن نمایند والله العالم

س تکفین شخص محرم بچه طور است **ج** مثل کفن نمودن دیگران است حتی در
پوشیدن سر وروی **س** مستحبات ومکروهات کفن را اعلام فرمایند **ج**
اول بدانکه مستحب است که هر کس کفنی از برای خود مهیا نماید وهمچنین سدر
وکافور وبخوان که در حدیث است که هر کس کفنش در خانه باشد نمی نویسند
اورا از غافلین واز برای او حسنه نوشته میشود هر زمانیکه نظر بآن کفن نماید

واما مستحبات پس چند چیز است اول کفن خوب باشد چنانچه
در حدیث است که اموات بکفن خوب در قیامت فخر مینمایند وبهمان کفن خوب محشور
میشوند وحضرت موسی ابن جعفر روحی لهما الفداء را کفن نمودند بکفنی که دو هزار
ویانصد اشرفی تمام شد وجمیع قرآن بران نوشته شده بود دوم آنکه بنویسند بر
حاشیه جمیع پارچهای آن از واجب ومستحب حتی عمامه اسم میت را وپدرش را باین
نحو که فلان ابن فلان یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمداً
رسول الله ص وبعد از شهادت بوحدانیت ورسالت بنویسند شهادت ولایت ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین ونامهای مبارك ایشان را نیز بنویسند ان البعث والثواب
والعقاب حق بلکه مستحب است نوشتن جمیع قرآن یا بعض آنرا ودر کشف اللغه

(۱) تخییر یعنی اختیار داشتن در یکی از چند ۱۲
(۲) هتك حرمت یعنی بآبرو دری ۱۲
(۳) صدق کفن یعنی کفن صادق نیاید ۱۲
(۴) [illegible]
(۵) غافلین یعنی غفلت کنندگان [illegible]
(۶) محشور یعنی حشر کرده شده ۱۲

مستحبات کفن

روایت نموده اند از بعضی حکام و بزرگان شام که ایشان نوشتند حدیثی را که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود برای اهل نیشاپور بسند متصل به پروردگار از آب طلا
ووصیت نمودند که با او دفن نمایند وبعد از فوت او او را در خواب دیدند که خداوند
منان او را آمرزید ببرکت تفضل بکلمه لا اله الا الله وتصدیق و ولی نمودن بر محمد ص بجهت نوشتن این تصدیق بولایت یعنی اقرار نمودن ۱۲
حدیث از روی تعظیم واحترام پس مناسب است نوشتن این حدیث را باسند حدثنا محمد بن موسى بن المتوکل
وقال حدثنا علی ابن ابراهیم عن ابیه یوسف بن عقیل عن اسحاق بن داهویه قال
لما وافی ابو الحسن الرضا علیه السلام نیشابور واراد ان یرتحل الی المامون اجتمع
الیه اصحاب الحدیث فقالوا یا ابن رسول الله ترحل عنا ولا تحدثنا بحدیث فنستفید
منك وقد کان قعد فی العماریة فاطلع راسه فقال سمعت ابی موسى بن جعفر علیه السلام
یقول سمعت ابی جعفر بن محمد علیه السلام یقول سمعت ابی محمد بن علی علیه السلام
یقول سمعت ابی علی بن الحسین علیه السلام یقول سمعت ابی الحسین بن علی
علیه السلام یقول سمعت ابی امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام یقول سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول سمعت جبرئیل یقول سمعت الله عز وجل
یقول لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحلة نادی
اما بشروطها وانا من شروطها چون بسند دیگر وارد شده وشاید ذکر سند راهم
مدخلیتی باشد آنرا نیز نوشتم حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الکریم
بن محمد الحسینی قال حدثنا محمد ابن ابراهیم الرازی قال حدثنا عبد الله بن یحیى
الاهوازی قال حدثنی ابو الحسن علی بن عمرو قال حدثنا الحسن محمد بن جمهور
قال حدثنی علی بن بلال عن علی بن موسى الرضا علیهما السلام عن موسى بن جعفر
علیه السلام عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین علیه السلام
عن حسین بن علی علیه السلام عن علی بن ابیطالب علیه السلام عن رسول الله
صلی الله علیه وآله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل علیهم السلام عن اللوح
والقلم قال یقول الله عز وجل ولایت علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل فی حصنی امن من



نادی و مستحب است نوشتن جوشن کبیر را بر کفن بلکه دران خبر[۱] وارد است که هرکه بنویسد این دعا را بر جامی[۲] بکافور پس بشوید و آن آب را بر کفن بپاشد نازل میکند خداوند وهاب در قبر او هزار نور وایمن گرداند او را از هول منکر و نکیر و عذاب قبر را از و بردارد و در هر روز داخل میشود در قبر او هفتاد هزار ملك که بشارت میدهند او را به بهشت و وسعت داده میشود قبرش بقدری که چشم کار کند و در روایت دیگر بعد از بردا شتن عذاب قبر باین طور مسطور است که خداوند منان بر میانگیزاند در قبر او هفتاد هزار ملك که با هر ملکی طبقی است از نور که نثار میکنند بر او و بر میدارند او را بسوی بهشت و متکا[۳] میگذارند برای او در بهشت و تکیه میکند بر او و آرام میگیرد در و مثل عروسی که در حجله خود قرار گیرد از جهت حرمت و بزرگواری این دعاء و میفرماید خداوند مهربان که من حیا میکنم از بنده که این دعاء بر کفن او باشد او را عذاب کنم تا اینکه فرمود حضرت امام حسین علیه السلام روحی له الفداء که وصیت کرده مرا پدرم امیر المؤمنین علیه السلام وصیت بزرگی که ای فرزند بنویس این دعا را بر کفن من و فرمود آن بزرگوار عمل آوردم آنچه پدر بزرگوارم فرمودند و هر چیزی که امید رحمت از و حاصل شود مثل شعر و فدت علی الکریم بغیر زاد ✢ من الحسنات و القلب السلیم ✢ فحمل الزاد اقبح کل شیء ✢ اذا کان الوفود علی الکریم ✢ چنانچه در حدیث است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این اشعار را بر کفن سلمان فارسی رضی الله عنه نوشتند و همچنین بعضی از دعوات[۴] جلیله را بنویسد سوم آنکه ذریره بر کفنش بپاشند و حقیقت آن نیز معلوم نیست و میگویند چیزیست از هند میاورند و بعضی گفته اند که چیزیست که مرکب است از بویهای خوش و بعضی گفته اند طیبی است نرم کرده شده و معلوم نشد که کدام است چهارم آنکه کفن از پنبه باشد نه از جنس چیز دیگر پنجم آنکه سفید باشد نه رنگین بلی خصوص حبره[۵] اگر سرخ باشد ضرر ندارد چنانچه در بعضی از اخبار هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از حبرهٔ سرخ کفن کردند بلکه سرخ بودن آن شاید بهتر باشد

[۱] قوله خبر یعنی حدیث ۱۲

[۲] قوله جام بمعنی کاسه ۱۲

[۳] قوله متکا تکیه و بالش ۱۲

[۴] قوله دعوات جمع دعا ۱۲

[۵] قوله حبره نام برد یمانی است ۱۲



ششم آنکه ریسمانی را که بآن کفن را میدوزند از کفن بیرون آورند هفتم آنکه پنبه
بسیار بر عورتین میت بگذارند خصوص برای فرج زن که بعضی گفته اند که پنبه فرجش
بقدر رطل باشد که تقریبا بقدر شصت و هشت مثقال صرافی و ربع مثقال باشد
بلکه بعضی یک رطل و نیم گفته اند هشتم آنکه کفن پارچه کهنه و چرکین نیز نباشند نهم
آنکه کفن حلال و بی شبه باشد دهم آنکه کفن از ثوب احرام باشد و یا جامه که در آن
نماز کرده باشد و یا بندگی خدا در آن نموده باشد یازدهم آنکه تبرک داده شده باشد
بانداختن بر ضرائح مقدسه و امکنه متبرکه دوازدهم آنکه بگذارند در آن تربت
یا خاکهای دیگر که مبارک باشد چون گرد ضرائح و یا چیز دیگر که تبرک بآن حاصل شود سیزدهم
آنکه بشویند کفن را از آبهائی مبارک مثل آب زمزم و آب فرات چهاردهم آنکه بنویسند
کفن را به تربت سید الشهداء علیه السلام و اگر ممکن نشود به تربت سائر ائمه علیهم السلام
و اگر ممکن نشود بچیزی بی رنگ و اگر ممکن نشود بهر رنگ که ممکن شود بنویسند غیر سیاهی و اگر ممکن نشود بسیاهی
بنویسند پانزدهم آنکه بنحوی بنویسند که نوشته در کفن ظاهر شود و اگر ممکن نشود
اشاره کنند بانگشت و بانگشت بنویسند هر چند اثر نوشته ظاهر نشود شانزدهم
آنکه سهل انگاری نمایند در قیمت کفن و مداقه و مبصری ننمایند **واما مکروهات**
کفن پس آن نیز چند چیز است اول کفن را باآهن یا فولاد بریدن دوم آستین
گذاشتن در پیراهنی که از برای میت درست میکنند بلی اگر میت را در پیراهن
خودش کفن کنند آستین داشتن پیراهن مکروه نیست بلی مکروه است
که تکمه داشته باشد پس اگر تکمه داشته باشد تکمه را بگیرند و آستین را بحال خود
بگذارند سوم تر ساختن باب دهن ریسمانی را که بآن کفن را میدوزند چهارم
بخور دادن کفن بعود یا غیر آن پنجم کفن کردن میت را بکتان یا ممزوج بچیز دیگر ششم
بسیاهی نوشتن در حال اختیار هفتم خوشبو کردن کفن را ببوی خوش بلکه بهتر آنست
که خوشبو نکنند بذریره که گذشت بلکه ترک آن نیز خوب است هشتم چرکین بودن و نظیف
نبودن کفن نهم دوختن پارچهای کفن بلکه مستحب است که یک پارچه باشد دهم

مکروهات کفن

از کفن بیرون آورند یعنی از پارچه کفن بگیرند نه غیر از پارچه کفن ۱۲
عورتین قبل و دبر ۱۲
یعنی پارچه ۱۲
بندگی خدا ای عبادت خدا ۱۲



بحریر مخلوط بغیر حریر کفن نمودن یازدهم زیاد نمودن عدد پارچهای کفن را از آن مقداری که مستحب
است بلکه اگر بقصد مشروعیت و استحباب زیاده کنند بدعت و فعل حرام است بلی اگر کفنی که
در سابق پوشانیده اند بمیت از جهت بسیاری نجاسات و کثافات ضایع شود در این وقت
اگر کفن دیگر بپوشند ضرر ندارد و مکروه نیست دوازدهم دقت نمودن در قیمت کفن و جد و
جهد نمودن در ارزان تمام نمودن آن سیزدهم عمامه میت را تحت الحنک نگذاشتن
و بدون تحت الحنک بر سرش پیچیدن که صورت عمامه اعرابی و شیطان نمودن است
بسبب ترک تحت الحنک

در تشییع جنازه است

ثواب تشییع جنازه و آداب آنها
نیز بیان فرمایند. اخبار در ثواب آن بسیار است چنانچه از حضرت باقر صلوات الله علیه
منقول است که حضرت موسی علیه السلام در مناجات به پروردگار عرض کرد که چه ثواب
است برای کسیکه مشایعت جنازه نماید خداوند فرمود که موکل میکنم بر مشایعت کنندگان
گروه از ملائکه خود را که مشایعت کنند مشایعت کننده را از قبر ایشان تا روز محشر
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که اول مژده و بشارتی که بمومن میدهند
اینست که میگویند باو خوش آمدی که بتحقیق که خداوند آمرزید هر که ترا مشایعت
کرد و مستجاب نمود دعای هر کسیکه برای تو طلب رحمت کرد و همچنین منقول است که
اول تحفه مومن آنست که بیامرزند او را و هر که او را مشایعت نماید و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هر که مشایعت کند جنازه مومن را پس ثبت میشود
برای او بهر گامی تا اینکه برگردد صد هزار حسنه و محو میشود از و صد هزار سیئه
و بلند می شود از برای او صد هزار درجه پس هرگاه نماز کنند مشایعت کنندگان
بر آن جنازه مقرر میفرماید خداوند منان صد هزار ملک را که مشایعت کنند جنازه
مشایعت کننده را در حالتیکه همه ملائکه برای او استغفار کنند تا برگردد و اگر همین مشایعت
کننده حاضر شود وقت دفن آن جنازه مقرر میفرماید خداوند صد هزار ملک را
که استغفار کنند از برای او تا از قبر مبعوث شود و هر که نماز کند بر میتی نماز کند
بر نماز کننده جبرئیل و هفتاد هزار ملک و آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته او

---

(۱) حریر یعنی ابریشم ۱۲
(۲) دقت بکسر دال مهمله و تشدید قاف یعنی خست ۱۲
(۳) تحت الحنک یعنی عمامه را از زیر زنخ پیچیدن ۱۲
(۴) اعرابی یعنی عربان صحرانشین ۱۲
در تشییع جنازه
(۵) تشییع همراه جنازه رفتن ۱۲
(۶) اخبار یعنی احادیث ۱۲
(۷) مشایعت همراه جنازه رفتن ۱۲
(۸) ثبت میشود یعنی نوشته میشود ۱۲
(۹) حسنه یعنی نیکی و ثواب ۱۲
(۱۰) سیئه یعنی گناه و بدی ۱۲
(۱۱) مبعوث یعنی برانگیخته ۱۲

وهرگاه بماند مشایعت کننده تا اینکه دفن نمایند میت را و خاک بر قبرش بریزد برمیگردد از جنازه
و از برای او ست بهر قدمی از ابتدای بیرون آمدن تا رجوع بمنزلش قیراطی از اجر و ثواب که هر
قیراطی مثل کوه احد در ترازوی اعمال او سنجیده شود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که هرکه مشایعت کند جنازه را نوشته میشود از برای وی چهار قیراط قیراطی برای
مشایعت کننده و قیراطی برای نماز جنازه کننده و قیراط دیگر برای انتظار او تا دفن شود
و قیراط دیگر برای تعزیت تا در قبر دفن شود و آداب آن بسیار است اول آنکه چون نظرش
بجنازه افتد بگوید انا لله و انا الیه راجعون الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله
و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت که در حدیث
است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرکه ببیند جنازه را و یا استقبال کند آنرا و بخواند
این کلمات را باقی نمیماند در آسمان ملکی مگر آنکه گریه کند از روی رحمت بر خواننده این دعا
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام هر وقت جنازه را میدید میفرمود الحمد لله الذی لم
یجعلنی من السواد المخترم دوم آنکه بردارنده جنازه بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی
محمد و آله اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات سوم آنکه مشایعت کننده جنازه را بردارند
نه آنکه بالای حیوانی یا چیز دیگر بگذارند و ببرند مگر در صورت حاجت و ضرورت مثل
دوری مسافت یا مشقت چهارم آنکه مشایعت کننده پیاده باشد و ترک سوار شدن
نماید مگر در حال عذر یا وقت برگشتن که مروی است مردی از انصار مرد حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در جنازه او راه میرفت بعضی عرض کردند که سوار شوید فرمودند کراهت دارم
که سوار شوم و حال آنکه ملائکه راه میروند و از علی ابن ابیطالب علیه السلام مروی است که
مکروه است که سوار شود مرد در جنازه مگر آنکه عذر داشته باشد یا خواسته باشد برگردد
پنجم آنکه مستحب است بد وتر کشیدن جنازه و مروی است که کسی بقائمه جنازه بچسبد
بیامرزد خداوند عالم بیست و پنج گناه او را ششم آنکه تربیع نماید و از چهار گوشه جنازه را
بگیرد که چهل گناه کبیره او آمرزیده شود بلکه مثل روزی شود که از مادر متولد شده است
هفتم آنکه مستحب است که تربیع را باین کیفیت بجا آورد که ابتدا کند بدست راست میت



بعد از ان بپای راست میت و بعد از ان بپای چپ میت و بعد از ان بدست چپ مثل
دور زدن آسیا و اگر در موضع تقیه باشد ابتداء کند بدست راست پس از ان بپای راست
ولکن مرور نکند جنازه را از پشت سر جنازه بلکه رو بجنازه پس بگیرد دست چپ را از ان و بعد
پای چپ را و دور نگردد و در غیر موضع تقیه دور بگردد چنانچه اول ذکر کردیم هشتم انکه
مستحب است که جنازه را چهار نفر بر دوش بگیرند و بردارند نه کمتر نهم انکه تعجیل نمایند
در رفتن به تشییع بلکه مقدم بدارند رفتن به تشییع را بر رفتن بولیمهٔ عروسی در صورت
دوران امر بین این دو دهم انکه مشایعت کننده با خشوع باشد و تدبر و تفکر نماید
و خود را بمنزلهٔ آن میت فرض نماید و گمان و خیال نماید که او را بدنیا برگردانیده اند
پس تدارک و تلافی نماید یازدهم آنکه از پشت سر جنازه یا دو طرف جنازه راه برود
هرچند صاحب نعش باشد نه از پیش روی که آن مکروه است خصوصا در مخالفین که از
عمل مجوس است و ملائکه عذاب و را استقبال میکنند بانواع عذاب دوازدهم انکه
بپوشانند جنازه میت را بثوبی که بسیار زرنگار و فاخر نباشد سیزدهم انکه طواف و
زیارت بدهند بقبور انبیاء و ائمه و قبور علماء و صلحاء چهاردهم انکه صاحب میت پابرهنه
باشد و یا آنکه بی ردا راه رود که بشناسندش و یا آنکه تغییر لباس یا وضع خود نماید که
شناخته شود پانزدهم انکه اختیار نماید راهی را که نزدیک تر باشد بقبرش مگر انکه
باعثی داشته باشد که از راه نزدیک تر نبرند شانزدهم آنکه تند نبرند میت را بجهت
خوف فساد میت و آرام راه ببرند میت را هفدهم انکه مجمره و یا چراغ و یا آتش نسوزانند
در همراه مگر در ضرورت چون تاریکی شب که محتاج بروشنی باشند هیجدهم انکه حرف
نزنند مگر ذکر و دعاء و صلوة و استغفار حتی انکه حدیث دارد که ترک نمایند سلام
بر مشایعت کننده را نوزدهم انکه نه نشینند مشایعت کنندگان در صورت مهیا
بودن میت برای دفن مگر آنکه میت را در لحد بگذارند بیستم انکه زن مشایعت نکند
چه جوان باشد چه پیر چه میت زن باشد چه مرد بیست و یکم انکه ترک نمایند خنده
ولهو و لعب در حال مشایعت بیست و دوم آنکه ترک نمایند گفتن ارفقوا به و ترحموا

علیه واستغفروا له غفر الله لکم یعنی مدارا کنید شما با این میت و بآرامی ببرید این میت
را و رحم کنید شما برا و وطلب مغفرت نمائید برای و خدا بیامرزد شما را و همچنین ترك
نمایند گفتن فقوا به را که این ها همه مکروه است از صاحب مصیبت وغیر آن بلکه در
حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند از راه تعجب که سه نفر اند
که نمیدانم گناه کدام یك از ایشان بحسب گناه بزرگ تر است یکی آنکه در جنازه بدون ردا
راه رود دوم کسیکه میگوید مدارا کنید به میت یا آنکه میگوید نگاه بدارید میت را سیم
کسیکه میگوید طلب مغفرت نمائید از خدا برای این میت خداوند بیامرزد شما را و در توجیه
حدیث گفته اند که کراهت راه رفتن بدون رداء از برائی غیر صاحب مصیبت است واما
سبب کراهت از فقوا بجهت آنکه این کلام متضمن تحقیر میت است واما کراهت تفوا نه
آنکه منافی با تعجیل در دفن است ویا آنکه اشاره است بکراهت آنچه در امثال زمان ما
متعارف است که میت را نگاه میدارند بجهت خواندن اشعار مناسب حال میت واما
کراهت استغفروا له بجهت آنکه مشعر است بگناه میت وباید که ذکر میت بخیر وخوبی شود
چنانچه در حیوة که باید بخوبی ذکر نمایند اورا واین توجیه خالی از مناقشه نیست چنانچه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله تعجب نمودند ما نیز در حدیث صادر از آن بزرگوار زیاد
متعجب میباشیم بسبب وسوم آنکه در وقت مرور جنازه اگر نشسته باشد برنخیزد که مکروه
است مگر در جنازه یهودی که از بالای سر نشسته عبور کند که در اینوقت راست شود
که جنازه یهودی در بالای سر او عبور نکند بسبب وچهارم آنکه منع کنند کافر و منافق را
و ناسق از مشایعت **در احکام نماز میت** بس ثواب نماز میت
را بیان فرمایند ج ثواب آن بسیار است از آنجمله از پیغمبر صلی الله علیه وآله مروی است
که کسیکه بر میت نماز کند نماز کند بر او هفتاد هزار ملك وهمه گناهان او آمرزیده
شود وهرگاه بعد از نماز بایستد تا آنکه میت را بقبر بسپارند و بر کنند قبرش را بهر قدمی
که برسید او میم نویسند از برای او ثواب مثل کوه احد بلکه از آن بزرگوار وارد است
که نماز نمیکند بر جنازه هیچ مؤمنی مگر آنکه خداوند بهشت را برای او واجب کند

در احکام نماز میت

مدارا یعنی آشتی و رعایت ۱۲
طلب یعنی سبب ۱۲
توجیه یعنی ... ۱۲
مناقشه یعنی نزاع ای نزاع علماء ۱۲
متعجب یعنی در شگفت ۱۲
عبور یعنی گذشتن ۱۲
مشایعت ای همراهی ... ۱۲



مگر اینکه منافق باشد یا عاق الدین باشد س میتی که نماز بران واجب ست چه کس
باشد ج واجب ست بر هر شیعه اثنی عشری که قطع حاصل شود بمردن آن چه مرد باشد
چه زن چه شهید باشد چه غیر شهید ختنه کرده باشد و یا آنکه ختنه نکرده باشد چه فاسق
شرابخوار باشد چه غیر آن مدیون بحق الناس باشد که حق مردم را نمیداد یا نه س
کسانیکه در حکم اسلام اند نماز بر ایشان چون غسل و کفن بر ایشان لازم است یا نه ج
بلی طفل مسلم که شش سال عمر آن شده باشد و همچنین دیوانه که از مسلم متولد شده باشد
یا طفلیکه در دار الاسلام پیدا کرده باشند و یا در دار الکفر یافت بشود بشرط آنکه امکان
داشته باشد که این طفل از زن یا مرد مسلم مرده باشد که نشناسند او را و ولد الزنا
و اسیری که تابع اسیر کننده مسلم باشد و یا آنکه در بلاد اسلام مرده باشد که نشناسند
او را پس اینها در حکم مسلم اند که نماز بر ایشان مثل غسل و کفن واجب ست س
نماز بر یهودی و نصاری و مسلم مرتد چه صورت دارد ج واجب نیست نماز بر یهود
و نصاری و مسلمی که کافر شود بسبب ارتداد و توبه نکرده باشد و یا آنکه منکر ضروری
از ضروریات دین شده باشد مثل خوارج که بر امام زمان خروج نمایند و یا آنکه
ناصبی باشند که عداوت اهلبیت را از دین خود شمرده باشد که واجب نیست نماز
بر اینها س نماز بر مسلم غیر اثنا عشری لازم است یا نه ج اقوی عدم وجوب نماز
است بر غیر اثنا عشری مگر از جهت تقیه س بر طفل کمتر از شش سال نماز واجب
است یا نه ج بر میت طفل اگر کمتر از شش سال باشد نماز واجب نیست و قول بوجوب
آن بر هر طفلیکه زنده متولد شود و بمیرد هر چند شش ساله نباشد ضعیف است
چنانچه قول بعدم وجوب نماز بر هر کسیکه بالغ نشده باشد و بمیرد ضعیف است بلی
در کمتر از شش سال نماز مستحب است بشرط آنکه زنده متولد شود پس اگر زنده متولد
نشود نماز بران مستحب نیست بلکه اگر بقصد مشروعیت و مطلوبیت بخواند بدعت
است س بر شخص مجهول الایمان و الاسلام نماز واجب است یا نه ج شرط است
در وجوب نماز اینکه معلوم الاسلام و الایمان باشد بحسب ظاهر شرع پس اگر میتی

در بلاد کفر یافت شود ومعلوم نباشد اسلام آن ویا اینکه در بلاد اسلام زندہ بوده ولکن اظهار شهادتین نموده لازم نیست نماز بلی اگر اثنا عشرے مشتبه بغیر اثنا عشری شود بد و نفر یا زیاده بهمه نماز کنند چنانچه در غسل گذشت فرق در جب نیست در نیت که قصد جمیع من باب المقدمه نمایند **س** وجوب نماز میت پیش از دفن است ویا آنکه بعد از دفن نیز جائز است نماز کردن بر میت **ج** وجوب نماز پیش از دفن است واگر نماز نکرده دفن شود واجب ست نماز کردن بر قبر مادامی که خاک نشده باشد ویا آنکه بالمره متلاشی نشده باشد وتحدید بیک شبانروز ضعیف است بلکه ساقط نیست مگر آنکه میت استخوان شود هرچند بحر العلوم فرموده ولو وقت قبل دفنه فان دفن فالیوم واللیلة حد قد زکن **س** آیا وجوب نماز بعد از غسل دادن وحنوط نمودن است **ج** بلی باید که نماز بعد از غسل یا تیمم باشد مگر اینکه متعذر یا متعسر یا اینکه شهید باشد وهمچنین است حنوط مگر در صورت تعذر یا تعسر **س** وجوب نماز بعد از کفن است ویا اینکه قبل از کفن نمودن نماز نیز جائز است **ج** باید بعد از کفن باشد وهرگاه ممکن نشود کفن پس بعد از غسل یا تیمم میت را در قبر بر پشت بخوابانند وعورتش را به خشت ونحو آن بپوشانند وبعد از آن نماز کنند بلی هرگاه ممکن شود ستر قبل از گذاردن میت بر قبر بنحو خرقه وجامه پس ستر کنند ونماز کنند وبعد از آن در قبر بگذارند وهمچنین با ستر نماز میکنند هرگاه ممکن از دفن نیز نشود **س** هرگاه بعضی از بدن میت یافت شود که مشتمل بر گوشت واستخوان هردو باشد نماز بران چون غسل آن لازم است یا نه **ج** نماز باید بر تمام بدن یا بعضی که موجب غسل باشد چنانکه در غسل گذشت بلی در نماز بر بعض میت قصد تمام میت ننمایند بلکه قصد همان عضوی نمایند که بران نماز میکنند پس اگر عضو دیگر بدست آید نماز از آن ساقط نیست **س** تعیین میت در نماز بران لازم است یا نه **ج** بلی لازم است تعیین باسم یا اشاره بنحویکه رفع شرکت نماید هرچند اکتفا نمودن بقصد کسی که امام

ف۱ شهادتین کلمهٔ اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله ۱۲
ف۲ اثنا عشری ای شیعه اثنا عشری ۱۲
ف۳ قصد جمیع ای بر همه نیت نماز نمایند تا آنکه برای یک کس نیت نماز نمایند وبجای دیگران ۱۲
ف۴ من باب المقدمه ای چیزی زائد ۱۲
ف۵ پیش از دفن ای قبل از دفن ۱۲
ف۶ بالمره ای هرگز ۱۲
ف۷ متلاشی ای از هم پاشیده ۱۲
ف۸ تحدید یعنی حد کردن ۱۲
ف۹ ساقط نیست ای نماز ساقط نیست ۱۲
ف۱۰ متعسر ای دشوار ۱۲
ف۱۱ تعسر ای دشواری ۱۲
ف۱۲ عورت عیبهائی را گویند ام شرم ۱۲
ف۱۳ ستر یعنی پوشیدن ۱۲
ف۱۴ خرقه ای پارچه ۱۲
ف۱۵ ستر کنند ای بپوشند ۱۲
ف۱۶ [illegible]
ف۱۷ [illegible]



قصد او کرده جائز است بلی اگر ندانند که مرد است یا زن ضرر ندارد **س** نماز
مجنون بر میّت باعث سقوط از دیگران میشود یا نه **ج** نماز مجنون صحیح نیست
و باعث سقوط از دیگران نیز نمیشود و عقل در نماز کننده شرط است **س** نماز
طفل بر میّت صحیح است و باعث سقوط از دیگران میشود یا نه **ج** اگر طفل غیر ممیّز
است نمازش باطل است و باعث سقوط هم نیست و لکن در ممیّز غیر بالغ حق
انست که نمازش صحیح است و اگر ندانیم که بوجه صحیح کرده یا نه از دیگران نیز ساقط
میشود بلی مراعات احتیاط اولی است پس اکتفاء بنماز طفل ممیّز ننمایند هر چند
بدانند که بطور صحیح بعمل آورده باشد با جمیع شرائط حتّی در نیّت که امر باطنی است
س در صورتیکه اشخاص متعدّده بر میّت نماز کنند فرادی همه را قصد
وجوب لازم است یا نه **ج** تا وقتیکه یک کس از نماز فارغ نشود بر همه لازم است
و واجب است پس هر کس نیّت واجب میتواند بکند هو العالم **س** در نماز
میّت نیز اذن اولیاء شرط است چنانچه اشتراط آنرا در سائر واجبات کفائیه ذکر نمودند
و بر فرض اشتراط مراد از اولیاء میّت چه کسانند درین مقام بیان فرمایند **ج** بلی شرط است
اذن اولیاء چنانچه سابقاً ذکر نمودیم که در تولّی جمیع احکام اموات اذن اولیاء
شرط است و مراد از تقدیم بعض از اولیاء بر بعضی بر این نهج است که اوّلاً شوهر
مقدم است بزن خود از همه کس پس با وجود شوهر ولایت مختص باوست و
دیگری را ولایتی در این باب نیست هر چند پدر یا پسر باشد دوّم آنکه پدر اولی
است بعد از شوهر از همه کس و از پسر و پسر پسرش و قول باینکه جدّ میّت اولی است
از پدر میّت و پسرش ضعیف است سوّم آنکه اولاد و اولاد اولاد مقدّم اند بر
برادران و عمو و جدّ میّت و بر فرض تعدّد اولاد از همه اذن بگیرند مگر آنکه پسر
بزرگتر باشد که او مقدم است بر پسر کوچکتر چنانچه ذکور از اولاد مقدم
بر اناث هستند هر چند احوط اشتراط اذن اناث است خصوص هرگاه میّت
زن باشد چهارم جدّ پدری مقدّم است بر برادر پدری و جدّ پدری نیز

ف۱ عقل یعنی غیر دیوانه بودن آگهی ۱۲
ف۲ مراعات یعنی رعایت ۱۲
ف۳ فرادی ای علیحده علیحده نه بجماعت ۱۲
ف۴ اولیاء جمع ولی ۱۲
ف۵ واجب کفائی آنست که از بجا آوردن یکی از دیگران ساقط میشود ۱۲
ف۶ تولّی قیام کردن بکار کسی ۱۲
ف۷ ولایت ای ولی بودن ۱۲
ف۸ مختص یعنی خاص ۱۲
ف۹ ذکور ای مردان ۱۲
ف۱۰ اناث ای زنان ۱۲



مقدم است بر جدّ مادری تنها پنجم کسیکه اولی بمیراث باشد باین معنی که وارث مقدم است
بر غیر وارث و کسیکه ارث او زیاد تر است مقدم است بر کسیکه ارثش کمتر است پس برادر
پدری و مادری هر دو مقدم بر برادر پدری تنها و یا مادری تنها است و ذکور در هر
طبقه مقدم بر اناث آن طبقه هستند پس با وجود طبقهٔ اوّل که پدر و مادر و ولد
باشند مقدم اند بر طبقهٔ ثانیه و طبقهٔ ثانیه که جد و جدّه و برادر و خواهر باشند مقدم
اند بر طبقهٔ ثالثه و با نبودن ایشان اختیار با آقا است که او را آزاد کرده است و با نبودن
آقا اختیار با ضامن جریره است و با نبودن او اختیار با حاکم شرع است و با فقد
حاکم شرع اذن از عدول مؤمنین اولی است و با فرض نبودن عدول مؤمنین ولایت
ساقط است و همه مسلمانان میتوانند که تولّی در امور میّت نمایند مس در ولی میّت
بلوغ و ذکوریت و اسلام و ایمان و عدالت شرط است یا نه ج بلوغ شرط است و ایمان
نیز شرط است و عدالت و ذکوریت شرط نیست والله العالم مس هرگاه طبقهٔ اولی محروم
از ارث شوند مثل اینکه پدر پسرش را بکشد و یا عکس آن ولایت اینها نیز ساقط است
یا نه ج ولایت اینها ساقط است مثل اینکه هرگاه پسر میّت بنده باشد نه آزاد یا خود میّت
آزاد نباشد ساقط است اولویت او پس آقای میّت مقدم است بر همه طبقات بلکه
مقدم است بر شوهر کنیز هرچند شوهرش آزاد باشد و لکن بهتر آنست که اذن از آقا و
شوهر هر دو بگیرند مس هرگاه ولی میت صغیر باشد و یا آنکه غائب باشد و یا دیوانه
باشد چه نماید ج اختیار با ولی اینها است هرچند اگر اذن از طبقهٔ ثانیه نیز بگیرند اولی است
چنانچه هرگاه ولی خاص نباشد یا آنکه غائب باشد اختیار با حاکم شرع میباشد مس
هرگاه میّت وصیت نماید که نماز بر او شخص معیّنی بجا آورد بدون اذن ولی آن شخص میتواند
نماز کند یا نه ج اگر ولی میّت قبول وصیت کرد لازم است که آن شخص نماز کند علی الاحوط
و نمیتواند ولی خلاف وصیت نماید و اگر قبول وصیت نکرد جائز است مخالفت آن
و اختیار با او است و مثل نماز است غسل و سائر احکام میّت که اختیار با ولی است
وصی هرچند مختار او خلاف وصیت باشد پس اگر خلاف اذن ولی نمایند باطل است



چه نماز باشد چه غیر آن از احکام میت چه بجماعت بعمل آورند یا بفرادی بلکه هرگاه ولی راضی باین فعل بوده بمجرد رضا بدون اذن کفایت نمیکند علی الاحوط بلکه ولی بعد از عمل اگر اجازه کرده باز هم کافی نیست علی الاحوط هرچند پیش از اجازه نهی نکرده باشد بلی بهتر آنست که وصی را مقدم بدارند بر دیگران چنانچه اولی آنست که غیر ولی هرگاه ترجیح داشته باشد بر ولی از جهت علم و ورع یا سیادت آنرا مقدم بدارد ولی بر خود خصوص اگر ولی نتواند نماز کند یا قابل پیشنمازی نباشد باید اذن بدهد بدیگری که نماز کند بر میت چنانچه اگر امام عصر ع حاضر باشد مقدم است بر همه **س** اگر اولیاء متعدد باشند بعضی از آن ها اذن دهند کفایت میکند یا نه **ج** اذن از جمیع لازم است و اکتفاء باذن بعض ننمایند **س** هرگاه ولی از اذن سابق خود رجوع نماید چه نمایند **ج** هرگاه شروع بنماز نکرده اند شروع ننمایند و اگر شروع نموده قطع نماید و همچنین هرگاه ولی مجدد شده که ولی اول قبل از نماز مرده و دیگری ولی شده و یا از ولایت ساقط شده و یا غائب بوده حاضر شد که باید اذن جدید حاصل نمایند **س** هرگاه کسی دعای ولایت بوصیت یا ادعای اذن از ولی نماید تصدیق قولش مینمایند یا نه **ج** هرگاه معارض و مکذب نداشته باشد تصدیق بغیر جائز است و اگر معارض و مکذبی از برای او باشد رجوع به بینه میشود و الا اذن از هر دو بگیرند بلکه از حاکم شرع نیز اذن حاصل کنند والله العالم **س** هرگاه ولی زن باشد خود میتواند نماز کند یا نه **ج** بلی خود میتواند نماز کند و میتواند اذن بدهد به زن دیگر که نماز کند نه مرد چنانچه جائز است از برای زن که امامت کند در نماز میت از برای زنان نه از برای مردان و باید که در صف زنها بایستد نه آنکه از آنها پیش بایستد مثل نماز جماعت برهنگان از مردان بلکه پیش ایستادن آن مکروه است چنانچه مستحب است که نماز میت بجماعت کرده شود و ظاهر آنست که شرائط جماعت از عقل و ایمان و بلوغ و تعیین امام باسم یا اشاره و مرد بودن و بکی بودن و سائر شرائط جماعت نیز در آن جاری باشد مثل منع ... امام ولد الزنا

ف۱ اجازه کرده ای اجازت داده ۱۲
ف۲ ترجیح یعنی رجحان ۱۲
ف۳ ورع یعنی پرهیزکاری ۱۲
ف۴ رجوع یعنی برگشتن ۱۲
ف۵ مجدد ای تازه و نو ۱۲
ف۶ جدید یعنی تازه و نو ۱۲
ف۷ معارض یعنی نقیض و مکذب یعنی تکذیب کننده ۱۲
ف۸ رجوع ای رو آوردن ۱۲
ف۹ بینه گواه عادل ۱۲
ف۱۰ مثل نماز جماعت العراة یعنی چنانکه مردان برهنه نماز جماعت کنند و امام در صف مردان ازدحام ... بایستد همچنان باید زن در صف زنان بایستد نه پیش آنها ۱۲
ف۱۱ عقل ای دیوانه نبودن ۱۲
ف۱۲ ... ۱۲
ف۱۳ بلوغ ای بالغ شدن ۱۲

نباشد و بنده نباشد و مکان امام بلند تر نباشد و امام نشسته نباشد در حالتی که ماموم
ایستاده باشند هرچند دلیل واضحی ندارد چنانچه عدالت نیز دلیل واضحی ندارد س
در جماعت میت ماموین چه نیت کنند ج مخیر است در نیت وجوب و قصد قربت
والله العالم س هرگاه امام و ماموین همه برهنه باشند چه قسم نماز کنند
ج در صورتیکه همه برهنه باشند امام در صف ماموم بایستد و جدا نشود از
صف و اگر ستر عورت ممکن باشد از برای همه یا بعض بدست یا غیر دست ایستاده نماز
کنند و اگر بعضی نشسته باشند و بعضی ایستاده پس ایستاده اقتدا به نشسته نماید
و اگر همه برهنه باشند و ستر عورت ممکن نباشد همه نشسته نماز کنند س
نماز میت ماموم عدول از امام بامام دیگر میتواند نماید یا نه ج بلی جائز است
بدون عذر باشد س امام در نماز میت متحمل میشود از ماموم یا نه ج امام
چیزی را متحمل نمی شود از ماموم س هرگاه شخص در اثنای نماز جماعت بر میت حاضر
شود چه نماید ج اگر بخواهد اقتدا کند نیت نماید و ملحق شود تکبیر امام را هر کدام
که باشد تکبیر اول خود قرار دهد و در خواندن دعای بعد از تکبیر ملاحظه وظیفه
خود نماید نه وظیفه امام و اگر امام فارغ شود از نماز ماموم ما بقی از تکبیرات را بگوید
و دعا را مخففا بخواند هرگاه خوف اختلال شرائط نداشته باشد مثل برداشتن جنازه
و دور شدن زیاد از جنازه یا انحراف آن و نحو آن و اگر خوف حصول منافی باشد
تکبیرات را پی هم متوالیا بگوید بدون دعا در همان مکانی که ایستاده است و بعضی
گفته اند که اگر جنازه را بردارند پس راه برود با جنازه و در حال راه رفتن بسمت
قبله نماز را تمام کند اگر بجهت راه رفتن از جنازه زیاد دور شود بدوری که عفو
نشده و اگر نماز تمام نشود براه رفتن بعد از دفن بر قبرش نماز را تمام کند س
ماموم پیشتر از نماز تکبیر بگوید نمازش صحیح است یا نه ج نماز را تمام نماید بقصد
انفراد چه عمدا باشد چه سهوا یا جهلا بلی اگر غیر تکبیر اول را پیشتر از امام بگوید
یا جهلا باعتقاد اینکه امام تکبیر گفت در همان جا مکث کند تا امام باو برسد

ف ۱ بنده یعنی غلام ۱۲
ف ۲ مخیرا یعنی اختیار داده شده ۱۲
ف ۳ یعنی نیت وجوب و قصد قربت کند قصد نیت قصد قربت ای نه در نیت مستحب بلکه رضای خدا ۱۲
ف ۴ عدول یعنی برگشتن ۱۲
ف ۵ متحمل یعنی متحمل قراءت ۱۲
ف ۶ ملاحظه وظیفه خود یعنی بعد از تکبیر اول یا دوم اینکه خود بعد از آن میخواند ۱۲
ف ۷ ما بقی یعنی باقیمانده ۱۲
ف ۸ مخففا یعنی بتخفیف مثل اینکه در عوض اللهم صل علی محمد فقط بگوید و اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات فقط بگوید ۱۲
ف ۹ اختلال یعنی خلل یافتن ۱۲
ف ۱۰ منافی ای منافی نماز میت ۱۲
ف ۱۱ متوالیا ای پی در پی یعنی یکی بعد دیگری بدون قراءت دعا بعد تکبیر ۱۲
ف ۱۲ اگر بجهت راه رفتن با جنازه بسیار دور شود از جنازه پس در همان جا نماز را اتمام کند ۱۲
ف ۱۳ عمدا ای باراده و سهوا از فراموشی و جهلا از نادانستگی ۱۲
ف ۱۴ مکث یعنی توقف ۱۲



نمایند و نماز را تمام کند ضرر ندارد بلی ترک نکند ماموم متابعت امام را در تکبیرات
و دعا باین معنی که مقدم بر امام نشود و مقارن امام هم نگوید و موخر از امام بگوید
بلکه بعضی گفته اند که اگر عمداً ماموم یکی از تکبیرات را پیشتر از امام بگوید گناهکار است
س هرگاه در حال جماعت شک در تکبیرات کند چه نماید ج رجوع نماید بضابطه
چنانچه در حال غیر اقتداء هرگاه شک در عدد تکبیرات نماید بنا را بر اقل بگذارد س
دعا و تکبیرات در نماز میت واجب است که عربی باشد یا انکه بمرادف آن از لسانهای
دیگر نیز کافیست ج اظهر آنست که باید دعا و تکبیرات عربی باشد پس الفاظ دیگر
کافی نیست س زیاد یا کم نمودن تکبیرات جائز است یا نه ج اگر کم نماید تکبیرات
را باطلست و اگر سهواً زیاد نمود ضرر ندارد بلکه عمداً اینز ضرر ندارد هر چند معصیت
کرده بلی هرگاه در اول نماز قصد نماز بتکبیر زاید نماید نمازش باطلست س
هرگاه نماز کند بدو میت یکی باذن ولی و دیگرے بدون اذن ولی نماز صحیح است
یا نه ج نماز در ماذون صحیح و نماز در غیر ماذون باطلست س استقرار در
نماز میت شرط است یا نه ج بلی شرط است استقرار بآن نحوی که در نماز یومیه معتبر
بود پس بر بالاے اسپ و نحو آن نباشد با امکان و با عجز از ان حکم نماز یومیه در ان
جاری نماید س استقبال قبله نیز شرط است یا نه و بر فرض شتراط در صورت
اشتباه قبله چه نماید ج استقبال قبله شرط است با امکان و هرگاه ممکن نشود استقبال
برای مصلی یا میت مثل اینکه بدارش بکشند و ممکن نشود فرود آوردن آن در بین
وقت استقبال جنازه ساقط است چنانچه میاید و اگر قبله مشتبه شود اقوی
سقوط قبله است و احوط قرعه است و احوط از ان تکرار نماز میباشد بچهار جهت
با امکان س هرگاه بنماز کردن بر چهار سمت خوف بر بدن میت باشد به متلاشی
شدن آن یا نحو دیگر چه نمایند ج اقتصار بقدر امکان نیکو است بلی هرگاه خوف
فساد بر بدن میت باشد مثل سوختن و غرق شدن و نحو آن اقتصار باقل واجب
نمایند و هرگاه بهمین قدر نیز خوف تلف جسد باشد نماز ساقط است بلکه با نحو

ف۱ مقارن ای نزدیک یعنی امام و ماموم هر دو تکبیر بگویند ۱۲
ف۲ موخر یعنی آخر یعنی بعد ۱۲
ف۳ پیش یعنی قبل ۱۲
ف۴ رجوع ای رد و اقرار دن ۱۲
ف۵ ضابط یعنی قاعده ۱۲
ف۶ اقل یعنی کمتر ۱۲
ف۷ مرادف لفظیکه بلفظ دیگر در معنی شریک باشد ۱۲
ف۸ لسانها ای زبانها ۱۲
ف۹ استقرار یعنی قرار نمودن در حال رفتن و غیر آن از غیر استقرار ۱۲
ف۱۰ استقبال قبله یعنی رو بقبله با جمیع مقادیم بدن ۱۲
ف۱۱ مصلی یعنی نماز کننده ۱۲
ف۱۲ متلاشی یعنی از هم پاشیده ۱۲
ف۱۳ اقتصار یعنی اختصار ۱۲

فساد میت دفن مقدم است بر نماز میت و بر نماز یومیه نیز هرچند وقت یومیه تنگ باشد
چنانچه تفصیل آن می آید انشاء الله تعالی **س** آیا شرط است در نماز میت اباحت
مکان مصلی و میت و اباحت لباس مصلی و طهارت آن یا نه **ج** شرط است اباحت مکان
میت و مصلی چنانچه شرط است اباحت لباس مصلی و اینکه لباسش حریر و طلاباف
نباشد بلکه باید باشد لباس و بدنش بلکه جمیع شرائط صحت نماز یومیه در لباس نیز معتبر
باشد چنانچه بهتر آنست که جمیع موانع صلوة یومیه را ترک نماید از خنده و فعل کثیر
و نحو آن بلکه اعتبار نماید جمیع شرائط نماز یومیه از وضوء و غسل و تیمم هرچند در این
نماز شرط نیستند **س** هرگاه میت دور باشد و یا اینکه حاجب و مانع باشد نماز
بر او صحیح است یا نه **ج** شرط است در صحت صلوة بر میت اینکه دور نباشد مگر باعتبار
صف و همچنین باید حاجب و مانع نیز نباشد و باید بنحوی باشد که نماز بر میت دفن نما
آید **س** هرگاه نماز کنند بر میت در حال عدم تمکن چون برهنگان یا فشتگان یا غیر
اینها از صور عجز و عدم تمکن و پس از این عذر مرتفع شود و یا آنکه متمکنی پیدا شود واجب
است دو دفعه صلوة بر میت یا آنکه بهمان عاجزین اکتفا نمایند **ج** اقوی آنست که بعد از
تمکن عاجز دو دفعه نماز کنند و اکتفاء ننمایند متمکنین بنماز عاجز هرچند که نماز عاجز
مشروع است با بودن متمکن علی الاقوی **س** هرگاه میت بر و افتاده باشد و یا آنکه
مصلی پای او را در جانب راست خود قرار دهد نماز صحیح است یا نه **ج** شرط است آنکه
میت را بنحوی بگذارند که روی او بسمت آسمان باشد و سر میت بجانب راست مصلی
باشد نه آنکه پای و جانب راست مصلی باشد بلی این شروط در ماموین معتبر نیست
س هرگاه معلوم شود فساد نماز بر میت بعد از دفن آن چه نمایند **ج** حکم این
حکم نماز نکردن است پس اگر دفن شد بر قبرش نماز کنند هرچند فساد نماز بجهت عکس
گذاشتن میت باشد بسمت قبله **س** هرگاه بر میت نماز کنند مدفوناً و اتفاقاً
جسد او بیرون افتد اعاده نماز لازم است یا نه **ج** اقوی عدم لزوم اعاده است
زیرا که امر شرعی مفید اجزاء میباشد نظیر نماز با تیمم هرچند احوط اعاده

اباحت یعنی مباح بودن ۱۲
حریر یعنی ابریشم و طلاباف ای لباسیکه از تار طلا بافته باشند ۱۲
صلوة یعنی نماز ۱۲
حاجب یعنی پرده و حائل ۱۲
تمکن یعنی قدرت ۱۲
صور جمع صورت ۱۲
مرتفع ای بطرف ۱۲
متمکن قدرت دارنده ۱۲
بر و افتاده یعنی رو بزمین باشد ۱۲
مصلی یعنی نماز کننده ۱۲
عکس میت یعنی میت از قبله دفن نکرده باشند ۱۲
مدفوناً یعنی بعد از دفن شدن
اجزاء یعنی کافی بودن ۱۲



نماز است خصوص اگر بیرون آمدن میت در یک شبانه روز باشد **بس** اوقاتی
که مکروه است دران بجا آوردن نوافل جائز است نماز کردن بر میت در این اوقات یا نه
و بر فرض جواز آیا خواندن صلوة میت متصف بوجوب یا استحباب میشود یا نه **ج** جائز است
نماز میت در همه اوقات و کراهتی ندارد حتی در اوقاتی که نافله دران مکروه است هرچند
نماز میت مستحب باشد بلکه اقوی تقدیم نماز میت است در وقت فضیلت نماز یومیه بر
یومیه و بر نافلهٔ یومیه و همچنین مقدم است تعجیل نماز میت بر قضاء یومیه و قضاء
نافله بلی این تقدیم نماز میت در وقتی است که وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد
و خوف فساد بر میت نباشد پس اگر وقت فریضه مضیق باشد و خوف فساد بر میت نباشد
واجب است تقدیم فریضه و خلاف آن حرام است چنانچه اگر خوف فساد بر میت باشد و وقت
فریضه موسع باشد واجب است تقدیم نماز میت و خلاف آن نیز حرام است و اگر وقت
فریضه مضیق باشد و خوف فساد بر میت هم باشد درین وقت یومیه را مقدم بدارد و میت
را دفن کنند و نماز را بر قبر میت کنند و اگر با خوف فساد بر میت دفن نیز ممکن نباشد الا
بترک نماز یومیه درین وقت نماز یومیه را ترک نمایند و دفن را مقدم بدارند و اگر ممکن
شود در حال دفن نماز بایماء و اشاره پس بایماء و اشاره نماز یومیه را بجا آورد و بعد قضا
نماید بهتر است **بس** در اثنای نماز یومیه و کسوفین و نحو آن از نمازهای واجب جائز
است نماز جنازه یا نه **ج** اقوی عدم جواز نماز بر میت است در اثنای فرائض هرچند
محو صورت نماز واجب نشود **بس** هرگاه در اثنای نماز میت میت دیگر را حاضر
نمایند جائز است شریک نمودن آن ثانی با اول یا نه و بر فرض جواز طریق تشریک را بیان
فرمایند و همچنین جائز است قطع این نماز و نماز کردن بر هر دو یکمرتبه یا نه **ج**
مخیر است نماز کننده بین سه چیز اول نماز بر میت اول را تمام کند و از برای میت
ثانی نماز علیحده کند دوم آنکه هر دو را شریک کند در تکبیرات باقیه که قصد نماید که
این تکبیر مال هر دو باشد باین معنی که این تکبیر مثلا تکبیر سوم میت اول باشد و تکبیر
اول میت دوم و برای میت اول همان دعای اللهم اغفر للمؤمنین را بخواند و

ف۱ صلوة یعنی نماز ۱۲
ف۲ متصف یعنی صفت کرده شده ۱۲
ف۳ نافله ای نماز نافله یعنی نماز سنت و مستحب ۱۲
ف۴ نماز میت مستحب یعنی مثل نماز بر طفل کمتر از شش سال که مستحب است ۱۲
ف۵ فریضه ای نماز یومیه ۱۲
ف۶ مضیق یعنی تنگ ۱۲
ف۷ موسع یعنی وسیع ۱۲
ف۸ کسوفین ای نماز کسوف و خسوف ۱۲
ف۹ فرائض ای واجب ها ۱۲
ف۱۰ ثانی یعنی دوم ۱۲
ف۱۱ تشریک یعنی شریک کردن ۱۲
ف۱۲ قطع یعنی موقوف کردن ای شکستن ۱۲
ف۱۳ مخیر یعنی اختیار داده شد ۱۲



برای میت ثانی دعای شهادتین را بخواند و در خواندن دعا مخیر است بین اینکه اول دعا میت اول را بخواند یا دعای میت ثانی را و بعد از تمام شدن نماز اول مخیر اند که او را بردارند یا آنکه بر ندارند تا نماز میت ثانی تمام شود سوم آنکه قطع نماید نماز اول را و بر هر دو یک نماز بجا آورد ولکن جواز قطع در صورتی است که خوف بر هیچکدام از این دو میت بطول مکث نباشد از جهت فساد میت به ترکیدن و بو آن یا از جهت ممکن نشدن دفن و اما در صورت خوف بر میت اول حرام است قطع نماز قطعاً و همچنین حرام است تشریک در صورت خوف فساد بر میت از جهت زیادتی مکث هرگاه تشریک موجب زیادتی مکث شود و الا جائز است چنانچه خوف فساد هرگاه مخصوص بمیت ثانی باشد و تشریک نیز موجب طول مکث شود حرام است تشریک و واجب است قطع و اگر خوف فساد بر هر دو میت باشد اختیار نماید در قطع نماز و تشریک هرکدام که زمانش کمتر باشد بلی اگر قطع نماز نفع نداشته باشد از جهت نبودن کسی که مباشر دفن شود مگر بعد از فراغ اینوقت مخیر است میان قطع و تشریک **مسئله** هرگاه دو میت مختلف باشد نماز ایشان در وجوب و استحباب یا میتین مختلف باشند جائز است تشریک ایشان یا نه **ج** اقوی جواز است هرچند از حیثیت وجوب و ندب مختلف باشد و احوط ترک تشریک است

در کیفیت نماز بر مصلوب **س** کیفیت نماز بر مصلوب

در حالتی که بر درخت باشد بیان فرمایند **ج** بدانکه مصلوب بر دو قسم است یکی آنکه بحکم شرع او را بدار کشیده اند در این قسم زیاده بر سه روز نگاه نمیدارند او را بدار و بعد از سه روز او را فرود می آورند و بر او نماز میکنند و در حالتی که بر دار کشیده باشد بر او نماز نکنند مگر آنکه یاس از فرود آوردن حاصل شود بجهت تعذر یا تعسر در اینوقت در همان حال نماز کنند دوم آنکه بحکم شرع او را بر دار نکشیده باشند بلکه بظلم و حکم غیر حاکم شرع در اینوقت مطلقاً بر او نماز نکنند مگر بعد از یاس بجهت تعذر یا تعسر و روایتی در نماز بر مصلوب از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرموده اگر روی مصلوب بسمت قبله باشد پس نماز کننده بر دوش راست مصلوب می ایستد

مکث یعنی توقف ۱۲
ترکیدن یعنی شق شدن ۱۲
قطعاً ای یقیناً ۱۲
تشریک یعنی شریک کردن ۱۲
قطع یعنی موقوف کردن ۱۲
مباشر ای دفن کننده ...
میتین مختلف باشند یعنی دو میت مختلف باشند
کیفیت نماز بر مصلوب
ندب یعنی مستحب ۱۲
مصلوب کسی است که او را بر دار کشیده باشند ۱۲
یاس یعنی ناامید ۱۲
تعذر یعنی عذر ۱۲
تعسر یعنی دشواری ۱۲
مطلقاً یعنی ... و بعد از ... تا امید ... آنوقت نماز کنند ۱۲

وهرگاه پشت بقبله باشد نماز کننده بر دوش چپ دار کشیده بایستد بدرستیکه ما
بین مشرق و مغرب قبله میباشد و هرگاه دوش چپ مصلوب بسمت قبله باشد نماز کننده
بر دوش راست دار کشیده بایستد و هرگاه دوش راست مصلوب بسمت قبله باشد نماز
کننده بر دوش چپ دار کشیده بایستد و میّت هرطورکه باشد پس باید که نماز کننده
هیشه مقابل دوش باشد و باید که روی نماز کننده ما بین مشرق و مغرب باشد
و باید که روی بدار کشیده یا پشت بدار کشیده البته نه ایستد و این حدیث را مجلسی اعلی الله مقامه
در بحار توجیه نموده ولکن عمل بآن مشکل است **س** اذان و اقامت و تشهد و سلام
در نماز میت جائز است یا نه **ج** اذان و اقامت و حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود
و تشهد و سلام بلکه تکبیرات سته افتتاحیه و دعاء توجه بقصد مطلوبیت درین
نماز بدعت و حرام است **س** با تمکن از آب جائز است تیمم از برای نماز میت یا نه
ج جائز است تیمم برای نماز جنازه هرچند متمکن از آب باشد و هرچند که جنب باشد ولکن
بهتر انست که با عدم خوف فوت نماز میت و تمکن از استعمال آب تیمم ننمایند و لازم نیست درین
تیمم قصد بدلیت از وضوء یا غسل **س** کسیکه نماز کرده باشد بر میت میتواند
دو دفعه نماز کند یا نه **ج** مکروه است که دوباره نماز کند چه بجماعت چه بفرادی
مگر آنکه میت از اهل شرف و علم و تقوی و ورع باشد و امّا برای کسیکه نماز نکرده باشد
کراهت ندارد نماز کردنش بر میتی که نماز براو کرده اند چه بجماعت باشد چه بفرادی
س تکلم در نماز میت جائز است یا نه **ج** تکلم نکند البته هرچند دلیل واضح
بر حرمت تکلم نداریم بجهت اینکه مختار اینست که دعا است نه نماز حقیقةً **س**
قطع نماز میت جائز است یا نه **ج** جائز است ولو اختیاراً چه در جماعت چه در
فرادی **س** محل تکبیر در نماز جنازه بعد از تمام شدن دعاء است یا وقتش شروع کردن
بدعاء است **ج** بعد از تمام شدن است در غیر تکبیر افتتاح **در کیفیت**
نماز میّت **س** کیفیت صلوة میت را بفرمایند **ج** کیفیت آن اینست
که نیت کند که نماز میکنم برای میّت حاضر بجهت وجوب آن قربةً الی الله و پنج تکبیر

قوله دار کشیده یعنی بدار کننده
روی بدار کشیده یعنی روی دار کشیده یا
طرف پشت دار کشیده نایستد
قوله تکبیرات سته یعنی شش تکبیر ...
و افتتاحیه یعنی ...
... و دعا ...
توجیه است ۱۲
قوله مطلوبیت یعنی مطلوب بودن
قوله تمکن یعنی قدرت ۱۲
قوله متمکن یعنی قدرت دارنده ۱۲
قوله قطع یعنی موقوف کردن ۱۲
قوله ولو اختیاراً یعنی اگرچه از روی اختیار باشد ۱۲
قوله افتتاح یعنی شروع کردن یعنی تکبیر اول ۱۲
در کیفیت نماز میت

صلوات بعض در دو ۱۲

بگوید و در میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر و آل او سوم
دعا از برای مومنین چهارم دعا از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کافیست
و بهتر آنست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
و تکبیر دوم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت
و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین
پس تکبیر سوم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انک علی کل شیئ قدیر پس
تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدک وابن عبدک
وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انک قد قبضت روحه الیک
وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به
منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته و تکبیر پنجم را
بگوید و بعد بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
و از نماز فارغ شود و هرگاه مخالف باشد بهتر پنج تکبیر است ولکن بعد از تکبیر رابع
نفرین بر او کند بلکه لعن نیز بکند و بهتر آنست که بگوید اللهم اخز عبدک وابن عبدک
هذا اللهم اصله نارک واذقه الیم عقابک و شدید عقوبتک واورده نارا واملأ جوفه
نارا و ضیق علیه لحده فانه کان معادیا لاولیائک و موالیا لاعدائک اللهم لا
تخفف عنه العذاب واصبب علیه العذاب صبا و در وقت برداشتن بگوید اللهم
لا ترفعه ولا تزکه و اگر مستضعف باشد باین معنی که تمیز درستی ندارد که بتواند

در دست ای بحرب ۱۲



حق را از باطل جدا نماید بعد از تکبیر چهارم بگوید بمثل این عبارت اللّهمّ اغفر للّذین تابوا
واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم واگر میت حق همسایگی واشتر باشد بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللّهمّ انّك خلقت هذه النّفوس وانت تحییها وانت اعلم بسرائرها وعلانیتها
ومستقرّها اللّهمّ وهذا عبدك ولا اعلم منه شرّا وانت اعلم به وقد جئناك شافعین
له بعد موته فان کان مستوجبا فشفّعنا فیه واگر مجهول الحال بوده که مذهبش معلوم
نباشد پنج تکبیر میگوید و بعد از تکبیر چهارم میگوید اللّهمّ ان کان یحبّ الخیر واهله
فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واگر طفل باشد نیز پنج تکبیر بگوید واگر پدر و مادرش
مؤمن باشند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللّهمّ اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا
واگر پدر و مادرش مؤمن نباشند ترك دعا برای ایشان کند واگر میت زن باشد
بجای عبدك یا امتك و بجای ابن ابنته بگوید و بجای ابن یا ابنة ولد بگوید و بجای
عبد وامة رق بگوید و جمیع ضمائر راجع بمیت را مؤنث بیاورد وضمیر منزول به
دخلی به میت ندارد س اگر ندانند که میت زن است یا مرد ضمائر را چه نحو بیاورد
ج بهر نحو که بیاورد ضرر ندارد واگر در مؤنث ضمیر را مذکر بیاورد بقصد شخص و
نعش ودر مذکر ضمیر را مؤنث بیاورد بقصد جثه و جنازه ضرر ندارد س اگر دعا
وضمائر را سهوا یا جهلا غلط بخواند کافیست یا نه ج بلی کافیست وضرر ندارد س
شخص بعد از اقدام دیگرے بنماز میت میتواند بقصد وجوب نماز نماید یا نه ج تا نماز
میت تمام نشده هرکه نماز کند یا اقتدا نماید بقصد وجوب ضرر ندارد س در
جائیکه نماز میت واجب است میتواند قصد مستحب نماید یا آنکه در مستحب قصد وجوب
کند یا نه ج بلی میتواند عمدا هرچند لغو است مگر در صورتی که قصد بدعت داشته
باشد که بجهت فقد قصد قربت باطل میشود و سهوا ضرر ندارد س دعا نمودن در حق
میت یا در حق خود غیر از دعای غیر ماثور در صلوة میت جائز است یا نه ج بلی جائز است
س هرگاه بر میت نماز کند شخصی که فاسق باشد لازم است بر دیگران دوباره
خواندن نماز میت یا نه ج لازم نیست وشرط نیست در نماز میت که نماز کننده بر او

ف۱ عبدك یعنی بندهٔ تو ۱۲
ف۲ امتك یعنی کنیز تو ۱۲
ف۳ رق یعنی غلام و کنیز ۱۲
ف۴ ... یعنی ...
ف۵ مؤنث ضمیر ۱۲
ف۶ ... یعنی جسم ۱۲
ف۹ سهوا او جهلا یعنی ...
ف۱۰ اقدام ... ۱۲
ف۱۱ اقتدا نماید یعنی بجماعت ...
ف۱۲ ... اصل ... ۱۲
ف۱۳ فقد قصد قربت یعنی ... رضای خدا ۱۲
ف۱۴ ... ماثور ... ۱۲
ف۱۵ صلوة یعنی نماز ۱۲



عادل باشد و فعل فاسق نیز محمول بر صحت میباشد مادامیکه علم بفساد فعلش نداشته
باشد بلی با علم بفساد فعلش لازم است بر دیگران که نماز کنند بر او **س** هرگاه شخص
مظنه نماید باینکه غیر او اقدام نماید در نماز میت یا واجبات کفائیه دیگر میت از
غسل و نحو آن وجوب اقدام بر او ساقط است یا اینکه باید قطع حاصل نماید بمباشرت
غیر **ج** اگر مظنه یا قطع داشته باشد بمباشرت غیر لازم نیست بر او اقدام بلکه اگر احتمال
بدهد مباشرت غیر را نیز لازم نیست اقدام بر او معیناً بلکه اگر قطع داشته باشد
بعدم مباشرت غیر یا آنکه مظنه بعدم مباشرت غیر لازم است بر او اقدام **س**
هرگاه کسی شروع بیکی از واجبات کفائیه میت نماید محض مباشرت این شخص از
دیگران ساقط است یا آنکه باید علم باتمام شخص هم برساند بر وجه صحیح **ج** سقوط
از غیر مشروط باتمام آن فعل میباشد و بمجرد شروع در آن فعل ساقط نمیشود از غیر
بلی قطع بعدم اتمام مانع سقوط میباشد و همچنین ظن بعدم اتمام علی الاحوط **س**
هرگاه شخص قادر متمکن شروع بنماز میت نمود و در اثنای نماز عارضی رخ داد که نماز را
بطریق عاجز غیر متمکن بعمل آورد و تمام نمود آیا این فعل باعث سقوط از غیر میشود یا نه
ج اقوی سقوط است و احوط عدم سقوط است **س** هرگاه شخصیکه مباشر
واجبات میت میباشد از روی اشتباه مخالف واقع بعمل آورده مثل اینکه باب مستحب
الطهارة غسل داد میت را یا اینکه دفن نمود در مکانی بگمان اینکه مباح است و دیگران
بدانند غصبیت مکان و نجاست آب را لازم است بر ایشان تولی امورات میت
دو مرتبه یا نه **ج** لازم است بر ایشان که متولی واجبات شوند دوباره از غسل
وغیره و دفن در مکان مباح **س** آداب مستحبه نماز میت را نیز بیان فرمایند
ج آداب مندوبه نماز میت نیز چند چیز است اول آنکه نماز کننده با وضوء یا با
غسل یا با تیمم باشد دوم آنکه اگر میت مرد باشد هرچند بالغ نباشد مقابل کمر
میت یا مرش بایستد و اگر زن است هرچند بسر حد بلوغ نرسیده باشد محاذ
سینه اش بایستد و اگر معلوم نباشد که زن است یا مرد مثل خنثی در بین و ...

مستحبات نماز میت

مظنه یعنی گمان ۱۲
اقدام یعنی پیش گرفتن کاری ۱۲
واجبات کفائیه واجب کفائی آنست که چون بجا آوردن یکی از دیگران ساقط میشود ۱۲
بنحو آن مثل کفن و غیره ۱۲
قطع یعنی یقین ۱۲
مباشرت یعنی در آمدن بکاری ۱۲
معیناً ای بران مخصوص معین ۱۲
واجبات کفائیه میت یعنی غسل و ...
وغیره ۱۲
مباشرت ای در آمدن بکاری ۱۲
علم یعنی یقین ۱۲
ظن یعنی گمان ۱۲
متمکن ای قدرت دارنده ۱۲
مباشر ای در آینده بکاری ۱۲
مخالف ای خلاف ۱۲
مستحب الطهارة یعنی مباح آب طاهر است ۱۲
از آنکه اینکه آب مباح است ۱۲
تولی ای بکار کردن بکاری ۱۲
مندوبه ای مستحبه ۱۲
محاذی یعنی برابر ۱۲
یعنی مقابل ۱۲
خنثی کسی است که علامت مرد و زن هر دو داشته باشد



مخیر است واگر برابر سینه اش بایستد شاید بهتر باشد واگر مرد و زن جمع شوند وخواهند که یك نماز کنند سینه زن را در مقابل کمر مرد قرار دهند که فضیلت وقوف هر دو را درك کنند واگر جنازه بسیار جمع شود وخواهند که یك نماز نمایند مرد را نزدیك امام مصلی گذارند و بعد از ان طفل شش ساله را و بعد از ان بنده را و بعد از ان خنثی را و بعد از ان زن را و بعد از ان پسر کمتر از شش ساله را و بعد از ان دختر کمتر از شش سال را واین ترتیب مستحب است نه واجب واگر چنانچه سر هر جنازه را محاذی ران دیگری بگذارند بنحویکه از قبله منحرف نشوند ویك صف بشوند و در وسط بایستد و نماز بکند بهمه جنازه ها بیك نماز ضرر ندارد هر چند بهتر آنست که جنازه ها را مقابل هم بگذارند انقدر که پر دور نشود مصلی از جنازه باین معنی که جنازه را زیاد نگذارند بلکه اقتصار کنند بدو جنازه یا سه جنازه واگر سر جنازه ها را بر ران دیگری بگذارند انقدر زیاد نباشد جنازه ها که بعضی از جنازه ها در پشت سر امام واقع شود یا از قبله منحرف شود سوم آنکه کفش را از پا بکند بلکه اگر پا برهنه باشد بهتر باشد چهارم آنکه در تکبیر اول هر دو دست را بلند کند تا نزدیك گوش مثل فریضه واما در تکبیرات باقیه بلی قوی نیز استحباب رفع یدین است هر چند بعضی مستحب ندانسته اند ولکن عدم استحباب رفع یدین ضعیف است پنجم آنکه بسیار نزدیك بایستد بجنازه که اگر باد بوزد دامن مصلی بجنازه برسد ششم آنکه این نماز را بجماعت بجا آورند هفتم آنکه پیش نماز بعد از نماز بلکه سائر ماموین نیز از جائی خود حرکت نکنند تا اینکه جنازه را بردارند واگر کسی نباشد که جنازه را بلند کند تنها ئیکه نماز کرده اند بلند کنند واین استحباب در حق تنها ساقط است هشتم آنکه امام بلند بخواند ادعیه وتکبیرات را واما ماموم پس کوچك بخواند مثل فریضه نهم آنکه ماموم هر چند یك نفر باشد در پشت سر امام بایستد بخلاف غیر این نماز که اگر یك نفر باشد مستحب است که در جانب امام بایستد دهم آنکه نماز میت را در روز بگذارند اگر مانع نباشد یازدهم آنکه بعد از فراغ از نماز مکث کند در جائی خود بقدر

مخیر یعنی اختیار داده شده ۱۲
وقوف یعنی ایستادن ۱۲
درك یعنی حاصل ۱۲
مصلی یعنی نماز کننده و امام یعنی پیش امام ۱۲
بنده یعنی غلام ۱۲
ترتیب ای یکی بعد دیگری ۱۲
محاذی یعنی مقابل ۱۲
منحرف یعنی برگشته ۱۲
وسط یعنی در میان ۱۲
مقابل ای مقابل یکدیگر ۱۲
از پا بکند یعنی از پا بیرون کند ۱۲
رفع یدین یعنی بلند کردن دستها ۱۲
تنها ئیکه ای کسانیکه ۱۲
ادعیه جمع دعا
مکث یعنی توقف ۱۲



میان دو تکبیر دوازدهم آنکه نماز میت را بجا آورند در مواضعیکه متعارف شده باشد غالبا خواندن نماز میت دران موضع تا اینکه برای مردم آسان باشد جمع شدن دران مواضع وهرچه نماز گذارندگان بر میت بیشتر باشد سبب آمرزش و بهشت میشود واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که هرگاه شخص بمیرد وچهل مؤمن بر جنازه او حاضر شوند وبگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا یعنی خداوندا نمیدانیم ازین بنده مگر خوبی ونیکی وتو داناتر میباشی باین بنده از ما حق سبحانه میفرماید من قبول کردم گواهی شما را درباره او وآمرزیدم او را ازچیزی که میدانم وشما نمیدانید سیزدهم آنکه در وقت دعای بر میت که بعد از تکبیر چهارم میخوانند دست را بدعا بردارد چنانچه در مطلق دعا دست برداشتن مستحب است چهاردهم آنکه جد وجهد کند در دعای میت وقصد شفاعت میت نماید در دعائی بر او پانزدهم آنکه منع کنند کافر ومنافق وفاسق را از حضور نماز جنازه شانزدهم آنکه در مسجد نماز نکنند حتی در مسجد حرام مکه وبعضی گفته اند مسجد الحرام مکه معظمه کراهت ندارد ودلیل واضح ندارد هفتدهم قبل از نماز جنازه سه مرتبه بگویند الصلوة

در دفن میت

س فائده دفن وثواب آنرا بیان فرمایند ج فائده آن بسیار است چنانچه در حدیث است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فائده آن اینست که مطلع نشوند مردم بر فساد جسد او وزشتی روی او وبدی بوی او ومتاذی نشوند احیاء از جهت بوی او وفساد بدن او وپوشیده باشد از دشمن ودوست تا اینکه دشمن شماتت نکند ودوست محزون نشود واما ثواب نیز بسیار است از انجمله از رسول خدا روایت شده است که هرکه قبری برای مسلمی بکند واو را ذخیره خود کند خدا حرام کند آتش جهنم را براو ودر بهشت جای دهد او را واو وارد میکند او را بحوضی که در او ابریقهائی بسیار باشد بعدد ستارههای آسمان ونیز آنکه مستحب است که هرکسی برای خود قبری اماده کند در هر حال چه حال صحت وچه حال بیماری

مواضع یعنی جاها ۱۲
متعارف ای مشهور در مردم ۱۲
غالبا ای اکثر ۱۲
در دفن میت
جسد یعنی جسم ۱۲
زشتی یعنی بد صورتی ۱۲
متاذی یعنی اذیت یابنده ۱۲
احیا یعنی زندگان ۱۲
ذخیره یعنی انچه نگاه داشته شود ۱۲
ابریق یعنی آفتابه ۱۲



وجه در حال مرض خصوص مرض وفات که تاکیدش بیشتر است چنانچه مستحب است
که در قبر خود داخل شود و قرائت قران نماید **س** دفن میت چون نماز و کفن واجب
کفائی میباشد یا نه **ج** بلی واجبست دفن میت بوجوب کفائی مثل سائر واجبات
میت از غسل و نحو آن **س** در دفن میت نیت لازم است یا نه **ج** شرط نیست در
دفن میت نیت بلکه اگر غیر بالغ و غیر عاقل قبر را بکند ضرر ندارد بلکه اگر مباشر دفن
نیز بشود ضرر ندارد بشرط آنکه بالغ عاقل ناظر بر او باشد که دفن بسمت قبله شود
و سائر شرائط دفن نیز بر وجه صحت بعمل آورده شود **س** قدر واجب دفن را
بیان فرمایند **ج** واجبست دفن میت بنحوی که پنهان نمایند جسد میت را
در زیر خاک بطوری که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان و بوی بد او از
انتشار در میان مردمان پس اگر مکان دفن و زیر زمین حیوانات موذیه داشته
باشد که بمجرد دفن میت را پاره میکنند باید میت را در جائی دیگر دفن نمایند و یا
آنکه بقیر و خشت و نحو آن قبرش را فرش کنند که بدن میت محفوظ بماند از ضرر
و همچنین هرگاه مکان دفن طوری باشد که جسد میت بمجرد دفن فانی شود
باید دفن در آنجا ننمایند و اگر منحصر شود مکان بمثل چنین مکانی و یا آنکه غیر از این
مکان عسر و حرج شدید باشد پس بقیر و خشت و نحو آن قبر را فرش نمایند و میت را
دفن نمایند **س** هرگاه بر روی زمین بنائی بنا کنند و میت را در آن بنا بگذارند
بطوریکه محفوظ از درندگان و نحو آن بماند دفن واجب بعمل میاید یا نه **ج**
در حال اختیار گذاشتن جسد میت را در بنای و نحو آن از تابوت از آهن یا
یا سنگ کافی نیست و واجب از دفن حاصل نمیشود بلی در حال تعذر از دفن در زمین
بجهت سخت بودن زمین و نحو آن و ممکن هم نباشد نقل بجای دیگر هر چند
با اجرت باشد که در این وقت جائز است در روی زمین به بنای محکم جسد میت را
بپوشانند و محفوظ بدارند از ضرر و لکن بعد از قدرت دفن نمایند هرگاه
جسدش باقی باشد و اگر استخوانش باقی باشد دفنش احوط است بلی واجب است

ق۱ واجب کفائی آنست که از بعضی اگر ادا کند از دیگران ساقط میشود ۱۲
ق۲ و نحو آن یعنی ضبط و تکفین و نماز و غیره ۱۲
ق۳ غیر عاقل یعنی مجنون ۱۲
ق۴ مباشر یعنی آنکه آماده در کار باشد ۱۲
ق۵ قدر واجب یعنی چقدر واجب است ۱۲
ق۶ جثه یعنی جسد ۱۲
ق۷ انتشار یعنی پراکنده شدن ۱۲
ق۸ موذیه یعنی اذیت دهنده ۱۲
ق۹ قیر بکسر قاف و سکون یای چیزیست سیاه معدنی ۱۲
ق۱۰ فانی یعنی نابود شود ۱۲
ق۱۱ عسر و حرج ای دشوار و زحمت ۱۲
ق۱۲ بنائی یعنی خانه ۱۲
ق۱۳ نقل از جائی بجای دیگر بردن ۱۲
ق۱۴ اجرت یعنی مزد و کرایه ۱۲



اینکه دفن در زمین باشد وچیزی راکه زمین نامند مثل برف وآرد ونحوآن کافی
نیست دفن درآن بلی ضرر ندارد دفن در زمین طلا ونقره ونمك هرچند تمام زمین هم یا
طلا یانقره یاسنك مرمر ونحوآن باشد **س** دفن در نحو مساجد ومدارس ونحوآن از
اراضی موقوفه غیر قبرستان جائز است یانه **ج** در زمین وقفی غیر قبرستان مثل مسجد
ونحوآن جائز نیست علی الاحوط چنانچه جائز نیست دفن در مکان مغصوب ودفن در قبری
که دفن شده باشد میت دیگر بطریق شرع وهنوز پوسیده نشده باشد **س** دندان
یاموی یاناخن زنده که از آفاق آورده بمشاهد دفن کنند چیزی ثواب دارد یانه
واین فعل منصوص هم هست یانه ودرصورتیکه فعل مذکور جائز باشد دفن آن
در قبری که برای میت دیگری کنده باشند جائز است یاعلیحده برایش گودی بکنند
ودفن کنند **ج** مستحب است که اجزای انسان را نگاه داشته باخود انسان دفن کنند
ودر حدیث است که دندان شریف امام محمد باقر علیه السلام افتاد ووصیت نمودند
آن بزرگوار بامام جعفر صادق علیه السلام که نگاه بدارد ودفن نماید باحضرت بلکه در
حدیث است که دفن مو ودندان وناخن وخون مستحب است وعن علی علیه السلام
عن النبی صلی الله علیه وآله قال امرنا بدفن اربع الشعر والسن والظفر والدم بلکه از عائشه مرویست عن النبی
کان یامر بدفن سبعة اشیاء من الانسان الشعر والظفر والدم والحیض والمشیمة
والسن والعلقة بنابران اگر دندان مثلا دفن شود باغیر بدن یك استحباب بعمل
آمده وبابدن دو استحباب وانشاء الله تعالی دفن جزء در کربلا منشای تخفیف
عذاب یارفع عذاب از سائر اجزاء نیز میشود والله العالم **س** طریق دفن را نیز بیان
فرمایند **ج** واجب است آنکه میت را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند نه
بطریق اختصار ووقت نماز کردن **س** اگر قبله مشتبه باشد در دفن میت چه
نمایند **ج** درصورت اشتباه قبله وعدم تمیز مشرق از مغرب وعدم مظنه ساقط است
رو بقبله نمودن چنانچه ساقط است هرگاه منتظر تمیز قبله شوند خوف فساد جسد
میت باشد ویا آنکه صبر وانتظار در تشخیص قبله موجب ضرر مباشرین باشد که در

آفاق یعنی ملك‌ها ۱۲
مشاهد یعنی در کربلا ونجف ودیگر جاها که در آنجا قبر ائمه معصومین است ۱۲
منصوص یعنی نقل از حدیث هم دارد ۱۲
گودی یعنی [illegible] ۱۲
اجزا یعنی ناخن ودندان وغیره
[illegible]
ظفر یعنی ناخن
حیض یعنی خون حیض
مشیمه یعنی پرده که در او بچه میباشد
علقه یعنی [illegible] ۱۲
منشا یعنی سبب ۱۲
رفع یعنی جدا کردن ۱۲
اختصار یعنی بحالت نزع [illegible]
آسمان میباشد ووقت نماز میت جانب قبله ۱۲
تشخیص یعنی تعیین ۱۲
مباشرین یعنی کارکنندگان میت ۱۲

وقت بهر طریقیکه خواهند دفن نمایند و عمل بقرعه در تحصیل قبله بد نیست لشمول عموم
قوله القرعة لکل امر مشکل س هرگاه دو نفر بهم چسپیده باشند در دفن ایشان چه
نمایند ج جائز نیست جدا کردن و رو بقبله دفن کردن بلکه از یکی رو بقبله ساقط است
س هرگاه سینه میت و یا سر میت بر تنهائی یافت شود دفن آن باید رو بقبله
شود یا نه ج بلی سر میت و یا سینه آن که بر تنهائی دفن شود باید رو بقبله باشد
چنانچه اجزای میت که پاره پاره و جدا شده باشد باید رو بقبله دفن شود مگر آنکه گوشت
پارچه باشد بی استخوان هرچند احوط است س هرگاه ضعیفه ذمیه حامله از مرد
مسلم بمیرد دفن او چه نحو نمایند ج هرگاه طفل نیز مرده باشد و یا آنکه هنوز روح در او
ندمیده باشد و هرچند از زنا باشد پشت آن زن را بجانب قبله کنند تا روی طفل
بقبله شود چون روی طفل در شکم بجانب پشت مادر است س دفن میت
در مقابر مخالفین جائز است ج دفن مؤمن در مقبره غیر اهل ایمان جائز نیست مگر
بجهت ضرورت و تقیه و جائز نیست دفن مؤمن در جائیکه هتک حرمت او باشد
چون بیت الخلاء و بالوعه و نحو آن از جاهائی که محل نجاست باشد هرچند بالوعه
را تازه کنده باشند س هرگاه شخصی در کشتی بمیرد در دفن آن چه نمایند ج
بعد از غسل و کفن و حنوط هرگاه نقل بخشکی ممکن باشد نقل نمایند و نماز را در خشکی
نمایند هم هرگاه اضطراد در دریا باشد و هرگاه اضطراد در دریا نباشد و ایستادن و تمیز قبله ممکن باشد نماز در دریا
ضرر ندارد و مجرد سیر و رفتن کشتی مانع از صحت صلوة نمی‌باشد چنانچه می‌آید
حکم آن انشاء الله تعالی در بحث صلوة و اگر نقل بخشکی ممکن نباشد و یا آنکه دشوار
باشد و یا انتظار رسیدن بخشکی باعث فساد جسد میت باشد و یا آنکه در خشکی محل خوف
باشد بر میت از نبش و نحو آن مخیرند در اینوقت میان دو قسم یکی اینکه در ظرف
سنگین مثل خم و نحو آن بگذارند و سر او را محکم ببندند و در دریا بیاندازند و قسم
دیگر اینکه پای او را بچیز سنگین چون سنگ و آهن ببندند و سنگین نمایند و بیندازند
بدریا و در هر قسم لازم نیست پوشاندن آن در تابوت یا خمره و نحو آن چنانچه

ف۱ شمول یعنی شامل بودن و عموم یعنی عام بودن ۱۲
ف۲ تنهائی یعنی فقط و بعض ۱۲
ف۳ اجزا یعنی اعضاء ۱۲
ف۴ رو بقبله یعنی اینکه مقادیم بدن را روبروی قبله بیت الحرام بگذارند
ف۵ احوط است یعنی سر میت و سینه میت فقط و اجزای پاره پاره میت را رو بقبله دفن کردن احوط است ۱۲
ف۶ ضعیفه ذمیه یعنی زن کافره ذمیه مثل زن یهود و نصرانیه و مجوسیه ۱۲
ف۷ حامله از مرد مسلم یعنی از مرد مسلمان حمل داشته باشد ۱۲
ف۸ مخالفین یعنی سنی و غیره غیر مذهب حق ۱۲
ف۹ اهل ایمان یعنی مؤمن ۱۲
ف۱۰ هتک یعنی آبرو بردن ۱۲
ف۱۱ بالوعه حوض کوچکی که آب نجس صحن خانه در او بریزد ۱۲
جمع بحر ۱۲
ف۱۲ نقل از جائی بجائی بردن ۱۲
ف۱۳ اضطراب یعنی جنبش و حرکت ۱۲
ف۱۴ سیر یعنی رفتن ۱۲
ف۱۵ صلوة یعنی نماز ۱۲

در قسم اول باید در مثل خم مستور باشد وآن خم نیز سنگین باشد که باب فرو رود
پس فن میت در فرو بردن میت است در دریا نه مجرد انداختن آن در دریا مگر آنکه
ممکن نشود فرو بردن که در این وقت اکتفاء میشود بمجرد انداختن چنانچه باید در زمان
انداختن ملاحظه نمایند مکانی را که قطع به فرو بردن ماهی وحیوانات دیگر را نداشته
باشند بمجرد انداختن پس اگر مکانی باشد که بمجرد انداختن بلع مینمایند حیوانات
دریائی جسد میت را باید دران مکان نیندازند ودر جای دیگر بیندازند س
در قسمین مذکورین کدام قسم ازان مقدم است بر قسم دیگر ج با امکان قسم اول بعمل
آورند نه قسم دوم را ودر سنگ وخمره ملاحظه احتیاط اولی است هر چند از مقدمات
دفن است وظاهر اینست که از اصل مال است ولکن مهما امکن با وجود سنگ وخمره بی
قیمت وکم قیمت وبا عدم احتیاج بسنگ وخمره وبعده ملاحظه خاصیت در آهن اختیار
سنگ وخمره بی قیمت وکم قیمت را نمایند والله العالم س در دفن میت نیز اذن
ولی شرط است یا نه ج بلی گذشت که اذن ولی شرط است پس اگر میت را دفن نمایند
بدون اذن ولی دفن واجب بعمل نیامده است س آداب مستحبه دفن را بیان فرمایند
ج مستحبات دفن چند چیز است اول آنکه در مقبره نزدیک دفن نمایند مگر آنکه
ترجیحی در مقبره دور باشد مثل اینکه بعضی از اکابر وبزرگان دین در آنجا مدفون
باشند ویا آنکه زیارات اهل قبور در آنجا بیشتر باشد دوم آنکه جنازه را در نزدیکی قبر
بگذارند بقدر ذرع یا سه ذرع یا بیشتر وبعد ازان سه مرتبه نقل دهند میت را بجهت
گذاشتن در قبر باین طور که بمقدار دو قدم مثلا بجانب قبر نقل نمایند ولحظه بگذارند باز
نوبت دیگر نقل نمایند ولحظه صبر نمایند وبعد ازان در دفعه سوم در قبر داخل کنند آهسته
آهسته که از برای قبر هولهای بسیار است ونباید ناگهانی میت را داخل کنند واین
سه مرتبه مستحب است هر چند میت زن باشد علی الاقوی هر چند شیخ بهائی علیه الرحمه
این مستحب را در حق مرد میداند نه زن سوم اگر میت مرد باشد سر او را در جانب پای قبر
گذارند واز جانب پائی داخل قبر کنند [illegible]

مستور یعنی پوشیده ۱۲
اکتفا یعنی کافی ۱۲
قطع ای یقین ۱۲
فرو بردن ای بلع نمودن
یعنی بخوردن ۱۲
بلع در حلق فرو بردن ۱۲
قسمین مذکورین یعنی دو قسم مذکور ۱۲
مقدمات یعنی اشیای که [illegible]
مهما امکن یعنی تا مقدور است ۱۲
مستحبات دفن
ترجیح یعنی [illegible] ۱۲
اکابر یعنی بزرگان قبر ۱۲
اهل قبور یعنی مردگان ۱۲
بیشتر یعنی زیاده ۱۲
ذرع یعنی دست ۱۲
نقل دهند یعنی [illegible] وبگذارند ۱۲
دفعه ای [illegible] ۱۲
ناگهانی ای دفعة ۱۲
[illegible] ۱۲

پای میباشد واگر میت زن باشد در جانب قبله بگذارند و داخل قبر کنند چهارم اگر میت زن باشد عرضاً داخل در قبر نمایند بیك بهم واگر مرد باشد سرش را داخل قبر نمایند واگر معلوم نباشد که زن است یا مرد مخیراند در کیفیت دخول در قبر پنجم آنکه وقتیکه زن را داخل در قبر میکنند چادر یا پرده یا نحو آن بر روی قبر بکشند ششم آنکه شخصیکه میت را در قبر میگذارد با وضوء باشد و کلاه و عمامه نداشته باشد بلکه با سر برهنه و پای برهنه باشد و بی ردا نیز باشد و تکمهائی قبا و لباس را باز نماید هفتم آنکه میت هرگاه زن باشد محارم او او را در قبر بخوابانند و در محارم شوهر اولی است از دیگران واگر شوهر نباشد از محارم هر که نزدیك تر باشد وهرگاه محارم نباشند بیگانه ضرر ندارد ولکن بهتر آنست که بیگانه از صلحاء و پیر مردان باشد وهرگاه میت مرد باشد بهتر آنست که آن شخص بیگانه باشد نه خویشان هشتم دعا خواندن در وقت برداشتن میت از تابوت پس بگوید بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه وآله الى رحمتك لا الى عذابك اللهم افسح له فى قبره ولقنه فى حجته وثبته بالقول الثابت وقنا واياه عذاب القبر نهم خواندن دعا در وقت دیدن قبر پس بگوید اللهم اجعله روضة من رياض الجنة ولا تجعله حفرة من حفر النار دهم دعا خواندن در وقتیکه در لحد میگذارند پس بگوید اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول به یازدهم بعد از گذاشتن در قبر بگوید اللهم جاف الارض عن جنبيه وصاعد عمله ولقه منك رضوانا دوازدهم آنکه عمق و گودی قبر تا چنبره گردن یا بقدر قامت متعارف باشد سیزدهم آنکه در زمین سخت و صلب لحدی برای قبر قرار دهند باین معنی که بعد از آنکه بقدر استحباب کنده شد از جانب پیش رو یا پشت سر را بشگافند بقدری که میت را در آن بگذارند وهرگاه زمین نرم باشد که خوف فرو ریختن آن باشد میان قبر را بشگافند شبیه نهر و میت را در آن بگذارند چهاردهم آنکه لحد را سمت قبله قرار دهند واگر در زمین نرم باشد عوض شگافتن وسط قبر نیز لحد قرار دهند شاید بد نباشد پانزدهم آنکه لحد را

ف۱ عرضاً یعنی از روی عرض میت را یك مرتبه سر تا پا داخل قبر کنند اگر زن باشد و اگر میت مرد باشد اول سرش را داخل قبر کنند ۱۲

ف۲ مخیر یعنی اختیار داده شده ۱۲

ف۳ در کیفیت الی آخره یعنی هر طوریکه خواهند داخل قبر کنند خواه بطور مرد خواه بطور زن ۱۲

ف۴ ردا یعنی چادر ۱۲

ف۵ محارم جمع محرم ۱۲

ف۶ حفره یعنی گود مراد قبر ۱۲

ف۷ لحد یعنی قبر ای آنجائیکه مرده را داخل میکنند در قبر ۱۲

ف۸ چنبره یعنی حلقه ۱۲

ف۹ متعارف یعنی مشهور و مروج ۱۲

ف۱۰ صلب یعنی سخت ۱۲

ف۱۱ وسط یعنی در میان ۱۲

بلند وکشاده قرار دهند بنحوی که در او میتوان نشست شانزدهم آنکه کسیکه مباشر دفن
شد ومیت را در قبر گذاشت گره کفن بکشاید از سر و پا و مخیر است در ابتداء باز کردن
گره سر یا پا هفدهم آنکه روی میت را باز کنند هیجدهم آنکه روی میت را بر خاک
بگذارند نوزدهم آنکه در زیر روی او و یا مقابل روی او و در کفن او خاک کربلا بگذارند بشرط
که خوف ملوث شدن نباشد واگر خوف ملوث شدن باشد تربت را دور بگذارند واگر
یك خشت از تربت طاهره کربلا در مقابل رویش بگذارند آن هم بد نیست ولکن
خشت را در زیر میت نگذارند و در روایتی وارد شده است که زنی زنا میداد
واولاد زنا را بعد از زائیدن میسوزانید از جهت خوف بر اهل خود و بر حالت او کسی
مطلع نشده بود مگر مادرش وچون مرد و دفنش کردند پس قبر او را بیرون انداخت
وقبول نکرد پس نقل بجای دیگر کردند و در آن مکان دفن کردند باز آن قبر نیز او
قبول نکرده بیرون انداخت پس اهلش آمدند خدمت امام جعفر صادق علیه السلام
حکایت را نقل نمودند پس حضرت از مادرش پرسید که چه میکرد در حیوة خود مادرش
قصه را نقل نموده حضرت فرمودند که زمین قبول نمیکند این زن را زیرا که عذاب
میکرد خلق را بعذاب خدا در قبر او از تربت حسین صلوات الله علیه بگذارند پس
گذاشتند پس خداوند ستر کرد آن زن را بیستم آنکه خاک زیر سر میت را بلند کنند بطریق
بالش بیست ویکم آنکه خشت یا کلوخی در پشت یا شانه میت بگذارند تا اینکه بر پشت
نیفتد بیست ودوم آنکه چون روی او را بخاک گذاشتند پیش از پوشیدن لحد
ولی میت یا ماذون از جانب ولی میت دهان خود را به نزدیک گوش میت و دست
راست خود را بر دوش راست و دست چپ خود را بر دوش چپ میت بگذارد و او را قوت
حرکت دهد و تلقین کند باعتقادات حقه خصوصاً ولایت ائمه معصومین
علیهم السلام را یك مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بطریقیکه در روایات وارد شده است
وجامع ترین کلمات این است **در تلقین میت** اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فلان ابن فلان
تا سه مرتبه وبجای فلان ابن فلان نام خود او و پدر او را بگوید و بگوید هل انت

تلقین میت

ف۱ مباشر یعنی کار کننده ۱۲
ف۲ زنا میداد یعنی زنا میکرد ۱۲
ف۳ اهل خود ای اقربای خود ۱۲
ف۴ نقل یعنی از جائی بجای دیگر بردن ۱۲
ف۵ ستر یعنی پوشیدن ۱۲
ف۶ بالش یعنی تکیه ۱۲
ف۷ شانه یعنی بازو ۱۲
ف۸ تلقین یعنی آموختن ۱۲
ف۹ اعتقادات حقه یعنی اصول دین وغیره ۱۲
ف۱۰ کلمات یعنی کلمات تلقین ۱۲



علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا
صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وسید النبیین وخاتم المرسلین وان علیا امیر
المؤمنین وسید الوصیین وامام افترض الله طاعته علی العالمین وان الحسن
والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن
موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والقائم الحجة المهدی صلوات الله
علیهم ائمة المؤمنین وحجج الله علی الخلق اجمعین وائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان بن
ابن فلان اذا اتاک الملکان المقربان الرسولان من عند الله تبارک وتعالی وسئلاک
عن ربک وعن نبیک وعن دینک وعن کتابک وعن قبلتک وعن ائمتک فلا تخف
ولا تحزن وقل فی جوابهما الله جل جلاله ربی ومحمد صلی الله علیه وآله نبیی والاسلام
دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وامیر المؤمنین علی بن ابیطالب امامی والحسن
ابن علی المجتبی امامی والحسین الشهید بکربلاء امامی وعلی زین العابدین
امامی ومحمد الباقر امامی وجعفر الصادق امامی وموسی الکاظم امامی
وعلی الرضا امامی ومحمد الجواد امامی وعلی الهادی امامی والحسن العسکری
امامی والحجة المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی وسادتی
وقادتی وشفعائی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرأ فی الدنیا والآخرة ثم اعلم یا فلان
ابن فلان ان الله تبارک وتعالی نعم الرب وان محمدا صلی الله علیه وآله نعم الرسول
وان علی ابن ابیطالب واولاده المعصومین الائمة الاثنی عشر نعم الائمة وان ما جاء
به محمد صلی الله علیه وآله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق و
البعث والنشور حق والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق والجنة
حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور پس
بگوید افهمت یا فلان ودر حدیث است که میت میگوید بلی فهمیدم پس بگوید
ثبتک الله بالقول الثابت وهداک الله الی صراط مستقیم عرف الله بینک وبین
اولیائک فی مستقر من رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه وصعد



برُوحِهِ اِلَیکَ وَلَقِّهِ مِنکَ بُرهاناً اَللّهمّ عَفوَکَ عَفوَکَ و بهتر آنست که بعد از تلقین
بعربی بهر زبانی که میت داشت نیز تلقین نمایند که جمع کردن ما بین تلقین عربی و
تلقین کردن بزبان خود میت شاید اولی باشد بیست و سوم آنکه لحد بپوشانند به خشت
وبخوان تا خاک بر میت نریزد بیست و چهارم آنکه در پوشانیدن ابتدا بسر میت نماید
بیست و پنجم آنکه در وقت لحد پوشانیدن تا آخر لحد پوشانیدن این دعا بخوانند
اللهم صل وحدته وانس وحشته وامن روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة
تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین وهرگاه میت زن باشد شوهرش
را موثر بیاورد بیست و ششم آنکه هرگاه داخل قبر شده از طرف پای قبر بیرون
آید از جهت احترام و از جهت آنکه هر چیزی را بابی میباشد و باب قبر طرف
پای میت است چنانچه گذشت بیست و هفتم آنکه بعد از بیرون آمدن از قبر
بگوید انا لله وانا الیه راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین واخلف علی
اهله فی الغابرین وعندک نحتسبه یا رب العالمین بیست و هشتم آنکه حاضران
غیر اقوام میت خاک را بر پشت دست در قبر بریزند بیست و نهم آنکه در وقت خاک
ریختن یا آنکه وقت دست از خاک تکان دادن بگویند انا لله وانا الیه راجعون
و در حدیث است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که هر که از پشت دست
سه مرتبه خاک بر قبر بریزد و بگوید اللهم ایماناً بک وتصدیقاً بکتابک
هذا ما وعدنا الله ورسوله مینویسد خداوند بهر ذره از خاک حسنه سی ام
آنکه قبر را از زمین بلند کند تا اینکه قبرش معلوم باشد و زیارت کنند و نبش
نکنند سی و یکم آنکه بلندی قبر را بقدر چهار انگشت مفرجه یا مضمومه
نمایند سی و دوم آنکه بر روی قبر ریگ باریک سرخ بریزند که ثواب آن بیشتر
چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وآله بر سر قبر فرزند خود سنگریزه ریخته و بر قبر
حضرت رسول صلی الله علیه وآله سنگریزه سرخ ریختند سی و سوم آنکه
نشانه بر سر قبر میت بگذارند سی و چهارم آنکه آب بر روی قبر بریزند

مآب یعنی بزرگ ۱۲
اخلف یعنی در روانده ۱۲
باب یعنی در ۱۲
اقوام جمع قوم ۱۲
تکان دادن یعنی حرکت دادن
افشاندن ۱۲
حسنه یعنی نیکی و ثواب ۱۲
مفرجه یعنی گشاده و مضمومه
بهم چسبیده ۱۲
نشانه یعنی نشان ۱۲



انکه آب را از جانب سر میت بریزند و بجانب پا بیایند و از جانب پا برگردند بجانب سر
و اگر آبی بماند در وسط قبر بریزند سی و ششم آنکه آب را متصل بهم بریزند و قطع نکنند
تا آخر سی و هفتم انکه در وقت ریختن آب رو بقبله باشد و استحباب آب ریختن تا چهل
روز بلکه تا چهل ماه نیز میباید سی و هشتم انکه بعد از ریختن آب حاضران دست
را بگذارند بر قبر که نشانه انگشتان در قبر بماند یا کف دست بلکه تمام دست را بگذارند
و این دست گذاشتن بطریق مزبور بر قبر موکد است در بنی هاشم چنانچه موکد است
از برای کسیکه بر میت نماز نکرده باشد سی و نهم انکه در وقت دست گذاشتن
رو بقبله باشد چهلم انکه در آن وقت هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند و بعد ازان
بخواند دعائی که در لحد پوشاندن میخوانند یا مثل آن از ادعیه چهل و یکم انکه
ولی میت یا شخصی از حاضران باذن ولی بعد از رفتن حاضران و پر کردن قبر
باواز بلند تلقین نماید میت را بطریقی که در قبر بیان شد زیرا که در خبر است
که این تلقین باعث این میشود که نکیرین داخل قبر نمیشوند و از و سوال نمیکنند
و یکی از دو ملک بدیگری میگوید که تلقین میت کفایت کرد ما را از سوال و از
بعضی ظاهر میشود که تلقین مستحب است در چهار حالت یکی در حالت احتضار
دوم در حالت بعد از کفن سوم در قبر پیش از پر کردن قبر چهارم بعد از درست
کردن قبر و رفتن مردم و این قول ضعیف است چهل و دوم آنکه در حال تلقین رو
بقبله باشد چهل و سوم انکه ولی میت پیش از تلقین در قبر سورهٔ مبارکه حمد و قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند
لکن پیش از قراءت اینها أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بگوید و صلوات بر پیغمبر
نبی بفرستد چهل و چهارم آنکه قبر را چهار گوشه و بهن نمایند که باران رحمت
در آن قبر قرار گیرد چهل و پنجم آنکه انگشتر عقیق در دهن میت گذارند که در او
نقش لا اله الا الله الله ربی و محمد نبیی و اسمای ائمه باشد چهل و ششم آنکه
اسم میت را بالای قبر بنویسند و در سر قبر نصب کنند پس آداب مکروهات دفن را

و۱ مزبور یعنی مذکور ۱۲
و۲ موکد یعنی تاکید کرده شده ۱۲
و۳ بنی هاشم یعنی سادات ۱۲
و۴ مثل آن از ادعیه یعنی مثل آن از دعاها ۱۲
و۵ پر کردن قبر یعنی برابر کردن قبر ۱۲
و۶ خبر یعنی حدیث ۱۲
و۷ نکیرین یعنی منکر و نکیر ۱۲
و۸ ملک یعنی فرشته ۱۲
و۹ احتضار یعنی وقت نزع ۱۲
و۱۰ قراءت یعنی خواندن ۱۲
و۱۱ صلوات یعنی درود ۱۲
و۱۲ بهن یعنی کشاده ۱۲

مکروهات دفن

نیز بیان فرمایند ج آداب مکروهه آن چند چیز است اول آنکه دو میت
را در حال اختیار بدون ضرورت در یك قبر دفن ننمایند چنانچه مکروه است
دو میت را در یك جنازه گذاشتن بلکه از بعضی ظاهر میشود که مرد اجنبی و زن
اجنبیه را باهم دفن نمودن حرام است و هرگاه بجهت ضرورت دو جنازه را در
یك قبر گذارند بهتر آنست که فاصله گذارند میان آنها و افضل را مقدم بدارند دوم آنکه درون
قبر را باجر و سنگ و تخته و نحو آن فرش ننمایند مگر آنکه زمین نمناك باشد و یا آنکه آب
در و ظاهر شود سوم آنکه اقوام میت خاك بر قبر بریزند که باعث دل سختی و قساوت قلب
است چنانچه مکروه است از برای خویشان میت نزول در قبر هر چند مجلسی اعلی الله مقامه
منکر کراهت نزول در قبر از خویشان شده است مگر در ولد و خالی از وجه نیست
چهارم آنکه خاك غیر آن قبر که کنده اند در آن قبر بریزند و یا کار کنند در وقت دفن یا
مطلقا که در حدیث است که گران و سنگین است بر میت و از بعضی ظاهر میشود توهم
اختصاص کراهت بریختن در قبر و گل کاری نمودن چنانچه از بعضی نیز اختصاص
کراهت در حال دفن ظاهر میشود نه بعد از آن والله العالم پنجم آنکه قبر را ماهی پشت
قرار دهند ششم آنکه قبر را بعد از شکستن تعمیر ننمایند که در حدیث است خداوند
میفرماید که من دوست میدارم قبر شکسته و مندرس و دل شکسته را حتی
میفرماید که من در نزد دل شکسته و قبر شکسته میباشم مگر قبور انبیاء و ائمه علیهم
السلام و صلحاء و علماء که تعمیر قبور ایشان مستحب موکد است بلکه بسا میشود که
واجب می شود هرگاه ترك آن موجب هتك حرمت بشود هفتم آنکه بنا و عمارت بر
بالای قبر درست نکنند بلکه خیمه و نحو آن نیز نصب نکنند مگر در قبور ائمه علیهم السلام
و انبیاء و صلحاء بجهت حفظ زوار قبر ایشان از سرما و گرما و بجهت قرائت بالای
قبر و نحو آن از اغراض راجحه دیگر و در حدیث است که کسیکه تعمیر کند قبور ائمه را بمنزله
کسی است که اعانت کند سلیمان بن داود ع را در بناء بیت المقدس هشتم قبر را
گل کاری کردن هر چند بخاك همان قبر باشد و همچنین گچ کاری نکنند چه ظاهر قبر را

مکروهات دفن

ف۱ — اجنبی یعنی غریب و نامحرم ۱۲
ف۲ — فاصله یعنی جدائی در دو چیز ۱۲
ف۳ — آجر یعنی خشت پخته ۱۲
ف۴ — قساوت یعنی سختی ۱۲
ف۵ — قلب یعنی دل ۱۲
ف۶ — خویشان یعنی اقربا ۱۲
ف۷ — نزول ای فرود آمدن یعنی داخل شدن ۱۲
ف۸ — منکر یعنی انکار کننده ۱۲
ف۹ — ولد یعنی پسر ۱۲
ف۱۰ — تعمیر نکنند یعنی قبر را کنده‌اند ۱۲
ف۱۱ — مطلقا یعنی خواه در وقت دفن یا بعد از آن ۱۲
ف۱۲ — ریختن در قبر ای ریختن خاك غیر آن قبر در آن قبر ۱۲
ف۱۳ — گلکاری ای کاه گل نمودن ۱۲
ف۱۴ — مندرس یعنی کهنه ۱۲
ف۱۵ — تعمیر یعنی عمارت کردن ۱۲
ف۱۶ — موکد یعنی تاکید کرده شده ۱۲
ف۱۷ — بسا یعنی اکثر ۱۲
ف۱۸ — هتك یعنی پاره کردن ۱۲
ف۱۹ — بنا و عمارت ای خانه ۱۲
ف۲۰ — حفظ یعنی حفاظت ۱۲
ف۲۱ — قرائت یعنی خواندن ۱۲
ف۲۲ — اغراض جمع غرض ۱۲
ف۲۳ — راجحه ای ترجیح داده شده ۱۲
ف۲۴ — در بناء بیت المقدس یعنی در بنا ساختن بیت المقدس که اول قبله اسلام بود ۱۲



بجز باطن آن را مگر قبور ائمه و انبیاء و شهداء و صلحاء مگر بجهت ضرورت مثل لحد
بستن قبر و بخواندن نهم ماندن در سر قبر و مکث نمودن در آنجا مگر در قبور ائمه علیهم
السلام و مگر بجهت اغراض صحیحه مثل تلاوت قرآن دهم نشستن بر سر قبر که در حدیث
است که نشستن بالائی آتش خوش ترم هست که جامهٔ من بسوزد و بر بالائی قبر
ننشینم یازدهم مسجد قرار دادن قبر پس قبر را مسجد قرار ندهند باین معنی که نماز
بالای آن نکنند یا آنکه او را محل سجود خود قرار ندهند و یا آنکه در محل پا یا در پهلوی
قبر مسجد درست نکنند که نماز جماعت یا فرادی نمایند و اختصاص کراهت به نماز جماعت
ضعیف است و باید این کراهت در غیر قبور ائمه و انبیاء و شهداء و صلحاء و علماء
باشد دوازدهم بول و غائط کردن در مقبره و قبرستان سیزدهم خنده کردن در
مقبره و قبرستان چهاردهم نقل نمودن میّت را از مکانی که فوت شده بمکان دیگر مگر آنکه
نقل کنند بمشاهد مشرفه و امکنه محترمه مثل آنکه نقل کنند میّت را بسوی نجف اشرف
و کربلای معلی و کاظمین و مشهد الرضا و سر من رای و همچنین از عرفات بحرم
که در حدیث وارد است که از این حدیث و غیر او استفاده میشود نقل از مشاهد مشرفه
بسوی بعض از مشاهد مشرفه دیگر بجهت بعضی از خواص و فضیلت آنها هر چند خالی
از برکات نیست بلکه منافی ادب میباشد خلاصه نقل میّت بسوی هر مکانی که
مظنه رحمت و برکت در آن بیشتر است جائز است بلکه مستحب است هر چند بسوی قبر
علماء و صلحاء باشد و بعضی از ارکان علماء ما مثل صاحب مقامع قدس سره ذکر
کرده اند که دفن در نجف اشرف بهتر است از دفن در کربلا و لکن گمان حقیر آنست
که دفن در کربلا بهتر است از دفن در جمیع مشاهد مشرفه و مقابر ائمه و امکنه
متبرکه حتی مکه و مدینه و نجف اشرف والله العالم بالحقائق پانزدهم قبر در
خانه قرار دادن زیرا که قرار دادن قبر در خانه موجب حشمت اهل خانه میشود
و نزول رحمت در او کمتر از مقبرهٔ مسلمان میباشد شانزدهم آلوده نمودن قبر
است بنجاست و کثافات بلکه باید اگر آلوده باشد دور نمایند که موجب احترام است



هفتد هم راه رفتن بر بالای قبر بدون غرض و داعی بلی اگر زیارت اهل قبور مومنین
باشد بگام زدن پس ضرری ندارد و در حدیث است که در وقتیکه داخل قبرستان
شدی گام بر قبرها بزن و بر بالای آنها راه برو که هر که مؤمن است از راه رفتن راحت
می یابد و هر که منافق است دردناک و غمگین میشود **در نماز وحشت**
س نماز وحشت یعنی نماز شب دفن که معروف است بهدیهٔ میّت وقتش کدام
است **ج** بهتر آنست که ما بین مغرب و عشا بخوانند چون متعارف همین است
و تطوع را وقت فریضه جائز میدانم **س** اگر نماز وحشت را ما بین مغرب و عشا
نخواند آیا میتواند که در شب دفن هر وقت از شب که خواهد بخواند یا نه **ج** اگر ما بین
مغرب و عشاء نخواند تا نافلهٔ صبح آخر شب مرخص است که بجا آورد بجهت اینکه
لیلة الدفن صادق است تا آخر شب **س** نماز وحشت را خود بخواند یا با جاره
هم میتوان بجا آورد **ج** با جاره هم جائز است **س** آیا نماز وحشت واجب است
یا مستحب **ج** برای اجیر واجب است **س** یک کس میتواند نماز وحشت متعدد بگیرد
از برای میّت واحد **ج** دهندهٔ نماز اگر پسر میّت است یا وارث دیگر میّت خاص
است هر طوری که خواهد باجیر بدهد و همچنین اگر وکیل مطلق باشد یا وصی
مطلق و اما اگر وکالت بنحو متعارف باشد و وصایت باشد و وصایت نیز بنحو
متعارف باشد دو نماز وحشت بیک نفر نمیتوان داد **س** آیا دادن نماز وحشت
باجیر اولی است یا اینکه صدقه برای میّت بدهد **ج** بهتر آنست که تا ممکن باشد صدقه
بفقراء تقدیم صدقه کند بر نماز وحشت و بر چهل و یک نفر صدقه کند عوض نماز
وحشت هر چند چهل و یک نفر یا چهل را هیچ بر نخورده‌ایم و اگر ممکن نباشد
فقیران وقت نماز وحشت بدهد **س** طریقهٔ نماز وحشت را بیان فرمائید
ج الخیر متعارف است دو رکعت است در رکعت اولی حمد و آیة الکرسی تا
هم فیها خالدون احتیاطاً و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انّا انزلناه بخوانند
و بعد از نماز بگوید اللّهمّ بلّغ ثواب هذه الصّلوة الی روح فلان و الله العالم

در نماز وحشت

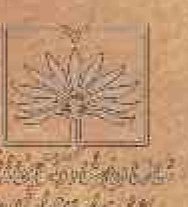
(۱) داعی یعنی مطلب ۱۲
(۲) گام یعنی قدم ۱۲
(۳) نماز وحشت یعنی نماز هدیه میّت در شب دفن ۱۲
(۴) متعارف یعنی مشهور و مروج ۱۲
(۵) تطوع بروزن تفعل یعنی مستحب
(۶) وقت فریضه یعنی وقت ... ۱۲
(۷) باجیر یعنی مزدور ۱۲
(۸) مرخص یعنی اجازت داده شده ۱۲
(۹) لیلة الدفن یعنی شب دفن ۱۲
(۱۰) صادق است یعنی میتوان گفت که شب دفن است ۱۲
(۱۱) باجاره ای باجرت یعنی بمزدوری ۱۲
(۱۲) اجیر اجاره گیرنده یعنی مزدور ۱۲
(۱۳) واحد یعنی یک ۱۲
(۱۴) وکیل مطلق یعنی وکیل صاحب اختیار برای هر کار نه در امر مخصوص ۱۲
(۱۵) وکالت بنحو متعارف یعنی وکیل مطلق نباشد ۱۲
(۱۶) وصایت یعنی وصیت شده ۱۲
(۱۷) بر نخورده‌ایم یعنی ندیدیم و نیافتیم ۱۲
(۱۸) متعارف یعنی مشهور و مروج ۱۲
(۱۹) اولی یعنی اول ۱۲
(۲۰) اللّهمّ بلّغ الی آخره یعنی خداوندا برسان ثواب این نماز را بروح فلان ۱۲



در نوحه و عزاداری کردن بر میت

س سیلی زدن بر رو و صورت را خراشیدن و بریدن گیسو حرام است در میت یا نه ج همه این مذکورات شکی نیست در حرمت آن بلکه جماعتی دریدن گریبان و پاره کردن جامه را از برای غیر پدر و برادر نیز حرام دانسته اند س عمل مذکور را از برای پدر و برادر چه صورت دارد ج از برای پدر جائز است بلکه در حق پدر بلکه بجهت برادر نیز بمقتضای بعضی از اخبار دور نیست که مستحب باشد س گریه و نوحه و فریاد بر میت چه حکم دارد ج فریاد خارج از متعارف و نوحه را که مشتمل بر دروغ و کلمه ویل و هلاک باشد بعضی حرام دانسته اند و امّا نوحه بحق چه بشعر باشد چه بغیر شعر ضرر ندارد بلی نوحه در شب را مکروه دانسته اند و امّا گریه مطلقا بی صدا و با صدا در هر وقت که باشد و اظهار غم و هم بهر نحوی که باشد جائز است و کراهت و حرمتی ندارد مگر آنکه مشتمل باشد بر جزع و بی صبری و عدم رضای بقضای الهی هر چند در وقت هم اگر حرام باشد از جهت دیگر است س برای نوحه کننده مزد گرفتن بر نوحه سرای یا نه ج بلی جائز است مزد گرفتن و مزد دادن برای نوحه کردن چنانچه جائز است وقف برای نوحه کننده ها و وصیت برای ایشان س نشستن از برای تعزیه تا به کی جائز است ج نشستن از برای تعزیه زیاده از یک روز یا دو روز را بعضی مکروه دانسته اند بلکه از بعضی استفاده حرمت میشود و حرمت و کراهت هر دو ضعیف است بلی مضائقه نیست از کراهت نشستن زیاده بر یک روز جهت محض تعزیه که قصد دیگر در نشستن زیاده بر یک روز نداشته باشد مثل قصد زیاد شدن قرائت قرآن و دعا و فاتحه میت که رفع شدت و سختی میت میشود س گریه و نوحه و فریاد کردن و جامه دریدن و بر خود زدن در حق اولیاء الله چه صورت دارد ج حرمت و کراهت بعض از این مذکورات که ذکر نمودیم در حق غیر اولیاء الله ثابت است و امّا در حق اولیاء الله از انبیاء و ائمه طاهرین و فاطمه زهراء صلوات الله علیها حرمتش محل اشکال





واستحباب نیز بالنسبت بخصوص اینجه حضرت سید الشهداء روحی و روح العالمین
له الفداء اهلبیت طاهره خود را ازان نهی فرمودند ثابت نیست مثل رو خراشیدن
وصدا بلند کردن بلکه سیلی بر رو زدن بلکه مطلق طپانچه زدن چه بر رو وچه بر
بلکه دست بر زانو زدن که در بعضی از احادیث هست که موجب حبط اجر و ثواب
است هرچند اینجه داخل در تعزیه داری و تعظیم شعائر الله باشد و حرمت او
معلوم نباشد ضرر ندارد انشاء الله تعالی **در نبش قبر** **مس** نبش قبر
مطلقا حرام است یا نه **ج** بدانکه نبش قبر انبیاء و ائمه اطهار و فاطمه زهرا صلوات الله
علیهم مطلقا جائز نیست و حرام است علاوه برین شرط جوازش که خاک شدن
جسد میت است در حق قبور انبیاء و ائمه معصومین بلکه علماء کاملین محقق
نخواهد شد زیرا که بدن ایشان نمی پوسد و زمین و هوا تصرف در ابدان ایشان
نمیکند و عقل و نقل نیز مؤید این میباشد چنانچه شهید اول علی الله درجته
در ذکری نقل مینماید از طرق عامه و خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار
فرمودند که زندگانی من خوب است برای شما و مردن من نیز خوب است برای شما
عرض کردند که ای رسول خدا این چگونه میشود فرمودند اما حیوة من خیر است
بجهت آنکه خداوند عالم فرموده در قران مجید نیست خداوند متعال که عذاب
کند ایشانرا و حال اینکه تو در میان ایشان باشی و اما مفارقت من از شما
پس بدرستیکه اعمال شما عرض میشود بر من در هر روز پس آنچه خوب است از خدا
طلب زیادتی میکنم و آنچه بد است از خدا طلب مغفرت میکنم عرض کردند که چگونه
میشود و حال آنکه شما خاک شده اید حضرت فرمودند حاشا و کلا بدرستیکه
خداوند جل و علا حرام نموده است گوشتهای ما را بر زمین اینکه بخورد از او
چیزی را و جسد صدوق را در ری جماعتی دیدند بلکه معروف است که اگر کسی
غسل جمعه را مداومت کند بدنش نمی پوسد و همچنین حرام است نبش قبر مؤمن
هرچند طفل و دیوانه باشد و بدانکه حرمت نبش مشروط است بچند شرط اول

در نبش قبر

آنکه بدن میت بتمامه خاك نشده باشد پس اگر تمام آن خاك شده باشد حتی استخوان آن پس جائز است نبش آن دوم آنکه بسبب نبش بدن میت ظاهر شود پس اگر بدن میت در تابوت و یا صندوق و نحو آن باشد که بسبب نبش قبر بدن ظاهر نشود پس حرام نیست سوم آنکه نبش در مثل سرداب و نحو آن نباشد زیرا که در نحو سرداب بمجرد باز کردن در سرداب صدق نبش و حرمت آن ثابت نیست بلکه حرمت در زمانی است که بدن میت را بیرون آورند یا ظاهر کرده اند پس باز کردن در سرداب بجهت دفن میت دیگر حرمت ندارد چهارم آنکه حرمت نبش در جائی است که میت را امانت و عاریت نگذاشته باشند پس اگر دفن نحض عاریه موقته یا امانت باشد نبش آن نیز حرام نیست پنجم آنکه حرمت در جائی است که میت مدفون در مکان مغصوب نباشد چه تمام آن غصب باشد یا بعض آن پس اگر در مکان مغصوب دفن شده باشد و لو سهوا یا جهلا پس جائز است نبش آن از زمین مغصوب ششم آنکه در مقابر غیر مناسب دفن نشده باشد پس اگر مسلم در مقبره یهودان و غیره از ملت دیگر و یا در مزبله دفن شده باشد پس جائز است نبش آن و ازین قبیل است هرگاه دفن شود با او شخصی از غیر اهل ملت و یا زن اجنبیه و همچنین است هرگاه دفن شود در سر راه مسلمان که ضرر بعبور کنندگان داشته باشد و نحو آن پس در جمیع این صور جائز است نبش آن هفتم آنکه حرمت نبش در جائی است که کفن غصبی یا حریر پوشیده باشد که اگر با کفن مغصوب دفن شده باشد نبش آن جائز است علی الاقوی هشتم آنکه در قبر با شکم میت مال قیمتی نباشد چه از خود باشد یا غیر مگر در صورتیکه وصیت نماید بدفن مثل انگشتر و نحو آنرا با خودش که درینصورت جائز نیست نبش آن نهم آنکه نبش بجهت نقل بسوی مشاهد مشرفه و جوار علماء و صلحاء و هر مکانیکه رجاء ثواب در او بیشتر و امن از عذاب در او زیاد تر است نباشد و اگر برای یکی از اینها باشد جائز است نبش دهم آنکه نبش بجهت اثبات حق نباشد پس اگر محتاج شود دیدن

[Marginal glosses, left margin:]
۱ تمام ملحق …
۲ مرحبا به تر خانه
۳ نحو آن ای مثل آن
۴ باز کردن یعنی کشادن
۵ حرمت یعنی حرام بودن
۶ عاریت یعنی قرض دهی
۷ دادن و باز گرفتن … موقته یعنی … وقت …
۸ دادم و فلان وقت میگیرم
۹ مغصوب یعنی غصب کرده شده
۱۰ و لو سهوا یا جهلا یعنی … ندانستگی
۱۱ اگرچه از فراموشی و ندانستگی
۱۲ مقابر جمع مقبره
۱۳ مسلم یعنی مسلمان
۱۴ ملت یعنی دین
۱۵ مزبله جای انداختن خاشاك و نجاست
۱۶ اجنبیه یعنی نامحرم
۱۷ عبور یعنی گذشتن
۱۸ صور جمع صورت
۱۹ حریر یعنی ابریشم
۲۰ نقل یعنی بجائی بردن
۲۱ مشاهد مشرفه یعنی قبرهائی ائمه معصومین
۲۲ جوار یعنی همسایه
۲۳ رجاء یعنی امید



میت بجهت ارث دادن و عدّه نگاه داشتن زن و نحو آن جائز است نبش یازدهم
آنکه نبش بجهت ادخال بعضی از اجزاء آن میت نباشد پس اگر جزء میت را بعد از دفن
ملحق ببرید نبش نمایند ضرر ندارد دوازدهم آنکه حرمت در جائی است که دفن شرعی شده
باشد پس اگر دفن شرعی نشود مثل اینکه بی غسل و کفن یا آنکه بدون اذن ولی یا بر خلاف
قبله دفن شده باشد پس جائز است نبش آن سیزدهم آنکه نبش اگر از روی اختیار
باشد حرام است و اگر مجبور و یا مضطر در نبش باشد حرمت ندارد چهاردهم آنکه حرمت
در جائی است که احتمال عقلائی در زنده شدن میت نباشد پس هرگاه جائی
باشد که احتمال عقلائی در زنده شدن باشد پس جائز است نبش پانزدهم
آنکه نبش بجهت تعمیر مشاهد مشرفه که میت در اینجا دفن است نباشد پس اگر
بجهت تعمیر باشد جائز است نبش **س** در جواز نبش ظن بخاک شدن کافی است
یا آنکه مشروط است بعلم **ج** اقوی عدم کفایت ظن است هر چند این شخص از اهل
خبره باشد پس در جواز نبش اقوی حصول علم و یقین بخاک شدن است نه مظنه
والله العالم **س** در صورت خاک شدن میت که صورت و شکل استخوانش باقی
باشد جائز است نبش یا نه **ج** اگر استخوانش چنان پوسیده و سست شده
که باندک صدمه متفرق و خاک میشود نبش جائز است و اگر سخت و صلب باشد
خلاف است اقوی جواز است و احوط ترک نبش است **س** اگر با اعتقاد خاک
شدن میت نبش نمود بعد معلوم شد که استخوانش خاک نشده یا هنوز نعش است
چه نماید **ج** احوط آنست که دوباره پر کند قبر را **س** اثر قبری که در مقابر
مسلمین است بعد از خاک شدن میت خراب کردن چه حکم دارد **ج** اگر
قبر در زمینی است که وقف شده برای مسلمانان و از غیر اولاد ائمه و علماء
و صلحاء باشد مضائقه از جواز نیست و عیبی ندارد بلکه بعضی از علماء
نموده اند که اگر دفن در زمین وقف بر قبور مسلمانان شده باشد و میت
خاک شده باشد واجب است که قبر را خراب کنند تا آنکه هر کس که خواهد

ف ١٠ ظن یعنی گمان ١٢
ف ١١ علم یعنی یقین ١٢
اهل خبره یعنی صاحبان ...
ف ١٢ مظنه یعنی گمان ١٢
ف ١٤ متفرق یعنی پراکنده ١٢
ف ١٥ صلب بضم صاد سخت ١٢
ف ١٧ خراب کردن ...
ف ١٨ منهدم ساختن ١٢

میت خود را دفن نماید در اینجا ولکن وجوب خراب کردن وصورت قبر را باقی نگذاشتن
ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجت بان قبر معلوم نباشد واگر قبر در زمین غیر
وقف برای مقبره که اوّل بر جمیع مسلمانان مباح بوده وبعد مقبره شده باشد
خراب کردن آن مطلقاً جائز نیست س به باز کردن سر سرداب جسد میت که
در او ظاهر شود چه حکم دارد ج باز کردن سر سرداب نبش محرم نیست هرچند جسد میت
دران ظاهر شود س میت را بقصد امانت وعاریت بطور دفن در زمین بگذارند
یا انکه با تابوت ونحو آن دفن نمایند ج بهر نحوی که بگذارند جائز است واگر بطور امانت
وعاریت بگذارند که صدق دفن نکند بهتر است س هرگاه شخص در ملک غیر
دفن نمایند آیا واجب است بر صاحب زمین که اجرت باقی مانده یا قیمت فروختن که
باو بدهند قبول نماید یا نه ج واجب نیست بر صاحب زمین قبول اجرت ویا قیمت
هرچند وارث باشد بلی بهتر از برای وارث بلکه از برای رحم میت بلکه برای هر مؤمن
قبول اجرت وقیمت است س اگر صاحب زمین اذن در دفن داده وبعد از آن از
اذن خود رجوع نموده یا انکه بدیگری منتقل شده بارث یا به خریدن در این صورت
نیز نبش جائز است یا نه ج اگر رجوع از اذن یا انتقال بدیگری چه بارث وچه
به خریدن قبل از پر کردن قبر باشد چه میت را در قبر گذاشته باشند یا نگذاشته
باشند وبدون اذن جدید قبر را پر نموده ودفن کرده اند نبش جائز است واگر
رجوع از اذن یا انتقال بدیگری بعد از پر نمودن قبر باشد درین وقت از برای
هیچکس جائز نیست نبش ولازم است که میت دران مکان باقی باشد تا خاک
شود س صاحب زمین اذن در دفن داده وقبل از پر کردن قبر بیهوش شده
وبعد از پر نمودن قبر بهوش آمده ورجوع از اذن خود نموده نبش جائز است
یا نه ج جائز نیست نبش س هرگاه نقل مستلزم هتک حرمت میت شود
نبش ونقل جائز است یا نه ج بعضی گفته اند که جائز است نقل ونبش هرچند
موجب هتک حرمت میت شود بلکه بعضی گفته اند که هرچند مستلزم پاره پاره

شدن میت شود و این حکم خالی از قوّت نیست حتی در شهید هرچند در شهید بلکه مطلقاً احوط ترك است **پس** هرگاه زن حامله بمیرد و دفن شود و بچه در شکمش زنده باشد نبش قبر او و اخراج بچه بهر نحو که باشد جائز است یا نه **ج** زن حامله که بمیرد و بچه اش زنده باشد اخراج بچه از شکمش لازم است هرچند قطع بزندگانی بچه بعد از خروج نداشته باشد بلکه اگر قطع داشته باشد که بعد از خروج نیز بچه خواهد مرد باز هم لازم است اخراج طفل بلکه کافیست در لزوم اخراج طفل اینکه اگر در شکمش بماند زودتر خواهد مرد و امّا طریق اخراج آن اگر ممکن باشد بیرون آوردن بچه بدون پاره کردن شکم همان متعین است و با عدم امکان پهلوی چپ را بشکافند و بچه را بیرون آورند و بعد از آن بدوزند و اگر موت و حیوة طفل معلوم نباشد شکافتن جائز نیست **پس** اگر بچه در شکم زن حامله بمیرد چه نمایند **ج** اگر علم بمردن بچه در شکم زن حامله حاصل شود و خوف برای مادرش در بودن بچه در شکمش نباشد بودن ضرر ندارد و اگر خوفی باشد باید بچه را از شکمش بیرون بیاورند بهر نحو و بهر علاجی که ممکن باشد و میسر شود ولکن مقدم بدارند انچه را که بحال حامله و طفل آسان تر باشد و ملائم تر است هرچند باین طور که دست را داخل کنند در فرج زن و طفل را پاره پاره نمایند و بیرون آورند از جهت حفظ مادرش و مباشر این اولاً شوهر یا یك زنی شود با امکان و با عدم امکان مردانی که محرم باشند از پدر و برادر و پسر و با عدم امکان مردان بیگانه **پس** هرگاه حامله و بچه هردو زنده باشند و خوف فوت در حق هردو باشد چه نمایند **ج** اینوقت منتظر تقدیر الهی شوند **پس** اگر دفن شرعی نشده باشد باینکه دفن نموده باشد در قبری که نبش آن بجهت خاك نشدن استخوان جسد میت دران جائز نبوده حال بعد از خاك شدن جسد میت اول جائز است نبش بجهت دفن میت ثالث مثلاً یا نه **ج** نبش مذکوره باینکه استخوان میت دوم هنوز خاك نشده باشد جائز است علی الاقوی بلی احوط مراعات حال جسد میت

حکم زن حامله و بچه



دوم نیز میباشد که تا خاک نشود نبش نکنند بجهت آنکه هرچند دفن او ابتداءً مشروع
نبوده لکن بقای او بر وجه حرام نیز نبوده و شاید ازین قبیل باشد دفن اموات
متعدده در مشاهد مشرفه که غالباً مستلزم نبش است و علماء منعش نمیکنند
بجهت احتمال اینکه عدم مشروعیت دفن ابتداءً کافی نیست در جواز نبش یا از جهت
احتمال وجود محمل صحیح دیگر از جهت اینکه علم به نبش در حین دفن ندارند و تعیین
مکان را بگردن حفار میگذارند و صحن را مثلاً شبهه محصوره نمیدانند و بر
فرضیکه بدانند معارض با قاعده حمل فعل مسلم بر صحت نمیکنند یا بجهت اینکه علما
قادر بر منع نیستند **مس** جزء میت را جائز است در جای دیگر یا در پهلوی میت
بنحویکه مستلزم ظهور جسد میت نباشد دفن نمایند یا نه **ج** بلی جائز است چنانچه
در شرائط گذشت **س** اگر کسی نبش قبر نموده جسد میت یا استخوان او را بیرون
آورد لازم است دفن آن در همان قبر یا در جائی دیگر نیز دفن آن جائز است و این
دفن ثانی بر همان نبش کننده واجب است یا بر همه مردم **ج** اما دفن جسد میت
و استخوان که هنوز خاک نشده واجب کفائی است بر همه مردم چه محرم بوده نبش
آن وجه غیر محرم و اما مکان دفن جسد میت یا استخوان آن بعد از نبش باید
در همان قبر که نبش کرده اند دفن شود مگر آنکه اولیاء یا دیگران با اذن اولیا
باشند که در ینوقت در جای دیگر نیز جائز است دفن نمایند و بعضی از بزرگوارا
فرموده اند که ممکن است در حق کسی که عمداً میت را بر وجه غیر مشروع از قبر بیرون
آورده بخصوص نزد دیگران حکم بوجوب اعاده و دفن در همان قبر شود و این در صورتی
که این شخص نداند اذن ولی را در غیر مکان اول خالی از وجه نیست و الا لزوم
اعاده در همان مکان اول مشکل است **س** در دفن دوباره بعد از نبش اذن
اولیاء شرط است یا نه **ج** در دفن جسد میت بعد از نبش در همان اول یا در جائی
دیگر که اولیاء اذن داده باشند اذن اولیاء احوط است در حق جمیع ناس حتی اگر
دفن استخوان میت باشد هرچند احتمال سقوط اذن ولی در مثل میت استخوان

شده یا متلاشی شده خالی از قوت نیست ولکن احتیاط اولی است در

اغسال مستحبه

س اغسال مستحبه را بیان فرمایند ج اغسال مستحبه ومشروعه بر چند قسم است اول غسل زمانی که ادراک زمان خاص بجهت شرافت آن یا حکمت دیگر سبب استحباب باعث مشروعیت آن شده است واصناف این قسم بسیار است اول غسل جمعه وآن علی الاقوی مستحب است نه واجب واستحبابش ثابت است در حق ناس از مرد وزن آزاد وبنده حاضر ومسافر هر کسی که بجا آورد نماز جمعه را یا بجا نیاورد بلکه برای طفل ممیز نیز مستحب است علی الاقوی وتاکید در حق مردان بیشتر است وبنده باید ماذون از مولی باشد در بجا آوردن این مستحب مثل سائر مستحبات که بدون اذن صحیح نیست

س ترک غسل جمعه چه حکم دارد ج بملاحظه بعضی از اخبار کراهت ترک غسل جمعه نیز معلوم میشود س بعضی از اخبار وارده در فضیلت این غسل را بیان فرمایند که مشوق مغتسل باشد ج احادیث در فضیلت این غسل بسیار است از انجمله منقول است از حضرت امام جعفر صادق روحی له الفداء که غسل جمعه پاک کننده از گناه وکفاره گناهانی است که واقع میشود از جمعه تا جمعه دیگر وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام ملامت بر بعضی از اشخاص میفرمودند که تو عاجز تری از کسی که ترک غسل جمعه کند بلکه در حدیث است که غسل جمعه باعث پاکی غسل کننده است از جمعه تا جمعه دیگر بلکه در حدیث است که تارک غسل جمعه همیشه مهموم است تا جمعه دیگر بلکه از جهت مبالغه وزیادتی تاکید در ترک نکردن غسل جمعه عمداً ونسیاناً وارد است که از خداوند طلب آمرزش از گناه نماید بلکه در حدیث است که با ترک غسل عمداً وبا بقای وقت نماز غسل کند ونماز را اعاده کند س وقت این غسل چه زمانی است ج از برای غسل جمعه اوقات ثلثه ثابت است اول وقت تقدیم دوم وقت اداء سوم وقت قضاء اما وقت تقدیم آن که از برا

در اغسال مستحبه

در زمان غسل جمعه

بعضی جائز است از اول روز پنجشنبه تا ابتدای صبح صادق از روز جمعه است
اگرچه الحاق شب جمعه بروز پنجشنبه از بعضی ظاهر میشود س جواز تقدیم از
برای کیست ج جائز نیست تقدیم غسل جمعه در پنجشنبه مگر از برای خائف از نیافتن
آب بقدر حصول خود غسل بدون مستحبات و مقدمات آن در وقت اداء
س کسیکه متمکن از غسل در وقت اداء نیست الا ببذل مالی یا قبول آن از غیر
میتواند غسل را مقدم بدارد یا نه ج هرچند بعضی مطلق خوف تعذر از استعمال آن
یا دشواری از استعمال آنرا باعث جواز تقدیم دانسته اند هرچند بسبب بی پولی باشد
بلکه بعضی مطلق خوف فوت غسل در جمعه را مجوز تقدیم دانسته اند اما بهتر است
که عدم تمکن از استعمال آبی که مندفع شود ببذل یا قبول مالی بنحوی که مضر بحالش
نباشد عذر تقدیم غسل جمعه قرار ندهد بلی کو مستلزم شود استعمال آب در جمعه
ضرر یا منتی را که در قوت و لائق بحال مؤمن نباشد در ینوقت مضائقه از تقدیم
غسل جمعه در پنجشنبه ندارم س تقدیم غسل جمعه از پنجشنبه تا چهارشنبه نزد
امذار مذکوره میتوان نمود ج جواز تقدیم با خوف عدم تمکن از استعمال آب یا نبودن
آن در یوم جمعه و پنجشنبه و با تمکن از آن در چهارشنبه و همچنین تا یوم شنبه نیز
محتمل است س غیر متمکن از جمعه از تقدیم غسل و قضائی آن کدام یک را اختیار
نماید ج جماعتی تقدیم غسل جمعه را بهتر از قضا دانسته اند و تصریح بافضلیت تقدیم
نموده اند بلکه بعضی تصریح کرده اند که درین حکم بافضلیت تقدیم بر قضا مخالفی
ندیدیم و مضائقه ازین نیست خصوص اگر خوف عدم تمکن از استعمال آب در وقت
قضا نیز باشد س اگر باعتقاد نبودن آب مثلاً مقدم داشت غسل جمعه را و در
اثنائی غسل معلوم شد بودن آب حال تمام نماید بقصد جمعه یا نه ج تمام کردن این
غسل بقصد مذکور مشروع نیست س آیا میتواند که بقصد یکی از اغسال مستحبه
دیگر تمام کند یا نه ج اگر از اول قصد ایقاع هر دو بیک غسل داشته تمام بقصد دیگری
ضرر ندارد و الا جائز نیست س وقت ادای غسل جمعه را بفرمائید ج اما وقت

ف۱ الحاق یعنی ملحق کردن ۱۲
شامل و ملحق یعنی بعض غسل ۱۲
ف۲ خود غسل یعنی
ف۳ مستحبات غسل یعنی مضمضه و استنشاق و غیره
و مقدمات غسل مثل استبراء و برطرف کردن مانع که در بدن
باشد و حیله دفع کردن ۱۲
مالیدن آب میشود ۱۲
چیزهائی که مرض را دفع کند و غیره
ف۴ متمکن یعنی قادر یعنی
قدرت دارنده ۱۲
ف۵ بذل یعنی بخشش و خرج
ف۶ مطلق خوف یعنی در
هر خوف ۱۲
ف۷ تعذر یعنی عذر ۱۲
ف۸ استعمال یعنی بکار بردن ۱۲
ف۹ بی پولی یعنی بی زر بودن
ف۱۰ مجوز یعنی جائز کننده ۱۲
ف۱۱ تمکن یعنی امکان ۱۲
ف۱۲ مضر یعنی ضرر رساننده
ف۱۳ مستلزم یعنی لازم
خواهنده ۱۲
ف۱۴ ضرر یعنی نقصان ۱۲
ف۱۵ منت یعنی احسان ۱۲
ف۱۶ اعذار جمع عذر ۱۲
ف۱۷ محتمل است یعنی
احتمال دارد ۱۲
ف۱۸ غیر متمکن یعنی
کسی که امکان نیست ۱۲
ف۱۹ افضلیت یعنی
افضل بودن ۱۲
ف۲۰ مخالف یعنی خلاف
کننده ۱۲
ف۲۱ عدم تمکن یعنی نبودن
ف۲۲ مشروع یعنی موافق
حکم شرع ۱۲
ف۲۳ قصد یعنی نیت ۱۲
ف۲۴ اغسال جمع غسل و
مستحبه یعنی سنت ۱۲
ف۲۵ ایقاع یعنی
واقع کردن ۱۲



ادای غسل جمعه علی الاقوی از ابتداء طلوع صبح صادق از روز جمعه است تا ظهر آن که بعد از آن قضاء میشود هرچند احوط آنست که تا زمانی که وقت نماز جمعه باقیست بلکه تا غروب قصد اداء و یا قضاء ننماید و بقصد مطلوبیت و قربت مطلقه بجا آورد س افضل وقت اداء چه وقت است ج آخر آنست س کسیکه تقدیم غسل جمعه نموده بجهت خوف از عدم تمکن غسل در جمعه پس در یوم جمعه در وقت اداء متمکن از غسل شده اعاده نماید یا نه ج بلی اعاده نماید آن غسل را در روز جمعه در وقت اداء هرچند بعضی اعاده را مشروع ندانسته اند س هرگاه با تقدیم غسل متمکن از غسل در غیر وقت اداء از روز جمعه شده چه کند و همچنین اگر در وقت اداء متمکن شده و نکرده آیا قضاء نماید در روز شنبه یا نه ج اگر متمکن از اداء بوده و نکرده و حال متمکن در غیر وقت اداء است اتیان آن بنحو قضاء یا قربت مطلقه چنانچه گذشت ضرر ندارد و اگر متمکن از اداء نشده پس اعاده بنحو قضاء مشروع نیست زیرا که شرط قضاء با تقدیم غسل متمکن از اداء میباشد بلی مضائقه نیست در اعاده بنحو قربت مطلقه بجهت احتمال مطلوبیت و در منظومه فرموده ؎ وان تمکنت اداء فاعد ✤ ولو قضاء وقضاء لا تعد ✤ والله العالم س دعاء ماثور در وقت غسل جمعه را بفرمایند ج از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که غسل جمعه بکند و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ پس این غسل و دعاء پاک میکند او را تا جمعه دیگر س وقت قضا غسل جمعه را هم بیان فرمایند ج وقت قضاء ممتد است از ظهر روز جمعه تا غروب روز شنبه بلکه امتداد وقت قضاء تا جمعه دیگر نیز خالی از قوة نیست و بعضی اخبار هم بآن ناطق است لکن چون خلاف مشهور است اقتصار شود در قضاء تا روز شنبه بلکه بهتر آنست که در شب شنبه قضاء نکند که از بعضی ظاهر میشود که زمان قضاء خصوص روز شنبه است نه شب آن

مطلوبیت یعنی مطلوب بودن شرعی ۱۲ قربت مطلقه یعنی قصد قربت مطلقه بعنی در نیت ادا و قضا نیاورد و بمحض قصد قربت داشته باشد ۱۲ آخر آنست یعنی تقدیم یعنی اول بجا آوردن ۱۲ عدم تمکن یعنی امکان ۱۲ متمکن یعنی دوباره دارند ۱۲ اعاده یعنی بجا آوردن ۱۲ اتیان یعنی بجا آوردن ۱۲ اعاده بنحو قضا یعنی در صورت تقدیم الآخره اعاده به نیت قضا غسل مشروع نیست ۱۲ دعاء ماثور یعنی منقول از معصوم و ائمه ۱۲ ممتد یعنی دراز ۱۲ امتداد یعنی درازی مدت ۱۲ اخبار یعنی احادیث ناطق یعنی گویا یعنی خبر دهنده ۱۲ مشهور یعنی خلاف مشهور میان علما ۱۲ اقتصار یعنی اختصار ۱۲ بعضی یعنی بعضی علما

س وقت اجزاء وقت قضاء کدام افضل است ج اول وقت قضاء هرچه نزدیک تر باداء باشد افضل است از آخر وقت قضاء س قضاء غسل جمعه در یوم شنبه برای کیست ج کسی که غسل از او ترک شده عمداً یا سهواً یا جهلاً س در جواز قضاء شرط است تمکن از اداء یا نه ج بعضی مشروعیت قضاء را مشروط بتمکن از اداء دانسته اند ولکن جواز قضاء حتی با عدم تمکن از قضاء خالی از قوت نیست س ناذر غسل جمعه با فرض اینکه قضاء مشروط بتمکن از اداء باشد با عدم این تمکن قضاء نماید یا نه ج باید قضاء نماید که جواز قضاء در این صورت قوی است و با تمکن از اداء و ترک آن عمداً کفاره نیز باید بدهد س با تقدیم غسل و عدم تمکن از اداء قضاء در یوم شنبه مشروع است یا نه ج گذشت در سابق که بجهت احتمال مطلوبیت مضائقه از این قضاء نیست والله العالم س هرگاه کسی باعتقاد روز جمعه غسل نمود بعد معلوم شد که پنجشنبه یا شنبه میباشد و متمکن از غسل در جمعه نیست یا نبوده و یا کسی باعتقاد پنجشنبه بقصد تقدیم یا شنبه بقصد قضاء غسل کرد و بعد معلوم شد که غیر جمعه از ایامی که غسل در آنها مستحب است میباشد و یا باعتقاد یکی از زمانهائی که غسل در آنها مستحب است غسل نموده و بعد معلوم شد که جمعه بوده آیا غسل در زمان غیر مقصود مجزی از غسل آن زمان هست یا نه ج این غسل فاسد و غیر مجزی است ولکن صحت آن خالی از وجه نیست س حائض و نحو آن یا جنب میتواند که غسل جمعه نماید یا نه ج حدث حیض و نحو آن بلکه جنابت مانع از جواز غسل جمعه نیست س صحت غسل جمعه مشروط بوضوء میباشد یا نه ج وضوء مطلقا تقدیما یا تعقیبا شرط صحت غسل جمعه نیست علی الاقوی س غسل جمعه بنواقض وضوء باطل میشود یا نه ج مبطلات وضوء از حدث و نوم و نحو آن بعد از غسل جمعه مبطل آن نیست بلکه حدث واقع در اثنای غسل جمعه نیز ضرر ندارد س دوم از اغسال زمانیه در چه زمان است ج غسل در ماه مبارک رمضان است



وآن سی و دو غسل است در روز اول و لیالی طاق و عشر آخر آن جمیعاً و خصوص
شب بیست و سوم غسل دیگر هم مستحب است و در شبهای جفت آن بنا بر ذکر
مجلسی قدس سره که فرموده ایشان کافی است در استحباب آنها س وقت آنها
بیان فرمایند ج اوقات مخصوصه از برای جمیع بروایت صحیح ظاهر الدلالة معلوم
نشده و مجلسی اعلی الله مقامه در جمیع لیالی در هر وقت از اوقات آنها که باشد
مستحب دانسته اند و فرمایش ایشان کافی است و باحتمال اینکه ادراک زمان این لیالی
سبب استحباب غسل باشد در اول اوقات آنها که مقارن وقت سقوط قرص شمس
و حال غروب است جائز است که غسل نماید چنانچه در حدیث است و شاید که بهتر
باشد و همچنین در غسل در روز اول ماه و لکن اغسال لیالی عشر آخر را در اول شب
در وقت میان مغرب و عشاء بجا آورد چنانچه در حدیث وارد است که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله در هر شب از دهه آخر رمضان میان مغرب و عشاء غسل
میکردند و غسل دیگر شب بیست و سوم را در آخر شب مقارن وقتی که نماز شب در آن
باید کرد بجا میآورد س آداب مستحبه غسل ماه مبارک را بیان فرمایند ج
اما غسل شب و روز اول ماه را مستحب است که در نهر و آب جاری نماید س
لازم است غسل که در خود نهر و نحو آن باشد یا نه ج ظاهر در نهر جاری که عبارت
حدیث است اینست که غسل در نهر باشد چه بارتماس و چه بترتیب و لیکن بعضی
از بزرگواران تصریح نموده اند که مراد غسل آب جاری است که اگر غسل با آب جاری
بیرون برده از نهر بجای دیگر چه نزدیک و چه دور نماید عمل بحدیث کرده و شرط
نیست بودن نهر و این هر چند محل مناقشه است و لکن مجرد فتوی ایشان کافی است
و ایضاً مستحب است که قبل از این غسل یا بعد از ان سی کف آب بر سر بریزد که باعث
رفع خارش بدنش میشود س آیا این سی کف آب داخل در غسل است یا نه
ج ظاهراً عمل مستقلی است نه شرط غسل و نه جزء آن است س این عمل سی کف
آب با اغسال دیگر استحبابی دارد یا نه ج ظاهر این است که این عمل با غسل هر اول

ف۱ لیالی جمع لیل یعنی شب و طاق یعنی فرد خلاف جفت
ف۲ عشر آخر یعنی دهه آخر ۱۲
ف۳ جمیعاً یعنی همه آن ۱۲
ف۴ شبهای جفت آن یعنی شبهایی که مستحب است
ف۵ ظاهر الدلالة یعنی دلالت آن ظاهر است ۱۲
ف۶ لیالی یعنی شبها ۱۲
ف۷ اوقات جمع وقت ۱۲
ف۸ فرمایش یعنی فرموده ۱۲
ف۹ ادراک یعنی دریافتن ۱۲
ف۱۰ استحباب یعنی مستحب بودن یعنی سنت بودن ۱۲
ف۱۱ مقارن یعنی نزدیک ۱۲
ف۱۲ سقوط قرص آفتاب یعنی غائب شدن ۱۲
ف۱۳ لیالی عشر آخر یعنی شبهای دهه آخر ۱۲
ف۱۴ خود نهر یعنی خاص در نهر ۱۲
ف۱۵ چه بارتماس یعنی غوطه زدن ۱۲
ف۱۶ چه بترتیب یعنی غسل ترتیبی که اول سر و گردن را بشوید بعد جانب راست بعد جانب چپ ۱۲
ف۱۷ بیرون برده یعنی آب را از نهر ۱۲
ف۱۸ بودن نهر ۱۲
ف۱۹ عمل مستقل یعنی عمل بذاته است ۱۲



سال است پس بنا بر بودن اول سال از محرم در شب اول از محرم نیز مستحب است بلکه
بنا بر اینکه اول سال از روز اول محرم یا ماه مبارک است در آنها نیز مستحب است
غسل یا این سی کف اب مخصوص بشب آنها نیست س استحباب هر یک از دو غسل
شب بیست و سوم موقوف بحصول دیگری میباشد یا نه ج اقتصار بهر یک جائز است
و غیر ممکن از هر دو در بجا آوردن هر یک که خواهد رخصت است س تارک غسل
در اول شب میتواند قبل از غسل در آخر شب غسل دیگر نماید یا نه ج جائز است
که بملاحظه مطلق شب قدر یا طاق یا شب رمضان در وسط شب غسل نماید و در
آخر شب غسل را بجا آورد و مشروعیت هیچیک موقوف بعدم حصول دیگری نیست
هرچند بعضی از بزرگان فرموده اند که اگر نیمه شب غسل نموده ترک نماید غسل
در آخر شب را و این سخن خالی از وقت نیست هرچند خالی از مناقشه نیز نیست
س با غسل در اول شب بملاحظه مطلق شب قدر یا طاق یا شب رمضان
در وسط شب غسل نماید یا نه ج با حصول غسل اول شب ترک غسل بعناوین
مذکوره نماید بجهت قوت احتمال تداخل قهری س سوم از اغسال زمانیه را
بیان فرمایند ج آن غسل در شب فطر و عید قربان است س وقت آن کی باشد
قبل از غروب است و یا در تمام شب میتوان غسل نمود ج ظاهر این است که در هر
وقت از اوقات این دو شب که باشد غسل مستحب است و مختص بزمانی از آنها
نیست و لاکن در بعضی از روایات هست که غسل این شب بعد از غروب آفتاب نماید
و جناب بعضی از علماء نقل کرده که روایت شده که غسل شب عید را قبل از غروب
بجا آورد س چهارم از اغسال زمانیه چه وقت است ج غسل در روز عید فطر
و عید قربان است و استحباب در اینها موکد است بلکه بعضی آنها را واجب دانسته اند
بلکه در بعضی از روایات هست که غسل عید قربان واجب است مگر بر مبنی
و عدم وجوب در مبنی معمول است بر عدم تاکد استحباب بجهت کمی آب یا ضیق وقت
س وقت آن چه وقت است آیا بعد از ظهر میتوان بعمل آورد یا نه ج از

غسل عید فطر و ضحی



طلوع فجر تا ظهر باید بجا آورد و اگر تا ظهر بجا نیاورد این دو غسل را قضا
ندارد و ترك کند غسل بقصد روز عید را ولکن اگر غسلی نماید نه بقصد قضا
ونه بقصد اداء ضرر ندارد س غسل را قبل از نماز عیدین نماید یا بعد از آن
ج باید غسل قبل از نماز عیدین باشد اگر نماز را بجا آورد چنانچه در حدیث است
که اگر کسی غسل عیدین فراموش کند و در وقت متذکر شده باشد و وقت باقی
باشد غسل کند و نماز را اعاده کند س آداب مستحبه آنها چیست ج مستحب است
که غسل روز عید فطر را در نهر جاری نماید س اگر نهر یا تمکن از غسل در
نهر نباشد چه نماید ج خود بنفسه از نهر یا چاه و مثل آن تحصیل آب نماید از روی
خضوع و خشوع و فروتنی و باید غسل را در زیر سقف یا دیوار نماید و مبالغه
در ستر نماید و در وقت اراده غسل در روز عید فطر بگوید اللهم ایمانا بك
وتصدیقا بکتابك واتباع سنة نبیك پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند و
بعد از غسل بگوید اللهم اجعله کفارة لذنوبی وطهر دینی اللهم اذهب عنی
الدنس س در غسل عید قربان نیز همین آداب و دعا است یا نه ج این آداب
و دعاء در غسل عید فطر وارد است و اگر در روز عید اضحی نیز باین طریق
عمل نماید شاید بد نباشد س باقی اغسال زمانیه را بیان فرمایند ج
پنجم از اغسال زمانیه غسل در روز ترویه است که هشتم ذی حجه باشد ششم
غسل در روز عرفه است قبل از زوال یا هر وقت که بخواهد هفتم غسل روز
عید غدیر که هیجدهم ذیحجه باشد در نیم ساعت قبل از زوال یا هر وقت که خواهد
بجا آورد ولکن بهتر آن است که قبل از نماز عید بجا آورد هشتم غسل روز
که بست و چهارم ذی حجه میباشد بنا بر مشهور بلکه اگر غسل مباهله را در
یکم یا بیست و پنجم یا بیست و هفتم بلکه در جمیع این ایام نیز نماید باحتمال اینکه روز
مباهله باشد شاید بد نباشد و بعضی گفته اند که این غسل مستحب جهت روز
نیست بلکه جهت عمل مباهله با هر دشمن دین یا هر مبطل میباشد و مصادف

غسل روز ترویه
غسل روز عرفه
غسل عید غدیر
غسل روز مباهله

نیست هرگاه مباهله را با مطلق خصم درین اشعار مشروع بدانیم چنانچه میاید انشاء الله تعالی نهم غسل شب نیمهٔ رجب و شب نیمهٔ شعبان است دهم غسل روز مبعث که بیست و هفتم شهر رجب است یازدهم غسل روز مولود که هفدهم ربیع الاول است و اگر در دوازدهم ربیع الاول نیز غسل نماید با احتمال آنکه این روز ولادت آن بزرگوار است شاید بد نباشد دوازدهم غسل در نهم ربیع الاول است سیزدهم غسل در روز نوروز است و در تعیین آن اختلاف عظیم است و لکن اگر در روز اول از سال فرس که روز اول انتقال شمس به برج حمل باشد غسل نماید بلکه هر روزی که احتمال برود که نوروز است نیز غسل نماید شاید بد نباشد چهاردهم غسل در شب جمعه پانزدهم غسل روز نیمهٔ رجب چنانچه بعضی ذکر کرده اند بلکه از بعضی از روایات استفاده استحباب غسل در روز اول رجب و آخر آن نیز میشود شانزدهم غسل روز دحو الارض که روز پهن شدن زمین است که بیست و پنجم ماه ذی قعدة الحرام باشد س استحباب غسل سوای از منهٔ مذکوره در چه زمان است ج از بعضی علما ظاهر میشود که غسل مستحب است برای هر زمان شریف بلکه هر مکان شریف س اغسال زمانیه را با اختیار و بی خوف از فوت در زمان آنها جائز است که آنها را مقدم بدارند یا نه ج جائز نیست مگر غسل لیالی قدر را بلکه غسل مطلق شبهای رمضان بلکه غسل شب عید فطر را نیز چنانچه بعضی از علماء روایت کرده اند و احوط درین فرض عدم تقدیم اغسال زمانیه است مطلقاً س تارک اغسال زمانیه میتواند که قضاء آنها بجا آورد بعد از زمان آنها یا نه ج غیر غسل جمعه و شبهای قدر از اغسال زمانیه قضائی برای آنها نیست و وارد نشده لکن قضاء آنها جائز است خصوص اگر با احتمال مطلوبیت باشد هر چند احوط ترک این اغسال بنحو قضاء میباشد س کسی که خوف از عدم تمکن از غسل در زمان خاص دارد میتواند تقدیم غسل نماید یا نه ج بعضی جواز و مشروعیت تقدیم را ادعا

در خصوص غسل جمعه دانسته اند از برای خائف از عدم تمکن از غسل در زمان اداء و محتملست که این حکم را جاری بدانیم در سائر اغسال زمانیه پس خوف از عدم تمکن از استعمال آب در زمان مخصوص مجوز تقدیم بدانیم و غسل را با احتمال مشروعیت تقدیم در فرض مرقوم میشود که مشروع بدانیم س قسم دیگر از اغسال مستحبه را بیان فرمایند ج قسم دوم از اغسال مستحبه اغسال مکانی میباشد که ادراک مکان خاص بشرافت یا حکمت دیگر سبب مشروعیت و استحباب آنها شده است س آنها را بیان فرمایند ج اغسال مکانیه هشت است اول غسل دخول حرم مکه دوم غسل دخول خود مکه سوم غسل دخول مسجد الحرام چهارم غسل دخول خانه کعبه پنجم غسل دخول حرم مدینه ششم غسل دخول خود مدینه هفتم غسل دخول مسجد النبی ص هشتم غسل دخول مشاهد مشرفه س آیا تداخل در اغسال ثلثه دخول حرم مدینه و خود مدینه و دخول مسجد النبی جائز است یا نه ج بلی تداخل اینها نیز جائز است بلکه اگر غسل زیارت حضرت رسول صلی الله را با اینها در یک غسل قصد نماید و تداخل اغسال اربعه نماید نیز جائز است س مشاهد مشرفه خصوص حرمهای ائمه علیهم السلام است یا حرمهای اولاد ائمه ع مثل حرم حضرت عباس علیه السلام و نحو آن یا حرم هر شهید مثل حر سلام الله علیه یا حرم هر عالم شیعه مثل مفید ره و غیره و هر مقامی که شرافت آن محتمل باشد نیز شامل است ج مراد از مشاهد مشرفه حرمهای ائمه علیهم السلام است ولکن چون از بعضی علماء ظاهر میشود که غسل با قطع نظر از اسباب و غایات فی نفسه طهور و خیر میباشد مثل نماز و روزه اگر چه این محل تامل است لکن نظر باینکه مراعات آن ضرر ندارد و از بعضی نیز استحباب غسل برای هر مکان شریف ظاهر میشود مضائقه از جواز غسل برای دخول جمیع اینها نیست با احتمال مطلوبیت و الله العالم س وقت این غسلها چه زمان است ج وقت مخصوص برای آنها ظاهر نیست ولکن بیشتر از مقدار زمان یک شب و روز مقدم ندارد س غسل از برای



دخول مرتبه اولی است یا تکرار دخول تکرار غسل میخواهد ج خروج از مکانی که بجهت
دخول آن غسل نموده مبطل آن غسل نیست لکن اگر مکرر کند غسل را بجهت تکرار
دخول بهتر است خصوص اگر فاصله زیاد شده باشد مثل اینکه از زمان غسل تا
زمان دخول مکرر زیاده از مقدار یك شب و روز گذشته باشد س غسل
برای این مکانها را قبل از دخول آنها نماید یا بعد از دخول ج غسل مکانی باید
قبل از دخول در آن مکان باشد هرچند جواز غسل بعد از دخول در آن مکان نیز
خالی از قوت نیست س قسم سوم از اغسال مستحبه را بیان فرمایند ج
قسم سوم از اغسال مستحبه فعلیه میباشد و این بر دو قسم است اول آنکه غایت
غسل فعل یا امری است که بجا آورده است دوم آنکه غایت غسل فعل یا امری است
که میخواهد بجا بیاورد آن را پس در اول غسل را بعد از حصول آن عمل مینماید و در
قسم دوم غسل را قبل از آن بجا می آورد و غسل در هریك از این دو قسم باعث کمال
است و رفع منقصت آن فعل یا امر است یا جبران مرجوحیت آن فعل یا آن امر
میباشد س افراد قسم اول را بفرمایند ج افراد این قسم بسیار است
اول غسل بعد از کشتن وزغ که چلپاسه میباشد س این غسل باعث
کمال یا جبران مرجوحیت است ج باعث کمال زیادتی ثواب کشتن او و بجهت
تفال بخروج از گناهان و شکرانه این نعمت است بلکه در حدیث است که هر که
او را بکشد مثل اینست که شیطانی را کشته است و بیك ضربت کشتن ثوابش
بیشتر از دو ضربت کشتن است و هکذا که کشتن بیك ضربت دلیل بر کمال ایمان
است دوم غسل کسیکه مس نماید میت غسل داده شده را س این غسل
لاجل کمال رجحان یا جبران مرجوحیت است ج بجهت جبران مرجوحیت است
سوم غسل مولود که مستحب است غسل طفل بعد از ولادت و از بعضی
تحدید وقت این غسل بیك روز یا دو روز شده است و امتداد آن تا
روز هفتم نیز محتمل است و اولی عدم تحدید مرقوم است بلی بعضی گفته اند

که باید اینقدر طول نکشد که غسل مولود صادق نباشد و بعضی غسل آنرا تماسی را
در مولود جائز ندانسته اند س استحباب غسل مولود بجهت چیست ج غسل با جهت
حصول معنوی است در طفل یا بجهت جبران مس شیاطین و اجنه و نحوآن می باشد
چهارم غسل توبه از معاصی خصوص کبیره و خصوص توبه از کفر اصلی یا ارتدادی
س غسل توبه قبل از توبه است یا بعد از آن ج هرچند استغفار و دعاء توبه
بعد از غسل میخوانند لکن حقیقت توبه ندامت از کار بد است و آن اولاً حاصل
و بعد بشکرانه توفیق آن و تفال بخروج از گناهان غسل میکند پس غسل توبه لاجل
کمال ثواب توبه است پنجم غسل برای کسی که بعد از گذشتن سه روز از زمان بر دار
کردن مسلمی که او را بحق بر دار کشیده اند مرده باشد یا نمرده باشد رفته باشد و دیده
باشد او را س اگر در سه روز رفت و نظر کرد یا نظر را بعد از سه روز نمود غسل
نماید یا نه ج بعضی شرط کرده اند که نظر و سعی باید هر دو بعد از سه روز باشد
که اگر هر دو یا یکی از آنها در سه روز باشد غسلی نیست س این غسل بجهت
چیست ج چون زیاده بر سه روز باقی گذاشتن مصلوب را بر دار حرام است
پس رفتن برای دیدن و دیدن آن خوب نیست پس غسل مینماید از جهت عقوبت
بلکه از بعضی علماء نقل شده که حرام است بعد از سه روز رفتن بسوی مصلوب
از مسلمین بقصد آنکه نگاه کند و نگاه کردن بلکه غسل را واجب دانسته و آنرا
دانسته توبه از او را بلکه غسل را شرط صحت توبه دانسته است و در حدیث است
که هر که برود بسوی کسیکه بر دار کشیده شده است پس نظر کند بسوی او پس
واجب است غسل س اگر مصلوب بباطل باشد غسل هست یا نه ج بلی غسل
ثابت است بلکه بعضی گفته اند که اگر مصلوب بباطل باشد در روز اول نیز غسل است
س سعی و نظر اتفاقی یا اجباری غسل می آورد یا نه ج بعضی غسل را مشروط
بسعی و نظر از روی قصد و اختیار دانسته اند پس غسل نمیخواهد هرچند
نیز از غسل باحتمال مطلوبیت نیست س اگر سعی و رویت لازم شود چه نماید

ف ۱ صادق نباشد یعنی نگویند که این غسل مولود درست ۱۲
ف ۲ یعنی غسل آنرا تماسی بکر تیز بردن در آب ۱۲
ف ۳ در مولود غوطه زدن ۱۲
ف ۴ مس یعنی طفل تازه پیدا شده ۱۲
ف ۵ جبران یعنی عوض و تلافی ۱۲
ف ۶ اجنه جمع جن ۱۲
ف ۷ معاصی یعنی گناه ها ۱۲
ف ۸ کبیره یعنی گناه کبیره ۱۲
ف ۹ کفر اصلی آنکه نطفه او در حال کفر پدر و مادرش منعقد شده ۱۲
ف ۱۰ ارتدادی یعنی کفر ارتدادی آنکه از مسلمان کافر شده باشد ۱۲
ف ۱۱ ندامت یعنی پشیمانی ۱۲
ف ۱۲ توفیق آن یعنی توفیق توبه ۱۲
ف ۱۳ تفال یعنی فال گرفتن ۱۲
ف ۱۴ خروج یعنی بیرون آمدن ۱۲
ف ۱۵ لاجل کمال یعنی برای کمال ۱۲
ف ۱۶ زمان یعنی وقت ۱۲
ف ۱۷ سعی یعنی راه رفتن ۱۲
ف ۱۸ مصلوب کسیکه او را بر دار کشیده باشند ۱۲
ف ۱۹ عقوبت یعنی بدی ۱۲
ف ۲۰ اجباری یعنی جبر ۱۲
ف ۲۱ غسل نمیخواهد یعنی سعی و نظر از روی اتفاق و جبر ۱۲
ف ۲۲ مطلوبیت یعنی مطلوب بودن ۱۲
ف ۲۳ رویت یعنی دیدن ۱۲
لازم یعنی واجب ۱۲



ج غسل نمیکند چنانکه بعضی نیز شرط کرده اند در غسل که سعی ونظر برای غرض صحیح مثل اداء شهادت یا تحمل شهادت بر عین آو نباشد ششم غسل کسیکه تفریط نموده است در بجا آوردن نماز کسوف وخسوف در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد واحتمال دارد که این غسل برای قضائی این نماز باشد که بعد بجا میاورد هفتم کسیکه شك دارد در صادر شدن امری ازو که موجب غسل وباعث حدث اکبر است یا نه هشتم غسل برای کسیکه غسل ناقص بجا آورده از جهت عذر مثل جبیره وغسل دادن دیگری او را از جهت ضرورت وعجز ونحو آن که مستحب است بعد از زوال عذر غسل را اعاده نماید دهم غسل برای کسیکه در ثوب مشترك منی به بیند ومعلوم نشود از کیست یازدهم غسل برای مجنونی که از دیوانگی خوب شده باشد دوازدهم غسل میتی که قبل از موت جنب شده یا آنکه مطلق سبب اغسال رافع حدث اکبر برای او حاصل شده پس غسل دهنده میت او را قبل از غسل میت برای آن سبب غسل میدهد

س باحتمال حصول این سبب از برای میت قبل از موت جائز است این غسل را بمیت دادن یا نه ج بلی جائز است وضرر ندارد سیزدهم غسل زنیکه خود را خوشبو کند از برای غیر شوهر خود که در حدیث است که قبول نمیشود ازو نماز مگر آنکه غسل کند از طیب خود مثل غسل کردن از جنابت وشاید که مراد غسل توبه باشد چنانچه احتمال دارد که مراد شستن آن طیب باشد نه غسل کردن از آن چهاردهم غسل کردن از برای صبی که بالغ شده باشد پانزدهم غسل از برای کسیکه شراب خورده باشد بخوابد در شب مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند نیست کسیکه در شب مست بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود واجب میشود بر او که غسل جنابت کند باعتبار آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند حقتعالی قبول نکند ازو نه توبه را و نه کار خوبی که بعد از آن کند و در غیر شراب از سائر مسکرات را این حدیث شامل است

س وقت این اغسال فعلیه بعد از فعل تا کی است ج این اغسال مستحبه فوری میباشد چنانچه بعضی تصریح

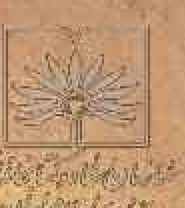
نموده اند پس در هر زمان که متمکن از غسل شود باید فوراً بجا آورد و اگر بجا نیاورد بعد از آن بجا بیاورد و همچنین تا آخر عمر پس وقت این اغسال ممتد است با متداد عمر و وقت خاصی ندارد س قسم دوم از اغسال مستحبه فعلیه را بیان فرمایند
ج قسم دوم آنست که غسل را برای فعل خاص قبل از آن بجا میاورد و آن نیز بسیار است اول و دوم از برای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر سوم و چهارم از برای طواف زیارت وطواف نساء پنجم و ششم از جهت احرام حج و عمره هفتم از برای زیارت پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام و فاطمه زهرا صلوات الله علیها و استحباب این غسل در خانه ثابت است در حال ممات ایشان همچنین ثابت است در حال حیوة ایشان بلکه زینت در آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده است بغسل در نزد ملاقات هر امام س غسل زیارت مختص بزیارت نزدیک است یا نه ج فرقی نیست در استحباب غسل میان زیارت دور و نزدیک هشتم از برای نماز حاجت س غسل از برای طلب حاجت بدون نماز مستحب است یا نه ج بلی مستحب است نهم غسل برای طلب باران دهم از برای نماز طلب خیر یا استخاره دعائیه یا تفالیه س از برای استخاره بغیر نماز غسل نماید یا نه ج بلی غسل مستحب است از برای خود هر یک از استخارهٔ دعائیه و تفالیه یازدهم برای عمل استفتاح که در نیمه رجب بجا می آورند و در زاد المعاد بتفصیل مرقوم است دوازدهم از برای کسیکه جنب شده باشد بجماع و اراده عود بجماع داشته باشد و بعضی از رساله ذهبیه نقل نموده اند که حضرت رضا علیه السلام فرموده اند که اعاده جماع بدون غسل باعث جنون ولد میشود سیزدهم و چهاردهم غسل از برای کسیکه اراده غسل دادن یا کفن کردن میت نماید پانزدهم غسل برای نماز شکر شانزدهم غسل برای اخذ تربت طاهره سید الشهداء روحی له الفداء بتفصیلی که در کتب مزار و تحفه و غیره مذکور است هفدهم غسل برای کسیکه اراده سفر دارد خصوص سفر زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء هیجدهم غسل از برای کسیکه بخواهد ائمه هدی صلوات الله علیهم را در خواب ببیند که در حدیث است هر که را حاجتی باشد بخدا

اغسال مستحبه فعلیه بانسبت غسلهائی که قبل از فعل مستحب است مثل غسل احرام و دخول حرم و مشاهد و غیر اینها

وارادة داشته باشد که ما ائمه را به بیند و بشناسد قدر و مقدار خود را نزد ما ومحتمل است که مراد این باشد که بشناسد موضع حاجت را سر شب غسل نماید و در این سر شب مناجات بما نماید بدرستیکه خواهد دید ما را و امرزیده خواهد شد بواسطه ما نوزدهم اعاده غسل احرام از برای کسیکه بخورد و یا بپوشد چیزی را که جائز نیست از برای محرم بیستم اعاده غسل احرام از برای نائم و محدث بیست و یکم اعاده غسل بلدین وحرمین ومسجدین وزیارت از برای محدث بعد از غسل بیست و دوم غسل برای نماز شب بیست و سوم غسل مظلومی که تظلم کند یعنی بخواهد در نزد خداوند متعال شکایت نماید از ظالم پس طریق غسل و آداب تظلم را بفرمایند ج اول غسل میکند و دو رکعت نماز مینماید در زیر آسمان و بعد از آن این دعا را میخواند اللهم ان فلان ابن فلان ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه غیرک فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلك به المضطر نكشفت ما به من ضر ومكنت له فی الارض وجعلته خلیفتك علی خلقك فاسئلك ان تصلی علی محمد وال محمد وان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة ودر جای فلان ابن فلان اسم ظالم و پدر او را ذکر کند و اگر بزبان خود ش تظلم کند هم خوبست خصوصا اگر بمضمون و ترجمه دعا باشد بهتر است بیست و چهارم غسل کسیکه استعاذه یعنی پناه جوید بخدا از ظالمی که خوف داشته باشد پس آداب و طریق این را هم بفرمایند ج غسل میکند و دو رکعت نماز بجای آورد و دو زانوی خود را برهنه مینماید و نزدیک مصلای خود قرار میدهد و دستها را بنحوی که باطن کف آنها بقبله باشد برمیدارد پس صد مرتبه میگوید یا حی یا قیوم یا حی یا لا اله الا انت برحمتك استغیث فصل علی محمد وال محمد وان تلطف بی وان تغلب لی وان تمکر لی وان تخدع لی وان تکید لی وان تکفینی مؤنة فلان بن فلان بلا مؤنة و در جای فلان ابن فلان اسم آن شخص را و پدر آن را میبرد پس اگر اسم او و پدرش را نداند چه کند ج هر صفتی که آن شخص متشخص نزد او است او را و پدرش را ذکر کند بیست و پنجم غسل از برای دفع یا رفع نازله از بلا باین نحو که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد

ف۱ محتمل است یعنی احتمال دارد ۱۲
ف۲ مناجات یعنی دعا ۱۲
ف۳ بدرستیکه یعنی بتحقیق که ۱۲
ف۴ اعاده از سر گرفتن یعنی دوباره ۱۲
ف۵ احرام یعنی احرام حج و عمره ۱۲
ف۶ محرم یعنی [illegible] کسیکه احرام بسته باشد ۱۲
ف۷ نائم بخواب کننده ۱۲
ف۸ محدث حدث کننده ۱۲
ف۹ بلدین یعنی مکه و مدینه ۱۲
ف۱۰ حرمین یعنی حرم مکه و حرم مدینه [illegible] ۱۲
ف۱۱ مسجدین یعنی مسجد الحرام در مکه و مسجد نبی در مدینه ۱۲
ف۱۲ تظلم فریاد و استغاثه کردن ۱۲
ف۱۳ الساعة یعنی همین وقت ۱۲
ف۱۴ استعاذه پناه جستن یعنی اعوذ بالله [illegible] ۱۲
ف۱۵ مصلا یعنی جانماز ۱۲
ف۱۶ باطن کف یعنی کف دست ۱۲
ف۱۷ متشخص یعنی [illegible] ۱۲





ودر وقت زوال روز پانزدهم غسل نماید بیست وششم اعاده غسل بقصد تجدید
نمودن چنانچه از بعضی ظاهر میشود هرچند خالی از اشکال نیست بیست وهفتم غسل از
برای هر فعلیکه شائسته تقرب جستن بخدا بسبب و باشد بیست وهشتم از برای حجامت
هرچند روایت وارده را بعضی بلفظ جمعه خوانده اند نحجامت بیست ونهم وسی ام
وسی ویکم وسی ودوم از برای ذبح ونحر وحلق ورمی جمار سی وسوم غسل از برای
نماز طلب باران هرچند ظاهر بعضی استحباب غسل است از برای طلب باران نه نماز
طلب باران پس سوای اغسال مذکوره غسلی مستحب میباشد یا نه ج اغسال
واجبه که سبب وجوب آنها مثل دخول وقت یا داشتن نماز قضاء یا نحو آن هنوز تحقق
نشده باشد و سببش موجود شده باشد مستحب است بجا آوردن آنها باستحباب
نفسی وشاید که مستحب لغیره نیز بشود برای غایات مستحبه مثل زیارت ودعا وتلاوت
قران ونحو آن پس این افعال را بعد از غسل بلا فاصله باید نماید یا نه ج فاصله
جائز است وتعجیل ومقارنت شرط نیست پس بعد از غسل تاخیر این افعال تاچه
مقدار میتوان نمود ج عمر این قسم دوم از اغسال فعلیه که قبل از عمل غسل میکند
مقدار بیست وچهار ساعت که یک شب وروز است میباشد پس در هر وقت
از روز یا شب که غسل کند غسل او باقی است تا همان وقت از روز یا شب دیگر و بهتر
آنست که بعد از غسل هر وقت که باشد زیاده از مقدار یک شب یا یک روز این افعال
را تاخیر نماید پس اغسال مستحب رفع حدث اصغر میکند یا نه ج اغسال مستحب
مطلقا چه زمانیه وچه مکانیه هیچ یک رافع حدث نیست وکفایت از وضوء در رفع
حدث اصغر نمیکند پس وضوء را قبل از غسل نماید یا بعد از آن ج جائز است
که وضوء را قبل از غسل یا بعد از غسل یا در اثنای غسل بجا آورد هرچند بهتر قبل از
است پس نواقض وضوء ضرر باغسال مستحب دارد یا نه ج نواقض وضوء حتی نوم
مبطل اغسال مستحب چه زمانیه وچه مکانیه وچه فعلیه جمیعا نمیشود پس عمل غایت غسل
را با حصول نواقض وضوء بعد از غسل اگر بجا آورد ضرر ندارد پس با حصول نواقض

وضوء بعد از اغسال مستحبه دوباره غسل نماید یا نه ج بلی اعاده اغسال مستحبه غیر از قسم اول از اغسال فعلیه درین وقت مستحب است خصوص اگر ناقض وضو خواب باشد خصوص اگر حصول نواقض وضوء در اثنای غسل باشد س اگر کسی بر او اجتماع اغسال مستحبه شود غسل متعدد نماید یا یك غسل کفایت از همه میکند ج یك غسل کفایت از همه اغسال زمانیه و مکانیه و فعلیه میکند و اگر همه را جدا جدا بجا آورد شاید بد نباشد خصوص اگر مختلف الاقسام باشد مثل مذکور س اگر یك غسل نماید باید همه اغسال مقصود باشد یا نه ج بهتر قصد جمیع است در یك غسل خصوص اگر مثل اتفاق غسل جمعه و عیدین در یك روز باشد هرچند مضا ئقه از عدم اشتراط وقوع تداخل بقصد انها جمیعاً نیست س هرگاه با اغسال مستحبه غسل واجب نیز مجتمع شود که غسل واجب بجا آورد از انها کافی است یا نه ج غسل واجب کافی است و حاجت باغسال مستحبه علیحده نیست س در غسل واجب اغسال مستحبه نیز باید مقصود باشد یا نه ج در کفایت غسل واجب از اغسال مستحبه قصد آنها لازم نیست چه متذکر آنها باشد و چه نباشد س اگر در غسل واجب قصد عدم وقوع اغسال مستحبه نماید غسل واجب درینوقت کفایت از انها میکند یا نه ج کفایت غسل واجب از اغسال مستحبه با قصد عدم وقوع آنها نیز خالی از قوت نیست بجهت قوت احتمال حصول غرض از غسل مستحب بغسل واجب بنحو اتم و اکمل هرچند وقوع تداخل اغسال را مشروط بقصد آنها جمیعاً بدانیم پس اگر جنب غسل جنابت کند در یوم جمعه مثلاً و قصد عدم وقوع غسل جمعه و زیارت و سائر اغسال مستحبه نماید حاجت باعاده غسل از برای آنها ندارد هرچند تداخل اغسال در واجب و مستحب جائز ندانیم بلی اگر بملاحظه احتیاط و احتمال زیادتی کمال بعد از غسل واجب غسل مستحبی نیز نماید شاید بد نباشد والله العالم در احکام تیمم

تیمم س موجبات تیمم را بیان فرمایند ج انچه باعث وجوب تیمم میشود چند چیز است اول یافت نشدن آب در وقت نماز دوم ترسیدن با آب

[۱] از اغسال فعلیه یعنی غسل که بعد از بجا آوردن امر یا فعل است ۱۲ — قسم اول
[۲] درینوقت یعنی در وقت حصول نواقض وضوء ۱۲
[۳] اجتماع اغسال مستحبه یعنی چند غسل مستحب جمع شود ۱۲
[۴] مثل مذکور یعنی مثل اقسام غسل که مذکور شده ۱۲
[۵] اشتراط یعنی شرط گردانیدن ۱۲
[۶] تداخل یعنی داخل همدیگر داخل کردن ۱۲
[۷] قصد یعنی نیت ۱۲
[۸] جمیعاً یعنی همه ۱۲
[۹] متذکر یعنی یاد آورنده
[۱۰] بنحو یعنی بمثل ۱۲
[۱۱] اتم یعنی تمامتر یعنی زیاده
[۱۲] اکمل یعنی کامل تر ۱۲
[۱۳] اعاده یعنی دوباره

در احکام تیمم



جهت ترس جان و ناموس یا خوف سباع و دزد و از جمله ناموس است خوف زن فساق در حق
زن و غلام امرد سوم نرسیدن بآب از جهت ناخوشی زمین گیری یا ناخوشی دیگر و نبودن
کسی که آب باو برساند چهارم میسر نبودن آب بجهت نداشتن دلو و ریسمان و مثال کردن
یا نداشتن جامه که آب را جذب نماید که از ان وضوء بسازد و ازین قبیل است هرگاه آب
دست کسی باشد که بکسی ندهد یا نفروشد و یا آنکه بفروشد ولکن به قیمتی که میسر نباشد
پنجم خوف ضرر در استعمال آب بجهت طول کشیدن یا حادث شدن مرض ششم خوف
تشنگی بر خود یا غیر خود از انسان یا حیوان محترم و از حیوان محترم است سگ گله و باغ
و سگ خانه و تشنگی باید بحیثیتی باشد که خوف تلف یا عروض مرض یا مشقت شدیده
یا ضعف شود هفتم آنکه در استعمال آب عروض درد شدیدی شود که عادة نتوان
متحمل آن شد هشتم آنکه تحصیل آب موجب ذلت و خواری شود که مناسب حال شخص
نباشد اگرچه بقبول بذل و هبه و قرض و نحو آن باشد نهم آنکه وقت گنجایش وضوء
و یا غسل را نداشته باشد هرچند بمقدار یک رکعت باشد چه بجهت دور بودن مسافت
آب باشد یا نه مثل اینکه از خواب بیدار شده در وقتیکه وسعت وضوء یا غسل را
ندارد س وضاق وقت الفرض عن تحصیل + او صرفها انکان فی سبیله و همچنین اگر
شخص قاهر و جابر و غیر اینها مانع از استعمال آب شوند دهم آنکه در استعمال آب محتاج شود
بشرب نجس یا خوف احتیاج بشرب محرم داشته باشد و تفصیل هر یک از مذکورات با
شرائط هر یک از اینها در رساله زینة العباد ذکر نموده ایم س اگر استعمال آب سبب
ترکیدن پوست یا خارج شدن خون از ان و یا شین و یا درشت شدن پوست بنحوی که
قبیح المنظر شود در دست یا صورت و درد چشم باشد آیا حکم اینها تیمم است یا نه
ج بسم الله و لله الحمد حکم همه اینها تیمم است چنانچه سید در منظومه اشاره فرموده
است س فمنه ما کان لخوف من مرض + او عارض من جرح او قرح عرض + او شین
او من رمد او من ورم + او عطش لذی حیوة محترم س اگر در غسل و وضوء
ریختن آب ضرر داشته باشد استعمال آب نماید یا تیمم متعین است خواه ضرر و

ف ۱ ناموس یعنی عزت و آبرو ۱۲
ف ۲ سباع یعنی درندگان ۱۲
ف ۴ غلام امرد یعنی نوجوان بی ریش ۱۲
ف ۶ زمین گیری ۱۲
ف ۷ جذب یعنی کشیدن ۱۲
ف ۸ دست کسی ۱۲
ف ۱۰ سگ گله ۱۲
ف ۱۱ تلف یعنی ضایع شدن ۱۲
ف ۱۲ عروض یعنی ۱۲
ف ۱۳ عادة ۱۲
ف ۱۴ بذل یعنی بخشیدن ۱۲
ف ۱۵ هبه یعنی بخشش ۱۲
ف ۱۸ قاهر ۱۲
ف ۱۹ نجس ۱۲
ف ۲۰ محرم ۱۲
ف ۲۳ ترکیدن یعنی شق شدن ۱۲
ف ۲۴ خارج یعنی بیرون ۱۲
ف ۲۵ شین یعنی عیب ۱۲
ف ۲۶ درشتی ۱۲
ف ۲۷ قبیح المنظر یعنی بد صورت ۱۲
ف ۲۸ جرح ۱۲
ف ۲۹ رمد یعنی درد چشم ۱۲
ف ۳۰ ذی حیوة محترم ۱۲

نسبت بیک عضو باشد تماماً یا ببعض اعضاء ج تیمم متعین است واحتیاط جمع
است مابین وضوء جبیره وتیمم اگر جائی جبیره نیز باشد والله العالم س اگر تیمم
نمود باعتقاد اینکه وضوء یا غسلش ضرر دارد و بعد معلوم شود که ضرر نداشت و
همچنین وضوء وغسل نمود باعتقاد اینکه ضرر ندارد و بعد معلوم شود که ضرر
داشت چه نماید ج در فرض اول صحیح است و ضرری ندارد اگر قصد قربت فرض شود
در فرض ثانی نیز صحیح است علی الاقوی واحوط در هر دو اعاده وقضا میباشد س
وجوب تفحص از آب مشروط بعدم علم است یا نه وخبر عدلین یا عدل واحد بر نبودن آب
مسقط از وجوب تفحص میشود یا نه ومقدار تفحص چه قدر میباشد ج با علم باینکه اگر
تفحص نماید آب یافت نمیشود وجوب تفحص قطعاً ساقط است وهمچنین اگر از خبر عدلین
یاس از تحصیل حاصل شود هر چند اقوی سقوط وجوب تفحص است از خبر عدلین مطلقا
چنانچه در خبر عدل واحد عدم سقوط تفحص است مادامیکه باعث یاس نشود و تفحص
در زمین هموار بی بلند وپستی وبی اشجار از چهار جانب از محل رفتن خود که این
محل را مثل مرکز قرار دهد وچهار سمت آن مثل دائره بمقدار دو تیر پرتاب متعارف
از حیثیت تیرانداز واز حیثیت تیر وهوا وسائر جهات که در خلیت در تیراندازی
دارد و بمقدار یک تیر پرتاب بخصوص مذکور در زمین ناهموار است س اگر آب در ظرف
طلا یا نقره باشد وظرف نیز منحصر بهمین باشد وضوء وغسل از این ظرف جائز است
یا آنکه تیمم نماید ج در ظرف مذکور متعین است تیمم بلکه در هر جائیکه استعمال آب موقوف
باشد بارتکاب محرم مثل اینکه آب غصب باشد یا در ظرف غصبی منحصر باشد متعین
است تیمم س شخص اگر تیمم نماید درک تمام نماز را بوقت مینماید واگر وضوء بسازد
یک رکعت را درک میکند آیا وضوء را مقدم بدارد ویا آنکه تیمم کند ج لازم است
که وضوء بسازد س اگر شخص خود را جنب سازد عمداً در حالتی که میداند که
در وقت نماز متمکن از آب نمی‌شود بر نبودن آب یا بجهت خوف ضرر آیا این فعل جائز
است یا خیر وبر فرض جواز تیمم همچو شخص صحیح است یا نه ونماز باین تیمم صحیح هست



یا آنکه با خوف ضرر غسل باید نماید ج بلی جائز است این فعل و تیممش صحیح است و نماز با این تیمم نیز صحیح است و قول بوجوب غسل با فرض ضرر ضعیف است س اگر شخص بجهت ضیق وقت تکلیفش تیمم باشد وعمداً تیمم نکند و وضو بسازد یا غسل نماید این وضوء و غسل صحیح است یا نه ج صحت وضوء و غسل خالی از قوت نیست خصوص اگر این وضوء یا غسل از برای غیر این نماز از غایات دیگر باشد ولکن احوط حکم ببطلان میباشد خصوص اگر برای همین نماز باشد و فی المنظومه

والفرض فی هذا و نحوه البدل + والاصل لا یجزی اذا الفرض انتقل +

س اگر شخص در خارج مسجد جنب شود و آب نیابد مگر در مسجد و کسی هم که آب از مسجد باو برساند نباشد آیا غسل متعین است یا آنکه تیمم نماید و بر فرض تعیین غسل جائز است که بدون تیمم داخل در مسجد شود بجهت تحصیل آب یا نه ج اشکالی نیست در تعیین غسل و جائز است که داخل شود بدون تیمم بنحو مرور و آب بگیرد و در خارج مسجد غسل نماید بلکه علامه اعلی الله مقامه فرموده که اگر چیزی نداشته باشد که بآن آب را از مسجد بگیرد و بیرون بیاورد در همان مسجد غسل نماید و این هم مسلم است اگر بنحو مرور باشد و در غیر مسجدین باشد س اگر شک داشته باشد از استعمال نمودن آب ضرر رسانیدن آیا تیمم لازم است یا وضوء و غسل ج اگر شک عقلائی داشته باشد در ضرر که از غایة جبن یا وسواس نباشد تیمم لازم است و بهتر جمع است ما بین تیمم و وضوء یا غسل والله العالم س اگر جمع شوند میت و کسی که بی وضوء باشد یا کسیکه جنب باشد و آب کفایت هر سه نفر را نکند درین صورت غسل و وضوء برای کیست و تیمم برای کیست ج اگر ممکن شود جمع غساله وضوء از برای غسل جنب و غساله جنب برای غسل میت اولا چنین نمایند که غسالة الغسل طاهر و مطهر است علی الاقوی و الا مالک آب مقدم است بر غیر که لازم است که صرف خود نماید و اگر آب ملک غیر اینها باشد اختیار با مالک است بهر کم خواهد بدهد الا اینکه بهتر آنست که مالک اختیار جنب نماید که ...

لفظ بجهت ضیق وقت را در سوال در نسخه انار اصل نسخه زیاد فرموده اند ۱۲ و در اینجا ضیق بعض نسخ نیست
و در اینجا این شعر را در نظیر آن در اصل نسخه زیاد فرموده اند ۱۲ تغسیل بعض نسخ نیست
در بعض نسخ تسلیم مسلم ۱۲
در اینجا ای قبل کرده شده مسجدین یعنی مسجد الحرام مکه و مسجد نبی در مدینه ۱۲
و در اینجا عبارت را که از غایت جبن یا وسواس نباشد در اصل نسخه زیاد فرموده اند ۱۲ جناب شیخ بالا در حکم
و در اینجا و کو بعضی دل ۱۲
و در اینجا تیمم و وضوء هم در اصل نسخه جمع است
و در اینجا لفظ جنب کرده در اصل نسخه جناب شیخ با کسیکه جنب باشد نوشته اند ۱۲
و در اینجا غساله آب مستعمل ملک بکسر نعمال ۱۲

برنجشد چنانچه در بعضی از اخبار است نظر باینکه غسل جنابت فرض است که در
قرآن ذکر شده بخلاف غسل میت که واجب است و از لسان رسول صلی الله علیه و آله
واجب شده و در بعضی از اخبار هست که میت را بان غسل میدهند س
اگر کسی وضوء و غسل واجب داشته باشد و آب بقدری داشته باشد که کفایت یکی
از اینها کند چه نماید و کدام را مقدم بدارد ج کفایت هر کدام را که مینماید همان معیّن
است و عوض دیگری تیمم کند و اگر آب بقدر یکی از اینها باشد که یا وضوء بسازد یا
غسل نماید پس این زمان مخیر است لکن اختیار غسل اولی است خصوص بالنسبة
بچیزهائیکه محتاج بغسل تنها باشد چون قراءت عزائم و مکث در مساجد س
اگر شخص لباس یا بدنش نجس باشد بنجاست غیر معفوه و وضو هم باید بسازد
جهت نماز و آب بقدری نداشته باشد که کفایت ازالهٔ نجاست و وضوء هر دو نماید
آیا ازاله را مقدم بدارد و از برای وضوء تیمم نماید یا آنکه وضوء ساخته با نجاست
نماز کند ج اگر ممکن شود جمع نمودن قطرات غساله وضوء را بجهت ازالهٔ نجاست
پس وضوء ساخته از غسالهٔ آن ازالهٔ نجاست نماید و الا اگر چیزی داشته باشد
که بآن تیمم نماید پس از آن آب ازالهٔ نجاست نماید و برای وضوء تیمم نماید و اما اگر
چیزی نداشته باشد که بآن تیمم نماید پس این آب را در وضوء استعمال نماید و
نماز را با نجاست عمل کند و اگر آن آب کفایت وضوء را بکند نه کفایت ازاله را نماید
یا بعکس پس مقدم بدارد هر کدامی را که کفایت مینماید و اگر چنانچه هیچکدام
بتمامی کفایت نکند پس تخفیف نجاست بآن احوط میباشد س اگر کسی بدون
عذر در تحصیل آب اغماض و تقصیر نمود و تیمم کرده نماز کرد آیا نمازش صحیح است یا
ج باطل است الا آنکه در ضیق وقت تیمم کند یا آنکه یقین نماید که آب نیست یا آنکه
مایوس از تحصیل آب شده س کسی نذر طهارت مائیه نماید و متمکن از
آب نشود تیمم بدل آن میشود یا نه ج خیر نمیشود بلکه اگر نذر مطلق طهارت نماید
نیز تیمم بدل نمیشود س هر گاه شخص یک دستش عاجز باشد برای تیمم که نتواند

ف ۱ یعنی احادیث ۱۲ اخبار ف ۲ لسان یعنی زبان ۱۲
ف ۳ غسل واجب سوای غسل جنابت که وضو نمیخواهد و دیگر همه اغسال واجبه و غیره ۱۲
محتاج وضو هستند برای نماز و غیره ف ۴ مخیر یعنی اختیار داده شده ۱۲
ف ۵ تنها یعنی فقط ۱۲ ف ۶ قراءت یعنی خواندن ۱۲
ف ۷ عزائم سوره هائیکه سجده واجب است ۱۲ ف ۸ مکث یعنی توقف
ف ۹ نجاست غیر معفوه یعنی نجاستیکه نمی توانند با آن نجاست نماز کنند خواه در لباس یا
خواه در بدن ف ۱۰ ازاله یعنی زایل کردن ۱۲
ف ۱۱ غساله آبی که مستعمل شده ف ۱۲ چیزی داشته باشد
یعنی خاک و غیره ۱۲ ف ۱۳ بعکس یعنی کفایت ازاله را نماید و کفایت وضو
نکند ۱۲ ف ۱۴ تخفیف یعنی کمی
ف ۱۵ اغماض یعنی چشم پوشی و تقصیر کوتاهی ۱۲
ف ۱۶ از اصل عبارت را از نجاست آخر [illegible]
حکم بلکه بعضی مطالب زیاد [illegible]
ف ۱۷ مضیق یعنی تنگی [illegible]
ف ۱۸ طهارت مائیه طهارت باب مثل وضو
و غسل ۱۲ یعنی ف ۱۹ متمکن یعنی
امکان دارنده ۱۲ ف ۲۰ خیر یعنی نه
عوض است [illegible]
ف ۲۱ طهارت مطلق یعنی [illegible]



بر زمین زند چه نماید در تیمم ج بسم الله وله الحمد معین بگیرد برای دست
عاجز واگر ممکن نشود برای عاجز که بگذارد دو دست را بر زمین مثلاً بی معین احتیاطاً
جمع نماید میان تیمم بضرب با معین و تیمم بوضع و گذاردن بی معین واگر گذاردن و
ضرب آن بالمرة ممکن نشود حتی با معین احوط آنست که معین دست خود را بزند
بجائی دست عاجز و نیت تیمم را خود عاجز نماید و احوط آنست که معین و عاجز هر دو
نیت نمایند واگر ممکن نشود بجهت نبودن آن یا نبودن اجرت یا محرم نبودن یا ممکن
نشود محرم نمودن آن بر یکدست تیمم کند به پشت دست صحیح را بر زمین بمالد واگر
از هر دو دست عاجز باشد و از گرفتن معین نیز عاجز باشد بذراع تیمم نماید واگر
از آن هم عاجز باشد پیشانی را بر زمین گذارد و احوط آنست که دو جبین را نیز با
پیشانی بر زمین بکشد چنانچه احوط آن است که جمع کند میان تیمم بذراع و کشیدن
پیشانی را بر زمین والله العالم س یکی یک انگشتش یا یک دستش مثلاً درد
میکند یا ورم کرده و میداند که آب ضرر میرساند تیمم میکند عوض وضو یا غسل
و یا وضوء و غسل جبیره میکند ج تکلیف در این دو فرض تیمم است و وضوء و غسل
ساقط است هرچند احوط جمع است مابین تیمم و وضوء و غسل جبیره مثل درد
چشم والله العالم س کسیکه یک دستش شل و بیکار محض باشد و بیک
دست برای نماز یا روزه تیمم کرد و بعد از تیمم هنوز داخل در آن فعل نشده که دستش
بقدرت الهی صحیح شد آیا اعادهٔ تیمم بهر دو دست لازم است یا بهمان تیمم اول اکتفا
میکند واگر بعد از داخل شدن در فعل صحیح شد چه حکم دارد ج در این مسئله
و امثال این مسئله مناط حکم اینست که مناط صحت عمل اضطراری اضطرار عند
اداء الفعل میباشد یا اضطرار در تمام وقت است بنابر اول اعاده لازم نیست
و بنابر ثانی اعاده لازم است اقوی اول و احوط ثانی میباشد بلی گاهی اوقات
میشود که در صدق اضطرار تامل میشود که در واقع نمیدانیم که این شخص با این
حالت مضطر میباشد و در عرف این را مضطر میگویند مثل اینکه هنوز شروع

۱ معین یعنی مددکار ۱۲
۲ وضع یعنی نهادن ۱۲

نکرده دستش خوب شده که این شخص باعلم عقلاً باینکه عند الله تعالی متعقب
الشفاء بزودی میشود آیا مندرج در مضطر التیمم بید واحد میباشد یا نه پس
احتیاط اولی است والله العالم **س** کسیکه دو دستش از کتف بریده باشد یا در
اصل خلقت بی دست باشد و معین هم نباشد وضو و غسل ترتیبی او از آب قلیل
و تیمم او چه صورت دارد و اگر وضوء ارتماسی بگیرد مسح چگونه بکند یا از همچو شخص در
چنین صورت طهارت مشروطه در اعمال ساقط است و بعد اگر متمکن شد از معین
اعاده و قضاء اعمال لازم است یا نه و همچو شخص اگر طواف نماید احتیاطاً نائب هم
بگیرد یا نه در حالی که خود بی طهارت باشد **ج** ظاهر سقوط وضوء و تیمم است و غسل ساقط
نیست و با غسل جنابت همیشه اگر ممکن است نماز کند والا ساقط است و استعانت بغیر
در وضوء با فرض آب و تیمم با فرض خاک ضرر ندارد و طواف خود بکند با معین و نائب
هم بگیرد **س** در مکان غصبی تیمم میتوان نمود یا نه **ج** نمیتوان کرد بلکه شرط است
اباحت مکان ضرب و مکانی که در آن خاک است و اباحت فضائی که در آن فضله دست
را میریزند یا مسح مینماید بلی اگر خصوص محل تیمم کنند و مقر آن غصب باشد ضرر به
تیممش ندارد علی الاقوی **س** محبوس در مکان غصبی میتواند که تیمم نماید در همان
مکان یا نه **ج** اگر حبس خود غاصب یا معین غاصب نباشد و کراهتی از مالك ظاهر
نشود و ضرری نیز بمالك نداشته باشد تیمم نماید **س** اگر در خاک تیمم یا در هر
چیزی که مغصوب بودن آن مفسد عمل باشد مثل آب وضوء و مکان مصلی شك
یا مظنه داشته باشد در مغصوب بودن آن چه حکم دارد **ج** شك یا مظنه غصب
مانع نیست اگر امارات شرعیه بر عدم غصب باشد مثل آنکه در تصرف مسلم باشد
س جاهل بغصبیت تیممش صحیح است یا نه **ج** جاهل باصل غصبیت خاک معذور است
و جاهل بحکم غصب بجهلی که معذور باشد تیممش صحیح است **س** در حالت تیمم
بر خاک نجس و اعضای ممسوح که نجس باشد صحیح است یا نه **ج** تیمم بخاک نجس جائز
نیست چه در حالت اختیار و چه در حالت اضطرار بلکه حکم او حکم فاقد طهورین میباشد

که نماز بکند وقضا نیز بکند هر دو را بعنوان احتیاط واما موضع تیمم پس در
حال اضطرار تیمم صحیح است ونجاستش ضرر ندارد بلکه بعضی در حال اختیار نجاست
موضع تیمم را مانع صحت تیمم نمیدانند والله العالم **س** تیمم بخاک مشتبه بمغصوب
صحیح است یا نه **ج** صحیح نیست **س** هرگاه تیمم نمود بجهت غایتی بزعم وجوب آن وبعد
خلاف آن معلوم شد چه نماید **ج** هرگاه ذمه اش مشغول بود بعبادت دیگر که تیمم برای
او جائز بود عدم اعاده تیمم قوی است واحوط اعاده تیمم است **س** تیمم از برای
مس کتابت قرآن واجب است اگر مس واجب شود یا نه **ج** واجب است بشرط وجوب مس
وهمچنین از برای هر مشروط بطهارت که واجب شود **س** در تیمم جبیره میباشد چنانکه
در وضوء وغسل میباشد یا نه **ج** در تیمم نیز جبیره ثابت است مانند وضوء وغسل
س اگر شخص بداند که بعد از دخول وقت وانقضاء مقدار چهار رکعت مبتلا میشود
بعذری که مسقط تکلیف میباشد آیا تیمم را جائز است که قبل از دخول وقت نماید
یا نه **ج** ضرر ندارد هرچند بهتر در فرض مزبور آنست که تیمم برای چیز دیگر نماید وبآن
تیمم نماز نماید در اول وقت **س** تیمم در وسعت وقت برای نماز صحیح است یا نه
ج در وسعت وقت تیمم نکند الا بجهت چیز دیگر غیر از نماز از قراءت قرآن یا چیز
دیگر که وقتش مضیق است مثل نافله که وقتش مضیق شود **س** شرائط تیمم را بیان
فرمایند **ج** از شرائط وضوء وغسل شرائط تیمم نیز معلوم میشود که غالباً شرائط
اینها مثل هم میباشند حتی در زیادتی دست وانگشت وتحدید جبهه وپشت دست
در رجوع بمتعارف وغیر آن **س** برچند چیز تیمم میتوان نمود **ج** بر شش چیز
خاک وزمین ورمل وسنگ وغبار وگل وخاک مقدم است بر اینها وآخر همه گل است
بشرط آنکه قدرت بر خشکانیدن آن بدون خشت وآلوده نمودن دست وبهم مالیدن
تا آنکه خشک شود نداشته باشد که اگر قدرت بر اینها داشته باشد تیمم بر گل
جائز نیست **س** خاک وغیر آن در تیمم چون آب در وضوء باید که مطلق باشد
یا نه **ج** بلی هر چیز یکه بر او جائز است تیمم باید مطلق باشد پس از مثل غبار آرد

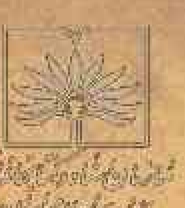
ف۱ مشتبه بمغصوب یعنی خاک نجس ومغصوب مثلاً که در خاک طاهر ومغصوب بعضی مقدار آن معلوم وبعضی مغصوب باشد بیامیزد پس آن خاک مشتبه بمغصوب است ۱۲
ف۲ غایتی یعنی برای عبادتی از عبادات ۱۲
ف۳ ذمه اش یعنی ذمه او مشغول بود بعبادت دیگر الی آخر یعنی ذمه او داشت ۱۲
ف۴ اعاده ای دوباره
ف۵ هر مشروط بطهارت یعنی هر چیزی که طهارت از جمله شرائط او است ۱۲
ف۶ مس مصحف دون ... ۱۲
ف۷ دخول یعنی داخل شدن ۱۲
ف۸ انقضاء یعنی گذشتن ۱۲
ف۹ مسقط تکلیف یعنی عبادت ساقط کننده تکلیف ۱۲
ف۱۰ مزبور یعنی مذکور ۱۲
ف۱۱ قراءت یعنی خواندن
ف۱۲ مضیق یعنی تنگ
ف۱۳ هم یعنی یکدیگر
ف۱۴ جبهه یعنی پیشانی ۱۲
ف۱۵ متعارف یعنی مشهور در میان مردم ۱۲
ف۱۶ رمل یعنی ریگ ۱۲
ف۱۷ گل ...
ف۱۸ مقدم یعنی اول ۱۲
ف۱۹ مطلق یعنی مضاف نباشد مثل خاک ... است نباشد ۱۲



وخاک طلا و خاک اشنان و نحو آن نمیتوان تیمم نمود س با وجود خاک تیمم بر مثل نمد و فرش که غبار کمی داشته باشد صحیح است یا نه ج صحیح نیست س اگر در کیسه خاک پر کند و تیمم بر کیسه کند صحیح است یا نه ج صحیح نیست س زمین و غبار برای تیمم هر دو مساوی است یا نه ج مساوی نیست چنانچه گذشت س تیمم بر دیواری که از خشت خام معمول از محض گل ساخته باشند یا بر دیوار آجر پخته که بر آن گل خالص مالیده باشند صحیح است یا نه ج صحیح است س تیمم مختص بغبار ثوب است یا آنکه بر هر ذی غباری تیمم جائز است ج مختص بغبار ثوب نیست تیمم بر هر چه خاک در آن باشد جائز است لکن اگر غبار را میتواند جمع کند جمع نماید و تیمم کند والا بر همان چیز تیمم کند س تیمم بر گچ پخته و آهک پخته و خاکستر جائز است یا نه ج بسم الله وله الحمد در حال اضطرار ضرر ندارد و اما در حال اختیار جواز نیز خالی از قوت نیست ولکن مهما امکن استعمال در تیمم ننماید و اگر استعمال نموده نماز را قضا نماید س تیمم بر گچ و آجر پخته و کوزه و نوره و چوب اگر خاک پاک نباشد جائز است یا نه و همچنین سجده بر گچ و آجر و دانه تسبیح که با آتش پخته شده است و رنگ و روغن هم دارد جائز است یا نه ج در صورت نبودن خاک و سنگ ضرر ندارد و تیمم کردن بر گچ و آجر پخته و نوره نه چوب نیز خالی از قوت نیست و گذشت که قضا نمودن احوط است س تیمم بر برف جائز است یا نه ج اگر ممکن است گرم کردن و آب تحصیل نمودن از آن بقدری که مسح غسل و نام شستن صادق شود پس همان مقدم است والا پس بمالد او را بمواضع وضوء و ثانیا بمواضع تیمم و ثالثا مثل خاک بر او دست زند شاید بهتر باشد هر چند هر یک از این اقسام ثلثه بی معنی است خصوص اخیر که تیمم بر برف و یخ مثل تیمم بر گیاه و چوب و نحو آن میباشد پس اعتماد بآنها نکند و بعد از آن نماز را قضا کند و سید فرموده ه ولا ارى تيمما بالثلج ✤ والنص فى ذلك غير مليح ✤ س استعمال آب ضرر میرساند والا تیمم هم هیچ نیست آیا در حکم فاقد الطهورین است که نماز از او

ف۱ اشنان گیاهی است که رخت از آن خوب شویند ۱۲
ف۲ نمد یعنی گلیم ۱۲
ف۳ مساوی یعنی برابر ۱۲
ف۴ معمول یعنی ساخته از گل یعنی خشت خام ساخته خشت دیوار ساخته که از آن باشند ۱۲
ف۵ آجر یعنی خشت پخته ۱۲
ف۶ ثوب یعنی جامه و رخت ۱۲
ف۷ ذی غبار یعنی صاحب غبار است ۱۲
ف۸ اضطرار یعنی بلا اختیار ۱۲
ف۹ مهما امکن تا ممکن باشد ۱۲
ف۱۰ آجر یعنی خشت پخته ۱۲
ف۱۱ نوره ۱۲
ف۱۲ از قوت خالی نیست یعنی جواب ۱۲
ف۱۳ مسح ۱۲
ف۱۴ غسل یعنی شستن ۱۲
ف۱۵ مواضع یعنی جایها ۱۲
ف۱۶ اقسام ثلثه یعنی سه قسم ۱۲
ف۱۷ ثلج یعنی برف ۱۲
ف۱۸ نص یعنی حدیث و آیات ۱۲
ف۱۹ غیر ملیح ۱۲
ف۲۰ ۱۲
ف۲۱ فاقد الطهورین کسیکه طهارت نه از آب مثل غسل و وضوء و طهارت نه مثل تیمم از خاک ممکن نیست ۱۲





ساقط است یا بی طهارت نماز میکند و بعد اعاده یا قضا مینماید ج فاقد الطهورین میباشد و قضا بکند و اداء لازم نیست هرچند احوط است والله العالم س اگر شخص جنب مواضع وضوء یا غسلش را لفظ جلالة یا سائر اسماء الله تعالی یا کلمات قرآنی نقش کرده باشد که در استعمال آب جهت وضوء یا غسلش محتاج باشد بمس آن کلمات و نقش آیا متعین است وضوء و غسل یا آنکه تیمم نماید و هرگاه آن نقش در مواضع تیمم باشد چه نماید ج اگر استعمال آب میتواند طوری نماید که محتاج بمس آن نقش نشود بنحو وضوء ارتماسی و غسل ارتماسی پس وضوء و غسل متعین است و همچنین هرگاه ممکن باشد محو نمودن آن نقش و یا معاون گرفتن در اجرای آب بغیر دست لازم است محو آن نقش نمودن یا باستعانت معین غسل یا وضوء ساختن و اگر هیچیک از اینها ممکن نباشد و یا آنکه نقش در موضع مسح وضوء باشد بنحو استیعاب پس متعین است تیمم و اگر این نقش در مواضع تیمم باشد تیمم نیز ساقط است و حکم آن حکم فاقد الطهورین میباشد و لکن احوط آنست که با تیمم وضوء بسازد یا غسل نماید باستعانت متطهر در اجرای و ایصال آب بنقش و مع ذلک وضوء یا غسل یا تیمم جبیره نیز نماید و اگر جبیره ممکن نشود اقتصار نماید ببستن غیر از مواضع نقش و تیمم غیر از آن موضع نقش و اگر مع ذلک نیز وضوء بسازد یا غسل نماید و یا تیمم کند با مس بآن عضو منقوش که این اضطرار را بجوز مس بدانیم شاید بد نباشد چنانچه از شهید اعلی الله مقامه و غیر آن ظاهر مستفاد در صورت دوران امر بین طهارت مائیه و شرب نجس س طریقه تیمم را بیان فرمایند ج بدانکه واجبست تیمم کننده بنفسه در حال اختیار مقارن نیت هر دو کف دست خود را بر خاک یا بر چیزهائیکه تیمم بآن میتوان نمود بیک دفعه بزند بشدت بنحوی که اسم زدن صادق آید نه آنکه آهسته بگذارد که اسم زدن صادق نباشد بعد از آن مسح تمام جبهه نماید از رستنگاه موی پیشانی بلکه قدری زیاد از چهار سمت من باب المقدمه بباطن هر دو دست بیک دفعه تا بالای بینی از سمت

سر بلکه تمام ابرو را من باب الاحتیاط وابتدا باعلی نماید با مراعات الاعلی فالاعلی
بالنسبت بجمیع اجزای پیشانی نه بالنسبت اعلی در سمت خودش که مراعات الاعلی فالاعلی
در یك سمت کفایت میکند در وضو چنانچه گذشت وکشیدن تا آخر بینی و سر بینی
بهتر است واحوط داخل کردن تمام جبینین است در مسح بعد از آن مسح تمام پشت دست
راست نماید از بند دست بلکه قدری از بالا من باب المقدمه تا سر انگشتان بباطن
دست چپ بعد از آن مسح تمام پشت دست چپ نماید از بند دست تا سر انگشتان
بخوبی بباطن دست راست ومسح ما بین انگشتان واطراف ناخن لازم نیست اگر چه
استیعاب حقیقی در ممسوح حاصل نشود یعنی اگر بسیار کمی باقی بماند وممسوح نشود
وشرط است در مسح اینکه بطوری نماید مسح که ماسح بممسوح نشود وبخوبی تماس والله العالم
س آیا ترتیب وموالات مثل وضوء در تیمم شرط است یا نه ج بلی شرط است ترتیب
وموالات نیز ولکن موالات بمعنی اینکه افعال را پی در پی بجا آورد که فصل عرفی حاصل
نشود وفاصله کم ضرر ندارد س اگر در مسح عمداً یا جهلاً یا سهواً یا اضطراراً اخلاف
ترتیب شود چه کند ج عود بمقدم نماید بشرطیکه اخلال بموالات نشود والا اعاده
تیمم نماید س چسپیدن خاك بر دست ضرر است یا نه ج ضرر نیست س
طریقه مسح جبهه در تیمم چگونه است ج دو دست خود را بعد از زدن جفت نماید و
قدری بالاتر از رستنگاه مو از بالا بکشد تا زیر دو ابرو واحتیاطاً جبینین را نیز
مسح نماید س شخص هرگاه موی سرش بلند باشد که بر پیشانی او رسیده
باشد در تیمم مسح بر مو کفایت میکند یا مسح زیر مو لازم است ج کفایت میکند
ومسح زیر موها لازم نیست هر چند تیمم بدل غسل باشد بلی در تیمم بدل غسل
اگر مسح زیر موها نماید شاید بد نباشد هو العالم س مسح جبینین وابروها
در تیمم لازم است یا نه ج از جهت تحصیل یقین واحتیاط مسح نماید ولازم نیست
فرو گرفتن در مسح تمام جبینین را وبعض آن کافی است ولکن تمام حاجب را مسح
میکند س در مسح استیعاب ممسوح بتمام کف دست لازم است یا نه ج استیعاب

(حاشیه:)
۱ اعلی یعنی بالا ۱۲
۲ مراعات یعنی رعایت ۱۲
۳ الاعلی فالاعلی
۴ در وضو
۵ استیعاب یعنی تمام
۶ ممسوح
۷ سر یا دو ۱۲
۸ تماس
۹ دست ۱۲
۱۰ موالات
۱۱ فصل عرفی
۱۲ عمداً
۱۳ اختیاری
۱۴ عود
۱۵ اول ۱۲

ممسوح لازم است ولکن استیعاب در ماسح همینکه در عرف صادق آید کہ بد و کفدست مسح نمود ممسوح را کافی است هرچند بملاحظه تسمیت مجموع بمجموع باشد پس والباطن المضروب والممسوح به فی کلها بحکم عرفا فانتبه واما در ضرب پس لازم است استیعاب ضارب باین معنی کہ مجموع کفدست بر ما یصح علیه التیمم برسد بحسب عرف نه بحسب دقت عقلیه پس در تیمم مسح بین انگشتان واطراف ناخن وزیر ناخنها لازم ست یا نه ج استیعاب حقیقی در ممسوح اگر حاصل نشود باین معنی کہ مقدار بسیار کمی بماند که ممسوح نشود ضرر ندارد وزیاد دقت نمودن لازم نیست پس هرگاه در دست شخص انگشتر باشد ویا آنکه نخی بسته باشند بجهت یاد داشتن امری آیا رفع اینها در تیمم لازم است یا نه ج بلی هر چیزیکه مانع باشد در موضع تیمم رفع آن لازم است علی الاقوی بلی اگر فرض شود حائلی غیر از جبیره بین ماسح وممسوح کہ رفع آن ممکن نباشد احوط در چنین فرض تیمم با حائل است با قضا نمودن نماز پس لازم است کہ جای ضرب دست در تیمم مسطح وبرابر باشد یا نه ج لازم نیست بعد از فرض حصول استیعاب ماسح بر مضروب پس اگر در ضرب بعض اجزاء کفدست بر زمین نرسد چه حکم دارد وهم هرگاه مخدف یا غیر آن حائل شود بین الضارب والمضروب او الماسح والممسوح یا زمین برابر نباشد یا خاک را بر پارچه یا چوبی ریخته بر آن تیمم کند که بعض اجزای کف بر خاک برسد وبعض دیگر بر چیز دیگر چه حکم دارد ج گذشت حکم آن پس یک تیمم بدل از غسل جنابت کافی است یا آنکه لازم است که دو تیمم بکند یکی بدل از غسل ویکی بدل از وضو ج یک تیمم بدل از غسل کافی است پس در تیمم بدل از غسل یک ضرب برای مسح جبهه وهر دو پشت دستها کافی است یا نه ج کافی است پس هرگاه شخصی بداند که یک تیمم در ذمه بدارد ونداند که بدل غسل است یا وضو چه نماید ج یک تیمم بقصد واقع نماید مجزی است واگر احتمال تعدد تیمم بدهد از جهت آنکه غسل مبدل منه غیر جنابت است که در ذمه بوده است اینوقت دو تیمم نماید پس اگر شخص تیمم نمود از برای اغسال متعدده یا وضوهای متعدده

وبعد معلوم شود که بعضی از آنها بنود آیا چنین تیمم صحیح است یا نه ج بلی صحیح است
س هرگاه کسی تیمم بدل غسل جنابت نمود وبعد معلوم شد که جنب نبوده
بلکه غسل مس میت یا غیر آن در ذمه داشت اعاده تیمم لازم است یا نه ج بلی احوط
اعاده است وگذشت که عدم اعاده قوی است س اگر جنب تیمم نماید بدل غسل جنابت
آیا مجزی از وضوء هست یا نه وبرفرض مجزی بودن اگر محدث شود بحدث اصغر
واز برای نماز تیمم دیگر نماید آیا تیمم ثانی هم مجزی است یا نه ج بلی تیمم بدل غسل کفایت
از وضوء نیز میکند بلکه اگر آب هم داشته برای وضوء حاجت بوضوء نیست هرچند
در تیمم ثانی ضم وضوء به تیمم بدل از غسل با امکان آب وتیمم دیگر بدل از وضوء با عدم
تمکن آن موافق احتیاط میباشد س هرگاه شخص تیمم بدل از وضوئی داشته
باشد وتیمم بدل غسل نموده یا عکس آن آیا اعاده تیمم لازم است یا نه ج اعاده تیمم
بدل وضوء واعاده تیمم بدل غسل احوط است هرچند عدم اعاده خالی از قوت
نیست س اگر بعد از تیمم ونماز آب یافت شود وعذر مرتفع شود اعاده نماز در وقت
لازم است یا نه ج مستحب است ودو مرتبه ما یجوز میشود س اگر جمعی با تیمم
بودند که آب بقدر وضوی یک نفر غیر معین از ایشان یافت شود آیا تیمم همه باطل است
یا نه ج در وسعت وقت تیمم همه باطل وبا عدم وسعت وقت تیمم ایشان صحیح است
س نواقض تیمم را بیان فرمایند ج از نواقض وضوء وغسل نواقض تیمم نیز
معلوم میشود علاوه از آنها تمکن از استعمال آب نیز تیمم را میشکند نه مجرد وجود
آب بلکه گذشتن آنقدر از زمانی که بتواند استعمال آب نماید ونماید تیممش باطل
است ودر منظومه اشاره نموده ﴿ وناقض للاصل ینقض البدل ÷
کذا اذا تمکن الاصل حصل ÷ س مواضعی که تیمم جائز است با وجود بودن
آب بیان فرمایند ج دو تیمم است که مشروط بفقدان آب نیست اول تیمم
جهت نماز جنازه چه جنب باشد یا نه وچه خوف فوت داشته باشد یا نه دوم
تیمم جهت خواب چه خواب در شب باشد یا روز وچه عازم خواب باشد یا نه وچه جنب

ف۱ ـــ اعاده از سر نو بعبادت آوردن ۱۲
ف۲ ـــ در بعضی جاهای کلا لازم کرده در ص بود لفظ احوط نوشتند جناب شیخ ۱۲
ف۳ ـــ مجزی یعنی کافی ۱۲
ف۴ ـــ حدث اصغر یعنی چه موجب وضو می شود ۱۲
تمکن امکان شدن ۱۲
ف۵ ـــ در بعضی جاها بجای لازم
ف۶ ـــ در اصل بود لفظ احوط نوشتند که در اصل حکم ۱۲ بالفوق
ف۷ ـــ مرتفع یعنی برطرف ۱۲
ف۸ ـــ ما یجوز ای داخل ثواب ۱۲
ف۹ ـــ نواقض یعنی شکنندها ۱۲
ف۱۰ ـــ وجود یعنی بودن ۱۲
ف۱۱ ـــ بدل یعنی عوض ۱۲
ف۱۲ ـــ مواضع یعنی جاها ۱۲
ف۱۳ ـــ فقدان یعنی نبودن ۱۲
ف۱۴ ـــ فوت ای فوت نماز جنازه



نزدیک نجت خواب باشد یا نه و در منظومه سید است ^ وجاز للنوم
والجنائز + تیمم لقادر کالعاجز + لاکن باین دو تیمم سائر غایات مباح نمیشود واز
بعضی از اجله افضلیت این دو تیمم از وضو ظاهر میشود والله العالم در اقسام

آبها س

اقسام آب و کیفیت آنرا بیان فرمایند ج آب بر چند قسم است اول
آب مطلق و آن پاك و پاك کننده غالب اشیا میباشد حتی خود شرا و آن چار قسم
آب جاری و آب باران و آب ایستاده و آب چاه اما آب جاری پس آن آبی است که از زمین
بجوشد و روان شود اگرچه در زیر زمین باشد مثل قنات که بملاقات نجاست نجس
نمیشود هرچند کمتر از کر باشد بنا بر اقوی ولکن نجس میشود بتغییر اوصاف ثلثه یعنی رنگ
یا بو یا مزه بشرطیکه آن تغیر بسبب نجاست باشد و بعد از زوال تغیر پاك میشود و در حکم
جاری است آب باران در حال باریدن و همچنین حوضهای کوچك حمام که متصل بخزینه
باشد و حوضهای کوچك که آب حمام از ساقیه در او ریخته شود همچنین چشمه ایستاده
اگرچه جاری نشود و کمتر از کر باشد که بملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه اگر نجس شود
بسبب تغیر بزوال تغیر خود پاك میشود و حاجت به کم کردن آب مثل چاه جوشیدن
آب تازه و امتزاج آب تازه با آب سابق نیست هرچند احوط است بلکه احوط ملاحظه
اشتراط کریت است و اما آب ایستاده پس آن اگر بقدر کر است نجس نمیشود بملاقات
نجاست مگر بتغیر بشرط آنکه تغیر بعین نجاست باشد نه بمتنجس و بعد از زوال تغیر پاك
نمیشود مگر بمطهر دیگر از قبیل باران یا آب جاری یا کر دیگر بمجرد ملاقات یا رسیدن
یا متصل شدن و ممزوج نمودن نیست بلی احوط امتزاج است حتی در باران ولکن
شرط است که مطهر متغیر نشود و اما آب چاه آن نجس نمیشود بمجرد ملاقات نجاست مگر
بتغیر بنجاست و بعد از زوال تغیر خود پاك میشود بدون مطهر دیگر هرچند احوط
کشیدن آب است آنقدر که اگر تغیر میبود زائل میشد دوم آب مضاف مثل آب غوره
و لیمو که بدون اضافت اطلاق آب برا و صحیح نباشد و قلیل و کثیر آن اگرچه یك دریا
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود تمام آن آب در همان آن هرچند آن نجاست

بقدر ذره باشد بلی نجاست تاثیر از پائین ببالا نمیکند مثل گلاب که بر دستش میریزند یا نفط که در ظرف نجس بریزند همان جزء ملاقی نجس است واجزای فوق که متصل است بجزء متصل بنجس نجس نمیشود بلی اگر آب مضاف ایستاده باشد تاثیر از پائین ببالا میکند سوم آب استنجاء که حکم آن گذشت در بحث تخلی چهارم آب غساله در ازاله نجاست بآب قلیل که اگر غساله غسله مزیله است که طهارت با و حاصل نشده نجس است واگر غساله غسله مطهره است که طهارت بآن حاصل شده پاک است بشرطیکه عین نجاست در و نباشد و متغیر نشده باشد و بشرط ورود آب بنجس نه ورود نجس برآب و نه بخو تو اردبویک دیگر اگرچه در تطهیر مثل ثوب وجامه در طشت و نحو آن اقوی عدم اشتراط ورود آب بر نجس میباشد چنانچه احوط اشتراط ورود آب است مطلقا پنجم آبیکه از قطرات وضوء یا غسل جمع شده باشد وآن نیز پاک است و پاک کننده پس اگر کسی وضوء یا غسل کند و دیگری یا خودش قطرات وضوء یا غسل را جمع کرده وضو یا غسل بآن کند ضرر ندارد ولکن در خصوص قطرات غسل احتیاط کند که نه بآن وضو بگیرد و نه غسل کند ششم آب نیم خورده که آن پاک است از جمیع حیوانات الا از نجس العین مثل سگ و خوک و کافر هفتم آب مشتبه بغصب یا بنجس یا بمضاف که جائز نیست استعمال آب مشتبه بغصب ولکن اگر ازاله نجاست بآن کرده شود پاک میشود مگر باید در ینوقت قیمتش را بدهد اگر قیمت داشته باشد واگر وضوء وغسل بآن نموده عمدا وعلما باطل است واما آب مشتبه بنجس پس اجتناب از هر دو آن لازم واگر قطره از آن بلباس و بدن بچکد و عینش باقی باشد بآن قطره نماز نکند و نه آن قطره را بپاشامد ولکن بعد از خشک شدن نماز کردن بآن لباس و بدن ضرر ندارد وملاقی بهر دو نجس است بخلاف ملاقی بیکی از آنها و وضوء وغسل بآن جائز نیست لکن ازاله بنجاست جائز است بشرطیکه بهر دو باشد نه بیکی پس اگر نجس را بهر دو بشویند پاک میشود واگر پاک را بهر دو بشویند نجس میشود واما آب مشتبه بمضاف پس ضرر ندارد استعمال آن ولکن در وضوء

آب استنجاء

آب غساله

آب غساله غسل

آب مجتمع از غسل ووضوء

آب سؤر

آب مشتبه بغصب ونجس ومضاف

وغسل ازالهٔ نجاست مشروط است باینکه از هردو باشد نه از یکی که استعمال در وضوء
وغسل وازالهٔ نجاست کافی نیست س آیا عرق آب مطلق است ومیشود
بمجمع اثان تطهیر از حدث وخبث نمود یا نه ج بلی عرق آب نیز آب است وتطهیر از جمیع
انواع حدث وخبث میتوان نمود س آب جاری کمتر از کر که نبع داشته باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود یا نه مثل چشمهای کوچك که در ولایت عجم متداول
است واگر نبع نداشته باشد چه طور است ج همینکه ماده داشته باشد بملاقات
نجاست نجس نمیشود هرچند کمتر از کر باشد وهرچند ماده بنحو عرق باشد س
آب جاری کمتر از کر بی ماده بملاقات نجاست نجس میشود یا نه ج نجس میشود هرچند
یك مثقال کم باشد س آب جاری که از منبع منقطع شد در تقبیه آن تساوی
سطوح شرط است در اتحاد کریت آن یا نه بسا که از خانه بخانه دیگر جاری بوده که بنای
احدهما فوق دیگر بوده وحال همه یك آب است واز محل انقطاع تا آخر میاه بقدر کر
باشد حکم کر دارد یا نه ج بسم الله وله الحمد ظاهر در نزد احقر کفایت مجرد اتصال
است هیئت اجتماعیه در کر شرط نیست س آب که از زمین بیرون آید در
روی زمین جاری نشود ونه مانند آن از چاه وکمتر از کر باشد در حکم آب کثیر است
یا قلیل ج اگر صاحب ماده باشد در حکم آب قلیل نیست والا اگر صاحب ماده نباشد
اگر کمتر از کر باشد قلیل است س چشمهای کوچك که آب آنها ایستاده باشد و
جاری نشود وکمتر از کر باشد بملاقات نجس نجس میشود یا نه ج در حکم جاری است
در عدم انفعال بلکه اگر بسبب تغیر نجس شود پاك میشود بزوال تغیر وحاجت
بهر کم کردن مثل آب چاه وجوش خوردن آب تازه وامتزاج آب تازه با آب سابق نیست
هرچند احوط است س اگر تغیر آب چاه وچشمه وحوض نجس متنجس شود آیا
نجس ومتنجس یك حکم دارند یا حکم متنجس دیگر میباشد مثل اینکه یك قوابه رنگ
نجس شد بواسطه آنکه فضلهٔ موش در آن افتاد وآن رنگ را مثلا در حوضی ریختند
که بسبب آن تمام آب حوض رنگین شد آیا آب حوض پاك است یا نجس بینوا توجروا

ج تحقیق آنست که شرط تغیر بنجاست آنست که از عین نجاست نجس شود وامّا
اگر متنجس باعث تغیر شود آن بر دو قسم است یکی آنست که متنجس وصف نجاست
در آب ظاهر میکند دوم آنست که وصف غیر نجاست را در آب ظاهر میکند در اوّل
نجس است و در ثانی پاک است و پاک کننده است اگر باقی باطلاق باشد و مضاف
نشود س اگر آب چاه کمتر از کر باشد در حکم جاری است یا نه ج بلی در حکم جاری است
باین معنی که نجس نمیشود بملاقات س در نزح آب چاه هرگاه زوال تغیر بشود
آیا دست آبکش و هرجائی که آن آب نجس رسیده است مثل دلو و ریسمان و دیوار
چاه وغیره بر تبعیت پاک می شود یا نه بیّنوا توجروا ج بسم الله وله الحمد بلی تمام
این مذکورات بر تبعیت چاه پاک میشود س حقیقت چاه را بیان فرمایند
که چاه عبارت از چه چیز میباشد ج اوّلاً چاه امر عرفی میباشد در تشخیص او باید
رجوع بعرف عرب در لفظ بیر و عرف فارسیان در لفظ چاه شود و ثانیاً آنکه داعی
بعد از تشخیص فقها و اهل خبره بمساعدت عرف عام تشخیص کردم این است که
چاه عبارت از گودی در زمین میباشد که حفر بکنی یا خود بخود حفر بشود و از ان
آب ظاهر شود چه از عرق یعنی رگ زمین وچه از عرق بشرط آنکه از ان جاری
نشود که اگر جاری شود مثل چاه نجف قناة میگویند نه چاه و همچنین اگر از خود
مادّه نداشته باشد بلکه جمع از آب باران یا غیر آن شود چاه نیست وحکم آن حکم
آب راکد است که اگر کمتر از کر است نجس میشود والّا پاک است س آب چاه خواه
بقدر کر باشد خواه کمتر از کر خواه بطریق فواره از زمین جوشیده در چاه جمع شده
باشد خواه بطریق ترشح هرگاه متغیر شود بنجاست چه طور پاک میشود و اگر آنرا
همین طور بگذارند که تغیر خود بخود زائل شود پاک میشود یا ضرورت نزح و القاء
کر هست در پاک شدن و در القاء کر ریختن یک کر آب تمام دفعةً واحدةً شرط است
در تطهیر یا آنکه اتصال هر دو آب کافی است و دیوار و اطراف چاه بر تبعیت پاک
میشود یا نه بیّنوا توجروا ج بعد از تغیر چاه از نجاست نجس میشود لکن طریق

تطهیر آن بچند نحو است اوّل آنکه آب جاری یا کُر در او ریخته شود یا باو متصل شود
بحدّی که زوال تغیر باتصال جاری یا کر یا باران شود دوّم آنست که آنقدر نزح نمایند
که زوال تغیّر بشود سوم آنست که خودبخود زوال تغیّر شود که در هیو قت اقوی حکم طهارت
است واحوط آنست که در هیو قت نیز آنقدر بکشند که اگر تغیر میشد زائل میشد یا آنکه
بمطهّر دیگر تطهیر کنند و در نزح موجب زوال تغیّر نیز به تبعیت دلو و ریسمان
و چوب بزه و چرخ چاه و دیوار چاه پاك میشود **س** آب چاه خواه بطریق فواره
از زمین جوشیده در چاه جمع شود خواه بطریق ترشح خواه کر باشد خواه کمتر از کر
بملاقات نجاست اگر تغیّر بهم رساند نجس میشود یا نه و در شق ثانی چه طور پاك میشود
بینوا اجرکم الله بالخیر والسّعادة **ج** بسم الله وله الحمد آب چاه بمجرد ملاقات نجاست
نجس نمیشود و نزح مقدار برائی اشیاء مخصوصه واجب نیست و مضائقه از مستحب
بودن آن نداریم و اگر متغیّر شود نجس میشود و طریق تطهیر آن گذشت **س**
نجاساتی که وارد بچاه میشود و از برای هر یك قدر معیّنی در شرع وارد شده
که باید نزح نمود آیا چاه بورود نجاست نجس میشود و نزح مقدر شرعی واجب است
یا نه **ج** چاه بملاقات هیچ نجاستی نجس نمیشود و نزح مقدرات مستحب است بلی بتغییر
نجس میشود و مطهّر او و مطهّر جواشی و این است که نزح کنند بمقداری که زوال
تغیّرش بشود و اگر تغیّر بر نجسی حاصل شود که از برای او مقدری باشد که زوال
تغیّر قبل از حصول مقدر باشد در هیو قت بهتر آنست که بعد از زوال تغیر نزح
نمایند تا بمقدّر **س** نجس العین مثلاً هرگاه در چاه که کمتر از کر آب داشته باشد
یا زائد از کر بیفتد آب چاه نجس میشود یا نه بینوا توجروا **ج** نجس نمیشود مگر
بتغییر احد اوصاف ثلثه **س** آیا نزح دلاء مقدره از برای اشیای مذکوره کتب و غیره
باید بعد از اخراج آن اشیاء شود یا اگر در اثنای نزح هم خارج شود موجب استیناف
نیست ما بقی را بکشد **ج** حکم نزح مقدر وجوباً و استحباباً بعد از خروج و اخراج
موجب آن میباشد پس باید اقل شی نجس را بیرون آورد و بعد از بیرون آوردن



[illegible]

حاشیه متعلق صفحه ۲۴۴ در منزوحات بئر یعنی کشیدن دلوهای مقرر جای این فتوای جناب شیخ زین العابدین دام ظله العالی

که این مسئله بتفصیل در آخر این کتاب در ملحقات مسائل نوشته شده در اینجا هم لازم فهم میشود قال جناب الشیخ مد ظله باید دانست که جمعی از علمای متاخرین چاه را مثل چشمه و کر جاری میدانند و میفرمایند که بملاقات نجاست نجس نمیشود بلی بتغیر اوصاف ثلثه او یعنی مزه و رنگ و بو نجس میشود و نزح یعنی کشیدن دلوهای مقرره چاه را واجب نمیدانند و داعی نیز مستحب میدانم و لهذا در این کتاب و کتاب بیت العباد متعرض نشدم و اگر کسی استحبابا یا احتیاطا یا تعبدا بکشد طرز نزح را در پس بکشد ...

شتر چه ماده چه نر هر گاه بمیرد تمام آب	خون کم و خون مرغ و مثل آن ۱۰ دلو	عرق جنب از حرام و عرق حیوان خلال یعنی نجاست خوار بر فرض قائل بودن بنجاست آن بلکه در هر چیز که نص در آن وارد نیست مثل مردن فیل و غیر آن از هالا نص فیه تمام آب
گاو نر هر گاه بمیرد تمام آب	شراب و ایضا هر مسکر مایع و روان بنا بر الحاق بعضی هر چند ظهوری ندارد تمام آب	غسل کردن جنب در چاه که بدنش خالی از نجاست عینیه باشد و همچنین در دخل شدن جنب در چاه هفت دلو ۷ دلو
گاو ماده هر گاه بمیرد هر چند نزد اکثر تمام آب است ولکن یک کر	منی انسان خواه غیر انسان تمام آب	بدانکه در جمیع اقسام کشیدن سوای کشیدن تمام آب بالا اول سبب نزح را بیرون آورد بعد از آن مشغول به نزح شود و در دلو دلو متعارف آن چاه معتبر است و بهتر آنست که دو من و نیم از من شاه آب بگیرد تخمینا و یک دلو بزرگ که مثلا ده دلو آب بگیرد کافی نیست باید بتدریج بکشند و اگر سبب نزح متعدد باشد چه مثل هم باشند مثلا دو موش چه مختلف مثلا یک موش و یک گربه مقدر هر یک را بکشند تا زمانیکه آب در چاه است و بهتر آنست که بعد بیرون آمدن آب در چاه بتقدیر مقدر را بکشند و این همه در وقتی است که آب چاه متغیر در رنگ و بو و مزه از نجاست نشود که اگر متغیر شود باید اول نقد بکشند که زوال تغیر شود و بعد از زوال تغیر اگر نزح مقدری داشته باشد آن مقدر را بکشند و در آب کشیدن اسلام و عدالت و مرد بودن و قصد و نیت بلکه انسان و حیوان بودن شرط نیست و اگر کشیدن تمام آب چاه متعذر یا متعسر باشد تراوح کنند یعنی چهار کس باید بیشتر دو دو
اسپ هر گاه بمیرد یک کر	بول غیر ماکول اللحم حتی انسان لکن غیر مرد و غیر طفل چهل دلو لکن بنا بر احوط حتی در طفل تمام آب	
قاطر هر گاه بمیرد یک کر	بول مرد چهل دلو ۴۰ دلو	
خر هر گاه بمیرد یک کر	بول طفل که غذا او بر شیر غالب باشد تا بالغ شدن هفت دلو ۷ دلو	
سگ و گربه و هر چه در جثه مانند اینها یا مابین اینها باشد و بمیرد چهل دلو ۴۰ دلو	بول طفل شیرخوار یک دلو ۱ دلو	
سگ اگر زنده بیرون بیاید هفت دلو ۷ دلو	غائط انسان چه خشک چه تر اگر از هم بپاشد و متفرق الاجزا شود چهل دلو مگر نزد بعضی پنجاه ۵۰ دلو	
مرغ از شتر مرغ یا کبوتر اگر بمیرد هفت دلو ۷ دلو	غائط انسان چه خشک چه تر اگر از هم نپاشد ده دلو ۱۰ دلو	
موش اگر بمیرد و از هم بپاشد هفت دلو ۷ دلو	انسان مسلم چه مرد چه زن و چه طفل هر گاه بمیرد هفتاد دلو ۷۰ دلو	
موش اگر بمیرد و از هم نپاشد ۵ دلو	کافر چه زن چه مرد و چه طفل بنا بر بعضی تمام آب	
مار و عقرب و چلپاسه اگر بمیرد هر چند در مردن حیوانی که خون جهنده ندارد نشسته باشد چاه نجس نمیشود ۳ دلو	باران مخلوط ببول و غائط آدمی اگر در چاه برود سی دلو ۳۰ دلو	
چلپاسه که مار مالی گویند اگر بمیرد ۷ دلو	باران مخلوط بغائط سگ سی دلو ۳۰ دلو	
گنجشک و مثل آن اگر بمیرد یک دلو و بهتر ۳ دلو	فضله مرغ خانگی اگر در چاه بیفتد پنج دلو هر چند حیوانیکه گوشت آن را نخورند از فضله اش چاه نجس نمیشود پنج دلو ۵ دلو	
خون انسان تمام آب		
خون نجس العین یعنی سگ و خوک و کافر بنا بر الحاق بعضی علما هر چند ظهوری ندارد تمام آب		
خون رعاف یعنی دماغ و بینی هر چند چند دلو کفایت میکند بگویند بعضی از علما است یعنی دو یا سه دلو		
خون ذبح گوسفند که بسیار برود بچاه ۵۰ دلو		
خون کشتن مرغ و کبوتر هر چند چند دلو کافی است بنا بر بعضی از علما است یعنی دو یا سه دلو		

هم نشوند و سنگ و چوب و حبوب و نیز اجای چاه و دست و لباس آبکش و ریسمان به تبعیت آب چاه نیز پاک میشود فقط نواب جان از سوالی که در ملحقات این کتاب است صفحه [illegible]

[illegible]



نزح نماید و تا ما دامی که سبب نزح و موجب آن در چاه موجود باشد نزح مقدر فائده
ندارد س چیز متنجس از غوطه کردن در چاه طاهر میشود یا نه و چاه هم طاهر میماند
یا نجس ج بلی طاهر میشود و چاه هم طاهر میماند والله العالم س اگر باران اینقدر
ببارد که بر روی زمین صلب جاری شود آیا در حکم جاری است یا نه ج جریان در آب باران
شرط نیست لعموم ما اصابه المطر فقد طهر س اگر آب باران بر روی زمین جاری
نشود در حکم آب جاری است یا نه ج جریان در آب باران شرط نیست بلکه مدار بر صدق
باران است هرچند یکقطره باشد س در باران برای تطهیر جریان شرط است یا
اگر شرط نیست پس رخت نجس یا شیئی دیگر نجس اگر در زیر آسمان باشد و باران بطور
ترشح ببارد که آب جاری نشود و قطرات باران ببعض آن رخت و اشیاء نجس برسد و ببعض
نرسد پس آن بعض که قطرات باران بر آن رسیده طاهر میشود یا نه ج بلی طاهر میشود
آنقدر یکه باران باو رسیده است و از برای تطهیر جریان شرط نیست بلکه بهمان طور
ترشح کفایت میکند س در باران هرگاه برای تطهیر نزد آنقبله جریان شرط نیست
پس اگر چاه نجس باشد یا حوض و خم از آب نجس پر باشد و سر گشاده زیر آسمان باشد یا
زیر آسمان نباشد و باران کم بطریق ترشح بارد بنحویکه بر زمین سخت هم جاری نشود بلکه
بهمه جا قطرات باران نرسد و کم کم قطرات باران از ترشح در چاه و حوض و خم برسد آیا آب
چاه و حوض و خم پاک میشوند یا نه بینوا توجروا ج اگر همه سطح ظاهرش یا معظم و اکثر
را باران بگیرد هرچند آن باران بواسطه عدم طول زمان یا ضعف دانهای آن در زمین
جاری نشود در چنین وقتی آن چاه و حوض و خم پاک است و اگر هرآئینه مثل یک قطره
یا دو قطره یا بیشتر که اکثر سطح ظاهر نباشد احتیاط نمایند هرچند حکم بطهارت خالی
از قوت نیست و خم و حوض نیز هر دو به تبعیت آب در آنها پاک میشود س هنگام
باریدن باران بر آب قلیل هرگاه نجاست بآن ملاقات کند نجس میشود یا نه ج
خیر نجس نمیشود بلکه آن آب قلیل در حکم باران است بلکه اگر باران بزمین نجس برخورد
و برخت یا چیز دیگر برسد پاک است بلکه اگر باعیان نجسه برخورد و برخت یا چیز دیگر

برگردد عیناً نه ترشحاً نیز پاک است بشرط عدم تغیر آن س آب باران که مطهر است
هرگاه بر زمین پاک ببارد و ترشح آن بر زمین نجس برسد پاک میکند یا نه ج اگر بر آن
باران صدق باران شود مطهر میباشد و الا محل اشکال است پس آنرا مطهر ندانند
علی الاحوط س هرگاه باد و دمهٔ آن باران را داخل اطاق نجس نمایند آن اطاق
پاک میشود یا نه ج بلی پاک میشود علی الاقوی چنانچه بسا از حیل باران را بمحل نجس
برسانند س سقف خانه گل نجس اندوده میشود و بعد باران بر آن میبارد
و در حال باریدن یا بعد از آن آب از سقف بقطرات میریزد و داخل خانه میشود آیا
آن قطرات پاک است یا نه ج پاک است س حوض آب کمتر از کر هرگاه در تهٔ آن سنگ
ریزه و سفال وغیره در حال نجاست بوده باشد همه پاک میشوند از باران یا نه و
مطهر بودن آب باران چه قدر است ج بلی سنگریزه و آجر و سفال نیز پاک میشوند
بشرط وصول آب طاهر بموضع نجس در حال باران که حائل نباشد و آب باران مطهر است
آن دائر مدار عرف و جریان از آسمان است خواه جاری شود در روی زمین یا نه
علی الاصح س حوض است با آب و آبی که درمیان آنست نجس شده و از سوراخ
بام باران بآن وارد میشود آیا آب حوض پاک میشود یا نه و بر فرضیکه پاک نشود
چه قدر باران مطهر است و عرض دیگر آنکه در باب مسئله مفروضه از بعضی علما
سوال شد فرمودند پاک میشود هرگاه حین باریدن مزج حاصل شود درین مسئله
شبهه شده است که باران وارد حوض میشود چه طور میشود که ممازجت حاصل
نشود ج اظهر آنست که در تطهیر آب نجس با آب باران یا کر و جاری مثلاً ممازجت شرط
نیست و مجرد اتصال کافیست و اگر بخواهند ممازجت حاصل شود باید در زیر
باران بایستد و به پاروی در حین باریدن باران آب را زیر و زبر کند و موج
دهد و مدار در باران بر صدق عرفی است و اشتراط جریان از میزاب احوط است
س هرگاه آب حوض نجس باشد و از سوراخ پشت بام و از حواشی آن باران بیاید
آیا در بنصورت حوض و آب حوض پاک میشود یا نه ج با ممازجت قطعاً پاک میشود

واقوی پاک شدن بباران است بی اشتراط ممازجت **س** در محل ریختن آب چاه
بجهت حوض هرگاه قطرات باران بران ریخته شود وبا عانت آب چاه آن قطرات باران را
بحوض نجس رساند آن حوض پاک میشود یانه **ج** حوض پاک نمیشود بجهت آنکه آب باران
بحوض نرسیده واصابه باو نکرده تا آنکه تطهیرش کند بلکه باب ممر حوض رسیده بلی اگر
باران منقطع نشود در حین جریان آب از ممر درینوقت میشود گفت که آب چون متصل
بباران است در حکم کر وجاری است که اگر نجاستی دران باشد وکمتر از کر باشد نجس
نمیشود وآب نجس را هم تطهیر میکند چنانچه اگر در ممر آب ناودان باران بریزد وآن ناودان
بحوض برسد آب حوض پاک میشود واحوط ممازجت است واقوی کفایت مجرد اتصال
است در تطهیر **س** برف ویخ بحدی زیاده باشد که اگر آب شود تقدیراً بقدر صد
کر آب داشته باشد وتدریجاً جریان پیدا کند وبقدر کر هم نمیشود حکم آب قلیل دارد
یانه **ج** حکم آب قلیل دارد **س** در وقتیکه برف ویخ نجس شود باینکه بقدر کر یا زیاد
تر است تقدیراً وتدریجاً از آن آب جاری شود نجس است یانه **ج** نجس است اگر از موضع
نجس آب شود یا آنکه فرض شود که یخ آبکی باشد که همه روی یخ نجس شده باشد الا
پاک است **س** آب مضاف وسائر اشیائیکه روان میباشند از غیر آب وغیر مضاف
مثل عرق وشیر وبول حیوان ماکول اللحم ونحو آن که پاک باشد رافع خبث وحدث
میکند یانه واگر نجس شود پاک میشود یا نه **ج** این همه مذکورات رافع خبث وحدث
نیست واگر نجس شود پاک نمیشود مگر اینکه از اضافت از آن اسم خارج شود وجامد
قابل تطهیر شود یا منقلب باب شود که درینوقت قابل تطهیر باب میباشد **س**
آیا آب مضاف طاهر است یا نجس **ج** آب مضاف بالذات طاهر است مگر اینکه آب
نجس باشد که آن نیز نجس است **س** آب مضاف که اصلش نجس باشد اگر بطور عرق
بگیرند طاهر ومطهر خبث وحدث است یانه **ج** بلی طاهر است ولکن جمیع اقسامش
رافع خبث وحدث نیست **س** اگر شک کند در مطلق ومضاف بودن آب چه کند
ج رجوع بحالت سابقه نماید که اگر سابق مطلق بود مطلق بداند واگر مضاف بود

مضاف بداند س اگر حالت سابقه معلوم نباشد چه کند ج در قلیل بی ماده
حکم مضاف را بر وجاری سازد و آنرا رافع خبث وحدث نداند واگر کر یا قلیل با
ماده است آنرا بملاقات بنجاست نجس ندانند ولکن مع ذلك آنرا نیز رافع حدث
وخبث ندانند س آب نجس بغیر آن پاك میشود یا نه ج خیر پاك نمیشود
بغیر آب ونه باب قلیل بلکه منحصر است تطهیر آن بآبی که بمحض ملاقات بنجاست نجس
نشود چون آب جاری وباران وکر وچشمه وچاه س در تطهیر آب نجس به کر
ونحو آن حصول ممازجت واتحاد شرط است یا نه ج اقوی عدم اشتراط ممازجت
میباشد هرچند احوط شرطیت ممازجت است حتی در آب باران که بنحوی نمایند که
آب باران ونحو آن باب نجس ممزوج شود اگرچه محض بارید ن باران واتصال
بکر ونحو آن کافیست چنانچه در اقسام آنها گذشت س آب نجس را هرگاه در
شربه ویا کوزه لبالب پرکرده سرش واز کرده باب کثیر غوطه کنند که هردو آب متصل
شود پاك میشود یا نه بینوا توجروا ج بلی بمجرد اتصال باب کثیر پاك میشود و احوط
اشتراط ممازجت میباشد پس باید آب شربه یا کوزه را مثلاً نصفه کرد تا آنکه
نصف آخر ممزوج شود آنگاه پاك میشود در مقدار کر س مقدار
کر را بیان فرمایند ج مقدار کر بحسب مساحت سه وجب ونیم است در طول و عرض
وعمق که مجموع آن چهل وسه وجب الا ثمن وجب میباشد بوجب متعارف و بحسب
وزن بسنك من تبریزی که ششصد وچهل مثقال صیرفی باشد صد و بست
هشت من الا بست مثقال صیرفی میباشد س اگر شك کند در کریت آب یعنی
اینکه این آب بقدر کر هست یا نه چه کند ج رجوع بحالت سابقه آب نماید که اگر در
سابق آب بمقدار کر بود کر بداند واگر کمتر از کر بود کمتر بداند واگر حالت سابقه
معلوم نباشد حکم قلیل را بر وجاری سازد علی الاحوط س اگر یقین بملاقات
وکریت هردو داشته باشد وزمان هردو نیز معلوم باشد حکمش چیست ج
حکم مسئله واضح است که اگر زمان کریت مقدم است بر زمان ملاقات نجاست

موخر پاك است و در عکس این نیز حکمش واضح که نجس است س اگر زمان کریت معلوم باشد و زمان ملاقات نجاست معلوم نباشد یا زمان کریت معلوم نباشد و زمان ملاقات نجاست معلوم باشد آن آب پاك است یا نجس ج در اول پاك است و در ثانی نجس س اگر یقین بکریت و ملاقات نجاست هر دو داشته باشد لکن نمیداند که کدام مقدم است و کدام موخر چه کند ج اقوی طهارت آن آب است و احوط اجتناب است از آن آب س اگر یقین در تقارن کریت و ملاقات نجاست داشته باشد یا که کریت و ملاقات نجاست هر دو باشتراك زمان حاصل شده یا شك در تقارن داشته باشد حکمش چیست ج حکمش گذشت که اقوی طهارت و احوط اجتناب است س آب نجس که کمتر از کر باشد بواسطه ریختن آب طاهر اگر از الجد کر نماید نجس است یا پاك ج نجس است س آب طاهر کمتر از کر را بواسطه ریختن آب نجس یا بول بقدر کر نماید چه حکم دارد ج نجس است و کر نمیشود هر چند بول مستهلك باب شود بلکه اگر تغیر بهم رساند بعد از زوال تغیر پاك نمیشود مگر اینکه بمطهر دیگر از قبیل باران یا جاری یا کر دیگر آنرا پاك کنند بشرطیکه مطهر متغیر نشود چنانکه گذشت س آب نجس اگر جمع شود کم و بقدر کر برسد پاك است یا نه ج پاك نمیشود هر چند بمقدار کر یا بقدر دریا شود و الله العالم

در مطهرات

س مطهرات را بیان فرمائید چند است ج مطهرات بیست چیز میباشد اول آب و آن پاك کننده است حتی خودش را دوم آفتاب و آن پاك میکند زمین و خاك زمین و دیوار و عمارات و در و پنجره و غیرها از منصوبات را سوم زمین و آن پاك مینماید ته قدم و ته نعلین و ته کفش را چهارم پنجم و ششم استحاله و انقلاب و انتقال است و مرجع همه فی الحقیقة آنست که حقیقت نجس العین مبدل شود بحقیقت طاهر العین هفتم اسلام آن پاك میکند کافر اصلی را از نجاست کفری و همچنین کفر حاصل بارتداد هر چند فطری باشد علی الاقوی هشتم نقص و آن کم شدن دو ثلث آب انگور است بعد از جوشیدن و قوام گرفتن که بکم شدن دو ثلث آن طهارت باقی حاصل میشود نهم

الات استنجاء از پنبه و سنگ و امثال آن که مطهر مخرج غائط اند بنحویکه ذکر شد در تخلی دهم برطرف شدن عین نجاست وجفاف رطوبت آن از بدن حیوان یازدهم تبعیت است باقسامی آن که در رساله زبدة العباد ذکر شد دوازدهم غائب شدن مسلم و آن مطهر بدن مسلم وطفل ممیز میباشد با علم او بنجاست وانقضای زمانی که احتمال تطهیر از آن ممکن باشد سیزدهم زائل شدن تغیر نجاست از آبیکه با ماده باشد چون آب جاری و حوضهای کوچک حمام که متصل است بخزینه یا بحوض بزرگ وساقیه وغیر آن اگرچه امتزاج بماده بعد از زوال تغیر در غیر جاری احوط میباشد چهاردهم استبراء حیوان که نجاست خوار باشد از حبس آن و خوراندن علف طاهر پانزدهم استبراء بعد از بول که مطهر بلل مشتبه میباشد شانزدهم غسل میت که مطهر بدن مرده غیر نبی و امام علیه السلام میباشد هفدهم نزح مقدرات چاه اگر چاه را بملاقات نجس بدانیم هیجدهم جدا شدن غساله که پاک میشود بسبب آن رطوبت باقیه در مغسول و آنچه در مغسول بماند بعد فشردن آن بنحو متعارف نوزدهم بیرون آمدن خون از محل ذبح یا محل نحر که بسبب آن پاک میشود خون متخلف در مذبوح و منحور بشرط خروج دم متعارف از مذبح حیوان بستم آب باران بعد از صدق اسم عرفا و نزول آن از آسمان و همچنین از ناودان و برگ درخت و نحو آن بشرط عدم انقطاع که پاک میکند نجس را بدون عصر و بدون حاجت بتعدد س عرق جنب بحرام و عرق حیوان جلال پاک است یا نه ج دلیل نجاست عرق جنب بحرام واضح نیست بلکه قول بطهارت قوی است و همچنین عرق حیوان جلال قبل از استبراء و اگر اجتناب نماید از هر دو بسیار خوب است خصوصا از عرق جنب بحرام که احتیاط در آن شدید تر است س آیا حیوان جلال غیر شتر در حکم آنست یا آنکه حکم مزبور مخصوص بشتر جلال است ج حکم مزبور مختص بشتر جلال میباشد اختصاصا علی مورد النص لو قلنا والله العالم س قول عدل واحد در طهارت و نجاست کفایت میکند یا نه ج با علم بنجاست سابق اعتبار قول عدل در نجاست و عدم اعتبار آن در تطهیر اقوی میباشد و بدون علم بنجاست اکتفا بقول او

میتوان نمود بلکه حاجت بقول کسی نیست و قاعدهٔ طهارت در اشیاء کافیست
س قول ذو الید در طهارت و نجاست کافیست ج بلی قول ذو الید معتبر است هر چند
زن باشد و هر چند سارق باشد س اگر ذو الید ظالم و غاصب باشد نسبت
بما فی یدش یا آنکه تصرفش در آن بعنوان عاریت یا اجاره و نحو آن باشد قولش مسموع
است در اخبار بطهارت یا نه و هم کسی که مباشر تربیت طفلست آیا قول آن در تطهیر
کافی است یا نه ج بلی قول ذو الید کافی است هر چند غاصب باشد بنابر اقوی و مربی
اطفال و مریض نیز قول ایشان در حق اطفال و مریض مسموع است بلکه قول کافر نیز
نسبت بچیزی که در تصرف اوست معتبر است س معنی ذو الید چیست ج
ذو الید کسی است که مستولی بر چیزی باشد اگر چه مالک نباشد و اگر چه در دست
او نباشد س بستن حنای نجس بر دست و سر و ریش چه صورت دارد ج
بعد از تطهیر جای بستن حناء رنگ آن پاک است مگر آنکه از عین حنا چیزی
باقی بماند که آن نجس است س لباس نجس بعد از تطهیرش هر گاه خورده اشنان
و نحو آن در آن باقی مانده باشد پاک است یا نه بینوا توجروا ج بسم الله والحمد
بلی پاک است مگر آنکه نجاست بجوفش نفوذ کرده باشد که در اینوقت ظاهر آن پاک
و جوفش نجس است س هر گاه لباس متنجس را تطهیر نموده و بعد از خشکانیدن
عین نجاست در آن دیده که باقیست پاک است یا نجس بینوا ارشدکم الله ج آن
موضع و هر جا که علم دارد که غساله این موضع نجس بآن رسیده است نجس است
و باقی پاک است س اگر چیز طاهر مرطوب ببعض چیزی که اکثر و اغلب آن نجس
باشد ملاقی باشد نجس خواهد شد یا نه ج نه خیر مگر آنکه قطع حاصل شود بملاقات
موضع نجس تفصیلا یا اجمالا و قطع حاصل شود نیز بتاثیر و تاثر از طرفین و الا
پاک است س چیزی نجس شده و موضع نجس مشتبه شده و چیز طاهری
با رطوبت بآن ملاقات مینماید آیا ملاقی طاهر است یا نه ج ملاقی شبهه محصوره
پاک است س ملاقی احد اطراف شبهه محصوره نجس است یا نه ج نجس نیست

ف ۱ قاعدهٔ طهارت یعنی کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر ۱۲
ف ۲ ذو الید یعنی قابض و متصرف ۱۲
ف ۳ سارق یعنی دزد ۱۲
ف ۴ غاصب یعنی غصب کننده ۱۲
ف ۵ بما فی یدش یعنی بچیزی که در دست اوست ۱۲
ف ۶ بعنوان یعنی بطور ۱۲
ف ۷ عاریت یعنی قرض ۱۲
ف ۸ اجاره معروف است ۱۲
ف ۹ مباشر یعنی کار کننده ۱۲
ف ۱۰ تربیت یعنی پرورش کننده ۱۲
ف ۱۱ مربی یعنی پرورش کننده ۱۲
ف ۱۲ مستولی یعنی دست یابنده ۱۲
ف ۱۳ خورده یعنی اندکی ۱۲
ف ۱۴ اشنان گیاهی است ۱۲
ف ۱۵ جوف شکم ۱۲
ف ۱۶ نفوذ یعنی فرو رفتن ۱۲
ف ۱۷ متنجس چیزی که بوی نجاست رسیده باشد ۱۲
ف ۱۸ غساله یعنی آب مستعمل ۱۲
ف ۱۹ مرطوب یعنی تر ۱۲
ف ۲۰ ملاقی یعنی ملاقات کننده ۱۲
ف ۲۱ نه خیر محاوره است ۱۲
ف ۲۲ قطع یعنی یقین ۱۲
ف ۲۳ تفصیلا یعنی از روی تفصیل و اجمالا از روی اجمال ۱۲
ف ۲۴ تاثیر و تاثر یعنی اثر کردن و اثر گرفتن ۱۲
ف ۲۵ از طرفین یعنی از هر دو طرف ۱۲
ف ۲۶ شبههٔ محصوره یعنی ... ۱۲

علی الاقوی هرچند احتیاط اولی است س ملاقات نمودن بدن نجس و ثوب
نجس با وصف نجاست بسطح حوض و زمین نهر و گل نهر و یا بوزغه و کرمهای ریزه در
حوض باعث نجاست آنها میشود یا نه ج با استیلاء آب کثیر هیچ از اشیاء مذکوره
نجس نمیشوند چنانچه هرگاه بدن و لباس در توی آب بر شئ متنجس برخورد نجس نمیشود
علی الاقوی س کیفیت نجس شدن ملاقی نجس را بیان فرمایند ج شئ پاک
ملاقات نجس نجس نمیشود مگر بعد از علم بتاثیر و تاثر نجاست س عدد محصور
چه قدر است ج بعضی گفته اند که اعتبار بعرف است و انصاف این است که ضابطه
دلیل معتبری داشته باشد ندارد و اخذ باحتیاط اولی است والله العالم س
صابون انگریزی که بران مُهر انگریزی برهر دانداش ثبت میباشد بلکه بلک شخصی که
عارف بلسان انگریزی بود بر مُهر بلک قالب دان صابون خوانده بود که از چربی خوک در
همچو صورت صابون انگریزی را استعمال کردن چه حکم دارد و صابون انگریزی نجس
است یا پاک ج صابون اگر از روغن است پاک است مگر اینکه علم بنجاست حاصل شود
و اگر از پیه باشد از دست کافر نمیتوان گرفتن و محکوم بنجاست است از دست
مسلمان گرفته شود یا آنکه بدانی که کافر از دست مسلمان پیه گرفت آن مال پاک
است س چرکی که از محل قروح میآید پاک است یا نه ج بلی پاک است س
چرک و ریم که از زخم ظاهر میشود پاک است یا نه ج بلی پاک است هرچند اصلش خون باشد
الا اینکه مخلوط بخون باشد که نجس است س آب مائل بحمره که از قروح نشر مینماید
پاک است یا نه ج اگر آب خون باشد نجس است و الا پاک است س پوست هاریزه
از دست و پا و از لب و از موضع دیگر که جدا میشود پاک است یا نه ج پاک است و
نجاست در قطعه مبانه از حی و میت است نه مثل مفروض در سوال س از بیل
که نجس باشد زمین رطوبت دار را میکنند آن خاک رطوبت دار که از بیل نجس رسید
پاک است یا نه ج با نجاست و رطوبت تا قلر موثره نجس میشود و بمجرد رطوبت و عدم
نقل و عدم تاثر و تاثیر حکم بنجاست آن نمیتوان نمود س نشادر که از دود

درست میکنند یا اینکه در تون حمام زباله نجس میسوزانند آیا نشادر پاک است یانه وسرهر که از پیه و دنبه درست میکنند پاک میباشد یا نه و صابون که در حلب وجای دیگر درست میکنند که ما از ید مسلمان میخریم پاک است یانه و هم که تون زباله نجس وخود نجس میسوزانند وآن تنور سیاه میشود آن سیاهی پاک است یانه ج همه پاک است وحکم بنجاست درهمه این سؤالات از جمله وسواس میباشد س وسواسی که شرعاً مذموم ولازم الاجتناب است حد شرعی آن چیست دراموره شرعیه و چه وقت شخص وسواسی میشود و بعد تحقق آن تکلیف آن چیست ج همینکه از متعارف خارج شد بحسب یقین واحتیاط این وسواس است وعلاجش رجوع بمتعارف وغالب مردم از متدینین است ویقین زیاده از متعارف ناس در حق او شرط نیست س شخصی که تارک الصلوة بالمره باشد چه در رمضان صائم باشد یا نباشد آیا محکوم بکفر است که جائز نیست مؤمن را با او طعام خوردن وسلام کردن یانه ج همین که ترک صلوة را حلال نداند ضرر ندارد س تارک الصلوة عبارت از چه کسی است وتارک الصلوة آیا کافر است یانه وکسیکه تمام عمر خود هیچ نماز نکرده آیا نماز میت او بکنند یانه ج تارک الصلوة عبارت است از کسیکه بالمره نماز نکند واگر نماز کند هرچند معلوم الصحة نباشد تارک الصلوة نیست بلی بناء علی القول بالوضع للصحیح تکون مشکوک الصحة والفساد بحکم الترک کمعلوم الفساد وتارک الصلوة کافر نیست وترک نماز بالمره منشأ است نه کفر ونماز میت از او ساقط نیست س فضله پرستوک پاک است یانه ج بسم الله ولله الحمد پاک است س آب دهن نجس است یا از خبائث است وبرفرض آخر مکیدن مرد زبان ولب زنان را جائز است یانه خصوص چهارده ساله ایشان که گویا اجماع اهل سلیقه از علماء رضوان الله علیهم برجواز است ج چون مفروض سؤال اجماع اهل سلیقه است حکم برخلاف خلاف سلیقه است س رطوبت فرج زن پاک است یا نجس است ج پاک است س شخصی تطهیر نجسی را فراموش کرده ودرچند ولایت ظروف وفروش

اهل آنجا هارا با آن نجاست استعمال نموده مدتی در نظرش نبوده تا زمانی بخاطرش آمد آیا لازم است که اعلام نماید یا نه ج لازم نیست که اعلام نماید و بر فرض اعلام لازم نیست بر مردم که تصدیق بقولش کنند مگر آنکه علم برایشان حاصل شود س هرگاه چیزی را شخص عاریت گرفت و نجس کرد در زمان رد اعلام آن لازم است یا نه ج اگر چیزی است که عادةً با رطوبت استعمال میشود چون ظرف مثلا پس باید اعلام نماید و الا در مثل فرش و نحو آن واجب نیست اعلام اگرچه احوط اعلام است مطلقا س هرگاه لباس یا فرش و نحو آن از شخص نجس باشد با رطوبت مسریه و شخص دیگر بر او وارد شود و بر روی آنها بنشیند مثلا اعلام بنجاست بصاحب خانه لازم است یا نه ج لازم نیست اعلام اگرچه احوط است س حمل صحت بر فعل مسلم آیا در فعل خود هم هست یا محض در افعال غیر بنوا ج در افعال خود هم هست در افعال ماضیه س اگر بینه بر خلاف هم خبر دهند در طهارت و نجاست یا بینه یا ذو الید مختلف باشند تکلیف چیست ج اگر ترجیح نباشد و حالت سابقه معلوم نباشد بنا را بر طهارت آن شئ بگذارند و اگر حالت سابقه معلوم باشد پس اگر نجاست بوده بنا را بر نجاست بگذارند والله العالم

در نجاسات

س عدد نجاسات را بیان فرمایند ج نجاسات ده چیز است اوّل و دوم بول و غائط حیوان حرام گوشت بالذات که صاحب خون جهنده باشد که آن خون از رگ بیرون آید چه از حیوان پرنده باشد و چه از غیر پرنده و چه حرام گوشت بالذات باشد چه بالعرض مثل حیوان موطوءهٔ انسان یا جلّاله یعنی نجاست خوار سوم منی حیوانی که خون جهنده داشته باشد چهارم خون حیوانی که صاحب خون جهنده باشد چه حلال گوشت باشد و چه حرام گوشت پنجم و ششم سگ و خوک صحرائی هفتم میت حیوانی که صاحب خون جهنده باشد مگر نبی و امام و شهید و معصوم غیر امام در حکم امام است هشتم کافر چه حربی باشد و چه نباشد نهم شراب و هر مسکری که بالاصالة مائع و روان باشد دهم فقاع و آن چیزی است که از جو عمل می آورند

بالاصالة یعنی در اصل ۱۲

مائع یعنی روان یعنی جاری ۱۲

متعارف اهل زراعت است که در تحت اشجار کدو و بادنجان و کاهو و اسفناج و
امثال آن نجاست میریزند و بعد آب بران بندند و بعد آن سبزیها و کاهو را مثلا با
ریشه یا بی ریشه می چینند و می بینیم که آنها گل آلوده اند از گل همان زمین مذکور
آیا اشیاء مسطوره پاک اند یا نجس ج همه آنها پاکند مادامیکه علم باختلاط باجزاء
نجسه نباشد لقوله کل شئ طاهر حتی تعلم انه قذر س خریدن فضله گاو و بز
و شتر بجهت سوزاندن در طبخ طعام جائز است یا نه ج بلی جائز است س آب
امالله که به تنهائی بر میگردد نجس است یا نه ج اگر با نجاست باشد نجس است والا
پاک است زیراکه علم بملاقات نجاست حاصل نیست و بر فرض ملاقات ملاقات
در باطن متنجس نیست پس باعث نجاست آن نمیشود بلی اگر از خارج چیزی ملاقات
بنجاست نماید در باطن مرئی مثل باطن دهن و باطن چشم و بینی پس از زوال عین
نماید هر چند بعد از بیرون آوردن عین نجاست درون نباشد س آیا جائز
است انتفاع باعیان نجسه و متنجسه که قابل تطهیر نباشد یا نه ج انتفاع باعیان
نجسه مطلقا جائز نیست مگر در تسمید خضروات بقذرات و بعضی از موارد دیگر
چون گرم نمودن آب حمام را بسوزاندن آن و نحو آن و همچنین است انتفاع به متنجس
مگر روغن نجس بسوزاندن آن در زیر آسمان علی الاحوط بلکه مطلقا علی الاقوی
دیگر آب نیل صبّاغین که نجس شده باشد جائز است انتفاع بآن و همچنین سایر
چیزهائیکه سیرت مستمره بر جواز انتفاع بآن باشد س خون و فضلات ائمه
طاهرین روحنا و روح العالمین لهم الفداء پاک است یا نجس بینوا توجروا ج نجس
مصطلح که بمعنی خبث باشد نیست بلکه باید تبرک بانها نمود مثل ابدان مبارک
ایشان صلوات الله علیهم بعد از وفات و قبل از غسل که عنوان میت آدمی صادق
است و مع ذلک قبل از غسل پاک است و لکن بدانکه غسل ابدان ایشان واجب است
تعبدا و خون و فضلات ایشان نیز شستن لازم است بجهت پیروی و امتثال
بفرمائش خودشان چنانچه بدن مبارک ایشان را که اطهر ابدانند باید غسل داد

بعد از فوت ایشان بجهت امتثال امر شان چنانچه وارد شده است که بعد از فوت حضرت رسول صلوات الله علیه وآله ندائی شنیدند که از منادی ظاهر شد که گفت بدن پیغمبر را غسل ندهید که بدن نبی طاهر ابدان است که حاجت بغسل ندارد حضرت امیر علیه السلام فرمود بعد از ین ندای فرمود دور شو ای شیطان که آن حضرت خود وصیت نموده که او را غسل دهم و آن بدن مطهر را غسل داد بلکه لازم است شستن بجهت اینکه خود آن بزرگوار امر بشستن می نمودند و خود ایشان می شستند و هرگز اظهار نفرمودند که حاجت بشستن نیست چنانچه از ابوبصیر که نابینا بود منقول است که روزی داخل شدم بمولای خود امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت مشغول بنماز بود پس عصاکش من بمن گفت که در جامه حضرت خون میباشد پس چون آنحضرت از نماز فارغ شد گفتم که عصاکش من بمن گفت که جامه شما خون آلوده است حضرت در جواب فرمود که خون ما اهلبیت پاک است و حاجت بشستن ندارد با اینکه مانع بحسب ظاهر نبوده بلکه عذر گفتند که من دمل دارم و جامه نمیشویم تا آنکه خوب شود **س** خون سفیدی که در بعضی از روایات وارد شده که حضرت فصد نمود و بقدر یك طشت خون سفید ظاهر شد آیا چنین خونی نجس است یا نه **ج** اگر درین زمان چنین چیزی واقع شود و معلوم شود که خون است و سفید است احتیاط لازم است ولکن با سفیدی حصول علم باینکه این خون است در غایت اشکال است و روایت مرقومه هم تصریحی در خصوص خون ابیض از کلام امام علیه السلام نیست بلکه فصاد و راوی چنین فهمیده است و روایت اینست که حدثنی بعض اصحابنا عن بعض فصادی العسکر من النصاری ان ابا محمد علیه السلام بعث الیه یوما فی وقت صلوة الظهر فقال افصد هذا العرق قال وناولنی عرقا لم افهمه من العروق التی تفصد فقلت فی نفسی ما رایت امرا اعجب من هذا یامرنی ان افصد فی وقت الظهر ولیس بوقت فصد والثانیة عرق لا افهمه ثم قال انتظر وکن فی الدار فلما امسی دعانی وقال لی سرح الدم فسرحت ثم قال لی

امیر یعنی حاکم ۱۲
منادی ندا کننده ۱۲
عصاکش عصابردار ۱۲
مانع یعنی امری که مانع باشد ۱۲
واقع یعنی ظاهر شود ۱۲
اشکال یعنی مشکل ۱۲
ابیض سفید ۱۲
عسکر لشکر ۱۲
ابا محمد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام ۱۲
عرق بکسر عین ... رگ ۱۲
سرح یعنی رها کن دم یعنی خون ... تسریح ۱۲



امسك فامسكت ثم قال لی کن فی الدار فلما کان نصف اللیل ارسل الی وقال لی سرّح الدم
قال فتعجبت اکثر من عجبی الاول فکرهت ان اسأله قال فسرحت فخرج دم ابیض کانه الملح
قال ثم قال لی اجلس قال فجلست قال کن فی الدار فلما اصبحت امر قهرمانه ان یعطینی ثلث
دنانیر فاخذتها وخرجت حتی اتیت ابن بختیشوع النصرانی فقصصت علیه القصة قال
فقال لی والله ما افهم ما تقول ولا اعرفه فی شیء من الطب ولا قرأته فی کتاب ولا اعلم فی
دهرنا اعلم بکتب النصرانیة من فلان الفارسی فاخرج الیه قال فاکتریت زورقا الی البصرة
واتیت الاهواز ثم صرت الی فارس الی صاحبی فاخبرته الخبر قال فقال لی انظرنی
ایاما فانظرته ثم اتیته متقاضیا قال فقال لی ان هذا الذی تحکیه عن هذا الرجل
فعله المسیح فی دهره مرة بلی درین حدیث مرویست از ابی محمد امام حسن عسکری ع
وابن بختیشوع طبیب مشهوری بود وجبرئیل ابن بختیشوع طبیب هارون الرشید
بوده که در وقت فوت او حاضر بوده اسم دم در کلام امام علیه السلام نیز در دو دفعه
واقع شده ولکن صراحت ندارد بلی علامه اعلی الله مقامه نظرم می آید که در نهایه
تصریح نموده که خون حیض چند قسم است وچند لون است یکی لون سفید والله العالم
س خونیکه ظاهر میشود از درخت در مصیبت حضرات ائمه علیهم السلام چنانچه
معروفست که در زرآباد قزوین در روز عاشوره از درخت یا از شاخه آن خون
میآید که در صورت اشتباه هلال محرم تمیز یوم عاشوره را بان مینمایند آیا چنین
خونی نجس است یا نه ج این خون وامثال این خون که از کلوخ وزیر سنگ ظاهر
میشود بجهت مصیبت پاک است س خونیکه در تخم ظاهر میشود نجس است
یا نه ج اگر قطع نماید که خون علقه است نجس است مادامیکه باقیست برین صورت
واگر مضغه شود احتیاط باید نمود واگر علم نداشته باشد بعلقه بودن احتیاط اولی است
س تخم مرغیکه از شکم مرغ مرده بیرون می آورند پاک است یا نه ج اگر پوست
نازك بسته باشد احتیاط نمایند واگر پوست کلفت وسخت بسته باشند پاک است
ولکن بشویند پوست او را اگر ملاقات نماید با مرده حیوان در حال رطوبت نجس

---

١ ابیض سفید ١٢
٢ ملح ای نمك ١٢ قهرمان فرمان بردار
٣ بغیر لو کرد نعیره ١٢ دنانیر جمع دینار
٤ قرآت قصه ١٢ یعنی اثر فرخ ١٢
٥ کتب جمع کتاب ١٢
٦ فاکتریت یعنی کرایه کردم ١٢
٧ زورق ای کشتی ١٢
٨ اهواز بفتح نام شهری ١٢
٩ صاحبی یعنی صاحب حاجت خود ادرا مخوانستم ١٢
١٠ انظرنی ای کسیکه ایاما یعنی چند روز توقف کن ١٢
١١ فعله ای کرد آنرا ١٢
١٢ دهر یعنی زمانه ورده ١٢
١٣ جبرئیل نام است ای یکمرتبه ١٢
١٤ دم یعنی خون ١٢
١٥ لعن بفتح لام بیان آنکه ١٢
١٦ زرآباد نام مقام از توابع قزوین ١٢
١٧ شاخه یعنی شاخ ١٢
١٨ تمیز یعنی شناخت ١٢
١٩ امثال جمع مثل یعنی مانند ١٢
٢٠ تخم یعنی بیضه ١٢
٢١ قطع یعنی یقین ١٢
٢٢ علقه پاره از خون بسته ١٢
٢٣ مضغه پاره گوشت ١٢
٢٤ کلفت ای غفس ١٢



جوجهای مرده که در تخم میباشد که قطع نداریم باید اجتناب از آنها اجتناب از آنها لازم است یا نه ج بلی اجتناب لازم است س نافهٔ آهو چه صورت دارد ج نافه مشک پاک است و خونی که در و مستحیل بمشک شده نیز پاک است علی الاقوی س نافه آهو اگر خریده شود و معلوم نباشد که از زنده جدا کرده اند یا نه چه صورت دارد ج اگر از مسلمان خریده شود پاک و همچنین اگر از کافر خریده شود و بدانیم آن کافر از مسلم گرفته نیز پاک است بلکه اقوی آنست که نافه مطلقا پاک است اگر چه از کافر خریده شود زیرا که نافه از میته و زنده هر دو مستثنی است حاجت بتذکیه ندارد هر چند احوط اجتناب از نافه است مطلقا بجهت خلاف فاضل هندی که نجس میدانند چه از مرده جدا کنند و چه از زنده مگر در جائیکه علم شرعی حاصل شود که از آهوی مذکی آن نافه را جدا ساخته اند یا از مسلم خریده شود و اگر از زنده جدا کنند احتیاط کمتر خواهد بود بجهت خلاف علامه اعلی الله مقامه که جدا شده از آهوی مرده را نجس دانسته و از زنده را پاک هر چند اقوی چنانچه گذشت طهارت است مطلقا هم از جهت خونش که مشک شده و هم از جهت نافه والله العالم س ناخن مثلا سنگ بر روی آن خورده و خون مرده در زیر آن جمع شده بعد فجر بهم رسیده و آن خون بیرون میآید آن خون نجس است یا پاک ج اگر خون استحاله شده پاک است و اگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است حکم در غیر ناخن س اگر سوزن در بدن فرو رود و چاقو که بدن را ببرد دم چاقو و نوک سوزن نجس است یا نه ج پاک است مگر آنکه سوزن و چاقو خون آلوده باشد و ملاقات بنجاست در باطن ضرر ندارد س اگر در آب گوشت خون بریزد هنگامیکه میجوشد نجس میکند آنرا یا نه ج بلی نجس میکند آنرا هر چند خون کم باشد و قول باینکه آتش مطهر اوست چنانچه در حدیث است ضعیف است س اگر با آب دهن خون را از جائی ازاله نماید پاک میشود یا نه و همچنین اگر در آب گوشت یا آش خون بیفتد بجوش آتش زائل شود پاک میشود چنانچه در حدیث وارد است بان النار تاکله

ج خیر پاک نمیشود چنانچه سید بحر العلوم اشاره بان فرموده ... والدّم لا یزال بالبصاق + او غلیان منه فی الامراق س خونابه میت بعد از اغسال ثلثه آیا نجس است یا نه ج خونابه میت در هر حال نجس است چه بعد از غسل و چه قبل از غسل باشد بلی چرک و ریم و رطوبت خارج از میت قبل از اغسال ثلثه بالعرض نجس است و بعد از اغسال پاک است خلاصه خون میت و بول میت و منی میت و غائط آن هم نجس است هر چند بعد از غسل باشد س بیره مایه که از شکم بره و بزغاله مرده بیرون میاورند قبل از انکه علف خور شود پاک است یا نه و حکم شیر در پستان میت چه صورت دارد ج شیر آن یا بنیرمایه که در واست پاک است هر چند احوط اجتناب از شیر آن میباشد و شیر یکه از پستان میت طاهر العین بیرون بیاید بعضی قائل اند بطهارت آن اگر چه حرام گوشت باشد و حدیث نیز درین خصوص وارد شده و لکن احتیاط اولی میباشد س سگ و خوک دریائی پاک اند یا نجس ج پاک اند نه نجس بلکه نجاست منحصر به سگ و خوک صحرائی است هر چند در اجزای مالا تحله الحیات باشد چون مو و ناخن و عظم و نحو آن س جند دوائی که معروف است از سگ آبی منفصل میسازند خوردن و استعمال آن حلال است یا نه و خودش نجس است یا پاک ج کلام در جند از دو جا است یکی در جهت طهارت و نجاست و یکی دیگر در جهت حلیت و حرمت اما جهت اول پس اگر از دست مسلم گرفته شود محکوم بطهارت است مگر اینکه مسلم از سگ آبی زنده جدا نموده که درینوقت محل اشکال است چون جدا شده از زنده میباشد و میت نجس است مگر انکه بگوییم حیوان آبی غالبًا نفس سائله ندارد نجاستش محل اشکال است هر چند از دست کافر گرفته شود بلکه طهارت مطلقه قوی است اما جهت ثانیه پس در حلیتش اشکال میباشد الا اینکه عینش مستهلک شود که عینش باقی نباشد یا اینکه بگوییم که جند بعد از قطع بمرور ایام مستهلک میشود و بعد الاستحاله حلال و پاک است یا انکه ضرورت باشد که ما من شیء حرم الله الا وقد احله عند الضرورت س ماهی و عقرب و بزمجه و ذرغ و سوسمار و چلپاسه



وسنك پشت آیا میّت آنها نجس است یا پاك بینوا توجروا ج خیر میته این مذکورات نجس نیست زیراکه اینها صاحب نفس سائله نیستند و از خون اینها نیز اجتناب لازم نیست والله العالم س حیوان بحری و همچنین مار خون و میته آنها نجس است یا پاك بینوا توجروا ج اقوی طهارت حیوانات بحریه میباشد حتی سك و خوك و میته مثل سائر حیوانات بحریه میباشد که وجود نفس سائله در اینها محل اشکال است بلی از خصوص مار و نهنك اجتناب اولی چون در مار بعضی از اجلاء و ساداء از مجتهدین دعوی وجود نفس سائله کرده اند و در نهنك از شهید اول علی الله مقامه ظاهر میشود که همه حیوانات بحریه نفس سائله ندارند مگر تمساح یعنی نهنك پس احوط اجتناب از خون مار و نهنك و میته این دو میباشد س گوشت پارچه که با بچه خارج میشود و همچنین بچه دان که معروف است که با بچه بیرون میاید و مضغه که گوشت پارچه است نجس میباشد یا نه ج نجس هستند و لازم است اجتناب از این همه س اجزای مبانه از میّت حیوان ذی النفس و همچنین اجزای مبانه از حی حیوان که ما تحلّه الحیوة باشد نجس است یا نه ج بریده و قطع شده از زنده چه انسان باشد چه حیوان که روح در ان جزء حلول کرده نجس است بشرط انفصال حقیقی نه آنکه آویزان به پوست باشد یا اتصال ضعیفی داشته باشد و بشرط آنکه بعد انفصال مرده شود نه مرده و خشك شده در حال اتصال که نجاست آن خالی از اشکال نیست بلکه طهارت آن خالی از وجه نیست بلی موی کنده و برکنده از حیوان مرده هرگاه بی اجزاء میّت و بی رطوبت باشد پاك است و الا نجس س اجزای صغار که جدا میشود از بدن انسان زنده مثل پوست ها که منفصل میشود از لب و زخمها و جوب و کند مرو دست و پای انسان حی و امثال اینها که ما تحله الحیوة میباشند و یا غیر ما تحله الحیوة باشند مثل ناخن و مو که زنها باعانت منقاش و خیاطه از زیر ابرو و صورت بیرون میاورند و قلع مینمایند و نخوان پاك است یا نجس ج در صورت اول اظهر طهارت است اگرچه متاذی شود بکندن آن

ودر امثال ناخن و مو حکم بطهارت متعین است مگر آنکه اجزای زبدن با او باشد که نفس
آن جزء نجس است س آیا نجاست مرده چه انسان چه غیر آن سرایت میکند از مس کردن
یا نه ج خیر سرایت نمیکند مگر برطوبت والله العالم س هرگاه استخوانی در صحرا یافت شود
که معلوم نباشد که این استخوان طاهر است یا نجس آیا خودش محکوم بطهارت و ملاقی
آن نیز پاک است یا نه ج خود آن استخوان محکوم بطهارت و ملاقی آن نیز طاهر است س
کمربند و جلد ساعت و کفش و پوستین و لحوم آنرا میشود که از کفار گرفت یا آنکه نجس
است ج چیزهائیکه محتاج بتذکیه میباشد چون گوشت و جلود گرفتن آنها از کفار جائز
نیست س شمع را میشود از کفار گرفت یا نه ج مادامیکه عالم نشود از پیه است
ضرر ندارد والا گرفتنش جائز نیست مگر اینکه بداند که این کافر از ید مسلم گرفت س
استعمال فرش و ظروف و لباس کفار جائز است یا نه ج بلی جائز است مگر آنکه علم
بملاقات در حال رطوبت حاصل شود که در آنوقت نجس است و جائز نیست استعمال
آنها در مشروط بطهارت مگر بعد از پاک کردن والله العالم س اولاد کفار پیش از
بلوغ تابع پدرانند در نجاست یا نه و اگر مادرشان مسلمان باشد تابع مسلم اند یا نه
ج بلی اولاد کفار قبل بلوغ در نجاست در حکم والدین خود میباشند و اگر احد ابوین
مسلم باشد تابع است بمسلم بجهت شرافت اسلام س تعریف مرتد ملی و مرتد
فطری را بیان فرمایند ج مرتد ملی آنست که انعقاد نطفه او در حال کفر والدین
او باشد و مرتد فطری آنست که انعقاد نطفه او در حال اسلام والدین او باشد و اگر
یکی کافر باشد و دیگری مسلم چون ولد تابع اشرف ابوین میباشد و اشرف ابوین
در حکم اسلام و کفر مسلم میباشد ولد نیز محکوم باسلام میباشد پس ارتداد او
ارتداد فطری میباشد س آیا توبهٔ مرتد ملی و مرتد فطری قبول است در این
عالم و بعد توبه میتوان با او برطوبت ملاقات کرد یا نه ج توبه مرتد ملی قبول است
و بدنش پاک میشود باسلام و اما مرتد فطری پس اقوی آنست که توبه اش نیز قبول
است و بدنش پاک میشود ولکن چهار حکم از او ساقط نمیشود وجوب کشتن و قسمت



اموال و بینونت زوجه و عدّهٔ وفات زوجه والله العالم **س** آیا در توبهٔ مرتد ملّی
و مرتد فطری مرد و زن یک حکم دارند یا فرقی هست **ج** زن توبهٔ او مقبول است چه فطری
و چه ملّی و این فرق در مرد میباشد نه زن **س** مسلمان یا مسلمان زاده که ظاهر
الاسلام باشد اگر قائل باشد بوحدت وجود و یا قائل باشد باینکه ائمه را علم بما کان
و ما یکون هر وقت حاصل بود یا قائل باینکه جناب امیر رزاق است یا قائل بمعراج جسمانی
و معاد جسمانی نباشد هیچکس اگر توبه کند توبه اش قبول است یا نه و ملاقات با او
برطوبت چه حکم دارد **ج** در جهت طهارت بدن و نحو آن اسلامش قبول است
امّا در احکام چهارگانه معتقد مر بسی محل اشکال است چون کفر درین اعتقادات
به بعضی از معانی بانکار ضروری میرسد و بعضی از توجیهات بانکار ضروری
و تکذیب نبی منجر نمیشود **س** تعریف کافر ذمّی و حربی را بیان فرمایند و در کدام
صورت از ذمّیه خارج میشود و بر ذمّی حکم حربی جاری میشود و اخذ ربا از چه نوع
از کافر جائز میدانند **ج** مراد از کافر ذمّی بر سبیل اجمال آن است که از یهود و نصاری
و مجوس باشد و بعبارت اُخری آنست که اهل کتاب باشد و غیر این حربی است
پس مثل بت پرست و آفتاب پرست و آتش پرست و نحو آن حربی میباشند و کافر
ذمّی مادامیکه بر شرائط عقد ذمه باقی باشد خوب و الّا حربی میشود و شرائط عقد ذمه
بسیار است اوّل از آن جمله عقد جزیه بلفظ عربی یا بهر لفظی که دلالت کند بر قبول آن
اعطاء بمقداری از مال را بجهت حفظ خود و ممنوع شدن از ضرر اهل اسلام دوم
دادن جزیه سوم التزام باحکام مسلمین چهارم ترک قتال مسلمین پنجم عدم
محرمات شرعیه اسلام مثل خوردن شراب و گوشت خنزیر در آشکارا و در حضور
یا اظهار سبّ نبی و ائمه صلوات الله علیهم و در گرفتن ربا فرقی نیست بین آنکه کافر
در پناه مسلم باشد یا نه بلی شرط است که کافر حربی باشد **س** عوام الناس از
اهل اسلام فقط اقرار باسلامیت خودها میکنند و عقد و نکاح و تجهیز نطق
اسلام مینمایند بعضی از اینها کلمهٔ شهادتین را هم نمیدانند چه جائی نماز و روزه

و دیگر تکالیف شرعیه آیا اینها نجس اند مثل کفار یا نه ج کافیست در اسلام اقرار بآن و دانستن کلمهٔ شهادتین و نماز و روزه و حج و نحو آن از تکالیف شرعیه شرط حکم باسلام نیست

س بعضی از عوام النّاس هستند در بعضی از اوقات تکلم مینمایند به پاره از کلماتی که حسب الظاهر کفر نما است از قبیل آنکه میگویند خدا ازین عمل خبر ندارد یا خبر نداشت یا آنکه میگویند فلان شخص ظالم را خدا ظلم نماید و یا اینکه میگویند فلان شخص عاجز نمود خدا با او جبر نماید و یا آنکه میگویند خدا غمت بخورد و یا آنکه میگویند خدا درین اوقات سهو نموده است و از قبیل آنکه میگویند خدا بالای سر شاهد است آیا این جوره اشخاص را که عرض شد ملاقات با رطوبت کردن چه حکم دارد ج هیچکدام ازینها کفر نیست و قصد کفر برا و نیست اگرچه بظاهر کفر است مثل اینکه خدا علم بشریك برای خود ندارد و جبار جبر کنندگان است و ظالم ظلم کنندگان و ظلم ظالم عدل است در ظلم او و بقدر ظلم او و بالای سر کنایه از رفعت و احاطه میباشد و خدا سهو نمود ظاهر کفر است و لکن قصد معنیش را واقعاً ندارد بلکه شوخی بیمزه است یا نظیر سیاهی نظیر نسوا الله فنسیهم میباشد لکن مهما امکن احتراز از امثال این کلمات نمایند

س در اهالی بلوکات خلقی هستند از شیعه که معرفت در مسائل دینیه از فروع و اصول ندارند و بهیچ وجه تقوی ندارند کمال بی طهارتی دارند و از نجاسات مجتنب نیستند و شخصی میان ایشان بعلم الیقین مطلع است که ایشان اجتناب از نجاسات بنحویکه در شرع وارد شده ندارند و لکن علی الظاهر برای العین ندیده که استعمال نجاست کنند آیا معاشرت با چنین خلائق چه صورت دارد ج معاشرت با عدم علم بنجاست ضرر ندارد و حمل بر صحیح نمایند و تفحص هم نکنند س چه میفرمایند درین مسئله که اگر دو نفر عادل یا غیر عادل نزد غیر حاکم شرع بیان کنند که زید حالا کافر شده و انکار بعضی از ضروریات دین میکند و زید پیشتر هم اظهار و ادعای اسلام و ایمان داشت حالا هم اظهار و ادّعاء اسلام و ایمان دارد درین صورت قول زید در ایمان و اسلام خود معتبر است یا قول آن دو نفر عادل یا غیر عادل



در کفر زید معتبر و اجتناب از زید با رطوبت لازم است یا نه ج دو نفر عادل نزد حاکم شرع بینه میباشند بعد از ادای شهادت و رفع شبهه حاکم شرع حکم بکفر میکند و حکم را جاری میکند و دو نفر غیر عادل معتبر نیستند والله العالم س مومنی که شیعه اثنا عشری باشد و ادعای ایمان و تشیع نماید و عقائد خود را صحیح بیان میکرده باشد و لکن مشتبه باشد به شیخی و صوفی یا فلسفی آنرا مومن و مسلم میتوان دانست و در حال رطوبت با او مباشرت میتوان کرد یا نه ج مجرد نسبت بشیخی و صوفی منشاء حکم ببدی یا کفر نمیشود خصوص در صورتیکه ادعاء ایمان و اعتقاد بائمه دوازده گانه داشته باشد مؤمن و مسلم میباشد و با رطوبت ملاقات ایشان ضرر ندارد س شخصی شیعه و مؤمن است و ادعاء علم و اجتهاد هم میکند مگر در جائیکه شرعا هیچ محل خوف و تقیه نیست هرگاه نام دشمنان آل محمد نزد او ذکر میشود ایشان را باحترام یاد میکند و رضی الله عنهم میگوید و بعضی ازواج پیغمبر را بر حضرت فاطمه ترجیح میدهد آیا همچو شخص مؤمن است یا کافر و تقلید و اقتداء با همچو کس صحیح است یا باطل ج تقلید همچو کس نکند و اقتداء نیز نکند و مؤمن نیز نیست س چه میفرمایند درین مسئله که شخصی مؤمن و شیعه اثنا عشری که سید هم هست و بواسطه خواندن درس انگریزی با نصاری صحبت و اختلاط بغایت مرتبه هم رسانیده و هیچ خبر از احکام دین و مذهب و آئین خود ندارد یا اگر خبر دارد توجه و اعتنا نمیکند بران و نماز و روزه و غیر آن هم بعمل نمی آرد بلکه کسی را که مشغول بنماز و غیره می بیند بر او استهزاء میکند و میگوید که این مکار است و پابند طهارت و نجاست هم نیست سگها را پرورده و با خود سر سفره طعام میخوراند و بزانوی خود می نشاند و فرزند وار او را نوازش میکند و ریش میبوسد و شراب می خورد آیا با چنین کس اکل و شرب نمودن و با او مخالطت کردن و او را مسلم دانستن و از رطوبت او اجتناب نمودن جائز است یا نه ج بسم الله و له الحمد اگر حلال میداند همه مذکورات را نجس است و واجب است اجتناب کردن از و با...

ف۱ بینه یعنی دو گواه عادل ۱۲ شاهدین عادلین
ف۲ ادای شهادت یعنی گواهی دادن ۱۲
ف۳ تشیع یعنی شیعه اثنا عشری بودن ۱۲
ف۴ عقائد یعنی اعتقادات ۱۲
ف۵ شیخی و صوفی و فلسفی که مذهب است که ... ۱۲
ف۶ مباشرت یعنی ... ۱۲
ف۷ منشاء یعنی سبب ۱۲
ف۸ دوازده گانه یعنی دوازده امام ۱۲
ف۹ ائمه دوازده امام ۱۲
ف۱۰ رطوبت یعنی تری ۱۲
ف۱۱ علم یعنی صاحب علم ۱۲
ف۱۲ ازواج یعنی زوجه ها ۱۲
ف۱۳ ترجیح یعنی افضلیت دادن ۱۲
ف۱۴ اقتداء یعنی نماز خواندن ۱۲
ف۱۵ احکام یعنی قاعده ۱۲
ف۱۶ آئین یعنی قاعده ۱۲
ف۱۷ اعتنا یعنی خبر گرفتن ۱۲
ف۱۸ استهزاء یعنی مسخره ساختن ۱۲
ف۱۹ مکار یعنی مکر کننده ۱۲
ف۲۰ پابند یعنی مقید ۱۲
ف۲۱ فرزند وار یعنی مثل فرزند ۱۲
ف۲۲ نوازش یعنی مهربانی ۱۲
ف۲۳ اکل و شرب یعنی خوردن و آشامیدن ۱۲
ف۲۴ مخالطت یعنی اختلاط و صحبت ۱۲
ف۲۵ مذکورات یعنی چیزهائیکه ذکر شد ۱۲

رطوبت واگر حلال نمیدانند عاصی وفاسق میباشد وهم خوردن با او شدن واستعمال جنب وبدن او نمودن نیز ضرر ندارد تا مادامیکه علم بنجاست او نداشته باشد والله تعالی اعلم

س درجائیکه یهودی وارمنی ونصاری ومجوسی ودیگر کفار به پادشاه اسلام خواه شیعه باشد خواه سنّی خواه ظالم باشد خواه عادل جزیه بدهند آیا حکم کافر ذمّی میباشند یا ذمّی ورها گرفتن آنجا از ایشان جائز است یا نه

ج بر پادشاه اسلام همینکه جزیه بدهند حربی نمیشوند واقوی اینست که پادشاه اسلام مثل پادشاه ایمان میباشد وجزیه به سلطان اسلام نیز ممضی میباشد پس ربا با ایشان جائز نیست

س اگر کسی را برای تفریح طبع یا از شوخی ومزاح برادر جبرئیل یا امیر المومنین یا مشکل کشا یا سید الشهداء یا باسماء ملائکه وائمه معصومین خطاب کند وبهمین اسماء همیشه او را ملقب نماید ومخاطب هم ازین کلام قائل خوشدل شود آیا درینصورت قائل ومخاطب هردو عاصی هستند یا نه واجتناب ازچنین کلمات لازم است یا خیر واز گفتن این کلمات از ایمان خارج میشود یا نه

ج مخاطب باین اسماء از روی مزاح وشوخی وحصول فرح ضرر ندارد ولکن خصوص امیر المؤمنین ع چون از خواص امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع است البته ترک نماید که باعث ابتذا است چنانچه شاعر گفته

امیر المؤمنین بود هر که شد اطلاق غیر از او + بحکم تجربه مابون واین کشف از مکبّا شد والله العالم

س هرگاه شخص بخواهد معاشرت نماید بانجاست ومحرمات عسر وحرج لازم میآید آیا عسر وحرج محلّل محرّمات ومطهّر نجاسات میشود یا نه

ج عسر وحرج اگر در شبهه غیر محصوره باشد همان مشتبه غیر محصوره بودن کافی است در عدم لزوم اجتناب بخصوص با ملاحظه عسر وحرج وهمچنین در مشتبه محصوره اگر فرض شود باعث رفع حکم تکلیفی که عبارت از لزوم اجتناب است میباشد واما نجاست پس با علم بملاقات چه در مشتبه محصوره یا غیر محصوره رفع نمیشود وهمچنین ضمان در حرام بعد از مشخص شدن رفع نمیشود

س شیعهٔ اثنا عشری اگر سنّی شود مسلمان وپاک است یا کافر ونجس

ج اقوی طهارت



واحوط اجتناب است **س** کسانیکه قائل شش امام هستند یا کسانیکه قائل دوازده امام نیستند مسلمان وپاك میباشند یا نه **ج** بلی پاك میباشند **س** ضروریات دین چند وکدام کدام است وضروریات مذهب چند وکدام کدام اند ومنکر بعضی از ضروریات دین که یقینی کافر است آیا منکر بعضی از ضروریات مذهب هم کافر است یا نه ودر شق ثانی شیعه است یا سنّی بیان فرمایند **ج** تعداد وحصر برای ضروریات دین نیست وحقیقتش آنست که در دین اسلام عوام وخواص ورجال ونساء وصغیر وکبیر در معرفت آن یکسان باشند مثل وجوب صلوة وزکوة وحج وجهاد وخمس فی الجمله وطهارت آب وخاك ونحو آن ومنکر آن از غیر جدید الاسلام ونحو آن کافر است وضروری مذهب نیز تعداد ندارد وحقیقتش این است که در نزد اهل مذهب معلوم باشد مثل احترام تربت سیّد الشهداء علیه السّلام واحترام آب فرات وحلیّت متعه وجواز سجده بر تربت سیّد الشهداء ع ونحو آن ومنکر آن کافر نیست بلکه باعث خروج از آن مذهب میشود **س** نجاست بچه چیز ثابت میشود **ج** بدانکه ثابت میشود نجاست اشیاء بچند چیز اول بشهادت دو عادل که خبر دهند که این شیء نجس شده است بملاقات وضرور نیست که دو عادل خبر دهند بسبب نجاست پس همینکه بگویند که نجس شده است کافی است ذکر سبب نجاست لازم نیست مگر اینکه بدانی که سبب شهادت بنجاست چیزیست که نجس کننده نیست پیش تو بتقلید یا اجتهاد که در این وقت شهادت بنجاست معتبر نیست واگر یك عادل خبر دهد بنجس شدن ثابت نمیشود نجاست ولکن احوط اجتناب است دوّم خبر دادن کسی بنجاست بدن خود یا رخت خود یا چیزی که در تصرف او باشد چه مالك باشد چه نباشد هر چند غاصب باشد یا فاسق یا دزد دیده باشد پس اگر خدمتگار بدون اذن آقا رخت نجس را بشوید وبعد خبر دهد بپاکی او قولش معتبر است بلکه اقوی آنست که اگر کسی تربیت طفل یا مجنون یا مریضی میکند چه زن باشد چه مرد خبر دهد بطهارت طفل یا مجنون یا ناخوش قولش معتبر است بلکه اگر کافر خبر دهد بنجاست آنچه در تصرف او میباشد وهمچنین اگر آقا یا بی بی خبر دهند بنجاست کنیز یا بنده قولش معتبر است





وهمچنین اگر اسیر کننده خبر دهد بنجاست اسیر خود قولش معتبر است خصوص اگر طفل باشد وخصوص اگر بی تمیز باشد واگر زن در توی خانه خبر دهد بنجاست ظرف یا رخت یا طبخ یا خورش قولش معتبر است وبعضی شرط کرده اند که قول متصرف در نجاست معتبر است مادامیکه در تصرف او میباشد که اگر از تصرف او بیرون رفته وخبر دهد بنجاست قولش معتبر نیست واقوی اینست که این شرط نیست همینکه شخص ذی الید ومتصرف از ما فی الید خبر دهد که در زمانیکه در ید او بوده این نجس شده یا نجس بوده قولش معتبر است واگر دو نفر شریک باشند در چیزی قول هر یک معتبر است دران واگر یکی از شرکاء خبر دهد بنجاست چیزی ودیگری خبر دهد بطهارت همان چیز قول هر دو از اعتبار ساقط میشود وهمچنین اگر یکی از دو شریک خبر دهد بنجاست ظرفی وطهارت ظرف دیگر وشریک دیگر خبر دهد بعکس آن باز قول هر دو از اعتبار ساقط است پس اگر آن شیء در سابق نجس بوده بنجاست خود باقیست واگر در سابق پاک بوده یا حالت سابقه معلوم نبوده باشد در این وقت پاک میباشد وهمچنین اگر دو عادل خبر دهند بطهارت چیزی ودو عادل دیگر خبر دهند بنجاست همان چیز یا آنکه دو عادل خبر دهند بطهارت ظرفی ونجاست ظرف دیگر ودو عادل دیگر بعکس این دو عادل خبر دهند قول هر چهار عادل از اعتبار ساقط است واگر ذو الید ومتصرف ومالک مثلا خبر دهند بنجاست یا بطهارت ودو عادل خبر دهند بخلاف قول او قول دو عادل مقدم است **پس** شرط تأثیر وتأثر نجاست را بیان فرمایند **ج** شرط نجس شدن آنست که اولا علم بملاقات در ظاهر حاصل شود وهمچنین شرط است علم بتأثیر نجاست در ملاقی پس با شک در ملاقات ضرر ندارد چنانچه ملاقات خشک نجس بخشک طاهر باعث نجاست نمیشود هر چند رطوبت فی الجمله داشته باشد مادامیکه علم بتأثیر نشود **پس** هرگاه لباس وغیر آن نجس شود بخاک خشک نجس ویا گرد وغبار نجس بلباس ونحو آن بنشیند بتکاندن لباس پاک میشود یا نه وهرگاه احتمال بقاء آن بعد از تکاندن بدهد

ف ۱ اسیر یعنی بنده ۱۲
ف ۲ بی تمیز یعنی غیر ممیز مطلب اینکه اسیر طفل یا غیر ممیز باشد نه اسیر کننده ۱۲
ف ۳ توی یعنی اندرون ۱۲
ف ۴ طبخ طعام پختن وخورش خوراک ۱۲
ف ۵ متصرف کسیکه در تصرف او باشد ۱۲
ف ۶ ذو الید یعنی قابض ما فی الید یعنی چیزیکه در دست او هست ۱۲
ف ۷ ید یعنی دست ۱۲
ف ۹ شرکاء جمع شریک ۱۲
ف ۱۰ بعکس یعنی برخلاف ۱۲
ف ۱۱ تأثیر وتأثر اثر کردن واثر قبول نمودن ۱۲
ف ۱۲ ملاقی ملاقات کننده ۱۲
ف ۱۳ فی الجملة یعنی کمی ۱۲
ف ۱۴ تکاندن نشاندن وحرکت دادن ۱۲
ف ۱۵ بقاء یعنی باقی بودن ۱۲



هم پاك است یا نه ج بتکاندن و افراغ خاك و غبار نجس بباس و نحو آن پاك
میشود و احتمال مزبور را اعتبار ننماید بلی هرگاه مظنون باشد بقاء آن احوط اجتناب
است س هرگاه مرغ و گربه و نحو آن در زمین نجس راه روند و پای آنها آلوده
بخاك شود و بلا فاصله بر فرش و نحو آن راه روند ولکن در فرش اثری از آن خاك پیدا
نشود پاك است یا نه ج بلی پاك است س سوزانیدن اشیاء متنجسه و استخوان
حیوان در طبخ طعام جائز است یا نه ج بلی جائز است و منع احراق در نجس العین
فی الحقیقت ثابت نیست فضلاً عن المتنجس پس در متنجس قطعاً جائز است س
شخص قادر بر ازاله نجاست از مسجد و سائر محرمات اگر ترك ازاله نماید و مشغول
بنماز و سائر عبادات شود صحیح است عبادتش یا نه ج صحیح است علی الاقوی
و مثل اینست ترك هر واجب فوری مثل امر بمعروف و نهی از منکر و تعلیم جاهل
و ادای دین باقدرت بر اداء و مطالبه صاحب دین و ادای خمس زکوة و مظالم
علی الاحوط هر چند احوط در جمیع مذکورات ترك عبادت است مگر در ضیق وقت
خصوصاً در ترك ادای دین س تلویث و تنجیس مساجد بنجاست و وضع
نجاست در آن چه صورت دارد ج حرام است و در حرمت وضع فرقی نیست
میان اینکه نجاست متعدیه باشد یا نه هر چند در غیر مسریه اقوی جواز است
اگر منجر به هتك حرمت نشود س محرمات اسلامیه چون اسماء الله و
قرآن تلویث آنها بنجاست چه صورت دارد ج حرام است قطعاً چنانچه در مسجد
گفته شد و مثل آنست کعبه و روضه نبی صلی الله علیه و آله بلکه محرمات ایمانیه نیز همین حکم دارد
چون مشاهد مشرفه و صحیفه سجادیه و تربت مقدسه حسینیه صلوات الله
علیهم س آیا طین طریق و صحن حمام و غساله حمام نجس است یا نه ج نجس نیست
هر چند مظنه داشته باشد زیرا که ظن بنجاست کافی نیست در تحقق نجاست س
گرد زمین نجس نجس است یا نه ج نجس است لکن چون خشك است اثر ندارد س
زمین بازار و کوچه و غیر آن نجس است یا پاك بینوا و توجروا ج بسم الله و له الحمد

باعدم علم بنجاست مذکورات پاك است و در صورت ظن متاخم بعلم احوط اجتناب است
اگر منجر بوسواس نشود **س** مس نجس شبه آنرا هرگاه گداختن و آب کنند پاك میشود
یا نه **ج** بگداختن پاك نمیشود مگر ظاهر آن بعد از شستن **س** دود روغن نجس
و شعلهٔ آتش نجس نجس است یا نه **ج** شعله نجس نیست و همچنین دود نجس یا متنجس
بشرط آنکه علم بخلط اجزای عرفیه مسریه باو دود نباشد **در نجاست**
عفو در نماز **س** نجاساتی که عفو شده در نماز چند چیز است
ج شش چیز است اول خون جروح و قروح مادامیکه چاق نشده باشد دوم
خون کمتر از درهم بغلی بشرطیکه از نجس العین که سگ و خوك و کافر است نباشد
و بشرطیکه از مرده نباشد بنا بر احوط مگر خون از مرده انسان بعد از غسل و بشرطیکه
از دماء ثلثه یعنی خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد سوم نجاستی که در ازاله آن
مشقت شدید و عسر و حرج داشته و ازین قبیل است لباس نجسی که کندن آن
باعث اذیت از سرما و نحو آن شود چهارم بول در لباس مربیه طفل چه پسر باشد
و چه دختر و اقتصار باول اولی است مشروط باینکه لباس دیگر نداشته باشد و این
لباس نجس را شبانه روزی یك مرتبه طاهر نماید پنجم حمل نجس یا متنجس هرچند
ساتر عورت باشد بنا بر اقوی ولکن احوط اجتناب است از حمل نجس خصوص میته
و همچنین از حمل متنجس خصوص ما یتم به الصلوة از آن ششم نجاست هر لباسی که
ساتر عورتین نباشد هرچند در غیر محلش باشد مثل جوراب و عرقچین و دستمال
کوچك و نحو آن **س** خون قروح و جروح اگر مشقت در ازاله آن نباشد از بدن
و لباس باز هم عفو ثابت است یا نه **ج** عفو از خون جروح و قروح دائر مدار مشقت
در ازاله نیست بلکه عفو ثابت است هرچند مشقت در ازاله نباشد بلی عفو مشروط
است بعدم برء و خوب شدن پس بعد از برء و خوب شدن عفو ثابت نیست
س عفو از خون جروح و قروح آیا مخصوص است بصاحب خون جروح یا آنکه
عفو ثابت است نیز بدیگری **ج** عفو مخصوص است بصاحب دم و نسبت بغیر معفو نیست

علی الاقوی س آیا حکم عفو مخصوص است بخون در محل قروح یا نه ج عفو ثابت است
در صورت تعدّی هم اگرچه تعدّی نماید بجائیکه متعارف نباشد وصول نجاست بآن مکان
س عرق صاحب قروح وجروح که متنجّس بآن خون شود چنانچه انسان را کمتر میسّر
شود که خالی از آن باشد مثل خود آن خون معفو است یا آنکه عفو مختص است بخود خون
ج عرق متنجّس از آن بلکه مطلق متنجّس از آن نیز معفو است س خون بواسیر از قروح
است یا نه ج بلی بنا بر اظهر زیرا که خون بواسیر هرچند ظاهر از بواطن محسوب باشد و
اختصاص عفو از قروح وجروح بظواهر بدن اولی میباشد لکن اقوی تعمیم است
س حکم عفو از خون جروح وقروح مخصوص است باستمرار نشر وخروج یا آنکه ثابت
است حکم در صورت عدم جریان ایضا ج مادامیکه چاق نشده وخون بالمرّه قطع نشده
معفو است خواه دائما جاری باشد یا در بعض اوقات س حکم عفو مخصوص بکمتر
از درهم است یا آنکه اگر بقدر درهم باشد نیز عفو است ج در کمتر از درهم بی اشکال
و اما در خود درهم خالی از اشکال نیست واحتیاط اولی است س مقدار درهم
بغلی و وجه تسمیه آن را بیان فرمایند ج تحدیدات مختلفه از علماء ظاهر میشود که
درهم یکی بگودی کف دست ویکی به بند بالای انگشت شهادت ویکی به بند بالای انگشت
ابهام ویکی بقدر اشرفی واقل اقوی است و اما وجه تسمیه پس آن هم مختلف است
بعضی بفتح باء وغین معجمه وتشدید لام خوانده اند که منسوب است به بغله که قریه ایست
در خود جا معین وبعضی بفتح باء وسکون غین معجمه وتخفیف لام خوانده اند بجهت
نسبت وتسمیه اولی ببغل یا بجهت نسبت است به بغل که قریه ایست در بابل که
متصل است بجا معین یا بجهت نسبت بضراب این درهم وفائده در وجه تسمیه
ومعنی آن لفظ نیست چه در حدیث عفو از دم دون درهم لفظ بغلی نیست
س خون کمتر از درهم که متفرق باشد معفو است یا نه وآیا فرقی هست هرگاه
هریکی کمتر از درهم باشد یا مجموع یا نه ج اگر بعد از فرض اجتماع کمتر از درهم نباشد
اشکال است واحتیاط اولی است س ثوب وبدن مصلّی که ملاقی شود بخون کمتر از

ف۱ تعدّی انتقال یافتن از جای بجای دیگر رسیدن ۱۲
ف۲ متعارف ای معروف یعنی مشهور و عادت ۱۲
ف۳ وصول یعنی رسیدن ۱۲
ف۴ مکان ای جای ۱۲
ف۵ مختص یعنی خاص و مخصوص ۱۲
ف۶ مطلق متنجّس از آن یعنی ...
ف۷ بواطن جمع باطن ...
ف۸ تعمیم یعنی عام ...
ف۹ استمرار یعنی ...
ف۱۰ جریان یعنی جاری شدن ۱۲
ف۱۱ چاق یعنی صحیح ...
ف۱۲ بالمرّه یعنی ...
ف۱۳ موقوف ...
ف۱۴ وجه تسمیه یعنی سبب نام ...
ف۱۵ تحدیدات حد کردن ۱۲
ف۱۶ گودی ...
ف۱۷ انگشت شهادت ...
ف۱۸ انگشت ابهام ...
ف۱۹ اقل ...
ف۲۰ ضراب ...
ف۲۱ دون یعنی کمتر ۱۲
ف۲۲ متفرق پراگنده ...
ف۲۳ اجتماع جمع کردن ۱۲
ف۲۴ ثوب ...
ف۲۵ ملاقی ملاقات کننده ...

درهم در حال رطوبت نیز عفو ثابت است یا نه ج چنانچه کمتر از درهم از خون معفو است متنجس
بخون که کمتر از درهم باشد نیز معفو است علی الاقوی س آیا حکم عفو ثابت است در
خون انسان بالنسبت بخودش یا غیر از انسان و در غیر خودش نیز عفو است ج عفو ثابت است
چه از انسان و چه از غیر و چه از ماکول اللحم و چه از غیر ماکول اللحم هر چند در غیر ماکول اللحم
غیر انسان احتیاط اولی است و چه از انسان بالنسبت بغیر خودش علی الاقوی س خونیکه
بآب دهن یا چیز دیگر ممزوج شود عفو است یا نه ج از سابق معلوم شد که اگر دون درهم است
عفو است و الا فلا س مانع بودن نجاست در چه حال است در نماز ج مختص است
بحال اختیار و علم پس غیر قادر بر ازاله و جاهل بموضوع نجاست و اصل آن معذور است
اگر جهل مستمر باشد از اول نماز تا آخر آن س جاهل بحکم نجاست و وجوب ازاله آن و
همچنین ناسی معذور است یا نه ج غیر معذور نیست چه متذکر شود در اثنای نماز
یا بعد از نماز

در اوانی طلا و نقره

س استعمال اوانی
طلا و نقره و همچنین استعمال ظروف نجس در اکل و شرب جائز است و بیع و شرای اینها
درست است یا نه ج جائز نیست استعمال و نه بیع و شرای اینها جائز است س
استعمال قلیان طلا و نقره جائز است یا نه ج اگر سرش تماما از نقره باشد بحیثیتی که
جای آتش و تنباکو هم نقره باشد که تمام سر را همه طلا یا نقره قرار داده باشند اجتناب کنند
و همچنین جای آب اگر تماما نقره خالص یا طلاء خالص باشد اجتناب نمایند و اگر بادگیر
و میانه و نی قلیان از طلا و نقره باشد ضرر ندارد و اگر ممزوج باشد قلیان بطلا و نقره
بغیر خودش هر چند در نظر اهل خبره باشد پس ضرر ندارد مثل حریر ممزوج و اگر مسلمی قلیان
نقره آورده در مجلس رد نمایند و حمل بر صحت نمایند الا اینکه یقین کند که از نقره خالص
است و هر سفیدی را نقره خالص ندانند س استعمال مجمره طلا و نقره و همچنین
پیه سوز و سماوار و قند دان و قوری و غاشق چای خوری اگر طلا و نقره خالص باشند
استعمال آنها نیز حرام است یا نه و بر فرض حرمت اگر مالک حاضر نماید یکی از آنها
در مجلس اهل مجلس جبر نمایند و میزان استعمال ظرف طلا و نقره از جهت اکل و شرب و وضو

گرفتن و غسل کردن و نحو آن را بیان فرمایند و استعمال ظروف الماس و فیروزه که بسا گران‌تر
از طلا بمراتب بهتر است جائز است یا نه و ماکول و مشروب در ظرف طلا و نقره هم حرام است
یا نه ج استعمال اشیاء مزبوره با فرض یقین بطلا و نقره خالص بودن حرام است
قطعا و اهل مجلس با امکان باید اجتناب نمایند بجهت آنکه مجلس مجلس معصیت است
و با آنکه در حق آنها نیز استعمال حساب میشود زیرا که استعمال هر شئ بحسب حال آن شئ است
و در منظومه بحر العلوم اعلی الله مقامه فرموده س ما کان من آنیة من ذهب
او فضة محرم فی المذهب × وفی بعض النسخ س ما کان منها فضة او ذهبا × فلیس غیر
الخطر فیه مذهبا × عم النساء المنع والرجالا × فیما یعد عرفا استعمالا × من اکل
او شرب او من تطهیر × واخذ او وضع بلا نکیر × والاقتناء والحبس للتزیین × فهی قضا
عادم الیقین × ویتبع التحریم صدق الآنیة × فیشمل المنع ظروف الغالیة × والکحل والعطر
والمعجون × والشای والتنباک والافیون × وهکذا المشکات والمجامر × والغلف والحقوق
والمحابر × فانها آنیة ما للصغر × وغیره فی سلب الاسم من اثر × وجاز فی الفضة ما کان
وعاء × لمثل تعویذ وحرز ودعاء × وقد اتی فیه صحیح من خبر × عاضده حرز الجواد المعتبر
کذا القنادیل شعار المشهد × ونحوه من فضة او عسجد × ولیس من باب الاوانی الخاتم
وشبهه من ملصق یلازم × والوجه فی المراة من ذاک بدا × اذ الجمیع بالتصوق الحذاء
والحکم مقصور علی العینین × فلیس من جهر بغیر ذین × وان علا فلیس بالمقیس × ان
یکون من الخسیس × وما حوی محرم فلا یحل × الا بنقل فیحل ان نقل × والنقل عند غیر
کاستعماله × فلیس من باس علی من نقله × ووضعه فی الید نقل ان شرب × ولا کذا
الاکل من اکل حسب × ومثل ذاک الاغتراف بالید × لقاصد التطهیر فی التعبد ×
فلیس الا للیصح العمل × والنهی باق وبذاک یبطل × وقصد نقل فیه لا یحل × فلو
عن القصد حل المنکل × انتهی وانصافا فرق بین اکل و شرب مشکل است و رجوع بعض
انواع خفیه در اوانی خفیه قدر والراس نیز مشکل است و عموم حرمت استعمال از
جهت احتیاط × نعم لوله نقره معروف به حرز جواد با آنکه لوله که میسازند بجهت

ملک ـ ما آکول یعنی خوردنی و اشامیدنی ۱۲
ملک ـ چیزهای که یقینا ۱۲
ملک ـ آنیه یعنی ظروف ۱۲
ملک ـ الغالیه ...
ملک ـ زبان ...
اصل ـ انصافا ...
ملک ـ اوانی یعنی ظروف ...
ملک ـ خسیس ...
صاحب ...
صاحب ...
ملک ـ ... عام ...
ملک ـ اخبار یعنی ...
ملک ـ حرز تعویذ یا دعا ۱۲

قاب قرآن یا دعا چه صورت دارد ج جواز آن خالی از قوت نیست چنانچه از بعضی از اعاظم ظاهر میشود و در منظومه است س وجاز فی الفضة ماکان وعاء لمثل تعویذ وحرز ودعاء نقدا اتی فیه صحیح من خبر عاضده حرز الجواد المعتبر و در بعضی از نسخ فرموده وجاء فی حرز الجواد المشتهر فقد اتی فیه صحیح من خبر و بجهت آنکه صدق ظرف بر اینها مشکلست هرچند بدقت باشد س سر شطب و قاب ساعت و کشکول و سرپوش و چلو صافی و شمعدان و نحو آن داخل در ظروف اند و استعمال آنها در حالیکه از طلا و نقره باشد حرام است یا نه ج بلی ظروفند و استعمال اینها نیز حرام است مگر قاب ساعت که با اتصالش حرام نیست بلی در قاب منفصل احتیاط لازم است س ظرف مفضض و مطلا همچنین نقره کوب و طلا کوب چه صورت دارد ج عیب ندارد استعمال اینها الا اینکه احتیاط نمایند از رسانیدن لب را بموضع نقره و طلا و سید فرموده اند س وتکره الانیة المفضضة بل لقد اوجب واعزل فما عن فضة المفضض ندبا وحرما للبس بالمفرض س هرگاه ظرف را ملبس نمایند بطلا و نقره بحیثیتی که تماما یک ظرف محسوب شود جائز است یا نه ج ضرر ندارد علی الاقوی هرچند احتیاط بجهت خلاف بعضی از اعاظم اولی میباشد خصوص اگر منفصل سازند ظرف مستقل حساب شود و در منظومه بعد از آنکه فرموده س وتکره الانیة المفضضة فرموده س والمزج بالفضة والصباغة وکسوة للبعض بالصباغة وان کساها کلها فلا انحل فانما الکاسی اناء مستقل سیان کاسی باطن وما ظهر ولو کسی الجل ففی الحل نظر ومثل ذات فضة ذات ذهب فی کل ما للذات فضة ذهب س زنجیر ساعت از طلا و کمربند طلا و تکمه طلا چه صورت دارد ج زنجیر ساعت ضرر ندارد و در کمربند و تکمه و نعل طلا احتیاط نمایند س هرگاه ظرف مشتبه شود بطلا و نقره یا غیر اینها اجتناب لازم است یا نه ج لازم نیست مگر آنکه مالک یا اهل خبره عادل یا عدل واحد و عدلین خبر دهند که در این وقت احتیاط لازم است س



بست تفنك وغلاف شمشیر وحلقه از طلا و نقره و همچنین فرش طلا چه صورت دارد ج ضرر ندارد استعمال مذکورات س تزئین لجام اسب ونحو آن بطلا ونقره چه صورت دارد ج چون نهی از رکوب آن وارد شده است پس احتیاط از استعمال آن بغایت مرغوبست س تزئین مسجد بطلا ومشاهد مشرفه و قندیل طلا و نقره و انگشتر نقره جائز است یا نه ج بلی جائز است وضرر ندارد تزئین مشاهد مشرفه بطلا واما خصوص در مسجد مکروه است بلکه بعضی حرام دانسته اند پس احتیاط در ترك است وسید مرحوم اعلی الله مقامه بعد از ذکر جواز فرمودند که کذا قنادیل شعار المشهد ونحوه من فضة او عسجد ولیس من باب الاوانی الخاتم وشبهه مما من ملصق یلازم والوجه فی المرات من ذاك بدا او الجمیع بالتصویر الحدا س اتخاذ اوانی طلا و نقره بجهت تزئین ونگاه داشتن جائز است یا نه ج در جوابات سابقه حکم مسئله معلوم شد که بحر العلوم جائز نمیداند پس اگر اخذ آن نماید بقصد استعمال پس حرام است نگاهداشتن وساختن ومزد دادن ومزد گرفتن آن هرچند بسا باشد که این ها جائز میشود بجهت ضرورت یا منافع ونحو آن پس شکستن آن بی اذن مالك در بعضی از صور مشکلست واحتیاط اولی است س آیا حرمت استعمال ظروف طلا و نقره مختص برجال است یا آنکه بر زنان نیز حرام است ج بر زنان نیز حرام است س استعلام میرود از جهت فتوائی که از آنجناب در پیوله حکایت شده است وقبول نمیکردیم تا آنکه استفتاء ممهور آوردند که بسوال از استعمال ظرف طلا و نقره که بار از جنس دیگر داشته باشد وخالص نباشد نوشته بودید اینکه خالص نباشد جائز است اگرچه غش عشری بلکه نیم عشر باشد فی الحقیقت این جواب خیلی مایه اضطراب شد که قیاس طلا و نقره بر لباس حریر که بی وجه ومع الفارق میباشد چون در اخبار حریر در همه منع از آن تقیید دارد بخلوص ومحض ومعلوم است بمفهوم عنوان منع که مقید از موصوف و وصفاست وهو الحریر الخالص والحریر المحض



ف۱ بست یعنی بند ۱۲
ف۲ حلقه یعنی حلقه شمشیر ۱۲
ف۳ تزیین یعنی زینت دادن ۱۲
ف۴ نهی یعنی منع ۱۲
ف۵ رکوب بفتح سوار شدن ۱۲
ف۶ مشاهد مشرفه یعنی

بمحض وجود خلیط اصالة وعموم واطلاق ادلهٔ جواز محکم وبلا مانع است واما در باب ظرف طلا ونقره هیچ قیودی ووصفی در خلوص وتخلص بنظر نرسید لهذا باید دائر مدار صدق عرفی موضوع طلا ونقره بود ومعلوم است بمحض وجود بار جزئی موضوع منتفی نیست بدون شبهه باوجود غش جزئی بخصوص عشر ونیم بار طلا ونقره صادق است کیف باینکه مغشوش اکثر وجود ودوران است که باعث صدق شمول اطلاقات است والا بایست همه کلمات واخبار حمل برافراد نادرة الوجود شود ومعلوم است که از مفاهیم عرفی عموم خلق خارج است خوب در اینصورت شما در جمیع معاملات دراهم ودنانیر نهی نموده معامله کم وزیاد را بفرمائید چه مسئلهٔ ربا اختصاص بجنس واحد در طرفین معامله دارد چون مسلم ویقین است که دراهم ودنانیر مسکوکه جمیع مغشوش ومخلوط هرچند بجزئی بار باشند هستند وبسا میشود که لازم شما افتاده باشد نفی زکوة اگر دراهم مسکوکه ودنانیر سالها بر ملک مکلف بماند چون این مسکوک طلا ونقره نیست بگمان سرکار ومورد ادلهٔ فی الذهب والفضة الزکوة نخواهد بود چون ذهب وفضه باسکه نیستند نهایت ذهب وفضه در اینها هست انشاء الله تجدید نظری فرموده زیاد زحمت نمیدهد والسلام انتهی واین سوال نقل شده از مکاتبه که بعضی از افاضل عصر دام ظله در طهران بحقیر نوشتند در ضمن بعضی از مطالب

اولا باید تشخیص محل کلام شود وآن جائیست که خلیط بدرجهٔ استهلاک نرسد که اگر خلیط بدرجهٔ استهلاک برسد چنانچه داب ضرابها اینست که بجهت خوب قبول سکه در صد مثقال از نقره وطلا دو مثقال یا چیزی بالا مس داخل میکنند که خوب سکه بگیرد واین ضرر بصدق طلا ونقره واقعاً ندارد بجهت استهلاک وچون اعتقاد حقیر در مثل طلا ونقره این بود که بعشر ونصف عشر استهلاک حاصل نمیشود کما هو المقرر عند الصراف والصائغ که قیمتش را تنزل میدهند وهمه را بقیمت طلا ونقره نمی خرند بلکه بقال عشر ونصف عشر از مس را بیرون میکنند این بود که تشخیص کردم والا محل کلام در خلیط غیر مستهلک

میباشد و بعد از ینکه محل کلام معلوم شد سر اختیار احقر واضح میشود بجهت آنکه
معلوم است چنانچه تسامح در الفاظ موازین و مقادیر خلاف تحقیق است همچنین
در مقدر و موزون تسامح خلاف تحقیق است پس مدار بر صورت و ظاهر نیست
بلکه بر سیرت و واقع است والا بایست طلا و نقره که بالذات مسلوب الوصف باشد
مثل طلاء سفید و نقرهٔ زرد یا سیاه ضرر نداشته باشد چنانچه اگر ممزوج نمائیم قلیلی
از طلا و نقره را بغیر جنس و لکن متحد الوصف باشد که عرفا صادق باشد و لکن در
واقع طلا و نقره اش بسیار کم باشد در ینصورت باید عیب داشته باشد مثل نقره
ورشو که از حاجی ترخان میاورند که در واقع مس سفید است مثل نقره و بقال
در نمیرود و مراد بعرف اهل خبرهٔ این مقام است که صراف و ضرابی و زرگر و سائر اهل
عرف که خبیر و بصیر باشند و جوهر شناس باشند نه اینکه تمیز نداشته باشند و
شئ را بصورت تمیز دهند و از حقیقت شی بالمره خبر نداشته باشند مثل سائر
معادن از فیروزه و الماس و عقیق پس بمطلق صدق مطلق عرف نباید مغرور شد
البته اهل عرف سرخی را که بینند میگویند خون است و کسی که مطلع است که رنگ
هم سرخ است سرخی را مناط حکم بخون نمیگیرد بلکه باثار واقعیه حکم میکند چنانچه
حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه در تمیز گوسفند و سگ فرموده که اگر
گوشت خورد سگ است و اگر علف خورد گوسفند است و اگر آب را بدهن خورد
گوسفند است و اگر بزبان خورد سگ است و اگر در عقب گله راه رود سگ است
و اگر در میان یا پیشرو آنها رود گوسفند است و اگر ببینه نشیند گوسفند است
و اگر بمقعد نشیند سگ است و بعد از ذبح اگر شکنبه دارد گوسفند است و اگر امعا
دارد سگ است و اعتبار بشباهت در بعضی اعضا نیست خلاصه طلا بخلاص
ظاهر میشود و نقره بقال و اعتبار بصورت و شباهت نیست و این قاعده در همه
الفاظ و همه مصادیق باید جاری باشد آمدیم بعنوان لبس حریر که عنوانی است
با عنوان الصلوة فی الحریر که عنوان دیگری است و اصل در موارد مشکوکه این دو عنوان

بمختلف است علی التحقیق اما اخبار در عنوان اول چند خبر مطلق وارد شده و بیشتر اخبار مقید شده به محض ولکن صدق لبس حریر محض و غیر محض مساوی است فتبصر سلمنا ولکن سایر الاخبار المقید کاشفة عن اختصاص المنهی عنه ولذا فی لباس الذهب لا یقولون باشتراط المحضة لصدق عنوان لبس الذهب کالحریر اشار الیهما بقوله علیه السلام هذان محرمان علی ذکور امتی کما ورد فی خصوص الحریر بانه لا تلبس الحریر فیحرق الله جلدک بالنار و عنوان ثانی صدقش در فی الجملة حریر اوضح است که صلوة در حریر صادق است بمحض و غیر محض مثل صلوة در جزء حیوان غیر ماکول اللحم لقرینة فی شعره و وبره و بوله و روثه پس حاجت داریم باشتراط محضیته و اما در آنیة ذهب و فضة بعد البناء علی عدم التسامح و بعد البناء علی فرض الاختلاط بما لیس مستهلکا حاجت بحمد الله باین اشتراط نداریم که این اشتراط در عنوان خوابیده و مقدمه مطویه میباشد و اما اینکه مرقوم فرموده اید که دراهم و دنانیر مغشوش اکثر وجودا میباشد و تنزیل طلاقات بر افراد نادرة الوجود بی معنی است جوابش اینست که وقت نزول خطابات اغتشاش درهم و دینار محل کلام میباشد سلمنا ولکن بنا بر این قیاس ما نحن فیه بدراهم و دنانیر درست نیست بجهت آنکه دراهم و دنانیر از صدر اول مغشوش بوده نه ما نحن فیه سلمنا چه کنیم که علما حکم را معلق بصافی از درهم و دینار کرده اند قال العلامة فی کفارة الحیض من القواعد و هی دینار و قال فی کشف اللثام ای مثقال من ذهب خالص مضروب و قال فی جامع المقاصد و یعتبر فی الدینار کونه خالصا من الغش مضروبا لانه المتبادر من الاطلاق فلا یجوز التبر و لا القیمة انتهی بلکه از فاضل قمی اعلی الله مقامه در جهت قبض مجلس اشتراط صافی بر میاید که اگر مخلوط باشد و مستهلک نباشد و مقصود به بیع باشد در ینوقت قبض در مجلس شرط است و فرموده که از ینجهت است که گفته اند که هرگاه مس یا سرب را بفروشند و در آنها قلیلی از طلا و نقره باشد میتوان بطلا و نقره فروخت هرچند معلوم نباشد زیادتی آن طلا که بقیمت میدهند بر آن مقدار قلیلی که در آنها هست چون حکم تابع اسم است و آن قلیلی که از طلا و نقره که در آنها هست

ف ۱ عنوان اول یعنی لبس حریر ۱۲
ف ۲ خبر یعنی حدیث و مطلق ای بلا قید ۱۲
ف ۳ اخبار جمع خبر یعنی حدیث ۱۲
ف ۴ محض یعنی خالص ۱۲
ف ۵ مساوی یعنی برابر ۱۲
ف ۶ منهی عنه ای منع کرده شده از وی ۱۲
ف ۷ ذهب یعنی طلا ۱۲
ف ۸ بقوله علیه السلام اشاره بحدیث ۱۲
ف ۹ ذکور یعنی مردان ۱۲
ف ۱۰ عنوان ثانی یعنی صلوة در حریر ۱۲
ف ۱۱ اوضح واضح تر ۱۲
ف ۱۲ شعر یعنی مو و وبر بفتحتین پشم شتر و روث سرگین ۱۲
ف ۱۳ آنیه ظرف ۱۲
ف ۱۴ اشتراط شرط کردن ۱۲
ف ۱۵ مطویه پیچیده ۱۲
ف ۱۶ دراهم جمع درهم و دنانیر جمع دینار ۱۲
ف ۱۷ مغشوش یعنی آمیخته ۱۲
ف ۱۸ اکثر وجودا یعنی چیزیکه وجود او اکثر باشد ۱۲
ف ۱۹ تنزیل نازل کردن ۱۲
ف ۲۰ اطلاقات جمع اطلاق یعنی مطلق بودن ۱۲
ف ۲۱ نادرة الوجود یعنی چیزیکه وجود او بسیار کم باشد ۱۲
ف ۲۲ ما نحن فیه یعنی آنچه در وی هستیم ۱۲
ف ۲۳ صدر اول یعنی اول و پیشگاه ۱۲
ف ۲۴ سلمنا یعنی تسلیم کردیم ۱۲
ف ۲۵ معلق یعنی آویخته ۱۲
ف ۲۶ صافی یعنی خالص ۱۲
ف ۲۷ دینار یعنی طلاء مسکوک ۱۲
ف ۲۸ مثقال شرعی ۱۲
ف ۲۹ مضروب یعنی سکه دار ۱۲
ف ۳۰ تبر یعنی طلا و نقره ۱۲

مستهلک است ومقصود بالذات نیست وظاهر اخلافی نیست واخبار معتبره هم دلالت
دارد واز این باب[1] است فروختن خانه که در سقف یا دیوار آن طلا ونقره مالیده باشند
که اگر اینها را بکنی[2] چیزی عائد نمیشود[3] که در اینجا نمیگویند طلا فروخت وایضاً سوال شد
از این بزرگوار فروختن کلابتون طلا ونقره وپارچهای زری[4] واسلحه که طلا کوب یا
نقره کوب باشد معامله آنها نقداً ونسیهً هر دو جائز است یا نه جواب دادند که چون
در معامله طلا ونقره قبض در مجلس شرط است علی الاشهر الاظهر وبدون آن باطل
وفرقی مابین مسکوک وغیر مسکوک وخالص ومنضم[5] بضمیمه نیست پس هرگاه کسی معامله کند امثال
این امور را بغیر جنس یعنی مثلاً زین طلا کوب یا نقره کوب یا پارچه زری وامثال آنرا
بگندم وجو وحیوان وامثال آن بفروشد پس در جواز آن اشکال نیست خواه نقد باشد
خواه نسیه وهرگاه بجنس طلا ونقره بفروشد پس در آن قبض مجلس شرط است وبه نسیه
نمیتوان داد ودر اینجا تفاوت[6] ندارد که طلا در قیمت نقره کوب یا طلا کوب بدهد یا
نقره در قیمت آنها بدهد بلی هرگاه بقدر آن طلا ونقره که در آن جامه یا در آن اسلحه هست
نقد بدهد وتتمه نسیه بماند باکی[7] نیست وهرگاه داند که این قیمتی که حالا میدهد زیاده
بر آن قدری است که در آن اسلحه یا جامه است کافی است هرچند علم بمقدار آن نداشته
باشد بتفصیل وبخصوص[8] بدانکه درین معامله قطع نظر از قبض در مجلس باید
ربا را هم[9] بکند پس هرگاه علم دارد بمقدار طلا یا نقره که در آن جامه یا اسلحه هست
باید آن قیمتی که میدهد از طلا ونقره بیشتر باشد از انچه در آنها هست تا آنکه انچه
مساوی آنست در برابر آن باشد وزیادتی در برابر اصل پارچه وآهن وامثال آن باشد
تا ربا نشود وهرگاه مقدار آن مجهول[10] است جائز نیست بیع بهمان جنس مگر بعلم بزیادتی
آن که قیمت میدهد از انچه در آنها است از طلا ونقره ودر اینجا مجانست[11] طلا ونقره
را ملاحظه باید کرد چون طلا ونقره در مسئله ربا دو جنس محسوب میشود
زیادتی هر یک بر دیگری مضر نیست پس هرگاه جامه نقره باف وآن طلائیکه میدهد
در قیمت[12] بوزن کمتر از آن باشد ضرر ندارد انتهی کلامه ومسئله ربا نیز حکمش واضح

که اگر طرفین مغشوش باشند یصرف کل الی مقابله وان کان الغش فی طرف واحد فان کان المغشوش ما یتمول حتی یصح ان تقع بازاء الزیادة فلا اشکال ایضا وان کان الضمیمة خالیة من التمول فلا بد من المساواة والا لزم الربا آمدیم بزکوة دراهم و دنانیر وانهم نیز تصریح شده که باید مقدار صافی از طلا و نقره بنصاب برسد والا زکوة نیست قال فی البیان ولو ضرب من احدهما و غیرهما اشترط بلوغ الخالص نصابا و فی الدروس والمغشوش یشترط بلوغ الخالصة نصابا فان شك فیه فلا شیء پس خلوص در هر عنوان چیزیکه وجهانیه وچه گندم ونحو آن بر طبق قاعده است پس اشتراط بعض در جائی بکار می‌آید که در خود عنوان نص ملحوظ نشده مثل صلوة فی الحریر بلکه بملاحظه خلوص میتوان گفت کهٔ انیهٔ مرکبٔ از طلا و نقره که باهم آب کنند یا آنکه یك طرف از طلا و یك ظرف از نقره باشد ضرر ندارد دیغانی کشف الغطاء واذا امتزج احد الجوهرین بالآخر او رکب منهما بوصل قطعتین او قطع جری الحکم ولو امتزج او تلبس بشیء غیره ولم یخرج عن الاسم فکذلك وان خرج عن الاسم خرج عن الحکم محل نظر واضح ان المدار لیس علی الاسم من باب التسامح بل علی الاسم الواقعی والاسم عند اهل الصنعة لا مطلق الاسم ولذا فی نذر الصدقة لانیة الذهب ونحوه لا یکتفی بالمرکب ولا بالمغشوش الا ان یکون مستهلکا وهو الهادی

در کیفیت تطهیر

س شرائط تطهیر باب قلیل را بیان فرمایند ج تطهیر باب مشروط است بچند شرط اول نفوذ و وصول آب بموضع نجس دوم زوال عین نجاست سوم انفصال آب غساله از نجس در غالب موارد مثل ظرف و غیره پس اگر غساله جدا نشود از متنجس بنحو متعارف چه بفشار یا بنفسه پاك نیست مگر آنکه غساله قلیل را پاك بدانیم وانفصال غساله را شرط صدق غسل ندانیم که در نیوقت دیگر حاجت بانفصال غساله نیست و بر یختن آب بسیار بنحوی که آب اول ببرد اکتفا نمایند زیرا که هر قدر از آب قلیل که برو بریزند همه بصورت آب موجود در آن چیز خواهد بود چه آنکه ورود آب بر نجس نه عکس آن و نیز بنحو توارد هر چند در مثل ثوب و نحو آن که در طشت بخواهند تطهیر نمایند اقوی عدم شرطیت ورود

آب است بر نجس اگرچه احوط اشتراط ورود است مطلقاً والله العالم س طریق
تطهیر ظروف از منصوبه وغیر آن را بفرمایند ج بچند نحو میشود یکی آنکه آن ظرف
نجس را آب پر کنند و بریزند تا سه دفعه واقوی کفایت مرّه واحده است هرچند
احتیاط شدید در سه مرتبه است وسیّد فرموده ره ولا تعد ثالثة فی الآنیة
خرما ولا فی ماسواها الثانیة والنص بالتثلیث فی الاوانی ماقل بالفضل
والرجحان ویکی دیگر آنکه آب کمی در ته ظرف نجس بریزند وبدست ونحو آن حرکت
دهند ودور دهند آن آب را که بهمه جای آن ظرف برسد وآن آب را بریزند تا سه دفعه
یا یک دفعه آن ظرف پاک میشود وسوم آنکه آن آب در اطراف آن ظرف بریزند وآن
غساله مجتمع در ته ظرف را به پنبه وکهنه ونحو آن بردارند بهمین طریق عمل نمایند تا سه
مرتبه ویا آنکه ته ظرف را سوراخ کنند تا غساله آن بیرون رود لکن در صورتیکه غساله
از پنبه ونحو آن بردارند تغییر یا تطهیر پنبه نمایند در هر یک از غسلات ثلثه اگرچه
احوط آنست که هر وقتیکه پنبه را بیرون میآورد تطهیر نماید وعود دهد همان
پنبه وخرقه را وبهر یک از اقسام ثلثه تطهیر ظروف منصوبه چون خم وغیر آن وهمچنین
غیر منصوبه حاصل میشود والله العالم س هرگاه ظرفیکه گودی ندارد مثل سینی
وبشقاب ونحو آن یا پشت ظروف نجس شود بدو مرتبه شستن کفایت میکند یا نه
ج بلی دو مرتبه کافی است وسه مرتبه احوط است س ظرف بجریان باران پاک میشود
یا نه ج بلی پاک میشود وهمچنین هرگاه کر یا جاری با آن ممزوج شود وحاجت بتعدد
هم نیست وهمچنین است هرگاه آب نجس در ظرفی مثل ابریق وآفتابه باشد که در کر وجاری
فرو برند که ممازجت حاصل شود پس محتاج بریختن وافراغ آن آب نجس نیست که بسبب
ممازجت پاک میشود س هرگاه ظرف نجس شود ونجاست بباطن آن نفوذ کرده باشد
چه نحو تطهیر نمایند ج ظاهر آن بشستن پاک میشود ونجاست باطن بظاهر سرایت
نمیکند وهرگاه بخواهند که باطن آنرا پاک نمایند پس آن ظرف را خشک نمایند ودر آب
کر وجاری بگذارند بطوریکه آب بعمق آن نفوذ نماید پاک میشود پس حب نجس اگرچه

ف۱ ظروف جمع ظرف ومنصوبه بر نصب شده که آن جای نصب شده
ف۲ مرّه واحده یعنی یکبار ۱۲
ف۳ تثلیث یعنی سه کردن ۱۲
ف۴ اوانی یعنی ظروف ۱۲
ف۵ ماقل یعنی تا دلیل کرده شده ۱۲
ف۶ دور یعنی گردش ۱۲
ف۷ غساله آب مستعمل ۱۲
ف۸ مجتمع جمع شده ۱۲ کهنه پارچه کهنه ۱۲
ف۹ تغییر یعنی بدل کردن ۱۲
ف۱۰ غسلات ثلثه یعنی سه مرتبه شستن ۱۲
ف۱۱ عود یعنی دوباره ۱۲
ف۱۲ خرقه یعنی پارچه ۱۲
ف۱۳ خم ظرف ۱۲
ف۱۴ گودی یعنی عمق ۱۲
ف۱۵ بشقاب یعنی ۱۲
ف۱۶ جریان جاری ۱۲
ف۱۷ کر یا جاری ۱۲
ف۱۸ ممزوج آمیخته ۱۲
ف۱۹ تعدد یعنی دو و سه مرتبه ۱۲
ف۲۰ ابریق ظرف ۱۲
ف۲۱ ممازجت با هم آمیختن ۱۲
ف۲۲ افراغ خالی کردن ۱۲
ف۲۳ نفوذ درآمدن ۱۲
ف۲۴ سرایت یعنی تاثیر ۱۲
ف۲۵ حب یعنی خم آب ۱۲

دران گل کمی داشته باشد وآنرا در کر وجاری فرو برند که آب دران نفوذ نماید وآن آب مضاف[1]
نشود پاك میشود والله العالم س در تطهیر ظروف از ولوغ[2] سگ وخوك بآب کثیر[3] نیز تعدد[4]
ومالیدن خاك لازم است یا نه ج اقوی عدم ثبوت تعدد وعدم لزوم خاك مالیدن است
درجائیکه تطهیر ظرف بآب کر وجاری شود هر چند احوط است بلکه لزوم[5] مالیدن خاك
هم محل اشکال است در قلیل بجهت کفایت امرار[6] خاك بدون مالیدن س هرگاه ظرف
متنجس[7] بولوغ کلب ظرفی باشد که خاك مالی نتوان نمود چه نمایند ج اقوی کفایت مجرد
رسانیدن خاك است خصوصا اگر خاك ممزوج[8] بآب باشد که رسانیدن خاك ممزوج بآب
وتکان[9] دادن انشاء الله کافی است س هرگاه سگ در ظرفی آب بیاشامد ویا ظرف
بلیسد چه نحو تطهیر نمایند ج اول آن ظرف را خاك خشك پاك بمالند وبعد از آن بخاك
ممزوج بآب کثیر است وبعد از آن دو دفعه بشویند تطهیر حاصل است وسید فرموده شعر وغسل الولوغ فالتقدیم
ثلثان من قبلها التعفیر[10] هر چند اقوی در ظرف نجس شده بغیر ولوغ حتی بلیسیدن سگ بعضو سگ ونیم خورده
آن در ظرف دیگر اکتفا بشستن سه مرتبه است بدون خاك بلکه لزوم مالیدن خاك هم محل اشکال است در ولوغ
بآب قلیل بجهت قوت کفایت امرار خاك بدون مالیدن واما تطهیر آن در کثیر[11] وجاری پس فرو بردن یکمرتبه
کافیست هر چند احوط عدم ترك خاك مالی میباشد چنانچه گذشت س موش دشتی اگر در ظرف مرده
باشد چه نماید ج در مرده موش دشتی بزرگ خصوص نر ش در ظروف هفت مرتبه یا
سه مرتبه شستن بهتر است چنانچه احوط در نجاست خوك وشراب بلکه هر مست کننده[12]
مایع بالاصل شستن هفت مرتبه است چنانچه در ولوغ کلب نیز هفت مرتبه احوط میباشد
واقوی اکتفا بسه مرتبه است چنانچه در منظومه است شعر کذلك التسبیع علی الندب یقفی
فی الخمر والکلب ومیتة الجرذ ودر خنزیر هفت مرتبه را تقویت فرموده در منظومه
چنانچه فرموده است شعر ویقرب الوجوب فی الخنزیر وان یخالف ظاهر المشهور
س آیا خم شراب که بروغن وپیه[13] ترتیب[14] داده باشند قابل تطهیر هست یا نه
ج بلی قابل تطهیر[15] است مادامیکه چربی مانع نفوذ آب طاهر نشود س هرگاه ته
دیگ وتنور روغن داغ[16] کنند وساج[17] مثلا که سیاهی با و ملصق[18] است نجس شود بآب قلیل

ف۱ مضاف نشود یعنی نگویند که آب گل است ۱۲
ف۲ ولوغ بواو لیسیدن ۱۲
ف۳ آب کثیر یعنی آب کر وجاری ودر حکم جاری ۱۲
ف۴ تعدد یعنی دفعات ۱۲
ف۵ لزوم یعنی وجوب ۱۲
ف۶ امرار یعنی گذرانیدن ۱۲
ف۷ متنجس چیز پاك که بملاقات نجاست نجس شود ۱۲
ف۸ ممزوج آمیخته شده ۱۲
ف۹ تکان دادن ای افشاندن وحرکت دادن ۱۲
ف۱۰ تعفیر خاك مالیدن ۱۲
ف۱۱ کثیر وجاری ای آب کثیر وآب جاری یعنی آب کر ۱۲
ف۱۲ مست کننده یعنی نشاء آورنده مایع بالاصل یعنی در اصل روان باشد ۱۲
ف۱۳ پیه چربی ۱۲
ف۱۴ ترتیب داده باشند یعنی مالیده باشند ۱۲
ف۱۵ ته یعنی زیر ۱۲
ف۱۶ روغن داغ کردن یعنی روغن داغ وگرم کنند ۱۲
ف۱۷ ساج چوب سیاه ویعنی طابه وسنگ که برای نان صیقل کنند ۱۲
ف۱۸ ملصق ای باهم چسبیده ۱۲

پاك میشود یا آنکه محتاج است بفرو بردن در آب جاری و کر و فرقی بین آنکه سیاهی بعد از
نجس شدن حادث شود و یا سیاهی نجس شود هست یا نه و فرقی بین کمی و زیادی سیاهی
هست یا نه ج مدار وصول آب مطهر است بر نجس بحیثیتی که آب مضاف نشود و مدار بقا
مطهر بوصول آب میباشد نه او س هرگاه ظرف نجس چرب باشد تطهیر آن چرب است
ج اگر چربی غلیظی که مانع باشد از وصول آب بظروف داشته باشد لازم است اول بر طرف
نمودن چنین چربی پس از آن تطهیر ظرف خواه روی نجاست چرب شده باشد یا
روی چربی نجس شده باشد و اگر چربی کمی داشته باشد پس ضرر ندارد در تطهیر
ظرف با آن چربی هر چند احتیاط در ازاله مطلق چربی مطلوب است س اگر محل نجس
چرب شود چه ظرف باشد چه غیر آن یا آنکه جسم چرب نجس شود پاك میشود یا نه
ج بلی پاك میشود چون دست نجس که چرب و گوشت و دنبه که نجس شود الا اینکه
چربی زیاد باشد که مانع از رسیدن آب شود که ازاله آن چربی اولا لازم است و گذشت
که احتیاط در مطلق چربی ازاله آن میباشد س ظرف نجس هرگاه چرکین باشد
بسبب ماندن آب یا استعمال زیاد ازاله چرك قبل از تطهیر لازم است یا نه ج هرگاه چرك
مانع نباشد لازم نیست س پنیر را در میان کوزه و ظرف دیگر باب گذاشته اند
و موش فضله انداخته در آن بچه نحو تطهیر نمایند و بسا میشود که آن ظرف چوبی میباشد
که در ولایت ما آنرا کاك مینامند که گاه میشود که آب در آن ظرف نفوذ میکند تطهیر
آن ظرف باب قلیل بچه نحو است و به آب جاری و کثیر بچه طور و اگر شك در نفوذ آب نجس
بظرف داشته باشد عمل باصل طهارت مینماید یا نه ج اگر آب نجس بمغز پنیر رسیده
تطهیرش منحصر است بکر و جاری و چشمه و باران که بمغز پنیر برسد پاك میشود بشرط
آنکه پنیر را خشك کنند و باب قلیل پاك نمیشود و چوب و خشت و سفال و نحو آن
نجاست در آن نفوذ نمیکند مگر آنکه فرض شود که در میان آب نجس زیاد بماند که خیسیده
باب نجس شود در این وقت باید خشك شود در تطهیر باطن تا اینکه خیسیده باب کر
و جاری شود س خیك ماست که مملو از ماست باشد و در میان ظرفی بگذارند

ف حادث شود ای بعد نجس شدن ۱۲
ف وصول یعنی رسیدن ۱۲
ف مطهر یعنی طاهر کننده ۱۲
ف مضاف نشود ای ان نشود ۱۲
ف نداو یعنی بسیاهی ۱۲
ف غلیظی یعنی بسیار گرم
ف روی نجاست یعنی بالای آن
ف ازاله یعنی بر طرف کردن و معالجه
ف چربی بقیه ۱۲
ف چرب شود یعنی روغن آلوده شود
ف دنبه یعنی دم گوسفند
ف گذشت ۱۲
ف چرکین یعنی آلوده
ف مانع ۱۲
ف فضله یعنی بیزنج
ف کاك ۱۲
ف نفوذ ۱۲
ف قلیل یعنی اندك
ف طهارت یعنی پاکی ۱۲
ف خیسیده ۱۲
ف خیك یعنی مشك ۱۲

که آب او نشر به بیرون نماید تا ماست او سفت شود هرگاه سك از آن ظرف که ماست در آن
است آب بخورد یا آنکه بنجاست دیگر نجس شود سرایت بماست نیز مینماید یا نه و بعضی از آنچه کها
آب زیاد بی‌از و نشر مینماید فرقی در زیاد و کمی نشر هست یا نه و بر فرض عدم سرایت نجاست
بماست طریق تطهیر خیك بآب قلیل یا کثیر را بیان فرمایند ج سرایت رطوبت را قائل نیستیم
پس ماست درون خیك نجس نمیشود و همچنین اگر کوزه که آب را زور نشر میکند و یا آنکه بسیار
بسیار کوچکی داشته باشد که ملاقات نجاست با و صادق نباشد اگر در موضع نجس بگذارند
آب درون ظرف بسرایت نجس نمیشود و کیفیت تطهیر خیك بآب کثیر انداختن آنست
در آب کثیر و یا ریختن آب قلیل است بر او با انفصال غساله هرگاه نجاست بولی باشد
س ظرف سفال مثل ابریق و کاسه که کافر ذمی میسازد قابل تطهیر است یا نه و بر
فرض قابلیت طریقه تطهیر چه نوع است ج پاك میشود بکر و جاری و چشمه و چاه
و باران بشرطیکه آب را بخورد و آب بمغز آن ابریق و کاسه برسد در اینوقت ظاهر و
باطن هر دو پاك میشود و اگر بمغز نرسد ظاهرش پاك میشود و ظاهر بقلیل و غیر قلیل
هر دو پاك میشود و باطن بقلیل پاك نمیشود س تطهیر کوزه و حب سفالی نجس
نجاست ج اگر نفوذ نجاست باعماق آن نشده بفرو بردن بآب کر و نحو آن پاك میشود
و اگر بعمقش نفوذ نموده پس ظاهر آن بشستن پاك میشود و نجاست باطن بظاهر
نفوذ نمیکند و اگر بخواهد که باطن آن نیز پاك شود پس آن ظرف را خشك کرده در آب
کر و جاری بگذارند تا آب بعمق آن نیز نفوذ نماید پاك میشود س کیفیت
تطهیر لباس را در طشت و سائر ظروف بفرمایند ج بدو نحو متصور است اول
آنکه جامه نجس را در ظرف بگذارند و آب بر او بریزند و بشویند و فشار دهند یك
مرتبه در غیر بول علی الاقوی هر چند احوط دو مرتبه است و دو مرتبه در بول و لکن
دست خود را قبل از دو مرتبه بجائی دیگر نرسانند دوم آنکه اول آب را بریزند در
ظرف و بعد از آن رخت نجس را در آن بگذارند و فشار دهند و غساله آن را بریزند
در بول دو مرتبه و در غیر بول یك مرتبه علی الاقوی و ظرف نیز بتبعیت الخ

ف۱ نشر یعنی ظهور ۱۲
ف۲ سفت بکسر سین مهمله یعنی سخت ۱۲
ف۳ سرایت در گذشتن از چیزی بچیزی ۱۲
ف۴ بچیزیکه یعنی تا نایب ۱۲
ف۵ انفصال یعنی جدا شدن ۱۲
و غساله آب مستعمل در شستن ۱۲
ف۵ ابریق یعنی آفتابه و غیره ۱۲
ف۶ کافر ذمی یعنی کافر باج دهنده ۱۲
ف۷ بدهد ۱۲ نوع یعنی طور ۱۲
ف۸ کر یعنی آب کر و آب جاری ۱۲
ف۹ آب را بخورد یعنی آب در او جذب شود ۱۲
ف۱۰ قلیل یعنی آب قلیل
ف۱۱ حب سفالی یعنی خم ۱۲
ف۱۲ نفوذ در آمدن ۱۲
ف۱۳ اعماق جمع عمق ۱۲
ف۱۴ نحو آن یعنی آب جاری و چشمه و چاه و باران ۱۲
ف۱۵ غساله آب مستعمل در شستن ۱۲



ظرف است پاك میشود بیکدفعه و دو دفعه هرچند در ظرف شستن سه مرتبه را
لازم بدانیم واجتناب از شستن بآبی قسم ثانی اولی است چنانچه در اشتراط ورود
آب بر متنجس گذشت که بعد از تحقق شرائط مذکوره پاك است س اگر جامه در خوابان
ببول طفل شیرخوار نجس شود طریق تطهیرش چه چیز است ج پاك میشود بمحض ریختن آب
بر آن و فرا گرفتن آب محل نجس را چنانچه در درّهٔ سیّد مسطور است ﴿ و الصبّ
فی بول رضیع باللبن × فی الثوب یکفی مثل ما یکفی البدن × و حاجت بشستن و فشار
ندارد پس بمجرد احاطه و استیلاء آب آن محل پاك میشود بلکه ملاقی آن آب نیز پاك است
پس غسالهٔ طفل شیرخوار پاك است علی الاقوی بشرط آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر
و نه خنثی مشکل و بشرط آنکه غذا خور نباشد و بشرط آنکه کمتر از دو سال باشد
و بشرط آنکه آن طفل محکوم باسلام باشد علی الاحوط و بشرط آنکه غساله در آن
محل باقی باشد نه آنکه از محل منفصل شده باشد علی الاحوط و در بول طفل غیر مذکور
از اطفال دیگر شستن آن دو مرتبه لازم است در آب قلیل با فشار و در غیر بول
یك مرتبه کافیست با فشردن آن چنانچه یك مرتبه بی فشردن کافیست در آب جاری
و کر و باران چه بول باشد و چه غیر آن س در تطهیر لباس لازم است که دست
طهارت دهنده قبل از شستن و بعد تطهیر پاك باشد یا نه ج نه و لکن اگر نجس بجای
غیر آن لباس باشد و اعلی از آن نیز باشد ملاحظهٔ اعلی نماید احتیاطاً هرچند حکم
تبعیت دست نیز قوی است س در تطهیر لباس بآب جاری و کر فشار لازم است
یا نه ج لزوم فشار در کر و جاری ثابت نیست بلکه اقوی عدم لزوم است س اگر
جامه و کرباس باعیان نجسه رنگ کرده باشند و یا آنکه رنگ داشته باشد و نجس شود
بچه نحو تطهیر نماید ج در کر و جاری بفرو بردن آن در آب پاك میشود و در آب قلیل
پس اگر غساله با تغیر بیرون نیاید و آب نیز مضاف نشود پاك میشود و اگر بعد از
انفصال آب مضاف شود ضرر ندارد بلی اگر غساله در حال تغیر بیرون رود و لکن
آب بمجرد ورود یا در حال استیلاء یا در حال فشار مضاف نشود احوط اجتناب است

ق۱ یکدفعه در غیر بول و دو دفعه در بول ۱۲
ق۲ ورود یعنی علامه کرده بلاتأمل ۱۲
ق۳ متنجس شود ۱۲
ق۴ تحقق یعنی احاطه کردن ۱۲
ق۵ رضیع شیرخوار ۱۲
ق۶ استیلاء غلبه و احاطه ۱۲
ق۷ ملاقی ملاقات کننده ۱۲
ق۸ خنثی مشکل آنکه زن و مرد بودنش معلوم نشود ۱۲
ق۹ محکوم باسلام یعنی یکی از پدر و مادرش مسلم باشد ۱۲
ق۱۰ غساله آب مستعمل ۱۲
ق۱۱ منفصل یعنی جدا ۱۲
ق۱۲ غیر مذکور یعنی غیر شرائط مذکوره ۱۲
ق۱۳ آب قلیل یعنی آب کمتر از کر ۱۲
ق۱۴ اعلی یعنی بر تر ۱۲
ق۱۵ احتیاطاً ۱۲
ق۱۶ تبعیت یعنی پاك شدن بتبع ۱۲
ق۱۷ لزوم یعنی واجب بودن ۱۲
ق۱۸ کرباس یعنی پارچه ۱۲
ق۱۹ اعیان جمع عین یعنی چیزهای عین نجس ۱۲
ق۲۰ با تغیر یعنی رنگین ۱۲
ق۲۱ مضاف نشود یعنی رنگین نشود ۱۲
ق۲۲ انفصال جدا شدن ۱۲
ق۲۳ در حال تغیر یعنی رنگین باشد ۱۲

خصوص اگر متغیر بعین نجس باشد نه متنجس و لکن اقوی آنست که مضاف نشدن و
اطلاق آب کافی است در تطهیر و خروج غساله متغیره ضرر ندارد و جامه پاک میشود بلی
اگر آب بمحض ورود یا در حال فرو گرفتن و یا فشردن متغیر شود بنجاست اقوی اجتناب است
بلکه اگر بسبب فشردن متغیر شود ضرر ندارد **س** شخص لباس متنجس را با دست
فرو می برد در آب کر و جاری و دست را از آن موضع بر نمیدارد و آن شی را از آب بیرون
میاورد آیا کافی است در طهارت آن یا آنکه باید دست را از آن موضع جدا سازد
ج هرگاه حائل و مانع از وصول آب نباشد کافی است همان غمس اول و الا باید تحریک
نماید تا وصول مطهر بر متنجس حاصل شود **س** ثوب نجس هرگاه در ان شپش
در شک و کیک و نحو آن باشد در تطهیر بآب قلیل پاک میشود یا انکه واجب است اول
ازاله در شک و نحو آن **ج** واجب نیست اخذ اینها در حال تطهیر و لباس نیز پاک میشود
س در تطهیر لباس نجس دست بر تبعیت لباس پاک میشود یا نه **ج** بلی پاک میشود
س هرگاه شخصی کسی را وکیل نماید در تطهیر لباس نجس و آن وکیل لباس را برده
که بشوید و بعد اخبار نماید بتطهیر آن اکتفاء بقول او میتوان نمود اگر چه زن باشد
یا نه **ج** اگر اطمینان حاصل شود بخبر او پاک است هر چند با عدم اطمینان اقوی نیز
طهارت است **س** گاذر مسلم را که شیعه نباشد اگر پارچه نجس داده شود و امر بتطهیر
کرده شود و مظنه داشته باشد که تطهیر شرعی را نمیداند وقت گرفتن از او اگر عین
نجاست در او یافت نشود طاهر است یا نه **ج** بلی طاهر است علی الاقوی **س** رختهای
نجس را اگر بگاذر مسلم خواه مؤمن و خواه غیر مؤمن بدهند و او را اعلام کنند که این
رخت نجس است پاک و طاهر کرده بیار و اجرت که مقرر کرده ام بواسطه پاک و طاهر کردن
است و گاذر اقرار کند که چنان خواهم کرد کفایت میکند یا نه و بعد از انکه او یا پیشخدمت
او شسته آورد دیگر احتیاج پرسیدن هست یا نه که پاک کرده یا نه و همچنین اگر بگاذر
مذکور مرتبه اول بگوید که من هر رخت که برای شستن میدهم تو انرا نجس بدان
و همیشه طاهر کرده بیاور و او اقرار کند که بسیار خوب کافیست یا نه و باز که شسته آورد

ف ۱ عین نجس یعنی چیزیکه اصل آن یعنی ذات آن نجس باشد
د متنجس یعنی چیزیکه در اصل نجس نباشد بلکه بملاقات نجاست نجس شده باشد
ف ۲ اطلاق آب یعنی آب مطلق بودن آب مضاف ای رنگین ۱۲
ف ۳ متغیره یعنی رنگین شده ۱۲
ف ۴ ورود یعنی وارد شدن رسیدن ۱۲
ف ۵ بلکه اگر الخ این جمله عطف است بر جمله خروج غساله متغیره ۱۲
ف ۶ حائل یعنی پرده ۱۲
ف ۷ وصول یعنی رسیدن
ف ۸ و مانع منع کننده ۱۲
ف ۸ غمس یعنی بغین معجمه یا به فرو بردن و فرو رفتن ۱۲
ف ۹ تحریک یعنی حرکت دادن
ف ۱۰ مطهر یعنی طهارت دهنده مراد از آب و متنجس چیزیکه بملاقات نجاست نجس شده باشد ۱۲
ف ۱۱ ثوب یعنی پارچه و رخت ۱۲
ف ۱۲ شپش در شک و کیک کرمهای باریک که در موها و بلات و رخت انسان می افتد ۱۲
ف ۱۳ نحو آن یعنی شپش و کیک و غیره ۱۲
ف ۱۴ اخذ یعنی گرفتن مراد دور کردن ۱۲
ف ۱۵ اخبار یکسر اخبر دادن ۱۲
ف ۱۶ گاذر رخت شو و مسلم مسلمان ۱۲
ف ۱۷ امر یعنی حکم ۱۲
ف ۱۸ مظنه گمان نه شک ۱۲
ف ۱۹ مؤمن یعنی شیعه اثنا عشری ۱۲
ف ۲۰ اعلام یعنی خبر دادن ۱۲
ف ۲۱ اجرت مزد و کری ۱۲
ف ۲۲ پیشخدمت یعنی نوکر ۱۲



احتیاج استفسار از وهست یانه وهمچنین اگر رختهاسے را با علام بدست گانوسلم خواه مؤمن وغیر مؤمن بیك قمری مثلا بفروشد وبعد گذشته آورد آنرا بقیمت اُجرت شستن خرید کنند صحیح وآن رخت پاك است یا باز احتیاج استفسار از وهست وهمچنین رختهای نجس را اگر خود طاهر کرده خشك گشته بکافر بدهد وشسته خشك از وبگیرد چه حکم دارد در جمیع این صورتها آیا آن رختها پاك وجائز الصلوة هست یانه ج در جمیع این صوران رختها پاك وطاهر جائز الصلوة میباشد وباستفسار حاجت نیست واگر جامه خشك بکافر داده خشك کرده گرفته است پاك است هرچند بداند که شسته شده باشد الا آنکه یقین بداند که رخت نشسته خود کافر است در نیوقت نجس است هرچند خشك باشد واگر رخت را از فرد دیگر اجرت قصاری ساقط است باید دوباره ای را بخرد برضایت مشتری اول که بائع بالفعل است س هرگاه لیقه قلمندان وخواه آن نجس شود که بخرد رخیتن آب بران یا فرو گرفتن آب یا درحال فشردن آب آن مضاف شود پاك است یانه ج بافرض در سوال نجس است وپاك نمیشود مگر بطریق مسطور در سوال جامه رنگین س دوات با مرکب ولیقه نجس شد آنرا چه طور پاك توان کرد ج باب کر وجاری داخل کند که آن موضع را مضاف نکند وآب مطلق در جوف مرکب ولیقه فرو رود والله العالم س موی ریش یا موی سائر اعضا اگر بلند شده باشد درحال تطهیر محتاج بر عصر است یا آنکه تکان دادن تا غساله را بریزد کافیست وحد انفصال غساله چه قدر است ج اگر در کر وجاری وچشمه وباران وچاه است پس غساله ندارد علی الاقوی واما قلیل پس علی الاحوط غساله دارد وحد غساله همین قدر است که آبی که خود بریزش برود ودر ریش تکان نیز زائل شود اخراج نمایند وزیاده تر لازم نیست چنانچه در رساله زینة العباد ذکر شد س هرگاه چوبی تمام نجس باشد نصف آنرا در آب کر فرو برند آیا آن نصف بعد از خروج از آب طاهر است یانه ج دست تا مرفق اگر نجس باشد وچوب وغیر آن اگر تماما نجس باشد بعض آن از

ف۱ استفتا یعنی پرسیدن ۱۲
ف۲ قمری یعنی پول عربی است مال انگریزیست ۱۲
ف۳ صور جمع صورت ۱۲
ف۴ صلوة یعنی نماز ۱۲
ف۵ قصاری یعنی شستن ۱۲
ف۶ رضایت رضامندی ۱۲
ف۷ مشتری اول یعنی کسی که از دست مشتری یعنی خریدار ۱۲
ف۸ بائع بالفعل یعنی کسیکه جامه را اول خریده بود وبائع یعنی فروشنده ۱۲
ف۹ لیقه قلمندان یعنی صوف دوات ۱۲
ف۱۰ مضاف یعنی رنگین ۱۲
ف۱۱ بطریق مسطور الآخر یعنی جامه رنگین نجس پاك میشود که مذکور شده ۱۲
ف۱۲ مرکب روشنائی ۱۲
ف۱۳ بلند یعنی دراز ۱۲
ف۱۴ عصر فشردن ۱۲
ف۱۵ تکان یعنی حرکت ۱۲
ف۱۶ غساله آب مستعمل ۱۲
ف۱۷ انفصال جدا شدن ۱۲
ف۱۸ کر یعنی آب کثیر ۱۲
ف۱۹ قلیل یعنی آب قلیل ۱۲
ف۲۰ اخراج بیرون آوردن ۱۲
ف۲۱ خروج بیرون آمدن ۱۲

آب قلیل وکر پاك میشود چنانچه در رساله ذکر شد **س** هرگاه زمین نجس شود تطهیر آن بچه نحو میتوان نمود **ج** در آب جاری وباران وکر بمحض استیلاء آن بر زمین نجس پاك میشود آن زمین واما اگر آب قلیل باشد وزمین رخوه باشد یعنی سست باشد که خاك باریك بسیار نرم داشته باشد ویا آنکه انجذاب داشته باشد بقسمی که غساله از او جدا نشود پس طهارت چنین زمین با آب قلیل اشکال است زیرا که در صدق شستن وغسل در چنین صورت نزد احقر محل تامل است هرچند از آقا اعلی الله مقامه در مقامع سوال کردند از خانه که در او آفتاب نیفتد که با آب قلیل تطهیر میتوان کرد ایشان جواب فرمودند که بعد از زوال عین نجاست هرگاه آب بریزند که مستولی شود بر موضع نجس وخشك شود پاك میشود علی الاقوی بلکه نراقی علیه الرحمه وجمعی دیگر گفته اند که هرگاه زمین نجس شود پاك میشود ظاهر آن بجاری ساختن آب قلیل تا ازاله عین نجاست بشود وغساله آن نیز پاك است این است خلاصه کلام ایشان لکن احوط عدم حصول طهارت است در مفروض مسئله بجهت عدم صدق غسل یا شك در صدق غسل لکن ظاهر وصریح بعضی از اخبار این است که مطهر خصوص غسل نیست بلکه بمجرد مس ماء ونحو آن کافی است وحمل مطلق بر مقید در مقام نیست بجهت آنکه شرط حمل در مشتق تنافی است وتنافی مفقود است **س** هرگاه زمین صلب وسخت نجس شود تطهیر آن با آب قلیل چه نحو است **ج** اگر زمین سخت ویا سنگ فرشی وآجری ونحو آن نجس شود بدو دفعه شستن در بول ویکدفعه در غیر بول بنحوی که صدق شستن نماید که آب خورنده نشته باشد که آب غساله را بخورد وآب غساله در جائی دیگر که از لوازم عادیه غسل آن مکان باشد جمع شود وآن آب غساله مجتمعه را به پنبه وظرف ونحو آن بردارند آن زمین وموضع غساله هردو پاك میشود نظیر حوض وظروف منصوبه بلکه اقوی آنست که اگر زمین سخت گود باشد که غساله آن بجائی نرود آن غساله را زائل نماید هرچند بسوراخ کردن آن زمین باشد که آب غساله فرو رود ویا آنکه بکهنه ونحو آن غساله را بردارند آن زمین نیز پاك میشود نظیر ته شیشه وظروف که گودن آن نجس باشد **س**

ف۱ رساله یعنی رساله ...
ف۲ استیلاء یعنی احاطه وتمام ...
ف۳ آب قلیل یعنی آب کمتر از کر
ف۴ رخوه یعنی نرم وسست
ف۵ انجذاب یعنی آب را جذب بکند
ف۶ اشکال یعنی مشکل
ف۷ در صدق یعنی صادق آمدن
ف۸ در شستن وغسل
ف۹ مقامع نام کتاب
ف۱۰ زوال یعنی برطرف شدن
ف۱۱ مستولی یعنی احاطه کننده
ف۱۲ ازاله یعنی برطرف شدن
ف۱۳ در مفروض مسئله
ف۱۴ بعضی اخبار یعنی احادیث
ف۱۵ مطهر یعنی طاهر کننده
ف۱۶ مس یعنی سودن
ف۱۷ ماء یعنی آب
ف۱۸ حمل یعنی ...
ف۱۹ مطلق یعنی بلا قید
ف۲۰ مقید یعنی با قید
ف۲۱ در مقام ...
ف۲۲ تنافی ...
ف۲۳ صلب یعنی سخت
ف۲۴ آجر یعنی خشت پخته
ف۲۵ ...
ف۲۶ عادیه یعنی عادت
ف۲۷ مجتمعه یعنی جمع شده
ف۲۸ منصوبه یعنی نصب شده
ف۲۹ گود یعنی عمیق
ف۳۰ زائل ...
ف۳۱ بکهنه ...
ف۳۲ ته ...



هرگاه گوشت ونحوآن را در ظرف تطهیر نماید بشستن یکمرتبه کفایت میکند یا نه
ج اقوی کفایت یکمرتبه است هرچند احوط سه مرتبه میباشد س هرگاه بر
جراحت تار عنکبوت ونحوآن بگذارند بجهت قطع خون وازالهٔ آن در وقت تطهیر موضع
جرح وخون آمدن دوباره ازبدن شود آیا ریختن آب بر بالای آن کفایت میکند
یا نه ج اگرچسپیده بزخم باشد که مانع وصول آب بمحل نجس باشد یا انکه محل مشکوک
باشد که آب بمحل نجس میرسد یا نه دراینوقت تطهیر محل نکند ونجاست محل ضرر
ندارد واگر آب بمحل زخم ممکن است که برسد بدون ازاله هرچند بفرو بردن در کر یا
بتکرار آب ریختن باشد دراینوقت پاک میشود وحاجت بازالهٔ آن ندارد وحکم تطهیر
تار عنکبوت ونحوآن ازجواب مرقوم نیز ظاهر میشود که در فرض اوّل ودوم باطن
تار عنکبوت پاک نمیشود بلکه همان ظاهرش پاک میشود ودر فرض سوم ظاهر
تار عنکبوت وباطن آن ومحل زخم هرسه پاک میشود واگرچنانچه منجمد شود در بالای
زخم که جلد زخم حساب شود در وضوء وغسل حکم جبیره را بران تار عنکبوت یا دوا
ونحوآن جاری نماید س اجزای طاهره که ملصق بمتنجس ونجس میشود
بمرور غساله بران آیا باخراج غساله آن اجزاء نیز پاک میشود یا نه ج بلی پاک میشود
وهمچنین اجزای طاهرهٔ مغسول که نجس شده بمرور آب غساله صعوداً ونزولاً
که لازم عادی غسل است خصوص در آب قلیل بجدا شدن غساله آن اگرچه یکمرتبه
باشد واگرچه آن نجاست نجاست بولی ونحوآن باشد که محتاج بتعدد باشد بجهت
آنکه انفصال غساله ازجزو طاهر ملاقی بغساله درچنین تطهیر بنابر نجاست غساله
مطهر آنجزء طاهر ملاقات کرده بغساله نیز میباشد اگرآن جزء ازاجزای عادیه
یا عقلیه یا جعلیه یا واقعیه مغسول بوده باشد حتی آنکه اجزای متعدده مختلفه
مثل انگشتان وغیرآن را یک مغسول قرار دهد که غساله نجس بهمه آنها مرور
نماید هنگام شستن پس انفصال غساله ازمجموع باعث طهارت مجموع میشود
بشرط آنکه همه را یک مغسول قرار دهد باین نحو که ضم نماید انگشت نجس را بانگشت طاهر

ف۱ جراحت زخم ۱۲
ف۲ قطع یعنی منقطع کردن ۱۲
ف۳ ازاله زائل ودفع کردن ۱۲
ف۴ تطهیر موضع جرح یعنی زخم ۱۲
ف۵ مانع منع کننده وصول

وسر اگر نجس شود وخم ننماید در زمان شستن که با انفصال غسالة از سر با مرور آن بسبب
وکر مثلاً احتیاج بغسل ثانی نیست مثل انفصال غسالة از انگشت نجس با مرور آن
بانگشت طاهر در حال شستن اصابع منضمة زیراکه یک شستن حساب میشود
بخلاف آنکه اگر سر را خم نماید یا انگشت را مفرج وجدا ومنفصلاً بشوید که در بین
هنگام اگر غسالة این بجای دیگر برخورد باید آن موضع را جداگانه بشوید **س** صابون
اگر بواسطه شستن ریخت نجس یا غیر آن بالعرض نجس شود باب قلیل ویا باب کثیر چگونه
پاک توان کردن بینوا وتوجروا **ج** صابون بالعرض اگر نجس شود قابل تطهیر باب
قلیل وآب کثیر هر دو میباشد وحکم سائر جمادات را دارد در نجس شدن وپاک شدن
مثل گوشت ودنبه وخربزه وهندوانه واگر از اشیاء نجس صابون ساخته اند پس آن
قابل تطهیر نیست **س** چه میفرمایند آنقبلهٔ انام درین مسئله که پنیر ونمک را
درمیان ظرف میگذارند وآب بروی آن پنیر میریزند بعد نجاستی درمیان آن
می یابند آیا آن پنیر باین وصف را درمیان آب جاری وکر تطهیر نمایند پاک میشود
یا نه بینوا وتوجروا **ج** اگر مقصود این است که پنیر در حال تری اگر نجس شود
قابل تطهیر هست یا نه جوابش آنست که قابل تطهیر هست باب قلیل وجاری وکر
اگر آب نجس را نخورده باشد واگر آب نجس را خورده وخشک شد در آب قلیل پاک نمی شود
باید در کر وجاری وچشمه وباران گذاشت تا بخیسد وبعد از خیسیدن پاک
پاک میشود ظاهر وباطنش واگر آب نجس را خورده وخشک نشد باب قلیل نیز پاک
میشود بفشار دادن در آب ریختن بعد بکه بجمیع اجزایش برسد وآب نجس را بیرون
کنند **س** روغن متنجس را که سفت باشد یا کره متنجس یا پیه متنجس را
آب کرده در آب کثیر بریزند که بعد از ریختن در آب سفت شود پاک میشود یا نه
بینوا وتوجروا **ج** فاضل هندی اعلی الله مقامه تصریح بقبول تطهیر نموده ولکن
داعی نمی فهمم وپاک نمیدانم عسی الله ان یهدینا ویرزقنا فهمه والله العالم **س**
روغن روان هرگاه نجس شود آنرا سفت کرده در آب کر وجاری بگذارند پاک میشود

ف۱ خم [illegible] ۱۲
ف۲ غسل ثانی [illegible] ۱۲
ف۳ اصابع انگشتان ۱۲
ف۴ منضمه یعنی باهم پیوسته ۱۲
ف۵ مفرج وجدا یعنی کشاده و [illegible] ۱۲
ف۶ منفصلا یعنی جدا جدا ۱۲
ف۷ برخورد یعنی برسد ۱۲
ف۸ جداگانه یعنی علیحده ۱۲
ف۹ ریخت یعنی [illegible] ۱۲
ف۱۰ بالعرض یعنی بسبب نجاست غیر [illegible] ۱۲
ف۱۱ آب قلیل یعنی آب کمتر از کر ۱۲
ف۱۲ جمادات یعنی [illegible] ۱۲
ف۱۳ دنبه دم گوسفند ۱۲
ف۱۴ خربزه [illegible] ۱۲
ف۱۵ هندوانه [illegible] ۱۲
ف۱۶ اشیاء یعنی چیزها ۱۲
ف۱۷ متنجس یعنی چیز نجس ۱۲
ف۱۸ سفت یعنی بسته ۱۲
ف۱۹ کره یعنی مکھن ۱۲
ف۲۰ پیه یعنی چربی ۱۲
ف۲۱ روان یعنی جاری مثل روغن چراغ وامثال آن ۱۲

یا نه ج خمیر روغن پاک نمیشود س خمیر بسیار تر و روان اگر نجس شود همچنین شیر اگر نجس شود تطهیر آن چگونه است ج خمیر را خشک کرده یا آنرا نان پخته و شیر را پنیر نموده وقدری خشک کرده در آب کر وجاری بگذارند تا آب درو نفوذ کند پاک میشود واگر آب نفوذ نیابد پاک نمیشود والله العالم س اگر برنج یا ماش را مثلا بعد از آنکه در آب بریزد فضله موش پیدا شود بچه قسم تطهیر کند ج در دستمال ونحو آن نموده در آب کر وجاری فرو برند پاک میشود وآن دستمال بتبعیت پاک است س اگر غذای نجس در بیخ دندان ها باشد دهن آنرا پاک میکند یا نه وهرگاه غذای طاهر باقیمانده در بیخ دندان ها نجس شود چه حکم دارد واگر دهن از بول نجس شود بعد از استهلاک وزوال عین بول دو مرتبه مضمضه نمودن دهن لازم است یا نه ج غذای نجس العین مانند خون بسته نجس پاک نمیشود وزوال عین نجس از باطن دندان اگر در چیزهائی باشد که بعد از خلال نرود وباقی بماند مثل ریزه نان وطعام که بخلال نرود ومثل چرک دندان مطهر است وحاجت بمضمضه نیست بعد از زوال عین بول ودو مرتبه مضمضه بهتر است لکن لازم نیست والله العالم س زیور از طلا ونقره که ساخته دست کفار میباشد مثل جوشن وگوشوار و زنجیر ونحو آن خواه ساده خواه جواهرات بران نصب کرده باشند بعد ساختن بفرو بردن در آب کر طاهر میشود یا نه ج اگر باطن زیور نجس شده باشد بشستن ظاهر پاک نمیشود ولکن نجاست باطن زیور بلکه ظاهر مادامیکه تعدی بلباس وبدن نکند ضرر ندارد وظاهرش بشستن پاک میشود والله العالم س مس ونقره وطلا آب شده اگر نجس شود بعد از جمود آنرا در آب کر وجاری بگذارند پاک میشود یا نه ج بلی ظاهرش پاک میشود هم از آب قلیل وهم از کثیر س کشک را بسر سنگ ریخته اند بجهت خشک شدن وهنوز خشک نشده ویا نیم خشک است که سگ میرود وروی آن قرار میگیرد وچند دانه از آن کشک را میخورد ودر زمان قرار چند دانه کشک خورده وریزه شده در میان کشکها فرو

ف۱ خمیر عادی ۱۲
است یعنی تر ۱۲
ف۲ نفوذ در آمدن ۱۲
ف۳ فضله سرگین ۱۲
ف۴ دستمال یعنی رومال ۱۲
ف۵ تبعیت یعنی متابعت
ف۶ استهلاک ناپید شدن ۱۲
ونیست شدن ای جزیکه
ف۷ نجس العین ای
بذات خود نجس باشد ۱۲
ف۸ چرک ای کثافت ۱۲
ف۹ مطهر پاک کنند ۱۲
ف۱۰ لازم یعنی واجب ۱۲
ف۱۱ تعدی ای از جای گذشتن
بجائی رسیدن ۱۲
ف۱۲ آب شده یعنی گداخته
وآب شده ۱۲
ف۱۳ جمود یعنی بسته شدن
ف۱۴ آب قلیل آب کمتر از کر
وآب کثیر آب کر و چشمه و غیره ۱۲
ف۱۵ کشک بالفتح قروت وکشک
عربی دوغ خشک شده ۱۲
ف۱۶ روی آن ای بالای آن
ودرین سوال همه فعلها یعنی
فعل ماضی است موافق عادت
عجم ۱۲
ف۱۷ خرد و ریزه یعنی شکسته
در ریزه ریزه شده ۱۲
ف۱۸ فرو میرود یعنی باهم
آمیخته میشود ۱۲

وچند عدد زده میشود آیا بعد از وضع شکستها وخورده ها تطهیر باقی کشکها لازم است
یا نه زیراکه معلوم نشد که آن خورده بچه قدر از آن کشکها ملاقات نمود وبرفرض لزوم
تطهیر تطهیر همچو کشك خورد شده بچه طور است ج امّا مجرد قرار گرفتن سك پس باعث
نجاست نمیشود مگر اینکه رطوبت مسریه در کشك باشد وبواسطه ملاقات متاثر
شود وامّا خوردن پس نیم خورد که با رطوبت باشد نجس است پس آن اگر معلوم بتفصیل
باشد از و احتراز نماید واگر معلوم بالاجمال باشد از جمیع آن احتراز نماید واگر مشتبه
المقدار باشد که نداند کرده دانه است یا بیشتر بنا را بر اقل بگذارند واگر معلوم
نباشد خوردن و مجرد احتمال باشد هرچند مظنون باشد پاك است وظن مخوّر
باعث نجاست نمیشود واگر بخواهند که کشك را تطهیر نمایند اگر جامد است و
نجاست بعمق کشك نرسیده تطهیر آن نمایند واگر بعمق آن رسیده در بیوقت اگر
باب کو بگذارند که خیسیده شود پاك میشود س هرگاه آب نجس سرایت نماید
درمیان جمع که ازاله برای آنها عسر وحرج داشته باشد وشخص دیگر که باعث
شده یا آنکه عالم شده با آنها ملاقات مینماید تطهیر ملاقی لازم است براو یا نه
ج درصورت یقین بملاقات به متنجس وامکان از تطهیر آن لازم است الّا
فلا س در ازاله نجاست زوال عین کافیست ویا آنکه زوال طعم وبو ورنك نیز
لازم است ج زوال عین عرفاً کافیست در حصول طهارت ودر حکم عین است
لزوجت وغلظت وامّا بو ورنك وطعم پس ضرر ندارد در حصول طهارت هرچند
بمجاورت درجای دیگر اثر کند علی الاقوی وسائر آثار نجس مثل چربی ونحو آن
لازم نیست ازاله آن بشرطیکه ذات آن نجس نباشد چون روغن وپیه وسك
وخوك ومیته س مالیدن دست وقت تطهیر در مطلق نجاسات لازم است
یا نه ج خیر لازم نیست مگر آنکه نجاست عینیه باشد که زائل نشود مگر بدست
مالیدن پس در نجس خشك وغالب افراد بول که بدون مذی باشد حاجت
بمالیدن دست نیست س شستن موضع نجس یکدفعه یا دو دفعه

ف۱ یعنی مالیده میشود ۱۲ زده میشود
ف۲ وضع یعنی برکردن وبرداشتن ۱۲
ف۳ شکستها یعنی شکسته است
وخورده ها یعنی ریزه ریزه ۱۲
ف۴ خورده یعنی ریزه ۱۲
ف۵ مسریه یعنی سرایت کننده ۱۲
ف۶ متاثر یعنی اثر پذیر ۱۲
ف۷ اجمال عیب تفصیل ۱۲
ف۸ مظنون یعنی گمان کرده شده ۱۲
خلاف شك ۱۲
ف۹ ظن یعنی گمان ۱۲
ف۱۰ جامد یعنی بسته ۱۲
ف۱۱ عمق یعنی جوف ۱۲
ف۱۲ سرایت یعنی در آمدن بچیزی ۱۲
ف۱۳ جمع یعنی گروه ۱۲
ف۱۴ ازاله یعنی بطرف وزائل کردن ۱۲
ف۱۵ عسر وحرج یعنی دشواری
ومشقت زیاد ۱۲
ف۱۶ باعث یعنی سبب ۱۲
ف۱۷ عالم یعنی داننده ۱۲
ف۱۸ ملاقی یعنی ملاقات کننده ۱۲
ف۱۹ متنجس چیزیکه از ملاقات
نجاست نجس شود ۱۲
ف۲۰ طعم یعنی مزه ۱۲
ف۲۱ عرفا یعنی اینکه در عرف
نگویند ۱۲
ف۲۲ عین یعنی ذات واصل ۱۲
ف۲۳ لزوجت یعنی چسپندگی و
غلظت درشتی وستبری ۱۲
ف۲۴ مجاورت همسایگی ۱۲
ف۲۵ آثار یعنی علامات ۱۲
ف۲۶ چربی یعنی چرب بودن ۱۲
ف۲۷ میته یعنی مرده ۱۲
ف۲۸ مطلق نجاسات یعنی
همه نجاست ۱۲
ف۲۹ خیر یعنی نه ۱۲
ف۳۰ عینیه یعنی ذات
آن نجس باشد ۱۲
ف۳۱ غالب یعنی اکثر وزیاد
افراد بول یعنی هر قسم ۱۲

بعد از ازالهٔ عین نجاست باید حساب شود یا قبل از آن و اگر بنا بر دوم بگذاریم پس باید در نجاستیکه یک مرتبه شستن کافی است بهمان غسله اکتفا کنیم و در نجاستیکه دو مرتبه میخواهد یک مرتبه دیگر بشوئیم بینوا توجروا ج اگر آنقدر آب بر موضع نجس برسد که ازاله و طهارت هر دو حاصل شود کفایت میکند بشرطیکه آب باطلاق خود باقی بماند و بشرط آنکه متغیر نشود قبل از خروج پس اگر اصلا متغیر نشود آن غسله حساب میشود و آن غسله را غسلهٔ مزیله و مطهره هر دو میدانیم والله العالم

س در آب کثیر و قلیل تکرار غسل و عصر چیزهائیکه متحمل غساله میشوند چه نجاست بولی باشد یا غیر آن لازم است یا نه ج تکرار و فشار در آب کثیر لازم نیست هر چند احوط است و اگر فشار دهد در میان آب کافیست و الّا از غساله احتیاط نماید اگرچه این احتیاط لازم نیست و در تطهیر از آب قلیل تکرار غساله در بول لازم است و در غیر بول یکمرتبه غسل و فشار کفایت مینماید س توالی وقت در غسل بول شرط است یا نه ج شرط نیست بلا اشکال س اگر شخص بعد از تطهیر شک در ازالهٔ نماید چه کند ج لازم است که زائل سازد تا یقین بزوال حاصل شود مگر وسواس که یقین در حق او شرط نیست بعد از اینکه بنحو متعارف ناس تطهیر نماید س آیا غساله از بول بآب قلیل پاک است یا نه ج غسالهٔ کر و جاری و چشمه و چاه و باران پاک است و غسالهٔ قلیل را احتیاط اولی است س غسالهٔ بول پاک است یا نه ج غسالهٔ بول از مخرج بول بی تعدی فاحش پاک است س در غسلهٔ اولی غساله از محل نجس تجاوز نماید و همچنین در ثانیه آیا لازم است که هر جا غساله برسد آنجا نجس شود یا نه ج عود غساله و تجاوز غساله از محل مغسول ضرر ندارد و انفصال آن از محل مغسول باعث طهارت آن میشود هر چند محتاج بتعدد غسل باشد س غسالهٔ مزیله پاک است یا نه ج غساله که تطهیر بآن حاصل نشود نجس است، مثل اینکه ازالهٔ عین نجاست بآن شود ولیک طهارت حاصل نشود بجهت کم بودن آب یا بجهت فقد آن شرط تطهیر از وارد شدن نجاست

غساله

براب اگر شرط بدانیم چنانچه میاید انشاء الله تعالی والله العالم س غساله غسله مطهره طاهر است یا نه خصوص اگر در بدن ونحو آن از غساله باقی مانده باشد ج اگر در آب کر یا جاری یا باران باشد پاك است بلکه چنین حق اینست که در اینها دو مرتبه شستن ضرور نیست پس اینها غساله ندارد واما اگر از آب قلیل باشد اگر متغیر نباشد وعین نجاست هم در و نباشد حکم بنجاست نمیکنم بلکه قول بطهارت قوی است خصوص در چیزهائیکه بر فرض نجاست غساله تطهیر آن ممکن نباشد مگر بآب جاری یا کر یا آفتاب مثل زمین واوطاق وبحیره وآجر که فرش کرده اند و غالبا عسر و حرج است لیکن احتیاط شدید در اجتناب از غساله است خصوص در مثل جامه ودست ونحو آن از چیزهائیکه غالب الابتلا در استعمال مردم میباشد واگر تطهیر حاصل شود ولکن متغیر شده باشد ویا عین نجاست در او باشد ودر زمین قرار گرفته باشد نجس است س غساله آب کثیر پاك است یا نه ج بلی غساله آب کثیر پاك است س عود آب غساله بجزء مغسول هنگام غسل باعث نجاست آن میشود که بس از اخراج باز باید شست یا نه ج پاك میشود اجزای مغسول بعد از عود آب غساله بآن جزء مغسول وانفصال آن از آن جزء بجزء دیگر هرچند غساله از تمام مغسول جدا نشود س از غساله غسل میت اجتناب لازم است یا نه ج بلی احتیاط لازم است خصوص در غساله در غسل اول وهمچنین غساله نجاست که در بدن میت میباشد که پیش از غسل ازاله مینمایند از آن س در تطهیر بآب قلیل غساله دوم نجس است یا نه ج احوط اجتناب است خصوص در بول س اگر رطوبت باقیه از غساله احیانا منفصل شود بواسطه آنکه باقوت در مرتبه سوم نیز عصر شد یا آنکه بواسطه امر دیگر مثل چیز سنگین بر بالای آن گذاشتیا آنکه مدتی گذشته و رطوبات متخلفه جمع شده و ریخته اجتناب از آن لازم است یا نه ج اقوی عدم اجتناب از آن است واحوط اجتناب از آن است س در کر و بآب جاری چیز نجس را تطهیر نماید غساله آن نجس است یا پاك

ف۱ غساله یعنی شستن
ف۲ مطهره و طاهر کننده ۱۲
ف۳ اوطاق یعنی ایوان ۱۲
ف۴ بحیره یعنی حجره ۱۲
ف۵ آجر یعنی خشت پخته ۱۲
ف۶ فرش کرده اند یعنی گسترده ۱۲
ف۷ عسر و حرج یعنی دشواری و تنگی
ف۸ غالب الابتلا یعنی آنکه مبتلا
ف۹ شدن آب کثیر یعنی آب کر و جاری
ف۱۰ عود یعنی برگشتن ۱۲
ف۱۱ مغسول یعنی چیز شسته شده ۱۲
ف۱۲ غسل بالفتح یعنی شستن ۱۲
ف۱۳ اخراج یعنی بیرون کردن ۱۲
ف۱۴ انفصال یعنی جدا شدن ۱۲
ف۱۵ غسل میت یعنی تمام بدن را شستن
ف۱۶ ازاله یعنی دور کردن ۱۲
ف۱۷ رطوبت یعنی تری ۱۲
ف۱۸ احیانا یعنی گاهی ۱۲
ف۱۹ منفصل یعنی جدا ۱۲
ف۲۰ قوت یعنی زور ۱۲
ف۲۱ عصر یعنی فشردن ۱۲
ف۲۲ متخلفه یعنی واپس مانده ۱۲
ف۲۳ در کر یعنی در آب کر ۱۲

وچیزیکه قابل عصر باشد آیا عصر آن هم لازم است یا نه ج غساله کر و جاری و باران بعد از زوال عین پاک است و عصر نیز لازم نیست در اینها بلی احوط است س عصر دست و عضو دیگر بجهت رفع آب غساله لازم است یا نه ج لازم نیست س ملاقی غساله را پاک میدانند یا نه ج ملاقی غساله را تابع غساله بدانند که اگر غساله پاک است ملاقی نجس است و اگر مطهره است پاک است س دو نفر مقلد یکی تقلید مجتهد میکند که آب غساله را پاک میداند و دیگر تقلید مجتهدی میکند که آب غساله را نجس میداند و آنها باهم رفاقت میکنند آیا اجتناب از شخص اول بر شخص ثانی لازم است یا نه ج در هر چیزیکه علم دارد بتلویث بغساله نجس اجتناب نماید و بعدم علم بتلویث معاشرت با آن شخص ضرر ندارد س شرط تطهیر بآفتاب چه چیز است ج سه چیز است اول آنکه جفاف مستند بتابش و شعاع آفتاب باشد نه آنکه بگرمی هوا و بوزیدن باد باشد دوم آنکه در محل رطوبتی باشد که صدق خشک و جفاف بآفتاب حاصل شود سوم آنکه عین و جرم نجاست زائل شده باشد س هرگاه دیواری را که نجس است آفتاب بتابش آفتاب بیک طرف آن همه آن دیوار پاک میشود یا نه ج طرفیکه آفتاب بران تابیده است و باطن دیوار پاک میشود و طرف دیگر پاک نمیشود س اگر باطن دیوار مستقلاً نجس شود باشراق آفتاب بر ظاهر و خشک شدن باطن بسبب اشراق بظاهر باطن پاک میشود یا نه ج خیر پاک نمیشود مثل دیوار ذو وجهین که هر دو طرف آن نجس شود به نجاست مستقله که سرایت بطرف دیگر نکند و بهم متصل نیز نباشد پاک شدن طرفی باعث پاک شدن طرف دیگر نمیشود علی الاقوی س مسجدی بنا میشود از خشت و گل نجس و مادامیکه سقف نشده آفتاب در بعض جای آن میتابد و بعض دیگر را نمیگیرد یا تمام را میگیرد آیا دیوارها بتابیدن آفتاب بیش از خشک شدن پاک میشود یا نه و اگر پاک نشود در صورت نرسیدن آفتاب بتمام دیوار آن مسجد آیا نماز در آن مسجد صحیح است یا نه ج دیوار مسجد نجس را باید آنکه تر کرد که آفتاب بتابد و خشک نماید پاک میشود و همچنین مکانیکه تر بوده یا آنکه تر کرده اند

تطهیر بآفتاب

ف۱ عین نجاست عین نجس ۱۲
ف۲ رفع یعنی برداشتن و دفع کردن ۱۲
ف۳ ملاقی یعنی ملاقات کننده بنجاست ۱۲
ف۴ مزیل یعنی زائل کننده ۱۲
ف۵ مطهره یعنی پاک کننده
ف۶ غساله آب مستعمل در شستن نجاست ۱۲
ف۷ ثانی یعنی دیگر ۱۲
ف۸ تلویث آلوده گی و آلوده کردن ۱۲
ف۹ معاشرت باهم زندگی کردن ۱۲
ف۱۰ جفاف خشک شدن ۱۲
ف۱۱ مستند یعنی سند کرده شده ۱۲
ف۱۲ رطوبت تری ۱۲
ف۱۳ عین یعنی ذات و جرم یعنی جسم ۱۲
ف۱۴ مستقل یعنی تنها ۱۲
ف۱۵ اشراق تابیدن ۱۲
ف۱۶ ذو وجهین یعنی صاحب دو طرف ۱۲
ف۱۷ میگیرد یعنی آفتاب ۱۲
ف۱۸ مکان یعنی جای ۱۲

و بعد از آن آفتاب براو تابیده است وخشك كرده است پاك میشود همان
مكانیكه آفتاب خورده است ومكان دیگر بنجاست باقی است ونماز دران مسجد صحیح است
چون قدرت براز الة حاصل نیست واگر فرض شود كه مسجد را همان صحن قرار داده اند
نه دیوار ونه سقف را یا قدرت براز الة باشد ضرر ندارد **س** هرگاه محل نجس یعنی
زمین ونحو آن خشك شود آنرا دوباره ترنمایند كه در آفتاب خشك شود جائز است
یا نه **ج** بلی جائز است وطهارت حاصل میشود هرچند ترنمودن ببول یا بآب نجس باشد
ودر حال اختیار باشد در غیر مسجد ونحو آن **س** هرگاه باطن ارض نیز نجس شود
بجفاف ظاهر باطن هم پاك میشود یا نه **ج** شرط طهارت باطن وصول جفاف بباطن میباشد
پس اگر جفاف بباطن نرسد باطن بنجاست خود باقیست بلكه جفاف ظاهر وباطن باید
باشراق واحد باشد پس اگر جفاف باطن باشراق دیگر یا بغیر اشراق شود پاك نمیشود
علی الاحوط اگرچه اقوی كفایت وصول جفاف است بباطن مطلقه چنانچه احوط
در مثل میوه وحصیر و دیوار ذی وجهین اشتراط اشراق بهر دو رو میباشد اگر
شیء واحد محسوب شود **س** خاك وسنگریزه وظرف را آفتاب پاك میكند یا نه
ج اگر از زمین محسوب شود پاك میشود والا پاك نمیشود مثل اینكه دری بكشند
در زمین وروی آن نجس شده باشد كه بتابش آفتاب بران پاك شدنش مشكل است
والله العالم **س** اگر باد وآفتاب هردو زمین نجس تر را خشك كنند طهارت
حاصل میشود یا نه **ج** همینكه اسناد دهند كه آفتاب خشك كرده كافیست هرچند
باعانت هوا باشد **س** خرمن گندم وجو وعدس وغیر ذلك هرگاه نجس شود
بشعاع وتابش آفتاب پاك میشود یا نه **ج** خرمن بزرگ چون اقوی الحاق آن
بغیر منقول است پس حكم بطهارت آن بآفتاب خالی از قوت نیست واما در خرمن های
كوچك پس احتیاط اولی میباشد بجهت شك در غیر منقول بودن آن **س**
حصیر وبوریا كه از منقولات میباشد هرگاه بآفتاب بخشكانند پاك میشود یا
ج پاك نمیكند آفتاب از منقولات را مگر این منقول را كه حصیر وبوریا است

ف۱ آفتاب خورده یعنی آفتاب بران تابیده ۱۲
ف۲ ازالة یعنی برطرف كردن ۱۲
ف۳ ضرر ندارد یعنی مضایقه ندارد ۱۲
ف۴ در غیر مسجد یعنی در غیر حال اختیار ۱۲
ف۵ ارض یعنی زمین ۱۲
ف۶ جفاف یعنی خشك شدن ۱۲
ف۷ وصول یعنی رسیدن ۱۲
ف۸ اشراق یعنی تابیدن ۱۲
ف۹ مطلقه یعنی خواه باشراق واحد خواه باشراق دیگر خواه بغیر اشراق ۱۲
ف۱۰ حصیر یعنی بوریا ۱۲
ف۱۱ ذی وجهین یعنی دو طرف ۱۲
ف۱۲ اشتراط یعنی شرط كردن ۱۲
ف۱۳ رو یعنی طرف ۱۲
ف۱۴ شیء واحد یعنی یك چیز ۱۲
ف۱۵ اسناد دهند یعنی نسبت دهند ۱۲
ف۱۶ اعانت یعنی یاری ۱۲
ف۱۷ خرمن یعنی انبار غله ۱۲
ف۱۸ وغیر ذلك یعنی وغیر آن ۱۲
ف۱۹ الحاق یعنی ملحق كردن ۱۲
ف۲۰ غیر منقول یعنی آنكه نتوانند ببرند ۱۲
ف۲۱ حصیر یعنی بوریا ۱۲
ف۲۲ منقول آنكه از جائی بجائی برداشتن توانند ۱۲

فرق وتشخیص آنها فی الجمله اشکال دارد و بوریا که بدون نخ از نی میبافند پاک میشود
قطعاً هرچند منقول باشد س اگر بوریای منقوله نجس شود باید او را در آب کر یا جاری
ببرد یا آب قلیل بر او بریزد که غساله از آن منفک شود تا طاهر شود بلکه بپاشیدن آب
و آفتاب نیز کفایت میکند ج بلکه با آفتاب نیز پاک میشود س هرگاه شئ منقول
نجس شود پس آنرا غیر منقول سازند با نجاست مثل اینکه تخته نجس را در ساختن
یا طراده و کشتی ساخته یا آنکه جزء دیوار نمایند و یا مثل کاه نجس را با گل مخلوط نموده
اندود دیوار نمایند بتابش وشعاع آفتاب پاک میشود یا نه ج جمیع مذکورات و نحو آن
که غیر منقول شوند بتابش آفتاب پاک میشود حتی کاغذ و چیت و ماهوت که بر
دیوار و پنجره می چسپانند بتابش آفتاب پاک میشود علی الاظهر س شرائط مطهریت
زمین را بیان فرمایند ج شرائط آن شش چیز است اول آنکه زمین خشک باشد
نه تری که مسریه باشد پس اگر رطوبت متعدیه نداشته باشد ضرر ندارد دوم
آنکه پاک باشد نه نجس علی الاحوط سوم آنکه موضع نجس را بخاک بمالند نه آنکه خاک را
بموضع نجس بمالند علی الاحوط چهارم آنکه زمان مالیدن ته قدم و نعلین و ما...
آن رطوبت داشته باشد علی الاحوط پنجم آنکه رسیدن موضع نجس بزمین بنحو
رفتن و مالیدن باشد نه مجرد گذاشتن چنانچه گذشت ششم آنکه زوال عین
نجاست بسبب آن ارض شود س زمین آجر فرشی و ساروجی و زمین سنگ...
حکم خود زمین را دارد یا نه ج ظاهر آنست که در حکم زمین میباشد بل احوط
که اقتصار کنند در زمین بر زمینی که صدق زمین بدون احتیاج قید بر او...
نظیر آب مطلق پس مثل زمین نقره و کبریت و نمک و عقیق و مرجان و فیروزه
و نحو آن که بجهت فائده از اسم زمین بیرون رفته باشد مطهر نیست س سقف
مکان هم مثل زمین قدم و ته عصا و غیر آن را طاهر میکند و اطلاق زمین بر
هست یا نه ج سقف مکان اگر فرش با آجر و گل و گچ و نحو آن باشد داخل
است و اگر غشتر و قیر و نحو آن باشد داخل در زمین نیست و در رساله سفینه

تشخیص متخصص
ف ۲ نخ یعنی ریسمان
ف ۳ قطعاً یعنی یقیناً
ف ۴ منفک یعنی جدا
ف ۵ غیر منقول آن که از جای دیگر برده نشود
ف ۶ طراده نوعی از کشتی
ف ۷ اندود آلوده کردن بر دیوار
ف ۹ مذکورات یعنی اشیاء ذکر شده
ف ۱۰ چیت ... ماهوت یعنی بانات
ف ۱۱ پنجره جالی
ف ۱۲ مطهریه یعنی طاهر کننده
ف ۱۳ مسریه یعنی سرایت کننده
ف ۱۴ متعدیه یعنی تعدی کننده از جای بجای دیگر
ف ۱۵ زمان یعنی وقت
ف ۱۶ نعلین یعنی کفش و پاپوش
ف ۱۷ ارض یعنی زمین
ف ۱۸ آجر یعنی خشت پخته
ف ۱۹ ساروج یعنی زمین گچ کرده
ف ۲۰ اقتصار یعنی اختصار
ف ۲۱ بدون احتیاج قید
ف ۲۲ مطهر یعنی پاک کننده
ف ۲۳ سقف یعنی چهت

نوشته‌ام رجوع بفرمایند والله العالم س هرگاه زمین شوارع وغیر آن نجس شود براه رفتن انسان وحیوان بر بسیاری یا بکمی دران زمین نجس آن زمین پاك میشود هرگاه عین نجاست بکثرت راه رفتن زائل شود یانه ج پاك نمیشود مگر آنکه فرض شود انتقال اجزای متنجسه وانقلاب آن بسبب مشی ونحو آن پس آن باقیماند بطهارت اصلیه باقی است س هرگاه زمین رطوبت زیاد داشته باشد چون در روز بارانی مثلا آیا بجفاف تقدیری اکتفاء میتوان نمود یانه ج بعضی از علماء اکتفا بجفاف تقدیری نموده اند باین معنی که هرگاه تر کفش نجس شود بول مثلا در زمین تر باید آنقدر راه برود که اگر زمین خشك می بود بآنقدر از راه رفتن تر کفش خشك میشد واین حکم خالی از اشکال نیست پس بهتر آنست که در زمین رطوبت بمقدار پانزده ذرع راه برود هرچند نجاست بکمتر از آن زائل شود س ته قدم وکفش ونعلین هرگاه نجس شود بمالیدن زمین پاك میشود یا آنکه پاك نمیشود مگر براه رفتن ج حصول طهارت مشروط بزوال نجاست عینیه چه براه رفتن باشد یا مالیدن فی اشکال در اکتفاء بمس تنها است که احوط عدم اکتفا بمس تنها است بلکه باید بموضع نجس نحو مسح یا راه رفتن بزمین برسد هرچند اقوی اکتفاء بمس است نیز میباشد س هرگاه ته قدم وته کفش نجس شود بخاك نجس خشك آیا براه رفتن پاك میشود زیرا که بعد از راه رفتن خاکی دران دیده میشود ونمیدانیم که همان خاك نجس است یانه ج بلی پاك میشود چنانچه در سوال دیگر معلوم شد حکم آن س در طهارت قدم ونحو آن بزمین آیا اطراف وحواشی قریب بآن در حکم آن است یانه ج اطراف نزدیك بباطن در حکم باطن است واما مابین انگشتان وجاهائیکه بزمین نمیرسد طهارت آن بزمین حاصل نمیشود بلکه باید بآب شست س نعل کفش ونخ موزه که در ته موزه است تابع ته موزه وکفش است یانه ج بلی در حکم آن است وتابع ته کفش وموزه میباشد در حصول طهارت س طبقات ته کفش هرگاه نجاست

وا شوارع جمع شارع یعنی راه ۱۲
و۲ کثرت یعنی زیادتی ۱۲
و۳ انتقال از جائی بجائی رفتن واجزاء جمع جزو ومتنجس چیز ظاهر ملاقات نجاست نجس شود ۱۲
و۴ انقلاب یعنی مبدل شدن ۱۲
و۵ مشی راه رفتن ۱۲
و۶ رطوبت تری ۱۲
و۷ جفاف تقدیری یعنی اگر باران نمی بارید تا این مقدار خشك شد ۱۲
و۸ ذرع یعنی دست ۱۲
و۹ نعلین نعل عربی یعنی از کفش ۱۲
و۱۰ مس سودن چیزی بچیزی وتنها یعنی فقط ۱۲
و۱۱ مسح مالیدن ۱۲
و۱۲ ماست باید بکار بسودن ۱۲
و۱۳ در سوال دیگر یعنی سوال قبل از این ۱۲
و۱۴ اطراف جمع طرف ۱۲
و۱۵ حواشی جمع حاشیه ۱۲
و۱۶ نخ ریسمان که بآن می دوزند ۱۲
و۱۷ طبقات جمع طبقه ۱۲



کفش سرایت بان طبقه نماید بپاك شدن ظاهر تهٔ کفش آن نیز پاك میشود یا نه ج
بلی تابع ظاهر است در حصول طهارت مگر آنکه ظاهر خشك شود و باطن برطوبت باقی
بماند پس اینوقت همان ظاهر تنها پاك است نه باطن س جوراب خواه از نخ باشد خواه
ابریشم و یا چرم و یا پارچه در پا پیچیده باشد و ته آن نجس شود از راه رفتن بزمین
مثل تهٔ کفش و تهٔ عصا و غیره پاك میشود یا نه ج اگر بان راه رود و وقایه پا حساب
شود مثل نعلین پاك میشود س هرگاه شخص پا پیچی بر پا پیچیده در زمان راه
رفتن نجس شد براه رفتن در زمین مثل تهٔ کفش و تهٔ قدم پاك میشود یا نه ج چیزهای
متعارف نیست پا کردن و راه رفتن مثل جوراب و نحو آن پاك شدن آن بزمین مشکل است
و احتیاط اولی میباشد س تهٔ عصا و عراده و زانوی مفلوج و کعب آن و آن چیز یکه بر زمین
برود پاك میشود از رفتن بزمین یا نه و رطوبت فی الجمله در زمین مطهر است یا نه ج پاك میشود و
زمین فی الجمله ضرر ندارد فلا یشترط الجفاف و لا یضر النداوة نعم لو کان الارض ندیة بالنداوة التی تتاثر بملاقات
النجاسة فالتطهیر بها مشکل س هرگاه بوریا و علف و گیاه و خرمن گاه راه رود و زوال
عین نجاست از تهٔ قدم و کفش بشود پاك میشود یا نه ج حصول طهارت منحصر است
بزمین پس بغیر از توابع زمین است از مذکورات در سوال و یا مثل آنکه زمین را
فرش نمایند بچوب و تخته پس طهارت بان حاصل نخواهد شد س در غسل از
بول در اشیا در آب تکرار را لازم یا احوط میدانستید در تطهیر بزمین نیز همین
حکم است یا نه ج تعدد لازم نیست و تکرار در مالیدن محتاج نیست بعد از زوال
عین و حصول جفاف س شرط حصول طهارت بانقلاب و استحاله را بیان
نمایند ج شرط حصول طهارت باستحاله و انقلاب آنست که نجاست دیگر عارض
نشود مگر آنکه متنجس بان نجس شود و بعد منقلب بطاهر شود مثل آنکه انگور
نجس شود بشراب و قبل از ذهاب ثلثین شراب شود و بعد از ان سرکه شود اینوقت
پاك است و آن نجاست انگور که بسبب شراب بود ضرر ندارد مثل نجاست عرضیه
محل نجس که از همان نجس باشد مانع طهارت باستحاله نیست بلی انگور نجس بشراب




حاشیه متعلق صفحه ۳۳۰

چون جناب [illegible] الشیخ دام ظله العالی در [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] قلمی فرموده اند که اگر اشیای
نجس یا متنجس را عرق بکشند آن عرق پاک و حلال است بلکه در
[illegible]

[illegible]

ابتداء اگر سرکه شود یا انکه نجس شود بجون و بول و بعد شراب شود و بعد از ان سرکه شود پاك نمیشود و همچنین است هرگاه ذهاب ثلثین هم شود که پاك نمیشود

س در استحاله فرقی بین نجس و متنجس میباشد یا نه ج فرقی نیست بعد از تحقق استحاله مگر اینکه استحاله در متنجس غالبا متیقن نمیشود پس هرگاه کل نجس را آجر یا سفال نمایند یا چیز نجس را بپزند استحاله نخواهد بود و نجاست خود باقی میباشد

س نجاست هرگاه کرم شود یا خاك شود پاك است یا نه و سك اگر در نمك زار افتد و نمك شود پاك است یا نه ج در هر دو مقام پاك است

س بول نجس را هرگاه حیوان ماکول اللحم بخورد که بول آن حیوان شود یا چیز نجس را بخورد که شیر و سرگین شود استحاله میشود و پاك است یا نه ج بلی شکی نیست در تحقق استحاله و پاك است

س آب نجس یا متنجس یا دیگر اشیاء نجسه یا متنجسه را اگر عرق بکشند آن عرق پاك است یا نجس ج پاك است والله العالم

س اشیاء نجسه را هرگاه عرق بکشند فرمودید پاك است آیا حلال هم است که میتوان خورد آنرا یا نه بینوا توجروا ج حلال است و مخفی نماند که عرق شراب هم حرام است و هم نجس بجهت آنکه هر مسکر مائع بالاصالة نجس و حرام است پس نجاست و حرمت نه از جهت عرق بودن او میباشد بلکه از جهت دخول در عنوان حرام و نجس والله العالم

س زغال هرگاه از چوب نجس و ظروف گلی اگر از گل نجس باشد پاك میشود باتش یا نه ج نجس است و وجود استحاله در زغال محل شك است و همچنین در ظروف گداخته باتش بلی اگر چوب نجس خاکستر شود پاك میشود

س بخاری که از چیز نجس یا متنجس برخیزد پاك است یا نجس ج بخار از اشیاء نجسه و متنجسه طاهر است

س تنور هرگاه نجس شود بتابش آتش پاك میشود یا نه ج تنور نجس باتش پاك نمیشود و همچنین باب قلیل پاك نمیشود نه ظاهر آن نه باطن آن اگر آجر باشد و اگر نجسه شده باشد باب قلیل ظاهر آن پاك میشود

س شیر نجس هرگاه ماست شود یا گندم نجس را آرد نمایند و خمیر نجس را نان استحاله حاصل است یا نه ج در اشیاء مزبوره استحاله نیست و نجاست خود باقی



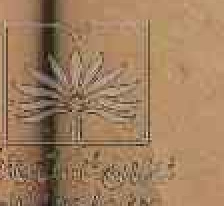
میباشد **س** شراب اگر نجاست عارضی نداشته باشد هرگاه در ظرف پاك بریزند و
بعد سرکه شود پاك و حلال است یا نه و هرگاه نجاست عارضی داشته باشد از محل و غیره
و سرکه شود چه حکم دارد **ج** در صورت اولی پاك است و حلال و در صورت ثانیه نجس
بسبب نجاست عارضی والله العالم **س** در شراب اگر دوائی بریزند که بمجرد ریختن
آن محض سکرش زائل گردد اما رنك و بوی و طعم همه بحال خود باقی باشد پاك و حلال
است یا نجس و حرام و در صورت اولی آیا آن ظرف هم که شراب در ان بود بتبعیت
پاك شد یا نه و اگر پاك نشد لازم می آید که باز آن شراب بواسطه نجاست آن ظرف نجس
و حرام باشد درین مسئله آنچه حکم شرع باشد قلمی فرمایند اجرکم الله **ج** بسم الله
ولله الحمد هر چند توهم میشود از بعضی از اخبار و همچنین از بعضی از استدلال
علماء در اصول و توهم از کشف الغطاء نیز میشود که مسئله خلافی است که زوال وصف
مسکر نیز مثل انقلاب خمر به خل میباشد ففی الصحیح و غیره ان الله لم یحرم الخمر
لاسمها و لکن حرمها لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر و استدلال
علماء بمنصوص العلة و مثال ایشان بان الخمر حرام لاسکارها و مقتضی العلیة زوال
المعلول بزوالها و فی کشف الغطاء فی بحث نجاسة المسکرات والمدار فی النجاسة ابتداء
علی حصول الصفة اذ بها تحقیق الاسم والشك فیها شك فیه و انتهاء علی بقاء الاسم
و ان زالت الصفة علی الاقوی انتهی فقوله علی الاقوی مشعر بالخلاف و الاشعار
غیر الدلالة و صریح اخبار دیگر این است که حرمت بزوال سکر زائل نمیشود بلکه باید
کسی یکی از مطهرات و محللات خمر زوال وصف شمرده باشد ففی الصحیح و غیره ما
اسکر کثیره فقلیله حرام و فی آخر قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء فرد علیه بکفه
مرتین لا لا و فی الخبر ما تقول فی قدح من المسکر یغلب علیه الماء حتی یذهب
عادیته و یذهب سکره فقال لا والله و لا قطرة تقطر فی حب الا اهریق و العادیة
من العادیة الشر اذ یقول العرب دفع الله عنك عادیة القوم ای ظلمهم و شرهم
و فی بعض الاخبار ایضا کما رواه البجلی ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقال له الرجل

ف ۱ یعنی نجاست خارجی یعنی نجاست عارضی بست نشده باشد ۱۲
ف ۲ یعنی دیگر باد عارض محل مراد ظرف شراب ۱۲
ف ۳ در صورت اولی یعنی اگر نجاست عارضی نداشته باشد ۱۲
ف ۴ یعنی صورت ثانیه یعنی دیگر اگر نجاست عارضی داشته باشد ۱۲
ف ۵ یعنی محض یعنی فقط و تنها ۱۲
ف ۶ طعم مزه ۱۲
ف ۷ صورت اولی یعنی پاك و حلال ۱۲
ف ۸ اخبار یعنی احادیث ۱۲
ف ۹ استدلالات جمع استدلال یعنی دلیل آوردن ۱۲
ف ۱۰ اصول یعنی علم اصول فقه ۱۲
ف ۱۱ کشف الغطاء نام کتاب ۱۲
ف ۱۲ خلافی است یعنی اختلافی است ۱۲
ف ۱۳ زوال زائل شدن
ف ۱۴ یعنی صفت مسکر و سکر کننده ۱۲
ف ۱۵ انقلاب مثل شدن
ف ۱۴ خمر شراب و خل سرکه ۱۲
ف ۱۵ صحیح یعنی حدیث صحیح ۱۲
ف ۱۶ و غیره یعنی احادیث دیگر ۱۲
ف ۱۷ عاقبت یعنی آخر ۱۲
ف ۱۸ منصوص العلة یعنی علت او بنص کرده شده باشد یعنی بیان علت نص صریح آیات و حدیث شده باشد
ف ۱۹ اسکار سکر کردن و زائل شدن عقل
ف ۲۰ مقتضی العلیة یعنی مقتضای علت چیزی که علت شد ۱۲
ف ۲۱ معلول چیزی که ثابت کننده علت ضروری
ف ۲۲ بزوالها یعنی بزوال علت ۱۲
ف ۲۳ مسکرات جمع مسکر ۱۲
ف ۲۴ الصفة یعنی سکر ۱۲
ف ۲۵ صریح یعنی ظاهر و اخبار
ف ۲۶ احادیث ۱۲
ف ۲۷ آخر یعنی حدیث دیگر ۱۲
ف ۲۸ کثیر الماء یعنی آب زیاده ۱۲
ف ۲۹ کف یعنی دست ۱۲
ف ۳۰ مرتین یعنی دو مرتبه ۱۲
ف ۳۱ خبر یعنی حدیث ۱۲
ف ۳۲ قدح یعنی پیاله ۱۲
ف ۳۳ مسکر سکر آورنده ۱۲
ف ۳۴ ماء یعنی آب ۱۲
ف ۳۵ عادیت یعنی تیزی
ف ۳۶ حب یعنی خم مطهر ۱۲
ف ۳۷ یعنی ریخته شود

لا کسره بالماء فقال ابو عبد الله لا وما الماء یحل الحرام اتق الله ولا تشربه س چیست حق
آنست که بزوال سکر بنفسه یا بعلاج پاک نخواهد شد بلکه بالاستحاله یا بانقلاب
پاک میشود پس ظرف بنجاست باقیست بلی اگر پاک شود ظرف نیز بتبعیت پاک
میشود والله العالم خلاصه اگر شراب نجس باشد مطهر میخواهد و زوال وصف
مسکر از جمله مطهرات نیست بلکه استحاله و انقلاب بسرکه و نحو آن میباشد و اگر
حرام و طاهر باشد پس محلل میخواهد و بعد از حرمت و حدوث آن باید موضوع
دیگری باشد که باصالة اباحه حلیت آن معلوم شود نه همان موضوع که محرم
بوده و رفتن سکر مثل رفتن رنگ و نحو آن میباشد والله العالم س آب
نجس شده را بزراعت و درخت میدهند بعد از آن ثمر میاید آیا آن ثمر پاک است
یا نجس ج پاک است و این از باب انتقال است چنانچه اشاره بآن فی الجمله شد سابقا
س بشر و نحو آن که خون از بدن میخورند هرگاه در صورت اتصال ببدن
او را بکشند آن خون پاک است یا نه ج اگر خونش عرفا جزء او حساب شود پاک است
والا احتیاط اولی است و احوط از آن اجتناب است در اول مکیدن س
اسلام که کافر را خواه کفرش اصلی باشد خواه ارتدادی پاک میکند آیا در حق
مرتد فطری که کفرش بارتداد باشد همه احکام اسلام جاری میشود یا چیزی
باقی میماند ج چهار حکم در حق مرتد فطری باقی میماند مثل لزوم قتل او و بینونت
زوجه او و عده وفات گرفتن زوجه و قسمت اموال بر ورثه س آیا ساقط
میشود حد از مرتد فطری بعد از قبول اسلام و مال و زوجه او باو برمیگردد
یا نه ج خیر حد از و ساقط نمیشود و مال او باو بر نمیگردد مگر بتملک جدید و
همچنین زوجه او بر نمیگردد باو مگر بعد از عده و عقد جدید هرچند جائز است
که زن مسلمه دیگر بگیرد س ذهاب ثلثین در عصیر عنب و نحو آن که مطهر است
مختص بآتش یا آنکه بآفتاب و نحو آن اگر ذهاب ثلثین شود بعد از غلیان پاک میشود
ج ذهاب ثلثین بآفتاب و نحو آن نیز مطهر است علی الاقوی س در ذهاب

ثلثین باید ملاحظه کیل و وزن هردو شود یا نه ج احوط ملاحظه ذهاب دو قسمت
بحسب کیل و وزن هردو میباشد و اقوی اکتفا بیکی از آنها میباشد س اگر قطره
از عصیر پیش از ذهاب ثلثین بجائی بچکد بذهاب ثلثین عصیر آن چکیده نیز پاک
میشود یا نه ج اگر آن چکه بعد از ریختن بمحلی خشک شود قبل از ذهاب ثلثین
اصل عصیر پاک است و همچنین هرگاه ذهاب ثلثین از خود آن قطره شود پاک میشود
هرچند در لباس غیر مباشر باشد و هرچند هنوز ذهاب ثلثین از آن عصیر بکیر
در دیگ است نشده باشد بلی اگر آن قطره خشک نشده باشد و ذهاب ثلثین
از آن نشده باشد پس اگر در لباس مباشر طبخ باشد و ذهاب ثلثین اصل بشود
آن قطره نیز پاک است به تبعیت و اگر در لباس غیر مباشر و یا آنکه در لباس مباشر باشد
و هنوز ذهاب ثلثین از اصل نشده باشد پس آن قطره بنجاست خود باقی خواهد
بود س غلیان عصیر باید از آتش باشد یا نه ج در حرمت و نجاست عصیر
عنبی شرط نیست که از آتش باشد علی الاحوط هرچند اقوی اختصاص حرمت و
نجاست باتش است چنانچه احوط آنست که کم شدن دو ثلث آن نیز باتش باشد س
اگر آب انگور در باد یا آفتاب بجوشد و دو ثلث آن زائل شود پاک میشود یا نه ج پاک میشود
س اگر شک در غلیان نماید چه نماید ج باقیست بر طهارت و حلیت خود
تا قطع بغلیان حاصل شود چنانچه بعد از غلیان اگر شک در ذهاب ثلثین نماید
باقیست بر حرمت و نجاست س اگر شک نماید در عصیر بکیر آیا این از انگور
است یا غوره یا از غیر آن محکوم بطهارت است یا نه ج بلی محکوم بطهارت و حلیت است
مطلقا بلکه محض مظنه هم کافی است و تفحص هم لازم نیست بلی اگر مباشر اخبار کند که
این عصیر عنب است مثلا یا اینکه ذهاب ثلثین نشده است یا آنکه بجوش آمده است
قولش متبع و اخبارش حجت است بلکه اکل او و مباشرت او در مشروط بطهارت نیز
دلیل بر حلیت و طهارت میباشد س عصیر زبیبی و عصیر خرما ملحق به عصیر
عنبی میباشد یا نه ج اقوی عدم الحاق است هرچند احوط الحاق است س

ف۱ کیل پیمانه ۱۲
ف۲ دو قسمت یعنی دو ثلث ۱۲
ف۳ بحسب یعنی موافق ۱۲
ف۴ پیش یعنی قبل ۱۲
ف۵ چکه یعنی قطره چکیده ۱۲
ف۶ مباشر کار کن ۱۲
ف۷ طبخ پختن ۱۲
ف۸ قطع یعنی یقین و غلیان جوش خوردن ۱۲
ف۹ ذهاب یعنی رفتن دو ثلث حصه سوم از بین ۱۲
ف۱۰ غوره انگور نارسیده ۱۲
ف۱۱ مطلقا یعنی خواه از انگور باشد خواه از غیر آن ۱۲
ف۱۲ مظنه گمان ۱۲
ف۱۳ تفحص جستجو ۱۲
ف۱۴ مباشر کار کن در خبر دادن ۱۲
ف۱۵ عنب انگور ۱۲
ف۱۶ متبع یعنی متابعت کرده شده یعنی قبول ۱۲
ف۱۷ حجت یعنی سند ۱۲
ف۱۸ اکل یعنی خوردن و
ف۱۹ مباشرت بکار بردن ۱۲
ف۱۹ مشروط بطهارت یعنی چیزها که در بجا آوردن آن طهارت شرط است مثل نماز و غیره ۱۲
ف۲۰ زبیب انگور خشک یعنی آب زبیب فشرده ۱۲
ف۲۱ عصیر عنب یعنی آب انگور تازه ۱۲
ف۲۲ الحاق یعنی شامل کردن در حکم ۱۲

انگور و مویز که بجهت سرکه شدن در خمره ریخته بعد کف نموده بالا میاید و بعد از سرکه شدن اطراف خمره که کف برخورده است پاك است یا نه و هرگاه که پیش از سرکه شدن اجسام طاهره از قبیل گندم وجو و عجین و گردو در میان آن ریخته باشند بعد از سرکه شدن چه صورت دارد ج همه پاك است چنانچه در رساله زینت العباد ذکو شد س بعد از غلیان عصیر عنبی و مویز پیش از ثلثان پاره از اجسام طاهره از قبیل به و سیب و کدو وغیره در میان آنها میریزند که مربا شود آیا بعد از ثلثان شیره آنها هم پاك میشود یا نه ج بلی پاك میشوند بر تبعیت س اگر شراب را بدوائی سرکه کنند و چیزی از عین دوا دران باقی بماند آن سرکه طاهر است یا نجس و همچنین هرگاه سنگریزه مثلا دران پیش از سرکه شدن افتاده باشد پاك است یا نه ج پاك است و سنگریزه هم بر تبعیت پاك میشود بلکه غیر سنگریزه هم از چیزهائیکه احتیاط در میان آن بریزند نیز پاك میشود س بعد از اغسال ثلثه میت لنك و تخته و سنك که میت را غسل داده اند پاك است یا نه و همچنین دستهای غسال هم با آلة پاك است یا نه و جاهی که نجاست بآن وارد شده بعد از نزح مقدر شرعی آیا دلو و ریسمان و دست مباشر هم پاك است یا نه ج جواب از هر دو سؤال آنست که آنها نیز بر تبعیت پاك میباشند والله العالم س عرق نجس یا اشیاء نجسه یا متنجسه را غیر از شراب که دستنط فرموده اند اگر عرق بکشند حلال و پاك میشود آیا ظرف و آلات دیگر عرق نجس یا متنجس از ان میکشند نیز بر تبعیت پاك میشود یا نه و آن ظرف که اول دران عرق نجس یا شیء نجس بود به تبعیت پاك است یا نه و اجزاء عرق یا شیء نجس و متنجس در دیك بعد از کشیدن عرق باقی میماند نیز پاك است یا نه بالخیر بینوا ج مجرد عرق پاك است و اما محل النجس و ظرفیکه نجس دران قرار گرفت و بقدریکه بنجس ملاقات کرده همه نجس میباشد و قاعدهٔ تبعیت درینجا بیمعنی است والله العالم س طفل صغیر کافر که اسیر مسلم شود بی پدر و مادر و بی جد و جده آیا در حکم مسلم است یا در حکم کافر ج در حکم مسلم است س طفل صغیر متولد شده باشد از دو کافر و هنوز بالغ نشده باشد یا اینکه بالغ شده باشد در حال جنون



معلوم است که تابع پدر یا مادر یا جد یا جده میباشد آیا هرگاه یکی از پدر و مادر
یا جد و جده او مسلمان شود حکم آن طفل چیست ج همین که یکی از ایشان مسلمان شد
اولاد صغیر ایشان نیز محکوم باسلام بوده اند و پاک میشوند قهراً به تبعیت هر چند
باتمیز باشند خواه اظهار اسلام بکنند خواه اظهار کفر نمایند والله العالم س
کسیکه مرتد شود و نجس شد اطفال او چه حکم دارند ج اطفال مرتد بطهارت خود باقی میباشند
هر چند پدر ایشان نجس شود بارتداد س طفل گم شده در دار الاسلام یا در
دار الکفر محکوم بکفر است یا اسلام ج محکوم باسلام است بشرطیکه قطع بر بودن
مسلم در دار الاسلام یا در دار الکفر باشد و بشرطیکه احتمال تولد آن طفل از آن مسلم
باشد و بشرطیکه کافر ادعا نکند که این طفل گم شده از من است س آیا کافر
مسلمان شود بسبب مسلمان شدن کدام چیز از آن کافر به تبعیت پاک میشود
ج عرق و آب دهن و آب بینی و سائر رطوبات حتی از غیر که حین اسلام در بدن کافر
موجود باشد پاک میشود به تبعیت بلکه مثل نجاسات دیگر که در بدن کافر موجود باشد
از فضلات او و یا از سائر نجاسات بشرط زوال عین قبل از اسلام از قبیل محل استنجا و نحو
آن نیز پاک میشود س اگر کافری مثلاً آب در دست گرفته باشد برای شستن
رو یا در دهن برای مضمضه و مانند آن یا لباسیکه در بدن پوشیده باشد و مسلمان شود
آیا آن آب و لباس از اسلام او پاک میشود یا نه ج بلی طهارت همه این مذکورات که در حین
اسلام در بدن کافر موجود باشد و متنجس بنجاست کفر شده باشد خالی از قوت نیست
س اگر کافری جنب از حرام شده باشد و عرق کرده باشد در حین جنابت یا
بعد از آن و مسلمان شود در حال عرق آن عرق پاک است یا نجس ج اگر عرق جنب
از حرام را نجس بدانیم آن عرق مشکلست که به تبعیت اسلام پاک شود س ظرفی که
شراب در آن سرکه شود و آلاتیکه استعمال در شیره انگور شود که بامداد آن آلات ذهاب
ثلثین شود و لباس کسیکه متوجه این عمل است و استعمال میکند آنرا در حال عمل و همچنین
چیزهائیکه در میان شراب و آب انگور بریزند چون به و پوست هندوانه و غیر آن

آیا بعد از انقلاب آب و ذهاب ثلثین اینها نیز پاک میشوند بر تبعیت یا نه ج بلی همه پاک میشوند بر تبعیت بلکه چیزها ئیکه در میان آب انگور بریزند خواه از قسمی باشد که عصیر داخل آن چیزها شود قبل از ذهاب ثلثین مثل گردو و بادام خواه از قسمی باشد که عصیر داخل آن نشود بلکه در عصیر خیسیده شود و بجذب رطوبت بزرگ شود مثل نخود و گندم و غیر آن و از بعضی ظاهر میشود که در قسم اول شرط است در طهارت اینکه باید علم حاصل شود که دو ثلث عصیری که داخل آن شده نیز کم شده و کم شدن دو ثلث عصیر یکه در دیگ است کفایت در حلیت و طهارت آن نمیکند بخلاف قسم ثانی و قسمی که بدانی که جذب رطوبت کرده یا عصیر داخل آن شده اکتفا میشود در طهارت آن بذهاب ثلثین از عصیر یکه در دیگ است هرچند این قول ضعیف است ولکن احتیاط اولی میباشد در قسم اول والله العالم **س** پاک شدن نجاست از بدن حیوان بدون آب مطهر است یا نه ج حاجت باب نیست بلکه در عرف شرع مستنکر است که تطهیر حیوانات را باب بکنند بلکه زوال عین کافی است بلکه بعضی در نجس شدن بدن حیوان اشکال نموده اند و گفته اند که بدن حیوان نجس نمیشود بلی مادامیکه عین نجاست در بدن حیوان موجود باشد احتراز از عین نجاست لازم است **س** بدن حیوان و دهن گربه و منقار مرغ بازاله عین پاک است یا نه ج بسم الله وله الحمد بلی پاک میشود بزوال عین از جمیع حیوانات و حاجت تطهیر باب نیست والله العالم **س** گاو و ساله و بره و نحو آن که هنگام ولادت آلوده بخون ولادت میباشد بلیسیدن مادر که ازاله عین نجاست از آن شود پاک میشود یا نه ج بلی بلیسیدن مادر که ازاله عین نجاست بآن شود پاک میشود هرچند نجاست از خارج باشد و غیر از خون ولادت باشد **س** بعد از لیسیدن مادر خون بدن بچه را و یا مکیدن بچه پستان مادر را هرگاه رطوبتی در محل نجس باقی باشد پاک است یا اینکه آن رطوبت باید خشک شود ج هرگاه رطوبت باقیه از عین نجس یا متنجس باشد جفاف آن شرط حصول طهارت است و هرگاه رطوبت از باطن دهن بمحل رسیده باشد

۱ انقلاب یعنی منقلب شدن ۱۲
۲ مبدل شدن ای سرکه شدن ۱۲
۳ عصیر یعنی آب انگور فشرده ۱۲
۴ گرد و یعنی چار مغز ۱۲
۵ جذب یعنی کشیدن ۱۲
۶ قسم اول یعنی چیزهائیکه عصیر داخل آن میشود ۱۲
۷ علم یعنی یقین ۱۲
۸ دو ثلث یعنی دو حصه از سه حصه ۱۲
۹ قسم ثانی یعنی عصیر داخل آن نشده ۱۲

تطهیر بعض حیوانات بغیر آب

۱۰ مطهر یعنی پاک کننده ۱۲
۱۱ در عرف شرع یعنی در اصطلاح فقهاء ۱۲
۱۲ مستنکر یعنی مکروه ۱۲
۱۳ تطهیر یعنی طاهر کردن ۱۲
۱۴ عین یعنی عین نجاست ۱۲
۱۵ ازاله یعنی دور کردن ۱۲
۱۶ گاو و ساله یعنی گاو و بره یعنی بچه گوسفند و غیره ۱۲
۱۷ ولادت یعنی پیدا شدن ۱۲
۱۸ از خارج یعنی نجاست دیگر باشد ۱۲
۱۹ نجس یعنی آنکه عین نجاست باشد ۱۲
۲۰ متنجس یعنی آنکه به نجاست نجس شده باشد ۱۲
۲۱ جفاف یعنی خشک شدن ۱۲



پس حاجت بخشك شدن نيست زيرا كه نجس نميشود تا اينكه متنجس محل شود

س پستان حيوان كه آلوده بخون يا بنجاست ديگر باشد بمكيدن بچه آن پاك ميشود يا نه ج بلى از سوال سابق معلوم شد كه پاك ميشود بازاله عين نجاست بهر نحو كه باشد والله العالم

س هرگاه منقار مرغ نجس شود واحتمال تطهير بآب نرود وبعد از زوال عين بآب قليل بزند منقار را آن آب پاك است يا نه ج بعد از زوال عين نجاست اقوى طهارت است وحاجت باحتمال تطهير بآب نيست بلكه در مثل گوسفند ونحو آن كه متولد شود از مادر مطهر بدن او نيست مگر ليسيدن مادر يا خشك كردن آن وبسا ميشود كه بجهت سردى هوا ونحو آن اينهمه گوسفند ونحو آن رنگ آب را نمى بينند واز خوابگاه خود نمى توانند بيرون بيايند بلى بجهت مخالفت علامه احوط اجتناب از آن آب قليل است هرچند ترك احتياط درين موارد بهتر است

س غائب شدن مسلم كه جسم ولباس وفرش وساير توابع او نجس باشد وعلم بنجاست هم داشته باشد كافيست در طهارت يا احتمال تطهير كردن هم لازم است وطفل مميز در مفروض مسئله مثل مكلف مسلم است يا نه ج غيبت مسلم كافيست ودر حكم بطهارت معلوم است كه احتمال تطهير را بدهد ومنقضى شود هم آنقدر زمانيكه گنجائش تطهير را داشته باشد هرچند احتمال تطهير از غير او باشد واحوط آنست كه علم حاصل شود باينكه آن مسلم آن چيز متنجس را استعمال نموده در چيزيكه مشروط بطهارت است واحوط از آن حصول علم است باينكه استعمال او از روى التفات واختيار بوده نه سهو وغفلت وجبر اگرچه غيبت فى الحقيقت مطهر نيست بلكه مقصود آنست كه باين قيود متقدمه اعتنا بنجاست سابقه وترتب آثار آن ننمايد واما طفل مميز اگر اهليت ازاله را داشته باشد پس مثل مسلم ميباشد

س تعريف وطريقه استبراء حيوان جلال يعنى نجاست خوار كه بول و سرگين او نجس وگوشت او حرام ميباشد بيان فرمايند چه طور است تا بول و سرگين او پاك وگوشت آن حلال شود ج استبراء عبارت است از اينكه آن حيوان

تطهير بغيبت مسلم

تطهير حيوان جلال باستبراء

متنجس نجس كننده
محل يعنى جاى ۱۲
ازاله زايل شدن ۱۲
معاش يعنى مسلمان ۱۲
مكلف كسيكه عبادت بر او واجب شده باشد مثل بالغ وعاقل ۱۲
تطهير كرده باشد يعنى خود از غير او يعنى ديگرى ۱۲
مشروط بطهارت
يعنى چيزهائيكه در آن طهارت شرط است
قيود متقدمه
اعتنا يعنى التفات ۱۲

نجاست خوار را علف طاهر بدهند تا از آن اسم و از آن حالت خارج شود و طریق استبرا این است که شتر را چهل روز حبس کنند از نجاست خواری و گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغ آبی و اردک را پنج روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی را یک شب و روز والله العالم

باب الصلوة در اقسام صلوة واجبه

س اقسام صلوة واجبه را بیان فرمایند ج نماز واجب شش قسم است بدین بیان که اول یومیه که آن هفده رکعت است در حضر که چهار رکعت است هریک از ظهر و عصر و عشا و سه رکعت است مغرب و دو رکعت است صبح و ساقط میشود از چهار رکعتی دو رکعت در سفر و حالت خوف و نماز جمعه از یومیه محسوب است دوم نماز عیدین سوم نماز آیات چهارم نماز طواف پنجم نمازی که واجب شود بامر خارج مثل نماز احتیاط که بسبب شک واجب میشود و نماز استیجار و مثل نماز نذر و عهد و نحو آن ششم نماز میت

س وجه تسمیه صلوة پنجگانه بیومیه با آنکه بعضی در شب واقع میشود و بعضی در روز چه چیز است

ج وجه آن ممکن است که یکی از چند چیز باشد یکی آنکه از باب تغلیب باشد چنانچه شهید ثانی اشاره فرموده و یکی آنکه اطلاق یوم بر لیل نیز متداول الاستعمال است چنانچه از جمله آن اطلاقات روایات نیز مستفاد میشود مثل یوم در یوم و لیله اقامت مسافر و نحو آن و یکی آنکه مراد از یوم وقت باشد و معنی الصلوة الیومیة الصلوة المفروضة الموقتة باوقاتها الخاصة بها چنانچه در همان ماده لفظ یوم در مجمع البحرین ذکر شده و یکی آنکه از باب تسمیه شی باشد باسم اکثر اجزاء زیرا که آنچه در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود و یکی آنکه باعتبار تسمیه مظروف باسم اشرف ظرفین باشد والله العالم

در اوقات صلوة

س وقتهای مضروبه بر هریک از نماز یومیه را بفرمایند ج بدانکه هریک از نماز یومیه را وقتی است مختص و وقتی است مشترک اما وقت مختص نماز ظهر پس از اول زوال شمس است یعنی تجاوز نمودن آفتاب است از دائره نصف النهار بسمت مغرب

باینکه نصف قرص آفتاب از سمت مغرب پیشتر از نصف آن بسمت مشرق باشد
وعلامت آن زیاده شدن ظل شاخص است بعد از انتهای نقصان در غالب بلدان
وحادث شدن ظل شاخص است بعد انعدام آن در اوقات دیگر واین در حالتی است
که آفتاب در سمت راس بلد در روز عبور کند چنانکه در بعضی اوقات واز جمله
علامت آن میل نمودن آفتاب است بجانب روے راست از برای کسیکه روبرو
بجانب نقطه جنوب بایستد پس بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر
ودو رکعت در حق مسافر وخائف مختص بنماز ظهر است وبعد از انقضای اینقدر
از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر ووقت نماز ظهر وعصر هر دو ممتد است
تا وقتیکه باقی بماند بغروب آفتاب مقدار چهار رکعت در حق حاضر ودو رکعت
در حق مسافر که این مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه معادل آن در اول زوال
مختص بظهر بوده است وبین الحدین مشترک بین الصلوتین میباشد چون وقت مشترک
بین نماز ظهر وعصر نیز معلوم شد پس هرگاه باقی نمانده باشد از آخر وقت
مگر مقدار چهار رکعت پس نماز عصر را بجا می آورد ونماز ظهر را قضا میکند
بلی هرگاه باقی بماند از آخر وقت مقدار پنج رکعت در حق حاضر وسه رکعت در
حق مسافر پس هر دو نماز را اداء خواهد نمود واگر باعتقاد پنج رکعت هر دو نماز را
بجا آورد بعد معلوم شد که وقت گنجائش هر دو نماز را نداشت بلکه مختص بنماز
اخری بوده هر دو نماز را قضا کند علی الاحوط وهرگاه اعتقاد نمود باختصار وقت
از برای نماز دوم وشروع نمود بنماز دوم ودر اثنای نماز معلوم شد که وقت
مختص نیست عدول کند بنماز سابق واگر بعد از نماز معلوم شود که وقت
مختص نبوده وهنوز وقت است نماز اول را در وقت مختص بجا میاورد و
متعرض اداء وقضاء نمیشود اگر چه ادا بودن آن خالی از قوت نیست اما اول وقت
نماز مغرب پس بعد از غروب واقعی آفتاب است وعلامات آن غیبوبت حمرة
مشرقیه است از حد مشرق ومبدل شدن حمرة آن سمت است بسواد زیراکه

۳ بالای سر پیراهن صح

قرص شمس کما از افق در جانب پائین رفت سرخی که در جانب مشرق است میل بارتفاع
میکند فی الجمله پس بعد از انعدام ان سرخی یا تبدیل آن بسیاهی انحد سمت مشرق
تا حد راس وقت دخول مغرب است بی اشکال وهرگاه قبل ازین تحدید مذکور
علم بغروب حاصل شود نیز کافی است زیراکه مدار بر یقین است ومنحصر بعلامت مذکوره
نیست واما قول بمجرد استتار شمس معمول به عامه است وعلماء ما رضوان الله علیهم
اعراض از ان نموده اند وقول باختصاص بانتفائی حمرة از مشرق چنانچه از شیخ طوسی
وشیخ مفید طیب الله رمسهما بو میاید ضعیف است هرچند ارجاع آن بقول مختار
نیز ممکن است پس بعد از تحقق غروب واقعی وقت مختص بنماز مغرب است بمقدار
اداء آن تا آنکه باقی بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت از برای حاضر ودو رکعت
از برای مسافر وخائف که اینوقت مختص بنماز عشا است واول وقت آن بعد از اداے
نماز مغرب است ووقت آن ووقت مغرب ممتد است تا نصف شب وبین الحدین
وقت مشترک این دو نماز خواهد بود پس بعد از نصف شب نماز عشا قضا خواهد
بود علی الاقوی چه از برای مضطر بخواب یا فراموشی یا عذر دیگر وچه از برای مختار
ولکن اتیان بنماز عشاء بعد از نصف شب بدون تعرض اداء وقضاء بهتر است
واما وقت نماز صبح پس از وقت ظاهر شدن سفیدی است مثل نهر در افق آسمان
در جانب مشرق که متصل است بافق ومنبسط میشود در عرض افق واین اول
فجر است که مسمی بصبح صادق نیز میباشد واین تسمیه بجهت تقابل بصبح کاذب است
که آن عبارت از سفیدیست که در فوق افق بطور استطالت میباشد واین سفیدی
متصل بافق نمیباشد بلکه بین او وبین افق فصل ظلمتی میباشد وتعبیر بصبح کاذب بجهت
دروغ بودن این سفیدی میباشد در علامت ومیتوان که بجهت صفت متعلق
بحال موصوف باشد بمعنی انه کاذب من اخبر بسببه بالصبح یعنی این علامتیست
که بواسطه او خبر دهد کسیکه بصبح کاذب است و فجر اولش نیز میگویند
بجهت اینکه سفیدائی قبل از سفیدی که متصل بافق ومنبسط در عرض

میباشد بهم میرسد و باین قیاس معلوم شد معنی و سبب تسمیه صبح صادق و فجر
ثانی پس وقت نماز صبح از اول فجر ثانی میباشد تا وقت طلوع آفتاب و در بودن فجر
ثانی اول وقت نماز صبح ظاهراً اجماعی باشد چنانچه آخر آن اول طلوع آفتاب بودن
مشهور است زیرا که از شیخ طوسی اعلی الله مقامه در آخر آن تفصیل بین مختار
و مضطر بر میآید که ایشان فرموده اند در حق مختار منتهی میشود بظهور حمره
در جانب مشرق و در حق مضطر ممتد است تا طلوع آفتاب **س** در هر یک از
اوقات مختصه بعصر و عشا فرموده اند که بعد از ادای مقدار چهار رکعت میباشد و این
مختلف میشود باختلاف اشخاص در قراءت از حیثیت بطوء و سرعت و همچنین مختلف
میشود رکعت باعتبار اشتمال آن بر طول سوره و قصر آن و همچنین باشتمال آن بر واجبات
و مستحبات آیا مدار بر قراءت اغلب ناس است یا آنکه مدار خود مصلی و قاری میباشد
ج اقوی اعتبار حال خود مصلی میباشد هر چند اعتبار حالت اغلب ناس خالی
از قوت نمیباشد **س** ثمره فرعیه اینکه مدار بر حال خود مصلی میباشد یا اغلب ناس
چه چیز است **ج** فروعات آن چند چیز است اول آنکه هرگاه دو نفر در اول وقت زوال
شروع بنماز کردند احدهما بجهت بطوء قراءت یک رکعت یا دو رکعت بجا آورده در
حالتی که موافق بود با غالب ناس و دیگری بجهت سرعت در قراءت و اقتصار بر واجبات
صلوة از نماز ظهر فارغ شده میتواند این شخص که شروع بنماز عصر نماید بلکه میتواند
این شخص که اقتدا نماید در صلوة عصر خود با آن شخص بطئ القراءت که هنوز بنماز ظهر
مشغول است بجهت آنکه وقت نماز عصر بحسب حال این شخص داخل شده اگر چه امام
هنوز در رکعت اول از نماز ظهر باشد و هرگاه مدار بر غالب بدانیم این شخص شروع
بنماز عصر نمیتواند نمود و همچنین اقتدا نیز نمیتواند نماید دوم آنکه هرگاه فرض شود
در آخر وقت مقدار چهار رکعت بالنسبت ببطئ القراءت و بهمین مقدار وسعت هشت
رکعت را داشته باشد بالنسبت بغالب ناس پس در حق این شخص جائز نیست اشتغال
بظهر بلکه باید عصر را مقدم بدارد اما هرگاه مدار بر غالب بدانیم جائز نباید باشد

ف۱ تسمیه یعنی وجه تسمیه ۱۲
ف۲ ثانی یعنی دوم ۱۲
ف۳ مختار صاحب اختیار و مضطر
ف۴ منتهی ای انتها ۱۲
ف۵ ظهور ظاهر شدن و حمره سرخی ۱۲
ف۶ ممتد یعنی دراز و وسیع ۱۲
ف۷ اوقات جمع وقت و مختصه یعنی خاصه ۱۲
ف۸ قراءت یعنی خواندن ۱۲
ف۹ بطوء یعنی دیر و سرعت جلدی ۱۲
ف۱۰ اشتمال یعنی شامل کردن ۱۲
ف۱۱ قصر یعنی کمی یعنی مختصر ۱۲
ف۱۲ مستحبات جمع مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۳ مدار ای دار و مدار ۱۲
ف۱۴ اغلب ناس یعنی اکثر مردم ۱۲
ف۱۵ مصلی نماز کننده و قاری قراءت کننده یعنی خواننده ۱۲
ف۱۶ ثمره فرعیه یعنی حاصل و مطلب این ۱۲
ف۱۷ فروعات جمع فرع یعنی شاخ ۱۲
ف۱۸ احدهما یعنی یکی از آن دو ۱۲
ف۱۹ بطوء دیر ۱۲
ف۲۰ سرعت جلدی ۱۲
ف۲۱ اقتصار یعنی اختصار ۱۲
ف۲۲ صلوة نماز ۱۲
ف۲۳ اقتدا یعنی عقب امام نماز خواندن ۱۲
ف۲۴ بطئ القراءت کسیکه دیر بخواند ۱۲
ف۲۵ غالب یعنی اکثر ۱۲
ف۲۶ وسعت گنجایش ۱۲
ف۲۷ غالب ناس یعنی اکثر مردم ۱۲
ف۲۸ اشتغال یعنی مشغول شدن ۱۲
ف۲۹ مقدم یعنی اول ۱۲

درحق او اشتغال بعصر بلکہ باید ظہر را مقدم بدارد وحال آنکہ کسانیکہ مدار بر غالب میدانند نیز جائز نمیدانند اشتغال بظہر را مطلقاً پس احتمال دارد تقدیم ظہر چون دو رکعت اول مختص بظہر است واحتمال دارد ترجیح عصر بجہت آنکہ دو رکعت اخیر مختص بعصر است واحتمال دارد تخییر بجہت عدم ترجیح ولکن حق تقدیم عصر است در فرض مسئلہ سوم آنکہ ہرگاہ فرض شود شخص بطئی القراءت بعد از انقضاء یک رکعت بحسب حال خود از اول زوال شروع بنماز عصر نمود باعتقاد اینکہ نماز ظہر را بعمل آوردہ وبعد از تمام شدن نماز عصر دانست کہ نماز ظہر را بجا نیاوردہ بود پس بنابر آنکہ مدار بر حال او باشد وشروع در وقت مختص را مطلقاً باطل بدانیم چہ تمام در وقت مختص شود یا وقت مشترک پس نماز عصر او باطل است زیراکہ در وقت مختص بظہر بحسب حال او واقع شد واگر مدار بر حال غالب باشد نمازش صحیح است چون در وقت مشترک واقع شد چہارم آنکہ ہرگاہ بگذرد از اول وقت مقدار چہار رکعت یا کمتر بحسب حال ضعیفہ در قراءت کہ حائض شود وہمین وقت وسعت ہشت رکعت یا پنج رکعت را داشتہ باشد بحسب غالب پس ضعیفہ ہمان نماز ظہر را قضا مینماید ہرگاہ مدار بر حال مصلی باشد وظہر وعصر را باید قضا کند ہرگاہ مدار بر حال غالب باشد پس ہریک از مواقیت یومیہ را وقت مختص ووقت اجزاء میباشد رجاء آنکہ مراد ہریک ازین دو وقت وزمان را بیان فرمایند ج مراد از وقت فضیلت آنست کہ ایقاع صلوٰة در آنوقت مشتمل است برجحان و زیادتی ثواب بالنسبت باوقات دیگر پس نماز در آنوقت افضل است از اتیان بنماز در وقت دیگر ووقت اجزاء دران دو لحاظ است یکی آنست کہ مراد مجرد کفایت و حصول امتثال است واین شامل تمام وقت صلوٰة است دوم آنست کہ در مقابل وقت فضیلت اعتبار میشود پس مراد از اجزاء آن وقتی است کہ مرجوح باشد نماز دران نسبت بنماز در وقت فضیلت پس مراد از اجزاء آن وقت مرجوحی است کہ مسقط تکلیف باشد واما وقت فضیلت ہریک از نماز ظہر وعصر پس وقت

ف۱ بطئی القراءت خواہ مطلقاً یا نسبت بغیر خود ۱۲
ف۲ غالب الناس ۱۲
ف۳ تقدیم یعنی اول بجا آوردن ۱۲
ف۴ تخییر یعنی صاحب اختیار بودن ۱۲
ف۵ در ظہر وعصر ۱۲ در مسئلہ
ف۶ در فرض یعنی درین مسئلہ ۱۲
ف۷ انقضاء یعنی گذشتن ۱۲
ف۸ غالب یعنی غالب الناس ۱۲
ف۹ ای آنکہ مرد ۱۲
ف۱۰ ضعیفہ یعنی زن ۱۲
ف۱۱ مواقیت جمع موقوت یعنی وقت کردہ شدہ یعنی وقتہا ۱۲
ف۱۲ مختص یعنی خاص ۱۲
ف۱۳ اجزاء یعنی کافی شدن یعنی مجزی بودن ۱۲
ف۱۴ رجاء امید ۱۲
ف۱۵ ایقاع یعنی واقع ساختن ۱۲
ف۱۶ مشتمل یعنی شامل ۱۲
ف۱۷ رجحان زیادتی ۱۲
ف۱۸ اوقات جمع وقت ۱۲
ف۱۹ اتیان یعنی آمدن ۱۲
ف۲۰ امتثال فرمان بردار شدن ۱۲
ف۲۱ مرجوح رجحان ندادہ شدہ
ف۲۲ نماز دران ای نماز دران وقت مرجوح است
ف۲۳ مرجوحی یعنی نماز کہ ساقط کنندہ تکلیف است یعنی آنکہ بقدر کفایت است بعد از بجا آوردن نماز درہمون وقت مرجوح بعض تکلیفش ساقط میشد ۱۲



فضیلت نماز ظهر از اول زوال است تا آنکه سایهٔ شاخص بمقدار خود شاخص برسد
پس وقت اجزاء آن بعد از انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه باقی بماند از غروب
شمس بمقدار اداے نماز عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای نماز ظهر است
تا اینکه سایه بدو مقدار شاخص برسد و وقت اجزاے آن بعد از انقضای وقت
فضیلت است تا غروب شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است
تا غیبوبت شفق یعنی زوال حمرهٔ مغربیه و وقت اجزاء آن بعد ازین وقت است
تا آنکه باقی بماند از نصف شب بقدر نماز عشا و وقت فضیلت عشا از غروب حمرهٔ
مغربیه است تا ثلث شب و وقت اجزاء آن بعد از فراغ از نماز مغرب است
تا زوال حمرهٔ مغربیه و وقت فضیلت نماز صبح از اول فجر ثانی است تا ظهور حمرهٔ
مشرقیه و وقت اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس و بدانکه از تحدید وقت فضیلت
و وقت اجزائی عصر و عشا معلوم شد که وقت فضیلت عصر و عشا محفوف
بدو وقت اجزاء میباشد و اما عشاء پس وقت فضیلت آن محفوف بدو اجزا است
که یکی بعد از مغرب تا زوال حمرهٔ مغربیه و دوم بعد از انقضاے ثلث شب است
تا نصف شب و اما در عصر پس وقت فضیلت آن متوسط است بین دو وقت
اجزاء اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل حادث مثل ذی ظل شود
که بعد از آن فضیلت عصر حادث شود دوم بعد از رسیدن ظل بدو مثل
شاخص که این نیز وقت اجزاء عصر میباشد نه فضیلت هرچند قول بحصول
فضیلت عصر بعد از انقضاے مقدار ادای نماز ظهر یا رسیدن سایه بدو قسمت
مثل شاخص یا آنکه برسد سایه بمقدار چهار قسمت از هفت قسمت که هر
از آنرا اقدام نامند خالی از [قوت] [وجه] نیست **س** ثواب وقت فضیلت چه چیز است
ج اهتمام در مواظبت و محافظت صلوة در اوقات آن در اخبار و آثار
ائمهٔ اطهار بیشمار است از آنجمله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است

ف۱ شاخص آله است که بدان نصف النهار را تشخیص کنند ۱۲
ف۲ انقضاء یعنی گذشتن ۱۲
ف۳ شمس آفتاب ۱۲
ف۴ غیبوبت غائب شدن ۱۲
ف۵ شفق سرخی آسمان یعنی سرخی
ف۶ حمرهٔ مغربیه یعنی سرخی جانب مغرب ۱۲
ف۷ ثلث حصهٔ سوم ۱۲
ف۸ تا زوال الحمرة المغربیة این یک وقت اجزاء نماز عشا است و وقت دیگرش هم هست چنانچه بعد ازین مذکور است ۱۲
ف۹ حمرهٔ مشرقیه سرخی جانب مشرق ۱۲
ف۱۰ تحدید حد کردن ۱۲
ف۱۱ محفوف احاطه کرده شده ۱۲
ف۱۲ تا آنکه از اینجا تا لفظ حادث تغیر زیاد عبارت را از اصل نسخه مطلب را افزودیم ۱۲
ف۱۳ ظل سایه و حادث نو پیدا شونده ۱۲
ف۱۴ ذی ظل یعنی صاحب ظل از شاخص ۱۲
ف۱۵ قسمت یعنی حصه ۱۲
ف۱۶ مواظبت مداومت
ف۱۷ محافظت نگاهداری ۱۲
ف۱۸ صلوة نماز ۱۲
ف۱۹ اوقات جمع وقت ۱۲
ف۲۰ اخبار جمع خبر احادیث ۱۲
ف۲۱ آثار جمع اثر روایات ۱۲

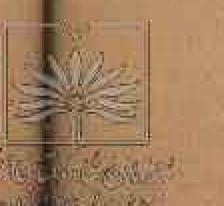


بر دنیا و در حدیث معتبر دیگر فرموده که رجحان اوّل وقت از برای مکلف بهتر است از اولاد و اموال و اخبار بدین منوال بسیار است اینورقه گنجایش آنها ندارد و هر که خواهد رجوع بکتب اخبار نماید که در مضامین آن خواهد یافت پس راجح و افضل در هر نمازی آنست که بعد از دخول وقت آن تعجیل در اتیان آن شود والله الموفق **س** فائده وقت مختص کدام است **ج** فائده آنست که هرگاه مکلف غیر آن را بجا آورد عمداً گناهکار است بلکه آن عمل باطل است مثل آنست که در خارج وقت بعمل آورده باشد مثل آنکه آخر روز که مختص بنماز عصر است اگر عمداً صلوة ظهر آن روز را بجا آورد باطلست و لکن حکم ببطلان در حق کسی آنست که ظهر همان روز باشد بشرط آنکه عصر بر وجه صحیح بجا آورده نشود پس اگر کسی باعتقاد اینکه نماز ظهر را کرده شروع بنماز عصر نموده و عصر را تمام کرده بعد از نماز عصر یقین کرده که ظهر را نکرده و از وقت هم باقی نمانده مگر بقدر چهار رکعت که در ینوقت نماز ظهر صحیح است با اینکه در وقت مختص بعمل آورده و همچنین چهار رکعت از اوّل وقت مختص بظهر است که کسی اگر سهواً یا عمداً نماز عصر را در آنوقت بعمل آورد باطلست لاکن بشرطی که نماز ظهر را صحیحاً بعمل نیاورده باشد مثل اینکه باعتقاد دخول وقت نماز ظهر را کرده و لکن معلوم شده که سهو کرده و قبل از ظهر شروع بنماز ظهر کرده و لکن قدری از نماز او هر چند سلام باشد بوقت مصادف شده که در ینوقت نماز ظهر صحیح است و نماز عصر را در وقت مختص بظهر میتواند بعمل بیاورد و هرگاه قضاء ظهر غیر آن روز باشد یا قضاء سائر نمازهائی دیگر باشد مضائقه نداریم حکم بصحت آن او همچنین حال آخر وقت مختص بعشا **س** موارد دیگر تاخیر صلوة از اوّل وقت اولی میباشد از تعجیل آن بیان فرما **ج** تاخیر صلوة از اوّل وقت در چند موضع ثابت است اوّل جهت ارباب اعذار مسوغه تیمم بعذری که مرجو الزوال باشد پس در حق کسانیکه تکلیف اینها تیمم باشد بجهت عذر اولی آنست که نماز را از اوّل وقت تاخیر بیندازند تا زمان زوال عذر بلکه احوط درین مقام تاخیر است دوم بجهت فاقدین بعضی از شرائط بجهت عدم تمکن از اتیان آن در اوّل وقت با رجاء تمکن بتاخیر صلوة مثل نماز با کشف عورت در اوّل وقت



در صورت عدم تمکن از ساتر در اول وقت و رجاء تمکن بساتر در تاخیر و همچنین نماز نشسته در اول وقت با رجاء تمکن از نماز ایستاده در آخر وقت و همچنین نماز با نجاست در اول وقت بجهت عدم تمکن از زوال آن و رجاء تمکن از ازالهٔ آن بتاخیر صلوة در اول وقت و همچنین سائر شرائط سوم تاخیر صلوة بجهت تحصیل علم بدخول وقت چهارم تاخیر نماز ظهر و عصر در حق مربیه در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد که صبر مینماید تا آخر وقت بعد از شستن همان ثوب و جمع بین صلوتین ظهرین و عشائین نماید پنجم تاخیر انداختن مستحاضه باستحاضه کثیره نماز ظهر و مغرب را ششم تاخیر نماز ظهر و عصر از برای نافله گذارنده در حق او و آنست که بقدر ادای نافله تاخیر نماید و همچنین است نماز صبح که افضل آنست که بقدر دو رکعت نافله تاخیر نماید که اتیان بنافله نماید هفتم تاخیر نماز عشاء است تا زوال حمرهٔ مغربیه هشتم تاخیر نماز مغرب و عشاء در حق کسانیکه وقوف عرفات نموده باشند و بعد از مغرب کوچ نموده بسوی مشعر الحرام که افضل در حق آنها تاخیر نماز است تا برسند بمشعر الحرام نهم تاخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت فضیلت از برای مسلوس و مبطون تا جمع کند بین مغرب و عشاء در وقت فضیلت هردو و بعد از ازالهٔ نجاست نمایند که در تعدد ازاله مشقت باشد یا آنکه احتمال خفت مرض را بدهد دهم تاخیر نماز ظهر و عصر در صورتیکه اتیان بهشت رکعت از نافلهٔ آنها نموده باشد در وقت نافله یازدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه چهار رکعت نماز شب را کرده که فجر طالع شد در اینصورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه اتیان بتمام نماز شب و دو رکعت نافلهٔ فجر را نماید دوازدهم تاخیر فریضه از برای کسیکه ارادهٔ احرام دارد از نافلهٔ احرام سیزدهم تاخیر صلوة بجهت دفع بول و غائط چهاردهم تاخیر صلوة بجهت انتظار رفقا در صوم رمضان و یا بجهت آنکه نفس منازعت مینماید که مقدم میدارد افطار را بر نماز پانزدهم تاخیر نماز بجهت اشتغال بقضاء حاجت برادر مؤمن شانزدهم تاخیر صلوة در حق کسیکه ذمهٔ او مشغول بفوائت باشد و ارادهٔ اتیان فائته را داشته باشد در اول وقت

ف۱ ساتر یعنی پوشاننده ۱۲
ف۲ ازاله یعنی زائل شدن ۱۲
ف۳ در اول وقت ای عدم تمکن در اول وقت ۱۲
ف۴ تحصیل حاصل کردن ۱۲
ف۵ مربیه یعنی پرورش کننده طفل ۱۲
ف۶ ثوب بفتح ثاء مثلثه یعنی لباس ۱۲
ف۷ صلوتین دو نماز و ظهرین ظهر و عصر و عشائین مغرب و عشا یعنی نماز ظهرین و مغربین ۱۲
ف۸ مستحاضه زنیکه خون استحاضه میبیند ۱۲
ف۹ استحاضه کثیره آنست که غسل نماید برای هر نماز ۱۲
ف۱۰ نافله یعنی نماز نافله یومیه ۱۲
ف۱۱ اتیان یعنی آمدن ای بجا آوردن ۱۲
ف۱۲ حمرهٔ مغربیه یعنی سرخی جانب مغرب ۱۲
ف۱۳ وقوف یعنی توقف ۱۲
ف۱۴ عرفات نام مقامی است یعنی کوه عرفات ۱۲
ف۱۵ مشعر الحرام نام مقامی [illegible]
ف۱۶ مسلوس کسیکه متصل بول او برود ۱۲
ف۱۷ مبطون کسیکه متصل [illegible] برود ۱۲
ف۱۸ تعدد ازاله یعنی بار بار ازاله کردن ۱۲
ف۱۹ خفت یعنی تخفیف ۱۲
ف۲۰ فجر یعنی صبح ۱۲
ف۲۱ فریضه یعنی نماز فریضه یومیه ۱۲
ف۲۲ احرام [illegible] ۱۲
ف۲۳ نافله نماز سنت ۱۲
ف۲۴ دفع بول و غائط یعنی بول و غائط کردن ۱۲
ف۲۵ منازعت نزاع کردن ۱۲
ف۲۶ مقدم یعنی اول ۱۲
ف۲۷ قضای حاجت ای برآوردن حاجت ۱۲
ف۲۸ فوائت یعنی نمازهای فوت شده ۱۲
ف۲۹ فائته یعنی نماز قضا ۱۲



هفتدهم جهت انتظار جماعتی هیجدهم تاخیرا نداختن بجهت کسیکه قلبش
توجه و اقبال بسوی عمل داشته باشد و انتظار زمان اقبال و حالت را بکشد
نوزدهم تاخیر در حق کسیکه بیم از گرمی هوا دارد تاخیر میاندازد تا اینکه سایه مثل شاخص
شود س معتبر در حق غیر ذوی الاعذار علم بدخول وقت است در شروع بنماز
یا مظنه هم کفایت میکند ج معتبر علم بدخول وقت است و ظن بدخول وقت کفایت
نمیکند س در جائیکه ممکن باشد تحصیل علم بدخول وقت شروع در عمل بقول عدل
واحد و عدلین و اذان مؤذن میتوانند نمود یا نه ج جائز است لکن اعتماد
براذان معتمد ثقه باید بنحوی باشد که بداند که بقصد اعلام بدخول وقت
گفته است پس اگر معلوم نباشد مثل اذان صبح که قبل از صبح هم جائز است اعتماد
نکند و بهتر اینست که اعتماد نکند در خصوص وقت الا بیقین نه بعادل و نه
بعدلین و نه باذان معتمد ثقه خصوص اخیر که اعتماد بآن نهایت احتیاط دارد
س صاحبان اعذار چون محبوس و روز ابر و شب مهتاب عمل بظن به
دخول وقت بنمایند یا نه ج بلی مطلق مظنه کافی است در حق ذوی الاعذار خصوص
اگر بشهادت عدل و اذان معتمد باشد و حق آنست که بحر العلوم اعلی الله مقامه
فرموده ع والظن کاف لذوی الاعذار × یوم غیم غیمة یوامری × و الا
التاخیر حتی بعلما × و بالوجوب قال بعض العلماء × چنانچه در سابق اشاره بافضلیت
تاخیر شده است در این موارد س هرگاه شخص باعتقاد بدخول وقت شروع
بنماز نمود بعد منکشف شد که هنگام شروع بنماز وقت داخل نشده بود چه نماید
ج هرگاه زمان تذکر در اثنای عمل باشد و وقت هنوز داخل نشده باشد
آن نماز باطلست و لکن زمان ظهور بخلاف هرگاه در حین عمل باشد و لکن وقت
داخل شده باشد آن نماز صحیح است و هرگاه بعد از فراغ از نماز باشد پس اگر
بعضی از اجزای عمل مصادف بوقت نماید آن عمل صحیح است اگرچه پیش از سلام
واجب باشد پس همینکه جزئی از اجزای نماز مذکور واقع در وقت شود آن

ف ۱ جماعتی یعنی نماز بجماعت ۱۲
ف ۲ قلب یعنی دل ۱۲
ف ۳ اقبال قبول کردن و توجه یعنی التفات
ف ۴ اطمینان قلب ۱۲
ف ۴ تاخیر یعنی تاخیر در نماز ظهر ۱۲
ف ۵ ذوی الاعذار یعنی صاحبان عذرها ۱۲
ف ۶ علم یعنی یقین و مظنه گمان ۱۲
ف ۷ عدل واحد یک عادل
ف ۸ عدلین دو عادل ۱۲
ف ۹ معتمد یعنی معتبر و ثقه
ف ۱۰ اعلام خبر دادن ۱۲
ف ۱۰ عادل یعنی یک عادل
ف ۱۱ اخیر یعنی اذان مؤذن ۱۲
ف ۱۲ اعذار جمع عذر ۱۲
ف ۱۳ محبوس قید یعنی زندان ۱۲
ف ۱۴ مطلق مظنه یعنی
هر طوریکه مظنه شود ۱۲
ف ۱۵ عدل عادل ۱۲
ف ۱۶ غیم ابر ۱۲
ف ۱۷ موارد جاها ۱۲
ف ۱۸ منکشف ظاهر
ف ۱۹ تذکر یاد آوردن ۱۲
ف ۲۰ حین وقت ۱۲
ف ۲۱ اجزا یعنی اجزاء نماز
اجزا جمع جزء ۱۲
ف ۲۲ مصادف یعنی یافت ۱۲
ف ۲۳ سلام واجب یعنی
السلام علینا یا السلام علیکم ۱۲

نماز محکوم بصحت است واگر هیچ مصادفت ننماید باطلست قطعا س بجهت نماز صبح بنیت ادا کرده بعد از تکبیرة الاحرام یا در حال قراءت دید آفتاب برآمده است یا بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه آفتاب را دید نماز او چه صورت دارد ج نماز او صحیح است وحاجت بتجدید نیت نیست س هرگاه شخص یک رکعت از نماز را در وقت میتواند واقع سازد و باقی آن در خارج وقت واقع شود چنین نمازی را بقصد ادا بجا آورد یا نه ج همینکه شخص درک یکرکعت از نماز را در وقت مینماید شروع بنماز همان وقت بنماید اداء و تمام آن نماز ادا خواهد بود هرچند بقیهٔ عمل در خارج وقت شود چنانچه در منظومه است ~~~ هی ادا لا اداء وقضاء ولا قضاء کما ارتضاه المرتضی س هرگاه شخص اقتصار باقل واجب از نماز نماید تمام نماز واقع در وقت خواهد شد واگر اتیان باذکار مستحبه نماید بعضی از عمل در خارج وقت خواهد شد در این حال هرگاه شخص اتیان باذکار مستحبه نماید نماز او صحیح است یا نه ج صحیح است ولکن اقتصار بواجب تا اینکه تمام نماز واقع در وقت شود بی شبهه است بجهت آنکه بعضی تفویت وقت اختیاری را حرام میدانند س در تنگی وقت اقتصار باقل ذکر واجب مخصوص بیک رکعت است که در وقت واقع شود یا برای تمام نماز است ج مخصوص نیست بهمان جهتی که در سوال سابق ذکر شد س هرگاه کسی مشغول بنماز عصر و عشا شده باعتقاد اینکه نماز ظهر و مغرب را بعمل آورده وبعد معلوم شد که بعمل نیاورده بود چه نماید ج بعضی از صور مسئله در سابق ذکر شده ولکن حال میگوئیم که این تذکر وظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر وعشا است یا آنکه بعد از فراغ از عمل است پس هرگاه این تذکر در اثنای عمل باشد این بر چند قسم متصور میشود اول آنکه شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق بوده وتذکر نیز در زمان مختص بنماز سابق در این صورت اقوی بطلان است مگر آنکه بعضی از اجزاء این نماز در وقت مشترک تمام شود در اینوقت عدول از

ف۱ قطعاً یقیناً ۱۲
ف۲ قراءت خواندن ۱۲
ف۳ رفع بلند کردن و رأس سر ۱۲
ف۴ ثانیه دوم ۱۲
ف۵ ... بجا آوردن ... بتجدید نیت نیست
ف۶ ... نوشتند ۱۲
ف۷ خارج بیرون ۱۲
ف۸ درک یافتن ۱۲
ف۹ ارتضاه پسندید مرتضی ۱۲
ف۱۰ اقتصار یعنی اختصار ...
ف۱۱ اتیان آمدن یعنی بجا آوردن ۱۲
ف۱۲ اذکار جمع ذکر یعنی حمد و سوره ۱۲
ف۱۳ مستحبه یعنی سنت ۱۲
ف۱۴ تفویت فوت کردن ۱۲
ف۱۵ صور جمع صورت ۱۲
ف۱۶ تذکر یاد آمدن ۱۲
ف۱۷ متاخر یعنی آخر ۱۲
ف۱۸ وقت مختص یعنی وقت خاص ۱۲
ف۱۹ در اینصورت ...
تا الفظ عدول عبارت از اصل تغییر ...
کما اصل نسخه غلط بود ۱۲



نماز لاحق بنماز سابق نماید باینمعنی که قرار دهد که این نماز سابق است که نکرده است
چه هر دو نماز ادائی باشد چنانچه مفروض در سوال است وچه قضائی وچه مختلف
که احدهما قضا و دیگری ادا وچه مساوی در عدد رکعات باشند یا نه بشرط آنکه
در صورت مختلف از محل عدول تجاوز نکنند مثل آنکه در رکعت چهارم از عشا
بعد از دخول در رکوع متذکر بنخواندن نماز مغرب شده که درینوقت محل عدول
بنماز مغرب گذشته است دوم آنکه شروع بنماز لاحق در وقت مشترک بوده و
تذکر وظهور خلاف نیز در وقت مشترک بوده باشد درین قسم نیز لازم است
عدول از لاحق بسابق بنحو مذکور سوم آنکه زمان شروع بنماز لاحق در وقت مشترک
بوده واما زمان تذکر بحقیقت حال در وقت مختص بصلوة اخیری است درین
صورت جائز نیست عدول بلکه همین نماز را تمام نماید ونماز سابق را قضا کند
بلی هرگاه وقت گنجائش نماز سابق ویک رکعت از لاحق را داشته باشد درینصورت عدول
بسابق مینماید ونماز را اتمام مینماید وشروع به لاحق مینماید چهارم آنکه زمان شروع
وزمان تذکر هر دو در وقت مختص باخیری بوده باشد پس جائز نیست که عدول نماید
بلکه این نماز را اتمام نموده نماز سابق را قضا نماید وهرگاه تذکر وظهور خلاف بعد از
فراغ از نماز باشد این نیز چند قسم متصور است اول آنکه زمان شروع بنماز لاحق وقت
مختص بسابق بوده وفراغ نیز در زمان مختص بسابق شده این نماز باطل واعاده آن بعد از
تمام سابق لازم دوم زمان شروع بلاحق وقت مختص بسابق بوده وزمان فراغ زمان مشترک بین نمازین بوده که
ظاهر اینست که نماز صحیح است چون دخول وقت باعث صحت نماز میشود بلی احتیاط
اینست که اعاده نماید سوم آنکه زمان شروع وزمان فراغ هر دو در وقت مشترک
بوده باشد اقوی درینصورت صحت صلوة است پس اتیان بصلوة سابق مینماید
بتنهائی چهارم آنکه زمان شروع وزمان فراغ هر دو در وقت مختص بنماز اخیری
باشد اینصورت چون صورت سابقه محکوم بصحت است پنجم آنکه شروع در زمان
مشترک باشد ولکن فراغ در زمان مختص بنماز اخیری باشد درینصورت نیز آن

ف۱ — نماز لاحق یعنی نماز بعد مثل عصر وعشا ۱۲
ف۲ — نماز سابق مثلا نماز ظهر ومغرب ۱۲
ف۳ — مفروض در سوال یعنی در سوال فرض کرده شده ۱۲
ف۴ — احدهما یعنی یکی از دو ۱۲
ف۵ — مساوی یعنی برابر ۱۲
ف۶ — محل عدول یعنی جای عدول
ف۷ — تجاوز یعنی گذشتن وزیادتی ۱۲
ف۸ — متذکر یعنی یاد آورنده ۱۲
ف۹ — اعاده یعنی از سر نو بجا آوردن ۱۲
ف۱۰ — نمازین یعنی دو نماز ۱۲
ف۱۱ — نماز از تباه تا اعاده نماز از تغیر کردن واز اصل
عبارت ۱۲
نسخه ۱۲
ف۱۲ — اتیان یعنی بجا آوردن ۱۲
ف۱۳ — بتنهائی یعنی فقط نماز سابق بجا می آرد ۱۲
ف۱۴ — اخیری یعنی نماز عصر یا عشا ۱۲

نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست علی الاقوی س عدول از حاضره بسوی
فائته مثل اینکه در اثنای ظهر بخاطرش بیاید که نماز صبح او فوت شده و هنوز برکوع
رکعت سوم نرسیده باشد و وقت هم ممتد باشد چه صورت دارد آیا واجبست عدول یا
نه ج در فرض مزبور لازم نیست عدول هرچند احوط است س هرگاه شخص جاهل
بحکم وقت مراعات وقت ننموده عمل از و واقع شود بدون تزلزل قربة الی الله و بعد معلوم
شود که عمل آن واقع شده بوده در وقت آیا عملش صحیح است یا نه ج عملش صحیح است
انشاء الله هرچند اعادهٔ آن مراعات احتیاط است س هرگاه شخص غفلت از
مراعات علم بدخول وقت نموده شروع بعمل نموده و آگاه نشد تا آخر عمل و بعد ظاهر شد
که تمام عمل در وقت واقع شده است آیا اعادهٔ آن لازم است یا نه و هرگاه در اثنای عمل
آگاه شود که مراعات وقت ننموده چه نماید ج در فرض اول نمازش صحیح است بنابر اقوی
و اما در صورت ثانیه پس اگر نداند که وقت داخل شده یا نه عمل را برهم زند و اعادهٔ آن
در وقت نماید س اگر کسی نماز قضا یا واجبات دیگر چون زکوة و خمس و حج در
ذمه داشته باشد میتواند یومیهٔ حاضره را در سعت وقت بجا آورد یا نه ج بلی
میتواند علی الاقوی س بعد داخل شدن وقت فریضه نماز مستحب صحیح است
یا نه ج صحیح است مادامیکه وقت فریضه تنگ نشود س در اول وقت نماز حاضر
قضای فائت بهتر است یا بجهت مراعات اول وقت حاضره اولی است از فائت ج
تقدیم فائت بر حاضره اولی است س مدیونیکه متمکن از اداء باشد و ادا نمی کنند
میتواند در اول وقت نماز خود را بجا آورد یا نه و همچنین مدیون مزبور میتوانند
قضای فائته را بعمل آورد یا نه و خواندن قرآن و تعقیبات و خواندن زیارت
عاشوره و غیر اینها از برای او جائز است یا نه ج آنچه جمعی از علماء ما رضوان
الله علیهم بیان فرموده اند آنست که مدیون هرگاه با تمکن از ادای دین و مطالبه
صاحب دین و عدم رضای او بتاخیر ادای دین نماز را در سعت وقت بعمل آورده است
باطلست و لکن اقوی عدم بطلان است هرچند قول ببطلان موافق احتیاط

نماز مدیون بوقت مطالبه

وهمچنین است قضای نمازهای سابقه واتیان بر مستحبات که جواز وصحت آن
خالی از قوت نیست س هرگاه شخص در زمان اراده در اشتغال بعمل مردد باشد
باین معنی که وقت براو مشتبه باشد وتمیز هم ممکن نباشد در نیت قضاء واداء چه
نماید ج اگر مراد اینست که در آخر وقت شك در خروج وقت نماید درین زمان اتیان
بقصد اداء جائز میباشد واولی اینست که قصد قربت مطلقه نماید ومتعرض اداء
وقضا نشود واگر مراد اینست که در اول وقت شك در دخول وقت داشته باشد در
وقت نمیتواند اتیان بعمل مرقوم نماید مگر در صورت علم شرعی یا علم وجدانی بدخول
وقت س هرگاه شخص شروع بنماز عصر نمود باعتقاد اینکه باقی نمانده از وقت
مگر مقدار چهار رکعت پس نماز عصر را مقدم داشت وبعد از تمام نمودن نماز
عصر معلوم شد که وقت باقیست بقدر چهار رکعت وزیاده بر چهار رکعت
نیز وقت ندارد چه نماید ج ظاهر آنست که نماز عصر او صحیح باشد واتیان بظهر
مینماید بر نیت قضاء هرچند احوط آنست که عصر را دوباره بکند بقصد قربت
مطلقه وبعد از آن ظهر را قضاء نماید س هرگاه از دهن شخص در اثنای نماز
خون بیاید وقطع نشود چه نماید خواه وقت باشد یا مضیق ج مشغول بنماز باشد
چون خون قروح وجروح معفو است وبهتر آنست که آب دهن را در دستمال ونحو
آن اندازد بطوریکه بلب آلوده نشود ویا انکه بزمین اندازد واگر این طور ممکن نشود
مثل اینکه دستمال ونحو آن نداشته باشد وزمین نیز زمین مسجد باشد آب
دهن را بلباس خود اندازد ونماز را تمام کند ودر سعت وقت اعاده نماز کند
ودر ضیق وقت بهمان نماز اکتفا کند واظهر آنست که نجاست لباس در نیصو
مضر نیست چنانچه اگر لباس نداشته باشد ببدن خود اندازد وبلعیدن آب
دهن مخلوط بخون جائز نیست س هرگاه طاری شود شخص مکلف را
علیه مسقط تکلیف مثل حیض ونفاس وغیرها در اول وقت آیا قضای نماز
منقص در آنوقت لازم است یا نه ج هرگاه بگذرد از اول وقت مقداری که بتواند

اتیان بصلوٰة با شرائط آن نماید و اتیان ننموده عذر طاری شود شکی نیست در وجوب
قضای چنین نماز پس هرگاه بگذرد از اوّل ظهر مقدار چهار رکعت بدون زیاده پس
لازم است قضاء نماز ظهر بر تنهائی و اگر بگذرد از اوّل ظهر مقدار پنج رکعت مثلاً
و حائض شود لازم است قضاء نماز ظهر و عصر هردو و چنانچه هرگاه ضعیفه بالغ شود
و باقی بماند از وقت بمقدار پنج رکعت که بتواند تطهیر از حدث و خبث نماید لازم است
که تطهیر نموده هردو نماز را بعمل آورد پس اگر اتیان بآن ننماید آثم و قضای آن لازم
است بلکه ظاهر آنست که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر
وقت وسعت رفع خبث را نداشته باشد لازم است نماز با همان خبث بلکه اگر وسعت
و کفایت غسل و یک رکعت نماز را نداشته باشد و لکن کفایت تیمم و یک رکعت را
داشته باشد نماز با تیمم در این صورت لازم خواهد بود و هرگاه بعد از دخول وقت
و عروض این اسباب نگذرد آنقدر از زمانیکه درک صلوٰة با شرائط مفقوده
بتواند نماید حکم بعدم لزوم قضا متجه است بلی هرگاه متطهر ادراک نماید نقدر
از زمان را و اتیان بنماز ننموده که عذر طاری شود در این وقت حکم بلزوم قضا
متجه است **س** هرگاه صبی یا صبیه بالغ شود در اثنائی وقت اعاده وضو
یا غسل جنابت یا غسل استحاضه یا مس میت یا تیمم لازم است یا نه **ج** احوط
اعاده است خصوص اگر در اثنای طهارت بالغ شود و اقوی عدم لزوم است
زیرا که عبادت صبی شرعی میباشد نه تمرینی علی الاقوی **س** هرگاه صبی
بعد از نماز بالغ شود اعاده آن نماز لازم است **ج** بلی لازم است و همچنین است
هرگاه در اثنای صلوٰة بالغ شود علی الاقوی المشهور زیرا که نفل مجزی از فرض
نیست **س** اوقاتیکه مکروه است اتیان نافله در آن اوقات بیان فرمایند
ج بدانکه نافله اوّلاً منقسم است بیومیه و غیر یومیه و ثانی نیز منقسم است
بذات الاسباب و غیر ذات الاسباب اوّل نوافل است که مخصوص در شریعت
بجهت زمان یا مکان یا چیز دیگر امر بآن شده باشد چون صلوٰة در لیالی

ف۱ اتیان آمدن و صلوٰة نماز ۱۲
ف۲ تنهائی یعنی فقط عادت حیض ۱۲
ف۳ ضعیفه زن ۱۲ مثل وضو
ف۴ حدث موجب غسل و وضو ۱۲
ف۵ خبث نجاست ۱۲
ف۶ آثم گنهگار ۱۲
ف۷ لازم یعنی واجب ۱۲
ف۸ رفع خبث یعنی تطهیر نجاست ۱۲
ف۹ عروض عارض شدن یعنی رو دادن ۱۲
ف۱۰ اسباب جمع سبب ۱۲
ف۱۱ درک یافتن ۱۲
ف۱۲ مفقوده یعنی نابود شده ۱۲
ف۱۳ متجه یعنی متوجه شده ۱۲
ف۱۴ متطهر یعنی با طهارت ۱۲
ف۱۵ ادراک دریافتن ۱۲
ف۱۶ صبی و صبیه پسر و دختر ۱۲
ف۱۷ اعاده دوباره بعمل آوردن ۱۲
ف۱۸ مس یعنی دست رسانیدن ۱۲
ف۱۹ تمرین عادت دادن ۱۲
ف۲۰ نفل یعنی نماز نافله و فرض واجب ۱۲
ف۲۱ اوقات جمع وقت ۱۲
ف۲۲ اتیان آمدن یعنی نماز مستحب بعمل آوردن ۱۲
ف۲۳ منقسم تقسیم کرده شده ۱۲
ف۲۴ ذات الاسباب یعنی صاحب سبب ۱۲
ف۲۵ امر یعنی حکم ۱۲
ف۲۶ صلوٰة در لیالی ۱۲



رجب و شعبان و رمضان و غدیر و جمعه و سائر ایام و چون صلوة مسجد و نماز زیارت و صلوة استخاره و نحو آن دوم را نافلهٔ مبتدئه خوانند و آن نافله را می نامند که بخصوص آن امر وارد نشده باشد و شخص اتیان بان نماید تبرعاً از بابت عمومات وارده در شرع باتیان بآن مثل الصلوة قربان کل تقی و الصلوة خیر موضوع من شاء استقل و من شاء استکثر و نحو آن که این صنف نافله را مبتدئه مینامند و مکروه است اتیان باین مبتدئه در پنج وقت اول بعد از نماز صبح تا طلوع شمس دوم بعد از نماز عصر تا غروب شمس سوم وقت طلوع شمس تا آنکه آفتاب پهن شود و مستولی شود شعاع آن همه جا را چهارم وقت قیام آفتاب است که آن عبارت است از نزدیک رسیدن آفتاب بر دائرهٔ نصف النهار تا زمان تحقق زوال که زمان تجاوز آفتاب است از دائرهٔ نصف النهار پنجم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی نماید تا زمان تحقق غروب

در معرفت قبله و استقبال آن

س ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را بیان فرمایند ج قبله در اصطلاح اهل شرع آن مکانی است که خانهٔ کعبهٔ مشرفه در ان واقع است و محاذی آن از فوق تا آسمان و از تحت تا تحت الثری و واجب است بر مصلی توجه و استقبال بخانهٔ کعبه و فضائیکه در آن خانهٔ کعبه است از برای کسانیکه می بینند آنرا و کسانیکه نمی بینند خانهٔ کعبه را قبلهٔ ایشان جهت کعبه است س کسانیکه مشاهدهٔ خانهٔ کعبه نمیکنند بسبب دوری آیا در نماز کعبه را قبلهٔ خود قرار دهند یا سمت و جهت آنرا یعنی قصد کنم که بطرف کعبه نماز کنم یا بطرف سمت کعبه ج طرف کعبه و سمت کعبه بمختار ما یکی است و مختار آنست که سمت کعبه آن سمتی است که اگر مصلی در آن سمت نماز کند خطی که از مکان مصلی اخراج شود بجزئی از اجزای خانهٔ کعبه برسد بلی سمت عرفی اوسع از مختار ما است زیرا که صادق است که سمت جنوب مثلا در بعضی از بلاد قبله است چنانچه میگویند که اصفهان مثلاً درین سمت واقع است پس انحراف بر یمین و یسار

عمداً باین معنی از جهت و سمت کعبه یا خود کعبه تفاوت میکنند و اما بمعنی که مذکور شد
تفاوت از جهت ندارد پس تحصیل مظنه با عدم امکان یقین درین معنی لازم است
که اگر از مکان مصلی خطی بکشند بکعبه برسد بحسب مظنه یا نه ج بلی لازم است پس
علائم و اماراتی که میتوان در شرع بآن تشخیص قبله نمود بیان فرمایند ج علاماتی که بآن
تشخیص جهت قبله میشود چند چیز است علامت اول محرابی که معصوم در ان نماز کرده
باشد که این علامت قبله است عیناً و جهةً اگر معلوم شود که معصوم در ان محراب نماز
و تیاسر نکرده و الا علامت قبله است فی الجمله و همچنین قبر معصوم یکه معصوم دیگر او
را درست کرده باشد و همچنین است قبری که معصوم علیه السلام در ان کسی را دفن
کرده باشد بشرط آنکه بدانیم که ظاهرش را مطابق وضع جسد مبارک قرار داده بپا
ظاهر قبر را غیر معصوم بنا کند یا آنکه معلوم نشد که ظاهر قبر مطابق وضع جسد
میباشد اینوقت علامت عیناً و جهةً نخواهد بود علامت دوم ستاره جدی که
بخلف منکب یمین واقع شود تا بمحاذی گوش راست برای اهل عراق عرب مثل کوفه و بغداد
و اهل سمت شرقی عراق چون بصره و کسانیکه مناسب و بیند در جهت چون اهل
و اکثر بلاد عجم که جدی را در گوش راست قرار دهند و اهل شام جدی را در پشت
چپ قرار دهند و اهل یمن و صنعا بر گوش راست قرار دهند و اهل عدن در میان
دو چشم قرار دهند و اهل حبشه و نوبه بر گوش چپ قرار دهند و اهل بلاد
بر گوش چپ قرار دهند علامت سوم ستاره سهیل است و این ستاره علامت
عکس ستاره جدی میباشد در جمیع مذکورات پس اهل اواسط عراق آنرا در
پشت منکب راست قرار دهند و اهل شام آنرا بین العینین قرار دهند و اهل یمن
و بر همین قیاس بود حال دیگران درین علامت علامت چهارم مغرب و مشرق
است از برای اهل عراق که جدی را بین الکتفین قرار دهند چون اهل موصل و امثال
پس مشرق را بر دست چپ و مغرب بر دست راست قرار دهند علامت پنجم
جهت اهل عراق پس وقتیکه آفتاب از نصف النهار بگردد بقسمیکه هرگاه شخص رو بقبله

اعتدالین تثنیه یعنی دو اعتدال ۱۲

جنوب بایستد آفتاب از طرف بینی او بگذرد محاذی قبله خواهد بود پس اگر آفتاب اندکی میل
نماید بجانب راست آنوقت مطابق با جدی خواهد شد علامت ششم ثریا و عیوق است
از برای اهل مغرب زمان طلوع آن که ثریا را بر جانب راست و عیوق را بر جانب چپ
قرار دهند و علامات دیگر نیز ذکر شده است که بقیاس این علامات مشخص میشود
پس در جهت خصوص کعبه یقین معتبر است یا آنکه مظنه نیز کفایت میکند و بر
فرض اکتفا بمظنه مطلق مظنه کفایت میکند یا ظنون خاصه شرط است و بر فرض
فقدان یقین سعی و جد و جهد لازم است یا نه ج بر فرض فقدان یقین جد
و جهد لازم است و با امکان یقین پس معتبر است یقین یا ظنون خاصه مثل جدی
که منصوص است برای اهل عراق و با عدم امکان یقین ظنون خاصه مطلق مظنه
کفایت میکند هر چند از فاسق و مجهول الحال و کافر باشد و عادل واحد نیز از باب
مطلق مظنه کافی است بلی قول عدلین بر فرض مظنه ظن خاص و علم شرعی است
بلکه بدون حصول مظنه نیز حجت است بلکه اگر تعارض کند قول عدلین با مظنه
مصلی اعتماد بقول عدلین نماید مثل تعارض جدی در عراق با مظنه که جدی
مقدم است و احوط جمع است بدو نماز و اگر قول عدل واحد با ظن اجتهادی
تعارض نماید اعتماد باجتهاد خود نماید هر چند احوط نیز در اینجا جمع است بدو
نماز پس در شناختن قبله بر قواعد علم هیئت اعتماد میتوان کرد یا نه ج بلی
اعتماد میتوان نمود پس در جهت کعبه اعتماد بر مقابر مسلمانان میتوان
کرد یا نه ج جائز است اعتماد بآن پس اگر در بلاد کفار که اهل آنجا همه کافر
باشند یا در جائیکه خراب است مسجدی باشد یا در جائیکه محل ذبح مسلمانان
باشد اعتماد میشود یا نه و نماز برعایت جهت آن صحیح است یا نه ج جائز است
اعتماد بآن با عدم تمکن از علم بقبله حتی از مسجد کفار بسا میشود که تشخیص مشرق
و مغرب داده میشود بعد از آن تشخیص بین المشرق و المغرب که قبله است میشود
بلی مراد فقهاء از مساجد و مقابر و مذابح خصوص مسلمین است ولکن بعضی از

وٓ۱ برین نباشد و عیوق که شش ستاره است ۱۲
ٓ۲ متشخص تشخیص داده شده ۱۲
وٓ۳ جهت سمت ۱۲
ٓ۴ منظنه گمان ۱۲
وٓ۵ مطلق مظنه ای هر قسم ظن بعضی گمان ۱۲
ٓ۶ ظنون جمع ظن ۱۲
وٓ۷ فقدان نابود شدن ۱۲
وٓ۸ منصوص یعنی نص کرده شده و نص ظاهر ...
وٓ۹ مجهول الحال کسیکه حال او معلوم نباشد ۱۲
وٓ۱۰ از باب یعنی از قبیل ۱۲
وٓ۱۱ عدلین دو عادل ۱۲
وٓ۱۲ علم شرعی یعنی علم موافق شرع از شاهدین عادلین ۱۲
وٓ۱۳ حجت یعنی سند ۱۲
وٓ۱۴ تعارض باهم نقیض شدن ۱۲
وٓ۱۵ مصلی نماز کننده ۱۲
وٓ۱۶ مقابر جمع مقبره ۱۲
وٓ۱۷ بلاد جمع بلد بمعنی شهر ۱۲
وٓ۱۸ خراب یعنی منهدم و شکسته ۱۲
وٓ۱۹ محل ذبح یعنی مسلخ ۱۲
وٓ۲۰ عدم تمکن یعنی عدم امکان ۱۲
وٓ۲۱ تشخیص مشخص کردن ۱۲
وٓ۲۲ بین المشرق ای میان مشرق و مغرب ۱۲
وٓ۲۳ فقهاء یعنی علماء مجتهدین ۱۲
وٓ۲۴ مذابح جمع مذبح بمعنی جای ذبح ۱۲



اعاظم فرموده اند که اعتبار بمذابح عامّه نیست زیرا که ایشان استقبال را در
ذبح شرط نمیدانند ولکن شرط ندانستن منافی حصول مظنّه نیست خصوص
اگر موضع خاص در جهت خاصّه را قرار دهند برای ذبح چنانچه مذابح مشعر باین
معنی است نه نهر و ذبح اتفاقی در وقتی از شخصی از عامّه خلاصه باوصف حصول
مظنّه اعتماد جائز است والّا فلا **س** قول صاحب خانه در قبله یا در تیامن
و تیاسر آن حجت است یا نه **ج** هرگاه ممکن باشد تحصیل علم یا ظن خاص بدون عسر و
حرج و بدون تاخیر نماز از اول وقت مثل اینکه جدی طالع است و او نیز عارف
باین علامت است احوط عدم اکتفاء بقول صاحب خانه است بلکه لازم است ملاحظه
جدی و نحو آن و اگر علم و یا ظن خاص ممکن نباشد قول صاحب خانه در اصل قبله
و تیامن و تیاسر آن حجت است علی الاقوی بلکه اکتفاء بقول صاحب خانه در اصل قبله
و تیامن و تیاسر با امکان تحصیل علم نیز خالی از قوت نیست والله العالم **س** در
رجوع بمظنّه فرقی بین اعمی و بینا میباشد یا نه **ج** فرقی نیست بین کور و بینا در
رجوع بمظنّه بعد از فقدان علم **س** هرگاه شخص عاجز از اجتهاد از جهت قبله
باشد چون اعمی و بینائی عامی و یا در روز ابر و نحو آن میتواند تقلید غیر نماید یا نه
ج در صورت عدم تمکن از اجتهاد میتواند تقلید نماید کسی را که عارف بقبله باشد
خواه زن باشد یا مرد آزاد باشد یا بنده هرچند اقوی در صورت تمکن عدلین
تعیین رجوع بآن میباشد **س** شخص عارف بعلامات قبله هرگاه بجهت
ضیق وقت متمکن از اجتهاد نمودن در قبله نباشد چه نماید **ج** هرگاه متمکن از تقلید
و رجوع بشخص عارف باشد رجوع باو و تقلید نماید و الّا بهتر آنست هر جهتی را
که خواهد قبله قرار دهد و مفروض سوال در ضیق وقت است **س** هرگاه
شخص اجتهاد نمود و مظنّه نمود در قبله بودن جهتی را و یا آنکه بجهت ضیق وقت
اختیار نمود جهتی را و یا آنکه نسیان از قبله نمود و یا آنکه جاهل بحکم بود بعد
نمود دانست که نماز باید رو بقبله شود و عمل را بدون تزلزل با قصد قربت بجا

ف۱ اعاظم بزرگان ۱۲
ف۲ عامّه یعنی سنی‌ها ۱۲
ف۳ منافی نیست یعنی مخالف نیست ۱۲
ف۴ جهت طرف ۱۲
ف۵ مشعر ظاهر کننده است که ۱۲
ف۶ نهر برای شتر است ۱۲
ف۷ بحلقوم مثل منیه نند ۱۲
ف۸ تیامن و تیاسر میل بجانب راست و چپ نمودن ۱۲
ف۹ جدی یعنی ستاره ۱۲
ف۱۰ علم یقین ۱۲
ف۱۱ ظن گمان ۱۲
ف۱۲ عسر و حرج دشواری ۱۲
ف۱۳ مشقت ۱۲
ف۱۴ عارف شناسنده ۱۲
ف۱۵ علامت نشان ۱۲
ف۱۶ رجوع روآوردن ۱۲
ف۱۷ مظنّه گمان ۱۲
ف۱۸ اعمی کور ۱۲
ف۱۹ نابود شدن
ف۲۰ فقدان یعنی نابود
ف۲۱ وجد یقین ۱۲
ف۲۲ اجتهاد ای از جد و جهد نمودن ۱۲
ف۲۳ تشخیص قبله نمودن
ف۲۴ عامی یعنی جاهل
ف۲۵ عدم تمکن ای ممکن نبودن ۱۲
ف۲۶ بنده غلام ۱۲
ف۲۷ عدلین دو عادل و مقرر که دانستن ۱۲
ف۲۸ تعیین علامات جمع علامت نشان ۱۲
ف۲۹ ضیق تنگی ۱۲
ف۳۰ متمکن ای امکان داشته ۱۲
ف۳۱ نسیان فراموش نمودن ۱۲
ف۳۲ بدون تزلزل یعنی بی دغدغه ۱۲



پس بعد از نماز منکشف شد که بر خلاف قبله بود چه نماید ج در هر یک از صور مسطوره
هرگاه ظاهر شود که پشت بقبله بوده است اعاده آن در وقت لازم است و قضاء آن
در خارج وقت احوط است و هرگاه انحراف از قبله بیمین و یسار نمود نیز اعاده لازم است
و قضاء ندارد و اگر انحراف بین یمین و قبله و یا بین یسار و قبله واقع شود بر او چیز
نیست نه قضا و نه اعاده س هرگاه بعد از فراغ از نماز منتبه شد که نماز او بر خلاف
قبله واقع شده و از وقت بقدر یک رکعت بیشتر باقی نمانده چه نماید ج اقوی در این
صورت لزوم اعاده میباشد س آیا واجب است در استقبال قبله اینکه جمیع
مقادیم بدن روی بقبله باشد یا همینکه عرفا بگویند که مصلی مستقبل القبله
است کفایت میکند ج اقوی کافی بودن آنقدری است که عرفا بگویند که رو
بقبله شده هرچند احوط مراعات جمیع مقادیم بدن است حتی انگشتهای
پاها س استقبال مریض و بیمار چه نحو است ج مریضی که بر پهلو خوابیده
باشد قبله او بطوری است که شخص را در قبر میخوابانند و کسی که افتاده به پشت
باشد قبله او چون قبله محتضر است س مریضی که خوابیده نماز بکند بچه
صورت بکند ج اگر بپهلوی راست خوابیده نماز میکند باید روی او جانب
قبله باشد نه پایش بنحوی که میت را در قبر میخوابانند و اگر به پشت خوابیده
نماز بکند پایش جانب قبله باشد مثل حالت احتضار والله العالم س هرگاه
کسی در بعض احوال نماز قادر بر استقبال قبله باشد و در بعض احوال دیگر نتواند
که مستقبل القبله باشد چه نماید ج کسیکه تمکن نداشته باشد از استقبال
در جمیع احوال اقتصار نماید هر قدریکه ممکن باشد او را استقبال س هرگاه
شخص اجتهاد در قبله نمود و طرفی را مظنه نمود یا آن طرف مظنون اتیان بصلوٰة
نمود آیا در نماز ثانی تجدید در اجتهاد لازم است یا آنکه یک اجتهاد کفایت میکند
از برای صلوٰة متعدده ج کافیست همان اجتهاد اول از برای نمازهای
متعدده با بقای وصف مظنه و در طریان و عروض تردید لازم است

ف ۱ منکشف
ف ۲ یعنی ظاهر ۱۲
ف ۳ صور یعنی جمع صورت ۱۲
ف ۴ اعاده دوباره بعمل آوردن ۱۲
ف ۵ خارج بیرون ۱۲
ف ۶ انحراف برگشتن ۱۲
ف ۷ یمین و یسار راست و چپ ۱۲
ف ۸ بین یعنی در میان ۱۲
ف ۹ منتبه آگاه ۱۲
ف ۱۰ استقبال پیش روی
ف ۱۱ مقادیم پیش ۱۲
ف ۱۲ عرفا یعنی در عرف ۱۲
ف ۱۳ مصلی نماز کننده ۱۲
ف ۱۴ مستقبل القبله
ف ۱۵ مراعات رعایت ۱۲
ف ۱۶ محتضر صاحب احتضار یعنی در حالت مردن که پاها بسوی جانب قبله باشد ۱۲
ف ۱۷ تمکن امکان ۱۲
ف ۱۸ اقتصار یعنی اختصار ۱۲
ف ۱۹ اجتهاد یعنی از خود قبله را تشخیص کردن ۱۲
ف ۲۰ مظنه گمان ۱۲
ف ۲۱ مظنون گمان کرده شده ۱۲
ف ۲۲ اتیان آمدن یعنی بجا آوردن ۱۲
ف ۲۳ ثانی دیگر و تجدید یعنی تازه و نو کردن ۱۲
ف ۲۴ بقا باقی بودن و وصف یعنی صفت ۱۲
ف ۲۵ طریان بطاری مطلع و پیدا شدن ۱۲ یعنی حادث و نوپیدا شدن
ف ۲۶ عروض عارض شدن
ف ۲۷ تردید یعنی دو دلی و باز گردانیدن یا آنکه یعنی این یا آن نیست ۱۲

اجتهاد جدید **س** هرگاه شخص بسبب اجتهاد اتیان بنماز ظهر یا مغرب مثلا
نمود بطرفی پس در نماز ثانی چون عصر و عشا مثلا تجدید در اجتهاد نمود و خلاف
اجتهاد اول را مظنه نمود آیا اعاده نماز اول لازم است یا آنکه همان نماز ثانی را باجتهاد
ثانی اتیان نماید **ج** اقوی عدم لزوم اعاده نماز اول است مطلقا هرچند احوط آنست
که اگر نماز اول پشت بقبله بوده اعاده نماید **س** هرگاه شخص باجتهادش بطرفی
شروع بنماز نمود و در وسط نماز برخلاف اجتهاد اول اجتهاد و مظنه نمود چه
نماید بهمان اجتهاد اول عمل نماید و یا آنکه باید عمل باجتهاد ثانی نماید **ج** لازم است
عمل باجتهاد ثانی پس اگر بطوریکه میتواند بدون ابطال نماز رجوع بآن جهت
نماید مثل آنکه بین یمین و یسار است و یا آنکه انحراف قلیل است پس بدون ابطال
صلوة رجوع باین جهت نماید والا استیناف نماز اقوی است **س** هرگاه دو نفر
در آخر وقت در جائی باشند که قبله بر ایشان مشتبه باشد و احدهما بسبب اجتهاد
خود مظنه نمود طرفی را و دیگرے هنوز اجتهاد ننموده و مفروض در ضیق
وقت است که مجال بر اجتهاد نیست میتواند این شخص متحیر اقتدا بآن شخص نماید
و تقلید او نماید یا نه **ج** بلی میتواند که تقلید نماید باو در قبله و اقتداء نیز نماید
و گذشت که شخص متحیر در وقت مخیر است هر جهت را که خواهد قبله قرار دهد
پس میتواند که اختیار نماید آن جهتی را که این شخص اجتهاد و مظنه نموده بقبله
بودن آن جهت **س** هرگاه دو نفر اجتهاد نمودند در تشخیص قبله برخلاف
یکدیگر که ظن هریك خلاف ظن دیگرے شده آیا میتواند احدهما اقتدا بدیگرے
نماید یا نه **ج** اقوی عدم جواز اقتدا است در صورت مزبوره اگر ماموم
بداند که امام مامور باعاده میباشد و قول بجواز ضعیف است **س** هرگاه در
قبله بر شخص مشتبه شود بطوریکه نتواند اجتهاد نماید و یا آنکه بعد از اجتهاد
جمیع جهات در نظر او مساوی باشد و کسیکه عارف بقبله باشد نیز نباشد
که رجوع باو و تقلید نماید تکلیفش چیست **ج** واجبست که بچهار جهت



۳ درسمتی بجا آورده جایز نیست بجا آوردن نماز ثانی را در سمت دیگر که هنوز نماز را ۳

نماز نماید در وسعت وقت و در ضیق وقت اتیان بیک نماز مینماید بهر طرفیکه خواهد چون گذشت که در ضیق وقت مخیر است **پس** هرگاه دو نماز مرتب داشته باشد چون مغرب و عشا و ظهر و عصر آیا لازم است که نماز اول را در چهار سمت بجا آرد و بعد شروع در نماز ثانی نماید و یا انکه جائز است که هر دو نماز را بطرفی بجا آورد و بعد هر دو را بطرف دیگر و هکذا **ج** اولی آنست که نماز اول را در چهار سمت بجا آورد و بعد شروع در نماز دوم نماید هر چند جائز است در هر سمت بجا آوردن هر دو نماز را باهم هرگاه نماز اول را دران سمت بجا نیاورده است **پس** هرگاه نماز اول را در چهار سمت بجا آورد لازم است که نماز ثانی را بترتیب نماز اول در انسمت بجا آورد و یا انکه جائز است بجا آوردن ثانی برخلاف ترتیب اول **ج** واجب نیست ترتیب از حیثیت جهات یعنی که بعد از فراغ از نماز اول ابتدا اکند بنماز ثانی بهمان سمتی که در نماز اول ابتدا بان نمود بلکه مخیر است که نماز ثانی را بهر یك از چهار سمت که خواهد ابتدا نماید **پس** هرگاه مظنه کند که قبله در دو طرفست و دو طرف دیگر مظنون العدم باشد تکلیفش در نماز بچهار سمت است یا بهمین دو سمت که مظنون است **ج** اقوی اقتصار بنماز در دو سمت است که مظنونست اگرچه احوط اتیان بنماز در چهار سمت میباشد **پس** هرگاه متحیر بعد از اتیان یك نماز در سمتی دفع تحیر او شود و معلوم شود که آن سمت قبله بوده اعادهٔ آن نماز لازم است یا نه و اگر آن جهت خلاف قبله بوده نیز اعاده لازم است یا نه **ج** در صورت مصادفت بسمت قبله اقوی اجتزاء بان نماز میباشد و اولی اعاده است زیرا که حکم بحصول امتثال مشکلست چونکه وجوب اتیان بان نماز در این جهت در زمان تحیر مِن باب المقدمه بوده است و تحقق امتثال در صورتی است که قبل از اخذ بصلوٰة معتقد بان باشد چون در حق متحیر این اعتقاد ممکن نبود لهذا اتمام در چهار سمت بر او لازم شده پس تحقق امتثال در حق او زمانی است که چهار نماز را با وصف تحیر در چهار سمت بجا آورد و مفروض مسئله چنین نیست پس احوط اعاده نماز است در سمت قبله ثانیا و اما در صورت

۵ پس امتثال امر مقدمی که جهت حصول علم باشد باول حاصل نشد و امتثال امر اصلی با تحیر ممکن نبوده نظیر عبادت جاهل ۱۲

۴ بلکه بعضی واجب میدانند اعاده را ۱۲

۱ اتیان آمدن یعنی بجا آوردن ۱۲
۲ مخیر اختیار داده شده ۱۲
۳ مرتب یعنی بترتیب یکی بعد دیگری ۱۲
۴ ثانی دوم ۱۲
۵ و هکذا یعنی همچنین ۱۲
۶ مظنه گمان کردن ۱۲
۷ مظنون گمان کرده شده
۸ عدم یعنی نیست و نابود ۱۲
۹ اقتصار یعنی اکتفا ۱۲
۱۰ متحیر حیرت یافته شده
۱۱ مصادفت یافتن ۱۲
۱۲ اجتزاء بجزئی کافی بودن ۱۲
۱۳ اعاده از سر نو بگردانیدن
۱۴ امتثال فرمان برداری ۱۲
۱۵ جهت سمت ۱۲
۱۶ من باب المقدمه یعنی چیزی زائد از ضعیف گرفتن ۱۲
۱۷ تحقق یعنی ثبوت ۱۲
۱۸ اخذ یعنی گرفتن و بعلو نماز را بجا آوردن
۱۹ با وصف ادای باوجود ۱۲
۲۰ مفروض مسئله ای فرض کرده شده سوال ۱۲
۲۱ ثانیا ای دفعه دیگر ۱۲

عدم مصادفت بقبله پس اگر بما بین مشرق و مغرب باشد اعاده لازم نیست علی الاقوی

والّا پس شکی در لزوم اعاده نیست **بس** اتیان بچهار نماز در چهار سمت از برای

شخص متحیر[۱] منحصر در نماز یومیه است یا آنکه در جمیع نمازهائی واجبی چون نماز آیات[۲] و نماز

میت وغیرها باید اتیان نماید بچهار نماز در چهار سمت **ج** اقوی اشتراک[۳] جمیع فرائض[۴]

است در حکم مرقوم مگر در نماز میت که اقوی اکتفاء بیک نماز است و احوط رجوع بقرعه

میباشد و احوط از ان الحاق[۵] بسائر فرائض است در لزوم تکرار[۶] و بعضی از سادات عصر[۷]

اعلی الله مقامه فرموده‌اند که ممکن است تفصیل در مقام[۸] باین نحو که در نماز آیاتی که موقت[۹]

بوقت نباشد چون نماز زلزله اقوی تاخیر[۱۰] آن است تا زمان دفع[۱۱] تحیّر و اتیان بیک نماز

بسمت قبله و این اگر متجه[۱۲] باشد تمام است بنا بر قول بعدم فوریت[۱۳] و الّا محل مناقشه[۱۴]

است و باز فرموده‌اند و امّا کسوفین[۱۵] پس اگر وقت وسعت[۱۶] باتیان بچهار سمت دارد

اقوی تعین اتیان بان است در چهار سمت و الّا اقتصار[۱۷] نماید بانچه را که وقت گنجایش

بان دارد و امّا نماز میّت پس ظاهر اکتفاء بیک نماز است بهر سمتی که خواهد و قول[۱۸] او

در صلوة خالی از وجه نیست بجهت عدم انصراف[۱۹] مقتضی[۲۰] تکرار در نحو مقام[۲۱] و نظر

بعموم و شمول[۲۲] ادله ترعه مثل مقام[۲۳] **س** خواندن نمازهائی واجب را سواره[۲۴]

و بالای مال و کجاوه و نحو آن که استقبال قبله در جمیع احوال صلوة حاصل نشود[۲۵]

جائز است یا نه **ج** در حال اختیار و تمکن[۲۶] شکی نیست در عدم جواز و بطلان صلوة

و امّا در حال اضطرار[۲۷] مثل اینکه مریضی باشد که قدرت بر پیاده شدن نداشته[۲۸]

باشد و یا آنکه مکان خوفناک[۲۹] باشد بجهت دزد و نحو آن پس اقوی جواز است در این

صورت و لکن بشرط مراعات استقبال در احوال بقدر امکان[۳۰] خصوص در تکبیرة الاحرام[۳۱]

و مثل سواره است پیاده[۳۲] غیر متمکن از استقرار[۳۳] بجهت خوف دزد و باران شدید[۳۴]

و نحو آن از اعذار[۳۵] با مراعات شرط مذکور **س** هرگاه شخص سواره مرکوب در[۳۶]

بقبله باشد و او در حال صلوة مرکوب را منحرف[۳۷] از قبله سازد نمازش باطل است

یا نه **ج** اگر چنانچه حاجت در خلاف قبله باشد و یا آنکه مرکوب سرکشی[۳۸] نماید و خلاف[۳۹]

۳ بایں گرفته که مقابل قبله شود نه بسمتی به استقبالا گ حال خروج الاذی ۲

قبله شود نمازش صحیح است و اگر متمکن نباشد از استقبال قبله و انحراف زیاد طول نکشد بلکه با فرض عدم تمکن نمازش صحیح است هرچند زیاده طول بکشد و اگر بدون ضرورت و بدون حاجت و بدون سرکشی حیوان انحراف از قبله نماید نماز باطل است والله العالم **س** کسیکه رویش جانب پشت باشد یا جانب راست یا چپ خلقی باشد یا عارضی قبله او و سجده او در نماز و سائر جاها چطور است **ج** ظاهر آنست که قفا و پشت سرش محل سجده باشد و مواضع ستهٔ دیگر با مقادیم بدن باید بقبله شود و در کشف الغطاء این فرع را در صلوة ندیدم ولکن در تخلی بعد از آنکه مناط را در استقبال و استدبار بیا بسمتی عرفا استقبالا گرفته فرموده والظاهر تحققه بالصدر والبطن فقط فلا یرتفع تصرف الوجه او الیدین او الرجلین او العورة او المرکب منهما ولا یثبت بها کذلک وکذا استدبارها انما یثبت بالظهر دون الاستدبار بها فقط ولو کان ممسوخا او کان مقلوبا لو جه لم یتغیر الصفة والله العالم **س** در نمازهای مستحبی استقبال قبله شرط است یا نه **ج** اقوی عدم شرطیت و وجوب استقبال است در نوافل هرچند احوط در حال استقرار ترک ننمودن استقبال است **س** هرگاه نماز مستحبی واجب شود بنذر و شبه آن استقبال درین هنگام شرط است یا نه **ج** بلی شرط است چون سائر صلوة واجبه **س** خواندن نماز در کشتی و طراده و نحو آن جائز است یا نه **ج** اقوی عدم جواز است در حال اختیار و اما در حال اضطرار پس جائز است با مراعات استقبال بقدر امکان **س** چیزهائیکه استقبال قبله در آن لازم است بیان فرمایند **ج** استقبال در هشت موضع لازم است اول نماز فریضه چنانچه ذکر شد دوم نافله در حال استقرار علی الاحوط چنانچه گذشت سوم سجده سهو علی الاحوط چهارم احتضار علی الاحوط پنجم صلوة جنازه ششم دفن میت هفتم ذبح حیوان یعنی لازم است در حال ذبح و نحر اینکه حیوان را سمت قبله ذبح و نحر نماید و اما استقبال ذابح پس اقوی عدم اشتراط آن است هشتم قضای اجزای فراموش

١ خلقی یعنی پیدائشی
٢ عارضی یعنی بسبب عارضه ١٢
٣ قفا عقب سر ١٢ پشت سر
٤ مواضع ستهٔ یعنی شش عضو دیگر که دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت ابهامین ١٢
٤ مقادیم پیش رو ١٢
٥ کشف الغطاء نام کتاب ١٢
٦ فرع شاخ و صلوة نماز ١٢
٧ تخلی بیت الخلا رفتن ١٢
٨ مناط مدار ١٢
٩ استقبال رو بقبله و استدبار پشت بقبله ١٢
١٠ بیا بسمتی الآخره یعنی استقبال با آنچه که در عرف بگویند استقبال قبله شد ١٢
١١ ممسوخ کسیکه ذکرش بریده یا مقلوب الوجه کسیکه رویش بر پشت باشد ١٢
١٢ مستحبی یعنی نمازهای سنت ١٢
١٣ نوافل نمازهای مستحب ١٢
١٤ استقرار قرار گرفتن ١٢
١٥ ضد راه رفتن ١٢
١٦ شبه یعنی مثل ١٢
١٧ طراده قسمی از کشتی ١٢
١٨ اضطرار ناچاری و بی اختیاری ١٢
١٩ مراعات رعایت ١٢
٢٠ فریضه یعنی واجب ١٢
٢١ نافله یعنی نماز مستحب ١٢
٢٢ احتضار حالت نزع ١٢
٢٣ نحر برای شتر است که نیزه در حلقومش میزنند و ذبح ١٢
٢٤ ذابح ذبح کننده ١٢
٢٥ اشتراط شرط گردانیدن ١٢
٢٦ اجزای فراموش شده ١٢



س اتیان نماز در جوف کعبه چه صورت دارد ج اما نماز نافله پس اشکالی در جواز
آن نیست بهر رکنی که خواهد متوجه میشود زیراکه وارد شده که حضرت رسول خدا
صلوٰة الله علیه وآله در مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بجای آوردند واما فریضه پس
در حال اضطرار چون کسیکه قادر بآمدن بیرون نباشد ویا آنکه وقت وسعت آنرا نداشته
باشد نیز اشکالی در جواز آن نیست واما در حال اختیار پس محل خلافست لکن اقوی جواز
است وحکم بکراهت خالی از قوت نیست س در سطح کعبه اتیان بنماز بچه نحو نماید ج
این مسئله نیز محل خلافست بعضی از علماء ما فرموده اند که مستلقیا رو به بیت
المعمور نماز کند وبعضی گفته اند که به پهلو خوابیده اتیان نماز نماید ومختار
آنست که نماز را ایستاده بجا آورد با رکوع وسجود وهر سمتی که خواهد متوجه شود
ولکن قدری از فضاء خانه کعبه را در پیش روی خود قرار دهد بحیثیتی که در جمیع
احوال حتی در سجود چیزی از فضائی خانه پیش روی او باقی بماند

در مکان مصلی

س مراد فقهاء از مکان مصلی که از برای او شرائط مقرر فرموده
اند کدام است ج مراد از مکان آن فضائی است که پر میکند آنرا بدن مصلی واحاطه
بآن دارد در حال نماز چه در حال جلوس باشد چه سجود چه در حال قیام باشد ویا رکوع
وغیر آن پس آن نقدر از مکان وهوائی است که مصلی مکتنف وشاغل باشد ویا
در غیر حالتی از احوال نماز حتی آنقدر از مکان وهوائیکه بلباس مصلی از عبا وعمامه
ونحو آن شاغل بآن باشد نیز داخل در مراد است س اباحت مکان بچه چیز حاصل میشود ج مالکیت
عین حاصل میشود یا آنکه باید مصلی مالک عین ومنفعت هر دو باشد
حاصل میشود اباحت ملک بمالک آن مکان عیناً هرگاه منفعت مملوک دیگری
نباشد پس هنگامیکه منفعت مملوک دیگری باشد بمثل اجاره دادن عین یا آنکه
حق غیر متعلق باو باشد مثل رهن گذاشتن آنرا نزد غیر ونحو آن پس مالکیت عین
بر تنهائی کفایت نمیکند ودر اباحت صلوٰة در آن محتاج است باذن صاحب حق
چون مرتهن ومستاجر ونحو آن وهمچنین حاصل میشود اباحت مکان بمالک بودن

ف ۱ اتیان آمدن یعنی بجا آوردن ۱۲
ف ۲ جوف کعبه اندرون خانه کعبه ۱۲
ف ۳ رکن یعنی جانب وخانه کعبه چهار رکن دارد ۱۲
ف ۴ فریضه یعنی نماز واجب ۱۲
ف ۵ قادر توانا ۱۲
ف ۶ وسعت یعنی گنجایش ۱۲
ف ۷ محل خلاف یعنی اختلاف ۱۲
ف ۸ سطح بالای بام خانه ۱۲
ف ۹ مستلقیا یعنی بر پشت افتاده که رو بجانب آسمان باشد
ف ۱۰ بیت المعمور مسجدی است بر آسمان ۱۲
ف ۱۱ مختار یعنی فتوای حق ۱۲

در مکان مصلی

ف ۱۲ فضا صحن خانه ۱۲
ف ۱۳ احوال یعنی اقوال وافعال ۱۲
ف ۱۴ فقهاء علماء ۱۲
ف ۱۵ مکان یعنی جای مصلی نمازگذار ۱۲
ف ۱۶ فضا یعنی هوا یعنی خلاء از زمین تا آسمان است ۱۲
ف ۱۷ جلوس نشستن ۱۲
ف ۱۸ قیام ایستادن ۱۲
ف ۱۹ هوا فضا ۱۲
ف ۲۰ مکتنف پناه جوینده وشاغل مشغول شونده ۱۲
ف ۲۱ اباحت مباح بودن ۱۲
ف ۲۲ مالکیت مالک شدن ۱۲
ف ۲۳ عین اصل وذات ۱۲ ومنفعت نفع ۱۲
ف ۲۴ ملک بکسر ملکیت ۱۲
ف ۲۵ عیناً یعنی خود آن مکان ۱۲
ف ۲۶ مملوک یعنی مالک کرده شده ۱۲
ف ۲۷ بتنهائی یعنی فقط ۱۲
ف ۲۸ حق
ف ۲۹ صلوٰة نماز ۱۲
ف ۳۰ اذن اجازت ۱۲
ف ۳۱ مرتهن گیرنده رهن ۱۲
مستاجر اجاره کننده ۱۲

منفعت آنرا از جهت اجاره و یا مالك بودن انتفاع اورا از جهت عاریت و یا آنکه باذن مالك و یا صاحب حق باشد اگرچه باذن فحوی یا شاهد حال باشد **س** اقسام اذن را بیان فرمایند **ج** اذن یا صریح است یا فحوی یا شاهد حال امّا صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه بگوید ماذونی درین مکان نماز بجا بیاوری یا مطلق است مثل اینکه ماذونی در تصرّف درین مکان یا عام است مثل اینکه بگوید هر تصرّفی که درین لباس و مکان نمائی ماذونی پس شامل اتیان بنماز نیز میشود و امّا اذن فحوی پس آن استفاده رضای مالك است در تصرّف اعلی باعتبار صدور اذن در تصرف ادنی مثل اینکه بگوید من راضیم باین لباس من تبائی بنمائی یا اینکه بسوزانی یا تلف نمائی پس استفاده میشود که نماز کردن را بطریق اولی اذن داده و راضی است و امّا اذن شاهد حال پس آن استفاده اذن است از امارات و علامات مثل دخول در حمام در زمانیکه درش باز باشد و چراغ دران روشن باشد و مثل دخول در کاروان سرا و مثل مهمان در خانه میزبان که جائز است نماز کردن باذن شاهد حال مثل اذن شاهد حال در دخول پس محتاج باذن صریح در امثال مقامات نیست والله العالم **س** در اذن صریح مجرد اذن کافی است یا آنکه علم برضای مالك نیز شرط است **ج** اقوی آنست که ظن برضای مالك کافیست و علم بعدم رضا مانع باشد پس در صورتیکه علم بعدم رضایت نداشته باشد یا شك در رضایت داشته باشد مجرد اذن کافی است هرچند احوط اشتراط حصول علم برضایت است **س** هرگاه اقسام اذن تعارض نماید مثل اینکه قول دال بر رضا باشد و حال دال بعدم رضا باشد مثل شخص ترا اذن صریح بنماز کردن در لباس و مکان داده ولکن معلوم باشد که این اذن او از روماندگی یا خوف است عمل باذن نمایند یا بشاهد حال **ج** عمل بمقتضای حال درین احوال لازم است چنانچه در عکس این صورت مثل اینکه شخص بگوید که راضی نیستم و معلوم شود که این قول را از روی خوف و نحو آن گفته و از حال او معلوم است که راضی است نیز عمل بمقتضای حال نماید

نه بمجرد قول **س** بجا آوردن نماز در صحراهائی وسیعه وجائیکه بار اندازقافله
باشد که صاحب آن معلوم نباشد که صغیر است یا کبیر ویا آنکه رضایت وعدم رضایت
آن معلوم نباشد جائز است یا نه **ج** اقوی جواز صلوة در صحاری وسیعه میباشد
هرچند مالك معلوم باشد که صغیر یا مجنون است چنانچه در منظومه فرموده
وكلما تعسر فيه عادة * بالمنع لم تفسد به العبادة * بلکه اقوی جواز صلوة است از برای غیر زوار
وقافله در صحاری مشعر هرچند مالك راضی نباشد در صورتیکه احتراز از آن موجب
عسر وحرج باشد **س** اگر مسجد نجس باشد قبل از ازاله جائز وصحیح است نماز
گذاردن دران یا نه وآیا فرقی هست میان سعت وقت وضیق وقت در بطلان
نماز وآیا وجوب ازاله مقید است به امکان یا نه واگر حصیر مسجد هم نجس باشد آن
نیز در حکم مسجد است در وجوب ازاله یا خیر **ج** بسم الله وله الحمد با عدم تمکن از
ازاله هرگاه ترك ازاله کند ونماز کند صحیح است چه در سعت چه در ضیق ومعلوم است
که ازاله نجاست بلکه هر تکلیفی مقید است بامکان ودر جمله از کتب تصریح شده
باینکه فرش وحصیر مسجد در حکم مسجد است بلی با تمکن وسعت وقت حکم ببطلان
صلوة خالی از وجه نیست والله العالم **س** نماز در زمین کافر بدون اذن
جائز است یا نه **ج** در زمین کافر حربی جائز است واذن گرفتن ضرور نیست
والله العالم **س** هرگاه مکانیکه بین محل سجود ومحل قیام مصلی است که در
زمان سجده مقابل سینه وشکم مصلی میباشد مغصوب باشد وخود محل
سجود وقیام ومواضعیکه اعضای سبعه بران قرار میگیرد مباح باشد نماز صحیح است
یا نه **ج** از تعریف مکان معلوم شد که هرچه را بدن مصلی پر نماید آنرا خواه در سجده
وغیر آن هرگاه مغصوب باشد نماز باطل است پس مکانیکه مقابل سینه وشکم
مصلی است هرگاه مغصوب باشد صدق اباحت مکان مصلی منتفی است
همچنین هرگاه فرض شود که آستین ویا عمامه وعبای مصلی در زمان سجود
واقع میشود بر مکان مغصوب نیز اباحت مکان که شرط صحت نماز است منتفی

ف ۱ وسیعه یعنی کشاده ۱۲
ف ۲ بار انداز اندازاختن بار یعنی فرود آمدن قافله ۱۲
ف ۳ صغیر نابالغ وکبیر بالغ ۱۲
ف ۴ رضایت رضامندی ۱۲
ف ۵ صلوة نماز ۱۲
ف ۶ صحاری جمع صحرا بیابان ۱۲
ف ۷ ... یعنی وسیع ۱۲
ف ۸ متسعر ... ۱۲
ف ۹ احتراز پرهیز ...
ف ۱۰ عسر ... حرج ...
ف ۱۱ ازاله دور کردن
ف ۱۲ سعت یعنی وسعت ضیق تنگی ۱۲
ف ۱۳ بطلان باطل شدن ۱۲
ف ۱۴ مقید ... یعنی مشروط ۱۲
ف ۱۵ امکان ممکن بودن ۱۲
ف ۱۶ حصیر بوریا ۱۲
ف ۱۷ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف ۱۸ عدم تمکن عدم امکان ...
ف ۱۹ ازاله ...
ف ۲۰ ... حربی آنکه ...
ف ۲۱ بین در میان ۱۲
ف ۲۲ مصلی نماز کننده ۱۲
ف ۲۳ مغصوب ...
ف ۲۴ مواضع جمع موضع یعنی جاها ۱۲
ف ۲۵ اعضاء سبعه ...
ف ۲۶ اباحت مباح بودن ۱۲
ف ۲۷ منتفی یعنی نیست ...

وسعة وقت



وفرقی نیست در حصول غصبیت بین آنکه مصلی در حال نماز تصرف دران نماید بلا واسطه یا بواسطه اگرچه واسطه بعیده و متعدده باشد مثل اینکه صد فرش مباح روی هم بر زمین غصبی فرش نموده و در بالای آن صد فرش اتیان بنماز نماید یا آنکه زمین مباح باشد و یکی از ان فروش متعدده غصب باشد باز اباحت مکان منتفی است و همچنین است هرگاه جمیع این مذکورات مباح باشد و فضائی که بدن مصلی شاغل بان است در حال قیام یا رکوع یا سجود و نحو آن مغصوب باشد نیز نماز باطل است چنانچه از تعریف مکان این فروعات و نحو آنها نیز معلوم میشود والله العالم

س نماز در تحت خیمه مغصوبه و در خانه که سقف و جدرانش مغصوب باشد جائز است یا نه

ج اقوی بطلان نماز است در تحت خیمه مغصوبه یا خانه که سقف و جدرانش مغصوب باشد حتی آنکه خانه که یک خشت از دیوار او مغصوب باشد و یا سفینه که یک لوح آن غصبی باشد نیز باطلست بلی قول ببطلان نماز در بلدی که یک خشت از دیوار سور آن مغصوب باشد خالی از تامل نیست هرچند خالی از دقت هم نیست و بعضی ذکر کرده اند که قول ببطلان نماز در بلدی که یک خشت از قلعه آن مغصوب باشد ضعیف است بجهت لزوم حرج شدید

س هرگاه زخم حیوان را بخیاطه غصبی دوخته باشند جائز است سوار شدن بران اسب و نماز خواندن بران یا نه

ج جائز نیست سوار شدن بران حیوان و نماز کردن بران مگر آنکه صاحبش راضی باشد و یا آنکه وقت نماز تنگ باشد و یا آنکه فراموش کرده باشد که درین هنگام جائز است ولکن با اجرت متعارفه بالیاقت اجرت

س فرقی در بطلان صلوة در مکان مغصوب بین نماز واجب و نافله میباشد و یا آنکه در نافله جائز است که در مکان مغصوب بجا آورده شود

ج اقوی آنست که فرقی نیست درین باب بین نافله و فریضه بلی اتیان بنافله نماز یا در مکان مغصوب هرچند در سعت وقت باشد مضایقه نداریم که حکم بصحت آن در هنگامیکه ایما نماید بجهت رکوع و سجود چنانچه فاضل هندی

ف ۱ بعیده یعنی دور و متعدده یعنی چند ۱۲
ف ۲ روی هم یعنی بالای یکدیگر ۱۲
ف ۳ اتیان یعنی ادا کردن مابین زمین و آسمان است ۱۲
ف ۴ فضا یعنی جوف ۱۲
ف ۵ شاغل یعنی شغل کننده و پاز دارنده ۱۲
ف ۶ فروعات جمع فرع یعنی شاخ ۱۲
ف ۷ تحت یعنی زیر ۱۲
ف ۸ جدران یعنی دیوارها ۱۲
ف ۹ بطلان یعنی باطل بودن ۱۲
ف ۱۰ جدار یعنی دیوار ۱۲
ف ۱۱ سفینه یعنی کشتی و لوح تخته ۱۲
ف ۱۲ بلد شهر ۱۲
ف ۱۳ سور بسین مهمله بضم حصار و قلعه ۱۲
ف ۱۴ خالی از اینجا تا لفظ مغصوب باشد عبارت را از اصل نسخه زیاد فرمودند بلا فرق حکم ۱۲
ف ۱۵ خیاطه یعنی ریسمان درشت ۱۲
ف ۱۶ صاحب یعنی مالک ۱۲
ف ۱۷ اجرت یعنی قیمت و متعارفه مروج ۱۲
ف ۱۸ نافله نماز مستحب ۱۲
ف ۱۹ فریضه نماز واجب ۱۲
ف ۲۰ ما اتیان ادای در حال راه رفتن ۱۲
ف ۲۱ سعت یعنی وسعت ۱۲
ف ۲۲ ایما اشاره ۱۲

اعلی الله مقامه فرموده‌اند ولکن احوط ترک آنست زیراکه بعید نیست که این تصرفات مزبوره
حتی قراءت در نافله نیز منهی عنه باشد هرچند اتیان نافله در ضمن خروج مامور به شده
باشد **س** چه میفرمایند آنقبله در اینکه هرگاه در خانه کسی بدیوار یا در صحن آن مکان
آجر غصبی وناجائز با آجرهای غیر غصبی وجائز مخلوط شده بکار رفته باشد و آجرهای
ناجائز را نمی تواند تمیز دهد از جائز تا که دور نماید آیا نماز دران مکان وهمچنین
وضو وغسل وتیمم دران مکان صحیح است یا نه **ج** بسم الله وله الحمد نماز جائز نیست
ولکن وضو وغسل وتیمم ضرر ندارد والله العالم **س** هرگاه موارد غصبیه در خانه
ملکی خود بکار رفته باشد وصاحبش را نمیشناسد ویا دست رس بصاحب یا
وارث او ندارد تا استحلال از ایشان نماید وقدرت بر خراب کردن خانه را از نو ساختن
هم ندارد پس تکلیف از برای نماز خود واهل خود بچه نوع نماید واگر در حال صحت
خارج خانه نماز کند در حال مرض چه نماید **ج** در جمیع این موارد رجوع بحاکم شرع
نماید تا او حلال نماید **س** در ملک یا خانه مجهول المالک نماز کردن وغسل کردن
ومیت دفن نمودن چه صورت دارد **ج** در مجهول المالک رجوع بمجتهد نمایند والله العالم
س خاکروبه یا یک مشت خاک که حرام ومغصوب باشد واشیائیکه قیمت ندارد
هرگاه در وقت نماز بدن مصلی بر آن قرار گیرد نماز صحیح است یا باطل **ج** اگر خود این
شخص غاصب باشد که خاکروبه غصبی زمین غصب کرده شده بر بدن یا رخت
مصلی قرار گیرد نمازش باطلست واگر دیگری غصب کرده وفرض شود که آن شخص
جاروب میکند وخاکروبه غصبی بر بدن یا رخت مصلی غیر غاصب می نشیند
اینوقت ضرر ندارد وهمچنین است اشیائیکه قیمت ندارد والله العالم **س**
هرگاه شخص داخل در ملک غیر شود اثما وعصیانا ویا آنکه جاهل به غصبیت بوده
داخل شده وبعد از دخول نادم ویا مطلع بر حقیقت غصبیت شده واین اطلاع
یا ندامت در آخر وقت باشد چه نماید **ج** اگر ممکن باشد که درک یک رکعت را نماید
بعد از خروج از مکان مغصوب پس لازم است که تاخیر در نماز نموده تعجیل در خروج

ف۱ مزبوره یعنی مذکوره ۱۲
ف۲ قراءت خواندن ۱۲
ف۳ منهی عنه یعنی منع کرده شده از وی ۱۲
ف۴ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۵ مامور به چیزیکه حکم کرده شده ۱۲
ف۶ آجر خشت پخته ۱۲
ف۷ مخلوط یعنی آمیخته ۱۲
ف۸ تمیز فرق ۱۲
ف۹ مواد مصالح واسباب ۱۲
ف۱۰ ملکی بکسر ای ملکیت ۱۲
ف۱۱ صاحب مالک ۱۲
ف۱۲ استحلال یعنی بحل ۱۲
ف۱۳ خراب کردن یعنی شکست وریخت کردن ۱۲
ف۱۴ اهل یعنی اهل وعیال ۱۲
ف۱۵ خارج بیرون ۱۲
ف۱۶ موارد ای جاها ۱۲
ف۱۷ رجوع روآوردن ۱۲
ف۱۸ ملک بکسر ملکیت
ف۱۹ مجهول المالک یعنی چیزیکه مالک او معلوم نباشد ۱۲
ف۲۰ خاکروبه یعنی خاشاک ۱۲
ف۲۱ اشیاء چیزها ۱۲
ف۲۲ مصلی نماز کننده ۱۲
ف۲۳ رخت لباس ۱۲
ف۲۴ ملک بکسر زمین ۱۲
ف۲۵ اثم وعصیان گناه ۱۲
ف۲۶ ندامت پشیمانی ۱۲
ف۲۷ درک ای یافتن ۱۲
ف۲۸ تاخیر درنگ ۱۲

نماید تا اینکه درك یك رکعت را در وقت در مکان مباح نماید واما اگر ضیق وقت بحدی
باشد که متمکن بیك رکعت بعد از خروج نشود باینمعنی که اگر از تمام زمین مغصوب
بخواهد بیرون رفته اتیان بنماز نماید تمام وقت خارج میشود پس در ینوقت اظهر
آنست که اتیان بنماز در حال خروج از مکان مغصوب لازم باشد بطوریکه منافات
با بیرون رفتن از مغصوب نداشته باشد که در حال راه رفتن اتیان بنماز نماید و بجهت
رکوع وسجود ایماء واشاره نماید که ایماء در سجود اخفض از ایماء در رکوع باشد و از
از بعضی از افاضل ظاهر میشود که اگر خروج از مغصوب امتدادی داشته باشد که مجال دو نماز
داشته باشد که احدهما با رکوع وسجود متعارف ودیگری با رکوع وسجود با ایماء واشاره
اتیان بهر دو طور نماید واین بسیار بعید است **س** آیا فرقی هست بین غصب ابتدائی
باین معنی که شخص داخل در ملك غیر شده ابتداء بدون اذن وبین غصب طاری
باین معنی که اوّل دخول او باذن مالك بوده وبعد از دخول مالك بگوید حالا راضی نیستم
خارج شو از ملك من ویا آنکه فرقی بین این دو غصب نیست چه در سعت وقت باشد
یا در ضیق وقت **ج** امّا در سعت وقت پس فرقی بین غصبین مذکورین نمیباشد
واتیان بصلوة در سعت وقت در هر دو فرض باطل وهمچنین در ضیق وقت بمعنا
در سوال سابق مذکور شد بلی فرقی که هست در حدوث غصب بعد از اشتغال
بصلوة است مثل اینکه باذن مالك مشتغل بنماز شده ودر حین نماز مالك بگوید
که راضی نیستم بیرون برو پس میگوئیم در ینصورت خالی از چند قسم نیست یا اینکه
میداند که مراد مالك آنست که بعد از اتمام عمل بیرون برود پس در ینصورت
شکی نیست در وجوب اتمام وحرمت ابطال نماز وهمچنین هرگاه مشخص نشود
که مراد مالك امر بخروج بعد از اتمام بعمل است یا نه واگر معلوم شود که مراد او
قطع نماز وخروج است پس ظاهر آنست که قطع نماز نیز جائز نباشد بلکه نماز را
مستقراً اتمام نموده بعد از نماز فوراً بیرون رود ولکن احتیاط آنست که در ینهنگام
اقتصار نماید بواجبات نماز وامورات مستحبّه را ترك نماید **س** هرگاه شخص

ف ۱ ضیق تنگی ۱۲
ف ۲ متمکن قدرت دارنده ۱۲
ف ۳ اتیان آمدن ای بجا آوردن ۱۲
ف ۴ منافات باهم نسبت کرده نشده‌ها ۱۲
ف ۵ ایماء اشاره ۱۲
ف ۶ اخفض بفتح همزه وسکون خاء معجمه وفتح فاء وضاد معجمه ۱۲
ف ۷ افاضل یعنی علماء ۱۲
ف ۸ امتداد مدت زیاده ۱۲
ف ۹ مجال قدرت یعنی یکی از آن دو ۱۲
ف ۱۰ احدهما یعنی مرتجع ۱۲
ف ۱۱ متعارف یعنی شروع ۱۲
ف ۱۲ ابتدای اجازت ۱۲
ف ۱۳ اذن اجازت ظاهر شونده ناگاه ۱۲
ف ۱۴ طاری ظاهر بیرون ۱۲
ف ۱۵ خارج بیرون ۱۲
ف ۱۶ ملك بکسر ملکیت ۱۲
ف ۱۷ سعت یعنی وسعت وضیق تنگی ۱۲
ف ۱۸ غصبین دو غصب ۱۲
ف ۱۹ حدوث پیدا شدن ۱۲
ف ۲۰ اشتغال مشغول شدن ۱۲
ف ۲۱ صلوة نماز ۱۲
ف ۲۲ مشتغل مشغول ۱۲
ف ۲۳ حین وقت ۱۲
ف ۲۴ اتمام تمام کردن ۱۲
ف ۲۵ ابطال باطل کردن ۱۲
ف ۲۶ مشخص یعنی تشخیص داده شد ۱۲
ف ۲۷ امر حکم ۱۲
ف ۲۸ قطع بریدن ای موقوف ۱۲
ف ۲۹ مستقراً یعنی باقرار وسکون ۱۲
ف ۳۰ اقتصار یعنی اختصار ای بخفیف ۱۲



مضطر باشد در مکان مغصوب نماز او چه صورت دارد **ج** اگر مجبور باتیان نماز
در ان مکان بوده باشد بنحویکه قدرت بر تخلف نداشته باشد پس اشکالی در صحت آن
نیست واگر مجبور بنماز در مکان مغصوب نباشد بلکه مجبور در کون آن مکان باشد
مثل کسیکه محبوس است در مکان مغصوب پس شکی در لزوم اتیان بنماز در آن نیست
اگر در وضوء وغسل یا تیمم یا استنجا یا غسل خبث محتاج بغصبی نباشد واشکالی که
هست در دو چیز است یکی آنکه اگر محتاج بزیادتی تصرف در ارض مغصوبه شود بجهة
وضو یا غسل یا غسل خبث یا تیمم آیا فاقد الطهورین میباشد یا نه ظاهر ثانی است پس محبوس
وضوء میگیرد واستنجا میکند دوم آنست که نماز را بر رکوع وسجود متعارف بعمل آورد
یا بنحو ایماء واشاره وظاهر اینست که نیز اشکالی نباشد در اتیان برکوع وسجود بنحو
متعارف از برای محبوس هرچند احتیاط مقتضی آنست که گفته شود که بجهت رکوع
وسجود ایماء نماید تا تصرفات زائده لازم نیاید چنانچه بعضی از افاضل معاصر اختیار
نموده اند **س** مالک عین مغصوبه هرگاه اذن مطلق دهد در خصوص نماز
باینکه بگوید که راضی هستم هر که نماز کند در آن شخص غاصب نیز میتواند که نماز کند
یا نه **ج** انصراف اذن بغاصب مشکل است مگر آنکه از خارج معلوم شود بنحو صراحت
که بگوید راضی هستم حتی بغاصب یا بشاهد حال و نحو آن پس جائز است نماز کردن
غاصب در این مکان والا بمطلق اذن اشکال است واحوط بلکه اقوی اجتناب است
س جاهل بغصب معذور است یا نه **ج** جاهل بغصبیت یا جاهل بموضوع غصب است یعنی نمیدانسته که این
مکان یا لباس مغصوب بوده ونماز خواند پس این نحو از جاهل معذور است
مطلقا ویا جاهل بحکم باین معنی که اصل غصبیت را میدانست ولکن حکم آن که
بطلان نماز باشد نمیدانست این نحو از جاهل معذور نیست مطلقا چه عالم
بحکم شود در وقت و چه در خارج وقت پس در وقت اعاده و در خارج وقت قضا
لازم است وهمچنین اگر جاهل باشد بحکم آنکه حرمت است اگر قاصر نباشد نیز
معذور نیست **س** ناسی از غصب بعد از اتیان بصلوة اعاده وقضاء آن لازم است

ف ۱ مضطر عاجز وناچار ومجبور ۱۲
ف ۲ مغصوب غصب کرده شده ۱۲
ف ۳ اتیان آمدن ۱۲ کردن ۱۲
ف ۴ تخلف خلاف کردن یعنی عدول کردن ۱۲
ف ۵ کون بفتح کاف بودن ۱۲
ف ۶ محبوس قیدی ۱۲
ف ۷ لزوم یعنی وجوب ۱۲
ف ۸ اگر در وضوء ... از اینجا تا مطلب لفظ دوم عبارت ... از اصل نسخه زیاد فرمودند ۱۲
ف ۹ استنجا طهارت ۱۲
ف ۱۰ غسل بالفتح شستن نجاست ۱۲
ف ۱۱ ارض زمین ۱۲
ف ۱۲ فاقد الطهورین ... آب و خاک ... غسل و وضوء ساقط است ۱۲
ف ۱۳ ثانی دیگر یعنی فاقد الطهورین نباشد ۱۲
ف ۱۴ متعارف رسم ۱۲
ف ۱۵ ایماء اشاره ۱۲
ف ۱۶ افاضل یعنی علماء معاصر هم عصر ای در این زمانه ۱۲
ف ۱۷ عین یعنی اصل ۱۲
ف ۱۸ مطلق یعنی عام ۱۲
ف ۱۹ غاصب غصب کننده ۱۲
ف ۲۰ انصراف بازگشتن ۱۲
ف ۲۱ خارج بیرون ۱۲
ف ۲۲ صراحت ظاهر وهویدا ۱۲
ف ۲۳ شاهد حال یعنی ظاهر حال ۱۲
ف ۲۴ مطلقا یعنی خواه در وقت خواه در خارج وقت ۱۲
ف ۲۵ اعاده ... ۱۲
ف ۲۶ وهمچنین تا آخر ... از اصل نسخه زیاد فرمودند ومطلب ... ۱۲
ف ۲۷ قاصر یعنی جاهل ۱۲
ف ۲۸ ناسی فراموش کننده ۱۲



یانزدہ ناسی نیز بر دو قسم است یا ناسی از اصل غصب است پس حکم آن حکم جاهل
باصل غصب است کہ معذور است واعادہ وقضا هیچکدام لازم نیست ویا آنکہ ناسی
حکم غصب است وآن نیز مثل جاهل بحکم غصب است کہ معذور نیست مگر اینکہ جهل
ونسیان حکم از روی تقصیر نباشد بلکہ قاصر باشد وقاصر نیز معذور است پس
درینوقت چون جاهل باصل غصب خواهد بود **مسئلہ** طهارت در مکان مصلّے
شرط است در صحت صلوٰة یانزدہ شکی نیست در اشتراط طهارت مکان مصلی
از نجاست متعدیہ ببدن ولباس مگر از نجاستی کہ عفو از ان شدہ باشد پس
هرگاہ در مکان مصلی غیر از محل سجدہ نجس باشد بنجاستی کہ سرایت نکند ببدن
ولباس ضرر ندارد چنانچہ هرگاہ بنجاستی باشد کہ عفو از ان شدہ باشد نیز
ضرر ندارد هرچند این نجاست معفوہ متعدیہ ببدن ولباس باشد واما
محل سجدہ پس اگر بعض از ان نجس وبعضے از ان طاهر باشد کہ مسمّی سجدہ بر
محل طاهر واقع شود ضرر ندارد سجدہ نمودن بران محل چہ محل مسمّے طاهر
متفرق باشد وچہ مجتمع ولکن بشرطیکہ تعدی بجبهہ ننماید هرچند در مسمای طاهر
متفرق احتیاط اولی است پس معلوم شد کہ محل سجدہ هرگاہ نجس باشد بنجاست
غیر معفوہ نماز جائز نیست هرچند سرایت کنندہ نباشد چنانچہ هرگاہ بنجاست
معفوہ داشتہ باشد کہ سرایت کنندہ باشد بحیثیتیکہ قدر مسمّے سجود باقی نماند
نیز ضرر دارد ونماز جائز نیست واما اگر نجس بنجاست معفوہ کہ سرایت کنندہ
باشد کہ تمام محل سجدہ را فرا گیرد وبقدر مسمّے سجدہ محل طاهر باقی بماند نیز
ضرر ندارد درین هنگام سجدہ نمودن بران محل **مسئلہ** آیا استقرار لازم است
در مکان مصلّی کہ هرگاہ نماز کند در جائیکہ متحرک باشد کہ بالعرض وتبعیت آن
مصلّی متحرک شود چون کشتی وطرّادہ وکوچی ووابور وعرّادہ ونحو آن نماز
باطل است یانزدہ در بحث قبلہ گذشت کہ هرگاہ مصلّے مضطر باشد در اتیان
بنماز در کشتی ونحو آن بجهت عدم امکان خروج اگرچہ بسبب تنگی وقت باشد

ف۱ اصل غصب یعنی فراموش کردہ کہ این مکان
مثلاً غصبی است ۱۲
ف۲ جهل نادانستگی ونسیان فراموشی ۱۲
ف۳ تقصیر کوتاهی کردن
وقاصر مجبور وناچار ۱۲
ف۴ مصلی نماز کنندہ ۱۲
ف۵ صلوٰة نماز ۱۲
ف۶ اشتراط شرط گردانیدن ۱۲
ف۷ متعدیہ یعنی سرایت کنندہ ۱۲
ف۸ عفو از ان یعنی نجاست
معفو در نماز ۱۲
ف۹ محل جای ۱۲
ف۱۰ مسمّے ای برای نام ۱۲
ف۱۱ طاهر پاک ۱۲
ف۱۲ متفرق یعنی جابجا
ومجتمع یکجا ۱۲
ف۱۳ تعدی یعنی سرایت وجبهہ پیشانی ۱۲
ف۱۴ فرا گیرد ای احاطہ کند ۱۲
ف۱۵ استقرار قرار گرفتن
ومتحرک نشدن ۱۲
ف۱۶ بالعرض یعنی بواسطہ
ومتابعت آن ۱۲

مسئلہ حکم کشتی وریل گاڑی وغیرہ

ف۱۷ متحرک حرکت یافتہ ۱۲
ف۱۸ طرادہ قسمے از کشتی دراز
هم مرکب است متحرک ووابور
گاڑی آتشین یعنی ریلوے
وجهاز آتشین وعرادہ گاڑی ۱۲
ف۱۹ مضطر مجبور وناچار ۱۲
ف۲۰ امکان ممکن بودن ۱۲
ف۲۱ خروج بیرون ۱۲

مطلقاً چه کشتی ونحو آن مضطرب باشد یا نه وچه رونده باشد یا ایستاده
واما مراعات استقبال پس در بحث قبله گذشت واما در حال اختیار وامکان خروج
پس اگر طوری فرض شود که کشتی ودابور وامثال آن اضطراب ویا حرکات فاحشه
نداشته باشند که باعث حرکت مصلی مستقلاً شوند بنحوی که استیفاء جمیع شرائط
وافعال نماز رامیتواند نمود پس اقوی جواز است وحرکت به تبعیت درین فرض ضرر
ندارد هر چند احوط ترک است بلکه اقوی است جواز نماز مطلقاً حتی در صورتیکه
حرکات فاحشه داشته باشد ولکن مراعات شرائط نماز از استقبال وطمانینه ونحو
آن باامکان لازم است پس هرگاه در اثنای نماز حرکات متفاحشه حاصل شود
درین صورت صبر نماید تا مستقر شود هرگاه صبر موجب محو صورة صلوة نشود
واگر صبر باعث محو صورت صلوة شود بهمان طور نماز کند بلکه اگر نتواند در وسط
صلوة بایستد بنشیند ونماز را تمام نماید وهر چند احوط در جمیع صور ترک نماز
در کشتی و تخت روان ودابور ونحو آن میباشد ودر حکم نماز در کشتی است بر
تختی که آدم او را بر داشته باشند وچیزیکه میان دو دیوار یا دو درخت بسته باشد
که با اطمینان بوقوف وعدم حرکت آن جائز است نماز ودر صورت اضطراب وحرکت
جائز نیست والله العالم **مس** تقدم زن بر مرد ویا محاذات ایشان در نماز
بدون حصول فاصله معهوده جائز است یا نه وبر فرض جواز کراهتی دارد یا نه
ج اقوی آنست که نماز مرد وزن در هر دو صورت جائز است هر چند مکروه است
در حال اختیار ولکن احتیاط شدید در ترک آنست حتی در محارم بلکه احوط اجتناب
از محاذات است مطلقاً حتی در اثنای نماز پس هرگاه محاذات در اثنای نماز حاصل
شود هر دو اعاده نمایند پس اولی آنست که زن موخر باشد از مرد در حال نماز بنحو
که موضع قیام مرد نباشد **مس** این کراهیت واحتیاط مخصوص بکسی است که
موخر است یا نه **ج** اقوی آنست که کراهت واحتیاط مخصوص بمقارن یا موخر
واما مقدم پس نماز او صحیح است مطلقاً چه مرد باشد چه زن واما مقارن

تقدم زن بر مرد

ف۱ — مطلقاً یعنی چه در کشتی ومثل آن چه متحرک چه ساکن غیره ۱۲
ف۲ — مضطرب یعنی متحرک ۱۲
ف۳ — مراعات رعایت ۱۲
ف۴ — استقبال یعنی رو بقبله ۱۲
ف۵ — فاحشه یعنی زیاده ۱۲
ف۶ — مستقلاً یعنی تنها بکار ایستاده شده نباشد که سبب حرکت کشتی متحرک شود ۱۲
ف۷ — استیفا تمام فرا گرفتن ۱۲
ف۸ — تعبیت پیروی ومتابعت یعنی احاطه ۱۲
ف۹ — یعنی بالقصد از خود متحرک نباشد ۱۲
ف۱۰ — مطلقاً یعنی در هر حال خواه حرکت فاحشه داشته باشد یا نه ۱۲

که هر دو یکدفعه شروع بنماز نماید پس هر که تکبیرة الاحرام او زودتر تمام شد نماز او صحیح است و کراهت و احتیاط در نماز موخر است **س** ثبوت کراهت در حال اشتغال[1] مرد و زن بنماز است یا مطلق است که هرگاه زن مقدم بر مرد باشد و مشتغل بنماز باشد نیز کراهت دارد **ج** ثبوت کراهت مختص[2] است بحال اشتغال هر دو بنماز پس اگر مرد نماز کند و زن نماز نکند یا بعکس پس تقدم و محاذات هیچکدام ضرر ندارد و کراهتی هم ندارد **س** هرگاه شخص متاخر[3] بداند فساد نماز شخص متقدم[4] را بجهت اخلال[5] آن به بعض امور[6] واجبه در اینصورت نیز مکروه است یا نه **ج** در صورتیکه معلوم باشد فساد نماز متقدم بجهت نداشتن وضو یا صحیح نبودن قراءت[7] و نحو آن که نمازش مستجمع[8] شرائط معتبره در صحت نماز نبوده باشد اقوی عدم کراهت از شخص متاخر است بلکه کراهت در حق کسیکه نماز او صحیح است منتفی[9] است هرچند باهم مشغول نماز شوند **س** رفع[10] کراهت و احتیاط در صورت اجتماع[11] مرد و زن در مکان بچه چیز میشود **ج** رفع میشود مرجوحیت[12] و احتیاط بحائل[13] مثل پرده و در و دیوار پس در صورت حائل اگر احدهما[14] در یک طرف حائل بایستد و دیگری در طرف دیگر چه مقدم و چه محاذات مرجوحیت منتفی است و بدوری بین[15] ایشان بده ذراع[16] که در صورت محاذات ملاحظه این از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و در صورت تقدم نیز اقوی چون صورت محاذات اعتبار فاصله از محل قدم زن تا محل قدم مرد باشد و همچنین حاصل میشود باختلاف زن و مرد در بلندی و پستی که زن مثلا در پشت بام نماز کند و مرد در زمین یا عکس هرچند فاصله کمتر از ده ذراع باشد و همچنین است در رفع مرجوحیت تقدم مرد و تاخر زن از مرد بطوری که موضع قدم زن بمقدار یک وجب موخر باشد از موضع قدم مرد و اولی از آن آنست که موضع سجود زن محاذی[17] سینه مرد باشد و بهتر از این در رفع کراهت آنست که موضع سجود زن مقابل قدم مرد باشد و احسن[18] از جمیع صور[19] آنست که موضع سجود زن متاخر از موضع قدم مرد باشد

[1] اشتغال مشغول شدن ۱۲
[2] مختص خاص ۱۲
[3] متاخر یعنی کسیکه پس ایستاده ۱۲
[4] متقدم یعنی کسیکه اول ایستاده ۱۲
[5] اخلال خلل انداختن ۱۲
[6] امور جمع امر یعنی کار ۱۲
[7] قراءت خواندن ۱۲
[8] مستجمع جمع کرده شده ۱۲
[9] منتفی یعنی نیست و نابود ۱۲
[10] رفع یعنی دفع ۱۲
[11] اجتماع جمع آمدن ۱۲
[12] مرجوحیت یعنی بدی ۱۲
[13] حائل منع کننده ۱۲
[14] احدهما یعنی یکی از مرد و زن ۱۲
[15] بین درمیان ۱۲
[16] ذراع دست ۱۲
[17] محاذی برابر ۱۲
[18] احسن نیک‌تر ۱۲
[19] صور جمع صورت ۱۲



س حکم بکراهت واحتیاط درصورت تقدم زن ومحاذات مختص بصورتیست
که مرد وزن هردو بالغ باشند یا آنکه اگر احدهما غیر بالغ باشد نیز حکم ثابت است
ج امّا در حق زن پس حکم مذکور ثابت است مطلقًا چه مرد بالغ باشد یا غیر بالغ
وامّا در حق مرد پس ظاهر این است که حکم مختص باشد بصورتیکه زن بالغه باشد پس اگر
مرد نماز کند درحالتی که دختر غیر بالغه در پیش روی ویا محاذات او مشغول نماز
باشد ضرر ندارد بنابر اقوی س هرگاه مرد وزن واقع شوند در مکانی که در وی
مسافت بمقدار معهود ممکن نبوده باشد وهمچنین نصب حائل وتقدم مرد نیز
ممکن نباشد چه نماید ج مفروض مسئله اگر در وسعت وقت باشد پس مستحب
آنست که اوّل مرد اتیان بنماز نماید وبعد از آن زن هرچند تاخیر باعث خروج وقت
فضیلت نماز زن شود بلکه درچنین صورت هرگاه مکان مملوک زن باشد اولی آنست
که اذن دهد مرد را که اوّل اتیان بنماز نماید وبعد از آن زن واگر وقت مضیق
باشد که بسبب تاخیر نماز زن فوت شود اگرچه بعضی از اجزای آن باشد پس در این
صورت تاخیر جائز نیست بلکه هردو باهم اتیان بنماز نمایند واحتیاط وکراهت
دراینصورت منتفی است بجهت مراعات وقت س در روضات مطهره
محاذات قبر شریف ویا مقدم بران نماز صحیح است یا نه ج اقوی عدم بطلان وعدم
حرمت است بلی بملاحظه اخبار آداب سزاوار آنست که عقب قبر شریف بایستد
ودر بعض از صور کمال بی ادبی میشود چون حال تقدم بر قبر وضریح مقدس که
پشت بقبر وضریح مبارک نماید ونماز کند س مواضعیکه نماز دران خواه
باعتبار نفس مکان ویا باعتبار امور خارجه مکروه است بیان فرمایند ج
مواضعیکه مکروه است نماز دران بسیار است اوّل حمام است ومشهور بین
فقهاء آنست که نماز درحمام مکروه است وبعضی از قدمای اصحاب ما رضوان الله
علیهم قائل بحرمت نماز درحمام شده اند چون ابو الصلاح اعلی الله مقامه واین
ضعیف است وحکم مذکور ثابت است در داخل حمام وامّا مسلخ یعنی مکانیکه رخت

نماز در روضات

مکان مصلی

مکانهای مکروه

و۱ محاذات مقابل ۱۲
و۲ مختص خاص کرده شده ۱۲
و۳ احدهما یعنی یکی از آن دو زن و مرد ۱۲
و۴ مسافت دوری ۱۲
و۵ معهود معین ۱۲
و۶ نصب برپا کردن ۱۲
و۷ حائل مانع مثل پرده ۱۲
و۸ تقدم اول بودن ۱۲
و۹ اتیان آمدن یعنی بجا آوردن ۱۲
و۱۰ تاخیر در ماندن ۱۲
و۱۱ خروج بیرون شدن ۱۲
و۱۲ مملوک یعنی ملکیت ۱۲
و۱۳ اذن اجازت ۱۲
و۱۴ مضیق تنگ ۱۲
و۱۵ فوت نیست و نابود ۱۲
و۱۶ منتفی یعنی نیست و نابود شونده ۱۲
و۱۷ مراعات رعایت ۱۲
و۱۸ روضات مطهره یعنی قبرهای ائمه و معصومین ۱۲
و۱۹ مقدم پیش ۱۲
و۲۰ بطلان باطل شدن ۱۲
و۲۱ اخبار احادیث ۱۲
و۲۲ صور یعنی صورتها ۱۲
و۲۳ تقدم پیش استادن ۱۲
و۲۴ نفس ذات و اصل ۱۲
و۲۵ امور خارجه یعنی سوای نفس مکان امرهای دیگر ۱۲
و۲۶ فقهاء علماء مجتهدین ۱۲
و۲۷ قدما جمع قدیم ۱۲
و۲۸ اصحاب ما یعنی علمای مجتهدین ۱۲
و۲۹ مسلخ یعنی حجره در حمام که از بدن رخت بیرون می آرند ۱۲



میکنند وهمچنین در سطح حمام پس کراهت ثابت نیست هرچند علامه اعلی الله مقامه
حکم بکراهت در مسلخ نیز فرموده‌اند دوم مزابل است یعنی مکانیکه معد و مهیا شده
است از برای بول و غائط و ابو الصلاح درین مقام نیز برخلاف مشهور رفته و حکم
بحرمت فرموده و این حکم اضعف از سابق است و مثل مزابل ست نماز در مکانیکه
پیش روی شخص مصلّی غائط بوده باشد چنانچه شهید در ذکری بیان فرموده
سوم مبارك ابل است یعنی مکانیکه شتر قرار و آرام میگیرد از برای خوردن آب در دفعه
دوم بعد ازینکه در دفعهٔ اول آب خورده باشد چهارم مرابط خیل است یعنی جائیکه
اسپ و قاطر را می بندند از برای علف خوردن و آرام گرفتن و مثل مرابط خیل است
مرابط بقر و مرابض غنم یعنی جائیکه گاو را می بندند و جائیکه خوابگاه گوسفند است
وحکم بکراهت در مرابض غنم مشهور نیست والا از حدیث صحیح عدم کراهت مستفاد
میشود پنجم مساکن مور است ششم مواضعیکه مهیا شده باشد از برای جریان
آب چون نهرهای خشك هفتم زمین شوره زار هشتم زمین برف دار یعنی نماز
کردن بر روی برف مکروه است مگر انکه برف یخ بسته باشد بحیثیتی که منافات
باستقرار مصلّی نداشته باشد نهم مواضع نیران و آن مکانیست که مهیا شده
بجهت افروختن آتش چه معبد اهل ضلال باشد یا نباشد و از جمله از اخبار
کراهت نماز بسوی آتش برافروخته مستفاد میشود بلکه استفاده اطلاق
میشود هرچند برافروخته نباشد پس نماز در جائیکه در پیش روی آتش باشد
در مثل منقل و نحو آن مکروه است هرچند برافروخته و شعله دار نباشد
و همچنین است هرگاه در مقابل او چراغ یا قندیل باشد که دران فتیله روشن
کرده باشد دهم خانه ایست که دران شراب یا مطلق مسکر باشد چه خانه
معد از برای طبخ شراب باشد یا نه یازدهم خانهٔ مجوس است که گبران بوده باشند
و تعدی حکم بکراهت بر بیوت یهود و نصارے خالی از قوت نیست و اما
بیع و کنایس که معبد آنها است پس مشهور حکم بعدم کراهت است ولکن

ف۱ سطح بالاخانه ۱۲
ف۲ معد آماده و تیار ۱۲
ف۳ ذکری نام کتاب ۱۲
ف۴ ابل شتر ۱۲
ف۵ علف یعنی گاه ۱۲
ف۶ غنم گاو ۱۲
ف۷ مستفاد حاصل ۱۲
ف۱۱ منجمد شده ۱۲
ف۱۲ منافات ...
ف۱۳ استقرار قرار گرفتن ۱۲
ف۱۴ معبد عبادت خانه ۱۲
ف۱۵ اهل ضلال کفار ۱۲
ف۱۵ اخبار احادیث ۱۲
ف۱۶ برافروخته یعنی روشن ...
ف۱۷ استفاده فائده حاصل کردن ۱۲
ف۱۸ اطلاق یعنی مطلق بودن خواه روشن باشد خواه روشن نباشد ۱۲
ف۱۹ منقل انگشت دان ۱۲
ف۲۰ مسکر مستی کننده
ف۲۱ طبخ یعنی پختن ۱۲
ف۲۲ مجوس گبران آتش پرستان ۱۲
ف۲۳ تعدی یعنی تجاوز و زیاده ...
ف۲۴ بیع بکسر با و موحده جمع بیعه خانه ترسایان و کنایس جمع کنیسه خانه عبادت ۱۲



جمعی از قدمای اصحاب رضوان الله علیهم قائل بکراهت شده اند و رفع کراهت را برش یعنی آب پاشیدن دانسته اند و عمل بروایت رش تعبدی است والا بسبب رش نجس تر میشود و چون مکان نجس تر میشود گاه هست که در بعضی از صور تعدی بلباس مصلی میکند و باعث بطلان نماز میشود دوازدهم جواد طرق یعنی راه های وسیع بلکه مطلق راه ها چه حال مرور باشد یا نه بلکه در حال مرور هرگاه مزاحم شود حکم ببطلان دور نیست که متجه باشد سیزدهم مذابح حیوان چهاردهم مکانی ست که دران تصویر باشد و این حکم مختص بصورتی است که تصویر مقابل روی مصلی باشد چه در دیوار کشیده باشد و یا آنکه در روی پشتی و متکا باشد پس اگر در یمین و یسار و پشت سر واقع شود حکم بعدم کراهت متجه ست پانزدهم مکانی است که هرگاه مصلی بایستد مواجه شود بدیواری که در آن رطوبت از بالوعه و یا بیت الخلا نشر نماید شانزدهم خانه ایست که دران سگ بوده باشد مگر آنکه سگ معلم یعنی سگ شکاری باشد هفدهم مکانی ست که پیش روی آن آهنی باشد خواه اسلحه باشد چون شمشیر و تفنگ و نحو آن یا خود آهن باشد هیجدهم مکانی است که در جهت قبله آن در مفتوح باشد نوزدهم نماز کردن در جائیکه پیش روی مصلی انسان چه مرد و چه زن چه خوابیده چه ایستاده باشد بیستم نماز کردن بسوی مصحف کشاده و اما مصحف بسته شده پس کراهت ندارد بیست و یکم نماز کردن در اندرون خانه کعبه و پشت بام آن بیست و دوم میان قبور است در حالتی که قبر پیش رو واقع شود و هرگاه قبر پیش رو نباشد حکم بعدم کراهت متجه است چنانچه رفع کراهت بحائل و بدوری ده ذراع نیز میشود بیست و سوم مواضع بیدا و ذات الصلاصل و ضجنان است که این سه موضع میان مدینه و مکه است و همچنین هر وادی منخسف چون بابل و ذات الجیش و نحو آن بیست و چهارم هر مکانیکه موجب اغتشاش حواس مصلی شود چون زمین بسیار گرم و بسیار سرد و خانهٔ پر دود و نحو آن بیست و پنجم خانه که در آن

جنب باشد بیست وششم جائیکه مقابل مصلی گل وخرمن گندم وجو باشد

در لباس مصلی

س لباس مصلی از چه جنس باید باشد که نماز در آن صحیح باشد ج لباس مصلی باید از جنس نباتات باشد چون پنبه وکتان وهمچنین حشیش وگیاه ویا آنکه از پوست ومو وکرک حیوان ماکول اللحم باشد س طهارت در لباس مصلی شرط است یا نه ج شکی در اشتراط طهارت نیست مگر از نجاسات معفوه که هرگاه در لباس مصلی باشد ضرر ندارد ونجاساتیکه عفو از آن شده در باب طهارت بیان نمودیم س لباسیکه بقدر ساتر عورتین نباشد ونجس باشد نماز با آن چه صورت دارد ج نجاست لباس غیر ساتر ضرر ندارد هرچند در موضعش نباشد مثل دستمال کوچک وجوراب ونعلین ونحو آن واما مثل عمامه نجس که بعد از پیچیدن بلحاظ این هیئت وشکل ساتر نیست پس احوط عدم جواز صلوة در آن است مگر آنکه قبل از پیچیدن بنفسه بقدر ساتر عورت نباشد که در این وقت نماز در آن صحیح است وهمچنین شال کمر که اگر قبل از این هیئت بقدر ساتر باشد نماز در آن باطل است علی الاحوط س نماز در جلود واجزای غیر ماکول اللحم چه صورت دارد ج جائز نیست نماز در اجزای غیر ماکول اللحم چه جلد باشد چه غیر آن چه حیوة در آن حلول کرده باشد وچه حیوة در آن حلول نکرده باشد خواه از حیوان نجس العین باشد چون کلب وخنزیر ویا طاهر العین چون روباه وگربه و غیرها وخواه آن جزء طاهر العین نجس باشد چون بول یا نجس نباشد چون مو وچه آن جزء غیر ماکول اللحم بقدر ساتر عورتین باشد یا کمتر از ساتر وچه اینکه همین اجزای را ساتر قرار دهند ویا آنکه ساتر غیر این جزء باشد واین جزء ملاصق او باشد ویا آنکه بالای ساتر پوشیده باشد وفرقی نیست در حیوان غیر ماکول اللحم بین اینکه تذکیه بذبح شرعی شده باشد یا تذکیه بذبح شرعی نشده باشد وهمچنین فرقی نیست در جلد آن که دباغی نموده باشند یا نه مجملاً همین قدر صادق شد که نماز در اجزای غیر ماکول اللحم نموده نماز باطل میشود ولکن

ظاهر آنست که تا بلباس یا بدن نچسپد نماز دران جزء صادق نیست س استعمال
جلد حیوان غیر حلال گوشت که طاهر باشد چون پلنگ و گرگ و نحو آن که تذکیه نموده شد با
در غیر حال نماز جائز است یا نه و بر فرض جواز محتاج بدباغی میباشد یا نه ج در غیر مخمصه
از غیر ماکول اللحم بعد از حصول تذکیه شرعیه اقوی جواز استعمال آنست در غیر حال صلوة
و محتاج بدباغی نمیباشد هر چند احوط دباغی نمودن آنست بجهت خروج از شبهه
خلاف س شخص جهلاً نماز کند در اجزای غیر ماکول اللحم نماز او صحیح است یا نه
ج شخص جاهل یا جاهل بموضوع تنها است و عالم بحکم یعنی میداند که نماز در اجزای
غیر ماکول اللحم فاسد است یا جاهل بحکم است دون موضوع یا جاهل بهر دو اما
جهل بموضوع تنها پس متصور میشود بچند صورت اول آنکه نمیداند است که اجزای غیر
ماکول اللحم با اوست و نماز خواند ظاهر اینست که نماز او درین صورت صحیح نباشد دوم
آنکه میداند که جزء حیوان با او هست و لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است
بلکه مشتبه الحال است و حکم مشتبه الحال در سابق گذشت که اگر از ملبوس باشد
نمازش باطل است و اگر کرک و مو و نحو آن باشد که بلباس و بدن چسپیده باشد نه
جزء لباس شد نمازش صحیح است سوم آنکه جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او باشد
و او اعتقاد نموده که جزء حیوان ماکول است درین صورت نیز نمازش مثل صورت
اول باطل است و اما در صورت جهل بحکم تنها و جهل بحکم و موضوع پس اقوی درین
دو صورت نیز بطلان نماز و اعاده آنست س هرگاه جلدی گرفته شود از دست
مسلمی که جلد میته را بدباغی پاک میداند و مشکوک شود که این جلد از میته است
که دباغی نموده یا غیر آن نماز دران جلد صحیح است یا نه ج اقوی صحت نماز است
بجهت کفایت ید مسلم هر چند احوط اجتناب است در مفروض مسئله س
هرگاه شخص نسیاناً نماز در اجزای غیر ماکول اللحم بجا آورد نمازش صحیح است یا نه
ج ناسی چه نسیان موضوع نماید و چه نسیان حکم اقوی بطلان صلوة است
والله العالم بالحقائق س در استعمال جلود علم بتذکیه شرط است و یا همین که

ف ۱ پلنگ شیر ۱۲
ف ۲ غیر نجس العین مثل سگ و خوک یعنی غیر ماکول اللحم ۱۲
ف ۳ حرام گوشت ۱۲
ف ۴ تذکیه ذبح کردن ۱۲
ف ۵ صلوة نماز ۱۲
ف ۶ خروج یعنی بیرون آمدن از شبهه خلاف یعنی از شبهه اختلاف علماء در نجاست ۱۲
ف ۷ جهلاً یعنی از روی نادانستگی ۱۲
ف ۹ جاهل نادان ۱۲
ف ۱۰ تنها یعنی فقط موضوع یعنی از ذات چیز ۱۲
ف ۱۱ عالم بحکم یعنی حکم آن را میداند ۱۲
ف ۱۲ فاسد باطل ۱۲
ف ۱۳ دون موضوع یعنی سوای آن شئ ۱۲
ف ۱۴ بهر دو از ذات چیز و حکم آن چیز ۱۲
ف ۱۵ مشتبه الحال یعنی آنکه حال او معلوم نباشد و مشکوک باشد که چنان است یا چنان ۱۲
ف ۱۶ اعاده از سر نو گرفتن ۱۲
ف ۱۷ جلد چرم و پوست ۱۲
ف ۱۸ مسلم مسلمان ۱۲
ف ۱۹ میته مردار و دباغی چرم را پاک کردن نزد سنی ها پوست دباغی کرده پاک است ۱۲
ف ۲۰ ید یعنی دست ۱۲
ف ۲۱ مفروض مسئله یعنی سوال ۱۲
ف ۲۲ نسیاناً یعنی از فراموش کردن ۱۲
ف ۲۳ ناسی فراموش کننده ۱۲
ف ۲۴ نسیان فراموش کردن موضوع یعنی خاص از آن شئ ۱۲
ف ۲۵ حکم یعنی حکم آن شئ ۱۲
ف ۲۶ بطلان باطل شدن صلوة نماز ۱۲
ف ۲۷ جلود جمع جلد یعنی چرم و علم دانستن تذکیه ذبح کردن ۱۲

علم بمیته بودن حاصل نشود کافی است ج اقوی شرطیت علم است باین معنی
که تا علم وجدانی یا شرعی به تذکیه حاصل نشود جائز نیست استعمال و صورت عدم
علم در حکم علم بمیته بودن است در عدم جواز استعمال پس اگر جلدی مردد شود بین
اینکه مذکی باشد یا از میته جائز نیست استعمال آن مطلقا چه در نماز و چه در غیر
نماز س تذکیه بچند چیز ثابت میشود ج پنج چیز اول بمشاهده صدور آن
از مذکی دوم باخبار عدلین بلکه عدل واحد بقولی که خالی از قوت نیست سوم
بودن جلود در اسواق مسلمین هرچند ذو الید مجهول الحال باشد در اسلام
و کفر بلکه ذو الید معلوم الکفر باشد دلیل بر طهارت نیست مگر آنکه تذکیه در آن
جلد بنحو سابق معلوم شود چهارم اثر استعمال مسلم مثل جلد قرآن و نحو آن
پنجم اثر استعمال مطلق هرچند ندانیم که از مسلم است یا کافر مثل اینکه سفره در
صحرا ببینیم که گوشت پخته یا نان و پنیر در او هست که نمیدانیم که سفره مجوسی است
مثلا یا سفره مسلم س هرگاه پوستی از گوسفند و نحو آن در بلدی یافت
شود و شخص نداند که از مذکی است یا میته استعمال همچو جلد مطروح جائز است
یا نه ج اگر آثار تصرف در آن باشد مثل اینکه قطعه از کفش و چکمه و جلد کتاب
و کمربند و نحو آن باشد اقوی جواز استعمال چنین جلد مطروح است چه در نماز
باشد یا غیر آن و اگر آثار تصرف بنحو مذکور در او نباشد جائز نیست استعمال
هرچند ظن به تذکیه حاصل شود و فرقی نیست در حکم مذکور بتفصیل مذکور بین
آنکه جلد مطروح در سوق مسلمین باشد یا در غیر سوق پس عمده در جواز
استعمال بعد از فقدان علم وجدانی علم شرعی میباشد نه ظن به تذکیه س
هرگاه لباس از موی انسان درست کنند نماز در آن چه صورت دارد ج اقوی
جواز صحت نماز است و احوط اجتناب است از آن خصوصا در صورتی که ساتر
عورت باشد س نماز در مو و کرک خرگوش و نحو آن چنانچه از بعض الاخبار
مستفاد میشود صحیح است یا نه ج اقوی و اشهر منع است مطلقا چه از خود

مو و کرك لباس ترتیب دهند و یا آنکه جزء لباس قرار دهند **س** استعمال اجزای میته ماکول اللحم در نماز چه صورت دارد **ج** بدانکه اجزای میته ماکول اللحم که صاحب نفس سائله باشد اگر جزئیست که حیوة در و حلول کرده چون جلد و لحم و نحو آن پس نماز دران صحیح نیست اگرچه ما لا یتم به الصلوة باشد بلکه استعمال آن در خارج نماز و انتفاع باو مطلقا جائز نیست و اگر آن جزء جزئیست که حیوة دران حلول نکرده باشد چون مو و کرك و استخوان پس استعمال آن جائز و نماز در آنها نیز صحیح است خواه آن مو را چیده باشند یا کنده باشند بلی در صورت اخیر موضعیکه اخراج شده از جلد میته باید شسته شود بسبب ملاقات رطوبت باطن و اگر میته صاحب نفس سائله نباشد چون پوست ماهی و نحو آن پس اقوی جواز استعمال آن در غیر نماز و جواز نماز دران نیز میباشد هرچند احوط اجتناب است از آن در نماز والله العالم

س نماز در پوست خز و سنجاب و حواصل خوارزمیه جائز است یا نه **ج** اقوی جواز صلوة در پوست و مو و کرك مذکورات است اگرچه از حیوان غیر ماکول اللحم است و اما در غیر پوست و مو چون استخوان و نحو آن پس اگر ملصق با مصلی باشد جائز نیست نماز دران **س** نماز در لباسیکه از قاقم و سمور خواه کل لباس باشد و خواه سنجاف یا استر جائز است یا نه **ج** صلوة در قاقم و سمور جائز نیست در جمیع اقسام مرقومه **س** چه میفرمایند در لباس پشم مجهول الحال که نمیدانند از پشم جانور ماکول اللحم است یا از غیر ماکول اللحم و از مسلمان خرید کند نماز دران جائز است یا نه و پوشیدن آن جائز است یا نه و در بانات که عبارت از ماهوت است و شال که در هندوستان میسازند و از پشم میباشد نماز دران جائز خواهد بود یا نه اگر از مسلم خرید کند فتوای خود که قطعی باشد قلمی فرمایند **ج** برك و ماهوت و عبا و شال ترمه و نحو آن از پشم که متعارف از ماکول اللحم است بی اشکال و اینها تقلیدی نیست بلکه تجار و سیر این امور را بهتر از مجتهد میدانند و تشکیک در اینها مستلزم

ف۱ — میته مرده
ف۲ — ماکول اللحم حلال گوشت ۱۲
ف۲ — صاحب مالك ۱۲
ف۳ — نفس سائله یعنی خون جهنده ۱۲
ف۴ — حلول داخل شدن ۱۲
ف۵ — جلد پوست و لحم گوشت ۱۲
ف۶ — ما لا یتم به الصلوة یعنی آن چیز باشد که نماز دران تمام نیست یعنی بقدر ساتر نباشد ۱۲
ف۷ — خارج نماز ای سوای نماز ۱۲
ف۸ — انتفاع نفع بردن ۱۲
ف۹ — مطلقا یعنی در هیچ حال ۱۲
ف۱۰ — صورت اخیر یعنی در صورت کندن ۱۲
ف۱۱ — اخراج بیرون آوردن ۱۲
ف۱۲ — رطوبت تری ۱۲
ف۱۳ — خز و سنجاب جانوران حرام گوشت و حواصل نام طائری که اکثر کنار آب می نشیند و حوصله یعنی [illegible] بزرگ دارد ۱۲
ف۱۴ — مذکورات ای ذکر شده ۱۲
ف۱۵ — ملصق چسپیده و مصلی نماز کننده ۱۲
ف۱۶ — قاقم و سمور نام جانور است حرام گوشت
ف۱۷ — جمیع اقسام یعنی چه کل لباس و چه سنجاف یا استر ۱۲
ف۱۸ — مجهول الحال یعنی حال او معلوم نباشد ۱۲
ف۱۹ — ماکول اللحم حیوانیکه حلال گوشت باشد ۱۲
ف۲۰ — قطعی یعنی یقینی ۱۲
ف۲۱ — برك نام پارچه است که از پشم می باشد مثل ماهوت که از پشم [illegible] بانات ۱۲
ف۲۲ — عبا نام جامه است مراد عبای پشمی ۱۲
ف۲۳ — شال ترمه یعنی شال کشمیری و ایرانی ۱۲
ف۲۴ — متعارف مشهور و مروج ۱۲
ف۲۵ — تجار یعنی تاجران ۱۲
ف۲۶ — سیر روش ۱۲
ف۲۷ — امور جمع امر ۱۲
ف۲۸ — تشکیک شك کردن ۱۲
ف۲۹ — مستلزم لازم کننده ۱۲

تشکیک در هر پشم میباشد وفرق میان ماهوت وشال ترمه وعباکه از سنی میخرند ویرکی که از کرها میخرند نیست واین واضح است س پارچه پشم مجهول الحال اگر از دست مسلم گرفته شود نماز بان صحیح است یا نه ج همینکه از اثنا عشری باشد و خودش دران نماز کند یا اینکه بگوید که درین لباس نماز بکن یا درین پشم ترتیب آثار ماکول اللحم بکند پس حق جواز اعتماد بران است وزیاده بران تفحص لازم نیست وا درو وقتی است که در پشم شک شود از جهت ماکول اللحم بودن ونبودن واما از جهت طهارت وغصبیت پس بی اشکال اصل طهارت وید مسلم کافی است س در ماهوت ونحو آن که میگویند که احتمال دارد که از حیوان غیر ماکول اللحم باشد نماز در وچه صورت دارد ج در ماهوت ونحو آن که محل استعمال مسلمانان است که می پوشند ودران نماز میکنند نماز با او صحیح است واحتمال مذکور از وسواس است بلی احوط در هر چیزے که احتمال بطلان نماز دران میرود اجتناب است هرگاه منجر بوسواس نشود س ماهوت ودیگر پارچهای صوف وپشم که در هندوستان از ملك نصاری میآید وکافر ومسلم آنرا در هند میفروشند آنرا از دست کافر یا مسلم خریدن وپوشیدن ودران نماز گذاردن جائز است یا نه ج همه اینها ضرر ندارد چه از مسلم وچه از کافر وپشم وصوف دخلی به لحم وجلود ندارد س هل تبطل الصلوٰة مع الشك فی کون الشیٔ من اجزاء غیر ماکول اللحم ام لا وعلی الاول فما تقول فی الماهوت هل هو من المشکوك کی تبطل الصلوٰة فیه ام لا ج اما حکم المسئلة الاولی فهو انه ان کان الشیٔ المشکوك من اللباس او جزء من اللباس فمع الشك تبطل الصلوٰة فیه وان کان غیر اللباس وغیر جزء اللباس فلا باس به سواء کان محمولاً او ملصقاً باللباس فیشترط فی کل لباس تلبسه حال الصلوٰة احراز عدم کونه من مالا یؤکل لحمه نعم لو احرزت ذلك ولکن تشك ان ما مع اللباس ملصقاً به مما لا یؤکل لحمه ام لا او تشك ان ما مع المصلی مما حمله المصلی کقبضة السکین مما لا یؤکل لحمه ام لا فلا باس عملاً

ف۱ لر دو قوم مرجهال
ف۲ صحرانشین عجم ۱۲
ف۲ واضح روشن وظاهر ۱۲
ف۳ اثنا عشری یعنی شیعه که قائل به دوازده امام باشد ۱۲
ف۴ ترتیب آثار یعنی نشان وعلامت حلال گوشت دران ظاهر کند ۱۲
ف۵ تفحص جستجو ۱۲
ف۶ ید یعنی دست ومسلم مسلمان ۱۲
ف۷ ماهوت پارچه بافته
ف۸ منجر کشیده شده ۱۲
ف۹ صوف از قسم پشم
ف۱۰ لحم گوشت وجلود جمع جلد پوست ۱۲
ف۱۱ ماکول اللحم حیوان حلال گوشت ۱۲
ف۱۲ علی الاول ای بنا بر بطلان ۱۲
ف۱۳ ماهوت انات
ف۱۴ مسئلة الاولی یعنی مع الشك فی کون الشیٔ الآخره ۱۲
ف۱۵ لا باس یعنی
ف۱۶ محمول یعنی همراه مصلی وملصوق چسپیده ۱۲
ف۱۷ احراز نگاه داشتن ۱۲
ف۱۸ قبضه دسته وسکین کارد ۱۲




فی الاول بقاعدة انّ الشّك فی شرط الصّلوة یوجب الشك فی المشروط وفی الثانی
الی استصحاب جواز الدّخول فی الصّلوة قبل اللّصوق وقبل الحمل فتامّل جیّداً واما
الماهوت فهو اوّلاً لا بعد الفحص التّام من المتدیّنین المعتمدین المقیمین المتوطنین فی
تلك البلدان مدّة مدیدة لیس مشكوكاً كما كتب الینا جمع من التّجار واخبرنا جماعة
من الاخیار بل عن بعضهم انّ الماهوت لا یحصل الّا من شعر الغنم بل ولا من
شعر مطلق الغنم بل خصوص الاصفر بل فی زمان الشّیخ المرحوم مرتضی الانصاری
اعلی الله مقامه ایضاً اخبره اعلی الله مقامه ایضا جماعة بانّ هذا الاحتمال فی
الماهوت وسوسة محضة لانّه اعلی الله مقامه كان اوّل مستشكل فی ذلك
حتی اطال البحث فیه الی اسبوع ثمّ اطمانّ بذلك ولبسه فی الصّلوة ولم یمنع النّاس
وثانیا لو بنینا علی ذلك لكان اللّازم علینا عدم لبس كلّما هو من الشّعر مثل البرك
والعباء من السّامرة وغیرها لانّ هذه كلّها تخرج من ید العامّة ومذهبهم
جواز اكل كلّما دبّ ودرج فی الارض فكیف لا تشكّ فی عباء السّامرة وبرك الالواد
وتشك فی الماهوت مع انّ شغل الكفّار فی امثال ذلك اضبط حذرا من ان لا
یرغب الیه النّاس فی البیع والشّراء كما اخبرنا بذلك ایضاً جمع من التّجار المتدیّنین
مع انّ من قدیم الازمان كانوا یستعملون الماهوت وهم كانوا ازهد واورع منّا
بمراتب شتّی وثالثاً انّ التّحقیق انّ ید المسلم علم شرعی كاف فی تشخیص ما لا یوكل
لحمه وما توهّمه بعض القاصرین فی الفقه بانّ حجّیة الید انّما هو فی خصوص النّجاسات
والطّهارات لا مطلقاً غلط جزماً اذ كما انّ السّیرة دلّت علی حجّیة قول ذی الید
فی الطّهارة والنّجاسة دلّت فی غیرهما ایضاً الا تری انّه لو اخبر البایع بانّ هذا
الحجر هو ربع المثقال او مثقال او منّ او منان یجوز للمشتری الاعتماد بقوله
انّه یشترط العلم بالثّمن والمثمن الا تری انّه لو صرت ضیفاً لمسلم فجاء بلحم تشكّ
انّه من ماكول اللّحم اولا لكنت تاكل كما لو شككت انّه من المذكّی اولا لكنت تاكل
فكما انّ الید دلیل فی كونه من المذكّی مع القطع بانّه ممّا یؤكل لحمه كذلك دلیل

فی کونہ مما یؤکل لحمہ مع القطع بانہ قد ذکی وکان حمل قول المسلم و فعلہ علی الصحۃ وقولہ
تعالی قولوا للناس حسنا دلیل فی الثانی کذلک دلیل فی الاول فتامل جیدا **س**
اگر چیزی مشتبہ شود کہ از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم نماز بان صحیح است
یا نہ **ج** هرگاہ جلد ملبوس باشد ویا از شعر و وبر مشتبہ و لباس درست کنند
دران جلد و لباس نماز صحیح نیست واما اگر مثل مو و کرک واستخوان باشد کہ در بدن
ولباس مصلی چسپیدہ باشد ضرر ندارد بلکہ هرگاہ احتمال جزء نجس العین نیز برود
ضرر ندارد **س** چہ میفرمایند در استعمال لباس حریر از برای مردان
ج جائز نیست از برای مردان پوشیدن لباسی کہ از حریر محض باشد در
حال اختیار بلی جائز است پوشیدن آن در حال ضرورت مثل برودت هوا کہ
در ترک پوشیدن آن خوف هلاک یا حدوث مرض باشد و همچنین بجهت دفع
شپش و در حال حرب پس در غیر موارد مزبورہ پوشیدن حریر خالص حرام و نماز
دران نیز باطل است **س** هرگاہ لباس حریر بقدر ما لا یتم بہ الصلوۃ باشد چون
عرقچین ونحو آن استعمال آن جائز است در حال صلوۃ و غیر صلوۃ یا نہ **ج** اقوی
جواز استعمال مثل عرقچین و کمربند و بند زیر جامہ و شال کمر ونحو آنکہ تمام حریر باشد
چہ در نماز وچہ در حال غیر نماز ولکن احوط واولی ترک استعمال آن میباشد خصوص
در حالت صلوۃ **س** استعمال حریر مخلوط غیر خالص جائز است یا نہ **ج**
هرگاہ مخلوط شود بچیزی کہ نماز دران جائز باشد چون پنبہ و مو ونحو آن
پس جائز است بشرطیکہ مخلوط قدری باشد کہ مستهلک در حریر نشود و هرگاہ
خلیط نمایند حریر را بغیر یکہ نماز در او جائز نباشد چون مفتول طلا یا موی
حیوان غیر ماکول اللحم پس نماز دران باطل و پوشیدن آن نیز جائز نیست
س هرگاہ لباسی درست نمایند کہ بعض آن از پنبہ و بعض آن از حریر
محض چون آستین پیراهن و دامن قبا نماز دران صحیح است یا نہ **ج** احوط بلکہ
اقوی ترک آن و بطلان نماز در چنین ثوب میباشد اگر بہ خیاطہ وصل نمایند

بخلاف آنکه جامه را ببافند از حریر محض و غیر حریر محض که پهلوی هم بافته شود ولکن
تار و پود هر یک از جنس خود باشد در این صورة اقوی جواز و احوط ترک است از
جهت خلاف فاضل هندی اعلی الله مقامه س استر قبا را حریر قرار دهند جائز است
یا نه ج لباسیکه استر آن حریر خالص باشد حرام است استعمال آن و نماز در ان نیز
باطل است چنانچه جائز نیست قرار دادن لباس حریر را بین استر و ابره بلی هرگاه بین
استر و ابره بجای پنبه پیله کج بگذارند ظاهراً عیب ندارد س هرگاه لباس حریر
مخلوط بنخ از کثرت استعمال نخهای آن برود و ابریشم و کج آن باقی بماند نماز در ان چه
صورت دارد ج هرگاه نخ از جمیع لباس رفته باشد اجتناب از ان لازم است و هرگاه از
بعض آن برود چون آستین و دامن مثلاً پس اقوی جواز استعمال و صحت نماز در آن
است و احوط اجتناب است س هرگاه شخص لباسش منحصر باشد بحریر و لباس
دیگر نداشته باشد بهمین لباس حریر نماز کند یا عاریاً یعنی برهنه نماز نماید ج در صورت
دوران اقوی اختیار نماز است عاریاً مگر آنکه در کندن آن خوف هلاکت نفس
باشد بجهت سرما یا گرما و یا باعث طول مرض شود که در این صورت با همان لباس
حریر نماز کند چنانچه هرگاه امر دائر شود بین نماز در لباس نجس و یا در حریر لازم
است اختیار نماید نماز در لباس نجس را و چنانچه اقوی اجتناب است از لباس مشتبه
بحریر س خنثی میتواند با لباس حریر نماز بکند یا نه ج خنثی مشکل مشکل است
بلکه حکم خنثی مشکل حکم مردان است در عدم جواز لبس حریر و نماز در ان علی الاحوط
و اما علی الاقوی پس جائز است و نماز در ان نیز صحیح است س هرگاه شخص
جهلاً یا از روی نسیان نماز در لباس حریر نماید و بپوشد و یا آنکه مجبور باشد
و نماز کند نماز او صحیح است یا نه ج هرگاه جاهل باشد بحکم حریر که حرمت لبس
باشد پس معذور نیست مگر جاهل قاصر و اما جاهل بموضوع که حریر بودن
لباس باشد و ناسی حریر بودن و یا مثل حکم حریر که نسیانش از روی تسامح نباشد
و همچنین مجبور پس معذورند علی الاقوی هر چند احوط اعاده است خصوصاً

ف ۱ ابره یعنی پائین و ابره یا پهلوی شی ۱۲
ف ۲ پیله بکسر بای فارسی یعنی ابریشم کج قسمی از ابریشم ۱۲
ف ۳ نخ یعنی ریسمان و رشته از پنبه ۱۲
ف ۴ منحصر یعنی موقوف ۱۲
ف ۵ دیگر لباس نباشد تا آن را بپوشد ۱۲
ف ۶ عاریاً یعنی عریان ۱۲
ف ۷ اتیان یعنی آمدن ۱۲
ف ۸ دوران یعنی دائر بودن ۱۲
ف ۹ نفس یعنی جان ۱۲
ف ۱۰ طول یعنی دراز ۱۲
ف ۱۱ مشتبه یعنی مشکوک ۱۲
ف ۱۲ خنثی آنکه علامت زن و مرد هر دو داشته باشد و خنثی مشکل آنکه زن و مرد بودنش معلوم نشود ۱۲
ف ۱۳ جهلاً یعنی نادانسته ۱۲
ف ۱۴ نسیان یعنی فراموشی ۱۲
ف ۱۵ لبس یعنی پوشیدن ۱۲
ف ۱۶ مجبور یعنی ناچار ۱۲
ف ۱۷ قاصر آنکه در تحصیل حکم مقصر نباشد ۱۲
ف ۱۸ جاهل بموضوع یعنی نادانندهٔ آن شی را ۱۲
ف ۱۹ ناسی فراموش کننده ۱۲
ف ۲۰ تسامح بی توجهی و بی‌پروائی ۱۲
ف ۲۱ اعاده دوباره بعمل آوردن ۱۲

هرگاه لباسش منحصر بحریر باشد و ساتری غیر آن نپوشیده باشد س جز منفرد نماید نماز در لباسیکه سنجاف آن از حریر خالص باشد ج اقوی جواز استعمال چنین لباس و عدم منع از سنجاف نمودن بحریر است مطلقا بشرطیکه از صدق سنجاف بیرون نرود و لیکن احوط آنست که زیاده از چهار انگشت مضمومه بلکه مفرج نباشد و الله العالم س لباسیکه بران از ابریشم یا کلابتون کاری کرده باشند استعمال آن در صلوة جائز است یا نه ج ضرر ندارد و الله العالم س هرگاه شك شود در لباس حریر که آیا خلط آن بما یصح الصلوة است یا غیر آن نماز در او چه صورت دارد ج اقوی اجتناب از آن است بجهت علم بتحصیل شرطیت س استعمال لباس کچینه چه صورت دارد ج کج در حکم ابریشم است بلکه در لسان شرع کج و ابریشم متحد است س نشستن بر فرش حریر جائز است یا نه ج حرام نیست افتراش بحریر و نشستن بران و تکیه نمودن بران و همچنین پیچیدن حریر را بنحو و بطوریکه صدق لبس ننماید پس اگر بعنوان حرمت است پوشیدن نسبت بسائر استعمالات س استعمال فرش زربفت و نشستن بر روی زین که زر و کش آن طلا باشد جائز است یا نه ج اقوی جواز افتراش بطلا و جلوس بر فرش طلا است هرچند احوط اجتناب است از استعمال طلا مطلقا مگر در صورت محمول که مذکور شد س پوشیدن لباس طلا در نماز و غیره جائز است یا نه و فرقی در طلائی خالص و ممزوج میباشد یا نه ج استعمال لباس طلا مطلقا حرام است و نماز در آن جائز نیست چه خالص باشد باین نحو که لباسی درست کنند که تار و پودش جمیعا طلا باشد و چه ممتزج باشد بچیز دیگر نماز در آن جائز باشد و یا مرکب نمایند بچیز دیگر نماز در آن جائز نباشد مثل اینکه لباس درست نمایند از مفتول طلا و مفتول نقره و یا آنکه لباس بافته شود از مفتول بطلا و ابریشم که در جمیع صور مسطوره نماز در آن باطل است چه آنکه بقدر ساتر باشد یا کمتر از آن و چه آنکه عورت مستور بلباس طلا باشد و یا آنکه عورت مستور باشد به لباسیکه نماز در آن جائز باشد و لباس طلا یا ممزوج بطلا را فوق آن پوشیده باشد س

هرگاه لباس را روکش بطلا کرده باشند استعمال آن جائز است و نماز در آن صحیح است
یا نه ج اگر صدق نماید که تزیین بطلا نموده و نماز در آن نموده حرام است و نماز
در آن باطل است و اگر نحوی باشد که جزء لباس نباشد بلکه داخل در محمول باشد
چنانچه در بعضی از لباس مشاهده شده پس ضرر ندارد س بر سر نهادن
کلاه مطلا که در هند بر تارهای مطلا بر پارچه ریسمانی میسازند جائز است
یا نه ج جائز است اگر آب طلا باشد و اگر بمفتول عین طلا یا بورق عین طلا بافته
شده یا ساخته شده باشد حرام است والله العالم س پهنک طلا و زنجیر
و پولک طلا در لباس باشد جائز است استعمال آن و نماز با آن صحیح است یا نه ج
اقوی عدم جواز استعمال و بطلان نماز است در لباسیکه پهن آن مفتول طلا
باشد و همچنین در زنجیره و پولک و نحو آن حتی بند زیر جامه که در سر آن کلاتون
طلا بکار برده باشند نه مطلا اقوی اجتناب است س شمشیر یکه دسته آن
طلا باشد یا مطلا باشد در نماز ضرر دارد یا نه ج ضرر ندارد داشتن شمشیر
و اسلحه دیگر که دسته آن طلا و یا مطلا باشد در نماز بلکه ضرر ندارد داشتن ساعتی
که زنجیر و قاب آن طلا باشد بشرطیکه قاب ساعت متصل بساعت باشد
نه منفصل که ساعت در آن گذاشته شود و صدق ظرف نماید و نحوی نباشد
که زینت مرد بطلا باشد بلکه زینت ساعت بآن باشد س سر یراق اسب
که معروف است و آن عبارت از لجام و زین اسب است هرگاه از طلا یا نقره
درست نمایند جائز است یا نه ج اقوی جواز است چه از طلا باشد و چه از نقره
هرچند صاحب مقامع اعلی الله مقامه طلا جائز ندانسته اند بسبب جمود بر روایت
و در نقره نیز منع نموده اند و لکن اقوی جائز است در هر دو صورت خصوص در
نقره بسبب اولویت قطعیه س نماز در انگشتر طلا در حق مردان چه صورت
دارد ج اقوی در انگشتر طلا و نحو آن حرمت است و بطلان نماز است س
انگشتر مطلا و نحو آن از برای مردان چه صورت دارد ج اقوی جواز و احوط

ف۱ ـ روکش یعنی از بالا کار کرده ۱۲
ف۲ ـ صدق صادق بودن ۱۲
ف۳ ـ تزیین زینت کرده شده ۱۲
ف۴ ـ محمول برداشته شده ۱۲
ف۵ ـ مطلا آنکه کار طلا داشته باشد ۱۲
ف۶ ـ ریسمانی رشته از پنبه ۱۲
ف۷ ـ پهنک و زنجیره و پولک کلابتون
ف۸ ـ دستاره و امثال آن ۱۲
ف۹ ـ بند زیر جامه یعنی ازار بند
ف۱۰ ـ کلابتون تار طلا ۱۲
ف۱۱ ـ مصلی نماز کننده ۱۲
ف۱۲ ـ اسلحه سلاح و آلات جنگ
ف۱۳ ـ قاب ظرفیکه ساعت در آن باشد
ف۱۴ ـ متصل پیوسته ۱۲
ف۱۵ ـ یراق ساز اسب ۱۲
ف۱۶ ـ مقامع نام کتابی
ف۱۷ ـ جمود یعنی ایستادگی ۱۲
ف۱۸ ـ اولویت قطعیه ۱۲
ف۱۹ ـ مطلا یعنی از بالا کار طلا داشته باشد و مسئله اصل طلا و جواز انگشتر مطلا در آخر این کتاب در ملحقات نوشته شده است ۱۲

احتناب از آن است س انگشتر آهنی یا برنجی یا از سُرب و مس پوشیدن و در آن
نماز کردن جائز است یا حرام یا مکروه ج مکروه است نه حرام س پوشیدن لباسیکه رواج آن در میان کفار باشد مثل کلاهی که نصاری میپوشند جائز است
یا نه ج جائز است ولکن تشبیه بکفار خوب نیست لانّ من تشبه بقوم فهو منهم
س هرگاه شخص لباس طاهرش مشتبه شود بد و جامه یا سر جامهٔ
نجس مثلاً چگونه نماز کند ج در همه آنها نماز بخواند و اگر عکس آن باشد که یک
جامهٔ نجس مشتبه شود بد و جامه یا سه جامهٔ پاك پس در این صورت دو نماز در
دو جامه کافی است و امّا هرگاه دو جامه دارد که یکی نجس و دیگری طاهر و مشتبه
شوند پس باید در هر یك نماز علیحده بخواند پس در نماز صبح مثلاً دو نماز بجای
آورد در دو جامه و در مثل نماز ظهر و عصر مثلاً جائز است که در هر یك از دو
جامه نماز ظهر و عصر را باهم بکند و بعد در جامهٔ دیگر نماز ظهر و عصر را بجا آورد
ولکن اولی آنست که در هر یك از دو جامه نماز ظهر را بجا آورد و بعد از آن شروع
بنماز عصر در هر یك از دو جامهٔ دیگر بکند بلی اتیان بنماز ظهر در جامهٔ و عصر را
در جامهٔ دیگر ترك نماید س آب دهن و شیر گربه در لباس مصلی مانع از صلوة
هست یا نه ج با بقاء رطوبت مانع است چون جزء حیوان غیر ماکول اللحم است
و امّا در صورت جفاف و خشکی بجو یکه عینش نماند اگرچه اثرش بماند پس اقوی
صحت صلوة با اوست س بر شخص لازم است خریدن لباس بجهت ستر در نماز یا نه
ج حکم تحصیل لباس از جهت خریدن و قبول صلح و عاریه و هبه نمودن مثل
تحصیل آب و خاك است که بحسب اختلاف احوال و اشخاص مختلف میشود که
بسا میشود که بر شخصی واجب میشود خریدن لباس بهزار تومان و بر شخصی
لازم نیست خریدن آن بیك قران مثلاً چنانچه در بحث تیمم گذشت بلی هرگاه امر
دائر شود میان خریدن آب بجهت وضو و غسل یا بودن خاك و خریدن لباس
بجهت ستر پس تحصیل ساتر مقدم است و امّا هرگاه خاك نباشد بجهت تیمم

ولـ لانّ من تشبه بقوم فهو منهم
ـ مشتبه
ـ عکس
ـ اتیان
ـ مانع
ـ یا نه
ـ و امّا
ـ صحت
ـ ستر
ـ تحصیل
ـ از جهت
ـ عاریه
ـ آب و خاك
ـ و غسل و تیمم
ـ قران
ـ مقدم اقول

وامر دائر شود بین خریدن خاك وخریدن لباس خاك مقدم است **س** لباس ومکان یا هرچیزی که مظنهٔ غصب وحرمت دران باشد نه یقین استعمال کردن آن ونماز کردن دران جائز است یا نه وبعد اگر یقین بغصب یا حرمت حاصل شد اعادهٔ اعمال در وقت وقضا در خارج وقت لازم است یا نه **ج** مظنه بغصب حجت ومعتبر نیست اگر در ید مسلم باشد وتا دو شاهد عادل شهادت ندهند بر غصب مظنه حجت نیست واگر بعد یقین شود به غصب و حرمت ضرر ندارد واعاده وقضا نمیخواهد **س** لباس که اجرت دوخت آن نداده باشند بوجه نقل وحرکت از ملکی بملکی دیگر وغیر آن پوشیدن ونماز کردن دران جائز است یا نه **ج** اگر عینی از خیاط در لباس نباشد ومجرد حق خیاطه باشد ضرر ندارد نماز دران لباس وهمچنین اگر اجرت بنا وکاتب وساعت ساز وپر کردن حوض از آب مالك یا غیر ندهند که درینصورت همه باعث غصب نمیشود **س** در جوراب ساق کوتاه نماز خواندن چه صورت دارد وساق کدام است **ج** مکروه است ومبطل نیست ومحل نزاع جائی است که هیچ چیز از ساق را نپوشاند پس اگر قدری از ساق را بپوشد هرچند بسیار کم باشد چنانچه اغلب جورابها چنین است کراهت نیز منتفی است بلی محل کراهت مثل پاپوش قدیم زنها است وساق منتهی میشود بقوزك پا **س** جوراب نجس بپائی شخص است نماز میکند نماز او چه صورت دارد **ج** ضرر ندارد **س** کمربندی که درست مینمایند از پوست کوك در کمر مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه **ج** اقوی بطلان است وهمچنین است هرگاه کمربندی از مو وکرك روباه وگرك ونحو آن درست نمایند که نماز با او باطل است **س** اگر قبائی نجس را تر کرده در جیب بگذارند یا کتاب نجس را یا هرچیز نجسی را اگر حامل باشد نماز بان صحیح است یا نه **ج** حمل نجس ضرر ندارد وهمچنین متنجس اگرچه ما یتم فیه الصلوة باشد **س** محمول النجس در نماز مضر است یا نه **ج** اقوی آنست که محمول نجس ضرر ندارد هرچند بقدر

غصب وغیره
ف ۱ مظنه گمان ۱۲
ف ۲ اعاده از سر نو کردن ۱۲
ف ۳ اعمال جمیع عمل ۱۲
ف ۴ خارج وقت ای در غیر وقت ۱۲
ف ۵ حجت سند ۱۲
ف ۶ اجرت مزد ودری ۱۲
ف ۷ نقل وحرکت یعنی سفر وغیره ۱۲
ف ۸ عین یعنی اصل چیز ۱۲
ف ۹ خیاط درزی ۱۲
ف ۱۰ مجرد محض وفقط ۱۲
ف ۱۱ خیاطه دوخت ۱۲
ف ۱۲ بنا معمار وکاتب نویسنده ۱۲
ف ۱۳ صور صورت ها ۱۲
ف ۱۴ جوراب پاتابه ۱۲
ف ۱۵ اغلب اکثر ۱۲
ف ۱۶ منتفی یعنی نیست ونابود ۱۲
ف ۱۷ منتهی یعنی انتها ۱۲
ف ۱۸ قوزك پا یعنی استخوان برآمدهٔ فوق پاشنهٔ پا ۱۲
ف ۱۹ کرك بضم کاف وسکون راء مهمله
ف ۲۰ حامل بردارنده ۱۲
ف ۲۱ حمل با ...
ف ۲۲ ...
ف ۲۳ ... ما یتم فیه الصلوة ...
ف ۲۴ ...
ف ۲۵ ... ۱۲



سائر باشد لکن احوط در حمل خود بخس و متنجسیکه بقدر ما یتم به الصلوة باشد اجتناب است س عین نجاست اگر محمول باشد در صلوة چه حکم دارد در حالیکه تعدّی در لباس و بدن مصلّی نماید ج ضرر ندارد بشرط عدم تعدّی و عدم عفو و اصق

س حمل اجزای حرام گوشت در نماز چه صورت دارد ج اگر آن جزء محمول اصلا بلباس و بدن مصلی باشد چون موی گربه مثلا نماز دران باطلست و اگر ملاصق نباشد مثلا اینکه در کیسه و جوف قلمدان و نحو آن باشد که در جیب مصلی باشد مثلا ضرر ندارد س اگر حیوان غیر ماکول اللحم صاحب نفس سائله نباشد نماز خواندن در جزء آن چه صورت دارد ج هرگاه این حیوانیکه نفس سائله ندارد صاحب گوشت باشد چون بعضی از اقسام ماهی حرام گوشت و مار بنا بر اقوی که معلوم نیست که مار صاحب نفس سائله میباشد پس اقوی جواز نماز است دران و احوط اجتناب است از اجزائی آن در حال نماز و امّا اگر صاحب گوشت نباشد چون پشه و شپش و زنبور و مگس عسل و نحو آن پس ضرر ندارد و بنا برین بودن شمع و موم عسل و خود عسل با مصلّی ضرر ندارد س هرگاه اجزای حیوان جلّال و حیوانیکه موطوئه انسان واقع شود با نمازگذار باشد نمازش صحیح است یا نه ج در وجوب اجتناب در نماز از اجزائی حیوان غیر ماکول اللحم فرقی نیست بین انکه حرمت اکل لحم ذاتی و بالاصالة باشد و یا انکه عرضی باشد چون موطوئه انسان و جلّال پس نماز با اجزای آن نیز باطل است

س اجزای میتهٔ ماکول اللحم که محکوم بطهارت است شرعاً غیر از مو و کرک چون شیر پستان میته و انفحه که پنیر مایه باشد که از برّه مرده بردارند هرگاه با مصلّی باشد نمازش صحیح است یا نه ج اقوی آنست که میته تمام آن یا بعض آن که انما تحله الحیوة باشد و مستثناة نباشد و ملصق بلباس یا بدن باشد درین وقت باشرائط متقدمه ثلاثه نماز باطل است و الّا نماز صحیح است بلی بعضی از سادات مجتهدین حکم بر بطلان نماز کرده اند در اجزای

ف ۱ ساتر یعنی پوشنده ۱۲ ف ۲ تعدّی یعنی سرایت و تجاوز ۱۲ ف ۳ مصلّی نمازکننده ۱۲ ف ۴ عفو یعنی نجاستیکه عفو ازان در نماز است ۱۲ ف ۵ ملاصق چسبنده ۱۲ ف ۶ جوف یعنی اندرون ۱۲ ف ۷ غیر ماکول اللحم یعنی حرام گوشت ۱۲ ف ۸ نفس سائله یعنی خون جهنده و روان ۱۲ ف ۹ شپش کرم بدن انسان ۱۲ ف ۱۰ مگس عسل شهد ۱۲ ف ۱۱ مصلّی نمازکننده ۱۲ ف ۱۲ اجزا جمع جزء ۱۲ ف ۱۳ جلّال نجاست خوار ۱۲ ف ۱۴ موطوئه وطی کرده شده ۱۲ ف ۱۵ اکل یعنی خوردن ف ۱۶ ذاتی و بالاصالة ۱۲ ف ۱۷ عرضی ۱۲ ف ۱۸ میته ۱۲ ف ۱۹ محکوم ۱۲ ف ۲۰ کرک ۱۲ ف ۲۱ انفحه ۱۲ ف ۲۲ برّه بچه ۱۲ ف ۲۳ ما تحله الحیوة یعنی ف ۲۴ مستثناة ف ۲۵ ملصق چسبیده ۱۲ ف ۲۶ متقدمه ف ۲۷ بعضی ف ۲۸ سادات ف ۲۹ بطلان باطل شدن ۱۲



میته هرگاه در شعر و عظم و فرمودند اقوی بطلان نماز است زیرا که تلا زمی بین طهارت و عدم صحت صلوٰة دران نیست و مانعیت آن از جهت جزء میته است و آنچه بسبب روایات خارج شده مثل شعر و عظم است و باقی داخل در اطلاق نفی میباشد **س** اجزای انسان هرگاه با مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه **ج** اجزای انسان یکر تبه ملاحظه میشود نسبت بخود شخص پس شکی نیست در صحت نماز با اجزای طاهره آن چون مو و ناخن و عرق و آب دهن و ودی و مذی و نحو آن و دندان خود هر چند با او گوشت نیز باشد پس هرگاه انگشت کسی بریده شده باشد و با خود او باشد ضرر ندارد چنانچه شکی نیست در بطلان نماز در اجزائی که نجس باشد چون بول و منی و خون و غائط بشرط سرایت نجاست بلباس یا بدن و مرة ملاحظه میشود نسبت بغیر خودش و این نیز در مثل مو و عرق و ناخن و آب دهن و نحو آن ضرر ندارد هر چند مثل شیر زن باشد اگرچه شیر دختر باشد پس گیسوی عاریه که زنها وصل بموی خود مینمایند نماز با آن ضرر ندارد و پوشاندن آن موی عاریه نیز لازم نیست و اما مثل دندان و انگشت و نحو آن اقوی صحت نماز است هر چند احوط اجتناب است **س** دندان شکسته یا استخوان بی گوشت و یا با گوشت و یا گوشت بی استخوان یا ریزه های ناخن یا موی تراشیده از خود مصلی یا دیگر انسان یا از حیوان غیر ماکول اللحم خواه نفس سائله داشته باشد یا نداشته باشد اگر با مصلی باشد نماز صحیح است یا نه **ج** اما انسان ضرر ندارد اجزای او که غیر نجس باشد و غیر ماکول اللحم که نفس سائله نداشته باشد نیز ضرر ندارد و اگر داشته باشد ضرر دارد **س** چاقو که دسته آن صدف باشد و لؤلؤ هرگاه با مصلی باشد چه صورت دارد **ج** نماز با اینها صحیح است و قول ببطلان ضعیف است و دعوی سیرهٔ قطعیه بر جواز صدف و مروارید شده است بلکه آیهٔ شریفه و تستخرجوا منها حلیة تلبسونها نیز شاهد گرفته اند **س** اگر بوتام صدف در قبا و ختر باشد نماز در آن صحیح است یا نه **ج** تکمه و بوتام صدف در نماز و غیر آن ضرر ندارد **س** محمول طلا در نماز چه



صورت نمازدج جائز است حمل طلا چه در نماز باشد و چه در غیر آن خواه مسکوک باشد
یا غیر مسکوک بلکه هرگاه با زنجیر بافته از مفتول طلا زائد از ساتر عورت نیز با مصلی باشد
نمازش صحیح است وانچه ممنوع است آنست که لباس یا جزء لباس یا مثل جزء باشد یا
زینت مرد بطلا صادق باشد س دعائیکه کافر وارضی نوشته باشد و با شخص باشد
نماز با او صحیح است یا نه ج دعائیکه کافر بنویسد و مسلمان با خود داشته باشد ضرر
بنماز ندارد س سکهٔ انگریزی و غیر آن که بران تصویر انسان نقش است اگر با نمازگذار
باشد در حال صلوة نماز با آن صحیح است یا نه ج ضرر ندارد که تصویر ناقص است س
مراد از عورتین که ستر آن لازم است در نماز کدام است ج در بحث تخلی بیان شد
که عورت مردان همان قبل و دبر است که مراد از قبل نفس ذکر و بیضتین و دبر نفس
مخرج یعنی محل خروج غائط است پس عجان که مابین ذکر و مخرج است و همچنین
الیتان که دو برآمدگی طرفین مقعد است و عانه که محل روئیدن مو است که ظاهرا
می نامند داخل در عورت نیست بنابر مشهور و دو قول دیگر در تحدید عورت
مستفاد میشود از علماء یکی انکه عورت عبارت از ناف است تا زانو دیگر آنکه عورت
از ناف است تا ساق و مختار همان قول مشهور میباشد هرچند عمل بمقتضای دو قول
موافق باحتیاط است خصوص قول ثانی واما عورت زنان در حال صلوة پس
جمیع بدن او میباشد چه ظاهر آن و چه باطن آن مگر صورت و کفین تا زندین
و قدمین تا ساقین و مراد از صورت که کشف آن بر زن مضر بصحت نماز نیست
در حال نماز آن مقداری است که شستن آن در وضوء واجب ست پس زائد برین
مقدار را لازم است ستر نمودن بلکه بعضی از مواضعیکه لازم است شستن آن در
وضوء واجب ست ستر آن روی من باب المقدمة پس معلوم شد که لازم است بر
زن پوشانیدن گوش و موی سر و مراد از کفین درین مقام از سر انگشتان تا زند است
که آن محل اجتماع استخوان ساعد و کف است و مراد از قدمین نیز از سر انگشتان
تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم است پس اینمقدار از کف و قدم مکشوف بودن

آن مضر نیست در نماز هرچند احوط ستر باطن قدمین است چنانچه احوط از آن
ستر جمیع بدن است غیر مواضع سجود **س** پوشیدن حجم نیز واجب است چون
پوشاندن بشره یا نه **ج** احوط پوشانیدن حجم است چنانچه شکی در وجوب پوشانیدن
بشره نیست بقسمیکه رنگ آن تمیز داده نشود و چنانچه احوط پوشانیدن ساق
است که از تحت زیرجامه نمودار میشود **س** در وجوب ستر عورت فرقی بین
وجود ناظر محترم و عدم آن میباشد یا نه **ج** فرقی نیست بین وجود ناظر محترم
و عدم آن پس هرگاه در ظلمت و تاریکی باشد و یا آنکه در موضعی باشد که قاطع باشد
که ناظر محترم نباشد باز لازم است که ستر نماید آن مقداریرا که ذکر نمودیم در
مرد و زن **س** پوشاندن بواطن وانچه که زینت زنان محسوب شود لازم است
یا نه **ج** پوشاندن بواطن چون دندان و زبان و همچنین چیزی که از زینت دود
و یا وابرو و سر حساب شود چون خطاط و وسمه و نحو آن لازم نیست حتی موی
عاریه که وصل بموی خود نماید هرچند ناظر محترم موجود باشد **س** ستر
عورت بچه نحو متحقق میشود **ج** تحقق ستر عورت باین نحو است که هرگاه در انجا
ناظر محترمی باشد و موانع رویت منتفی باشد و نظر نماید بطریق متعارف
رویت متحقق نشود بلکه اقوی اکتفاء بقدریست که عرفاً بگویند ستر نموده
س ستر عورت از جانب تحت نیز لازم است یا نه **ج** لازم نیست زیرا که ستر
عرفی بپوشیدن جانب پیش و عقب حاصل میشود پس هرگاه کسی عبائی یا
پیراهن عربی بپوشد و نماز نماید ستر حاصل است هرچند ستر از جانب تحت نشده
باشد بلکه بپوشیدن شلوار و ستر عورت بر نحو آن معهود نبوده در خصوص اعراب
بلی هرگاه فرض شود که کسی ایتان بنماز نماید در بالای سقف و از آن سوراخی باشد
بسمت تحت و این شخص نیز بطوری بایستد که عورت آن مقابل آن سوراخ باشد
و در پائین نیز ناظر محترم باشد که نظر نماید در اینصورت اقوی لزوم ستر است
از جانب تحت نیز **س** دختر نابالغه و کنیز در لزوم ستر در حکم زن میباشند یا نه

ج کنیز هرگاه بعضی از آن آزاد باشد در جمیع احکام ستر مثل زنان است و اما دختر غیر بالغه و کنیزی که هیچ آزاد نشده باشد پس لازم نیست ستر راس بر تنهائی که غیر از سر لازم است پوشاندن آن و هرگاه فرض شود بلوغ دختر در اثنائی نماز و یا آزاد شدن کنیز تمام و یا بعض آن در اثنائی نماز پس واجب است ستر آن فوراً س شرطیت وجوب ستر مختص بیومیه است یا آنکه در جمیع صلوة ثابت است ج مختص بنماز یومیه نیست بلکه در جمیع نمازهائی واجب چه یومیه باشد و چه غیر آن حتی در قضائی اجزای منسیه و صلوة احتیاط و نحو آن و چه نافله حتی در نماز میت علی الاحوط بلی در خصوص سجده سهو مضائقه نیست حکم بعدم لزوم و همچنین سجده تلاوت پس سجده سهو با عدم مستوریت صحیح خواهد بود س هرگاه ضعیفه شوهر خود را داخل در جامه خود نماید که هر دو مستور باشند از ناظر نمازش صحیح است یا نه ج اقوی فساد نماز و بطلان آن است زیرا که ستر بالنسبت بخود شوهر متحقق نشده و گذشت که در ناظر فرقی بین محترم و غیر آن نیست بلکه لزوم ستر واجب تعبدی است س لزوم ستر در نماز از خود مصلی لازم است که هرگاه در بعض حالات نماز رویت عورت نسبت بخود مصلی حاصل شود نمازش باطل است یا نه ج آنچه از کشف الغطاء ظاهر میشود این است که در نماز باید عورت منکشف نشود حتی نسبت بخود مصلی و لکن دلیل معتبری ندارد پس رویت عورت نسبت بخود مصلی مضر و موجب بطلان صلوة نیست و وجوب ستر نسبت بغیر مصلی است علی الاقوی چنانچه در تحفة الابرار سید مرحوم تصریح نموده که اگر مصلی نماز در پیراهن تنها بعمل آورد در این صورت در حال میل برکوع گاه است رویت نسبت بخود مصلی متحقق میشود ظاهر این است مثل این مضر بصحت صلوة نبوده باشد انتهی کلامه الشریف خلاصه مقصود این است که در ستر در صلوة کیفیت خاصه معتبره از شرع وارد نشده و مدار بر صدق ستر از جوانب اربعه یا بالتحت پس اگر فرض شود که عدم ستر از خود مصلی منشا

عدم ستر از غیر او نیز میشود نماز باطل است و اگر ستر عرفی حاصل است که اگر ویر
شود ناظری در آن مکان و نظر نماید رویت متحقق نمیشود بالنسبت با و هر چند
رویت متحقق بشود بالنسبت بخود مصلی اینوقت ضرر ندارد ولکن این فرض
نیز خالی از مناقشه نیست بجهت اینکه با فرض ناظر دیگو که محاذی مصلی فرض شود
مثل محاذات مصلی بالنسبت بعورت او در ینوقت ستر از و نمیشود والله تعالی اعلم
س ستر عورت ببرگ درختان و گیاه و علف صحرا و نحو آن جائز است یا نه
ج اقوی جواز ستر بمذکورات است مطلقا هر چند جمعی در صورت تمکن از
ثوب ستر ببرگ و علف و نحو آن را جائز ندانسته اند و فرموده که در صورت
امکان از لباس جائز نیست ستر بگیاه و نحو آن و در صورت تمکن از ستر بگیاه
و گل جائز نیست عدول از آن و صلوة عاریا ولکن احوط با تمکن از ثوب لباس
عدم اکتفاء به ستر از برگ درخت و نحو آن میباشد س رعایت ترتیب
در ساتر در صورت فقدان لباس لازم است یا نه ج اقوی لزوم رعایت
بیان لازم است تقدیم گیاه بر گل پس مادامیکه ممکن باشد ستر گیاه هرگاه ستر
بگل نماید و نماز کند نمازش باطل است هر چند حکم بعدم بطلان خالی از قوت
نیست س در صورت فقدان لباس و گیاه و نحو آن نماز در توی آب و زمین
گودال لازم است یا صلوة عاریا با وجود زمین گودال و آب جائز است ج
اقوی جواز صلوة است عاریا در صورت مفروضه هر چند از منظومه وجوب
رفتن در گودال و آب بر میآید زیرا که فرموده اند ع ان امکن الیسیر ینتهی له
مخرج عنه والا فی حفیرة ولج للنص والرجل بها قد الحقا کذلک الماء اذا
ما طبقا س هرگاه شخص متمکن از ستر یکی از عورتین باشد کدام یک را
مقدم بدارد ج اظهر آنست که ستر دبر مقدم باشد زیرا که بسبب ستر آن متمکن
از رکوع و سجود میشود و حدیث صحیح وارد در بدل نمودن عاری ایماء را
از برای رکوع و سجود معلل است بسد و ظهور دبر هرگاه دبر مستور شود

ف۱ ستر عرفی یعنی المجبور عرفی بلکو ستر ستر شد ۱۲
ف۲ مناقشه بیان ستر نزاع ۱۲
ف۳ محاذی مقابل ۱۲ محاذات مقابل شدن ۱۲
ف۴ ستر یعنی پوشیدن ۱۲
ف۵ و عورت شرم گاه ۱۲
ف۶ علف گاه و گیاه ۱۲
ف۷ ستر یعنی پوشیدن بمذکورات اینجا
ف۸ مذکورات گیاه و غیره ۱۲ و در گذشته ذکر شد
ف۹ مطلقا یعنی خواه تمکن از ثوب باشد یا نباشد ۱۲
ف۱۰ تمکن امکان و ثوب یعنی پارچه ۱۲
ف۱۱ گل بکسر کاف فارسی جامه و پارچه ۱۲
ف۱۲ عدول گشتن معروف است ۱۲
ف۱۳ صلوة نماز ۱۲
ف۱۴ عاریا برهنه ۱۲
ف۱۵ ترتیب یعنی یکی بعد دیگری ۱۲
ف۱۶ ساتر پوشاننده ۱۲
ف۱۷ فقدان نبودن ۱۲
ف۱۸ تقدیم یعنی اول
ف۱۹ توی یعنی اندرون ۱۲
ف۲۰ خال ۱۲ گودال عمیق ۱۲
ف۲۱ حفیره گودال ۱۲
ف۲۲ ولج داخل شو ۱۲
ف۲۳ نص ظاهر حدیث و آیات
ف۲۴ متمکن یعنی مکان
ف۲۵ عورتین ۱۲
ف۲۶ مقدم ۱۲
ف۲۷ عاری برهنه ۱۲
ف۲۹ معلل ۱۲
ف۳۰ مستور پوشیده ۱۲

آن علت منتفی میشود و با انتفای آن معلول که بدلیت ایماء باشد از برای رکوع
وسجود نیز منتفی میشود پس لازم است که ستر دبر نماید و نماز را برکوع وسجود بجا آورد
هرچند قول بتخییر خالی از قوت نیست و قول بتقدیم قبل در مرد از منظومه بر میآید
که فرمودند ع وعند فقد ساتر الکل الرجل * قدم من سترهما ستر القبل * و در
نسوان اختیار تخییر بین ستر قبل و دبر نمودند و فرمودند ع والمرأة الفرجین
تم القبلا * وللخیار فیه وجه قبلا * پس شخص برهنه غیر قادر بر تحصیل ساتر
نماز را بچه نحو اتیان نماید ج هرگاه ناظر محترم موجود نباشد ایستاده نماز بخواند
وبجهت رکوع وسجود ایماء واشاره نماید که ایماء از برای سجود بیشتر واخفض از ایماء
واشاره بجهت رکوع باشد وهمچنین هرگاه ناظر موجود باشد ولکن محترم نباشد
چون زوجه شخص وکنیزش وطفل غیر ممیز پس ایستاده نماز کند چنانچه هرگاه ناظر
محترم بطوری باشد که مصلی ایمن از نظر او باشد در قبل مثل اینکه در پشت سر او واقع
شود ومطمئن باشد که او تا آخر نماز از مکان خود حرکت نمیکند که متمکن از نظر در
قبل مصلی شود یا آنکه آن شخص کور باشد و در همه این صور پس اقوی اتیان بنماز است
ایستاده و اما اگر ناظر محترم موجود باشد پس نماز را نشسته بخواند با ایماء بجهت
رکوع وسجود واز بعضی از اجله ظاهر میشود وجوب بلند نمودن محل سجود وگذاشتن
جبهه را برآن واز بعضی وجوب گذاشتن مواضع سبعه بر زمین ظاهر میشود و
وجوب هیچیک ثابت نشده پس شخص عاری که واجب بود بر او ایماء اگر در
رکوع وسجود ایماء نماید و رکوع وسجود بنحو متعارف بعمل آورد نمازش صحیح است یا نه
وفرقی بین عمد باتیان برکوع وسجود در این حالت وجهل بحکم وسهو آن میباشد
یا نه ج معلوم شد که شخص عاری با وجود ناظر محترم واجب بوده بر او اتیان
برکوع وسجود ایماء پس اگر اتیان بخود رکوع وسجود نماید و ترک ایماء نماید عمداً
نماز او باطلست زیرا که اتیان بمامور به ننموده وهمچنین در صورت جهل بحکم
چنانچه در امثال مقام معلوم شد که جاهل بحکم معذور نیست و اما در صورت

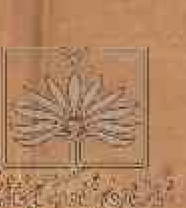


نسیان پس اقوی نیز بطلان است بجهت فوت رکن مامور به هرچند در حاشیه مدارک قولی نقل فرموده از بعضی که ایشان میفرمایند که در صورت نسیان صحیح است بجهت عدم نهی و بعضی دیگر نیز گفته اند صحیح است زیرا که ایماء بدل بود و نسیان از بدل با اتیان باصل مضر نیست مع عموم لا تعاد الصلوة الا من خمسة و این ضعیف است زیرا که در حال نسیان مکلف به واقعاً بدل بود و اتیان برکن بجهت نسیان نمود و معلوم شد که در خصوص مقام رکن ایماء برکوع بوده است نه خود رکوع پس با اخلال بان نماز باطلست و بعضی گفته اند که اگر ناسی متذکر شود بعد از رکوع و ایماء برکوع را بعمل آورد نمازش صحیح است و لکن اقوی بطلان نماز است بجهت زیادتی رکن **پس** هرگاه شخص عاری ترک ایماء نماید و خود رکوع و سجود را بعمل آورد و بعد از رکوع قادر بر ستر عورت بدون فعل منافی شود آیا لازم است که دو دفعه رکوع نماید یا نه **ج** اقوی در این هنگام بطلان صلوة است زیرا که نمیتواند اکتفاء برکوع اول نماید چونکه مامور به نبوده و حال نمیتواند ایماء نماید بجهت آنکه امر بآن در حال عریانی بود و حال که عاری نیست و دو دفعه نیز نمیتواند زیرا که زیادتی رکن میشود پس اتیان دو دفعه نیز ثمر ندارد **پس** واجبست بر شخص عاری نهادن دست خود بر عورت یا نه **ج** اظهر عدم وجوب وضع یداست در حال نماز بر عورت باین معنی که هرگاه شخص عاری دست خود بر عورت نگذارد و نماز بخواند نماز او صحیح است لکن هرگاه ناظر محترم باشد وجوب ستر عورت به ید بجهت حفظ از ناظر میباشد و لکن اگر معصیت کرده و ستر نکرده نمازش صحیح است چنانچه هرگاه جاهائیکه کشف آنها در نماز جائز است مثل وجه و کفین هرگاه با وجود ناظر محترم که ستر واجبست ستر نکرده نمازش صحیح است فتامل فانه دقیق **پس** هرگاه جماعتی برهنه باشند و میتوانند هرکدام بطرفی از صحراء رفته نماز ایستاده بجا آورند و مع ذلک میتوانند در یک جا جمع شوند و بر یکی از خود شان اقتداء نمایند نشسته تماماً **ج** اقوی



جواز اتیان بصلوٰة جماعت است در حق عراة هرچند مستلزم باشد که نشسته نماز نمایند بجهت وجود نص پس احتمال انکار نماز جماعت ایشان بخیال آنکه قیام واجب در جماعت فوت میشود ضعیف است بجهت آنکه شارع فضیلت جماعت را مقدم داشته بر ترک واجب قیام و اکتفاء ببدل آن نموده است و بجهت فضیلت جماعت نیز جائز دانستیم که هرگاه ماموم نتواند حمد را تمام کند و برکوع امام برسد قطع حمد نماید بلی جائز است که حمد را تمام کند و بعد از امام ملحق شود بلی همه ماموین درینصورت در یک صف می نشینند و نماز را نشسته بعمل میآورند و صف را متعدد نکنند و امام در میان ماموین قرار میگیرد و لکن باید قدری زانوی امام پیشتر از زانوی ماموین باشد و آنچه مذکور شد از نماز نشسته در حالت وجود ناظر فرق نیست که ناظر محترم باشد یا غیر محترم مثل کنیز و زوجه که درینصورت نیز نماز نشسته نماید چنانچه فرق نیست میان اینکه ناظر نظر کند یا آنکه قطع بعدم نظر داشته باشد چنانچه فرق نیست که ناظر در پیش روی مصلی باشد یا جانب چپ یا جانب راست یا پشت سر یا در فوق باشد **مس** هرگاه شخص متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر دائر شود بین آنکه نماز کند با لباس نجس یا عاریا با ایماء بجهت رکوع و سجود کدام را مقدم بدارد **ج** بعضی ترجیح نماز در جامه نجس را داده و بعضی قائل بتخییر شده اند و جمله حکم نمودند بر اتیان نماز عاریا و حق قول اخیر است بلی هرگاه مضطر در لبس لباس نجس باشد بجهت برودت هوا و نحو آن پس با همان لباس نجس نماز نماید **مس** شخص هرگاه نسیان از ستر نموده اتیان بنماز نماید و بعد از نماز مطلع شده که بعضی از عورت یا تمام آن منکشف بوده نماز او چه صورت دارد **ج** احوط بطلان نماز و وجوب اعادة آنست چه ناسی موضوع باشد مثل اینکه میدانست که عورت او مکشوف است و لکن در حال نماز فراموش نمود که ستر عورتین نماید چه ناسی حکم مثل اینکه فراموش نمود که ستر عورتین در حال نماز واجب است در هر دو صورت نماز باطل است **مس** جاهل بستر معذور است

ف۱ اتیان آمدن ۱۲
ف۲ عراة بضم یعنی برهنگان ۱۲
ف۳ مستلزم یعنی لازم بودن ۱۲
ف۴ وجود یعنی ثبوت و حدیث و روایات ۱۲
ف۵ قیام را ایستاده شدن ۱۲
ف۶ فوت نیست و نابود شدن ۱۲
ف۷ مقدم یعنی پیش ۱۲
ف۸ بدل عوض ۱۲
ف۹ ماموم اقتدا کننده ۱۲
ف۱۰ قطع بریدن یعنی تمام نکند ۱۲
ف۱۱ ملحق یعنی ملاحق ۱۲
ف۱۲ متعدد در میان ۱۲
ف۱۳ وسط ۱۲
ف۱۴ قطع یقین ۱۲
ف۱۵ مصلی نماز کننده ۱۲
ف۱۶ پشت سر یعنی عقب ۱۲
ف۱۷ فوق بالا ۱۲
ف۱۸ متمکن قادر ۱۲
ف۱۹ عاریا برهنه ۱۲
ف۲۰ ایماء اشاره ۱۲
ف۲۱ ترجیح زیادتی ۱۲
ف۲۲ تخییر یعنی اختیار ۱۲
ف۲۳ لبس پوشیدن ۱۲
ف۲۴ برودت سردی ۱۲
ف۲۵ نسیان فراموش ۱۲
ف۲۶ عورت ۱۲
ف۲۷ منکشف برهنه ۱۲
ف۲۸ اعاده از سر نو کردن ۱۲
ف۲۹ ناسی فراموش کننده ۱۲



یا نہ ج در صورت جهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه نمیدانست که گوش او مستور نیست و بعد از نماز مطلع شده ظاهر بلکه اقوی صحت نماز است هرچند اطلاع در بقای وقت باشد واما در صورت جهل بحکم مثل اینکه نمیدانست که ستر عورت در حال نماز واجب است با کشف عورت نماز خواند پس نمازش باطل است س شخص ناسی از ستر در اثنای نماز متذکر شد وجاهل بموضوع ستر نیز در حال نماز مطلع شد که بعضی از عورت او مثلاً منکشف است چه نماید ج بعد از علم واطلاع بحقیقت حال هرگاه قادر بر ستر باشد بدون فعل منافی پس لازم است که فوراً ستر نماید ونماز او صحیح است وتخلل فصل کمی بقدر یکه ستر نماید در ینصورت مضر نیست وقول باینکه ناسی را لازم است قطع نماز وستر حتی در ینصورت ضعیف است بلکه با تمکن ستر وعدم فعل منافی ادله حرمت قطع واصالت صحت خالی از قوت نیست بلی هرگاه بعد از اطلاع وقبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ونماز بجا آورد درین هنگام باطلست زیرا که بعد از اطلاع لازم بود فوراً ستر نماید بجهت اقوال وافعال نماز واو اخلال بستر نموده پس نمازش باطلست واما هرگاه بعد از اطلاع وعلم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نباشد پس در ینصورت یا در ضیق وقت است باین معنی که هرگاه نماز را قطع نماید وتحصیل ساتر نماید متمکن از درک یک رکعت از نماز با ستر در وقت نخواهد شد درین هنگام لازم است که نماز را تمام نماید بهمان حالت چنانچه هرگاه در سعت وقت باشد وبداند که با قطع نماز متمکن از ستر نمیشود لازم است که اتمام صلوٰة نماید عاریاً ولکن بنحویکه در نماز عاری گذشت واما هرگاه در سعت وقت باشد وبداند که با قطع نماز متمکن میشود به تحصیل ساتر پس لازم است که قطع نماید و بعد از ستر نماید واستیناف نماید نماز را س مستحبات لباس مصلی را بیان فرمایند ج مستحبات لباس چند چیز است اول پوشیدن لباس نظیف

ف ۱ جهل نادانستن ۱۲
ف ۲ ضعیفه زن ۱۲
ف ۳ مستور پوشیده ۱۲
ف ۴ بقا باقی بودن ۱۲
ف ۵ کشف برهنگی ۱۲
ف ۶ ناسی فراموش کننده
ف ۷ ستر پوشیده ۱۲
ف ۸ متذکر یاد آورنده ۱۲
ف ۹ علم آگاهی ۱۲
ف ۱۰ قادر قدرت دارنده ۱۲
ف ۱۱ فعل منافی یعنی کاریکه ناقض نماز است و منافی نیست و ناقض کننده
ف ۱۲ تخلل یعنی خلل و فصل جدائی یعنی فاصله ۱۲
ف ۱۳ مضر ضرر رساننده ۱۲
ف ۱۴ قطع بریدن ۱۲
ف ۱۵ تمکن امکان داشتن ۱۲
ف ۱۶ ادله جمع دلیل ۱۲
ف ۱۷ اصالت الصحت در اصل صحیح است ۱۲
ف ۱۸ ستر پوشیدن ومباشر بکار درآینده ۱۲
ف ۱۹ ساتر پوشاننده ۱۲
ف ۲۰ ضیق تنگی ۱۲
ف ۲۱ درک دریافتن حاصل کردن ۱۲
ف ۲۲ سعت یعنی وسعت

س مستحبات لباس مصلی

ف ۲۳ عاریاً برهنه ۱۲
ف ۲۴ استیناف از سر نو گرفتن ۱۲
ف ۲۵ مستحبات یعنی چیزهائیکه [illegible] ۱۲
ف ۲۶ نظیف پاکیزه [illegible] ۱۲

ونیکو در نماز چنانچه آیه شریفه خذوا زینتکم عند کل مسجد تفسیر شده بپوشیدن لباس نظیف در حال نماز وهمچنین روایات درین خصوص وارد شده است از آنجمله از حضرت رسالت پناه مرویست که فرمودند ان الله جمیل یحب ان یتجمل له یعنی خداوند علی اعلی جمیل است ودوست دارد اینکه شخص زینت نماید خود را برای او وتزئین لباس نیکو در غیر حالت نماز نیز مرغوب ومطلوبست زیرا که از صادق آل محمد ص روایت شده که فرمودند اذا انعم الله علی عبد احب ان یراها علیه لانه جمیل یحب الجمال یعنی هرگاه خداوند منان عطا فرماید نعمتی را بعبد خود دوست میدارد که از ان بنده اظهار نعمت پروردگارش بشود نسبت باو زیرا که خود جمیل است ودوست میدارد جمال ونیکوئی را دوم آنکه مستحب است پوشیدن لباس سفید زیرا که از همان حضرت روایت شده که فرمودند البسوا البیاض فانها اطیب واطهر وکفنوا فیه موتاکم پس پوشیدن لباس سفید وکفن نمودن باو نیز از مستحبات است سوم آنکه مستحب است استعمال عطریات نمودن حتی آنکه روایت شده که نماز با طیب وعطریات مقابل است با هفتاد نماز که بدون عطریات کرده شود وبمبالغه در طیب نیز محبوبست حتی آنکه شناخته میشد موضع سجود حضرت صادق ع بخوشبوئی آن واحتمال دارد که مراد از موضع سجود موضع نماز باشد که شناخته میشد موضعیکه آن بزرگوار علیه السلام در آن نماز میکردند ببوی خوش آن چهارم مستحب است نماز در نعل عربی پنجم مستحب است نماز با رداء خصوصا از برای امام وکیفیت رداء آنست که جامه بر دوش خود بیندازد وطرفین آنرا جمع کند وبر دوش راست بیندازد بلکه اطراف آن اگر آویخته باشد نیز خوبست پس بنابراین عبا وجبه وپوستین ونحو آن کفایت از رداء مینماید بلکه قرار دادن بند زیر جامه ونحو آنرا نیز کافی دانسته اند ششم آنکه مستحب است از برای زن پوشیدن قدمین خود را در حال نماز هفتم آنکه مستحب است از برای کنیز ودختر غیر بالغه پوشیدن سر خود را در حین نماز هشتم آنکه کسیکه لباس دارد عاریت بدهد لباس را بیکی از عراة که فاقد وعاری است ولیاقت امامت دارد

ف ۱ تزیین
زینت کردن ۱۲
زینت عید بنده ۱۲
ف ۳ عطریات خوشبو ۱۲
ف ۹ پوستین
ف ۱۲ جنس قدمین
ف ۱۳ عاریت
ف ۱۵ عراة



که او به پوشد و اما مترعراة نماید تا انکه نماز جمیع عرات با جماعت شود نهم انکه مستحب
است نماز کردن با عمامه چنانچه روایت شده که نماز با عمامه معادل است با چهار نماز
بی عمامه چنانچه مستحب است که عمامه با تحت الحنك باشد زیراکه حضرت صادق صلوات الله
علیه میفرماید که کسیکه عمامه بگذارد و تحت الحنك را ترك نماید پس اگر باو بلائی برسد
ملامت نکند مگر خودش را و بملاحظه همین روایت صدوق علیه الرحمه حکم بوجوب
فرمودند و استحباب تحت الحنك اختصاص بنماز ندارد بلکه ثابت است در غیر
نماز نیز خصوص از برای مسافر زیراکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید من ضامنم
از برای کسیکه سفر نماید با عمامه که تحت الحنك داشته باشد که بسلامت
مراجعت نماید و همچنین کسیکه در طلب حاجتی برود که حضرت فرمودند که عجب
دارم از کسیکه با وضوء در پی حاجتش برود چگونه حاجتش بر آورده نمیشود
و عجب دارم از کسی که پی حاجت برود با عمامه که با تحت الحنك باشد چگونه حاجتش
روا نمیگردد و لکن در کیفیت آن اختلافی در اقوال علما بحسب اختلاف فهم از اخبار
میباشد زیراکه از بعض ظاهر میشود که مستحب است که گوشه و طرفی از برای
عمامه قرار دهند و آن طرف را از زیر ذقن بیرون نمایند و بطرف دیگر عمامه داخل
نمایند و یا آنکه بر دوش مقابل بیندازند و این طور چنانکه از طرف چپ بجانب
راست میشود در عکس آن نیز میشود و بهر کدام عمل شود تادی بسنت خواهد شد
و از بعض ظاهر میشود که آنطرف عمامه را که بیرون آورده اند در زیر چانه بر روی
سینه بیاویزند و از بعض مستفاد میشود که از برای عمامه دو طرف قرار دهند
یکی کوتاه تر که آنرا در پشت سر بیاویزند و یکی دیگر بلند تر که آنرا در روی سینه
بیاویزند و ظاهر آنست که عمل بهر یك از مذکورات شود عمل باصل مستحب
خواهد بود دهم مستحب است پوشیدن مابین ناف تا زانو بلکه تمام بدن یازدهم
نماز کردن با زیر جامه است که در روایت است که نماز با زیر جامه مقابل است
با چهار نماز بی زیر جامه چنانچه شهید در ذکری و صدوق طاب رمسهما

قوله ۱ معادل یعنی برابر ۱۲
قوله ۲ تحت الحنك [illegible]
[illegible] ۱۲
قوله ۴ عجب [illegible] ۱۲
قوله ۵ [illegible] ۱۲
قوله ۱۱ [illegible] است ۱۲
قوله ۱۵ مذکورات [illegible] ۱۲
قوله ۱۸ طاب رمسهما یعنی خاك قبرشان ۱۲



متعرض شده اند بس مکروهات متعلقه بلباس مصلّی را بیان فرمایند
ج مکروهات لباس مصلّی بسیار است اوّل نماز کردن در لباس سیاه در حق
مردان و همچنین لباس سُرخ و لباسی که رنگ شده باشد بزعفران و عصفر
که گل کافشه باشد بلکه در هر جامه که رنگ شده باشد برنگ سیر ولکن استثنا شده
از مکروه از لباس سه چیز که عمامه و چکمه و کسا باشد و هر جامه پشمینه را کسا
می نامند پس عبای سیاه از جمله کسا میباشد که نماز در ان کراهت ندارد و معلوم
باشد که مراد از استثناء رفع کراهت است نه ثبوت استحباب در آنها بلکه روایت
در طرف مقابل است که نماز کردن در عمامه سفید و عبای سفید باشد بلی در
خصوص چکمه استحباب نماز در سیاه آنرا مضائقه نداریم بجهت خصوصیت روایت
دران دوم نماز کردن مردان در جامه واحد نازك که ساتر بدن باشد دون
حجم عورت چنانکه مکروه است در حق زنان نماز کردن در جامه واحد چه نازك
باشد وچه کلفت سوم نماز کردن در جامه که دران نقش صورت حیوان باشد
پس نماز کردن در لباس چیت و قلمکار که نقش صور غیر ذی روح در ان باشد محکوم
بکراهت نخواهد بود چهارم نماز کردن در جامه پوستیکه اخذ شود از متهم بتذکیه
پوست مردار بدباغت پاك بدانند پنجم نماز کردن در جامه که ملاصق
شده باشد بو بر ارنب یا روباه که با آنها پوشیده باشد چه بالای آنها چه
زیر آنها که در اینوقت نماز در همچو لباس مکروه است بجهت احتمال لصوق
موئی آنها باین لباس ششم نماز کردن در سنجاب است بجهت خروج از شبهه
خلاف کسیکه منع از نماز در و نموده و همچنین است نماز در خز بجهت خروج
از شبهه خلاف کسیکه حرام میداند هفتم نماز کردن در نعل عربی که از پوست
حمار درست نمایند و همچنین هرگاه ظرفی که از پوست حمار باشد که با مصلّی
باشد نیز مکروه است هشتم نماز کردن در حالتیکه لنگی ببالای پیراهن
بسته باشد نهم نماز در حالت توشیح و آن این است که لنگی را بطور قطیفه

در بالای پیرهن بدوش بیندازد و یکطرف آنرا در زیر بغل بیرون نماید بدوش
دیگر اندازد و دو طرف آنرا در پشت سر گره بزند که این نحو از لباس اهل جاهلیت
بوده است و معنی دیگر از شهید ثانی علیه الرحمه در شرح نفلیه بر میاید و آن پوشیدن
یک کتفاست بثوب دون دیگری و فرموده‌اند که در روایت است که این از لباس
متجبرین است دهم استعمال صما است و آنچه در تفسیر آن از اخبار مستفاد میشود
آنست که شخص ثوبی را بپوشد و اطراف آنرا جمع نماید و این متحقق میشود بدوش
انداختن مثل عبا و نحو آن و جمع نمودن دامن آنرا و بیرون نمودن دامنها از زیر
بغل راست و انداختن بدوش چپ و عکس آن بلکه هر طرف از چپ و راست بر همان
طرف از دوش انداختن نیز اشتمال صما است یازدهم نماز کردن در لباس
کسیکه متهم باشد به بی باکی از احتراز از نجاسات دوازدهم نماز کردن در جامه
که بسیار تنک باشد که ملصق ببدن شده باشد سیزدهم نماز در لباسیکه
عفو از نجاست آن شده باشد از برای مصلی چون تکه و کل مالا یتم به الصلوٰة
چهاردهم نماز در حالتی که با او آهنی باشد که بارز و ظاهر باشد خواه انگشتر باشد
و یا غیر آن بلی در انگشتر کراهت آن بیشتر است و همچنین است نماز در انگشتری
که در آن نقش صورت حیوان ذی روح باشد چه آن انگشتر از حدید باشد و چه
از غیر آن پس در حالتیکه نپوشیده باشد کراهت ندارد پس مثل چاقو که در قلمدان
باشد و در جیب مصلی باشد ضرر ندارد و همچنین مثل کارد و خنجر که در غلاف
باشد و در کمر بسته باشد ضرر ندارد پانزدهم نماز کردن در پولیکه در آن نقش
صورت باشد چه صورت بت و چه غیر آن شانزدهم نماز کردن با خضاب است
یعنی در حالتیکه خود نفس خضاب با او باشد پس هرگاه خضاب شسته شده باشد
و رنگ آن باقی باشد مکروه نیست بلکه از مستحسنات و اعمال راجحه است هفتدهم
داخل کردن دستها است در زیر لباس در حال نماز چه در زیر پیرهن باشد و چه
در زیر قبا یا ارخالق و این در صورتی است که دست ملصق بخود بدن باشد

ف۱ اهل جاهلیت یعنی کفار ۱۲
ف۲ کتف شانه ۱۲
ف۳ ثوب جامه ۱۲
ف۴ دون یعنی سوای ۱۲
ف۵ متجبرین بجیم تازی و باء موحده یعنی متکبرین ۱۲
ف۶ مستفاد حاصل ۱۲ اخبار احادیث ۱۲
ف۷ متحقق یعنی ثابت ۱۲
ف۸ عکس بر خلاف ۱۲
ف۹ طرف گوشه و جانب ۱۲
ف۱۰ اشتمال شامل ۱۲
ف۱۱ صما ثوب که بطریق خاص که مذکور است پوشیده شود ۱۲
ف۱۲ متهم تهمت یافته ۱۲
ف۱۳ احتراز پرهیز یعنی پرهیز نکرده باشد از نجاسات ۱۲
ف۱۴ تنک باریک ۱۲
ف۱۵ ملصق چسبیده ۱۲
ف۱۶ عفو از یعنی نجاست معفو در نماز ۱۲
ف۱۷ مصلی نماز کننده ۱۲
ف۱۸ تکه بالکسر و تشدید کاف ازاربند و کل مالا یتم به الصلوٰة یعنی کل آنچیز که نماز در آن جائز نیست از لباس غیر ساتر ۱۲
ف۱۹ بارز ظاهر ۱۲
ف۲۰ نقش صورت یعنی تصویر حیوان ذی روح ۱۲
ف۲۱ حدید آهن ۱۲
ف۲۲ کارد کزلک ۱۲
ف۲۳ پول سکه ۱۲
ف۲۴ نقش صورت یعنی تصویر ۱۲
ف۲۵ نفس خضاب یعنی اصل خضاب ۱۲
ف۲۶ مستحسنات جمع مستحسن یعنی خوب و نیک ۱۲
ف۲۷ راجحه رجحان دارنده یعنی خوب و نیک ۱۲
ف۲۸ ارخالق نام جامه که زیر قبا بپوشند ۱۲



چون داخل نمودن دست در زیر قبا یا پیرهن در حالیکه زیر جامه نداشته باشد پس اگر زیر جامه پوشیده باشد و دست را داخل در تحت لباس نماید ظاهر آنست که مکروه نباشد نظر بتفصیلیکه از روایت عمار مستفاد میشود هیجدهم نماز کردن زنان است با خلخالیکه صدا دار باشد نوزدهم نماز کردن زنان است در حالتیکه بی گردن بند باشند بستم نماز کردن زنان است بانقاب در حالتیکه مانع از قراءت نباشد واگر مانع از قراءت باشد پس حرام است بست و یکم نماز کردن مردان در حالتیکه بالثام باشد یعنی بادهان بسته و این نیز در صورتیست که مانع از قراءت واذکار واجبه نشود و هرگاه طوری بشود که مانع از قراءت شود نیز حرام است بست و دوم نماز کردن در چیزیکه روی پا و ساق را نداشته باشد چون کفش و گیوه و امثال آن چنانچه در سابق فی الجمله اشاره بآن شد

در مقارنات نماز از واجبات و مبطلات و غیر آن

پس چیزهائیکه مقارنت باحوال با صلوة است از افعال و کیفیات و غیرهما بیان فرمایند بدانکه نماز مشتملست بر افعال اعم از اقوال و کیفیات و تروک و افعال منقسم است بواجب و مندوب و همچنین کیفیات نیز منقسم است بواجب و مندوب و تروک هم مشتمل است بر محرّم و مکروه و محرّم نیز بر دو صنف است قسمی از آن باعث بر قطع صلوة میشود فی کل حال و قسمی از آن باعث بر قطع صلوة است در حالت تذکر و اختیار دون نسیان و اضطرار چنانچه میاید واما افعال بد و ضرب است رکن است و غیر رکن واما رکن پنج چیز است قیام در حالت تکبیرة الاحرام و تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و رکوع و سجود واما افعال غیر رکن پس یازده چیز است اول قراءت حمد است با سوره دوم ذکر رکوع سوم رفع راس از رکوع چهارم هوی بسوی سجود پنجم ذکر سجود ششم رفع راس از سجود هفتم عودی بسوی سجدهٔ ثانیه هشتم ذکر سجدهٔ ثانیه نهم رفع راس از سجدهٔ ثانیه دهم تشهد یازدهم سلام واما کیفیت واجبه پس دوازده چیز است اول مقارنت نیت است با تکبیرة الاحرام دوم

۱ زیر جامه یا پاجامه ۱۲
۲ تحت زیر ۱۲
۳ مستفاد ای فائده گرفته شده ۱۲
۴ خلخال نام زیوریکه بپا زنان باشد ۱۲
۵ گردن بند یعنی گلوبند نام زیور ۱۲
۶ لثام گرد دهن ۱۲
۷ قراءت خواندن ۱۲
۸ اذکار جمع ذکر یعنی ذکر رکوع و سجود وغیره سوای حمد و سوره ۱۲
۹ روی پا یعنی بالای پای ساق پا ۱۲
گیوه بکسر کاف فارسی نوعی از کفش نعلین ۱۲
۱۰ مقارنت نزدیک شونده و احوال جمع حال ۱۲
۱۱ صلوة نماز ۱۲
۱۲ افعال جمع فعل ۱۲
۱۳ مشتمل شامل ۱۲
۱۴ تروک جمع ترک یعنی فروگذاشت ۱۲
۱۵ منقسم تقسیم یافته ۱۲
۱۶ مندوب یعنی مستحب ای سنت ۱۲
۱۷ محرم حرام کرده شده ۱۲
۱۸ صنف قسم ۱۲
۱۹ قطع بریدن ۱۲
۲۰ فی کل حال ای در همه حال ۱۲
۲۱ تذکر یاد آوردن ۱۲
۲۲ دون سوای و نسیان فراموشی و اضطرار بی اختیاری مجبوری ۱۲
۲۳ ضرب قسم ۱۲
۲۴ رکن انست که ...

استدامت حکم نیت است تا آخر نماز سوم تلفظ بر الله اکبر است چهارم گفتن
بسم الله اول حمد و سوره پنجم وضع حروف است در مواضع آن با امکان در ره
بقدریکه تمیز صحیح از غلط بشود چنانچه میآید تفصیل آن در بحث قرأت انشاء الله ششم
جهر بقرأت در جائیکه باید جهر خواند چون نماز صبح و دو رکعت مغرب و عشا هفتم
اخفات در جائیکه باید اخفات خواند چون ظهرین و اخیرتین عشا و رکعت اخیر
مغرب هشتم ابتدائی بحمد قبل از سوره نهم ترتیب در افعال و اقوال صلوة دهم
طمانینت در حال قراءت و در رکوع و بعد از سر برداشتن از رکوع و در سجود و بعد از
سر برداشتن از سجود و در سجده تا نیز و در تشهد و سلام یازدهم سجود بر هفت اعضا
که جبهه و دو دست و دو زانو و دو سر انگشت پا باشد و اما محرماتیکه باعث قطع
نماز میشود در هر حال چه در حال تذکر و اختیار و چه در حال نسیان و اضطرار پس
شش چیز است اول بول دوم غائط سوم ریح چهارم نوم پنجم مس میت ششم سکوت
طویل که منافی صورت نماز باشد و اما محرماتیکه موجب قطع نماز میشود در حال تذکر
و اختیار پس چند چیز است اول فعل کثیر که منافی نماز باشد دوم تکتف در غیر حالت
تقیه و آن دست بسته نماز کردن است سوم آمین گفتن بقصد آنکه از آداب نماز است
و در غیر حال تقیه بعد از حمد بلکه مطلقا علی الاحوط چنانچه در سوال دیگر مفصلا
ذکر شده است چهارم التفات بسوی پشت سر که مستلزم انحراف از قبله شود پنجم
خنده با قهقهه ششم گریه از برای مرده مگر برای سید الشهداء علیه السلام و اهل بیت
و شوق جنت و خوف نار ضرر ندارد هفتم انین بر دو حرف که آه کشیدن باشد
بحیثیتی که ظاهر شود لفظ آه هشتم پف نمودن بطوریکه دو حرف از و ظاهر شود
علی الاحوط نهم تکلم بکلام انسانی که از نماز نباشد که جمیع اینها هرگاه از روی
سهو یا نسیان یا تقیه واقع شوند موجب قطع صلوة نمیشود و اما مندوبات پس
آن نیز بر دو قسم است فعل است و کیفیت اما فعل پس چند چیز است اول قال
بصلوة دوم خشوع در نماز سوم اخلاص چهارم خواندن دعاها ما نور

بعد از اقامت پنجم توجه بهفت تکبیر که یکی از آن تکبیرة الاحرام میباشد چنانچه میاید ششم خواندن دعوات ثلث بین تکبیرات سبعه هفتم استعاذه قبل از شروع بحمد هشتم ترتیل در قرائت که آن ادای حروف از مخارج با حفظ وقوف میباشد نهم فصل بین حمد و سوره بسکته خفیفه دهم سکته خفیفه بین سوره و رکوع یازدهم گفتن زائد بر تسبیحهٔ واحده کبری در رکوع دوازدهم گفتن سمع الله بعد از رفع راس و دعا بعد از و سیزدهم گفتن زائد بر تسبیحهٔ واحده کبری در سجدهٔ اولی چهاردهم گفتن زائد بر تسبیحهٔ واحدهٔ کبری در سجدهٔ ثانیه پانزدهم ارغام بانف که گذاشتن بینی بر خاک باشد در سجدتین شانزدهم دعا و استغفار بین سجدتین هفتدهم خواندن دعاء ماثور قبل از تشهد هیجدهم خواندن دعاء در تشهد زائد بر قدر واجب چنانچه میاید نوزدهم خواندن در سلام زائد بر سلام واجب بستم نظر نمودن در حال قیام بسوی موضع سجده بست و یکم نظر نمودن در حال رکوع بما بین رجلین بیست و دوم نظر نمودن در حال سجود بطرف بینی بیست و سوم نظر نمودن در حال جلوس باطراف دامن خود بیست و چهارم گذاشتن دستها در حال قیام بر رانها در مقابل زانوها از برای مردان و مستحب ست از برای زنان گذاشتن دستها بر پستان در حال قیام بیست و پنجم گذاشتن دستها در حال رکوع بر زانوها بیست و ششم گذاشتن دستها برابر گوشها در سجود بیست و هفتم گذاشتن دستها است بر زمین قبل از اعضائی دیگر هنگام هوی بسوی سجود بیست و هشتم خواندن دعاء بحول الله هنگام برخواستن بجهت قرائت و امّا کیفیت مند و بر پس آن نیز بسیار است اول بلند کردن دستها است تا برابر نرمه گوش در زمان گفتن هر تکبیری چه تکبیرات افتتاحیه و چه غیر آن دوم نزدیک گذاشتن قدمین را بهم در حال قیام بحدیکه کمتر از چهار انگشت کشاده و زائد بریک وجب نشود از برای مردان و امّا از برای زنان پس مستحب ست که پاها را بهم جفت نمایند در حال قیام سوم گذاشتن کفین است در حال رکوع بر عین رکبه در حالتیکه مفرجة الاصابع باشد یعنی



انگشتان از هم کشاده باشد چهارم مساوی نمودن پشت است در حال رکوع
بحدیکه هرگاه آب ریخته شود بران آب جاری نگردد و نریزد پنجم رو نمودن زانوها
بسوی پشت در حال رکوع ششم کشیدن گردن در حال رکوع بهیئت شخصی
که بطوع و رغبت مدّ عنق خود نماید بجهت وارد شدن شمشیر براو پس در رکوع
بطوری مدّ عنق نماید و آماده گردد که هرگاه شمشیری در راه حق بگردن او
بخورد از و حالت امتناعی یافت نشود هفتم تانّی در قراءت و تسبیح و اذکار
دیگر هشتم نیکو ملاحظه نمودن اعراب است نهم جهر ببسم الله است در نماز خفا
دهم پهن نمودن کفین است در حال سجود یازدهم جناح و آن بلند نمودن مرفقین
است در حال سجود از برای مردان دوازدهم برهنه نمودن کفین است در حال
سجود سیزدهم نشستن متورکاً است در حال جلوس چه در حال تشهد و چه در حال
سلام و چه در جلسهٔ بین سجدتین باشد و آن نشستن بر ران چپ است و
نهادن پشت قدم راست است بر باطن قدم چپ و امّا زنان پس مستحب است
که در حال سجود اعضای خود را بروی هم بگذارد و بلند نماید الیهٔ خود را و در
حال تشهد منضم نماید رانهای خود را و بلند نماید زانوهای خود را از زمین
و در حال رکوع مستحب است که دستها را برابر زانوها بر رانها بگذارد و امّا
مکروهات در نماز پس پانزده چیز است اوّل تدلیه راس است در رکوع
و آن سر بزیر انداختن است دوم قرار دادن پشت است مثل بزغ سوم قرار
دادن دستها است در تحت ثوب چنانچه در لباس مصلی بیان شد چهارم چسبانیدن
دستها است بر ران خود در حال سجود از برای مردان پنجم التفات بیمین و یسار
ششم بازی نمودن بدستان یا انگشتان پاهای خود هفتم آب دهن انداختن
هشتم آب بینی انداختن نهم آه کشیدن بحیثیکه دو حرف متولد نشود دهم
دهن دره کشیدن یازدهم خمیازه کشیدن دوازدهم شکستن انگشتان است
که خو تعقّر لاصابع مینامند سیزدهم اقعای بین سجدتین است و همچنین در



تشهد و آن نشستن بر الیتین است و نصب نمودن رکبه است چنانچه گذشت
چهاردهم مدافعه اخبثین است که باوجود اقتضای طبیعت بدفع بول و غایط
مکروه است اتیان بصلوة پانزدهم نفخ نمودن موضع سجود پس چنانچه مندوبات
و مکروهات را بیان فرمودند در جاء آنکه مواضعیکه قطع صلوة جائز است
و همچنین چیزهائیکه منافی نیست اتیان آنها در نماز بیان فرمایند ج
بدانکه چیزهائیکه قطع صلوة از برای او جائز است سه چیز است اول دفع ضرر
از نفس خود دوم دفع ضرر از نفس غیر که نفس محترم باشد که در معرض هلاکت
است که واجب است قطع صلوة از برای نجات آن شخص سوم قطع صلوة از
برای دفع ضرر مالی در وقتیکه ممکن نباشد مگر بقطع صلوة در مقامات ثلثه
واما چیزهائیکه مباح است اتیان آن پس هشت چیز است اول عمل قلیل مثل
ایماء و اشاره دوم قتل موذیات چون عقرب و نحو آن سوم دست بدست
زدن یا دست بدیوار زدن بجهت تنبیه و اعلام بر حاجتی چهارم فرو بردن
چیزیکه غالباً ممکن نباشد تحرز از آن چون باقی ماندهٔ غذا در بیخ دندانها
پنجم کشتن شپش و کیک و نحو آن ششم شستن جامه از خون رعاف مادامیکه
منجر بانحراف و فعل کثیر نشود هفتم حمد خداوند در هنگامیکه عطسه کرده
باشد هشتم جواب تسمیه عاطس و آن جواب دادن کسی است که بعاطس بگوید
یرحمك الله پس جائز است بگوید در جواب غفر الله بدانکه اگر کسی در اثنای
نماز بر مصلی سلام کند واجب است بر مصلی جواب گفتن در نماز مثل
سلام او بدون زیادتی حتی بواو عطف یا بغیر جمع اگر سلام کننده سلام را
بلفظ مفرد گفته باشد و اگر سلام کننده بزیادتی و رحمة الله تنها یا بزیادتی
و رحمة الله و برکاته سلام بگوید آوردن زیادتی در جواب لازم نیست چه در نماز
چه در خارج آن بلکه در نماز احوط اسقاط زیادتی در جواب میباشد و در
جواب سلام زن باید وقف نماید یا جواب دهد بصیغهٔ که بر نهج جواب میدهد

س مراد از رکن نماز چیست ج رکن آنست که از ترك آن خواه عمدًا باشد خواه
سهوًا نماز باطلست و در غیر رکن ترکش عمدًا مبطل صلوة است و سهوًا ضرر ندارد
والله العالم

در اذان واقامت

س آیا اذان واقامت در نماز
واجبست یا مستحب ج واجب نیست مستحب موکد است و در اقامت تاکید بیشتر
است س آیا اذان واقامت مختص برای نماز یومیه است یا برای دیگر نماز هم
است ج مختص برائی نماز یومیه میباشد مطلقا علی الاقوی چه ادا چه قضا چه جماعت
چه فرادی چه مرد چه زن چه سفر چه حضر چه نماز جهری چه اخفاتی و برای
نماز جمعه نیز و برای غیر یومیه چه واجب باشد چه مستحب اذان واقامت مشروع
نیست واگر بگوید حرام و باطلست بلی مستحب است در سائر نمازهائیکه بجماعت خوانده
شود بلکه فرادی هم وخصوص نماز عیدین وآیات وطلب باران ونماز میت اینکه
سه مرتبه قبل از شروع بنماز الصلوة بگوید برفع هر سه یا بنصب هر سه یا وقف هر سه
بلکه مختلف نیز باسقاط همزه وصل در حال وصل ووقف بهتر است س ماسوای
نماز یومیه جاهای دیگر هم اذان واقامت گفتن مشروع است یا نه ج بلی اذان در
پشت سر مسافر یا بر گوش کسیکه چهل روز گوشت نخورده یا در گوش کسیکه سوء خلق
پیدا کرده یا کسیکه در بیابان هولناك راه گم کرده یا اذان در گوش راست واقامت در
گوش چپ مولود تازه مشروع میباشد س اذان برای نماز یومیه بر چند قسم است
ج بر دو قسم است یکی اذان اعلامی که مقصود از آن اعلام بدخول وقت است برای
ادراك فضیلت دوم اذان برای نماز یومیه س آیا اذان اعلامی قبل از دخول
وقت جائز است یا نه ج جائز نیست مگر در خصوص ماه رمضان یا مطلق بجهت
بیدار شدن خفتگان ومهیای نماز شدن ولکن بعد از دخول وقت مستحب است
دوباره اذان گفتن موذن دیگر را یا همان موذن اول را س غلط در اذان
واقامت عمدًا یا سهوًا یا جهلا چه حکم دارد در جماعت وغیر آن ج اولا باید دانست
که از علماء اقوال عدیده در جماعت وغیر آن ظاهر میشود یکی تفصیل مابین اذان

مسئلۀ اذان واقامت
مبطل یعنی باطل کننده
ف ١ وصلوة نماز ١٢
ف ٢ مستحب سنت ١٢
ف ٣ موکد تاکید کرده شده ١٢
ف ٤ مختص یعنی خاص ١٢
ف ٥ نماز یومیه یعنی پنجگانه ١٢
ع ت جماعت یعنی با ...
ف ٦ فرادی تنها ١٢
ف ٧ حضر غیر سفر ١٢
ف ٨ جهری یعنی بلند خوانده اند ١٢
ف ٩ اخفاتی آهسته خوانده اند ١٢
ف ١٠ مشروع یعنی موافق شرع ١٢
ف ١١ عیدین یعنی نماز عید فطر وعید الضحی ١٢
ف ١٢ ونماز آیات یعنی کسوف وخسوف آفتاب وماه وزلزله وباد تند وغیره ١٢
ف ١٢ طلب باران یعنی نماز استسقا ١٢
ف ١٣ برفع یعنی بضم تاء صلوة ١٢
ف ١٤ بنصب یعنی بفتح تاء صلوة ١٢
ف ١٥ وقف یعنی بدون حرکت تاء صلوة ١٢
ف ١٦ اسقاط انداختن ١٢
ف ١٧ وصل بهم پیوستن ١٢
ف ١٨ پشت سر یعنی عقب ١٢
ف ١٩ سوء یعنی بد وخلق بضم اخلاق ١٢
ف ٢٠ مولود طفل نوپیدا شده ١٢
ف ٢١ اعلام خبردار کردن ١٢
ف ٢٢ دخول داخل شدن ١٢
ف ٢٣ ادراك دریافتن ١٢
ف ٢٤ فضیلت یعنی فضیلت وقت نماز ١٢
ف ٢٥ مطلق یعنی در همه ماه ١٢
ف ٢٦ ... اذان بگوید ١٢
ف ٢٧ عمدًا القصد وسهوًا فراموشی وجهلا نادانستگی ١٢
ف ٢٨ اقوال جمع قول وعدیده چند ١٢
ف ٢٩ تفصیل ...

اعلامی وغیر اذان اعلامی که لحن در اذان اعلامی ضرر ندارد واین ظاهر میشود از منظوم
سید ودیگری از شهید ثانی اعلی الله مقامه در شرح لمعه دو وجه در بطلان و عدم
ذکر فرموده اند وترجیح داده اند قول بتفصیل ما بین لحن مغیّر معنی و غیر مغیّر معنی را و فرمو
اند یتجه البطلان لو غیّر المعنی کنصب رسول الله صلی الله علیه واله والعدم تمامیته الجملة
به لفوات المشهود به لغة وان قصده اذ لا یکفی قصد العبادة اللفظیة عن لفظها
انتهی وحقیر تأمل دارم اولاً در تقسیم لحن بمغیّر و غیر مغیّر و شیخ علی رحمه در حاشیه
تمهید القواعد و شیخ جعفر مرحوم در حاشیه شرح لمعه میرزای ذکر فرموده اند باین طریق
که هر لحنی که غیر از آن معنی معنی دیگر برای او تصور شود لحن مغیّر است والا غیر مغیّر
ووجه تأمل حقیر اولاً این است که دلالت تابع وضع است و وضع قائم است بموضوع
وتغیر موضوع که لفظ باشد بحسب قاعده آن لفظ از وضع افرادی و وضع ترکیبی
واز وضع ترکیبی خارجی مثلاً باسنادی و توصیفی و اضافی موجب تغیر معنی و سلب معنی خواهد بود
ودر تغیر شرط نشده است که مثل عدول باشد که معدول الیه داشته باشد و منظور
از تغیر زوال و سلب است و در جامع المقاصد نیز اشکال درین تقسیم نموده و ثانیاً
آنکه صحت وغلط بودن تابع لسان قوم است وقصد مدخلیت ندارد بلکه علم و جهل
لافظ نیز مدخلیت ندارد مثلاً مبتداء محذوف الخبر از لسان قوم است پس اگر
عالم بگوید سلام سلام صحیح کرده است وهمچنین جاهل و فرق میان جاهل و عالم
که از عالم سلام صحیح است وجواب دارد بخلاف جاهل که سلام غلط است وجواب
ندارد خلاف تحقیق است هرچند بعضی از سادات اجلاء این تفصیل را اختیار
کرده اند و شیخ استاد در جواهر سلام غلط را هم موجب و سبب لزوم جواب دانسته
لصدق التحیة به عرفاً وهو قوی فالاقوی ان اللحن فی الاذان والاقامة لا یبطل
ان اکتفینا بالصدق العرفی لولا ظهور الاجماع علی خلافه اذ لم نجد من القدماء
من صرح بالاکتفاء بالغلط المطلق حتی المغیّر فتفحص من القدماء نعم فی متاخری
المتاخرین ومن ادرکنا عصره التصریحات بتصحیح الغلط فیما بل فی مستحبات الصلوة لا یضر

اذا لم یکن الغلط علی نحو یخرجہ الی کلام الناس والفاضل القمی صرح فی جواب سوال بانہ
لو قال بحول اللہ وقوتہ اقوم واقعد بوصل الھمزۃ بطلت صلوٰتہ وانت خبیر بان بطلان
الوصل فی موضع القطع او القطع فی موضع الوصل ایضاً محل اشکال کما فی بعض رسائل
الفقہ فلا معنی للجزم بالبطلان فی غلط المستحبات مطلقاً وثالثاً ان التعلیل بقولہ اذ
قصد العبادۃ اللفظیۃ محل نظر اذ الکلام لیس فی کفایۃ مجرد القصد بل فی کفایۃ
القصد المقترن باللفظ الغلط وکیفما کان نعدم البطلان قوی واللہ العالم

مواضع سقوط اذان واقامت

مس مواضع سقوط اذان واقامت را بیان فرمایند ج ساقط میشود اذان و
اقامت یا اذان تنہا یا اقامت تنہا در چند مواضع اول آنکہ از کسی شنیدہ باشد
اذان یا اقامت یا ہر دو را تماماً یا حکایت کردہ باشد چہ اذان اعلامی باشد چہ
از برای نماز وچہ از امام شنیدہ باشد چہ از ماموم یا منفرد چہ از یک نفر چہ متعدد
وچہ بخو سماع باشد چہ استماع بشرطیکہ اذان واقامت برای نماز باشد نہ مثل
اذان در عقب مسافر وغیر آن وصحیح گفتہ باشند اذان واقامت را نہ غلط وفصل
عرفی واقع نشود ما بین سماع اذان واقامت ونماز مستمع وبنا بر احوط شرط است
اینکہ سامع اذان واقامت عازم نماز از اول باشد نہ آنکہ تازہ قصد نماز کردہ باشد
بلکہ ہمان قصد کہ اول بود باقی بودہ باشد وعدول نکند از آن قصد مگر اینکہ عدول
کند از قوی با ضعف کہ از جماعت عدول کند بفرادی نہ عکس آن وایضا سامع
اذان بامؤذن متحد القصد باشد نہ اینکہ اذان نماز ظہر را بشنود مثلاً واکتفا
کند بان در نماز عصر بلکہ سماع اذان برای نماز قضا ہم نبودہ باشد اما سماع
اذان زن یا حکایت آن پس اگر محرم است نیز باعث سقوط میشود واگر نامحرم
باشد احتمال سقوط نیز خالی از قوت نیست خصوص نیکہ در صوتش لذتی نباشد
وہرگاہ صوتش باعث لذت شود سماع واستماع وحکایت آن باعث سقوط نمیشود
چنانکہ سماع واستماع وحکایت اذان واقامت حرام نیز باعث سقوط نمیشود دوم
اذان عصر در یوم جمعہ ہرچند نماز جمعہ را نکردہ باشد ونماز ظہر را کردہ باشد

سوم اذان عصر در یوم عرفه از برای حاج یا مطلق چهارم اذان عشا از برای
حاج در مزدلفه پنجم اذان برای نماز ثانی هر که جمع کند با استحباب جمع در یوم
عرفه ومزدلفه وجمعه مثل مستحاضه ومسلوس یا با عدم استحباب جمع خواه جمع
کند در وقت فضیلت نماز اول یا نه ششم از برای نماز قضا بالنسبت بکسی که اراده
قضا نمودن نمازهائی خود داشته باشد در مجلس واحد که در اینوقت برای
نماز اول اذان واقامت هر دو را میگوید وبرای نماز بعد تنها اقامت میگوید
در صورتیکه قضا از خودش باشد نه از غیر هفتم وهشتم از مسافر ومستعجلیکه
بگفتن اذان واقامت خوف فوت آن امر را داشته باشد ولکن در این سقوط باین
نحواست که یا اذان واقامت هر دو را بگوید بیك یك فصل یا تنها اقامت را بگوید
بطریق متعارف ویا تنها اذان را بگوید بنحو متعارف ولکن گفتن اقامت تنها
بهتر است نهم از مواضع سقوط اذان واقامت اقتدا کردن با مامی است که مشغول
جماعت میباشد دهم سقوط از کسیکه وارد مکانی شده که نماز جماعت در ان
برپا شده چه مسجد چه غیر مسجد وهمچنین از کسی که در ان مکان حاضر بوده
ولکن اقتدا نکرده که در آنجا اذان واقامت هر دو از هر دو ساقط است چه بجماعت
نماز کند یا بفرادی مگر بشرطیکه آن جماعت وآن نماز معلوم الفساد باشد و در
جماعت اولی معلوم نباشد که ترك اذان واقامت شده ودو مکان نباشد
عرفا اگرچه صدای موذن با آنمکان برسد وبشرطیکه در آنمکان امام جماعت
متعدد یکی بعد دیگری جماعت برپا نمیکرده باشند وبشرطیکه آن جماعت از نماز
واجب شده باشد نه که جماعت در مثل صلوة معادة وبشرطیکه معلوم باشد
آن جماعت نماز یومیه بوده نه جماعت غیر یومیه مثل کسوف وخسوف ونه
مجهول الحال باشد که نداند یومیه بوده یا نه وبشرطیکه متحد باشند در اداء بودن که
در قضا نسبت با داء یا اداء نسبت بقضا خصوص اگر قضا برای غیر باشد حکم
سقوط محل تامل است بلکه بجهت قوت اشتراط اتحاد در اداء در جماعت ظهر



سقوط اذان واقامت عصر ودر جماعت عصر سقوط اذان واقامت ظهر محل تامل است وبشرطیکه آن اذان واقامت بنذر رهخوان لازم نشده باشد وبشرطیکه اهل آنجماعت متفرق یا در حکم متفرق نشده باشند که نشسته باشند ومشغول بکار دیگر بوده باشند ونه به تعقیب بلکه اگر یک نفر هم در صف باقی باشد ومشغول بتعقیب باشد کافی است در سقوط اذان واقامت وتفرق از مکان نماز کافی است وشرط نیست تفرق از مسجد وبشرطیکه اهل صف باقی باشند بنحو متعارف نه اینکه اهل آنجماعت یا بعض آن بنشینند در مکان صلوة زائد بر متعارف هرچند مشغول تعقیب باشند وبشرطیکه شروع بنماز جماعت کرده باشند هرچند فارغ نشده باشند بلکه احوط است که بعد از تمام شدن اذان واقامت هرچند شروع بجماعت نکرده باشند اذان واقامت نگوید بلکه اگر از اذان تنها فارغ شده باشند همان اذان را نگوید علی الاحوط وبشرطیکه امام جماعت مرد باشد نه زن که اگر امام جماعت زن باشد اذان واقامت از مردان ساقط نمیشود هرچند بفرادی نماز کنند بلکه اگر امام جماعت مرد باشد وماموین همه زنان یا بعض مرد بعض زن سقوط محل تامل است وبشرطیکه معلوم نباشد فساد اذان واقامت جماعت اولی یا آنکه فصل عرفی حاصل نشده باشد در بین اذان واقامت وجماعت بقسمیکه عرفاً بگویند که جماعت اولی بدون اذان واقامت واقع شد ودر رساله جمله این شروط بتفصیل ذکر شده والله العالم **س** سقوط اذان واقامت در مواضعیکه بیان فرمودند از چه نحو میباشد **ج** در حق کسیکه وارد بجماعت شود بشرط آن سقوط بنحو عزیمت میباشد که مشروع نیست دوباره اذان واقامت گفتن بلکه قول بحرمت قوی میباشد وسقوط در حق مسافر ومستعجل بطریق رخصت است که اگر بگوید حرام نیست ودر سائر موارد حرمتش معلوم نیست لکن احوط ترک است والله العالم **س** در جائیکه اذان واقامت ساقط است اگر کسی بگوید آثم خواهد بود یا نه **ج** در مسجد آثم است ودر غیر آن معلوم نیست **س** کسیکه وارد شود برای نماز در مکان جماعت سقوط اذان واقامت مخصوص بمسجد است

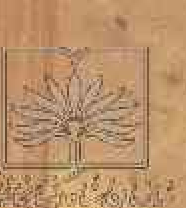
ف۱ رهخوان یعنی عهد و قسم مثلا ۱۲
ف۲ متفرق یعنی پراکنده ۱۲
ف۳ تعقیب دعاها وغیر آن که بعد نماز میخوانند ۱۲
ف۴ نفر یعنی کس ۱۲
ف۵ تفرق یعنی پراکنده و پریشان شدن ۱۲
ف۶ متعارف یعنی بطور [illegible] ۱۲
ف۷ صلوة یعنی نماز ۱۲
ف۸ تنها یعنی فقط ۱۲
ف۹ فرادی یعنی تنها ۱۲
ف۱۰ ماموم یعنی کسیکه اقتدا کند با امام جماعت ۱۲
ف۱۱ اولی یعنی اول ۱۲
ف۱۲ فصل عرفی یعنی فاصله [illegible] ۱۲
ف۱۳ [illegible]
ف۱۴ شروط جمع شرط ۱۲
ف۱۵ سقوط ساقط شدن ۱۲
ف۱۶ مواضع جمع موضع ۱۲
ف۱۷ [illegible]
ف۱۸ [illegible]
ف۱۹ [illegible]
ف۲۰ حرمت حرام بودن ۱۲
ف۲۱ [illegible]
ف۲۲ [illegible]
ف۲۳ [illegible]
ف۲۴ آثم گنهکار ۱۲

یا هر جائیکه باشد ساقط است ج در غیر مسجد معلوم نشد سقوط از نصوص سقوط

س در مجلسی که بنای نماز جماعت دارند وکسی وارد شود میخواهد نمازی بکند اذان و اقامت ساقط است یا نه وهر گاه مشغول جماعت نشده باشد چه صورت دارد ج در مسجد ساقط و در غیر مسجد نیز اقوی سقوط است هر گاه بعد از گفتن اذان واقامت جماعت باشد ومحض بنای جماعت کافی است س از وقتیکه جماعت منعقد میشود تا وقتیکه یك نفر از اهل جماعت در آن مکان باقی باشد اذان واقامت ساقط است یا نه ج اگر بیشتر از اهل صف متفرق شدند عدم سقوط قوی است ولکن اگر یکی از اهل صف بجهت تعقیب نشسته باشد نه کار دیگر بعضی فرموده اند که کافی است در سقوط اذان واقامت والا فلا س در جائیکه نماز جمعه میکنند که از اهل جماعت باقی هستند آیا اذان واقامت ساقط است جهت نماز پیشینه غیر جمعه چه اداء و چه قضاء برائی دیگری که بعد وارد میشود یا نه ج چون قول باشتراط اتحاد در صلوة وارد و اهل جماعت از جهت ذات صلوة و اداء و قضاء قوی است پس سقوط اذان واقامت در مفروض سوال محل اشکال است بلکه عدم سقوط قوی است هو العالم

س اذانیکه در حال جمع میگویند از برائی نماز اول است یا برای نماز بعد ج ظاهر آنست که از برای نماز اول است چه جمع در وقت نماز اول باشد یا نه هر چند از بعضی ظاهر میشود که اگر در وقت نماز اول است برای نماز اول میباشد واگر در وقت نماز ثانی برائی نماز ثانی است و بهتر آنست که در اذان قصد واقع نماید س آیا تعقیب و نماز نافله بین صلوتین مانع جمع است در نماز در سقوط اذان یا نه ج ظاهر آنست که تعقیب قصیر مثل تسبیح حضرت فاطمه ع منافی صدق جمع نیست بخلاف نافله حتی دو رکعت که منافی صدق جمع است از قرار یکه بعضی تصریح کرده اند هر چند خالی از تامل نیست س آیا اذان واقامت زن باعث سقوط اذان واقامت میشود از مرد یا نه ج خیر نمیشود مگر اینکه آن مرد از محارم باشد بلکه احوط عدم اکتفاء بر اذان واقامت زن است مطلقا

س آیا اذان زن برائی زن صحیح است یا نه ج بلی صحیح است بشرطیکه در حضور غیر زن



نامحرم صدای او را نشنود بلکه اگر بشنود هم ضرر ندارد علی الاقوی خصوصاً اگر زن علم ببودن
اجنبی نداشته باشد و خصوص اگر زن پیر باشد که از سماع صوتش لذت حاصل نشود
بلکه اگر لذت هم حاصل شود یا انکه بقصد شنوانیدن باجنبی هم بگوید ضرر ندارد بلی اگر
بقصد شنوانیدن و التذاذ اجنبی بگوید در ینوقت اذان صحیح نیست بلکه حرام است
س آیا اذان نابالغ صحیح است یا نه ج بلوغ شرط نیست در صحت اذان بلکه تمیز
شرط است پس اذان ممیز صحیح است حتی برای جماعت س آیا اسلام و ایمان
در مؤذن شرط است یا نه ج بلی شرط است اسلام و ایمان حتی در اذان اعلامی
س اخذ اجرت در اذان نماز جائز است یا نه ج اخذ اجرت در اذان جائز
نیست حتی با اذان اعلامی علی الاحوط بلکه قصد اخذ اجرت در اذان برای نماز و
جماعت و نخواندن باعث بطلان اذان است و همچنین در اذان اعلامی علی الاحوط
س قصد ریا و سمعه در اذان و اقامت از اول یا در اثنائی گفتن اذان چه حکم
دارد ج باعث بطلان بلکه موجب اعاده میشود س فصول اذان و اقامت
بفرمائید ج فصول اذان هیجده است باین نحو که چهار مرتبه الله اکبر بگوید بعد از آن
دو مرتبه أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بعد از آن دو مرتبه اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ
و بعد دو مرتبه حَیَّ عَلَى الصَّلٰوة بعد دو مرتبه حَیَّ عَلَى الْفَلَاح و بعد دو مرتبه حَیَّ
عَلٰی خَیْرِ الْعَمَل بعد دو مرتبه اَللّٰهُ اکبر و بعد از آن دو مرتبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و اقامت
مثل اذان است و لکن اول آن دو تکبیر است و آخر آن یک تهلیل و زیاده میشود
بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اقامت هفده میباشد
س آیا اشهد ان امیر المؤمنین که شهادت بر ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام
میباشد در اذان و اقامت نیست و نباید گفت آنرا ج باید گفت و لکن نه بقصد
جزئیت بلکه بقصد استحباب بنفسه بگوید خصوص بعد از ذکر حضرت رسول ص
~~اگر قصد جزئیت در ان کند بدعت و حرام است بلکه اگر از اول نیت اذان~~
~~قصد گفتن این شهادت را بعنوان جزئیت داشته باشد اذان کلاً باطل است~~



در كفتن الصلوة خير من النوم در نماز صبح ضرر دارد يا خير ج نكفتن بهتر است بلكه بقصد جزئيت بدعه

~~وبعضی گفته اند که اگر یک دفعه بگوید بهتر است که شائبه جزئیت~~

کمتر است **س** آیا ترا سل در اذان اقامت صحیح است باین معنی که بعض فقرات آنرا یکی بگوید و بعض را دیگری **ج** حرام است علی الاحوط **س** وقت گفتن اذان دو انگشت در گوش گذاشتن واجب است یا مستحب **ج** مستحب است **س** آیا اذان واقامت را بتانی بگوید یا بتعجیل **ج** مستحب است که اذان را بتانی وآرام بگوید واقامت را بتعجیل بگوید **س** کیفیت حکایت اذان را بفرمایند **ج** حکایت اذان حتی حکایت اقامت مستحب است و مخیر است آنرا آهسته تر یا بلند بگوید اگرچه در بیت الخلاء باشد ولکن در بیت الخلاء به تبدیل حیعلات به لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واگر در نماز باشد احوط ترک حکایت است خصوص در نماز واجب وخصوص در اثنای قراءت واستحباب حکایت مشروط است باینکه اذان بر وجه مشروع باشد نه حرام وفاصله زیاد مابین حکایت حکایت کننده و اذان مؤذن یا اقامت نباشد و بهتر آنست حکایت کند بعد از تمام کردن مؤذن فقرات را و با او حکایت نکند هرچند ظاهر جواز هر دو میباشد والله العالم

در قیام

س قیام واجب در صلوة را بیان فرمایند **ج** بدانکه قیام واجب است در جمیع نمازهای واجبه اجماعاً و رکن نیز میباشد فی الجمله در بعضی از مواضع زیرا که قیام بالنسبت بنماز بر انحاء چندی است یکی از آن قیام بسوی نیت است که اند کی قبل از نیت باید حاصل شود چونکه واجب که نیت واقع سازد در حال قیام پس واجب است تقدم قیام قبل از نیت من باب المقدمه باندکی قبل حاصل شود باینکه نیت در حال قیام واقع شد واین قیام شرط است بجهت آنکه مقدم است بر نیت نماز و معتبر است در او و یکی دیگر قیام در حال نیت است واین قیام حال وچون حالی نیت است در رکنیت باشرطیت اقوی آنست که شرط است نه جزء و یکی قیام در حال تکبیرة الاحرام است وآن رکن است

اولی آنست که قیام قبل از نیت و در حال نیت هر دو واجب نیست بلکه منتخب است بلی خصوص به نیت صح

نزد بعضی از علما

چون خود تکبیرة الاحرام ویکی قیام در حال قراءت است وآن هم واجب ست مثل خود
قراءت که غیر رکنی میباشد پس اگر کسی فراموش نماید آنرا نماز او صحیح است ویکی قیام متصل
برکوع است وآن نیز رکن است وآن قیامی است که مصلّی منتقل میشود ازو بسوی
رکوع شرعی که مغیر است برکوع عن قیام پس هر قیام بعد از قراءت رکن نمیباشد و
همچنین مطلق قیامی که ازو منحنی شود نیست بلکه آن قیامی کرازان منتقل میشود
برکوع شرعی وثمرهٔ این قیام در چند مقام ظاهر میشود اول آنکه شخص فراموش از
رکوع نموده منحنی شده بسوی سجود هنوز بسجد نرسیده متذکر شده که رکوع را
فراموش نموده پس باید برگردد وراست بایستد وآن وقت خم شود بجهت رکوع وهرگاه
راست نشود بلکه متقوسًا برگردد تا بهیئت راکع ورکوع را بعمل آورد نمازش باطل است
بجهت اخلال بقیام متصل برکوع دوم شخص منحنی شده بجهت رکوع هنوز برکوع
شرعی نرسیده یادش آمد که رکوع را بعمل آورده پس بنشیند بقصد سجود ونمازش
صحیح است واین زیادتی مضر بصحت صلوة نیست پس هرگاه قیام متصل برکوع مطلق
قیامی بود کرازان منحنی میشود بقصد رکوع پس باید اینجا صلوتش باطل باشد بجهت
زیادتی رکن سوم هرگاه شخص نسیان از قراءت حمد یا سوره نماید وخم شود بقصد رکوع
هنوز بحد شرعی نرسیده به خاطرش آمد لازم است که برگردد ومنسی را بعمل آورد
پس هرگاه مطلق قیام متصل برکوع رکن میشود باید حکم ببطلان نماز شود در این صورت
واجماعی است که باید عود بسوی منسی نماید ونمازش صحیح است پس حق در قیام متصل
برکوع آن چیزی است که تا ورکوع حاصل شود نه مجموع قیامات چنانچه شهید ثانی
اعلی الله مقامه بیان فرمودند که رکن در قیام نیست مجموع قیام متصل برکوع بلکه
آن امر کلیست هرچند در تعبیر امر کلی مسامحه واضحه فرمودند زیراکه قیام خاص
مخصوص که اقتران واتصال برکوع دارد رکن است واین امر کلی نیست بلکه شخصی است
ومعلوم شد که قیام رکن است در سه مقام یکی در حال نیت ودیگری در حال
تکبیرة الاحرام وسوم قیام متصل برکوع بس

حد قیام شرعی کدام است ج

ف ۱ تا قراءت خواندن
حمد وسوره ۱۲ ف ۲ متصل یعنی بهم پیوست
ف ۳ مصلّی نماز کننده و
شونده ۱۲ ف ۳ مصلی نماز کننده ۱۲
ف ۳ منتقل نقل کننده ۱۲ ف ۴ مغیر تغییر کرده شکل
ف ۵ عن قیام یعنی از قیام ۱۲
ف ۶ مطلق قیامی یعنی
ف ۷ منحنی یعنی خمیده ۱۲
ف ۸ ثمره یعنی فائده ۱۲
ف ۹ متذکر یاد آورنده
ف ۱۰ متقوسًا یعنی خمیده
ف ۱۱ بهیئت شکل راکع ۱۲
ف ۱۲ اخلال خلل کردن ۱۲
ف ۱۳ مضر ضرر رساننده
ف ۱۴ صلوة نماز ۱۲
ف ۱۵ نسیان فراموشی
ف ۱۶ منسی چیز فراموش شده ۱۲
ف ۱۷ بطلان باطل شدن ۱۲
ف ۱۸ اجماعی یعنی همه علما
ف ۱۹ عود برگشتن ۱۲
ف ۲۰ شخصی است از ... تا لفظ ...
ف ۲۱ کلی است ۱۲ که مفهوم آن از شرکت منع نکند ۱۲
ف ۲۲ مسامحه چشم پوشی
ف ۲۳ اقتران نزدیکی ۱۲
ف ۲۴ شخصی است یعنی ...
ف ۲۵ ... ۱۲

قیام آن راست ایستادن است بنحو انتصاب[1] واین امر عرفی[2] است که همینکه عرفا بگویند
که راست ایستاده است کافی است واین حاصل میشود بقیام معظم[3] از اعضای
انسان پس کجی[4] ومیل بعضی از اعضاء چون گردن مثلا یا زیر انداختن سر ضرر ندارد
زیراکه بسبب مذکورات[5] انتفاء[6] قیام عرفی نمیشود بلکه کج نمودن گردن بر کمی واندکی بسا
میشود که از سنت شمرده میشود چنانچه مشاهده شده از تقیه[7] وصلحا[8] در مقام
خضوع وخشوع[9] بلی هرگاه میل وکجی بنحو یمین ویسا[10] باشد انتفاء قیام عرفی حاصل است
ونماز بسبب انتفاء آن در حال اختیار باطل است س استقلال[11] در قیام شرط است
یا نه ومراد باستقلال را بیان فرمایند ج شکی نیست در شرطیت[12] استقلال در قیام
مطلوبیت[13] آن در نماز ومراد از استقلال آن ایستادن بنفسه[14] میباشد که تکیه ننماید
بچیزیکه هرگاه در حال اختیار راستناد[15] واعتماد[16] نماند بچیزیکه اگر آن چیز را بردارند
هر آینه این شخص مصلی[17] بیفتد پس استقلال در قیام بعمل نیامده است وبسبب آن
نمازش باطل است وبدانکه هرگاه بدن مصلی ملاصق[18] باشند بچیزی چه از دیوار
چه از غیر آن که القای[19] ثقل بدن بان نشده باشد ویا آنکه فی الجمله[20] اعتماد نموده باشد
لکن بنحوی نباشد که اگر آن شی ملاصق را بردارند شخص بیفتد وبقیام خود باقی
باشد پس ضرر ندارد س طمانینت واستقرار[21] در قیام شرط است یا نه ج بلی استقرار
شرط است که در حال قراءت راه نرود وهمچنین طمانینت که معظم اجزای بدن[22] حرکت
نکند در حال قیام س اعتماد بر هر دو پا بر نهج واحد[23] لازم است یا اعتماد با حد[24] هما
کافی است ج بدانکه ایستادن بر هر دو پا لازم است واما اعتماد بر هر دو پا بنهج واحد[25]
لازم نیست هر چند احوط است خصوص در نمازهای طولانی پس همینکه حامل[26]
ثقل بدن هر دو پا باشد کفایت میکند چه آنکه اعتماد بهر دو پا بالسویه[27] نماید ویا آنکه
اعتماد باحدهما بیشتر نماید از دیگری بلی هرگاه بایستد بر سر یک پا ویای دیگر را بلند
نماید ویا بسر انگشت بایستد بنحویکه پاشنه[28] پا بر زمین نرسد ویا بپاشنه پا بایستد
که سر انگشت بزمین نرسد نمازش باطل است زیراکه قیام متعارف[29] ومعهود[30] از

شرع بعمل نیامده است چنانچه دور گذاشتن قدمها را از همدیگر بر بسیار یکه عرفاً از حد قیام بیرون برود و همچنین دوتا نمودن زانوها و پائین انداختن کفل با خروج از صورت قیام شرعی و موجب بطلان صلوة است پس ایستادنیکه از حد قیام متعارف بیرون باشد باعث بطلان صلوة است **پس** کسیکه نمیتواند ایستاده باستقلال نماز بخواند جائز است که نماز را نشسته بخواند و اگر نتواند نشسته بخواند خوابیده بخواند و خوابیده نماز را بچه طور بخواند بینوا توجروا

ج بدانکه شخص غیر قادر بر نحو استقلال اولاً باید مقدم بدارد قیام بنحو تکیه و اعتماد بر چیزی چون دیوار و نحو آنرا بر نشستن بلکه هرگاه متمکن از تکیه نشود مگر بعوض از اجاره نمودن و خریدن واجب است بذل عوض چون خریدن آب وضوء و خاک تیمم مگر آنکه موجب ضرر کثیری شود که عادةً نتوان متحمل آن بشوند که در ینوقت وجوب بذل عوض ساقط است و اگر عاجز از ین طور از قیام نیز باشد میایستد منحنیاً اگر بحد رکوع باشد و در ین هنگام از برای رکوع بیشتر منحنی میشود بجهت فرق میان قیام و رکوع و اگر عاجز از قیام باشد در بعض احوال صلوة پس میایستد آنقدری را که ممکن است و اعتماد مینماید آنقدر را که ممکن است قیام با اعتماد پس میایستد بطور انحنا آنقدری را که مقدور است انحنا چه این شقوق ثلثه در رکعت واحده باشد یا در رکعات متعدده حتی انکه هرگاه شخص بجهت مرض اتیان بنماز نماید نشسته و لکن قادر باشد بقیام قبل از رکوع واجب است اتیان باین قیام پس عدول از قیام جائز نیست مگر انکه شخص عاجز باشد از قیام منتصباً و معتمداً و منحنیاً که در ینوقت عدول از قیام مینماید بقعود که نماز را نشسته بعمل میاورد و هرگاه از مطلق نشستن نیز عاجز باشد پس میخوابد بر پهلوی راست و با عجز از ین پهلو بپهلوی چپ و با عجز از پهلوها میخوابد بر پشت سر چون شخص محتضر که کف پاهای او بقبله باشد و اتیان بنماز مینماید و بدانکه حکم استقلال و استناد و غیره که در قیام ذکر شد در

جلوس نیز جاری است پس با امکان جلوس بنحو استقلال و با امکان اعتماد جائز نیست
اعتماد و چنانچه قیام رکن بود در سه مقام جلوس بدل از قیام نیز در مقامات ثلثه رکن
میباشد و همچنین است امر در خوابیدن بپهلوها و حالت اضطجاع که شخص در حال
خوابیدن به پهلوی راست کجی و میل بسمت دیگر را ترک نماید و باید استقرار در این حالت
داشته باشد و مراعات وجوب طمانینه و استقرار در هر حالت نسبت بخود آن لازم
است بلی هرگاه شخص مستلقی که باید چون محتضر کف پاهائی او بقبله باشد هرگاه یکی
از پاها را دراز نماید و یا آنکه هر دو پا را بسمت خود بکشد و بسمت قبله دراز نماید
مضائقه نداریم در صحت صلوة او هرچند احوط آنست که پاها را در این حالت ممتد
نماید پس بنا بر آنکه شخص عاجز از قیام در حال جلوس و غیر آن هرگاه عاجز از رکوع و سجود
بنحو متعارف باشد باید ایماء و اشاره نماید از برای رکوع و سجود بسر که ایماء از برای
رکوع کمتر و از برای سجود بیشتر باشد و اگر ممکن باشد رفع و بلند نمودن موضع سجود
بتکاء و نصب نمودن چوب را بر زمین و نحو آن که جبهه گذارده شود در حال سجود
بما یصح السجود علیه بر لازم است رفع آن و اگر اینهم ممکن نباشد پس بلند مینماید مهر
و نحو آن را و وضع مینماید بر جبهه علی الاحوط و جاری میسازد افعال صلوة را بر قلب
و اذکار را بلسان و اگر عاجز از جریان ذکر بر زبان شود پس همه آنرا بقلب میگذراند
واللّه العالم **س** حد عجز از قیام که باعث جواز قعود است کدام و چه قدر است
ج موکول بعرف است بلکه فهم این امر عرفی راجع بوجدان خود شخص است که خود از
حالت خود مقدار طاقت خود از قیام را میفهمد که بسا باشد که دیگران نمیتوانند که
درک آن نمایند و تحدید بمقدار راه رفتن بقدر صلوة و نحو آن ضعیف است **س**
شخص مستلقی هرگاه قادر بر جلوس و جالس قادر بر قیام شود چه نماید **ج** شخص عاجز
در هر مرتبه که باشد همین که قادر بر حالت فوق آن شود واجب است اتیان بآن حالت
چون شخص مستلقی که قادر بر خوابیدن بپهلوها شود لازم است انتقال از حال
استلقائی بخوابیدن بپهلوها و همچنین خوابیده بپهلوها هرگاه قادر بر نشستن شود

واجبست منتقل شدن بحالت جلوس چنانچه شخص نشسته هرگاه قادر بر قیام شود لازم است بر او قیام پس شخص متمکن از رجوع از حالات ثلثه مذکوره واجبست رجوع از آن حالت بحسب ترتیب مسطور و با تمکن از انتقال از حالت ادنی بحالت فوق اگر ترک انتقال نماید و بهمان حالت نماز کند نمازش باطلست ولکن در حالت ادنی بحالت اعلی هرگاه در اثنای قراءت باشد ساکت میشود و قطع قراءت نماید تا زمان حصول حالت آخر پس اقوی آنست از همان محل قطع بنا میگذارد و واجب نیست که قراءت را از سر بگیرد پس شخص اگر بعد از اتمام حمد و سوره قادر بر قیام شد لازم است که بایستد و رکوع نماید و واجب نیست دوده فعه خواندن قراءت مگر آنکه حالت انتقال موجب سکوت طویلی شود که مخل بموالات عرفیه قراءت شود که درین هنگام لازم است که قراءت را از سر گیرد هرچند بعضی از اعاظم فرمودند که شخص قائم هرگاه در اثناء قراءت عاجز از قراءت شود قطع قراءت نموده می نشیند یعنی در هنگام هوی بسوی جلوس حمد و سوره را تمام مینماید و یا با اشتغال بقراءت حمد یا سوره می نشیند و باقی مانده را تمام میکند بجهت آنکه هوی بسوی قعود اکمل از قعود است و این ضعیف است بر آنکه استقرار در قراءت قائماً و قاعداً و معتمداً و غیر معتمد شرط است پس در حال هوی استقرار منتفی است هرچند این انتقال شخص عاجز از حالتی بحالت دیگر از اقلّ اکثر نمی ماند زیرا که مامور بر او از احوال صلوة است پس هرگاه شخص امر دائر شود بین قیام با رکوع و سجود بایماء و اشاره و بین جلوس با رکوع و سجود بنحو متعارف کدام را مقدم بدارد اقوی تقدیم قیام است هرچند بسبب آن نتوان رکوع و سجود بنحو متعارف شود زیرا که واجبست اتیان بقیام قبل از رسیدن برکوع و سجود پس اتیان بوظیفه قیام در محل خود باید نمود و توهم باهمیت رکوع و سجود بجهت رکنیت مندفع است به مشتمل بودن قیام بر رکن و غیر آن بلکه انتقال از قیام باین وصف بقعود باعث بطلان صلوة است پس هرگاه امر دائر شود بین قیام با عدم استقرار و جلوس با استقرار کدام مقدم است

اقوی در این مقام تقدیم نماز نشسته است **س** هرگاه شخص در قیام امرش دائر
شود بین اینکه قیام متصل بارکان را بعمل آورد چون قیام در حال نیت وقیام متصل
برکوع وبین قیام واجب غیر رکنی که اگر اتیان به احدهما نمود از دیگری عاجز میماند
چه نماید **ج** از سابق معلوم شد که آنچه وظیفه سابقه است مقدم است بر لاحقه
هرچه رکن باشد وچه غیر آن پس با امکان قیام در قراءت مثلا ترک آن نماید بجهت
آنکه غیر رکن است وقیام متصل برکوع که وظیفه آن بعد است چون رکن است باید
عمل نمود هرچند از بعضی از افاضل بر میاید تقدیم واجب رکنی بر غیر آن واین قول
خالی از قوت نیست ولکن اقوی آنست که وظیفه سابق را بجهت لاحق ترک نماید **س**
هرگاه شخص در سفینه وطراده نماز را ایستاده بجا آورد سرش دور میزند ومیگردد
یا میشود که قی عارضش میگردد در حال نماز چه نماید **ج** جائز است از برای همچو
شخص که اتیان بنماز نماید جالسا بلکه در نشسته اگر چنین حالتی دست دهد میتواند
که خوابیده نماز را بجا آورد **س** شخص عاجز از قیام هرگاه امرش دائر شود بین
راه رفتن ویا سوار شدن ویا دویدن کدام را مقدم بدارد **ج** مشی بآرامی مقدم
است بر دویدن وسوار شدن **س** شخص قادر بر قیام هرگاه درد چشمی داشته
باشد وطبیب بگوید که نماز خواندن مستلقیا موجب تخفیف مرض میشود چنانچه
در چشمهائی را که میبرند چنین حکم مینماید آیا جائز است عمل بآن یا نه **ج** با حصول
مظنه بقول او جائز است عمل بمقتضای طبابت او **س** اگر در قیام رکن سهوا
تکیه کند بدیواری مثلا نمازش صحیح است یا نه **ج** شرائط رکن واجزای رکن نیز
رکن است در ثانی قطعا ودر اول ظاهرا پس استقلال در قیام وطمانینت در آن
نیز رکن است بنا بر احتیاط **س** بعد از ختم وقراءت سوره اگر کسی احتیاطا
بجهت آنکه قیام رکنی متصل برکوع صادق آید اندکی ایستاده برکوع رود جائز است
یا نه **ج** جائز است ولکن این مکث بجهت طمانینت بعد از رفع راس از رکوع خوب است
نه بجهت قیام متصل برکوع فافهم **س** اگر قیام بعد از رکوع یا در ترک کردن در

اتیان جمع کردن ۱۲
اصحابنا یعنی علمای امامیه ۱۲
سابق یعنی اول ۱۲
لاحق یعنی بعد ۱۲
رکن آنست که از ترک او سهوا نماز باطل میشود
افاضل جمع فاضل یعنی علماء ۱۲
واجب رکنی یعنی رکنی است
غیر آن یعنی غیر رکن آنست که از ترک او سهوا نماز باطل نمیشود
نماز باطل نیست بلکه
سفینه کشتی وطراده کشتی کوچک
دور میزند یعنی
سر میگردد یعنی
میشود ۱۲
قی عارض یعنی
اتیان آمدن ۱۲
جالسا یعنی نشسته
دست دهد یعنی رو دهد ۱۲
عاجز مجبور وناچار ۱۲
قیام ایستادن ۱۲
مقدم یعنی اول
مشی راه رفتن ۱۲
آهسته یعنی آهسته ۱۲
قادر یعنی قدرت دارد
مستلقیا یعنی بر پشت خوابیده ۱۲
تخفیف یعنی کم شدن ۱۲
میبرند یعنی قدح میکنند ۱۲
حصول حاصل شدن ۱۲
مظنه گمان ۱۲
مقتضا یعنی خواهش
ثانی یعنی اجزاء
قطعا یعنی یقینا ۱۲
اول یعنی شرائط رکن ۱۲
استقلال یعنی بنفس خود بدون اعانت

فراموش کرده و قبل از سجده متذکر شده چه نماید **ج** باید راست شود و در رکوع نماید و تذکر بعد از رسیدن بسجده ضرر ندارد اگر سهوا باشد و هو العالم **س** اگر شک کند در قیام بعد از رکوع قبل از رسیدن بسجده یا شک در در رکوع کردن در قیام چه نماید **ج** اعتبار ندارد اگر خم شده علی الاقوی هر چند احوط عود بقیام و با طمانینت در قیام است **س** اگر شک کند در قیام تکبیرة الاحرام بعد از دخول در قرائت چه حکم دارد **ج** اعتبار ندارد **س** اگر شک کند در قیام قرائت سوره قبل از رسیدن بعد رکوع حکمش چه چیز است **ج** اگر خم شد اعتبار ندارد الا لازم است خواندن سوره **س** مستحبات قیام را بیان فرمایند **ج** برخی از مستحبات قیام در عداد مطلق مندوبات صلوة ذکر شد و بعضی از آن بیان نشد ذکر میشود از انجمله آنکه مستحب است هنگامیکه ایستاده است بجهت نماز اینکه بخواند دعائی را که در فقیه از حضرت امام جعفر صادق صلوة الله علیه نقل نموده و آن اینست اللهم انی اقدم الیك محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیك فاجعلنی به وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انك انت الغفور الرحیم و اینکه خاضع و خاشع باشد در حال نماز که التفات بیمین و یسار ننماید و بازی بدستان و سر انگشتان و دماغ و شارب ننماید چنانچه روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت بر مردی که مشغول بود بنماز و با ریش خود بازی مینمود حضرت رسالت پناهی فرمودند که هرگاه قلب او خاشع بود و مشغول بنماز می بود هر آئینه جوارح او نیز خاشع میشد از این روایت مستفاد میشود که لابد است از برای مصلی اینکه قلب او نیز اشتغال بامور دنیا و افکار او نداشته باشد و همچنین ترک نماید دهن دره و خمیازه را که دلیل بر کسالت است و نیز مستحب است که در حال قیام راست نماید مهره پشت خود را و گردن را چنانچه آیه فصل لربك و انحر در کتاب تفسیر شده است باعتدال در قیام که راست نمودن پشت و گردن باشد

وهمچنین مستحب است که عجلت در اتمام نماز ننماید بجهت آنکه روایت شده است که بنده همین که تعجیل نماید در نماز خداوند جلت عظمته بملائکه میفرماید نظر نمائید بسوی این بندهٔ من که گویا رزق در دست غیر من یافته که چنین تعجیل مینماید و اینکه نظر نماید در حال قیام بسوی محل سجود خود و ترك نماید نظر بسوی آسمان را زیرا که روایت شده که حضرت ختمی مآب در نماز نظر بسوی آسمان مینمود تا اینکه آیهٔ شریفهٔ اَلَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلوٰتِهِمْ خاشعون نازل شده آن بزرگوار همیشه نظر ایشان بسوی زمین بوده بسمت سجده گاه ایشان پس نظر بسوی سجده گاه از مستحبات است و باید که نظر تیز و تند نباشد بلکه نظر خاضع و خاشع باشد و از جمله مستحبات اینکه دستها را در بالای رانها مقابل زانوها بلند نماید حالکونیکه مضمومة الاصابع باشد که انگشتها را از هم باز ننماید و اینکه دوش خود را بلند نه نماید بلکه بسینه زده و اینکه اعتماد بر یك پا در حال قیام ننماید و اینکه پاها را از هم جدا نماید از سر انگشت تا یك وجب که کمتر از سر انگشت و زیاده از یك وجب خارج از آداب باستحباب است و اینکه سر انگشت ابهام پاها بلکه جمیع سر انگشتان بسمت قبله باشد و اینکه التفات بغیر قبله از یمین و یسار ننماید زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند اما یخاف الذی یحول وجهه فی الصلوة ان یحول الله وجهه وجه حمار که حاصل معنائی آن آنست که کسیکه روی خود را برمیگرداند از قبله نمی ترسد که خداوند صورت او را صورت حمار بگرداند و میشود که معنی حدیث این باشد که کسیکه التزام بتوجه بسمت قبله ندارد و التفات بسمت یمین و یسار دارد غافل و غیر ملتفت است از مطالعه کبریائی و خداوندی و کسیکه حالش چنین باشد دور نیست اینکه چنین غفلت استدامت بهم رساند در وجود او پس میگردد وجه قلب او مثل وجه قلب حمار در عدم تعقل او با مور عالیه علویه و عدم لیاقت او بتقرب بساحت حضرت باری والله العالم

س بیان فرمایند که هر نماز مستحبی را حتی نماز لیلة الدفن وتیره و وتر و طلب باران و امثال ذلك را میتوان نشسته و در حال مشی بعمل آورد و در یک رکعت میتواند که بعض آنرا ایستاده و بعض آنرا نشسته یا در حال مشی خواه ابتداء ایستاده

ف۱ عجلت جلدی و شتاب ۱۲
ف۲ اتمام تمام کردن ۱۲
ف۳ محل جای ۱۲
ف۴ خاضع و خاشع یعنی فروتنی و خاکساری کننده ۱۲
ف۵ حالکونیکه ای در حالیکه
ف۶ مضمومة الاصابع یعنی انگشتها را متصل بیکدیگر ۱۲
ف۷ باز ننماید ای بگشاید ۱۲
ف۸ اعتماد تکیه کردن یعنی زور دادن ۱۲
ف۹ وجب شبر
ف۱۰ خارج بیرون و اتیان آمدن ۱۲
ف۱۱ استحباب
ف۱۲ ابهام یعنی انگشت
ف۱۳ التفات توجه ۱۲
ف۱۴ یمین و یسار راست و چپ ۱۲
ف۱۵ وجه رو و یحول یعنی برمیگرداند ۱۲
ف۱۶ حمار خر ۱۲
ف۱۷ التزام لازم گردانیدن ۱۲
ف۱۸ ملتفت یعنی متوجه ۱۲
ف۱۹ مطالعه یعنی دیدن ۱۲
ف۲۰ استدامت همیشگی ۱۲
ف۲۱ وجود یعنی بودن ۱۲
ف۲۲ قلب دل ۱۲
ف۲۳ تعقل عقل کردن یعنی فهمیدن ۱۲
ف۲۴ امور جمع امر یعنی کارها و عالیه و علویه برتر و بلند ۱۲
ف۲۵ تقرب نزدیکی ۱۲
ف۲۶ ساحت میدان ۱۲
ف۲۷ مستحبی یعنی نماز سنت ۱۲
ف۲۸ لیلة الدفن یعنی نماز در شب دفن هدیه میت و وتیره و وتر متعلق نماز شب ۱۲

ف۲۹ مثل این ۱۲
ف۳۰ امثال ذلك یعنی نماز استسقا ۱۲
لامرضی ابتداء از قبله
ف۳۱ یعنی نماز شب دوم و ثالث سوم بعد از آن بعمل آوردن ۱۲



یا نشسته باشد و ثانیاً یا ثالثاً یا ماشیاً باشد یا بعکس بعمل آورد یا نه ج بسم الله و له الحمد که
هر نماز مستحبی همه اقسام مزبوره جائز است مگر در خصوص نافلهٔ الدّفن اگر واجب شود
والا جائز است والله العالم س اگر کسی قنوت را بلا عذر نشسته بخواند ادای وظیفه
قنوت را بعمل آورده یا نه و بر تقدیر اخیر نمازش صحیح است یا نه ج در آن تأمل است و از
کلام حاجی کرباسی علی الله مقامه بر میآید که شرط است در قنوت قیام و بدون قیام
قنوت صحیح نیست پس اگر قنوت دیگر بخواند بقصد قربت در حال قیام لازم میآید زیادتی
در صلوٰة مکتوبه و اگر مطلق زیاده در نماز را مبطل بدانیم نمازش باطل میشود بلکه اگر
نخواند هم میتوانیم که بخواندن قنوت در حال نشسته زیادتی در نماز حاصل شده بجلوس
و قنوت جالساً و از کلام بعضی ظاهر میشود که قیام در قنوت مستحب است و شرط صحتش
نیست و قضای قنوت بعد از نماز جالساً نیز مؤید است و لکن ظاهر از آیهٔ شریفهٔ قوموا
لله قانتین دلیل اشتراط قیام است چون بناء حقیر این است که مهما امکن قیود در مستحبات
را منزل بشرط کمال میکنیم و آنرا مستحب در مستحب میدانیم بلکه رفع یدین را نیز در قنوت
میتوان گفت که شرط صحت نیست و حال بحال محض زیاد ندارم پس اولی ترک جلوس
در قنوت میباشد بلکه اولی آنست که اعاده نماز نماید اگر قنوت را نشسته بعمل آورده باشد
والله العالم **در نیت** س نیت عبارت از چه چیز است آیا بدل گذرانیدن
است آن عمل را که میکند یا بر زبان آوردن یا محض داعی بفعل است بینوا توجروا
ج نیت عبارت است از داعی بفعل که وا میدارد انسان را بکردن آن عمل و بدل
گذرانیدن و بزبان آوردن لازم نیست س آیا تعیین فعل در نیت ضرور است
یا نه ج بلی ضرور است اگر فعل مشترک باشد س آیا قصد قربت کفایت میکند در
مقام نیت یا نه ج بلی کافی است قصد قربت در نیت و قصد وجوب در واجب و قصد
استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در خارج وقت و غیر اینها از چیزهائیکه
تعیین فعل موقوف بآن نباشد لازم نیست هر چند احوط است س آیا قصد
قصر در نماز قصر و قصد تمام در تمام ضرور است یا نه ج ضرور نیست هر چند که

جائی باشد که مخیر است میان قصر و اتمام بلکه تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا کافی است
س عدول از قصد قصر بتمام یا عکس آن میتواند بکند ج بلی میتواند بلکه اگر بقصد
قصر کرده و سهواً اتمام نموده یا بالعکس ضرر ندارد حتی ضرر ندارد در دو رکعت آخر
که مخیر است مابین تسبیحات اربعه و حمد هرگاه قصد قرائت حمد داشت و سهواً تسبیحات
اربعه را خواند یا بعکس س آیا نیت در نماز شرط خارج است یا جزء داخل ج
شرط خارج است س شخص میخواست نماز را قصر بخواند و سهواً بقصد
تمام شروع کرد یا عکس آن چه کند ج همینکه بتشهد اول رسید سلام بگوید و در
عکس بعد از تشهد دو رکعت دیگر اضافه نماید س در جائیکه حکم است که احتیاطاً
نماز را اعاده کند پس در نیت آن اگر ظهر باشد مثلاً قصد ظهر خواهد کرد یا قصد
قربت یا محض قصد قربت چهار رکعت نماز بدون قید نماز ظهر ج قصد قربت بس از
تعیین عمل میباشد پس بعد از تعیین مثل اصل نماز بقصد وجوب احتیاطاً اعاده
کند والله العالم س مثلاً وقت نماز صبح برای مکلف دو رکعت نماز واجب است
و دو رکعت مستحب اگر دو رکعت محض بقصد قربت کند از واجب کفایت میکند یا نه
ج بسم الله وله الحمد اگر قصد نماز صبح بکند با قصد قربت کفایت میکند و محض
قصد قربت کافی نیست در عبادت غیر معینه والله العالم س بیان فرمایند که
عبادتی که وجوب آن معلوم است در نیت آن محض قصد قربت کفایت میکند یا نه
ج بسم الله وله الحمد کفایت میکند اگر عبادت متعین بشود و اگر متعین نباشد
مثلاً در وقت صبح در ذمه او دو رکعت نماز نذر هم باشد در اینصورت هر نماز که
بخواند تعیین اول لازم است س چه میفرمایند که کسی که ذمه او مشغول بنماز
واجب قضا باشد در وقت نماز حاضر قصد اداء نماید یا نه ج اخطار بقلب لازم
نیست همین که قصد اداء دارد کافی است س بیان فرمایند که در جائیکه بجهت
اشتباه در قبله چهار سمت باید نماز کند بقصد وجوب در هر سمتی باید نماز کند
یا غیر آن بینوا اجرکم الله بالخیر والسعادة ج بسم الله وله الحمد بقصد قربت و وجوب

ف۱ مخیر یعنی اختیار داده شده ۱۲
ف۲ عدول یعنی برگشتن ۱۲
ف۳ قصر یعنی چهار رکعتی نماز را دو رکعت خواندن ۱۲
ف۴ عکس یعنی برخلاف ۱۲
ف۵ تسبیحات اربعه یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ۱۲
ف۶ قرائت یعنی خواندن ۱۲
ف۷ شرط خارج یعنی ۱۲
ف۸ جزء داخل ۱۲
ف۹ اضافه یعنی زیاده ۱۲
ف۱۰ اعاده یعنی دوباره کردن ۱۲
ف۱۱ قصد قربت یعنی ۱۲
ف۱۲ تعیین یعنی معین کردن ۱۲
ف۱۳ مکلف یعنی تکلیف داده شده ۱۲
ف۱۴ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۵ محض قصد قربت یعنی بدون تعیین نماز ۱۲
ف۱۶ متعین یعنی مقرر ۱۲
ف۱۷ ذمه او مشغول بنماز قضاء واجب ۱۲
ف۱۸ حاضر یعنی ادا ۱۲
ف۱۹ اخطار یعنی خطور دادن ۱۲
ف۲۰ اشتباه یعنی شک ۱۲
ف۲۱ سمت یعنی طرف ۱۲
ف۲۲ قصد یعنی نیت و اراده ۱۲

هر دو جائز است والله العالم **در تکبیرة الاحرام** س آیا تکبیرة الاحرام در نماز واجب است یا نه ج بلی واجب است و رکن است که از ترکش عمداً و سهواً و جهلاً نماز باطل است مثل سائر ارکان س تکبیر عبارت از چه چیز است ج عبارت است از لفظ الله اکبر واگر در این معنی لفظ دیگر بجای الله اکبر مثلا الله العظیم در تکبیرة الاحرام بگوید صحیح نیست س شرائط تکبیرة الاحرام را بیان فرمایند ج هشت امر در آن واجب است اول بلفظ عربی گفتن دوم مقارن نیت گفتن سوم لفظ الله اکبر را بترتیب با موالات گفتن چهارم همزهٔ اکبر را وصل نکردن و همچنین همزه الله احتیاطاً پنجم شنواندن اگرچه خود بشنود و همچون نگوید که خود نیز نشنود که از تکلم خارج شود ششم حروفش را از مخارج ادا کردن هفتم خصوص الله اکبر گفتن و عوض او الله اعظم مثلا نگفتن هشتم صحیح خواندن بنحویکه در قرأت حمد میآید س تکلم بعد از نیت و تکبیرات مستحبه افتتاحیه و قبل از تکبیرة الاحرام جائز است یا نه ج جائز است **در قراءت** س آیا قراءت در نماز واجب است ج بلی واجب س کیفیت قراءت را بیان فرمایند ج بدانکه واجب است خواندن حمد و یک سوره تمام با بسم الله در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و در یک رکعت آخر مغرب و دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی مخیر میباشد در خواندن حمد تنها بدون سوره و خواندن تسبیحات اربعه لکن تسبیحات افضل است مطلقا و تسبیحات یکمرتبه واجب است و دو مرتبه دیگر مستحب است و احوط عدم ترک دو مرتبه دیگر است لکن بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد وجوب و تسبیحات اربعه این است که سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ س آیا حمد و سوره را واجب است که حفظ بخواند یا از روی قرآن و غیر آن نیز میتوان خواند ج بهتر آنست که حفظ بخواند س آیا جائز است هر سوره را که خواهد در نماز بخواند ج بلی جائز است مگر سوره طولانی که بسبب خواندن آن وقت فوت شود یا آنکه سوره عزائم باشد که سجده در آن واجب است یا آنکه سوره

والضحی یا الم نشرح یا الم ترکیف یا لایلاف باشد که هر یك از اینها جزء سوره و بعض سوره هستند
و اگر بخواهد اینها را بخواند پس باید سوره و الضحی و الم نشرح هر دو را بخواند با بسم الله و
همچنین سوره الم ترکیف و لایلاف را بخواند با بسم الله وسط علی الاحوط **س** آیا
جائز است که در نماز واجب دو سوره تمام یا یك سوره تمام و بعض سوره دیگر بخواند
ج احوط اجتناب است اگر بقصد جزئیت بخواند نه بقصد عدول **س** خواندن
سوره در نماز واجب است یا نه **ج** علی الاقوی واجب است **س** شخص جاهل باین
مسئله بود که مصلی بعد از حمد باید اول تعیین سوره نماید و بعد بسم الله را بقصد
جزئیت آن سوره که معین نموده بگوید و تا زمان دراز بسم الله را بلا تعیین سوره
خوانده آیا اعاده تمام آن نمازها بر او واجب است یا نه و این مسئله ایست که اکثر
اشخاص بآن یقیناً جاهلند پس نماز کسی صحیح نمی شود **ج** تعیین سوره در جائی واجب است
که شخص مردد شود در اینکه کدام سوره بخواند و اگر عادت داشته باشد تعیین
لازم نیست همان عادت معین بسم الله نیز میشود الا آنکه بعد از عادت نیز مردد
شود که تعیین لازم است اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم است و غالب
مردم عادت دارند والله العالم **س** اگر اراده خواندن سوره معینه داشته
و قبل از گفتن بسم الله غافل شده بسمله و سوره دیگر شروع کرد آیا عدول لازم است
یا جائز و بعد از رسیدن بنصف هم میتواند عدول کند یا نه **ج** عدول لازم نیست
بلکه شروع باین سوره صحیح است و حکم این سوره مثل حکم سائر سوره ها است و
جوابش گذشت **س** شروع به سوره توحید در صلوة نسیاناً و سهواً بقصد
مصلی قرائت غیر آن بوده آیا صحیح است و لازم است تمام نمودن سوره توحید یا اینکه
آنقدر که خوانده بلا نیت صادر شده باید عدول نماید از آن بدیگری و قرائت ثانیاً
مع النیت نماید اگر چه در رساله فرموده اید که لازم است تمام کردن و عدول جائز نیست
لکن معلوم نیست که در صورت نسیان است و یا در عمد خاصة بلکه گویا ظاهر در
اخیر است **ج** هر جائیکه شروع در سوره توحید بنحو صحیح بوده عدول از آن حرام است

در غیر جمعه و اگر بسم الله را بقصد غیر سوره توحید گفته و بعد سهواً شروع بآیات توحید کرده این عدول حرام نیست بلکه لازم است که غیر توحید را بخواند و اگر بخواهد سوره توحید را بخواند باید بابسم الله از سر بخواند بلی اگر در اثنای قرائت یاد او را قبل نماز قصد غیر توحید نمود و بعد فراموش کرده قصد توحید نمود یا آنکه چون عادت داشت بر سوره توحید بسم الله را بقصد سوره توحید خوانده درینوقت عدول نکند والله العالم **س** اگر سهواً شروع بسوره نموده که اتمام آن باعث فوت وقت میشود چه کند **ج** قطع نماید آن سوره را و سوره کوچکی بخواند هرگاه وقت وسعت سوره کوچکی را داشته باشد و اگر وقت وسعت نداشته باشد ترک سوره طویله نموده نماز را اتمام کند **س** عدول از سوره بسوره دیگر قبل از رسیدن بنصف عمداً بدون ضرورت یا در نصف هم جائز است یا نه **ج** عدول جائز است از غیر سوره جحد که قل یا ایها الکافرون باشد و توحید که قل هو الله احد اگر بنصف نرسیده و همچنین بنصف رسیده عدول جائز نیست و اما این دو سوره جحد و توحید پس بمجرد شروع در هر یك واجب است که همان را اتمام کند و حرام است عدول حتی از هر یك ازین دو بدیگری مگر در روز جمعه بجهت خواندن سوره جمعه و منافقین ولکن حرمت عدول در فریضه ثابت است نه در نافله **س** آیا ترك سوره در نماز جائز است یا نه **ج** ترك سوره در نماز نافله مطلقاً جائز است حتی در نوافل یومیه از نماز شب وغیره بلی در بعض از نوافل که سوره خاصه وارد است ترك سوره نباید نمود و اما در فریضه پس ترك سوره در چند مواضع جائز است اوّل در حال خوف خروج وقت دوّم از برای مریض سوم در حال تعجیل بجهت امر مهمی هر چند حبس بول و غائط باشد چهارم آنکه مکلف میترسد که اگر قراءت سوره نماید حاجت او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود پنجم آنکه خوفی در نماز عارض شود یا قبل از شروع بنماز پنجم آنکه ماموم بترسد که اگر سوره بخواند یا قراءت سوره نماید امام سر از رکوع بر میدارد که درینوقت ترك سوره و قطع سوره هر دو جائز است ششم آنکه مکلف گنگ و لال باشد که در حق او ترك سوره جائز است **س** آیا در صلوة ملتفت بمعانی حمد و سوره شدن حتی در مثل ایاك نعبد خطاب و انشا نمودن جائز است یا نه

ف۱ قراءت خواندن ۱۲
ف۲ اتمام تمام کردن ۱۲
ف۳ فوت نیست شدن ۱۲
ف۴ قطع بریدن ۱۲
ف۵ کوچك خورد ۱۲
ف۶ وسعت یعنی گنجائش ۱۲
ف۷ طویل یعنی دراز ۱۲
ف۸ عمداً یعنی بالقصد ۱۲
ف۹ ازین دو یعنی دیگری یعنی از سوره توحید بجحد و از جحد بتوحید ۱۲
ف۱۰ فریضه یعنی نماز واجب ۱۲
ف۱۱ نافله یعنی نماز مستحب ۱۲
ف۱۲ مطلقاً یعنی در هر نماز نافله ۱۲
ف۱۳ نوافل جمع نافله ۱۲
ف۱۴ خروج بیرون رفتن ۱۲
ف۱۵ مریض بیمار ۱۲
ف۱۶ تعجیل جلدی و شتابی ۱۲
ف۱۷ امر یعنی کار و مهم سخت و دشوار ۱۲
ف۱۸ حبس نید یعنی بستن ۱۲
ف۱۹ مکلف کسیکه تکلیف داده شده است نماز از شارع ۱۲
ف۲۰ عارض رو دهنده ۱۲
ف۲۱ ماموم کسیکه عقب امام جماعت نماز بخواند ۱۲
ف۲۲ لال گنگ ۱۲
ف۲۳ صلوة نماز و ملتفت متوجه ۱۲
ف۲۴ خطاب بمخاطب متوجه شدن و انشا یعنی متوجه باینکه این جمله انشا است نه خبر



بلکه باید بقصد قران و منزل بخواند که چنین وارد است و عدم جواز این را از شیخ مرتضی
طیب الله مضجعه نقل نموده بعضی از موثقین معللاً باینکه استعمال مشترک در اکثر از معنی
واحد میشود و این جائز نیست و علی عدم الجواز آیا واجب است اعاده صلوة که چنین خوانده
است یا نه ج بسم الله ولله الحمد بلی آن مرحوم وغیر او از فقهاء نیز عنوان نموده اند ولکن
بنحویکه مرقوم شد که التفات بمعانی ضرر دارد چرا که التفات بمعانی از عالم بوضع از امور
قهریه میباشد بلکه منظور اینست که قصد در حمد و سوره اداء صلوة باشد نه آنکه بقصد
قرآن بخواند یا آنکه قصد بجدا حرف زدن نماید پس مقصود اینست که بقصد جزئیت
صلوة حمد و سوره بخواند نه بقصد دیگر و احضار معانی ضرر ندارد س در حال
تقیه قراءت حمد از ماموم شیعه ساقط است یا نه ج اگر ممکن شود با خفات بخواند و الا
ساقط است س واجبات قراءت را بیان فرمایند ج واجبات قراءت چند چیز است
اول عربی خواندن دوم ادای حروف بنحویکه تمیز در عرف عرب حاصل شود سوم صحت
الفاظ و اعراب که غلط نخواند بحسب لغت و نحو و صرف نه بحسب قراءت قراء سبعه که مراعات
قواعد ایشان بالمره لازم نیست ولکن اگر بخواند بقواعد ایشان جائز است چهارم ترتیب ما بین حمد
و سوره باینمعنی که اول حمد بخواند بعد سوره بخواند و همچنین ترتیب ما بین آیات و کلمات آن پنجم موالات عرفیه
در الفاظ و آیات باینمعنی که فاصله زیاد در میان حروف و کلمات و آیات واقع نسازد که رشته
و نظم قراءت بهم خورد ششم تعیین سوره قبل از شروع به بسم الله هر گاه عادت
بخواندن سوره خاصه نداشته باشد که عادت بمنزله تعیین میباشد هفتم جهر در نماز
صبح و در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و در ما سوای این اخفات است مگر در نماز
جمعه و دو رکعت اول نماز ظهر در یوم جمعه که جهر در او ضرر ندارد بلکه مستحب است
هر چند احوط اخفات است س آیا محل جهر و اخفات حمد و سوره است یا در باقی
اقوال هم جهر و اخفات لازم است ج در غیر از حمد و سوره جهر و اخفات لازم نیست ولکن
در خصوص بسم الله جهر مستحب است هر چند در نماز اخفاتی باشد س وجوب جهر و
اخفات مخصوص حمد و سوره و تسبیحات است یا نه ج بلی مخصوص حمد و سوره

وتسبیحات است و بسم الله خارج است وهمچنین غیر اینها و بسم الله واجب الجهر و
واجب الاخفات نمیباشد **س** آیا بسم الله در رکعت سوم مغرب و رکعت سوم و
چهارم عشا وقتی که عوض تسبیحات حمد بخوانند جهر است یا اخفات **ج** احوط اخفات است
س آیا جائز است جهر به بسم الله در دو رکعت اخیرتین عشا و ثالثهٔ مغرب هرگاه
خواهد تسبیحات را بدل بحمد نماید یا نه **ج** بحسب ظاهر قول محقق است استحباب
جهر واین محکی از اکثر است وعدم جواز جهر واین را با بن ادریس اسناد داده اند ووجوب
جهر واین را بابی الصلاح اسناد داده اند و تفصیل ما بین امام و ماموم نیز محتمل است
یا مقول است واحوط اختیار تسبیح است تا از آن نزاع خلاص شویم واحوط بعد از آن
اختیار ترک جهر است لان اصل الحرمة فی مقام الاحتیاط مقدمة علی احتمال الوجوب
والاقوی عموم الاستحباب لعموم ما دل علی الجهر بالبسملة وعدم عموم ما دل علی وجوب
الاخفات فی جمیع اجزاء الحمد فی الثالثة والرابعة وفی الثالثة فقط ولیس هنا نص خاص
او صریح فی خصوص الاخیرة او الاخیرتین واطلاق ما دل علی ان من علامة الایمان الجهر
بالبسملة قد اشرنا الیه فالاخباری هنا ایضا مجتهد فتبصر والله العالم **س** در
نماز اخفاتیه جهر بر بسم الله مستحب است یا نه **ج** بلی جهر به بسم الله مستحب است حتی
در نماز اخفاتی حتی در دو رکعت اخیره اگر حمد بخوانند هرچند احوط در دو رکعت اخیره
اخفات است والله العالم **س** برای زن جهر در نماز و در رکعتهای اخفاتیه اگر نامحرم
نشنود جائز است یا نه **ج** جائز است و در دو رکعت اخفاتیه غیر جهر جائز نیست **س**
در نماز واجب غیر یومیه مثل کسوف و خسوف وغیر آن جهر و اخفات دارد یا نه **ج** خیر
لازم نیست جهر و اخفات در غیر یومیه اگرچه حمد و سوره باشد **س** اگر در قراءت
جهر به یک حرفی از کلمه را باختیار نه سهوا اخفات نماید و یا عکس کند و یا شک کند
که ظاهر شد یا نه ضرر دارد یا خیر **ج** ضرر ندارد بجهت آنکه تعمد خلاف در جهر و اخفات
ضرر دارد نه غیر او و مراد از تعمد یا علم و قصد و اختیار است وعجب است از فاضل
اعلی الله مقامه که با تعمد مخالفت در جهر و اخفات در خصوص یک حرف فرموده حکم ببطلان

بمکلم ولعل نظره الی صدق الجهر والاخفات بمعظم حروف الکلمة وهو کما تری ممنوع
ومسامحة فی الصدق بعد ثبوت وجوب الجهر والاخفات فی جمیع حروف الکلمة کما یظهر
من خبر زرارة حیث سئل عن رجل جهر فیما لا ینبغی الجهر فیه او اخفت فیما لا ینبغی الاخفات
فیه س موضوع جهر واخفات در صلوة را موافق مختار خود قلمی فرمایند ج
تشخیص آن بعرف است وعرف باین نحو است که اگر جوهر صوت را کسیکه در پهلوی او است
بشنود جهر است واگر نشنود اخفات است س هرگاه مکلف گنگ ولال باشد
بحدی که نتواند قراءت نماید تکلیفش چیست وبجهت قراءت چه باید کند ج بسم الله
والحمد در حق چنین شخص جائز است سقوط قراءت س در نماز در قراءت وذکر
غیر آن از اذکار واجبه ومستحبه تکرار الفاظ چند بار جائز است بجهت اصلاح که زیاده
بر آن موجب خلل در نماز میشود اگر یك لفظ را مثلاً بجهت اصلاح ده بار بگوید جائز
است یا نه ج مادامیکه منجر بوسواس نشود وبجهت حضور قلب وخشوع بدن و
جوارح تکرار ضرر ندارد س در نماز بعض از ذکر مستحب را خواندن وبعض دیگر را
ترك کردن مثل آنکه دو مرتبه تسبیحات اربعه ودو تسبیحهٔ کبری در رکوع وسجود بخواند جائز
است یا نه ج جائز است ومانعی ندارد اگر قصد استحباب در خصوص آن کیفیت نکند
س عمداً خواندن ورد دعا وآیات قران در اثنای قراءت وغیر آن از رکوع
وسجود وغیره در نماز جائز است اگر بقصد عدم جزئیت نماز باشد یا نه ج جائز است
مادامیکه محو صورت نماز یا محو صورت قراءت یا مخل بموالات قراءت نشود س یا آنکه
از ادعیهٔ ماثوره است در موارد مخصوصه همان ادعیه را در غیر مورد مخصوص بقصد
مطلق دعا میتوان خواند یا نه ج ضرر ندارد تکلم با خدا در حال نماز وقصد خصوصیت
نکند س بعد از ذکر رکوع وسجود صلوة بر محمد وآل محمد مستحب وماثور است
یا از بابت مطلق دعا است ج بلی در رکوع وسجود بالخصوص صلوات بر محمد وآل طاهرینش
مستحب است س در قنوت نصف دعا خواندن مثلا جائز است یا نه
هر دعائیکه در قنوت بخواند چه از آیات قران باشد وچه از غیر آن جائز است یا نه ج

جائز است بلکه در منظوم مراد غیر قرآنی را افضل دانسته قال س وفوقها دعیر القرآن
ولیس فی ذلک من قوات پس دعاء متعدد در قنوت بقصد جزئیت نماز خواندن
جائز است یا نه ج دعا در قنوت بقصد قنوت است وقنوت جزء مصداق صلوة است
نه مفهوم صلوة واگر اذکار واجزاء مستحبه را جزء بدانیم جزء کامل از صلوة است نه جزء
مفهوم صلوة س در قراءت نماز ادای حروف بنحویکه امتیاز از هم داشته باشند ولو
از مخارج معینه نباشد کافی است یا باید حرف را از مخرجش ادا کند بتصریح قلمی فرمایند
یعنی اینکه مشهور است که در نماز در قرأت واجب ست اداء حروف از مخارج آن آیا ادا
حقیقت اداء آن از مخارج آن واجب ست یا همینکه تمیز از یك دیگر در عرف عرب حاصل
شود خواه از مخرج خود ادا شود خواه نشود ج ادائی حروف از مخارج مقرره را جمعی
جمعی بظاهر کلام ایشان لازم میدانند ولکن دلیل مساعدت ندارد مگر بلزوم تمیز
حروف وصدق قراءت وغالبا تمیز باداء حروف از مخارج حاصل میشود ولکن شرط
نیست والله العالم س قراءت در نماز بچه نوع باید آیا ادای حروف از مخارج آن
واجب ست چنانچه در کتاب زینة العباد آن قبله نوشته اند یا همینکه تمیز حروف در
عرف عرب حاصل شود کافی است خواه از مخرج خود ادا شود خواه نشود ج میزان
در صحت قراءت حصول تمیز میباشد از یکدیگر در عرف عرب وغالبا در کسیکه دندانش
سالم باشد تمیز حاصل نمیشود مگر باداء آن حروف از مخارج مقرره لهذا میگویند که
واجب است اداء حروف از مخارج وغیر ازین که گفتیم اگر مراد باشد دلیلی ندارد والله
العالم س ترتیل وادای حروف از مخارج که بآن از عهدهٔ تکلیف بیرون توان
آمد بچه مقدار است ج آنچه لازم است اداء حروف بنحویکه تمیز حاصل شود در عرف
عرب که عرف عرب بگویند نطق بصاد نمود نه بسین مثلا س کسی قراءت میکند
وقرائتش بحسب اداء حروف از مخارج وحرکات واعراب بنا صحیح نباشد لکن خودش
اعتقاد دارد که صحیح قراءت کرده آیا نمازش صحیح است یا باطل ج هر کسی مامور است
باعتقاد خودش من غیر فرق بین الاقوال والافعال مثلا اینکه شخصیکه میگوید مصلی

متعدد وچند ۱۲ — قصد اراده ونیت — وجزئیت جزء بودن ۱۲ — مصداق صلوة یعنی هیئت مجموعی صلوة از قیام وقعود ورکوع وسجود وغیره ومصداق شی آنست که در خارج یافته شود چون انسان ۱۲ — مفهوم صلوة یعنی صلوة نماز ۱۲ — ومفهوم شی آنست که در ذهن یافته شود مثل تعریف شی چون تعریف انسان حیوان ناطق ۱۲ — اذکار جمع ذکر مثل تکبیر وتشهد وغیر آن از رکوع وسجود وسلام سوای قراءت ۱۲ — مستحبه یعنی سنت ۱۲ — در نماز مثل قنوت وغیره ۱۲ — ولو یعنی اگرچه — مخارج جمع مخرج جای برآمدن ۱۲ — تصریح یعنی صراحت — ظاهر یعنی عیان ۱۲ — عرب یعنی ۱۲ — کلام الآخره یعنی ظاهر میشود — کلام ایشان لازم واجب میدانند ۱۲ — مساعدت یاری کردن — صدق صادق آمدن ۱۲ — غالبا یعنی اکثر ۱۲ — شرط نیست یعنی شرط نیست که حروف از مخارج خود ادا شود بلکه ادا شود ۱۲ — میزان یعنی مدار ۱۲ — حصول حاصل شدن ۱۲ — تمیز فرق ۱۲ — ترتیل بهوار خواندن — جواب وار میدهد — وصحیح یا نقص ۱۲ — عهدهٔ یعنی تکلیف یعنی ۱۲ — اداء دادن ۱۲ — نطق گویائی ۱۲ — حرکات جمع حرکت ۱۲ — اعراب زیر وزبر وپیش ۱۲ — بنا یعنی ۱۲ — مامور ۱۲ — افعال جمع فعل ۱۲

مجموع نمل یعنی عدد کلمات دعا در رکوع وسجود وغیره ۱۲ — مصلی یعنی نماز کننده ۱۲ — لم یعنی از مخرج خود ادا شود

نشسته است میگوید تشهد نخواندی و مصلی اعتقادش این است که خوانده یا میگویند تکبیرة الاحرام نگفتی و مصلی اعتقادش این است که تکبیرة الاحرام را گفت درین موارد اعتنا بقول کسی نمیکند هرچند دو عادل باشند والله العالم س ادغام باغنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه بحروف یمون و یرملون و ملاحظه نمودن دیگر قواعد قراء واجب است یا خیر ج ادغام باغنه و بی غنه در وقت رسیدن تنوین یا نون ساکنه بحروف یمون و یرملون هیچکدام لازم نیست و همچنین قلب و نحو آن از قواعد قراء و اقسام اربعه وقف همه جائز است و صحیح است حتی وقف قبیح بیشتر ایشان علی الا پس در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد چهار وجه جائز است اظهار تنوین و ادغام با غنه و بی غنه و وقف والله العالم س آیا وقف بحرکت و وصل بسکون جائز است نزد آنقبله یا نه ج جائز است هرچند اجتناب از وقف بحرکت اولی میباشد چنانچه در زینة العباد بتفصیل ذکر شده س قران که اوراق او از شیرازه پاشیده شده باشد و بعض از آن افتاده و احیاء آن مشقت دارد درین ولاچنین متداول است که در مساجد حبس و ضبط مینمایند و میشود که بی احترامی واقع شود و میشود که بی احترامی واقع نشود جهت دفع بی احترامی راهی دیگر که بحسب شرع صحیح باشد از دفن و ریختن برود خانه و غیرهما بیان فرمایند ج بسم الله و له الحمد اولاً مجزی نمایند در مجالس فاتحه جزء و نیم جزء و حزب و کمتر و بیشتر استعمال نمایند و اگر اینهم نشود اگر ملک باشد مثل دعا مجزی کنند و همراه خود نگاه دارند مثل سائر ادعیه که حرز میکنند و باید باوراق قرانی بی احترامی نشود و گاهی میباشد که انداختن در آب منافی با احترام میباشد س در باب تلاوت در قران که مظنه غلطی در آن باشد آنقبله بحقیر فرمودند که مشکلست تلاوت در همچو قران و بکسی دیگر فرمودند که در همچو قرآن جائز و مستحب است تلاوت این چه معنی دارد بیان فرمایند ج اگر شخصی مشغول الذمه باشد بقرائت خواندن بنذر یا اجاره و نحو آن باید علم بصحت یا مظنه آن شود و قراءت شود که با ظن بغلط یا شك در غلط اکتفا باید

۳۰ تلاوت خواندن قرآن ۱۲ و۳۱ مظنه گمان ۱۲ و۳۲ اجاره اجیر شدن یعنی مزد گرفتن ۱۲ و۳۳ علم آگا

ونذر نمیتوان نمود واگر قراءت مستحب باشد در ینوقت با احوط آنست که غلط نخوانند نه بحسب جوهر[1] لفظ ونه بحسب اعراب[2] ونه بحسب قراءت الا اینکه چون در بعض اخبار[3] وارد است که قرآن را بعجمیت خود عجم تلاوت میکنند وملائکه بالا میبرند قران را بعربیت ضرر ندارد قرائتش انشاء الله تعالی **س** قرآنی که چند اوراق[4] آن غصبی در نصف اول آن وزید آن قرآن را خرید آیا زید میتواند که قراءت واجب در نصف دیگر آن قرآن نماید یا خیر[5] **ج** اگر خودش غاصب[6] ومتمکن[7] از رد بصاحبش میباشد در ینوقت اگر اوراق منفصله[9] باشد مثل شصت پاره ضرر ندارد واگر متصل[10] باشد چون تصرف در مال خود مستلزم[11] تصرف در مال غصبی میباشد حرام است آن تصرف استیلائی[12] واما تصرف مجرد نظر[13] وتلاوت ضرر ندارد یعنی قران در دست نگیرد که تصرف در آن باشد واگر متمکن از رد بصاحبش نباشد از حاکم شرع یا عدول[14] مومنین اجازه[15] کند وقراءت نماید یا آنکه اگر مایوس[16] از صاحبش باشد بجز دادن حاکم شرع والله العالم **س** قاری[17] در حال قراءت قرآن در دست دارد شخص وارد برو میشود در تواضع[18] چه نماید **ج** در بعض اخبار نهی[19] از آن دیدیم ولکن معارض[20] است بعموم[21] تعظیم مؤمن علاوه آنکه بعض اوقات اگر بجهت بعضی تعظیم وتکریم نکنند موربث[22] فتنه و بغضاء[23] میشود علاوه آنکه در بعض اخبار است که حضرت سید الشهداء علیه السلام مشغول بتلاوت قرآن بودند زینب خواهر مکرمه اش وارد شد حضرت برخاستند وحقیر حیله میکنم وقصد قطع[24] قراءت میکنم والله العالم **س** در بمبئی در چاپ خانها از اکثر کسان شنیده شد که عمال[25] همه بت پرست وکفاراند که قرآن ودیگر کتب[26] ادعیه وغیره خود کفار از دست خود برطوبت[27] چاپ میکنند آیا قرآنی که چاپ بمبئی باشد خواندن وبا رطوبت دست بورق آن زدن جائز است یا نه **ج** جائز است مگر بدانی که خصوص آن قرآنی که خریدی برطوبت دست کافر چاپ شد در ینوقت باید آن قرآن را در آب گویا جاری یا چشمه یا چاه بگذارد که آب بهمه اجزای[28] آن برسد که بعد از وصول[29] آب بهمه اجزاء پاک میشود وعصر[30] نیز نمیخواهد وخشک بکند بلا فاصله[31]

ف ۱ جوهر یعنی ذات ۲
ف ۲ اعراب آخر کلمه را بقاعده نحو درست عربی صحیح خواندن ۱۲
ف ۳ اخبار احادیث ۱۲
ف ۴ اوراق جمع ورق ۱۲
ف ۵ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف ۶ غاصب غصب کننده ۱۲
ف ۷ متمکن یعنی قادر ورد واپس دادن ۱۲
ف ۸ صاحب مالک ۱۲
ف ۹ منفصله جدا وعلیحده ۱۲
ف ۱۰ متصله یعنی بهم پیوسته ای یکجا ۱۲
ف ۱۱ مستلزم لازم شونده ۱۲
ف ۱۲ استیلا تمام وغلبه ۱۲
ف ۱۳ نظر دیدن ۱۲
ف ۱۴ عدول مومنین یعنی مومنین عادل ۱۲
ف ۱۵ اجازه رخصت دادن ۱۲
ف ۱۶ مایوس ناامید ۱۲
ف ۱۷ قاری خواننده قرآن ۱۲
ف ۱۸ تواضع یعنی تعظیم ۱۲
ف ۱۹ نهی منع ۱۲
ف ۲۰ معارض یعنی نقیض ۱۲
ف ۲۱ بعموم عام بودن حدیث ۱۲
ف ۲۲ موربث برانگیخته کننده ۱۲
ف ۲۳ بغضا عداوت ها ۱۲
ف ۲۴ قطع بریدن ۱۲
ف ۲۵ عمال کارکنان ۱۲
ف ۲۶ کتب جمع کتاب وادعیه جمع دعا ۱۲
ف ۲۷ رطوبت تری ۱۲
ف ۲۸ اجزا جمع جز ۱۲
ف ۲۹ وصول رسیدن ۱۲
ف ۳۰ عصر فشردن ۱۲
ف ۳۱ بلا فاصله یعنی فوراً ۱۲



تا ضایع نشود والله العالم **س** تصحیح قرآن غلط لازم است یا نه و وضوء برای
مس کتابت قرآن از جهت تصحیح بقصد وجوب باید بگیرد یا نه **ج** تصحیح قرآن فی کل حال
احوط است و لازم نیست مگر آنکه قرآن منحصر شود بیکی و اکتفاء در بقای اعجاز یا
استدلال بآیات احکام بحفظ تنها نشود بلکه کتابتش لازم شود و غلط هم فاحش
باشد که از اعتبار بیندازد یا آنکه منافی احترام باشد و اگر مس واجب شود وضوء نیز
واجب میشود و الّا فلا و لکن قصد وجوب درین وضوء احوط است و لازم نیست **س**
قاعدهٔ سُنّیان است که هرگاه برای اموات خود قرآن یا فاتحه میخوانند بعد از خواندن
ثواب آنرا برای شان هدیه میکنند ما اگر برای اموات خود قرآن بخوانیم چه طور هدیه
کنیم قبل یا بعد **ج** بعد از خواندن اهدا نمایند والله العالم **س** در بسم الله
مجریها و مرسیها که در سورهٔ هود واقع است چند قراءت میباشد و چند قراءت
صحیح است **ج** امّا بحسب قواعد بفتح میم در هر دو و بضم میم در هر دو واضح است
که بفتح میم مصدر ثلاثی مجرد جری و رسی میشوند لکن درینوقت هر چند محتمل است
که بکسر راء و بکسر سین که اسم زمان و مکان و مصدر میمی مجری و مرسی بکسر راء
و سکون شود لکن اینجا قاعده نقل کرده اند که اسم زمان و مکان در صحیح العین
و اللام در یَفعِلُ بکسر عین بر وزن مفعل کمجلس میباشد و از یَفعَلُ بفتح عین
و ضم عین مَفعَلُ مفتوح العین کالمذهب و المقتل میآید امّا غیر صحیح العین
از معتل الفا اسم زمان مکسور العین است همیشه کالموهِب و الموعِد و من
المعتل اللام مفتوح عینه ابداً کالماوی و المرمی پس بحسب این قاعده مجری و مرسی
در ثلاثی مجرد بفتح راء و سین خواهد بود و بضم میم و فتح راء مصدر ثلاثی
مزید میشوند من اجریت و ارسیت مصدر میمی و زمانی هر دو محتمل است و اگر
بضم میم بخوانیم با کسر راء و سین درینوقت اسم فاعل میشوند یعنی بسم الله جاری
کننده سفینه و وا دارنده سفینه بوده و در تفسیر جلالین هر چهار را ذکر
نموده اند و در مجمع البیان همین قدر فرموده اند قراء اهل الکوفة غیر ابی بکر

ف ۱ تصحیح صحیح کردن ۱۲
ف ۲ لازم یعنی واجب ۱۲
ف ۳ مس سودن و کتابت نوشتن ۱۲
ف ۴ از جهت یعنی از برای ۱۲
ف ۵ منحصر یعنی انحصار داشته شده ۱۲
ف ۶ بقا باقی بودن ۱۲
ف ۷ اعجاز معجزه کردن ۱۲
ف ۸ استدلال دلیل آوردن ۱۲
ف ۹ آیات جمع آیت و احکام جمع حکم ۱۲
ف ۱۰ حفظ تنها یعنی فقط زبانی یاد کردن ۱۲
ف ۱۱ کتابت نوشتن ۱۲
ف ۱۲ فاحش یعنی زیاده ۱۲
ف ۱۳ منافی منع کننده و نفی کننده و احترام بزرگ داشتن ۱۲
ف ۱۴ اموات مردگان ۱۲
ف ۱۵ فاتحه یعنی سورهٔ حمد ۱۲
ف ۱۶ اهدا هدیه دادن ۱۲
ف ۱۷ واضح ظاهر ۱۲
ف ۱۸ محتمل احتمال داشته شد ۱۲
ف ۱۹ زمان و مکان یعنی ظرف زمانی و مکانی ۱۲
ف ۲۰ صحیح العین و اللام یعنی عین کلمه و لام کلمه حرف علت و همزه نداشته باشد ۱۲
ف ۲۱ بکسر عین یعنی عین کلمه کسره داشته باشد ۱۲
ف ۲۲ کمجالس یعنی مثل مجلس
ف ۲۳ بفتح عین یعنی عین کلمه فتحه داشته باشد ۱۲
ف ۲۴ ضم عین یعنی عین کلمه ضمه داشته باشد ۱۲
ف ۲۵ مفتوح العین یعنی عین کلمه مفتوح باشد در اسم ظرف ۱۲
ف ۲۶ غیر صحیح العین یعنی عین کلمه حرف صحیح نداشته باشد ۱۲
ف ۲۷ معتل الفا یعنی فا کلمه حرف علت باشد ۱۲
ف ۲۸ اسم زمان یعنی

مجریها بفتح المیم والباقون مجریها بضم المیم واتفقوا علی ضم المیم فی مرسیها الا ما روی فی الشواذ عن ابن محیصن من فتح المیم فیهما والله العالم **س** چه میفرمایند آن قبله در دعای شب عرفه که در زاد المعاد است وباهیا وشراهیا بچه طور باید خوانده شود **ج** بسم الله وله الحمد در قاموس در مادّه شره میفرماید واهیا بکسر الهمزة اشراهیا بفتح الهمزة والشین یونانیة ای الازلی الذی لم یزل ولیس هذا موضعه ولکن الناس یغلطون ویقولون اهیا وهو خطاء علی ما زعم احبار الیهود انتهی و در ترجمه قاموس از ازهری نقل میکنند که ابو حاتم میگوید که باهیا اصل او بسریانیه یا شراهیا است یعنی روایت من ودر هیچکدام تمام کیفیت کلمه را بحسب ضم وفتح وکسر وتشدید وتنوین هنوز معلوم داعی نشده والله العالم **س** در مساجد ومشاهد مشرفه یا در مجالس سیّد الشهداء بعد از روضه یا الله را بلند گفتن وصلوات را نیز بلند گفتن بهتر است یا بین الجهر والاخفات **ج** ظاهر اینست که اخفات وبین الجهر والاخفات وجهر بترتیب خوب باشند ولکن در جهر بشدت در بعض اخبار مذمت وارد شده که مگر شما خداوند کر را میخوانید **س** کسیکه صلوات بر محمد وآل محمد را آهسته بفرستد وبلند نگوید آیا این کس از منافقین است یا خیر **ج** از منافقین نیست بلکه از مخلصین است که ریا در عملش نمیباشد بلی در حدیث است که بلند گفتن صلوات نفاق را از دل میبرد واین حدیث یا محمول بزمان حضرت است که گویا منافقین بلند صلوات نمیفرستادند ویا آنکه بالخاصیت نفاق را از دلش در هر جهت زائل میکند واین تعبدی است ومراد از جهر واخفات نه این بلند گفتن است که می بینی بلکه مثل جهر واخفات در نماز است **س** هرگاه نام محمد وسائر انبیاء وائمه ذکر شود وصلوات وسلام را اگر مثل حکایت نفس بدل بگوید وبر زبان نیاورد جائز است یا نه **ج** جائز است لکن ثوابش کم میباشد **س** بیان فرمایند که طریقه صلوات فرستادن بر حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در نزد آب آشامیدن بچه نحو است **ج** بگوید سَلَامُ اللهِ عَلَى الْحُسَيْنِ وَاَهْلِبَيْتِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَلَعْنَةُ اللهِ

فیهما ای در مجریها ومرسیها

ف۱ میم را فتح است ۱۲ ناس مردم ۱۲

ف۲ احبار الیهود یعنی علماء یهود واحبار بفتح الف وسکون حاء مهمله است ۱۲

ف۳ داعی اشاره بطرف خود ۱۲

ف۴ مساجد جمع مسجد

ف۵ مشاهد قبرهای ائمه ومعصومین ۱۲

ف۶ مجالس جمع مجلس ۱۲

ف۷ روضه یعنی روضه خوانی ۱۲

ف۸ یعنی مرثیه خوانی یا الله قاعده است در عرب وعجم بعد از روضه خوانی وقت روضه خواندن یعنی ذاکرین دعا کردن بعد منبر به مرتبه یا الله را از بلند میگویند ۱۲

ف۹ صلوات یعنی اللهم صل علی محمد وآل محمد ۱۲

ف۱۰ میان بین جهر بلند گفتن واخفات آهسته گفتن

ف۱۱ وبین جهر واخفات نه بسیار آهسته ونه بسیار بلند ۱۲

ف۱۲ بترتیب یعنی اول آهسته بعد از ان بلند بعد از ان بلند تر بگوید ۱۲

ف۱۳ شدت یعنی بسیار زیاد ۱۲

ف۱۴ اخبار احادیث ۱۲

ف۱۵ کر آنکه گوشش نشنود ۱۲

ف۱۶ میخوانید یعنی دعا میکنید

ف۱۷ منافقین جمع منافق یعنی ظاهر مسلمان باطن کافر ودشمن ۱۲

ف۱۸ یا خیر یعنی یا نه ۱۲

ف۱۹ مخلصین جمع مخلص یعنی خلوص دارنده ۱۲

ف۲۰ عمل کار ریا نمودن ۱۲

ف۲۱ نفاق دشمنی ۱۲

ف۲۲ محمول یعنی حمل کرده شده

ف۲۳ بالخاصیت یعنی خاصیت صلوات اینست که نفاق فرستنده را از دل ...

ف۲۴ تعبدی ...

ف۲۵ حکایت نفس ...

ف۲۶ آشامیدن ...

عَلٰی قَاتِلِ الْحُسَیْنِ وَاَعْدَائِہٖ یا انکہ بگوید صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَعَلٰی
اَهْلِبَیْتِكَ وَلَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلِیْكَ وَمَانِعِیْكَ شُرْبَ الْمَاءِ یا انکہ بگوید صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهٗ
عَلَی الْحُسَیْنِ وَاَهْلِبَیْتِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی قَاتِلِ الْحُسَیْنِ عٓ وَاَعْدَائِهٖ یا انکہ
بهر نحو و هر لفظ کہ دلالت کند بر تذکر حضرت سیّد الشهداء و اهلبیتش و لعن بر
قاتل او حاصل شود خوب است هرچند بزبان هندی یا عجمی یا ترکی یا غیر اینها باشد
والله العالم **س** بیان فرمایند کہ اجر و ثواب صلوات فرستادن نزد آشامیدن
آب چہ چیز است **ج** در حدیث مروی از حضرت ابی عبد الله علیہ السّلام این است
کہ هیچ بندهٔ مؤمن نیست کہ آب بیاشامد و بعد آب متذکر امام حسین علیہ السّلام
و اهلبیتش شود و لعن بر قاتل حضرت نماید مگر اینکہ ثبت میشود از برای او صد
هزار حسنہ و محو میشود از او صد هزار سیئہ و بلند میشود از برای او صد هزار درجہ
و مثل اینست کہ آزاد کرده باشد صد هزار بنده را و در روز قیامت محشور میشود
در حالتی کہ دلش مطمئن باشد **س** تلفظ بسلام و صلوٰة شرط است یا آنکہ
همان تذکر کفایت میکند **ج** آنچہ از حدیث داؤد رقی ظاهر میشود اینست کہ ثواب
مشروط بقول مخصوص در سلام نیست بلکہ ثواب مخصوص بذکر حضرت و اهل بیت
آن حضرت است لکن در مقام لعن اظهار قول لعن باید بکند بهر لفظ کہ باشد
نسبت بقاتل حضرت و لعن بر اعدا حاجت نیست بلکہ بجهت تسامح در ادلہ سنن میتوان
گفت کہ استحباب مرقوم مخصوص نیست باینکہ بعد از خوردن باشد بلکہ در نزد
خوردن آب کافی است و همچنین در اثنای آب خوردن کفایت میکند بلکہ در لعن هم
میشود گفت کہ نفرین قلبی کافی است هرچند خلاف ظاهر میباشد و لهذا
لعن بر مؤمن مبطل نماز است لکن بلفظ نہ بدل لکن در مستحبات بجهت تسامح
مضائقہ ندارم و همچنین تقدیم سلام بر لعن نیز شرط نیست هرچند خلاف ظاهر
حدیث است **س** کیفیت خواندن زیارت عاشوره را بجمیع انحاء بیان فرمایند
ج در زیارت عاشوره تقلید سیّد مرحوم حاجی سیّد محمّد باقر اعلی الله مقامه

ف۱ تذکر یاد آوردن ۱۲
ف۲ عجمی یعنی فارسی ۱۲
ف۳ اجر یعنی ثواب ۱۲
ف۴ مروی یعنی روایت کرده شده ۱۲
ف۵ ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیہ السلام ۱۲
ف۶ متذکر یاد آورنده ۱۲
ف۷ لعن یعنی لعنت ۱۲
ف۸ ثبت یعنی نوشتہ ۱۲
ف۹ حسنہ نیکی ۱۲
ف۱۰ محو یعنی پاک و صاف و برطرف ۱۲
ف۱۱ سیئہ یعنی بدی یعنی گناه ۱۲
ف۱۲ بنده غلام ۱۲
ف۱۳ محشور میشود یعنی حشر کرده میشود ۱۲
ف۱۴ مطمئن یعنی با آرام ۱۲
ف۱۵ تلفظ یعنی بزبان گفتن ۱۲
ف۱۶ مشروط شرط کرده شده و قول گفتن بزبان
ف۱۷ اعدا جمع عدو و بمعنی دشمن ۱۲
ف۱۸ تسامح چشم پوشی و عدم توجهی ۱۲
ف۱۹ ادلہ جمع دلیل و سنن جمع سنت ۱۲
ف۲۰ استحباب یعنی مستحب و سنت بودن ۱۲
ف۲۱ نفرین قلبی یعنی بدل گفتن ۱۲
ف۲۲ ظاهر یعنی ظاهر حدیث ۱۲
ف۲۳ مبطل باطل کنند ۱۲
ف۲۴ مستحبات یعنی سنت ها ۱۲
ف۲۵ تقدیم یعنی اول بعمل آوردن ۱۲
ف۲۶ انحاء یعنی اقسام ها ۱۲

زیارت عاشورا



نمائید داعی نیز بهمان تقلید او باقی ام در مستحبات ودقت زیاده بر حد ضرور
نیست اعتماد ووثوق بقول مجتهد میت یا بقول مجتهد حی هیچکدام ضرر ندارد
والله العالم **س** آنقبله در کیفیت خواندن زیارت عاشورا مرقوم فرمودند
که بطریقیکه حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه نوشته است بخوانید که من
نیز بهمان طریق میخوانم بنده کتاب سید مرحوم مرقوم را ندیده ام آنقبله خود
قلمی فرمایند که بچه کیفیت وچه وقت بخوانیم **ج** وقت زیارت عاشورا هر وقت است
که ترا حاجت بخدا حاصل شود وبهتر اوقات روز است وقت بلند شدن
آفتاب بقدر یک نی چون این ساعت متعلق بآن بزرگوار است ودر شب
خواندن هم خوب است وخصوص زیارت ششم جناب امیر علیه السلام خواندن
قبل از زیارت عاشورا لازم نیست ولکن بهتر است بجهت اینکه بعضی را گمان
این است که زیارت عاشوره وزیارت ششم یک زیارت بودند وعلماء مزار
تفریق کرده اند واگر زیارت پنجم یا زیارت ماثوره دیگر یا خود انشاء زیارت
بکند ضرر ندارد وصد لعن وصد سلام اگر تواند در مجلس واحد بگوید
والا در مجالس عدیده واتصال فقرات لعن واتصال فقرات سلام که تعبیر بمجلس
واحد میکند ضرور نیست بلکه شرط کمال است ودعاء علقمه شرط قبول است ونماز
زیارت را بعد از دعاء سجده ترک نکند وکفایت میکند دو رکعت واگر زیارت
عاشورا را از دور بخواند صد مرتبه قبل از شروع زیارت تکبیر بگوید واگر در نزدیک هم
بخواند ضرر ندارد واگر کمتر از صد مرتبه بخواند تکبیر را هم ضرر نخواهد داشت
وشش رکعت نماز زیارت ششم را ترک نکند چه دور وچه نزدیک ونماز زیارت
را بقصد واقع بخواند چون بعضی را گمان این است که هر شش رکعت مخصوص
حضرت است وبعضی را گمان این است که دو رکعت مخصوص حضرت است و
دو رکعت مال آدم است ودو رکعت مال نوح است واگر بآن قصدی که حضرت
گفته یا کرد بکند اولی است **س** در زیارت عاشوره اگر یکمرتبه سلام ویکمرتبه

ف۱ داعی اشاره بطرف خود ۱۲
ف۲ دقت باریکی ۱۲
ف۳ وثوق استواری واعتماد ۱۲
ف۴ قول یعنی فتوای ۱۲
ف۵ میت یعنی مرده ۱۲
ف۶ حی زنده ۱۲
ف۷ نی نیزه ۱۲
ف۸ مزار جایی زیارت
ف۹ علماء مزار یعنی علمائیکه کتب زیارت ها نوشته اند و
تفریق فرق کردن ۱۲
ف۹ ماثوره یعنی منقول از ائمه ۱۲
ف۱۰ انشا نوشتن یعنی تصنیف کردن ۱۲
ف۱۱ لعن یعنی لعنت یعنی اللهم العن اول ظالم الی آخره وسلام السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التی حلت بفنائک الی آخره ۱۲
ف۱۲ مجلس واحد یعنی در یک جلسه یعنی از ابتدا تا انتها زیارت عاشوره مع لعن وسلام را تمام نکند بکار دیگر مشغول نشود ۱۲
ف۱۳ مجالس عدیده یعنی در مجلس متعدد ۱۲
ف۱۴ اتصال متصل ساختن ۱۲
ف۱۵ تعبیر یعنی مراد ۱۲
ف۱۶ کمال کامل شدن ۱۲
ف۱۷ تکبیر یعنی الله اکبر ۱۲
ف۱۸ ضرر ندارد یعنی تکبیر گفتن در نزدیک هم ضرر ندارد ۱۲
ف۱۹ قصد واقع یعنی به نیت اینکه هر چه در حقیقت باشد این نماز بهمان حقیقت بعمل می آورم ۱۲
ف۲۰ مال آدم یعنی برای زیارت آدم ۱۲



لعن بخواند و سجده بکند و بعد نماز زیارت بکند و بعد دعاء علقمه و بعد صد مرتبه لعن و سلام بخواند این طور خواندن درست است یا خیر و ثواب زیارت عاشوره دارد یا خیر **ج** بسم الله و له الحمد در حال ضرورت بقدر ضرورت عدد لعن و سلام بخواند و بان اکتفا کند که زیارت عاشوره در حال اضطرار بهمین اکتفا میشود و اگر دو بار صد لعن و صد سلام یا نود و نه لعن و نود و نه سلام بدهد و نماز کند و دعاء عاشوره بخواند اکمل و احسن و اجمل خواهد بود و فیه احتیاط کما لا یخفی **س** در اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ آیا لفظ آخر بکسر خاء معجمه است یا بفتح **ج** بکسر خاء میباشد والله العالم **س** آیا وَتَابَعَتْ بباء موحده است یا آنکه وَتَابَیَعَتْ بیاء دو نقطه همچنانکه از میرداماد علیه الرحمه منقول است **ج** هر دو خوب است و اول احسن است چون غالب بلکه در تمام نسخ موجوده در عصر ما که بنظر رسیده چنین است **س** مراد از علی ابن الحسین ع که در سلام است کیست آیا حضرت سجاد ع است یا علی اکبر ع یا علی اصغر ع **ج** مراد از علی ابن الحسین ع بحسب ظاهر از سلام علی اکبر ع است که شهید شد و در جنب قبر منور آنحضرت مدفون است

در رکوع

س حقیقت رکوع و واجبات آنرا بیان فرمایند **ج** بدانکه رکوع عبارتست از خم شدن بعد رکوع و واجبات آن چند چیز است اول خم شدن بآن مقدار که ممکن باشد رسیدن جزوی از باطن انگشتان بزانو در حق مردان بلکه احوط رسیدن کف دست است بزانو و در حق زن رسیدن سر انگشتان است بزانو و دست گذاشتن بزانو واجب نیست مطلقا چه زن باشد چه مرد دوم ذکر رکوع و آن گفتن سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ است یکمرتبه و احوط زیاد نمودن وَبِحَمْدِهِ است یا گفتن سُبْحَانَ اللّٰهِ سه مرتبه در حال اختیار و یکمرتبه در حال اضطرار و احوط اقتصار بسه سُبْحَانَ اللّٰهِ میباشد سوم صحیح گفتن ذکر رکوع را از روی حرکات و اعراب و ادای حروف چهارم درنگ نمودن و آرام گرفتن از وقت شروع بذکر تا اتمام ذکر واجب پنجم سر برداشتن از رکوع ششم راست ایستادن بعد سر برداشتن هفتم درنگ کردن و آرام گرفتن بعد از راست

ف۱ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف۲ عدد تمام ۱۲
ف۳ اضطرار مجبوری و ناچاری ۱۲
ف۴ اکمل کامل تر و احسن نیکوتر و اجمل خوبتر ۱۲
ف۵ فیه احتیاط یعنی در آن احتیاط است چنانکه پوشیده نیست ۱۲
ف۶ موجوده [illegible] تا لفظ [illegible] رسیده عبارت [illegible] ۱۲ [illegible] مراد ۱۲
ف۷ اضطرار بی اختیاری و مجبوری ۱۲
ف۸ [illegible]
ف۹ اقتصار یعنی [illegible]
ف۱۰ حرکات یعنی فتحه و ضمه و کسره و اعراب آخر کلمه را بقاعده نحو عرب کردن از اعراب ۱۲
در رکوع
ف۱۱ آرام یعنی حرکت نکردن ۱۲
ف۱۲ اتمام تمام کردن ۱۲



شدن س اگر کسی دستهایش بسیار دراز باشد یا بسیار کوتاه در خم شدن از
برای رکوع حکمتش چیست ج رجوع[1] مینماید بمستوی الخلقت[2] س اگر کسی نتواند
که خم شود بحد رکوع چه کند ج خم شود بهر مقداریکه ممکن باشد و اگر هیچ نتواند که
خم شود پس ایماء[3] نماید بسر از برای رکوع که بدل[4] از رکوع میباشد س اگر ایماء بسر ممکن
نباشد چه کند ج ایما نماید بچشم س هرگاه کسی بحسب خلقت[5] یا بجهت مرض
یا بجهت پیری منحنی[6] و خم شده باشد از برای رکوع چه کند ج اگر انحناء[7] او کمتر از
حد رکوع شرعی است باید خم شود برای رکوع بحد رکوع شرعی و اگر انحنا بحد رکوع شرعی
باشد و قادر[8] باشد بر اینکه خارج[9] شود از حد رکوع شرعی از کم کردن انحنا پس انحناء را
کم کند بنحویکه از حد رکوع شرعی خارج شود و میل[10] بقیام نماید یا آنکه از حد رکوع شرعی
خارج نشده میل بقیام نماید که در بنوقت همین قدر تقلیل[11] انحناء لازم است و اگر
قدرت برین نداشته باشد و قادر باشد بر انحناء زیاد پس لازم است که بجهت رکوع
انحناء را زیاده تر نماید و آنرا رکوع قرار دهد س اگر قدرت ندارد نه بر تقلیل
انحناء و نه بر تکثیر[12] چه نماید بجهت رکوع ج اقوی آنست که در بنوقت اکتفا کند در تمیز[13]
قیام و رکوع بقصد و احوط برای همچو شخص خواندن نماز دیگر است با ایماء بجهت
رکوع س رکوع که رکن[14] نماز است آیا بدل[15] رکوع در حال تعذر[16] از ایماء و غیر
آن نیز رکن است در فساد نماز یا نه هرگاه ترک نماید ایماء و غیرآنرا در مقام رکوع
سهواً یا عمداً و در حال سهو بعد از آنکه داخل شد در سجود میتواند منسی[17] را بجا
آورد یا خیر[18] ج ظاهر آنست که بدل رکن نیز در حکم رکن است و در ترک آن چه عمداً باشد
چه سهواً نماز باطل است و در ترک از سهو بعد از دخول در سجود عود[19] بمنسی
نمیتواند نمود س رکوع و سجود در نماز بعد از ذکر[20] داخل رکن است یا همین که
بحد رکوع رسید و سر بسجدهٔ دوم گذاشت رکن است بیان فرمایند ج ذکر داخل
رکن نیست و مسمای[21] رکوع و سجود رکن است س در رکوع اگر آنقدر خم نشود
که بعض باطن انگشتان دست بزانو برسد کفایت میکند یا نه و باطن انگشتان

ف ۱ رجوع متوجه شدن ۱۲
ف ۲ مستوی الخلقت یعنی کسیکه اعضای او در نسبت همدیگر از اعضا مساوی باشد ۱۲
ف ۳ ایماء اشاره ۱۲
ف ۴ بدل یعنی عوض ۱۲
ف ۵ خلقت پیدایش ۱۲
ف ۶ منحنی یعنی خمیده ۱۲
ف ۷ انحنا خم شدن ۱۲
ف ۸ قادر قدرت دارنده ۱۲
ف ۹ خارج بیرون ۱۲
ف ۱۰ میل خواهش و قیام ایستادن ۱۲
ف ۱۱ تقلیل کم کردن ۱۲
ف ۱۲ تکثیر زیاده کردن ۱۲
ف ۱۳ تمیز یعنی فرق ۱۲
ف ۱۴ رکن آنست که از ترک آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود ۱۲
ف ۱۵ بدل یعنی عوض مراد از ایماء و غیره ۱۲
ف ۱۶ تعذر یعنی عذر ۱۲
ف ۱۷ منسی چیز فراموش شده ۱۲
ف ۱۸ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف ۱۹ عود برگشتن ۱۲
ف ۲۰ ذکر ای ذکر رکوع و سجود کرده شده ۱۲
ف ۲۱ مسما نام کرده شده یعنی صادق آمدن که رکوع و سجود شد ۱۲

کفدست میگویند یا نه ج کافی است وآن مقدار اقل[ف۱] رکوع است وباطن انگشتان غیر
کفدست میباشد س اگر طمانینت[ف۲] رکوع وذکر رکوع را فراموش کرد وبعد از خروج[ف۳]
از حد رکوع تا پیشتر از رسیدن بسجده بخاطرش آمد چه کند ج بسم الله وله الحمد ساقط است
تدارک[ف۴] آن بجهت اینکه محلش گذاشته است ودیگر عود بآن مستلزم[ف۵] زیادتی رکن خواهد بود
س درصورت شك در رکوع قبل از سجده آیا احتیاط در تدارك رکوع هست یا
اعاده[ف۶] نماز وبرفرض ثبوت[ف۷] پس رکوع را بقصد وجوب وجزئیت[ف۸] نماز بکند یا بقصد[ف۹]
قربت وعدم جزئیت وهمچنین اعاده نماز را بقصد وجوب خواهد کرد یا قربت[ف۱۰] وهمچنین
درهر فعلی وقولی که در محلش احتیاطاً حکم بتدارك آنست بچه قصد[ف۱۱] بکند ج مختار[ف۱۲] عدم
اعتبار بشك مزبور[ف۱۳] میباشد بعد از خم شدن وحاجت باعاده نیست واگر اعاده کند بقصد
قربت دو واقع[ف۱۴] اعاده کند س اگر کسے شك کند در ذکر رکوع وسجود ویا درنك کردن بعد از
سر برداشتن چه حکم است ج بسم الله وله الحمد این شك بعد از محل[ف۱۵] است واعتبار ندارد
س اگر کسی فراموش کند رکوع را وقبل از سجده متذکر[ف۱۶] شد چه کند ج راست بایستد
وبعد از استقرار[ف۱۷] در قیام برکوع رود س اگر قیام متصل[ف۱۸] برکوع وخود[ف۱۹] رکوع را فراموش
کرد یعنی برای سجده یا چیز دیگر خم شد وبحد رکوع نرسیده متذکر شد یا فراموش نمود
هر دو را وقبل از سجده متذکر شد چه کند ج راست شود ورکوع کند والله العالم س
اگر فراموش کند ذکر رکوع یا سجود را یا درنك کردن در آنرا وبعد از سر برداشتن بخاطرش
آید چه حکم دارد ج ساقط است چنانچه پیش گذشت[ف۲۰] س چه میفرمایند آنقبله
انام که کسی میخواهد سه تسبیح[ف۲۱] کبرے در رکوع یا سجود بخواند آیا تعیین فرد واجب[ف۲۲] لازم است
یا نه وبرفرض لزوم تعیین اوّل[ف۲۳] لازم است یا نه ج تعیین لازم نیست س محل تکبیر
رکوع وکلمه سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وتکبیر ما بعد درحال ایستادن است یا نه واگر کسے در وقت
خم شدن برکوع وسجود عمداً آنرا بگوید نمازش صحیح است یا نه وهمچنین محل تکبیر بعد از
سجده اولی وتکبیر[ف۲۴] قبل از سجده ثانیه[ف۲۵] وبعد از آن درحال نشستن است یا وقت برداشتن
سر ودرحال خم شدن برای سجده میتوان گفت ج بسم الله وله الحمد میتوان گفت درخصوص

ف۱ اقل یعنی کمترین ۱۲
ف۲ طمانینت حرکت نکردن ۱۲
ف۳ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۴ تدارك چاره وعلاج ۱۲
ف۵ مستلزم لازم شونده ۱۲
ف۶ اعاده از سر نو کرفتن ۱۲
ف۷ ثبوت یعنی تعین ۱۲
ف۸ جزئیت جزء بودن ۱۲
ف۹ قصد قربت یعنی نیت قربت بدون قصد وجوب و جزئیت ۱۲
ف۱۰ قربت یعنی نیت قربت الی الله ۱۲ ای بمحض قربة الی الله
ف۱۱ بچه قصد بکند یعنی بدام قصد بکند ۱۲
ف۱۲ مختار یعنی اختیار کرده شده ۱۲
ف۱۳ مزبور یعنی مذکور ۱۲
ف۱۴ واقع یعنی آنچه در حقیقت واقع ۱۲ ای به نیت واقع ۱۲
ف۱۵ بعد از محل یعنی بعد داخل شدن در فعل دیگر ۱۲
ف۱۶ متذکر یاد آورنده ۱۲
ف۱۷ استقرار قرار گرفتن ۱۲
ف۱۸ متصل بهم پیوسته ۱۲ وقیام استادن ۱۲
ف۱۹ خود یعنی خاص ۱۲
ف۲۰ پیش گذشت یعنی در شك بعد از محل که حکم است ۱۲
ف۲۱ تسبیح کبرے یعنی سبحان ربی العظیم یا سبحان ربی الاعلی در رکوع وسجده ۱۲
ف۲۲ تعیین مصاحب کردن فرد واجب یعنی یک سبحان ربی العظیم وسبحان ربی الاعلی لازم ای واجب ۱۲
ف۲۳ اوّل یعنی اوّل مرتبه که تسبیح بگوید ۱۲
ف۲۴ اولی اوّل ۱۲
ف۲۵ ثانیه دوم ۱۲



سمع الله لمن حمده چون در حدیث است که سید الساجدین علیه السلام وقت خم
شدن سمع الله لمن حمده گفت و در سایر اذکار بقصد مطلق ذکر نه بقصد توظیف
از شارع مقدس است هرچند محتمل است باحتمال قوی در جمیع اذکار وارده در حالت خاصه
که بقصد توظیف نیز جائز باشد در غیر آن حالت بنا بر عدم شرطیت آن حالا لکن اگر
در مستحب است

درس سجود

کیفیت سجود را بیان فرمایند بدانکه
واجب است در هر رکعت دو سجده و هر دو باهم رکن است نه یکی تنها و واجب است در
سجده چند چیز اول هفت اعضا را بر زمین گذاردن که آن پیشانی و دو زانو و دو
کف دست و دو سر انگشت بزرگ پا است بقدر مسمّی و کفایت میکند مسمّی در پیشانی
نیز بنا بر اقوی و احوط و افضل بقدر درهم است و هر طرف از دو انگشت را که بزمین
گذارد کافی است هرچند گذاشتن سر انگشت ابهام احوط است دوم سنگینی جسم را
بر همه اعضا انداختن هرچند بر تفاوت باشد سوم خم شدن برای سجده آن قدر
که مساوی شود موضع سجود با موضع ایستادن و اگر موضع سجود بلند یا پست باشد
از موضع ایستادن پس باید که زیاده بر چهار انگشت مضموم در مکان بلند یا سرازیر
نباشد علی الاحوط و پستی و بلندی مواضع پنجگانه دیگر ضرر ندارد و احوط ملاحظه
این شرط است از اول نماز و احوط ملاحظه این شرط است نسبت بهر دو پا
چهارم ذکر کردن در سجده بیک سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ با زیادتی وَبِحَمْدِهِ علی الاحوط
یا سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ فقط در حال اختیار و یکمرتبه در حال اضطرار بنحویکه در رکوع
ذکر شد پنجم آرام گرفتن از وقت شروع بذکر تا تمام کردن آن ششم گذاشتن پیشانی
بر ما یصح السجود علیه هفتم سر برداشتن و راست نشستن و درنگ کردن در نشستن
میان دو سجده هشتم صحیح گفتن ذکر سجده را از روی حرکات و اعراب و ادای حروف
بمثل رکوع

درس ما یصح السجود علیه

یعنی چیزها ئیکه سجده بران جائز است بیان
فرمایند چیزهائی که سجده بران میتوان کرد خاک است یا چیزیکه از خاک روئیده
باشد و مستحیل بمعدن نشده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد چنانچه تفصیلش

ف ۱ ذکا ستا جمع ذکر از قبیل ادعیه و ذکر خدا ۱۲ ف ۲ توظیف وظیفه کردن وظیفه چیزیکه برای کسی مقرر شده باشد ۱۲ ف ۳ محتمل گمان کرده شده واحتمال گمان ۱۲

وارده یعنی آمده یعنی ف ۴ از شرع رسیده ۱۲ ف ۵ غیر آن حالت یعنی غیر حالت خاصه ۱۲ ف ۶ شرطیت شرط بودن ۱۲ ف ۷ مستحب سنت ۱۲ ف ۸ رکن آنکه از ترک آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود ف ۹ اعضا جمع عضو یعنی بدن ۱۲ ف ۱۰ مسمّی نام ۱۲ ف ۱۱ درهم ای حلقه درهم ۱۲ ف ۱۲ ابهام انگشت بزرگ ۱۲ ف ۱۳ سنگینی یعنی بار ۱۲ ف ۱۴ تفاوت کمی و زیادتی ۱۲ ف ۱۵ مساوی برابر ۱۲ ف ۱۶ موضع محل یعنی جای ۱۲ ف ۱۷ مضموم بهم پیوسته ۱۲ ف ۱۸ سرازیر یعنی نشیب ۱۲ ف ۱۹ مواضع پنجگانه یعنی موضع گذاردن دو زانو و دو کف دست و سر انگشت بزرگ پا ۱۲ ف ۲۰ اول یعنی ابتدا کردن ۱۲ از وقت شروع ف ۲۱ اضطرار بی اختیاری و مجبوری ۱۲ ف ۲۲ آرام یعنی حرکت نکردن ۱۲ ف ۲۳ ما یصح السجود علیه یعنی چیزیکه سجده بران صحیح باشد ۱۲ ف ۲۴ حرکات جمع حرکت و ضمه و فتحه و کسره ۱۲ اعراب ... تلفظ ... صحیح زدن ۱۲ ف ۲۵ مستحیل ...

در رساله ذکر شده س سجده بر غبار صحیح است یانه ج صحیح نیست در وقتیکه
ذو الغبار ما یصح السجود علیه نباشد الا انکه بعد از اجتماع صادق آید که خاک است نه غبار
س بر چوب صندل و عود و پوست بالای بادام و همچنین پوست بالای پسته و
جوز و حسته خرما و شفتالو که از ماکولات عادیه نیست مگر دوائی میخورند و سائر
چیزهائیکه از ماکولات و ملبوسات نیست مگر در بعضی بلاد از ماکولات ملبوسات
عادیه است سجده جائز است یانه و یا در بلدی که از ماکولات و ملبوسات است جائز نیست
و در بلدی که ماکول و ملبوس نیست جائز است و بعضی ازین مذکورات مثل پوست
بادام و پسته و تخم کدو و غیرهم در بعضی اوقات که تر و تازه هستند ماکول اند و بعد از
سخت شدن غیر ماکول میشوند سجده بر آنها بعد از سخت شدن چه حکم دارد ج
بدانکه چیزیکه در بلدی یا وقتی دوائی و من باب علاج مرض خورده شود سجده بر آن جائز
است پس مثل عود و صندل و نحو آن سجده بر او جائز است چنانچه اگر در بلدی چیزی
ماکول عادی میباشد و در بلدی دیگر ماکول عادی نباشد سجده بران جائز نیست حتی برای
اشخاص که معتاد به اکل نیستند و بدانکه اگر از نوع چیزی ماکول نباشد ابتداء و
انتهاء سجده بران جائز است و اگر ابتداء ماکول باشد و انتهاء غیر ماکول یا عکس
در آن وقت آن وقتیکه ماکول است جائز نیست و آن وقتیکه ماکول نیست جا
ئز است والله العالم س سجده بر گچ و آجر و دانه تسبیح که با آتش پخته شده است
و رنگ و روغن هم دارد جائز است یانه ج سجده بر گچ پیش از سوختن جائز است
و بعد از سوختن نیز خالی از قوت نیست چنانچه خالی از قوت نیست سجده بر تسبیح و
آجر پخته والله العالم س بر قوطی سربسته از چوب زنبیل انفیه و آن یا تریاک و دوا
و سائر چیزها که درونش خالی است و بیرونش صاف و مسطح است سجده
صحیح است یانه ج اگر از چوب و ما یصح السجود علیه باشد و مانع و حاجب از
جهت دیگر نداشته باشد ازین جهت صحیح است س سجده نمودن بر کاغذ
از چیزهائی خوردنی و پوشیدنی ساخته شده صحیح است یانه ج صحیح است

ف۱ رساله یعنی زینة العباد ۱۲
ف۲ ذو الغبار یعنی آن چیزیکه غبار بران نشسته است ۱۲
ف۳ ما یصح السجود علیه یعنی چیزیکه سجده بران صحیح است ۱۲
ف۴ اجتماع جمع کردن ۱۲
ف۵ صادق آید یعنی اطلاق خاک بران شود ۱۲
ف۶ حسته خرما یعنی تخم خرما
ف۷ ماکولات عادیه نیست یعنی چیزهائی که بحسب عادت خورده نمیشوند ۱۲
ف۸ ماکولات جمع ماکول ۱۲
ف۹ ملبوسات جمع ملبوس یعنی چیزهای پوشیدنی ۱۲
ف۱۰ بلاد یعنی شهرها ۱۲
ف۱۱ بلد شهر ۱۲
ف۱۲ مذکورات یعنی آن چیزها که ذکر کرده شد ۱۲
ف۱۳ اوقات جمع وقت ۱۲
ف۱۴ دوائی یعنی بطور دوا
ف۱۴ و من باب العلاج یعنی بطریق علاج ۱۲
ف۱۵ مرض بیماری ۱۲
ف۱۶ عادی یعنی بحسب عادت ۱۲
ف۱۷ معتاد یعنی عادت کرده شده و اکل خوردن ۱۲
ف۱۸ نوع ...
ف۱۹ عکس یعنی میوه و خرما و غیره بر خلاف ۱۲
ف۲۰ آجر خشت پخته ۱۲
ف۲۱ قوطی ...
ف۲۲ سربسته یعنی سر بسته شده ۱۲
ف۲۳ زنبیل ...
ف۲۴ انفیه ... سوده تنباکو که ... مکشند ...
ف۲۵ تریاک افیون ...

ف۲۸ سجده بر چیز ... صحیح است ۱۲

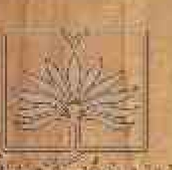
بشرطیکه نوشتن نباشد بنحویکه سجده بران صحیح نباشد و الّا لازم است ایصال جبهه بموضع خالی از مانع پس اگر سجده کرد بر چیز نجس یا سائر ما لا یصح السجود علیه بدون علم بان یا بفراموشی یا بغفلت و بعد از نماز مطلع شد اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم است یا نه ج اما سجده بر نجس از روی جهل بحکم پس معذور نیست و از روی جهل بموضوع یا نسیان پس حکم آن حکم نجاست در بدن است که با جهل و غفلت قوی است نفی اعاده و قضاء بشرط آنکه سجده بر عین نجس مثل غائط خشك شده باشد و با نسیان اعاده یا قضاء لازم است و اما سجده بر سائر ما لا یصح السجود علیه پس جهل بموضوع عذر نیست پس مهر نماز از آب یا از عرق جبهه بسیار تر شود خصوص مهریکه از تربت باشد سجده بران چه صورت دارد ج ضرر ندارد پس مهر نماز که اسماء الهی و اسماء ائمه و دعا بران نقش باشد سجده در نماز واجب بران چه حکم دارد ج ضرر ندارد شرعاً و بدلیلی از نصوص بر کراهت آن بر نخورده‌ایم و لکن چون توهم سجده برای اسماء متبرکه میرود و شاید در غیرت خداوندی این معنی نگنجد لهذا عقلاً ترکش بهتر است چون سجده مخصوص خداوند است و کراهت پیش روی بودن آتش برای نماز گذار مؤید است و نظرم میآید که در بعض از توقیعات وارد است که از جمله علت جریان مشیت الهی بقتل سید الشهداء علیه السلام و بر نیزه بلند بودن سر آن بزرگوار این است که مردم توهم الوهیت و ربوبیت دران بزرگوار نکنند پس مهر نماز یك جانب آن چرك است و یك جانب چرك نیست و بران مهر سجده کرد و در اثناء سجده متذکر شد که آیا سجده بر چرك واقع شده یا بجانب دیگران که چرك نیست و نمیتواند در اثنای سجده سر بر داشته تشخیص کند درینصورت سجده او چه حکم دارد ج بسم الله و له الحمد چرك مانع از سجده نیست مگر آنکه چرك جسم داری باشد که مانع باشد و این در مهر تا حال دیده نشده و اگر یکشد بسمت بی چرك

۱ صحیح نباشد یعنی حروف نقش جسم دار نوشتن از سطح مهر بلند نباشد ۱۲ ۲ ایصال رسانیدن و بهم پیوستن ۱۲ جبهه پیشانی ۱۲ ۳ ما لا یصح السجود علیه یعنی چیزیکه سجده بران صحیح نیست ۱۲ ۴ علم آگاهی ۱۲ ۵ اعاده از سر نو گرفتن ۱۲ ۶ جهل بحکم یعنی کسیکه حکم آنرا نمیداند ۱۲ ۷ جهل بموضوع یعنی کسیکه نمیداند اصل آن شی نجس است ۱۲ ۸ نسیان فراموشی ۱۲ ۹ غفلت از یجا تا لفظ باشد عبارات از تغیر و تبدل کرده‌اند از اصل نسخه ملکوطلب ۱۲ ۱۰ نیکی است ۱۲ ۱۱ مهر سجده گاه خاك و تربت و غیره ۱۲ جبهه پیشانی ۱۲ ۱۲ اسماء جمع اسم ۱۲ ۱۳ نصوص جمع نص یعنی ظاهر حدیث و آیات ۱۲ ۱۴ بر نخورده‌ایم یعنی مطلع نشده‌ایم ۱۲ ۱۵ توهم واهمه کردن ۱۲ ۱۶ متبرکه یعنی بزرك و محترم ۱۲ ۱۷ عقلاً یعنی از روی عقل ۱۲ ۱۸ مؤید تائید کننده ۱۲ ۱۹ توقیعات جمع توقیع یعنی فرمان یعنی توقیع از امام ۱۲ ۲۰ علت یعنی سبب و جریان جاری شدن و مشیت خواهش ۱۲ ۲۱ الوهیت الله بودن و ربوبیت رب بودن ۱۲ ۲۲ چرك بکسر کثافت ۱۲ ۲۳ متذکر یاد آورنده ۱۲ ۲۴ تشخیص مشخص کردن ۱۲ ۲۵ یعنی در یافتن ۱۲ ۲۶ مانع منع کننده ۱۲ ۲۷ مهر سجده گاه ۱۲ ۲۸ سمت بی چرك یعنی جانبیکه چرك نیست وجبهه پیشانی ۱۲



جبهه را ضرر ندارد و اگر فرض شود که چوک مانع در هر دو طرف باشد در بنوقت اگر در سعت وقت است نماز باطل است و اگر در ضیق وقت است نماز صحیح است **س** مهر نماز را در قیام و قعود بلا سبب یا بسبب بدست گرفتن و در حال سجود بر زمین گذاشتن جائز است یا نه **ج** ضرر ندارد بلکه در بعضی اوقات بجهت بعضی از عوارض مثل تقیه و نحو آن راجح میباشد و همچنین در جائیکه لکد کنند یا بلکد نحو آن خوف گم شدن باشد **س** در سجده واجب است که وسط جبهه بر مایصح علیه السجود واقع شود یا جزء از جبهه که بقدر مسمّی باشد واقع شود کفایت میکند **ج** بسم الله وله الحمد ایقاع وسط جبهه بر موضع سجود ضرور نیست **س** در سجده نماز اگر بطن انگشت یا طرف آن یا گوشه آن بر زمین واقع شود صحیح است یا نه **ج** همه اقسام صحیح است با صدق سر انگشت یا علی الاحوط **س** اکمال سجدتین برفع راس است از سجده ثانیه یا بفراغ از ذکر آن **ج** کمال سجده برفع راس است هر چند بقدر کمی باشد نه بمجرد فراغ از ذکر **س** در صورتیکه شخص از سجده کردن عاجز باشد بجهت مرضی یا درد سری یا غیر ذلک آیا بر چنین شخص لازم است که در وقت سجده و اشاره کردن سجده گاه خود را بر دارد یا نه و بر فرض لزوم اگر خودش نتواند بر دارد آیا لازم است که دیگری بر دارد یا نه و اگر هیچکدام ممکن نشود چه کند **ج** بسم الله وله الحمد لازم است بلند کردن سجده گاه را تا وضع جبهه بران نماید چه خود و چه دیگری هر چند باستیجار باشد توضیح آنست که در حالت تعذر سجود بنحو متعارف و حکم آن بچند صورت است اول آنست که متمکن از انحنا بقدر مقدور فی الجمله هست هر چند تمام انحناء را متعذر یا متعسر باشد و همچنین متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه باشد هر چند بر بلند نمودن مایصح السجود علیه باشد که بعد از انحناء بقدر مقدور وضع جبهه نماید بران یا آنرا برساند بجبهه در اینصورت انحناء بقدر مقدور و ایصال جبهه بما یصح السجود علیه لازم و ایماء بسر یا چشم بدل سجود در اینجا نیست و لکن وضع اعضاء باقیه بر ارض

۱ سعت یعنی وسعت ۱۲
۲ ضیق یعنی تنگی ۱۲
۳ قیام را استادن قعود نشستن ۱۲
۴ اوقات جمع وقت ۱۲
۵ عوارض علت و سبب ۱۲
۶ راجح بهتر ۱۲
۷ لکد کنند یعنی لگد کنند ۱۲
ای در عتبات اکثر اتفاق میشود ۱۲
۸ وسط در میان
۹ ما یصح السجود علیه یعنی آنچیز که سجده بر او صحیح است ۱۲
۱۰ مسمّی نام ۱۲
۱۱ ایقاع واقع کردن یعنی گذاشتن
۱۲ بطن شکم
۱۳ طرف کناره ۱۲
۱۴ اکمال کامل کردن
سجدتین دو سجده ۱۲
۱۵ رفع برداشتن ۱۲
۱۶ ثانیه دوم ۱۲
۱۷ ذکر آن یعنی ذکر سجده ۱۲
۱۸ غیر ذلک یعنی سوای این ۱۲
۱۹ وضع نهادن جبهه پیشانی ۱۲
۲۰ باستیجار یعنی بمزدوری دادن ۱۲
۲۱ توضیح یعنی تصریح ۱۲
۲۲ در حالت یعنی در هنگام ۱۲
۲۳ متعارف یعنی مروج ۱۲
۲۴ متمکن یعنی قادر ۱۲
۲۵ انحناء خم شدن ۱۲
۲۶ فی الجمله یعنی کم ۱۲
۲۷ متعذر یعنی عذر دارنده ۱۲
۲۸ متعسر دشواری دارنده ۱۲
۲۹ ما یصح السجود علیه یعنی چیزیکه سجده بران صحیح است ۱۲
۳۰ ایصال رسانیدن ۱۲
۳۱ بدل عوض ۱۲
۳۲ اعضاء جمع عضو



مثل یدین و رکبتین و ابهامین لازم است دوم آنست که متمکن از وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه نباشد نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه رفع نمودن ما یصح السجود علیه و لکن متمکن از انحناء بقدر مقدر باشد در ینصورت توهم میشود بلزوم انحناء بقدر مقدر و لزوم وضع اعضای ستر باقیه و بعدم بدلیت ایماء براس و لکن ظاهر سقوط انحناء و ثبوت بدلیت ایماء بسر و عدم ثبوت وضع اعضاء باقیه لتعذر المبدل فیسقط مقدماته ایضا و تنوب الاشارة بالراس مقام السجود سوم آنست که متمکن از هیچکدام نیست یعنی متمکن از انحناء نیست و متمکن از وضع جبهه نیز نیست و لکن متمکن از ایماء بسر میباشد ایماء بسر نماید و اگر متمکن از ایماء بسر نباشد ایماء بچشم نماید و الذی یظهر من المنظومة هکذا قال فیها ٥ و عاجز عن السجود یحنی × مستوفیا للانحناء الممکن × و یرفع المسجد حتی یضعا × جبهته علی الذی قد رفعا × و رفعه المسجد ان تعذرا × علی انحناء فی السجود اقتصرا × و الفرض فی تعذر الامرین × ایماؤه بالراس ثم العین × و ان تاتی الرفع دون الانحناء × فالجزم الایماء مع الرفع هنا × و القول بالتخییر و الترجیح × للرفع فیه ظاهر الصحیح × انتهی کلامه اعلی الله مقامه لکن بعضی از سادات از مجتهدین ذکر کرده اند که اگر امر دائر شود ما بین اینکه وضع جبهه بما یصح السجود علیه نماید یا اینکه رفع ید از وضع یدین باید و احده نماید از جهت اینکه نمیتواند که وضع جبهه نماید مگر آنکه از دست خود ما یصح السجود علیه را بلند نماید تا جبهه بر آن برسد در ینوقت ترجیح رفع ید از وضع داده اند و ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه لازم دانسته اند و لکن الظاهر عند الاحقر انه لا یلزم رفع ما یصح السجود علیه و ایصاله الی الجبهة الا بما یصدق علیه انه وضع الجبهة لا بمثل رفع ما یصح السجود علیه و ایصاله الی الجبهة و حینئذ فی التکلیف هو الایماء و یسقط هذا الفرع و حینئذ فاللازم الانحناء و وضع الجبهة علی مکان مرتفع لا رفع ما یصح السجود علیه الی الجبهة فتامل جیدا

ح بسم اگر سهو کند یک سجده را و قبل از رفتن برکوع بخاطرش آید سجده کردن لازم است یا نه و بر فرض لزوم سجده قراءت را اگر خوانده باشد کلا یا بعضا از سر بگیرد یا نه

ف ۱ یعنی هر دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها ۱۲
ف ۲ مرتفع بلند ۱۲
ف ۳ رفع بلند نمودن ۱۲
ف ۴ توهم واهمه کردن ۱۲
ف ۵ ستر [illegible] پوشش ۱۲ یعنی [illegible] شدن
ف ۶ بدلیت عوض شدن ۱۲
ف ۷ ایماء اشاره و راس سر ۱۲
ف ۸ سقوط ساقط شدن یعنی
ف ۹ تعذر متعذر و مبدل یعنی عاجز شدن از سجده کردن بر ما یصح السجود علیه
ف ۱۰ مقدمات چیزهائیکه اول بعمل می آرند یعنی وضع اعضاء ستر ای دو دست و زانوها و دو انگشت بزرگ پاها
ف ۱۱ و تنوب الاشارة الی آخره یعنی نائب میشود اشاره بسر بدل سجده ای اشاره بجای سجده است ۱۲
ف ۱۲ مسجد یعنی عوض سجده گاه ۱۲
ف ۱۳ جزم استوار کردن ۱۲
ف ۱۴ تخییر یکی را اختیار کردن و ترجیح غالب کردن ۱۲
ف ۱۵ رفع ید بلند کردن دست ۱۲
ف ۱۵ یدین هر دو دست ۱۲
ف ۱۶ ید واحده یک دست ۱۲
ف ۱۷ وضع نهادن ۱۲
ف ۱۸ ایصال رسانیدن ۱۲
ف ۱۹ حینئذ یعنی در ینوقت ۱۲
ف ۲۰ سهو فراموش ۱۲
ف ۲۱ قراءت یعنی خواندن حمد و سوره ۱۲
ف ۲۲ کلا تمام و بعضا ناتمام یعنی
ف ۲۳ از سر باید بگیرد یعنی از اول شروع بخواند ۱۲

سجده لازم است و مراعات ترتیب در اقوال و افعال نیز لازم میباشد س اگر شك
کند در هر دو سجده یا یك سجده در حال تشهد یا در حال برخواستن و قبل از راست
ایستادن چه حکم دارد بیان فرمایند ج بسم الله و له الحمد اگر مشغول به تشهد شد
است شك بعد از محل است اعتبار ندارد و امّا اگر بعد از شروع براست شدن
شك در سجود کند یا آنکه بعد از نشستن برای تشهد و قبل از شروع به تشهد شك
در سجود کند باید برگردد و دخول در مقدمات مانع از عود میباشد لکن در
خصوص اینجا مانع عود نیست س دعای سجده که هر روز جناب میخوانند
قلمی فرمایند ج دعای سجده شکر در کتب علماء مذکور است دعاهائی را میخوانم
در سجده شکر و در زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز مذکور است
و امّا در سجده آخر نماز چند دعاء باختلاف اوقات و احوال میخوانم اول اَللّٰهُمَّ اِنَّا
نَسْئَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْمَغْفِرَةَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ دوم
بجهت وسعت رزق یَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ اَوْسَعَ الْمُعْطِينَ اُرْزُقْنَا وَ اُرْزُقْ عِيَالَنَا وَ اِخْوَانَنَا
مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْجَوَادِ الْكَرِيمِ و در سجده آخر اختصاص
نیست بلکه در هر سجده هر نماز میتوان خواند سوم اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُكَ بِحَبِيبِكَ وَ
نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ اِلَّا بَدَّلْتَ سَيِّئَاتِنَا حَسَنَاتٍ وَ حَاسَبْتَنَا
حِسَابًا يَسِيرًا وَ كَفَيْتَنَا مَؤُنَةَ الدُّنْيَا وَ كُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ چهارم يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ
نَسْئَلُكَ الْعَافِيَةَ عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ و در قصد خصوصیت در الفاظ این
دعا و کیفیت ورود نکند که بی اشکال باشد س ذکر سجده تلاوت واجب
است یا نه و وضع اعضاء سته که غیر از جبهه باشد در آن لازم است یا نه
ج ذکر واجب نیست و وضع اعضاء سته نیز لازم نیست و لکن احوط است
س در سجده قرآن گذاشتن اعضاء سبعه و جبهه بخصوصها بر ما یصحّ
السجود علیه و استقبال قبله شرط است یا نه ج امّا اعضاء پس وجوبش ثابت نیست
هر چند جماعتی شرط دانسته اند و امّا وضع جبهه بر ما یصحّ السجود علیه

پس در آن تفصیل است از جهت بلندی و پستی که ضرر ندارد بعد از صدق سجود عرفا و امّا از جهت نجاست وطهارت پس نجاست معفوه بی عیب است و امّا بر نجس غیر معفوه انهم جائز است اگر از نجس العین نباشد و امّا بر نجس العین پس جائز نیست و امّا از قبیل معادن وغیره بودن پس جائز است و امّا از قبیل ماکولات و ملبوسات پس بعضی جائز نداشته اند نظر بحدیث هشام عنه علیه السلام انّه قال انّ السّجود خضوع لله عزّ وجلّ فلا ینبغی ان یکون علی ما یوکل و یلبس لانّ ابناء الدّنیا عبید ما یاکلون و یلبسون والسّاجد فی السّجود فی عبادة الله تعالی فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود اهل الدّنیا الّذین اغترّوا بغرورها ولکن دلالتش بر مدعا ضعیف است و امّا استقبال قبله و ستر عورت و سائر شرائط سجدهٔ نماز پس شرط نیست ایضا علی الاقوی بلی اباحت مکان سجده شرط است علی الاقوی **س** سجدهٔ واجب در این از محدث بحدث اکبر صحیح است یا نه **ج** صحیح است از محدث و از حائض وغیرهما علی الاقوی **س** اگر کسی در بیت الخلاء در قضاء حاجت باشد و یا در شط و چشمه میان آب باشد دور از کناره و کسی باواز بلند آیهٔ سجده را بخواند و این شخص استماع نماید در این حالت چگونه فوراً سجده بکند و یا بعد از فراغ سجده بکند و بعد از فراغ اگر سجده بکند آیا بر نیت اداء یا قضاء یا قربت سجده کند یا در این سجده اداء وقضاء و قربت در نیت نیست **ج** سجده را بعد از خروج بکند و تاخیر ضرر ندارد چرا که معذور است و بقصد قربت و اداء بکند و قضا نیست و اگر ایما کند در آن حال و بعد قضا کند شاید بهتر باشد والله العالم

در تشهد

س کیفیت تشهد را بیان فرمایند **ج** تشهد واجب است در هر نماز چه دو رکعتی چه سه رکعتی و چهار رکعتی و واجب است که در رکعت دوم هر نماز و در رکعت سوم مغرب و رکعت چهارم از عشا و ظهر و عصر بعد از سجدهٔ ثانیه تشهد بخواند و در آن چند چیز ضرور است اوّل خواندن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او و بهتر است که باین نحو بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ

ف۱ صدق صادق آمدن ۱۲
ف۲ عرفا یعنی از روی عرف ۱۲
ف۳ نجاست معفوه یعنی نجاستیکه در نماز معفو است ۱۲
ف۴ نجس العین سگ و خوک ۱۲
ف۵ معادن جمع معدن یعنی کان چون کان الماس و کان نمک وغیره
ف۶ ماکولات یعنی چیزهای خوردنی و ملبوسات یعنی چیزهای پوشیدنی ۱۲
ف۷ خضوع فروتنی کردن ۱۲
ف۸ ستر پوشیدن و عورت ... بودن ۱۲
ف۹ اباحت مباح بودن ۱۲
ف۱۰ محدث حدث کننده یعنی وضو شکننده ۱۲
ف۱۱ حدث اکبر آنست که موجب غسل شود ۱۲
ف۱۲ حائض زنیکه او را حیض باشد ۱۲
ف۱۳ غیرهما یعنی از غیر محدث و حائض ۱۲
ف۱۴ قضای حاجت یعنی غائط کردن ۱۲
ف۱۵ شط یعنی شعبه از دریا ۱۲
ف۱۶ قربت یعنی متعرض اداء وقضا در نیت نشود محض قربت ۱۲
ف۱۷ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۱۸ ایما اشاره ۱۲
ف۱۹ ثانیه دوم



انّ محمّداً عبدُهُ و رسولُهُ اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ دوم خواندن تشهد درحال نشستن سوم طمانینت[1] و آرامی بدن درحال تشهد خواندن چهارم صحیح خواندن و ادای حروف از مخارج[2] نمودن پنجم و ششم بموالات[3] و بترتیب خواندن **بس** اگر کسی شك کند در تشهد یا صلوات بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله در حالت برخاستن وقبل از راست استادن یا در اثناء سلام اوّل[4] مستحب یا سلام واجب چه حکم دارد **ج** بعد از دخول در سلام واجب یا مستحب بی اشکال شك مزبور اعتبار ندارد و اشکال در حکم شك درحال برخاستن است و گذشت در بحث قیام که الحاق[5] مقدمات[6] بخود افعال قوی است و ملاحظه احتیاط بهتر است چرا که احتیاط هرچند با عاده[7] اصل نماز باشد در امثال[8] این مسائل[9] راه نجات است بلکه در خصوص شك در سجده با نهوض[10] برای قیام بر عود[11] حدیث وارد است لهذا احتیاط خصوص در شك در تشهد و سجده در صورتی که شروع به برخواستن نموده و هنوز راست نشده باشد گذشت که اولی[12] است **بس** اگر تشهد یا صلوات را فراموش نموده و بعد از سلام واجب متذکر[13] شد و حدثی هم از او صادر[14] شد چه نماید **ج** قضاء کند بلا فاصله[15] مثل اجزاء ادائیه صلوة[16] اگر حدثی صادر نشده است و اگر حدث صادر شده احتیاطاً قضا کند بعد از طهارت و اعاده[17] اصل نماز را نیز ترك نکند **بس** تشهد خفیف[18] در اصل نماز و در سجده سهو یا السّلام علیکم فقط در سجده سهو یا السّلام علینا فقط در اصل نماز کفایت میکند یا نه **ج** امّا تشهد در سجده سهو پس آن خفیفاً[19] پیش حقیر واجب است و خفیف مذکور در روایت به معنی عاری[20] از مستحبات نیست بلکه عاری از وحده لاشریك له و عاری از عبدُهُ و رسولُهُ میباشد و تقیید[21] بر خفیف از باب[22] رخصت نیست بلکه از باب عزیمت[23] و وجوب است حتی آنکه در سجده سهو اگر بخواهد حتما کند دو تشهد بخواند یکی در سجده سهو اوّل و دیگری در سجده سهو دیگر یکی مثل تشهد نمازی[24] باشد و یکی تشهد خفیف و اما تشهد نماز پس اقوی



انست که آن هم مثل سجده سهو میباشد ولکن احتیاطاً اقتصار بر تشهد خفیف
نکند بخلاف التشهد فی سجدة السهو فان الاکتفاء بمسمی التشهد فیه قوی واما اکتفا
به السلام علیکم یا السلام علینا فقط آنهم در حکم تشهد است که اکتفاء بآن قوی است
مثل اکتفاء بعموم سلام هرچند لازم عموم اکتفاء بر تشهد مورث جواز اظهار و
تنکیر و نحو آن از تغیرات میباشد و آن خلاف احتیاط است هرچند جوازش قوی است
نظراً الی العمومات فی التشهد والتسلیم وان الاخبار الخاصة المشتملة علی الزیادة
محمولة علی المثال لا الخصوصیة واحوط در خصوص نماز ترك است نظراً الی ظواهر
الاخبار الخاصة بل یظهر من بعض عدم عثوره علی مخالف فی وجوب وعلی عباد الله
الصالحین وعدم الاکتفاء بالسلام علیکم منکراً مع انه ایضاً داخل فی التسلیم ایضاً
شاهد علی عدم الاکتفاء بعموم السلام الا ان یمنع عدم الاکتفاء بل الاکتفاء به
قوی ایضاً **در سلام** س آیا سلام هم در نماز مثل تشهد واجب است
یا نه ج بلی واجب است بلکه جزء نماز است نه خارج از آن هرچند سبب خروج از
نماز است س کیفیت سلام را بیان فرمایند ج بدانکه حاصل میشود سلام
بگفتن السَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِیْنَ یا السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکَاتُهُ و هر کدام را که مقدم دارد از نماز خارج میشود س آیا وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَکَاتُهُ جزء سلام است ج بنا بر احتیاط است مثل وعلی عباد الله الصالحین
س آیا گفتن السَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ که بعد از تشهد
و صلوات میگویند چه حکم دارد و از گفتن آن هرگاه قصد خروج کند از نماز خارج
میشود یا نه ج گفتن آن در حال تشهد اول و دوم و غیر آن از حالات نماز بلا
قصد غیر جائز است ولکن از گفتن آن از نماز خارج نمیشود س هرگاه هر سه
سلام را بخواند قصد واجب بسلام دوم لازم است یا نه ج قصد وجوب واجب
و لازم نیست و احتیاطاً قصد وجوب و قصد خروج بهر دو سلام اخیر بکند
و سلام مخرج را خصوص دوم یا سوم قرار ندهد و اولی را مدخلیت نیست س

ف۱ اقتصار یعنی اختصار یعنی تمام ۱۲
ف۲ مسمی یعنی برای نام یعنی عام بود
ف۳ عموم سلام یعنی سلام علیکم بگوید
یا سلام خواه سلام علیك خواه مجرد
السلام خواه السلام ۱۲
ف۴ مورث باعث و سبب ۱۲ لفظ سلام مثل السلام
ف۵ اظهار ضمیر آوردن مثل علیکم و تنکیر نکره کردن
علینا و السلام علیکم و سلام علینا یعنی
مثل سلام علیکم یعنی مثل آن از
آنها از تغیرات یعنی سلام مثل مجرد السلام
تغیرات هم گفتند ۱۲
ف۶ عمومات یعنی حدیث های سلام
عام بودن تشهد و سلام ۱۲
ف۷ یعنی اخبار خاص
یعنی که خاص
مشتمل است
بر زیادتی ۱۲
ف۸ محمولة یعنی حمل کرده شده ۱۲
عثور بفتح اول در افتادن ۱۲
ف۹ عثور بیرون ۱۲
ف۱۰ خارج بیرون آمدن ۱۲
ف۱۱ خروج بیرون رفتن ۱۲
ف۱۲ مقدم اول بعمل آوردن ۱۲
ف۱۳ مخرج بضم میم و کسر راء
مهمله اسم فاعل یعنی خارج کننده
ف۱۴ دوم و سوم یعنی سلام
دوم و سوم ۱۲
ف۱۵ اولی یعنی سلام اول
مدخلیت یعنی دخل ۱۲

در السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ چه قدر آن واجب و چه قدر آن مستحب است
ج وجوب السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فقط قوی است چون در جمله از نصوص سلام متعارف
معهود است از ترك آن بجهت اتباع نصوص و مراعات ظاهر بعض اقوال البته
احتراز بکنند و مراعات احتیاط بکنند بگفتن تمام چنانچه گذشت س اگر
شك کند که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ بر وجه صحیح گفته شد یا نه
پس اگر عود بان نموده السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ را بقصد قربت بگوید
مجزی خواهد بود یا نه ج بلی کافی است س ماموم مستحب است که اشاره کند در
سلام بجانب راست و چپ پس در هر اشاره بهر دو صفحه رو بکند یا اشاره جانب
راست را بصفحه روی راست و اشاره جانب چپ را بصفحه روی چپ بکند و وقت
اشاره بعد از سلام است یا در حال گفتن سلام ج امر این مستحبات سهل است
بهر طوریکه بعمل بیاید که احتمال استحباب یا قول باستحباب در ان باشد کافی است
ولکن آنچه مستفاد از نصوص میشود این است فعن ابی بصیر عن لیث المرادی
قال قال ابو عبد الله اذا کنت فی الصّف فسلّم تسلیمة عن یمینك وتسلیمة عن
یسارك لانّ عن یسارك من یسلم علیك واذا کنت اماماً فسلّم تسلیمة وانت
مستقبل القبلة وعن علی بن جعفر قال رایت اخوتی موسی واسحق ومحمّد بن
جعفر یسلمون فی الصّلوة عن الیمین وعن الشمال السّلام علیکم ورحمة الله و
برکاته السّلام علیکم ورحمة الله وعن ابی بصیر عن ابی عبد الله قال اذا کنت
اماماً فانّ التّسلیم ان تسلّم علی النبیّ ص تسلام وتقول السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ فاذا قلت ذلك فقد انقطعت الصّلوة ثمّ تؤذن القوم
فتقول وانت مستقبل القبلة السّلام علیکم وکذلك اذا کنت تقول السّلام
علینا وعلی عباد الله الصّالحین مثل ما سلّمت وانت امام فاذا کنت فی جماعة
فقل مثل ما قلت وسلّم علی من یمینك وشمالك فان لم یکن علی شمالك احد فسلّم
علی الذین علی یمینك ولا تدع التّسلیم ان لم یکن علی شمالك احد وفی العلل عن المفضل

ف۱ نصوص جمع نص یعنی ظاهر حدیث و آیات ۱۲
ف۲ متعارف یعنی مروج و معهود یعنی مقرر یعنی السّلام علیکم تا برکاته ۱۲
ف۳ اتباع متابعت و پیروی کردن ۱۲
ف۴ مراعات رعایت ۱۲
ف۵ اقوال جمع قول ۱۲
ف۶ احتراز پرهیز ۱۲
ف۷ عود بر گشتن ۱۲
ف۸ قصد قربت یعنی بر نیت متعرض وجوب و استحباب نشود یعنی محض قربة الی الله قصد کند ۱۲
ف۹ مجزی یعنی کافی ۱۲
ف۱۰ ماموم کسیکه اقتدا بامام جماعت کند و مستحب سنت ۱۲
ف۱۱ مستحبات جمع مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۲ احتمال گمان و استحباب مستحب بودن ۱۲
ف۱۳ مستفاد یعنی حاصل
ف۱۴ نصوص جمع نص ظاهر حدیث و آیات ۱۲
ف۱۵ یمین راست و یسار چپ
ف۱۶ مستقبل القبلة یعنی در حال بودن روی تو جانب قبله ۱۲
ف۱۷ شمال چپ ۱۲
ف۱۸ التسلام یعنی السلام علیك ایها النبی ۱۲
ف۱۹ تؤذن القوم یعنی اذان میگویند قوم را یعنی مردم برای نماز دیگر
ف۲۰ وانت مستقبل القبلة ...



بن عمر و قال سالت اباعبد الله لای علة یسلم عن الیمین ولا یسلم علی الیسار
قال لان الملك الموكل یكتب الحسنات علی الیمین والذی یكتب السیئات علی الیسار
والصلوٰة حسنات لیس فیها سیئات فلهذا یسلم عن الیمین دون الیسار قلت فلم
لا یقال السلام علیك والملك علی الیمین واحد ولكن یقال السلام علیكم قال لیكون
قد سلم علیه وعلی من علی الیسار وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یكون
ایماء بالتسلیم كله بالوجه ولكن یكون بالانف لمن صلی وحده وبالعین لمن یصلی
یقوم قال لان مقعد الملكین من ابن ادم الشدقین وصاحب الحسنات علی
الشدق الایمن ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلوٰته فی الكیفیة قلت فلم یسلم ثلثا
قال یكون الواحدة ردا علی الامام ویكون علیه وعلی ملكیه ویكون الثانیة
علی یمینه والملكین الموكلین به ویكون الثالثة علی من علی یساره والملیكة
الموكلین به ومن لم یكن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان یكون یمینه علی
الحائط ویساره الی من صلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فیسلم الامام
علی من یقع قال علی ملكیه والماموین یقول ملكیه اكتبا سلامة صلوٰتی مما
یفسدها ویقول لمن خلفه سلمتم وامنتم من عذاب الله تعالی عز وجل قلت
فلم صار تحلیل الصلوٰة التسلیم قال لانه تحیة الملكین وفی اقامة الصلوٰة سجدها
وركوعها وسجودها وتسلیمها سلامة العبد من النار وفی قبول صلوٰة العبد
فی القیمة قبول سائر اعماله فاذا سلمت له صلوٰته سلمت له جمیع اعماله وان لم یسلم
له صلوٰته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة وعن فضل بن شاذان
عن الرضا علیه السلام قال انما جعل التسلیم تحلیل الصلوٰة ولم یجعل بدلها
تكبیرا او تسبیحا او ضربا اخر لانه لما كان الدخول فی الصلوٰة تحریم الكلام
والتوجه الی الخالق كان تحلیلها كلام المخلوقین والانتقال عنها وابتداء كلام
المخلوقین فی الكلام اولا بالتسلیم وعن معانی الاخبار عن عبد الله المفضل بن عمر
قال سالت اباعبد الله عن معانی التسلیم فی الصلوٰة فقال التسلیم علامة الامن

ابا عبد الله یعنی امام جعفر صادق ۱۲ مولوی
حسنات علی ۱۲ نواب سیئات گناه ۱۲
انف بینی ۱۲ جای نشستن ۱۲ مقعد بکسر وبفتح جیم
شدق بکسر دوشدق ۱۲ دهن وشد قین
حائط دیوار ۱۲ خلف عقب ۱۲
تحلیل حلال کردن ۱۲ تحیت سلام ۱۲
اقامت برپا کردن ۱۲ تکبیر یعنی الله اکبر گفتن
تسبیح یعنی سبحان الله مراد از تکبیر
که بعد از سلام در تعقیب میگویند ویا تسبیح وتعقیب
میخوانند یا چیزهای دیگر که در تعقیب میخوانند ۱۲
ضربا آخر یعنی زیادتی دیگر ضرب بفتح میم وسکون را وآخر زیادتی
معجمه یعنی زیادتی دیگر ۱۲ افضل یعنی دیگر ۱۲
تحریم الکلام الخ
یعنی دخول در نماز حرام میکند کلام را برای مصلی حرام آن نیز کلام آدم
بیمعنا و حلال کردن آن نماز از نماز خلوص تسلیم است که از نماز خارج میشود ۱۲
ابتداء کلام المخلوقین الخ یعنی ابتدای کلام از مخلوق که در تکلم یعنی از سلام میشود در اول سلام علیك میگویند ۱۲

وصاحب السیئات علی الشدق الایسر

تحليل الصّلوة قلت وكيف ذلك جعلت فداك قال كان النّاس فيما مضى اذا
سلّم عليهم الوارد امنوا منهم من شره وكانوا اذا ردّوه عليهم امنوا من شرهم
واذا لم يسلّم عليهم لم يامنوه واذا لم يردّوه عليه لم يامنهم وذلك خلق فى العرب فجعلت
التسليم علامة للخروج من الصّلوة وتحليلا للكلام وامنا من ان تدخل عليه فى الصّلوة
ما يفسدها والسّلام اسم من اسم الله تعالى جلّ شانه وهو واقع من المصلّى على
ملكى الله الموكّلين بدانكه مستحبات سلام بسيار است اوّل گفتن اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا
النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وقول بوجوب اين سلام يا انكه مستحب ست ومخرج از نماز است
هردو ضعيف است دوم جمع ما بين اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَاَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ چون اين دو صيغه
واجب تخييرى ميباشد هر كدام مقدّم شد مقصود حاصل ميشود سوم زياد
كردن ورحمة الله وبركاته در السّلام عليكم چهارم اشاره برو تمامًا يا گوشهٔ چشم
يا انف در حال سلام بهريك كه باشد استحباب حاصل است وتقييد در نصوص
منزل است بر اكمليت واولويت بلكه مجرد فتوى علماء ما كافى است بلكه احتمال
نيز كافى است پنجم قصد ملكين وغير آن از انبيا وائمه وحاضرين از ملائكه بجهت اذان
واقامت مصلّى وغير آن بنحويكه در نصوص است يا انكه مفتى به ميباشد يا انكه محتمل
باشد مطلوبيت آن ششم تكرار صيغه اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ در حق ماموم يا مطلقًا
بجانب چپ اگر شخصى باشد يا ديوار يا مطلقًا هفتم قصد ملكين يا امام يا ماموم
يا من على اليمين در بين صيغه نه صيغه سلام واجب بجهت انكه اشكال قصد جزئيت
وقصد ردّ سلام رفع ميشود هرچند انصاف عدم منافات است بجهت انكه
معانى مستعمله را خداوند جزء نماز قرار داده پس قصد معنى حمد وسلام ونحو
آن منافات با قصد جزئيت ندارد بلى در كشف الغطاء فرموده ولو جمع فى النية
بين الصّلوتية والابتداء او الجواب للتحية العرفية قوى البطلان واگر مراد مجرد
اخطار باشد نه استعمال بى اشكال ميشود وقال فى شرح النفليه وانما كان
ردها مستحبًا لانّ سلام الامام ليس بتحية محضة هشتم قصد خروج از نماز در هريك

ف۱ يعنى خارج كننده ۱۲
ف۲ يعنى السّلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين والسّلام عليكم ورحمة الله وبركاته ۱۲
ف۳ يعنى يكى را اختيار كردن ۱۲
ف۴ مقدّم اقل ۱۲
ف۵ انف يعنى بينى ۱۲
ف۶ تقييد قيد كردن نصوص جمع نص ظاهر حديث وآيات ۱۲
ف۷ منزل يعنى حمل كرده شد اى اكمل ۱۲
ف۸ اكمليت كامل تر بودن اولويت سزاوارتر وبرتر بودن ۱۲
ف۹ مجرد يعنى محض وفقط ۱۲
ف۱۰ احتمال يعنى گمان ۱۲
ف۱۱ ملكين يعنى دو فرشته كه در راست وچپ ميباشند ۱۲
ف۱۲ مصلّى نماز كننده ۱۲
ف۱۳ مفتى به يعنى چيزيكه فتوى داده شده باشد ۱۲
ف۱۴ محتمل گمان كرده شده ۱۲
ف۱۵ مطلوبيت يعنى طلب كردن شارع ۱۲
ف۱۶ تكرار دو دفعه گفتن ۱۲
ف۱۷ مطلقا يعنى خواه ماموم باشد خواه امام خواه منفرد ۱۲
ف۱۸ من على اليمين يعنى هركه بجانب راست مصلّى است ۱۲
ف۱۹ ردّ سلام يعنى جواب سلام ۱۲
ف۲۰ رفع يعنى دفع ۱۲
ف۲۱ منافات باهم نيست ۱۲
ف۲۲ صلوتية يعنى نماز بودن ۱۲
ف۲۳ تحية عرفيه يعنى سلام كه مردم بيكديگر سلام ميكنند ۱۲
ف۲۴ بطلان يعنى باطل شدن ۱۲
ف۲۵ اخطار يعنى گذرانيدن در دل ۱۲
ف۲۶ ردها يعنى ...
ف۲۷ خروج بيرون آمدن ۱۲



تعقیبات نماز

فائده

از صیغتین که باشد نهم اختیار السَّلَامُ عَلَیکُمْ در حال اقتصار بسلام واحد بر السَّلَامُ عَلَینَا وَعَلیٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِینَ دهم تورک نمودن در حال سلام مثل تورک در حال تشهد یازدهم دستها را بر ران گذاشتن دوازدهم انگشتان را بهم چسپانیدن سیزدهم آنکه ماموم آهسته سلام بگوید چهاردهم اینکه پیشنماز بلند بگوید سلام را بلی منفرد مخیر است ولکن بعضی از سادات مجتهدین تفصیل داده اند مابین نمازی که جهر باشد فرمودند که منفرد جهر نماید در تسلیم و اخفاتی که منفرد اخفاء نماید در نماز اخفاتی و از نفلیه شهید دو مستحب دیگر در سلام ظاهر میشود یکی استحضار اسم الله عند قوله السَّلَامُ لانه اسم من اسمائه و دیگری استحضار سلامت از آفات و بهتر آنست که قصد عدم خروج در نماز اولی نکند و اگر بکند نماز باطل نیست هرچند از شهید در ذکری ظاهر میشود بطلان و اشاره بجانب یمین و یسار را حقیر خوش دارم که بعد از فراغ از سلام واجب باشد یا آنکه اگر در سلام واجب باشد اشاره فی الجمله باشد که منافی قبله نباشد س

در هریك از سه سلام مخاطب کیست ج بتفصیل گذشت که قصد معنی بنحویکه استعمال صیغه سلام در مخاطبین نماید خالی از اشکال نیست بلکه احتیاطاً مقصود مصلی باید مراعات جزئیت نماز و قصد جزئیت باشد بلی اخطار معنی ببال ضرر ندارد ولکن داعی از ایجاد آن قول وظیفه صلوة باید باشد نه تسلیم مخاطبین و گذشت جواز قصد رد ماموم امام را و قصد تحیت بالنسبت بانبیاء و ملائکه و ائمه و جمیع مسلمین از جن و انس و استعمال ضمنی ضرر ندارد و تمحض قصد تحیت ضرر دارد والله العالم

در نماز جماعت

س در عدالت امام حسن ظاهر کافی است یا معاشرت تامه ضرور است و آیا علم معتبر است یا مظنه بعدالت کافی است در امام جماعت ج منظور از حسن ظاهر نه سیمای جمیل و رخت نو میباشد بلکه منظور آنست که ما یصدر عنه فی الخارج حسن باشد و ان لم یکن عن ملکة و ظن بعدالت کافی است والله العالم س آیا از لفظ پرهیزگار در فارسی که ترجمه آن در عربی متقی است

شرعاً عادل مراد است یا نه ج تقوی درجات دارد اول مرتبه تقوی ترك محرمات است واتیان بواجبات است وبالاتر از آن اتیان بر مستحبات وترك مکروهات است وبالاتر از آن آنست که مباحات را نیز مرتکب نمیشود الا بقصد اعانت بر طاعات واگو در عدالت ملکه را معتبر را شرط بدانیم میشود که شخص متقی باشد و عادل نباشد واگو ندانیم کما هو الحق تقوی منفك از عدالت نمیشود والله العالم س در عدالت بشهرت میتوان اکتفا کرد اگرچه مفید ظن بسوی مکلف نباشد یا خیر ج ظن نوعی حاصل از شهرت بعد از انکه عوام محض نباشند کافی است انشاء الله وظن شخصی مکلف شرط نیست علی الاقوی والله العالم س اگر پیشنمازی را ببیند که مردم بسیار از مومنین در عقب او نماز میکنند بدون تحقق عدالت از برای او آیا اقتدا با او جائز است یا نه ج اگر سبب حصول مظنه بعدالت شود جائز است س کسیکه قرائت یاد داشته باشد و عادل باشد و مسائل طهارت ونجاست حفظ کامل نداشته باشد والبته بدیدن کتاب بخوبی میفهمد او را پیشنما کردن و عقب او نماز خواندن جائز است یا نه ج اگر بقدر حاجت مسائل عامة البلوی را بداند و عادل باشد پیش نمازی جائز است والله العالم س زید خود را عادل نمیداند و در حقیقت هم عادل نیست ولکن ماموین او را عادل دانسته باو اقتدا میکنند در اینصورت آیا لازم است زید را که منع کند ماموین را از اقتداء بخود یا نه و که هر دو شق آیا زید نیت جماعت میکند یا خیر بینوا ج اقتداء ماموین باعتقاد بعدالت امام کافی است در صحت جماعت واعتقاد امام بفسق خود ضرر با قتداء ایشان در غیر نماز جمعه ندارد بلکه قصد امامت نیز میتواند نمود چنانچه ماموین قصد اقتداء مینمایند ومنع امام از اقتدا لازم نیست بلکه راجح هم نیست واما در نماز جمعه پس امامت همچو امام مشکلست والله العالم س شخصی خنثی یا ممسوح یا کور یا کر یا لنك یا ازاغ چشم یا موزه یا نیم زبان میتواند که امام جماعت بشود و بچنین امامی اقتداء میتوان کرد یا نه در همه صورتها حکمش را بفرمایند ج امامت خنثی مشکل مشکل است ز برای امرد ان و خنثی غیر مشکل و لنك و موزه و بخوان ضرر ندارد و نیم زبان

که کلمات را درست نتواند اداء نماید طبعاً اقوی جواز میباشد در غیر حمد و سوره و در حمد و سوره احوط ترک اقتداء باو میباشد س امام جماعت یا مجتهد است یا مقلد بهر حال آب غساله را نجس میداند اقتداء کردن ماموم که آب غساله را پاک میداند چه صورت دارد ج جائز است اقتداء کردن س در جائیکه سه جا جماعت میشود و ماموم هم آن امام ها را عادل میداند و ماموم باعتقاد اینکه این جناب شیخ زین العابدین صاحب قبله اند اقتداء کرد و بعد از اتمام نماز معلوم شد که جناب شیخ نبود دیگر امام بود این نماز چه حکم دارد و اگر در اثناء نماز معلوم شود که این دیگر امام است چه حکم دارد ج ماموم باید در اول اقتداء تعیین امام خود کند یا باسم یا بوصف تا آنکه آن امام بخصوص ضامن قراءت شود و بعد از آنکه تعیین شد خلاف آن ظاهر شود چه در اثناء عمل و چه بعد از فراغ از عمل در نیت آن عمل باطل میباشد لان ما وقع لم یقصد و ما قصد لم یقع والله العالم س اگر ماموم اقتداء بشخص حاضر نماید و بعد معلوم شود که شخص دیگر است و این علم در میان نماز یا بعد از آن حاصل شود چه حکم دارد ج اگر تعیین امام را بشخص حاضر کند و اعتقادش آن باشد که فلان است و بعد خلاف اعتقادش ظاهر شود ضرر ندارد و اگر تعیین امام را باسم یا بوصف یا اشاره نموده و خلاف آن ظاهر شده نمازش باطل است هرگاه اخلال بحمد و سوره نموده والا نماز او صحیح است بلی در تعارض اسم و اشاره اشاره مقدم است س اگر ظاهر شود برای ماموم بی وضو بودن یا بی غسل یا کافر بودن یا فاسق بودن یا فساد نماز بالمرة از جهت مجنون بودن امام یا فساد جماعت از جهت خنثی بودن یا زن بودن یا صغیر بودن نماز ماموم چه صورت دارد ج مقتضای قاعده بطلان و لزوم اعاده است چه در اثناء و چه بعد از فراغ لعموم قوله لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و فرض عدم الکتفاء بقراءت امام است و لکن نصوص زیادی در خصوص بی وضوء و محدث بودن وارد است که برای ماموم ضرر ندارد و اضافاً ازین نصوص خاصه در موارد خاصه میشود دید هم

ف۱ طبعاً ای بالطبع ۱۲
ف۲ آب غساله یعنی آب مستعمل در ازالة النجاست ۱۲
ف۳ ماموم کسیکه عقب امام نماز کند ۱۲
ف۴ اتمام تمام کردن ۱۲
ف۵ اوّل یعنی شروع ۱۲
ف۶ تعیین یعنی خاص مقرر کردن ۱۲
ف۷ وصف صفت یعنی وصف مخصوص ۱۲
ف۸ امام یعنی امام کرخاص کرده شده ۱۲
ف۹ ضامن یعنی متحمل ۱۲
ف۱۰ عنوان صورت ۱۲
ف۱۱ لان ما وقع الخ یعنی آنچه واقع شده مقصود نبود و آنچه قصد کرده بود واقع نشد ۱۲
ف۱۲ اخلال الخ یعنی خلل کردن در سوره آگر در نماز اینکه در صورت اقتدا نکرده باشد قراءت با امام باطل ۱۲
ف۱۳ تعارض باهم نقیض شدن ۱۲
ف۱۴ مقدم یعنی اوّل ۱۲
ف۱۵ ماموم کسیکه اقتداء کند با امام جماعت ۱۲
ف۱۶ فاسق گنهکار ۱۲
ف۱۷ بالمرة همیشه و هرگز ۱۲
ف۱۸ مجنون دیوانه ۱۲
ف۱۹ خنثی کسیکه علامت مرد و زن هر دو داشته باشد ۱۲
ف۲۰ صغیر نابالغ ۱۲
ف۲۱ مقتضای یعنی خواهش قاعده فقهیه ۱۲
ف۲۲ بطلان باطل شدن ۱۲
ف۲۳ لزوم یعنی واجب بودن ۱۲
ف۲۴ اعاده از سر نو گرفتن ۱۲
ف۲۵ لعموم قوله الخ یعنی بسبب عام بودن آن حدیث که نیست نماز مگر بسوره حمد فاتحة الکتاب سوره حمد است مراد از قول و فعل امام قراءت خواندن سوره ۱۲
ف۲۶ نصوص جمع نص ظاهر حدیث ۱۲
ف۲۷ محدث کسیکه حدث کرده باشد ۱۲
ف۲۸ مواضع جمع موضع یعنی جای ها ۱۲
ف۲۹ موارد جمع مورد ۱۲

تعدی موارد غیر منصوص میتوان نمود پس بعد از فراغ ضرر ندارد و در اثنا نیز منفرد میشود و اگر محل قراءت حمد باشد که قبل از قراءت امام باشد ماموم قراءت کند و اگر بعد از فراغ از قراءت و قبل از رکوع امام باشد اقوی سقوط قراءت و احوط قراءت و اعاده نماز است چون احتمال زیادت در نماز میرود و زیادت مبطل است گفتیم که اعاده نماید س اگر ماموم عالم شود بفساد وضوء امام یا بنجاست لباس و جائز است که اقتداء باو نماید یا نه ج در هر جائیکه نماز امام باعتقاد ماموم باطل باشد که خود امام مامور باعاده باشد جائز نیست اقتدا نمودن هرچند امام نداند بنا بر اقوی س اگر ماموم عالم شود بر نجاست لباس امام در حال صلوة آیا واجبست اعلام یا نه و علی ای حال نماز ماموم چه صورت دارد ج دلیل ظاهری بر وجوب اعلام نداریم و اگر ماموم امام را مطلع نکند یا نکرده اقتداء جائز است و اگر اطلاع بامام داده و امام نماز را قطع نموده ماموم منفرداً نماز را تمام کند و اگر ماموم بداند که امام جاهل بنجاست نبوده بلکه ناسی بنجاست میباشد در اینوقت چون نماز امام باطل است و اعاده بر امام لازم است نماز ماموم بعد از اطلاع ابتداءً اقتداء نکند و اگر در اثناء عالم شد قصد انفراد نموده نمازش را تمام نماید و احوط اعاده است س اگر ماموم قبل از نماز عالم بود که امام قبل از نماز عالم بوده بنجاست و فراموش کرد و ماموم هم فراموش کرد این مطلب را و اقتداء نمود با این حال نماز ماموم چه صورت دارد ج گذشت نماز ماموم جاهل بحال امام و در بنجا چون ماموم نسیان کرده و الحاق نسیان بجهل محل کلام است پس احتیاط اینست که بعد از فراغ اعاده نماید و در اثناء نماز صحیح است قصد انفراد نموده نمازش را تمام نماید و اعاده نماید س اگر امام و ماموم هر دو عالم باشند قبل از نماز بنجاست امام و فراموش نمودند نماز ماموم که اقتداء بامام نموده چه صورت دارد ج صحیح است اگر الحاق کنیم صورت نسیان ماموم را بجهل ماموم و گذشت که این الحاق خالی از اشکال نیست و گویا که

تعدی یعنی گذشتن ف ۱ تعدی یعنی از جائی بجائی دیگر ۱۲ ف ۲ منفرد و فرادی یعنی بدون اقتداء ۱۲ ف ۳ سقوط ساقط شدن ۱۲ ف ۴ احتمال گمان ۱۲ ف ۵ عالم آگاه ۱۲ ف ۶ اقتدا عقب امام نماز خواندن ۱۲ ف ۷ که خود امام تا لفظ باشد از اصل نسخه زیاد کرده شد برای تصریح نکردن حکم و فرق شد ۱۲ ف ۸ مامور حکم کرده شده ۱۲ ف ۹ صلوة نماز ۱۲ ف ۱۰ اعلام آگاه کردن ف ۱۱ و علی ای حال یعنی و بر هر حال ۱۲ ف ۱۲ ماموم اقتدا کننده ف ۱۳ مطلع خبردار ۱۲ ف ۱۴ قطع بریدن ۱۲ ف ۱۵ منفرداً یعنی فرادی ۱۲ ف ۱۶ ابتداءً یعنی در وقت اقتداء ۱۲ ف ۱۶ جاهل بیخبر ۱۲ ف ۱۷ ناسی فراموش کننده ۱۲ ف ۱۸ عالم خبردار ۱۲ ف ۱۹ انفراد منفرد شدن ۱۲ ف ۲۰ گذشت یعنی حکم نماز ماموم جاهل بحال امام در سوال سابق گذشت که در صورت اگر عالم شود در اثنا منفرد میشود ۱۲ ف ۲۱ نسیان فراموشی ۱۲ ف ۲۲ الحاق پیوستن چیزی به چیزی ۱۲ ف ۲۳ جهل بیخبری ۱۲ ف ۲۴ اعاده از سر نو گرفتن ۱۲ ف ۲۵ انفراد تنها شدن ۱۲ ف ۲۶ اشکال دشواری ۱۲



ماموم نیز ناسی بنجاست لباس خود میباشد چون نماز امام نماز او میباشد
س در جماعت اهل سنت در غیر ضرورت نماز کردن مستحب است یا نه ج
بل مستحب موکد است س اگر در میان امام و ماموم حائلی باشد که در حال
قیام و رکوع ماموم امام را نمی بیند نماز ماموم صحیح است یا نه ج صحیح است مکان
مشاهد یا مشاهده فعلیه در جمیع نماز بالنسبت بجمیع احوال شرط نیست بلکه در
بعضی از احوال کافی است والله العالم س دوری ماموم از امام یا صف از
صف دیگر زیاده از یک قدم جائز است یا نه ج جائز است بشرطیکه بعد مفرط
نباشد س شخصی نماز جماعت میکند و در اثنای نماز بعد مفرط حاصل شد
ما بین او و امام بجهت اینکه ماموین دیگر از جماعت خارج شدند خواه در
حال قراءت باشد یا غیر آن از رکوع و سجود و تشهد و غیر آن حالا این شخص
آیا قهراً منفرد میشود یا نه و بر تقدیر اول تکلیف این شخص چیست و اگر به نیت جماعت
باقی باشد ضرر بنمازش دارد یا نه ج اگر در جائی است که امام متحمل و ضامن
ماموم است در قراءت مثل رکعتین اولیین در اینوقت بعد مفرط منشاء
بطلان قدوه است بمجرد حصول آن قهراً انفراد حاصل میشود بقیهٔ قراءت
را خود بخواند و اگر در رکوع و سجود و تشهد است یا در رکعتین اخیرتین است
هرچند قوت دارد بطلان اقتداء لکن چون امام ضامن و متحمل از ماموم نیست
قصد واقع نماید نه قصد انفراد والله العالم س اگر در جماعت صف دوم
طولانی تر باشد از صف اول و یا صف دوم کوتاه تر باشد از صف اول ولکن
صف سوم طولانی باشد از صف دوم و برابر باشد با صف اول بنوعیکه بین صف
سوم و صف اول در جائی کوتاهیٔ صف دوم فصل عرفی زیاده از متعارف باشد
صحیح است یا نه و بر فرض عدم جواز در صف رجال صف نساء که در پشت دیوا
رحائل است اگر طولانی تر از صف مردان باشد جائز است یا نه ج جائز است که صف
اول اقصر از صف ثانی باشد و صف ثانی اطول باشد از صف اول و هکذا بین

جائزاست که صف اوّل مثلاً ده نفر باشند وصف ثانی هزار نفر وصف سوم ده نفر مثلاً وصف چهارم دو هزار واتصال از یمین ویسار کافی است وپیش روی خالی باشد ضرر ندارد و مصحّح اقتداء آنست که ماموم با امام یا بمتصل به امام متصل باشد از احد جوانب ثلثه پیش روی یا یمین یا یسار بنحویکه بعد مفرط فاصله نباشد که صدق جماعت نکند والله العالم **س** ترتیب نیت در صفوف جماعت واجب است یا نه باین معنی که بعد از نیت امام ماموم پشت سر امام که محاذی ایستاده است نیت کند وبعد ازان مامومین صف اول دست راست نیت کنند به ترتیب وبعد مامومین دست چپ یکی بعد دیگری یا اینکه یك در میان یا دو در میان یا سه در میان بطفره نیت نمایند وهمچنین صف دوم وسوم وچهارم وهکذا ویا ملاحظه ترتیب سابق ضرور نیست وترتیب نیت واجب است یا مستحب ودر صورت عدم ترتیب نیت نماز صحیح است یا باطل بینوا وتوجروا **ج** همینکه یك در میان یا دو در میان مهیا شدند کافی است وترتیب در نیت شرط نیست **س** در نماز جماعت اگر ماموم سهواً قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید بخیال اینکه امام نیت کرده وتکبیرة الاحرام گفته بعد از دو سه دقیقه معلوم شد که امام هنوز تکبیر نگفته چه کند **ج** این اقتدا نشده است اینجا بعد از آنکه فهمید که امام تکبیر نگفته است اگر خواهد به نیت انفراد نماز بخواند وقرائت کند یا آنکه عدول کند بنافله وقطع کند واقتداء کند واگر بخواهد اقتداء کند پس منافی نماز از انحراف قبله وغیره بعمل آورده بعد از تکبیر امام نیت اقتداء کند وتکبیر بگوید ولکن احوط ترك است **س** در نماز جماعت ماموم تکبیرة الاحرام را بجهر بگوید یا باخفات بینوا وتوجروا **ج** اخفات اولی است وجهر هم جائز است بلکه گاهی بهتر است بجهت اعلام امام که برکوع نرسیده **س** ماموم تکبیرة الاحرام امام را درك نکرد ودر وقت قرائت رسید حالا چه کند آیا در وقت رکوع نیت کند یا هر وقت که خواهد نیت کند



ج هر وقت که خواهد نیت کند و اگر دو رکعت اولی باشد حمد بخواند و اگر دو رکعت
ثانیه باشد در وسط اگر اقتدا کرده باید بقدر میسور حمد بخواند و اگر بعد از فراغ از قرائت
در رکوع اقتداء کند حاجت بخواندن نیست مگر در رکعت بعد اگر اقتداء باقی باشد
والله العالم س ما سوای تکبیرة الاحرام و تسلیم واجب در دیگر اقوال متابعت
امام بر ماموم لازم است یا نه ج لازم نیست بلکه در سلام هم لازم نیست بلی در خصوص
تکبیرة الاحرام لازم است و بدون آن اقتداء نیست س در نماز جهریه صدای
قراءت امام و همهمه او بگوش ماموم نخورد چه کند ج بسم الله و الحمد سکوت نماید
یا آنکه آهسته حمد و سوره بخواند و ذکر نکند و حمد و سوره را بقصد احتیاط بخواند
نه بقصد وجوب والله العالم س اگر ماموم در دو رکعت آخر امام اقتداء کند
قراءت لازم است یا نه و اگر حمد را تمام نکرده است که امام برکوع رفت پس اگر ماموم
حمد را ترک کرده بخوف فوت متابعت و برکوع رفت اعاده نماز خواهد کرد یا نه
ج قطع حمد بجهت درک فضیلت متابعت امام جائز است و اعاده ندارد علی الاقوی
س در نماز جماعت در نماز صبح در رکعت اول و دوم از ظهرین و مغربین که امام
جهراً یا اخفاتاً قراءت حمد میکند ماموم چه کنند آیا قراءت امام را استماع
کنند یا چیزی بخوانند یا ساکت باشند و اگر بخوانند چه خوانند مفصلاً و مشروحاً
زیب قلم فرمایند تا مکلف بالتمام ازین دغدغه نجات یابد اجرکم الله ج
وظیفه در صلوة جهریه اولی در حق ماموم سماع میباشد با امکان آن
و اگر سماع ممکن نیست سکوت اولی است نه ذکر و اگر قراءت حمد کند قصد واقع کند
نه قصد وظیفه باین معنی که اگر مدیون قراءت بوده که خوانده است و الا قرآن خوانده
است و در صلوة اخفاتیه سکوت خوب نیست و صلوات و دعاء و تسبیحات اربعه
بخواند که مستحب است والله العالم س امام جماعت مشغول بنماز است دیگری
در گوشه نماز فرادی میکند بقسمیکه صوت او را امام جماعت میشنود آیا این جهر
خواندن از برای شخص مصلی منفرد چه صورت دارد ج ضرر ندارد و بهتر ترک است

ف ۱ آن ۱۲ اوّل ۱۲
ف ۲ ثانیه یعنی ۱۲ یعنی میان
ف ۳ وسط
ف ۴ قبل از رکوع ۱۲ میسور یعنی بقدر ممکن ۱۲
ف ۵ مبسوط
ف ۶ قراءت یعنی حمد تا عوض آن حمد ۱۲
ف ۷ تسبیحات اربعه ۱۲
ف ۸ باقی باشد یعنی امام ۱۲
ف ۹ ماسوای یعنی سوای ۱۲
ف ۱۰ تسلیم واجب یعنی سلام
واجب که السلام علینا یا السلام علیکم است ۱۲
ف ۱۱ اقوال جمع قول یعنی
ف ۱۲ خوانده میشود در نماز بلند ۱۲
حمد و سوره ۱۲
ف ۱۳ متابعت پیروی یعنی بعد از امام ۱۲ گفتن
ف ۱۴ نماز جهریه یعنی
نمازیکه بلند خوانده میشود مثل نماز صبح و دو رکعت
اوّل مغرب و دو رکعت اوّل عشا ۱۲
ف ۱۵ همهمه آواز ۱۲
ف ۱۶ بگوش یعنی صدای
بگوش نرسید ۱۲
ف ۱۷ سکوت خاموشی ۱۲
ف ۱۸ ذکر یعنی صلوة و دعا و
تسبیحات اربعه ۱۲
ف ۱۹ قصد یعنی نیت ۱۲
ف ۲۰ اعاده از سر نو بجا آوردن ۱۲
ف ۲۱ قطع بریدن ۱۲
ف ۲۲ ظهرین یعنی نماز ظهر و عصر
و مغربین یعنی نماز مغرب و عشا ۱۲
ف ۲۳ جهراً یعنی بلند و اخفاتاً
یعنی آهسته و قراءت یعنی
خواندن ۱۲
ف ۲۴ ماموم اقتدا کننده
ف ۲۵ سماع شنیدن ۱۲
ف ۲۶ ساکت خاموش ۱۲
ف ۲۷ مفصلاً یعنی بتفصیل
ف ۲۸ مشروحاً یعنی بتشریح ۱۲
ف ۲۹ مکلف
ف ۳۰ بالتمام
ف ۳۱ وظیفه

ف ۲۹ ... نماز صبح و دو رکعت اوّل مغرب و عشا که بلند ...
ف ۳۰ اولی بهتر ۱۲
ف ۳۱ سکوت خاموشی ۱۲ ... قصد واقع یعنی نیت واقع
ف ۳۲ مدیون ... یعنی ...
ف ۳۳ خوانده ... اخفاتیه یعنی نماز ظهر و عصر ...
ف ۳۴ مستحب ...
ف ۳۵ فرادی تنها ...
ف ۳۶ صوت آواز ...

کہ شاید مندرج شود در غیبت فعلی و شاید باعث اغتشاش حواس امام
شود س در نماز جماعت بعد از تمام شدن حمد از امام ماموم که الحمد لله
رب العالمین میگویند بچه نیت بگویند آیا به نیت دعا یا ذکر باید گفت ج بجهت
ادائی شکر این نعمت که متلبس بنماز باشد یا بجهت آنکه خارج از دو صنف است
که یکی مغضوب علیهم و یکی ضالین باشد والله العالم س شخصی وارد شد
در جماعت و امام را در رکوع یافت بی تفحص از اینکه رکعت چندم امام است برکوع
رفت و متابعت امام نمود تا برداشتن سر از سجدتین باز هم ملتفت نشده
با امام راست شده باعتقاد اینکه رکعت چهارم امام است و رکعت دوم
خود است قراءت خوانده مشغول قنوت شد در حال قنوت بود که امام
هم مشغول بر قنوت شد در یوقت فهمید که رکعت دوم امام است نباید
قراءت بخواند درین حال چه باید کرد ج بسیار خوب کرده است بلی اولی قبل
از اقتدا یا در حال اقتدا بایما و اشارهٔ انگشتان تحقیق رکعت نماید تا تکلیف
خود را بفهمد و اگر تعیین نکرده احتیاط اینست که قراءت بخواند تا بر و منکشف
شود خلاف آن والله العالم س امام در رکوع است ماموم اعلام میکند
امام را و میرود برکوع همین که بحد رکوع رسید هنوز ذکر نخوانده که امام
راست میشود و ماموم درک ذکر امام در رکوع نمیکند آیا ادراک جماعت
نموده و اقتدای حاصل شده یا نه ج درک رکوع کافی است و اقتدا بآن
حاصل است س اگر ماموم قبل از امام برکوع برود یا سر از رکوع بردارد
اعاده نماز لازم است یا نه و در متابعت که فعل مکرر بعمل میاید قصد جزئیت
خواهد کرد یا نه ج اگر سهواً پیش از امام برکوع رفت باید برگردد و بعد از
امام رکوع کند و زیادتی رکن مغتفر است و همچنین در سجود و اگر عمداً
رفته است بهمان حالت باشد تا امام برسد و احتیاطاً نماز را اعاده کند و اگر
پیش از امام از فعلی خارج شد مثل اینکه سر برداشت از رکوع یا سجود اگر عمداً

ف۱ مندرج یعنی داخل ۱۲
ف۲ غیبت فعلی یعنی نقل نماز کردن مثل نقل بالنک و غیر آن ۱۲
ف۳ اغتشاش یعنی پریشانی ۱۲
ف۴ ذکر یعنی ذکر خدا ۱۲
ف۵ متلبس یعنی جامه پوشیده ۱۲
ف۶ خارج یعنی بیرون ۱۲
ف۷ صنف یعنی قسم ۱۲
ف۸ مغضوب علیهم یعنی آنهایکه غضب کرده شده بر آنها ۱۲
ف۹ ضالین یعنی گمراهان ۱۲
ف۱۰ تفحص یعنی جستجو ۱۲
ف۱۱ متابعت یعنی پیروی ۱۲
ف۱۲ سجدتین یعنی دو سجده ۱۲
ف۱۳ ملتفت یعنی متوجه ۱۲
ف۱۴ قراءت یعنی خواندن حمد و سوره ۱۲
ف۱۵ اقتدا یعنی [illegible] ۱۲
ف۱۶ تعیین یعنی [illegible] ۱۲
ف۱۷ منکشف یعنی ظاهر ۱۲
ف۱۸ اعلام یعنی خبردار کردن یا الله [illegible] تکبیرة الاحرام ۱۲
ف۱۹ درک یعنی یافتن ۱۲
ف۲۰ ادراک یعنی دریافتن ۱۲
ف۲۱ اقتدا یعنی [illegible] ۱۲
ف۲۲ اعاده یعنی از سر نو نماز کردن ۱۲
ف۲۳ متابعت یعنی پیروی ۱۲
ف۲۴ مکرر یعنی دو بار ۱۲
ف۲۵ قصد یعنی نیت و جزئیت یعنی جزء بودن ۱۲
ف۲۶ سهو یعنی فراموشی ۱۲
ف۲۷ مغتفر یعنی معاف کرده شده ۱۲



باشد معصیت کرده ولکن برنگردد و اگر باعتقاد رفع راس امام ماموم رفع راس
نموده باید برگردد اگر با امام برسد و الا لازم نیست پس اگر میداند که با امام نمیرسد
یاشك دارد لزوم مراجعت دلیل واضحی ندارد و هرجائیکه عود نماید قصد متابعت
نماید و قصد واقع بهتر است و قصد جزئیت لازم نیست بلکه مشکل است بجهت
احتمال آنکه متابعت واجب مستقلی باشد **س** اگر ماموم عمداً سر از رکوع و
سجود بردارد پیش از امام نمازش باطل است یا نه **ج** بطلان نماز معلوم نیست
اعاده احوط است **س** اگر برنگردد ماموم در رکوع و سجود برای متابعت در
صورتیکه سهواً یا خطاءً سر برداشته است جائز است و حاجت باعادهٔ نماز
هست یا نه **ج** بطلان صلوة معلوم نیست اعاده احوط است بجهت اینکه
متابعت ظاهرا واجب دیگری میباشد **س** اگر قبل از رسیدن ماموم برکوع
یا سجدهٔ امام سر بردارد چه حکم دارد **ج** اگر در اول اقتدا باشد و با امام نرسیده است
در رکوع اقتداء حاصل نشده و اما نرسیدن بسجده با رسیدن برکوع پس ضرر
ندارد و خود سجود کند و بعد ملحق بشود و اگر بعد از اقتدا باشد مثل آنکه در اثناء
قراءت امام اقتداء کرده پس بهر نرسیدن برکوع و سجود هیچك ضرر ندارد **س**
اگر ماموم قبل از امام سر از رکوع یا سجود بردارد از روی سهو و غفلت و خطا
و خواسته باشد نیت انفراد کند نمازش صحیح است یا نه **ج** صحیح است **س**
قصد انفراد در هر حال جائز است یا نه و بر فرض جواز هرگاه ماموم در حال قنوت
قصد انفراد نماید حمد و سوره را بخواند یا آنکه بخواندن امام از ماموم ساقط
است دیگر آنکه هرگاه ماموم نماز ظهر را با امام در نماز عصر اقتداء کرده در رکعت
سوم منفرد شود که نماز عصر را نیز برکوع چهارم اقتدا نماید بهتر است یا آنکه
ظهر را بجماعت تمام کند و بعد عصر را منفرداً بخواند **ج** قصد انفراد در هر حال
جائز است و قصد انفراد قبل از رکوع باعث اعادهٔ قراءت نمیشود بلکه اگر امام
بسمله را گفت ماموم قصد انفراد نموده باقی را بخواند و بسمله را نگوید و در اقتداء

ف ۱ معصیت گناه ۱۲
ف ۲ رفع برداشتن ۱۲
ف ۳ لزوم یعنی وجوب ۱۲
ف ۴ مراجعت برگشتن ۱۲
ف ۴ واضح روشن و آشکار ۱۲
ف ۵ عود بالفتح برگشتن
ف ۶ واقع یعنی آنچه در حقیقت باشد از جانب شارع ۱۲
ف ۷ قصد جزئیت یعنی عود را جزئیت نماز نداند ۱۲
ف ۸ احتمال گمان ۱۲
ف ۹ مستقل یعنی واجب اصلی و ذاتی ۱۲
ف ۱۰ واجب ذاتی ۱۲
ف ۱۱ خطاء یعنی بلا اراده ۱۲
ف ۱۲ صلوة نماز ۱۲
ف ۱۳ واجب دیگری یعنی واجب غیر اصلی ۱۲
ف ۱۴ ملحق شامل ۱۲
ف ۱۵ قراءت خواندن ۱۲
ف ۱۶ سهو فراموشی ۱۲
ف ۱۷ انفراد فرادی شدن ۱۲
ف ۱۸ اقتدا یعنی پیروی با امام نماز کردن ۱۲
ف ۱۹ منفرد یعنی فرادی ۱۲
ف ۲۰ اعاده از سر نو کردن ۱۲
ف ۲۱ بسمله یعنی بسم الله ۱۲



ظهر وعصر ملفقا و مستقلا هر دو جائز است و دور نیست که ملفق اقرب بقبول
باشد **س** هرگاه ماموم قصد فرادی کند آیا دو دفعه میتواند قصد جماعت
نماید یا نه **ج** اقوی جواز است ولکن احوط ترك است **س** چه میفرمایند
درین مسئله که شخص میتواند که در یك نماز اقتداء نماید باز منفرد شود باز اقتداء
نماید باز منفرد شود در چند مرتبه در هر حال خواه در حال قراءت یا رکوع یا سجود
یا تشهد وغیر آنها یا نه **ج** بسم الله وله الحمد بهتر آنست که تا ضرورت نشود قصد انفراد
نکند هرچند اقوی آنست که در هر حال قصد انفراد جائز است ثم قصد اقتداء
وهكذا ما لم يخرج من كثرة التخلف والانفراد صورة القدوة والله العالم **س**
بعد از سلام گفتن امام ماموم میباید سلام را بقصد اقتداء بگوید یا بقصد
انفراد **ج** بسم الله وله الحمد بقصد اقتداء بگوید ضرر ندارد چون معنی اقتداء
حاصل میشود بر بعد از امام گفتن **س** شخص در نماز جماعت رسید
برای نماز دیگر نمیداند که رکعت چندم امام است وجماعت هم طولانی است
چه کند **ج** اولا مهما امکن استعلام از مامومین بکند هرچند باشاره و
عقد انگشتها باشد یا آنکه صبر کند تا امام برکوع برود و بعد از رکوع اقتداء
کند واگر در رکعت بعد حاجت شود یا آنکه استعلام ممکن نشود درینوقت احتیاطا
بقصد واقع حمد و سوره بخواند واگر معین شد که رکعت اولی و دوم بود
خواندن او ضرر ندارد واگر سوم یا چهارم بود خواندن او بجا خواهد بود
والله العالم **س** هرگاه زید اقتداء نمود بعمرو باعتقاد اینکه صلوة فریضه میکند
بعد از فراغ از صلوة فهمید که صلوة امام نافله بود صلوتش صحیح است یا نه **ج**
درچنین صورت اگر بجهت نشنیدن صوت امام و بخواندن از اعذار قراءت
حمد و سوره نموده صلوة او صحیح واعاده لازم نیست والا اعاده وجیه است
لعموم لا صلوة الا بفاتحة الكتاب هرچند مقاشه ظهور خلاف در مقتدی نیز با
ظهور خلاف در مقتدی واینکه ظهور خلاف در امام بکفر وفسق ضرر ندارد

ف۱ ملفقا فراهم نمودن یعنی ... مستقلا یعنی علیحده ۱۲
ف۲ اقرب نزدیك تر ۱۲
ف۳ فرادی تنها بدون اقتداء
ف۴ ترك کردن قصد اقتداء الی آخره یعنی نماز را بقصد اقتداء و همچنین تا آنکه از
قصد اقتداء و انفراد در اقتدا صورت بازدارد قصد انفراد بعمل نشود ۱۲
ف۵ مهما امکن یعنی تا مقدور است ۱۲
ف۶ استعلام دانستن ۱۲
ف۷ مامومین جمع ماموم یعنی عقب امام نماز کنندگان ۱۲
ف۸ عقد انگشتان یعنی گره انگشتان ۱۲
ف۹ بعد از رکوع یعنی بعد از رکوع رفتن امام ۱۲
ف۱۰ بقصد واقع یعنی نیت واقع ۱۲
ف۱۱ متعین یعنی در حقیقت باشد مقرر ۱۲
ف۱۲ اولی یعنی اول ۱۲
ف۱۳ اقتداء عقب امام نماز خواندن ۱۲
ف۱۴ صلوة فریضه یعنی نماز واجب ۱۲
ف۱۵ نافله یعنی سنت ۱۲
ف۱۶ صوت بالفتح آواز ۱۲
ف۱۷ اعذار جمع عذر ۱۲
ف۱۸ اعاده دوباره خواندن ۱۲
ف۱۹ وجیه یعنی خوب ۱۲
ف۲۰ لعموم لا صلوة الی آخره یعنی بسبب عام بودن حدیث که نیست نماز مگر با سوره حمد ۱۲
ف۲۱ فاتحة الكتاب یعنی سوره حمد ۱۲
ف۲۲ مقاشه باهم قیاس کردن ۱۲
ف۲۳ مقتدی یعنی ماموم ۱۲
ف۲۴ مقتدی به یعنی امام ۱۲



مقتضی صحت نماز میباشد مطلقاً ولکن مناط منقح قطعی مشکل است **س** پشت سر یك امام نماز فریضه را مکرر خواندن به نیت استحباب میتواند یا نه و پشت سر امام دیگر چه صورت دارد **ج** جائز است مطلقاً چون اعاده نماز برجاء قبول جائز است چه پشت سر امام اول یا امام دیگر والله العالم **س** پشت سر یك امام یا امام دیگر نماز فریضه را مکرر خواندن به نیت استحباب برجاء قبول چند مرتبه جائز است و برای امام در تکرار چه حکم است **ج** تکرار تا دو بار هر چند خلاف احتیاط است لکن اقوی جواز است برای امام و ماموم برجاء قبول مادامیکه منجر بوسواس نشود

در نماز خوف و مسافر

س در وقت خوف اگر نماز کامل بدون قصر خواندن ممکن باشد آیا لازم است که تمام بخواند یا قصر **ج** قصر علی الاقوی چون سفر و خوف هر دو موجب قصر میشوند **س** شخص مکان مسکن قدیم خود بیك شهر دارد و بسبب تجارت یا نوکری در بلد دیگر قیام پذیر شده و بعد از مدت درازی برای قیام چند روز بمسکن قدیم خود بیاید و نیت اقامت نکند درینصورت نماز را قصر بخواند یا تمام بینوا توجروا **ج** مسکن قدیم اگر وطن او باشد یا در ان وطن ملکی داشته باشد که شش ماه نماز کرده باشد درین ملك درینصورت نماز را اتمام میکند والا بمجرد مسکن قدیم بودن باعث اتمام نماز نمیشود مگر آنکه وطن حقیقی باشد که از ان اعراض نکرده باشد یا آنکه بمنزله وطن باشد که شش ماه در ان نماز تمام کرده باشد که این وطن بمنزله وطن اصلی میباشد **س** چند قریه واقع است در جنب رودخانه زاننده رود که مثل شط فرات و دجله بغداد است اهل آن قری بشهر که میروند قصر میکنند نماز را و از شهر معاودت بده که مینمایند میایند تا لب رودخانه چون آن طرف آب قریه که مسکن دارند نمایان است درین لب آب نماز را اتمام میکنند شخصی از شهر برگشت آمد که از آب رودخانه عبور کند و بخانه اش برود آب زیاد شده بود خوف نمود و دید نمیتواند برود برگشت که از راه دیگر برود



…و فرسخ یا سه فرسخ دور شد نماز را تمام باید بکند یا شکسته جه میفرمایند ج
…الله و له الحمد ظاهر سوال این است که بوطن خود رسیده یا بحد ترخص رسیده
…سفرش باطل شده و تا انشاء سفر جدید نکرده باید نماز را تمام نماید و دو فرسخ
…سه فرسخ رفتن بجهت طغیان آب مسافر نمیشود والله العالم س هرگاه
…رجوع از قصد اقامت نموده ولکن نمیداند که قبل از رجوع نماز کرده است
…چه نماید ج اگر وقت باقی است بنا را بر نکردن بگذارد و قصر نماید و اگر بعد از
…از وقت است بنا را بگذارد بر عدم اعتبار بشك مرقوم نه اینکه نماز را تمام
…کرده در اینصورت نیز قصر نماید بجهت اینکه شرط التزام تمام نماز است و آن احراز
…نشده والله العالم س هرگاه کسی رجوع از قصد اقامت نموده و میداند که
…نماز خوانده ولکن نمیداند قبل از رجوع تمام خوانده یا بعد از رجوع قصر را چه
…نماید ج قصر نماید بجهت آنکه موجب اتمام بعد از رجوع از قصد اقامت
…تمام یك نماز است قبل از رجوع و در حال شك در آن قصر متحتم است مثل فرض
…سابق س کسی متردد بود در جائی و سی روز نماز را قصر کرد و باز هم
…متردد است و روز سی و یکم از حد ترخص بیرون رفت نمازش بعد ازین قصر است یا
…تمام با نبودن قصد اقامت در هر صورت بیان فرمایند و اگر مثل کربلا…
…باشد و عمداً نماز را قصر کند من باب اهمال آیا عقابی هست یا نه ج
…تردید تا روز سی ام باید قصر نماید و بعد از بیرون رفتن از حد ترخص
…باید قصر نماید اگر منظور سفر باشد که از حد ترخص خارج شد و اگر
…قرار از تمام باشد چون قاطع سفر گذشتن سی روز باشد موجود
…نمیخواهد برود بحد ترخص تا آنکه نماز را تمام نکند این فائده در قصر نماز
…باید تمام نماید نه قصر و قصر نمودن نماز در کربلای معلی موجب عقاب
…نمیشود س اگر کسی کمتر از هشت فرسخ و زیاده از چهار فرسخ یا چهار فرسخ در
…زبرود و در روز دیگر یا قبل از ده روز برگردد نماز را تمام خواهد کرد

یا قصر ج اگر سیر او بی قصد مسافت شوده چون طالب آبق و نخوان قصر اقوی است و بعد ازین میاید که احوط جمع است س اگر کسی در شب برود چهار فرسخ و بروز برگردد یا بالعکس یا هر دو در شب واحد یا روز واحد باشد چه حکم است ج شب و روز در حکم متحد میباشند پس اگر شب سفر کند و روز برگردد یا روز سفر کند و شبش برگردد قصر کند چون تحقیق اینست که مسافت هشت فرسخ مرکب از رفتن و برگشتن نیز حاصل میشود خصوص با اتصال سیر بلی احتیاط جمع است چنانچه اگر قصد عشره در سیر کمتر از هشت فرسخ نماید یا آنکه مرور بوطن نماید یا آنکه در سیر چهار فرسخ یا بیشتر وطنش باشد اشکال تمام مینماید بلی اگر روز سفر کند بکمتر از هشت فرسخ بقدر چهار فرسخ یا زیاده و قصد داشته باشد برگشتن قبل از عشره را مثل اینکه قصد برگشتن در فردا یا پس فردا داشته باشد اینجا اشکال است اقوی نیز قصر است و احوط جمع بین قصر و اتمام است و روزه را بگیرد و بعد هم قضا کند س اگر کسی مسافر شود تا هشت فرسخ و زیادتر برود و قصد برگشتن داشته باشد لکن چند روزی در آنجا توقف کند چه قدر توقف نمودن آنجا باعث تمام نماز است ج قصد اقامت عشره و ماندن تا سی روز س اگر کسی عزم رفتن چهار فرسخ نمود و چون دو فرسخ راه طی کرد از سفر برگشت نماز را اتمام خواهد کرد یا قصر ج نماز تمام است نه قصر بجهت اینکه استمرار قصد سفر شرط است س اگر کسی در اول سفر چهار فرسخ قصد عود نداشت یا آنکه قصد اقامت داشت و مع ذلک چون بمنزلی که چهار فرسخ است رفت و بآنجا رسید بلا فاصله یا مع الفاصله از انجا و انگشت و از عدم قصد عود یا قصد اقامت نادم شد بلکه قصد عود نموده و عود نیز نموده نماز را اتمام خواهد کرد یا قصر ج قصر جائز بود بنا بر انکه شرط نیست در قصر که در اول سفر تا چهار فرسخ قصد عود بر یوم داشته باشد بلکه اتصال سفر و سیر

ف۱ سیر راه رفتن ۱۲
ف۲ مسافت دوری ۱۲
ف۳ طالب جوینده ۱۲
ف۴ آبق بمد الف و کسر باء موحده گریزنده ۱۲
ف۵ جمع است یعنی قصر و اتمام هر دو ۱۲
ف۶ بالعکس یعنی برخلاف ای بروز برود و بشب برگردد ۱۲
ف۷ واحد یعنی یک ۱۲
ف۸ متحد یعنی یکی ۱۲
ف۹ مرکب آمیخته ۱۲
ف۱۰ اتصال بهم پیوستن ۱۲
ف۱۱ قصد عشره یعنی ماندن ده روز ۱۲
ف۱۲ مرور گذشتن ۱۲
ف۱۳ عشره یعنی ده روز ۱۲
ف۱۴ اشکال بکسر مشکل و دشوار ۱۲
ف۱۵ بین درمیان ۱۲
ف۱۶ اتمام تمام کردن یعنی چهار رکعت خواندن و قصر یعنی نماز را دو رکعت خواندن ۱۲
ف۱۷ مسافر سفر کننده ۱۲
ف۱۸ قصد نیت و اقامت عشره مانده ده روز ۱۲
ف۱۹ استمرار همیشگی سیر بقصد سفر ۱۲
ف۲۰ اول یعنی شروع ۱۲
ف۲۱ عود بالفتح برگشتن ۱۲
ف۲۲ اقامت یعنی ماندن ده روز ۱۲
ف۲۳ مع ذلک یعنی با اینهمه ۱۲
ف۲۴ بلا فاصله یعنی بی درنگ ۱۲ و مع الفاصله یعنی با درنگ ۱۲
ف۲۵ نادم یعنی پشیمان ۱۲
ف۲۶ بیوم یعنی همان روز ۱۲
ف۲۷ اتصال متصل بودن ۱۲



کافی است هر چند در اول قصد نداشته باشد بلکه عود قبل از عشره کافی است
در قصر هر چند قصد عود نداشته بلکه اسناد بابی عقیل وغیره داده اند باکتفاء بقصد
ایاب هر چند بعد از سالها باشد مادامیکه سفر او منقطع نشود بیکی از قواطع شرعیه پس
مادامیکه در سیر چهار فرسخ قصد اقامت نکند واقامت حاصل نشود هر چند بیک نماز
تمام باشد ویا بوطن نرسیده باشد یا سی روز نگذرد قصر جائز است علی وجه قوی واحوط
جمع است خصوص در چهار فرسخ خالی از قصد عود که ادراج آن در مسافت ملفقه مشکل
است هر چند عود حاصل شود واز قصد اقامت برگردد بلکه اگر ابتداءً در هشت فرسخ قصد
تمام هشت فرسخ نداشته باشد قصد مسافت حاصل نیست وصدق سفر شرعی براو
مشکل است مگر آنکه میزان قصر را قصد مسافت هشت فرسخ ذهاباً یا ایاباً یا مرکباً
نداند بلکه قصد چهار فرسخ کافی باشد بعد از آنکه چهار فرسخ دیگر باو ضم شود وقاطع عمل
نیامده در ینوقت قصر جائز است **س** اگر هشت فرسخ را قصد کرد وبچند روز
طی کرد تمام خواهد کرد یا قصر **ج** اگر آنقدر طول دارد که از اسم سفر بیرون رفته
مثل دو ماه وسه ماه هر روزی بقدر صد قدم یا دویست قدم راه برود برای تفرج
ونحو آن باید تمام کند **س** شخصی از خانه خود بقریه که مسافت سه فرسخ ونیم دارد
رفت وقصد معاودت هم همان روز داشت مگر آنکه معاودت نمود چندی
در آنجا قیام کرد ودرین مدت نماز را قصر میخواند آیا معصیت نموده ونماز را قضا
نماید یا نه **ج** در سه فرسخ ونیم بلکه در چهار فرسخ الا یکوجب تمام باید کردن قصر و ترک
تعلم اثم است واگر جاهل که مسئله را نمیداند قصر و تمام هر دو را بجا آوردن آنکه یکی را
بجا بیاورد مگر آنکه تقلید کند در بجا آوردن یکی وهر چیز را که در سوال مرقوم قصر نموده
قضا نماید بتمام والله العالم **س** اگر کسی در اطراف وطن خود بچند مواضع ودیهات
برود که هیچکدام از وطن هشت فرسخ نیست مگر آنکه مجموع رفتن او هشت فرسخ است
یا زیاده وهر جا چند روز وکم از ده روز را قیام نمود نماز را تمام خواهد کرد یا قصر
ج اگر از اول ودر حین خروج قصد همه دهات داشت که مجموع هشت فرسخ است

درینوقت موجب قصر بعمل آمده واگر در اول قصد یك ده کرده و بعد از ان قصد دیگر
درینوقت قصر نمیکند مگر آنکه در رجوع از ده آخر مسافت حاصل باشد پس رفتن
بدیهات مناط حکم نیست نه از حاضر و نه از مسافر بلکه بسا میشود که رفتن بدیهات
که هر یکی دو فرسخ یا یك فرسخ باشند یا قصد باینکه چند روزی در آنجا توقف نماید از اسم
سفر بیرون میکند او را قال فی الذکری ولو قارب المسافر بلدة فتعمد ترك الدخول الیها
للترخص ولبث فی قری متقاربة یخرج بها عن اسم المسافر فظاهر النظر یقتضی عدم
الترخص ولعله مع عدم قواطع السفر لاجل فقد المقتضی للقصر لا وجود المانع عن التقصیر
فتبصر چنانچه رفتن متوطن وحاضر بقرای متعدده متقاربه باعث قصر نمیباشد
مثل بعضی از اشخاص که جنس میبرند و در دیهات میفروشند و مثل کسی که طالب
عبد آبق میباشد بلی با قصد یکی از دو مسافت مزبوره سفر حاصل میشود
س جائیکه حکم نماز قصر است صوم ترك خواهد کرد یا تفاوت دارد بینوا
توجروا ج هر جائیکه نماز قصر است روزه هم ساقط است و هر جائیکه روزه ساقط
است نماز قصر است و تلازم ما بین قصر و افطار ثابت است مگر در بعضی مواضع
مثل مسجدین و مسجد کوفه و حائر حسین علیه السلام که مسافر مخیر است در نماز
در قصر و اتمام ولکن روزه را باید بخورد مگر آنکه اقامت کند س اگر کسی قصد
هشت فرسخ نموده سفر کرد و بعد از رسیدن چهار فرسخ متردد شد در رفتن
پس اگر در آنجا بماند مترددًا یا برود مترددًا یا برگردد و در همه حال تردد داشته باشد
چه حکم است در باب قصر و اتمام نماز و ایضًا اگر بقصد هشت فرسخ سفر نمود و بعد
رسیدن چهار فرسخ قصد برگشتن نمود در آن مقام و در حال برگشتن نماز را
تمام خواهد کرد یا قصر و ایضًا بعد رسیدن چهار فرسخ اگر مسافر منتظر رفقا شود
و رفتن او موقوف بر رفتن رفقا باشد در اینجا و در حال برگشتن نماز را تمام خواهد نمود
یا قصر ج از هر سر سوال شخصی که بقصد شرعی از منزل خود بیرون رفت و در اثنای
راه از قصد و عزم سفر برگشت اگر بعد از طی هشت فرسخ باشد یقینًا قصر کند

ف۱ رجوع برگشتن ۱۲
ف۲ ده دهات ۱۲
ف۳ مسافت یعنی دوری هشت فرسخ ۱۲
ف۴ مناط مدار ۱۲
ف۵ مسافر سفر کننده و حاضر آنکه سفر نکند ۱۲
ف۶ ذکری نام کتاب ۱۲
ف۷ بلده شهر ۱۲
ف۸ ترخص رخصت شدن ۱۲
ف۹ لبث درنگ کردن ۱۲
ف۱۰ قری جمع قریه یعنی دهات و متقاربه قریب ۱۲
ف۱۱ قواطع جمع قاطع یعنی قطع کننده ۱۲
ف۱۲ اجل یعنی موت ۱۲
ف۱۳ مقتضی خواهش کننده
ف۱۴ تقصیر قصر کردن ۱۲
ف۱۵ متوطن کسیکه در وطن خود است و حاضر غیر مسافر ۱۲
ف۱۶ قرای بضم جمع قریه یعنی دهات و متعدده چند ۱۲
ف۱۷ متقاربه نزدیك ۱۲
ف۱۸ اشخاص جمع شخص ۱۲
ف۱۹ جنس یعنی اشیا و مال ۱۲
ف۲۰ طالب جوینده و عبد غلام و آبق گریزنده یعنی طالب آبق قصر نیست ۱۲
ف۲۱ یکی از دو یعنی اشخاص که جنس میبرند در دهات و کسیکه طالب عبد آبق باشد ۱۲
ف۲۲ تفاوت فرق ۱۲
ف۲۳ تلازم باهم لازم گردیدن ۱۲
ف۲۴ ما بین در میان ۱۲ قصر یعنی قصر نماز و افطار روزه نگرفتن ۱۲
ف۲۵ مواضع یعنی جاها ۱۲
ف۲۶ مسجدین یعنی مسجد نبی و مسجد الحرام مکه ۱۲
ف۲۷ حائر حسین یعنی حرم امام حسین که در کربلا است ۱۲
ف۲۸ مخیر یعنی اختیار داده شده ۱۲
ف۲۹ قصر چهار رکعتی را دو رکعت خواندن و اتمام هر چهار رکعت خواندن ۱۲
ف۳۰ اقامت یعنی نیت ماندن ده روز ۱۲
ف۳۱ متردد شد ... [illegible]
ف۳۲ منتظر ... [illegible] ۱۲

در نماز و روزه را افطار کند و روزه نگیرد مگر اینکه سفرش منقطع شود بمرور وطن یا
قصد معصیت یا قصد اقامت یا بتردد تا سی روز و اگر یکی ازین چهار چیز نباشد قصر
لازم است و روزه گرفتن حرام است و اگر قبل از رسیدن بچهار فرسخ رای او منحرف شده
واجب است که نماز را تمام کند و اگر قصر کرده پیش از انحراف رای اعاده لازم نیست ولکن
بعد از رجوع از قصد باید تمام کند و روزه را بگیرد و اگر بعد از رسیدن بچهار فرسخ بوده
باشد اقوی لزوم قصر است لما یدل علیه ما رواه اسحاق ابن عمار قال سئلت ابا الحسن
عن قوم خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیهم فیه التقصیر قصروا الصلوة ومن
فلما بلغوا علی فرسخین وعلی ثلثة فراسخ او علی اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم السفر
الا بمجیئه الیهم فاقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون
هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیرهم قال علیه السلام ان کانوا بلغوا مسیرة
اربع فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربع
فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا **س** آیا مراد
از وطن جائیست که در عرف بگویند این وطن است یا شش ماه مسکن در آنجا کرده
باشد بقصد توطن و ملک هم داشته باشد **ج** کافی است در حاصل شدن وطن که شخص
قصد کند که در آن بلد مثلا بماند و اتخاذ کند بلد را در اقامت خود و ملک ضرور نیست
و ماندن شش ماه هم شرط نیست بلی شیخ استاد اعلی الله مقامه بقاء ایامی را اشتراط
کرده اند و این هم ضعیف است **س** اقامت ده روز اقل اقامت است یا نه
ج ده روز اقل اقامت است و کمتر از ده روز اقامت نیست **س** اگر کسی بذریعه
کار حرام جائی متوطن شود صدق وطن میشود یا نه **ج** صدق وطن مشروط بذریعه
مباح نیست پس با قصد حرام توطن حاصل است و همچنین در اقامت و تردد تا
سی روز **س** در حد ترخص خفای جدران و اذان هر دو شرط است یا یکی
از آن کفایت میکند و فرقی هست در قصر نماز در میان رفتن و برگشتن در این
شرط یا نه **ج** یکی از دو کفایت میکند چه در رفتن و چه در برگشتن **س** اگر مسافر

ق۱ منقطع یعنی موقوف ۱۲
ق۲ مرور یعنی گذشتن ۱۲
ق۳ معصیت گناه ۱۲
ق۴ اقامت ده روز ماندن ۱۲
ق۵ تردد یعنی مترددبودن ۱۲
ق۶ منحرف برگشته ۱۲
ق۸ انحراف برگشتن ۱۲
ق۹ اعاده از سر گرفتن ۱۲
ق۹ رجوع برگشتن ۱۲
ق۱۰ قصد یعنی قصد سفر ۱۲
ق۱۱ بچهار فرسخ الی آخره یعنی در رفتن و برگشتن که مجموع هشت فرسخ باشد نماز قصر است ۱۲
ق۱۲ لزوم یعنی وجوب ۱۲
ق۱۳ تقصیر یعنی قصر کردن نماز ۱۲
ق۱۴ تخلف یعنی عقب ماند ۱۲
ق۱۵ مجیئت آمدن ۱۲
ق۱۶ لا یدرون یعنی نمیدانند
ق۱۷ هل ینبغی یعنی آیا سزاوار است ۱۲
ق۱۸ مسیرت جای سیر ۱۲
ق۱۹ مضوا یعنی بروند در سفر ۱۲
ق۲۰ مسکن جای سکونت ۱۲
ق۲۱ توطن وطن گرفتن ۱۲
ق۲۲ ملک بکسر زمین و مکان ۱۲
ق۲۳ بلد شهر ۱۲
ق۲۴ اتخاذ یعنی گرفتن ۱۲
ق۲۵ اقامت ماندن ۱۲

ق۳۷ قصر چهار رکعتی نماز را دو رکعتی خواندن ۱۲

در جائی قصد اقامت عشره کرد و بعد از ان که یك نماز چهار رکعتی کرد در همان روز قصد رفتن از موضع اقامت نمود پس تا وقتیکه در آنجا هست نماز را تمام خواهد کرد یا نه ج همینکه با قصد اقامت یك نماز را تمام نمود تا مادامیکه در آن مکان هست در حکم مقیم میباشد و روزه را میگیرد و نماز را تمام میکند چه عازم سفر شود چه متردد شود مادامیکه از ان بلد بقصد سفر بیرون نرود س چه میفرمایند در اینکه هرگاه مسافر در جائیکه وارد شود و بقصد اقامت یك نماز صبح یا مغرب را بجا آورده در حکم مقیم میباشد یا نه همچنین بلا قصد اقامت یکنماز از چهار رکعتی را تمام بخواند حکم مقیم میشود یا خیر واگر با قصد اقامت یك نماز چهار رکعتی را سهوا یا از روی جهل بمسئله قصر خواند حکمش چیست بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد در همه صور اقامت لازمه حاصل نمیشود میتواند که از قصد اقامت برگردد والله العالم س اگر کسیکه بیرون رود از محل اقامت و خارج شود از حد ترخص و کمتر از مسافت قصد داشته باشد و بعد برگشتن قصد اقامت دیگر نداشته باشد و بجائیکه میرود قصد اقامت کند یا اقامت نکند آیا در رفتن و برگشتن بمحل اقامت اولی و بجائیکه میرود که آن از محل اقامت کمتر از مسافت است نماز را تمام خواهد کرد یا قصر و اگر متردد باشد در سفر نمودن و ماندن در محل اقامت بعد برگشتن یا غافل باشد از حال سفر و کمتر از مسافت برود و برگردد چه حکم است و اگر قصد اقامت ثانی را فسخ کند نماز را بچه طور خواهد کرد ج بسم الله وله الحمد کسیکه خارج میشود از بلد اقامت اگر مقصد شخص مقیم کمتر از مسافت باشد و از توابع مکان اقامت در عرف حساب شود ضرر باقامت ندارد و مسافر نمیشود هرچند در اول اقامت قصد خروج بتوابع آن بلد داشته مثل خروج بباغات و مزارع آن بلد پس تکلیف اتمام نماز است در ذهاب و ایاب و مقصد و اگر از توابع نیست بلکه در بلد حساب شود پس در صورتیکه در عود بمحل اقامت قصد عشره دیگر داشته باشد در انوقت در محل اقامت اتمام متعین است بی اشکال و همچنین در ذهاب و ایاب و مقصد و همچنین اگر در مقصد جدید قصد اقامت نماید که در

اقامت عشره ماندن
۱ ده روز ۱۲
۲ مقیم اقامت کننده ۱۲
۳ عازم قصد یعنی اراده کننده ۱۲
۴ متردد یعنی متردد در ماندن و رفتن که کی میرود ۱۲
۵ مسافر سفر کننده ۱۲
۶ وارد یعنی رسنده ۱۲
۷ قصد اراده و اقامت ماندن یعنی ده روز ۱۲
۸ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
۹ سهوا یعنی از فراموشی ۱۲
۱۰ جهل نادانستگی ۱۲
۱۱ قصر چهار رکعتی نماز را دو رکعت خواندن ۱۲
۱۲ صور جمع صورت ۱۲
۱۳ محل یعنی جای و اقامت ده روز ماندن ۱۲
۱۴ خارج بیرون است ۱۲
۱۵ حد ترخص جای است که نشان عمارات آن شهر دیده نشود یا آواز اذان آنجا در آنجا نرسد ۱۲
۱۶ مسافت دوری راه هشت فرسخ ۱۲
۱۷ اولی بضم یعنی اول ۱۲
۱۸ غافل یعنی غفلت کننده ۱۲
۱۹ یعنی خیال ندارد ۱۲
۲۰ ثانی دوم ۱۲
۲۱ فسخ یعنی باز گردانیدن ۱۲
۲۲ بلد شهر ۱۲
۲۳ توابع جمع تابع ۱۲
۲۴ خروج بیرون رفتن ۱۲
۲۵ مزارع جمع مزرعه یعنی جای زراعت ۱۲
۲۶ اتمام تمام کردن ۱۲
۲۷ ذهاب رفتن و ایاب برگشتن ۱۲
۲۸ مقصد جائیکه قصد رفتن کرده ۱۲
۲۹ عود برگشتن ۱۲
۳۰ قصد عشره دیگر یعنی قصد ماندن ده روز دیگر ۱۲
۳۱ متعین یعنی مقرر ۱۲
۳۲ جدید تازه و نو ۱۲



وض نیز در مقصد لا محاله نماز را تمام مینماید و همچنین در ذهاب و ایاب و عود بمحل اقامت
اولی و اما اگر قصد اقامت عشره دیگر نداشته باشد محل اشکال عظیم است احتیاط در
جمع است ولیک در نظر حقیر قوت دارد قول بتمام هر چند بگوئیم که این خلاف
مشهور است والله العالم **س** چه میفرمایند درین مسئله که اگر مسافر قصد
هشت فرسخ نموده بمنزل مقصود رسید و در آنجا و در دیگر مواضع که هیچیک با
دیگرے بعد و مسافت ندارد یک مکث زیاده از ده روز زیاده روز بماند و هیچجا
قصد اقامت نکند نماز را تمام باید کرد یا قصر بینوا توجروا **ج** بسم الله وله الحمد
معلوم است که بعد از حصول سفر قاطع سفر مجرد ماندن ده روز نیست بلکه
علم باقامت یا قصد اقامت ده روز است پس با وجود یکی ازین دو فرض تمام میکند
نماز را و الا قصر خواهد نمود و گذشت که شرط اقامت وحدت بلد است عرفا و لهذا
صحیح نیست قصد اقامت در اقلیم اول یا دوم یا تمام خراسان یا هند یا عراق بلکه اگر
کسی در اول قصد اقامت در بلدے قصد داشته باشد که در اثنای اقامت از آن بلد
یا در آخر اقامت یا بعد اقامت برود بغیر محل اقامت که از توابع آن حساب نشود هر چند
بسیار نزدیک باشد بمحل اقامت مثل بلدهٔ کاظمین روحی لهما الفداء بالنسبت به بغداد
در آنوقت اقامت محقق نخواهد شد درین بلاد مرقومه یا طهران بالنسبت بشاه
عبد العظیم یا نجف بالنسبت بکوفه یا کربلا بالنسبت بهندیه نهر چون هر از توابع است
حساب میشود بلکه از جمعی ظاهر میشود که شرط قصد اقامت که قاطع سفر است این
که علاوه از عدم قصد خروج خارج نیز نشود که اگر اتفاقا خارج شود قصر نماید و حکم
اقامت بهم میخورد و حکم سفر شرعود میکند چنانچه بسیارے از علماء رضوان الله علیهم
فتوی داده اند بقصر و بعضے احتیاط بجمع بین قصر و اتمام کرده اند ولیک در نظر حقیر
مجرد خروج اتفاقی ضرر باقامت ندارد خصوص اگر زمان خروج کم باشد پس انقطاع
حکم سفر مستصحب است خلاصه در نظر احقر بسیار قوت دارد قول بتمام پس همینکه
قصد اقامت کرد و یک نماز تمام کرد تکلیف او اتمام کردن نماز است و روزه گرفتن است

ف۱ جمع یعنی قصر و اتمام هر دو ۱۲
ف۲ تمام یعنی هر چهار رکعت ۱۲
ف۳ خلاف مشهور میان علماء و فقهاء ۱۲
ف۴ مسافر سفر کنند ۱۲
ف۵ فرسخ سه میل و میل چهار هزار دست مستوی الخلقت ۱۲
ف۶ مواضع دهات و جاها
ف۷ بعد و مسافت هر دو یعنی دوری ۱۲
ف۸ اقامت یعنی ماندن ده روز
ف۹ تمام یعنی هر چهار رکعت
ف۱۰ قصر یعنی چهار رکعتی را دو رکعت ۱۲
ف۱۱ حصول حاصل شدن ۱۲
ف۱۲ قاطع قطع کنند ۱۲
ف۱۳ مجرد فقط و محض ۱۲
ف۱۴ علم آگاهی و تقیین ۱۲
ف۱۵ وجود یعنی بودن ۱۲
ف۱۶ وحدت بلد یعنی یک بودن شهر ۱۲
ف۱۷ عرفا یعنی در عرف ۱۲
ف۱۸ اقلیم اول تا عراق
ف۱۹ در اقلیم اول یعنی قصد اقامت بکنند ...

ف۲۴ ... ۱۲
ف۲۵ ... میشود ۱۲
ف۲۶ ... عود با بعضی بر گشتن ۱۲
ف۲۷ ... زمان ... ۱۲
ف۲۸ انقطاع بریده شدن ۱۲
ف۲۹ مستصحب یعنی باقیست ...
ف۳۰ ... بحال سابق ...
ف۳۱ ... قطع میشود حکم اقامت
ف۳۲ ... تمام یعنی نماز تمام ۱۲

تا اینکه مسافر شود قصد مسافت کند نه کمتر از مسافت وگذشت سابقا که این
خلاف در جائی میباشد که قاصد اقامت جدیده بعد از عود نباشد که اگر قاصد عود و
اقامت باشد بعد از عود هر چند آن اقامت جدیده بعد از مدتی باشد ضرر باقامت
اولی ندارد و این هر چند دلیل واضحی ندارد بلکه بسیار عجیب است که اقامت بعد از
هزار عود مثلا موثر باشد لکن ضرر بمختار ماندارد والله العالم س چه میفرمایند
علماء اعلام کثر الله امثالهم درین مسئله که اگر بعد تمام شدن اقامت بلا قصد اقامت
ثانیه بقصد کمتر از مسافت برود نماز را در رفتن و برگشتن و محل اقامت و محل مقصود
تمام باید کرد یا قصر بینوا اجرکم علی الله بالخیر و السعادة ج بسم الله ولله الحمد معلوم شد
که بعضی قصر گفته اند و بعضی تمام و بعضی جمع ما بین قصر و تمام و اقوی در نزد حقیر
اینست که تا قصد مسافت نکند تمام باید بکند والله العالم س چه میفرمایند
اتقیاء درین مسئله شرعیه که هر گاه مسافر از خانه خود بقصد سفر روانه شد و از
حد ترخص گذشته سوار واپور خالی شد و واپور باز بمحاذی خانه مسافر که از
حد ترخص خارج است برسد آیا در آنجا سفر بهم میخورد که باید نماز را تمام کند یا
مسافر است که باید قصر نماید یا اطلاق سفر بعد از گذشتن از آنجا بحد ترخص
میشود ج همینکه مسافر از جهت برگشتن باو یا اسباب دیگر بحد ترخص بلد رسید
و آن بلد بلد توطن باشد قطع سفر میشود و باید نماز را تمام بخواند تا اینکه باز از حد
ترخص بگذرد س مسافر در حالت مجبوری در واپور ارضی در حالیکه راه میرود
و استقبال قبله هم نداشته باشد نشسته میتواند نماز را بجا بیاورد یا نه و اگر نمیتواند
پس چاره و تکلیف این شخص چیست در هیچ صورت از برای نماز ج نماز در هیچ حال
ساقط نمیشود اگر ممکن است ایستاده با استقبال و الا ایستاده با تکبیر و اگر نمیتواند
نشسته بخواند و هر قدر بکیر ممکن است رو بقبله شود و الا قبله ساقط است والله العالم
س مسافر اگر در ماه رمضان قصد مکانی دارد که چهار فرسخ یا پنج فرسخ باشد
و اراده رجوع قبل از ده روز دارد و نماز و روزه او چه صورت دارد ج جمع بین قصر

مسافت یعنی سیر
هشت فرسخ ۱۲ در اول ۱۲
سابقا یعنی بحکم علماء
خلاف یعنی خلاف کنند ۱۲
قاصد قصد کنند ۱۲
جدیده تازه و نو ۱۲
اولی اول ۱۲
واضح روشن و ظاهر ۱۲
موثر تاثیر کننده ۱۲
مختار اختیار کرده شده ۱۲
یعنی فتوا ۱۲
اعلام جمع علم مراد مشهوران
اقامت یعنی ده روز ماندن
ثانیه دوم ۱۲
مسافت مراد هشت فرسخ
ریل گاڑی آتشی و غیر آن ۱۲
محل مقصود یعنی جائیکه قصد رفتن کرده ۱۲
تمام یعنی هر چهار رکعت
قصر چهار رکعتی را دو رکعت ۱۲
حد ترخص جائی است که در اینجا دیوار و نشانات خانه های آن شهر و مقام معلوم نشود
یا آواز اذان اینجا در اینجا بگوش نرسد ۱۲
واپور دخانی یعنی جهاز
واپور یعنی ریل آتشی و گاڑی آتشین ۱۲
گاڑی ۱۲ مقابل ۱۲
محاذی مقابل ۱۲
خارج بیرون ۱۲
بهم میخورد یعنی حکم سفر باقی نمی ماند ۱۲
بحد ترخص یعنی بازگشته بحد ترخص رسید ۱۲
گاڑی بحد یعنی گاڑی ۱۲
باو یعنی ۱۲
اسباب یعنی سببها ۱۲
بلد شهر ۱۲
توطن وطن کردن ۱۲
قطع بریدن ۱۲
واپور ارضی یعنی ریل
آتشی ۱۲ قبله یعنی رو بقبله ۱۲
استقبال یعنی رو بقبله کردن ۱۲
رجوع برگشتن ۱۲
قصر یعنی جهت اینکه در روز هشت فرسخ هر چند مسافت هشت فرسخ میشود و اتمام بجهت
رفتن و برگشتن [illegible] بحساب [illegible] نماز گشتن نداده ۱۲

بکند در این قسم باید که اگر تمام کند قبل از پنج رکوع قسم تسیم خواهد شد که می آید انشاالله و اولی

واتمام نماید در نماز و قضاء روزه را بگیرد و افطار هم نکند علی الاحوط و اقوی قصر و افطار است

در نماز آیات

کیفیت نماز آیات بیان فرمایند ج کیفیت آن بچند طریق است اول آنکه قصد کند دو رکعت نماز کسوف ویا کسوف یا زلزله یا آیات بجا میاورم بجهت فرمانبرداری خداوند متعال و تکبیرة الاحرام بگوید و حمد بخواند و سوره تمام بخواند و برکوع رود و ذکر رکوع را با طمأنینت بجا آورد و سر از رکوع بردارد و حمد و سوره تمام بخواند و رکوع کند و تا پنج مرتبه در خواندن حمد و سوره و رکوع کردن باین قسم عمل نماید و بعد بسجده رود و ذکر سجده کند و سر راست کند و طمأنینت بجا آورد و سجده دیگر کند و سر راست کند و همچنین در رکعت ثانیه پنج رکوع نماید به پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده نماید بنحو مرقوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط آنست که در هیچیك از قیامات قبل از رکوعات ده گانه دو سوره تمام بلکه زیاده از یك سوره نخواند هر چند ناتمام باشد طریق دوم آنست که در رکعت اولی یك حمد بخواند و یك سوره را قسمت کند بر پنج رکوع که یك آیه تمام از سوره و یا دو آیت یا بعض آیه را بخواند و برکوع رود تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یك سوره تمام شود و همچنین در رکعت دوم و لکن در این قسم دوم در دو حمد بیشتر نخواند چنانچه در این قسم دوم باید در رکعت اولی یك سوره تمام باشد همچنین در رکعت ثانیه چه همان سوره باشد و چه سورهٔ دیگر ~~و احوط آنست~~ یك سوره را قسمت کند بر پنج رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند ~~در این قسم که بجای خواندن بعض آیات از سورهٔ دیگر یا بتکرار بعضی از همین سوره شود چنانچه احوط~~ آنست که اکتفا به بعض آیه در یك رکوع ننماید بلکه تمام آیه را بخواند پس سوره که کمتر از پنج آیه باشد اکتفا بان در پنج رکوع ننماید و بسم الله را یك آیه حساب کند و طریق سوم مرکب از اول و دوم است و تفصیل احکام آن از رجوع برساله زینة العباد ظاهر میشود و اما قنوت پس لازم نیست لکن

چنانچه در سؤال سابق گذشت ۱۲
و اقوی سقوط ترتیب است در فرض جهل و عدم علم بکیفیت فوت تفصیلا ولکن احوط

مستحب است پنج قنوت بخواند در هر رکوع قبل از رکوع ثانی و اگر قبل از رکوع دهم یك قنوت بخواند و برکوع رود کافی است والله العالم **س** در نماز آیات کسی که ده سوره یاد نداشته باشد میتواند که سوره را مکرر در رکوعات بخواند و سؤال ازین نیست که یك سوره را پنج قسمت بکند که آن حکمش معلوم است **ج** بلی میتواند که مکرر بخواند باین نحو که مثلا اول حمد و سوره خواند و برکوع رفت و باز حمد و همان سوره را خواند و این در اصل تکرار نیست تکرار آنست که مثلا دو دفعه حمد بخواند والله العالم **س** اگر در نماز آیات بنای خواندن ده سوره دارد جائز است که همه را بر نیت واجب بخواند یا نه **ج** جائز است که به نیت واجب بخواند هر چند که کمتر واجب است و اگر نخواهد قسمت بکند **س** اگر زمان کسوفین بقدر تمام نماز یا یك رکعت خفیفه نباشد نماز ساقط است یا نه **ج** اقوی سقوط وجوب میباشد ولکن این فرض و علم بان نادر است و در فرض شك لازم است اقدام بصلوة و اگر احتیاط کنند بنماز کردن بمجرد گرفتن هر چند بداند که بقدر دقیقه نمیکشد اولی میباشد بجهت احتمال یا قول باینکه کسوفین از ذات السبب میباشد نه ذات الوقت و قصر وقت ضرر بوجوب آنها ندارد

در نماز قضا

س کیفیت ادای نمازهای قضا را بفرمایند **ج** واجب است بر مکلفین که انچه نمازهائی واجبی غیر جمعه و عیدین در وقت فوت شده چه عمداً و چه سهواً ادا نماید با ملاحظه ترتیب با امکان باین معنی که انچه نماز اول فوت شده است مقدم دارد او را بر نماز بعد فوت شده و در نماز واجب غیر یومیه ترتیب شرط نیست هر کدام را خواهد مقدم بدارد **س** اگر کیفیت فوت نمازهائی فریضه فائته را نداند که کدام مقدم است و کدام موخر چکند **ج** باید تحصیل علم بترتیب نماید از تکرار نماز بحسب مواقع مثل اینکه بیست و پنج نماز بخواند یا انکه چهار روز بترتیب نماز بخواند و بعد از ان نماز صبح را بخواند و هکذا **س** قضای نماز فائته غیر مرتب را اگر

حاشیه صفحه ۲۲۴

متعلق در تحصیل علم ترتیب نمازهای قضا موافق و مخالف
وفتوای جناب شیخ دام ظله در رس تحصیل علم ترتیب نمازهای قضا
لا از تکرار و تخوانات مرحوم بتفصیل بیان فرمانید ج باید دانست که جماعتی از
فقها ذکر کرده اند مثل مجلسی اعلی الله مقامه در رساله تعبد که فرموده اگر ترتیب ندانند احوط
انست که بعنوانی بکند که ترتیب حاصل شود مثل اینکه هرگاه نماز ظهری و عصری فوت شده و ندانند که اول
عصر فوت شده از روز یک ظهر فوت شده از روز دیگر یا بر عکس عصر میکند و ظهر میکند و باز عصر
میکند و همچنین اگر با اینها شامی یعنی مغرب فوت شده این سه نماز را یکبار میکند و شام را میکند و
باز مرتبهٔ دیگر آن سه نماز را میکند و اگر با اینها خفتنی یعنی عشا فوت شده این هفت نماز را میکند
و خفتن را میکند و باز مرتبه دیگر این هفت نماز را میکند و اگر صبحی با اینها فوت شده این پانزده
نماز میکند و صبح را در میان میکند و باز نوبت دیگر پانزده نماز را میکند و اگر بواسطهٔ هر نماز چهار
یک روز قضا کند کافی است بلکه اگر بواسطهٔ هر نماز سه نماز بکند و تردید کند در نمازی که فوت شده
رکعتی میاند سه نماز پیشین و پسین و خفتن تا همه کافی باشد و اگر پنج نماز از روز فوت شده
باشد ابتدا کند از صبح و چهار روز نماز کند و ختم بصبح کند صبح است و همچنین اگر ده نماز فوت شده
باشد ... بکند و ختم کند بانچه اول ابتدا کرده است و این بهترین شقوق است انتهی و الله
اقل زین العابدین المازندرانی

این عدد ش بسه میرسد ۱۲ این عدد ش بهفت میرسد ۱۲ این عدد ش بپانزده میرسد ۱۲ این عدد ش بسی و یک میرسد ۱۲ این عدد ش بشصت و پنج میشود ۱۲ تردید کند الی اخره یعنی در نمازهای صبح و مغرب اگر بقرار صبح و مغرب بخواند و یک نماز چهار رکعتی بخواند بقرار اینکه خواه از ظهر باشد خواه از عصر یا از عشا هر چه در ضمن بوده باشد در ان محسوب شود ۱۲



ادا باید کرد ج هر طور که میخواهد بکند مثلا قضای خسوف وکسوف اگر جمع شود
هرکدام از خسوف وکسوف را مقدم بدارد بر دیگری ضرر ندارد بلکه اگر جمع شود با قضای
فائته یومیه ابتدا بخسوف یا کسوف یا صبح یا ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا ضرر ندارد
در ادا کردن نمازهائی قضای پنجگانه که بسیار باشد و باوقات مختلفه قضا شده
باشد ترتیب شرط است یا خیر وکسیکه در ذمه او بسیار نمازهائی قضا باشد
ومثلا امروز صبح یا ظهر از وفوت شده میتواند که نماز امروزه را همین امروز
یا فردا را قضا کند یا باید قضائی این نماز بعد از نمازهائی قضاء سابق باشد
ج اگر ترتیب فوت نمازهائی قضا شده را بداند بترتیب قضا کند واگر علم
بکیفیت فوت تفصیلا نداشته باشد هر طور که قضا کند صحیح است وترتیب
ساقط است س کسیکه ذمه او نمازهائی بسیار قضا بوده باشد میتواند
که نمازهائی نافله فریضه ونماز شب ونماز زیارت ودیگر نمازهای مستحبی یا
طولانی بعد از نماز بخواند یا نه ج بلی میتواند س اگر در ذمه کسی نمازهای
فریضه قضا باشد سفر یا حضر مثلا نماز شش سال دو سال سفری وچهار
سال حضری باشد وترتیب یاد ندارد آیا میتواند که دو سال نماز سفری را
متوالی بخواند وچهار سال حضری را هم متوالی بخواند یا نه ج همینکه علم بترتیب ندارد
ترتیب ساقط است س آیا در نماز قضا ونماز ادا ترتیب هست یا نه ج
خیر در اداء وقضاء ترتیب نیست وجائز است که اداء را مقدم دارد بر قضا
هرچند نماز یکی باشد یا از همان روز یا از شب همان روز باشد ولکن احوط
آنست که اول قضا بجا آورد والله تعالی س شخصی غسل کرد ونماز قضا در ذمه
او هست دو رکعت نماز صبح مثلا به نیت قضا کرد ونماز ظهر ادا کرد وبعد
نماز عصر را هم ادا کرد بعد از آن خیال آمد که نماز ظهر به نیت قضاء مثل
صبح کرده ام پس اعاده نماز ظهر بکند یا نماز عصر را هم بکند یا نماز عصر صحیح است
ج نماز عصر صحیح است وترتیب در اینجا ساقط است هرچند اعاده عصر

بلکه اگر در اثنای نماز ادا افتد که شود وعدول ممکن باشد عدول نماید از ادا بقضای سابق ۱۲

اگر فصل طویلی شد که شروع بنماز عصر کرد که نماز ظهر بجهة فاصله زیاده باطل شده در این وقت ۱۲



احوط است که سقوط ترتیب در نسیان میباشد نه در اعتقاد صحت ولکن خیال مذکو
موجب اعاده نیست مگر در صورت قطع و اگر قطع ندارد اگرچه مظنه داشته باشد ظن
بعد از فراغ از عمل حجت نیست مثل شک **س** آیا ادای نماز قضا واجب فوری است
ج واجب فوری نیست بلکه واجب موسع است علی الاقوی والله العالم **س** با وجود
نمازهای قضا جائز است اتیان بنافله یا نه **ج** بلی جائز است بلکه جائز است در
وقت فریضه نافله غیر یومیه نمودن هرچند احوط ترک نماز نافله است با وجود قضا
فریضه خصوص هرگاه نافله بخواند و فریضه قضا شده را هیچ نخواند بلی جمع نمودن میان
قضا و نافله بهتر است از اقتصار بنافله **س** آیا نماز نافله یومیه هم قضا دارد یا نه و در
شق اول در ین هم ترتیب شرط است یا خیر **ج** نافله یومیه نیز قضا دارد بلکه در اخبار
تاکید زیاد از برای نافله نمودن و قضای آن وارد است و ترتیب در ین شرط نیست
مثل قضای غیر یومیه که عکس ترتیب هم جائز است والله العالم **س** اگر نمازهای
قضا زیاده بر ذمه داشته باشد چه کند **ج** آنقدر نماز بخواند که یقین حاصل شود
بیشتر زین نبوده هرچند اقوی اقتصار بانقدار است که یقین باشتغال ذمه بان
حاصل است والله العالم **س** اگر یک نماز از پنج وقت فوت شده و نداند که کدام است
چه کند **ج** اگر حاضر است سه نماز کند یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی
بقصد ما فی الذمه بلکه اگر با ملاحظه جهر و اخفات و عدم اکتفا بما فی الذمه پنج نماز
کند بهتر است و اگر مسافر است دو نماز یک مغرب و یک دو رکعتی بما فی الذمه نماید
و اگر نداند که این نماز در سفر یا حضر فوت شده سه نماز گذارد دو رکعتی و چهار رکعتی
و سه رکعتی و در جهر و اخفات دو رکعتی و چهار رکعتی مخیر است والله العالم
س شخص نماز قضای خود یا غیر یا اجیر نماز قضائی غیر را هرگاه هیچ شرط با
اجیر کرده نشده باشد غیر از اداء نماز اگر بدون اذان و اقامت بخواند و در رکعت
سوم و چهارم یک تسبیح کبری و در ذکر سجود و رکوع یک مرتبه سبحان الله و تشهد
و سلام آخر بخواند نماز صحیح است و بریء الذمه میشود یا نه **ج** اقوی این است که نماز

نسیان فراموش نمودن یعنی در جائیکه یاد نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر ۱۲ ... نسیان نیست بلکه تذکر یاد اعتقاد ... قطع یعنی یقین ۱۲ مظنه گمان یعنی راجح ۱۲ ظن گمان ۱۲ حجت یعنی سند ۱۲ فوری یعنی فی الفور ۱۲ موسع بتشدید سین یعنی وسعت دارنده ۱۲ وجود یعنی بودن ۱۲ اتیان آمدن ۱۲ نافله یعنی نافله یومیه ... سنت را گویند ۱۲ فریضه نماز یومیه ۱۲ جمع نمودن یعنی نافله هم بخواند و نماز قضا هم ۱۲ اقتصار یعنی اختصار ۱۲ بعض نافله خواندن ۱۲ شق اول یعنی ... ۱۲ قضا دارد ۱۲ ترتیب یکی بعد دیگری ۱۲ یا خیر یعنی یا نه ۱۲ اخبار احادیث ۱۲ وارد است یعنی رسیده ۱۲ غیر یومیه مثل کسوف و خسوف و غیره ۱۲ عکس برخلاف ۱۲ اشتغال ذمه یعنی دین دار بودن ۱۲ حاضر یعنی غیر مسافر ۱۲ قصد یعنی نیت ۱۲ ما فی الذمه ... ۱۲ جهر بلند خواندن ۱۲ اخفات آهسته خواندن ۱۲ اکتفا ... ۱۲ مسافر یعنی در سفر ۱۲ مخیر صاحب اختیار ۱۲

صحیح است ولکن نقص اجرت از اجیر میشود هرچند شرط نکرده باشد چون از متعارف
خارج است واللّٰه العالم **س** نماز یکه در سفر فوت شده چگونه ادا کند **ج** ادا کند بطریق
نماز سفری یعنی قصر بخواند هرچند در حضر باشد چنانچه نماز یکه در حضر فوت شده
ادا کند بطور نماز حضری هرچند در سفر بخواند **س** اگر زن حائض شود در آخر روز
و نماز ظهرین را نکرده باشد قضا واجب است یا نه **ج** قضا واجب است قطعاً اگر بشرائط تکلیف
بعبادت باشد قبل از آخر روز بقدر نماز ظهر و عصر هر دو یا عصر تنها بتفصیلی که در محلش
ذکر شده **س** اگر زن حائض شود در اول وقت قضاء نماز آن وقت لازم است یا نه
ج در اول وقت تمکن از طهارت و صلوة اختیاری شرط است در وجوب ادای پس قضا
لازم نیست هرچند بقدر یک رکعت یا دو رکعت یا سه رکعت متمکن شود که بکند و نکرد
قضا لازم نیست پس در اول وقت باید همه چهار رکعت را مثلاً با طهارت درک کند
که در این وقت اگر حیض طاری شد قضا لازم است **س** شخص یک دختر بزرگ
و یک پسر کوچک صغیر گذاشته فوت شد و هر یک مختلف البطن میباشند پس نماز
قضای پدر بر پسر واجب است یا نه **ج** در مثل این مسائل علم بحکم مسئله بر صلاح
نیست پس هر دو بکنند و ادای این دین والد خود نمایند و صلهٔ رحم در ممات اولی
از حیات است مجملاً یا خود بکنند یا استیجار کنند شخصی را و اگر مضائقه نمایند و بخواهند
که رحم را از خود خوشحال کنند و واجب محض خواهند اقوی آنست که بر هیچکدام نماز لازم
نیست **س** سرکار فرموده اند که آنچه نماز والد فوت شده بر پسر بزرگ لازم است بجا آوردن
آن آیا نماز مرض موت و نماز یکه سهواً فوت شده یا آنکه نماز یکه عمداً یا اختیاراً از والد
فوت شده هم همان صورت را دارد و اگر پسر بزرگ در ادای آن تکاهل نماید و بجا نیاورد
مواخذه است یا نه **ج** آنچه مختار است اینست که لازم است بر پسر بزرگ هرچند بنده
باشد بنا بر احوط قضاء نماز یکه از والد بخصوص چه آزاد چه بنده نه والده در مرض
موت فوت شده بجا آرد چه بمباشرت خود و چه باستیجار و لکن مناسب صلهٔ رحم
که در ممات اکد است آنست که ولد اگر نماز یکه والدین بلکه سائر اقربا مشغول الذمه

بان نماز باشد ادا کند چه بمباشرت خود هر چند بروزی یك نماز باشد یا باستیجار دیگری والله العالم **س** چه میفرمایند در مسئله که نماز پدر که فوت شده و بر پسر بزرگ واجب است اگر پسر بزرگ در حیات پدر بمیرد و بعد پدر پسر اوسط و کوچک مانده باشد آیا نماز پدر بر پسر اوسط واجب ست یا بر هر دو و اگر پسر بزرگ و اوسط هر دو در حیات پدر مرده باشند و کوچک مانده باشد نماز پدر بر کوچك واجب ست یا نه و آیا همه نماز پدر که قضا شده است بر پسر بزرگ واجب ست آیا نماز یکه در مرض موت قضا شده و آیا پسر خود واجب ست که آن نماز را بخواند یا میتواند از اجیر هم بجا بیاورد و همچنین روزه قضا شدهٔ پدر بپسر بزرگ واجب است یا نه **ج** بر پسر اوسط لازم است نه کوچك و بر پسر کوچك لازم است بعد از بلوغ احتیاطًا و نماز یکه در مرض موت قضا شده و لکن چون جمعی لازم میدانند بجا آوردن قضای مطلق نماز یکه بر ذمه پدر هست لهذا احوط این است که پسر بزرگ جمیع نمازها که بر ذمه پدر بوده قضا کند و باجاره هم میتوان خواند و مباشرت پسر لازم نیست و روزه هم در حکم نماز است **س** اگر کسی دو پسر یا سه پسر بزرگ داشته باشد باینمعنی که همه در زمان واحد توام پیدا شدند از یك زن یا از دو یا سه زن در زمان واحد آیا نماز پدر بر همه اینها واجب ست یا بر یکی از اینها یا واجب کفائی است که تا یکی بجا نیاورده بر همه اینها واجب است و اگر بفاصله یك دو دقیقه پیدا شده اند چه حکم دارد **ج** بسم الله و له الحمد انچه از یك زن است آنکه اول بدنیا آمده بزرگ میباشد و اگر از دو زن فرض شود و مقارن شوند هر دو پسر بزرگ میباشند و مناصفه باید بشود **س** بیان فرمایند که آیا چنانکه نماز یا روزه قضا شده پدر بر پسر بزرگ واجب ست نماز یا روزه قضا شده مادر هم بر پسر بزرگ واجب ست یا نه افتونا اجوکم الله بالخیر والسعادة **ج** بسم الله و له الحمد مادر ملحق به پدر نیست علی الاقوی و لکن احوط الحاق مادر است به پدر بلکه احوط الحاق هر کسی است که این کس وارث او میباشد پس هر وارث باید ادا نماز مورث خود بکند علی الاحوط والله العالم **در نماز استیجار**

ف۱ مباشرت خود یعنی بنفس خود ادا کند ۱۲
ف۲ کوچک یعنی خورد ۱۲
ف۳ اجیر یعنی شخص مزدور ۱۲
ف۴ لازم یعنی واجب ۱۲
ف۵ مطلق نماز یعنی هر نماز ۱۲
ف۶ باجاره یعنی باجرت ۱۲
ف۷ مباشرت یعنی خود بنفس خود ۱۲
ف۸ واحد یعنی یك ۱۲
ف۹ توام یعنی باهم ۱۲
ف۱۰ واجب کفائی آنست که اداکردن یکی از دیگران ساقط میشود ۱۲
ف۱۱ فاصله دوری و جدائی ۱۲
ف۱۲ مقارن باهم نزدیك یعنی بیك وقت ۱۲
ف۱۳ مناصفه باهم نصف نصف ۱۲
ف۱۴ ملحق یعنی شامل در حکم ۱۲
ف۱۵ الحاق یعنی شامل کردن ۱۲
ف۱۶ مورث شخصی که وارث گذاشت ۱۲

در نماز استیجار



س با اجیر اگر شرط شود که نماز یا روزه یا حج یا زیارت را همین امسال بجا آرد و اجیر بجا نیاورد یا بعض را بجا آورد و بعض بجا نیاورد بسبب عذر شرعی باشد یا بدون عذر شرعی دیگر اجیر میتواند آن عمل را بجا بیاورد یا نه و در شق ثانی اجیر مشغول الذمه عمل میباشد یا مشغول الذمه پول که گرفته است و صیغه خوانده شده بود **ج** امّا در حج اگر مقید بسال اوّل بوده و بجا نیاورده اجاره منقضی میشود با نقضاء سال و بعد را نمیتواند که بجا بیاورد مگر باذن جدید و امّا در نماز و روزه و نحو آن که بعضے از آن را بعمل آورده مستحق اجرت مسمّے میشود بقدر آن عمل و در باقی با نقضاء وقت اجاره منفسخ میشود یعنے باطل میشود و تقسیط باید در اجرت مسمّے شود و پول باقی عمل باید برگردد پس مستاجر مستحق پول میباشد نه مستحق عمل **س** آنقبله دستخط فرمودند که عبادت اجیر اگر موقت بوقت خاص باشد و اجیر آن عمل را در وقت مقرره بجا نیاورده اذن جدید از مستاجر در کار است برای بجا آوردن آن عمل که اجاره منفسخ میشود پس هرگاه کسے اجیر شود از برای نماز و روزه یا دیگر عبادات مثل زیارت وغیره در مدت خاصه و صیغه هم خوانده شده و قبض و اقباض هم شد و اجیر آن عمل را در وقت مقرره بجا نیاورده بلکه بدون اذن جدید از مستاجر در خارج وقت مقرره بجا آورده بقصد اجاره [خواه] یا بقصد تبرع و بعد مستاجر امضاء و اجازه آن عمل را نموده آیا اجیر و منوب عنه هر دو بری الذمه میشوند یا نه و هرگاه مستاجر اجازه و امضاء العمل را که در خارج وقت مقرره کرده نموده برای اجیر و منوب عنه در برائت ذمگی چه حکم است و آیا از برای مستاجر جائز است شرعاً اجازه و امضاء آن عمل که در خارج وقت مقرره بجا آورده شد یا نه و در صورت عدم برائت اجیر مشغول الذمه بپول میماند که پول که گرفته است بمستاجر رد کند یا مشغول الذمه عمل **ج** بعد از اجازه از مستاجر هر دو بری الذمه میشوند ولکن امضاء او موقوف است باینکه ولایت در امضاء داشته باشد مثل اینکه وارث است و از کیسه خود امضاء مینماید یا آنکه وصی مطلق است یا اینکه ثلث واسع و

۱ اجیر اجاره گیرنده یعنے مزدور ۱۲
۲ در شق ثانی یعنے در صورت دوم برای بجا نیاوردن ۱۲
۳ مشغول الذمه یعنے دین دار ۱۲
۴ عمل یعنے کار ۱۲
۵ پول یعنے زر و سیم سکه ۱۲
۶ صیغه یعنے صیغه اجاره ۱۲
۷ مقید یعنے قید کرده شده یعنے مشروط با مسال ۱۲
۸ منقضی یعنے گذرنده و نقضاء گذشتن ۱۲
۹ بعد را یعنے بعد سال اوّل ۱۲
۱۰ اذن جدید یعنے اجازت تازه از اجیر کننده ۱۲
۱۱ اجرت مسمّی یعنے مزدوری آن عمل که اجیر شده ۱۲
۱۲ اجاره یعنے اجیر شدن ۱۲
۱۳ منفسخ یعنے باطل ۱۲
۱۴ تقسیط یعنے حصه کردن ۱۲
۱۵ اجرت مزدوری ۱۲
۱۶ مستاجر کسیکه اجیر مقرر کرده است و مستحق طلب حق کننده ۱۲
۱۷ موقت یعنے وقت کرده شده ۱۲
۱۸ اذن جدید یعنے اجازت تازه ۱۲
۱۹ مستاجر کسیکه اجاره بدهد ۱۲
۲۰ مدت خاصه یعنے مدت معینه خاص ۱۲
۲۱ صیغه یعنے صیغه اجاره ۱۲
۲۲ قبض و اقباض قبض کردن و قبضه دادن ۱۲
۲۳ خارج یعنے بیرون ۱۲
۲۴ قصد نیت ولحاظ ۱۲
۲۵ تبرع یعنے احسان و بخشش کردن ۱۲
۲۶ امضا کنانیدن و اجازه یعنے قبول کردن مراد قبول و اجازت ۱۲
۲۷ اجیر یعنے مزدور و منوب عنه یعنے برای او نایب کرده شده ۱۲
۲۸ بری الذمه یعنے خلاصی ۱۲
۲۹ برائت ذمگی یعنے خلاصی ۱۲
۳۰ پول یعنے ذر اجرت ۱۲
۳۱ رد کند یعنے پس داده ۱۲
۳۲ مشغول الذمه یعنے دین دار ۱۲
۳۳ عمل کار ۱۲
۳۴ ولایت یعنے ولی بودن ۱۲
۳۵ از کیسه خود یعنے از مال خود ۱۲
۳۶ وصی مطلق یعنے وصی عام در همه امور ۱۲
۳۷ ثلث حصه سوم مال که مال میت است و واسع یعنے بسیار ۱۲



فراوان دارد از ثلث امضاء مینماید و هرگاه امضا نموده منوب عنه بری الذمه
میشود و نائب بری الذمه نمیشود باید پول را رد کند بس استاجر بس با اجیر اگر
شرط کرده شود که نماز را با اذان و اقامت و جمله مستحبات و یا جماعت بجا آرد این
شرط آیا اعتبار دارد و اجیر را باید که ضرور با شرائط مذکوره بجا آورد یا نه ج
البته باید بجا آورد حتی بدون شرط اذان و اقامت نیز لازم است چون از مستحبات
متعارفه میباشد و لکن سؤال اینست که اگر عمداً ترک کرده نماز صحیح است یا نه
و بعد از فرض صحت از اجرت کم میشود یا نه جواب از سؤال اول اینست که نماز
صحیح است خصوصاً اگر سهواً باشد و جواب از سؤال ثانی اینست که اگر شرط مثل اذان
و اقامت و نحو آن باشد قدری از اجرت کم میشود باین معنی که یک نماز با اذ
مثلاً یک قمری و بی اذان و اقامت قدری زائد یا یک ربع آن کم میشود بس
اگر با اجیر شرط شود که هر روز بعد بجا آوردن نماز یک جزو یا نصف جزو
برای منوب عنه بخواند شرط لازم میشود یا نه ج بلی این شرط لازم است و
نقص اجرت میشود و نماز صحیح است بس در نماز استیجاری قضا اگر
شود که با سوره های طویله بخوان مثل یس و تبارک و جمعه و غیر ذلک
هم قبول کند این شرط لازم میشود یا نه ج بلی این شرط لازم میشود و اجیر
خلاف نکند و الا نقص اجرت میشود و نماز صحیح است بس اگر مستا
شرط کند که نمازها با ترتیب بجا آرد اجیر مقلد مجتهدی است که ترتیب را
نمیداند در ینصورت اجیر موافق خود بجا آورد یا موافق شرط ج باید
شرط بجا آرند موافق رای مجتهد خود بس نماز استیجار میشود با
خواند یا نه ج فاضل نراقی اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند که نمیتواند
و لکن جواز خواندن خصوص با ضیق وقت خالی از قوت نیست و الله
بس نماز اجاره قضا را اجیر میتواند در حالت تعذر با تیمم بجا آرد
ج اگر وقت مضیق است و شرط نشده باشد میتواند بجا آورد خصو

ف۱ نائب یعنی اجیر ۱۲
ف۲ پول یعنی زر اجرت ۱۲
ف۳ رد یعنی و اپس ۱۲
ف۴ مستحبات جمع مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۵ متعارفه یعنی رائج ۱۲
ف۶ سؤال در اصل نسخه بشکل لفظ سوال لکھا بود از قلم زده ۱۲
ف۷ اجرت یعنی مزدوری ۱۲
ف۸ ثانی یعنی دوم ۱۲
ف۹ قمری سکه روسی مال سرکار انگریزی ۱۲
ف۱۰ جلوس اجیرها یعنی مزدور ۱۲
ف۱۱ منوب عنه کسی است که نائب گرفته شود ۱۲
ف۱۲ برای او اجیر یعنی واجب ۱۲
ف۱۳ لازم یعنی واجب ۱۲
ف۱۴ نقص یعنی کمی واجرت مزدوری ۱۲
ف۱۵ نماز استیجاری یعنی نماز که باجرت خوانده شود ۱۲
ف۱۶ طویله یعنی دراز و بزرگ مثل سوره یسین و سوره تبارک و سوره جمعه و غیر اینها ۱۲
ف۱۷ مستاجر کسی است که اجیر گیرد ۱۲
ف۱۸ مرتب کنند یعنی یکی بعد دیگری ۱۲
ف۱۹ ترتیب ۱۲
ف۲۰ ضیق تنگی ۱۲
ف۲۱ اجاره نماز گرفتن ۱۲
ف۲۲ تعذر یعنی عاجز ۱۲
ف۲۳ مضیق تنگ ۱۲



ولی میت باشد س آیا جائز است که زن برای نماز مرد اجیر شود ج بلی
جائز است چنانچه عکس جائز است خواه باجاره باشد خواه تبرعاً بخواند س
زن برای نماز مرد و مرد برای نماز زن در جهر و اخفات چه کند ج هر یک از مرد و زن
ملاحظه احوال خود نماید والله العالم س اجیر نماز وحشت را در شب دفن
آیا ما بین مغرب بخواند یا هر وقت از شب را که بخواهد اگرچه بعد از نماز عشاء
باشد و بیك نفر میتواند نماز وحشت متعدد از برای میت واحد بدهد
یا خیر ج بهتر آنست که ما بین مغرب و عشاء بخواند چون متعارف اینست
و تا طلوع را در وقت نوبعضی جائز میدانیم و حال اینکه این واجب است اگر باجاره
باشد و اگر در بین مغرب و عشا نکرد تا نافلهٔ صبح آخر شب مرخص است که بجا آورد
بجهت اینکه لیلة الدفن صادق است و دهنده نماز وحشت اگر پسر میت است
یا وارث دیگر میت جائز است هر طور که بخواهد بدهد و همچنین اگر وکیل مطلق
باشد یا وصی مطلق و اما اگر وکالت بنحو متعارف و وصایت باشد و وصایت نیز
بنحو متعارف باشد دو نماز وحشت بیك نفر نمیتوان داد

در احکام شك و سجدهٔ سهو و خلل در نماز س

شکیات نماز را بیان فرمایند ج بدانکه شکیات بیست و یك صورت دارد
پنج صورت آن اعتبار ندارد یعنی اعتنا بآن نباید کرد و هشت صورت
آن باطل است در آن نماز و هشت صورت دیگر باطل نیست نماز در آن س
تفصیل همه شکیات را بیان فرمایند ج اما پنج صورت که اعتبار ندارد پس
شك بعد از سلام و شك بعد از وقت و شك بعد از محل و شك کثیر الشك و شك
امام و ماموم با حفظ دیگری و با عدم شك دیگری اما هشت صورت که نماز
در آن باطل است اگرچه در عدد رکعات باشد و شك مستقر شده باشد
بنحوی که زود زائل نشود هرچند بدون تروی یعنی بدون فکر باشد علی الاقوی
شك در هر رکعت نماز دو رکعتی واجبی است مثل نماز صبح و جمعه و ظهر و عصر

پنج صورت اعتبار ندارد
شکیات
هشت صورت که نماز در آن باطل است

۱۲ جائز زن ۱۲
۱۳ تبرعاً یعنی احساناً ۱۲
۱۴ جهر بلند خواندن ۱۲
۱۵ آهسته خواندن ۱۲
نماز وحشت یعنی نماز دفن ۱۲
مغرب یعنی
متعدد بسیار ۱۲
واحد یك ۱۲
متعارف مشهور ۱۲
تطوع عمل سنت ۱۲
فریضه یعنی واجب
اجاره مزد
مرخص
لیلة الدفن یعنی شب دفن
وکیل مطلق
بنحو متعارف
اعتنا توجه ۱۲
اعتنا
امام و ماموم جماعت
تروی یعنی فکر

وعشا در سفر در غیر مکان تخییر و در غیر نماز احتیاط و شک در نماز سه رکعتی مغرب و شک در نماز چهار رکعتی که پای یک در میان باشد وشك در چهار رکعتی که پای دو در میان باشد قبل از اکمال سجدتین وشك دو وپنج وشك سه وشش وشك چهار وشش وشك رکعت که بالمرّه نداند رکعت چند است ولکن درین هشت صورت احوط آنست که تروّی کند آنقدر که سکوت طویل ومنافی صلوة بعمل نیاید که اگر پیش از منافی بخاطرش آمد عمل کند هرچند بطور ظنه باشد واگر تروّی نمود ومأیوس از ترجیح یکی از دو طرف شك بعد پس بمنافیات دیگر مثل سکوت طویل ونحو آن نماز را باطل سازد بنا بر احوط و اما آن هشت صورت که باطل نیست نماز در ان و باید مصلّی اندك فکر کند بنا بر احوط که اگر علم یا ظن از فکر حاصل نشده پس عمل بشك میکند اوّل شك در دو وسه است در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال سجدتین بعد از فکر بنا را بر سه میگذارد ویك رکعت دیگر میخواند ونماز را تمام میکند وبعد یك رکعت نماز احتیاط استاده یا دو رکعت نشسته بجا میارد دوم شك در دو وسه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد ونماز را تمام میکند وبعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده ودو رکعت نشسته بجا میارد ودو رکعت استاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته سوم شك در دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد ونماز را تمام میکند وبعد دو رکعت نماز ایستاده بجا میارد چهارم شك در سه وچهار هرجا که باشد بنا را بر چهار میگذارد ونماز را تمام میکند ویك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می آرد ودو رکعت نشسته افضل است پنجم شك در چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد ونماز را تمام میکند وبعد ازان دو سجده سهو واجب بجا می آرد واگر این شك در حال قیام باشد می نشیند وبنا را بر چهار گذاشته نماز را تمام میکند ویك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا می آرد

فصل هشت صورت شکی که نماز باطل نیست و بنا بر اکثر است

۱ مکان تخییر یعنی مسجد الحرام مکه ومسجد نبی مدینه ومسجد کوفه وحائر سید الشهداء
۲ مسافر تخییر یعنی اختیار داده شده است در قصر واتمام نماز در حال عدم قصد اقامت عشره ۱۲
۳ نماز احتیاط یعنی نماز شك ۱۲
۴ رکعات یعنی یك رکعت خوانده ۱۲
۵ پای یك یعنی یك رکعت
۶ پای دو یعنی دو رکعت
۷ اکمال کامل یعنی تمام کردن ۱۲
۸ بالمره یعنی هرگز وهمیشه ۱۲
۹ سکوت خاموشی وطویل دراز یعنی زیاده ۱۲
۱۰ منافی نیست کننده صلوة نماز ۱۲
۱۱ بخاطرش آید یعنی یاد آید ۱۲
۱۲ مظنه گمان نه یقین ۱۲
۱۳ مأیوس ناامید ۱۲
۱۴ ترجیح یعنی مظنه ویقین کردن
۱۵ مصلّی نماز کننده ۱۲
۱۶ علم یعنی یقین ۱۲
۱۷ مقدم یعنی اوّل ۱۲
۱۸ اکمال کامل تمام کردن
۱۹ واجب یعنی ضروری
۲۰ قیام استادن ۱۲

ششم شك در سه و پنج در حال قیام می نشیند و بنا را بر چهار گذاشته نماز را اتمام میکند و بعد دو رکعت ایستاده بجا می آرد و احتیاطًا دو سجده سهو مینماید هفتم شك در سه و چهار و پنج در حال قیام می نشیند و بنا را بر چهار گذاشته نماز را اتمام میکند و بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میارد و دو سجده سهو احتیاطًا مینماید هشتم شك در پنج و شش در حال قیام می نشیند و بنا را بر چهار گذاشته نماز را اتمام میکند و بعد از ان دو سجده سهو واجب بجا می آرد و شك در غیر این مواضع باطل است امّا دو سجده سهو دیگر در این شك و شکهائیکه در حال قیام بود و نشست و از برای بحول الله بجا و از برای قعود و قیام بجا و تسبیحات اربعه بجا و تکبیر بجا اگر گفته باشد که از برای هر یك دو سجده سهو احتیاطًا بجا آرد و اعاده اصل نماز بعد از بجا آوردن عمل بشك غیر از شك دو و چهار و دو و سه و چهار بلکه در جمیع شکوك ضرر ندارد س طریقه نماز احتیاط را چه نشسته و چه ایستاده بیان فرمایند ج طریقه اش این است که قبل از آنکه چیزی از مبطلات نماز بعمل آید بی اذان و اقامت فورًا نیت کند و تکبیر بگوید و حمد تنها بخواند و سوره ساقط است و مخیّر نیست ما بین حمد و تسبیحات اربعه و احتیاطًا باخفات بخواند حمد را و قنوت ندارد و باقی دیگر را مثل نماز تمام نماید و معتبر است در نماز احتیاط شرائطیکه در نماز واجب معتبر است س در بسمله حمد نماز احتیاط جهر مستحب است یا نه ج جهر مستحب است بنا بر اقوی س شك در نماز احتیاط چه حکم دارد ج بنا را بر اکثر میگذارد مگر اینکه اکثر باعث فساد صلوة شود که بنا را بر اقل میگذارد س اگر قبل از نماز احتیاط از منافیات نماز بعمل آید یا تاخیر شود در بجا آوردن نماز احتیاط آنقدر که عرفًا فوریت صادق نیاید چه کند ج در اینصورت احوط آنست که نماز احتیاط را هم بجا آرد و اعاده اصل نماز هم نماید س اگر نماز احتیاط را عمدًا یا سهوًا ترك نماید بعد از طول زمان اعاده یا قضا لازم است یا بجا آوردن نماز احتیاط

کافی است ج بعد از حصول طول زمان که ماحی صورت نماز و موالات باشد بطلان نماز قوی میباشد بجهت مراعات جزئیت در نماز احتیاط ولکن احتیاط اتیان نماز احتیاط است با اعادهٔ نماز س بعد از نماز احتیاط یا در اثنای آن اگر متذکر شود که اصل نماز کم بوده است اعادهٔ نماز واجب است یا نه ج اعاده واجب نیست اگر مطابق باشد مقدار نقص با مقدار نماز احتیاط کما و همچنین در صور تخالف نوعی است کفایت نماز احتیاط و صور مسئله در صورت تخالف بسیار است س اگر جمع شود سجده سهو و اجزای فراموش شده نماز و نماز احتیاط کدام را مقدم دارد ج نماز احتیاط مقدم است بر اجزای فراموش شده و اجزای فراموش شده مقدم است بر سجده سهو س کسیکه تکلیفش نشسته نماز کردن است اگر شک کند مابین سه و چهار بعد اکمال سجدتین نماز احتیاط را یک رکعت نشسته بجا آرد یا دو رکعت نشسته ج یک رکعت خواند والله العالم س شک در نماز مستحبی چه صورت دارد ج مخیر است مابین اقل و اکثر مگر اینکه اکثر موجب فساد نماز شود پس بنا را بر اقل گذارد س در نماز فریضه هرگاه کسی شک کند در رکعات که قابل تدارک باشد و بعد از سلام ملتفت بتدارک آن نشده بغیر از منافیات بعمل آوردن مثل انحراف از قبله و غیر آن نماز را از سر گیرد و اعاده کند چه حکم دارد و همچنین در سهویات زیادتی و نقصان سجده سهو نکند و نماز را از سر گیرد چه حکم دارد بیان فرمایند ج اما اعادهٔ نماز بجهت رفع وجوب سجده سهو بیجا است و سجده سهو را باید بکند و اما اعادهٔ آن بجهت رفع حکم شک آنهم بیجا است اگر نماز احتیاط را جزء بدانیم بجهت آنکه مامور به جبر و تلافی است نه اعاده و اگر جزء بدانیم و مانع سهوی و عمدی مثل استدبار قبله و حدث واقع سازد در بین نماز اصل و نماز احتیاط در بیوقت اعاده خوب است ولکن چون احتمال دارد صلوة احتیاط صلوة مستقله باشد پس در این وقت اعادهٔ نماز به تنهائی مصرف ندارد الا با نماز احتیاط والله العالم س شک در افعال نماز دو رکعتی و در رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی مبطل نماز است

یا نه ج مبطل نیست بلکه بطلان مختص بشك در رکعات است نه افعال والله العالم س اگر شك کند در دو و سه مثلا قبل از برداشتن سر از سجدهٔ دوم و بعد از فراغ از ذکر واجب نماز باطل و استیناف آن لازم است یا نه ج نماز باطل و احتیاط در اتمام آن و اتیان بنماز احتیاط و اعادهٔ اصل نماز است والله العالم س چه میفرمایند که کسی که در نماز ابداً شك نمیکند در رکعات وغیره و هم سهویات از و بعمل نمی آید و جزم دارد بر اینکه گاهی شك و سهو نمیکند آیا برای همچو کس هم شکیات و سهویات را دانستن و یاد کردن ضرور و واجب است یا نه و نماز او بر فرض اینکه تعلیم نگیرد صحیح است یا خیر ج بسم الله وله الحمد تعلیم مسائل بجهت واجب میشود اول جهت تعلیم جاهل دوم بجهت عمل خود و بجهت اهل و عیال و امر بمعروف و نهی از منکر لازم است هرچند بعنوان واجب مشروط باشد در بعض موارد و هرچند بعنوان وجوب کفائی باشد علاوه آنکه دانستن او بیجا میباشد لکن اگر یقین داشته باشد که شك و سهو نمیکند وجوب تعلیم محل اشکال است والله العالم س شك کثیر الشك در دو رکعت اول چه در افعال و چه در رکعات مبطل نماز است یا نه ج شك کثیر الشك مبطل نیست هرچند در رکعات باشد س اگر کثیر الشك در قراءت و ذکر تکرار کند بقصد قربت جائز است یا نه و بر فرض جواز در بین کلمه کلمه مشکوك فیها را اتمام نماید یا قطع نماید و تکرار چند مرتبه جائز است ج قصد واقع نماید در تکرار و تمام نمودن کلمه نیز لازم نیست چنانچه قطع آن لازم نیست و نماز صحیح است ولکن تکرار زاید بر دو مرتبه و سه مرتبه را اولی است که ترك نماید بلی اگر بحد وسواس برسد یا آنکه تکرار مستلزم وسواس شود حرام است تکرار هرچند دو مرتبه باشد بلکه در این فرض صحت نماز محل اشکال است س کثیر الشك را بیان فرمایند ج همینکه عرفاً بگویند که فلان کس بسیار شك مینماید یا در یك نماز سه شك یا در سه نماز متوالی شك نماید کثیر الشك است و از کثیر الشك بودن بیرون نمیرود مگر آنکه نماز هائی بکند که در او شك نکند

واگر شك كند كه كثیر الشك شد یا نه بنا را بر نبودن گذارد چنانچه اگر شك كند كه از كثیر الشك بودن خارج[1] شده یا نه بنا را بر عدم خروج[2] بگذارد واگر كثرت شك بجهت عروض[3] امر غیر اختیاری باشد كه خوف ونحو آن باعث شود كه كثیر الشك شود وهمچنین اگر غم مفرطے[4] یا خوشحالی عظیمے[5] باو حاصل شده باشد ظاهر آنست كه حكم كثیر الشك نیز براو جاری است واگر كثیر الشك در اقوال[6] نماز صحیح مثلاً باشد تعدی[7] بافعال همان نماز یا بعكس[8] بلكه در مطلق[9] نماز نماید خالی از قوت نیست هرچند اقتصار[10] بهمان مورد[11] یكه كثیر الشك میباشد اولی است پس تعدی در هیچ حال از عبادات بمعاملات[12] نمی نماید واز صلوٰة[13] بصوم واز نماز بوضوء نیز تعدی نماید ومظنه[14] كثیر الشك معتبر میباشد در نماز چنانچه كثیر الشك در جائیكه شك در ان مكان[15] اعتبار ندارد مثل بعد از فراغ[16] تعدی بشكوكی كه اثر دارد نكند والله العالم

مس سهویات نماز وحكم آنرا بیان فرمایند **ج** بدانكه اگر چیزی از نماز كم شود وبعد بخاطرش آید پس اگر ركن[17] باشد وداخل در ركن دیگر نشده باشد برگردد وآنرا بجا آرد با ما بعدش[18] واگر داخل در ركن دیگر شد نماز باطل است واگر غیر ركن باشد ومحلش باقی باشد كه بخاطر آمد برگردد وبجا آرد آنرا با ما بعدش واگر محلش گذشته نماز صحیح است واگر زیاده شود چیزی سهواً پس اگر ركن است مثل ركوع وسجدتین[19] نمازش باطل در غیر جماعت واگر ركن نیست ضرر ندارد چنانچه زیادتی مستحب[20] مثل قنوت در ركعت سوم سهواً ونحو آن ضرر ندارد ولكن احوط سجده سهو است از برای هر چیزے كه سهواً كم یا زیاده شده باشد در نماز ودر نقص[21] مستحبات سهواً سجده سهو ندارد چون نقص حقیقةً[22] صادق نیست بخلاف زیادتی سهواً در مستحبات مثل قنوت در ركعت سوم كه سجده سهو برای آن خوب است بجهت آنكه زیادتی صادق است والله العالم

مس امور[23] یكه بسبب وسجده سهو واجب میشود بیان فرمایند **ج** بسبب پنج چیز سجده سهو واجب میشود اول فراموش كردن یك سجده دوم فراموش كردن تشهد واجزای آن حتی صلوات[24] بر نبی

ف۱ خارج بیرون شونده ۱۲
ف۲ خروج بیرون شدن ۱۲
ف۳ عروض پیدا شدن و در آمدن ۱۲
ف۴ مفرط زیاده ۱۲
ف۵ عظیم بزرگ و بسیار ۱۲
ف۶ اقوال جمع قول یعنی آنچه خوانده میشود در نماز ۱۲
ف۷ تعدی کردن یعنی گذشتن و تجاوز نمودن
ف۸ و افعال جمع فعل مثل قیام و قعود و رکوع و سجود و غیره ۱۲
ف۹ عکس برخلاف ۱۲
ف۱۰ مطلق نماز یعنی هر نماز ۱۲
ف۱۱ اقتصار یعنی اختصار ۱۲
ف۱۱ مورد یعنی جائے ۱۲
ف۱۲ معاملات یعنی بیع و شرا و رهن و اجاره و غیر آن ۱۲
ف۱۳ صلوٰة نماز و صوم روزه ۱۲
ف۱۴ مظنه گمان ۱۲
ف۱۵ مکان یعنی محل مثل ۱۲
ف۱۶ از فراغ یعنی بعد از فارغ شدن از نماز

در سجده سهو

ف۱۷ رکن آنست که از ترک آن عمداً و سهواً نماز باطل است و غیر رکن آنست که از ترک آن عمداً نماز باطل است و سهواً باطل نیست بلکه قابل تدارک است ۱۲
ف۱۸ ما بعدش یعنی آنچه بعد آن میباشد ۱۲
ف۱۹ سجدتین یعنی هر دو سجده که باهم رکن است ۱۲
ف۲۰ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۲۱ نقص کمی ۱۲
ف۲۲ حقیقةً یعنی در حقیقت ای از اصل نماز کم نشده ۱۲
ف۲۳ امور جمع امر ۱۲
ف۲۴ صلوات یعنی اللهم صل علی محمد و آل محمد که در تشهد میخوانند مخصوص تشهد است ۱۲



وآل طاهرين او صلوات الله عليهم اجمعين سوم شك ميان چهار و پنج بعد از اكمال سجدتين چهارم گفتن سلام در غير محل خودش پنجم كلام بيجا اگر كلام آدمی باشد نه ذكر و دعا و قران و در غير اين موضع مثل ايستادن در موضعی كه بايد بنشينند و نشستن در موضعی كه بايد ايستاد و برای هر زيادتی و كمی كه سهواً واقع شود مستحب است

س مواضع وجوب سجده سهو را بيان فرمايند كه در چند مواضع واجب است

ج وجوب آن در مواضع خمسه ثابت و مشهور است و در ساير مواضع وجوبش ثابت نشده است هر چند در هر زياده و نقيصه بلكه در شك در زياده و نقيصه و غير آن جمله از نصوص شاهد است ولكن مع ذلك دلالت بر وجوب و اطمينان بوجوب آن حاصل نشده است

س در غير موارد خمسه كه سجده سهو مستحب است چه نيت بايد نمود

ج بهتر بجا آوردن سجده سهو است در غير موارد خمسه بقصد قربت مطلقه نه وجوب و نه ندب

س هرگاه مثلا تشهد را فراموش كرد يا سجده را فراموش كرد چه نمايد

ج اول آن چيز فراموش شده را بجا آورد و بعد از آن سجده سهو را بجا آورد

س در نماز از برای تشهد فراموش شده يا سلام فراموش شده يا يك سجده فراموش شده كه سجده سهو ميكند اول منسيه را هم بجا آوردن بايد يا نه پس هرگاه ديگر اذكار واجبه را فراموش كند مثل تسبيحات اربعه در ركعت سوم يا چهارم يا ذكر ركوع و سجود و محل آن گذشته باشد و سجده سهو كه احتياطاً برای آن ميكنند آيا اينجا اين منسيه را هم بجا آوردن بايد يا نه و اگر بجا آوردن بايد بچه نوع بجا آورد و در سهويات اذكار مستحبه هم در زيادت و نقصان سجده سهو و بجا آوردن منسيه بايد يا نه

ج بسم الله وله الحمد اجزاء نماز همه اش تلافی ندارد بلكه تدارك آن خلاف شرع ميباشد مثل ذكر ركوع و سجود و تسبيحات اربعه بلی خصوص تشهد و سلام و اجزاء آن تدارك دارد با سجده در قسم اول سجده سهو فقط ميباشد و در قسم ثانی اول قضای منسی و بعد از آن سجده سهو

س اگر اسباب سجده سهو يك نماز مثلا متعدد باشد آيا ملاحظه ترتيب در سجده سهو بايد كرد يا خير ج

ف۱ اكمال سجدتين يعنی كامل و تمام كردن هر دو سجده ۱۲
ف۲ ذكر يعنی ذكر خدا مثل تكبير و تهليل و غير آن ۱۲
ف۳ مواضع جاها ۱۲
ف۳ سهواً يعنی از فراموشی ۱۲
ف۴ مواضع يعنی جاها ۱۲
ف۵ خمسه يعنی پنج ۱۲
ف۶ نقيصه يعنی كمی ۱۲
ف۷ نصوص جمع نص يعنی حديث و آيات ۱۲
ف۸ شاهد يعنی گواه ۱۲
ف۹ مع ذلك يعنی با وجود اين ۱۲
ف۱۰ دلالت رهنمائی ۱۲
ف۱۱ موارد يعنی جاها ۱۲
ف۱۲ خمسه يعنی پنج ۱۲
ف۱۳ مستحب يعنی سنت ۱۲
ف۱۴ قربت مطلقه ۱۲
ف۱۵ ندب يعنی مستحب ۱۲
ف۱۶ منسيه يعنی چيزی كه فراموش كرده ۱۲
ف۱۷ اذكار جمع ذكر ۱۲
ف۱۸ تسبيحات اربعه يعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ۱۲
ف۱۹ محل آن گذشته باشد ۱۲
ف۲۰ سهويات ۱۲
ف۲۱ نقصان يعنی كمی ۱۲
ف۲۲ تلافی عوض ۱۲
ف۲۳ تدارك ۱۲
ف۲۴ با سجده ۱۲
ف۲۵ تسبيحات اربعه ۱۲
ف۲۶ قسم ثانی ۱۲
ف۲۷ منسی ۱۲
ف۲۸ اسباب ۱۲
ف۲۹ ۱۲
ف۳۰ ترتيب ۱۲
ف۳۱ يا خير ۱۲

اگر اسباب سجدهٔ سهو متعدد باشد اولی ترتیب است در سجدهٔ سهو آن بملاحظهٔ ترتیب اسباب و واجب نیست پس اگر اول کلام بیجا صادر(ف۱) شده و بعد سجدهٔ فراموش کرده و بعد تشهد را و بعد سلام بیجا گفته و بعد شک درمیان چهار و پنج نموده همین ترتیب سجده سهو را بجا آورد بهتر است هرچند جائز است که از آخر سر گیرد(ف۲) س در صورت فراموشی سجده یا تشهد یا صلوات(ف۳) و تذکر(ف۴) بعد از محل(ف۵) اگر بعد از سلام حدث(ف۶) صادر شود سجده سهو و اعاده(ف۷) نماز لازم است یا نه ج احتیاط در اتیان(ف۸) بان قبل از طهارت(ف۹) و بعد از طهارت و اعاده نماز حاصل میشود هرچند ظاهر بطلان(ف۱۰) است مراعاة للجزئیة(ف۱۱) کما یدل علی مراعاة الجزئیة الفوریة والقبلة والطهارة ونحوها فکان الحدث وقع فی الصلوة(ف۱۲) ودعوی ان السلام قد اخرج عن الصلوة محل مناقشه(ف۱۳) نتبصر س اگر حدثی بعد از سلام صادر شود آیا وضوء از برای سجده سهو لازم است یا نه و همچنین سائر شرائط(ف۱۴) نماز دران معتبر است یا نه ج مراعات شرائط صلوة در سجده سهو راه نجات است س در قضاء سجده منسیه(ف۱۵) و تشهد و صلوات بر محمد و آل محمد صلعم که فراموش شده باشد طهارت و جمیع شرائط معتبره در نماز معتبر است یا نه ج معتبر است والله العالم س درمیان دو سجدهٔ سهو نشستن و درنگ کردن واجب است یا نه ج واجب است بفتوای جماعتی لکن بقصد قربت(ف۱۶) بجا آوردن بهتر است س اگر کسی عمداً(ف۱۷) تاخیر(ف۱۸) کند سجدهٔ سهو را ساقط میشود سجدهٔ سهو یا نه ج سجدهٔ سهو ساقط نمیشود س طریقه سجدهٔ سهو و شرائط آنرا بفرمایند ج بعد از سلام نماز باید تشخیص(ف۱۹) نماید آنچه را که برای او سجدهٔ سهو میخواهد بکند پس اگر سجده سهو برای سجده یا تشهد فراموش شده باشد اول قضا نماید آنرا بعد ازان نیت سجده سهو نماید و احتیاطاً تکبیر(ف۲۰) بگوید و بسجده رود و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ و سر بردارد و بآرام بنشیند و تشهد

ف۱ صادر جاری ۱۲
ف۲ سر گیرد یعنی شروع کند ۱۲
ف۳ صلوات یعنی اللهم صل علی محمد و آل محمد که بعد تشهد میخوانند
ف۴ تذکر یاد آوردن ۱۲
ف۵ بعد از محل یعنی بعد رفتن در فعل دیگر ۱۲
ف۶ حدث بی وضو گردیدن ۱۲
ف۷ اعاده از سر نو کردن ۱۲
ف۸ اتیان آمدن ۱۲
ف۹ طهارت یعنی وضو و غسل ۱۲
ف۱۰ بطلان باطل شدن ۱۲
ف۱۱ مراعات للجزئیة یعنی بلحاظ جزء بودن ۱۲
ف۱۲ صلوة نماز ۱۲
ف۱۳ مناقشه نزاع ۱۲
ف۱۴ شرائط جمع شرط ۱۲
ف۱۵ منسیه فراموش شده ۱۲
ف۱۶ قصد قربت یعنی نیت قربت بدون تعرض وجوب و استحباب ۱۲
ف۱۷ عمداً از قصد ۱۲
ف۱۸ تاخیر دیر ۱۲

طریق بجا آوردن سجدهٔ سهو

ف۱۹ تشخیص یعنی جدا کردن ۱۲
ف۲۰ تکبیر یعنی الله اکبر ۱۲



در جمیع اینها راه نجات است هرچند حکم به تفصیل محتاج به تطویل است

خفیف بخواند باین نحو که اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس یکی از دو سلام واجب را بگوید و معتبر است در این دو سجده استقبال و طهارت و سائر آن چیزها که در نماز معتبر است و احتیاط لازم است که فوراً بجا آرد و اگر فراموش کرد هر وقت بخاطر آید بجا آرد **س** لا سهو فی سهو را بیان فرمایند **ج** این اوراق گنجایش حدیث لا سهو فی سهو را ندارد و فائده نیز ندارد بجهت اینکه معنی حدیث بکار مقلد نمیآید اگر میخواهی تفصیل را مطلع شوی اولاً بفقه استدلالی ما که در خلل شرائع نوشتیم رجوع کن و ثانیاً بجواهر الکلام شیخ استاد ثالثاً باربعین مجلسی که اربعین خوبی نوشت از جمله این حدیث است و تقدیم فقه استدلالی ما بر جواهر بجهت اوضحیت آنست چنانچه تقدیم جواهر باربعین مجلسی بجهت این نکته متانت آن میباشد و الا مجلسی اقدم و اشرف میباشد **س** در اثناء نماز اگر حدث اکبر یا اصغر صادر شود یا سکوت طویل بنوعی که ماحی صورت صلوة باشد واقع شود عمداً یا سهواً اختیاراً یا اضطراراً و در همان حال نماز را تمام کند نماز چه صورت دارد **ج** در همه این صور نماز باطل است چنانچه در مقارنات ذکر شد **س** در نماز اگر فعل کثیر منافی نماز از مصلی صادر شود یا دست بسته نماز کند در غیر حال تقیه یا بدون تقیه بعد از حمد آمین بگوید یا منحرف شود از قبله یا خنده کند یا قهقهه یا گریه نماید از برای میت خواه بجهت فوت امور دنیوی یا آه و ناله نماید چه عمد چه در حال سهو نماز صحیح است یا باطل **ج** در جمیع اینها اعاده نماز لازم است اگر عمداً و اختیاراً و در غیر حال تقیه واقع شد و اگر از روی سهو یا نسیان یا در تقیه واقع شد در نماز **س** پُف نمودن در نماز و تکلم کردن بکلام انسانی که خلل بنماز نداشته باشد چه صورت دارد **ج** اعاده احوط است اگر عمداً باشد و سهواً نه **س** آه و ناله که مولد حرف باشد در نماز حرام و مبطل نماز است یا نه **ج** مبطل نماز نیست بجهت آنکه مشتبه بحرف است نه حرف [illegible]

از خوف خدا یا بر حال جناب سید الشهدا علیه السلام در نماز جائز است یا نه ج بلی جائز است س بکار بی صدا در نماز اگر برای امور دنیا باشد جائز است یا نه ج جائز نیست س اگر کسی در نماز باشد و والدین یا نبی صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین او را صدا بزنند آیا جواب واجب ست یا حرام و بر فرض وجوب نماز صحیح است یا باطل ج بسم الله وله الحمد در شرح اردبیلی علیه الرحمه مسئله تکلم بحرفین نقل نموده است از منتهی اجماع بر بطلان آن را هر چند واجب باشد بجهت حفظ نفس محترم از آب و آتش و چاه و اجابت نبی صلی الله علیه و آله و فی الموجز ایضا صرح بالبطلان وان وجب اجابته و فی بعض حواشیه انه لو ناداه النبی صلی الله علیه و آله وجب ان یقول لبیك یا رسول الله صلی الله علیه و آله و یبطل صلوته و فی قواعد الشهید فی مسئلة حقوق الوالدین نقل فرعا عن بعض العلماء ان النافلة یجوز قطعها لما صح عن النبی صلی الله علیه و آله ان جریحا کان فی صومعة فنادته امه فقال جریح اللهم امی و صلوتی فنادته امه فقال اللهم امی و صلوتی فقالت لا تموت حتی تری وجه المومسات کما فی نسختنا او وجه المومسات من المومس والمومس ای الفاجر فالمومسات ای الفاجرات و علی الاول معناه ان لا تموت حتی تشیب و تدخل فی جملة غیر اولی الاربة من الرجال و کیفما کان فقد روی فی بعض الاخبار ان النبی صلی الله علیه و آله قال لو کان جریح فقیها لعلم ان طاعة الام افضل من الصلوة وانت خبیر بان الاشکال فی هذا الخبر من جهة عدم معلومیة متنه و عتبه کلام فی الصلوة بقوله اللهم امی و صلوتی اللهم الا ان یدعی خروج التکلم مع الله من کلام الآدمی و لذا قال اللهم امی و صلوتی و من جهة ان خصوصیة النافلة لا دلیل علی ظهورها من الروایة و من جهة ان التعلیل جار فی حق الاب والمولی و نحوهما من واجب الاطاعة و قد اشکل الاردبیلی علیه الرحمة فی وجوب اجابة نداء النبی صلی الله علیه و آله بما یبطل مع امکان افهام الجواب بما لا یبطل و عدم معلومیة علم النبی صلی الله علیه و آله بان المنادی فی الصلوة

ف ۱ امور صحیح امر یعنی بحکمی ۱۲
ف ۲ تکلم بحرفین یعنی سخن کردن بدو حرف ۱۲
ف ۳ منتهی نام کتاب ۱۲
ف ۴ بطلان باطل شدن
ف ۵ حفظ نگاهداشت و حفاظت ۱۲
ف ۶ نفس محترم یعنی جان مومن ۱۲
ف ۷ اجابت جواب دادن ۱۲
ف ۸ موجز نام کتاب ۱۲
ف ۹ قواعد نام کتاب ۱۲
ف ۱۰ نافله نماز مستحب ۱۲
ف ۱۱ صومعه عبادتخانه ۱۲
ف ۱۲ ام بضم مادر ۱۲
ف ۱۳ وجه رو ۱۲
ف ۱۴ نسخه یعنی کتاب ۱۲
ف ۱۵ فاجر یعنی فاسق ۱۲
ف ۱۶ غیر اولی الاربة یعنی بی فهم و عقل و اربه یعنی عقل و فهم ۱۲
ف ۱۷ رجال مردان ۱۲
ف ۱۸ اخبار احادیث ۱۲
ف ۱۹ خبیر آگاه ۱۲
ف ۲۰ اب پدر و مولی آقا و مالک کنیز و غلام ۱۲
ف ۲۱ افهام فهمانیدن ۱۲
ف ۲۲ منادی ندا کننده ۱۲

نقال الامر دلیلی و فی وجوب جوابه صلی الله علیه تامل اذ دلالة قوله تعالی استجیبوا الله والرسول اذا دعاکم علی وجوب جوابه صلی الله علیه واله بما یبطلها بحیث یشتمل کون المدعو فی الصلوة خصوصا مع عدم علمه صلی الله علیه واله بذلك غیر ظاهر بعد ثبوت تحریم قطع الصلوة والتزام البطلان به بعد ندائه مطلقا وفی الوسائل فی باب حکم لبیك فی نوافض الصلوة نقل روایت فارقة بین الاب والام بانه فی نداء الام یقول لبیك وفی نداء الاب یسبح وحمله مرة علی النافلة او علی الدعاء والکل کما تری لا یوجب الفرق بین الام والاب مع انه لم یثبت وجوب الاجابة فی النداء لانه من حقوق الاخوة الظاهرة فی الاستحباب

س در نماز بعض اذکار مستحب را خواندن و بعض را ترك کردن مثلا دو مرتبه تسبیحات اربعه خواندن و دو مرتبه تسبیح کبری در رکوع و سجود خواندن جایز است یا نه ج جایز است ومانعی ندارد اگر قصد استحباب در خصوص آن کیفیت نکند والله العالم

در نماز شب وغیر آن

س وقت نماز شب چه وقت میباشد ج وقت نماز شب از نصف شب تا طلوع صبح صادق میباشد س وقت فضیلت نماز شب کدام است ج وقتهای که از برای نماز شب از نصف شب تا طلوع صبح فرض میشود هر وقتیکه بصبح نزدیك تر است افضل است از وقتیکه بصبح دورتر است س نماز شب چند رکعت است و بچه طور باید بجا آورد ج نماز شب هشت رکعت است و بعد از آن دو رکعت شفع و بعد از شفع یك رکعت وتر است و بعد از وتر دو رکعت فجر است پس مجموع سیزده رکعت میشود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام قبل از نماز شب دو رکعت نماز بجا میآوردند در رکعت اولی بعد از حمد سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد حمد سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند و بعد شروع بنماز شب میفرمودند پس مناسب نیست که این دو رکعت را نیز

فائده نوافل یومیه

قبل از شروع بنماز شب بجا آورد واما کیفیت نماز شب پس قبل از آن باین طریق است که هشت
رکعت را بچهار دو رکعتی که هر دو رکعت بیك سلام مثل نماز صبح بجا آورد بی سوره و بی قنوت
وبعد از ان دو رکعت نماز شفع قصد کند بیك سلام آن هم بی قنوت ویك رکعت نماز وتر
آن هم بی قنوت وبی سوره واین اقل درجه نماز شب ست واگر بهتر از همه بخواند در هریك از
رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخواند وچهار رکعت آنرا بطور نماز جعفر بخواند
ودو رکعت آنرا در رکعت اول سوره تبارك بخواند ودر رکعت دوم هل اتی ودر هریك از
شفع و وتر قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقنوت در
شفع خلافست واقوی ثبوت است واحوط سقوط[ف۱]است ودر وتر سه وظیفه[ف۳] در قنوت
دارد یکی استغفار بهفتاد مرتبه بهر لفظ که خواهد بگوید بعد از ان هفت مرتبه بگوید
هٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ وبعد از ان سی صد[ف۴] مرتبه اَلْعَفْوَ وبعد از ان دعاء
چهل مؤمن وبعضی از علماء مقدم داشته اند دعاء چهل مومن را بران دو وظیفه[ف۵]
ولکن چون آن دو وظیفه منصوص[ف۶] است اولی تقدیم[ف۷] میباشد وتقدیم وتاخیر[ف۸] وتوسط[ف۹]
همه خوبست وشرط نیست که یك دست را که دست چپ باشد بدعا بلند کند بلکه اگر
هیچ دست را بلند نکند یا دست راست را یا هر دو دست را وبتواند که ضبط[ف۱۰] عدد بکند
ضرر ندارد وزیاده بر عدد استغفار والعفو ودعاء چهل مؤمن ضرر ندارد واگر بعد[ف۱۱]
وسط اوعا از شب بخواهد (بخواند) در رکعت اول بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند ودر
رکعت دوم قل هو الله احد ودر هر شش رکعت باقی بعد از حمد هر سوره که میخواهد
بخواند ومستحب است در وقتیکه وسعت[ف۱۲] وقت داشته باشد خواندن سوره های
دراز چون انعام وکهف[ف۱۳] ومستحب[ف۱۴] است بجهر[ف۱۵] خواندن قراءت[ف۱۶] واگر شك کند مخیر[ف۱۷]ست
در بنای باقل یا اکثر[ف۱۸] وبنای اقل افضل است واین در وقتی است که شك در خود رکعات
باشد واما اگر شك کند که نماز شب کرده یا نکرده ووقت باقی باشد بنا را بر نکردن بگذارد
واگر شك بکند که دو رکعت کرده یا چهار رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت یا
با شفع یا وتر یا نه بنا را بر اقل بگذارد وشفع و وتر را مقدم بر نماز شب نکند ودر

ف۱ — اقل رکعت ۱۲
ف۲ — سقوط ساقط است ۱۲
ف۳ — وظیفه یعنی معین ۱۲
ف۴ — سی صد یعنی سیصد
ف۵ — دو وظیفه یعنی هذا مقام العائذ والعفو ۱۲
ف۶ — منصوص یعنی نص کرده شده یعنی ظاهر حدیث دارد ۱۲
ف۷ — مقدم میباشد یعنی آن دو وظیفه مقدم میباشد ۱۲
ف۸ — تقدیم و تاخیر یعنی اول و بعد ۱۲
ف۹ — توسط یعنی در میان ۱۲
ف۱۰ — ضبط یعنی نگاه داشتن ۱۲
ف۱۱ — ... یعنی وسط ... دعاء و وسط ... شب
ف۱۲ — وسعت ۱۲
ف۱۳ — انعام و کهف یعنی سوره انعام و سوره کهف ۱۲
ف۱۴ — مستحب سنت ۱۲
ف۱۵ — جهر بلند خواندن ۱۲
ف۱۶ — قراءت یعنی حمد و سوره ها ۱۲
ف۱۷ — مخیر صاحب اختیار ۱۲
ف۱۸ — اقل و اکثر یعنی کم و زیاد ۱۲

بر مقدم بر شفع نکند و کسیکه نماز قضا از خود یا غیر بالجاره یا غیر آن داشته باشد
جائز است که نماز شب و سائر نوافل را بکند و جائز است که نماز شب و سائر نوافل را
نشسته بخواند هر چند عذر نداشته باشد و اگر سوره بخواند آخر آیه از سوره را یا قدری
از سوره را در حال قیام بخواند و بعد از آن رکوع کند قائماً که خداوند منان ثواب نماز
ایستاده را باو کرامت میکند و اگر سوره نخواند رکوع را قائماً بعمل آورد بجهت تحصیل
این ثواب و اگر همه را نشسته بخواند بهتر آنست که شانزده رکعت بخواند عوض هشت
رکعت از نماز شب که هر دو رکعت را بجای یک رکعت ایستاده قرار دهد و برای شفع
چهار رکعت بجا آورد و برای وتر دو رکعت نماز نشسته بعمل آورد که مجموع نماز شب
بست و دو رکعت میشود **س** بیان فرمایند که مسافر نماز شب را میتواند
که بجا آورد یا نه و در فرض اول هرگاه مسافر بداند که بعد از نصف شب کوچ خواهد
کرد یا بسبب خستگی و تعب سفر بیدار نخواهد شد میشود که نماز شب را قبل از
نصف شب بخواند و همچنین در حضر هرگاه بداند که بعد از نصف شب بیدار
نخواهد شد یا عسر و حرج است قبل از نصف شب میتواند بخواند یا نه **ج**
بدانکه نماز شب سه حکم دارد تقدیم و اداء و قضا اما اول در حق جوان و پیرمرد
و سائر ذوی الاعذار که جائز است که پیش از نصف شب بخوانند و اما دوم پس
اتیان آنست بعد از نصف شب که از اول مغرب حساب شود و بین طلوعین
خارج باشد تا طلوع صبح صادق که هر وقت که خواهد و تقسیم هم جائز که چهار
رکعت را در اول نصف شب بجا آورد و چهار رکعت آن در اواسط و شفع و وتر را
وقت صبح کاذب و ثالث قضا است و این افضل از تقدیم است **س** ترک سوره
در نماز مستحبی اختیاراً جائز است و همچنین نشسته نماز کردن یا نه **ج** بلی جائز است
س در نوافل خواندن سوره عزائم جائز است یا نه **ج** بلی جائز است و در
جائیکه سجده واجب است باید سجده نماید و از سجده راست بایستد پس اگر
از حمد و سوره چیزی باقی است بخواند باقیمانده را و همچنین اگر در نماز نافله باشد

ف ۱ بالجاره یعنی باجرت ۱۲
ف ۲ نوافل یعنی نمازهای سنتی ۱۲
ف ۳ قیام ایستادن ۱۲
ف ۴ قائماً یعنی ایستاده
ف ۵ فرض اول یعنی میتواند
بجا آرد ۱۲
ف ۶ تعب مشقت ۱۲
ف ۷ حضر یعنی مسافرت
ف ۸ عسر و حرج دشواری و مشقت ۱۲
ف ۹ تقدیم یعنی بیشتر از وقت
ف ۱۰ ذوی الاعذار صاحبان عذر
ف ۱۱ طلوعین طلوع صبح کاذب
و طلوع صبح صادق ۱۲
ف ۱۲ خارج یعنی بیرون ۱۲
ف ۱۳ اواسط جمع وسط یعنی در میان ۱۲
ف ۱۴ ثالث یعنی حکم سوم ۱۲
ف ۱۵ تقدیم یعنی قبل از
نصف شب بجا آوردن ۱۲
ف ۱۶ نوافل نمازهای سنتی ۱۲
ف ۱۷ سوره عزائم آنجا سوره است که سجده در آن
واجب است حم سجده و
و النجم سوره سجده اقرا باسم ۱۲
ف ۱۸ نافله یعنی سنت ۱۲



واستماع سوره عزائم بکند واجب است که سجده نماید واگر آخر سوره باشد مستحب است
اعاده حمد یا اینکه از قراءت برکوع رود ضرر ندارد **س** در نوافل سوره کوچک
خواندن بهتر است یا سوره بزرگ **ج** اگر مراد از نوافل مطلق نماز مستحبی است پس
آن یا نوافل یومیه یا غیر آن اما نوافل یومیه پس در نهاریه از آن مستحب است خواندن
سوره های کوچک چون قل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون واقتصار باقل
افضل است مگر آنکه مستحب است چنانچه بعضی فرموده اند در هفت موضع خواندن
قل یا ایها الکافرون وتوحید است اول در دو رکعت اول از هشت رکعت نماز شب
دوم در دو رکعت نافله صبح پیش از صبح سوم در فریضه صبح اذا اصبحت بها وتفسیر شده
این عبارت باینکه ظلمت شب زائل شود وصبح زیاد روشن شود چهارم در دو رکعت
نماز نافله زوال پنجم در دو رکعت نافله مغرب ششم وهفتم در دو رکعت طواف واحرام
واختلاف است در تقدیم سوره توحید یا سوره جحد بحسب روایات و فتاوی وعمل
بهمه خوب است ودر لیلیه از نوافل یومیه مستحب است خواندن سوره های دراز
چون انعام وکهف وانبیا وحم ومانند آن ها در وقتی که زمان وسعت خواندن
اینها را داشته باشد واگر صبح نزدیک باشد باید که اختیار سوره نماید که خواندن
از وقت خارج نشود واما نوافل غیر یومیه پس اگر موظفی دارد بهمان باید عمل شود
واگر موظفی ندارد مثل نافله مبتدءه که شخص دو رکعت نماز میکند بقصد اینکه
نماز مستحب است پس مخیر است مابین سوره کوچک وسوره دراز هر چند اختیار
خواندن سوره انا انزلناه وقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون واذا جاء و
قل اعوذ اگرچه سوره های کوچک اند خالی از رجحان نیست **س** تکرار وتعدد
سوره در نوافل خوب است یا نه **ج** اگر بقصد خصوصیت ورود از شرع نخواند بلکه
بقصد آنکه قرآن است وخواندن قرآن در نماز مستحب است بخواند در هر نافله که
باشد خوب است وعیبی ندارد واگر بقصد خصوصیت ورود مکرر ومتعدد بخواند
جائز نیست مگر در جائیکه مکرر ومتعدد وارد شده باشد چون رکعت اول ودوم

ف۱ اعاده از سر گرفتن ۱۲
ف۲ قراءت خواندن حمد وسوره هر
ف۳ مطلق نماز یعنی هر نماز بلا قید ۱۲
ف۴ یومیه یعنی نمازهائیکه در پنجگانه ۱۲
ف۵ نهاریه یعنی روزه خوانده میشود ۱۲
ف۶ اقتصار یعنی اختصار واقل یعنی سوره قل هو الله ۱۲
ف۷ ظلمت تاریکی ۱۲
ف۸ نافله زوال یعنی نافله ظهر ۱۲
ف۹ طواف خانه کعبه در احرام حج وعمره ۱۲ احرام بستن بجهت حج وعمره ۱۲
ف۱۰ تقدیم اول بعمل آوردن ۱۲
ف۱۱ سوره توحید یعنی قل هو الله احد ۱۲
ف۱۲ سوره جحد یعنی قل یا ایها الکافرون ۱۲
ف۱۳ روایات جمع روایت ۱۲
ف۱۴ فتاوی جمع فتوی ۱۲ یعنی احادیث ۱۲
ف۱۵ لیلیه یعنی نمازهائیکه در شب خوانده میشود ۱۲
ف۱۶ نوافل یومیه یعنی نمازهای مستحب یومیه وغیره ۱۲ مثل نماز شب
ف۱۷ وسعت گنجایش ۱۲
ف۱۸ خارج بیرون ۱۲
ف۱۹ نوافل نمازهای مستحب
ف۲۰ موظف یعنی سوره معینه ومخصوص ۱۲
ف۲۱ نافله مبتدءه یعنی نمازیکه از عموما شرع موقت بوقت خاص نباشد ۱۲
ف۲۲ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۲۳ مخیر صاحب اختیار ۱۲
ف۲۴ مابین درمیان ۱۲
ف۲۵ رجحان راجح بودن یعنی خوب بودن ۱۲
ف۲۶ تکرار چند بار تعدد چند ۱۲
ف۲۷ ورود یعنی رسیده ۱۲
ف۲۸ نافله نماز مستحب ۱۲
ف۲۹ مکرر چند بار متعدد چند ۱۲

از هشت رکعت نماز شب که مستحب است خواندن سی مرتبه سوره قل هو الله احد

س نماز مستحبی را جهر بخواند یا با اخفات یا اینکه در شب نماز مستحبی را جهر بخواند و در روز با اخفات ج جهر و اخفات در غیر یومیه نیست و لکن مستحب است هر نمازیکه در روز میخواند با اخفات بخواند و هر نمازیکه در شب میخواند بجهر بخواند والله العالم س بیان فرمایند که در نماز مستحب استقبال و استقرار و طمأنینه و طهارت از حدث و خبث و پاک بودن ما یصح السجود علیه و غصبی نبودن لباس و مکان مصلی مثل نماز واجب ضرور است یا نه ج بسم الله و له الحمد همه مذکورات شرط است الا طمأنینت و استقرار و قبله س چه میفرمایند در اینکه کسیکه نماز قضا در ذمه دارد جائز است که نافله بخواند یا نه ج بسم الله و له الحمد با وجود بودن نماز قضا جائز است نافله گذاردن و احوط تاخیر نافله از قضاء واجب است و در صورتیکه قضاء زیاد در ذمه داشته باشد جمع کردن ما بین قضا و نافله باینکه مقداری از نماز قضا اولاً بجا آورد بهتر است از اقتصار بنافله س در حال خوفکه نماز قصر است نافله مقصوره ساقط است یا نه ج بسم الله و له الحمد بلی ساقط است و در شرح لمعه نیز تصریح به سقوط نافله مقصوره کرده چه قصر بسفر باشد یا خوف و اگر هر دو باشد بطریق اولی ساقط است

در نماز عیدین

س نماز عیدین در زمان غیبت امام علیه السلام مستحب است یا نه و بدون خطبه نماز عیدین را بجماعت میتواند کرد یا خیر ج بلی مستحب است و بدون خطبه نیز جائز است س در کتاب نیرة العباد آن قبله در باب نماز عیدین قبلی فرموده اند که واجب است و باز بر استفتاء دستخط فرموده اند که مستحب است این منافی فتوی میباشد آیا از رای سابق عدول فرموده اند ج شریک در این تعبیر بسیار دارم و توجیهش آنست که عیدین باجتماع شرائط واجب است و بی اجتماع مستحب است یا آنکه در اعصار نبی و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم واجب و در عصر ما مستحب است والله العالم

ف ۱ جهر یعنی بلند خواندن واخفات آهسته خواندن ۱۲
ف ۲ غیر یومیه یعنی غیر نماز پنجگانه ۱۲
ف ۳ استقبال یعنی قبله رو بودن واستقرار یعنی قرار گرفتن اعضا وطمأنینت آرام وساکن ماندن ۱۲
ف ۴ حدث موجب غسل ووضو ۱۲
ف ۵ خبث نجاست ۱۲
ف ۶ ما یصح السجود علیه یعنی چیزی که سجده بر آن صحیح باشد ۱۲
ف ۷ مصلی یعنی جای نماز گزاردن ۱۲
ف ۸ مذکورات یعنی آنچه ذکر کرده شد ۱۲
ف ۹ تاخیر یعنی آخر کردن ۱۲
ف ۱۰ نافله نماز مستحب ۱۲
ف ۱۱ اقتصار یعنی اکتفا کردن ۱۲
ف ۱۲ نافله مقصوره یعنی نافله ظهر وعصر وعشا
در نماز عیدین
ف ۱۳ قصر چهار رکعتی را دو رکعت خواندن ۱۲
ف ۱۴ مستحب است ۱۲
ف ۱۵ منافی یعنی نقض کننده ۱۲
ف ۱۶ عدول برگشتن ۱۲
ف ۱۷ شریک یعنی شریک بودن علما ۱۲
ف ۱۸ در این تعبیر یعنی در این عبارت که گفتم ۱۲
ف ۱۹ عیدین یعنی نماز عید فطر و عید اضحی ۱۲
ف ۲۰ اعصار جمع عصر یعنی زمانه ۱۲



س نماز عیدین درین زمان بالجماعت واجبست یا مستحب اگر مستحب
است پس چرا در رسالهٔ زینة العباد آنقبله واجب نوشتند ج عذرش را نوشتم
که دو چیز است یکی آنکه وجوب در عصر نبی صلی الله علیه و آله و استحباب در عصر ما
میباشد یا آنکه با اجتماع شرائط واجبست و با عدم اجتماع مستحبست و این
عبارت در غالب کلمات علماء است این ایراد اختصاص بما ندارد و جواب واضح
است که مراد واجب بالاصل بوده نه واجب دائمی

در نماز جمعه

س نماز جمعه واجب عینی است یا نه ج واجب تخییری میباشد که مکلف
مخیر است بین نماز ظهر و نماز جمعه علی الاقوی هرچند واجب عینی بودن خالی
از قوت نمیباشد والله العالم س آیا در امام جماعت نماز جمعه اجتهاد شرطست
یا آنکه عدالت کافی است ج عدالت کافی است علی الاقوی والله العالم س
آیا شرط است در نماز جمعه که خطیب خود قدرت بر انشاء خطبه داشته باشد
یا آنکه حفظ خطب از کتب و قرائتش کافی میباشد ج حفظ از کتب و قرائتش
کافی است والله العالم س آیا در نماز جمعه جماعت شرط است یا نه ج شرطست
بخلاف نماز عیدین که جماعت شرط صحتش نیست والله العالم س در نماز
جمعه اقامت باید گفت یا نه ج اقامت باید گفت والله العالم س در بین
یك فرسخ اگر دو امام نماز جمعه را جماعت بجا آورند یکی بعد دیگری یا هردو بیك
وقت با وجود علم نزد آنجناب هردو نماز صحیح است یا یکی صحیح و دیگری باطل
و هردو امام را با وجود این عمل عادل میتوان دانست یا خیر بینوا توجروا ج
نماز اول صحیح و ثانی باطل و اگر هردو بیك وقت و بریك دفعه شروع بنماز نمایند
نه بخطبه باین نحو که تکبیرة الاحرام هردو بیك دفعه واقع شود هردو باطل الا
هرکدام که تکبیرة الاحرام او اول باشد نماز آن صحیح است و عدالت هیچیك نمیرود
بجهت آنکه هریك ازین دو امام میخواهند و قت نماز را بجا آرند و اگر بر تقدیر
علم بوقوع جماعت اولی جماعت ثانیه نمود باز هم عدالت این نمیرود که شاید



امام ثانی امام اول را عادل ندانسته باشد و فاضل قمی اعلی الله مقامه در مثل این
سوال مطالب خوبی فرموده اول آنکه بسیار دور است که چنین دو نفر عادل باشند
جهت اینکه هر دو مامورند باینکه جدا جدا نکنند و اینکه هر دو یکی شوند و هم یکی
اقتدا کنند یا دور شوند بقدر یك فرسخ و دوم آنکه هرچند اگر یکی قبل از دیگری
شروع کرده نماز او صحیح و دوم باطل لکن این سخن وقتی خوبست که مصلی بداند که دیگری
پیش کرده و اما هرگاه بداند که دیگری در این شهر میکند و آن هم بکند و از باب اتفاق نمازش
پیش واقع شود معلوم نیست که کافی باشد بلکه در صورت دانستن اینکه در شهر دیگری
نماز میکند با وجود علم بتسبقه هم اشکال دارد چون هر دو مامورند که یکی شوند یا آنکه
از هم دور شوند پس توان گفت که نماز اولی هم منهی عنه است و اما هرگاه دو نماز جمعه
شود و معلوم باشد که سبقتی واقع شده و معلوم نباشد که از کدام است باز نماز
هر باطل است انتهی ملخصاً فان اراد مجرد الاشکال واظهار الخیال فنعم ما قال و ان
اراد حقیقة الحال فالجواب عنه ان النهی اولاً غیر مسلم و ثانیاً انه غیر مفسد و کون العلم
بالتسبق شرطاً اول الکلام س ماموم نماز جمعه میخواند آیا شنیدن خطبتین
جمعه هم بر ایشان واجب است که بی استماع خطبتین نماز جمعه ناقص میماند یا نه ج
هرچند استماع خطبتین واجب است ولکن با عدم حضور و عدم استماع خطبتین
نماز جمعه از او ساقط نیست و اگر بکند بوجوب تخییری یا عینی ضرر ندارد والله العالم
س ماموم در نماز جمعه حاضر شد و شریك شد در رکعت ثانیه با امام برای
رکعت دوم چه کند آیا خود بخواند با سوره منافقین یا سوره قل هو الله و قطع نظر
از اینکه در رکعت ثانیه قهراً فرادی میشود پس میتواند که یك رکعت آخر نماز جمعه را فرادی
بخواند ج فرادی بخواند و رسیدن بر یك رکعت کافی است در جماعت نماز جمعه و سوره
منافقین و جمعه لازم نیست در نماز جمعه س نماز جمعه نزد آن قبله هرگاه وجوب
تخییری است پس هرگاه شرائط جماعت متحقق شود افضل اختیار نماز جمعه میباشد یا نه
ج افضل اختیار نماز جمعه میباشد و احوط جمع است با ظهر س جائیکه نماز جمعه

ف۱ دور یعنی بعید ۱۲
ف۲ مامورند یعنی مکلفند ۱۲
ف۳ اقتدا عقب امام جماعت نماز کردن ۱۲
ف۴ مصلی نماز کننده ۱۲
ف۵ پیش یعنی اول ۱۲ یعنی اول کرده ۱۲
ف۶ تسبقه پیش یعنی ضبع کرده
ف۷ منهی عنه یعنی منع کرده شده از آن ۱۲
ف۸ سبقتی یعنی پیشی ۱۲
ف۹ ملخصاً بجای خلاصه ۱۲
ف۱۰ نهی یعنی منع ۱۲ کلام
ف۱۱ غیر مسلم یعنی ثابت نیست ۱۲
ف۱۲ مفسد تباه کننده ۱۲
ف۱۳ سبق پیشی ۱۲
ف۱۴ اول الکلام یعنی تکبیرة الاحرام ۱۲
ف۱۵ ماموم کسیکه پشت سر امام نماز بخواند ۱۲
ف۱۶ خطبتین یعنی دو خطبه ۱۲
ف۱۷ استماع شنیدن ۱۲
ف۱۸ ناقص ناتمام ۱۲
ف۱۹ حضور حاضر بودن ۱۲
ف۲۰ تخییر اختیار کردن ۱۲
ف۲۱ ثانیه دوم ۱۲
ف۲۲ قهراً یعنی خود بخود ۱۲
ف۲۳ فرادی علیحده علیحده بی قصد اقتدا ۱۲
ف۲۴ آخر یعنی دیگر ۱۲
ف۲۵ جمعه یعنی سوره جمعه ۱۲
ف۲۶ واجب تخییری یعنی خواه ظهر بخواند خواه جمعه ۱۲
ف۲۷ متحقق یعنی ثابت و موجود ۱۲
ف۲۸ جمع است یعنی جمعه و ظهر هر دو بخواند ۱۲



بر یا شده باشد بعضی ز اهل آنجا با وجود علم بعدالت امام بلحاظ اینکه نماز جمعه واجب تخییری است در نماز جمعه حاضر نشده باشند و در خانه خود نماز ظهر فرادی[ف۱] کرده باشند جائز است یا نه و یا عاصی[ف۲] میشوند بینوا توجروا **ج** جائز است و عاصی نمیباشند

س مسافر اگر در شهری وارد شود که نماز جمعه دران میشود و قصد اقامت[ف۳] نه نماید آیا جائز است او را که نماز جمعه در مسافرت بخواند یا نه **ج** سفر بمکانیکه نماز جمعه میشود ضرر ندارد و بعد از قول بوجوب تخییری نماز جمعه ضرر ندارد از مسافر

س هرگاه که نماز جمعه واجب تخییری است پس اگر بعد از نماز جمعه نماز ظهر را فرادی نخواند مشغول الذمه[ف۵] میباشد یا نه بینوا توجروا **ج** مشغول الذمه نیست هر چند احتیاط در بجا آوردن نماز ظهر میباشد بفرادی یا جماعت والله العالم **س** آیا نماز جمعه مع خطبتین بمنزله چهار رکعت عوض ظهر میباشد یا نه و در صورت اولی[ف۶] اگر پیشنمازی مسافر وارد بلدی[ف۷] شود و نیت اقامت دران بلد نه نماید و مردم آن بلد او را تکلیف اقامت نماز جمعه بکنند آیا میتواند پیشنماز مذکور نماز جمعه را بخواند وخطبتین[ف۸] هم بخواند یا بدون خطبتین و بعد از نماز جمعه ضرور است او را که نماز ظهر هم فرادی قصراً[ف۹] بجا آورد یا نه بینوا اجرکم علی الله **ج** ضرر ندارد از مسافر که با خطبتین بخواند و توهم سقوط[ف۱۰] خطبتین از جهت آنکه خطبتین متقدمین[ف۱۱] بمنزله رکعتین[ف۱۲] است و آن از مسافر ساقط است بیجا است **س** بیان فرمایند که در جماعت نماز جمعه یا عیدین[ف۱۳] اقل[ف۱۴] اعداد ماموم[ف۱۵] چه قدر باید که جماعت متحقق[ف۱۶] شود **ج** جمعه مشروط[ف۱۷] است بپنج یا هفت نفر و در جماعت دیگر از نمازها هیچ عدد شرط نیست والله العالم **س** وقت مختص[ف۱۸] نماز جمعه کدام است که بعد از ان نماز جمعه نباید خواند و نماز جمعه مختص به پشت سر[ف۱۹] مجتهد جامع الشرائط[ف۲۰] است یا پشت سر هر امام عادل میتوان خواند **ج** آنچه از غالب الاخبار[ف۲۱] دیدم وقت نماز جمعه ساعتی از زوال[ف۲۲] است و اگر سایه شاخص[ف۲۳] مثل شاخص شده بعد از آن نماز جمعه نکند و خبر[ف۲۴] ساعة من الزوال انصافاً مجمل[ف۲۵] است و کسیکه جمع کند[ف۲۶] ما بین نماز ظهر فرد جمعه

ف۱ فرادی یعنی تنها ۱۲
ف۲ عاصی گنهگار ۱۲
ف۳ اقامت یعنی ماندن ده روز ۱۲
ف۴ سفر یعنی مسافرت ۱۲ ای قصد اقامت نکردن ۱۲
ف۵ مشغول الذمه یعنی مدیون ۱۲
ف۶ صورت اولی یعنی مع خطبتین ۱۲
ف۷ بلد شهر ۱۲
ف۸ خطبتین هر دو خطبه ۱۲
ف۹ قصراً یعنی دو رکعت بجای چهار رکعت ۱۲
ف۱۰ سقوط ساقط شدن ۱۲
ف۱۱ خطبتین متقدمین یعنی خطبه که اول از نماز جمعه خوانده میشود ۱۲
ف۱۲ رکعتین دو رکعت ۱۲
ف۱۳ عیدین یعنی عید فطر و عید الضحی ۱۲
ف۱۴ اقل کمتر و اعداد عددها ۱۲
ف۱۵ ماموم کسیکه با امام جماعت نماز بخواند ۱۲
ف۱۶ متحقق ثابت ۱۲
ف۱۷ مشروط شرط کرده شده ۱۲
ف۱۸ مختص یعنی خاص ۱۲
ف۱۹ پشت سر یعنی عقب ۱۲
ف۲۰ جامع الشرائط کسیکه در وی همه شرائط اجتهاد و تقلید است ۱۲
ف۲۱ غالب الاخبار یعنی اکثر احادیث ۱۲
ف۲۲ زوال یعنی زوال آفتاب ۱۲
ف۲۳ شاخص میل است که از ان زوال شمس دریافت کنند ۱۲
ف۲۴ خبر یعنی حدیث و ساعة من الزوال یعنی بعد یک ساعت از زوال ۱۲
ف۲۵ مجمل غیر مفصل ۱۲
ف۲۶ جمع کند ای جمعه و ظهر دو بخواند ۱۲



امرش سهل است واجتهاد شرط نیست در نماز جمعه بلکه عدالت و قدرت بر خطبه خواندن بعربیه هرچند بدون فصاحت و بلاغت باشد کافی است والله العالم

باب الصوم در ثبوت هلال

س رویت هلال چه طور ثابت میشود ج ثابت میشود بچند چیز اول بدیدن خود هلال را بایقین بهلال دوم بشیاع برویت ماه بحسب قول و عمل یا بیکی ازین دو هرچند کفار باشند و یا صغار باشند یا زن باشند سوم شهادت عادلین برویت خود چهارم بگذشتن سی روز از اول هر ماه پنجم بحکم حاکم شرع بشرط عدم قطع بخطا او چنانچه تفصیل همه این در رساله ذکر شد س علامات ثبوت رویت هلال را که بیان فرمودند آیا ازین علامات هلال در حق هر شخص ثابت میشود یا در حق شخص خاص ج از علامت اولی که دیدن بچشم خود باشد هلال را بایقین بهلال ثابت میشود در حق خود بیننده و بغیر آن در حق هم ثابت میشود س رویت هلال شرعا چه طور ثابت میشود که اول ماه رمضان روزه بگیرد یا اول شوال افطار کند بتصریح قلمی فرمایند واگر در جائی با وجود تفحص و تجسس بسیار بیست و نهم هیچ کس هلال را نه بیند خواه ابر باشد خواه ابر نباشد و بعد دو کس از غیر عادل اگرچه از جمله معتبرین و صادقین هم باشند بگویند که ما ماه را دیدیم باین صفت آیا یقین و ثبوت شرعی میشود که روزه بگیرد یا افطار کند ج در رساله بتفصیل ذکر شد و بغیر عادل ثابت نمیشود مگر آنکه از قراین قطع بقول مخبرین حاصل شود که درینوقت برای قاطع بخصوص جائز است افطار نه برای غیر قاطع والله العالم س اگر عدلین شهادت دهند بعلمیت هلال نه برویت هلال عند الشرع معتبر است یا نه ج خبر شهادت بعلمیت معتبر نیست در هلال علی الاشکال بلکه شهادت برویت معتبر است والله العالم س آیا ثابت میشود هلال بشهادت چهار زن عادله بجای دو مرد عادل یا نه ج خیر ثابت نمیشود بشهادت چهار زن عادله بلکه بشهادت یک مرد عادل و دو زن عادله نیز ثابت نمیشود والله العالم

س آیا ثابت میشود هلال بشهادت عدل واحد در حق احدی یا نه ج
ثابت نمیشود بشهادت عدل واحد علی الاقوی مگر در وقتیکه علم بالمرّه ممکن نباشد
مثل محبوس والله العالم س هرگاه کسی در زندان یا اسیر کفار باشد و هلال
رمضان بر او مشتبه باشد چه نماید ج هرگاه کسی در زندان و بخوان آن محبوس
باشد یا اسیر کفار باشد و هلال رمضان بر و مشتبه باشد اجتهاد و تفحص
کند و بمظنه از هر چه حاصل شود عمل کند علی الاحوط با عدم امکان علم هر چند عدم
لزوم مظنه و سقوط امر بصیام بر وجه اداء خالی از قوت نیست و آن ماهی را
که مظنه نمود باینکه ماه مبارک رمضان است روزه بگیرد و جمیع احکام رمضان
را از نماز عید و زکوة فطره و کفاره و بخوان آن را بر او جاری سازد بحسب ظاهر تا آنکه
واقع منکشف شود و اگر مظنه او برگشت بمظنون دوم عمل نماید و اگر اشتباه او
رفع نشد و مظنه نیز حاصل نشد مخیر است در اختیار هر ماهی که بخواهد و لکن
سال دیگر را نیز مطابق سال اول نماید که در میان شهر رمضان از سال اوّل
و شهر رمضان از سال دوم یازده ماه فاصله باشد تا اینکه یقین حاصل نشود
باینکه یکی از این دو ماه رمضان نمیباشد و جائز است اینکه بعد از اختیار ماهی
عدول از آن ماه کند و تمام نکند روزه آن ماه را و لکن لازم است ماه دیگر را
روزه بدارد از اوّل تا آخر اگر عدول نکند و الّا ماه سوم و هکذا و اگر بداند
که شهر رمضان نگذشت بلکه همین ماه است یا بعد میاید درین وقت
نیّت نماید باحتمال باینکه این شهر رمضان است و همچنین اگر بالمرّه نداند که
شهر رمضان گذشت یا که میآید یا همین ماه است و امّا اگر بداند شهر رمضان
موخر نیست یا گذشت یا همین وقت است به نیت ما فی الذمه روزه بگیرد نه
قصد ادا نماید و نه قصد قضا بجهت تکلیف بقضا بطور یقین نیست بجهت
آنکه شاید که ماه حاضر همین شهر رمضان باشد و قضا در او واقع نباشد
و تکلیف باداء بطور یقین نیز نمیباشد بجهت آنکه شاید ماه رمضان گذشته باشد

ف۱ عدل واحد یعنی یک عادل ۱۲
ف۲ احدی یعنی کسی ۱۲
ف۳ بالمرّه هرگز و همیشه ۱۲
ف۴ محبوس قیدی زندان ۱۲
ف۵ اسیر قیدی ۱۲
ف۶ مشتبه یعنی شبهه ناک ۱۲
ف۷ اجتهاد کوشش کردن در راه صواب جستن بدلیل از خود ۱۲
ف۸ تفحص جستجو ۱۲
ف۹ مظنه گمان ۱۲
ف۱۰ علم یقین ۱۲
ف۱۱ لزوم وجوب ۱۲
ف۱۲ سقوط ساقط شدن ۱۲
ف۱۳ امر یعنی حکم ۱۲
ف۱۴ صیام روزه ۱۲
ف۱۵ بروجه یعنی بطور ۱۲
ف۱۶ واقع حقیقت منکشف آشکار شده ۱۲ ظاهر ۱۲
ف۱۷ مظنون گمان کرده شده ۱۲
ف۱۸ اشتباه شبهه ۱۲
ف۱۹ رفع یعنی دفع ۱۲
ف۲۰ مخیر صاحب اختیار ۱۲
ف۲۱ شهر یعنی ماه ۱۲
ف۲۲ فاصله دوری و جدائی ۱۲ برگشتن ۱۲
ف۲۳ عدول نکند یعنی از
ف۲۴ عدول نکند ۱۲ ماه دیگر هم عدول یعنی همچنین ماه
ف۲۵ هکذا یعنی همچنین ماه چهارم و پنجم و غیر آن ۱۲
ف۲۶ احتمال گمان ۱۲
ف۲۷ موخر یعنی بعد ۱۲
ف۲۸ ما فی الذمه یعنی آنچه در ذمه ما ثابت است ۱۲



بلی تکلیف بما فی الذمه فی الجمله قطعی میباشد بجهت اینکه مفروض اینست که میداند که ماه رمضان همین ماه است یا آنکه گذشت و اگر ماه مبارک رمضان مشتبه شود میان سه ماه یا چهار ماه لازم نیست که همه ماه ها را روزه بگیرد مثل اینکه هرگاه مشتبه شود ماه رمضان در تمام دوازده ماه لازم نیست که همه دوازده ماه را روزه بگیرد بلکه عمل بمظنه کند با عدم امکان علم و با عدم مظنه اختیار هر ماهی که بخواهد نماید بلکه ظاهر اینست که این حکم جاری باشد در هر واجبی از صیام معین که مشتبه شود در میان ماه ها بلی اگر روز معینی مشتبه شود در میان هفته یا در میان کمتر از هفته مثل اینکه میداند که نذر کرده است یک روز معین یا دو روز معین آن هفته را روزه بگیرد ولکن نمیداند که یکشنبه است یا دوشنبه و هکذا در این وقت در این فرض دور نیست حکم بوجوب روزه گرفتن همه افراد شبهه محصوره را والله العالم **س** به ثبوت هلال از شیاع مفید ظن اکتفا میتوان نمود یا لابد است از حصول علم **ج** ثابت میشود هلال بشیاع و آن حاصل میشود بآنکه عدد غیر محصور مدعی شوند که اول ماه است و غالبا مفید قطع است مثل تواتر ولکن بر فرض حصول ظن اکتفا بآن مشکل است **س** شب بیست و نهم رمضان عدةً از بعضی مدعی رویت شده اند و در نزد بعضی از علما نیز ثابت شده و شخصی تقلید مجتهدی را نموده که نزد او ثابت نشده لهذا افطار نموده و پیش از غروب آن شخص ماه را خود دیده و باعتقاد اینکه بدیدن ماه افطار جائز است افطار نموده حال بفرمایند که بدیدن ماه هرچند مغرب نشده افطار جائز است یا نه و در صورت عدم جواز تکلیف این شخص چیست **ج** اگر آن مجتهد عادل بوده و حکم نموده اقوی آنست که ثابت میشود هلال بحکم آن پس بر فرض مزبور نه کفاره ثابت است و نه قضا بلی مضائقه از احتیاط نداریم و بمجرد دیدن ماه قبل از مغرب باعث افطار آن روز نمیشود و اگر جاهل بمسئله بود و اعتقاد نمود که جائز است قضا نماید والله العالم **س** آیا حکم حاکم شرع

ف۱ فی الجمله یعنی چیزی ۱۲
ف۲ قطعی یقینی ۱۲
ف۳ مفروض فرض کرده شده ۱۲
ف۴ مظنه گمان ۱۲
ف۵ علم یقین ۱۲
ف۶ در هر واجبی از صیام معین مثل در هر روزه واجب معین یعنی در هر روزه نذر ۱۲
ف۷ افراد جمیع فرد یعنی یک یک ۱۲
ف۸ شبهه محصوره آنست که شی معلوم مشتبه شود در میان اشیائی که بحد و عدد محصور باشد و محصور یعنی احاطه کرده شده
ف۹ شیاع یعنی شهرت و فاش ۱۲
ف۱۰ مفید فائده دهنده و اشکال ۱۲
ف۱۱ ظن گمان ۱۲
ف۱۲ اکتفا کفایت کردن ۱۲
ف۱۳ لابد ضرور ۱۲
ف۱۴ حصول حاصل شدن و علم یقین ۱۲
عدد غیر محصور یعنی شمار بی حصر یعنی بسیار مردم که معین نشده باشند یعنی بسیار مردم ای هم ۱۲
ف۱۵ مدعی ادعا کننده ۱۲
ف۱۶ غالبا یعنی اکثر ۱۲
ف۱۷ قطع یقین ۱۲
ف۱۸ تواتر پی در پی ۱۲
ف۱۹ عدةً یعنی از روی ... ۱۲
ف۲۰ مزبور یعنی مذکور ۱۲
ف۲۱ از احتیاط یعنی احتیاطا بعمل آورده قضا و کفاره یعنی عوض ۱۲
ف۲۲ بمجرد دیدن یعنی فقط دیدن
ف۲۳ جاهل ناواقف ۱۲
ف۲۴ حاکم شرع یعنی مجتهد عادل ۱۲



در رویت هلال نافذ است که باید بحکم او روزه بگیرد یا افطار کند یا اینکه اخبار حاکم بر رویت یا شهادت حاکم بر رویت نیز نافذ است ج ظاهر آنست که حکم حاکم نافذ است علی الاقوی و اخبار و شهادت حاکم بر رویت پس حکم آن مثل حکم شهود دیگر میباشد س هرگاه حاکم شرع بگوید که امروز عید است یا اول ماه است کفایت میکند یا نه ج بلی کافی است س هرگاه از بلدی به بلدی تلغراف نمایند و خبر دهند باینکه درین بلد رویت هلال شده است و قرائن بر صدق هم باشد آیا محل اعتماد هست یا نه و میتوان باین خبر افطار نمود یا خیر و آیا فرقی هست باینکه تلغرافچی مسلم و مؤمن باشد یا از هر صنفی که باشد و آیا فرقی هست که آن بلدیکه از آن تلغراف میکنند باین بلد باید از حیثیت عرض و طول و حیثیت اقلیم مساوی باشد یا فرقی نیست ج تلغراف هیچ حجیت ندارد مثل ساعت که قول فرنگی میباشد و تشخیص وقت صلوة بساعت کردن بیجا است بلکه تلغراف نا معتبرتر از ساعت است که گاهی تند و گاهی کند و گاهی معطل که کار نمیکند بلی اگر تلغراف مقترن بقرائن و صدق باشد و کاشف از عدلین یا شیاع قطعی بر رویت یا حکم حاکم شرع باشد درینوقت حجت است بنحویکه رویت حجت است بالنسبت به اقالیم که بر دور نباشد

در روزه یوم الشک

س اگر کسی در یوم الشک روزه بگیرد بقصد رمضان یا بقصد اینکه اگر رمضان است برمضان محسوب شود و الا روزه مستحبی آخر شعبان محسوب گردد صحیح است یا نه ج باین قصد باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان بلی اگر بقصد روزه مستحب شعبان یا بقصد روزه واجب مثل قضای رمضان و غیر آن روزه بگیرد و بعد از غروب معلوم شود که اول رمضان بود آن روزه محسوب بماه رمضان میشود والله العالم س اگر کسی بقصد قربت مطلقه در یوم الشک روزه بگیرد صحیح است روزه اش محسوب میشود بماه رمضان یا خیر ج بلی صحیح است و کافی است از رمضان

و۱ رویت دیدن ۱۲
و۲ نافذ جاری ۱۲
و۳ اخبار بالکسر خبر دادن ۱۲
و۴ حاکم یعنی حاکم شرع
و۵ مجتهد جامع الشرائط ۱۲
ف شهادت گواهی ۱۲
و۶ شهود جمع شاهد یعنی گواه ۱۲
و۷ بلد شهر ۱۲
و۸ تلغراف لفظ ترکی یعنی تار برقی ۱۲
و۹ قرائن جمع قرینه ۱۲
و۱۰ صدق راستی ۱۲
و۱۱ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
و۱۲ تلغرافچی یعنی کسیکه تار برقی را حرکت میدهد تا بهم رسانیدن خبر ۱۲
و۱۳ مسلم مسلمان ۱۲
و۱۴ مؤمن شیعه اثنا عشری ۱۲
و۱۶ اقلیم ملک ۱۲
و۱۷ مساوی برابر ۱۲
و۱۸ حجیت یعنی سند ۱۲
و۱۹ تشخیص یعنی قرار دادن و شناختن ۱۲
و۲۰ صلوة نماز ۱۲
و۲۱ تند تیز و کند سست
و۲۲ معطل بیکار ۱۲
و۲۳ مقترن نزدیک ۱۲
و۲۴ کاشف ظاهر کننده
و۲۵ عدلین دو مرد عادل
و۲۶ شیاع یعنی شهرت و قطع یقین ۱۲
و۲۷ حاکم شرع مجتهد جامع الشرائط ۱۲
و۲۸ حجت سند ۱۲
و۲۹ اقالیم جمع اقلیم یعنی ملک ۱۲

والله العلم س آیا ضرور است که مکلف در یوم الشک روزه بگیرد بقصد یاد
یا قضای رمضان و غیر آن یا قصد قربت مطلقه یا نه ج ضرور نیست بلکه جائز است
که آن روز را روزه نگیرد و جائز است که اگر گرفت افطار نماید هر چند نزدیک بغروب
باشد و قضایش نیز لازم نیست مادامیکه ثابت نشود از شهر رمضان بود
در یوم الشک اگر روزه نگرفت و هنوز مفطری بعمل نیاورده که معلوم شد اول
رمضان است چه کند ج اگر علم باول رمضان پیش از زوال حاصل شده باشد
باید نیت روزه رمضان کند که کافی است از رمضان و اگر علم بعد از زوال باشد
پس واجب است امساک در بقیه آن روز بدون نیت روزه ولکن بعد از رمضان
قضای آن واجب است و احوط آنست که در این امساک قصد قربت نماید و اگر
ترک امساک و ترک نیت کند عمداً احوط کفاره هم هست بر او هر چند اقوی عدم
لزوم کفاره میباشد والله العالم

در اقسام و کیفیت روزه

س اقسام روزه را بیان فرمایند ج روزه بر چهار قسم است اول
روزه واجب دوم حرام سوم مندوب چهارم مکروه اما روزه واجب آن چند
قسم است اول روزه ماه مبارک رمضان دوم روزه کفاره سوم روزه
قضا چهارم روزه بدل قربانی حج پنجم روزه نذر و عهد و یمین ششم روزه
اجاره و روزه قضای پدر بر پسر بزرگ و غیر آن هفتم روزه سوم اعتکاف
س حقیقت روزه را بیان فرمایند ج بدانکه روزه عبارت است از
باز داشتن مکلف خود را در زمان مخصوص از اشیاء مخصوصه که ذکر آن بیاید
انشاء الله س وقت روزه کدام است ج وقت روزه از ابتدای طلوع
صبح صادق است تا غروب شرعی که زوال حمره مشرقیه میباشد

در نیت روزه

س نیت روزه را در چه وقت نماید و آیا شرط است در
نیت اخطار ببال یعنی بدل گذراندن یا بزبان آوردن آن یا نه ج بدانکه وقت
نیت روزه ماه رمضان و نذر معین از اول شب است تا طلوع صبح صادق

در حال اختیار و اما در حال اضطرار وسهو ونسیان ونحو آن مثل حاضر شدن
مسافر ویا صحت یافتن مریض پس وقتش تا پیش از زوال شمس میباشد بشرط
آنکه بمجرد رفع اضطرار فوراً نیت کند والا لزوم قضا خالی از قوت نیست ووقت
نیت روزه واجب غیر معین مثل قضای رمضان ونذر مطلق از اول شب تا
قبل از زوال است اختیاراً وشرط نیست در نیت بدل گذرانیدن ویا بر زبان
آوردن بلکه همان داعی بصوم کفایت میکند باینمعنی که فردا روزه باید گرفت
وباین قصد سحر خورده کافی است **س** وقت نیت روزه مستحب را بیان فرمایند
ج جائز است در روزه مستحب تاخیر نیت تا غروب آفتاب هرگاه مفطری
بعمل نیاورده باشد بشرطیکه قدری از روز باقی بماند هرچند بسیار کمی باشد **س**
مضطر اگر بمجرد رفع اضطرار نیت روزه ننموده یا بعد از اخلال بفوریت تجدید
نیت نمود چه حکم دارد **ج** گذشت حکمش در مسئله سابقه که قضا خالی از قوت
نیست **س** یك نیت روزه رمضان کافیست یا نه **ج** بدانکه مکلف مخیر
است که یك نیت روزه شهر رمضان در شب اول شهر رمضان نماید یا آنکه
در هر شب نیت علحده نماید واگر جمع کند بهتر است که در شب اول رمضان
نیت کند که تمام این ماه را روزه میگیرم واجب قربة الی الله وبعد هر شبی از
شبهای رمضان نیت کرده باشد که روزه میگیرم این روز از رمضان را واجب
قربة الی الله **س** آیا در مقام نیت لازم است که جمیع مفطرات را بخاطر حاضر
سازد یا نه **ج** لازم نیست حاضر کردن جمیع مفطرات را در ذهن بلکه همینکه یك
دفعه جمیع مفطرات را فهمیده وشمرده وبعد از ان بقصد اجمالی بالنسبت
بجمیع مفطرات نیت کرده کافی است بلکه اگر چنین نیت کند که روزه میگیرم یعنی امساك
میکنم از جمیع آن چیزهائیکه برای مجتهد من امساك از ان لازم است ویا آنچه
در واقع امساك از ان باید کفایت میکند والله العالم **س** در ماه مبارك
رمضان در هر وقت از شب شخص مرید صوم ومکلف بآن میتواند نیت وجوب

ف۱ اضطرار مجبوری یعنی بے بس سهو ونسیان فراموشی اختیاری ۱۲
ف۲ مریض بیمار ۱۲
ف۳ شمس آفتاب ۱۲
ف۴ رفع برطرف شدن یعنی دفع ۱۲
ف۵ نذر مطلق یعنی روزه نذر بدون قید روز وماه وسال معین ۱۲
ف۶ اختیاراً یعنی در حال اختیار ۱۲
ف۷ داعی یعنی آمادگی ۱۲
ف۸ صوم روزه ۱۲
ف۹ تاخیر دیر کردن ۱۲
ف۱۰ مفطر یعنی باطل کننده روزه ۱۲
ف۱۱ مضطر یعنی مجبور ودر اختیار ۱۲
ف۱۲ رفع یعنی دفع ۱۲
ف۱۳ اضطرار مجبوری ۱۲
ف۱۴ اخلال خلل کردن ۱۲
ف۱۵ فوریت فوراً ۱۲
ف۱۶ تجدید تازه ونو ۱۲
ف۱۷ یك نیت ...
ف۱۸ مکلف کسیکه روزه بر او واجب باشد ۱۲
ف۱۹ مخیر صاحب اختیار ...
ف۲۰ مفطرات جمع مفطر ...
ف۲۱ اجمالی یعنی بغیر تفصیل ۱۲
ف۲۲ امساك یعنی باز ماندن ۱۲
ف۲۳ واقع یعنی حقیقت ۱۲
ف۲۴ مرید اراده کننده روزه ۱۲



نماید یا نه ج بلی میتواند علی الاقوی ولکن بهتر آنست که قصد وجوب نکند مگر وقتیکه
ترتیب بصبح باشد

در مفطرات صوم موجب قضا وکفاره

س مفطرات صوم را بفرمایند ج بدانکه مفطرات روزه
ده چیز است اوّل و دوّم خوردن و آشامیدن چیز عادی باشد مثل نان و آب چیز غیر
عادی مثل خاک و سنگریزه و شیره درخت که موجب قضا و کفاره است سوّم خود
جنب نمودن چه بمساحقه که دو زن فرج خود را بهم بمالند تا انزال شود چه بجماع
هرچند انزال نشود و چه باستمناء و مراد از جماع داخل نمودن حشفه است یا مقدار
حشفه از مقطوع الحشفه در قبل یا در دبر مفعول چه زنده باشد چه مرده باشد
چه مرد باشد چه زن صغیر باشد یا کبیر انسان باشد یا حیوان علی الاحوط و مراد
از استمنا بیرون آوردن منی باشد از خود بغیر جماع بهر طوری که باشد از ملامسه
و ملاعبه و بران مالیدن و نحو آن چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه و سائر انبیا
و اوصیا علیهم السلام و همچنین بر حضرت فاطمه علی الاحوط در امر دین و یا دنیا
خواه بلغت عرب باشد یا بغیر آن صریح باشد یا کنایه بکتابت باشد یا باشاره
که موجب قضا و کفاره است علی الاحوط پنجم ارتماس علی الاحوط یعنی تمام سر را
در زیر آب فرو بردن هرچند بقیه بدن بیرون آب باشد چه آب مطلق باشد
چه مضاف بنابر احوط بلکه بسائر مایعات نیز علی الاحوط که موجب قضا و کفاره
میباشد ششم رسانیدن غبار بحلق هرچند بنحوی باشد که خود بحلق برسد
مثل گذاشتن دهن در محل غبار یا ایستادن در مکان غبار بجهت آنکه غبار
بحلق او برسد یا ایستادن در مکانیکه قطع دارد که در آن مکان لا محاله غبار بحلقش
میرسد یا خود جاروب کند بنحویکه غبار از راه دهن بحلقش برسد چه غبار حلالی باشد
مثل آرد چه حرام مثل خاک اگر خوردن خاک را مثل گل حرام بدانیم و چه غلیظ باشد
غبار چه رقیق که موجب قضا و کفاره است همچنین کشیدن قلیان یا شطب
بنحویکه دود آن بحلق برسد هرچند از غیر تنباکو و تتن باشد که آن نیز مفسد روزه

در مفطرات صوم موجب قضا وکفاره

و موجب قضا و کفاره است علی الاحوط هفتم حقنه کردن به مایعات علی الاحوط
هرچند برای علاج مرض باشد باعث قضا و کفاره است امّا حقنه بجامدات
در دبر و قبل مثل شیاف ضرر ندارد اگرچه احوط اجتناب است هشتم قی کردن
از روی عمد و اختیار که موجب قضا و کفاره است و مسمّای عرفی معتبر است
نهم بقا بر جنابت عمداً تا طلوع صبح همچنین بقا بر حیض و نفاس و استحاضه بعد از
پاك شدن تا صبح که موجب قضا و کفاره و باعث بطلان روزه رمضان
و هر روزه واجب معین میباشد علی الاحوط بلکه موجب بطلان قضائی
رمضان است نیز اگرچه بعمد نباشد بلکه بنا بر احوط الحاق روزه واجب غیر
معین و صوم مندوب است بقضای رمضان هرچند حکم بعدم بطلان
صوم مندوب شاید اقوی باشد و هم خوابیدن جنب بعد اطلاع بجنابت
با قصد ترك غسل که موجب قضا و کفاره است و این خواب حرام است و اگر
بقصد غسل و با احتمال بیدار شدن بخوابد تا صبح ظاهر آن است که این خواب
جائز است و نه باعث قضا است و نه کفاره **س** اگر جنب بعد از اطلاع بجنابت
با قصد غسل و احتمال بیدار شدن یا بی قصد محض که نه اراده غسل کردن داشته
باشد و نه قصد غسل نکردن بخوابد و تا صبح بیدار نشود بجهت روزه حکمش چیست
ج گذشت حکمش که روزه اش صحیح است و خواب جائز است و قضا و کفاره
هیچ یک لازم نیست ولکن احوط در صورت بی قصد محض خوابیدن قضا بلکه
کفاره است **س** اگر دفعه دوم جنب بعد از بیدار شدن از خواب اوّل بخوابد
با قصد عدم ترك غسل با امکان بیدار شدن و تا صبح بیدار نشود حکمش چیست
ج درین وقت این خواب جائز است ولکن موجب قضا بلکه احوط کفاره
میباشد و احوط ترك خواب دوم است **س** اگر دفعه سوم جنب بعد از
بیدار شدن از خواب دوم بخوابد با قصد غسل و احتمال بیدار شدن و تا
صبح بیدار نشود چه حکم دارد **ج** مفسد روزه و موجب قضا و احوط کفاره است

ف۱ حقنه چیزی را از دبر داخل شکم کردن ۱۲
ف۲ مایعات ای چیزهای تر و روان ۱۲
ف۳ مرض بیماری ۱۲
ف۴ جامدات یعنی چیزهائی که روان نباشند ۱۲
ف۵ دبر پس و قبل پیش ۱۲
ف۶ شیاف دوای جامد که در دبر داخل کردن ۱۲
ف۷ عمد بقصد و اراده ۱۲
ف۸ مسمای عرفی یعنی نام کرده شده در عرف ۱۲
ف۹ بقا باقی ماندن ۱۲
ف۱۰ طلوع ظاهر شدن ۱۲
ف۱۱ حیض یعنی خون ... ۱۲
ف۱۲ ... استحاضه ... ۱۲
ف۱۳ بطلان باطل شدن ۱۲
ف۱۴ واجب معین یعنی ... بوقت ... ۱۲
ف۱۵ قضائی رمضان ... ۱۲
ف۱۶ الحاق ... ۱۲
ف۱۷ صوم مندوب یعنی ... ۱۲
ف۱۸ ... ۱۲
ف۱۹ جنب کسیکه جماع کرده باشد ۱۲
ف۲۰ اطلاع آگاهی ۱۲
ف۲۱ قصد ... غسل کردن ۱۲
ف۲۲ احتمال ... ۱۲
ف۲۳ ... ۱۲
ف۲۴ مفسد ... روزه ۱۲

واحتیاط شدید در ترک این خواب ست هرچند اقوی اینست که متعمد است خواب سوم در حکم بخواب دوم در صورت جواز و منع والله العالم **س** آیا حکم خواب سوم مخصوص برای جنب است یا حائض و نفسا هم ملحق اند باین حکم **ج** اقوی عدم الحاق و احوط الحاق حائض و نفسا میباشد والله العالم **س** آیا حکم خواب سوم مخصوص برای روزه واجب است یا مطلقا **ج** مخصوص است بصوم واجب نه مستحب والله العالم **س** کسیکه مس میت کند بماه صیام در شب آیا ترک غسل مس پیش از طلوع صبح ضرر دارد بصوم یا نه **ج** ترک غسل مس میت هیچ ضرر بصوم ندارد بلکه جائز است که روزه دار در روز میت را غسل دهد **س** در ماه رمضان اگر کسی غسل جنابت یا غسل حیض و نفاس را فراموش کند و روزه ها بگذرد چه کند **ج** باید همه روزه ها را قضا کند علی الاحوط و نمازهای را که بی غسل بجا آورده قضا نماید **س** شخص با تفحص از حال وقت باعتقاد وسعت وقت خود را جنب سازد و بعد خلاف آن ظاهر شود حکمش چیست و بدون تفحص چه حکم دارد **ج** با تفحص وقت روزه اش صحیح است و بدون تفحص قضا لازم است والله العالم **س** کسیکه عمداً تاخیر اندازد در غسل تا وقت وسعت غسل را نداشته باشد حکمش چیست آیا تیمم نماید برای روزه یا نه **ج** بعضی حکم ببطلان روزه کرده اند و گفته اند تیمم برای او فائده ندارد و لکن اقوی صحت روزه است با تیمم والله العالم **س** شخص در وقتیکه وسعت غسل و تیمم هیچکدام را نداشته باشد و خود را جنب کند حکمش را بیان فرمایند **ج** در حکم بقاء جنابت است عمداً که روزه اش باطل و قضا و کفاره لازم میشود هرچند در لزوم کفاره اشکالی است **س** خود را جنب کردن با وجود ضیق وقت برای غسل در رمضان و غیر آن جائز است یا نه **ج** اقوی جواز است و احوط ترک است خصوص نسبت بصوم شهر رمضان والله العالم **س** اگر وقت وسعت غسل نداشته باشد



ولکن وسعت تیمم را داشته باشد وخود را جنب کند حکمش چیست ج روزه اش صحیح
است با تیمم اگرچه احوط اجتناب است بلکه احوط قضای آنست و بعضی اثم دانسته اند
ولکن اقوی آنست که آثم نیست س کسیکه ترك تیمم نماید عمدا روزه اش صحیح است
یا نه ج خیر صحیح نیست و در حکم کسی است که ترك غسل را کرده است س جائیکه آب
وخاك وغیر آن از آلات تیمم بجهت غسل یا تیمم ممکن و میسر نیست آیا در حکم فاقد الطهورین
است برای روزه مثل نماز یا نه ج در فرض مرقوم تکلیف طهارت از چنین شخص
ساقط است و روزه اش صحیح است س آیا جائیکه حکم تیمم است لازم است که بعد از
تیمم تا صبح بیدار باشد مرید صوم یا نه ج بلی لازم است با امکان واختیار واگر بی
اختیار بخوابد ضرر ندارد س با تنگی وقت حائض ونفساء را بدل غسل تیمم
لازم است مثل جنابت یا نه ج بلی لازم است بلکه در ضیق وقت هرگاه غسل یا تیمم
هیچ یك ممکن نباشد وصبح شود روزه اش ~~صحیح~~ ادا نماید با قضا علی الاحوط س مستحاضه
لازم که غسل نماز صبح را برای صحت صوم مقدم بر طلوع فجر بدارد یا نه ج لزوم تقدیم
ثابت نیست ولکن مهما امکن تقدیم اولی است س مستحاضه اگر عمدا ترك
کند اغسال را در روزه رمضان قضا و کفاره واجب است یا نه و حائض ونفسا
چنین است یا نه ج بقاء بر حدث حیض ونفاس عمدا مثل بقاء بر جنابت است
واما حدث مستحاضه در آن تأمل دارم بلی ثبوت قضا محل تأمل نیست در بقاء
بر حدث حیض ونفاس واما ثبوت کفاره محل تأمل است چنانچه ثبوت قضا
وکفاره در ترك اغسال مستحاضه محل تأمل است و مع ذلك احتیاط اولی است
س اگر مستحاضه غیر قلیله در ماه رمضان نماز مغربین را نکرده است
و وقت نماز باقی نباشد و بنای خواندن قضا نداشته باشد برای صحت روزه
غسل را بچه نوع نیت بکند آیا باین طریق نیت کند که غسل استحاضه برای روزه
واجب میکنم یا آنکه برای روزه واجب نیست و برای نماز واجب است چنانچه بعضی
نوشته اند یا بطریق دیگر ج برای صحت روزه هم جماعتی از علماء غسل مستحاضه را

ف۱ اجتناب پرهیز ۱۲
ف۲ اثم گناه ۱۲
ف۳ خیر یعنی نه ۱۲
ف۴ آلات تیمم یعنی چیزهائیکه بر آن تیمم میتوان کرد مثل خاك وغبار وغیره ۱۲
ف۵ فاقد الطهورین کسی است که وضو وغسل یا تیمم هر دو او را ممکن نباشد ۱۲
ف۶ طهارت یعنی غسل یا تیمم ۱۲
ف۷ مرید اراده کننده صوم روزه ۱۲
ف۸ حائض زنیکه حیض دیده باشد ونفساء زنیکه نفاس دیده باشد ۱۲
ف۹ بدل عوض ۱۲
ف۱۰ با قضا علی الاحوط این عبارت را زیاد فرموده اند از اصل ۱۲
ف۱۱ مستحاضه زنیکه خون استحاضه دیده باشد ۱۲
ف۱۲ صوم روزه و مقدم اول ۱۲
ف۱۳ فجر یعنی صبح ۱۲
ف۱۴ لزوم وجوب و تقدیم اول بعمل آوردن ۱۲
ف۱۵ مهما امکن تا مقدور ۱۲
ف۱۶ اولی بالفتح بهتر ۱۲
ف۱۷ عمدا یعنی بالقصد ۱۲
ف۱۸ اغسال جمع غسل ۱۲
ف۱۹ حدث بی وضو شدن حیض هم حدث است که موجب غسل است ۱۲ همچنین نفاس ۱۲
ف۲۰ بقا باقی ماندن ۱۲
ف۲۱ غیر قلیله یعنی متوسطه وکثیره که برای آن غسل میکنند بجهت نماز ۱۲
ف۲۲ مغربین یعنی مغرب و عشا ۱۲

شرط و واجب دانسته‌اند لاکن شرط نیست که در نیت غسل قصد صحت روزه یا قصد
صحت صلوة نماید س در ماه مبارک رمضان در هر وقت از شب شخص جنب
مرید صوم میتواند در غسل نیت وجوب نماید یا نه ج بلی میتواند علی الاقوی ولکن
اولی این است که غسل را به نیت کون بر طهارت نماید و متعرض وجوب و ندب
نشود والله العالم س کسیکه بیدار شود بعد از صبح بر حالت احتلام حکمش را
بیان بفرمایند ج مثل کسی است که صبح نماید بجنابت ندانسته اگر معلوم شود که جنابتش
در شب بوده و الا مثل کسی است که در روز محتلم شود بدون اختیار که روزه‌اش صحیح
است ولکن احتیاط در تعجیل غسل میباشد در اثناء روز س آیا تاخیر غسل برای محتلم
در روزه ضرر دارد یا نه ج ضرر ندارد هر چند اولی تعجیل غسل میباشد س هرگاه
کسی بداند که در روزه رمضان اگر بخوابد محتلم خواهد شد حکمش چیست ج
ترک نماید خوابیدن را علی الاحوط س آیا در روزه از محتلم شدن بخواب
روزه باطل میشود یا نه ج خیر باطل نمیشود س آیا جماع از روی نسیان و از
روی قهر و اجبار ضرر دارد بروزه یا خیر ج ضرر ندارد ولکن بعد از تنبیه و بعد از
رفع قهر و اجبار فوراً ذکر خود را بیرون آورد که اگر تاخیر انداخت روزه فاسد
است س آیا از داخل کردن ذکر در غیر قبل و دبر روزه باطل میشود یا نه ج
بشرط انزال نشدن منی باطل نمیشود س اگر داخل کرد حشفه را باعتقاد اینکه
غیر فرج است و بعد معلوم شد که فرج است چه حکم دارد ج ضرر ندارد بشرط انزال
نشدن و باید فوراً بیرون آرد س آیا در شک در اصل جماع یا در غیبوبت حشفه
یا شک در خروج منی روزه صحیح است یا باطل ج صحیح است س آیا بداخل کردن
انگشت یا غیر آن سوای ذکر در قبل و دبر زن یا در دبر مرد روزه باطل میشود یا نه
ج خیر باطل نمیشود س اگر مردی در صوم رمضان وطی کند خنثی را در دبر
یا در قبل روزه مرد و خنثی چه صورت دارد ج روزه خنثی فاسد میشود در خصوص
وطی بر او و اما روزه مرد پس اگر وطی در دبرش کرده فاسد است و اگر در قبلش وطی کرده فاسد

ف۱ صلوة نماز ۱۲
مرید صاحب اراده
ف۲ وصوم روزه ۱۲
ف۳ کون بالفتح یعنی بودن
ف۴ متعرض تعرض کننده
ف۵ وجوب واجب ۱۲
ف۶ ندب مستحب یعنی سنت
ف۷ احتلام در خواب جنب شدن
منزل شدن ۱۲
ف۸ جنابت جنب شدن بجماع یا بانزال هر طور باشد
ف۹ محتلم در خواب انزال شونده ۱۲
ف۱۰ تعجیل جلد و شتاب کردن ۱۲
ف۱۱ تاخیر درنگ کردن ۱۲
ف۱۲ خیر یعنی نه ۱۲
ف۱۳ نسیان فراموشی
ف۱۴ قهر یعنی بزور اجبار یعنی جبر
بدون قصد
ف۱۵ تنبیه آگاهی ۱۲
ف۱۶ رفع برطرف شدن ۱۲
ف۱۷ ذکر عضو تناسل ۱۲
ف۱۸ فاسد باطل ۱۲
ف۱۹ قبل پیش و دبر پس
ف۲۰ انزال منزل شدن یعنی بیرون آمدن منی ۱۲
ف۲۱ حشفه سر ذکر ۱۲
ف۲۲ فرج اندام شرم زن ۱۲
ف۲۳ غیبوبت غائب شدن ۱۲
ف۲۴ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۲۵ صوم روزه ۱۲
ف۲۶ وطی داخل کردن در قبل یا دبر ۱۲
ف۲۷ خنثی آنست که علامت مرد و زن هر دو داشته باشد ۱۲
ف۲۸ میشود از اینجا عبارت را تغییر کرده‌اند و اصل نسخه صحیح



نمیشود و همچنین روزه خنثی نیز باطل نمیشود مگر آنکه دبر او هم وطی شود به تنهائی یا با قبل **س** خنثی اگر وطی کند زن را روزه زن و خنثی چه صورت دارد **ج** روزه خنثی فاسد نمیشود و همچنین روزه زن فاسد نمیشود **س** اگر فاعل و مفعول هر دو خنثی باشند هرچند هر دو فاعل و مفعول یکدیگر شوند آیا روزه شان باطل میشود یا نه **ج** باطل نمیشود در فرض مرقوم بشرط آنکه در قبل باشد نه در دبر و انزال نشود **س** اگر کسی در صوم رمضان بزنی یا پسرے یا حیوانی بچسپد و قصد انزال منی نداشته باشد و عادت انزال منی نیز درین فعل نداشته باشد و از اتفاقات منی بیرون بیاید بکیفیت انزال روزه اش چه صورت دارد **ج** درین فرض احوط حکم ببطلان روزه است و قضا و کفاره میباشد بلکه احوط اجرای این حکم است وقت اخراج منی بارتکاب هر فعل غیر عادی مثل نظر بجا در زن و امثال آن **س** استبراء منی در صوم رمضان و غیر آن جائز است یا نه **ج** بلی جائز است **س** آیا در استبراء محتلم در روز روزه خواه محتلم در شب شده باشد خواه در روز خواه استبراء ببول باشد یا نه روزه فاسد میشود یا نه **ج** فاسد نمیشود هرچند علم داشته باشد بخروج منی **س** اگر غسل نماید قبل از استبراء و بعد از آن استبراء نماید و بداند که باستبراء بقیه منی خارج میشود و دوباره جنب میشود در روز رمضان چه نماید **ج** ترک نماید استبراء را علی الاحوط هرچند بعضے این قسم را نیز جائز دانسته اند **س** صائم اگر عمداً و اختیاراً در روز رمضان غسل ارتماسی نماید غسل و روزه اش چه صورت دارد **ج** اگر در وقت فرو رفتن در آب قاصد غسل باشد یا اینکه در زیر آب یا در حال استقرار قصد غسل نماید غسل و روزه اش هر دو باطل است و اگر در بیرون آمدن از آب قاصد غسل باشد روزه اش باطل علی الاحوط و غسلش صحیح است فی وجه لا یخلو من قوة **س** اگر روزه دار سهواً در رمضان غسل ارتماسی کند غسل و روزه اش چه صورت دارد **ج** غسل و روزه اش هر دو صحیح است **س** اگر روزه دار بسبب فراموشی از روزه بماه صیام در آب غصبی غسل ارتماسی نماید

ف۱ همچنین از نجا عبارت از اصل زیاد کردند بلا فرق حکم ۱۲
ف۲ بر تنهائی یعنی فقط در دبر ۱۲
ف۳ نمیشود از نجا عبارت زیاد کردند ۱۲
ف۴ خنثی تغبیر کرده مفعول و فاعل تا آخر جماع کننده و جماع کرده شده باشند ۱۲
ف۵ بشرط آنکه این عبارت تا آخر از اصل نسخه زیاد ... بلا فرق حکم ۱۲
ف۶ بطلان باطل شدن ۱۲
ف۷ اجرای جاری کردن ۱۲
ف۸ اخراج بیرون آوردن ۱۲
ف۹ ارتکاب در آمدن بکار بد ۱۲
ف۱۰ فعل کار و غیر عادی یعنی غیر عادت ۱۲
ف۱۱ استبراء کیفیت آن در بحث غسل گذشت در استبراء منی بعد از بول اما استبراء ببول میباشد ۱۲
ف۱۲ صوم روزه ۱۲
ف۱۳ محتلم کسیکه در خواب منزل شده باشد ۱۲
ف۱۴ فاسد یعنی باطل ۱۲
ف۱۵ علم یقین و آگاهی ۱۲
ف۱۶ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۱۷ بقیه باقی ۱۲
ف۱۸ خارج بیرون ۱۲
ف۱۹ جنب کسیکه منی از وی بیرون آمده باشد ۱۲
ف۲۰ صائم روزه دار ۱۲
ف۲۱ عمداً و اختیاراً یعنی بقصد و اختیار ۱۲
ف۲۲ ارتماس یعنی غوطه زدن تمام سر در زیر آب فرو بردن ۱۲
ف۲۳ قاصد اراده کننده ۱۲
ف۲۴ استقرار یعنی قرار گرفتن در آب ۱۲
ف۲۵ فی وجه الی آخر این عبارت از اصل زیاد نموده‌اند بلا فرق حکم ۱۲
ف۲۶ سهواً یعنی فراموش ۱۲
ف۲۷ ماه رمضان ۱۲



غسل و روزه او چه صورت دارد ج غسلش باطل بالتفات بغصب و روزه
اش صحیح است س آیا در روزه ارتماس از روی فراموشی وافتادن بی اختیار در آب
ضرر دارد بروزه یا نه ج خیر ضرر ندارد والله العالم س اگر روزه دار سهواً
یا اضطراراً ارتماس نمود یعنی تمام سر را یک دفعه یا بتدریج کم کم در زیر آب فرو برد و
عمداً و اختیاراً قدری در زیر آب مکث نمود روزه اش چه صورت دارد ج این در
حکم ارتماس است بلی اگر فوراً سر خود را از آب بیرون آرد ضرر ندارد س بعضی
از سر را در زیر آب فرو بردن آیا در حکم ارتماس است که ضرر دارد بروزه یا نه ج
ضرر ندارد هر چند آن بعضی را که فرو برده تمام سوراخهای اشتر باشد و آن بعضی را
که فرو نبرده بقدر عرقچین یا بقدر مهر بیرون آب مانده باشد س اگر تمام سر را
در آب فرو برد ولکن موی سر از آب بیرون باشد آیا صدق ارتماس میکند یا نه ج بلی
منافات با صدق ارتماس ندارد چنانچه بستن سوراخهای سر نیز مثل گوش و دماغ و
دهن و همچنین حائل و مانع از رسیدن آب بسر که متصل باشد و چسپیده باشد
بسر مثل کلاه و نحو آن منافات بصدق ارتماس ندارد س اگر کسی حائلی بر سر خود
قرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب بسر و آن حائل جدا باشد از سر و
یعنی متصل و چسپیده نباشد چون شیشه غواص یا دیگ یا خمره نشتر
در سرش بسته مثلا در آب فرو رود صدق ارتماس میکند و ضرر دارد یا نه ج
ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب است س اگر کسی سر را در زیر آب باران
یا ناودان نگاه بدارد حکمش چیست ج ضرر ندارد مگر آنکه بطوری باشد که
صدق ارتماس نماید آنوقت ضرر دارد والله العالم س اگر کسی دو سر داشته
باشد یکی اصلی و یکی زاید و تمیز هر دو ممکن باشد و بسر زائد ارتماس نماید آیا روزه
اش باطل میشود یا نه ج با ارتماس بسر زائد روزه باطل نمیشود ولکن احوط اجتناب
است س اگر کسی دو سر داشته باشد و ممیز نباشد از اصلی و زائد با ارتماس
یکی از آن یا هر دو چه حکم دارد ج در این فرض من باب المقدمه هر یک ارتماس نمایند

ف ۱ بالتفات بغصب این عبارت زیاده است بلکه فرق در حکم والتفات نیز موجود نباشد ۱۲
ف ۲ خیر یعنی نه یعنی نه تو بجر ۱۲
ف ۳ اضطراراً یعنی از مجبوری و بلا اختیاری ۱۲
ف ۴ تدریج یعنی در بعد بعد یعنی کم کم دفعه بدفعه ۱۲
ف ۵ مکث یعنی درنگ کردن ۱۲
ف ۶ بعضی یعنی از سر یعنی نه تمام سر ۱۲
ف ۷ سوراخها یعنی مثل گوش و چشم و بینی و دهن ۱۲
ف ۸ عرقچین کلاه ۱۲
ف ۹ مهر سجده نگاه که گرد باشد ۱۲
ف ۱۰ صدق صادق و درست آمدن ۱۲
ف ۱۱ منافات یعنی نفی کننده ۱۲
ف ۱۲ دماغ بینی ۱۲
ف ۱۳ حائل پرده و حجاب و مانع منع کننده ۱۲
ف ۱۴ متصل بهم پیوسته ۱۲
ف ۱۵ غواص غوطه زننده ۱۲
ف ۱۶ خمره ظرف بزرگ سر تنگ ۱۲
ف ۱۷ تمیز فرق ۱۲
ف ۱۸ ممیز فرق کرده شده ۱۲
ف ۱۹ من باب المقدمه یعنی چیز زائد از حد معین ۱۲
ف ۲۰ ارتماس تمام سر را در زیر آب فرو بردن ۱۲

واگر بیکی ارتماس نماید فرضاً ضرر ندارد یعنی روزه اش باطل نیست س آیا در
حال ضرورت مثل زیادتی حرارت و زیادتی برودت اگر در آب سرد و گرم در روزه
ارتماس نماید روزه چه صورت دارد ج ضرر ندارد و گناهکار نیست ولکن قضا
نماید علی الاحوط س عرض میشود ارتماس که از مفطرات صوم است
آیا از ارتماس که در حال عمد و اختیار باشد روزه باطل میشود و قضا و کفاره
لازم میاید یا اینکه محض حرمت ارتماس است برای صائم ج بدانکه اظهر فی الجمله
اطمینان بارتماس بالحق حاصل شده حرمت ارتماس است بر صائم مثل حرمت
ارتماس بر محرم اما افساد صوم و قضا و کفاره معلوم نیست بلی احوط قضا و کفاره
است س آیا حکم ارتماس مختص در صوم واجب است یا در صوم مستحب نیز
میباشد ج احوط ترک ارتماس است در صوم چه واجب و چه مستحب والله العالم
س کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و سائر
انبیا و اوصیا علیهم السلام مبطل روزه است یا نه و بر فرض ابطال قضا و کفاره
لازم است یا نه ج در ابطال روزه بکذب مفروض در سوال تامل دارم بلکه قول
بعدم ابطال با قطع نظر از شهرت در نظر قاصر قوت دارد پس قضا و کفاره احوط است
س کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام که مبطل روزه است نزد آن قبله
علی الاحوط پس اگر کسی سوال کند از روزه دار که آیا جناب پیغمبر چنین فرموده است
و صائم از زبان چیزی در جواب نگوید بلکه بسر اشاره کند که بلی و حال آنکه چنین نفرموده باشد
آیا مبطل روزه است که قضا و کفاره لازم میشود یا نه ج بلی مبطل است علی الاحوط
والله العالم س اگر روزه دار باعتقاد اینکه این کذب است بگوید بر خدا و
رسول یا ائمه و در حقیقت راست باشد یا عکس آن حکمش چیست ج ضرر ندارد
و مبطل روزه نیست مگر اینکه قصد مفطر را مفطر بدانیم که در این وقت قسم
اول ضرر دارد والله العالم س در صورت فراموشی از روزه اگر کسی دروغ
بگوید بر خدا یا رسول یا ائمه روزه اش چه صورت دارد ج صحیح است روزه اش

۱ فرضاً یعنی از روی فرض بجای فرض کرده ام ۱۲
۲ حرارت گرمی ۱۲
۳ برودت سردی ۱۲
۴ مفطرات جمع مفطر یعنی باطل کننده روزه ۱۲
۵ صوم روزه ۱۲
۶ عمد قصد ۱۲
۷ حرمت حرام بودن ۱۲
۸ صائم روزه دار ۱۲
۹ و الاظهر یعنی بسیار ظاهر ۱۲
۱۰ محرم کسیکه احرام بسته باشد ۱۲
۱۱ ارتماس تمام بدن در آب فرو بردن ۱۲
۱۲ مختص یعنی خاص ۱۲
۱۳ مستحب سنت ۱۲
۱۴ کذب دروغ ۱۲
۱۵ مبطل باطل کننده ۱۲
۱۶ ابطال باطل کردن ۱۲
۱۷ مفروض فرض کرده شده یعنی در این سوال ۱۲
۱۸ شهرت مشهور ۱۲
۱۹ قاصر اشاره بطرف خود ۱۲
۲۰ عکس بر خلاف ۱۲
۲۱ مفطر باطل کننده روزه ۱۲
۲۲ قسم اول یعنی دروغ گفتن با راست و در حقیقت راست ۱۲



وضرر ندارد س آیا نقل دروغ برخدا ورسول هم ضرر دارد بروزه مثلاً یکی صائم
نقل کند که فلان مثلاً میگفت که حضرت رسول چنین فرموده یانه ج نقل دروغ
که بمقام اخبار نباشد ضرر ندارد والله العالم س شخص معتاد بتریاك بود
بعد یکیك روز اگر از وفوت میشد احوال او منقلب میشد ومشرف بموت
میشد درینصورت در ایام صوم نسیاناً یك روز تریاك از و فوت شده واحوال
او منقلب شده تکلیف چنین شخص چیست ج بسم الله وله الحمد از برای این شخص
جائز است استعمال تریاك دران روز در زمان قریب بانقلاب احوال لکن بقدر
ضرورت و باید امساك نمود از مفطرات دیگر و بعد روزه آن روز را قضا نماید
س در صوم اگر بسبب استنشاق یا مضمضه آب بحلقش رسید و بعد از حلق
اخراج کرد مبطل صوم میباشد یانه وهمچنین سعوط یا اکتحال وغیر ذلك ج
اگر از مخرج خاء معجمه نگذشته ضرر ندارد و اگر از مخرج خاء گذشت و بمجرد تبرید
این کار کند نه بجهت اغراض عقلائیه و امر شرعی مثل وضوء و غسل دهن از
نجاسات درینوقت احتیاط قضا نمودن است هرچند اقوی عدم وجوب است
س صائم اگر آب دهنش بسیار جمع شده باشد در دهنش و آنرا فرو برد جائز
است یانه ج بلی جائز است س هرگاه صائم عمداً بلغم از سینه و دماغ خود
بکشد تا بفضاء دهن و از انجا باز عمداً فرو برد باعث بطلان روزه او میشود یانه
ج اقوی اینست که باعث بطلان روزه نیست هرچند احوط ترك است و احوط
کفاره بلکه کفاره جمع است س آیا فاسد میشود روزه بمکیدن انگشتر و جویدن
طعام بجهت گذاشتن در دهن اطفال یا حیوان یا چشیدن شوربا و نحوان که بحلق
نرسد یانه ج خیر فاسد نمیشود ولکن مکروه است و اگر بدون قصد یا از فراموشی
روزه بحلق هم برسد ضرر ندارد س اگر روزه دار ریسمانی و نحو آن در دهن گذاشته
بیرون آرد که باب دهن آلوده باشد و باز بدهن بگذارد آیا مفسد روزه است
یانه ج اگر رطوبت ریسمان مستهلك شده است بالنسبت باب دهن ضرر ندارد

والا فرو بردن آب دهن مذکور جائز نیست و مفسد صوم میباشد س
آیا مضمضه کردن در روزه چه حکم دارد ج مستحب است ولکن باید مبالغه در
مضمضه نکند بنحویکه خوف وصول آب بحلق یا خوف تجاوز از آن باشد و بهتر
آنست که بعد از مضمضه سه دفعه آب دهن را بریزد س رطوبت
باقیمانده در دهن بعد از مضمضه یا بعد از چشیدن طعام وغیره اگر روزه
دار بحلق فرو برد آیا مفسد روزه است یا نه ج بلی مفسد صوم است اگر با آب
دهن مستهلک نشده است س آیا جویدن مصطکی در حالیکه طعمش
در دهن بماند در روزه مفسد است یا نه ج ضرر ندارد س در روزه از
آروغ زدن بی اختیار اگر طعام بیرون آید از حلق در دهن و باز بی اختیار از
فضای دهن بحلق برگردد آیا ضرر بروزه دارد یا نه ج ضرر ندارد بلکه حکم آروغ
عمدی نیز چنین است بشرطیکه با او چیزی بیرون نیاید س با آروغ عمدی
اگر غذا یا زرد آب و نحو آن بیرون آید و بی اختیار بحلق برگردد یا با اختیار فرو برد
حکمش چیست ج اگر بی اختیار برگردد احوط قضا است و اگر با اختیار فرو برد
قضا و کفاره لازم بلکه احوط کفاره جمع است اگر از خبائث محسوب شود شرعاً
س غذائیکه در بن دندان باقی میماند یا آب دهن که مخلوط بخون شود
اگر روزه دار بحلق فرو برد چه حکم دارد برای روزه ج اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره
لازم است بلکه احوط کفاره جمع است در صورتیکه آن غذا متعفن شده باشد
و از خبائث محسوب شود و اگر سهواً فرو برد چیزی بر او نیست و روزه اش
صحیح است س اگر روزه دار بی اختیار قی کند آیا روزه باطل میشود یا نه
ج خیر باطل نمیشود از بی اختیار قی کردن س هرگاه شخص در شب فرو برد
چیزی را بحلق که بیرون آوردن آن واجب باشد و بیرون نیاید مگر به قی کردن
در روز روزه اش چه صورت دارد ج فاسد است روزه اش هرچند قی
ننماید بخلاف آنکه بنحو دیگر ممکن باشد س شخص اگر شب بخورد چیزی را

ف ۱ — مستحب یعنی سنت ۱۲
ف ۲ — مبالغه یعنی زیادتی ۱۲
ف ۳ — وصول یعنی رسیدن ۱۲
ف ۴ — تجاوز گذشتن ۱۲
بی اختیار ای بیقصد
ف ۵ — فضا میدان و وسعت
ف ۶ — عمدی یعنی بقصد ۱۲
ف ۷ — کفاره جمع یعنی هر سه
ف ۸ — کفاره که شصت روزه
کفاره که شصت روزه و اطعام شصت
مسکین و عتق رقبه یعنی برده ۱۲
ف ۹ — خبائث جمع خبیث ۱۲
ف ۱۰ — محسوب یعنی حساب
حرام ۱۲
ف ۱۱ — بن بضم باء موحده
یعنی بیخ ۱۲
ف ۱۲ — مخلوط آمیخته ۱۲
ف ۱۳ — متعفن بدبو شده
ف ۱۴ — سهواً یعنی از فراموشی ۱۲
ف ۱۵ — خیر یعنی نه ۱۲
ف ۱۶ — فاسد یعنی باطل ۱۲



که رسید اند خوردن آن مستلزم قی بی اختیار میباشد در روز آیا ضرر دارد بروزه یا نه ج ضرر ندارد خوردن آن در شب هرچند احوط ترک است س شخص در روزه هرگاه اثر قی نمودن در خود فهمید و با امکان حبس بدون عسر و حرج و ضرر حبس ننمود بلکه رها کرد و قی نمود آیا روزه اش صحیح است یا باطل ج باطل است علی الاحوط س آیا واجب است بروزه دار که هر وقت اثر قی نمودن در خود بفهمد با امکان بدون عسر و حرج و ضرر حبس کند ج بلی واجب است والا هرگاه رها کرد که قی نماید روزه اش باطل میشود بلکه همینکه بفضای دهن رسید روزه باطل میشود بلکه همینکه از مخرج حا یا خا خارج شد روزه باطل است چه خارج شود از دهن چه نشود چه از بینی خارج شود مگر آنکه بگوئیم همین قدر در مقدمه غیر اختیاری کافی است در بی اختیار بودن س شخص روزه دار اگر قی بفضای دهن او برسد بی اختیار ولکن با اختیار فرو برد روزه اش چه صورت دارد ج باطل است و قضا و کفاره لازم میشود بلکه احوط کفاره جمع میباشد س شخص بی اختیار قی بفضای دهنش رسید و بی اختیار برگشت روزه اش چه صورت دارد ج ضرر ندارد و روزه اش صحیح است س هرگاه بجهت ضرورت و مرض قی کردن لازم شود و عمداً قی کند در روزه روزه اش چه حکم دارد ج گناه نیست ولکن قضا باید اگر از برای آن صوم قضا باشد س شخص از روی فراموشی در روزه قی کرد و هنوز از قی کردن فارغ نشده که متذکر شد چه نماید ج قطع نماید قی کردن را با امکان ولا امکان ضرر ندارد س آیا بیرون آوردن هسته خرما یا ریگ یا مگس یا خیاطه دراز در حالت صوم از حلق خود داخل در قی هست یا نه ج خیر داخل در قی نیست س روزه دار اگر چیزی رساند بباطن جسم غیر از حلق و غیر از دبر مثل سوراخ گوش و چشم و بینی و دملها و سائر جراحات چه حکم دارد ج ضرر ندارد و مفسد روزه نیست س اگر رسانیدن غذا از منفذ چشم یا گوش یا بینی بباطن شخص

ق۱ مستلزم یعنی لازم شوند ۱۲
ق۲ هرچند احوط ترک است این عبارت را از اصل نسخه زیاد فرموده اند بلا فرق حکم ۱۲
ق۳ حبس یعنی قید و ضبط ای ضد رها کردن ۱۲
ق۴ عسر و حرج یعنی دشواری و مشقت ۱۲
ق۵ رها کرد ای واگذاشت تا بیرون آمد یعنی قی کرد ۱۲
ق۶ مخرج جای بیرون ۱۲
ق۷ خارج بیرون ۱۲
ق۸ مگر آنکه تا آخر عبارت را از اصل نسخه در منقلب جدید زیاد فرموده اند بلا فرق حکم ۱۲
ق۹ قضا میدانند [illegible]
ق۱۰ کفاره جمع یعنی هر سه کفاره اطعام شصت مسکین و شصت روزه پی در پی و آزاد کردن یک غلام یا کنیز ۱۲
ق۱۱ بی اختیار برگشت یعنی بلا قصد در حلق فرو رفت ۱۲
ق۱۲ مرض بیماری ۱۲
ق۱۳ عمداً یعنی بالقصد ۱۲
ق۱۴ صوم روزه ۱۲
ق۱۵ قضای باشد یعنی مثلا کسی نذر کند که فلان روز روزه خواهم گرفت بشرط عدم مانع شرعی و مانع شرعی پیش آمد و روزه نگرفت این روزه قضا دارد ۱۲
ق۱۶ متذکر یاد آورنده ۱۲
ق۱۷ قطع یعنی [illegible] ۱۲
ق۱۸ هسته خرما یعنی [illegible] ۱۲
ق۱۹ خیاطه ریسمان تابیده و غیر تابیده ۱۲
ق۲۰ [illegible] ۱۲
ق۲۱ [illegible] ۱۲
ق۲۲ دملها یعنی زخمها ۱۲
ق۲۳ جراحات ۱۲
ق۲۴ مفسد یعنی مبطل ای باطل کننده ۱۲
ق۲۵ منفذ سوراخ ۱۲
ق۲۶ باطن یعنی اندرون ۱۲

عادی شود رسانیدن غذا از منافذ مذکوره بروزه دار چه حکم دارد ج موجب
بطلان صوم میباشد س هرگاه در احتراز از وصول غبار بحلق عسر و
حرج باشد از برای شخص روزه دار مثل آسیابان و کارکن خرمن و غربال کن آرد
گندم که غالباً امساك از آن ممکن و میسر نیست مگر اینکه این کار را نکند در روز رمضان
پس اگر نمیکند این کار را در امر معیشت او خلل می افتد چه کند ج با عسر و حرج احتراز
لازم نیست و با شك در وصول غبار بحلق بر او قضا نیست و با قطع بوصول
قضا کند این روزه را س هرگاه از روی غفلت یا فراموشی غبار یا دود
شخص روزه دار بحلق برساند آیا ضرری دارد بروزه یا نه ج ضرر ندارد س
اگر غبار یا دود قهراً داخل حلق شود یا آنکه گمان عدم وصول غبار یا دود بحلق
بود و بعد معلوم شد که بحلق رسید حکمش چیست ج ضرر ندارد س
آیا رائحه غلیظه و بخار طبخ و دود طبخ و بخور آن چراغ و دود ... و تتن باشد یا غیر آن
اگر بحلق روزه دار برسد حکمش چیست ج ضرر ندارد ولکن احوط اجتناب است
از بخار غلیظ و رائحه غلیظه مثل رائحه مشك که بعضی ملحق ساخته اند بغبار غلیظ
رائحه غلیظه و بخار غلیظ و دود غلیظ را س مفطرات صوم را که بیان
فرمودید که ارتکاب آن مبطل روزه است و قضا و کفاره لازم میشود بعضی
بنا بر فتوی بعض بنا بر احوط آیا در حال عمد و اختیار است این حکم یا در سهو و
اضطرار هم روزه باطل میشود و قضا و کفاره لازم میاید ج غیر از بقا بر جنابت
که حکمش بتفصیل ذکر شد باقی جمیع مفطرات باطل میکند روزه را اگر عمداً
و اختیاراً بعمل آورد و با سهو و نسیان و بدون قصد ضرر ندارد س قصد
مفطر مفطر است یا نه ج قصد مفطر مفطر نیست علی الاقوی والله اعلم
س اگر کسی سهواً و نسیاناً در روزه بخورد یا بیاشامد و با اعتقاد اینکه
روزه اش باطل شد عمداً افطار نماید حکمش را بیان فرمایید ج این افطار
عمدی میباشد روزه اش باطل است س هرگاه کسی روزه واجب

۱ عادت یافته ۱۲ ۲ منافذ جمع منفذ ۱۲ ۳ بطلان باطل شدن ۱۲ ۴ احتراز پرهیز ۱۲ ۵ وصول رسیدن ۱۲ ۶ عسر و حرج یعنی دشواری ۱۲ ۷ آسیابان یعنی آسیا ... ۱۲ ۸ خرمن انبار غله ۱۲ ۹ غربال کن یعنی بیزنده ۱۲ ۱۰ غالباً اکثر ۱۲ ۱۱ امساك باز داشتن ۱۲ ۱۲ معیشت وجه قوت ۱۲ ۱۳ با شك تا آخر مطلب ... ۱۲ ۱۴ قطع یقین ۱۲ ۱۵ قهراً یعنی خود بخود ۱۲ ۱۶ رائحه بو ۱۲ ۱۷ طبخ طعام پختن ۱۲ ۱۸ تتن ... ۱۲ ۱۹ ملحق شامل در حکم ۱۲ ۲۰ مفطرات یعنی ... ۱۲ ۲۱ ارتکاب در آمدن در کار ۱۲ ۲۲ مبطل باطل کننده ۱۲ ۲۳ عمد قصد و اراده ۱۲ ۲۴ سهو فراموشی ۱۲ ۲۵ اضطرار و اختیار ۱۲ ۲۶ بقا باقی ماندن ۱۲ ۲۷ جنابت جماع کردن ... ۱۲ ۲۸ نسیان فراموشی ۱۲ ۲۹ مفطر مبطل روزه ۱۲ ۳۰ سهواً و نسیاناً یعنی از فراموشی ۱۲ ۳۱ افطار یعنی مفطرات ... ۱۲ ۳۲ عمدی یعنی بقصد ۱۲





بگیرد و فراموش کند از واجب و اعتقاد کند که روزه مستحبی است و باین اعتقاد افطار نماید و بعد معلوم شود که روزه اش واجب بود چه حکم دارد ج روزه اش صحیح نیست س اگر کسی را اکراه و جبر نمایند بافطار بنحویکه قصد و اختیار ازو سلب شود و جبراً بریزند در حلق او چیزی را روزه اش چه صورت دارد ج صحیح است روزه اش و ضرر ندارد بخلاف اینکه بسبب تخویف و اکراه خود مباشر افطار شود بقصد و اختیار خود که درینوقت روزه اش فاسد میشود و لازم است قضای آن س افطار با عامه از روی تقیه قبل از وقت چه صورت دارد ج فاسد است روزه باید قضای آن نماید بلکه لازم است اقتصار در اکل و شرب بقدر ضرورت در تقیه و بعد از رفع تقیه همچنین بعد از رفع اکراه باید باشد بر امساک تا غروب شرعی هرچند یک دقیقه بغروب مانده باشد س روزه دار در حلقش مگسی یا چیزی دیگر خود بخود داخل شد و بدون قصد و اختیار در حلقش فرو رفت روزه اش صحیح است یا باطل ج صحیح است س اگر روزه دار را تشنگی و گرسنگی در حالت روزه غالب شود بحدیکه اگر نخورد خوف هلاک داشته باشد و یا کسی که معتاد بتریاک و بخوان باشد و تریاک خوردن را در سحر فراموش کرده باشد و میترسد که اگر نمی خورد خیلی بدحال میشود آیا جائز است همچو شخص را که بخورد در روزه تریاک و طعام و آب را یا نه و روزه اش چه صورت دارد ج درینوقت جائز است که بخورد ولکن بقدر ضرورت و سد رمق و زمان خوردن را نیز بقدر ضرورت قرار دهد بعد از این امساک نماید تا غروب شرعی و بعد از آن روزه را نیز قضا نماید س صائم اگر بخیال حفظ نفس کسی از غرق مثلاً بنابر ضرورت در روزه عمداً ارتماس بعمل آرد آیا روزه اش فاسد میشود یا نه ج بلی فاسد میشود و قضا دارد علی الاحوط نه کفاره اگر در ارتماس اقتصار بقدر ضرورت نماید س اگر کسی کذب بگوید بر خدا و رسول یا ائمه عمداً بجهت ضرورت یا تقیه

ف۱ مستحبی یعنی سنتی ۱۲
ف۲ اکراه یعنی مجبور آماده کردن ۱۲
ف۳ سلب یعنی نابود و نیست
ف۴ تخویف ترسانیدن ۱۲
ف۵ مباشر در آینده بکار
ف۶ فاسد یعنی باطل ۱۲
ف۷ عامه یعنی سنی‌ها ۱۲
ف۸ اقتصار کمی ۱۲
ف۹ اکل و شرب یعنی خوردن و آشامیدن ۱۲
ف۱۰ رفع یعنی دفع
ف۱۱ امساک خود را باز داشتن از مفطرات ۱۲
ف۱۲ غروب شرعی یعنی زائل شدن سرخی جانب مشرق ۱۲
ف۱۳ غالب غلبه کننده ۱۲
ف۱۴ معتاد عادت گرفته ۱۲
ف۱۵ تریاک یعنی افیون ۱۲
ف۱۶ سحر صبح ۱۲
ف۱۷ خیلی بسیار ۱۲
ف۱۸ سد رمق یعنی باز دارنده جان ۱۲
ف۱۹ صائم روزه دار ۱۲
ف۲۰ حفظ حفاظت و نگهداشتن جان ۱۲
ف۲۱ عمداً یعنی بالقصد ۱۲
ف۲۲ ارتماس غوطه زدن ۱۲
ف۲۳ کذب دروغ ۱۲
ف۲۴ ائمه یعنی امامان علیهم السلام ۱۲



در روزه روزه اش چه حکم دارد ج احوط آنست که قضا نماید آن روزه را هرچند واجب نبودن قضا و سقوط آن قوی میباشد

در مفطرات موجب قضا تنها س

مفطراتی که موجب قضا تنها است بدون کفاره بیان فرمایند ج آن چند چیز است اوّل بعمل آوردن مفطرات را پیش از آنکه مراعات کند که صبح طالع شد یا نه با قدرت بر مراعات و بعد معلوم شود که صبح بوده در نیوقت قضا لازم است دوّم بعمل آوردن مفطرات با وجود قدرت و امکان اطلاع خودش بصبح بقول غیر که خبر دهد صبح نشده وحال آنکه صبح بوده موجب قضا است هرچند خبر دهنده عادل باشد بلکه احوط قضا است هرچند خبر دهنده دو عادل باشند سوم اتیان بمفطرات در صورتیکه کسی خبر دهد صبح شده و او گمان کند که شوخی میکند یا علم بصبح ندارد و در واقع صبح بوده و فحص نیز نکرده پس قضا لازم است چهارم افطار کردن بقول غیر که بگوید مغرب شده وحال آنکه مغرب نباشد موجب قضا است اگر اعتماد بقولش در حق این شرعاً جائز باشد مثل اینکه این شخص کور باشد یا در حبس باشد یا مخبر عادل باشد و اگر اعتماد بقولش جائز نباشد و افطار کند اقوی وجوب قضا و کفاره است پنجم افطار کردن بسبب تاریکی که بواسطه آن قطع کرده بمغرب قضا لازم است اگر خلاف قطع ظاهر شود و با شك در دخول وقت یا مظنه بآن کفاره نیز واجب میشود بلی در تاریکی بسبب ابر که گمان مغرب کرده افطار کند نه قضا دارد نه کفاره هرچند احوط قضا میباشد و فرق نیست که روزه رمضان باشد یا غیر آن ششم داخل نمودن آب در دهن بجهت خنکی دهن یا بدون غرض صحیح پس اگر آب بی اختیار در حلق فرو رفت قضا واجب است س کسیکه با قدرت بر مراعات و شناختن فجر خود مراعات فجر را ننموده چیزی بخورد و بیاشامد بعد معلوم شود که صبح بوده حکمش چیست ج روزه اش صحیح است و نه قضا دارد نه کفاره س هرگاه بعد از مراعات

در مفطرات موجب قضا تنها
ن ١ سقوط یعنی ساقط شدن ١٢
ن ٢ مفطرات یعنی مبطلات ١٢
ن ٣ روزه تنها یعنی فقط قضا ١٢
بدون کفاره ١٢
ن ٤ مراعات رعایت ١٢
ن ٥ طالع یعنی نمایان ١٢
ن ٦ اطلاع آگاهی ١٢
ن ٧ اتیان آمدن ١٢
ن ٨ شوخی خوش طبعی ١٢
ن ٩ علم آگاهی ١٢
ن ١٠ فحص تلاش و جستجو
ن ١١ کور نابینا ١٢
ن ١٢ حبس قید زندان خانه ١٢
ن ١٣ مخبر خبر دهنده ١٢
ن ١٤ قطع یقین ١٢
ن ١٥ اگر خلاف قطع ظاهر شود این عبارت زیاد در نسخه ازاصل بلافرق حکم ١٢
ن ١٦ هرچند احوط قضا میباشد این عبارت زیاد در نسخه ازاصل بلافرق حکم ١٢
ن ١٧ خنکی سرد شدن ١٢
ن ١٨ مراعات رعایت ١٢
ن ١٩ فجر صبح ١٢

شك كند يا مظنه نمايد بطلوع و مفطر را بعمل آرد و بعد ظاهر شود كه صبح بوده چه حكم دارد ج احوط در ينوقت قضا است س آيا لازم است مريد صوم را كه در وقت سحر خوردن اول تفحص نمايد از طلوع صبح و بعد بخورد ج لازم نيست بلكه تفحص ناكرده اگر بخورد يا بياشامد يا جماع نمايد مثلا ضرر ندارد س هرگاه بعد از تفحص يا قبل از آن شك نمايد در صبح بودن و چيزى بخورد حكمش را بيان فرمايند ج بخورد گناهگار نيست س هرگاه مظنه نمايد بصبح بعد از تفحص يا قبل از تفحص و بخورد چه حكم دارد ج اين مظنه اعتبار ندارد مگر اينكه اين مظنه در وقتى باشد كه ظن بوقت حجت باشد مثل اينكه افق را ابر غليظ گرفته باشد س آيا حكم بصحت صوم و عدم قضا با تيان مفطر بحكم خود مراعات صبح را نموده مخصوص است بصوم شهر رمضان يا در هر صوم است ج مخصوص است بصوم شهر رمضان و در صوم مضيق و صوم معين احوط آنست كه تمام كند روزه را و بعد از آن قضا نمايد اگر براى او قضائى باشد س هرگاه دو عادل خبر دهند كه صبح شد درحاليكه صبح شناس باشند و كور نباشند و مظنه شوخى هم در خبر ايشان نباشد و با اين حال بخورد حكمش چيست ج قضا و كفاره هر دو لازم ميشود چه معلوم شود كه صبح بوده و چه معلوم نشود بلى اگر معلوم شود كه صبح نبوده پس در ينوقت نه قضا لازم است نه كفاره هر چند در هر صورت معصيت كرده در خوردن س اگر يك عادل خبر دهد بصبح و صبح شناس هم باشد و مظنه شوخى در ان نباشد و بخورد چه حكم دارد ج در ينصورت احوط قضا است بلكه احوط كفاره نيز هست س هرگاه باشك در طلوع صبح بخورد چيزى را و حالش معلوم نشد و يا مظنه حاصل شد بصبح چه حكم دارد ج روزه اش صحيح و چيزى براو نيست س اگر كسى نان يا مثل آنرا بجهت غرض صحيح در دهن گذارد و بى اختيار بحلق فرو رود يا در استنشاق آب در حلق فرو رود روزه اش

۱ مظنه گمان ۱۲
۱ طلوع نمايان شدن ۱۲
۲ مفطر باطل كننده روزه ۱۲
۳ مريد صاحب اراده صوم روزه ۱۲
۵ تفحص جستجو ۱۲
۵ ظن گمان ۱۲
۶ حجت يعنى سند
۷ افق كناره يعنى كناره آسمان جائيكه آفتاب طلوع ميكند ۱۲
۸ غليظ زياد و گنده ۱۲
۹ صوم روزه ۱۲
۱۰ اتيان آمدن ۱۲
۱۱ شهر رمضان يعنى ماه رمضان ۱۲
۱۲ مضيق يعنى تنگ وقت ۱۳
۱۳ معين يعنى روزه
۱۴ صوم معين بوقت معين كرده شده باشد يعنى
۱۵ قضائى بر وزنخاص مثلا روزه نذر بشرط علم مانع شرعى كه بسبب بيش آمدن مانع شرعى آنروز روزه نگرفت پس اين روزه قضا ندارد ۱۲
۱۶ كور نابينا ۱۲
۱۷ مظنه گمان و شوخى خوش طبعى ۱۲
۱۸ معصيت گناه ۱۲
۱۹ طلوع ظاهر شدن ۱۲
۲۰ استنشاق آب در بينى كردن ۱۲



چه صورت دارد ج صحیح است روزه اش وقضا واجب نمیشود هر چند احوط قضا
میباشد س اگر در مضمضه وضو یا غسل چه برای نماز باشد یا برای سائر
غایات آب در دهن کند و بی اختیار بحلق فرو رود همچنین در مضمضه برای
تطهیر دهن یا علاج آب بی اختیار در حلق فرو رود حکمش چیست ج در فرض اول
قضا واجب نمیشود و در فرض ثانی احوط قضا است والله العالم

در مکروهات صوم

س چه میفرمایند که آیا در روزه مباشرت با زنان بلمس و بوسه
یا ببازی کردن با ایشان هرگاه خوف یا مظنه یا عادت بخروج منی باین افعال
نداشته باشد و سرمه کشیدن و چیزی در چشم و گوش و بینی ریختن یا داخل
کردن خصوص استعمال انفیه نمودن بنحویکه اجزای آن بحلق نرسد و بوئیدن
ریحان و هر گیاه خوشبو خصوصاً نرگس و مکیدن هسته خرما و جاویدن مصطکی
و نحو آن همچنین چشیدن طعام بجهت دریافت نمک یا شیرینی که اجزایش بحلق نرسد
و خواندن شعر در مدح ائمه و معصومین علیهم السلام یا مطلقا و قسم خوردن
و جدال کردن و حقنه نمودن بجامد مثل شیاف و جامه تر کرده بر بدن گذاشتن
یا جامه بدن را تر کردن و اخراج خونیکه باعث ضعف شود مثل فصد و حجامت
یا هر عملی که موجب ضعف شود از قبیل کندن دندان و رفتن حمام بسیا گرم چه حکم
دارد ج همه این مذکورات ضرر ندارد و اکثر اینها مکروه است والله العالم
س نشستن زن در آب در حال صوم که سر بیرون باشد از آب حرام است
یا مکروه ج مکروه است والله العالم س کسیکه عادت داشته باشد
براینکه هرگاه مباشرت مینماید بزنان بلمس و بوسه و چسپیدن و بازی کردن
با ایشان انزال میشود بدون جماع و بدون قصد انزال بلکه با قصد حبس منی
نیز انزال میشود یا انکه مظنه خروج منی هم باین افعال دارد یا انکه قاصد انزال هم
باین افعال بوده باشد برای همچو شخص مباشرت با زنان مذکوره در روزه چه
حکم دارد ج حرام است والله العالم س اخراج خون در روزه از فصد و حجامت

ف۱ مضمضه آب در دهن گردانیدن ۱۲
ف۲ غایات ای چیزهائیکه برای آن غسل یا وضو میکنند ۱۲
ف۳ تطهیر پاک و طاهر کردن ۱۲
ف۴ فرض اول یعنی تطهیر دهن و فرض دوم علاج ۱۲ یعنی
ف۵ ثانی دوم ۱۲
ف۶ مباشرت در آمدن باهم بکاری ۱۲
ف۷ لمس یعنی مالیدن و چسپیدن ۱۲
ف۸ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۹ افعال کارها ۱۲
ف۱۰ انفیه هندی ناس ۱۲
ف۱۱ اجزا جمع جزء ۱۲
ف۱۲ هسته خرما یعنی تخم خرما ۱۲
ف۱۳ جاویدن یعنی خائیدن ۱۲
ف۱۴ مدح توصیف ۱۲
ف۱۵ مطلقا یعنی در مدح هر کس ۱۲
ف۱۶ جدال با کسی جنگ و خصومت کردن ۱۲
ف۱۷ حقنه از راه دبر چیزی داخل در شکم نمودن ۱۲
ف۱۸ جامد چیز بسته شده نه رقیق ۱۲
ف۱۹ اخراج بیرون آوردن ۱۲
ف۲۰ ضعف ناطاقتی ۱۲
ف۲۱ فصد معروف رگ زدن ۱۲
ف۲۲ حجامت خون از بدن بیرون آوردن بشاخ و غیره ۱۲
ف۲۳ مذکورات یعنی چیزهائیکه ذکر شد ۱۲
ف۲۴ ضرر ندارد و اکثر اینها این عبارت از اصل نسخه زاید ۱۲
ف۲۵ صوم روزه ۱۲
ف۲۶ انزال منی بیرون آوردن ۱۲
ف۲۷ حبس از خود نگاه داشتن ۱۲
ف۲۸ مظنه گمان ۱۲
ف۲۹ قاصد اراده کننده ۱۲

وغیرآن هرگاه باعث غش و بیهوشی روزه دار شود چه حکم دارد ج در روزه واجب
معین یا مضیق حرام است هرعملیکه مورث غش شود و در مقام ضرورت ضرر
ندارد س شخص روزه دار اگر بتقطیر چیزی در گوش و بینی داخل نماید و
آن را عمدًا بحلق برساند چه حکم است ج حرام است و اگر روزه معین باشد
قضا بلکه کفاره لازم میشود س استعمال طیب مثل گلاب و عطر و غیرآن
آیا در روزه ضرر دارد ج ضرر ندارد ولکن اولی اجتناب از استعمال مشک بلکه
از استعمال هر بوی تند غلیظی است که بحلق میرسد والله العالم س اکتحال
بچیزیکه در و مشک باشد یا چیزی باشد که طعم او بحلق رسد در روزه چه حکم دارد
ج مکروه است و اگر عمدًا عین کحل را بحلق برساند حرام خواهد بود والله العالم
س خواندن اشعار در مصائب و فضائل ائمه و اهلبیت ع همچنین اشعار
رجز در رزم و توصیف اسب و شمشیر امام علیه السلام در صوم جائز است یا نه
ج شعر در مدح ائمه و مصائب ایشان در صوم ضرر ندارد هرچند از بعضی
اخبار نهی از شعر در یوم جمعه وارد شده اگرچه در مدح ائمه باشد ولکن بجهت
معارضه باخبار دیگر ضرر نیست س خواندن اشعار در روزه چه حکم دارد
ج شعر خواندن در روز رمضان بلکه در شب رمضان و حتی آن شعریکه
بجهت آخرت باشد مکروه است علی الاحوط هرچند اختصاص کراهت بشعر
باطل اولی میباشد و در یوم جمعه و شب مطلقا نیز شعر خواندن مکروه
است والله العالم س روزه دار اگر مصطگی را از دهن بیرون آورده باز
داخل دهن کند حکمش چیست ج اگر رطوبت او خشک شده باشد یا آنکه رطوبت
مستهلک شده باشد ضرر ندارد و الا دوباره داخل دهن نکند یا آبش را فرو نبرد
س آیا مسواک کردن در روزه مکروه است ج مکروه نیست بلکه مستحب
است اگرچه از چوب تر باشد س آیا خلال کردن مرید صوم را واجب است
ج واجب نیست بلکه احتیاط است والله العالم در روزه مسافر

---

۱ معین یعنی بوقت خاص ۱۲
۲ مضیق یعنی در وقت تنگ ۱۲
۳ عمل کار ۱۲
۴ مورث یعنی سبب ۱۲
۵ تقطیر قطره قطره چکانیدن ۱۲
۶ عمدًا یعنی بالقصد ۱۲
۷ استعمال بعمل آوردن ۱۲
۸ طیب خوشبو ۱۲
۹ تند تیز و غلیظ درشت ۱۲
۱۰ اکتحال سرمه در چشم کشیدن ۱۲
۱۱ طعم مزه ۱۲
۱۲ عین کحل یعنی اصل سرمه ۱۲
۱۳ اشعار جمع شعر ۱۲
۱۴ مصائب جمع مصیبت ۱۲
۱۵ فضائل جمع فضیلت ۱۲
۱۶ رجز مدح و توصیف خود در رزم جنگ ۱۲
۱۷ توصیف مدح و ثنا ۱۲
۱۸ صوم روزه ۱۲
۱۹ اخبار احادیث ۱۲
۲۰ نهی منع ۱۲
۲۱ یوم روز
۲۲ معارضه باهم ضد بودن نقیض شدن ۱۲
۲۳ در روز اینجا عبارت تا لفظ بلکه از اصل نسخه تغیر کرده بلا فرق حکم ۱۲
۲۴ اختصاص خصوصیت ۱۲
۲۵ مکروه چیزیکه قباحت داشته ۱۲
۲۶ مصطگی یک نوع صمغ است ۱۲
۲۷ مستحب بهتر است ۱۲
۲۸ مرید اراده کننده ۱۲

س شرائط صحت روزه را بیان فرمایند ج شرائط آن چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سوم ایمان چهارم خالی بودن از حیض ونفاس پنجم خالی بودن از سفر شرعی که موجب قصر است در نماز ششم سلامت از مرض کسیکه بداند روزه از برای او مضر است هر چند بیمار نباشد وآن ضرر معتد به باشد نه مطلق ضرر بلکه اگر خوف عروض مرض یا طول مرض در روزه گرفتن داشته باشد بطوریکه خوف عقلائی باشد نه مطلق خوف از قبیل وسوسه در بوقت روزه واجب نیست هفتم سلامت از خوف تلف نفس محترمه یا تلف نفس خود مکلف بجهت گرسنگی وتشنگی زیاد یا خوف تلف مال که مضر باشد بحال خود مکلف یا او را از مایه واعتبار بیندازد یا آنکه باعث هتک عرض مکلف یا نفس محترمه دیگر شود یا آنکه بیمار ضعیف نماید روزه گرفتن با واجب دیگر که اهم از آن باشد که روزه حرام است بیرا گر بجهت تقیه یا عطش زیاد مثلاً بخورد وسبب خوردن وباطل کردن روزه مستمر نباشد همان قدر از زمان را بخورد وباقی را امساک نماید وقضا نماید س آیا روزه نابالغ صحیح نیست ج نه مگر بجهت عادت دادن طفل بروزه بشرطیکه طاقت روزه گرفتن داشته باشد س روزه غیر مؤمن چه صورت دارد ج فاسد است روزه غیر مومن چه کافر باشد وچه مخالف وبعد از آنکه عارف بحق اهلبیت ع باشد قضا ساقط است س روزه مجنون خواه جنونش ادواری باشد خواه اطباقی همچنین روزه مست وبیهوش چه صورت دارد ج فاسد است واگر خود باعث جنون یا اغما یا سکر شده در اثنای روز احتیاطاً قضا وکفاره هر دو را بعمل آرد س آیا خواب در روزه چه حکم دارد ج ضرر ندارد اگر چه تمام روز بخوابد بشرطیکه نیت روزه او باشد خواه اگر نیت روزه شب اول رمضان را که از برای تمام رمضان کرده است کافی است س آیا خون حیض ونفاس روزه را فاسد میکند ج بلی فاسد میکند هر چند روزه مستحب باشد علی الاقوی اگر چه یک لحظه بعد از فجر یا قبل از غروب باشد

ف ۱ بلوغ یعنی بالغ شدن ۱۲
ف ۲ عقل یعنی مجنون نباشد ۱۲
ف ۳ ایمان یعنی شیعه اثنا عشری بودن ۱۲
ف ۴ حیض ونفاس معروف ونفاس خون ولادت دیدن ۱۲
ف ۵ سفر شرعی یعنی سیر هشت فرسخ بقصد سفر از سفر حلال یا سیر چهار فرسخ رفتن وچهار فرسخ برگشتن ۱۲
ف ۶ قصر یعنی چهار رکعتی نماز را دو رکعت خواندن ۱۲
ف ۷ مضر یعنی ضرر رساننده ۱۲
ف ۸ هر چند بیمار نباشد از اینجا عبارت را از اصل نسخه مقدم فرمودند وآن ضرر تا اینجا ۱۲
ف ۹ معتد به یعنی بسیار وزیاد بلا فرق حکم ۱۲
ف ۱۰ مطلق یعنی محض ضرر کم وزیادتی ۱۲
ف ۱۱ عروض یعنی عارض شدن
ف ۱۲ یعنی رو دادن ۱۲
ف ۱۳ عقلائی یعنی خوف عاقلانه ۱۲
ف ۱۴ در بوقت از اصل نسخه است این عبارت را از آن زیاد فرمودند بلا فرق حکم ۱۲
ف ۱۴ تلف یعنی برباد رفتن ویعنی هلاک ۱۲
ف ۱۵ نفس محترمه یعنی جان مؤمن ۱۲
ف ۱۶ مکلف کسیکه تکلیف روزه بر او واجب است ۱۲
ف ۱۷ عرض بکسر یعنی هتک آبرو ۱۲
ف ۱۸ نفس محترمه یعنی شخص مؤمن دیگر ۱۲
ف ۱۹ معارضه با هم ضد ونقیض شدن ۱۲
ف ۲۰ اهم زیادتر غالب ۱۲
ف ۲۱ اگر تا آخر عبارت را نسخه زیاد فرمودند ۱۲
ف ۲۲ در اصل نسخه بیش بلا فرق حکم ۱۲
ف ۲۳ تقیه یعنی پنهان داشتن ۱۲
ف ۲۴ مستمر یعنی همیشه ۱۲
ف ۲۵ فاسد یعنی باطل ۱۲
ف ۲۶ مخالف یعنی غیر شیعه ۱۲
ف ۲۷ عارف یعنی شناسنده ۱۲
ف ۲۸ ادواری گاه گاه ۱۲
ف ۲۹ اطباقی یعنی همیشه ۱۲
ف ۳۰ تا وقت تمام روزه ۱۲

س حائض ونفسا اگر بدانند که از حیض ونفاس پاك شده ولكن نميدانند كه قبل از صبح پاك شده یا بعد از آن چه کنند ج اگر تاریخ پاك شدن معلوم باشد وتاریخ صبح شدن معلوم نباشد بنا را بگذارد براینکه صبح نشده بعد از پاك شدن ودر عکس حکم بعکس جاری سازد ودر جائیکه مجهول التاریخ باشد بنا را بگذارد بر عدم وجوب صوم والله العالم س اگر زن خود باعث عروض خون حیض شود روزه اش چه حکم دارد ج فاسد است روزه اش ولكن گناه وقضا وكفاره ندارد هرچند احوط اجتناب است بلكه احوط اتیان بقضا وکفاره نیز میباشد س از مسافر در سفر شرعی کدام کدام روزه صحیح است ج اول روزه مستحبی هرچند ترکش بهتر است مگر سه روزه که از برای طلب حاجت در مدینه طیبه وارد شده است دوم روزه که نذر کرده باشد در سفر وحضر بگیرد سوم روزه کفاره سه روز بدل هدی وهیجده روز بدنه از برای کسیکه از عرفات پیش از غروب آفتاب خارج شده عمدا س روزه مستحبی در سفر میتوان گرفت اگرچه ذمه شخص مشغول بصوم واجب از قبیل قضا یا استیجار یا نذر مقید بسفر یا مطلق بوده باشد یا نه ج اقوی آنست که سفر مانع از صحت روزه مستحب نیست چنانچه اقوی آنست که اشتغال ذمه بصوم واجب خصوص استیجار مانع صحت روزه مستحب نیز نیست ولكن احتیاط موکد در ترك روزه است در فرض اشتغال ذمه بصوم واجب است والله العالم س مسافر اگر سفر کند از وطن یا از محل اقامت قبل از ظهر حکمش را بیان فرمایید ج واجب است بعد ترخص رسیده افطار کند چه نیت روزه را در شب کرده باشد یا نکرده باشد س اگر بعد از ظهر سفر کند حکمش چیست ج واجب است روزه را اتمام کند که صحیح است روزه اش س مسافر هرگاه از وطن یا محل اقامه خارج شده وهنوز بحد ترخص نرسیده که افطار نمود چه حکم دارد ج قضا وکفاره هر دو لازم است چون شرط افطار صوم رسیدن بحد ترخص است چنانچه گذشت س

فی روزه مسافر

۱ حائض یعنی زنیکه خون حیض بر بیند ونفسا زنیکه خون ولادت طفل بر بیند ۱۲
۲ تاریخ یعنی وقت ۱۲
۳ عکس برخلاف یعنی
۴ مجهول التاریخ یعنی وقت معلوم نباشد ۱۲
۵ وجوب واجب شدن ۱۲
۶ صوم روزه ۱۲
۷ عروض روی دادن ۱۲
۸ اتیان آمدن ۱۲
۹ سفر شرعی یعنی سفر حلال ۱۲
۱۰ مستحبی یعنی غیر واجب
۱۱ هدی یعنی قربانی ۱۲
۱۲ بدنه یعنی شتر قربانی ۱۲
۱۳ خارج بیرون ۱۲
۱۴ ذمه یعنی ذمه شخص
۱۵ صوم روزه
۱۶ استیجار یعنی اجاره ۱۲
۱۷ مقید یعنی قید کرده شده ۱۲
۱۸ مطلق یعنی خواه مقید بسفر باشد یا مقید نباشد
۱۹ اشتغال ذمه
۲۰ روزه واجب
۲۱ محل جای ۱۲
۲۲ اقامت ده روز ۱۲
۲۳ حد ترخص

اگر مسافر در شهر رمضان پیش از ظهر بوطن یا بمحل اقامه رسید تکلیفش چیست ج
اگر پیش از رسیدن بحد ترخص افطار نموده واجب نیست که آن روز روزه بگیرد
و صحیح نیست و اگر افطار نکرده پس واجب است که نیت روزه کند و تمام کند آن روزه
را که صحیح است والله العالم س آیا جاهل مسئله در قصر و اتمام در نماز چنانکه
معذور است آیا در روزه هم معذور است یا نه ج بلی در روزه نیز معذور است
و روزه اش صحیح است س آیا جاهل بخصوصیات مسائل قصر و اتمام نیز در روزه
معذور است ج معذور است ولکن احوط در حق جاهل بخصوصیات قضا میباشد
س ناسی یا جاهل مسئله هرگاه در اثنائی روزه دانست که روزه در سفر صحیح
نیست چه کند ج باید افطار نماید و قضا کند س مسافر بمحل اقامه رسیده
پیش از یک نماز تمام عدول از اقامه نموده حکمش چیست ج بعد از زوال هر چند نماز
برای او قصر است روزه را تمام کند س آیا سفر در ماه مبارک رمضان چه
در دههٔ اوّل باشد چه در دههٔ اوسط یا آخر چه حکم دارد ج مکروه است سفر در ماه رمضان الا بعد از
لیالی قدر مگر بجهت امر اخروی مثل زیارت و بعضی امر دنیوی را که اهتمام باو باشد نیز
ملحق کرده اند و قبل از لیالی قدر کراهتش بیشتر است والله العالم س مشهور است
که جماع در ماه مبارک رمضان از برای مسافر مکروه است رای سرکار در این چیست
ج بلی مکروه است علی الاقوی س اگر مکلف خواه مریض باشد خواه مریض
نباشد با خوف ضرر روزه بگیرد حکمش چیست ج باید اعاده نماید هر چند ظاهر شود
براو که ضرر ندارد و ضرر نیز نداشت بلکه اگر پیش از زوال براو ظاهر شود که ضرر
ندارد تجدید نیت نیز نمیتوان نمود س اگر طبیب بگوید که روزه ضرر ندارد
و مکلف بحسب تجربه خود میداند که ضرر دارد چه کند ج مکلف باید عمل بظن خود
کند چه مظنه از تجربه حاصل کرده باشد چه از حدس خود س اگر طبیب اصرار نماید
که روزه ضرر دارد و مکلف میداند که ضرر ندارد چه نماید ج باید روزه بگیرد س
شک در ضرر برای مکلف چه حکم دارد ج شک در ضرر نیز باعث جواز افطار است

ف۲۱ حدس فراست و دانائی ۱۲
ف۲۲ جواز جائز بودن ۱۲

ف۱ پیش قبل ۱۲
ف۲ جاهل ناواقف ۱۲
ف۳ قصر چهار رکعتی نماز را دو رکعت خواندن و اتمام هر چهار رکعت خواندن ۱۲
ف۴ جاهل بخصوصیات در سفر یعنی میداند که در سفر نماز قصر است اما نمیداند مسائل خصوصیات قصر را ۱۲
ف۵ ناسی فراموش کننده ۱۲
ف۶ اقامه ده روز در یکجا ماندن ۱۲
ف۷ نماز تمام یعنی چهار رکعت ۱۲
ف۸ عدول برگشتن ۱۲
ف۹ زوال یعنی زوال آفتاب ۱۲
ف۱۰ قصر چهار رکعتی نماز را دو رکعت خواندن ۱۲
ف۱۱ دههٔ اوّل یعنی عشرهٔ اوّل ای از یکم تا دهم ۱۲
ف۱۲ اوسط در میان یعنی از یازدهم تا بستم و آخر یعنی از بست و یکم تا سی ام ۱۲
ف۱۳ لیالی قدر یعنی شبهای قدر ۱۲
ف۱۴ اخروی یعنی آخرت ۱۲
ف۱۵ اهتمام باو یعنی ضرورت سفر باشد و الاحرام است ۱۲
ف۱۶ ملحق شامل ۱۲
ف۱۷ مکلف یعنی کسیکه روزه براو واجب باشد ۱۲
ف۱۸ اعاده از سر نو گرفتن ۱۲
ف۱۹ تجدید تازه کردن ۱۲
ف۲۰ ظن گمان و مظنه گمان کرده شده ۱۲



روزه مریض و پیر و عاجز و غیر آن

س اگر مریض شك داشته باشد در ضرر داشتن روزه آیا روزه گرفتن بر او لازم است یا نه ج اگر شك عقلائی داشته باشد روزه لازم نیست س مرد پیر وزن پیر و صاحب مرض عطش که هر وقت آب میخورد و نمیتواند ترك آب خوردن نماید اگر از روزه گرفتن عاجز باشد و یا اینکه روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد چه نمایند ج در فرض اول افطار مینمایند و کفاره نیز نمیدهند و اگر توانا شدند قضا مینمایند و در فرض ثانی نیز افطار میکنند و لکن واجب است بر ایشان که بدل هر روزی یك مد از گندم صدقه دهند بفقیر اگر ممکن باشد و الا کفاره ساقط است و بعد از زوال مشقت و حصول صحت واجب است قضا نمودن والله العالم س زن حامله که وضع حملش نزدیك باشد و زن شیرده که شیرش کم باشد و بترسند از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طفل از تشنگی و گرسنگی مضر یا از ناخوشی و ترس شان خواه بنحو شك باشد خواه بنحو مظنه یا یقین چه نمایند ج حکم شان حکم مسئله سابقه است که افطار میکنند و عوض هر روز یك مد از گندم بفقیر صدقه میدهند اگر ممکن باشد و بعد از زوال عذر قضا مینمایند و صدقه از مال زن است نه از مال شوهر س جائیکه شش ماه روز است و شش ماه شب یا سه ماه روز است و سه ماه شب و هکذا ابکمی و زیادتی لیل و نهار فرض کنیم که ما آنجا برسیم یا آنجا باشیم نماز و روزه در همچو جاها چه صورت دارد ج این مسئله را بعضی عنوان کرده اند و تحقیق درست نکرده اند بلکه بعضی از فروض بنظرم میاید که در چه جنبی مذکور است که اعجب از آن است و آن اینست که اگر شخصی با آفتاب مثلا بسته باشند که بمدار آفتاب دائر شود آیا این شخص تکلیفاً و در نماز و روزه چه چیز است و وجوه محتمله بسیار است در فرض سوال و عنوان اول سقوط تکلیف بصوم و صلوة دوم رجوع به بلاد متعارفه در شهر ها یعنی ماه ها شب و روز در صوم و صلوة سوم رجوع باقلیم متوسط از اقالیم پس اگر بلاد اقالیم مختلف باشند مخیر است در رجوع باقل یا اوسط یا اکثر و همچنین در اقلیم و رجوع باقلیم



متوسط وبلد متوسط شاید بهتر باشد وانشاء الله اگر مجال باشد وزمان فکر و
فحص باشد عرض خواهم نمود والله العالم

در قضا و کفاره

س اگر شخصی در ماه مبارک رمضان ناخوش شود تا رمضان دیگر مریض باشد آیا قضای صوم رمضان ساقط است یا نه ج وقت قضای رمضان بین رمضانین میباشد اگر شهر رمضان مریض بوده وبعد از رمضان تا رمضان آینده نیز مریض بوده ادا وقضا هر دو ساقط است واگر مسافر بوده در بین رمضانین یا انکه عذر دیگر داشته قضا باید بکند هر چند در سال دوم باشد والله العالم س هرگاه در ماه مبارک رمضان کسی مریض شود و در ماه شوال فوت شود نماز و روزه او که در بین ناخوشی از او فوت شده چه صورت دارد ج هرگاه مرضش طول بکشد تا شوال و شوال فوت شود قضا روزه لازم نیست بلی اگر در شوال ایام صحیح بگذرد که بتواند روزه بگیرد و نگرفت قضا لازم است و نماز در هر حال لازم است ادا یا قضا که خود بجا آورد یا ولی س هرگاه کسی از خانه بیرون رفت بقصد سفر و بعد ترخص نرسیده افطار کند با جهل بعدم جواز آیا کفاره هم بر او واجب است یا نه و کفاره او چه چیز است و چه قدر میباشد ج در جاهل قاصر وجوب کفاره معلوم نیست مثل اینکه تازه مسلمان شده واگر جاهل مقصر باشد احوط وجوب کفاره است وکفاره در صوم آنست که مخیر است ما بین بنده آزاد کردن و دو ماه متوالی روزه گرفتن و اطعام شصت مسکین نمودن س کسیکه ذمه او مشغول بقضای روزه ماه مبارک رمضان یا روزه نذر واجب غیر معین باشد وقضای روزه پدر هم در ذمه او باشد آیا قضای روزه خود را مقدم میدارد یا قضای پدر را ج در صوم ترتیب لازم نیست هر کدام را که بخواهد مقدم دارد میتواند الا اینکه احدهما مضیق شود یا آنکه فوری باشد چنانچه قضاء پدر اگر زیاد تاخیر شود که منجر بتهاون شود در عرف وهمچنین قضائی نذر واجب غیر معین بلکه چنین است جمیع واجبات غیر موقته ونماز قضائی که مقید است توسعه آنها

در قضا و کفاره
١ بلد شهر ١٢
٢ فحص جستجو ١٢
٣ ناخوش بیمار ١٢
٤ رمضانین دو رمضان ١٢



بعدم تهاون عرفی و بعد از تهاون اثم و گناه گار است در تاخیر والله العالم **س**
کسیکه ذمهٔ او مشغول بقضاء روزهٔ رمضان باشد نذر کردن روزه از و صحیح است
یا نه **ج** صحیح است **س** هرگاه نماز عشا را سهواً نخواند و صبح آن روز روزه
کفاره عمداً یا سهواً یا جهلاً نگرفت دیگر قضائی این روزه است یا نه و اگر نیست این
شخص گناه کار میباشد یا خیر و اگر گناه کار است چارهٔ عفو گناه چیست **ج** روزهٔ
کفاره در سهو نیست و قضاء روزه لازم نیست و یا سهواً گناهی نکرده و استغفار
چارهٔ عفو گناه میباشد بلکه حقیر در نوم از صلوة عشا به تنهائی بلکه نوم از
مغرب و عشا را نیز روزه کفاره را لازم نمیدانم و لکن چون روایت مرسلی وارد
است که مَنْ نَامَ عَنْ صَلوٰةِ الْعِشَاءِ اَصْبَحَ صَائِماً مضائقه از استحباب ندارم والله
العالم **س** آیا کسیکه قضاء ماه رمضان را عمداً نگرفت تا چند سال آیا یك
کفاره باید بدهد یا متعدد **ج** یك کفاره بدهد **س** کسیکه که رمضان
یك روزه بلا عذر شرعی نگرفت و در بین سال نه کفاره شصت مسکین
داد نه روزه قضا گرفت و نه روزه شصت روز بلا عذر گرفت تا سال دیگر
برای همچو شخص کفارهٔ دیگر از بابت ترك شصت روزه کفاره هم هست یا
همان کفارهٔ یك روزه قضا خواهد بود **ج** یك کفاره بدهد والله العالم
س اگر در یوم واحد موجب کفاره را مکرر بعمل آورد کفاره متعدد میشود
یا نه **ج** اقوی وحدت کفاره است هرچند موجب کفاره متعدد باشد
و هرچند وطی باشد والله العالم **س** هرگاه کسی اول غروب افطار باستمنا
کند روزهٔ او چه صورت دارد **ج** بعد از غروب آثم است و فعلش و روزه
او صحیح است والله العالم **س** هرگاه شخص روزه دار بمال حرام افطار
کند کفارهٔ جمع لازم است یا کفاره واحده **ج** اگر در زمان غروب شرعی که زمان
افطار نمودن روزه است این شخص افطار نماید بمال حرام و شیء محرم قضا
و کفاره هیچکدام لازم نیست و اگر قبل از غروب افطار بحرام نموده کفارهٔ جمع احوط و کفاره

آثم گناه کار ۱۲
یا خیر یعنی یا نه ۱۲
نوم خواب ۱۲
صلوة نماز ۱۲
روایت مرسل یعنی روایت مرسل و مرسل از احادیث اقسام حدیث ۱۲
یوم واحد یعنی در یك روز ۱۲
مکرر چند بار ۱۲
وحدت یکی ۱۲
وطی دخول ۱۲
استمنا منی بیرون آوردن بدون جماع بحرام ۱۲
کفارهٔ جمع یعنی جمیع کفاره‌ای از آزاد کردن بنده و شصت روزه پی در پی و اطعام شصت مسکین ۱۲
کفاره واحده یعنی یك کفاره ۱۲
زمان غروب شرعی یعنی زوال سرخی از مشرق ۱۲
محرم حرام کرده شده ۱۲



واحده قوی میباشد **س** کسی در روزه رمضان جماع کرد و قضا و
کفاره بدون عذر نداد تا چند سال بفرمائید حکم آن چیست و کفاره آن
چه قدر است **ج** یك کفاره و آن عتق رقبه یا اطعام شصت فقیر یا دوماه
متوالی روزه گرفتن است **س** کفاره صوم و ظهار و غیره را بکدام
اشخاص باید داد و کفاره صوم بهریك چه قدر باید داد و از چه جنس باید
داد و اگر بهریك قیمت بدهد کفایت میکند یا نه **ج** تفصیلش را مقام گنجایش
ندارد و لکن اگر محل حاجت است باید بفقراء شرعی داد که خرج سالیانه را ندارد
فعلا و کسبیکه وفا بمعیشت بکند نیز ندارد و دادن بفقیر بد و نخواست یکی بتسلیم
است و آن احوط دو مد است و اقوی کفایت یك مد میباشد از جو یا گندم یا خرما
یا برنج یا نان و یا با طعام است و آن بقدریست که سیر شود و اکتفا بقیمت نتوان
نمود والله العالم **س** کفاره شهر رمضان را بیان فرمایند **ج** مخیر است
ما بین سه چیز آزاد کردن بنده و روزه گرفتن شصت روز که سی و یك روز
متوالی باشد و اطعام شصت مسکین اما رعایت ترتیب احوط است که با عدم
قدرت بر اول دویمی را اختیار کند و با عجز از آن سومی را بجا آرد **س** آیا
فرقی هست در مواضع وجوب کفاره ما بین عالم و جاهل مقصر از سوال یا نه
ج خیر فرقی نیست **س** آیا جاهل غیر متنبه و غیر مقصر در سوال در
وجوب کفاره حکمش چیست **ج** اقوی اینست که کفاره بر او نیست هر چند احوط
کفاره است **س** بعد از تعلق گرفتن کفاره اگر بلا اختیار جنون یا حیض
عارض شود در اثنای روزه آیا کفاره ساقط میشود یا نه **ج** ساقط نمیشود
علی الاحوط هر چند اقوی سقوط کفاره است حتی در سفر اضطراری نه اختیاری **س** مرد در روزه
اگر زوجه روزه دار خود را اکراه نماید بجماع حکم آن را بیان فرمایند **ج** و کفاره هر دو لازم است و پنجاه تازیانه
زده میشود مرد اگر زن از اول جماع تا آخر آن راضی نشده باشد بجماع و اگر در اثنای جماع راضی
شده پس بر هر یك کفاره و بیست و پنج تازیانه قرار میگیرد و همچنین هر گاه خوردن

ف ۱ عتق رقبه یعنی آزاد کردن غلام یا کنیز ۱۲ و اطعام طعام دادن ۱۲
ف ۲ اطعام طعام دادن ۱۲
ف ۳ متوالی پی در پی ۱۲
ف ۴ ظهار یا کسی کفیت ظهار بعد از رجعت ظهار است ۱۲ طلاق مذکور است در این مقام
ف ۵ مقام یعنی این فصل ۱۲
ف ۶ فعلا یعنی در حال ۱۲
ف ۷ کسب کار و غیره یعنی و حرفه ۱۲
ف ۸ معیشت یعنی گذران ۱۲
ف ۹ تسلیم یعنی دادن ۱۲
ف ۱۰ مد یعنی ... ۱۲
ف ۱۱ شهر یعنی ماه ۱۲
ف ۱۲ مخیر یعنی با اختیار داده شده ۱۲
ف ۱۳ متوالی یعنی پی در پی ۱۲
ف ۱۴ اول یعنی آزاد کردن بنده ۱۲
ف ۱۵ دویمی یعنی روزه گرفتن شصت روز ۱۲
ف ۱۶ سومی یعنی اطعام شصت مسکین ۱۲
ف ۱۷ عالم یعنی واقف مسئله ۱۲
ف ۱۸ جاهل مقصر یعنی کسیکه در دانستن مسئله مجبور نباشد ۱۲
ف ۱۹ خیر یعنی نه ۱۲
ف ۲۰ غیر متنبه یعنی آگاهی نیافته ۱۲
ف ۲۱ و غیر مقصر یعنی مجبور در آگاهی مسئله ۱۲
ف ۲۲ اضطراری یعنی ... ۱۲ اختیاری ...
ف ۲۳ اکراه یعنی ...

۹ اقوی عدم تحمّل دو کفّاره است ۳

بی اکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و بیست و پنج تازیانه است س اگر زوجه روزه دار
زوج خود را که روزه دار باشد اکراه نماید بجماع و یا اینکه دیگری هر دو را اکراه
نماید و یا اینکه زوج زوجه خود را اکراه نماید در غیر جماع یا اینکه زوج زوجه خود را
در خواب وطی کند یا آنکه مولی کنیز خود را اکراه بر جماع نماید حکم چیست ج در صورت
احوط تحمّل دو کفاره است خصوص اگر معتقد باشد که زوجه خود شراست
اقوی عدم تحمّل دو کفاره است س آیا افطار هر قسم روز باعث قضا و کفاره
است یا مخصوص است ج مخصوص است بچهار قسم از اقسام روزه مثل افطار
روزه شهر رمضان یا قضای آن بعد از زوال و همچنین روزه نذر معین و
اعتکاف هرگاه واجب باشد و در سائر اقسام روزه ها کفاره نیست چون روزه
نذر مطلق و روزه کفاره و روزه هائی مستحبی زیراکه در افطار اینها بعد از زوال
نیز گناهی نیست بنا بر اصح والله العالم س قبل از ثبوت یوم عید اگر افطار
نماید و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم است یا نه ج خیر لازم
نیست اگرچه احوط اتیان بکفاره است س اگر شخص عاجز باشد از روزه
کفاره دو ماه متوالی شرعا چه نماید ج باید بدل آن هیجده روز روزه بگیرد و همچنین
است اگر عاجز شود از روزه دو ماه متوالی که بنذر و نحو آن بر خود لازم
کرده باشد س اگر از روزه گرفتن بالکلیه عاجز باشد چه کند ج باید
بدل هر روزی یک مُد گندم تصدق کند و احوط در بدل رعایت شصت
روز است نه هیجده روز س اگر ممکن نباشد تصدق شصت روز
یا هیجده روز چه نماید ج هر قدر که ممکن است تصدق کند س اگر از
تصدق هم بالکلیه عاجز باشد چه نماید ج در این وقت استغفار کند به نیت بدل از کفاره
و بعد از این اگر متمکن شد اتیان به کفاره احوط است والله العالم س آیا جائز است دادن
کفاره از طرف اموات تبرعا همچنین از طرف زنده یا نه ج از جانب اموات جائز است و از جانب زنده جائز
نیست والله العالم س آیا بتعدد سال تعدد کفاره میشود یا نه و مقدار کفاره

۱ زوج یعنی شوهر
۲ غیر جماع یعنی سوای جماع
۳ مضطجعة یعنی دخول در جائیکه جماع وطی نباشد
۴ در خواب یعنی در حال خواب
۵ اقوی یعنی اقوی صاحب الرحمة یا در موضع قرینه از اصل مخصوص
۶ افطار یعنی شکستن
۷ اقسام جمع قسم یعنی روزه
۸ نذر معین یعنی نذر که معین کرده باشد بروز
۹ اعتکاف یعنی روز ماندن در مسجد و اعتکاف هم عبادتی است از عبادات
۱۰ خیر یعنی نه
۱۱ اتیان یعنی آوردن
۱۲ متوالی یعنی پی در پی
۱۳ مد یعنی ربع صاع و صاع وزن آن برابر ۲۹۱ روپیه انگریزی است و ربع آن یعنی مد برابر ۷۳ روپیه
۱۴ استغفار یعنی توبه ای استغفر الله ربی و اتوب الیه
۱۵ متمکن یعنی قدرت دارنده بکفاره
۱۶ اموات یعنی مردگان
۱۷ تبرعا یعنی احسانا برای ثواب
۱۸ تعدد یعنی چند





چه قدر است ج مقدار کفاره یک مد است و متعدد میشود کفاره بتعدد سالها والله العالم

س کسیکه در رمضان حلال بداند افطار را مرتد است یا نه و اگر حلال نداند افطار را و افطار کند دانسته حکمش چیست ج اگر حلال میداند افطار مرتد است و اگر حلال نداند و خود را گنهگار بداند در افطار و دانسته افطار کند فاسق است باید حاکم شرع او را تعزیر کند بمقداریکه صلاح بداند و تعزیر او تا بیست و پنج تازیانه است و اگر دو بار مرتکب شود ببیست و پنج دیگر است و در دفعه سوم کشتنی میشود بعد از مراجعه بحاکم شرع بلکه احتیاط تاخیر کشتن اوست تا دفعه چهارم

در روزه های حرام

س روزه های حرام را بیان فرمایند ج بدانکه روزه هائیکه حرام است اول و دوم روزه عید فطر و عید اضحی است سوم و چهارم و پنجم روزه روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه از برای کسیکه در منی باشد ششم روزه آخر شعبان بنیت رمضان هفتم روزه وفاء نذر در معاصی هشتم روزه صمت که عبارت است از روزه که تکلم کردن را مفطر بداند و امساک از آن نماید فقط نهم روزه وصال و آن روزه روز و شب دیگر تا سحر یا دو روز با یک شب است اما تاخیر افطار تا سحر یا شب دوم پس ظاهر آنست که ضرر ندارد بشرط اینکه بنیت روزه آن نکرده باشد و احوط اجتناب است مطلقا دهم روزه که معارض شود بواجب دیگر که اهم از آن باشد

در روزه های مندوب

س روزه های مستحبه را بیان فرمایند ج روزه های مندوبه که نصوص خاصه در تاکید آنها وارد شده است بسیار است اول روزه سه روز از هر ماه و کیفیت آن بچند قسم در کتب ذکر شده لکن بهتر آنست که اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از دهه دوم ماه را روزه بگیرد دوم روزه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه سوم روزه روز عید غدیر چهارم روزه روز مولود در هفتدهم ربیع الاول یا دوازدهم پیش بعضی از علما پنجم روزه روز مبعث

در بیست و هفتم رجب ششم روزه روز دحو الارض بیست و پنجم ذیقعده هفتم
روزه روز عرفه در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه سست نکند هشتم
روزه روز مباهله در بیست و چهارم ذی الحجه نهم روزه هر پنجشنبه و جمعه اول
ماه ذی الحجه بلکه تمام نه روز اول آن دهم روزه ماه رجب و شعبان تمام آن ماه
یا بعض آن اگرچه از هر یک یک روز باشد یازدهم روزه تصدیق خاتم در بیست و
پنجم ذی الحجه دوازدهم روزه اول و سوم و هفتم ماه محرم سیزدهم روزه
روز بست و نهم ذیقعده چهاردهم روزه شش روز بعد از عید الفطر پانزدهم
روزه نیمه ماه جمادی الاولی **س** آیا کسیکه در ذمه او روزه قضای رمضان
یا هر روزه واجب که باشد میتواند روزه مستحب بگیرد **ج** احوط آنست که ترک
کند روزه مستحبی را با وجود روزه قضای رمضان بلکه مطلق روزه واجب
علی الاحوط **س** آیا در صوم مستحب اذن مولی برای عبد و اذن شوهر برای
زوجه شرط است یا نه **ج** بلی شرط صحت صوم مستحب اذن مولی میباشد در
حق کنیز و غلام و همچنین اذن شوهر در حق زوجه حتی منقطعه علی الاحوط هر چند
جواز آن خالی از قوت نیست در جائیکه نهی نکنند مولی و شوهر و منافی حق
و باعث اذیت ایشان نباشد **س** آیا روزه مستحبی در حق ولد مشروط
است بعدم منع والدین یا نه **ج** بلی شرط است در حق ولد عدم منع والدین بلکه
اگر والدین یا مولی یا شوهر رجوع نمایند از اذن در اثنای روز روزه مستحب فاسد
میشود علی الاحوط بلکه احتیاط شدید در حق ولد آنست که با نهی جد و جده
نیز روزه مستحب نگیرد **س** آیا در روزه مستحبی از برای پسر اذن پدر
و مادر شرط است یا نه **ج** اشتراط اذن مادر بلکه پدر ثابت نیست مگر در
صورتیکه ارتکاب غیر ماذون فیه مستلزم اذیت پدر یا مادر بشود و بهتر
مراعات اذن پدر بلکه مادر میباشد والله العالم **س** آیا مستحب است
افطار کردن روزه مستحب وقتیکه برادران ایمانی او را تکلیف افطار کنند

ف ۱ دحو الارض یعنی پهن شدن زمین ۱۲
ف ۲ روز عرفه یعنی نهم ذی الحجه ۱۲
ف ۳ سست نکند یعنی باز ندارد ۱۲
ف ۴ خاتم یعنی انگشتر حضرت امیر علیه السلام ۱۲
ف ۵ عید الفطر … جناب شیخ این عبارت … و مجلسی اعلی الله مقامه … گذشتن روز … بگیرد از اصل … بدون فرق حکم ۱۲
ف ۶ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف ۷ وجود یعنی بودن ۱۲
ف ۸ روزه واجب … مطلق ۱۲
ف ۹ صوم یعنی روزه ۱۲
ف ۱۰ مولی یعنی آقا و صاحب غلام و کنیز ۱۲
ف ۱۱ عبد یعنی غلام ۱۲
ف ۱۲ منقطعه یعنی متعه ۱۲
ف ۱۳ جواز یعنی جائز بودن ۱۲
ف ۱۴ نهی یعنی منع ۱۲
ف ۱۵ منافی نیست … ۱۲
ف ۱۶ ولد یعنی پسر و دختر ۱۲
ف ۱۷ والدین یعنی پدر و مادر ۱۲
ف ۱۸ رجوع یعنی برگشتن ۱۲
ف ۱۹ فاسد یعنی باطل ۱۲
ف ۲۰ اشتراط یعنی شرط کردن ۱۲
ف ۲۱ ارتکاب … یعنی …
ف ۲۲ غیر ماذون فیه یعنی چیزیکه در آن اجازت داده نشده باشد ۱۲
ف ۲۳ مستلزم یعنی لازم شونده ۱۲
ف ۲۴ مراعات یعنی رعایت ۱۲



ج بلی مستحب است در روزه مستحب یا واجب موسع افطار کردن بلکه اقوی
کراهت روزه است در ینوقت هرچند بخصوص او طعامی اماده نکرده باشند
و هرچند بعد از ظهر باشد با آنکه خوردن روزه مستحب بعد از ظهر مکروه
است ولکن برای اجابت مؤمن درین حال روزه داشتن مکروه است بلکه
دور نیست حکم بکراهت روزه و قلت ثواب روزه حتی در وقتی که طعام
مهیا نکرده باشد بلکه آب گرم و شربت و خرما و نحو آن مهیا کرده باشد یا آنکه
تعارف کرده باشد بجهت آنکه ظاهر این است که حکمت آن ادخال سرور بر
مؤمن و اجابت مؤمن میباشد که رد قول او نشود هرچند بغیر طعام باشد
و بهتر آنست که اظهار روزه نکند و افطار نماید و در اخبار ثواب افطار در منزل
برادر مسلم هفتاد یا نود مقابل ثواب روزه داشتن میباشد د ر

روزه های مکروه

س روزه های مکروه را بیان فرمایند ج روزه های مکروه نیز چند است اول روزه روز عرفه
در حق کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه سست کند یا باشتباه اول ماه که احتمال
روز عید اضحی برود دوم روزه گرفتن مهمان بدون اذن میزبان و با منع
احتیاط ترک روزه است سوم روزه فرزند بدون اذن پدر بلکه با منع او
نیز قوت دارد حکم بکراهت مگر اینکه بجد اذیت او برسد والحاق ولد ولد نیز
احوط است و نیز مراعات اذن مادر است مثل پدر والله العالم د ر

اعتکاف

س اعتکاف و فضیلت آنرا بیان فرمایند ج
بدانکه اعتکاف در اصل لغت حبس و اقامت و درنگ طویل است و در شرع
آن مکث و درنگ مخصوص در مساجد است بجهت عبادت بشرائط مخصوصه
که میاید تفصیل آن چه آنکه منضم نمایند با وقصد عبادت دیگر را یا نه زیرا که
خود عبادت مستقل است و حاجت بانضمام عبادت دیگر ندارد و اما
فضیلت آن بسیار است بمقتضای اخبار و احادیث بسیار خصوص در

ف ۱ واجب موسع یعنی واجبی که زمان ادای آن وسیع باشد ۱۲
ف ۲ اجابت یعنی جواب دادن ایشان را و قبول نمودن خواهش ۱۲
ف ۳ تعارف یعنی بکدیگر را شناختن و اظهار ۱۲
ف ۴ ادخال داخل گردانیدن ۱۲
ف ۵ رد قبول نکردن ۱۲
ف ۶ اخبار احادیث ۱۲
ف ۷ منزل خانه و مکان ۱۲
ف ۸ مسلم مسلمان ۱۲
در بیان روزهای مکروه
ف ۹ روز عرفه یعنی روز نهم ذی الحجه ۱۲
ف ۱۰ سست کند یعنی ... دعاهای عرفه نتواند خواند ۱۲
ف ۱۱ برود یعنی روز عرفه روز عید اضحی است
ف ۱۲ میزبان ای کسیکه مهمان را بخانه او آید ۱۲
ف ۱۳ منع یعنی منع کردن میزبان مهمان را از روزه ۱۲
ف ۱۴ منع او یعنی منع کردن پدر او را از روزه که در اینصورت نیز مکروه است نه حرام ۱۲
ف ۱۵ ولد ولد یعنی فرزند فرزند ۱۲
ف ۱۶ الحاق ولد ولد ای الحاق ان الولد ۱۲
ف ۱۷ مراعات رعایت ۱۲
ف ۱۸ حبس قید ماندن ۱۲
ف ۱۹ اقامت یعنی ماندن ۱۲
ف ۲۰ مکث درنگ ۱۲
ف ۲۱ مساجد جمع مسجد ۱۲
ف ۲۲ منضم ... ۱۲
ف ۲۳ مستقل علیحده ۱۲

دههٔ آخر ماه رمضان المبارك چنانچه مرویست که حضرت سید المرسلین همیشه
در دههٔ آخر رمضان اعتکاف نمودند مگر در سالیکه جنگ بدر واقع شد و در
سال دیگر بعد ازان بیست روز اعتکاف نمودند ده روز بجهت قضای سال
گذشته و ده روز اداء و ازان حضرت منقول است که اعتکاف دههٔ آخر رمضان
برابر است با دو حج و دو عمره و ازین روایت افضلیت اعتکاف در دههٔ آخر رمضان
معلوم میشود نه انحصار آن در دههٔ آخر زیرا که در روایات دیگر مسطور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اعتکاف نمودند در سال اول در دههٔ اول
و در سال دوم در دههٔ ثانی و در سال سوم در دههٔ آخر پس جائز است
بجا آوردن آن در هر وقت چه رمضان باشد یا غیر آن **س** آیا شرط است
در صحت اعتکاف عقل و اسلام و بلوغ چون سائر عبادات یا نه **ج** بدانکه شرط است
در صحت اعتکاف از اول تا آخر آن عقل و اسلام پس صحیح نیست اعتکاف از مجنون
چه مطلق باشد چه ادواری مگر آنکه حالت افاقه در جنون ادواری بقدر سه روز
یا زیاده باشد که در آن وقت صحیح است بلکه صحیح نیست از مستی و بیهوشی در حالت
بیهوشی و مستی و همچنین صحیح نیست از کافر چه اصلی و چه مرتد و مرتد چه فطری
باشد چه ملی بلکه اگر در اول اعتکاف مسلم باشد و در اثناء مرتد شود باطل میشود
اعتکافش و اشتراط ایمان علاوه بر اسلام بحسب اجر و ثواب مضائقه نیست
و بحسب احکام ظاهریهٔ دنیویه معلوم نیست بلی اشتراط ایمان احوط است مثل
بلوغ پس احوط اشتراط آنست و لکن اقوی آنست که عبادت صبی ممیز صحیح
میباشد پس اگر صبی ممیز باشد اعتکاف او صحیح خواهد بود **س** در اعتکاف
لابد است از نیت و بر فرض اشتراط قصد قربت مطلقه کافیست یا نه **ج**
بدانکه شرط است در صحت اعتکاف نیت و کافیست در ان قربت مطلقه بدون
تعرض وجوب و ندب چنانچه در سائر عبادات مذکور شد چه اعتکاف مندوب
باشد یا واجب بنذر و عهد و قسم و اجاره و نحو آن پس اگر در اول اعتکاف

ف ۱ انحصار یعنی مخصوص بودن ۱۲
ف ۲ عقل یعنی دیوانه نبودن و اسلام یعنی مسلمان بودن و بلوغ یعنی بالغ بودن ۱۲
ف ۳ مجنون دیوانه ۱۲
ف ۴ مطلق یعنی دوام جنون
ف ۵ ادواری یعنی گاه گاهی مجنون ۱۲
ف ۶ اصلی آنکه خود و پدر و مادرش کافر بوده باشند
ف ۷ فطری آنست که از مسلمان متولد شود
ف ۸ ملی آنست که بعد از اسلام آوردن کافر شده باشد
ف ۹ مسلم یعنی مسلمان ۱۲
ف ۱۰ اشتراط یعنی شرط کردن
ف ۱۱ ایمان یعنی شیعه اثنا عشری بودن ۱۲
ف ۱۲ احکام جمع حکم ۱۲
ف ۱۳ صبی نابالغ ۱۲
ف ۱۴ ممیز تمیز کننده ۱۲
ف ۱۵ لابد یعنی ضرور
ف ۱۶ قصد قربت یعنی قصد و نیت قربت
ف ۱۷ تعرض یعنی متعرض شدن
ف ۱۸ و جوب و ندب یعنی واجب و مستحب
ف ۱۹ مندوب یعنی مستحب ۱۲
ف ۲۰ اجاره یعنی بمزد



مندوب قصد قربت مطلقه نماید باین نحو که اعتکاف بجا میاورم قربةً
الی الله تعالی دیگر حاجت بتجدید نیت در روز ثالث ندارد چنانچه جمعی از علماء
ما معترض شده اند هرچند تجدید موافق احتیاط است وجائز نیست
تعلیق در نیت اعتکاف با مور خارجه مثل اینکه بگوید اگر زید بیاید بلی
اگر تعلیق شرائط شرعیه اعتکاف باشد مثل اینکه بگوید اگر راجح باشد یا اگر
مسجد باشد یا اینکه اگر مسجد جامع باشد هرچند درین هم اشکال ست چون
جزم به نیت نیست مگر اینکه منظور تاکید و بیان واقع باشد و وقت
نیت اول طلوع فجر از روز اول میباشد ولکن احوط آنست که وقت غروب آفتاب
از شبی که روز آینده اش معتکف میشود نیت نماید و در صبح روز اول قبل
از صبح نیز نیت نماید س لازم است در اعتکاف صوم یا نه ج بلی از
شرائط اعتکاف صوم است پس صحیح نیست اعتکاف بدون روزه باید
شخص معتکف با روزه باشد چه روزه واجبی باشد یا مستحبی و چه آنکه
آن روزه برای همین اعتکاف باشد یا غیر آن پس کسیکه نمیتواند روزه بگیرد
بجهت موانع شرعیه چون حائض و نفساء و نحو آن پس اعتکاف آنها صحیح
و صحیح نیست اعتکاف شخص مسافر بنابر اقوی اگرچه جائز است از برای مسافر
صوم مندوب چنانچه در بحث صوم ذکر شده س عدد معتبر در
اعتکاف را بیان فرمایند ج از شرائط صحت اعتکاف اتمام عدد است
و اقل عدد معتبر در اعتکاف سه روز است که کمتر از آن اعتکاف بعمل نمیاید و اما
در جانب زیاده پس جائز است هر قدری را که معتکف بخواهد پس هرگاه
شخص نذر مطلق اعتکاف نماید باید سه روز اعتکاف نماید و اعتکاف واجب
اگر فوت شود هرچند و جوبش بسبب دخول روز سوم باشد واجب است
قضای آن فوراً علی الاحوط پس هرگاه شخص معتکف دو روز اعتکاف نماید
و روز سوم اعتکاف او بهم بخورد بجهت موانعی که از خودش نباشد پس باید

ف۱ تجدید یعنی تازه ۱۲
ف۲ ثالث سوم ۱۲
ف۳ معترض ظاهر کننده ۱۲
ف۴ تعلیق یعنی متعلق کردانیدن ۱۲
ف۵ امور جمع امر یعنی کار خارجه یعنی امر بیرون از ان عمل باشد ۱۲
ف۶ راجح یعنی خوب ۱۲
ف۷ جزم یعنی استحکام ۱۲
ف۸ معتکف اعتکاف کننده ۱۲
ف۹ صوم یعنی روزه ۱۲
ف۱۰ مستحبی یعنی سنتی
ف۱۱ موانع جمع مانع یعنی منع کننده ۱۲
ف۱۲ حائض زنیکه چون حیض دیده باشد و نفسا کیکه خون ولادت طفل دیده باشد ۱۲
ف۱۳ مندوب یعنی مستحب ۱۲
ف۱۴ عدد معتبر یعنی شمردن ۱۲
ف۱۵ اتمام تمام کردن ۱۲
ف۱۵ اقل کمتر ۱۲
ف۱۶ مطلق یعنی بدون تعیین عدد روزه ۱۲
ف۱۷ فوت شود یعنی بعمل نیاید ۱۲
ف۱۸ دخول داخل شدن ۱۲
ف۱۹ بهم بخورد یعنی بعمل نیاید

سه روز قضا نماید نه یک روز بخلاف آنکه قبل از روز سوم اگر اعتکاف بهم بخورد قضا ندارد بلکه بعضی گفته اند که قضا مشروع نیست وهرگاه شخص در اثناء اعتکاف واجب بنذر یا شبه آن بمیرد لازم است بر ولی او من باب الاحتیاط قضای آن واحوط آنست که هرگاه بر ذمهٔ شخص اعتکاف واجب باشد ومتمکن بود واهمال نماید دران ولی او قضا نماید احتیاطا لا وجوبا بلی هرگاه نذر کرده باشد صوم را معتکفا یعنی صوم در ضمن اعتکاف ودر حال اعتکاف پس لازم هست بر ولی قضاء صوم معتکفا در ضمن اعتکاف وهرگاه کسی نذر دو روز اعتکاف نماید بدون زیادة صحیح نیست چنانچه اگر نذر سه روز بدون شب نماید نیز صحیح نیست وجمعی شرط کرده که روز اعتکاف باید تمام باشد که تلفیق از روز شروع در وقت ظهرش بظهر روز چهارم مشروع نیست واین هرچند متبادر از اخبار اعتکاف میباشد لکن ملاحظه نظائر این مسئله از ایام خیار وایام حیض وایام اقامه ونحو آن ظاهر میشود کفایت تلفیق ودخول شب در اعتکاف درین سه روز نیز ظاهر است بملاحظه عرف پس شب اول خارج است وشب دوم وسوم داخل است هرچند احتیاط دخول هر سه شب میباشد

س مکان اعتکاف را بیان فرمایند **ج**

بدانکه مکان اعتکاف باید مسجد باشد پس صحیح نیست اعتکاف مگر در مسجد بلکه احوط آنست که در یکی از مساجد باشد که مسجد الحرام ومسجد نبی ومسجد کوفه است ومسجد بصره ومسجد مداین مکانش معلوم نیست بلی اقوی جواز اعتکاف دران است ودر زیادات حادثه در مسجد الحرام ومسجد نبی احترازا احوط است بلی اقوی جواز اعتکاف در هر مسجد جامع است وآن مسجد بزرگ است در هر شهر که مردم هر شهر دران جماعت یا جمعه حاضر شوند نه در مسجد غیر جامع که مخصوص بمحله بوده باشد بلکه اکتفا بمطلق مسجد یکه جماعت شود دران هرچند مسجد محله باشد

ف۱ مشروع یعنی موافق شرع ۱۲
ف۲ شبه بالکسر یعنی مثل عهد وقسم واجاره مثلا ۱۲
ف۳ من باب یعنی از قبیل ۱۲
ف۴ متمکن یعنی قادر ۱۲
ف۵ اهمال یعنی سستی وبی توجهی ۱۲
ف۶ لا وجوبا یعنی نه از روی جبر
ف۷ معتکفا یعنی در حال اعتکاف ۱۲
ف۸ صوم یعنی روزه ۱۲
ف۹ تلفیق یعنی یکی را بدیگری پیوستن ای از روز اول تا ظهر روز چهارم مثلا ۱۲
ف۱۰ متبادر یعنی ظاهر ۱۲
ف۱۱ اخبار یعنی احادیث ۱۲

مکان اعتکاف

ف۱۲ نظائر جمع نظیر ۱۲
ف۱۳ ایام جمع یوم ای روزها
ف۱۴ خیار بکسر یعنی اختیار وایام خیار یعنی ایام مهلت که در بیع خیار وغیره ۱۲
ف۱۵ اقامه یعنی ماندن ده روز مسافر ۱۲
ف۱۶ تلفیق بهم آوردن دو ۱۲
ف۱۷ عرف یعنی معروف در زبان ۱۲
ف۱۸ مسجد الحرام در مکه گرد خانه کعبه ومسجد نبی در مدینه طیبه حرم رسول است وکوفه وبصره ومداین نام شهر است
ف۱۹ زیادات حادثه یعنی آنکه در مسجد الحرام ومسجد نبی زیاد حادثه شده بعد از ان مسجد
ف۲۰ مطلق مسجد یعنی هر مسجد جماعت خواه جامع خواه مسجد یک محله خواه غیر آن ۱۲

قوی است بلکه اکتفاء بمطلق مسجد که از عمانی نقل شده قوی است خصوص
در اعتکاف مندوب بلی احوط در اعتکاف واجب بلکه مطلق اعتکاف اقتصار
بر متیقن از مسجد است که ذکر شد وافضل آنست که مسجدی باشد که یکی از ائمه
اثنا عشر دران نماز کرده باشد چه جمعه باشد چه جماعت و در مسجد مداین میگویند
که امام حسن علیه السلام جماعت بعمل آورده نه جمعه پس هرگاه در بلدی دو مسجد
جامع باشد مخیر است در اعتکاف بهر کدام که خواسته باشد بلی بیك اعتکاف
در دو مسجد بالمناصفه یا بر تبعیض نمیتواند بعمل آورد چون شرط است
در اعتکاف وحدت عرفیه مسجد که دو مسجد نگویند بلکه اگر متعذر شود مکث
در مسجدیکه اعتکاف دران کرده بجهت خوف یا آب گرفتن آن مسجد باطل میشود
اعتکافش و کافی نیست ماندن در مسجد دیگر علی الاحوط بلی اگر واجب بود دستیناف
در مسجد دیگر نمایند و صحن مسجد کوفه و حجرات و پشت بام آن داخل در مسجد است
اما در غیر مسجد کوفه پس صحن مسجد و پشت بام و سرداب و منابر و مناره آن
داخل در مسجد نیست مگر آنکه بداند که واقف جزء مسجد قرار داده آنها را پس
اعتکاف در آنها جائز است و همچنین جائز است درینصورت خروج
معتکف بسوی مناره و پشت بام و نحو آن و هرگاه نداند دخول اینها را در وقف
پس جائز نیست اعتکاف دران و خروج بسوی آنها مگر در حالت ضرورت
و هرگاه معتکف قصد نماید اعتکاف نمودن را در سرداب مسجد مثلا و بعد
بخواهد در صحن آن اعتکاف نماید صحیح است بنا بر اقوی و مشاهد مشرفه
هر چند افضل است از مساجد جامعه و غیر آن مع ذلك جائز نیست
اعتکاف دران و همچنین است رواق و بعضی از امکنه رواق که مهیا
شده باشد بجهت عبادت و همچنین جائز نیست در مکه و بیوت مکه
و عموم حکم مسجد بر بیوت معلوم نیست هر چند نماز معتکف در مسجد الحرام
در مکه و بیوت مکه جائز است چنانچه میاید انشاء الله و حکم زن

ف۱ مطلق مسجد یعنی هر مسجد که جماعت دران شود یا نشود ۱۲
ف۲ عمانی نام عالم ۱۲
ف۳ مندوب یعنی مستحب
ف۴ مطلق اعتکاف یعنی خواه واجب خواه مستحب ۱۲
ف۵ اقتصار یعنی اختصار
ف۶ متیقن یعنی آنچه یقین شود ۱۲
ف۷ ائمه اثنا عشر یعنی دوازده امام ۱۲
ف۸ بلد شهر ۱۲
ف۹ مخیر صاحب اختیار
ف۱۰ بالمناصفه یعنی نصف نصف
ف۱۱ تبعیض یعنی بعض دران و بعض در غیر آن ۱۲
ف۱۲ وحدت عرفیه یعنی یك گویند در عرف ۱۲
ف۱۳ مکث یعنی درنگ
ف۱۴ آب گرفتن یعنی سیلاب آمدن ۱۲
ف۱۵ استیناف از سر نو گرفتن یعنی اگر اعتکاف واجب بود از مسجد دیگر شود بیرون نرفته در مسجد دیگر ماندن اعتکاف کند تلافی ماند تمام نماید ۱۲
ف۱۶ حجرات جمع حجره
ف۱۷ پشت بام بالای بام که گشاده باشد ۱۲
ف۱۸ منابر جمع منبر و مناره ۱۲
ف۱۹ واقف وقف کننده ۱۲
ف۲۰ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۲۱ معتکف اعتکاف کننده ۱۲
ف۲۲ مشاهد مشرفه یعنی جاهائیکه قبرهای ائمه معصومین است مثل حرم نجف و کربلا وغیره ۱۲
ف۲۳ مع ذلك یعنی باوجود آن ۱۲
ف۲۴ رواق بیرون دالان ۱۲
ف۲۵ امکنه جمع مکان ۱۲
ف۲۶ بیوت یعنی خانه‌ها ۱۲
ف۲۷ عموم یعنی عام بودن ۱۲



در اعتکاف حکم مرد است پس جائز نیست از برای او که اعتکاف نماید در
در مکانی از خانهٔ خودش که مهیا نموده بود از برای نماز **مسئله** بنده را بی
اذن مولی و زن بی اذن شوهر میتواند اعتکاف بجا آورد یا نه از جمله
شرائط صحت اعتکاف اذن است یعنی اذن گرفتن. معتکف از کسی که قادر
بر منع از اعتکاف او باشد شرعاً چون آقا نسبت به بنده و شوهر نسبت
بزوجه پس اعتکاف مملوک چه کنیز باشد چه غلام بدون اذن مالک
صحیح نیست مادامیکه آزاد نشده باشد از وجهی و اگر آزاد شده
باشد و در قسمتی واقع شود که منافی اعتکاف نباشد صحیح است و همچنین
اعتکاف زوجه بدون اذن زوج صحیح نیست بلکه بعضی اعتکاف مستحبهٔ
فرزند را بدون اذن والدین و اعتکاف مهمان را بدون رخصت میزبان
و عکس آنرا اشکال نموده اند و لکن قول باین موافق با احتیاط است **مسئله**
خروج معتکف از محل اعتکاف جائز است یا نه از جمله شرائط صحت اعتکاف
دوام در مکث است پس شخص معتکف باید استدامت بدارد مکث خود را
در مسجد چه بنحو قیام باشد یا بنحو جلوس چه خوابیده باشد به پشت سر
یا غلطان چه سوار بر بالای چیزی باشد یا نه پس هرگاه خارج شود از
مسجد بدون عذر شرعی و بدون اکراه باطل میشود اعتکاف او چه آنکه
این خروج در روز باشد یا در شب و هرگاه خارج شود بعض از اعضای
او از مسجد چون سر یا پا یا دست اقوی بطلان اعتکاف است مگر آنکه عرفاً
صدق خروج ننماید و هرگاه جابری او را باکراه از مسجد بیرون نماید اقوی
صحت اعتکاف است هرچند احوط بطلان و اعادهٔ اعتکاف است مگر آنکه
خروج باعث مکث طویل نشود که اقوی در صورت خروج یا مکث قلیل صحت
اعتکاف است و همچنین است ناسی که خروج او نیز باعث بطلان اعتکاف
او نمیشود و اما جاهل بحکم پس معذور نیست و بدانکه جائز نیست خروج

اعتکاف بنده و کنیز و زوجه

ف ۱ بنده غلام ۱۲
ف ۲ مولی آقا و مالک و غلام ۱۲
ف ۳ مملوک یعنی کنیز و غلام ۱۲
ف ۴ از وجهی یعنی بالکلیه آزاد نشده باشد بلکه بعضی از خود آزاد شده باشد
اعتکاف مبعض و مکاتب
ف ۵ قسمتی یعنی حصه
ف ۶ منافی ۱۲
ف ۷ زوج شوهر ۱۲
ف ۸ مستحبه یعنی سنت ۱۲
ف ۹ والدین پدر و مادر ۱۲
ف ۱۰ رخصت یعنی اجازت
ف ۱۱ عکس ۱۲
ف ۱۲ اشکال مشکل ۱۲
ف ۱۳ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف ۱۴ محل مکان یعنی مسجد ۱۲
ف ۱۵ دوام همیشه ۱۲
ف ۱۶ مکث درنگ ۱۲
ف ۱۷ استدامت یعنی همیشگی ۱۲
ف ۱۸ قیام ایستادن ۱۲
ف ۱۹ جلوس نشستن ۱۲
ف ۲۰ پشت سر ۱۲
ف ۲۱ اکراه جبر ۱۲
ف ۲۲ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف ۲۳ خارج بیرون ۱۲
ف ۲۴ اعضا ۱۲
ف ۲۵ بطلان باطل شدن ۱۲
ف ۲۶ صدق صادق ۱۲
ف ۲۷ جابر جبر کننده ۱۲
ف ۲۸ اعاده از سر ۱۲
ف ۲۹ طویل دراز ۱۲
ف ۳۰ ناسی فراموش کننده ۱۲
ف ۳۱ جاهل نادان ۱۲

معتکف از محل اعتکافش مگر از برای امور ضروریه که جائز نباشد بجا آوردن آنرا در مسجد و همچنین از برای اموریکه داخل در طاعت و بندگی باشد بشرط آنکه زمان خروج طول زیادی نداشته باشد که عرفاً منافی اعتکاف باشد و اسبابیکه باعث جواز خروج معتکف است از محل اعتکافش بسیار است از انجمله آنکه جائز است از برای معتکف خروج از مسجد بجهت غسل نمودن چه از جنابت و چه از استحاضه و چه اغسال مندوبه مثل غسل جمعه و نحو آن علی الاقوی و همچنین بجهت قضای حاجت ضروریه خود چون خریدن آب و نان هرگاه کسی نباشد که برای او تحصیل نموده باو برساند و چون رفتن به بیت الخلاء بجهت قضای حاجت و همچنین جائز است بیرون رفتن از جهت شهادت دادن و گواه شدن و نحو آن و جائز نیست از برای او وقتیکه بیرون آمد از مسجد نشستن در سایه بلکه راه رفتن در سایه بلکه احوط آنست که شخص معتکف در خارج نه نشیند چه در سایه باشد چه در آفتاب و بهتر آنست که از راه های نزدیکتر بمطلب برود بلی هرگاه راه نزدیک سایه باشد و راه دورتر از غیر سایه باشد اختیار نماید راه دور را و همچنین جائز نیست از برای معتکف بجا آوردن نماز خود را در غیر مسجدیکه محل اعتکاف او بوده مگر در مکهٔ معظمه که میتواند در خانه ها و در هر جا که باشد نماز کند بلی هرگاه وقت تنگ شود میتواند نماز را در جای دیگر بجا آورد **بس** رجاء آنکه احکام اعتکاف را بیان فرمایند **ج** جمله از احکام آن در ضمن بیان شرائط آن معلوم شد و برخی از آن بیان میشود در ضمن چند مسئله اوّل اینکه اعتکاف دو قسم است واجب و مندوب و واجب نیست اعتکاف باصل شرع بلکه وجوب آن بنذر و عهد و یمین و اجاره و نحو آن است و مندوب سوای مذکورات است چه برای خود باشد یا به نیابت غیر و اعتکاف واجب بنذر تابع نذر است پس اگر نذر معین باشد بوقت خاص واجب میشود قبل از شروع و اگر نذر مطلق نماید باید سه روز اعتکاف نماید ولکن اقوی عدم وجوب آن است بمجرد شروع بلکه آن حکم مندوب است

ف۱ امور یکه ضروریه‌اند ۱۲
ف۲ طاعات و بندگی یعنی عبادت و حکم خدا ۱۲
ف۳ عرفا یعنی در عرف خروج ۱۲
ف۴ اسباب جمع سبب ۱۲
ف۵ جواز جائز بودن ۱۲
ف۶ اغسال جمع غسل مندوبه یعنی مستحب ۱۲
ف۷ تحصیل حاصل کردن ۱۲
ف۸ شهادت گواهی ۱۲
ف۹ در خارج یعنی بیرون از محل اعتکاف ۱۲
ف۱۰ رجاء یعنی امید ۱۲
ف۱۱ احکام جمع حکم ۱۲
ف۱۲ برخی یعنی چیزی
ف۱۳ مندوب یعنی مستحب است ۱۲
ف۱۴ اصل شرع یعنی مثل نماز و روزه نیست که از اصل شرع واجب شده باشد ۱۲
ف۱۵ عهد پیمان و یمین قسم و اجاره

احکام اعتکاف

ف۱۶ مذکورات یعنی آنچه ذکر شد از نذر و عهد و یمین و اجاره ۱۲
ف۱۷ نیابت نائب شدن ۱۲
ف۱۸ معین مقرر کرده شده ۱۲
ف۱۹ نذر مطلق یعنی نذر غیر معین بوقت خاص یا غیر آن نباشد ۱۲

بلی احتیاط وجوب آن است بمجرد شروع چه در منذور مطلق وچه در مندوب
واگر بگذرد دو روز در اعتکاف مندوب واجب میشود روز سوم وبعضی لزوم
اعتکاف را در هر سوم قائل شده اند مثل ششم ونهم ودوازدهم واین احوط است
بلکه اقوی میباشد در ششم چون منصوص است وروز نهم وغیر آن چون منصوص
نیست وبرخلاف اصل است احوط است چنانچه گذشت وهرگاه نذر چهار روز
اعتکاف نماید واخلال بیک روز نماید باید سه روز قضا نماید وهرگاه نذر یک
ماه معین اعتکاف نماید واتیان بسه روز نماید واخلال بباقی نماید صحیح است آنچه را
که عمل آورده وقضا نماید باقی را بلی هرگاه در نذر شرط تتابع وتوالی نماید لازم است
توالی اعتکاف در آن ماه واگر اعتکاف یک ماه معینی را نذر نمود وفراموش نمود
اعتکاف در آن ماه را ویا آنکه محبوس بود وبخوان پس باید قضا نماید آنرا وهرگاه
نذر نماید زمان مخصوصی را از برای اعتکاف چون آخر رمضان یا عشر ذی الحجه مثلا
لازم است بجا آوردن اعتکاف در همان زمان وصحیح نیست تقدّم اعتکاف وتاخّر
آن از آن زمان وهمچنین هرگاه نذر اعتکاف در مسجد معینی نماید جائز نیست
اعتکاف در غیر محل منذور وهرگاه نذر نماید که روز ورود پدرم یا فلان دوستم
از سفر معتکف شوم پس نذر منعقد نمیشود زیرا که از شرائط اعتکاف صوم
است وممکن است که پدر یا دوستش در وسط روز وارد شوند واو صائم
نباشد دوّم آنکه مستحب است که معتکف در ابتدای اعتکاف خود شرط کند بر
پروردگار خود که اگر او را مانعی عارض شود بیرون رود از اعتکاف وخارج
شود از آن وبعضی تقیید این شرط را بمانع وعارض نموده اند وگفته اند
که جائز است که شرط نماید که هر زمان که خواهد از اعتکاف خارج شود واین
قول اقوی میباشد وشیخ استاذ اعلی الله مقامه در رساله فرمودند که صحیح
نیست که شرط کند در اعتکاف خود که فسخ کند او را باعتکاف عبد خود وولد خود
یا باعتکاف دیگر واین محل مناقشه میباشد چون مرجع این اشتراط باشتراط

ف۱ منذور نذر کرده شده ۱۲
ف۲ منصوص یعنی نص کرده شده ونص ظاهر حدیث وآیات ۱۲
ف۳ اخلال خلل کردن ۱۲
ف۴ اتیان بجا آوردن ۱۲
ف۵ تتابع متابعت کردن ۱۲ وتوالی در پی بجا آوردن ۱۲
ف۶ محبوس قید در زندان ۱۲
ف۷ زمان یعنی وقت ۱۲
ف۸ عشر یعنی دهم ۱۲
ف۹ تقدم اول بجا آوردن ۱۲ وتاخر بعد بجا آوردن یعنی ۱۲
ف۱۰ فلان دوستم یعنی فلان دوستم روز ورود ۱۲
ف۱۱ صوم یعنی روزه ۱۲
ف۱۲ وسط در میان ۱۲
ف۱۳ صائم روزه دار ۱۲
ف۱۴ عارض ظاهر ۱۲
ف۱۵ خارج بیرون ۱۲
ف۱۶ تقیید قید کردن ۱۲
ف۱۷ مانع منع کننده ۱۲
ف۱۸ فسخ باطل ۱۲
ف۱۹ عبد غلام ۱۲
ف۲۰ ولد پسر ۱۲
ف۲۱ مرجع جای رجوع
ف۲۲ اشتراط شرط کردن



رجوع است بنحو خاص بلی فسخ و انفساخ در اینجا بی معنی است مگر من باب المجاز چنانچه در حدیث نیز لفظ فسخ وارد است بلی جائز نیست شرطیکه منافی اعتکاف باشد چون جماع و نحو آن وفائدهٔ این شرط در عقد نذر آن است که بباطل کردن اعتکاف قضا و اعاده و کفاره نیست و باعث جواز رجوع است اگرچه در نذر معین باشد یا آنکه معین نباشد بلکه مطلق باشد خواه به تتابع مثل شش روز متصل نذر کرده باشد یا نه و اگر شرط را بنحو عموم کرده مثل اینکه هر وقت که بخواهد دست بردارد جائز میشود رجوع هرچند روز سوم باشد و وجوب هم نیست بر و قضا و اگر در عقد نذر این شرط را نکند و نذرش مطلق باشد ولکن در نیت اعتکاف این شرط را بکند این شرط در اعتکاف ثمر دارد و اگر نذرش معین بایام خاص بوده شرط مرقوم در نیت اعتکاف ثمر ندارد و واجب است اتمام اعتکاف و محل این شرط در اعتکاف سنت نزد نیت اعتکاف است و در اعتکاف واجب زمان گفتن صیغه نذر است بدانکه جائز است از برای کسیکه شرط کند در نیت اعتکاف بلکه در عقد نذر اینکه اسقاط کند حکم شرط خود را پس حکم او حکم کسی است که بی شرط اعتکاف کرده باشد و بدانکه مقارن در این شرط معتبر است پس شرط مقدم بر نیت اعتکاف اثر ندارد و همچنین موخر از نیت اعتکاف هرچند بیوم ثالث نرسیده باشد و بدانکه هرگاه شرط تتابع در اعتکاف و نذر و اجاره آن نکرده پس وجوب تتابع در هر سه روز که اقل مرتبهٔ آن است ظاهر لازم است چنانچه هرگاه نذر در ده روز آخر ماه رمضان یا غیره نموده توالی و تتابع لازم است و اما اگر نذر اعتکاف شش روز نموده اقوی کفایت دو اعتکاف است در سه روز هرچند این دو اعتکاف متوالی نباشد و بدانکه نذر اعتکاف اولاً منقسم میشود بدو قسم نذر مطلق و نذر معین و هر یک ازین دو قسم نیز با شرط رجوع یا بی شرط رجوع است و هر یک ازین اقسام با شرط تتابع میشود و بی شرط تتابع پس مجموع اقسام هشت قسم میشود و حکم اقسام از ما سبق



معلوم شده و بدانکه عدول در اعتکاف نیست پس عدول از اعتکاف اصالة به نیابت یا بعکس و نحو آن خلاف قاعده است محتاج بدلیل میباشد سوم آنکه هرگاه غصب نماید مکان را در مسجد با اینکه کسیکه سابق بر او بود در آن مکان او را بجبر و بی رضایت او از آن مکان بیرون نماید اقوی عدم بطلان اعتکاف است و همچنین هرگاه حامل مغصوب باشد بلکه هرگاه لباس او مغصوب باشد باعث بطلان اعتکاف او نمیشود بلی هرگاه به نشیند بر فرش مغصوب باطل میشود اعتکافش و هرگاه فرش نماید مسجد را بفرش مغصوب که احتراز معتکف از آن ممکن نباشد با این معنی که او قادر بر رفع آن نباشد مضایقه ندارم از حکم بصحت اعتکافش و همچنین هرگاه جاهل بغصب باشد یا ناسی غصب باشد یا مجبور بغصب باشد صحیح است اعتکافش و بدانکه هرگاه واجب شود بر معتکف بیرون رفتن از محل اعتکاف بواسطه امر خارج چون نماز بر میت و غسل و دفن او در صورت انحصار و او بیرون نرود در صحت اعتکاف او در این صورت اشکال است بلکه اقوی عدم صحت است و همچنین است هرگاه شخص محتلم شود یا ضعیفه حائض شود و عمداً و معصیةً از مسجد بیرون نرود بجهت غسل صحیح نیست اعتکاف آنها و همچنین است هرگاه مریض شود بمرضی که موجب تلویث مسجد شود چون سلس البول و آزار زهیر و نحو آن و همچنین اگر طلاق داده زن معتکفه بطلاق رجعی که باید بیرون بمنزل خود رود و عده را تمام کند هرچند اعتکاف معین باشد بر او در این ایام اگر نرود اعتکافش باطل و واجب است قضا کند بعد از عده

پس محرمات اعتکاف را بیان فرمایند بدانکه حرام است بر معتکف جماع کردن چه در قبل و چه در دبر چه در روز باشد چه در شب و همچنین استمنا کردن بلکه حرام است لمس زنان بشهوت و بوسیدن آنها بشهوت و احوط ترک نظر بشهوت میباشد و احوط ترک بوسیدن و لمس نمودن است مطلقا هرچند بشهوت

محرمات اعتکاف

نباشد وهمچنین است طلب منی نمودن اگرچه بصحبت وگفتگو باشد هرگاه عادتش آن باشد
که از و منی آید بسبب آن بلکه احوط آنست که بعبث دست بازی بذکر خود ننماید واقوی بطلان
اعتکاف است بسبب جماع مطلقا هرچند انزال نشود اگرچه بحیوانات باشد بلکه جماع
سهواً نیز شیخ استاد اعلی الله مقامه فرموده که منشاء بطلان است بخلاف نظر بشهوت
وغیر آن واین احوط است واما بطلان اعتکاف بسبب لمس وتقبیل بشهوت وامثال
آن پس محل نظر است واقوی عدم بطلان است وحرام است بوئیدن بوی خوش
وهمچنین ریحان با حصول شم وحصول تلذذ نه کسیکه شامه ندارد واحوط ترک بوئیدن
مطلق گل میباشد وحرام است نیز مجادله ومباحثه نمودن در امر دنیوی وامر دینی
هرگاه مقصودش غلبه بر خصم باشد وهرگاه مباحثه علمیه بجهت اظهار حق وفهمیدن
وفهمانیدن حق باشد پس ضرر ندارد بلکه این گونه مباحثه داخل در طاعات وافضل
قربات است بل فی التحریر انّه یستحبّ للمعتکف دراسة العلم والمناظرة فیه وتعلیمه
وتعلّمه بل هو افضل من الصّلوة المندوبة ونیز حرام است بیع وشراء مگر بقدر
ضرورت وحاجت از برای خود وعیال خود بلکه احوط ترک معاملات است مطلقا
حتی عقد ونکاح واحوط از آن ترک اشتغال بکسب است چون خیاطی وساعت سازی
ونحو آن واحوط اجتناب معتکف است از هرچیزیکه محرم از او اجتناب میکند هرچند
اقوی خلاف آنست بجهت جواز مخیط وازاله موازبدن وخوردن گوشت صید وعقد
ونکاح وسایر امور مباحه وحرام است بر معتکف بجا آوردن چیزهائیکه مبطل صوم
است پس هرچیزیکه باطل میکند صوم را باطل میکند اعتکاف را زیراکه شرط است
در صحت اعتکاف صوم چنانچه گذشت بدانکه فرقی نیست در حرمت اشیای
مذکوره بر معتکف آنکه واقع سازد اینها را در روز یا در شب غیر از اکل وشرب
که در روز حرام است بر معتکف ودر شب جائز است **بس** سبب کفاره
معتکف وخود کفاره را بیان فرمایند **ج** بدانکه واجب میشود کفاره بسبب
جماع پس هرگاه معتکف در روز رمضان جماع کند لازم میشود براو دو کفاره

ف ۱ ذکر عضو تناسل ۱۲
ف ۲ انزال منزل شدن ۱۲
ف ۳ سهواً یعنی از فراموشی و
ف ۴ منشا یعنی سبب بطلان باطل شدن ۱۲
ف ۵ تقبیل بوسیدن ۱۲
ف ۶ امثال جمع مثل ۱۲
ف ۷ محل نظر یعنی محل تامل وغور ۱۲
ف ۸ ریحان گیاهیست خوشبو ۱۲
ف ۹ حصول حاصل شدن ۱۲
ف ۱۰ شم بوئیدن ۱۲
ف ۱۱ تلذذ لذت بردن ۱۲
ف ۱۲ شامه یعنی قوت بوئیدن ۱۲
ف ۱۳ مطلق گل یعنی هر گل خوشبو چه غیر آن ۱۲
ف ۱۴ مجادله باهم خصومت کردن وجنگ کردن ۱۲
ف ۱۵ غلبه زیادتی ۱۲
ف ۱۶ خصم دشمن ۱۲
ف ۱۷ طاعات یعنی عبادات وبندگی ۱۲
ف ۱۸ افضل قربات یعنی بهترین نزدیکی‌ها با خدا ۱۲
ف ۱۹ بیع وشرا فروختن وخریدن ۱۲
ف ۲۰ عیال یعنی زوجه ۱۲
ف ۲۱ مطلقا یعنی هر قسم معامله ۱۲
ف ۲۲ اشتغال مشغول شدن ۱۲
ف ۲۳ کسب پیشه ۱۲
ف ۲۴ خیاطی یعنی جامه دوختن ۱۲
ف ۲۵ ساعت هندی گهری ۱۲
ف ۲۶ محرم کسیکه احرام بسته باشد در حج وعمره ۱۲
ف ۲۷ مخیط یعنی دوختن ۱۲
ف ۲۸ ازاله دور کردن ۱۲
ف ۲۹ صید شکار ۱۲
ف ۳۰ امور کارها ۱۲
ف ۳۱ مبطل باطل کننده ۱۲
ف ۳۲ صوم روزه ۱۲
ف ۳۳ اشیا چیزها ۱۲
ف ۳۴ معتکف اعتکاف کننده ۱۲
ف ۳۵ اکل خوردن وشرب آشامیدن ۱۲



یکی بجهت صوم و دیگری بجهت اعتکاف و هرگاه شخص معتکف در شب رمضان جماع کند
باید یك کفاره بدهد بجهت ابطال اعتکاف بدانکه لازم میشود کفاره در اعتکاف
مندوب در روز سوم و همچنین ششم و نهم و دوازدهم یعنی آنکه هر سوم از اعتکاف
که فاسد نماید آنرا معتکف بسبب جماع لازم میشود بر او کفاره افطار رمضان
که مخیر است بین آزاد نمودن بنده و گرفتن دو ماه روزه و اطعام نمودن شصت
مسکین نه کفاره ظهار که ترتیب باشد که اول بنده آزاد کردن باشد و اگر عاجز باشد
دو ماه روزه گرفتن و اگر عاجز باشد شصت مسکین را طعام دادن هر چند بعضی کفاره اعتکاف را کفاره ظهار دانسته اند
و آن احوط است هر چند خوانست که کفاره معتکف چون کفاره افطار صوم
رمضان است و بدانکه سائر مبطلات اعتکاف موجب کفاره نمیشود هر چند
موجب بطال اعتکاف و قضاء آن شوند و هرگاه شخص در یوم رمضان اکراه نماید
زن معتکفه خود را در جماع پس چهار کفاره بدهد دو کفاره از برای خود چنانچه
گذشت و دو کفاره از برای زن خود که معتکفه بوده و او باکراه با وجماع نموده
و باعث کفاره او شد بلی هرگاه ضعیفه اطاعت نماید و بمیل خود این عمل را واقع
سازد باید کفاره خود را بدهد و لزوم این دو کفاره هر چند محل مناقشه است
و قیاس اعتکاف بصوم در کفاره بی معنی است و لکن احوط است والله العالم

باب الخمس والزکوة در خمس

خمس در چند چیز تعلق میگیرد و واجب است در هفت چیز اول مالی که از کفار حربی
مسلم بدست آرد بهر طور یکه باشد حتی بدزدی دوم معادن حتی نمك و
گوگرد سوم گنج در زمین که بجهت ذخیره در زیر زمین کرده باشند بجهت
محافظت خواه نقد باشد یا نقد نباشد چهارم چیزهائیکه از دریا بغوص بیرون
آورند مثل مرجان و مروارید و یا عنبر که از روی دریا بگیرند پنجم آنچه زیاده بماند
از مؤنت خود و عیال خود از صناعت و زراعت و منافع تجارت بلکه سایر کسبها
ششم زمینی که منتقل شده باشد از مسلم بکافر ذمی خواه بر بیع باشد خواه بغیر آن

ابطال باطل کردن ۱۲
مندوب و مستحب یعنی سنت ۱۲
فاسد یعنی باطل ۱۲

هفتم مال حلال که مخلوط شود بمال حرام بشرطیکه مقدار و مالك آن مال حرام مجهول
باشد و تفصیل و شرائط هر یکی بمقام خودش خواهد آمد انشاء الله تعالی **س**
عرض میشود هرگاه شخصی در باب مؤنت خود و عیال خود تنك بگیرد بطوریکه
موافق ذی خود میبایست خرج بکند نکرد و بر خود تنك گرفت و در ین سنه از مداخل
و مرابح او زیاد آمد آیا باین زیادی خمس تعلق میگیرد یا نه و همچنین اگر اسراف کند و
بالاتر از ذی خود حرکت کند در آن قدر زائد که اسراف کرده خمس لازم است یا نه **ج**
جمعی مثل شهید ثانی علیه الرحمه میفرمایند باین عبارت فان اسرف حسب علیه
ما زاد وان قتر حسب له ما نقص و مراد ایشان اینست که در فرض اسراف که خمس لازم
است و در فرض تقتیر و تمسك گرفتن خمس لازم نیست و در توسعه از عیال که بحد اسراف
نرسد شیخ استاد اعلی الله مقامه باحتیاط وجوبی خمس را لازم دانست و لکن اقوی
در اسراف لزوم خمس و در تقتیر و توسعه عدم لزوم خمس میباشد در ین دو فرض و احوط
خمس است حتی در فرض اخیر والله العالم **س** عرض میشود شخصی است از مداخل
و مرابح سالیانه اش بعد از اسقاط مؤنت خود و عیال خود زیاد آمده است لکن آن
شخص مقروض بوده که هرگاه آن مداخل سالیانه خود میفروخت و قرض خود را اداء مینمود
او را ممکن بود و لکن نفروخت و قرض خود را نداد آیا مداخل و مرابح که الان در دست
دارد در چنین صورت که عرض شد خمس باو تعلق میگیرد یا نه **ج** خمس بعد از مؤنت
است و از جمله مؤنت دین سابق بر سنه و دین در خود سنه میباشد بلی دین بعد از
سنه مانع از خمس و مال امام علیه السلام نیست و لکن دادن شرط وجوب خمس
نیست ربح را باید بعد از عزل مقدار خرج سالیانه و اداء دین حتی مهریه عیال را ملاحظه
نماید آنوقت پنج یك را بدهد **س** شخصی مبلغی بر تنخواه قرض کرد و آنرا [illegible]
اجناس از قبیل گندم و جو و غیرهما خرید که شاید منفعتی نموده باشد و آن گندم و جو
و غیرهما که خریده بود ماند تا اینکه مدت یك سال یا بیشتر گذشت و بفروش نرفت
و فرضا نیست که مؤنت خود و عیال خود را هم از مداخل دیگر خود گذرانیده آیا

در اینصورت باین جو و گندم وغیرهما که مانده مدت یك سال و یا زیاده از وگذشته خمس تعلق میگیرد یا نه ج اگر آن پول گندم خمس بان تعلق نگرفته بود از راه دیگر یا آنکه خمس داده و دران گندم نیز ربح ظاهر نشده بحسب قیمت خمس تعلق نمیگیرد و زکوة هم تعلق نمیگیرد بجهت آنکه شرط زکوة تملك بزراعت است نه بتجارت و خمس بعد از ظهور ربح میباشد و فرض عدم ربح میباشد و این واضح است س شخصی زکوة غلات اربعه را ادا نمود و بعد از اداء آنها ماندند تا یك سال گذشت آیا داخل ارباح مکاسب است که خمس بر آنها تعلق میگیرد یا نه ج اگر از ارباح تجارت بوده یا آنکه برای تجارت زراعت نموده و قیمتش ترقی کرده خمس تعلق میگیرد و اگر برای مؤنت سالیانه زراعت نموده و از مؤنت سالیانه زیاد آمده خمس احوط است و اقوی عدم لزوم خمس است س ربح غلات اجناس از جو و گندم وغیرهما که خمس بانها تعلق میگیرد ابتدای سنه از اول زرع است یا بعد از حصاد و تصفیه یعنی مثلا زید در فصل زمستان جو و گندمی بجهت زراعت خرید یا خودش مالك بود و زراعت نمود بعد از پنج یا شش ماه حصاد میکند و تصفیه میشود پس ابتدای سنه حصول ربح را از چه زمان حساب کند ج ابتدای سنه در خمس بعضی شروع بکسب را میدانند و بعضی ظهور ربح را میدانند و ثانی اقوی است از اول پس مدار من حیث الخمس بر ظهور ربح است در هر تجارتی بالنسبت بان تجارت و حصاد و زراعت و تصفیه در زکوة است نه خمس س در کنوز باید خمس داده شود یا نه و علی التقدیرین اگر گفته شود مال یابنده میباشد یا نه اگر چه در ملك غیر باشد و برای او شرائط است یا نه ج در کنوز باید خمس داده شود چه از کنوز زمان قبل الاسلام باشد چه بعد از آن چه در ارض اسلام پیدا کنند چه غیر آن مادامیکه ندانند مالك آن کیست که اگر دانسته شود که مالك آن مسلمانی بوده و شناخته نشود حکم مجهول المالك بران جاری نمایند و اگر در ملك غیر پیدا بند باید تعریف بصاحب ملك نمایند

ف۱ پول یعنی قیمت آن ۱۲
ف۲ تملك مالك بودن ۱۲
ف۳ زراعت کشتکاری ۱۲
ف۴ غلات اربعه یعنی گندم و جو و خرما و مویز ۱۲
ف۵ ارباح جمع ربح یعنی نفع ۱۲
ف۶ مکاسب جمع مکسب یعنی تجارت ۱۲
ف۷ ترقی زیاد شدن ۱۲
ف۸ مؤنت خرج و معیشت ۱۲
ف۹ سنه سال ۱۲ ابتدا شروع
ف۱۰ زرع بالکسر کشتن ۱۲
ف۱۱ حصاد درویدن ۱۲
ف۱۲ تصفیه صاف کردن ۱۲
ف۱۳ فصل موسم و زمستان موسم سرما ۱۲
ف۱۴ سنه سال و حصول ربح نفع حاصل شدن ۱۲
ف۱۵ کسب کار کردن
ف۱۶ ثانی یعنی دیگر اینجا ظهور ربح ۱۲
ف۱۷ مدار یعنی دایره و مدار ۱۲
من حیث یعنی از حیثیت ۱۲
ف۱۸ کنوز جمع کنز یعنی خزانه ۱۲
ف۱۹ علی التقدیرین یعنی خواه داده شود خواه داده نشود ۱۲
ف۲۱ ملك یعنی زمین ۱۲
ف۲۲ شرائط جمع شرط ۱۲
ف۲۳ ارض زمین ۱۲
ف۲۴ اسلام مسلمانان ۱۲
ف۲۵ مجهول المالك یعنی مالك نا معلوم ۱۲
ف۲۶ تعریف بصاحب ملك یعنی صاحب ملکیت یعنی مالك آن را اطلاع کنند و بشناسند ۱۲



اگر شناخت یا نشانی داده مال او میباشد والا مال خود آنکس است که یافته است باخراج خمس والله العالم **س** مالی از منقول و غیر منقول هرگاه کسی صلح نماید بدیگری چه بخواهش آن دیگری باشد و یا خود اقدام نماید خمس آن مال را باید بدهد مثل سایر مال مخمس یا نه و دیگر آنکه هرگاه آن مال چیزی باشد که مخمس است و آنکس که منتقل نموده خمس آنرا نداده آیا خمس آنرا او باید بدهد یا آنکس که منتقل باو شده **ج** خمس متعلق نمیشود بصلح مجانی که عبارت اخری از هبه میباشد بلکه بصلح معاوضه اگر در صلح معاوضه ربحی ظاهر شود خمس تعلق میگیرد و اگر مالی که خمس بان تعلق گرفته بدیگری رسیده چه بارث چه بهبه چه بمعاوضه خمس بقدر آن مال باید داده شود یعنی خمس آن مقدار از مال نه تمام خمس از خصوص آن مال بلکه در معاوضه محتاج باذن حاکم شرع میباشد چون فضولی میباشد بجهت آنکه تحقیق این است که خمس متعلق بعین میباشد **س** در خصوص پول اسکناس که کاغذ و غیر موزون است آیا در حکم نقدین است در زکوة یا نه و بر تقدیر یکه او از قبیل نقدین است باید نصاب او بچه نحو بوده باشد و استطاعت حاصل میشود یا خیر خلاصه کلام حکم پول اسکناس را تفصیلا بیان فرمایند **ج** زکوة از پول اسکناس نیست اما خمس تعلق میگیرد و استطاعت باو حاصل میشود چون شرط زکوة ذهب و نقره مسکوک میباشد بخلاف خمس که متعلق بربح تجارت است و بکاغذ اسکناس ربح تجارت حاصل میشود و مناط وجوب حج باستطاعت رفتن بحج و آمدن میباشد و با سکناس استطاعت حاصل است و معاوضه بعین اسکناس ربا نیز تطرق مشکل است بجهت آنکه موزون نیست و ربا در مکیل و موزون است و اگر کسی تلف کرد اسکناس را ظاهرا مشغول الذمه بمثل است بجهت آنکه مثلی است نه قیمتی و در بیع اسکناس قبض در مجلس شرط نیست چون نقدین نیست و بر فرض آنکه مندرج در بیع نقدین نمائیم قبض اسکناس کافی نیست از قبض نقدین والله العالم **س** شخصی مالك گوسفند و غیره میباشد و از پشم و موی آنها گلیم و جوال

جهت ضرورت واحتیاج خود میسازد وآنها چند سال درخانه میمانند واستعمال میشود
خمس بآنها تعلق میگیرد یا نه ج خمس تعلق نمیگیرد واینها داخل در فاضل مؤنت نیست
والله العالم س چه میفرمایند که زید بتجارت شوره وهم بتجارت پوست حیوان
ذبیحه ومیته از مال حلال خود میکرد وپول ماحصل هر دو تجارت نزد بکر که کافر است
وتجارت ومعامله ربوی میکند ومال مردم نزد خود جمع میکرد گذاشت بعد چند
سال زید تجارت پوست حیوان ذبیحه وغیر ذبیحه که میکرد ترک کرد وانچه پول که
از تجارت پوست مذکور حاصل شده بود در تجارت شوره مذکور که میکرد داخل
نمود همه پول مخلوط را درهمان تجارت شوره صرف کرد وبعد مخلوط شدن هر دو
پول انچه که حالا از تجارت شوره پول حاصل میشد زید نزد بکر مذکور جمع میکرد
حالا زید تجارت شوره را هم ترک کرده ومیخواهد که انچه پول از تجارت شوره که از
مال مخلوط میکرد حاصل شده بمصرف آرد بعض مردم که غیر فقیه هستند میگویند
که چونکه در تجارت شوره پولی که از تجارت پوست حیوان ذبیحه ومیته مخلوط گردیده
تا وقتیکه خمس داده نشود صرف پول ماحصل تجارت شوره حرام است وبعض
مردم که آنهم غیر فقیه هستند میگویند که آن مال را که زید نزد بکر جمع میکرد وبکر
کاروبار روپیه دادن وگرفتن بر نفع وربا میکند پس ظن غالب است که بکر روپیه
جمع نموده زید را بمصرف تجارت مذکوره خود صرف مینمود دران صورت
عین مال باقی نمانده پس خمس نمیخواهد چرا که خمس در عین مال است ودراین
صورت عینیت باقی نمانده وخمس دادن لازم نیست پس درینصورت انچه ارشاد
گردد وفتوای جناب باشد ارقام فرمایند که بعمل آید ج باید دانست اولاً انکه
تجارت میته نفس سائله حرام است ومتیقن از حرمت این قسم است اما میته
از حیوان بحری ونحو آن که نفس سائله ندارند حرمتش ثابت نیست وثانیاً انکه پول
حلال که مخلوط بحرام باشد اخراج خمس محلل او خواهد بود بشرط آنکه مقدارش
ومالکش معلوم نباشد که اگر مقدارش یا مالکش معلوم باشد اخراج خمس فائده

ف۱ میمانند یعنی ماند ۱۲
ف۲ یعنی بمصرف می آید ۱۲
ف۳ فاضل یعنی زیادتی
ف۴ ومؤنت خرج ۱۲
ف۵ ذبیحه ... ۱۲
ف۶ ... ومیته ...
ف۷ پول روپیه ماحصل یعنی حاصل شده ۱۲
ف۸ تجارت سوداگری ۱۲
ف۹ مخلوط آمیخته ۱۲
ف۱۰ مصرف خرج ۱۲
ف۱۱ فقیه مجتهد ۱۲
ف۱۲ ... ۱۲
ف۱۳ ظن گمان ۱۲
ف۱۴ عین مال یعنی اصل مال ۱۲
ف۱۵ عینیت اصل بودن ۱۲
ف۱۶ میته مرده ونفس سائله
ف۱۷ یعنی خون جهنده ۱۲
ف۱۸ متیقن یعنی یقین کرده شده ۱۲
ف۱۹ حرمت حرام بودن ۱۲
ف۲۰ ثانیاً دوم ۱۲
ف۲۱ اخراج بیرون آوردن ۱۲
ف۲۲ محلل حلال کننده ۱۲



نداردو وثالثاً آنکه لازم است در نزد جمعی بر کسی که اخذ ربا کرده است که آن ربا را رد
کند چه تلف شود چه عینش باقی باشد ولکن در حق جاهل بحرمت لزوم رد معلوم
نیست قال فی الدروس ویجب علی اخذ الربوا رده بقیت العین او تلفت عالماً
بالتحریم او جاهلا عند المتاخرین وقال الصدوق والشیخ یکفی الجاهل الانتهاء
للایة والروایة عن الباقر علیه السلام وهو المعتمد ورابعاً آنکه کافر اگر عامل مضاربت
مسلمان شود وتجارت کند بمذهب خود از خمر یا خنزیر یا چیز دیگر بمذهب او
جائز است ضرر ندارد از برای مسلم اخذ مال از و وخامساً آنکه اگر بتجارت شوره
بعین مال که خمس باو تعلق گرفته شود آن شوره متعلق خمس میشود واگر بعین فروخته
نشود بلکه بذمه فروخته شود خمس تعلق بثمن شوره هرگاه شوره فروخته شود
نمیشود وبعین شوره نیز نمیشود بلکه بثمن که شوره را خریدند تعلق میگیرد و خمس از
محلل ثمن شوره میشود **س** پول ثمن اشیاء حرام که بدست کافر حربی و یا ذمی
فروخته است اگر در پول حلال مخلوط شود چهار صورت دارد یکی اینکه مقدار پول
حرام و مالکش معلوم است دوم آنکه مقدار معلوم است و مالکش معلوم نیست
سوم آنکه مالکش معلوم و مقدارش معلوم نیست چهارم اینکه مقدار و مالکش
هیچیک معلوم نیست در همه صور این مسئله چه حکم دارد و چگونه پول حلال را جدا
کنند که جائز التصرف باشد و در همین صور اگر بدست مسلم فروخته است اشیاء
حرام را حکم چیست واگر بدست مسلم و کافر حربی و ذمی فروخته است و مخلوط
شده است پول حلال و حرام چه حکم دارد **ج** اگر مقدار و مالک معلوم باشد
رد بمالک نماید واگر هر دو مجهول باشد خمس بدهد واگر مقدار مجهول و مالک
معلوم احتیاط در مقدار اخذ بزائد است واصل برائت مقتضی حکم باقل میباشد
واگر مقدار معلوم و مالک مجهول تسلیم مجتهد یا باذن مجتهد صدقه نماید والله العالم
س پول حلال و حرام که مخلوط شده اگر مقدار پول حرام معلوم است
و مالکش معلوم نیست خواه مالکش کافر حربی و ذمی باشد خواه مسلم وجدا یکند

۱۲ حلال کننده ۱۲
۱۳ پول سکه زر و نقره وغیره ۱۲
۱۴ اشیاء یعنی چیزها ۱۲
۱۵ کافر حربی بت پرست وآنکه جزیه ندهد وکافر ذمی آنکه جزیه دهند مثل یهود و نصاری و مجوس ۱۲
۱۶ مخلوط آمیخته ۱۲
۱۷ از اینجا دو سه لفظ که دخل بمطلب نداشت از اصل نسخه کم کرده‌اند ۱۲
۱۸ صور جمع صورت ۱۲
۱۹ تصرف خرج کردن ۱۲
۲۰ مجهول نا معلوم ۱۲
۲۱ برائت بری شدن ۱۲
۲۲ مقتضی خواهش کننده ۱۲
۲۳ اقل کمتر ۱۲
۲۴ تسلیم دادن و سپردن ۱۲

بول حرام راچه کند و بکه بدهد آیا نزد مجتهد بفرستند و هرگاه نزد مجتهد نتوانند
بفرستد چه بکند واگر مقدار و مالکش معلوم نیست باید خمس جدا کند بلی این
خمس را بکه بدهد آیا بسادات یا غیر سادات از فقراء بهمه یا مخصوص بفقراء غیر
سادات و درین خمس سهم امام علیه السلام هم هست یا نه ج اگر مقدار
حرام معلوم و مالکش معلوم نیست تسلیم مجتهد کند یا باذن مجتهد بر فرض
امکان تصدق کند واگر هر دو مجهول باشد خمس محلل میباشد واین خمس بنظام
خبر از سادات میباشد و سهم امام علیه السلام نیز در او هست س
در احکام خمس در غیبت امام علیه السلام مناکح و مساکن و متاجر که بر شیعیان
جائز است معنی این هر سه لغت را ارشاد فرمایند ج اما مناکح پس تفسیر جامع
معتبرش این است که آن عبارت است از کنیز یکه سبی یعنی اسیر کرده اند او را
در جنگ در حال حضور یا غیبت امام روحی له الفداء و همچنین اگر مالی که خمس آنرا
نداده اند کنیزی بخرند و همچنین مهری که برای زوجه قرار میدهند بزوجه
میدهد ولکن این دو تفسیر اخیر راجع باستثناء مؤنت از ارباح است پس
شرط است که زیاده روی نکنند اما کنیز وجه استثناء آن آنکه چون آن کنیز یکه
در جنگ میگیرند مجموع آن از حضرت صلوة الله وسلامه علیه است یا خمس آن لهذا
شیعه او را وطی میتواند کرد نه سنی و همچنین اگر مالی بهم رسانیده باشد و خمس آنرا
نداده باشد اگر مهر زن کنند یا کنیزی از آن مال خریده باشند حلال است
واما مساکن پس خانه‌هائی است که بی رخصت جنگ کرده اند و گرفته اند و مثل رؤس
جبال در انفال میباشند و همچنین ذریکه خمس آنرا نداده اند و بقیمت خانه داده
اند بجهت آنکه مسکن که حاجت بآن هست از مؤنت میباشد که از ارباح وضع
میشود واما متاجر پس آن عبارت است از اینکه بخرد مالی را از کفار چه حربی چه
ذمی از کفار که همه آن مال مال الامام باشد یا در آن مال حق خمس تعلق گرفته باشد
که آن مال مباح است ولکن اگر از این تجارت ربح کند باید خمس را بدهد و بعضی

قوله سادات یعنی جمیع سادات ۱۲
قوله فقراء یعنی جمیع ... حصص ... یعنی
قوله سهم در خمس نصف حصه امام علیه السلام است ۱۲
قوله تسلیم یعنی دادن ۱۲
قوله باذن اذن اجازت ۱۲
قوله تصدق صدقه ۱۲
قوله مجهول نامعلوم
قوله محلل حلال کننده ۱۲
قوله ... سادات ... حصه
قوله غیبت غایب بودن ۱۲
قوله عبارت ...
قوله سبی ...
قوله حضور حاضر بودن ۱۲
قوله آنرا ... ۱۲
قوله راجع رجوع کننده ۱۲
قوله استثناء در آوردن و ...
قوله مؤنت ... خرج ...
قوله ارباح جمع ربح یعنی نفع ۱۲
قوله زیاده روی ... ۱۲
قوله مجموع ... ۱۲
قوله وطی ...
قوله کنند ...
قوله رخصت اجازت ...
قوله رؤس ... جبال ...
قوله انفال ...
قوله مسکن ... ۱۲
قوله وضع ... ۱۲
قوله کفار ... در سؤال السابق نوشته شد ۱۲



گفته اند که عبارت است از کسی که متعلق شود بزمین و درخت و چیزیکه مختص
بامام علیه السلام و از انفال است و بعضی گفته اند که عبارت است از خریدن از
کسیکه اعتقاد خمس ندارد و خمس دران مال تعلق گرفته باشد مثل مخالفین که
شیعیان اگر از مخالفین چیزی بخرند و بخورند یا بنوشند حلال است خلاصه
مقصود اظهار معانی است و ترجیح فی الجمله نه بیان تفصیل والله العالم س
خمس امام یا زر نذری امام حسین علیه السلام بسادات غنی محتاط و بغیر سادات
مؤمن محتاط بدهد یا نه ج خمس مال امام علیه السلام بسید غنی نمیتوان داد
هرچند محتاط و متدین باشد و همچنین بغیر سادات نمیتوان داد مگر بجهت ضرورت
وحاجت و بسید فقیر و محتاج میتوان داد هرچند غیر محتاط باشد و مرتکب معصیت
باشد بشرط آنکه اعانت بر اثم نشود و نذر را جائز است بغیر سادات بدهد اگر
برای خصوص سادات نباشد و ظاهر نذر اگر فقراء باشد باغنیا ندهد چه سادات
و چه غیر سادات والا بدهد س خمس سهم سادات را بسید غیر مقلد و
همچنین بسیدی که قراءتش صحیح نباشد میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد
و در هنگام دادن خمس امر بمعروف نماید که دخیل در تأثیر است والله العالم س
خمس سهم امام را اگر فرستادن در نزد حاکم شرع یا نائب حاکم شرع متعذر باشد
در چه مصرف در آورد ج استیذان از حاکم شرع یا از ماذون از حاکم شرع نماید
و اگر اینهم متعذر باشد بگذارد که تا استیذان ممکن شود یا ایصال ممکن شود
س سهم امام را چه کنیم با وجود کمی آن و دوری مجتهد و بودن سادات
فقیر ج شما ماذون میباشید که در قدر قلیل از مال الامام عجل الله فرجه صرف
در مصرف سادات نمائید بلکه تا بقدر رفع ضرورت و حاجت سادات اگر حاجت
بشود و ضرورت باشد نیز ماذون میباشید الا ببرائت ایصال نمائید س
اگر کسی مثلا دو روپیه بملائی بدهد و بگوید که این دو روپیه مال خمس است
و نگوید که درین مال امام علیه السلام هم هست آیا آن دو روپیه همه حق سادات است

۱۰ در کار بد و معصیت ۱۲
۱۱ اعانت مدد کردن گناه ۱۲
۱۲ اثم گناه ۱۲
۱۴ خصوص یعنی خاص سادات
۱۵ سهم یعنی حصه ۱۲
۱۶ غیرمقلد یعنی کسیکه در تقلید نه احتیاط و نه اجتهاد ۱۲
۱۷ قراءت خواندن ۱۲
۱۸ امر بمعروف یعنی حکم بالعکام
۱۹ دخیل داخل شونده ۱۲
۲۰ حاکم شرع مجتهد جامع الشرائط
۲۱ نائب حاکم شرع پیشنماز وغیره صاحب اجازه از مجتهد ۱۲
۲۲ متعذر عذر مند ۱۲
۲۳ مصرف خرچ ۱۲
۲۴ استیذان اجازت خواستن ۱۲
۲۵ ماذون یافته از حاکم شرع
۲۶ ایصال رسانیدن ۱۲
۲۷ وجود یعنی بودن ۱۲
۲۸ ماذون یعنی اجازت داده ۱۲

یا نصف ازان مال امام است ج هر چه باشد نه بدافع ضرر دارد نه بمدفوع الیه

س زید پدرش غیر سید و مادرش سیده آیا زید میتواند خود را سید بگوید وسید بگویاند و مستحق خمس میباشد یا نه و دهنده خمس از دادن بهمچو سید بری الذمه است یا نه ج خمس نگیرد بلکه احتیاط این است که زکوة هم نگیرد و سید نیست و سید باین معنی نیست و بمعنی دیگر ضرر ندارد والله العالم

س مال مجهول المالک یا لقطه یا امانت هرگاه از صاحبش مایوس شود و نزد حاکم شرع بفرستد یا کنوز بیابد و خمس از آن بدهد و باز صاحبانش پیدا شوند و طلب نمایند و خمس که در کنوز داده است آن را هم طلب نمایند چه کنند ج اما آنچه را که پیش حاکم شرع فرستاده است بری الذمه است و برا و چیزی نیست اما آنچه را که خود داده است ضامن میباشد علی الاحوط

س شخصی که مدعی فقر است زکوة و خمس باو میتوان داد یا نه ج مدعی فقر را زکوة بده و مدعی سیادت تا ثابت نکند سیادت را خمس نده بلکه قرض بدهد تا آنکه ثابت کند و بعد ازان حساب خمس بکند

س سید فقیر و عامی فقیر خمس یا مظلمه را اخذ بکنند و بعد صلح کنند بوجه قلیلی جائز است یا نه ج بعد از آنکه بطیب نفس بجا هبه کند ضرر ندارد چه جای آنکه مصالحه کنند بوجه قلیل والله العالم

س سهم امام علیه السلام و خمس و زکوة بالنسبت باهل اصنافا و اشخاصا بسط لازم است یا نه ج بسط لازم نیست

س زکوة مال و خمس یا فطره و سهم امام علیه السلام و رد مظالم را بدون اذن از مجتهد میتوان بمستحق داد و خود مستحق میتواند بنوعی استحقاق خود را اظهار کند تا بداند مردم و او را دستگیری کنند یا نه ج خصوص مال امام علیه السلام روحی له الفداء بدون اذن مجتهد جائز نیست و در بقیه نیز استیذان احوط است و جائز است اظهار استحقاق ولکن بهتر آنست که طوری کند که مندرج در سؤال نشود

س خود شخص میتواند خمس را بسادات و زکوة را بفقراء یا صله ارحام خود برساند یا آنکه باید باذن مجتهد داد که بمستحق برساند ج خمس دو نصف نماید نصف

مال یعنی حق و حصه ۱۲
دافع یعنی دهنده ۱۲
کننده خمس نذر
ملفوم الیه یعنی گیرنده
یا خمس داده شود ۱۲
بابت یعنی یعنی
سید که نسل او و فتح
شود و بر هاشم ۱۲
یعنی دیگر یعنی
یعنی سر او و غیره ۱۲
مجهول المالک مال کسی
یعنی چیزی که معلوم نباشد ۱۲
لقطه یعنی چیزی که انداخته شود تا ضائع نگردد و وقتی پیدا شدن مالکش
یا ور رسد ۱۲
صاحب مالک ۱۲
مایوس نا امید ۱۲
کنوز خزانه ها ۱۲
خود داده است یعنی خود بمستحقین داده است ۱۲
ضامن یعنی ضمانت دار ۱۲
مدعی دعوی کننده و فقر محتاجی ۱۲
سیادت سید بودن ۱۲
عامی مراد جاهل ۱۲
مظلمه یعنی رد مظالم ۱۲
اخذ گرفتن
صلح یعنی مصالحه ۱۲
معاطه و صیغه است
قلیل یعنی کم
نفس یعنی خوشی ۱۲
طیب خاطر و رضامندی
بجا هبه کند یعنی بخشد ۱۲
اهل یعنی از روی اقسام
اصنافا یعنی
اشخاصا یعنی از روی تشخص ۱۲
بسط زیادتی و فراخی ۱۲
لازم واجب ۱۲
استیذان اذن طلبیدن ۱۲
مندرج یعنی داخل ۱۲
سادات جمع سید ۱۲
فقراء جمع فقیر ۱۲
صله ارحام یعنی صله ارحام کسانی که مستحق باشند ۱۲

خود میتواند که بفقراء از سادات و بر شیمان از سادات برساند که بولی یتیم بدهد که خرج یتیم نماید یا انکه بسادات وامانده از وطن بدهد که بوطن برسد و نصف دیگر لابد است که بدست مجتهد برساند یا بطور برات برات نماید هرچند احوط آنست که نصف اول را نیز بدست مجتهد بدهد که او اهلش را بهتر میشناسد و همچنین زکوة را احوط آنست که بدست مجتهد بدهد هرچند خود میتواند بدهد و آیا حرام است یا مکروه بلی مقدم بدارد و تاخیر در ادای حقوق ننماید که هر ساعتی که تاخیر از حقوق نماید گناه گیری را برای او مینویسند **س** در حقوق مالیه مثل زکوة و خمس در صورتیکه مستحق علم داشته باشد که آن شخص نمیدهد آیا جائز است تقاص یا نه و آیا اذن مجتهد در تقاص شرط است یا نه **ج** غیر مجتهد نمیتواند در حقوق عامه تقاص نماید بلی ماذون از جانب مجتهد میتواند که تقاص نماید **س** شخص فقیر مستحق خمس یا زکوة که منفعت سرمایه او باخراجات سنه او نمیرسد آیا صحیح است چنین شخص استقراض نموده مسجد بسازد یا انکه عمل مندوبی بجا آورد مثل زیارت ائمه علیهم السلام و بر فرض صحت از خمس یا زکوة میتواند اداء دین نماید یا نه **ج** بلی میتواند که اداء دین از اخذ خمس و زکوة نماید **س** خمس یا زکوة یا رد مظالم یا صدقه اگر در ذمه کسی تعلق گرفته باشد و ادا نکرده باشد و بعد از آن کس فقیر و محتاج و مستحق شود میتواند که بجای خود حساب کند در اخذ آن و بری الذمه میشود یا نه **ج** نمیتواند چرا که واضح است که دافع خمس و زکوة بغیر نفس خود باید باشد و شغل ذمه سادات و فقراء میباشد نه شغل ذمه خود و ظاهر اخلاف هم نباشد و این واضح است و بعد از انکه قادر بر اداء نباشد منتظر قدرت باشد و اگر مرده و ترکه ندارد خداوند در آخرت درست میکند **س** مال خمس و زکوة و فطره و رد مظالم و نذر امام ضامن و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام و مال صدقه خود مکلف بمعرفت شخص عادل واقف بمسئله غیر مجتهد در مصارف طلاب علوم دینیه و دیگر امور شرعیه میتوان آورد یا نه **ج** غیر مال امام علیه السلام

جائز است که خود مباشر باشد در دادن آن بشرط علم بمسئله و شناختن مصرف
و اهل مصرف س آیا مس و آلات و اسباب حرب و مرکب سواری و قیمت
باغ و خانه و فرش و لحاف و ظرف و نحو اینها خمس و زکوة دارد یا نه ج اگر زیاده از ما یحتاج
لائق بحال و متعارف باشد و مورد خمس و زکوة باشد باین معنی که در خمس از
ارباح تجارت و در زکوة از اشیائی باشد که زکوة تعلق باو میگیرد مثل نقدین با
شرائطش در آنوقت خمس و زکوة لازم است والا فلا س شخص در وقت
کفر توقف نمود واز امانت کاری حق السعی عاید او شده حال بر او لازم است
که خرج سال آینده و خرج عیش خود و خرج رفتن بمکه معظمه خارج کند و آنچه
باقی بماند خمس و زکوة آنرا بدهد یا آنکه از حق السعی که عاید او شده بدون اخراج
اینها خمس و زکوة بدهد و شخص مذکور پدر او در حیات است و خرج عیش
آنرا خواهد نمود ج خرج سال آینده داخل در مؤنت نیست اما خرج همین سال
که در آن تجارت نموده و ربح ظاهر شده باید موضوع شود از مؤنت همین سال
مثلاً ربح صد تومان یا هزار تومان در ماه شعبان شده تا شعبان دیگر
خرج و مؤنت باید وضع شود و خرج عروسی بنحو لائق بحال که اسراف و زیادتی
گرفتن در آن نباشد نیز باید وضع شود آنوقت هر چه بماند پنج یک شود که هر
پنج شاهی یک شاهی خمس موضوع بشود و خرج عیش را اگر پدر داده موضوع
نکند و وعده دادن دادن نیست تا مادامیکه نداده خرج عیش را موضوع میتواند
بکند س شخصی در طفولیت پدر با و سرمایه داده است و معامله آن پسر
هم بدست خود پدر بوده مگر وقتیکه طفل بزرگ شد و بدست خودش داد
آیا بعد از آنکه بدست طفل آمد بروی خمس و زکوة لازم است یا نه ج بدانکه
سرمایه دادن بر دو قسم است اول آنکه سرمایه را تملیک پسر میکند و مالک
ولد میشود دوم آنکه همین نام است که هر وقت صلاح بداند مال ولد نماید
یا صرف ولد نماید در قسم دوم اگر شرائط موجود است واجب است بر پدر



هیچ لازم نیست و در قسم اول مادامیکه پسر بحد بلوغ نرسد زکوة ندارد و اما در تعلق خمس بر مال صغیر خلاف است احوط اخراج خمس است لکن در حین صغر ولی صغیر باید اخراج خمس نماید و بعد از بلوغ خود ولد باید بدهد و اگر ولی در حال صغر طفل نداده در انوقت بعد از بلوغ نیز خود بدهد

س آیا شرط زکوة یا خمس جائز است یا نه

ج شرط خصوص خمس را عنوان در اغلب کتب ندیدم بخلاف شرط زکوة که معنون میباشد و بحسب قاعده حکم شرط زکوة یا خمس متحد میباشد پس میگوئیم شرط زکوة یا خمس برچند قسم است اول آنکه شرط زکوة یا خمس بر کسی باشد که مشغول الذمه به خمس و زکوة میباشد و این شرط نیز از کسی میباشد که بری الذمه از خمس و زکوة میباشد یعنی آنکه شخص بری الذمه بر شخص مشغول الذمه شرط میکند در ضمن عقد لازم مثل بیع یا قرض بنابر قول بلزوم عقد قرض که تو زکوة یا خمس مال خودت را بدهی مطلقا و بدون تعیین شخص یا بشخص معین هرچند در صحت آن شرط اشکال است بجهت اینکه در این شرط نفع بحال شارط نیست مثل اینکه شرط بکند نماز واجب یا نافله را بکنی لکن اقوی صحت آن شرط است و اغراض عقلائیه در شرط بسیار است لکن بهتر آنست که تعیین مقدار خمس و زکوة و همچنین تعیین شخص نماید یا آنکه تعیین مال مخمس و مزکی نماید هرچند مقدار زکوة و خمس و همچنین شخص زکوة گیرنده و خمس گیرنده و زمان دادن و مکان دادن را معلوم بکند تا جهل رفع شود یا بمقداری بماند که منقضی باشد در عرف و عادت دوم آنکه شارط مشغول الذمه بمقداری از زکوة و خمس میباشد و مشروط علیه بری الذمه شرط میکند در ضمن بیع مثلا این کتاب را مثلا میفروشم بفلان مبلغ و الزام کردم بتو که اینقدر زکوة و خمس را بدهی مثل آنکه بگوید بشرط فلان دین مرا بدهی اگر داده بری الذمه میشود و الا باید خود شارط بدهد این شرط صحیح است و توهم بطلان آن از جهت لزوم





مباشرت مندفع است که این در معنی وکیل لازمی است در اداء دین خاص
سوم آنست که شارط ومشروط علیه حین شرط بری الذمه از زکوة وخمس مثلاً
می باشد ولکن چون مال از جمله اموالی است که خمس یا زکوة در سنوات
آتیه باو تعلق میگیرد شرط میکند احد متعاقدین زکوة یا خمس مال دیگری
مثلا مالی قرض بر ضعیف الحالی میدهد وشرط میکند مقرض که زکوة قرض
در سنوات آتیهٔ معلومه با مقترض باشد چنانچه در شامات متعارف است
یا آنکه باغی مشتمل بر نخل وانگور وسائر اشیاء زکوی میباشد میفروشد بشخص
ضعیف الحالی وشرط میکند که زکوة این باغ تا چند سال بر بائع باشد ودرین
قسم دو روایت وارد شده که حضرت امام محمد باقر روحی له الفداء ملکی را
مثلا بهزار دینار یا بیشتر فروخت در یک روایت بسلیمان بن عبد الملک
ودر روایت دیگر بهشام بن عبد الملک وشرط کرد بر مشتری که زکوة مال [illegible]
را ده سال یا کمتر بدهد ودو روایت معلل است جهت آنکه چون سلیمان والی
بوده حضرت این کار کرده ودر فقه رضوی هم جواز این شرط مذکور است
وسید در ریاض وبعضی دیگر فرموده‌اند که اگر منظور از شرط این باشد که
شرط تا قل زکوة باشد این منافی سنت است واگر مجرد اداء مقصود
باشد ضرر ندارد واین محاکمه خلاف ظاهر از روایت است واین دو روایت
محل اطمینان نیست اولاً آنکه بعید است که هزار دینار در چند سال خدمت
حضرت بماند بی تصرف وتبدیل نشود وثانیاً قبول تصرفات ولات جور از
راه تقیه از مثل حضرت بعید است که زکوة واجب خود را بگردن همچو جابری
بیند از دین معلوم است که این چیزی بود در نزد عامه مشروع منظور
آن حضرت این بود که در سنوات راه سختی بر امام نداشته باشد وثالثاً آنکه
زکوة فرع ملکیت میباشد مشروط علیه مالک ثمن نیست تا بر او شرط شود
زکوة وشرط از ملزمات است نه از مشرعات زکوة که زکوة دو سبب داشته باشد

یکی تملک نصاب و دیگری شرط و بعضی مسئله را مبتنی کرده‌اند بر اینکه تبرع در اداء زکوة اگر مشروعست پس شرط نیز مشروعست لانه کلما جاز الشرع جاز اشتراطه و چون تبرع جائز است بلاخلاف پس شرط جائز است و جواز تبرع اول کلام است و زکوة هر چند جهت دینیه دارد ولکن جواز دادن دین از غیر بر خلاف قاعده است ثابت باجماع است بلی اگر در واجب توصلی بعد از اداء محلی باقی نمانده باشد مثل ازاله نجاست باب غصبی یا بی اختیار یا دفن یا کفن یا نحو آن سقوط از راه فقدان موضوع است والا واجب من حیث هو واجب باید امتثال با و شود و امتثال بدون امور خمسه که ذکر میشود حاصل نیست پس هر واجبی در امتثال قصد میخواهد و قربت میخواهد و مباشرت میخواهد و اختیار میخواهد و بجواب باید آورده شود که در ضمن فرد حرام نباشد و اگر مباشرت را شارع مشروعیت توکیل برداشته باشد لازم نیست که تبرع مشروع باشد و در جواز تبرع تمسک بروایت منصور کرده‌اند فی الجمله دلالتی دارد لکن محل اطمینان نیست و بعض در تبرع شرط کرده‌اند اذن من علیه الزکوة را چنانچه از شهید اعلی الله مقامه منقول است و این عجب است زیرا که اگر مدرک روایت است روایت مطلق است علاوه آنکه اذن فائده ندارد اگر فائده اذن توکیل است یا رجوع است مثل ضمان تبرع این در جائی است که قصد تبرع نداشته باشد و از مال کسیکه زکوة بمال او تعلق گرفته باشد نه از مال اجنبی متبرع و ظاهر محقق در نافع که فرموده زکوة قرض بر مقترض میباشد و استثناء تبرع و شرط نکرده و از مشهور نیز نقل شده عدم عمل بروایت پس در زکوة فطره مسقط توکیل است نه تبرع واللّه العالم

س ۳ اداء زکوة واجبه و خمس و اتیان بصوم در مکان غصبی جائز است یا نه

ج جمله از اعیان علماء ما رضی الله تعالی عنهم حکم ببطلان فرموده‌اند ولکن حق جواز این است خصوص در صورتیکه مال زکوة مثلا در ملک غصبی باشد و شخصی مزکی بمالک زمین بگوید که این زکوة مال من است بتو دادم

ومالك قبول كند وهمچنين هرگاه از مال خمس وزكوة باذن مالك در خارج
ملك غصبى شود ومخمس ومزكى اخراج زكوة يا خمس نموده بمستحقين بدهد
وايشان باز قبول نمايند وامثال اين صور وشايد آنهائيكه منع فرموده‌اند
منزل باشد برصورتى كه مزكى ومستحق هردو باذن داخل در ملك شوند
ودر اينصورت يا قوى جواز اداء زكوة وخمس ودين وكفاره ونحو آن ميباشد
زيرا كه آنچه واجب است رسيدن زكوة اين اموال است بمستحق ودفع واعطاء
آن مقدمات وصول است پس ضررى باداء اصل واجب ندارد واما صوم
پس جواز آن خالى از اشكال است زيرا كه مستلزم تصرف در مغصوب نميباشد
والله العالم **س** شخصى دويست تومان مثلا در خانه گذاشته بسفر رفت
كه بعد مراجعت صرف معيشت خود نمايد وآن دويست تومان زايد از يك
سال در خانه‌اش مانده خمس وزكوة دارد يا نه واگر از ان دويست تومان
معامله ربوى از كافر حربى شده باشد ونفع ظاهر شده باشد در نفع خمس
وزكوة هست يا خير ومال يكه يك سال زكوة او داده است وبعد يك سال كه
براو بگذرد ديگر زكوة تعلق ميگيرد وهمچنين خمس يانه **ج** در فرض مزبور خمس تعلق
ميگيرد بعد از عزل مؤنت سنه وهمچنين زكوة اگر يك سال بماند وهم ميشود
اگر در سنوات متعدده بماند وهرقدر بگيرد از ودر سالها بسبب زكوة كم شده
اگر نصاب باقى است باز زكوة متعلق بآن ميشود والله العالم **س** شخصى
كه حقوق واجبه مانند خمس وزكوة ومظالم در ذمه داشته باشد ميتواند
وجوهات برا در امورات مستحبه صرف نمايد يانه **ج** ميتواند كه صرف نمايد
لكن تاخير دادن خمس وزكوة ومظالم با امكان حرام است پس اگر صرف مزبور
موجب اخلال باداء يا بفوريت آن شود صرف در امور مستحبه مشكل است
واگر موجب اخلال باداء وفوريت نشود ضررى ندارد **س** هرماليكه يكدفعه
خمس وزكوة داده شده بعد از ان منافع عائد شده اضافه شود از سابق



ومبلغ سابق باقی است باید خمس و زکوة داد یا خیر یا انکه از منافع چیز یکه از
مبلغ سابق اضافه وعائد شده باید داد ج هرحالیکه خمس وزکوة آن داده
شد اگر دوباره تجارت شد وربح ظاهر شد در ربح متجدد خمس لازم است
واگر تجارت نشد یا انکه تجارت شد وربح ظاهر نشد خمس لازم نیست واما
زکوة پس اگر پول در تجارت باشد که بیع و شری در آن مال نماید زکوة لازم
نیست جهت آنکه وجوب زکوة نقدین موقوف بچند شرط است اول آنکه تا
یك سال در نزد مالك بهمان حال بماند پس اگر در میان سال بکسی قرض دهد
یا تجارت نماید و بجنس دیگر عوض کند ساقط است دوم آنکه مسکوك باشد
نه مثل گوشواره و شمش ونحو آن سوم آنکه بقدر نصاب باشد در اشرفی دو نصاب
است اول بیست اشرفی وزکوة نیم دینار در هر یك سال میباشد که بقدر پنج هزار
چیزی بالا بشود دوم بیست وچهار اشرفی و هکذا چهار چهار بالا باید برود
پس در کمتر از بیست اشرفی زکوة نیست چنانچه در بیست و یك تا بچهار نرسیده
زکوة نیست چنانچه در بیست وپنج تا به بیست وهشت نرسیده زکوة نیست
وزکوة چهار اشرفی تقریبا یك قران میباشد ونصاب اول نقره دویست درهم
است وزکوة ربع عشر پنج درهم است و نصاب دوم چهل درهم است
وزکوتش یك درهم است وقیمت نصاب اول بحساب قران عجمی هشت
تومان وچهار قران وقیمت نصاب دوم شانزده قران وشانزده شاهی
قیمت نقره درهم که نیم مثقال وچیزی بالا میشود در کربلا بهمین مقدار
است مس زید ملکی و بذری دارد و باجاره میدهد بمبلغ پانصد
تومان نقد مبلغ دویست تومان ازبابت مال دیوان وخرج تنقیه قنات
موضوع میشود ومبلغ سیصد تومان بجهت مالك باقیماند وان سیصد تومان
کفایت خرج سالیانه او را نمی نماید و مبلغ سیصد وپنجاه تومان هم قرض
دارد آیا با وجود این خمس و زکوة بان مال الاجاره تعلق میگیرد یا نه و بر فرض انکه

تعلق بگیرد چه قدر باید اخراج بکند ج تعلق زکوة از جهت ملك زراعت قطعاً

نمیباشد چون بوجه نقد اجاره میدهد و خمس هم متعلق باین مال نمیشود بجهت

خمس بعد از مؤنت سالیانه میباشد و مفروض اینست که کفایت خرج سالیانه

را نمیکند و زکوة از جهت نقدین اگر تا یك سال نماند باز قطعاً زکوة متعلق

نمیشود و اگر بماند تا یك سال آنوقت زکوة واجب میشود و قرض مانع وجوب زکوة

نمیشود ولکن شرط وجوب زکوة در نقدین سه چیز است اول آنکه بنصاب

برسد و نصاب اوّل در طلا بیست اشرفی است و زکوتش چهل یك حساب

میشود که نیم اشرفی است و نصاب دوم بیست و چهار اشرفی است و هکذا

بیست و هشت اشرفی و هکذا بشرط آنکه چهار چهار بالا رود نه کمتر که در کمتر

زکوة نیست و هر چه بالا رود چهل یك نیز حساب کند و نصاب اول نقره

تقریباً صد و پنج مثقال صرافی میباشد و تقریباً بپول حال نه تومان میشود

و نصاب دوم تقریباً بیست و یك مثقال صرافی میباشد و همچنین اگر بیست و

یك مثقال بالا رود که مجموع دو نصاب صد و بیست و شش مثقال صیرفی

میباشد و زکوة هر دو را چهل یك حساب کند و اخراج کند دوم آنکه سکه

دار باشد بسکه قدیم یا جدید سوم آنکه یك سال بگذرد و بهتر آنست که

بعد از یازده ماه اخراج کند والله العالم س ما تقولون فی رجل ملکه الله

تعالی من فضله الف قران و یرید ان یخلصه من حقوق الله جل ذکره و

نلتمس ان تعرفنا الفرض الواجب علیه من مقدار الخمس و الزکوة تکتب لنا جوابها

وصاحب المسئلة فی الحلة و یرید جوابکم ج انکان تملك الف قران المذکور

فی السؤال من باب الهبة و الارث فالاقوی عدم وجوب الخمس نعم الاحتیاط

اخراج الخمس فی مثل الهبة و الارث ولکن لا یجب الاحتیاط المذکور و انکان

من باب ارباح التجارة بمعنی انه حصل تملك الالف من تجارة و اکتساب کما

اذا اتجر و اشتری ما لا مثلا ثم باع ذلك المال و حصل من ربح تلك المبایعة

ف١ اخراج یعنی بیرون [illegible] ١٢
ف٢ ملك زراعت یعنی ١٢
ف٣ قطعاً یعنی یقیناً ١٢
ف٤ نقد ١٢ بوجه یعنی [illegible]
ف٥ مؤنت خرج ١٢
ف٦ مفروض یعنی فرض کرده شده ١٢
ف٧ نقدین یعنی [illegible]
ف٨ مانع منع ١٢
ف٩ برسد ١٢ [illegible]
ف١٠ نصاب مقدار معین از مال باشد که در زکوة بران قرار شرعی باشد ١٢
ف١١ اشرفی یعنی دینار که مثقال شرعی باشد و وزنش ٣/٤ ماشه ١٢
ف١٢ هکذا یعنی همچنین ١٢

نصاب زکوة طلا و نقره

ف١٣ مثقال صرافی چهار ماشه و نیم ١٢
ف١٤ بپول سکه نقره طلا و تمام ١٢
ف١٥ مجموع یعنی همه ١٢
ف١٦ صیرفی یعنی صرافی ١٢
ف١٧ چهل یك حصه یعنی یك حصه از چهل حصه ١٢
ف١٨ قدیم سابق و جدید تازه ١٢
ف١٩ الف قران یعنی هزار قران و قران سکه ایست از نقره بقدر هفت آنه هندی ١٢
ف٢٠ حله شهر است قریب نجف و کربلا ١٢
ف٢١ هبه بخشیدن و عطا ١٢ وارث میراث ١٢
ف٢٢ ارباح جمع ربح یعنی نفع ١٢
ف٢٣ تجارت سوداگری ١٢
ف٢٤ اکتساب بیشتر ورزی ١٢
ف٢٥ مبایعه شی که بیع شده باشد ١٢

او المبايعة الاخرى او معهما الف قران فحينئذٍ يجب اخراج الخمس ولكن بشرط اخراج مؤنة السّنة اوّلاً فان بقى بعد اخراج مؤنة السّنة بحسب حاله وبحسب ملاحظة ما يليق بامثاله من المؤنة شئ فيجب ان يخرج من كلّ خمسة واحد فمن خمسة توامين يجب ان يخرج تومان ومن كلّ خمسة فلوس يجب اخراج فلس هكذا واما الزكوة فتجب قطعاً فيه ولكن بشرطين احدهما ان يكون قد مضى عن ابتداء املاكه الى الاحد عشر شهراً قد بقى فى ملكه ولم يتصرف فيه بمبادلة واقراض مؤمن ونحوه فان لم يمض احد عشر شهراً او اقرض مثلاً فيما بين هذه المدّة الاخر سقط وجوب الزكوة وثانيهما ان يكون الف قران من فضّة خالصة او يكون فيه الفضّة الخالصة المخلوطة الموجودة قد بلغت النّصاب ففى الفضّة نصابان اولهما مأتا درهم يكون عبارة عن مائة وخمسة مثاقيل صيرفية ومائة واربعين مثقالاً شرعيا وثانيهما اربعون درهما يكون عبارة عن ثمانية وعشرين مثقالاً شرعيا واحد وعشرين مثقالا صيرفيا ولا يتعلق الزكوة بانقص من المأتين درهما كما لا يتعلق بما فوق المأتين درهما زكوة حتى تبلغ الاربعين ثم ليس فوقه زكوة حتى تبلغ الاربعين ثانيا وثالثا وهكذا والمدار فى هذين النصابين ربع العشر فلو اخرج من كلّ اربعين واحداً كفى ففى النّصاب الاول من الفضّة اعنى المأتين درهما خمسة دراهم لانّ عشر المأتين عشرون وربع العشرين خمسة وفى النصاب الثانى اعنى الاربعين يجب اخراج درهم لانّ عشر الاربعين اربعة وربعها واحد والظاهر انه بحسب القران العجمى بحسب النصاب الاول اقل من مأة قران فلا يجب فى القران زكوة الا ان يبلغ مقدار ثمانية توامين واربع قرانات وهذا الحساب غاية الاحتياط فى هذا المقدار قرانات ونصف والنّصاب بعد ذلك فى القران بحساب القران ستّة عشر قرانا وستة عشر شاهيا وزكوة هذا المقدار بحسب الاحتياط ازيد من نصف قران وهكذا يجب بالغا ما بلغ بعد النّصاب الاول وهى

هذا الحساب ليس الا تخمين قيمة النصاب الاول بحساب المتكثر مائة وخمس تناكيو
كان الدرهم بحسب حسابه تقريبا ليس الا معادل نصف المثقال الصيرفي
مع شئ زائد تقريبا كل درهم يصير معادل ثلثة عشر حمصة وربع الحمصة
وحسبت هذا المقدار وقومته كل مثقال بحسب الفضة المتعارفة بمقدار
التنكير ثم انه يجب اخراج الزكوة واخراج المؤنة وبعد اخراجهما يتعلق الخمس
بالباقي من كل خمس واحد ولا يخفى ان النصاب الاول في الفضة ذلك المذكور
واما في الذهب فالنصاب الاول الكنز اذ نصاب وله عشرون دينارا شرعيا
يكون بحسب وزن الصراف خمسة عشر مثاقيل شرعية وقد اشتهرت المجرو هو
الذهب المصنع مثقال شرعي ولم ينقص منه شئ وزكوته نصف المثقال
الشرعي ثم بعد هذا النصاب في الذهب يكون النصاب اربعة دنانير فوقهما
فكل اربعة دنانير بعد النصاب الاول يكون نصابا **س** معطي الخمس
والزكوة والمظالم اذا ادى الى ارباب الاستحقاق منها بالتدريج كالقبض
والاقباض باليد المعبر عنه بالفارسية دستگردان هل تبرء ذمته بهذا
ام لا الحاصل دستگردان في كل المعاملات والعبادات والصدقات
الواجبة والمستحبة هل يوجب البراءة ام لا **ج** اذا كان الذي باخذ الصدقة
مثلا متصفا بالفقر وكان سخيا بحيث لو كان غنيا او كان عنده مال
آخر لصرفه له واعطاه اياه واطمان بذلك وكان الارجاع اليه لاجل عروض
فقره او كثرة دينه من غير الزكوة والخمس ولم يكن عنده مال يفرغ ذمته
ولم يكن هناك حيلة فحينئذ يوجب البراءة والا فلا والله العالم **س**
زكوة بچه چيز تعلق ميگيرد و بر كه واجب ميشود **ج** اما زكوة پس واجب
بر شخص بر پنج شرط بلوغ و عقل و آزاد بودن و مالك نصاب بودن و متمكن
بودن از تصرف در آن مال و تعلق ميگيرد زكوة بر نه چيز از جمادات بطلا
و نقره و از نباتات بجو و گندم و خرما و مويز و از حيوانات بشتر و گاو وگو

وگوسفند و بز وگاو میش داخل در گاو است چنانچه بز داخل در گوسفند
است وخصوص طلا و نقره سه شرط دیگر دارد یکی آنکه مسکوك باشد بسکه
که بآن معامله شود ومثل شمس نباشد دوم آنکه یك سال بران بگذرد سوم
آنکه طلا و نقره خالص باشد و طلا دو نصاب دارد اول بیست دینار
که هر دینار یك مثقال شرعی که هیجده نخود متوسط میباشد وزکوة این نصف
دینار است از قرار چهل یك دوم چهار دینار که بعد از بیست دینار باشد
ومقدار زکوة این نصاب عشر دینار است که ده یك مثقال شرعی میباشد
تا هر چه بالا رود که کمتر از چهار دینار نباشد تا آنکه چهل دینار برسد که در این
وقت نیز زکوة تعلق میگیرد وزکوة آن نیز از چهل یك است س
اخراج مؤنت از جنس زکوی بچند قسم است از اول سال تا باخر سال که خرج
باو خرج شده است از عمله و گاو و الاغ و تخم و شخم وآب یاری واجرت
نوکر واجرت خود ومتعلق نمود شخصی از اولاد وغیره که در آن کار کرده است
باید اخراج بشود همچنا مخارج متعارفی سلطان وغیره وغیر متعارفی
که بظلم گرفته اند یا بعد از گندم شدن که اسم گندم براو صدق کند وآیا اخراج
مؤنت بیش از اعتبار نصاب است یا بعد ج مؤنت زرع از اول عام
زراعت است تا تمام تصفیه دانه بلکه پاره از چیزها مؤنت زرع حساب
میشود که قبل از عام زراعت باید مهیا شود بلی اگر زرع را باو هبه
کرده باشند آنوقت مؤنت زرع از زمان هبه تا تمام تصفیه حساب
میشود چنانچه اگر زرع را بخرد قبل از تعلق زکوة آن وقت ثمن اشتراء
نیز از مؤنت حساب میشود اما اجرت عمل مالك واولاد مالك پس
اگر عمل مجرد حساب نگاه داشتن وحساب کردن وبذل اجرت عمل باشد
یا آنکه خدمت زرع ومثل عمل سائر فلاحین باشد ولکن قصد اجرت
نباشد ویا آنکه باشد وشان آنها اخذ اجرت نباشد در اینوقت از مؤ

حساب نمیشود والا مضائقه نیست واقوی اعتبار اخراج مؤنت است قبل از
اعتبار نصاب پس نصاب معتبر است بعد از اخراج انچه از مؤنت حساب شود هرچند
احوط ایز است که نصاب قبل از اخراج مؤنت اعتبار شود واخراج مؤنت نماید
انچه بماند زکوة اورا بدهد هرچند کمتر از نصاب باشد ووجوب زکوة چنانچه
بعد از اخراج مؤنت است همچنین بعد از اخراج حصه سلطانی میباشد
که متعارف باشد واما اگر زیادتر از متعارف بگیرد ظلماً آن زائد حساب
نمیشود از حصه سلطان مگر آنکه سلطان قهراً بگیرد که ضمان فقراء بر قاهر
است نه بر مالك ذرع والله العالم **س** وضع مخارج از مال زکوی چه
چیزها باید بشود **ج** این مخارج مختلف میشود باختلاف زکوی از غلات
اربعه ومیزان در زراعت آنست که انچه از مؤنت زرع حساب میشود وضع
شود وتفصیل در سوال عربی میاید انشاء الله تعالی **س** زید مبلغ
سی وهفت تومان وچهار مسکوك از نقره ذخیره کرده بمدت هیجده سال بر
سبیل علم واز هیجده تا بست وچهار بر سبیل شك آیا در مدت معلوم و
مشکوك هر یك باید که اخراج زکوة بکند یا نه وبر فرض وجوب از هر یك ازین
دو مدت چه قدر باید اخراج نماید **ج** زکوة هیجده سال معلوم از سیصد
وهفتاد قران مزبور یکصد وبست ونه قران است وزکوة شش سال
مشکوك فیه واجب نیست واگر بخواهد احتیاط کند وبدهد باید که یکصد
وشصت قران بدهد والله العالم **س** نصاب زکوة التمر کم هو واذا کان
مساقاته فی تمام السنة بالسیح او کل السنة بالدوالی او نصفها بالسیح ونصفها
بالدوالی او ربعها بالسیح وثلثة ارباعها بالدوالی او ثلثها بالسیح وثلثها
بالدوالی وکذا العکس ما قدر الاخراج وهل یکون اکل العیال والضیف و
تعمیر الحائط والثور لاجل السقی والفلاح للخدمة والمستحفظ للحفظ واللقاح
والاقلام وغیرها مما یتعلق بالنخیل والارض من المصارف کخراج السلطان ام لا

وفى مساقات بعض الفواكه والاشجار مع النخل هل يحسب من المصارف او يحسب على الكل بحسب التوزيع واذا استاجر البستان قبل الاحمرار والاصفرار يخرج فلوس الاجارة والمصارف امر لا وهل يحسب الفواكه والسعف والكرب من وجه الاجارة امر لا بد ان يخرج وجه الاجارة من الثمر وهل على الصغير زكوة امر لا وكذا على الشركاء على ملك الموقوف عاما او خاصا يجب الزكوة امر لا واذا كان ثمرة البستان مما يكفى بمؤنة السنة ايضا يجب عليه الزكوة امر لا وهل يجوز ان يعطى زاهديا بدلا عن الخستاوى وغيرها امر لا وهل يجوز دفع القيمة ام لا اذا كان فى البستان فاكهة والزرع ما تقدير المصرف على الميوة والزرع بينوا توجروا انشاء الله

ج النصاب بالمن التبريزى الذى هو عبارة عن ستمائة مثقال بزيادة اربعين مثقالا هو ما تان وثمانية وثمانون منا الا خمسة واربعين مثقالا والقدر المخرج هو العشر فيما سقى بالسيح فى تمام السنة ونصف العشر فيما سقى بالدوالى ومع اجتماعهما ومساواتهما فثلثة ارباع العشر ومع اجتماعهما وعدم مساواتهما يقدم الاغلب زمانا والحاصل ان ما سقى بالة فالقدر المخرج نصف العشر وما سقى لا بالة فالقدر المخرج هو العشر وان سقى بهما مع تساويهما فجمع بينهما بالعشر ونصف العشر وان كان هناك اغلب زمانا فالمدار فى القدر المخرج على الاغلب لا على النادر من حيث الزمان وما ذكر من تعمير الحائط وسائر ما يحتاج اليه من المؤنة كخراج السلطان الا ان يزيد اخراج السلطان عن المتعارف فالزائد عن المعتاد خارج الا ان ياخذ ظلما وقهرا بحيث لا يمكن من منعه سرا او اكل العيال والضيف والمترددين من البستان وغير ذلك مما جرت به السيرة ومما صار من حقوق البستان والزرع محسوب من المؤن وان كان الاحوط خرصهما عند تعلق الزكوة بخرص ارباب الخبرة وتعيين المقدار والالتزام بمقدار الزكوة حتى يكون اكل الاكلين واكل نفسه وعياله خاليا عن الشبهة وفى مساقات الزكوى مع غيره يوزع المؤنة والمصرف عليهما ما لم يكن

ف١ احمرار سرخ شدن ١٢
ف٢ اصفرار زرد شدن ١٢
ف٣ اجاره اجاره دادن و گرفتن ١٢
ف٤ مصارف خرج ها ١٢
ف٥ سعف برگ خرما ١٢
ف٦ کرب بیخ شاخ خرما ١٢
ف٩ وقف کرده شده عاما او خاصا یعنی وقف عام باشند یا خاص ١٢
ف١٠ مؤنة خرج ١٢
ف١١ زاهدی قسمی از خرما ١٢
ف١٢ خستاوی قسمی از خرما ١٢
ف١٣ دفع دادن ١٢
ف١٤ فاکهه میوه ١٢
ف١٥ نصاب مقداری از مال که بران زکوة واجب شود ١٢
ف١٦ من تبریزی وزنش بهشتاد روپیه ... انگریزی که هر روپیه ده ماشه و نیم است
ف١٧ مثقال شرعی ٤ ماشه کسری کم
ف١٨ مثقال صرافی ٤ ماشه و نیم سرخ
ف١٩ عشر یعنی ده حصه یک حصه ١٢
ف٢١ نادر کم ١٢
ف٢٢ متعارف مروج ١٢
ف٢٣ معتاد عادت گرفته ١٢
ف٢٥ خرص تخمین قیمت کردن ١٢

زرع غیر الزکوی خارجاً عن المعتاد فلا یحسب الزائد کما اذا کان المقصود
بالذات غیر الزکوی فلا یحسب من مؤنة الزکوی و فی اشتراء الزرع و ثمرة البستان
یحتسب ثمنه[1] ما یغرمه[2] بعد ذلک من المؤن و لو کان ما یحتاج الیه النخل مثلاً
مماله مدخلیة فی ثمرة السنین الاتیة فالاحوط التوزیع علی السنین و ان کان الاقوی
جواز اخذ الجمیع من السنة الاولی و اذا کان الفواکه و السعف و الکرب داخلاً
فی بیع التمر فلا بد ان یخرج ثمن المبایعة[3] من الجمیع لا من خصوص التمر و ان کان
عقد بیع التمر عقداً علیحدة فلا بد ان یخرج فلوسه[4] من خصوص التمر و لیس علی الصغیر
زکوة مطلقاً[5] فی غیر النقدین بل فیهما ایضاً علی الاقوی و یجب الزکوة علی الشرکاء
اذا بلغ نصیب کل منهم الی النصاب و لیس علی اصل الوقف عاماً او خاصاً
زکوة و اما فی نماء[6] الوقف الخاص ففیه الزکوة اذا بلغ النصاب و فی نماء الوقف
العام لا زکوة الا بعد القبض لنماء[7] و بلوغ[8] النصاب و لا یشترط فی وجوب الزکوة
فی ثمرة البستان بعد بلوغ النصاب[9] ان یکون ازید من مؤنة سنة فیجب الزکوة
بعد بلوغ النصاب و استثناء[10] مؤنة الثمرة و ان کانت قاصرة عن مؤنة السنة
و اعلم انه یجوز اخراج القیمة من الزکوة بدلاً عن الزکوة المتعلقة بالعین[11] و یجوز
اخراج الزاهدی و الردی[12] عن الخستاوی و الجید و اما اذا تعلق الزکوة بالجید
و الردی فالاحوط تقسیط[13] الزکوة علی الجید و الردی کما تعلق خطاب الزکوة
بهما معاً و احوط منه تخصیص اخراج الزکوة من الجید و الا علی لا الردی و لا الادنی
الا ان الاقوی کفایة ما یصدق علیه انه تمر صحیح غیر معیب[14] **س** زکوة
غله بر فرض تعلقش بر ذمه میت[15] آیا وصی میتواند اگر مستحق باشد خود
بردارد[16] یا نه **ج** اقوی جواز آن است و احوط ترک است بالمره[17] و اگر بخواهد
بگیرد بهتر آنست که رجوع بحاکم شرع نماید و اخذ[18] از او نماید **س** شخص
زکوة مال خودش را میتواند بمستحقین زکوة ندهد قرآن و ملک[19] و کتب
علمیه بخرد و وقف عام نماید که از جمله فی سبیل الله است یا نه و بر فرض جواز

ق۱ ثمن قیمت ۱۲
ق۲ ما یغرمه یعنی آنچه غرامت میکشد ۱۲ (?)
ق۳ زادن ۱۲
ق۴ ثمن مبایعه یعنی قیمت فروختن ۱۲ (?)
ق۵ مطلقاً یعنی خواه مال زکوی بخرد (?)
ق۶ نماء افزایش ۱۲
ق۷ نماء ...
ق۸ بلوغ ...
ق۹ استثناء بیرون آوردن ۱۲
ق۱۰ ...
ق۱۱ عین ...
ق۱۲ ...
ق۱۳ تقسیط ...
ق۱۴ معیب ...
ق۱۵ ... ۱۲
ق۱۶ بردارد ...
ق۱۷ بالمره ...
ق۱۸ اخذ گرفتن ...
ق۱۹ ملک ... مکان و کتب ...



میتواند تولیت آنرا بخودش واگذارد و بعد باولادش وخود ایشان منتفع
شوند وبدیگران ندهند یانه وبرفرض جواز آیا بری الذمه میشود یانه و
علی فرض الجواز اوعدمه فی کل او فی البعض آیا حال زکوة فطره مثل حال زکوة
مال است یانه وعلی فرض عدم الجواز فی الکل وعدم برائة الذمة هرگاه چنین
عملی واقع شود آیا وقف صحیح است یانه ج بلی جائز است بجهت آنکه بسط
باصناف لازم نیست علی الاقوی وظاهر صحت وقف عام و وقف خاص هردو
میباشد بشرط آنکه طبقه اولی وقف خاص فقیر باشند بل مطلقا علی الاقوی
ودر وقف عام جعل تولیت برای خود واولاد خود نیز مانع نیست ولکن بنحوی
که اولادش منتفع شوند وبدیگران ندهند بیمعنی است وزکوة فطره
نیز مثل زکوة مالیه است که اختصاص بفقراء ومساکین ندارد علی الاقوی
ولکن چون در خصوص زکوة فطره نقل خلاف از بعض قدماء شده بلکه
بعض از متاخرین متاخرین مثل نراقی علی الله مقامه مائل بلکه قائل
باختصاص زکوة فطره بفقراء ومساکین شده بهتر آنست که در زکوة
فطره این کار نشود واگر بشود ضرر ندارد و وقفش صحیح است دبر
فرض عدم جواز اگر نفس وقف را خریده بعین زکوة بجهت اینکه وقف کند
واین جائز نبوده پس وقفش صحیح نیست واگر بذمه خریده و وقف کرده
واحتساب از زکوة نموده وقفش صحیح است علی احتمال واحتساب زکوة
باطل میباشد فتامل فی فرض عدم الجواز فان فی الوقف وصحته اشکالا
مطلقا س احتساب زکوة با مدیون مستحق جائز است اگر دین
قبل از وجوب زکوة باشد یانه ج بلی جائز است س هرگاه زید
مدیون عمرو باشد عمرو دیان میتواند بعد از وفات مدیون یا در
حال حیاتش بدون طلب حق وجه دین مذکور را ابراء وزکوة احتساب
دارد یانه ج احتساب زکوة در حال حیوة بی اشکال است واما

بعد از وفات هرچند سیّد در ریاض وغیره هم جائز دانسته اند ولکن بهتر نشست
که بوارث فقیران زکوة بدهند و وارث زید را بعد از قبول زکوة بری الذمه از
دین نماید **س** شخص میتواند از وجه زکوة گرفته صرف مصارف زیارت
ائمه علیهم السّلام نماید یا نه **ج** بلی زیارت برود و صرف زیارات و طاعات او
میباشد **س** کمتر از نصاب نقدین جائز است بیک فقیر دادن از بابت زکوة
مال یا نه **ج** جائز است ولکن احوط ترک است خصوص اگر اقل از وجوب نصاب
ثانی زکوة نقدین باشد و این سوال و جواب تفصیلی دارد و بعد از این مذکور
خواهد شد **س** زکوة بشخصی که محتاج محض نباشد بلکه اغنیا حاصل میکنند کافی
بقوت او نمیشود دادن جائز است یا نه **ج** بلی جائز است والله العالم **س**
زکوة گیرنده باید بداند که زکوة است تا قبول نماید یا خیر **ج** لازم نیست
دانستن اخذ بلی دهنده زکوة باید قاصد باشد در هنگام دفع **س**
زکوة دهنده هرگاه قاصد نباشد و گیرنده خود را مستحق بداند میتواند
مظالم و زکوة را بگیرد یا نه **ج** مراد از سوال درست معلوم نشد اگر مراد آنست
که شخص مزکی ممتنع از دادن زکوة نیست ولکن قاصد نیست دادن با
فقیر مخصوص را پس درینوقت فقیر نمیتواند از مال او بگیرد و زکوة حساب
نماید مقاصة و اگر مراد آنست که مزکی ممتنع است بالمرّه از دادن زکوة
بازهم فقیر نمیتواند از مال او بردارد بلی گرفتن از ممتنع وظیفه حاکم مبسوط الید
میباشد و اگر مقصود آنست که دهنده بقصد هدیه و پیشکش میدهد
و گیرنده میخواهد زکوة حساب نماید درین قسم هم نیز زکوة محسوب نمیشود
زیرا که دهنده باید قصد نماید تا برائت ذمه او حاصل شود **س**
شخص قبل از این زید را غنی میدانست حالا نمیداند که غنی است یا فقیر
و حال زید ادعای فقر مینماید قول او مسموع است و مستحق زکوة است
یا نه **ج** بلی قول او مسموع است و استصحاب غنی را در مقابل قول مسلم

١ بری الذمه ١٢
٢ یعنی ... یعنی عبادات ١٢
٣ نصاب مقداری از مال که در آن زکوة واجب شود و نقدین ...
٤ اقل یعنی کمتر ١٢
٥ ثانی دوم ١٢
٦ قوت بضم قاف ... معیشت ١٢
٧ یا خیر یعنی یا نه ١٢
٨ اخذ گرفتن ١٢
٩ قاصد اراده کننده ١٢
١٠ دفع دادن ١٢
١١ مظالم مالیکه بظلم و غصب و غیره ذمه کسی باشد ١٢
١٢ مزکی زکوة دهنده ١٢
١٣ ممتنع یعنی منع کرده شده ای ...
١٤ مقاصة در عوض حق خود گرفتن ١٢
١٥ بالمرّه یعنی هیچ وقت ...
١٦ وظیفه یعنی چیزیکه برای کسی مقرر شده باشد ١٢
١٧ حاکم مبسوط الید یعنی مجتهد جامع الشرائط صاحب اختیار ١٢
١٨ برائت آزادی ١٢
١٩ ذمه یعنی قرض ١٢
٢٠ غنی مالدار ١٢
٢١ مسموع یعنی قابل قبول ١٢
٢٢ استصحاب یعنی باقی بودن حال سابق ١٢
٢٣ مسلم مسلمان ١٢



مدح فقرا اعتبار نکند و باو زکوة بدهد والله العالم **س** شخص اخذ
زکوة میتواند در نفقه و کسوت عیال خود وسعت دهد یا امساك لازم ا
ج امساك لازم نیست **س** مقدار دادن زکوة در اصناف سبعه را
بیان نمایند که چه قدر باید داد همچنین در زکوة فطره بیان نمایند که یك
کس را کمتر از یك صاع جائز است بدهند یا نه **ج** امّا در صنف فقرا و
مساکین پس مختار آنست که حد معینی ندارد نه در جانب زیاده و نه در
جانب نقیصه مادامیکه سائر شرائط مختل نشود پس هر قدر در جانب نقیصه
بدهد کافی است بشرطیکه قیمتی داشته باشد نه آنکه از غایت نقص از
قیمت بیفتد و در جانب زیاده اگر دفعةً باشد هر چند غنی شود و اگر تدریج
باشد حدش آنست که بحد غنی نرسد بجهت آنکه فقر شرط است و زیاده بر
خرج سالیانه نباید داد ولکن مستحب است در جانب کمی که هر فقیر را از قدر
نصاب زکوة کمتر ندهند پس از نقره پنج درهم کمتر ندهند و از طلا کمتر از نیم
دینار و از گوسفند از یك گوسفند کمتر و در گندم و جو و مویز از بست
و نه من کمتر ندهند و در صنف عامل صدقات بقدر اجرت عمل و در صنف
ابن السّبیل بقدریکه بوطن برسد یا آنکه به بلد دیگر برسد و هکذا و قرضداران
بقدر قرض و بندگان بقدریکه آزاد شوند و در صنف موٴلفه بقدریکه
تالیف قلب ایشان حاصل شود و در زکوة فطره از یك صاع کمتر ندهند
و اگر فقرا زیاد باشند و مقدار زکوة کم باشد این اشتراط یا استحباب آن
ساقط است والله العالم **س** آیا زکوة در خصوص نصیب فقراء و مساکین
حدی دارد یا نه و همچنین حدی در زکوة فطره نسبت بفقیر دادن مقرر است
یا خیر **ج** احوط در خصوص زکوة فطره آنست که حدی دارد و حد آن آنست
که از یك صاع کمتر ندهد بیك فقیر و امّا در سائر زکوة هر چند احوط در آنها
آنست که از اقل نصاب درهم و دینار و گندم و جو کمتر ندهند ولکن اقوی

عدم اشتراط است خصوص با کثرت فقراء و قلت زکوة والله العالم **س** در دادن زکوة به مستحقین چه زکوة مال باشد چه زکوة فطره عدالت هم شرط است یا مستحقین صالح و ابرار را باید داد اگرچه عادل نباشند و جائیکه مستحقین عادل یا غیر عادل بهم نرسند و نزد مجتهد فرستادن متعذر باشد چه نمایند **ج** عدالت شرط نیست و لکن بفاسقی ندهند که زکوة را معین فسق خود قرار دهد مثل اینکه بواسطه گرفتن زکوة جری شود در معصیت یا آنکه شراب بخورد و قمار بزند یا پیشکش بدهد بظلام و کدخدا یا حاکم شود والله العالم **س** آیا نقل زکوة از بلد ببلد دیگر با وجود فقراء در بلد جائز است یا نه و بر فرض جواز اگر نقل کند و در بین راه تلف شود آیا ضامن است یا نه **ج** بسم الله و له الحمد اقوی جواز نقل است با وجود فقراء در بلد خود یا بلد هر چند افضل صرف هر مال زکوة در بلد مال میباشد چنانچه افضل در خصوص زکوة فطره اداء در بلدی است که تعلق وجوب زکوة فطره باو در آن بلد شد هر چند بلد استیطان او نباشد و با وجود مستحق در بلد ضامن نیز میباشد بلکه گناه را نیز بعضی قائل شده اند هر چند ضعیف میباشد و اگر نقل کند مقدار حق زکوة را بی نیت زکوة یا آنکه بوکیل مستحق زکوة در آن بلد بدهد و بعد نقل شود بهتر است و اشکالش کمتر است و زکوة فطره بعد از عزل و تعیین نیز حکمش هم همین است که مذکور شد **س** شخص در ملک کفر بوده و زکوة فطره ماه مبارک رمضان را نتوانست بدهد بواسطه آنکه در ملک کفر مستحق آن نبوده از مسلمانان که بدهد و زکوة فطره چند سال بر ذمه دارد بعد از مراجعت بملک اسلام میناید چه قسم باید بدهد و اگر هم شخص مذکور بخواهد از ملک کفر حواله بملک اسلام نماید که از جانب او فطره بدهند میتوان داد یا نه **ج** شخصی که نمیتواند زکوة فطره را از غروب شب عید تا نماز عید بمستحق برساند بجهت نبودن فقیر یا عذر دیگر

از مال خود فطره را جدا نماید و هر وقت که متمکن شود بمستحق برساند والّا برائت بمجتهد نماید که او بمستحق برساند و جمعی از علماء قائل شده اند که اگر شخص زکوة فطره را قبل از نماز تا زوال روز عید نداد دیگر بعد از آن ساقط است و لکن شما احتیاط بفرمائید بقصد ما فی الواقع برائت نمائید که اگر مشغول الذمه زکوة باشید زکوة حساب شود والّا صدقه س

سادات فاطمیّه فطره سادات هاشمیّه را میتوانند گرفت یا نه و همچنین در عکس چه حکم دارد ج بلی سادات فاطمیّه فطره سادات هاشمیّه را میتوانند گرفت و در عکس هم همچنین است والله العالم س عیال سیّد که غیر سیّد میباشند داخل سیّد هستند در فطره یا نه باین معنی که سیّد میتواند که زکوة فطره از او بگیرد و در عکس این چه حکم دارد ج در گرفتن زکوة فطره اعتبار بمخرج زکوة میباشد نه مخرج عنه پس اگر عیال سیّد غیر سیّد باشند و خود سیّد از طرف عیال خود فطره میدهد سیّد میتوان گرفت و همچنین در عکس هرگاه کسی که فطره از طرف عیال خود میدهد و خود سیّد نیست مگر عیالش سیّد هستند سیّد نمیتواند بگیرد س زکوة فطره اجیر یعنی نوکر پیشخدمت که مواجب میگیرد از اینکه شام و نهار خانه آقا میخورد یا خانه خود هم بر آقا واجبست یا نه ج فطره عیال واجبست همینکه نوکر از اجرت خود بخورد عیال نیست و زکوة او بخود اوست و بر آقا لازم نیست س کسی مثلا چند سر عیال دارد یکی از آنها صغیر است و میخواهد یک سهم زکوة فطره را دست بدست گردانیده استحباباً و احتیاطاً بدهد پس از طرف صغیر چگونه باید داد ج آخر هم بصغیر بدهد و ولی صغیر از طرف صغیر بمستحق بدهد و اگر ولی نباشد بحاکم شرع بدهد یا باذن حاکم شرع بمستحق بدهد والله العالم

باب الحج

س معنی استطاعت مکه معظمه را بیان فرمایند مثلا شخصی از انعام و اغنام و اراضی و نخیل دارد که قیمت تمام آن یکصد تومان بوده و از نماء آنها اخراجات

سنه خودش و عیال واجب النفقه او میشود بلا زیاد یا فی الجمله کمتر و اخراجات
مکه آنشخص از ذهاب و ایاب چهل تومان مثلا میباشد چنین شخص مستطیع
است یا نه ج در فرض مرقوم مستطیع نیست بجهت آنکه شرط استطاعت علی الاقوی
این است که استطاعت رفتن و آمدن را داشته باشد و اینکه مد د معاش
برای او باقی بماند که فقیر نشود بنحوی که مؤنت سالیانه را بعسر و حرج تحصیل نماید
و در فرض مرقوم شرط ثانی مفقود میباشد س شخص در هند وطن او است و
آمد بکربلای معلی برای زیارت یا در بلاد دیگر برای تجارت و میخواهد برای
خود حج بکند پس ضرور است که در هند در بلد بکه وطن اوست آمده روانه
شود برای حج یا نه ج از هر جا که برود مجزی خواهد بود و این خلاف در میقات
وجیهست نه در حیات والله العالم س زید آنقدر پول دارد که
نفقه اهل و عیال خود داده بحج برود و از برای خود حج بکند ولکن مدیون مهر زوجه
خود یا دیگری هست و بلا ادای دین و بدون اطلاع و اجازت زوجه خود یا
دیگری بحج رفت درینصورت حجش صحیح است یا نه ج حج مرقوم صحیحست و لکن
حجة الاسلام بودنش موقوف است که قدرت بر نفقه اهل و عیال در سال
استطاعت داشته باشد و نیز قدرت داشته باشد که بحج برود و برگردد و نقد
دین چه از مهر زوجه و چه از غیر آنرا نیز جدا نماید درینوقت مستطیع میباشد
اگر بعد از معاودت مد د معاش از برای او باقی بماند و خصوص ادای دین
شرط نیست از برای وجوب حج بلکه استطاعتی که شرط وجوب حج میباشد این است
که ملاحظه بشود وضع و جدا نمودن آن مقدار که برای ادای دین شود و خصوص
اداء شرط وجوب حج نمیباشد هرچند در ترک ادای با وجود مطالبه و رفتن
بحج عاصی میشود س زوجه زید بعد از روانگی شوهر بمکه معظمه جهت
حجة الاسلام مهر معاف کرد درینصورت حجة الاسلام صحیح خواهد شد
یا نه ج اگر قبل مستطیع نبود و بمعاف حاصل شدن مهر مستطیع میشود

ملاش و قهریاد
ف۱ دین قرض ۱۲
ف۲ مرقوم یعنی مذکور ۱۲
ف۳ حجة الاسلام بدانکه حج اسلام و حج
ف۴ شرعی قسم است حج افراد و حج قران که بر اهل مکه و ... ۱۲
ف۵ نفقه خوراک و پوشاک
ف۶ اهل و عیال زن و فرزند و غیره ۱۲
ف۷ استطاعت صاحب قدرت بودن ۱۲
ف۸ مستطیع صاحب قدرت ۱۲
ف۹ معاودت برگشتن ۱۲
ف۱۰ معاش اوقات گذرانی ۱۲
ف۱۱ این است یعنی ...
ف۱۲ ملاحظه نمودن ... ۱۲
ف۱۳ وضع کم کردن ۱۲
ف۱۴ مطالبه طلب کردن ۱۲
ف۱۵ عاصی گنهکار ۱۲
ف۱۶ حجة الاسلام یعنی حج ۱۲



پس اگر قبل از وصول باحد مواقیت که عبور میکنند معاف حاصل شد حج اسلام خواهد بود والّا فلا واگر بمعاف شدن هم مستطیع نبوده معاف مذکور نفع ندارد **مس** هرگاه کسیی زحمت برخود قرار دهد واندک نقصی هم از آبروی خود مضائقه نکند میتواند بحج برود از تنخواه خود واگر با آبرو بحج برود تنخواه او وفا نکند که نوکر همراه بردارد آیا مستطیع هست یا نه **ج** ملاحظه آبرو شرط استطاعت نیست ومدار در استطاعت بقوت وقدرت است وملاحظه شرف وآبرو در میان نیست خصوص در وجوب حج بسبب بذل که منصوص است وجوب حج به بذل هرچند بسواری خر دم بریده باشد و استطاعت نیز مادامیکه منافی آبرو بطوری نباشد که منشاء ضیق وعسر و حرج باشد بر مکلف چنانچه نظائر این در سوالات بعد میاید بملاحظه حد وسط والله العالم **مس** کسیکه مستطیع شده باشد آیا میتواند مال خود را باولاد خود هبه نماید بحدّیکه از استطاعت بیفتد یا نه **ج** بعد از استطاعت حج از ذمه اش ساقط نمیشود هرچند اموالش را مصالحه کند ومصالحه صحیح است وجواز چنین صلحی خالی از قوت نیست ولکن فائده ندارد برای او ومنشائی سقوط او نمیشود **مس** چه میفرمایند درین مسئله که زید مثلا ملک واملاک هیچ ندارد ومعیشت او محض بر نوکری وکاسبی ومزدوری است وزید مبلغ دویست تومان مثلا درخانه گذاشته برای زیارت بکربلا آمد که بعد از مراجعت بوطن تا نوکری وکاسبی ومزدوری بهم رسد صرف معیشت خود نماید وهمین زید مثلا صد تومان را مشغول ذمه مردم هم هست که الان دیان وطلبکاران در وطن بعضی هستند وبعضی نیستند ونیز صد تومان زید هم از مردم طلب دارد که هنوز وصول نیست درینصورت آیا زید واجب الحج است که از کربلا بولک از خانه طلبیده یا از مردم قرض گرفته روانه حج شود یا نه واوضاع زید این است که یک نفر



نوکرخدمتگار پیش او میباشد باین اوضاع اگر برود بمکه و بوطن برگردد زیاده از صد تومان صرف میشود و برای معیشت تا نوکری و مزدوری بهم رسد که باقی میماند درهمچو صورت در باب استطاعت چه حکم دارد

ج بسم الله وله الحمد ظاهر اینست که استطاعت حاصل نیست از جهت فقدان دار لائق بحال لا عیناً ولا قیمةً علاوه آنکه رجوع علی کفایت شرط است بلی اگر بازوی او کافی باشد در مدد معاش اینوقت شرط نیست والله العالم

س زید وقتی واجب الحج شد و نرفت از برای حج خود بلا عذر شرعی بلکه از کسی حج نیابتی را گرفت یا اینکه وقتیکه مفلس شد و استطاعت باقی نماند حج نیابتی را گرفت و نیابةً حج کرد این حج نیابت او صحیح است یا نه و در صورت صحیح نبودن زید بالنسبت بحج خود مشغول ذمه است یا بالنسبت بغیرهم مشغول الذمه و اگر بالنسبت بغیرهم مشغول الذمه است چاره چیست که از شغل ذمه خود و غیر هر دو بری شود و حالا زید که استطاعت ندارد اگر بهر طوریکه باشد برای حج خود برود و حج خود بکند از ذمه خود و ذمه غیر هر دو بری میشود یا نه و زید که حالا حج خود بکند چه نیت بکند به ادا یا قضا یا قربت بیان فرمایند

ج کسیکه مشغول الذمه بحج واجب شد نمیتواند که اجیر دیگری شود و مهما امکن تا خوف تلف نفس برای او نباشد باید هر طوریکه هست بمکه برود هرچند بگدائی باشد و حج غیر صحیح نیست و برای خودش نیز محسوب نشده پول غیر را باید رد کند یا اذن بگیرد که بعد از فراغ ذمه از حج خود حج برای منوب عنه نماید والله العالم

س زید وقتی واجب الحج شد و حج نکرد و حال استطاعت ندارد که حج خود بکند در اینصورت جائز است که زید نیابت حج دیگری را بگیرد یا نه

ج واجب است که حج کند هرچند بگدائی کردن و به پیاده رفتن باشد مگر آنکه خوف تلف نفس باشد و نمیتواند که اجیر شود مادامیکه متمکن از ادای حج خود باشد و اگر ممکن نباشد شیخنا

تصریح بصحت استیجار کرده بلکه فرموده که اگر قبل از اداء حج استیجار مستطیع شود اجاره منفسخ نمیشود و ممنوع مسئله عسب دلالة نصوص وارده مشکل است

س ما قولکم مدّ ظلکم العالی فی هذه المسئلة که زید مثلاً بیشتر اوقات کشتکاری است که سالی یکمرتبه هرگاه کشت بکند پولی بدستش میرسد که از آن تمام سال معیشت میکند و غیر از این ظاهراً دیگر محاصل ندارد مگر بندرت و اتفاق وقتی زید اینقدر پول بدستش رسید که اگر میخواست بحج میرفت و بر میگشت بهمان اوضاعیکه داشت و چیزی از پول برای خرج خود بعد از معاودت هم تا ایام کشت برسد در خانه نگاه میداشت و هیچ مانع شرعی برای حج نبوده بجز اینکه زید چیزی از حق النّاس از قسم دین و ردّ مظالم در ذمّه داشت و آنرا ادا نکرده و نه از مال خود جدا نموده بواسطه آنکه اگر ادا میکرد یا جدا مینمود برای خرج بعد از معاودت تا ایّام حصول زرع باقی نمی ماند لهذا زید بحج نرفت بلکه قصد زیارت کربلا را کرد بلکه بوقت رفتن بزیارت از کسی حج نیابتی گرفت و نیابة حج کرد آیا زید خود واجب الحج بوده یا نه و این حج نیابتی او صحیح است یا نه

ج بسم الله وله الحمد خود مستطیع نبوده و حج نیابتی از غیر صحیح است والله العالم

س مستثنیات در استطاعت قدر لائق است یا قدر ضرورت

ج نه قدر لائق است و نه قدر ضرورت بلکه بقدر قوّت و طاقت است نه بشرف و نحو آن بلی باید بعسر و حرج نکشد و در استطاعت ببذل تصریح شد که واجب است رفتن بحج ولو علی حمار ابتر پس در این استطاعت ببذل ملاحظه شأن هیچ نمیشود و جواب تحقیقی بیان مستثنیات بتفصیل میباشد از خانه عیناً یا قیمةً یا اجارةً و از فرش و جامه و خادم و کتب علمیه و نحو آن و میزان عسر و حرج احوط است والله العالم

س چه میفرمایند در این مسئله که اهل هند بجهت رفتن مکه و مدینه و کربلا راه خشکی هم دارند مگر بسیار دور و دراز میباشد که زحمت و مشقت و عسر و حرج

وزیادتی خرج وخوف تلف نفس ومال وعزت وابرو دارد ودران براه
برای شیعه تقیه هم هست واهل هند چونکه عادت تقیه کمتر دارند وقتی از
اوقات اگر تقیه بهم خورد مظنهٔ ضرر از جان ومال وعزت وآبروئی قوی
لهذا اهل هند برای حج وزیارت خواه اصالةً باشد خواه نیابةً از دریا میروند
ودریا دو مرکب دارد یکی مرکب بادی یکی آتشی ومرکب بادی اگرچه طهارت
دران حاصل وممکن است مگر بسیار دیر میرسد وخیلی عسر وحرج برای
راکب دارد ازین جهت اهل هند اکثر بمرکب آتشی برای حج وزیارت میروند و
بر مرکب آتشی غالباً طهارت بهیچ وجه ممکن وحاصل نیست بلکه میتوانیم بگوئیم
که آدمی هر وقت از سر تا پا نجس میباشد مگر نجاست عینیه نیست وازین را
وضو وغسل طهارت اعضا هم ممکن نیست درینصورت آیا برای نماز
با اعضای نجس وضو وغسل میکند یا تیمم میکند وحال آنکه اعضاء تیمم
هم نجس است وطهارت ناممکن ویا درین صورت حکم فاقد الطهورین
است که نماز ازو ساقط است ویا بی طهارت نماز میکند وبعد اعاده یا
قضا هم میکند یا نه ونماز در صورت مذکوره چه ادا وچه اعاده وقضا
قصر است یا تمام ونیز درینصورت اگر مستطیع وواجب الحج است وبرود بحج
ویا نائب باشد که نیابةً بحج وزیارت برود مجزی ومبرء ذمگی هست
یا معصیت است وحرام وغیر مجزی وعدم برائت ذمگی جواب تفصیلاً قلمی فرمایند
ج نماز درین سفر ساقط است وقضا لازم است وقضا تمام است نه قصر
چون سفر معصیت است مگر آنکه از اول امر ندانست که کشتی طهارت دراو ممکن
نیست ونتوانست که از کشتی بجای دیگر رود دران صورت قضا قصر است
واستطاعت بطریق خشکه وطریق دودی دریا حاصل نیست بلکه بر بادی
حاصل است بلی اگر بادی هم مشقت محض نباشد که لازم سفر است خصوص
دریا بلکه عسر وحرجی باشد که لا تتحمل عادةً درینوقت استطاعت بالمره حاصل

نیست لکن اگر مستطیع در سابق بوده و بسوء اختیار این سفر معصیت نموده نمازش تمام است لاکن حجش صحیح است و نائب در حکم منوب عنه میباشد در قضاء قصر و تمام و کفایت حج اگر در خصوص آن راه حرام اجاره واقع نشده باشد والله العالم

س شخص از شدت صفراء و سوء مزاج نمیتواند که در کشتی بادی که طهارت دران میسر است سفر نماید بجهت آنکه بحدی بد احوال میشود که نماز از فوت میشود و در کشتی آتشی بفرض ابتلائی نجاست که دران است بحدیکه با نجاست بدن باید نماز کند احوالش باین حد نمیرسد که نماز از فوت شود سفر در کشتی آتشی برای همچو شخصی چه حکم دارد و آیا استطاعت حج بهمچو سفری حاصل است یا نه و نائب اگر بهمچو سفری بحج رود از عهده نیابت بر میآید یا نه

ج استطاعت بسفر کشتی چه بادی چه آتشی در فرض مرقوم نیست اگر استطاعت براه دیگر داشت یا دارد باید از آن راه برود والا فلا و اگر نیابت جائز است آنوقت نائب اگر سفرش بدریا جائز است میتواند برود والا فلا بلکه اگر معصیت کند و برود ضرر ندارد اگر محل اجاره و نیابت نفس اعمال باشد چنانچه اگر منوب عنه نیز بعد از استقرار حج براه دیگر معصیةً از راه دریا برود ضرر بحجش ندارد هرچند سفرش معصیت است و نمازش تمام است

س هل یجوز لزید ان یرکب بسفینة الکافر المشرك فی البحر ویذهب الی ان یحج بیت الله الحرام واکله وشربه من الکافر بان یقاطعه بمبلغ معلوم ولاشك ان مائه وطعامه نجس بملاقات رطوبته فیهما ولا یقدر زید فی اوقات الفرائض ان یطهر ثیابه وبدنه عن النجاسة ولا یمکن التطهیر من جمیع الجهات لیصلی فرائضه وهل یکون الفرق بین ان لا یکون زید مستطیعاً الا بطریق البحر لقلة الزاد والراحلة وبین کونه مستطیعاً بطریق البر ایضاً فتحقیق المسئلة بیّنا

ج ان کان علی طریق البحر والسفینة قادر علی تحصیل الطهارة الشرعیة باشتراء ظرف کالجلك او نحوه یسع الکر من الماء او ازید لیطهر بدنه



عند الصلوة ويحفظ ثوباً طاهراً يلبسه اوقات الصلوة ولا يأكل ولا يشرب
من النجس فيحفظ غذاء طاهراً او ماء طاهراً او ماء يطهره بالاتصال بالكر
ففي هذه الصورة بهذه الشرائط يجب الحج وتاخيره كبيرة متوفقة واذا مات
مع هذا التمكن وجب اخراج حجة ميقاتية من تركته يكون كالدين مقدماً
على الارث والا فلا استطاعة له بل يكون هذا السفر حراماً وسفر معصية
يجب عليه الصيام والاتمام في الصلوة نعم لو كان مستطيعاً في سفر البر اختياراً
لسوء اختياره سفر البحر مع علمه بانه سفر المعصية من ترك الصلوة واكل
النجس وحينئذٍ فالاقوى انه وان كان عاصياً واثماً لكنه يصح حجه ويبرء
ذمته انشاء الله تعالى **س** آدم زنده مستطيع كه از كبر سني وضعف
قابل رفتن تا مكه نباشد فرزندش بر نيابت او حج بكند جائز است يا نه
ج بسم الله وله الحمد با ياس از خوب شدن نائب گرفتن ضرر ندارد و
فرزندش اگر بتواند كه اعمال حج را بجا بياورد بهتر است والله العالم
اگر كسي مستطيع باشد و عمرش زياد باشد و بنيه او ضعيف باشد در
حيات خود ميتواند نائب بگيرد و بمكه معظمه بفرستد يا نه **ج** بلي اگر پير و
ناتوان باشد جائز است كه نائب بگيرد خصوص اگر مايوس از قوت باشد
بلكه بعضي تصريح كرده اند كه اگر اتفاقاً بعد از نائب گرفتن بنيه اش قوي
شد وقادر بر رفتن مكه شد واجب نيست كه برود وهمان حج بر نيابت كفايت
ميكند واين قول حق است هرچند احوط قول بلزوم حج ميباشد كه
استطاعت دو سبب دارد يكي استطاعت مالي وديگري بدني وانچه
بجا آورد عوض استطاعت مالي بوده وبدني باقي ميباشد وآن ضعيف
اش **س** چه ميفرمايند درين مسئله كه نائب حج اگر از ميقات احرام عمره
تمتع بسته داخل مكه معظمه شود وبدون بجا آوردن افعال عمره بميرد
آيا نائب ومنوب عنه هر دو بري الذمه ميشوند يا نه واگر با نائب مدتي



با حج شرط زیارت مدینه هم کرده شده است در صورت مذکوره نائب و
منوب عنه از زیارت مدینه هم بری الذمه میشوند یا نه و همچنین نائب زیارت
ائمه معصومین علیهم السلام در سرزمین مدفن امام رسیده پیش از
بجا آوردن زیارت بمیرد آیا نائب و منوب عنه بری الذمه میشوند یا نه و
همچنین کسیکه برای خود بحج و زیارت میرود و بعد از بستن احرام عمره تمتع که
مکه معظمه رسیده پیش از بجا آوردن اعمال عمره یا بعد از بجا آوردن بعض
اعمال عمره یا حج بمیرد و حج ناتمام بماند آیا از برائی خود از حج و زیارت مدینه بری الذمه
میشود یا خیر و همچنین اگر از برائی خود بزیارت ائمه معصومین میرود و در
سرزمین مدفن ائمه رسیده قبل از بجا آوردن زیارت بمیرد از زیارت خود
بری الذمه میشود یا نه ج بسم الله وله الحمد بلی بموت بعد از احرام و دخول
حرم موجب برائت نائب و منوب عنه هردو میباشد و همچنین اگر از
خود حج نماید ولکن چون حکم مخصوص بحج است تعدی از آن بزیارت مدینه
نباید نمود و در نائب باشتراط زیارت مدینه نقص اجرت باید شود و در
سائر زیارات ائمه صلوات الله علیهم نیز این حکم جاری است باید اعاده
بشود اگر زیارت ائمه واجب بوده والله العالم س کسیکه اجیر شود
برای حج و زیارت مدینه آیا میشود که هم از دیگری نیابت زیارت مدینه
بگیرد و بعد از بجا آوردن زیارت اولی زیارت دیگر را بجا آورد همچنین
در زیارت کربلا و سائر زیارات اجیر میتواند که دو زیارت یا متعدد
زیارت نیابتی بگیرد ج اجیر حج نمیتواند که در آن سال اجیر حج دیگری شود
امّا در زیارت مدینه و سائر زیارات ائمه با عدم منافات تعدد جائز
است س اگر کسی اجیر شود برای حج تمتع مطلقاً یعنی مستاجر بگوید بر
من برای فلان کس حج تمتع بکن و ذکر زیارت مدینه بمیان نیاید پس اگر اجیر
همین تنها حج تمتع بکند و زیارت مدینه منوره ننماید بری الذمه میشود یا نه

ج اگر متعارف دخول زیارت مدینه در ضمن حج باشد باید زیارت مدینه
نیز نماید به نیابت واگر نکرد درینصورت بقدر اجرت مثل زیارت مدینه نقص
اجرت زیارت مدینه میشود واگر متعارف دخول زیارت مدینه نباشد
اینوقت نقص اجرت زیارت مدینه نیست وحج صحیح است در هر دو صورت
ولکن ظاهر اینست که زیارت مدینه دخلی باستیجار حج نداشته باشد س
کسیکه برای حج و زیارت مدینه منوره اجیر شود برای زیارت حمزه و مسجد
نبا و مسجد قبلتین وغیره نرود بری الذمه هست یا نه ج حکم این مثل سؤال
سابق میباشد که اگر متعارف است برود واگر نرفت نقص اجرت المثل این
اعمال فائته میشود و در هر دو صورت در زیارت مدینه نیست و بری الذمه
هست وظاهر خروج زیارت حمزه بلکه ائمه بقیع در استیجار زیارت مدینه است
مگر اینکه قرینه بر دخول باشد س کسیکه در ذمه خودش نماز و روزه
و حج قضا باشد آیا میشود که اجیر شود از برای حج و نماز و روزه دیگری یا نه
ج بنماز و روزه میتواند اجیر شود اگر منافی نماز و روزه قضائی سابق
نباشد و همچنین حج اگر حجة الاسلام یا مقید بسنه خاصه نباشد واگر
حجة الاسلام باشد یا در خصوص یک سال باشد که دو حج بجا آورد باطل است
س چه میفرمایند درین مسئله اگر دو حج بلدی نیابتی از بابت دو کس
از یک بلد خواه دو بلد در یک سال بگیرد باین شرط که فلان حج را امسال بجا
خواهم آورد و بعد تمام سال مکه یا مدینه خواهم ماند و سال دیگر حج دیگر را
بجا خواهم آورد و باراده هر دو حج در یک سال از بلد میت روانه شود جائز است
یا نه ج بسم الله وله الحمد این استیجار با ترتیب مرقوم صحیح است ولکن اگر قرینه
داخل در اجاره نباشد بی اشکال است واگر حج بلدی باشد در این استیجار این
بلد بجواز بلدی که تا فلان مکان با این فاصله از ثانی نیز محسوب شود یا آنکه
آن بلد مقام که میماند تا آنکه سال دیگر از آنجا برود اگر محل انصراف اطلاق



حج بلدی شود از هر دو مجزی است والّا بقصد حج سال اوّل که طی مسافت
نمود مجزی است برای اولی واگر تداخل نموده حج بلدی از هر دو محل اشکال است

س در نیابت حج بلدی ضرور است که نائب از بلد منوب عنه از برای حج
روانه شود یا از هر بلدی که خواهد روانه شود میتواند مثلاً بلد نائب و اجیر
تا بلد منوب عنه ده روز یا بیست روز فاصله دارد آیا ضرور است که نائب
واجیر در بلد منوب عنه آمده روانه شود یا نه واگر نائب در اینصورت
از بلد خود روانه مکه شد آیا این حج بلدی شده یا میقاتی ج حج بلدی
مقابل حج میقاتی میباشد و میزان حج بلدی مختلف میشود بقرار مستاجر
و بظهور وصیت و بظهور اراده حج برای کسیکه اگر خود میبود از کجا بلدی
میگرد و هر بلد میزان نمیشود پس نمیتواند از هر بلدی که خواهد برود بلکه
اقتصار کند بخصوص آن بلد که موصی یا مستاجر قرار دهد و بلد استطاعت
یا بلد موت غالبا میزان است و شیخ استاد بلد استیطان را میزان گرفته
و با تعدد اقرب الاوطان را و استیجار از ابعد یا مرور بوطن بی اشکال کافی
دانسته اند و بی مرور با اشکال مع المیل بالصحة والله العالم س زید
وفات کرده و حجة الاسلام در ذمه اش هست حج میقاتی کفایت میکند
یا محتاج بحج بلدی است ج اقوی کفایت حج میقاتی و احوط حج بلدی است
لکن زائد بر میقاتی باید از ورثه استرضا حاصل شود یا از ثلث اگر
وصیت نماید والله العالم س زن میتواند بحج استیجاری برود
یا نه ج بلی میتواند س نیابت حج و همچنین صوم و صلوة شیعه
مؤمن را بشخصی که از کلماتش توهم تصوف و شیخی بودن میشود
میتواند داد یا نه ج اگر عدالت را شرط بدانیم در اجیر در عبادات
چون وثوق و اعتماد مستاجر از این شخص منتفی است اجیر نکند
او را از برای حج و صوم و صلوة و اگر شرط نباشد بلکه وثوق و اطمینان

بوقوع دخل بر وجه صحیح را کافی بدانیم کما هو الحق با وجود این اطمینان ضرر ندارد والله العالم
وجواب دیگر ازین سوال که دفعهٔ دیگر نوشته شد اینست که شرط نائب نیست که اطمینان
بدیانت و وثاقت او باشد و بعضی عدالت را شرط میدانند اگر مرد صوفی و شیخی متدین
ومرد خدا و با تقلید یا اجتهاد باشد چه ضرر دارد واگر نباشد جائز نیست هر چند شیخ و صوفی نباشد والله العالم
س شخص در ظاهر مؤمن و اعتقاد خود را صحیح و حق بیان میکرد ولکن
در بعض کلمات و اقوال مشتبه بصوفی و شیخی بود نیابت حج و نماز و روزهٔ او
گرفتن جائز است یا نه ج جائز است بلکه راجح است که مؤمن را بری الذمه
نمایند س مسئله اجیر شدن از برای حج و نماز و روزه شخص صوفی
وشیخی را چند بار دستخط فرمودند که اجیر شدن جائز است بلکه راجح ا
که مؤمن را بری الذمه کند و در جای دیگر دستخط فرمودند که نیابت گرفتن
جائز است بلکه تفریغ ذمه موالی اهلبیت مستحب است درینصورت
اول آنقبله بیان فرمایند که آیا شخص صوفی و شیخی یا مشتبه بصوفی و شیخی
که ادعای مؤمنیت و شیعهٔ اثناعشری بودن بکند و عقائد خود را صحیح
بیان میکرده باشد مؤمن و مسلم میتوان دانست یا نه و در حال رطوبت
با او مباشرت میتوان کرد یا نه بعد از آن بیان فرمایند که در هر دو صورت
نیابت حج و نماز و روزه از بابت آنشخص میتوان گرفت یا خیر ج مجرد نسبت
بشیخی و تصوف منشاء حکم ببدی یا کفر و یا فسق نمیشود خصوص در صورتیکه
ادعاء ایمان و اعتقاد بائمهٔ دوازده گانه داشته باشد مؤمن و مسلم
میباشد و با رطوبت ملاقات ایشان ضرر ندارد و نیابت و استنابت
او نیز ضرر ندارد در ظاهر شرع والله العالم س اگر کسی وصیت کند که
پنجاه تومان از برای حجهٔ من بخرید و آدم امینی باین وجه راضی نمیشود
و وارث هم بزیاده برین راضی نمیشوند تکلیف وصی چه میباشد در صورتیکه
آدم امینی هم نباشد که بمعامله دهند ج باید ادای دین از جهت استطاعت

یا غیر آن از ترکهٔ مال میت بشود هرچند ورثه راضی نشوند و رضایت ورثه شرط نیست هرچند بنصف جمیع ترکه باشد اگر حج موصی به واجب باشد از جهت حجة الاسلام یا وجوب نذر و اجاره در موقت و ارث بعد از ین میباشد و اگر حج موصی به واجب نباشد و محض وصیت باشد درین وقت عمل بوصیت چون ممکن نیست دران سال ساقط است و اگر رجاء عمل بوصیت باشد باید منتظر شوند و اگر بالمره مایوس باشند درینوقت حکم تعذر عمل بوصیت در وجاری میباشد که باید صرف در وجوه بر شود و در باب وصیت انشاء الله تحقیق این مسئله از رجوع بوارث یا صرف در وجوه بر خواهد آمد و اگر ورثه فقیر باشند از بابت وجوه بر دادن بآنها اولی میباشد و اگر فقیری پیدا شود که بآنمقدار حج کند هرچند امین نباشد شاید اختیارش اولی باشد بقاعدهٔ اقربیت و علم سقوط میسور بمعسور **س** شخصی مؤمن و شیعه بنیابت کسی حج و زیارت ائمهٔ طاهرین و چهارده معصومین بجا آورد چه قدر ثواب خداوند عالم بمنوب عنه میدهد و چه قدر به نائب **ج** در خصوص حج روایت وارد است که برای نائب نه حسنه میشود و برای منوب عنه یکی اگر بمجال کردم تتبع زیادتر میکنم تا آنکه باحادیث دیگر اگر وارد شده باشد مطلع شوم و همین بس است **س** زید در دریا رسید بمحاذات یکی از مواقیت و محرم نشده و داخل جده شد بدون احرام آیا فعل حرام کرده یا نه و آیا بر یلملم که میرود محرم شود احرام او صحیح است و یا باید در دریا از محاذات احرام به بندد **ج** لازم نیست که بمحاذات احرام به بندد مگر آنکه بداند که بمیقاتی مرور نخواهد کرد پس اگر بمیقات دیگر مرور کند بهمان اکتفا کند و اگر جمع کند بهتر است والله العالم **س** در دریا فرنگی ناخدای جهاز خبر میدهد که مرکب محاذی میقات رسید آیا از قول فرنگی که کافر است اگر یقین یا مظنه حاصل شود میتواند بمظنه اکتفا کند و احرام به بندد یا نه

ج اکتفا بمظنه است از قول اعراب وکفار در میقات ومحاذات میقات
خصوص اگر تحصیل یقین متعذر یا متعسر باشد والله العالم س نماز احرام
که مستحب است وتلبیه واجب است آیا اینها را خواه روز باشد وخواه شب
جهراً قراءت نماید یا اخفاتاً ج نماز احرام وتلبیه واجب الجهر و واجب الاخفات
نیستند بلکه مکلف مخیر است در جهر واخفات بلی خصوص تلبیه جهراً در حق
رجال مستحب است والله العالم س کسی که احرام بست ولبیک گفتن را
شامل نیت احرام کرد مگر اینکه لبیک گفتن را تأخیر انداخت آیا میتواند تا لبیک
نگفته است بعض محرمات احرام را بعمل آورد یا نه ج لبیک موجب عقد احرام
است مثل تکبیر وقبل از تمام شدن لبیک جائز است ارتکاب محرمات احرام
نه محرمات حرم س آیا شخص حاجی میتواند ازین بندها که آستین ندارد
که در ولایت ما هم بند مینامند شبها در حال احرام بروی احرام بر اندازد
بجهت دفع اذیت از سرما یا نه ج بسم الله وله الحمد چون مخیط وشبه مخیط
هر دو حرام است وآستین کوتاه شبه مخیط میباشد البته نپوشند ولکن بجهت
سردی جامهٔ احرام را زیاد کند وبند یا پتو وچیزی که مخیط وشبه بمخیط نباشد
بر بدن وکتف خود ببندند ازد س زنان فوق جامهٔ مخیط احرام بر بندند یا
باید ثوب احرام ملاصق ببدن تحت ثیاب باشد ج دو جامهٔ احرام برای مرد
است وزنان احرام بهمان لباس خود می بندند س حاجی در حال احرام
اذیت بسر او میرسد وتقصیر میکند بپوشاندن سر وقصد ذبح گوسفند میکند
حال اگر سهواً ویا در خواب سرش باز شد یا بجهت معاذیر دیگر سر را باز نمود
یا آنکه سر باز شد وآن چیز یکه باآن سر را پوشانید از سرش افتاد ودر هر یک
ازین صور باز پوشانید سرش را حال باید یک گوسفند دیگر ذبح نماید کو
کان متعدداً که از برای هر پوشانیدن سر قصد ذبح یک گوسفند نماید
یا آنکه همان دفعه اولی که تقصیر کرد وقصد ذبح گوسفند نمود کفایت میکند

اعراب یعنی عرب صحرانشین وکفار کافران ۱۲
۲ حاصل کردن ۱۲ تحصیل
۳ یعنی دشوار ۱۲ متعذر
۴ دشوار شونده ۱۲ متعسر
۵ تلبیه یعنی لبیک گفتن یعنی لبیک اللهم لبیک ۱۲
۶ جهراً یعنی بآواز بلند وقراءت یعنی خواندن واخفاتاً یعنی آهسته ۱۲
۷ مکلف کسیکه عمل بر او واجب باشد ومخیر صاحب اختیار ۱۲
۸ رجال یعنی مردان ۱۲
۹ شامل ۱۲
۱۰ تأخیر ۱۲
۱۱ محرمات چیزهای حرام ۱۲
۱۲ عقد یعنی بستن ۱۲
۱۳ ارتکاب در آمدن یعنی کردن آن ۱۲
۱۴ حرم کعبه ۱۲
۱۵ بند گلیم ۱۲
۱۶ ولایت ملک و شهر ۱۲
۱۷ مخیط یعنی دوخته ۱۲
۱۸ شبه مثل ۱۲
۱۹ پتو گلیم ۱۲
۲۰ فوق بالا ۱۲
۲۱ ثوب رخت ۱۲
۲۲ ملاصق چسپیده ۱۲
۲۳ تحت زیر وثیاب جمع ثوب ۱۲
۲۴ تقصیر کوتاهی ۱۲
۲۵ سهواً یعنی از فراموشی ۱۲
۲۶ معاذیر جمع عذر ۱۲
۲۷ صور یعنی صورتها ۱۲
۲۸ ولو کان یعنی اگرچه بار بار سر را بپوشانید باشد ۱۲



ج سهو و نسیان در محرمات احرام باعث کفاره نمیشود مگر در صید و اگر برداشتن کلاه و گذاشتن کلاه مثلا هر دو بی اختیار باشد یا هر دو سهواً بشود ضرر ندارد و کفاره نیز ندارد و اگر برداشتن سهواً و یا بی اختیار شده باشد و گذاشتن به اختیار و عمد باشند کفاره دیگر تعلق میگیرد بجهت اینکه این تکرر ستر است نه ستر واحد والله العالم س از زبان بعضی از ثقات اهل علم بگوش رسید که حدیث در کشتن مار و کژدم و زاغ در حالت احرام وارد است آیا این حدیث بنظر شما رسیده یا نه ج فقهاء گفته اند که حرام است بر محرم کشتن حیوانات از وحوش و طیور و حشرات الارض الا شتر و گوسفند و مرغ خانگی و زنبور و عقرب و مور چه و افعی و موش و هر مار و کلاغ ابقع که سیاه و سفید است و جمیع حیوانات موذیه چنانچه در نصوص وارد است س حاجی بعد از فراغ از اعمال عمره آیا زن بر او حلال میشود یا باید طواف نساء را بجا آورد ج بعد از فراغ از عمره تمتع جمیع محرمات احرام بر او حلال میشود مگر صید و حرمت آن هم از جهت حرم میباشد نه احرام س در عمره تمتع تقصیر محلل نساء هم هست یا نه ج بتقصیر محرم محل میشود از جمیع محرمات حتی الجماع س هرگاه ضعیفه در بین افعال حج و عمره یا قبل از آن حائض شد چه نماید ج بدانکه اگر زن حائض شود یا مستحاضه شود یا جنب شود یا وضع حمل شود پیش از احرام جائز است که با آنحال احرام ببندد و احرام از و ساقط نمیشود بلکه غسل احرام در حال حیض نیز مستحب است و نیز مستحب است که پنبه بسیار بخود بردارد و کهنه بالای پنبه بگذارد و به کمر بندی محکم ببندد و اگر از مسجد شجره احرام ببندد که یک فرسخی مدینه است و میقات کسی است که از راه مدینه برود و باید احرام او در اصل مسجد شجره بسته شود نه در بیرون آن پس حائض و جنب و نفسا مکث نکند و در حال راه رفتن نیت احرام کند و اگر حائض شود یا نفاس عارض او شود پیش از طواف عمره پس اگر

بداند که پاك میشود و میتواند طواف و سعی را بجا آورد و میرسد بعرفات
بر وقت آنکه اول ظهر است و وقوف بجا میاورد پس باید صبر کند تا پاك شود
پس طواف و اعمال را بعمل آورد و بعد از ان احرام حج به بندد و اگر بداند که بتاخیر
انداختن و صبر کردن وقوف عرفات فوت میشود و بعرفات نمیرسد عدول کند
از عمره تمتع بحج باین معنی که در دل قرار دهد که این احرام سابق را احرام حج قرار
دادم و برود بعرفات و مشعر و منی و جمیع اعمال آنجاها را بعمل آورد و عود بمکه
مینماید اگر از حیض پاك شده در روز عید غسل میکند و طواف حج و صلوة
طواف و سعی و طواف نساء و تقصیر را بعمل میاورد و اگر از حیض پاك نشده
طواف حج و صلوة طواف را بعمل نیاورد تا پاك شود و بعد از پاك شدن
بعمل آورد و بعد فراغ از همه اعمال حج و تقصیر برود بادنی الحل که نزدیک ترین
مقام و موضع است بحرم و احرام عمره مفرده و اعمال آنرا بجا آورد و اگر پیشتر
از احرام بستن بعمرت عمره زن حائض یا نفساء بداند که اگر احرام عمره به بندد
و اعمال آنرا بجا بیاورد پاك نخواهد شد که بتواند بعرفات برسد و وقوف عرفات
را بعمل آورد در این وقت ابتداء احرام حج بر بندد و نیت حج افراد کند پس برود
بعرفات و جمیع اعمال عرفات و مشعر و منی را بجا بیاورد و بعد از پاك شدن
طواف و باقی اعمال حج را بنیت افراد بجا آورد و بعد از آن عمره مفرده بکند و اگر
حیض بعد از طواف و نماز عارض شود سعی صفا و مروه را بجا آورد والله
العالم **س** ضعیفه که حائض و جنب باشد دخل کعبه معظمه و حرم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و جناب سید الشهداء علیه السلام و یا حرم یکی از
ائمه اطهار سلام الله علیهم میتواند بشود یا نه **ج** دخل کعبه و حرمین نمیشود
و احوط عدم جواز دخول در روضات میباشد چنانچه تفصیل آن در
رساله بیان شد والله العالم **س** چه میفرمایند در این مسئله که
طواف نساء در عمره مفرده و در حج تمتع از ارکان است یا محض برائی حلال

ف۱ یعنی هفت شوط سعی
ف۲ رفتن ما بین صفا و مروه ۱۲
ف۳ بودن در عرفات ۱۲ یعنی وقوف و توقف
ف۴ تاخیر یعنی دیر کردن ۱۲
ف۵ عدول یعنی برگشتن ۱۲
ف۶ مشعر و منی نام مقام است ۱۲
ف۷ در مکه ۱۲
ف۸ عود یعنی برگشتن ۱۲
ف۹ صلوة طواف یعنی نماز ۱۲ طواف هفت مرتبه گردیدن گرد خانه کعبه ۱۲
ف۱۰ تقصیر قدری از موی تراشیدن ۱۲
ادنی الحل نام مقام است ۱۲
ف۱۱ حرم یعنی کعبه ۱۲
ف۱۲ عمره مفرده یعنی عمره که منفصل از حج تمتع است ۱۲
ف۱۳ ابتداء یعنی اول ۱۲
ف۱۴ حج افراد یعنی ... ۱۲
ف۱۵ ضعیفه یعنی زن ۱۲
ف۱۶ حائض یعنی حیض دارنده
ف۱۷ جنب یعنی جنابت دارنده ۱۲
ف۱۸ حرم رسول یعنی مسجد الحرام و مسجد نبی ۱۲
ف۱۹ حرمین یعنی حرم خدا و حرم رسول ۱۲
ف۲۰ ارکان جمع رکن و رکن آنست که از ترك آن سهواً و عمداً عمل باطل میشود ۱۲



شدن زن است وکسیکه در حج وعمره مفرده طواف نساء را بجا نیاورد آیا حج وعمره او صحیح وکامل است یا ناقص یا باطل وکسیکه طواف نساء را بجا نیاورده باشد در حج وعمره مفرده وبوطن که از بلاد بعیده است برگشت وعودهم ممکن نیست وزمانه قلیل یا کثیر هم گذشته باشد چه کند **ج** در عمرهٔ تمتع طواف نساء نیست واجب نیست علی الاصح واما در عمرهٔ مفرده ودر حج تمتع پس واجب است ولکن رکن نیست علی الاشهر واگر فراموش کرده یا آنکه جهلاً ترک کرده حرام است برای او زن چنانچه اگر زن باشد حرام است برای او مرد تا آنکه خود بعمل آورد آنرا یا نائب بگیرد بلکه اگر بمیرد قضا باید کرد والله العالم **س** هرگاه کسی طواف نساء را فراموش کند وبعد از چندی بخاطرش آید چه کند وزن براو حرام است یا نه **ج** جوابش گذشت **س** آیا بر تارک طواف نساء خصوص وطی زن حرام است یا سائر تمتعات نیز حرام است **ج** وطی ونظر بشهوت وتقبیل ولمس بشهوت نیز حرام است بلکه فاضل هندی تقویت کرده حرمت عقد بر نساء را نیز هرچند جواز خالی از قوت نیست والله العالم **س** ارکان واجب حج بیت الله الحرام چند است بیان فرمایند **ج** انچه بعضی فقهاء تصریح کرده اند ارکان عمره سه است احرام وطواف عمره وسعی ونیت احرام حاجت بذکر ندارد که داخل در ارکان است بجهت آنکه در هر جائی نیت تابع آن واجب است در رکن وغیر رکن بودن وارکان حج پنج است احرام از خانه کعبه ووقوف بموقفین عرفات ومشعر وطواف حج نه طواف نساء وسعی وتفصیل ارکان از حج وعمره در بیان احکام هریک مفصلاً مذکور است **س** طواف خانه کعبه واجب است یا مسنون وداخل ارکان است یا خیر **ج** از واجبات وارکان است ونقل باتفاق واجماع نیز شده است وامر بآن در کتاب الله شده است ولیطوفوا بالبیت العتیق **س** زید بحج رفته وجملهٔ ارکان حج بجا آورده واز جهت طواف کعبه

ترک کنند ۱۲ وطی دخول ۱۲ تمتعات یعنی بوس وکنار وغیره سوای جماع ۱۲ تقبیل بوسیدن ۱۲ لمس سودن ومالیدن ۱۲ تقویت یعنی قوت ۱۲ ارکان جمع رکن ورکن آنست که از ترک آن عمداً وسهواً اعمال باطل میشود ۱۲ تصریح ظاهر کردن ۱۲ عمره عملی است مستقل که قبل از حج بعمل می آرند ۱۲ سعی هفت مرتبه مابین کوه صفا ومروه رفتن ۱۲ احرام اول اعمال عمره وحج میباشد ۱۲ تابع متابعت کننده ۱۲ غیر رکن آنکه از ترک آن عمداً اعمال باطل شود وسهواً اعمال باطل نمیشود بلکه قابل تدارک است ۱۲ وقوف توقف کردن ۱۲ موقفین دو موقف که عرفات ومشعر باشند ۱۲ مسنون یعنی سنت ۱۲ یاخیر یعنی یانه ۱۲ اتفاق واجماع یعنی همه علماء متفق واجماع کرده اند ۱۲

ف۲۴ لیطوفوا یعنی طواف کنند خانه کعبه ۱۲



با عدم مانع نائب گرفته وخود بجا نیاورده آیا نیابت مسقط طواف خودش هست یا نه ج مسقط نیست س زید غیر مختون بود وارکان حج وطواف کعبه کرد آیا این حج صحیح است یا نه ج شرط صحت طواف این است که مختون باشد واین اشتراط در حق مرد ثابت است بلکه بعضی در صغیر نیز گفته اند واحوط آنست که جاهل معذور نیست بلکه اعاده نماید بعد از ختنه ونائب مختون برای طواف نیز بگیرد س زید چهل سال است که ختنه نکرده واز ختنه کردن میترسد آیا در این حالت حج میتوان کرد یا خیر ج اگر رجاء زوال خوف باشد در آن وقت حج کند واگر رجاء زوال نباشد خود طواف کند ونائب هم بگیرد وشیخ استاد اعلی الله مقامه فرموده که با تعذر ختنه احوط آنست که خود حج کند ونائب هم بگیرد وسالی که ممکن از ختنه باشد نیز حج کند بعد از ختنه س زید غیر مختون هرگاه مستطیع شود بهمین حالت حج میتوان کرد یا نه ج نمیتواند طواف کند س چه میفرمایند در هدی تمتع گوشت آنرا قسمت اثلاث نشود اضطرارًا یا سهوًا یا عمدًا یا جهلًا محض ذبح کافی است یا نه ج سه قسمت کردن واجب نیست بلکه مستحب است بلکه محض ذبح کافی است والله العالم س احکام حج را تمامًا بتفصیل بیان فرمایند بطوریکه حاجی ومقلد را دیگر احتیاج استفسار نباشد ج در مناسک ورساله کوچکی نوشته ام باو رجوع نمایند بلکه همان رساله را در جواب این سؤال نقل کنند

رساله بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین وبعد این چند کلمه بر سبیل اختصار در مسائل حج وعمره بحسب التماس جمعی از احقر عباد زین العابدین المازندرانی قلمی میشود در ضمن دو باب وچند فصل ویک خاتمه انشاء الله تعالی

باب اول در عمره است وافعال آن پنج است احرام وطواف ونماز طواف وسعی صفا ومروه

ف۱ مانع منع کننده ۱۲
ف۲ نائب کسی است که از طرف دیگر بنیابت عمل کند ۱۲
ف۳ نیابت نائب شدن ۱۲
ف۴ مسقط ساقط کننده ۱۲
ف۵ غیر مختون کسی است که ختنه نشده باشد ۱۲
ف۶ اشتراط شرط کردن ۱۲
ف۷ صغیر یعنی نابالغ ۱۲
ف۸ جاهل یعنی ناواقف ۱۲
ف۹ اعاده از سر نو کردن ۱۲
ف۱۰ با خبر یعنی یا نه ۱۲
ف۱۱ رجاء امید زوال دور شدن ۱۲
ف۱۲ خوف یعنی ترسیدن از ختنه ۱۲
ف۱۳ تعذر معذور بودن وعذر داشتن ۱۲
ف۱۴ غیر مختون ختنه نشده ۱۲
ف۱۵ مستطیع صاحب لیاقت واستطاعت ۱۲
ف۱۶ هدی یعنی قربانی در حج ۱۲
ف۱۷ قسمت اثلاث یعنی سه حصه ۱۲
ف۱۸ اضطرارًا یعنی از اختیاری ۱۲
ف۱۹ سهوًا از فراموشی وعمدًا باراده وجهلًا از ناواقفی ۱۲
ف۲۰ استفسار پرسیدن ۱۲
ف۲۱ مناسک یعنی احکام حج ۱۲
رسالهٔ حج
ف۲۲ رجوع روآوردن ۱۲
ف۲۳ سبیل راه اختصار مختصر کردن ۱۲
در عمرهٔ تمتع
ف۲۴ مسائل جمع مسئله ۱۲
ف۲۵ عمره هم مثل حج باشد ۱۲
ف۲۶ افعال جمع فعل یعنی عمل است ۱۲
در احرام عمره

فصل اوّل در احرام

و تقصیر میباشد پس در حال بستن احرام
قصد کند که احرام می بندم یعنی متصف میشوم بحالتیکه باعث میشود حرام
شدن چیزهائیکه پیش ازان حلال بود یا آنکه قصد کند که قرار دادم
برخود ترك امور مخصوصه که میاید یا داخل میشوم در عملی که باعث
میشود در حرام شدن چیزهائیکه پیش ازین حلال بوده یا اینکه قصد کند
که اشیای مخصوصه که حرام اند برخود حرام کرده ام و لبّیك میگویم و دو جامه
احرام می پوشم و میتواند که تلبیك و دو جامهٔ احرام را در نیت احرام ملاحظه
نماید خلاصه بهر طور که تعبیر کند کافی است بلکه لازم نیست که معنی احرام را
لغةً و اصطلاحاً بفهمد یا آنکه در وقت نیت احرام محرمات احرام را بخاطر
بیاورد مثل روزه که اگر همین قدر نیت کند که روزه میگیرم یعنی امساك
میکنم از اموریکه خداوند قرار داده که امساك از او کنم کافیست و حاجت
بتفصیل نیست و چون بهتر آن است که یك نیت اجمالی را در احرامگاه
بالنسبت بعمرهٔ تمتع نماید و بعد از آن در هر یك از افعال عُمره نیت علیحده
نماید پس اوّلاً نیت کند در احرامگاه که عمرهٔ تمتع و عمرهٔ اسلام بجا میاورم
برای خود یا به نیابت از فلان قربةً الی الله و بعد ازان نیت کند که احرام
عمرهٔ اسلام بجا میاورم قربةً الی الله تعالی و مراد از عمرهٔ اسلام آنست
که ابتداءً بر مکلف لازم میشود نه بسبب نذر و عهد و نیت در همه جا
مجرد قصد است و جای آن دل است و لکن خصوص نیت حج و عمره را بزبان
آوردن مستحب ست و چون از بعضی ظاهر میشود که کندن رخت دوختنی
نیز از واجبات احرام است پس بهتر آنست که همچنین نیت کند که جامه
های دوخته را میکنم از برای عمرهٔ تمتع حجة الاسلام قربةً الی الله و در وقت
پوشیدن دو جامه احرام نیز نیت کند که دو جامهٔ احرام میپوشم در عمره
تمتع قربةً الی الله و واجبات احرام چند چیز است اوّل نیت که مشتمل باشد بر

ف۱ قصد یعنی نیت ۱۲
ف۲ متصف منصفت کرده شده ۱۲
ف۳ امور مخصوصه یعنی چیزهائیکه مخصوص است ۱۲
ف۴ اشیاء چیزها ۱۲
ف۵ لغة یعنی از روی لغت و اصطلاحاً از روی اصطلاح ۱۲
ف۶ محرمات چیزهای حرام ۱۲
ف۷ امساك باز داشتن ۱۲
ف۸ امور چیزها و کارها ۱۲
ف۹ اجمالی یعنی غیر تفصیلی ۱۲
ف۱۰ احرامگاه جای بستن احرام ۱۲
ف۱۱ عمرهٔ تمتع یعنی عمره که در حج اسلام بجای می آرند ۱۲
ف۱۲ مکلف کسیکه عمل بر او واجب شود ۱۲
ف۱۳ نه بسبب نذر و عهد یعنی عمرهٔ تمتع و اسلام هم مثل نماز و روزه است که بر مکلف واجب است از جانب خدا ۱۲
ف۱۴ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۵ کندن رخت یعنی بیرون آوردن جامه از بدن ۱۲
ف۱۶



تعیین وقصد قربت و مقارنت وهمچنین وجوب ندب واصالت وتحمل و
اداء وقضا هرگاه تعیین موقوف بملاحظهٔ اینها باشد یا ازجهت ملاحظهٔ احتیاط
باین نحو مثلاً که قصد احرام عمرهٔ تمتع برائی خود یا غیر خود کند قربةً الی الله تعالی دوم
پوشیدن دو جامهٔ احرام بیش از احرام ونیت احرام علی الاحوط سوم گفتن کلمهٔ
تلبیهٔ چهار گانه که میآید مقارن نیت احرام علی الاحوط چهارم بستن احرام
تمتع است در زمان احرام که ماه شوال وذی القعده واوائل ذی الحجه باشد
بخلاف عمرهٔ مفرده که زمان او مجموع سال است. پنجم بستن احرام در مکان احرام
که مواقیت شش گانه است در احرام عمره اوّل وادی عقیق است که میقات اهل
عراق ونجد وکسانیکه در نزدیکی ایشان میباشند ومیقات هر کسی است که از آن
راه عبور کند واوّل مسلخ است ووسط آن غمره است وآخر آن ذات عرق است
واحرام در مسلخ وغمره صحیح بلکه افضل است علی الاقوی ودر جواز ذات العرق خلاف
احتیاط است مگر از برای مضطر واحرام بعد از گذشتن از ذات العرق حکم بعدم
صحت او شده است دوم مسجد شجره است که ذو الحلیفه عین آن یا جزء آن
است وآن میقات اهل مدینه است وهر که از آن راه عبور میکند وهرگاه
محرم حائض ونفساء یا جنب باشد که طهارت در حق او ممکن نباشد در حال
مرور از مسجد محرم شوند ومکث نکنند واگر احرام بستن ممکن نباشد الا
بمکث از خارج مسجد محرم شود یا آنکه تاخیر اندازد ودر جحفه محرم شود وهمچنین
است حال کسیکه احرام در مسجد شجره از برای او مستلزم مشقت شدیده
شود پس از خارج مسجد محرم میشود یا منتظر جحفه میشود واحتیاط آنست
که در خارج مسجد احرام ببندد ودر جحفه نیز تجدید احرام نماید سوم جحفه است
که آن احرامگاه اهل مغرب ومصر وشام است وهر کسیکه از آن راه بمکه میروند
چهارم یلملم است که احرامگاه اهل یمن وکسانی است که از آن راه بمکه میروند پنجم
قرن المنازل که آن احرامگاه اهل طائف است ششم خانهٔ کسی که خانه اش



ومنزلش بمکه نزدیك تر باشد از مواقیت مذکوره که میقات او خانه او است وبعضی گفته اند که کسی که خانه او بعرفات نزدیك تر باشد از مواقیت مذکوره احرام از آن خانه می بندد واول اقوی میباشد وبعضی فخ را که چاهی است در یك فرسخی مکه میقات اطفال قرار داده اند ولکن محل کلام است واحوط بلکه اقوی آنست که احرام صبیان را نیز از مواقیت ستّه مرقومه قرار دهند بلی مرخص اند در تاخیر برهنه نمودن صبیان را از مخیط تا ابطخ در وقتیکه بطریق مدینه حج کنند که صبیان را برهنه در فخ نمایند نه از مواضع احرام ودر غیر طریق مدینه صبیان را نیز مثل دیگران قرار دهند که از مواضع احرام برهنه نمایند نه از فخ ومعرفت این مواقیت بعلم است یا بشهادت عدلین یا بشیاع وکسیکه طریق او از این مواقیت مذکوره نباشد اکتفا بمحاذی میقات نماید واگر محاذات میقات اتفاق نیفتد میقات او در آن طریق از مساوی اقرب مواقیت بمکه میباشد واما میقات احرام حج پس آن نفس مکه معظمه است واما دو جامه احرام پس باید بنحوی باشد که یکی از این دو جامه احرام را لُنگ کند ودیگری را بر دوش خود بگیرد چه بطریق توشح که یك دوش خود را بپوشاند یا بطریق ارتداء که هر دو دوش خود را بپوشاند واحوط آنست که بیك جامه طویل وعریض اکتفا نکند که بعضی از آن را لنگ قرار دهد وبعضی از آن را رداء قرار دهد واقل واجب از لنگ آنست که عورتین وناف تا زانو بپوشاند وبهتر تا ساق است واقل واجب از رداء آنست که دو کتف را بپوشاند یا آنچه در میان دو کتف است هر چند قدر کلی از میان دو کتف باشد وباید که این دو جامه احرام بدن نما نباشد بلکه آنچه نماز در آن جائز نیست نیز نباشد از غصبی ونجس غیر معفو که عفو از آن در نماز نیست بلکه معفو هم علی الاحوط وهمچنین حریر نباشد حتی در احرام زنان علی الاحوط وهمچنین از مو و پوست حیوان که حلال گوشت نباشد واین دو جامه احرام چه لُنگ



و چهارم ردا باید مخیط نباشد و شبیه مخیط نیز نباشد مثل باسلق[1] و پیانچی
و نحو آن و اگر شك کند که مخیط است یا نه احوط اجتناب[2] است و اقوی جواز[3]
است و هر یك از این دو جامهٔ احرام را باید گره نزند بلکه بعضی تصریح[4] نموده اند
بعدم جواز گره زدن ثوب[5] احرام که بر دوش میباشد هر چند اقوی جواز است
خصوصاً در لنگ که جائز است گره زدن آن و اگر متصل[6] کند دو طرف[7] ازار را بریسمان[8]
و خیاطه[9] به پیچد ضرر ندارد هر چند احوط ترك بستن است مطلقا[10] حتی بستن
و نحو آن و تکمه نیز نبند از دو تکمه دار درست نکند و اگر از جهت سرما یا گرما
یا غرض دیگر بخواهد این دو جامه را بدل کند یا زیاد کند عددش را بهر قدر که بخواهد
جائز است بهمان شرائط[11] که در دو جامهٔ احرام ذکر شد و غیر از شرائط مذکوره
شرط ندارد بحسب جنس[12] ثوب و رنگ ثوب پس هر جنس و هر رنگ ضرر ندارد حتی
از ریسمان پنبه و سفید بودن نیز ضرر ندارد بلکه مستحب[13] است چنانچه مکروه
است که چرك[14] باشد یا آنکه سیاه باشد و اگر کسی دو جامهٔ احرام را نداشته باشد بیکی
اکتفا کند و اگر هیچ یك را نداشته باشد و سائر[15] دیگر نیز نداشته باشد مگر بعضی
و نحو آن برهنه احرام به بندد و اگر لنگ نداشته باشد بزیر جامه[16] اکتفا نماید و اگر
ردا[17] نداشته باشد و قبا یا پیراهنی داشته باشد قبا را یا پیراهن را پشت[18] رو
کند و بالا را پائین کند و بر کتف اندازد و دست را در آستین داخل نکند و تکمه‌ها
نیز نبندد[19] بلکه بکند[20] و این دو جامه شرط صحت احرام نیست هر چند واجب
است پس اگر عمداً[21] در اول احرام دو جامهٔ احرام را نپوشیده گناه کار است
ولکن احرام او صحیح است چنانچه واجب نیست که همیشه این دو جامهٔ احرام را بپوشد
بلکه جائز است که از خود دور کند چنانچه واجب نیست پوشیدن این دو
جامهٔ احرام برای زن بلکه جائز است که زن بهمان جامه که پوشیده است
احرام به بندد بلکه جائز است برای زن بلکه خنثی[22] که حریر[23] در وقت احرام بپوشد
هر چند احوط از برای هر دو ترك احرام است بحریر چنانچه در حق زن اشاره

ف۱ باسلق و پیانچی نام جامه‌هاست ۱۲
ف۲ اجتناب یعنی پرهیز ۱۲
ف۳ جواز یعنی جائز بودن ۱۲
ف۴ تصریح یعنی ظاهر کردن ۱۲
ف۵ ثوب یعنی پارچه ۱۲
ف۶ متصل یعنی با هم پیوستن ۱۲
ف۷ طرف یعنی کناره ۱۲
ف۸ ریسمان یعنی رشته تابیده ۱۲
ف۹ خیاطه یعنی رشته ۱۲
ف۱۰ مطلقا یعنی هر طور باشد ۱۲
ف۱۱ شرائط یعنی همان شرائط که مخیط و شبیه آن نباشد ۱۲
ف۱۲ جنس یعنی قسم ۱۲
ف۱۳ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۴ چرك یعنی کثیف ۱۲
ف۱۵ سائر یعنی پوشنده ۱۲
ف۱۶ زیر جامه یعنی پاجامه ۱۲
ف۱۷ ردا یعنی چادر ۱۲
ف۱۸ پشت رو یعنی پشت را رو کند ۱۲
ف۱۹ نبندد یعنی گره نزند ۱۲
ف۲۰ بکند یعنی دور کند ۱۲
ف۲۱ عمداً یعنی بالقصد ۱۲
ف۲۲ خنثی یعنی کسیکه علامت مرد و زن هر دو داشته باشد ۱۲
ف۲۳ حریر یعنی ابریشم ۱۲

شد چنانچه احوط برای زن پوشیدن دو جامهٔ احرام نیز هست که بپوشد
در زیر لباسها و امّا لبّیك پس بعد از نیّت بلا فاصله لبّیك گوید هر چند اقوی
جواز لبّیك است با فاصله و مقارنت شرط نیست و بهتر آنست که موضع
احرام با موضع تلبیه عرفاً متحد باشد و در لبّیك گفتن نیز نیّت کند علی الاحوط
و بگوید که لبّیك میگویم در عمرهٔ تمتّع از جهت عقد احرام قربةً الی الله و تلبیه
واجب یکدفعه است و بهتر آنست که دو مرتبه لبّیك بگوید یکمرتبه در حال ایستادن
و مرتبهٔ دیگر در حال راه افتادن و بهتر از این آنست که تکرار کند آنرا چه سوار
چه پیاده تا زمان مشاهدهٔ خانهای مکّه پس در آنوقت تلبیه را قطع کند
و مستحب است بلند گفتن از برای مرد نه زن در صعود و نزول و از بعضی
ظاهر میشود که در اوّل انعقاد احرام جهر به لبّیك مستحب نیست بلکه اخفات
آن مستحب است بعد از آن جهر نماید و امر آن سهل است و صورت آن
این است که بگوید لَبَّیْكَ اللّهُمَّ لَبَّیْكَ لَبَّیْكَ لا شَرِیكَ لَكَ لَبَّیْكَ و همین قدر واجب است
و احوط این است که این فقرات نیز بخواند اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لا
شَرِیكَ لَكَ و فقرات مرقومه را باید غلط نخواند و درست بخواند و همزهٔ
اِنَّ را بکسر و فتحه هر دو بخواند و اگر جمع نکند بکسر همزه بخواند و الْمُلْكَ را بفتح
نیز بخواند و اگر بعد از ملك کلمهٔ لك را زیاد کند احتیاطاً بد نیست و ضرر ندارد
و حیض و جنابت مانع از احرام نیست بلکه مانع هیچ چیز از افعال حج و عمره نیست
مگر طواف و نماز طواف بدانکه شرط انعقاد احرام و صحت آن گفتن چهار
لبّیك مرقوم میباشد که قبل از گفتن لبّیك چیزی بر محرم حرام نمیشود
هر چند دو جامهٔ احرام پوشیده باشد و اگر عاجز باشد از گفتن مثل لال
و گنگ پس اشاره بانگشت میکند و بهتر آنست که بدل بگذراند الفاظ
لبّیك را و زبان را نیز حرکت دهد و اگر نایب بگیرد در تلبیه نیز بهتر میباشد شد
و اگر قادر بر عربیت نباشد بقدر مقدور بگوید و اگر هیچ قدرت نداشته باشد

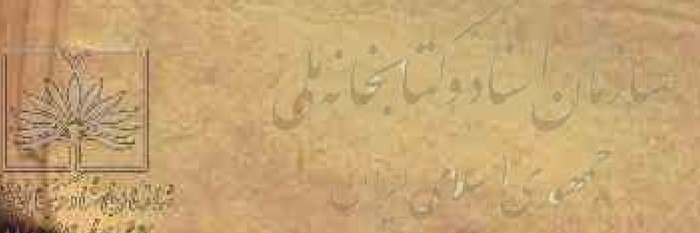
مطلب

فائده

تلبیه در میقات در وقت بستن احرام باید اما مستحباً تأخیر بگوید اگر در میقات مدینه که مسجد شجره باشد باید تلبیه وقت بستن احرام با اخفات بگوید

بر عربیت ترجمه اش را بگوید و نائب نیز بگیرد و بعد از گفتن لبیک حرام میشود بر او چند چیز اول صید کردن و گرفتن حیوان وحشی صحرائی حتی ملخ چه حلال باشد چون آهو و چه حرام باشد چون شیر و جائز است صید حیوان بری و اگر نداند که بری است یا بحری اجتناب نماید علی الاحوط و مراد از بری آنست که تخم کردن و جوجه کردنش در بر باشد هرچند تعیش آن در بحر باشد و صید بحری آنست که تخم کردن و جوجه کردنش در بحر باشد هرچند تعیش آن در بر باشد دوم کشتن صید حیوان صحرائی هرچند بسبب حبس آن باشد پس اگر محرم حیوانی را ذبح کند حرام است خوردن آن و خوردن بچه شکم آن که آن و بچه اش هردو در حکم مردار است سوم خوردن صید صحرائی و همچنین تخم صید صحرائی یا جوجه آن و همچنین تلف کردن آن چهارم راه نمائی کردن صیاد را بر صید بسبب اشاره کردن و نشان دادن بآن هرچند آن صیاد محرم نباشد و هرگاه صیاد محتاج به نشان دادن نباشد مجرد دلالت حرام نیست و هر حیوانی که قصد شخص کند و خوف از و حاصل باشد مثل درنده و گزنده پس قتل آن جائز است و قتل مار جائز است اگرچه قصد او نکند پنجم لذت بردن از زنان بجماع یا بوسیدن یا نظر کردن بشهوت حتی نظر بقامت زن کردن بشهوت هرچند در زیر چادر باشد و لمس آنها بشهوت یا بمعانقه آنها و نحو آن از تلذذات ششم طلب خروج منی نمودن از خود ببازی یا بخیال یا بدست و نحو آن هفتم عقد کردن زن از برای خود یا غیر خود چه بدوام و چه بانقطاع و همچنین اجازهٔ عقد نیز حرام است و احوط آنست که از صیغهٔ تحلیل نیز اجتناب نماید بلکه احوط ترک خواستگاری نمودن زن است برای محرم بلی طلاق دادن زوجه خود یا غیر در حالت احرام بلکه رجوع بمطلقه رجعیه ضرر ندارد هشتم حاضر شدن در مجلس عقد هرچند برای شاهد شدن بر عقد نباشد بلکه احوط اینست که شهادت بر عقد نیز ندهد

ف۱۵ دلالت رهنمائی ۱۲
ف۱۶ درنده مثل ببر و گرگ و غیره و گزنده مثل مار و عقرب و غیره ۱۲
ف۱۷ لمس سودن و مالیدن ۱۲
ف۱۸ معانقه در بغل گرفتن و برداشتن ۱۲
ف۱۹ تلذذات لذتها ۱۲
ف۲۰ خروج بیرون آمدن ۱۲
ف۲۱ دوام یعنی نکاح دائم ۱۲
ف۲۲ انقطاع یعنی متعه ۱۲
ف۲۳ اجازه اجازت ...
ف۲۴ تحلیل حلال کردن ۱۲
ف۲۵ رجوع یعنی بعد طلاق ...
ف۲۶ مطلقه ...
ف۲۷ شاهد گواه ۱۲



هرچند تحمل شهادت نموده باشد درحالیکه محرم بوده بلی اگر اقامت شهادت واجب شود آنوقت جائز است شهادت دادن نهم پوشیدن لباس دوخته یا شبیه بدوخته مثل باسلق و بیابخی و زره برای مردان و اما زنان پس جائز است برای آنها پوشیدن دوخته درحال احرام بلی زن محرمه ترك نماید دستکش بدست نمودن را که برای محافظت از سرما درست میکنند بلکه ترك نمایند قسمی از زیورها را که زنها برای دست و پا درست میکنند و بستن شال بکمر و کمرهمیان دوخته بکمر ضرر ندارد و همچنین چیز دوخته که برای بادفتق می بندند چنانچه نشستن بر فرش دوخته نیز ضرر ندارد و لحاف مخیط و پوشاندن خود بدوخته در وقت خواب که سر را نپوشاند و بخوان از چیزی که لبس مخیط صادق نیست نیز ضرر ندارد هرچند احوط اجتناب است بلکه شال را اگو بسینه ببندند نه بکمر ضرر ندارد دهم استعمال مشك و عنبر و زعفران و ورس بلکه احوط اجتناب از جمیع انواع طیب است ببوئیدن یا بخور کردن یا خوردن یا بچشم کشیدن سرمه خوشبو یا پوشیدن چیزیکه دران بوی خوش باشد چون مشك و عنبر حتی اماله کردن بخوشبو یا داخل کردن خوشبو در چیزی برای خوردن و خوراك مادامیکه مستهلك نباشد بلی بو کردن میوه های خوشبو مثل سیب و به و همچنین شنیدن بو در وقت مرور ببازار عطاران میان صفا و مروه و همچنین ریاحین و خلوق کعبه که کعبه را بآن خوشبو میکنند ضرر ندارد بلی اجتناب از همه آنها احوط است و هرگاه جامهٔ محرم یا بدنش بطیبی برخورد جائز است که خود بشوید آنرا ولکن احوط آنست که بدست خود نشوید بلکه بآلت دیگر بشوید یا آنکه بمحلی بدهد که بشوید یا جامه را عوض کند یازدهم گرفتن دماغ است ازجهت بوئی بد بلی حبس نفس از آن یا بتعجیل رفتن ازجهت فرار از بوئی بد ضرر ندارد هرچند خلاف احتیاط است دوازدهم سرمه سیاه بقصد زینت بچشم کشیدن بلکه احوط اجتناب از مطلق سرمه است



سیزدهم مالیدن روغن ببدن بلی خوردن آن ضرر ندارد چهاردهم جدال
است باین نحو که بگوید لا والله و بلی والله در مقام خصومت یا در غیر طاعت خدا
بلکه اجتناب نماید از مطلق قسم در غیر طاعت و قسم دروغ نخورد هرچند یکدفعه
باشد بلکه سه دفعه پیهم قسم راست نخورد و قسم راست بجهت ضرورت مثل
رفع ظلم و احقاق حق یا جدال در طاعت خدا و صلهٔ رحم و اکرام برادر مؤمن
ضرر ندارد و کفاره نیز ندارد و قسم حاصل میشود بگفتن لا والله و بلی
والله بلکه احوط ترك مطلق قسم است چه راست و چه دروغ هرچند بلفظ
عربی نباشد و هرچند بغیر لفظ جلاله باشد پانزدهم فسوق است و آن دشنام
دادن بمؤمن است و همچنین دروغ گفتن و اذیت کردن بزبان و نحو آن
شانزدهم ناخن گرفتن اگرچه ناخن یك انگشت باشد هفدهم نگاه کردن بآینه
علی الاحوط هرچند بقصد زینت نباشد و عینك و دوربین ضرر ندارد
و همچنین ضرر ندارد نگاه کردن در آب صافی و نحو آن از چیزهائیکه عکس
در آن نمایان است هیجدهم زائل کردن مو از سر و ریش و سائر بدن در
حال اختیار نوزدهم بیرون آوردن خون از بدن بسبب فصد یا حجامت
یا مسواك در حال اختیار علی الاحوط بیستم کندن دندان است علی الاحوط
در حال اختیار هرچند خون نیاید بیست و یکم پوشیدن مردان سر را
یا بعضی از سر را حتی گوش بهر ساتری که باشد حتی مثل گل و حنا و حمل
چیزی بر سر و گذاشتن آن بر سر بلکه بهتر آنست که سر خود را بدست نیز
نپوشاند بلکه اولی آنست که سر خود را بجامه و نحو آن نخشکاند و اگر محتاج
شود بخشك کردن بدست خشك کردن بهتر است بلی انداختن بند
آب بر سر و بستن سر بجهت صداع بریسمان و بند زیر جامه و دستمال
و نحو آن ضرر ندارد و جائز است که مرد سر خود را بروی بالش و نحو آن
یا بر روی زمین بگذارد و هرگاه سهواً سر خود را بپوشاند هر وقت که



متذکر شد ببیند از دساتر را و مستحب است که بعد از انداختن تلبیه
بگوید بنحویکه در احرام گذشت و مراد از سر در مقام احرام محل روئیدن مو
میباشد یا گوش و غیر آن داخل در سر نیست حتی گردن و سر و هر چند احوط
نه پوشانیدن مو میباشد بلی گوش داخل است چنانچه ذکر شد و اما
زنان پس پوشانیدن سر برای آنها جائز است بلی احرام زنها در روی ایشان
میباشد که باید روی خود را نه پوشانند بنقاب و غیر آن حتی در خواب مگر
برای نامحرم که در ینصورت نیز بیاویزد مقنعه یا پیچه یا روبند را و لکن
نحوی نماید که نقاب و پیچه و مقنعه بر روی او نخورد علی الاحوط و احوط در حق
زن آنست که ترک کند زیوری را که عادت او بر پوشیدن مثل آن زیور نبوده
است بلکه بعضی حرام دانسته اند بلی پوشیدن زیوری که غالبا در خانه میپوشید
ضرر ندارد و باید ترک نماید اظهار زینت را برای شوهر و غیره و خنثی که
معلوم نیست که زن است یا مرد باید که جمع کند میان احرام زن و مرد
که رو و سر هر دو را نپوشاند و بعضی گفته اند که خنثی مخیر است در سر
نپوشاندن یا رو نپوشاندن و کفاره بر او واجب نیست مگر در وقتیکه
جمع کند ما بین پوشاندن رو و سر هر دو بیست و دوم انگشتر بدست
کردن برای زینت علی الاحوط و برای سنت ضرر ندارد بیست و سوم استعمال
حنا برای زینت بلکه خضاب بحنا نمودن علی الاحوط و بعضی استعمال حنا
برای سنت جائز دانسته اند بیست و چهارم پوشیدن موزه و مثل
آن بلکه نپوشد هر چیزی را که تمام پشت پا را بپوشاند مثل جوراب و کفش
در حال الاختیار و در حال اضطرار پوشیدن آن جائز است و لکن بهتر
آنست که پاره کند آنرا که تمام پشت پا را نپوشاند و اما ستر پشت پا بغیر
پوشیدن مثل نشستن بر آن و زیر لحاف یا زیر آب بردن و بدست
پوشاندن ضرر ندارد بیست و پنجم ازاله مو از بدن خود یا غیر خود



بچیدن یا کندن یا تراشیدن یا بنوره یا غیر آن پس محرم را حرام است که سر محرم را بتراشد بلکه سر غیر محرم را نیز اجتناب نماید علی الاحوط بلی اگر خود بخود زائل شود ضرر ندارد و مبالغه در تخلیل در وضوء و غسل ننماید که مبادا مو ساقط شود بیست و ششم سر را در آب فرو بردن نه ریختن آب بر سر بیست و هفتم در سایه چیزی بودن از بالای سر و همچنین از پهلو علی الاحوط چه روز و چه شب و چه روز ابر و چه آفتاب ولکن مخصوص است حرام بودن آن بوقت راه رفتن در حال سواری از برای مرد نه زن و نه طفل و چوبهای کجاوه که خالی از روپوش باشد ضرر ندارد امّا وقت منزل کردن یا جای ساکن شدن یا پیاده رفتن در زیر سایه بودن ضرر ندارد و چنانچه از جهت آفتاب یا سرما یا باران اگر متضرر شود ضرر ندارد چنانچه ضرر ندارد سایه بدست خود بر خود نمودن بیست و هشتم سلاح پوشیدن علی الاحوط مگر در صورت خوف از دشمن بیست و نهم کشتن شپش جامه یا بدن امّا کشتن غیر شپش از جانوران بدن مثل کیک و پشه ضرر ندارد هرچند احوط اجتناب است چنانچه ضرر ندارد انداختن شپش و نقل آن بمکان دیگر هرچند مظنه افتادن آن باشد بلی احوط ترک آنست که جمعی انداختن شپش را نیز حرام دانسته اند و نقل آن بموضع دیگر که در معرض سقوط باشد نیز حرام دانسته اند سی ام بریدن درخت و کندن علف مکه غیر چیزهائیکه استثناء شده از اذخر و غیر آن و فی الحقیقت این از تروک احرام نیست و مخصوص بمحرم نیست بلکه از خواص حرم است

فصل دوم

در طواف است بدانکه محرم بعد از آنکه داخل مکه معظمه و مسجد الحرام شد واجب است که طواف خانه کعبه نماید و شرائط طواف پنج چیز است اوّل پاك بودن از حدث اکبر و اصغر که اگر محتاج بغسل است غسل نماید و اگر محتاج بوضوء است وضوء بسازد و اگر عاجز از



وضوء وغسل است تیمم نماید دوم پاك بودن بدن ودوجامهٔ احرام ازنجاسات حتی از نجاسات معفوه در نماز علی الاحوط سوم پوشیدن عورتین اگر با عورتین خلق شده باشد مثل نماز چهارم آنکه ختنه کرده باشد در حق غیر زن حتی صبی وخنثی علی الاحوط پنجم نیت قربت و دوام نیت ومقارنهٔ نیت که قصد نماید که از برای خود یا از برای فلان اگر نائب باشد طواف عمرهٔ تمتع بجا میآورم که هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم واجب قربةً الی الله تعالی واجبات طواف هشت چیز است اول قرار دادن خانه کعبه را در جانب چپ طواف کننده در جمیع احوال دوم ابتدا کردن بحجرالاسود بر وجهی که عرفاً ابتداء حرکت او از حجرالاسود باشد وهمین قدر کافی است وهرگاه بخواهد که احتیاط کند در ابتداء قدری قبل از حجر عقب تر بایستد وشروع در طواف کند و قصدش این باشد که این زیادتی من باب المقدمه میباشد نه جزء طواف وهمچنین در شوط هفتم قدری زیاد کند بنحوی که یقین کند که اول جزء از بدن مقابل حجر شد وختم باو نیز ضرر ندارد پس اگر بخواهد که دقت تمام نماید که تعیین اول جزء از بدن خود را که آن شکم یا بینی یا ابهام رجلین است برابر اول جزء از حجرالاسود نماید ضرور نیست سوم منتهی نمودن حرکت است بحجرالاسود بنحو مرقوم چهارم آنکه طواف را میانهٔ خانه کعبه ومقام ابراهیم واقع سازد پنجم آنکه همه بدن از خانهٔ کعبه خارج باشد وبر روی شاذروان که بمقدار یك ذراع متصل بخانه کعبه است راه نرود ششم آنکه حجر اسمعیل را داخل در طواف خود نماید که دور حجر نیز بگردد هرچند از اجزء خانه ندانیم هفتم آنکه هفت مرتبه دور خانه کعبه بگردد بی کم وزیاد هشتم آنکه چهار شوط از این هفت شوط پیهم بجا آورد بی فاصله ودر این حال بر شاذروان کعبه که اساس وبنیان قدیم کعبه است راه نرود بلکه مس دیوار کعبه بدست وبدن خود نکند وهرگاه شك کند در عدد اشواط بعد از فراغ ودخول

در کار دیگر شکش اعتبار ندارد واگر قبل از فراغ شك كند وشك در زیادتی باشد مثل اینکه نداند هفت شوط کرده یا هشت شوط بنا را براقل بگذارد وهرگاه شك كند در نقیصه مثل آنکه نداند که چهار شوط است یا پنج یا شك در نقیصه وزیاده هردو کند مثل اینکه نداند که شش شوط است یا هشت شوط باطل میشود طواف وطواف را از سر میگیرد وظن مثل شك است ودر طواف مستحب در همه این صور جائز است بنای بر اقل ووجب است که بعد از اتمام هفت شوط طواف مشغول نماز شود

فصل سوم

در نماز طواف است واحوط آنست که نماز طواف واجب را در عقب مقام ابراهیم که عرفاً قریب باو باشد بجا آورد وطواف مستحب نمازش را در همه مسجد جائز است که بجا آورد وواجب نیست که در خلف مقام ابراهیم بجا آورد وکیفیت نماز طواف باین نحو است که نیت نماید بدون اذان واقامت که دو رکعت نماز طواف عمره تمتع برای خود یا برای فلان بجا میاورم واجب قربة الی الله تعالی واگر بصحت قراءت خود مطمئن است اقتدا ننماید درین نماز والا اقتدا نماید وفرادی نیز بعمل آورد ومخیر است میان جهر واخفات چنانچه مخیر است که هر سوره که بخواهد بخواند مگر آنکه بهتر آنست که در رکعت اولی بعد از حمد قل هو الله احد بخواند ودر رکعت ثانیه بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند وهرگاه نسیاناً نماز را ترك كرده باشد یا باطل شده باشد بعمل آورد بمقام ابراهیم وهرگاه عود بآن مشقت داشته باشد هر جائیکه خواهد بکند ولکن احوط آنست که در اشهر حج بکند واعمال متاخره از صلوة طواف باطل نمیشود وبعد از نماز واجب است که سعی مابین صفا ومروه نماید

فصل چهارم

در سعی مابین صفا ومروه است یعنی راه رفتن در میان این دو مقام باین قصد که نیت کند که راه میروم

در نماز طواف

در سعی مابین صفا ومروه

ف۱ زیادتی بیشی ۱۲
ف۲ نقیصه کمی ۱۲
ف۳ از سر یعنی از ابتدا ۱۲
ف۴ ظن گمان ۱۲
ف۵ مستحب سنت ۱۲
ف۶ صور صورتها یعنی
ف۷ اتمام تمام ۱۲
ف۸ مقام ابراهیم یعنی جائیکه حضرت ابراهیم ایستاده کعبه را بنا کرده ۱۲
ف۹ عرفاً یعنی نزد عرف ۱۲
ف۱۰ مسجد الحرام که گرد خانه کعبه است ۱۲
ف۱۱ خلف عقب ۱۲
ف۱۲ قراءت یعنی خواندن حمد وسوره وغیره ۱۲
ف۱۳ اقتدا یعنی عقب کسی نماز گزاردن ۱۲
ف۱۴ فرادی یعنی علیحده بدون اقتدا ۱۲
ف۱۵ مخیر صاحب اختیار ۱۲
ف۱۶ جهر بلند خواندن ۱۲
ف۱۷ اخفات آهسته خواندن ۱۲
ف۱۸ اولی اول ۱۲
ف۱۹ ثانیه دوم ۱۲
ف۲۰ نسیاناً یعنی از فراموشی ۱۲
ف۲۱ عود برگشتن ۱۲
ف۲۲ اشهر حج یعنی ماههای حج که شوال وذیقعده وذیحجه باشند ۱۲
ف۲۳ متاخره آخر ۱۲
ف۲۴ صلوة نماز ۱۲
ف۲۵ سعی راه رفتن ۱۲
ف۲۶ صفا ومروه نام مقام که دو کوه بوده است در مکه ۱۲

در میان کوه صفا و مروه در عمرهٔ تمتع برای خود یا برای فلان قربة الی الله
و واجب است که ابتدا از صفا کند و پشت بصفا کند و رو بمروه و بطریق متعارف
راه برود و چون بمناره اول برسد اگر مرد باشد احتیاطاً هروله نماید یعنی
تند برود مانند دویدن شتر تا بمناره دوم و در مروه ختم کند و از مروه
شروع کند و بصفا ختم کند و این را شوط دوم حساب کند پس واجبات
آن شش است اول نیت دوم شروع از صفا سوم ختم بمروه چهارم هفت شوط
بعمل آوردن که رفتن از صفا بمروه یك شوط است و برگشتن از مروه بصفا
شوط دیگر است پس شوط هفتم ختم بمروه میشود پنجم رفتن از صفا
بمروه و از مروه بصفا بنحو متعارف ششم آنکه روی خود را در وقت سعی
بسمت مطلوب نماید که مروه باشد در وقت رفتن بسوی او و صفا
باشد در وقت رفتن بسوی او و چون باید تمام مسافت مابین صفا
و مروه شوط شود باید که پاشنه پای خود را بچسباند بصفا در
وقت رفتن بمروه و سر انگشتان پا را بچسباند بمروه در وقت رسیدن
بمروه و در وقت مراجعت از مروه بصفا پاشنه پا را بچسباند بمروه و
در وقت رسیدن بصفا انگشت پا را بچسباند بصفا و اگر بالای مروه
و صفا برود و سعی کند و از آنجا حرکت کند حاجت باین چسباندن ندارد
و هرگاه سواره سعی کند من باب المقدمه بالای صفا و مروه برود و جائز
است که سواره سعی کند هرچند مضطر نباشد و واجب نیست موالات
در سعی پس جائز است که قطع کند و عود نکند و اینکه در اثنا بنشیند و بخوابد
و جائز نیست تاخیر سعی از یوم طواف بلی جائز است که تاخیر اندازد سعی را
تا آخر یوم طواف بلکه در شب آن روز هم جائز است که بعمل آورد و اگر اشواط
زیاده بر هفت نماید عمداً سعی او باطل میشود و سهواً ضرر ندارد و احوط
این است که بعد از تمام شدن سعی یك طواف نساء بجا آورد و نماز طواف نساء را



بجا آورد **فصل پنجم** در تقصیر است و مراد از آن این است که از
موی سر یا ریش یا شارب یا ابرو یا زیر بغل یا موی بدن یا ناخن بچیند و
بگیرد بچاقو یا مقراض یا دندان یا غیر آن و احوط آنست که تمام سر را نتراشد
بلکه احوط ترک سر تراشیدن است حتی بعد از تقصیر و نیت کند که تقصیر
را جهت محل شدن از عمره تمتع بجا آورم قربة الی الله و بتقصیر از احرام
خارج میشود و قبول است انشاء الله تعالی **باب سوم** در
بیان حج تمتع است بدانکه واجب است در مکه بعد از تقصیر و محل شدن
از عمره تمتع اینکه اعمال حج را بجا آورد که آن اعمال بر سبیل اجمال این است
احرام حج در مکه ببندد و وقوف در عرفات و در مشعر الحرام نماید و رمی
جمره عقبه در منی نماید و قربانی در منی نماید و سر را در منی تراشد و طواف
حج در مکه کند و نماز آن و سعی میان صفا و مروه و طواف نساء و نماز
آن را بعمل آورد و بعد از آن عود کند بمنی از برای شب در آنجا
ماندن و انداختن سنگ بجمره و بیان این چند چیز در ضمن چند فصل
است **فصل اول** در احرام حج است و احرام حج بطریق احرام عمره است
که گذشت مگر در نیت و مکان احرام که محل احرام حج در مکه است در
مقام ابراهیم یا زیر ناودان طلا یا سائر مواضع مسجد الحرام و حائض و
نفساء احرام می بندند در بیرون مسجد الحرام و وقت احرام حج تمتع موسع
است پس جائز است که احرام در روز ششم یا هفتم یا هشتم بلکه نهم نماید
در وقتیکه ادراک بموقفین ممکن باشد چنانچه جائز است احرام در شب هفتم
و هشتم و نهم و بهتر آنست که در روز هشتم ذی الحجه بعد از نماز ظهر و عصر
باشد و هرگاه وقت نماز ظهرین نباشد بعد از دو رکعت نافله احرام واقع
سازد و نیت چنین کند که احرام حج می بندم بحج اسلام و حج تمتع از برای خود
یا به نیابت از فلان قربة الی الله تعالی و دو جامه احرام را نیز بپوشد

واگر مخیط پوشیده است از خود دور نماید و تلبیات چهارگانه مذکوره
را یك مرتبه بر سبیل وجوب و زیاده بران بر سبیل استحباب مکرر بگوید تا
بعد از ظهر روز عرفه

فصل دوم

در وقوف بعرفات است بدانکه
واجب است بر حاج که بعد از احرام حج بنحو مرقوم بقصد وقوف بعرفات از
مکه معظمه زادها الله شرفا وعظمة بیرون میرود و شب در منی و
مسجد خیف بقصد استحباب بماند و بعد از طلوع آفتاب روانه عرفات
شود و از اول ظهر تا غروب آفتاب در انجا بماند باین نیت که در اینجا توقف
میکنم از حال تا غروب آفتاب برای حج تمتع وحجة الاسلام از برای خود یا بنیابت
فلان قربة الی الله ومن باب الاحتیاط قدری پیش از ظهر داخل عرفات
شود وچیزی بر او درین حال واجب نیست مگر همان وقوف در عرفات
بلی مستحب است که از ظهر تا غروب آفتاب مشغول ذکر ودعا برای خود وبرادران
وخواهران ایمانی شود ودعای عرفه حضرت سید الشهداء روحی له الفداء
ودعاء صحیفه کامله نیز بخواند وچون آفتاب غروب کند روانه مشعر الحرام
شود وشب را در مشعر بروز آورد باین نیت که در مشعر الحرام میمانم از
حال تا طلوع آفتاب برای حجة الاسلام وحج تمتع قربة الی الله ومستحب است
که جمع میان مغرب وعشا نماید بیك اذان ودو اقامت ونوافل مغرب بعد
از عشا بجا آورد واگر بعد از طلوع فجر نیز نیت دیگر کند که وقوف میکنم
ومیمانم در مشعر الحرام از حال تا طلوع آفتاب برای حج تمتع وحج اسلام قربة
الی الله نیز ضرر ندارد ودر مشعر هفتاد سنگ ریزه بلکه بیشتر احتیاطا
جمع نماید وجائز است که سنگ جمره را از غیر مشعر بردارد ولکن از حرم
برچیند نه از مسجد وباید بسیار بزرگ وبسیار کوچك نباشد که از اسم
حصی خارج باشد وباید که حصی بکر باشد که قبل از ان بان سنگ رمی
بعمل نیامده باشد واحوط آنست که طاهر باشد وچون آفتاب طالع شود

در وقوف بعرفات

در وقوف بمشعر الحرام



در روز دهم ماه روانه منی شود وخود را دران روز بمنی رساند
چون داخل منی شود و منزل بگیرد اول رمی جمره عقبه که از همه نزدیک تراست
بمکه معظمه بجا آورد که هفت سنگریزه بزند بانیت و مقارنهٔ نیت و دوام
نیت تا آخر عمل باین طریق که نیت نماید که این جمره را هفت سنگریزه میزنم
در حج تمتع برای خود یا به نیابت فلان واجب قربةً الی الله تعالی
هر یک از سنگریزه را جدا جدا بیندازد بنحوی که برخورد واگر برنخورد
یاشک کند در برخوردن سنگ دیگر بیندازد واگر بر زمین خورد و
جستن کرده برخورد نیز کافی است ودر وقت انداختن سنگریزه با
وضو بودن ودعاهائی وارده را خواندن و ده ذراع یا پانزده ذراع
دور ایستادن و سنگریزه را بدست چپ گرفتن و بدست راست انداختن
و پشت بقبله در رمی جمره عقبه خصوصاً مستحب است و پیاده بودن
و سنگریزه را بر شکم انگشت بزرگ گذاردن و بناخن انگشت شهادت
یا وسطی انداختن نیز مستحب است **فصل سوم** در نحر است که
واجب است بر حاج که چون از رمی جمره عقبه فارغ شود در همان روز عید
قربانی نماید بنحر شتر یا کشتن گاو یا گوسفند باین قصد که نیت کند که ذبح
میکنم این هدی را یا نحر میکنم در حج تمتع از برای خود یا بنیابت فلان واجب
قربةً الی الله تعالی و باید ذبح در منی باشد و با عذر تاخیر قربانی تا آخر
یوم ذی الحجه را جائز دانسته اند و شتر باید پنج سال را تمام کرده باشد و داخل
در سال ششم شده باشد و گاو و بز در سال دوم باید داخل شده باشد و
گوسفند در ماه هشتم علی الاحوط و مستحب است که شتر و گاو ماده باشند
و گوسفند نر باشد ولکن باید ناقص و معیوب و بریده عضو و لاغر و
کور از هر دو چشم یا یک چشم و لنگ و بیمار و بسیار پیر و باطن شاخش
شکسته نباشد و شکستن ظاهر شاخ عیب ندارد و شکاف گوش و سوراخ

در رمی جمرات در منی

در قربانی در منی

۸ وارده یعنی منقول ۱۲
۹ ذراع یعنی دست ۱۲
۹ مستحب یعنی سنت ۱۲
۱۰ انگشت شهادت انگشت بزرگ ۱۲
۱۱ وسطی یعنی انگشت میان ۱۲
۱۲ نحر یعنی قربانی ۱۲
۱۳ حاج حاجی ۱۲
۱۴ روز عید یعنی روز دهم ذیحجه ۱۲
۱۵ نحر یعنی نیزه بر حلقوم شتر زدن بجهت قربانی
۱۶ هدی حیوان قربانی ۱۲
۱۷ تاخیر دیر ۱۲
۱۹ ناقص یعنی عضو کم ۱۲
۲۰ کور نابینا ۱۲

بودن آن ضرر ندارد مثل پیچیدن خصیه وکوبیدن آن که ضرر ندارد
بهتر آنست که ازین دو عیب نیز خالی باشد و اولی اینست که گوشت
را سه قسمت کند یکی را برای خود نگاه بدارد وقدری را نجورد بنیت
قربت ویك حصهٔ دیگر را بفقراء صدقه بدهد ویك حصهٔ دیگر را
بفرستد برای مؤمن واحوط آنست که گوشت وسائر اجزای هدی
وقربانی را از منی اخراج نکند چنانچه احتیاط آنست که چیزی از اجزا
آنرا بر جزار وقصاب ندهد از بابت اجرت ونه از بابت دیگر

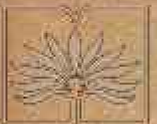
چهارم در حلق وتقصیر است بدانکه چون از قربانی فارغ
شود واجبست سر تراشیدن اگر مرد و نوحاجی باشد علی الاحوط
وهمچنین کسیکه موئی سر خود را جمع نموده بر سرش پیچیده باشد
وهمچنین کسیکه برای سپشش وچرك موئی خود را مثل موم و
نحوآن مالیده باشد که در حق این سه نفر احوط اختیار سر تراشیدن است
چنانچه اگر زن باشد سر نتراشد بلکه حرام است که سر بتراشد بلکه
ناخن یا یك مو یا دو مو یا سه مو از خود کم کند هرچند بغیر آهن باشد
مثل دندان وناخن وبقدر بند انگشت اگر تقصیر کند بهتر است و
اگر مرد باشد و نوحاجی نیز نباشد مخیر است میان سر تراشیدن و
ناخن گرفتن یا مو از بدن جدا کردن ولازم نیست که مرد تمام سر را
بتراشد بلکه مسمی کافی است بلی تمام سر را تراشیدن بهتر است و
در غیر محرم نیز چنین است ونیت نماید که سر می تراشم یا تقصیر میکنم
از جهت محل شدن از احرام حج تمتع واجب قربة الی الله و رو بقبله
تراشیدن وابتدا بجانب راست پیش سر نمودن وموی سر را در منی
دفن کردن مستحب است چنانچه مستحب است که بگوید اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی
بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وکسیکه سرش مو ندارد احوط آنست که



تنع را بر سر خود بکشد و مروی بر دهد که صورت سر تراشیدن بعمل آید و با امکان
در بیوقت اختیار تقصیر نماید و حلق و تقصیر در منی باید باشد و اگر عمداً
یا جهلاً یا نسیاناً از منی بیرون برود عود نماید بمنی با امکان بجهت حلق
و تقصیر و اگر ممکن نشود عود ساقط است ولکن موئی خود را بفرستد بمنی
علی الاحوط چنانچه احوط آنست که حلق یا تقصیر در یوم عید باشد و بعد از
رمی و ذبح باشد بلکه احوط آنست که حلق و تقصیر بعد از قسمت گوشت قربانی
باشد و بهتر آنست که دلاک نیز نیت کند پس از فراغ از اعمال ثلثه منی روانه
مکه شود از برای اعمال پنجگانه که طواف حج و رکعتین آن و سعی و طواف نساء
و رکعتین آن باشد پس طواف نماید باین نیت که طواف حج تمتع حجة الاسلام
بجا میاورم قربة الی الله و بعد از طواف دو رکعت نماز طواف را نیز بجا آورد
در عقب مقام ابراهیم باین نیت که دو رکعت نماز طواف حج تمتع بجا میاورم
واجب قربة الی الله و بعد از نماز متوجه صفا و مروه شود از برای سعی
کردن بنحویکه ذکر شده در عمره تمتع باین نیت که هفت مرتبه سعی بجا میاورم
در میان صفا و مروه در حج تمتع حجة الاسلام قربة الی الله تعالی و بعد از
سعی متوجه خانه کعبه میشود از برای طواف نساء باین نیت که هفت مرتبه
دور خانه کعبه میگردم از برای طواف نساء در حج تمتع قربة الی الله پس نماز طواف
را بجا آورد و احوط برای کسیکه حج تمتع میکند این است که روز عید خود را
بمکه برساند و اعمال مذکوره را بجا آورد هر چند تأخیر تا شب یازدهم و روز
یازدهم نیز جائز است چنانچه در دو قسم دیگر از حج تا آخر ذی الحجه نیز جائز است
و طواف نساء بر همه واجب است حتی بر صغیر و صغیره در جمیع اقسام حج و در
عمره تمتع واجب نیست هر چند بجا آوردنش بهتر است چنانچه اشاره شد
پس از اعمال مکه عود بمنی نماید و روانه منی شود و بیتوته در منی بعمل آورد
در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و کافی است در شب ماندن از اول

در طواف و سعی و طواف النساء و نماز طواف

در عود بمنی و بیتوته



غروب تا نصف شب و بعد از نصف جائز است خروج چنانچه جائز است
عود بمکه معظمه و اگر در بیتوتت منی خوف بر نفس یا مال یا عرض یا عروض
مرض باشد بیتوتت ساقط میشود و در اول شب نیت نماید که در این شب
میمانم در منی برای حج تمتع قربة الی الله و واجب است که در ایام تشریق که
روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است رمی سه جمره بترتیب نماید که
شروع از جمره سمت مشعر کند و بجمره عقبه ختم کند باین نیت که سنگریزه میزنم
در جمره اول یا دوم یا سوم در حج تمتع قربة الی الله و وقت رمی عید و تشریق
روز است که مابین طلوع شمس و غروب است مگر مریض و معذور که رمی
هر روزی را در شب آن روز میتواند که بجا آورد بلکه بعضی برای زن در حال
صحت و اختیار نیز جائز دانسته اند تاخیر را و کسیکه قادر بر رمی نباشد مثل
مریض و پیر و مغمی علیه و همچنین صبی غیر ممیز دیگری برای او رمی نماید و اگر
باشعور و عقل باشد احوط آنست که اذن در رمی نیز بدهد و مستحب است
که روزهائی تشریق در منی باشد چنانچه جائز است که خارج شود و از برای
بیتوتت شب عود کند و بعد از فراغ از اعمال منی مستحب است عود بمکه
معظمه بجهت طواف وداع و دخول خانه کعبه شرفها الله و جائز است که در
روز سیزدهم کوچ کند در هر وقت که خواهد پیش از ظهر یا بعد از ظهر پس
بعد از عود بمکه مشغول شود بعبادت و تلاوت قران و ذکر و دعا در مسجد
الحرام و دخول خانه کعبه اللهم ارزقنا بمحمد و اله و تقبل منا آمین
یا رب العالمین **خاتمه در بیان کفارات**
احرام است اما کفاره جماع عمدا و عالما بالحرمت قبل از
وقوف بمشعر در قبل و دبر در حال الاحرام حج قربانی شتر پنج ساله است با
اعاده حج در سال آینده و همچنین است صید شتر مرغ و لکن احوط آنست
که شتر مذکور ماده باشد و در اینجا اگر ممکن نشود قیمت آنرا بدهد و گندم

خروج بیرون آمدن ۱۲ — نفس جان ۱۲ — عرض آبرو ۱۲ — عروض یعنی عارض شدن ۱۲
عقبه یعنی جمره که در ... — مشعر نام مقام ۱۲ — دیگری ۱۲
تشریق یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ۱۲
۱۱ شمس آفتاب ۱۲
۱۲ مریض بیمار ۱۲ و معذور صاحب عذر ۱۲
۱۳ تاخیر دیر ۱۲
۱۴ مغمی علیه یعنی بیهوش ۱۲
۱۵ صبی طفل غیر ممیز یعنی فرق نکنند ۱۲
۱۶ اذن اجازت ۱۲
۱۷ مستحب سنت ۱۲
۱۸ خارج بیرون ۱۲
۱۹ تلاوت خواندن ۱۲
۲۰ ذکر ذکر خدا ۱۲
۲۱ مسجد الحرام یعنی گرد صحن خانه کعبه ۱۲
۲۲ دخول خانه کعبه یعنی داخل اندرون خانه کعبه ۱۲
۲۳ عمدا و عالما بالحرمت یعنی با وجود قصد و دانستن اینکه حرام است ۱۲
۲۴ وقوف توقف کردن ۱۲ مشعر نام مقام بیرون مکه ۱۲
۲۵ قبل و دبر یعنی پیش و پس ۱۲
۲۶ اعاده از سر نو کردن ۱۲
۲۷ صید شکار ۱۲

بخرد و بشصت مسکین اطعام کند بهر مسکین بقدر نصف صاع بدهد و امّا در صید گاو وحشی و الاغ وحشی یک گاو قربانی کند و با عدم امکان قیمت آنرا گندم بخرد و بسی نفر مسکین طعام کند و امّا کفارهٔ آهو و روباه و خرگوش یک گوسفند است با امکان و با عدم امکان قیمت آنرا گندم بخرد و بده نفر مسکین اطعام کند و امّا شکستن تخم شترمرغ که جوجه شده باشد در میان تخم این که یک شتر بچه که صلاحیت حامله شدن داشته باشد قربانی کند و اگر جوجه آن حرکت کرده باشد باید یک شتر نر را درمیان شترهای ماده رها کند و نتاج آنرا بکعبه بفرستد که قربانی کنند و با عجز از ین ده مسکین را طعام کند و با عجز از ان سه روز روزه میگیرد و کفاره شکستن تخم دراج و قطاة و کبک گوسفند کوچک است اگر بچه حرکت کننده دران باشد و اگر حرکت نکند باید گوسفند نر را درمیان گوسفندهای ماده رها کند و نتاج آنرا قربانی کند و با عجز اطعام کند و با عجز روزه بگیرد و کفاره کبوتر که طوق داشته باشد و آب را بیاشامد بدون مکیدن و در غیر حرم صید کرده شود یک گوسفند است و اگر در حرم صید شود یک درهم علاوه نماید و کفاره دراج و قطا و کبک برّه از شیر جدا شده میباشد و کفارهٔ سوسمار و خارپشت بزغاله است و کفاره گنجشک و قبّره یک مُد از طعام است و کفارهٔ ملخ یک خرما است یا یک کف از گندم و کفاره ملخ بسیار یک گوسفند است و کفاره شپش یک کف گندم است و کفاره فرار دادن کبوتران حرم که بر گردند یک گوسفند است و اگر بر نگردند از برائی هر یک یک گوسفند است و کفاره شکستن دو شاخ آهو نصف قیمت اوست و از برائی کور کردن هر دو چشم یا شکستن دو پائی او بقدر قیمت اوست و کفاره جماع با زنان بعد از وقوف بمشعر الحرام و قبل از چهار شوط یا پنج شوط از طواف نساء یک شتر بچه‌سال است و اگر قبل از طواف حج باشد و عاجز از شتر باشد یک گاو یا گوسفند باید قربانی کند

ف ۱ اطعام طعام دادن ۱۲
ف ۲ ماشر ماش ۱۲
ف ۳ صاع ۱۲ رو پیه انگریزی و نصف صاع ۸۱ ... ماشه
ف ۴ الاغ خر ۱۲
ف ۵ ماده بفتح ...
ف ۶ جوجه بچه مرغ ۱۲
ف ۷ لیاقت ۱۲
ف ۸ نتاج بفتح ... بچه خوردن ۱۲
ف ۹ کوچک بفتح ... کم طعام دادن ۱۲
ف ۱۰ اطعام ... دیگری را خورانیدن
ف ۱۱ طوق بفتح ... باشد ۱۲
ف ۱۲ حرم ... مکه تا ...
ف ۱۳ درهم سکه نقره است ... وزن ان ۱۲ ماشه ...
ف ۱۴ برّه بچه گوسفند نر ۱۲
ف ۱۵ بزغاله بچه بز ...
ف ۱۶ مد ربع صاع است ...
وزن مد ... روپیه انگریزی کرده ماشه و نیم ...
ف ۱۷ ... سپش ... کرده ...
ف ۱۸ فرار دادن گریزانیدن ۱۲
ف ۱۹ کور ... نابینا کردن ۱۲
ف ۲۰ وقوف توقف کردن ۱۲
ف ۲۱ مشعر الحرام نام مقام بیرون مکه ۱۲
ف ۲۲ شوط ... گشت ...

وکفارهٔ دست رسانیدن بزنان بشهوت یك گوسفند وکفارهٔ بوسیدن
ایشان بشهوت یك جزور است وبغیر شهوت یك گوسفند است وکفارهٔ
عقد کردن در حال احرام یا دخول یك شتر نجیبا است وکفارهٔ استمنا نیز
شتر نجیبا است وکفارهٔ استعمال طیب یك گوسفند است وهمچنین است
پوشیدن مخیط حتی چکمه ونحو آن وتراشیدن موی نیز کفارهٔ آن یك
گوسفند است وکفارهٔ ناخن گرفتن هرچند بعضی از یك ناخن باشد و
هرچند از جهت اذیت باشد که بعضی از آن افتاده باشد وباقیماندهٔ او را
اذیت کند یك مد از طعام است وکفارهٔ تمام آن نیز همین است واگر
مجموع ناخن دست وپا را در مجلس واحد بگیرد یك گوسفند است واگر ناخن
دستها را در مجلس وپاها را در مجلس دیگر بگیرد دو گوسفند لازم است
ودر مجالس مختلفه از برای هر ناخن یك مد از طعام است وکفارهٔ کندن
دندان نیز یك گوسفند است وهمچنین کندن موئی زیر هر دو بغل وجدا
کندن موی یك زیر بغل که کفارهٔ اش اطعام سه مسکین است واستعمال روغن
خوشبو کفارهٔ آن نیز یك گوسفند است وهمچنین سه قسم راست خوردن
در حال مجادله یا یك قسم خوردن دروغ واگر دو قسم دروغ بخورد در حال جدال
باید یك گاو قربانی کند واگر سه قسم دروغ بخورد باید یك شتر نجیبا قربان
کند ودر کندن درخت حرم اگر بزرگ باشد یك گاو است واگر کوچك باشد
یك گوسفند است واگر بعض از درخت باشد قیمت آنرا بمسکین بدهد ودر گیاه
کفارهٔ اش استغفار است واما کفارهٔ سر تراشیدن از جهت اذیت یا غیر آن
مخیر است میان قربانی کردن گوسفند واطعام ده مسکین وروزه گرفتن
سه روز وکفارهٔ ساقط کردن موی بدن در غیر وضو بلکه وضو علی الاحوط
در هر موئی یك کف گندم است وهمچنین در کشتن هر شپشی یا انداختن
از بدن وثوب ونحو آن کفی است از گندم علی الاحوط

باب النذر

ف۱ وجوب واجب شدن ف تقلید عمل نمودن بقول غیر ف ۲ واضح یعنی بیان ۱۲ ف ۳ مقارنت یعنی برابر ۱۲ ف ۴ خلاف مختار یعنی برخلاف قول حق ۱۲ ف ۵ خلافیات یعنی مسائل اختلافی ۱۲ ف ۶ معین مقرر ۱۲ ف ۷ اتیان آمدن ۱۲ ف ۸ منعقد یعنی بسته شده ۱۲

در نذر و عهد

والعهد **س** در نذر تقلید واجب ست و شرط صحت است مثل سائر عبادات یا نه **ج** وجوب تقلید در نذر واضح است وحال او مثل حال سائر عبادات است که اگر مطابق واقع شده صحیح است والا فلا و مقارنت تقلید بعمل نذر شرط صحت نذر نیست بلی از نراقی اعلی الله مقامه در سوال و جوابش خلاف مختار ظاهر میشود که فرموده که هرگاه در خلافیات آن تقلید نکرده و بنا برائی مجتهد معینی نگذارده اتیان بآن کند منعقد نمیشود و باید در حال نذر کردن یا عهد یا قسم بنائی تقلید داشته باشد واگر در آنوقت بنا نداشته و صیغه جاری سازد و بعد بنائی تقلید بگذارد فائده ندارد **س** در نذر و عهد لفظ عربی شرط است یا نه و برفرض عدم اشتراط آیا بالفاظ دیگر از فارسی و ترکی وغیر آن نیز منعقد میشود یا نه **ج** بدانکه اقوال علماء در اشتراط لفظ و عربیت که نذر و عدم اشتراط آن مختلف است در خصوص اشتراط لفظ در نذر دو قول است مشهور و حق اشتراط لفظ است و قول ثانی عدم اشتراط است و این قول ظاهر میشود از شیخ طوسی وغیره و اما در اشتراط عربیت و عدم آن سه قول است اول شرطیت عربی و نذر بغیر عربی منعقد نمیشود و این ظاهر جمله از متون ونسبت به مشهور نیز داده اند و قول دوم عدم اشتراط عربیت است چنانچه مصرح به صاحب ریاض و جواهر و فاضل قمی وغیره میباشند و حق نیز همین قول است وسوم قول به تفصیل است بین قادر بر عربیت وغیر قادر پس در قادر شرط است ودر غیر قادر شرط نیست وجمله علماء چون صاحب کفایه وغیر ایشان توقف فرموده اند واقوی عدم اشتراط است مطلقا پس منعقد میشود نذر بهر لفظی که بوده باشد وفاضل قمی فرموده که اگر عربیت شرط باشد پس کسیکه قادر بر عربی نیست باید نذر در حق او محقق نشود و وکالت در نذر هم مشروعیت آن معلوم نشده وانصافا خوب فرموده پس نذر منعقد میشود بهر لفظیکه بوده باشد زیرا که بنذر بالفاظ غیر عربی صدق عهد و نذر متحقق است و انکار آن مکابره است

ف ۹ عهد هم مثل نذر است یعنی پیمان ۱۲ ف ۱۰ صیغه یعنی صیغه نذر یا عهد یا قسم ۱۲ ف ۱۱ اشتراط شرط گردانیدن ۱۲ ف ۱۲ لفظ یعنی صیغه ۱۲ ف ۱۳ مختلف یعنی با اختلاف ۱۲ ف ۱۴ ثانی دیگر ۱۲ ف ۱۵ شرطیت شرط بودن ۱۲ ف ۱۶ متون جمع متن یعنی عبارت ۱۲ ف ۱۷ مصرح تصریح کرده شده ۱۲ ف ۱۸ توقف نمودند یعنی فتوی نداده اند ۱۲ ف ۱۹ مطلقا یعنی در هر صورت ۱۲ ف ۲۰ محقق یعنی ثابت ۱۲ ف ۲۱ وکالت وکیل شدن ۱۲ ف ۲۲ مشروعیت موافق شرع بودن ۱۲ ف ۲۳ مکابره یعنی انکار کردن ۱۲



وعمومات که مدرک در مسئله است کتابی چون یوفون بالنذر واوفوا بعهدی اوف بعهدکم ونحوآن نیز شامل غیر عربی میباشد وهمچنین عمومات اخبار چون فلله بنذرك ونحوآن نیز صادق بر عهد ونذر غیر عربی میباشد واما اخبار خاصه در مقام که مدرك ومحط نظر مشترطین است چون قوله علیه السلام لیس النذر الا ان یقول لله علی کذا وامثال آن پس وارد است در مقام بیان اشتراط انعقاد نذر بلفظ که هرگاه شخص عقد قلبی در نذر نماید بدون تلفظ بلفظی پس آن نذر نیست ومنعقد نمیشود نذر مگر بلفظ ومیشود که وارد باشد در مقام بیان آنکه در لفظ نذر لابد است از اینکه برای خدا باشد وقصد تقرب در انعقاد آن باید ملحوظ شود والا نذر منعقد نمیشود وخصوصیت لفظ لله علی از بابت مثال وتحصیل مورد است چو سائل ومسئول عنه هردو عرب بوده اند تادیه باین لفظ شده نه اینکه این لفظ خاص سبب تحصیل صیغه شد چنانچه مقتضی قاعده نیز اکتفا بهر لفظ است در هر عقد وایقاع الا ما خرج بالمخصص چنانچه شیخ اوستاد اعلی الله مقامه در همین باب بیان این قاعده را نموده است بنابراین نذر بهر لفظیکه بران صدق نذر بکند حاصل است لکن فاضل قمی اعلی الله مقامه فرموده که از امثال این خبرها معلوم میشود که صیغه خاص نذر این لفظ است در عربی وترجمه آن است بمثل خداوند ویزدان در فارسی وتاری در ترکی ونحوآن پس شخص فارسی باید در مقام نذر بگوید که از برای خدا است برمن چنین بنابراین اگر بگوید که نذرت لله هکذا یا آنکه بگوید لازم کردم از برای خدا برخودم که چنین وچنان بجا آورم اشکال است وهمچنین اشکال است در نذر بعربی غیر لفظ جلاله وبفارسی وغیرآن غیر ترجمه آن که خداوند ویزدان وایزد است بفارسی وتاری است بترکی وکفایت نمیکند مثل لفظ الرحمن الرحیم ونحوآن از اسمای صفات وترجمه آنها بغیر عربی مثل بخشاینده مهربان ورحم کننده بر بندگان در دنیا وآخرت بلکه در بعضی از آنها که متعرض شده تصریح بعدم

وقوع نذر نموده با اینکه مقتضی صدق نذر وقوع نذر است بهمهٔ اینها **س** چه میفرمایند در عهد[1] که مثل نذر است[2] در اشتراط[3] وعدم اشتراط یا نه هر چند از سوال سابق فی الجمله[4] معلوم شد **ج** بلی عهد مثل نذر است در عدم اشتراط عربیت بلکه بعضی از مشترطین[5] عربیت در نذر در عهد عربیت را شرط ندانسته اند چون فاضل هندی که فرموده اند که دائره[6] عهد[7] اوسع[8] از نذر است **س** شخصی نذر کرد که مثلاً دیگر اگر این کار را بکنم صد گوسفند از دست خود در منی[9] ذبح نمایم وحال آنکه در هیچ وقت مقدور صد گوسفند واستطاعت[10] رفتن مکه نداشت وباز مرتکب[11] آن کار شد در حالیکه مقدور ندارد باید اداء نذر بکند یا نه واگر بکند چه طور بکند واین قسم نذر منعقد[12] میشود یا نه وصیغه[13] هم در نذر در عربی وغیر آن شرط است یا نه **ج** در نذر لفظ[14] شرط است نه عربیت علی الاقوی واحوط وفاء[15] بنذر است مطلقاً[16] حتی بمجرد نیت وقرار بلخدا چرا که مناسب نیست که بندهٔ باخدا قراری بدهد وتخلف[17] نماید وهمچنین در نذر قدرت شرط است همین که متعلق[18] نذر مقدور نیست منعقد نمیشود واگر قدرت در اول بود بعد از آن عجز طاری[19] شد نذر منحل[20] میشود قال فی التحریر[21] لو نذر صوم[22] یوم معین فعجز عنه مسقط[23] النذر واستحب له الصدقة عنه بمد[24] نعم قال فی الحج ونذره لو نذر ان یحج ماشیا فعجز لم یسقط عنه الحج ووجب ان یحج راکبا والله العالم **س** کسیکه نذر کرد وصیغه هم خواند که مادام الحیات نان خشک بخورد وبعد چند روز دید که این راجح نیست بلکه ضعیف ولاغر میشوم ونمیتوانم که با مشقت کار بکنم وبا مشقت تحصیل علم نمایم نذر را شکست دیگر نان خشک میخورد آیا بر همچو کس کفارهٔ نذر هست یا نه ویا اینکه همچو نذر که راجح نیست منعقد نمیشود **ج** نذر بحسب ظاهر منعقد نمیشود لظهور[25] ان المراد هو الاختصاص ولا رجحان فی الاختصاص الا فی الغرض النادر والله العالم **س** شخصی ناخوش بوده ودیگری باو میگوید که نذر کردم که خدا ترا شفاء بدهد فلان روز

ق۱ عهد مثل نذر است یعنی بیان ۱۲
ق۲ از اینجا در سوال از اصل باری عبارت بیغیرت کردن فرق مطلب ۱۲
ق۳ اشتراط وعدم اشتراط یعنی در اشتراط
ق۴ لفظ وعدم آن بود واشتراطها یعنی شرط کردن اینها ۱۲
ق۴ فی الجمله یعنی جزئی ۱۲
ق۵ مشترطین یعنی شرط کرده اند کسان ۱۲ عربیت یعنی عربی خواندن
ق۶ دائره عهد ۱۲ صیغه یعنی احاطه ۱۲
ق۷ عهد یعنی پیمان بستن ۱۲
ق۸ اوسع یعنی وسیع تر ۱۲
ق۹ منی نام مقام در مکه جای قربانی کردن حاجیان ۱۲
ق۱۰ استطاعت یعنی لیاقت ۱۲
ق۱۱ مرتکب یعنی در آینده بکار برد ۱۲
ق۱۲ منعقد یعنی بسته شد ۱۲
ق۱۳ لفظ یعنی صیغه ۱۲
ق۱۴ وفا یعنی ادای صیغه
ق۱۵ مطلقا خواه صیغه بعربی وغیر آن خوانده باشد ۱۲
ق۱۶ تخلف یعنی خلاف وعده
ق۱۷ متعلق نذر یعنی چیزیکه نذر کرده است ۱۲
ق۱۹ طاری یعنی ظاهر وعارض ۱۲
ق۲۰ منحل کشوده ۱۲
ق۲۱ تحریر نام کتاب ۱۲
ق۲۲ صوم یعنی روزه ۱۲
ق۲۳ مسقط ساقط کننده ۱۲
ق۲۴ مد وزن شرعی ۱۲
ق۲۵ لظهور از اصل زیاد ...

بزیارت فلان امام زاده برویم بعد از خوب شدن ناذر میگوید که نذری کرده ام بیا برویم آنشخص اهمال میکند و نمی آید و وقت نذر که قرار داده میگذرد آیا بعد از گذشتن زمان نذر بر شخص نذر کننده واجب است که خودش برود یا نه
ج عبارت نذری که جزماً لازم العمل باشد این عبارت نیست و نذر در حق دیگری نیز بمعنی است
س زید نذر نمود که مبلغ معیّنی باهل مصر بدهد آیا آن مبلغ را میتواند باهل مصر بدهد و حال آنکه در شام بوده باشند و یا باهل شام بدهد که در مصر باشند و آیا چه قدر در مصر ماندن سبب شدن از اهل آن میشود و آیا تشخیص اهل مصر بودن بصدق عرفی است یا میزان شرعی دارد
ج اگر مقصود دادن مبلغ باهل مصر خصوص ساکنین در مصر باشد که حاصل نذر دادن مبلغ بکسی میباشد که در مصر ساکن باشد پس اگر در شام اهل مصر بوده باشند نمیتواند که بدهد و اگر مقصود متوطنین اهل مصر باشد پس اگر آنانکه در شام میباشند و مجاورت و توطن در شام نکرده اند بلکه چند ماهی مثلا در شام میباشند و بعد از آن بمصر میروند در اینوقت دادن باهل مصر که در شام باشند ضرر ندارد و اگر اهل شام در مصر سکنا نمایند بقصد توطن یا طول زیاد در مکث آنها بکشد آنها نیز از اهل مصر میشوند مثل اینکه اهل کربلا غالباً از غربا هستند که در کربلا سکنا و مجاورت اختیار نموده اند و اگر سکنا نمایند نه بقصد مجاورت و نه بقصد توطن و نه بقصد تجارت یا مکث طویل بلکه بقصد مرور یا مکث قلیل در اینوقت از اهل مصر محسوب نمیشوند و نمیتوان که مبلغ را بایشان داد مگر آنکه مقصود مجرد بودن در مصر باشد خلاصه تشخیص اهل مصر بصدق عرفی است که نزد اهل عرف عام صادق باشد که این شخص از اهل این بلد میباشد و این اضافت زیادتی اختصاص میخواهد و آن بحسب ظاهر نمیشود مگر بیکی از چند چیز اوّل آنکه در آنجا متولد شود و در آنجا باشد دوم آنکه در آنجا توطن کند سوم آنکه مکث

قوله جزماً یعنی یقیناً این لفظ را زیاد کردن از اصل ۱۲
قوله لازم العمل یعنی عمل بران واجب باشد ۱۲
قوله وحال آنکه یعنی در حالیکه اهل مصر در شام بوده باشند ۱۲
قوله تشخیص فرق را داد ۱۲
قوله صدق عرفی یعنی در عرف بگویند که از اهل مصر است ۱۲
قوله میزان یعنی دارد ملاک ۱۲
قوله ساکنین یعنی باشندگان ۱۲
قوله متوطنین وطن کنندگان ۱۲
قوله مجاورت همسایگی و توطن وطن گردن ۱۲
قوله سکنا جای سکونت ۱۲
قوله طول درازی ۱۲
قوله مکث درنگی ۱۲
قوله غالباً اکثر ۱۲
قوله غربا یعنی مسافرین ۱۲
قوله تجارت سوداگری ۱۲
قوله طویل دراز ۱۲
قوله مرور گذشتن ۱۲
قوله محسوب در حساب و شمار ۱۲
قوله عام یعنی مردم عام نه خاص ۱۲
قوله بلد شهر ۱۲
قوله اضافت نسبت ۱۲
قوله اختصاص خصوصیت ۱۲
قوله متولد یعنی پیدا ۱۲



طویل نماید بقصد تجارت یا تحصیل علم مثلا والله العالم **س** با وجود فقیر و یتیم در بلد مثلا شخصی نذر کرد یک تومان از جهت امام زادهٔ معین که مدفون است در محل مشخص آیا وجه منذور را چه کند بفقراء و سادات قسمت کند یا آنکه بمصرف دیگر صرف نماید بینوا اجرکم علی الله **ج** اگر نذر شرعی بعمل آید که صیغه خوانده باشد لازم است که صرف تعمیر آن امام زاده یا سوخت آن یا فرش آن یا زوار فقراء آن نماید و اگر هیچ یک از آنها نباشد بمطلق فقراء دادن هم خوب است و اگر نذر شرعی نکرده باشد مستحب است که بهمین سیاق عمل نماید هر چند لازم نیست والله العالم **س** اعمال و عبادات نذری مثل صوم و صلوة و حج و زیارت و قراءت قرآن و ادعیه و تصدقات و موقوفات و غیر ذلک که موقت بوقت خاص باشد و سهوا یا عمدا یا جهلا بآن وقت بجا نیاورده بعد قضا میتواند بجا آورد یا نه و بر فرض ثانی گنهکار میباشد یا خیر و اگر گناهکار است چارهٔ عفو گناه چیست **ج** البته قضا را میتواند که بجا آورد و در قضا کردن گناهی ندارد بلکه در مثل حج و صوم بعضی تصریح بوجوب قضا نموده‌اند هر چند حکم بلزوم قضا در جمیع موارد دلیل واضحی ندارد پس حق آنست که با فوت وقت قضا لازم نیست و اگر قضا کند ضرر ندارد و در فرض عمد و علم گناه‌کار است و کفارهٔ خلف نذر باید بدهد اگر نذر بلفظ باشد و همچنین اگر جاهل مقصر باشد و اگر سهوا ترک کرده و جاهل قاصر بوده یا آنکه جاهل بموضوع وقت بوده قضا لازم نیست و گناه‌کار نیست والله العالم **س** شخصی نذر کرد که در اول ماه دو رکعت نماز کند بعد شک کرد که اول ماه را نذر کردم یا دوم ماه را مثلا تکلیف او چیست **ج** بهر دو روز را بقصد نذر و قربت نماز بکند **س** شخصی نذر کرد که هر ماه یک روز روزه بگیرد و وقت نذر خیال سفر نداشت و بعد نذر سفر کرد و جهالة روزه را ترک کرد دیگر ذمهٔ او چه چیز است **ج** قضا لازم است و در فرض جاهل مسئله که قاصر باشد کفاره نیست چه کفارهٔ صوم نذر باشد چه کفارهٔ صوم رمضان **س** نذر زن بی اذن شوهر و نذر فرزند بدون اذن پدر یا مادر و بندهٔ بی اذن

قسمت
یعنی تقسیم ۱۲
ف۹ مصرف یعنی جای خرج و صرف خرج ۱۲
ف۱۰ تعمیر یعنی عمارت ساختن ۱۲
ف۱۱ سوخت یعنی شمع روشنی قندیل و غیره ۱۲
ف۱۲ زوار زائران ۱۲
ف۱۳ مستحب یعنی سنت ۱۲
ف۱۴ سیاق یعنی طور ۱۲
ف۱۵ صوم روزه و صلوة نماز ۱۲
ف۱۶ قراءت خواندن ۱۲
ف۱۷ ادعیه جمع دعا و تصدقات جمع تصدق و موقوفات جمع موقوف یعنی وقف ۱۲
ف۱۸ غیر ذلک یعنی سوای این ۱۲
ف۱۹ موقت وقت معین ۱۲



مالك حكمش را بيان فرمايند ج نسبت بمشهور متأخرين داده اند كه نذر زن بى اذن شوهر چه در مال وچه در غير مال مثل روزه سنت ونحو آن محتاج باذن شوهر است وآن احوط است حتى در منقطعه ولكن دليل واضح ندارد وهمچنين احوط اينست كه نذر ولد بدون اذن واجازهٔ والد ممضى نباشد بجهت آنكه هم اشكال است كه رضاء والد شرط صحت است يا شرط لزوم كه والد ميتواند حل نمايد وتعدى بوالده نميكنند اين حكم وتعدى بالنسبه بجد پدرى خالى از وجه نيست وفاضل قمى اعلى الله مقامه اذن والد ووالده را شرط نميدانند بلكه فرموده است كه توقف اذن والد قول ندارد بلى اذن مولى شرط صحت است در نذر عبد واصح لكن از شيخ استاد بعضى ظاهر ميشود كه لحوق اذن ورضاى مولى نيز كافى ميباشد بل قال المحقق وان اجازه المالك ففى صحته تردد واشبهه اللزوم انتهى فالاقوى اشتراط رضاء المولى سابقا او لاحقا پس رضا شرط صحت است لكن بشرطى كه هيچ آزاد نشده باشد واگر آزاد شده باشد منعى نيست بحسب ظاهر خصوص اگر نذر در حال قسمت خودش باشد پس مادام كه آزاد نشد اذن مولى شرط است حتى در مدبر واما در مكاتب پس آن هم در حكم عبد خالص ميباشد بجهت آنكه مكاتب قبل از اداء مال در حكم عبد است ومحجور است مگر در خصوص تصرفاتى كه منشاء اكتساب مال باشد ودر آن مال مكتسب نيز محجور است **س** نذر كافر صحيح است بلكه غير مؤمن صحيح است يا نه **ج** آنچه شيخ استاد تصريح فرموده اين است كه شرط است بجهت آنكه در صحت عبادت ايمان شرط است وصريح محقق اين است كه نذر كافر صحيح نيست بلى فرموده كه اگر نذر در حال كفر كرده بعد از اسلام مستحب است كه وفا كند ودر دليل محقق اعلى الله مقامه مناقشه است قال المحقق فى باب النذر انه لا يصح من الكافر لتعذر نية القربة فى حقه قال فى الجواهر باعتبار شرطية الايمان فى صحة عباداته والفرض عدمه فلا يتصور فيه نية القربة منه اذ ليس المراد منها افعل كذا قربة الى الله تعالى وان لم يكن الفعل مقربا له ومن هنا لم اجد خلافا فى عدم صحته منه بين اساطين الاصحاب كما عن

به في الرياض نعم تامل فيه سيد المدارك وتبعه في الكفاية فانهما بعد ان اعترفا بالشهرة وذكر الدليل المزبور قالا وفيه منع واضح فان ارادة التقرب ممكنة من الكافر المقر بالله و في الرياض لا يخلو من قوة ان لم يكن الاجماع على خلافه كما هو الظاهر اذ لم ار مخالفا من الاصحاب والاحتياط لا يخفى س نذر مطلق كفاره دارد يا نه ج از شرح لمعه ظاهر ميشود در نذر مطلق حجة الاسلام كه مقيد بسنه مخصوص نباشد كه كفاره دارد هرگاه تاخير انداخت تا آنكه مرد واگو بملاحظه فوريت حجة الاسلام اين حكم را شهيد كرده است پس بايد در هر سنه كفاره بدهد اگر تاخير انداخت هر چند محقق در شرائع در حنث يمين كفاره بترك در حال ظن بوفات قرار داده واين هم محل تامل است بلى با علم بوفات وعدم تمكن از منذور متجه است كفاره واگو ظن را قائم مقام علم بدانيم واجب است كفاره در صورت اصابه ظن نه خطاء آن والله العالم

باب الصيد والذباحه در صيد

س اگر ماهى را تقطيع كنند باين معنى كه قطعه قطعه شبكه از آب بيرون آورد حلال است يا نه وهمچنين شرط است كه در خارج آب بميرد يا نه وهمچنين زنده در خارج آب خوردنش حرام است يا نه ج تذكيه ماهى باثبات يد مسلم است ماهى را در خارج آب بشرطيكه در آب نميرد وموت او در خارج آب شرط نيست على الاقوى در جواز خوردن بلكه اگو زنده از آب بيرون آورد وزنده بخورد حلال است وقطعه كه از شبكه يا غير آن جدا كند اگر بعد از اثبات يد واخراج او تماما از آب باشد حلال است هر چند جزء ديگر در خارج از آب دوباره بآب رود ودر آب بميرد اما آن جزء كه بعد از بيرون آوردن از آب دوباره رفته بآب ودر آب مرده پس آن جزء حرام است بجهت آنكه در آب مرده است ودر حديث وارد است كه حرام است چون در حيات خود مرده است واما آن جزء ديگر كه در خارج مانده حلال است چون از زندگى جدا شده واگر قبل از اخراج جدا شود حرام است چون دليل نداريم بر اينكه باين جزء تذكيه حاصل شده بلكه اطلاق ما ابين من الحى

ف١ مطلق نذر يعنى نذر بيكى تقييد نباشد بعض باشند ١٢
ف٢ لفظ نذر نه باشند بخت الاسلام ١٢
ف٣ يعنى حج تمتع ١٢
ف٣ مقيد
ف۴ مفيد كرده شده ١٢
ف۵ سال ١٢
ف۵ سنه يعنى
ف۶ تاخير ١٢
ف۶ فوريت يعنى
ف۷ نفع ابطال اعتماد ١٢
ف۷ يمين يعنى قسم
ف۸ ظن گمان وفات ١٢
ف۹ ... علم آگاهى ويقين ١٢
ف١٠ تمكن قدرت ١٢
ف١٠ ... عينيكه نذر
ف١١ منذور ... ١٢
ف١٢ ... شده باشند ١٢
ف١٣ متجه توجه كرده شده
ف١٣ يعنى ... ١٢
ف١۴ اصابه رسيدن ١٢
ف١۴ خطا ... ١٢
ف١۵ ... بريدن ١٢
ف١۵ تقطيع پاره پاره ... ١٢
ف١۶ قطعه قطعه ...
ف١۶ شبكه ... ١٢

در صيد
ف١٧ خارج بيرون ١٢
ف١٨ تذكيه ... ١٢
ف١٩ اثبات ثابت كردن ١٢
ف١٩ يد دست ومسلم مسلمان ١٢
ف٢٠ موت مردن ١٢
ف٢١ جواز جائز بودن ١٢
ف٢٢ اخراج بيرون آوردن ١٢
ف٢٣ تماما يعنى همه ١٢
ف٢۴ جزء يعنى جسم ١٢
ف٢۵ در خارج يعنى ... ١٢
ف٢۵ در اصل غلط بود ... ١٢
لفظ صحيح ... ١٢
ف٢۶ زندگى يعنى تذكيه
ف٢٧ اطلاق ... ١٢
ف٢٧ ... آنچه از زنده جدا شود ...

فهو ميتة شامل است پس حرام است والله العالم **س** اگر در زیر آب یا روی آب کسی ماهی را بشمشیر مثلاً دو حصه نموده و بعد از قطع و قبل از خروج روح هر دو را بیرون آورده یا آنکه یکی را بیرون آورده حلال است یا حرام **ج** ظاهر اینست که حرمت اقوی باشد هر چند که هر دو قطعه را بیرون آورند دفعةً یا بتعاقب خصوص اگر یك قطعه را بیرون آورده و باقیمانده در آب بجهت آنکه ما ابین من الحی فهو میتةٌ شامل است و عموم اینکه تذکیه سمك اخراج او از آب است حیاً شامل منفصل نیست بلی استصحاب حلیت و استصحاب قبول تذکیه فی وجهٍ مقتضی کفایت اخراج بعض او حیاً نیز میباشد ولکن عموم ما ابین من الحی فهو میتةٌ وارد است بر استصحاب حلیت و نحوها والله العالم

س هرگاه ماهی که در آب زنده است نصف یا بعض آنرا با تیغ و خنجر از آب بیرون آرند و آن باقی ماهی که در آب است حیاً دارد این بعض ماهی که از آب خارج نموده اند حلال است یا حرام **ج** اگر همه را بیرون آورده و نصف را قطع نموده یا پارچه از آنرا قطع نموده بعد از بیرون آوردن حلال است هر چند ما بقی دو باره بآب رود که در آنجا بمیرد یا صید نشود و اگر همه را بیرون نیاورد قطع پاره از آن بکار نمیخورد و حرام است **س** قسمی است از ماهی که در دریای هندوستان بشکل مار میباشد و خار و استخوان هم دارد لکن فلس بظاهر هیچ معلوم نمیشود البته هرگاه بالای سنك بقوت میسایند فلسهای نازك بقدر دانه های عدس از وجدا میگردد آیا آن ماهی حلال است یا حرام بینوا و توجروا **ج** همینکه فلس دارد حلال است هر چند که در بعض اوقات ظاهر شود و اگر سوال از خصوص مار ماهی باشد که آن بی فلس است بالمرة ولکن خصوص مار ماهی بجهت اختلاف اخبار خلاف شده بملاحظه اکثر علماء و اشهر روایات نخوردن و حرام بودن اقرب باحتیاط است والله العالم **س** قسمی است از ماهی که آنرا بعجمی



میگو میگویند و هندی چهینگا میگویند و بشکل کرم میباشد و پاها هم
دارد و خار و استخوان ندارد و کوچک و بزرگ هم میشود و تا آنکه تازه است
فلس بران معلوم نمیشود مگر وقتیکه خشک میشود فلس معلوم میشود
آیا آن ماهی حلال است یا حرام بینوا توجروا ج همینکه فلس دارد حلال
است چرا از غایت ریزی بعد از خشک شدن ظاهر شود یا آنکه در هر حال
ظاهر باشد والله العالم **در ذبح ونحر** س شکار که صید
میشود از گلوله یا تیر و نیزه بسا میشود که خون در و منجمد میشود آن
خونی که قبل از ذبح در جلد یا لحم میماند نجس است یا نه ج خونیکه در جلد
و گوشت بواسطه ضرب و نحو آن میماند تا مستحیل نشود نجس است
بلی مادامیکه در باطن است ضرر ندارد ولیکن بعد از ذبح لابد است
از اخراج آن خون متخلف و تطهیر آن موضع بلی خون متخلف بعد از ذبح
و خروج متعارف از دم پاک است و اندراج خون مانده در دم متخلف
جون اصل حکم در متخلف برخلاف قاعده است و اقتصار بر متیقن
باید نمود خالی از اشکال نیست و حال مجال تفصیل نیست س
ذات الاشاجع در حیوان حلال گوشت مثل گاو و گوسفند و غیره که خوردن
آن حرام است کدام چیز است ج اشاجع را تفسیر نموده اند باصول الاصابع
که متصل بعصب ظاهر کف میباشد و از جواهر نقل شده پس گفتند
که بنابراین ذات الاشاجع مجمع اصول اصابع کف میباشد و از مجمع الفائده
نقل نموده اند که اشاجع و ذات الاشاجع یکی میباشد و در بهائم محلله نیست مگر
آنکه تفسیر شود باصول اصابع و ظلف و نحو آن پس در گوسفند و گاو و شتر
موجود میباشد و آنچه خود دیدم که در اصول اصابع چیزی است مانند دوده
دراز و در میانش موی بسیار میباشد و در طیور هیچ ندیدم والمعنی
الاول یمکن وجوده فی الطیر فهو غیر ممیز الموضوع والاحتیاط اولی والله العالم

س آیا حیات مستقره شرط است در ذبیحه یا نه ج حیات مستقره بتفسیری که کرده اند که یوم و نصف یوم بماند شرط نیست بلی همین قدر شرط که ذبح موثر در خروج روح و معجل در ازهاق روح باشد والله العالم استقرار حیات که شرط نیست ولکن تاثیر ذبح در موت شرط است یا نه که اگر بدانی مقارن شد ذبح بموت ذبیحه حلال است ج حلال نیست س حرکت بعد از ذبح شرط است یا حرکت قبل از ذبح کافی است ج حرکت بعد از ذبح علامت است نه حرکت قبل از ذبح س خروج دم و حرکت هر دو شرط است یا یکی کافیست در ذبیحه و مراد از حرکت کدام حرکت است ج اقوی عدم اشتراط اجتماع هر دو میباشد بلکه یکی کافیست ولکن مراد از حرکت حرکت احیا میباشد نه حرکت تقلصی که بعد از ممات نیز میشود و این حرکت معتبره در مواضع اربعه که عین و اذن و رجل و ذنب است باشد و اجتماع همه شرط نیست بلکه یکی کافیست بلکه در سائر اعضاء نیز کافی است انشاء الله و همچنین مراد از دم دم معتدل میباشد نه متثاقل که قطره قطره بیاید یا بچکد و این علامت بعد از ذبح باید باشد نه قبل از ذبح چون بعضی شرط دانسته اند که حیات مذبوح بعد از ذبح فی الجمله هر چند بسیار کم باشد باقی باشد که معلوم شود بحرکت بعد از ذبح پس اگر بدانیم که مقارن بود خروج روح با ذبح کیف ذبح ثمر ندارد و این حق است و مورد این علامت در مشکوک الحیوة و الممات میباشد پس در معلوم الممات خروج دم معتدل یا حرکت ثمر ندارد و همچنین در معلوم الحیوة وجود هیچیك از این دو علامت شرط نیست و مورد نصوص نیز ظاهر است اذ فی خبر ابان اذا شککت فی حیوة شاة و رایتها تطرف عیناه او تحرك اذنیها او تمصع بذنبها فاذبحها فانها لك حلال والمصع الحركة و تفرد س موالات بمعنی تتابع در اعضائی ذبیحه شرط است یا نه ج همه



آنچیزی که معتبر است صدق ذبح وتذکیه است وتتابع را دلیل نداریم بر عدم اشتراطش وفصل کم قطعاً مضر نیست **س** هرگاه سر ذبیحه مقارن ذبح بجهت تیزی کارد یا قوت دست ذابح جدا شود مضر خواهد بود یا نه **ج** عیب ندارد و حلال است اگر بالقصد وعمداً نباشد بلکه اگر عمداً سر ذبیحه را جدا کند به تیزی کارد فعل حرام کرده ولکن ذبیحه حرام نمیشود **س** چه میفرمایند در ذبح حیوان خواه گردنش کوتاه باشد خواه دراز اعتبار از جانب متصل بسر است یا از جانب متصل ببدن **ج** در زیر چانه ذبح کنند **س** مرغ ودیگر طیور را چه گونه ذبح باید کرد مشهور است که وقت ذبح زبانش بگیرند که پس نکشد والا حرام میشود بواسطه اینکه بجائی حلقوم زبانش بریده میشود **ج** وجوب آن برما معلوم نشد واگر زبانش را بگیرند بهتر است والله العالم **س** از زیر راک بریدن کافی است یا نه **ج** کافی است **س** اگر شتر را مثلاً گوسفند را بخلاف قبله یا انحراف از قبله نحر یا ذبح نمایند حلال است یا حرام **ج** اگر عمداً بخلاف قبله یا بانحراف از قبله ذبح یا نحر نماید حرام است واگر از روی نسیان یا جهل بحکم یا جهل بموضوع یا اضطرار یا تقیه ذبح یا نحر نماید حلال میباشد **س** از قفا بریدن جائز است یا نه **ج** این هم جائز است هرچند سید استاد احتیاط نموده والله العالم **س** در ذبح حیوان لازم است که حیوان وذبح کننده تا از ذبح فارغ نشود استقبال قبله داشته باشد واستقبال بتمام بدن از برای هردو شرط است یا نه **ج** اقوی وجوب دوام استقبال است تا از ذبح فارغ بشود چنانچه اقوی اکتفا باستقبال ذبیحه است بدون ذابح بلکه در عرف بگویند استقبال ذبیحه شد چه بمذبح تنها باشد یا مقادیم بدن مذبوح واحوط استقبال ذبیحه ومنحور وذابح وناحر بمقادیم بدن است واقوی عدم اشتراط استقبال ذابح وناحر میباشد بلکه اگر ذبح را آویزان کند بدست چپ وراست بسمت قبله وذبح کند صادق است که بقبله ذبح

ف۱ صادق آمدن ۱۲
ف۲ پی هم بریدن ۱۲
ف۳ وفاصله جدا ۱۲
ف۴ قطعاً یقیناً ۱۲
ف۵ ومضر ضرر رساننده ۱۲
ف۵ مقارنت نزدیک شدن ۱۲
ف۶ ذابح ذبح کننده ۱۲
ف۷ مضر ضرر رساننده ۱۲
ف۸ بالقصد یعنی بالاراده ۱۲
وعمداً یعنی بالقصد ۱۲
ف۹ متصل یعنی پیوسته ۱۲
ف۱۰ زیر چانه استخوان زیر دهن ۱۲
ف۱۱ طیور یعنی پرندگان ۱۲
ف۱۲ پس یعنی عقب ۱۲
ف۱۳ وجوب واجب بودن ۱۲
ف۱۴ انحراف برگشتن ۱۲
ف۱۵ نحر برای شتر است ۱۲
ف۱۶ ذبح برای گوسفند ۱۲
ف۱۷ عمداً یعنی بالقصد ۱۲
ف۱۸ نسیان فراموشی ۱۲
ف۱۹ جهل ناواقفی ۱۲
ف۲۰ موضوع یعنی اصل ۱۲
ف۲۱ اضطرار یعنی ناچاری ۱۲
ف۲۲ قفا عقب ۱۲
ف۲۳ استقبال یعنی رو بقبله ۱۲
ف۲۴ دوام همیشگی ۱۲
ف۲۵ اکتفا کافی بودن ۱۲
ف۲۶ عرف یعنی عرف مردم ۱۲
ف۲۷ مذبح یعنی حلق ۱۲
ف۲۸ مقادیم یعنی پیش ۱۲
ف۲۹ مذبوح ذبح کرده شده ۱۲
ف۳۰ منحور نحر کرده شده ۱۲
ف۳۱ ناحر نحر کننده شتر ۱۲
ف۳۲ اشتراط شرط بودن ۱۲
ف۳۳ ذبح یعنی ذبیحه ۱۲

شده ذبیحه واز استحباب استقبال ذابح وناحر مضائقه نیست س آیا واجب است در استقبال ذبیحه که سر ذبیحه بجانب مشرق وپای ذبیحه بجانب مغرب یا عکس نیز جائز است چنانچه جائز است بدست راست یا چپ کشتن ج تصریحی از قدما درین شروط ندیدم ومقتضای اطلاق جواز هر دو است بلی چون متعارف ذبح بیمین میباشد لهذا سر ذبیحه را سمت مشرق میکنند ودرین تعارف خصوصیت واشتراطی معلوم نیست هر چند محتمل است که استقبال میت در وقتی که امام نماز میخواند باید بجانب راست امام باشد نه ماموم وهمچنین در دفن که سرش باید بسمت مغرب باشد قال فی الجواهر والظاهر انه یکفی الاستقبال بای وجه کان سواء اضجعها علی الیمین او علی الیسار کما هو الشائع او لم یضجعها واستقبل بمقادیمها الیها کالطیر لاطلاق الاستقبال الشامل لجمیع الصور وکون الاستقبال الملحوظ بالاضجاع علی الیمین لا یستلزم کونه فی جمیع الموارد کذلک مع ان الذبح علی هذا الوجه فی غایة العسر غالبا الا للایسر الذی یعمل بالید الیسری وهو نادر بین الناس بل یمکن ان یقال ان الاطلاق ینصرف الی الفرد الشائع الغالب وهو الاضجاع علی الیسار فیشکل الحکم بان الاحتیاط یقتضی الاضجاع علی الیمین فتامل انتهی والله العالم س دو شخص مختلف در قبله بسبب اجتهاد هرگاه ذبح نمایند هر کدام حیوانی را بسمت قبله خود دیگری که مخالف است با او در اجتهاد در جهت قبله میتوانند که آن ذبیحه را تناول نماید یا نه ج بلی هر کدام میتوانند ذبیحه دیگری را تناول نمایند زیرا که ذبح حلقوم شد در قبله ماموربه وقول بعدم تناول ضعیف است والله العالم س کسی در صحرا است ویک گوسفند با خود دارد وگرسنگی زور آورده چیز خوراکی بهم نمیرسد میخواهد که گوسفند بکشد وبخورد ولکن قبله مشتبه است وعلم ومظنه بقبله هم بهم رسانیدن ممکن نیست آیا چه طور ذبح کند گوسفند را بینوا ونوجروا ج درینوقت توجه

بقیه ساقط است والله العالم س ذبح بغیر آهن در حال اختیار جائز
است یا خیر واز ناخن و دندان ذبح کردن چه حکم دارد ج در حال ضرورت
واضطرار جائز است والا فلا س آیا از داس و نحو آن ذبح جائز است
اختیاراً یا اضطراراً ج اضطراراً بی اشکال است و اختیاراً هم جائز است
و چون باعث زجر مذبوح میشود حکم بکراهت ضرر ندارد و چون مستحب است
که آلت ذبح تیز باشد هر چند ترک مستحب مکروه نیست س آیا در ذابح
ذکوریت و بلوغ شرط است یا اینکه غیر ذکور و غیر بالغ ممیز یا داشتن شرائط
ذبح ذبح بکند حلال است و مباح ج ذکوریت و بلوغ شرط نیست زن و طفل
ممیز غیر بالغ اگر با شرائط ذبح کند حلال است س اتحاد ذابح شرط است
یا نه ج تشریک در ذبح ضرر ندارد و اما اگر هر یك رگی را ببرند صریح دلیل
این است که ضرر دارد و اقوی اینست که شرط نیست مثل تشریك در صید
س اگر جنب و حائض بسم الله بگوید در حال ذبح یا نحر یا صید مثلاً
ولکن بقصد سوره عزائم کافی میباشد یا نه ج فی القواعد قد اشکل فیه
وفی الجواهر ولعله من الدخول فی العموم ومن النهی المنافی للوجوب ولکن
لا یخفی علیك ان الاقوی الاول ولا منافاة بین الوجوب الشرطی العاملی و
الحرمة وفی الدلائل ایضاً رجح ما رجح فی الجواهر وفیه اولاً ان الذبح قد یکون
واجباً کما فی الهدی ونحوه فیجتمع الوجوب فی النهی والنهی مقدم وثانیاً انه
صرح فی الجواهر قبل ذلك باشتراط الظاهر اعتبار ذکر التسمیة بعنوان
کونها علی الذبیحة فلا یجزی التسمیة الاتفاقیة التی لم یکن بالعنوان المزبور
ولا اقل من الشك فی حصول التسمیة المعتبرة بدون ذلك والاصل عدم
التذکیة وکذلك الظاهر اعتبار المقارنة العرفیة فیها علی وجه یصدق
التسمیة علیها فلا یجزی ذکرها عند مقدمات الذبح کربط المذبوح ونحوه
وقال الصادق علیه السلام فی صحیح الحلبی من لم یسم اذا ذبح فلا تأکله انتهی

وانت خبير بان اللازم حينئذٍ ان يكون التسمية بقصد الذبح حتى يعلم تحقق
عنوان ذكر اسم الله عليه فعلى هذا فالبسملة المزبورة بقصد القرانية
وبعنوان كونها على الذبيحة بمنزلة استعمال اللفظ فى معنيين فتامل
جيدًا وقال فى حاشية الموجز فى احكام الحائض فائدة لو ذبح الجنب بالبسملة
ماقصده العزيمة فهل تحل الذبيحة ام لا وهل يكون فرق بين الذبيحة
الواجبة كالكفارة والنذر ام لا الظاهر ان الذبيحة تحل لانهم شرطوا
فى حل الذبيحة ان يذكر عليها اسم الله ولم يشترطوا ان يكون الذابح طاهرًا
من الحيض والنفاس والجنابة وانما شرطوا كونه مسلمًا لا غير مع احتمال
عدم الحل للنهى عن ذكر الله على هذا الوجه ولا فرق بين كون الذبيحة فى واجب
اوغيره والمختار الفرق وهو انها ان كانت واجبة حرمت والا حرم فعله انتهى
والتعليل الاول واضح الفساد لان هذا الشرط راجع الى التسمية لا الى
حال الذابح فرجع الكلام الى انه هل يشترط ان يكون التسمية على وجه الحل
اولا كان يكون عبدًا او اجيرًا خاصًا جميع منافعه حتى اللسان وقد صرح
السيد الاستاد فى الدلائل بان مس كتابة القرآن وقع على وجه
الحرمة فان كان وجوب المس توصليًا كان يكون من الاستنقاذ من يد
الكافر او الغاصب او لاصلاح الغلط او للتطهير او الرفع من القذر
ونحو ذلك فلا يجب وان كان على وجه النذر ونحوه فيجب الاعادة
ومن المعلوم ان النهى وان كان لا يوجب ابطال ما له اثر ولا يفهم
منه ولكن لابد من استفادة العموم من ذلك المنهى عنه بانه
فى حال النهى ايضًا له اثر كالذبح بالة الغصب وفى المسجد ومكان
الغير والغسل بالماء المغصوب فالعمدة اثبات هذا والظاهر
عند الاحقر عموم تاثير التسمية بالله سبحانه وان صدر على
وجه الحرمة لان الحرمة معلقه بذكر غير اسم الله ولا يصدق



فی المفروض او مع التشريك لغير الله كان يقول بسم الله ومحمد بالجر ولا
يصدق بالفرض مع ظهور عموم التعليل في قوله عليه السلام عن صاد بكلب اليهود المعلم قال لا بأس لانه مكلب ذكر اسم الله عليه
فظهور العموم من قوله لا تاكل ذبيحة الناصب واليهود حتى تسمعه يذكر
الله اما سمعت قول الله تعالى ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه مضافا
الى ما في السرائر عن ابي جعفر من سمعته يسمى فكل ذبيحته مضافا الى ان الحرمة
معلقة في الاية مما لم يذكر اسم الله عليه وهو في المنهى عنه غير صادق
ومقصود الخصم من الحكم ليس الا لاجل عدم العلم باحراز شرط التسمية عند
كونها محرمة وبعد ما جعلنا مدار الحرمة على عدم ذكر التسمية يكون الحكم
بالحرمة في الفرض مقدميا ومع احراز الواقع لسقط المقدمة فتامل
جيدا وعن العيون والعلل في باب علل تحريم المحرمات عن محمد بن سنان ان
ابا الحسن الرضا عليه السلام كتب اليه حرم ما اهل به لغير الله الذي
اوجب على خلقه من الاقرار به وذكر اسمه على الذبايح لئلا يبين
ما تقرب به اليه وبين ما جعل عبادة الشيطان لان في تسمية الله
عز وجل الاقرار بربوبيته وتوحيده وما في الاهلال لغير الله من الشرك
به والتقرب به الى غيره ليكون ذكر الله وتسميته فرقا بين ما احل
وما حرم انتهى وفي توضيح البحار كان قوله حرم ما اهل به الى قوله
المحللة تعليل لوجوب ذكر الله سبحانه على الذبائح والمعنى انه لما
كان اعظم اصول الدين الاقرار به سبحانه وكان تكرير ذلك
سببا لرسوخ الاعتقاد واعلان الامر الذي به تحقق اسلام العباد
وكان الذبح مما يحتاج اليه الناس ويتكرر وقوعه فلذا اوجب
على العباد الاقرار بذلك عنده وبقية الكلام تعليل لتحريم ذكر
اسم غيره عند الذبائح لانه يتضمن خلاف هذا المقصود وعداوة

ف۱ تشريك يعني شريك کرنا ۱۲
ف۲ ذکر اسم خدا ديگري ۱۲
ف۳ صاد يعني شکار کرنا ۱۲
ف۴ معلم تعليم يافته ۱۲
ف۵ مکلب يعني جنبانيدن ۱۲
ف۶ ناصب يعني عداوت اهلبيت
ف۷ مضافا يعني منسوب
ف۸ ظاهر کننده ۱۲
ف۹ سبب ۱۲
ف۱۰ احراز ۱۲
ف۱۱ اهل يعني نام خدا
ف۱۲ اهلال نام خدا ۱۲
ف۱۳ وقت ذبح ۱۲
ف۱۴ تکرير يعني باربار کردن ۱۲
ف۱۵ اعلان يعني ظاهر کردن ۱۲

الشرك والاقرار بحرمة الذبيحة عند ذلك لينزجر وافقوله
ليكون ذكر الله كالنتيجة لما تقدم والله يعلم انتهى وازين
تعليل نيز استفاده میشود مختار ما والله العالم **س**
اگر ذابح بر ذبيحه ذكر اسم خدا و محمد يا ائمه صلوات الله عليهم
بكند حلال است يا نه **ج** بسم الله وله الحمد صرح بعض فى الفقه
بحرمته و فى الدروس فصل بين ما قال لو قال بسم الله و محمد
بالجر والرفع تحرم الاول واحل الثانى وهو محل تامل لان الاعراب
المذكور وان كان بحسب القواعد ابطل التشريك الذى هو مانع
وابطل انفراد اسم الله تعالى على الذبيحة التى هو شرط لكن يمكن
ان يقال انه فى العرب يصدق عدم الانفراد فتامل **س**
خصوص اسم الله شرط است يا سائر اسماء كافى است **ج**
احوط عدم تعدى است واقوى كفايت همه اسماء الله ميباشد
واضافت بيانيه محتمل است ولكن خلاف ظاهر است بنابراين
عربيت نيز احوط است واقوى عدم اشتراط عربيت ميباشد
والله العالم **س** مجرد اسم خدا كافى است يا آنكه بايد منضم
شود با اسم يا بصفات يا به تنزيه يا تكبير يا تحميد و عنوان **ج**
از شيخ استاد و فاضل مقداد در شرح آيات الاحكام وجوب
انضمام ظاهر ميشود چنانچه تصريح باشتراط اتحاد ذابح
و مسمى را نيز ذكر كرده است و آن احوط است **س** در
ذكر اسم خدا بر ذبيحه قصد قربت شرط است يا نه و قصد
ريا مانع است يا نه **ج** تصريح نديدم ولكن ظاهر عدم
اشتراط و عدم مانعيت ريا ميباشد و از حديث علل الشرائع
كه مذكور شد توهم اشتراط تقرب ميشود ولكن ان دراصل

ذبح میباشد نه در ذکر اسم خدا و حدیث بعد مذکور میشود انشاء الله تعالی **س** بسم الله را فراموش نمود بعد از انفصال و بریدن رگها باید اعاده نماید یانه **ج** لازم نیست و لکن ضرر ندارد **س** تسمیه اخرس باشاره کافی است یانه **ج** صریح مستند عدم اکتفا است و صریح خبر و عموم البدایة والا ستقراء فی اقوال الاخرس کفایت آنست چنانچه حدیث است که سوال شد از ذبح اخرس جواب فرمودند که اگر بفهمد تسمیه را ضرر ندارد والله العالم **س** مکروهات ذبح را بیان فرمایند **ج** اول آنست که چاقو را مثلا بزیر رگها ببرد و از زیر ببرد ببالا و در بحار از شیخ در خلاف نقل حرمت این فعل را نموده است و فرموده ضعیف است دوم ذبح حیوان در حالتیکه حیوان دیگر نگاه کند و از شیخ نیز نقل حرمت و تضعیف آن نموده سوم در شب گشتن چهارم در روز جمعه قبل از زوال بلکه بعد از زوال هم بلی کراهت در هر دو رفع میشود بضرورت و خوف مردار شدن والله العالم

باب الاطعمه والاشربه

س چه میفرمایند در اینکه اشیاء خشک و تر از قسم خوردنی سوای گوشت و دنبه را که در بلاد هند کفار حربی و ذمی میفروشند مثل روغن و شیر و ماست و پنیر و حلویات و لوزات و نقل و حبوب و غیره اگر قرینه دال باشد بر نجاست بدین معنی که کفار بحسب رسم و عادت خود اشیاء مذکوره را از دست خود تیار میکنند و ظروف را هم خود میشویند و شیر را هم میدوشند و ما این را از چشم خود می بینیم در اینصورت اشیاء مذکوره را که تر باشد خود از ظروف کفار بگیریم یا از قاشق و غیره خود کافر از ظرف خود در آورده بدهد که دستش باشیاء مذکوره نرسد

واشیاء خشك را خود از دست کافر بگیریم درحالیکه دست آن کافر خشك باشد آیا جائز است واشیاء مذکوره پاك است یا نجس وخوردن واستعمال آن درحال صلوٰة وغیره چه حکم دارد وایضاً اشیاء مظنون النجاست را بغیر از طاهر کردن خوردن وباستعمال آوردن درحال صلوٰة وغیر صلوٰة جائز است واشیاء مذکوره حلال است وپاك یا نه بیّنوا توجروا ج قرینه وسائر اشیاء مقارن عمل کفار اگر موجب قطع بملاقات کافر درحال رطوبت موثره باشد یقیناً نجس است واگو باعث ظهور و مظنه شود محکوم بطهارت میباشد وظن بنجاست حتّی از قول عدل واحد نیز محل اشکال است واقوی عدم اعتبار ظن بنجاست میباشد و جواب سؤال دوم نیز ازین سؤال ظاهر شد والله العالم س گرفتن روغن وشیر وماست وغیره آن از کافر جائز است یا نه ج مادامیکه علم بمباشرت درحال رطوبت ناقله حاصل نشود جائز است والّا فلا س دراکثر شهرهای هندوستان بجز لحم اکثر اشیاء خوردنی را کفار میفروشند مثل شیر گاو وسر شیر وماست وروغن خوردنی وروغن چراغ ودیگر اقسام شیرینی ها وغیرهم واکثر زنان ومردان کفار بخانه مسلمانان میآورند ومیفروشند درظرف گلی خود وجمیع علماء ظروف کفار را طاهر میدانند اگر بپیش روی مسلمانان اصل روغن وغیره را مس نکنند ومسلم از دست خود از ظرف کفار وزن کرده بگیرد جائز است خوردن آن یا نه بیّنوا توجروا ج بسم الله ولله الحمد بلی جائز است مادامیکه مس برطوبت موثره نکنند وچیزیکه محکوم بنجاست میشود اگر از دست کافر بگیرد مثل جلود ولحوم است که محتاج بتذکیه وسر بریدن باشد که تا علم بتذکیه نباشد محکوم بنجاست خواهد بود واما مثل شیر وماست وروغن وشیرینی ها وحبوب وغیره ضرر ندارد بشرط عدم علم بنجاست والله العالم س جائیکه ماکولات ومشروبات

کفار میفروشند و مسلم نمیفروشند و محض بمجبوری مؤمن میخورد پس خوردن
و آشامیدن آن چه دستوریست آیا جائز است یا نه بینوا توجروا ج بسم الله و له
الحمد ماکول و مشروب اگر علم بملاقات کافر و نجس شدن آن نباشد ضرر ندارد
مگر آنکه محتاج بذبح و تذکیه باشد چون گوشت و پنیر و اگر مثل روغن و حبوبات طعام
دیگر آن باشد ضرر ندارد و اگر از روی اضطرار و مجبوریت خورده ظاهر دهن
را آب بکشد کفایت میکند والله العالم س نانهای انگریزی خشک از قسم کماچ
وغیره که بر اکثر آنها مهر انگریزی هم ثبت میباشد و همچنین شربت و مربا و شیرینی
از حبوب و نقل وغیره و دواهای خشک از قبیل جوهریات و دواهای تر از قبیل
عرقیات که در قوطی و شیشه سر بمهر انگریزی از ولایت انگریز در ملک
هندوستان برای فروش میآورند آیا این اشیا در قوطی و شیشه سر بمهر از
کافر و مسلم خریدن و خوردن و استعمال آوردن جائز است یا نه و اشیای مذکوره
پاک و طاهر است یا نجس ج همه اینها پاک است و حلال مگر اینکه علم بنجاست
حاصل شود س طعام پخته یهود و نصاری خواه جزیه دهند یا نه دهند هرگاه
تر باشد و ایشان با رطوبت آن را مس کرده باشند پاک است یا نجس ج نجس است
یقینا خواه جزیه دهند یا نه دهند والله العالم س جمعی طعام میخورند با شرکت
آنها فضله موشی در آنها دیده لازم است که دیگران را اعلام نماید یا نه
ج خیر اعلام لازم نیست الا خود نباید بخورد و در صورت معاشرت با آنها
باید خود را حفظ نماید و هرگاه اعلام نماید و بعض از عذر نشنوند هر چه را که نجس
است ضرر ندارد س هرگاه جماعتی طعام خوردند در حالیکه نجس بود و میزبان
مطلع بود و ممکن نیست تطهیر اوضاع و اسباب ایشان اعلام لازم است در چنین
صورت یا نه ج از سابق معلوم شد عدم لزوم اعلام و لکن هرگاه مطلع شوند
تطهیر نمایند هر جائیکه یقین بسرایت نجاست دارند با امکان آن و همچنین است
نسبت باوضاع خودش س هرگاه طفل دستش نجس باشد و کیش علم بآن

۱ کفار کافران ۱۲
۲ مسلم مسلمان ۱۲
۳ مؤمن یعنی شیعه ۱۲
۴ ملاقات یعنی مس ۱۲
۵ تذکیه ذبح و نحر ۱۲
۶ پنیر جبن ۱۲
۷ حبوبات یعنی نخود و لوبیا و ماش و غیره از قسم غله ۱۲
۸ اضطرار ضد اختیار ۱۲
۹ آب کشیدن یعنی با آب پاک کردن ۱۲
۱۰ ثبت یعنی نقش ۱۲
۱۱ جوهریات یعنی جوهرها ۱۲
۱۲ عرقیات یعنی عرقها ۱۲
۱۳ قوطی ظرف ۱۲
۱۵ ولایت ملک ۱۲
۱۶ اشیا یعنی چیزها ۱۲
۱۷ مسلم مسلمان ۱۲
۱۸ علم یقین ۱۲
۱۹ رطوبت تری ۱۲
۲۰ مس یعنی سودن ۱۲

نجاست دارد و با آن طفل ولبش در پیت ظرف غذا میخورد با رطوبت مسرید
چه حکم دارد ج باحتمال تطهیر محکوم بطهارت است در حق غیبوس چه
میفرمایند علمای امامیه کثرهم الله امثالهم درین مسئله که در سوق و بازار
مسلمین شخصی مجهول الحال است در اسلام و کفر و گوشت میفروشد بدون
تفحص از حال او خریدن و خوردن آن گوشت جائز است یا نه ج بسم الله و
له الحمد سوق مسلم مثبت تحلیت و طهارت است هرچند و بایع مجهول
الحال باشد در اسلام و کفر بلی اگر و بایع کفرش معلوم باشد خریدن گوشت
بخوان از و وخوردن آن جائز نیست مگر آنکه علم داشته باشد که از ماکول اللحم
مذکی است یا آنکه عدلین شهادت بر آن دهند و مظنه بآن بلکه شهادت عدل
نیز کفایت میکند و همچنین است حکم گوشت بخوان که پیش او شود ویدش بر آن
نباشد و اثر تصرفی نیز در آن نباشد مثل آنکه جلد کتاب و گوشت سفره در صحرا
پیدا شود که بعد از فقدان علم وجدانی و شرعی ظن با اینکه از ماکول اللحم مذکی
است کفایت میکند س گوشت حیوانی که حلیت آن بسبب جهل معلوم نباشد
میته و نجس است یا پاک و حلال ج میته و نجس میباشد در ظاهر شرع تا معلوم
شود بتقلید یا باجتهاد که حلال بوده س بعضی از طیور که حال او مشتبه است
که از حلال گوشت است یا حرام گوشت فضله او پاک است یا نجس و گوشت
او حلال است یا حرام ج اگر اشتباه در حکم است باین معنی که نمیداند گوشتش
را جائز است خوردن یا نه در این وقت رجوع بیکی از چهار چیز کنند که علامت
حلال بودن طیور است که خار پس پا داشته باشد مثل خروس و مرغ و سنگدان
یا چینه دان داشته باشد یا آنکه در وقت گرفتن تکان پرش بیشتر از تکان
باشد که تعبیر ازین میکنند که دف او اکثر از صف او باشد پس با وجود یکی ازین
چهار چیز حلال گوشت میباشد و فضله اش پاک است والا حرام گوشت و
فضله اش نجس است و اگر در موضوع است باین معنی که میداند ماکول اللحم

کی امراست غیر ماکول اللحم کی امراست ولکن نمیدانند که فضلۀ کدام است پاک است
ولکن گوشت او را نخورند تا آنکه موضوع را معین کنند س حیوان حلال گوشت
هرگاه موطوئه انسان شود یا آنکه متغذی بنجاست انسان شود که غالب غذای او
انسان باشد بول و غائط آن حیوان که نجس است آیا گوشت آن نیز حرام میشود
یا نه ج بلی بول و غائط آن که نجس است گوشت آن نیز حرام است مگر اینکه
استبراء شود در حلال س اگر در ذبیحه ماکول اللحم خون در عضوی باشد که
خوردن آن عضو حرام است مثل سپرز یا حلال است مثل جگر آیا آن خون پاک و خوردن
آن حلال است یا نه ج خون باقی مانده در ذبیحه پاک است بشرطیکه خون متعارف
از حیوان مذبوح برود و بشرطی که خون در حالت متعارفه از ذبیحه برود نه آنکه سرش
سرازیر یا بدنش سرازیر باشد و خون باقی مانده هرچند پاک است ولکن اولی اجتناب
از آن میباشد هرچند حرمتش معلوم نشد بلکه حلال بودن آن قوی است س
اگر مؤمنی بدست پیش خدمت خود که کافر باشد طعام بجهت بفرستد که در آن گوشت
باشد آیا آن طعام را از آن کافر گرفته خوردن جائز است یا نه ج بسم الله وله
الحمد میتوان خورد الا آنکه علم داشته باشد که این طعام را مسلم پخته است در این
وقت از کافر گرفتن ضرر ندارد و خوردنش نیز ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد
اگر کافر مجرد آلت و واسطه ایصال باشد و ذو الید آن فی الحقیقه مؤمن باشد یا
آنکه بجائی که ید کافر مسبوق بید مسلم میباشد که مفروض در این سوال است و میان
سوال بعد س اگر طعامیکه در آن گوشت نباشد چون چلاو و نخود آب یا
خود گوشت را مسلمی بدست کافر بدهد و برای مسلم دیگر بفرستد و علم بملاقات
کافر با آن حاصل نشود خوردن آن بدون تفحص و تجسس از ملاقات جائز است
و مظنه بعدم ملاقات از جهت قرائن خارجیه کافی است یا نه ج طعام بی گوشت
از کافر بعلم بملاقات گرفتن ضرر ندارد و اما گوشت حیوان چون محتاج
بتذکیه است از دست کافر خوردن جائز نیست الا اینکه علم حاصل شود که مسبوق



بمسلم بوده و چون مفروض مسئله این است که آورنده کافر است و دهنده طعام و گوشت مسلم بوده ضرری ندارد س خورانیدن غذای نجس باطفال و کفار و مسلمانیکه قائل بنجاست آن نباشند جائز است ج خورانیدن نجس العین جائز نیست قطعا و اما متنجس مثل غذای متنجس پس اقوی عدم جواز است س از دو ظرف مائع که یکی از آن مثلا شیره و یکی سرکه هر گاه قاشق یکی را بود اشته بدیگری مخلوط نموده و بعد از مزج و خلط آنها فضله موش دران دیده و نمیدانند که از کدام یک از آن دو ظرف است چه نماید ج اگر احتمال بدهد که دران آله بود داشتن چون قاشق و نحو آن فضله بود یا احتمال بدهد که تازه در این ظرف مخلوط افتاده از آن آله بخصوص و آن ممزوج اجتناب نماید و آن دو ظرف پاک است و اگر یقین کند که در آله نبوده بلکه در یکی از آن دو ظرف بوده از هر دو اجتناب نماید س شخص در برنج و گندم و سائر حبوبات فضله موش دیده برداشته است و احتمال بودن فضله دران میدهد بلکه مظنه بودن فضله دران دارد و لکن علم بآن ندارد آیا با این حالت جائز است از برای او که تفحص تام ننموده آن گندم را آرد نماید و آن برنج طبخ نماید و بخورد یا نه ج بلی جائز است و لکن احوط در این صورت تفحص تام است س اگر یک چیز نجس یا حرام مثلا در هزار چیز طاهر و حلال مشتبه شود شبهه محصوره است که حرام است خوردن همه آنها یا شبهه غیر محصوره است که جائز است خوردن و استعمال آنها و عدد محصوره چه قدر است ج بعضی گفته اند که اعتبار بعرف است در محصوره بودن و غیر محصوره بودن و انصاف این است که ضابطه کلیه معتبره داشته باشد ندارد اصح باحتیاط اولی است مگر آنکه ضرورت باشد س قول ذوی الید در طهارت و نجاست و حلیت خوردنیها معتبر است یا نه ج بلی معتبر است هر چند زن باشد و هر چند سارق باشد و در لحوم و نحو آن معتبر است اگر مسلم باشد س اگر آب چلاو یا چلاو را یکجا جمع کنند چون چند روزی بگذرد ترش و بدبو میشود. باز او را دوباره می پزند و میخورند

آیا از چیزهای خبیثه است که خوردنش حرام است یا نه ج بسم الله وله الحمد
انکه مجرد ترش وبدبو شدن خبیث شدن محل کلام است وبر فرض خبیث شدن
بعد از انکه او را طوری طبخ نمایند یا انکه بریان کنند که از خباثت بیرون مرود
ندارد ونظیر استحاله است که محلل ومحرم هردو می باشد والله العالم س لقمه
از طعام یا خورده نان که از دهن بیفتد یا ریزهای غذا که در بیخ دندان می ماند
بخلال در می اورند خوردن وفرو بردن ان جائز است یا نه ج همه انها جائز است
واز خبائث نیست بلی گاهی از اوقات میشود که لقمه از خبائث میشود مثل اینکه
دهن متعفن بوده ولقمه نیز متعفن شده یا انکه انچه در بین دندان مانده متعفن شده
این وقت از خبایث وحرام است ومجرد الوده شدن باب دهن وبیرون امدن
منشرج در خبائث نمیشود خصوص اگر دهن عالم یا معشوقه باشد س اگر شخصی
از فرقه اثنا عشریه یوم عاشورای محرم قبل از صبح یا قبل از نماز عصر چیزی از
قسم طعام ویا از قسم تفکهات بخورد یا بخوابد ظاهرا قباحتی دارد ومعاصی
میشود یا نه ج قباحت ومعصیت ندارد بلکه اگر بقصد قوت یا فتن بر عزاداری
وگریه کردن باشد ثواب دارد وهمچنین خوابیدن در عزا که چون شب عاشورا
احیاء ان شب مستحب است اگر در عزا بخوابد فی الجمله ضرری ندارد س اب بینی یا
اب دهن یا اب چشم یا عرق از بدن از خود شخص خواه از غیر اگر در اب وطعام افتد
ومخلوط شود خوردن وخورانیدن ان بانسان وحیوان حرام است یا حلال ج
حلال است ومندرج در خبث نیست خصوص از مقدس خصوص از علمای
بلی بعضی از اقسام اب بینی ونخوان میشود که در بعضی از احوال وبعضی از افراد
انسان مندرج در خبث میشود س شخص وارد خانه میشود غذا ابرای او
می اورند بر فرض اشکال در مسئله ریختن اجسام طاهره در عصیر عنبی بعد
از غلیان وقبل از ذهاب ثلثین که در میان غذا او مربای به وسیب وکیل وغیره
ان میباشد ایا پاک وحلال است وخوردن ان جائز است یا نه ج حمل بر صحت

ف۱ خبیثه یعنی بد ۱۲ ف۲ طبخ یعنی پختن ۱۲ ف۳ خباثت بد بودن ۱۲ ف۴ استحاله یعنی بحال دیگر بدل شدن ۱۲ ف۵ محلل حلال کننده ۱۲ ف۶ خورده ریزه ۱۲ ف۷ اوقات وقتها ۱۲ ف۸ متعفن بدبو ۱۲ ف۹ بین میان ۱۲ ف۱۰ مندرج داخل ۱۲ ف۱۱ عالم یعنی مجتهد ۱۲ ف۱۲ فرقه گروه ۱۲ ف۱۳ یوم روز ۱۲ ف۱۴ تفکهات یعنی میوه‌ها ۱۲ ف۱۵ معاصی گناهها ۱۲ ف۱۶ معصیت گناه ۱۲ ف۱۷ قوت طاقت ۱۲ ف۱۸ احیاء بیدار ۱۲ ف۱۹ مستحب یعنی سنت ۱۲ ف۲۰ فی الجمله یعنی ۱۲ ف۲۱ مخلوط آمیخته ۱۲ ف۲۲ مندرج ۱۲ ف۲۳ خبث ۱۲ ف۲۴ مقدس ۱۲ ف۲۵ علما یعنی مجتهدان ۱۲ ف۲۶ اقسام ۱۲ ف۲۷ احوال ۱۲ ف۲۸ افراد ۱۲ ف۲۹ وارد ۱۲ ف۳۰ غذا ۱۲ ف۳۱ اشکال ۱۲ ف۳۲ اجسام ۱۲ ف۳۳ عصیر ۱۲ ف۳۴ غلیان ۱۲

ف۳۵ ذهاب یعنی کم شدن دو ثلثین دو حصه سوم ۱۲ ف۳۶ به یعنی که میوه است ۱۲ ف۳۷ حمل یعنی محمول مراد گمان ۱۲

باب در ... مسکر چیز یکه سکر یعنی نشه کننده مزیل عقل باشد ۱۲

وعلمیت وطهارت نماید و نوشجان فرماید و سوال نکند هر چند بداند که تقلید نمیکند یا در تقلید مخالف میباشد والله العالم **س** خرما و کشمش را اگر در طعام بپزند کرطبخ شود پاک وحلال است یا نه **ج** بلی پاک وحلال است **س** خرماکه در شیر وشکر جوش بدهند خوردنش جائز است یا نه **ج** بسم الله وله الحمد ضرر ندارد **س** خرمای خستاوی ورطب وغیره بهر قسمیکه باشد در جوشانیدن مثل مویز وانگور است که قبل از ذهاب ثلثین خوردن واستعمال ان نباید یا خیر **ج** بسم الله وله الحمد مویز وخرمای خستاوی ورطب هر قسمیکه باشد جوشانیدن ان ضرر ندارد وحرمت منحصر است در عصیر عنب نه مویز نه خرما بلی ذهاب ثلثین در جمیع این ثلثه بعد از جوش خوردن بهتر است **س** ایا اب مویز وکشمش وخود مویز وکشمش وخرما در میان طبخ طعام چه حکم دارد **ج** پاک وحلال است همچنین خرما ولکن احتیاط اولی است والله العالم **س** اطبا در نسخه مینویسند که مویز وفلان فلان اجزا را در اب یا عرق جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند ایا این چنین نوشتن اطبا را جائز است یا نه واکثر عوام جاهل مسئله که موافق نوشته طبیب مویز را جوش میدهند یا دواهای دیگر ذهاب ثلثین نمیشود که میخورند ایا معصیت این بر طبیب است یا بر مریض و در همچو دواها که بواسطه جوشانیدن نجس وحرام شود بمقتضای لا شفاء فی الحرام شفاء متصور است یا نه **ج** مویز پیش احقر ذهاب ثلثین در وی شرط نیست بلی انگور ذهاب ثلثین در وی شرط است لکن اگر بخوبی عمل نیاید یا دویده شود که نگویند عصیر عنبی است حتی انکه اگر عنب را بروغن بجوشانند صدق عصیر عنبی محل اشکال است وکیف ماکان اگر طبیب دوا را منحصر بحرام دانست تجویزش جائز است وگناه ندارد وهمچنین کسیکه میخورد ولا شفاء فی الحرام مادام حراما لا مطلقا وما من شیء حرمه الله الا وقد احله عند الضرورت وارد است بر این خبر واگر منحصر نباشد مجوز وشارب هر دو گناهگار میباشند والله العالم **س** چه میفرمایند درین مسئله که طبیب هر چیز حرام ونجس یا مسکر را که بجهت مریض حکم کند ایا خوردن ان بر مریض

تعب ۱۷ یعنی خواه مخواه ۱۲ و ۲۱ عجب سنو ۱۲ و ۲۲ وصف یعنی صفت ۱۲ و ۲۳ یاس نا امیدی ۱۲

وخورانیدن آن بر پرستاران مریض جائز است یا واجب یا حرام ودر صورت جواز یا وجوب آیا کشتن واذیت دادن جانوران بری وبحری از پرنده وچرنده وگزنده ودرنده که حرام گوشت باشند برای دوا پرستاران مریض یا خود مریض را جائز است یا واجب ودر هیچ علاج برای طبیب حذاقت واسلام وایمان هم شرط است یا نه وطبیب حاذق شرعًا عبارت از چه کس است بج بسم الله والحمد لله در تداوی واستشفاء بحرام ومسکرات خلاف است در حال ضرورت از بعضی ظاهر میشود جواز مطلقًا واز بعضی ظاهر میشود عدم جواز مطلقًا واز بعضی ظاهر میشود تفصیل بین خوف تلف نفس فیجوز والا فلا یجوز واز بعضی ظاهر میشود که محل نزاع در خوردن وادخال در جوف است حتی با مالیدن اماشل الکحال وطلاء بدن وبخوان ضرر ندارد واز بعضی ظاهر میشود حرمت خمر واز بعضی ظاهر میشود فرق میان مسکرات وغیر آن در اول جائز نیست ودر ثانی جائز است وهمچنین تفصیلات کثیره ظاهر میشود وحق جواز است مطلقًا وعموم ما من شیء حرمه الله الا وقد احله عند الضرورت کافی است در استدلال وقوله علیه السلام ان الله لم یجعل فی الحرام شفاء منافات با اضطرار ندارد چه ما میدانیم که خدا برای هر دردی دوائی قرار داده ومع ذلک ما مضطر میباشیم جهت اینکه نمیدانیم که کدام است بلی مشروط است معالجه بحرام بچند شرط اول آنکه برای مرض باشد نه برای حفظ صحت وچاقی وسرخ وسیاه شدن مو وزیادتی قوت جماع مثلًا دوم آنکه مرض از امراضی نباشد که محل مسامحه باشد مثل تاریکی چشم فی الجمله ودرد سر فی الجمله سوم آنکه علم یا مظنه بحصول علاج ونفع در آن علاج باشد وحذاقت طبیب در آن شرط مؤثر است فی الجمله نه مطلقًا زیرا که اگر اعتماد کنند در علاج قول افلاطون با پیره زن چرخ ریس ومظنه در سمت پیره زن باشد رجوع بطبیب جائز نیست بجهت آنکه قول طبیب تعبدًا حجت نیست بلکه از بابت وصف مظنه است چهارم آنکه یاس نیز حاصل شود از علاج بغیر این

و۳۰ استدلال دلیل آوردن ۱۲ و ۳۱ قوله علیه السلام یعنی این حدیث که ان الله الخ یعنی هرگز نگردانید خدا شفا را در حرام ۱۲

حرام پنجم آنکه این یأس بعد از فحص باشد ولکن این دو شرط اخیر شرط میباشد
احتیاطا و بر فرض جواز از برای او کیاهی مریض نیز جائز است دوا دادن و
اگر اینها اختلاف در اجتهاد و تقلید یا اعتقاد داشته باشند که بعضی معتقد
نفع مثلا باشند و بعضی نباشند در این وقت هر کس مکلف باعتقاد خود میباشد
بلکه نراقی اعلی الله مقامه میفرماید که گاهی از اوقات واجب است بر هر پرستار مریض
یا طبیب یا غیر آن از مسلمانان با اطلاع ایشان بر این فرض و مریض آنکه اجبار کنند مریض
را بخوردن دوا و ایشان در حق طبیب فرموده اند لکن مثال است قال فرع لو علم
الطبیب انحصار العلاج فی المحرم واخبر به المریض ولم یحصل له ظن بقوله لعدم معرفته
بحاله فلا یجوز للمریض التناول بنفسه ویجوز بل قد یجب علی الطبیب اکراهه علیه لو
تمکن انتهی کلامه وانت خبیر بان الاکراه فی الجملة لو کان مسلما لکان فی حق المولی علیه
الصغیر او المجنون او ولی الصغیر ومن له ولایة علیه لا مطلقا فاجبار الطبیب
مسلم فی الجملة واما فی حق غیره فلا اجبار کما تری حتی مع القطع نعم فی بعض صور القطع
بما یکون مسلما فی نظائره کما اذا اراد احد ان یشرب ماء فیه سم او شراب الخمر
او یاکل ما یصیره مجنونا وهو جهلا بالحال فانه حینئذ یجب علی العالم الزامه بترکه
او شرب بدو هو واضح و تبیان طبیب حاذق فائده در سستی ندارد بعد از آنکه مدار
بر ظن باشد و قول افلاطون بی وصف مظنه بسلامت معتبر نباشد و معنی حاذق
ماهر است یقال حجام حاذق ای ماهر یقال حذق الرجل فی صنعته اذا مهر فیها
وعرف غوامضها والله العالم **س** خوردن شراب در حالیکه اطباء علاج را
منحصر بر آن کرده باشند چه حکم دارد بیان فرمایند **ج** در صورت انحصار علاج
بشراب و ظن حصول علاج بآن اقوی جواز استعمال می باشد **س** تریاک خورده
اگر قریب بهلاکت رسد بجهت دفع سمیت و بقاء حیات او قدری براز خوراندن
چه صورت دارد **ج** در صورت انحصار امر به براز خوردن و ظن حصول علاج
جائز میباشد **س** علماء هند خوردن افیم سنگه یعنی حجر را جائز میدانند

فحص جستجو ۱۲
احتیاط ش ۱۲
اولیا جمع ولی مراد پرستار ۱۲
مکلف کسیکه فتوا داده شده ۱۲
اوقات جمع وقت ۱۲
اجبار جبر کردن ۱۲
تناول فرو بردن ۱۲
اکراه بمعنی جبر ۱۲
مولی علیه کرده شده ۱۲
صغیر نابالغ ۱۲
مظنه گمان ۱۲
ماهر یعنی باریک بین ۱۲
اطباء جمع طبیب ۱۲
انحصار یعنی موقوف بودن ۱۲



و بابوك تنبول میخورند در نزد اهل قبله هم خوردنش جائز است یا نه ج اگر مضر نباشد ضرر ندارد س صدف را سوخته اهك میسازند و در هند عوام با بوك تنبول میخورند جائز است یا نه ج بسم الله و لله الحمد جائز است و بعد از سوزاندن اشكال جزئیت حیوان غیر ماکول اللحم بر فرض ثبوت مرتفع میشود و صدف سوخته داخل در خاك نیست و بعد از فرض تسلیم داخل در خاك مضاف است نه خاك مطلق و بعد از فرض تسلیم حرمت خوردن خاك مسلم نیست بلکه مسلم حرمت طین است و الله العالم س تریاك خوردن هرگاه خوف ضرر روحانی و جسمانی نداشته باشد بسبب آنکه سکون آور است شرعا جائز است پس اگر کسیکه تریاك بکشد در آلتی که آن را گورش گویند یا در قلیان و سبیل بلکه در هندوستان یك کاری دیگر میکنند که تریاك را قوام میکنند و بعضی برگها را ریزه ریزه کرده در آن داخل میکنند و حب میسازند و آن را در قلیان میکشند و در همه این اقسام از معتبرین شنیده شد و هم بچشم دیده شد که مسکر نیست باین معنی که زیاد کشیدن عقل را زائل نمیکند مثل اینکه برهنه راه رود یا تمیز در میان زوجه و مادر نکند و یا پدر و مادر و بزرگان را فحش دهد و خلاف قاعده عمل آرد بلکه از زیاد کشیدن البته بیهوشی میشود یا نمیتواند برخیزد و راه رود یا اگر راه رفت میافتد و این صورت در زیاد خوردن تریاك هم میشود پس تریاك کشیدن در صورت مذکوره بجهت محض مشغولیت یا بجهت نفع دفع نوم و غیره در حالیکه خوف ضرر نباشد شرعا جائز است یا نه و خلاف مروت و مزیل عدالت میباشد یا نه ج تریاك را کسی ذکر نکرده است که از مسکرات است و اما گیج شدن پس در بعضی از امزجه بمثل قلیان کشیدن و در بعض امزجه نباشد کسی که معتاد بقلیان تنباکو نباشد اگر قلیان بکشد گیج میشود پس آن سکر نیست و لکن ما بین اغماء و بیهوشی میباشد و احوط اجتناب از آن است و منافی مروت نیست مگر در بعضی از اوقات بالنسبه به بعضی از اشخاص و اما بعضی

در مکاسب صنعت و عمل و غیره

از اقسام کشیدن که از بعضی هندیان در طهران دیده‌ام ظاهر آن است که داخل در
لغویات میباشد و احتراز از آن اولی است بلکه دور نیست که منافی مروت باشد والله
العالم س تنباکو را که هندیها می‌کشند سوختن آن تنباکو را که مثل زغال می‌باشد
با زخاکستر نموده از آن نمك میسازند که از برای هضم طعام بسیار نافع است
آن را خوردن چه حکم دارد بینوا الوجروا ج ضرر ندارد مادامیکه مضر بیدن
نباشد والله العالم باب المکاسب در مکاسب س عکس کشیدن
در آلات انگریزی برای کسیکه او عکس بر میدارد یا برای آنکه عکس او را بر میدارند
از برای هر دو جائز است یا نه و کیفیت عکس کشیدن این است که یك شیشه میگیرند
و بر آن بعضی از ادویه میریزند و بعد از آن آن شیشه را در آلتی که مشابه بصندوقی
است و در آن یك شیشه مثل دوربین نصب است میگذارند و محاذی شخصی که
برداشتن عکسش منظور است میدارند و بعد از یك دقیقه آن شیشه اولی را که
در آن صندوق گذاشتند بیرون میاورند و بعض ادویه دیگر بر آن میریزند از
ریختن ادویه عکس محاذی آن که نشسته بود بیدا میشود بینوا ج اگر فسادی از جهت دیگر
مترتب نشود مجرد عکس گرفتن ضرر ندارد بلی احتیاط در ترك تصویر تمام در فرض
مزبور است چون بعضی از علماء تصویر مرقوم را هر چند غیر مجسم باشد حرام میدانند
هر چند آن ضعیف است و اقوی جواز است س عمل قرطاس نمودن که بمانند آنرا
سلطانی بسلطانی و یا کمتر آیا جائز است که آن وجه در ممر ظلم و عدوان یا غیر آن
که طلبی ندارند خرج شود یا اینکه از پی آن ظالم و غیر مستحق بمسلمانی میرسد
و از برای عامل و خرج کننده در جهت ظلم برائت ذمه است یا خیر و یا بلکه
اصل عمل جائز نیست و اگر آن ظالم خرج نماید عامل متعاقب و مشغول الذمه
میباشد یا نه ج همه عمل قرطاس مرقوم حرام است و ابقای آن حرام است و غش
و تدلیس است و دادن بعامل و گرفتن همه حرام است بلکه اعدام و ازاله آن
واجب فوری است س آیا تحبیب نمودن میان دو کس و احضار جن یا ملك یا



اردواح جائز است یا نه و بر فرض جائز نبودن آیا محض است عدم جواز و منع
از آن بحالت اختیار و وسعت و یا جائز نیست مطلقاً حتی در پیدا نمودن سارق
ومال سرقت شده و منع از هلاکت و مرض آدمی که جنی شده باشد و مرضی دارد
که دو ایش را از ایشان مشخص نماید و یا غائب را پیدا نماید تا زن خود را طلاق
دهد یا نگاه دارد و همکذا و همچنین تحبیب نمودن میان دو کس که عداوت
دارند بهم که بسا هست بقای آن عداوت موجب مفسده میشود و اگر احد
بر دیگری غالب آید اذیت او مینماید مثل زن و شوهر و آیا تعلیم گرفتن چنین
علوم بجهت چنین فوائد یا بجهت محض دانستن آن جائز است یا خیر و همچنین کشتن
جن و یا حبس وی بجهت خوب شدن آدمی که جنی شده و جن اذیتش میکند ج عمل
تحبیب و احضار جن و انس و تسخیر ارواح و ملک و کشتن جن و حبس آن همه
حرام است و نزد بعضی گناه کبیره میباشد و تعلیم و تعلم آنها مثل سحر است که
جائز است اگر بقصد دفع سحر باشد و عمل اینها در حال ضرورت و دوران امر
بین المحذورین اذا کان العمل المرقوم ایسر منها لا تضائقه و لکن التشخیص مشکل
س برای دفع سم عقرب و مار و سگ دیوانه افسون و سوره های قرآن که
از معصومین منقول نباشد اگر بخوانند جائز است یا نه و ترک حیوانی در اکثر
ختمها و دعاها که برای قضای حاجت میخوانند جائز است یا نه و اگر کسی تعلیم سحر
بجهت دفع سحر نماید چه حکم دارد ج جائز است س در جائیکه حکومت انگریز نیست خواندن
درس انگریزی و تحصیل علم و زبان انگریزی برای غیر اغنیا بجهت امر معاش
و حصول عزت و ابرو و فهمیدن معاملات و مرافعات برای اغنیا در شرع جائز
است یا نه و نوکری نصاری چه حکم دارد ج تعلم هر زبانی جائز است چه
انگریزی و چه غیر آن و اما نوکر شدن مسلم محض کافر را جائز نیست الا بجبر و
ضرورت س آیا نوکری نصاری یا بت پرست یا ظالم را حکم کردن بقانون
ایشان و بی حکم کردن هر دو جائز است یا نه ج مجرد نوکری بمعنی اجیر شدن

ضرر ندارد مگر در خلاف شرع مثل شراب فروختن واما نوکری بمعنی التزام بطاعت پس آن حرام وباعث تکثیر سواد کفر واضلال است س در نوکری ظلام که جائز نیست بشرائطی که دستخط فرموده اند آیا نوکری ظلام مسلم ومؤمن هردو جائز نیست یا نوکری ظلام مؤمن جائز است وظلام عبارت از چیست ج هیچکدام جائز نیست ومؤمن ومسلم فرق ندارند وظلام اجفائیکه تصرف در امور مسلمین مینمایند بدون اذن حاکم شرع س در نوکری کفار که جائز نیست بشرائطی که دستخط فرموده اند آیا نوکری کافر حربی وذمی هردو جائز نیست یا نوکری کافر ذمی جائز است ج هیچکدام جائز نیست و این واضح است الا بجبر وقصد اغاثه مظلوم یا تقلیل ظلم س اگر کسی نوکری کافر را بکند باین نیت که مال کافر بهر نوع که باید باید گرفت ونام خود را بخدمتی خواه آن خدمت متعلق بظلم باشد خواه بظلم نباشد ودر دیوان کافر ثبت نماید وآن خدمت را انجام داده باشد جائز است یا نه ج حرام است س اگر کسی باوجود علم باین معنی که نوکری کفار جائز نیست در خدماتیکه متعلق بظلم است نوکری کفار بکند ونام خود را در دیوان کافر ثبت نماید پس پول مشاهره اش که میرسد حلال است یا حرام وآن پول را میتواند در امور شرعیه صرف کند ج باین عنوان آن پول حرام است مگر آنکه حربی باشد یا در حکم حربی که این وقت پول را بقصد استنقاذ از کافر ضرر ندارد س بعضی کفار بت پرست که حاکم وظالم نیستند از اغنیا وارباب دولت نوکری انها بخدمتیکه متعلق بظلم نباشد مثل نوکری رفاقت وخطوط نویسی وحساب نویسی ونحو ذلک جائز است یا نه ج این اجیر است ضرر ندارد والله العالم س نوکری نصاری ودیگر کفار برای درس دادن زبان فارسی وعربی باطفال کفار ومسلمین شخص مسلم را جائز است یا نه ج اجیر شدن ضرر ندارد س اگر کافر مسلمی را نوکر بدارد باین نحو که نام او را در دیوان ثبت کند وهیچ خدمتی باو

متعلق ننمایند وبگویند که تو در خانه خود یا هر جا که خواسته باشی باش من زر مشاهره
بتو خواهم رسانید این قسم جائز است یا نه و اگر یک دو ماه زر مشاهره
نه دهد یا نفرستد پس طلب کردن مشاهره خود جائز است یا نه ج ذکر شده
که اسم خود را در دیوان کفر و ظلم ثبت نمودن خلاف شرع است بلی
اگر وظیفه برای مسلم قرار دهد ابتداءً یا بطلب مسلم ضرر ندارد مثل
وظائفی که علمای ما و مقدسین از شاه وغیره میگیرند درین وقت و باین
عنوان ضرر ندارد و داخل است در جوائز ظلام س فرق مابین اجیر
و نوکر را بیان فرمایند و در هندوستان در عرف نوکران را میگویند که
کسے را خدمت معینه یا غیر معینه و امیدوار ند و زر شهریه برای او قرار
میدهند پس کسیکه خدمت معینه یا غیر معینه شهریه میباید آن نوکر است
و اجیران را میگویند که خدمتی از کسی میگیرند و اجرت آن خدمت او را
میدهند و بطریق شهریه نمی دهند ج این فرق خوب است که مرقوم فرموده
لکن در اول احتراز از وظائف سلطان نکردی که آن هم از سنویه یا شهریه
میگیرند و مع ذلک بازاء نوکری نیست پس اگر این طور بگوئیم شاید بهتر باشد
وظیفه آن است که از بابت اظهار جلالت و بزرگے میدهند نه بازاء نوکری
و نوکری پول را بازاء محض نوکرے و اطاعت میگیرند نه بازاء خدمت
و اجر بازاء خدمت س در باب نوکری کفار آن قبله دستخط فرموده اند
که مسلم را نوکری کفار جائز نیست الا بجبر و ضرورت و در جواب از سوال
دیگر در نوکری نصاری و بت پرست دستخط فرموده اند که مجرد نوکری
ضرر ندارد مگر در خلاف شرع ظاهرا منافی فتوی است توجیهش قلمی
فرمایند که هر قسم نوکری هر قسم کفار جائز نیست یا مستثنی هم است و اگر
مستثنی هست کدام است ج مراد از نوکری که جائز نیست این است
که اسم خود را در دیوان ظالم ثبت کنند و هر دفعه که کافر میخواهد جای

ف۱ یا نه یعنی یا نه ۱۲
ف۲ وظیفه روزینه و مواجب ۱۲
ف۳ ابتداء یعنی شروع از خود
ف۴ بی جهت یا بطلب بدهد ۱۲
ف۵ وظائف جمع وظیفه یعنی مواجب ۱۲
ف۶ جوائز جمع جائزه یعنی انعام
ف۷ ظلام ظلم کنندگان ۱۲
ف۸ اجیر مزدور یعنی مزدوری کار کننده ۱۲
ف۹ عرف یعنی عرف مردم ۱۲
ف۱۰ امیدوار ند یعنی نوکری میکنند ۱۲
ف۱۱ شهریه مشاهره ۱۲
ف۱۲ اجرت مزدوری ۱۲
ف۱۳ احتراز پرهیز ۱۲
ف۱۴ وظائف جمع وظیفه یعنی روزینه مواجب ۱۲
ف۱۵ سنویه سالانه و شهریه ماهانه ۱۲
ف۱۴ مع ذلک با وجود این ۱۲
ف۱۵ ازاء بکسره یعنی مقابل
ف۱۶ پول یعنی نقدی ۱۲
ف۱۷ اطاعت فرمان برداری
ف۱۸ خدمت یعنی کار معینه
ف۱۹ مسلم مسلمان ۱۲
ف۲۰ منافی نفی کننده ۱۲
ف۲۱ مستثنی یعنی بیرون آورده شده ۱۲
ف۲۲ دیوان دفتر ۱۲
ف۲۳ ثبت نوشتن ۱۲

برود یا جنگ کند یا سفر کند داخل در اعداد نوکرهایش باشد این جائز نیست بجهت اینکه شعار کفر باین نوکری بلند میشود بلکه نوکری ظلام هم جائز نیست باین معنی هرچند در سفر طاعت نوکرش تشریف برند بلی اگر بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا قضای حوائج اخوان باشد ضرر ندارد ولکن مع ذلک ترکش بهتر است لانه فی خطر عظیم بلی با جبر ضرر ندارد و مراد از نوکری در مسئله سابق اجیر شدن برای خیاطه و قعلگی و نحو آن که خلاف شرع نباشد میباشد و آن جائز است س وکالت یا مختاری کردن از جانب موکل خود در معاملات مسلمین در محکمهٔ انگریزی جائز است یا نه ج جائز نیست الا بضرورت و جیب س مواجب مستمره که از دیوان میدهند لکن از رعیت گرفته نمیشود از عامل ضابط حکام گرفته میشود حلال است یا حرام و یقین که از رعیت گرفته شده است ج اگر بداند که از رعیت بوجه ظلم و غصب گرفته اند و بشما میدهند حرام است بر شما گرفتن و باید که شما برعیت رد کنید اگر میشناسید و الا بحاکم شرع یا تصدق برده بدهید و اگر نمیدانید یا انکه میدانید که بطور یکه حلال است اخذ نموده در ینوقت ضرر ندارد س گرفتن وظائف که مال شاه میباشد و برعیت حواله میکند حلال است یا حرام ج حلیت آن مشکل است زیرا که خراج املاک و خراج مقاسمه مال سلطان جور نیست س رشوت گرفتن که حرام است آیا محض این فعل حرام است یا پول رشوت هم حرام است که آن پول را نباید در امور شرعیه و غیرها صرف کرد ج هر دو حرام است لعن الله الراشی والمرتشی و الرشوة سحت س کسیکه معیشت او همین است که نوکری کفار میکند مطلقاً و رشوت میگیرد و دیگر مدخل برای او میسر نیست هرگاه پول نوکری و رشوت حرام باشد چه طور امور شرعیه خود را بعمل بیاورد قبلی فرمایند ج جوابش گذشت در سوالات سابقه که اگر ضرورت باشد مثل ضرورت اکل میته بقدر سد رمق یا جبر باشد جائز است والا جا

نیست س رشوت دادن و رشوت گرفتن هر دو حرام است یا یکی حرام و دیگری حرام نیست و آیا فرقی هست ما بین اینکه رشوت دهنده کافر باشد یا مسلم ج هر دو حرام است و فرق نیست ما بین مسلم و کافر س اگر از کافر بدنیت رشوت پول بگیرد بلکه بدنیت استنقاذ بگیرد جائز است یا نه ج بدنیت استنقاذا ذخرهای مضائقه از جواز نداریم والله العالم س آیا رشوت دادن و گرفتن جای در شرع مستثنی هم هست یا نه و در گمرک و حکام جور که بعمال آنها پول میدهند برای خلاصی مال خود یا بجهت تخفیف محصول مال خود آیا این هم رشوت است یا نه ج رشوت منقسم است باحکام خمسه گاهی از اوقات واجب میشود و آن در عرض و نفس و مال امانت و در غیر این ثلثه از حفظ مال غیر که در تصرف تو نباشد برای دفع ضرر از برادر مؤمن من باب اعانت بر بر و تقوی مستحب است و بجهت اضرار بر مسلم حرام است از جهت معاونت بر اثم و عدوان و جائز است در حفظ مال خود با کراهت در مال بسیار مکروه بی کراهت در مال زیاد س تعریف رشوت و جعاله را بیان فرمایند و آیا جعاله هم مثل رشوت حرام است یا جعاله حرام نیست ج رشوت بضم الراء و کسرها و قیل بفتح الراء ایضا هو ما یبذل للحکم او للبعث ای الی شیء من وجوه الحکم سواء حکم لباذل الرشوة بحق او باطل وسواء کان الباذل هو احد المتنازعین او کلاهما او غیرهما و فی معناها الجعل بل و فی معناها الاجرة لان هذه الثلثة مفادها فی خصوص الحکم و بمعنی الحکم کل غرض محرم من حکام الجور مثل کدخدا شدن و میرهلا شدن یا حاکم عظیم آباد شدن یا والی بغداد شدن مگر آنکه غرض صحیح داشته باشد که این وقت برای دهنده جائز است و برای گیرنده حرام است والله العالم س فرق ما بین رشوت و جعاله و اجرت چه چیز است ج فرق میانه رشوت و جعاله و اجرت در خصوص حکم و قضا نیست و همه حرام است

قال فی شرح اللمعۃ ولا یجوز الجعل ولا الاجرۃ من الخصوم ولا من غیرهم لانہ فی معنی الرشاء انتهی بلی ازتواق قاضی از بیت المال جائز است واللہ العالم س ربا خوردن از بت پرست ونصاری جائز است یا نہ ج از بت پرست ربا خوردن بی اشکال است وهمچنین از نصاری در وقتیکہ حربی باشند س در جائیکہ یهودی وارمنی ونصاری ومجوسی ودیگر کفار بپادشاه اسلام خواه شیعہ باشد خواه سنی خواه ظالم باشد خواه عادل جزیہ بدهند آیا در حکم کافر حربی میباشند یا ذمی وربا گرفتن آنها از ایشان جائز است یا نہ ج بپادشاه اسلام همینکہ جزیہ بدهند حربی نمیشوند واقوی این است کہ پادشاه اسلام مثل پادشاه ایمان میباشد وجزیہ بسلطان اسلام نیز ممضی میباشد پس ربا بایشان جائز نیست س کسی بواسطہ ضرورت خود مثلا ده تومان قرض سودی گرفت آیا میتواند این ده تومان را در امور شرعیہ مساجد صرف نماید یا بواسطہ اینکہ معاملہ ربا حرام است این پول هم حرام است ج تا اضطرار نشود این پول نیز حرام است واضطرار مثل احیاء نفس وحفظ نفس ونحو آن است س اگر کسی پولی قرض الحسنہ نماید وقرض دهنده بداند کہ قرض از پول حرام مینماید این وجہ بر قرض گیرنده حلال است یا حرام بینوا. توجروا ج چون میداند کہ قرض گیرنده متمکن از دادن بر وفق حلال نیست قرضش ضرر ندارد ولکن بادای مال حرام او بری الذمہ نخواهد شد الا آنکہ قرض دهنده بری الذمہ نماید قرض گیرنده را واللہ العالم س چہ میفرمایند آن قبلہ درین مسئلہ کہ زید مثلا مبلغی از عمرو قرض سودی گرفت بوعده وتمسک از جانب زوجہ خود نوشتہ داد واملاک زوجہ خود را کہ زید بران قابض ومتصرف بود مکفول ومرهون نموده بعد انقضای مدت وعده زید تمام مبلغ اصل وسود بعمرو ادا نمود بعد عمرو خواست کہ حلیت زر سود از زوجہ زید بخواهد آنوقت معلوم شد کہ زوجہ زید عقل وادراک ندارد واز ورثای زوجہ زید دو کس میباشند

یکی دختر و یکی شوهرش که زید باشد پس درین صورت عمرو حلیت آن از که بخواهد
و جد بکنی که زر سود مباح گردد و مشغول الذمه نماند جواب بتفصیل و توضیح عبارت
واضح قلمی فرمایند ج تا مادامیکه زوجه زید عقل و ادراک ندارد و نمرده
باشد ولایت و اختیارش با حاکم شرع میباشد باید از جهت حلیت سود رجوع
بحاکم شرع کرده و حاکم شرع تکلیف را مشخص نمایند و اگر دفع سود فی الواقع از
کیسهٔ زوج باشد هر چند تمسک باسم زوجه باشد و رهن نیز از ضعیفه باشد
درین وقت حلیت از زوج باید طلب نمود نه از زوجه و اگر زوج در حیات
نباشد از وارث و وصیّش و اگر وارث صغیر یا مجنون یا غائب باشد یا آنکه مدیون
باشد زوج و دیّانین دسترس نباشد درین صور رجوع بحاکم شرع باید نمود
س اگر مال کافر تعدّیاً بدست مؤمن برسد بر او آن مال حلال است یا نه ج
اگر کافر حربی باشد و در امان اسلام نباشد حلال است ولکن فی کشف الغطاء
لا یجوز المکاسب التوسل الی الاخذ بانکار الودیعة و العاریة و یجوز بانکار
الدین اذا کان عن معاملة له بالقرض الحسن لئلا ینقطع سبیل المعروف فیه انکار
الرهن و المضاربة و المزارعة و الاجارة و نحوها و لو اخذه المسلم مستامنا
فلیس داخلا تحت الایداع فیجوز له جحوده و لو کان الحربی اباً للمسلم او امّاً
توهّم عدم الجواز فی حقهما و فی تمشیة ذلک الی الاجداد و الجدات وجه
قریب انتهی و انت خبیر بعدم الفرق فی کون العین امانة و بین الرهن و المضاربة
و الاجارة و بین العاریة فلم فصل بینهما و التعلیل لسدّ باب المعروف استحسان
س قرض کافر حربی یا در حکم حربی اگر کسی ادا نکند در آخرت مشغول ذمه
او که نمی ماند پس اگر کسی پول حرام از ربا خواه از رشوت و غیرها اگر نزد
خود داشته باشد و بخواهد در امور خیر و مساجد صرف کند این طور بکند
که از کافر حربی یا در حکم حربی نقد یا جنس قرض بگیرد و بعد از آن ادای
قرض آن را از آن پول حرام نماید میشود یا نه ج بسم الله و له الحمد اگر

ف۱ مشغول الذمه یعنی مدیون نباشد
ف۲ ولایت ولی بودن ۱۲
ف۳ رجوع توجه ۱۲
ف۴ دفع یعنی دادن ۱۲
ف۵ فی الواقع یعنی در حقیقت ۱۲
ف۶ از کیسه زوج یعنی از مال شوهر ۱۲
ف۷ ضعیفه یعنی زوجه ۱۲
ف۸ صغیر یعنی نابالغ و مجنون دیوانه
ف۹ غائب گم نام و نشان ۱۲
ف مدیون دینی دار ۱۲
ف۱۰ زوج شوهر ۱۲
ف۱۱ دیانین قرض دهندگان ۱۲
ف۱۲ دسترس یعنی دستیاب ۱۲
ف۱۳ صور جمع صورت ۱۲
ف۱۴ تعدیاً یعنی بظلم و زبردستی ۱۲
ف۱۵ مؤمن شیعه اثنا عشری ۱۲
ف۱۶ حربی آنکه جزیه نمیدهد ۱۲
ف۱۷ امان امن در اسلام مسلمان ۱۲
ف۱۸ ولکن ... عبارت عربی را تا آخر بدون فرق حکم از اصل منفرد ...
ف۱۹ کافر حربی یا در حکم حربی ...
ف۲۰ مشغول ذمه یعنی دینی دار ۱۲
ف۲۱ پول نقدی ۱۲
ف۲۲ ربا سود ۱۲
ف۲۳ امور کارها ۱۲
ف۲۴ مساجد ...
ف۲۵ جنس ... اسباب ۱۲



منظور دارد مال حلالی بدست بیاید و خرج کند این وقت اگر از کافر حربی
قرض بگیرد جائز است ولکن مال حرامی که باو میدهد عوض قرض فائده حصول اشتغال
ذمه اش بمال حرام نیست بلکه این شخص که مال مغصوبی دارد مامور است که
بصاحبش رد کند یا نزد حاکم شرع رساند یا صدقه کند از برای صاحبش دیگر
بکافر حربی بعوض قرض دادن مثل این است که بدریا بریزد و اگر بخواهد حلال بخورد
بهتر از مسلم بخرد و قرض کند بدهد و بعین مال حرام نخرد در این وقت آن مال
حلال است حاجت ندارد باینکه از کافر حربی قرض کند و نه هم س اگر کافر حربی
در امان و اطاعت مسلم باشد گرفتن مال او بجبر و تعدی بهر نحوی که برضای او
نباشد مثل ادا ننمودن قرض او که بر گردن مسلم باشد و نحو آن جائز است یا نه
ج اگر کافر حربی در امان مسلم باشد یا از حکم امان داشته باشد جائز نیست بلکه
باید خالی از امان و شبه امان هر دو باشد والله العالم س در پیش قریه ها
زمین هاست لایق بزراعت و اثر تعمیر و تحجیر سابقا در آنها هست اما
مالک بالحق معلوم نیست و مردم در اسناد آنها مختلف بعضی میگویند که از فلان
است و بعضی میگویند که جای فلان دیگر است لکن از برای ما از هیچکدام علم حاصل
نشده و در پشت این زمین ها بادیه نشینان هستند بعضی از آنها هم ازرع
و تخم نموده اند و بعضی را چراگاه خودشان قرار داده اند اما در آنها مالک ساکن
نیستند آیا چنین جای برای دیگران چه طور است ج تصرف شما در این زمین ها
تملک میشود و بغیر تملک مثل بجهت نشستن و برخواستن و زراعت کردن
از هر دو رجوع بحاکم شرع عادل نمایند و اما داعی شما را اذن در تصرف غیر
تملک میدهم چون در این زمین ها اثر تعمیر و تحجیر هست و موات هم نیست
تملکش مشکل است س در وقت چیدن گندم و جو بعضی خوشه ها بر زمین
میافتد و میریزد و مالک خود یا وکیل او بفقرا مفت و سعی در جمع و ضبط و
اخذ آنها میکنند و بعد از تحجر از مالکی اعراض و قطع نظر مینمایند آیا بر چیدن

آنهاجائز است یا نه و بر فرض جواز هرگاه کسی برچیدن بقصد تملک و عین آن حاضر و باقی باشد مالک میتواند از و بگیرد یا نه و هرگاه بعضی از آن خوشه‌ها که بر زمین افتاده است بعد از اعراض مالک دانه دانه شود و در خاک پنهان شود و شخصی آنها را بقصد تملک متوجه شود یا آب بدهد یا زمستان از آب باران یا غیره سبز شود و او محافظت آنها بکند و حاصلی از آن بعمل آید آن حاصل مال این شخص میشود یا مال صاحب اصلی و مملوک بودن زمین ج بسم الله و له الحمد در صورت اعراض مالک برچیدن خوشه‌ها عزرند ارد پس اگر خوشه را برچیند بقصد تملک مالک آن را از و نمیتواند بگیرد چه آن عین تلف شده باشد و چه باقی باشد و اما آن دانه‌ها که آب داده پس اگر بسبب آب دادن او سبز شده پس آن نیز ملک اوست و مالک نمیتواند از و بگیرد هرگاه این آب دادن بقصد حیازت و تملک بوده بلی اجرت زمین را باید بدهد و اما اگر بخودی خود سبز شده مال صاحب ملک میباشد علی الاقوی نه صاحب بذر زیرا که او اعراض نموده و این انتفاعی در ملک غیر حاصل شده پس دخلی بکسی ندارد س هرگاه دو نفر یا زیاده در ملکی یا طاحونه یا دکانی شریک باشند و یکی از آن شرکاء در دادن مال الاجاره یا چیز دیگر بد رفاقتی کند میتوانند قسمت کنند یا نه هر چند او بگوید که قابل قسمت نمیباشد و من قسمت نمیکنم ج بلی قسمت مینمایند چیزهای را که قابل قسمت باشد چون اراضی و بیوتات و اما چون طاحونه و حمام که قابل قسمت نباشد پس طریق تخلص از نزاع آنکه اجاره دهند احد شریکین بدیگری یا بثالثی دیگر یا آنکه مناوبت نمایند که یک ماه در نوبه و تصرف احدهما باشد استیفاء منفعت نماید و یک ماه دیگر مثلاً در ید دیگری والله العالم س اجرت گرفتن بجهت ختم قرآن در سر قبور حلال است یا حرام ج با تراضی طرفین مباحی ندارد س غنا چیست و در مراثی جناب امام حسین علیه السلام مرد هم و در قرآن و اذان غنا جائز است یا نه و کیفیت خواندن مراثی در هند این است که

قسمی است که مرثیه را در لحن میخوانند ولکن ترجیع در آواز نیست و الفاظ مرثیه همه بفهم همه میرسد و قسمی است که در لحن میخوانند و لکن ترجیع در آواز میدهند والفاظ مفهوم میشود و قسمی است که هم آواز را ترجیع میدهند و هم الفاظ مفهوم نمیشود که چه میگویند مگر بعض بعض لفظ مفهوم میشود و با این همه این جمله اقسام را کسی نمیگوید که خوانندگی میکنند بلکه میگویند که مرثیه میخوانند در همه صور در شنیدن و خواندن آن انقبلا انام چه حکم میفرمایند بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد همین که در عرف خوانندگی نیست ضرر ندارد و همچنین اگر بگویند مرثیه میخواند ضرر ندارد بشرط آنکه نگویند مرثیه میخواند بطور خوانندگی یا خوانندگی میکنند بطور مرثیه یا خوانندگی میکنند در مرثیه والا حرام است س حقیقت غنا در شرع شریف چیست و دیگر آنکه آیا غنا در مراثی امام حسین علیه السلام خواه هندی و خواه عجمی و خواه عربی و هم در قران خواندن نزد جناب جائز است یا نه ج بسم الله وله الحمد غنا این است که در عرف بگویند که خوانندگی میکنند و در مراثی بد تر است بلی اگر مرثیه بطوری بخوانند که نگویند که خوانندگی میکنند و نگویند که مرثیه بطور خوانندگی میخوانند ضرر ندارد س موافق فتوای علمای دین و مفتیان آثار ائمه معصومین لفظ غنا چه معنی دارد بعبارت سهل و واضح ارشاد شود و آن در شرع شریف حرام است یا جائز و بتقدیر اول حرمتش علی الاطلاق یا مختص بغیر مراثی سید الشهداء است و کیفما کان تحقق و وجود او بشهادت عرف عام چنانچه بنا را اکثر مبانی و احکام بران نهاده اند ثابت میتوان شد یا محول بشهادت واقفان رموز علم موسیقی و بهر حال کسیکه غنا میشنود اگر باین نهج عذر بکند که ما دقائق موسیقی را نمی فهمیم و غنا را خوب از بد تمیز نمیتوانیم بدهیم این عذر عند الشرع مسموع خواهد شد یا نه بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد غنا بعبارت واضح خوانندگی میباشد و رجوع بعرف عالم که اشتراء کنیزهای مغنیه وارده در اخبار مشعر بان است باین نمود و رجوع باهل موسیقی

ف ۱۵ مخصوص یعنی خاص ۱۲
ف ۱۶ کیفما کان یعنی بهرگونه ...
ف ۱۷ تحقق ثبوت و وجود ...
ف ۱۸ شهادت گواهی ۱۲
ف ۱۹ عرف عام یعنی ...
ف ۲۰ بنا بنیاد ۱۲
ف ۲۱ مبانی جمع ...
ف ۲۲ احکام جمع حکم ۱۲
ف ۲۳ واقفان آگاهان ۱۲
ف ۲۴ رموز جمع رمز ...
ف ۲۵ موسیقی علم غنا ۱۲
ف ۲۶ دقائق جمع دقیقه ...
ف ۲۷ تمیز فرق ۱۲

واهل خبره خصوص مقامات واصوات بجاست واستثناء در حرمت غنا نیست
مگر در عروسی بشرایطش ومگر در حدی برای شتر ودر مراثی وقرآن غنا
عن ابش بیشتر است بلی اگر شک شود که در عرف عام غنا باشد یا نباشد بنا
بر اباحت بگذارد وگوش دادن آن ضرر ندارد وهرچند احتیاط اکمل است
س آیا غنا حرام است مطلقا ودر هیچ موضع استثناء نشده مثل مراثی
سید الشهدا وقرآن وغیر آن یا مستثنیات دارد وآیا اجتناب از صوت مشتبه
الحال از حیثیت غنا وغیره لازم است یا نه ج حرام است ومدار تشخیص آن بعرف
است که بگویند خوانندگی میکند بلی اگر بگویند که مرثیه میخوانند یا قرآن میخوانند آن
وقت ضرر ندارد واستثناء که در غنا شده است ودلیل معتبری دارد استثناء
در عروسی است بچند شرط اول آنکه عروسی شرعی باشد نه آنکه زن غیر را
در عده غیر با علم واطلاع عروسی نماید دوم آنکه غنا کننده زن باشد نه مرد
بلکه احتیاط این است که کنیز باشد سوم آنکه تکلم بباطل نکند چهارم آنکه استعمال
آلات لهو مثل تار وطنبور ونی ودف یا صنج ننمایند بلی بی صنج ضرر ندارد پنجم آنکه
مرد داخل بر ایشان نشود ششم آنکه اجنبی صوت زن را نشنود هفتم آنکه
در نکاح دائم باشد نه منقطع وملک یمین وتحلیل هشتم آنکه در حال زفاف
که وقت داخل کردن عروس بخانه داماد است باشد یا آنکه در وقت متعارف
از عروسی در بلاد باشد نه آنکه تا یک سال یا شش ماه مثلا طول بدهند هرچند
اشتراط بعضی ازین شرطها محل مناقشه است لکن احوط است واما مشتبه
بغنا پس اجتناب لازم نیست علی الاقوی س مراثی در سوز که عبارت از
غنا است خواندن وشنیدن آن ثواب دارد یا نه وسوال دیگر اینکه شخصی که
مقامات غنا نمی فهمد ومحض بدنیت ثواب که شنیدن ذکر مصائب امام حسین
علیه السلام بغایت ثواب دارد سوز میشنود وگریه میکند آیا شنیدن سوز او را
ثواب دارد یا نه ج درین دو سوال رجوع بعرف نمایند اگر در عرف میگویند

ف۱ اهل خبره یعنی شناسندگان موسیقی ۱۲
ف۲ مقامات یعنی پرده‌ها که آنرا گویند ۱۲
ف۳ اصوات جمع صوت یعنی آواز ۱۲
ف۴ استثناء بیرون آوردن ۱۲
ف۵ عروسی شادی کردن ۱۲
ف۶ شرائط شرطها ۱۲
ف۷ حدی که شتربانان وقت راندن شتر سرایند ۱۲
ف۸ مراثی جمع مرثیه ۱۲
ف۹ اباحت جائز بودن ۱۲
ف۱۰ اکمل کاملتر ۱۲
ف۱۱ مطلقا یعنی هرجا ودر هرحال ۱۲
ف۱۲ موضع جای ۱۲
ف۱۳ استثناء یعنی بیرون آوردن ۱۲
ف۱۴ مراثی جمع مرثیه ۱۲
ف۱۵ مستثنیات یعنی بیرون آورده شده ۱۲
ف۱۶ اجتناب پرهیز ۱۲
ف۱۷ صوت آواز ۱۲
ف۱۸ مشتبه الحال یعنی مشکوک ۱۲
ف۱۹ مدار ۱۲
ف۲۰ تشخیص ۱۲
ف۲۱ عرف ۱۲
ف۲۲ خواننده ۱۲
ف۲۳ عده زمان ۱۲
ف۲۴ علم آگاهی ۱۲
ف۲۵ تکلم کلام کردن ۱۲
ف۲۶ باطل یعنی کلام بیهوده ۱۲
ف۲۷ آلات یعنی سازها ۱۲
ف۲۸ لهو بیهودگی ۱۲
ف۲۹ صنج نام سازی ۱۲
ف۳۰ اجنبی بیگانه ۱۲
ف۳۱ صوت آواز ۱۲
ف۳۲ نکاح دائم ۱۲
ف۳۳ منقطع یعنی متعه ۱۲
ف۳۴ ملک یمین یعنی کنیز ۱۲
ف۳۵ تحلیل ۱۲
ف۳۶ داماد شوهر ۱۲
ف۳۷ متعارف مروج ۱۲
ف۳۸ بلاد شهرها ۱۲
ف۳۹ اشتراط شرط گردانیدن ۱۲
ف۴۰ مناقشه ۱۲

که این خواننده خوانندگی میخوانند نه اینکه مرثیه میخوانند یا آنکه مرثیه را بطور
خوانندگی و غنا میخوانند حرام است بلکه معصیت غنا در مرثیه بیشتر است و
اگر میگویند که مرثیه میخوانند ضرر ندارد س تحریک و تحریر حلقوم در مرثیه خوانی
که آن را سوز خوانی و نوحه خوانی گویند و محض بدنیت و قصد گریستن و
گریانیدن باشد و نشستن در آن مجلس و شنیدن جائز است یا نه ج جائز است
مادامیکه بطور غنا نباشد س چه میفرمایند درین مسئله که کسیکه غنا را
میشناسد و از غنا ماهر است و میداند که این مرثیه و یا این قرآن که خوانده
میشود در آن غنا شریک است اگرچه در عرف عام و هم در عرف خاص کسی
آن را خوانندگی نمیگویند بلکه میگویند مرثیه میخوانند درینصورت آیا آن شخص
را شنیدن و خواندن همچو مرثیه جائز است یا نه ج بسم الله و له الحمد اگر قاطع
باشد که در عرف غنا میگویند و غنا میباشد و لکن عرف من باب التسامح نمیگویند
که غنا در مرثیه و یا در قرآن و قرائت میکنند یا نمیگویند که مرثیه بطور غنا میخوانند
درینوقت احتراز لازم است و اگر باصطلاح اهل صوت و الحان غنا باشد و در
عرف غنا نباشد درین وقت احتراز لازم نیست و مدار بر اصطلاح اهل صوت
و مزامیر نمیباشد هر چند از شیخ اوستاد اعلی الله مقامه خلاف مختار ظاهر
میشود س صوت لهوی مرکب از پستی و بلندی با ترجیع یا بی ترجیع که در عرف
خاص و عام همه آن را غنا گویند اگر در مرثیه و قرآن و اذان داخل کنند و
بخوانند خواندن و شنیدن جائز است یا نه ج جائز نیست بلکه در قرآن و اذان
و مرثیه گناهش بیشتر است س آیا شبیه در آوردن که مراد از عزاداری
امام حسین علیه السلام میباشد که شمر درست میکنند و طرف دیگر زینب درست
میکنند با اینکه مرد است چه حکم دارد ج عیب ندارد بلکه ممدوح است مادامی
که مشتمل بر محرم خارجی مثل غنا و نخوان نباشد س در بعضی از بلاد هندوستان
رسم است که تا تاریخ ششم و هفتم شهر محرم الحرام علما را از یک خانه بخانه دیگر

میبرند وهمراه آنها انبوه کثیر وجم غفیر از مؤمنین وغیر ان میباشند ونیز همراه
اکثری از الات لهو ولعب مثل دف ودهل وصنج ونای وغیر آن میباشد وبعد
در خانه که میرسند این چیز ها را مینوازند تا وقتی که مردم از سینه زنی فارغ
شوند سوال این است که شریک شدن درین مجمع وهمراه رفتن وشریک ماتم
شدن خصوصا نظر باینکه اینها سامان رقت است وما را بجز از گریه بر مصائب
انجناب غرضی دیگر نیست گویا بالعرض این چیز ها هم بگوش میخورد جائز خواهد بود
یا نه ج انشاء الله مثاب وماجور میباشی در شراکت جمیع مصیبت وتکثیر سواد
اهل مصیبت با قطع نظر از رقت وبکاء وسبب ابکاء که هر یک بخصوص مطلوب
میباشد واما همراه داشتن الات مرقومه پس اگر مقصود از زدن آن الات
مجرد لهو ولعب باشد بی شک حرام است واما اگر مثلا غرض از طبل طبل حرب
باشد وغرض از زدن آنها تذکیر زدن مخالفین در روز عاشورا طبل حرب
را طبل لهو ایشان باشد چنانچه معروف است که هر دسته که از مخالفین از کوفه
میامد طبل شادی میزدند از جهت اعلام اینکه تازه لشکری ومعینی رسیده
ان جم انصا فاضدند ار چون مقصود حکایت طبل ایشان میباشد نه حقیقت
نمود شادی وسرور وشغف داشته باشد غرض خداوند منان توفیق ما وشما
را الی یوم القیمة باقامت عزای اولاد سید انام زیاد گرداند پس صنج وطبل
که وضع او برای خصوص انعقاد مجمع عزای سید الشهداء ارواحی له الفداء ونظم
مجمع مجلس تعزیة ابی عبد الله ساخته باشند ودر عرف وعادت چنین صنج وطبل
را الات لهو نمیگویند بلکه در عرف وعادت از الات تعزیه محسوب است چنانچه
در بعضی اوقات اهل مصیبت در تعزیه داری در مصیبت موت ولد یا پدر یا
موت غیر ایشان همان صنج وطبل را میکوبند آیا کوبیدن چنین صنج وطبل در تعزیه
سید الشهداء حلال است یا حرام ج ضرری ندارد بلکه مطلوب ومحبوب است
پس ماتم کردن در مجالس عزا در غم امام حسین علیه السلام ودیگر معصومین

---

۱ الات لهو یعنی ساز ۱۲
۲ دف وغیر آن همه نام ساز هاء ۱۲
۳ رقت گریه ۱۲
۴ مصائب جمع مصیبت ۱۲
۵ بالعرض یعنی در ضمن ۱۲
۶ مجوز یعنی میرسد ۱۲
۷ مثاب ثواب یافته ۱۲
۸ ماجور اجر یافته ۱۲
۹ تکثیر زیاده کردن سواد ۱۲
۱۰ بکا گریه ۱۲
۱۱ ابکا گریانیدن ۱۲
۱۲ مطلوب مقصود ۱۲
۱۳ حرب جنگ ۱۲
۱۴ تذکیر یاد آوردن ۱۲
۱۵ مخالفین دشمنان ۱۲
۱۶ اعلام خبر دادن ۱۲
۱۷ معین مددگار ۱۲
۱۸ حکایت نقل کردن ۱۲
۱۹ شغف شادی ۱۲
۲۰ اقامه برپا کردن ۱۲
۲۱ صنج نام ساز ۱۲

علیهم السلام یعنی دست بر سینه زدن و همچنین دست بر سر و روی زدن و جامه سیاه و نیله و سبز پوشیدن سوای عمامه و عبا در غم و عزای امام حسین علیه السلام شرعاً جائز است یا نه و اگر جائز نیست کسانیکه همچو عمل میکنند عاصی[1] میشوند یا نه ج ضرر ندارد و معصیت[2] نیست بلکه مستحب است س بیان مصائب[3] و فضائل[4] امام حسین و دیگر معصومین در زبان حال[5] و بمقتضای حال[6] یا شاهد حال[7] جائز است یا نه و در شق اول[8] آیا بیان کننده را اعلام[9] و اشعار[10] از آن بر مردم وقت ذکر واجب و لازم است یا خیر[11] روایات و اخبار[12] و حکایات در فضائل و مصائب اگر کسی در کتاب غیر معتبر ببیند یا از زبان ذاکری بشنود با اسناد[13] یا غیر اسناد در مجالس خواندن جائز است یا نه و خواننده از خواندن آن عاصی خواهد بود یا نه ج بیان مصائب بلسان[14] حال جائز است بشرطیکه مناسب امام علیه السلام باشد نه آنکه مثلاً بگوید برای تو عروسی نکردم و کاکل تراشانده نزدم و باید اشعار کند و اعلام دهد که زبان حال است و یا جای آن داشت که همچو گفته شود و اگر کتاب معتبر یا نا معتبر ببیند باید اسناد دهد خواه اسم آن کتاب را معین کند یا نکند س خواندن اشعار[15] یا نثر که مشتمل بر فضائل و مصائب اهل بیت و ائمه علیهم السلام باشد و مشتمل باشد بر خوبی و توصیف اسب و شمشیر و تیر و تبر و نیزه و اشعاریکه برای گریه مضمونش این باشد که هاتف غیبی چنین ندا داد یا حضرت رسول ص و علی ع و فاطمه علیهم السلام چنین فرمودند و همه آن در حدیث و روایت نباشد محض از طرف شاعر و ذاکر باشد در مجالس عزای سید الشهدا جائز است یا نه ج شعر مدح[16] ائمه و مصائب[17] ایشان ضرر ندارد هر چند از بعضی اخبار[18] نهی از شعر در یوم[19] جمعه وارد شده حتی با تصریح[20] باینکه اگر چه در مدح ائمه باشد و لکن معارض[21] باخبار دیگر ضرری نیست و اگر آن اقوال[22] که مرثیه خوان میخوانند چه بشعر و چه بغیر[23] شعر مناسب ائمه باشند و داخل در لسان[24] حال باشد ضرر ندارد و الا بی معنی است و باید قرینه بر لسان

ف۱ عاصی گنهگار ۱۲
ف۲ معصیت گناه ۱۲
ف۳ مصائب جمع مصیبت ۱۲
ف۴ فضائل جمع فضیلت ۱۲
ف۵ زبان حال آنست که الفاظ موافق حال باشند ۱۲
ف۶ مقتضای حال آنست که خواهش آن حال باشد ۱۲
ف۷ شاهد حال موافق ظهور حال ۱۲
ف۸ شق اول یعنی جائز است ۱۲
ف۹ اعلام آگاه نمودن ۱۲
ف۱۰ اشعار فاش کردن ۱۲
ف۱۱ خیر یعنی یا نه ۱۲
ف۱۲ اخبار را احادیث ۱۲
ف۱۳ اسناد یعنی سند ۱۲
ف۱۴ لسان زبان ۱۲
ف۱۵ اشعار جمع شعر ۱۲
ف۱۶ مدح وصف ۱۲
ف۱۷ مصائب جمع مصیبت ۱۲
ف۱۸ اخبار احادیث ۱۲
ف۱۹ یوم روز ۱۲
ف۲۰ تصریح ظاهر کردن ۱۲
ف۲۱ معارض یکی بر خلاف بودن ۱۲
ف۲۲ اقوال کلام ...
ف۲۳ بغیر یعنی ...
ف۲۴ لسان زبان ۱۲



حال بیاورد **س** در هندوستان در عشرهٔ عاشورا در مجالس عزای جناب
سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا شیعه و سنی همه جمع میشوند و از سنی ها
کسی با اعتقاد از برای شنیدن ذکر مصیبت می آید و کسی برای شنیدن اشعار
مراثیه که لطف شاعری بیشتر در آن میباشد و کسی از برای تماشا و دیدن
جمعیت مردم و سامان عزا که شوکت و شان خیلی میدارد و بعضی ازین سنی ها
عزادار هم هستند با اعتقاد و بعضی بلا اعتقاد حسب رواج و این از اخبار متواتر
ثابت است که در مجالس عزای حسین علیه السلام حضرت فاطمه و سائر
معصومین علیهم السلام تشریف میاورند و سنی ها که با اعتقاد شیعه دشمن
پیغمبر و آل پیغمبر هستند آیا از شرکت ایشان در مجالس عزا جناب فاطمه و دیگر
معصومین تشریف می آورند یا نه و بفرض ثانی ثواب مجلس کم میشود یا نه و اگر صاحب مجلس
و بانی عزا با وجود امکان و قدرت سنیها را از آمدن در مجالس منع نکند و باز نداد
ایشان را درین صورت آیا صاحب عزا مانع تشریف آوردن معصومین علیهم
السلام در مجلس عزا شد یا نه و کسی که مانع تشریف آوری معصومین علیهم السلام
در مجالس عزای حسین علیه السلام شود آن شخص عاصی شد یا خیر و ثواب
مجلس برای او هست یا نه **ج** اعتقاد بنده این است که اگر کافر محض در مجالس
عزا حاضر شود منع نکنند بلکه کافر اگرچه بکفر بمیرد بجهت همین حاضر شدن تخفیف
عذاب حاصل میشود و اگر نمیرد ثواب دنیوی حاصل میشود مثل اینکه
رزق او وسیع میشود یا او کدی با وعطا میشود یا رزق تازه باو میرسد یا اینکه
باعث هدایت او میشود و اگر آن کافر العیاذ بالله قابل نباشد حق اوند منان
در آباء و امهات واجداد وجدات یا اولاد و اولاد اولاد عوض و پاداش
میدهد و آمدن کافر منع نمیکند حضور ائمه را بلکه ایشان نیز مسرور میشوند
با آمدن کفار و منع خوب نیست ولکن معصیت نیست اگر در جائی باشد که
ملک مانع نباشد و الا معصیت میباشد **س** در مجالس عزای جناب امام حسین



علیه السلام در هندوستان بخانند شیعیان سنیها میایند اگر حال باغ فدک و غصب خلافت و ازین قبیل چیزها خوانده شود سنیها اماده جنگ و فساد و فتنه میشوند حتی نوبت مرافعه سنی و شیعه بعدالت انگریزی میرسد در صورت این سنیها را منع از حضور مجلس عزا جائز است یا ذاکر را از خواندن همچو روایات منع نماید ج درین فرض بجهت دفع فساد و منع سنیها از حضور مجلس عزا جائز است چنانچه منع ذاکر از ذکر همچو روایات نیز جائز است ولکن اختیار ثانی اولی است واقرب بتقیه میباشد چیزی ذاکر نخواند که مخالف تقیه باشد و امدن سنیها در مجلس عزا خالی از اخبار منافی تقیه بهتر است س چیزهای خوردنی که بمجلس تعزیت امام حسین علیه السلام قسمت شود بفقراء و مومنین ثواب بیشتر دارد یا محض خیرات بفقراء و مساکین و مومنین ج در مجلس تعزیه صرف بفقراء و مومنین ثواب بیشتر دارد س چه میفرمایند درین مسئله که مومنین که اوامر و نواهی خدا را چنانکه حکم است بجا نمی آرد یا بعض بجا میاورد و بعضی بجا نمی آورد و عصیان میکنند لکن گریه میکنند بر مصیبت امام حسین علیه السلام در مجالس عزا و برای زیارت آن حضرت میرود و اظهار اخلاص نسبت باهلبیت و ائمه میکنند آیا این گریه و اظهار اخلاص و محبت باهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام او را در حالت نزع و در قبر و برزخ و در قیامت نفع می بخشد و رستگاری او از جهنم میشود و داخل بهشت میگردد و ائمه طاهرین شفاعت او خواهند کرد یا خیر و در شق ثانی پس شهادت امام حسین علیه السلام که بواسطه شفاعت امت گنهگار شده است عبث است ج البته خداوند منان از برکت تعزیه و گریه و اخلاص بسید الشهدا روحی له الفداء این بنده را میامرزد و ائمه علیهم السلام شفاعتش میکنند حتی آنکه در حدیث وارد است که کسیکه بقدر جناح الذباب یعنی پر مگس بر سید الشهدا اگر یه کند استحیی الله ان یعذب بالنار خداوند منان حیا میکند که او را عذاب کند و فی



الحدیث ایضاً ان الحسین ع باب من ابواب الجنة یعنی بتحقیق که حسین ع دریست
از درهای جنت س در مجلسها خوشی که افعال واقوال مضحکانه دشمنان
پیغمبر وائمه نقل میشود برای خوشی محبان اهلبیت علیهم السلام آیا رفتن
دران مجلس ودیدن وشنیدن آن اقوال وافعال را جائز است یا خلاف مروت
وحرام میباشد ج بسم الله ولله الحمد مادامیکه دران مجلس حرامی را مرتکب
نشوند حرام نیست بلکه بعضی از اوقات بقصد سرور اهلبیت واشتراک در سرور
ایشان مستحب میشود س اگر کسی دشمنان اهل بیت وقاتلان وغاصبان حق
ایشان را فحش دهد بطوری که اسم مادر وخواهر ایشان را در فحش مذکور نماید
یعنی اسم عورت مادر وخواهر ایشان ذکر نماید آیا جائز است یا نه ج سب وفحش
مؤمن حرام است نه دشمن اهلبیت ومادر وخواهر آن ملعونان اگر ملعون باشند
ودشمن اهلبیت باشند ضرر ندارد س فحش دادن ودر فحش نام عورت ومادر
وخواهر او آوردن بغیر مؤمن که نزد آن قبله جائز است پس اگر شخصی عادل ودشمنان
باشد وبکسی که غیر مؤمن باشد فحش دهد ونام عورت مادر وخواهر او را که ایشان
هم غیر مؤمن باشند ودر فحش بر زبان بیاورد عدالتش میرود یا نه ج عدالتش نمیرود
س فحش عبارت از چه چیز است وآیا فحش دادن حرام است یا سماع واستماع
آن هم حرام است واگر کسی بدون قصد فحش دادن اسم عورت را بر زبان بیاورد
این هم فحش است یا نه ونقل فحش هم حکم فحش دارد یا نه ج فحش عبارت است از
کلام قبیح وتشخیص آن بعرف است وسماع واستماع حرام نیست ونقل فحش فحش
نیست س کسیکه مسائل واجبه را نداند وبزیارت رود چه صورت دارد
ج بزیارت برود ومسائل را هم یاد بگیرد

باب البیع در بیع ومتعلقات

س حقیقت بیع را بیان فرمائید ج بدانکه بیع را تعریف فرموده اند
علما رضوان الله علیهم بتعاریف مختلفه که اخصر واتقن آن انشاء تملیک عین
است بعوض معلوم ومنتقض نمیشود این تعریف به هبه زیرا که مقصود از

ف ١ جلسه یعنی مجلس ١٢
ف ٢ افعال جمع فعل واقوال جمع قول ١٢
ف ٣ مضحکانه یعنی چیزهائی که بخنده در آورد ١٢
ف ٤ مروت یعنی چیزهائی که [illegible] ١٢
ف ٥ مادامیکه تا وقتیکه ١٢
ف ٦ مرتکب در آیند وبکار برند ١٢
ف ٧ اوقات جمع وقت ١٢
ف ٨ اشتراک شریک شدن ١٢
ف ٩ مستحب سنت یعنی ثواب ١٢
ف ١٠ غاصبین غصب کننده ١٢
ف ١١ فحش دشنام ١٢
ف ١٢ صریحا یعنی آشکارا ١٢
ف ١٣ عورت یعنی قبیح امثال آن ١٢
ف ١٤ سب به گفتن [illegible]
ف ١٥ امر من [illegible]
ف ١٦ سماع بگوش [illegible]
ف ١٧ استماع شنیدن بقصد ١٢
[illegible]

بخشش و مجانیت است نه معاوضه و نه مبادله و همچنین منتقض نمیشود بهبه
معوضه زیراکه مراد از هبهٔ معوضه این است که هبه و هدیه میکند عینی را
بشخصی ولکن مقصود از و عوض گرفتن است چه از حالش این مطلب معلوم باشد
یا اینکه شرط کند مثل اینکه بگوید وهبتك هذا بشرط ان تهبنی ذاك پس نقل
ملك عین موهوبه بواسطه نفس هبه شده و نقل مشروط بسوی موهوب له بواسطه
شرط هبه و خود هبه شده و همچنین است هرگاه بگوید وهبتُ هذا الفرس مثلاً
بهذا الثمن و دین را هبه معوضه و صحیحه بدانیم و درین وقت تعریف بیع منتقض میشود
بهبه معوضه و الا صحت چنین هبه محل اشکال است زیراکه حقیقت هبه تملیك
عین است تبرعاً و بلاعوض و در ماهیت آن نقل بعوض ماخوذ نگشته بلی صحیح است
جعل عوض بواسطه شرط چنانچه بیان شد و همچنین منتقض نمیشود بصلح با عوض
زیراکه حقیقت صلح تسالم محض است و هیچ عوض دران ملحوظ نیست و از ارکان
نیست بخلاف بیع که در مفهومش عوض ماخوذ است بخلاف صلح و در جائیکه عوض
هم باشد در انوقت تمیز بیع از صلح یا بقصد است در جائیکه بلفظ مشترک باشد
و در جائیکه بلفظ خاص مثل بعت یا صالحت باشد تمیز بقصد مفهوم این
دو عنوان در واقع و در نزد اهل عرف واضح است بلی کلامیکه هست آن است
که انشاء تملیك در بیع که باعث نقل و انتقال است انشاء بائع و مشتری هر دو ست
باین نحو که نقل المالك العین و ملکه الی المشتری بعوض و لکن لك ملك
المشتری العوض بالمالك المبائع بتملك العین یملك المشتری العین
و تملك البائع الثمن فعلی هذا یکون کل واحد منهما مملکاً و متملکاً فیکون البیع انشاء
المبادلة من کل منهما و یا آنکه انشاء تملیك از طرف واحد است کما هو الظاهر زیرا ان
یکون التملیك و المبادلة من قبل البائع وحده و اما من جانب المشتری فالقبول
وحده و لکن اقوی وجه ثانی باشد بحسب سبقه و وجه آن بلکه دور نیست که مبادله
از بیع در عرف همین باشد و اما انچه در بعض کتب معروف است بیع خریدن و

فروختن است در غیر خریدن و خرانیدن است که تملیك از طرف واحد را
بیع نمیدانند پس بیع تملیك است بازای تملك نه تملیك بازای تملیك پس عبارت
او خالی ازین دقت است بلکه اشاره است که بیع بمعنی شرای هم آمده است که بیع
مرة بمعنی فروختن است و مرة بمعنی خریدن است نه آنکه اشاره است بر حقیقت
بیع که مرکب است از دو چیز مرقوم س بیان فرمایند در غیر بیع معاطات که العقد
آن بلفظ است یا باید لفظ واحد معین باشد که الفاظ متعدد موجب حصول مبادله
نمیشود یا آنکه شرط نیست ج بدانکه بیع و نحو آن در لسان متشرعه مبادله عرفیه
است که ملحق شده باشد با امضاء شارع چونکه حقیقت شرعیه در و نیست پس
میگوییم آنچه معلوم است موثر بودن قصد انشا است بلفظ واحد معین که تلفظ باو
میکنند یا بهمه الفاظ که مرادف و محصل مقصود باشند مثل انکحت و زوجت و اما
بلفظ واحد غیر معین یا بمجموع من حیث المجموع که هر یك جزء دال باشند بر خلاف
عرف است و امضاء شارع نیز معلوم نیست بلکه معین العدم میباشد اظهر بلکه
اقوی اشتراط اتحاد لفظ است پس هرگاه بگوید مَلَّکتُ و بِعتُ و اِشتَریتُ و از مجموع
اینها من حیث المجموع لا کل واحد اراده نقل نماید نقل حاصل نمیشود زیرا که انقدر
که یقینا معهود از لسان شرع و امضاء شارع شده آن حصول نقل بلفظ واحد است
و زیاده از آن مقطوع العدم یا مشکوك است پس شك در حصول اثر باعث
آن شده که اصالت فساد را مع اصالة عدم النقل و استصحاب ملکیت کل مال
لصاحبه را باید محکم بدانیم چنانچه لازم است که قصد اثر را بلفظ واحد معین
داشته باشد که اگر بیکی غیر معین از الفاظ مذکوره قصد انشاء و نقل را نماید
نیز مبادله حاصل نمیشود کما اینکه لابد است که مدلول همان لفظ مقصود باشد که
اگر بعت بگوید و مدلول آن مقصود او نباشد صحیح نیست س بیع زمینی که جریب
معلوم باشد و جریب و مقدار و مساحتش معلوم نباشد جائز است یا نه ج قد صرح
المحقق بجوازه فی الشرائع فقال و یجوز بیع الثوب و الارض مع المشاهدة و ان لم

یمیحا پس بیع مذکور صحیح است لکن بشرطیکه مشاهده شده باشد نه آنکه اکتفا بحدود
تنها شده باشد هرچند اکتفا بحدود تنها بدون مشاهده در دفع غرر ظاهر اکثری
باشد غالباً بلی در بعضی از زمینها و در بعضی از بلاد میشود که بدون مساحت
بیع ارض خالی از غرر نباشد س فروش با تعیین حدود صحیح است یا نه ج بامشاهده
بیعش صحیح است و حاجت بمساحت نیست و اما بیع ارض بوصف و بمساحت تنها
آنهم جائز است علی الاقوی س شخصی را که مستاصل و ناچار کرده باشند و
بجهت استیصال و ناچاری مال خود را در معرض بیع در آورد میتوان مال او را
خرید یا نه ج اگر او را جبراً بر فروختن این اموال کرده باشند که عین این معامله باکراه
جایز باشد صحیح نیست و الا صحیح است س بیع اثمار و غلات و سبزیها و ورق توت
ونحوان قبل از ظهور و بروز جائز است یا نه ج در اثمار قبل از آنکه ظاهر شود و زیاده
از یک سال نباشد و بچیز دیگر منضم نشود که شرائط جواز در هر یک مفصلا در کتب
فقه مذکور است و در امثال این مسائل نقل ببیع جائز نیست و نقل بصلح جائز است
مطلقا س آیا حقوق قابل عوض شدن در بیع ونحوان هستند باین معنی که حق را
مثل حق تحجیر ونحوان را میتوان عوض قرار داد در بیع یا نه و همچنین افعال را مثل خیاطت
والصلوات علی النبی و آله ونحوان یا نه ج اما اعتبار عوض در بیع پس محل کلام نیست
و اما بحسب عین یا منفعت و غیر آن پس بر چند وجه متصور است اول آنکه تعیین عوض
بعین باشد و این صحیح است بلا خلاف دوم آنکه منفعت باشد و این قسم نیز صحیح است
هرچند دعوی اتفاق مشکل است سوم آنکه حق باشد و از شرح قواعد ظاهر میشود فساد
آن که اگر حق را کسی عوض قرار دهد باطل است و لکن حق صحت آنست پس مراد از
عوض ماخوذ در بیع مطلق مقابل است سواء کان عینا او منفعة او حقا فلو بیع الکتاب
بسکنی الدار او بحق متعة عبد او بحق تحجیر صح البیع و یعتبر فیه ما یعتبر فی البیع لان تخصیص
العوض بالعین و المنفعة تخصیص بلا دلیل و العقد کالبیع صادق فیما عوض فیه
الحقوق کما لایخفی پس اقوی جواز قرار دادن حقوق است عوض در بیع ونحوان و اما

افعال پس در مثل خیاطه و نحوان پس ظاهر اشکالی در جواز آن نباشد و اما مثل صلوات
بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و زیارت الحسین علیه السلام و الصلوة و غسل الجمعة
مثلا فلم ار و حکمه صریحا فی الاخبار فرجع الی القواعد فنقول المستحبات علی قسمین الاول
ما لا یقع عن الغیر کغسل الجمعة و النافلة المرتبة فانهما لا یقعان عن الحی فی حال الحیوة
و الثانی ما یقع عن الحی کالزیارة اما القسم الاول فمقتضی القاعدة عدم الجواز اذ ا
لافعال المستحبة کالصوم و الصلوة و الزیارة و نحوها من الاغسال و غیرها یشترط
فیها المباشرة بنفسه فکما انها یستحب للبائع فکذا یستحب المشتری ایضا و لا یعقل کون
فعل الشخص فعلا لغیره و نائبا عن الغیر و لو جعل الثواب عوضا عن العین فهو غلط اذ الثواب
اولا غیر معلوم و علی فرض معلومیة غیر مقدور التسلیم ثانیا و لقد اشترطوا فی الثمن ان
یکون المشتری قادرا علی تسلیمه نعم یجوز هدیة الافعال المستحبة للاموات بجعل ثوابها
راجعا الیهم لدلالة الاخبار علی ذلک کما فی باب الحج و غیره و لیس فی الاخبار ما یدل
علی جوازها للاحیاء فافهم پس با عدم وجود آن دلیل بر جواز اصالة فساد در معاملات
محکم است و اما فی القسم الثانی فیجوز جعله عوضا مطلقا للاحیاء و الاموات و لکن
الاشکال فی ان الصلوة علی النبی و قرائة القرآن یقع عن الاحیاء ام لا فالاولی جعله
للاموات و ترکه للاحیاء س طلا و نقره خالص و تارهای طلا و نقره خالص و
محلوبین کلابتون و قیطان که در آن جزئی از ابریشیم یا نخ میباشد و تمام این مذکورات
مکیل و موزون است داخل در بیع صرف است که قبض در مجلس شرط است یا نه که
بدون قبض در مجلس معامله فاسد است و فرقی هست در میان متبایعین که هر دو مسلم
باشند یا احدهما مسلم و دیگر کافر باشد و هرگاه قبض در مجلس نشده باشد مبیعه قابل
صرف هست یا نه ج در همه اشیاء مذکوره در سوال غیر از کلابتون قبض در مجلس
شرط است چه مسلم و چه کافر چه حربی چه ذمی و بدون قبض تصرف به عنوان بیع
جایز نیست مگر آنکه ابا حه شود و در کلابتون قبض در مجلس احوط است س در بیع
شراء طلا و نقره خالص و تارهای طلا و نقره خالص و کلابتون و قیطان هرچند دیر

دو چیز نخ یا ابریشم چیزهای که میباشد اگر یکی وزیادتی بیع وشراء شود ربا میشود یا نه
ج بلی اگر بجنس ایشان فروخته شود ربا میشود و اگر بغیر جنس فروخته شود یا ضمیمه
غیر جنس نماید ربا نمیشود چون شرط ربا در معاوضه این است که مکیل و موزون
باشد و در جنس متحد باشند و ضمیمه از غیر جنس نباشد س پول سیاه داخل در بیع صرف
هست یا نه باین معنی که کسی بقران سفید یا نقره وطلا پول سیاه را خرید کند و اگر
بدل پول سیاه پول سیاه را خرید کند یا بدل پول سیاه را خرید کند داخل در بیع صرف
میشود یا خیر و در یکی وزیادتی ربا هست یا نه ج داخل در بیع صرف نیست و داخل
در ربا میشود چون مکیل و موزون است س نفع پولیکه در برات نوشتن بکفار
میدهم بیع است که محسوب بحق السعی یا عوض و اجرت ایشان میشود یا این را هم
سود میدانند و حرام است ج نفع برات را اگر اجرت و حق السعی قرار دهند ضرر
ندارد و خلاصه باید یا تعیین برات در بیع برات دو چیز را ملاحظه نمایند یکی قبض که
مجلس را که در بیع نقدین معتبر است اگر بصیغه بیع باشد نه صلح و یکی دیگر ملاحظه ربا
را اگر در مکیل و موزون باشد و از یک جنس باشد و اگر مقصود قرض باشد نیز ضرر
ندارد و لکن شرط صحت قرض که قبض باشد ملاحظه کنند و نفع را شرط نکنند و قصد
تبرع یا قصد حق السعی یا قصدهای دیگر ضرر ندارد والله العالم س شخصی کاغذ
برات بگیرد و بعد از چند روز بفروشد پس چنین بیع برات صحیح است یا نه ج منظور
از بیع خود کاغذ نیست بلکه آن مبلغ است که در آن کاغذ مسطور است و لکن بیع
ما فی الذمه چون محل اشکال است در بعض از اقسامش پس صلح نمایند که خالی از اشکال
میشود س روغن خوراکی نجس از کفار خریدن بقصد تجارت و باز بهمین کفار
فروختن شرعاً صحیح است یا نه و جمیع کفار روغن داد و ستد یک حکم دارند یا مختلف
اند ج بسم الله وله الحمد با اعلام بنجاست صحیح است و لکن بهتر آن است که مصالحه
حق اولویت خود کنند و تجارت در آن چیزهای که بیعش مشکل است بحق اولویت
بکنند باین معنی که پول بگیرد بعوض حق اولویت و اگر مشتری نجاست روغن را میداند

حاجت باعلام بنجاست نیست بلکه در حق کفار غالباً اعلام بنجاست فائده ندارد
چون بدست ایشان رسید بملاقات ایشان نجس میشود لکن چون روایت دارد
که چیزی که نجس است اعلام لازم است در وقت بیع مثل پوستین نجس و ثوب نجس
و تخصیص بمسلم محتمل است لکن عدم تخصیص احوط است س اشیاء نجس را با اعلام
بر مشتری فروختن جائز است یا نه و ضمان هم درین چیزها بر ذمه بائع است یا نه
ج باعلام جائز است و اعلام واجب است و قیل از اقباض عین محکوم بضمانت
میباشد و مراد از بیع اشیاء نجسه متنجسه قابل تطهیر میباشد نه نجس العین مثل شراب
و خنزیر س در بیع متنجس اعلام لازم است حتی مثل هیمه و ذغال و این مخصوص
به بیع است یا در همه عقود لازم است حتی عاریت و اجاره ج اقوی وجوب
اعلام است حتی در مثل هیمه و ذغال و بر توق بیت الخلا و جاری است این حکم
در اجاره و صلح و هبه و عاریت حتی عاریت لنگ هرچند بداند که عاریت کرده
که بکر یا جاری غسل کند بار تماس بلی وجوب اعلام شرط صحت نیست و فرقی نیست
درین حکم بین نجاست معفوه و غیر معفوه بلکه جائز نیست برای هر ذی الید و متصرف
که بکسی شیء نجس بدهد الا بعد از اعلام بلی اگر خود شخص در خانه کسی مثلا چیزی را
بگیرد که نجس باشد لازم نیست بر صاحب خانه اعلام بلکه اگر پیش قابض آن
شیء محکوم بطهارت باشد باجتهاد یا تقلید و در پیش دافع محکوم بنجاست باشد در اینجا
نیز احوط وجوب اعلام است بلی اشکال درین است که نوع نجاست را نیز بیان
کند چون نجاست اختلاف در حکم دارد یا نه اقوی عدم وجوب است بلی احتیاط
ولی است چنانچه ظاهر جریان حکم است در مثل حیوانات نجسه هرچند تطهیر در آنها
بزوال عین است بلی وجوب اعلام در بیع مثل عبد و امه که تمام بدن ایشان نجس باشد
یا آنکه بعض از بدن ایشان نجس باشد اشکال است اقوی عدم وجوب اعلام است هرچند ایشان در حال بیع نائم
یا مغمی علیه یا مجنون باشند والله العالم س اگر اشیاء نجس و حرام را بدست کافر
حربی یا بدست زنان و اطفال ایشان فروشند و پول را بقصد استنقاذ نه بقصد

قوله غالباً اکثر ۱۲
قوله ملاقات یعنی دست زدن ۱۲
قوله روایت یعنی حدیث ۱۲
قوله پوستین لباسی است که از پوست دوخته میشود ۱۲
قوله ثوب لباس ۱۲
قوله تخصیص مخصوص گردانیدن ۱۲
قوله مسلم مسلمان و محتمل احتمال داشته شده ۱۲
قوله اشیاء چیزها ۱۲
قوله اعلام آگاه کردن ۱۲
قوله ضمان ضمانت ۱۲
قوله بائع فروشنده ۱۲
قوله اقباض قبضه دادن ۱۲
قوله عین اصل ۱۲
قوله نجس آنکه بذات خود نجس باشد چون بول و منی و خون و غیره
قوله متنجس آنکه از ملاقات نجس نجس شده باشد ۱۲
قوله تطهیر طاهر کردن ۱۲
قوله نجس العین آنکه ذات او نجس باشد ۱۲
قوله خنزیر خوک ۱۲
قوله هیمه هیزم و ذغال هیزم سوخته که خاکستر نشده باشد
قوله عقود جمع عقد یعنی در آنچه صیغه خوانده بشود خواه بزبان عربی خواه هندی و غیره ۱۲
قوله عاریت ...

قوله ۳۲ تطهیر پاک کردن ۱۲ قوله ۳۳ زوال زائل ای دفع شدن ۱۲ قوله ۳۴ عین اصل آن شی ۱۲ قوله ۳۵ وجوب واجب بودن ...

ثمن از ایشان بگیرد صحیح است یا نه وان پول حلال وجائز التصرف میباشد یا نه

ج بطریق استنقاذ ضرر ندارد س شخصی تجارت اشیاء حرام مثل میته وغیره
میکند از مال حلال خود یعنی مثلا ده تومان از مال حلال خود را میته میخرد و
بدوازده تومان میفروشد آیا ثمن این مبیعه که بدست مسلم فروخته است حرام
است یا حلال ودر صورت اولی آیا دوازده تومان کلاً حرام است یا اینکه دو
تومان که بواسطه نفع است حرام است وده تومان که عین مال حلال است حرام
نیست واگر بدست کافر حربی یا ذمی فروخته است ثمن اشیاء حرام چه حکم دارد

ج میته وخمر وسائر اعیان نجسه مملوک مسلم نمیشود وهیچ سببی از اسباب ملک
وفروختن آن بدوازده تومان نیز حرام است وتمام دوازده تومان حرام است
بلی خصوص کافر حربی را مضائقه ندارد حلال بودن چیزیکه از وبگیرند نه بصورت
بیع وتجارت در اعیان حرام بمعاوضه نمیشود بلی باسقاط حق اختصاص وحق اولویت
تجارت جائز است وعوض نیز حلال است والله العالم س معاملات با کفار
حربی از قسم بیع وشراء ورهن ومفارضت وخیار شرط وهبه معوضه وغیر معوضه
واجاره واستیجار وشهریه دادن وغیر ذلك از معاملاتیکه نفع کفار در ان باشد جائز
است یا نه ج مانعی ندارد س حیت وسائر اجناسی که رنگ آن میرود وبایع
بعنوان اصل وبقائی رنگ میفروشد آیا این معامله صحیح است یا نه وفعل حرام بجا
آورده یا نه ج معامله صحیح است ولکن مغبون نمودن حرام است وبرای مغبون خیار فسخ
است فوراً س معامله که اطفال سرباز ا میکنند چه صورت دارد بیان فرمایند

ج باذن اولیاء جائز است علی الاقوی س چه میفرمایند در قرآن یا کتابی
که بران وقف نامچه نوشته اند وفروشنده میگوید که وقف نامچه نوشته شده است
وصیغه وقف جاری نشده است آیا خریدن آن قرآن یا کتاب جائز است یا نه

ج بلی جائز است وحمل بتأکید مصدق است مادامیکه بینه عادله بر کذبش نباشد
س چه میفرمایند این قبله که مسجدی مسقف از چوب بود وبسبب کهنگی وباریدن

شدن سقف احتمال افتادن و هلاکت نمازیان متصور بود زیرا چوبهایش را بود اشتم
از سر نو سقف آن مسجد را از خشت و آجر وغیره باستحکام درست گردانید حالا
آن چوبهای پوسیده سابق محض بیکار است چنین لیاقت ندارد که در مسجد دیگر
صرف کرده شود بجز سوختن بکار دیگر نمی آید آیا آنها را فروخته در مصارف ضروریه
مسجد صرف نماید چونکه مال مسجد را سوختن و فروختن جائز نیست حالا چه کرده
شود ج بفروشند و در مصارف مسجد از چراغ و تعمیر و اجرت خادم و نحو آن صرف
کنند و آلات مسجد که باین نحو باشد بیعش جائز است س هرگاه شخصی حیوانی را
بخرد و معیوب در آید و در بین بمیرد آیا از مال بائع است یا مشتری ج اگر در
ایام خیار بمیرد از کیسه بائع رفت و اگر بعد از ایام خیار زمانی بمیرد یا در خیار
عیب بمیرد یا با سقوط خیار حیوان یا با خیار مشترک مابین بائع و مشتری در وقت
از کیسه مشتری میباشد ~~ایضا اگر قبل از قبض تلف شود از کیسه بائع است و اگر بعد~~
~~از قبض است از کیسه مشتری~~ س چه میفرمایند آن قبله درین مسئله شرعیه که
در ملک هند در زمان قحط و گرانی کفار بت پرست اطفال و زوجه خود را
میفروشند آیا آنها در حکم عبید و کنیز شرعی هستند یا نه و بدون متعه و نکاح
با همچو کنیز مقاربت کردن جائز است یا نه و در وقت ضرورت بیع یا هبه یا آزاد
کردن شان جائز است یا نه ج بسم الله و له الحمد ظاهرا بقصد استنقاذ و استیلا
بر آنها عبید و کنیز میشوند و احکام کنیز از بیع و آزادی وغیره بر آنها جاریست
و لکن جماع نکنند تا مسلمان شوند که کفار بت پرست وطی و مقاربت با ایشان نمیشود
نه بعقد دوام و نه بعقد انقطاع و نه بملک یمین و نقل اتفاق برین در کلام جمعی میباشد
والله العالم س زن یا دختر کافر بت پرست از دین خود برگشت باین طریق که طعام
اهل اسلام یا دیگر اهل کتاب خورد و شوهرش یا پدرش بواسطه اینکه طعام غیر
قوم خود را خورده است آن را بدست مسلم فروخت یا هبه کرد پس زن و دختر
آن کافر بعد از آنکه پدر و شوهرش او را از خانه خود بیرون کردند و یا او خود

پیش اهل اسلام رفت آیا بر ایشان حکم کنیز شرعی جاری خواهد شد یا نه ج بسم الله ولد الحمد اگر مسلمان شد کنیز نمیشود و اگر بمجرد معصیت یا عتقاد اینها که طعام او را خورد بیرون کرده‌اند قبل از تشرف باسلام اگر مستولی شود بر او در حکم کنیز میشوند س تعریف عبد و کنیز را بیان فرمایند و زن اگر کنیز و غلام شرعی بخرد یا از زر خواه در جهیز کنیز و غلام با و برسد آیا آن زن مالک آن کنیز و غلام میشود یا نه و کنیز و غلام مملوک آن زن میشوند یا خیر و زن میتواند آن کنیز و غلام را بفروشد یا آزاد کند یا بر کسی ببخشد یا فرج کنیز را بکسی تحلیل نماید یا نه ج زن آزاد بالاصل یا بالعارض مالک کنیز و غلام هر دو میشود و کنیز را میتواند تحلیل نماید و از برای غلام خود میتواند که بزن دائمی یا انقطاعی بگیرد و لکن بغلام خود محرم نیست و نوکر غیر غلام و کنیز است شرط حصول غلام و کنیز این است که از حربی بغنیمت و اسیری گرفته باشد و مملوک شده باشد باستیلا بر او اگر مرد است غلام و عبد میگویند و اگر زن است کنیز میگویند و اولاد اینها که از عبد و مملوک حاصل باشد نیز کنیز و غلام میشوند والله العالم س هرگاه مالک با کنیز خود وطی کند آیا استبراء بر مالک قبل از بیع لازم است و پیش از استبراء نمیتواند کنیز را بفروشد یا نه ج بسم الله ولد الحمد بر مالک کنیز که وطیش نموده لازم است که اول او را استبراء کند و بعد از آن بفروشد و اگر مالک ترک استبراء نموده فروخت بر مشتری لازم است استبراء و اگر بایع استبراء بکند از مشتری ساقط است و استبراء در کنیز حیض بین یک حیض و کنیزی که بواسطه مرض یا آنکه در سن من تحیض میباشد و حیض نمی بیند چهل و پنج روز میباشد که بعد ازین مدت وطی مشتری جائز است و جائز است فروختن آن س چه میفرمایند که هرگاه زید کنیزی بعمرو بفروشد و بعد از بیع معلوم شود که آن کنیز حامله بوده است بیع صحیح است یا نه ج اگر این حمل از مولی باشد بیع فاسد است چون بیع ام ولد جائز و صحیح نیست مگر در صور یکه مستثناء شده است بیع ام ولد و بر فرض تحقق یکی از صور مجوزه لزوم تبعیت حمل اشکال است زیرا که حمل را

از عیوب شمرده اند ونقل اجماع نیز بران شده پس لازم نیست خیار برای مشتری
حاصل است س کنیز حامله را فروختن چه صورت دارد بیان فرمایند ج
بیع ام ولد باطل است وام ولد آن است که کنیز در حالتی که ملک مولی باشد نطفه
منعقد میشود در رحم او از مولای او پس با تحقق این شرائط بیع باطل است س
ما تقول شیخنا الاکرم فیمن اشتری جاریة وهی حامل من الزنا او غیره هل یجوز
الاستمتاع بها بالجماع وغیره قبل الوضع ام لا بینوا ارشدکم الله ج الاحوط الاجتناب
عن مطلق الاستمتاع سیما الجماع فی قبل ودبر حتی تضع لاضطراب الاخبار والاقوال
حتی انتهت الی ازید من عشرة حتی انه من العلامة فی بیع القواعد ونکاحه وطلاقه
ظهر اقوال ثلاثة ولکن الاقوی اختصاص الحرمة بما اختاره المحقق ونسب الی المشهور
وهو ما قبل ان یمضی لها اربعة اشهر وعشرا والکراهة بعدها الی ان تضع مع استحباب
العزل کما ان الاقوی اختصاص الحرمة بالجماع فی القبل لا بمطلق الاستمتاع ولا بالجماع
فی الدبر بل قیل ان الاقوی ان الحمل من الزنا لا حرمة له فیجوز الوطی فی الحمل من الزنا ولکن
السید الاستاد فی الدلائل وشیخنا الاستاد فی الجواهر عمما الحمل من الزنا وغیره نعم
قد یقوی عدم احترامه من الزنا لو صار بعد ملکیة المشتری وقبل قبضها او بعد قبضها
لان الحرام لا یحمل الحرام فیه ایضا تامل لان ذلک لیس لاجل الاحترام بل لاجل تغذیة الولد وان کان الاتصاف
اختصاص الحکم بما اذا کان من الحلال فتغذیة الولد او کغیر معلومة وغیر ثابت الحرمة والله العالم س در بیع
اگر بائع در راس المال دروغ بگوید مثل اینکه بده تومان خریده ودر حال فروش
بپانزده تومان میگوید بعد از وضوح کذبش آیا بیع باطل است مطلقا یا بقیمتی
که محقق است یا صحیح وبر فرض صحت آیا خیار دارد یا نه ج قال المحقق قدس سره
لو باع مرابحة فبان راس المال اقل کان المشتری بالخیار بین رده وبین اخذه بالثمن
وقیل یاخذه باسقاط الزیادة من الثمن مع ربحها وفی الجواهر نقل عن محکی المبسوط
انه قیل ان بان الغلط بقول البائع لزم المشتری الثمن باسقاط الزیادة وربحها و
ان قامت به البینة کان المشتری بالخیار فهذه اقوال ثلاثة بعد ان بنینا علی الصحة

والظاهر ان الغلط فی راس المال او الغلط فی الاخبار براس المال بالاقرار او البينة مع التهمة من الكذب مبتنی المناط فی المسئلة وان لم يكن فی صورة السهو والغلط فی الا اثر فی الاخبار من دون التعمد اثر ونقل عن المقدس الاردبيلی التامل فی الصحة وفی الجواهر لولا الاجماع علی الخيار فی الظاهر هنا لامكن المناقشة فيه والاشكال فی مقام اذ لا دليل عليه الا تخلف الداعی وهو مما لا دليل عليه من كونه موجبا للخيار اذا اخذ مطلقا الا ان يقال بان تخلف هذا الداعی بالخصوص من بين الدواعی موجب للخيار بالاجماع وقاعدة الغرور يوجب الضمان لا الخيار وقاعدة الضرر موجبة للخيار فی العقد الضرری اذا كان نفس المعاوضة فيها الضرر كالغبن والعيب وتخلف الوصف والشرط لا فی مثل المقام الذی ضرره قد نشاء من اعتماده علی خبره خلاف الخبر الا ان ترجيح در نظرم دارد اين است كه در فرض سوال كه بائع دروغ بگويد مبايعت صحيح است وخيار ثابت است بل فی الجواهر ولا يبعد ثبوت الخيار فی الكذب بكل ما تخلف به الثمن بل الظاهر ثبوته بعدم الاخبار بما تخلف به الثمن فضلا عن الكذب ولا يخفی ان الكلام فيما لم يكن بيع المرابحة متحوا مع بين الغبن او تخلف الوصف والشرط بل فرض مخصوص ما كان الداعی للرضا بالثمن الخاص اخبار البائع راس المال مع ربح كذا فكانا ندعی ان تخلف هذا الداعی من بين الدواعی يوجب الخيار للاجماع ونحوه فتامل جيدا والله العالم

در خيار شرط

س ملكی بيع شرط بوده وبائع فسخ نمود بعد از رد مثل ثمن وحال معلوم شد كه مشتری در زمان خيار منافع خانه وآن ملك را منتقل بديگری نموده بمدت طويله ايا حال اين اجاره چه چيز است ج اين مسئله بغايت مشكل است واضطراب فتاوی علما وكلمات ايشان ظاهر است بجهت آنكه از بعضی ظاهر ميشود كه مشتری در زمان خيار بائع محجور عليه از تصرف ميباشد وتصرفش صحيح نيست تا اينكه زمان خيار منقضی شود واز بعضی علاوه بر حجر معصيت وحرمت نيز ظاهر ميشود واز بعضی مجرد حرمت ظاهر ميشود با صحت عقود ناقله عين ومنفعت وساير اتلافات واز

بعضی صحت تصرفات ظاهر میشود بدون حرمت و آن طائفه نیز مختلف شده اند
از بعضی از ایشان ظاهر میشود که بعد از فسخ بائع جمیع تصرفات مشتری منفسخ میشود
و از بعضی ظاهر میشود که بائع میتواند فسخ بکند و از بعضی ظاهر میشود که بائع
رجوع بمشتری نماید بقیمت المثل عین یا قیمت المثل منافع عین و از مشتری
میگیرد بلکه از علامه در تذکره و قواعد در مسئله اختلاف متبایعین در
تفاسخ تحالف ظاهر میشود که اگر اجاره داده مالک بعد از تحلف رجوع باجرت
المثل منافع میکند و محقق در جامع المقاصد فرموده که بدل حیلوله عین را در اجاره
نیز از مالکی که بتحلف بیعش باطل شده میگیرد و این قول اقرب بقواعد است بجهت
اینکه جمع بین حق مشتری که تصرف در ملک خود نموده و جمع بین حق بائع که فسخ نموده
و حل اثر عقد نموده و جمع بین عوض و معوض نباید بشود عوض تصرف عین یا عوض
منافع را باید بدهد نه قیمت مسماة و احتمال اینکه حق خیار مثل حق شفعه باشد دلیل ندارد
مگر قیاس **س** چه میفرمایند که هرگاه ملکی را بیع شرط کرده اند حاصل آن ملک
مال کیست در صورتیکه از بابت حاصل شرطی نشده باشد یا شده باشد **ج** بسم الله
ولله الحمد اگر شرط شده بمقتضای شرط عمل نمایند و هرگاه شرطی ننمایند تا بیع منفسخ
نشده حاصل مال مشتری است والله العالم **س** زید ملکی را خیار شرط نمود بمدت
ده سال و در بین مدت مرد و وصی هم ندارد مگر وارث صغیر و نابالغ و مدت خیار
در حالت نابالغی صغیر منقضی شد آیا این بیع بعد مدت خیار نافذ و صحیح باشد یا نه
ج بعد از انقضای مدت خیار لازم میشود و حقی باقی نمی ماند برای صغیر **س**
بفرمایند که در یک معامله شخص میتواند که خیار متعدد از برای خود که بائع است یا
از برای مشتری قرار بدهد بخیار شرط باین معنی که چنین قرار دهد که اگر مبلغ مال
المبایعه تا راس سنه فلانی رسید که بیع لازم و خیار ساقط باشد و الا بازهم بیع معلق
باشد تا سنه دیگر و همچنین الی مدت دو سال یا سه سال آیا جائز است یا نه و در حینیکه
بیع معلق است نماء مبیع از مال کیست **ج** خیار فسخ که حاصل از شرط میشود

۲۹ معلق بمعنی آویخته یعنی بیع لازم نشده باشد ۱۲ ف ۳۰ الی مدت ای تا مدت ۱۲ ط ۳۱ حین ای وقت ۱۲ ف ۳۲ نماء نفع و نقصان

دو قسم است اول آنکه منفصل از عقد بیع باشد دوم آن است که متصل باشد اگر منفصل است اول و آخرش باید مضبوط باشد و اگر متصل باشد آخرش باید مضبوط باشد و تردید خوب نیست و اگر خیار فسخ را معلق بشرطی نموده مثل رد ثمن در ان وقت نیز باید معلوم باشد و نماء مبیع در ایام خیار مال مشتری است چنانچه نماء ثمن در ایام خیار مال بائع است علی الاقوی والله العالم س تصرف غیر ذی الخیار در مالی که منتقل شده باو جائز است بدون اذن ذی الخیار یا نه یا فرق است میان خیارات و میان تصرفات ج تصرف غیر متلف وصف یا عین کلاً یا بعضاً و همچنین تصرف غیر مانع از رد مثل استیلاد امة و همچنین تصرف غیر ناقل عین ملک یا منافع ملک جائز است اشکال در تصرف موجب تلف عین یا وصف یا منفعت یا ناقل ملک میباشد اقوی جواز است و احوط ترک است ولکن اقوی این است که این تصرف مانع از فسخ نیست بلکه اگر فسخ کرد رجوع بمثل یا قیمت نماید هر چند در اصل جواز فسخ مناقشه میتوان نمود نظیر جواز رجوع در هبه یا انتقال عین از موهوب له بغیر او س کسی ملکی را مثلاً فروخت بمقدار از مال که باقساط بگیرد و قرار داد که اگر تخلف کرده از قسط خیار فسخ داشته باشد در اثنای قسط صاحب خیار مرده آیا این خیار برای وارث بائع حاصل میشود یا نه ج مانعی از ثبوت خیار برای وارث نیست هر چند این حدوث خیار است برای وارث بائع نه انتقال خیار از مورث بوارث نظیر انتقال خیار منفصل که پیش از رسیدن زمان خیار شارط بمیرد بلی اگر مورث شرط عملی کرده و تخلف شرط در زمان شارط نشده بلکه در زمان ممات آن شده خیار اشتراط برای وارث محل اشکال است من حدوث الاهلیة للخیار بعد الاشتراط و هذه الاهلیة تنتقل الی الوارث و من ان خلاف الشرط و التخلف عنه انما حدث بعد وفات الشارط و دلیل خیار الاشتراط هو النص و النص لا یشمل الفرض و لیس علی طبق القاعدة حتی یتعدی الی الفرض والله العالم

باب الاجارة در اجاره س اجاره بساتین مشجر باشجار

متنه ارضا یا اشجارا یا هر دو باهو جائز است یا نه ج این اجاره نیست صلح است
که اجاره اش میگویند س هرگاه زید نفس خود را اجاره داد در عمل معینی و عمل
را کلا یا بعضا بجا نیاورده بمیرد و مدیون اشخاص دیگر هم باشد و چیزی بجز عین مبلغ
مذکور از برای او باقی نمانده باشد آیا تمام آن مبلغ اگر چیزی از عمل بجا آورده نشده
باشد یا بعض آن مبلغ نسبت بباقی مانده از عمل راجع بمستاجر میشود یا آنکه باید غرما
شود ما بین مستاجر و طلب کارهای دیگر ج بسم الله وله الحمد اگر در اجاره مرقومه
شرط مباشرت شده باشد بطور تنصیص یا ظهور اشتراط مباشرت اجاره مرقومه بموت
باطل میشود کلا یا بعضا بالنسبت بمسمی و بعد از بطلان عین مبلغ مرقوم بر میگردد
کلا او بعضا و اگر اجاره باشتراط مباشرت یا ظهور آن نبوده بلکه در ذمه میت
قرار گرفته بود که خود بجا بیاورد یا دیگری درین وقت اجاره مرقومه باطل نمیشود
ولکن اگر چیزی بجز عین مبلغ مرقوم باقی نمانده باشد چنانچه مفروض در سوال است
راجع نمیشود بمستاجر و بغرماء راجع میشود و اگر باقی مانده باشد بقدر سایر دیون
سائر غرماء این وقت راجع میشود بمستاجر باین معنی که جائز است که صاحب عین
مال الاجاره اخذ عین مال الاجاره نماید قال المحقق فی الشرائع اما المیت فغرماؤه
سواء فی الترکة الا ان یترک نحو ما علیه فیجوز لصاحب العین اخذها انتهی و از
اسکافی قول باختصاص مطلقا نقل شده و آن ضعیف است س هرگاه زید عمرو را
اجیر گرفته باشد باجاره عقدیه یا معاطاتیه که اجیر مذکور مثلا دو دفعه یا سه دفعه
صلوة هدیه برای فلان میت در لیلة الدفن بگذارد و بعمل آورد بمبلغ معین المقدار
آیا این نوع اجاره صحیح است یا باطل و بر فرض بطلان هرگاه اجیر مذکور همان
اجرت مذکوره را از مستاجر مذکور اخذ نموده باشد و همان عمل مرقوم در لیلة
الدفن بعمل آورده باشد آیا بر اجیر مزبور لازم است که اجرت ماخوذه را
بمستاجر مذکور رد نماید یا نه بیان فرمایند که مقام حاجت است ج اولا باید
دانست که مکرر دیدم دو نفر شخص واحد نماز وحشت برای میت فی لیلة الدفن

وقت صلوة هدیه یعنی نماز هدیه میت ۱۲ لیلة الدفن یعنی شب دفن ۱۲ معین المقدار یعنی مثلا ده روپیه یا ده دینار

مشروع هست یا نه هرچند از شخصی باشد که تبرعاً و لله برای میت میخواهد نماز وحشت بکند بجهت رفع وحشت اقوی جواز است لان الصلوة خیر موضوع من شاء استقل و من شاء استکثر و لان الامر المتعلق بالمستحبات غالباً للتکرار و لبیان حسن الطبیعة علاوه آنکه در اخبار نماز وحشت است که اولاً برای میت بجهت دفع وحشت صدقه بکنید و اگر صدقه ممکن نشد نماز وحشت بکنید و تکرر صدقه مطلوب است و نماز وحشت بدل او میباشد و بدل در حکم مبدل است مضافاً الی ان نفس التکرر احتیاط و تکرر الاستیجار ایضاً کذلک مضافاً الی ان استیجار اشخاص متعددة لا یکون منصوصاً و انما استفاده من قوله علیه السلام و ان دعاء الاربعین مستجاب و نحو هذه الکلمات ایضاً آیته فی الاستیجار المتکرر من واحد خصوصاً اذا لم یکن هناک الا واحد و ثانیاً باید دانست که این استیجار از شخص متبرع بهت یا از وکیل وصی میت یا از وصی یا از اولیاء میت میباشد اشکال در جواز استیجار از شخص متبرع نیست و همچنین از اولیاء میت که از کیسه خود اجرت بدهند و همچنین از وصی میت اگر وصایت مطلقه داشته باشد و همچنین از وکیل وصی اگر وکالت مطلقه داشته باشد اشکال در جای است که وصایت مطلقه و وکالت مطلقه نباشد این وقت نمیشود حکم بصحت نمود بجهت انصراف بمتعارف پس اگر قضیه انصراف نبود حکم بصحت مینمودیم پس اقوی جواز است مگر در صورت انصراف والله العالم

باب الصلح

در صلح س شخصی خانه و ملک خود در ارهن گذارد نزد زید مبلغی و تنخواه را بگیرد و صرف نماید و تمام شود و از بابت ضعف عدم و فرار از ادای دین آن خانه و آن ملک را بعیال خود مصالحه نماید و در حین مصالحه چند نفر شهود گرفته که این مصالحه اصلی ندارد و صوری میباشد و این شخص وفات یافته صبیه دارد که مطالبه حق خود مینماید و عیال آن مرحوم با مصالحه نامچه صوری مدعی است که صلح بمن شده است اگر آن دختر شهود آورد که این صلح صوری است میرسد تقاص حق خود نماید یا نه

ج بسم الله وله الحمد بابقاء رهن وعدم فك رهن مصالحه باطل
است باید ادای دین شود از ان خانه یا غیر ان خانه بلی بعد از فك خانه و ملك
از رهن و ادای دین راهن دختر وارث نتراخذ اودت خود مینماید و او محتاج یا بیرون
شهود ببطلان صلح نیست بلکه ضعیفه مدعیه باید اقامه شهود بانتقال و صلح نماید
بلی هرگاه اصل صلح معلوم باشد و دختر مدعیه باشد بر صوری بودن ان باید اوامر
شهود نماید و پس از اقامه شهود نزد حاکم متصدی مرافعه اخذ حق خود نماید وطی این
گونه نزاع و مسائل بنحو استفتاء مشکلست بلکه باید رجوع بحاکم حاکم شود بس
شخصی در مصالحه یا در بیع خیار فسخ مادام العمر از برای خود شرط میکند ایا صحیح
است یا نه ج احوط ترك است و اقوی صحت است در صلح مثل تولیت مادام
الحیات هرچند ظاهر بعضی بطلان است بجهت انکه زمان فسخ اول و اخرش هر دو
باید معلوم باشد ولکن در صلح جهل مغتفر است نه در بیع ونحوات از عقود لازمه که
مبنی بر مدا اقه میباشد والله العالم س زنی برای خود مصالحه نمود جمیع ما
یملك خود را و خیار مادام الحیات برای خود قرار داده و بعد زوج زوجه مرقومه
ادعا نموده که در ما یملك خود وصی تعیین نموده و مصالحه قرار داده ایا این فسخ
حساب میشود یا نه ج اقوی این است که این فسخ نیست بجهت اینکه وصیت اثبات
سلطنت است برای دیگری یا تملیك عین یا منفعت است و با بقاء صلح مرقوم
اثبات سلطنت برای اجنبی یا تملیك دیگری بمعنی است و هر تصرفی که نافذ
نیست الا بملکیت رجوع و فسخ میباشد چنانچه در مسئله بیع با خیار فسخ برای هر یك
از بائع و مشتری تصریح نمودند که تصرف ذی الخیار فیما انتقل الیه اسقاط
خیار است و تصرف او فیما انتقل عنه فسخ میباشد و هکذا صرحوا فی بحث الهبة
الجائزة نعم لهم کلام بل خلاف فی ان الرجوع الفعلی اذا کان بالعقد او بالایقاع
فهل یصح ذلك العقد فقیل لا لانه مشروط بالفسخ و الفسخ لا یحصل الا به صحیحا
والصحة فیه لا یتحقق الا بصحة العقد او الایقاع وهو دور محال وقیل بالصحة

۳۳ رجوع برگشتن و فسخ باز گردانیدن ۱۲ ۳۴ ذی الخیار صاحب مدت اختیار فسخ ۱۲ ۳۵ فیما انتقل الیه یعنی در ان چیز که طرف او نقل کرده

بدعوی انه دورمعی وقد تعرض شیخنا الاستاد اعلی المقامه فی هبة جواهره وتعرض
بعض فضلائنا المعاصرین فی احکام الخیارات والاقوی فیه ایضا الصحة نظیر
الرجوع الفعلی باللمس والتقبیل والوطی فی الرجوع للمطلقة کما ان لهم کلاما
اخر وهوان الفسخ المذبور انما یکون مع العلم بالالتفات لما فعله سابقا او
مع الشك لاصالة النفوذ واما مع العلم بعدم الالتفات فلا فالحق مع الزوج
فی السوال المرقوم لو ثبت الوصایة المرقومة ولکن الاولی الصلح لما مر من الخلاف
مع الاشکال فی اصل هذا الصلح لاشتماله علی الخیار فی الزمان المجهول نعم لو علمنا
بعدم الذکر والالتفات الی الصلح السابق فحینئذ یشکل الحال فی کونه رجوعا
س زید ملك خود را مصالحه نمود بیکی از اولاد خود و در ضمن العقد شرط
خیار فسخ مادام الحیاة از برای خود نمود آیا بعد از موت زید خیار فسخ منتقل
بوارث او میشود یا نه ج اقوی صحت شرط مرقوم است لکن خیار فسخ مادام
الحیاة چگونه منتقل بوارث میشود بعد از موت بلی اگر اجل مضبوط باشد مثل
ده سال وقبل از اجل مصالح بمیرد خیار فسخ منتقل بورثه میشود س چه میفرمایند
در این مسئله که هرگاه زید عمرو را وکیل نمود که ما یملک مرا مطلق چه از منقول
وچه از غیر منقول مصالحه نماید بر برادر من ومنافع مادام الحیاة مخصوص
بخود من باشد که برادر تصرف نتواند بکند مادام الحیاة ومدتی هم معین نکرده
معلق ساخته منافع را بمادام الحیاة آیا چنین صلح صحیح است یا فاسد ج بسم الله
ولله الحمد هرچند استثناء زمان حیاة مجهول است وظاهر جمعی فساد صلح مرقوم
است ولکن چون اول علو دارد وعقد صلح متحمل این نحو از جهالت میباشد
صحت این گونه صلح خالی از قوت نیست والله العالم س هرگاه شخصی ملکی
از املاك مزروعه خودش را بعقدی از عقود شرعیه مثل صلح منتقل نمود بشخصی
مسلوب المنفعة که مادام الحیات منفعت این ملك مال ناقل باشد آیا این
عقد صحیح است یا نه بر فرض صحت هرگاه فوت ناقل مقارن شود با وفات

چیدن وجمع نمودن حاصل آیا داخل در ترکهٔ میت است یا مال منتقل الیه ج
ظاهر فقها بطلان استثناء اجل مجهول است بجهت انکه هر جا که اخذ اجل نمودند
ضبط نمودند حتی در نکاح بجهت انکه شرط همین که متعلق بزمان شد باید مضبوط
باشد ولکن اقوی در خصوص صلح و شرط مزبور صحت است بجهت انکه این تعلیم
میشود و اول بعلم کفایت میکند و حاصل ملک در زمان چیدن و جمع نمودن
داخل در استثناء میباشد و این واضح است والله العالم س مصالحه نمود
زید منافع دو دانگ و نیم زراعت خود را از شتوی و صیفی از اول میزان
تا یک سال بیکصد و هفتاد و پنج تومان پنابادکه در دو قسط تسلیم مالک نماید
نصف آن را در غره ربیع الاول و نصف دیگر را در غره جمادی الاولی
سنه مزبوره و در ضمن مصالحه شرط شده که هرگاه خدانخواسته آفت سماوی
از قبیل تگرگ و سن خوارگی و ملخ خوارگی بمحصول برخورد بتصدیق اهل خبره بعد
از مخارج مصالح به هرگاه چیزی باقی و زیاده باشد از مخارج مالک
بردو الا فلا و هرگاه در مصالح به نقص بهم رسد از عهده برآید مالک
و شرط شده که هرگاه وجه مال المصالحه مذکور تسلیم مالک نشود تومانی ده
شاهی از مصالح له گرفته شود و مدیون مشار الیه باشد ج بسم الله وله
الحمد بحسب ظاهر مانعی از صحت مصالحه و شرط تکلته نمیباشد الا اینکه شرط
ثالث که هرگاه وجه مال المصالحه مذکور تسلیم نشود تومانی ده شاهی از
مصالح له گرفته شود و مدیون مشار الیه باشد خالی از مناقشه نیست بجهت
انکه شرط مشخص مشروط علیه را مدیون نمیکند مگر اینکه مراد مجرد الزام
بادا باشد مسامحةً علاوه آنکه تومانی ده شاهی بجهت تخلف میباشد زمان
تخلف که موجب ده شاهی میشود بیان نشده که هر روزی میباشد یا هر
ماهی میباشد مگر اینکه این هم معلوم و معهود ایشان بوده باشد والله العالم
س زید از عمرو طلبی دارد نقد و عمرو مقدار معینی روغن بزید مصالحه نماید

در عوض طلب او وخیار فسخ بوعده معینه از برای خود میگذارد آیا صحیح است
ج ضرر ندارد اگر از روی حیا وجبر نباشد والله العالم س آیا مصالحه
در خمس جائز است که اگر کسی در ذمه وی البسیت تومان باشد ویا هرچه باشد
صلح کند با هلش بربع آن مثلاً ویا صلح باوی کند مالی را بقدر یکه اضعاف
قیمت آن است ویا جمیع را بهمه ببستید از باب خمس واو برغبت ظاهر بعضی
را ببخشد چه در اول چنین معاهده کردند ج بسم الله وله الحمد صلح مرقوم
از سادات جائز نیست بجهت آنکه قبل از اقباض مالک چیزی نیستند وبعد از
اقباض اگر هبه یا صلح نماید بنحوی که اطمینان برضایش در واقع باشد مضایقه
نیست واگر صلح از حاکم شرع باشد ضرر ندارد بشرطی که خلاف مصلحت نباشد
وحاکم شرع عادل ومتدین وبصیر بتکلیف خود میباشد س مصالحه ادعای
مدعی با مدعا علیه بقسم مطلقاً یا بضمیمه ما لیه یا صلوات جائز است برای غیر
مجتهد که معنی مدعی ومنکر را تمیز داده یا نه ج صلح بقسم محل اشکال است
س شخص غیر مجتهد ادعای مدعی را مصالحه مینماید بمبلغ معینی ودر ضمن
العقد شرط مینماید که مدعا علیه قسم بخورد در حضور همین شخص غیر مجتهد یا
در غیر حضور او آیا دعوی بچنین مصالحه وقسم ساقط میشود ومصالحه
صحیح است یا نه ج اگر منظور قسم مسقط دعوی باشد صلح محل اشکال است
بلکه سید استاد وجمعی این شرط واین صلح را باطل میدانند والله العالم س
بفرمایند که در مصالحه صیغه شرط است یا نه وبرفرض شرطیت آن باید
بعربیه باشد یا بهر زبان که باشد کافی است ج عربیه وفارسی هر دو کافی است
وعربیت شرط نیست بلکه اقوی آن است که اگر تعاطی وتراضی بلفظ اظهار شود
بعنوان صلح نیز کافی است ولازم است والله العالم س مجرد صیغه صلح
موجب لزوم میشود پیش از دادن مال المصالحه یا نه ج قبض عوض شرط
در صحت ولزوم نیست وواجب است ادای عین در صورت صلح بعوض

چنانچه لازم است دعای عوض علی نحوی المقرر والله العالم **باب الوقف**

در وقف س هرگاه ملکی را وقف کند و شرط کند که هرگاه واقف
خود محتاج شود منفعت را خود تصرف کند و بکسی ندهد صحیح است یا باطل
ج این وقف باطل است علی الاقوی **س** اگر در حین وقف محتاج باشد
در وقف بر جهت فقر نماید و نظرش باین باشد که تا خود محتاج است بدیگری
ندهد آیا صحیح است وقف یا نه **ج** اگر وقف بر فقرا بکند و خود مندرج در
فقراء شود یا وقف بر سادات یا مجتهدین کند و خود سید باشد یا مجتهد شود
تصرف کند ضرر ندارد و اشتراط اینکه بغیر خود ندهد بیجا است که وقف بر
نفس میشود **س** هرگاه شخصی ملکی را وقف نموده و ابتدای این کار
اسم خود را هیچ داخل در موقوف علیهم محسوب نداشته بود و بعد از آنکه
وقف نموده و صیغه وقف هم جاری ساخته و بتصرف متولی داده بعد
از چند روز میگوید که من خود را هم یکی از موقوف علیهم محسوب داشتم
آیا بر متولی هست که سخن واقف را حمل بکذب نماید یا محمول بصدق است
ج شرط وقف اخراج واقف است از وقف پس اینکه میگوید که من خود را
داخل در وقف کرده ام بحسب ظاهر کلامش مدعی بطلان وقف است
و متولی مدعی صحت وقف اگر معارضی ندارد خود بداند و خدای خویش و اگر معارض
دارد باید مرافعه شود در پیش حاکم شرع و در مدعی صحت و مدعی فساد
مقدم است والله العالم **س** هرگاه ملکی وقفیت آن معلوم باشد چون
بدایتی بهمین قسم آمده است دیگر نه متولی و نه مصرف و نه وقف نامه
در میان تقدیم بطنی بر بطنی معلوم نیست این ملک حال در میان موقوف
علیهم چه قسم باید قسمت بشود و سخن درین است که بعضی که بطن اول اند
مدعی اند که رفتگان و اموات بلا عقب حصهٔ معینه ایشان مخصوص بطن
اول است و بطن ثانی دخلی ندارد و حال سند و حجتی از تعیین واقف ندارند

ونیست بجز وقفیت ملك وموقوف علیهم بودن ایشان ج محصل کلام در مسئله ومرجع نزاع این است که وقف ترتیب است بر بطون یا انکه وقف تشریك است که همه بطون شریك باشند وقسمت بحسب رؤس باید ببرند وحتی در صورت بلین ترتیب وتشریك تشریك است تا انکه خلافش معلوم شود ودلیل مسئله استحاله ترجیح بلا مرجح نیست چنانچه بعضی از افاضل تمسك کرده اند بخیال انکه اولاد مساوی اند در موقوف علیهم بودن وترجیح بطن اول بر بطن ثانی محتاج بدلیل است بجهت انکه این بتنهائی ثابت نمیکند تشریك را بلکه بجهت اصل عدم تقیید میباشد واین اصل لفظی مقدم بر اصول عملیه متوهمه در مقام میباشد بل هذا الاصل المعول علیه یوجب صیرورة مدعی الترتیب مدعیا ومدعی التشریك منکرا فعلی مدعی الترتیب البینة ولا بینة علی التسویة فتامل جیدا س اگر وقفی معلوم باشد وترتیب وتشریك معلوم نباشد چه باید نمود ج عمل بترتیب باید بشود لاصالة عدم الانتقال الی البطن المتاخر الابعد فقدان البطن المتقدم ولاصالة تاخر الحادث ویا انکه عمل بتشریك باید نمود لاصالة عدم التقیید والترتیب تقیید وهو مقدم علی اصالة عدم الانتقال واصالة تاخر الحادث وبهذا الاصل نقول ان المدعی هو من یدعی الترتیب لا ان مدعی التشریك هو المدعی لان المدعی هو من یقول بخلاف الاصل المعول علیه فتامل جیدا فانه دقیق والفاضل القمی تمسك فی نفی القیود الزائدة من الترتیب ونحوه باستحالة الترجیح بلا مرجح وهو ایضا متین لو ضم الیه الاصل المعول علیه ولا ینفع لو لم یکن الاصل المعول علیه موجودا والله العالم س هرگاه زید وعمرو وبکر هر سه برادر بوده واملاك داشته باشند مشاع یا غیر خودشان ان سه برادر حصه خود را که مثلا نصف کل میباشد وقف نمودند دو برادر تمام حصه خود را وقف اولاد نموده ویك برادر نصف حصه خود را وقف اولاد ونصف دیگر را وقف تعزیت سید الشهداء

نموده ونصف کل مال از مال شرکاء باقی طلق میباشد وان املاک مشاع
مشتمل است بر نخیلات متفرقه که هر بیست اصله مثلاً در مکانی واقع است
واراضی چند که هر خرابه در مکانی واقعست وان خرابجات مختلف است
از حیثیت طول وعرض وخوبی وبدی حال صاحبان حصه طلق میخواهند
قسمت نمایند ان اراضی را ونخیلات را ایا بجبر نیز قسمت نمایند باین معنی که
ایا هر خرابه را ارضی جداگانه قسمت نمایند که وقف وطلق از خرابه حصه خود
بردارند یا انکه تمام خرابجات را سنجیده وخوب وبد در مقابل یکدیگر قرار
داده مقومین معادل امده با تراضی یا بقهر قسمت نمایند ایا یک وجه
ازین دو وجه صحیح است یا هر دو ج اگر تراضی باشد هر دو وجه جائز است
والا وجه اول متعین است ولکن باید تعدیل سهام وعدم تبدیل وقف را
منظور بدارند که وقف را در ملکی بدل بملک نکند س ایا مابین موقوف
علیهم یا وقف عام باشد یا خاص وقف را قسمت میتوان کرد یا نه چنانچه
مابین وقف از طلق جائز است ج قسمت وقف بین موقوف علیهم جائز
نیست وقسمت وقف از طلق جائز است س هرگاه یکی از مشترکین
بعد از قسمت بگوید که حصهٔ من کمتر است یا پست تر میباشد ومن قسمت
را قبول ندارم ایا میتواند یا نه ج ادعای فساد قسمت میباشد باید
ثابت نماید والله العالم س ایا وقف فعلی را جائز میدانند یا نه ج
با اکتفا بافعال وقف در منقول مثل کتاب وقران وحصیر مسجد ونحو ان
وغیر منقول مثل پل ومسجد ومدرسه ومقبره هر چند خالی از اشکال نیست
ولکن خالی از قوت هم نیست س کسی ملک معینی را وقف نموده
است که منافع ان را صرف افطار مؤمنین نمایند در رمضان یا از
برای مسجد فرش تمام نمایند ومتولی از برای ان معین نموده وشخص
ان متولی را عادل نداند ایا جائز است برای ان شخص که از ان افطار

نماید یا برای فرش نماز کند یا نه و بر هر تقدیر فرق است میان آنکه بداند که خود متولی میداند که خود عادل نیست یا بداند که خود را عادل میداند یا حال او مجهول باشد یعنی نداند که متولی خود را عادل میداند یا نمیداند یا نه ج حمل بر صحت نموده اظهار نماید و فسق را نیز مانع نداند یعنی اگر بداند که خیانت در جمیع اموال وقف و قسمت مینماید و این اظهار و این قسمت تخصیصیه از آن قبیل است این وقت خوار دو همچنین در فرش نماز و غیره نکند س عدالت در متولی وقف حسب فتوای سرکار شرط است یا نه ج احوط اشتراط عدالت و اقوی کفایت امانت است س سوای حاکم شرع بکسی دیگر اختیار است که کسی را متولی وقف قرار دهد یا نه ج اگر در متن عقد وقف متولی اخذ شده حاجت بحاکم شرع نیست و الا متولی حاکم شرع است یا ماذون از حاکم شرع یا عدول مؤمنین اگر دسترس بحاکم شرع و دسترس بماذون از حاکم شرع نباشد و هر کسی متولی وقف نخواهد بود س اگر واقف شرط نموده باشد که باید حاکم وقت متولی قرار دهد و حاکم وقت مسلم نباشد تجویز حاکم وقت در قرار دادن متولی معتبر است یا نه ج این شرط بحسب ظاهر صحیح است و متولی کافر نیست تا اینکه گفته شود شرط است در متولی وقف اسلام و عدالت و بلوغ و نحو آن بلکه این حاکم وقت متولی تراش است و جاعل متولی است بلی جمعا بین الشرط و الشرع متولی امین و مسلم قرار دهد و الله العالم س متولی وقف عام که قسمت موقوفات بدست اوست آیا میتواند خود متولی بآن موقوفات بسفر عتبات عالیات برود یا نه ج بلی میتواند بشرط آنکه عبارت وقف نامه ظهور نداشته باشد در اینکه متولی بغیر خود باید بدهد بلکه منظور صرف در مصرف

قوله مجهول یعنی نامعلوم ۱۲
قوله حمل بر صحت یعنی گمان نیک ۱۲
قوله فسق گناه ۱۲
قوله اموال جمع مال ۱۲
قوله قسمت حصه کردن تقسیم ۱۲
قوله تخصیصیه یعنی اظهار ۱۲
قوله قبیل یعنی قسم ۱۲
قوله خیانت یعنی از خیانت ۱۲
قوله امانت یعنی امین بودن ۱۲
قوله عقد یعنی عقد وقف ۱۲
قوله اخذ یعنی گرفته ۱۲
قوله ماذون اجازت یافته ۱۲
قوله عدول مؤمنین عادل مؤمنین ۱۲
قوله واقف وقف کننده ۱۲
قوله مسلم مسلمان بودن ۱۲
قوله اسلام مسلمان بودن ۱۲
قوله عدالت عادل بودن ۱۲
قوله بلوغ بالغ بودن ۱۲
قوله متولی تراش یعنی تجویز کننده ۱۲
قوله جاعل یعنی قرار دهنده ۱۲
قوله عتبات عالیات یعنی عراق ۱۲
قوله موقوفات جمع موقوف ۱۲

باشد نه اینکه ظاهر باشد در اینکه متولی بغیر خود باید بدهد باید
عبارت واقف در حین وقف معلوم شود و هر مالی که حلال باشد
بان مال جائز است زیارت و متولی اگر حق شرعی یا حق جعلی از قبل
واقف دارد و مقدار حق خود را گرفته است جائز است بان زیارت
والا فلا س چه میفرمایند درین مسئله که زید دو خانه دارد یکی در
کربلا و یکی در عجم که هر دو را وقف اولاد ذکور نموده که در خانه
کربلا ساکن شوند و خانه عجم را اجاره دهند آنچه عاید شود از وجه
اجاره او صرف تعمیر خانه کربلا نمایند و الحال مدت چند سال میباشد
که از خانه عجم چیزی عاید نمی شود بواسطه خرابی او و در شرف انهدام
است آیا وصی واقف میتواند که آن ملک عجم را بفروشد بواسطه عدم
منفعتش و از پولش در کربلا ملک ذی منفعت بخرد و وقف کند
در عوض آن ملک ج جائز است بیع تمام وقف که در شرف انهدام
است بشرط یاس از تعمیر هر چند باجاره باشد و بشرط عدم امکان بیع
بعض هر چند بجهت عدم اقدام مردم باشد و بشرط عدم امکان تغییر
وضع یا موضوع و متولی وقف یا موقوف علیهم باذن حاکم شرع یا عدول
مؤمنین مباشر بیع وقف میشوند نه وصی واقف و نه خود واقف با
عدم تولیت والله العالم س مسجد و مدرسه و حمام یا دیگر خانه مثل
حسینیه و تکیه و غیره از موقوفات هر گاه واقف برای تعمیر و مرمت
آن وجه مصارف قرار نداده باشد و مشرف بانهدام شود آیا
جائز است برای متولی که آن را مع زمین فروخته دیگری مثل آن از
حقیر و کوچک و کمتر خرید کند یا نه و آیا جائز است برای متولی که همین
موقوفات مزبوره را در صورت مسطوره بالکلیه منهدم سازد
و آلات و اسباب آن را مثل آجر و چوب و تخته و غیره را فروخته

ف ۲۸ موقوفات جمع موقوف چیزیکه وقف کرده شده ۱۲ ف ۲۹ وجه مصارف یعنی رسید و مداخلی را که خرج ۱۲ ف ۳۰ مشرف قریب ۱۲

دیگرے مثل ان ازان حقیر تر و کوچک تر و کمتر در بعض آن زمین بنا
کنند و بعض آن زمین خالی را طویلہ اسپ خود یا جای نشستن نوکران
خود یا راه آمد و رفت خود و مردم در خانه خود قرار دهد یا نه
ج اما فروختن عین مسجد و مدرسه پس جائز نیست و اما آلات
این دو پس جائز است و مهما امکن صرف درین دو باید شود و الا بمماثل
و اما غیر مسجد و مدرسه پس فروختن بشرائطے که در بیع وقف مذکور
است در سوال و جواب دیگر جائز است و اما منهدم ساختن
و آلات و اسباب او را فروخته و کوچک تر نمودن جائز است
و مهما امکن تغییر وضع دهد نه تغییر موضوع بلے اگر ممکن نشود الا بتغییر
وضع و موضوع درین وقت جائز است بزرگ را کوچک کند و دکان
را حمام کند و اگر مکان زیادے باشد که محل احتیاج آن وقف نباشد
جائز است که اجاره بدهد بلکه اگر ممکن نشود اجاره بیع بعض آن نماید
و اگر بیع بعض ممکن نشود بیع کل نماید و بمصرف وقف برساند و الله اعلم
س چه میفرمایند که خانه ایست وقف اولاد و اولادِ اولاد نا تا
ما تنزلوا و مشرف بخرابی است که هرگاه خراب شود موقوف علیهم
قدرت بر تعمیر آن ندارند و بعد چند مدت بالکلیه از قابلیت سکنے
میافتد آیا بیع چنین خانه و خریدن خانه دیگرے بجاے آن خانه براے
موقوف علیهم جائز است یا خیر و کسی که آن را میخرد نیت آن دارد
که آن را مدرسه یا مسجد یا مقبره بسازد و وقف نماید حکم مسئله
را بیان فرمایند ج بسم الله و له الحمد بلے بیع و شرای خانه مرقومه
صحیح است بچند شرط اول آنکه ممکن نباشد تعمیر آن هرچند باجاره دادن
در مدت طویل باشد دوم آنکه امید تعمیر بالمره نباشد هرچند
بتغییر وضع مثل کوچک نمودن خانه مرقومه باشد یا بتغییر موضوع

مثل اینکه خانه را کاروان سرا کنند سوم آنکه اقتصار شود بر بیع همان
چیزے که خوف خرابی آنست پس اگر خوف خرابی در تمام خانه باشد
تمام خانه را میفروشند واگر در غرفه یا حجره تنها باشد اقتصار شود
بر بیع همان غرفه یا حجره واگر امر دائر شود ما بین آنکه غرفه خراب شود
یا آنکه معمور نیز با غرفه نمایند بجهت آنکه غرفه تنها را نمیخرند
نفروشند تمام خانه را مگر آنکه خوف خرابی در جمیع خانه باشد
بسبب سرایت وبخوان چهارم آنکه ممکن باشد شراء چیزے که
بدل از وقف باشد درین وقت جائزاست بیع وقف وبعد از
بیع جائزاست مسجد یا مدرسه نمودن هرچند ترك نمودن بیع وقف
بالمره اولے باشد مگر بدقت زیاده که بیع وقف مزبور چنان
بوده باشد که بجمیع بطون در ترك آن ضرر باشد وبالجمله ملاحظه
حق واقف وحق خداوند متعال وحق موجودین از اهل وقف وحق
معدومین از اهل وقف بنظر دقیق بشود والله العالم س
مکانی از مضیف خانه که وقف مضیف خانه جماعتی معین بوده
جائزاست که او را تغییر دهند ومسجد نمایند یا معامله مسجد با آن مکان
نمایند وفرقی میباشد در جواز وعدم جواز میان اذن متولے
وعدم اذن آن بیان نمائید بینوا توجروا ج بسم الله وله الحمد تغییر وقف
جد بحسب وضع یا موضوع باشد مهما امکن بدون داعے جائز نیست
مگر بجهت سه چیز اول بجهت رعایت مصلحت خود وقف مثل آنکه در
مسجد را متعدد میکنند یا آنکه بجهت خادم مسجد ومدرسه جای بنا
میکنند یا مأذنه یا چاه و یا حوض در وسط مدرسه بنا میکنند
دوم آنکه بجهت دفع مضرت از خود وقف است بجهت خرابی
وتعطیل وقف حتے آنکه جائزاست بجهت خرابی وقف یا تعطیل وقف

مثل اینکه خانه را کاروانسرا کنند ۱۲ — شود یعنی فروخته شود ۱۲ — معمور یعنی آباد ۱۲ — سرایت یعنی بسبب خرابی غرفه دیگر خراب شود ۱۲ — شراء یعنی خریدن ۱۲ — بدل یعنی عوض ۱۲ — مزبور یعنی مذکور ۱۲ — بطون ای بطن ها ۱۲ — واقف وقف کننده ۱۲ — معدومین یعنی آنها که موجود نیستند ۱۲ — مضیف خانه مهمان سرا ۱۲ — متولی یعنی کار کننده وقف ۱۲ — جواز اجازت ۱۲ — مهما امکن یعنی تا ممکن است ۱۲ — مأذنه منار ۱۲ — وسط درمیان ۱۲ — مضرت ضرر ۱۲ — خرابی یعنی شکست منهدم شدن وتعطیل یعنی بیکار گردیدن ۱۲

خانه وقف را حمام کنند یا حمام وقف را خانه نمایند سوم بجهت
ملاحظهٔ اصلح والا صلح بجهت بزرگ کردن مسجد دیوار مسجد را خراب
میکنند و دیوار دیگر میسازند و مثل آنکه تعمیر مشاهد مشرفه و تغییر
وضع آنها میدهند و لکن بعضی از علماء ما تغییر موضوع را در غیر مسجد
و مدرسه فرموده اند حال اگر تغییر مضیف خانه به مسجد بجهت اند
درین صور باشد این تبدیل ضرر ندارد و اگر در غیر این صور
باشد ضرر دارد و اذن متولی هم بکار نمی آید و درین صورت اگر متولی
اذن بدهد و اگر امتناع از اذن بکند اذنش ساقط است س صیغه
وقف را خود ناظر و واقف جد عام و جد خاص میتواند بخواند یا
حاکم شرع بخواند و در جمیع مذکورات بر فرض اختصاص بحاکم و
عادل اذن از ایشان کافی است یا نه ج در وقف خاص قبول بطن
اول کافی است و در وقف عام قبول حاکم شرع یا ماذون از قبل
حاکم شرع باید باشد بلکه در اول هم احوط با نسبت ببطون آتیه
اشتراط قبول حاکم یا ماذون از او میباشد س چه میفرمایند درین
مسئله که مسلمی از مال حلال مسجدی ساخت مگر عمارتش همه کفار و از
اعیان متنجسه مسجد ساخته شد آیا حکم ——— مسجد بر او
جاری میتوان شد یا نه و در شق اول تطهیرش از ظاهر و باطن واجب
است یا خیر و اگر واجب است چگونه تطهیر نمایند هم از ظاهر و
هم از باطن بینوا توجروا ج نجاست مانع حصول مسجدیت نیست
خصوص اگر بدیوار مسجد یا سقف مسجد باشد و آن را بنیه مسجد قرار دهد
و اگر ممکن است تطهیر ظاهر و باطن بباران و شمس و نحو آن تطهیر
بکنند بلکه بجز خراب کردن آن اگر باذل معرفی باشد و الا تطهیر ساقط
است و نماز در آن نیز جائز است بلکه در وجوب تطهیر مسلمین

غیر از بانی کفایت با وجود خود بانی که باعث تجنیس مسجد شده بکفا
نجس و تمکن بانی از تطهیر آن نیز محل اشکال است والله العالم س
هرگاه زید ملکی را در ید عمرو داشت بطریق عاریت یا اجاره و
آن ملک را زید وقف نمود بر جهتی و صیغه جاری نمود و لکن قبض و
اقباض که شرط وقف است بعمل نیامد و متولی و ناظر بهیچ وجه تصرفی
نمودند آیا این وقف لازم است یا نه و مالک رجوع میتواند بکند
و تصرف مالکانه نماید یا نه ج قبض شرط صحت وقف است علی الاقوی
پس مادامیکه قبض بعمل نیامده یا قبض کلی انه وقف بعمل نیامده وقف
مزبور صحیح نشده س قبض ناظر در وقف کافی است یا خیر
ج ناظر بمعنی متولی است و قبض او کافی است در منقولات س رجل
کتب بخطه انه وقف دار الفلانیة وقفاً صحیحاً شرعیاً من دون تعرض
للاقباض الذی هو شرط فی صحة عقد الوقف و لزومه و اشهد علی صحة ما
کتبه فهل یکفی ذلک فی ثبوت الوقف و لزومه ام لا ج الذی یظهر
من الفقهاء فی بحث الهبة و غیرها ان الاقرار بالهبة و الوقف و نحوهما
مما یشترط فیه الاقباض لیس اقراراً بالاقباض و لکن الذی یظهر
من المراجعة الی عرفنا الیوم مضافاً الی قرینة الاشهاد ان الاقرار
به منزل علی الصحیح المستجمع للاجزاء المقیدة لوجود الشرائط کما اذا
لزم بالنذر او العهد او سائر الملزمات باصدار الهبة او الوقف
او نحوهما و مع ذلک فاللازم فی امثال هذه المسائل الرجوع الی
الحاکم الحاسم و المرافعة عنده و لا یقنع بمجرد الفتوی والله العالم

باب الوصایت

در وصایت س شخصی وصیت
کرد باین عبارت که فرزند میرزا حسن وصی من است با خواهر
ملجر بیگم که هر دو معاً وصی میباشند و در ثلث من اختیار

باهر دو میباشند و میرزا حسن بعد از خواهرش خواهر دیگرش
سکینه بیگم را خواهرش بدل اند و شریک در وصایت است با
میرزا حسن و بعد از و نبات خانم شریک در وصایت است
با میرزا حسن و بعد از و خود میرزا حسن بالاستقلال وصی من است
و بعد از عم طبعی میرزا حسن آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقی هر کدام که
دیانت ایشان بیشتر باشد او وصی میباشد و بعد از ایشان کسی
را که ایشان وصی خود قرار دهند و الا وصی من کسی که دیانتش
بیشتر باشد از نسل آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقی و از سلسلهٔ ایشان
باشد پای غیر از سلسله بمیان نیاید آیا بعد از فوت میرزا حسن
هاجر بیگم است بالاستقلال یا موقوف است بانضمام یکی از آن
سه نفر که آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقی است که او لویت داشته
باشند بفرض عدم استقلال هاجر بیگم و احتیاج بانضمام اولی
و احق یکی از آن سه نفر است یا موقوف باذن حاکم شرع است
یا نه بر حسب وصیت ج بسم الله و له الحمد اقوی در فرض مزبور آنست
که هاجر بیگم وصی میباشد نه باستقلال بلکه باضم دیگرے چنانچه
اقوی در هر دو وصی بالاجتماع آنست که اگر یکے فوت شود حاکم شرع
ضم شخص دیگرے بآن وصی باقی بایدبنماید و لکن چون درین وصیت
موصی گفت که پای غیر از سلسله بمیان نیاید پس لازم است که
از آنها که تعین شده اند در مراتب متقدم قرار شود و بهتر آنست
که آن حاکم شرع دو نفر را ضم نماید یکے از سلسله آقا محمد و آقا
هاشم و آقا تقی هر کدام که متدین تر باشد و دیگرے سکینه بیگم
که بعد از هاجر خاتون ضم بمیرزا حسن میشد هر چند اقوی ضم یکے
مے باشد لکن کلام درین است که اولی ضم سکینه بیگم میباشد

باستقلال یعنی بتنهائی بدون شرکت ۱۲
عم طبعی یعنی عم پدری ۱۲
سلسله یعنی خاندان ۱۲
غیر از سلسله یعنی از غیر خاندان ۱۲
فوت یعنی مرگ ۱۲
انضمام شامل شدن ۱۲
اولویت برتری و بهتری ۱۲
اولی و احق بهتر و ...
حسب موافق ۱۲
فرض مزبور یعنی صورت مذکور ۱۲
ضم یعنی شراکت و شامل ...
بالاجتماع یعنی همراه کردن ۱۲
موصی وصیت کننده ۱۲
تعین مقرر کرده ...
مراتب متقدم یعنی ذکر ...
بعد دیگرے که ذکر ...
مقدم شده ۱۲
متدین دیانت دار ...



یا هاجر بیگم نظر بتقدم اکتفاء انفاد در نظر موصی یا اولی ضم متدین
تر از آن سه نفر که آقا محمد و آقا هاشم و آقا تقی میباشند چون نظر موصی
در طبقه اولی و ثانیه و ثالثه در رجل منضم بمرتبه بوده است نزد و مرتبه
وانکه مرتبه بعد است از حیثیت عدالت و امانت آن مرد و اینکه موصی
تصریح نموده که بعد از فوت میرزا حسن یکی ازین سه نفر مرد مذکور که
متدین تر است وصی است پس ضم متدین تر از ثلثه متعین است ولکن
مع ذلک ضم سکینه بیگم اگر با تدین و امانت باشد بهتر است چون سه
مرد مرقوم را طبقه رابعه قرار داده و این سه نفر را بعد از فوت میرزا حسن
و استقلال آن در وصی بودن آن خواسته نه مطلقا پس اقوی اکتفاء
بضم سکینه بیگم میباشد هر چند احوط ضم متدین تر از آن سه نفر میباشد
یا آن در خواهرة الله العالم س شخصی وفات کرده حجة الاسلام و خمس
و زکوة و صوم و صلوة واجبی در ذمه دارد و اولاد صغیر دارد اجنبی
میتواند که از مال آن میت واجبات او را بعمل آورد یا نه ج اگر وصی مطلق
دارد این امور راجع بوصی است و الا راجع بحاکم شرع یا بعدول
مؤمنین میباشند اگر عالم باشند ببقاء اشتغال ذمه میت از واجبات
خمس و زکوة و سائر حقوق مالیه نه مثل صوم و صلوة و الله العالم
س هرگاه وصی علم داشته باشد باینکه موصی او مدیون مردم است در
مرابحه یا تنخواهی دستی گرفته باشد یا از راه دیگر از قبیل خمس و زکوة
یا امانت و غیره آیا میتواند اینها را بدون علم و اطلاع ورثه بدهد
یا نه و هرگاه ورثه اذن در دادن بدهند آیا از ثلث باید بدهد
یا از کل مال ج بسم الله و له الحمد اگر وصی وصی در ادای نیز باشد
و ورثه مطلع باشند یعنی کبیر باشند و حاضر باشند باطلاع ایشان از
اصل مال بدهد و همچنین اگر صغیر باشند و اگر کبیر باشند و غائب

باشند باطلاع حاکم شرع بدهد اگر غائب وکیل نداشته باشد والا
باطلاع وکیل واگر ورثه مطلع نباشند بردین تکلیف واقعی وصی اداے
دین میباشد لاکن چون مستلزم ضرر است بر وصی اگر ورثه امتناع
از تصدیق وصی کنند در ظاهر شرع اداے دین بر او لازم نیست مگر از
ثلث اگر دین مستوعب ثلث بشود و تمام ثلث باید صرف دین شود و ثلث
در ظاهر ساقط میشود واگر وصی متمکن از اثبات باشد لازم است
که اثبات دین نماید و ثلث را بعد از اداے دین بگیرد والله العالم

س چه میفرمایند درین مسئله که وصی اگر قبول وصیت از موصے کرده
باشد آیا واجب ولازم است که وصی آن وصیت را بعمل آورد یا نه واگر
قبول نکرده باشد یا سکوت کرده باشد در قبول وعدم قبول درین صورت
هم آیا واجب ولازم است که این شخص عمل بمقتضاے وصیت نماید
یا خیر مثل اینکه هند چهارصد تومان نزد زینب امانت داشت ووصیت
کرد بزینب که بعد از من یکصد تومان از مال امانتی من بعمرو بدهے
و باقی را باولاد من بدهے وزینب این وصیت را قبول کرد یا سکوت
کرد در قبول وعدم قبول درین صورت آیا بعد از هند واجب و
لازم است بر زینب که بمقتضاے وصیت صد تومان را بعمرو داده
باقی را باولاد هند بدهد یا نه

ج وصی اگر قبول وصیت نموده مهما امکن
لازم است که عمل بوصیت نماید وخلاف وصیت حرام است و
تبدیل وصیت نیز حرام است فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ
عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ واگر رد کرده باشد ورد بموصی رسیده
ومتمکن از ایصاء بغیر بوده درین وقت بر وصی مزبور عمل بوصیت
لازم نیست ودر غیر این صورت وصورت سکوت لازم است
بعد از وفات موصی عمل بوصیت پس بر زینب لازم است که صد تومان

ف۱ مستلزم ولازم شونده ۱۲
ف۲ امتناع یعنی منع ۱۲
ف۳ تصدیق یعنی راست دانستن ۱۲
ف۴ مستوعب همه و تمام ۱۲
ف۵ متمکن یعنی صاحب قدرت و اثبات ثابت کردن ۱۲
ف۶ موصی وصیت کننده ۱۲
ف۷ سکوت خاموشی ۱۲
ف۸ مقتضا خواهش ۱۲
ف۹ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف۱۰ تومان ده قران سکه عجم

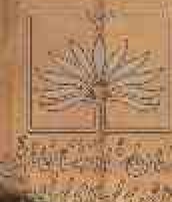
نزد مرقوم را بعمرو مرقوم بدهد چون وصیت بکمتر از ثلث و بقدر ثلث
لازم است واین در فرض مزبور کمتر از ثلث میباشد س چه میفرمایند
درین مسئله که هند در حیات خود جمیع املاک خود را بنابر مصلحت
نه در حقیقت بمسماة زینب فرضاً بیع کرد مع قبض واقباض و هند یک پسر
داشت و دو دختر یک دخترش در حیات خود هند فوت شد و ازو
باقی ماند یک پسر عمرو نام بعد هند هم فوت شد و ارث گذاشت
یک پسر خود و یک دختر خود را و هند در حال صحت و ثبات عقل
بزینب که املاک خود را فرضاً باو بیع کرده بود پیش روی
پسر و دختر خود و چند مردمان دیگر بطریق وصیت گفت که حق
دختر متوفه مرا به پسرش که عمرو باشد از املاک من بدهی تا
محروم نماند و این وصیت بر کم از ثلث است و زینب هم مقر
این وصیت است درین صورت موافق این وصیت عمرو از املاک
جده بقدر سهم مادر متوفه خود اگر در حیات می بود حصه می برد
یا نه و زینب را میرسد شرعاً که سهم مادر متوفه عمرو را بعمرو
داده باقی املاک را بپسر و دختر هند رد کند یا نه ج بلی عمل بوصیت
مرقومه لازم است و از ترک عمل باین وصیت گناهگار است
پس زینب باید که سهم تقدیری مادر متوفه عمرو را بطفلش
که عمرو باشد بدهد که این وصیت نیز از ثلث است و مقدار
سهم متوفه کمتر از ثلث است و باقی را باولاد قسمت کند
والله العالم س فرق در وصی و قیم چیست ج اگر مراد از وصی
وصی بر صغار است و قیم نیز بر صغار است نسبت عموم و خصوص
مطلق می باشد بجهت آنکه وصی مذکور قیم نیز هست و قیم اعم
است از آنکه وصی باشد یا اب وجد باشد یا حاکم شرع باشد

ف۱ ثلث حصهٔ سوم که مال میت است ۱۲
ف۲ املاک بکسر زمین و دوکانات و خانها ۱۲
ف۳ فرضاً یعنی اسم فرض یعنی صورت که ای بظاهر نه در حقیقت ۱۲
ف۴ بیع فروختن ۱۲
ف۵ قبض قبضه کردن و اقباض قبضه دادن ۱۲
ف۶ فوت مردن ۱۲
ف۷ متوفه یعنی مرده ۱۲
ف۸ مقر اقرار کننده ۱۲
ف۹ سهم حصه ۱۲
ف۱۰ بدی ای والبی ۱۲
ف۱۱ سهم تقدیری یعنی حصه که در مقدار مادر متوفه عمرو رسیده شد ۱۲
ف۱۲ قسمت یعنی تقسیم ۱۲
ف۱۳ قیم بالفتح یعنی برپا دارنده و انتظام کننده مثل وصی است ۱۲
ف۱۴ صغار اطفال نابالغ ۱۲
ف۱۵ عموم و خصوص مطلق یعنی عام و خاص مطلق یعنی هر وصی را قیم نیز میتوان گفت ۱۲
ف۱۶ اب یعنی پدر ۱۲

یا منصوب از جانب حاکم شرع باشد و اگر وصی مطلق باشد نسبت عموم
من وجه میباشد بجهت آنکه وصی بر ثلث مثلاً قیم نیست و منصوب
از قبل حاکم شرع بر صغیر قیم است و وصی نیست و وصی بر صغار
هم قیم است و هم وصی و اگر مراد از قیم مطلق قائم بامر است
درین وقت نسبت میان وصی با قیم یا عموم و خصوص مطلق است
که هر وصی قیم است و هر قیم وصی نیست مثل اب و جد و حاکم شرع
و منصوب آن که قیم اند و وصی نیستند و این واضح است س در
وصی و قیم بلوغ و ذکوریت و اسلام و ایمان و عدالت شرط است
یا خیر ج بلوغ شرط است و اسلام و ایمان هم شرط است و ذکوریت
شرط نیست و عدالت احوط است و امانت کافی است والله العالم
س چه میفرمایند درین مسئله شرعیه که هرگاه زید وصی از جهت
حفظ ترکه و مخلفات عمرو موصی و عدم حضور ورثه مخلفات و متروکات
موصی را نقداً و جنساً در نزد ثقه مسلم الامانة و الدیانة عند الکل
بودیعة بودیعت و امانت گذارده من بعد ذلک امین و مستودع مرقوم
خائن و تالف ترکه و مخلفات مزبوره گردیده آیا باین حالت بر ذمه زید
وصی مزبور چیزی قرار میگیرد یا نه ج بسم الله و له الحمد ضمانت وصی
مرقوم در دو چیز فرض میشود از ظاهر سوال یکی بالنسبة بجمیع ورثه
غیر ثلث و دیگری بالنسبة بخصوص ثلث چنانچه ظاهر سوال آنست که
ثلث معین و مقرر نشده پس در ضمانت وصی مرقوم در مال ورثه اگر کبیر
باشند یا صغیر باشند و زید وصی بر صغار میباشد اشکالی نیست
بجهت آنکه ولایتی بر زائد از ثلث ندارد هرگاه اگر ممکن است رد بایشان
یا ولی نماید و اگر ممکن نیست رد بحاکم شرع و اگر ممکن نیست رد بعدول
مؤمنین باید بسپارد بلی اگر متمکن نبوده از مراتب مرقومه و باین شخص که

سپرده مسلم العدالت بوده وبعد از تعذر ویا تعسر حاکم شرع بوده درین
وقت ضامن نیست یا آنکه مضطر بوده وبنای سفر داشته یا آنکه استیمان
آن شخص را اصلح بحال صغیر وغائب دانسته درین وقت نیز ضامن
نیست ماعلی المحسنین من سبیل واما در ثلث موصی پس شکی نیست که وصی
امین است تا فرض تعدی و تفریط نشود ضامن نیست پس اگر در عبارت
موصی دلالتی بر رخصت استیمان شخص دیگر باشد باز ضامن نیست و
اگر نباشد توهم ضمانت میشود چون استیمان شخص وصی مستلزم و
دال بر استیمان غیر او نیست پس ضامن میشود ولکن تحقیق آنست که ضامن
نیست چون لازم نیست بر وصی مباشرت در حفظ مال وانفاذ وصایت
چه عاجز باشد از مباشرت چه نباشد و وصی غیر وکیل میباشد چون وصی
ولی است نه مباشر و برای وصی جائز است تصرفی که منوط بمصلحت باشد
و مذکور در سوال این است که بجهت حفظ مال استیمان مسلم الامانت
عند الکل نموده وگفته اند که وکیل نمیتواند وکیل بگیرد الا بقرینه بخلاف
وصی بل ذکر بعض السادة من الفقهاء جواز التوکیل مع التصریح بالمنع فی
بعض الصور فقال ولو منع من التوکیل فهل یجوز ام لا جواب لم اجد ا
حدا تعرض لهذه المسئلة والتحقیق ان یقال ان اوصی الیه بالشرط
المذکور ولم یعلمه بذلک حتی مات فلا یجب العمل بهذا الشرط حیث
لم یقبله وان قبله فی حیوة الموصی او بعد مماته فالاحوط مراعاة
الشرط المذکور بل احتمال لزومه فی غایة القوة انتهی کلامه هذا
ما ترجح فی نظری فی الحال مع ان السائل فی غایة الاستعجال س
منجزات مریض از اصل محسوب می شود یا از ثلث ج از ثلث محسوب
است هر چند قول باصل خالی از قوت نیست وجواب دیگر از این سوال
از ثلث است علی الاقوی للمشهور ایضا ودر زائد محتاج باجازت

و١ مسلم العدالت یعنی عدالتش ثابت بوده ۱۲
و٢ تعذر یعنی دشوار و تعسر دشوار گردیدن ۱۲
و٣ ضمانت ضامن داری ۱۲
و٤ مضطر بے اختیار ۱۲
و٥ بنای یعنی عزم ۱۲
و٦ استیمان امان داری ۱۲
و٧ اصلح بهتر ۱۲
و٨ ما علی المحسنین الی آخره یعنی بر محسنین هیچ راه نیست ۱۲
و٩ موصی وصیت کننده ۱۲
و١٠ امین امانت دار ۱۲
و١١ تعدی زیادتی ۱۲
و١٢ تفریط کوتاهی ونقص کردن ۱۲
و١٣ رخصت اجازت ۱۲
و١٤ مستلزم لازم شونده و دال دلالت کننده ۱۲
و١٥ مباشرت کار کردن ۱۲
و١٦ حفظ حفاظت ۱۲
و١٧ انفاذ جاری ۱۲
و١٨ وصایت وصی شدن ۱۲
و١٩ مباشر کارکن شده ۱۲
و٢٠ منوط متعلق و وابسته ۱۲
و٢١ لا اجد احدا الی آخره یعنی این کلام موافق مختار کمین است که مذکور شده ۱۲
و٢٢ منجزات مریض یعنی کارها که مریض در بیع وغیره در مرض موت میکند ۱۲ و٢٣ اصل یعنی اصل ای کل متروکه ۱۲ و٢٤ ثلث حصه سوم که مال میت است ۱۲



می باشد وجواب دیگر ازین سوال در مرض وفات انچه را که نقل بغیر خود نموده بدون عوض مقابل بقدر ثلث معتبر است **س** دختری در سن پانزده یا شانزده سال بگوید در مرض موت که فلان کس وصی من است وتعیین موصی بر ومصارف آن ننموده باشد آیا این وصیت صحیح است یا نه وبر فرض صحت تکلیف وصی در مصارف چه چیز است **ج** اقوی صحت وصیت است ومنزل است بمتعارف ومتداول وصایای این زمان که اخراج ثلث باشد واما وصی پس باید مصرف ثلث را در مصارف واجبه قرار دهد بملاحظه مراعات الاهم فالاهم از صلوة فائته ومظالم ونحو آن واگر حقوق لازمه در ذمه موصیه نباشد پس در مطلق خیرات صرف نماید **س** شخصی در حال مرض وفات وصیت نمود که همشیره زاده مرا نصف اولاد من بدهید آیا این نحو وصیت صحت دارد یا نه وبر فرض صحت آیا زیاده بر ثلث محتاج باجازت است یا نه **ج** اقوی صحت چنین وصیت است ودر زاید بر ثلث وصیت ممضی نیست مگر باجازت وارث که اگر وارث کبیر باشند وامضا نمایند ویا آنکه صغیر کبیر شود وامضا نماید باطل است والله العالم **س** زید اوصی لعمرو ثم اوصی لبکر فی مدة قلت او کثرت ثم مات الموصی فقام عمرو وبکر وکل منهما یدعی الوصایة فالوصیة لمن تکون منهما **ج** ان کان هناك قرینة علی ان الموصی اراد وحدة الوصی علی کل حال او کان هناك قرینة اخری علی ان الموصی رجع عن ایصاء الاول فیکون البکر وصیا لا غیر والا فهما وصیان اذ یجوز تعدد الوصی کتعدد الوکیل علی امر واحد والظاهر حینئذ استقلالهما

ف١ وفات موت ١٢ ف٢ نقل بلا عوض یعنی بخشید ف٣ تعیین مقرر کردن ١٢ ... ف١٦ حادی ١٢ ف١٧ مسمی ... ف١٨ امضا ... ف١٩ والصغیر ... ف٢٠ ... ف٢١ ... ف٢٢ استقلال ... ابتداء ١٢

فی الوصیة وان کان الاحوط الاجتماع والله العالم

باب در وکالت س شخص ماذون از طرف حاکم شرع در فروختن مال امانتی مستحق حق سعی خود میباشد یا نه **ج** همینکه حاکم شرع امر کرد که مال را بفروشد و او قصد تبرع نکرده و فروخت مستحق اجرت است مگر انکه قرینه ظاهر باشد که ان شخص که خواهش کرده غرضش تبرع بوده است پس اولا انکه ان شخص رجوع بهمان حاکم شرع که از جانب او ماذون شد نماید نزد یگوی و ثانیا انکه فروختن مرقوم سبب مطالبه حق سعی و اجرت المثل میشود بچهار شرط اول انکه عمل مرقوم حسب عادت اجرت داشته باشد دوم انکه در شان او بطور تبرع نباشد سوم و چهارم انکه شان مباشر اخذ اجرت و قصد تبرع نیز نباشد والله العالم **س** زید ادعا نماید که فلان مرا وکیل نموده در طلاق زوجه اش و بمحض ادعا زید عمرو را وکیل در اجراء صیغه طلاق نموده و عمرو هم صیغه را جاری ساخته ایا این طلاق چه صورت دارد **ج** در ظاهر شرع وکالت ثابت نمیشود الا بدو شاهد عادل و لکن در واقع اگر وکیل بوده طلاق صحیح است والا باطل و این واضح است **س** هرگاه زید مثلا عمرو را وکیل نموده در امر معینی در روانه بلاد بعیده نمود و او را از برای ان امر معین و با وکیل همچنین قرار داد که در زمان وکالت وکیل مزبور در خرج و نفقه موکل خود باشد و بهمین دستور هم وکیل قبول نموده روانه امر موکل خود گردیده و مطلب بطول انجامید تا مدتی و موکل هم بحسب قرار دا

ماذون اذن یافته ۱۲
حق سعی یعنی حق کار کردن
اسم مزدوری ۱۲
تبرع احسان بدون اجرت ۱۲
اجرت مزدوری ۱۲
مطالبه طلب کردن ۱۲
اجرت المثل یعنی مزدوری که برای ان معین و مروج است ۱۲
شان طور و وضع و امر کار و حکم ۱۲
مباشر کار کن ۱۲
اخذ گرفتن ۱۲
ادعا دعوی ۱۲
زوجه اش یعنی زن خود ۱۲
اجرا جاری کردن ۱۲
واضح ظاهر ۱۲
بلاد بعیده یعنی شهرهای دور ۱۲
مزبور ای مذکور ۱۲
نفقه خوردنی و پوشیدنی و خرج یعنی موکل خرج دهد ۱۲
موکل کار دهنده ۱۲

خود خرج و نفقه از برای وکیل خود ارسال میداشت تا اینکه زمانی قطع خرج و نفقه از وکیل نمود و وکیل از خود خرج کرده تمشیت امر موکل خود داده مراجعت نمود حال وکیل میگوید که از زمانی که قطع خرج و نفقه کرده ای که زمانا هذا اگر مثلاً مبلغ ده تومان میشود باید بدهی بحسب قرارداد خودت و موکل میگوید که من از زمان قطع خرج و نفقه ترا معزول از وکالت کرده بودم آیا مجرد قطع خرج و نفقه عزل از وکالت محسوب میشود یا نه ج بسم الله وله الحمد عزل از وکالت موقوف است بر بلوغ عزل و تا بلوغ عزل نشده وکیل مزبور مستحق خرج و نفقه خود میباشد س در وکیل و متولی وقف و وصی و قیم و وکیل خواه در همه مرافعات چه در عقود و چه در معاملات و همچنین در اجیر برای عبادات و نائب و ماذون چه از جانب حاکم شرع و چه از جانب غیر آن بلوغ و ذکوریت و عدالت و اسلام و ایمان شرط است یا نه ج بلوغ شرط است در جمیع و ذکوریت شرط نیست و اسلام و ایمان در غیر وکیل شرط است و همچنین در وکیل بر مسلم و عدالت احوط است و امانت کافی است س اینکه دستخط فرموده اند که در وکیل اسلام و ایمان شرط نیست مگر در وکیل بر مسلم پس وکیل بر مسلم مراد از مسلم مؤمن است یا محض مسلم ج محض اسلام کافی میباشد جائز نیست که کافر بر مسلم غیر مؤمن وکیل شود و لکن جائز است که مسلم غیر مؤمن را بر مسلم مؤمن وکیل کند بلکه احوط ترک توکیل غیر مؤمن است بر مؤمن والله العالم س ما تقول العلماء الاعلام کثر الله امثالهم فی رجل وکل عمروا عنه وکیلا مفوضا علی مطالباته جمیعا و بقی الوکیل مدة من الزمان یتصرف فی الوکالة بقبض و یقبض و یاخذ و یعطی فی اموال موکله یعمل علی مقتضی الوکالة حتی انه

کان ماذونا ایضا فی توکیل غیره یتصرف بمال الموکل ثم ان الوکیل المعلوم الاول قبض
من مال الموکل شیئاً معلوماً و رفعه الی موکله بیده و مات الموکل و بعد موت
الموکل انکر الورثه ذلک فهل یصدق الوکیل لانه امین ام لا بل یجب علی الوکیل
اثبات ما دفعه الی موکله فی حیوته ج بسم الله وله الحمد الاقوی عدم قبول
قوله بالنسبة الی موکله فضلا عن وارث الموکل لان الوکالة تبطل بالموت
و امانة الوکیل بالنسبة الی الموکل لا بالنسبة الی وارث الموکل ففی الودیعة[ف ١]
المقبول قوله فی الرد حکم جمع بانه لو ادعی الرد علی من ائتمنه یصدق مع
الیمین و اما اذا ادعی بعد مطالبة الوارث الرد علی المودع بعد موته فلا یصدق
و فی وکالة الشرائع اذا اختلفا فی دفع المال الی الموکل فان کان بجعل کلف البینة
و ان کان بغیر جعل قبل القول قوله کالودیعة و هو قول مشهور و قیل القول
قول المالک و هو الاشبه انتهی فکیف یقبل قوله فی حق وارث الموکل والله العالم

باب در احکام اولیاء و حضانت س

ولی شرعی یتیم[ف ٢] یا وصی شرعی او در بلاد بعیده[ف ٣] بوده باشد و یا در بلاد بعیده
محبوس[ف ٤] باشد و عاجز از تصرف بوده باشد آیا در این صورت مفروضه[ف ٥] حاکم شرع
در اموال[ف ٦] یتیم ولایت[ف ٧] هست یا نه و بر فرض ثبوت ولایت حاکم شرع آیا در آن
بالاستقلال[ف ٨] است یا بالاشتراک[ف ٩] و آیا در فرض مذکور با عدم[ف ١٠] تمکن از حاکم
شرع عدول[ف ١١] مومنین ولایت دارند یا نه ج در فرض مزبور حاکم شرع ولی
مستقل میباشد و با نبودن ان یا دست رس نبودن بان عدول مومنین
ولی میباشند تا آنکه وکیل نائب الوکالت از ولی محبوس بیاید یا آنکه خود
ولی بیاید والله العالم س چه میفرمایند هرگاه در بلدی[ف ١٢] حاکم شرع
نباشد و عدول[ف ١٣] مومنین هم از خوف حکام[ف ١٤] جور نتوانند تصرف[ف ١٥] در امر[ف ١٦] تعزیه
نمایند و بالفعل شخصی متوفی[ف ١٧] شده و نداند احدی بر ابحر صغیری[ف ١٨] در صورت
ولی در تجهیز و تکفین متوفی و امورات صغیر که میباشد و لکن صغیر قدرت

ف ١ ودعی امانت کیرنده ١٢
ف ٢ یتیم طفل نابالغ بی پدر ١٢
ف ٣ بلاد بعیده یعنی شهرهای دور ١٢
ف ٤ محبوس یعنی قید و زندان ١٢
ف ٥ مفروضه فرض کرده شده ١٢
ف ٦ اموال جمع مال ١٢
ف ٧ ولایت ولی بودن ١٢
ف ٨ بالاستقلال یعنی تنها بلا شریک ١٢
ف ٩ بالاشتراک یعنی با شراکت ١٢
ف ١٠ عدم تمکن ممکن نبودن ١٢
ف ١١ عدول مومنین یعنی مومنین عادل ١٢
ف ١٢ بلد شهر ١٢
ف ١٣ عدول مومنین یعنی مومنین عادل ١٢
ف ١٤ حکام جمع حاکم ١٢
ف ١٥ تصرف یعنی دخل ١٢
ف ١٦ امر یعنی کار کسی ١٢
ف ١٧ متوفی یعنی مرده ١٢
ف ١٨ صغیر نابالغ ١٢

این دارد که مال واسباب خود را حمل و نقل نموده به بلد دیگر مهاجرت نماید
آیا در این صورت خود این صغیر با وجود اینکه ممیز هم هست میتواند خود متکفل
امر میت بشود یا نه و بر فرض جواز آیا بر فرض قدرت لازم است بر او مهاجرت
یا خیر و بر فرض وجوب آیا لازم است که حکام شرع را از حال خود مخبر نماید
یا نه بینوا و توجروا ج ولی میت که وصیت نکرده باشد و وصی نداشته
باشد حاکم شرع میباشد و بر فرض نبودن حاکم شرع عدول مومنین
و اگر عدول مومنین هم نباشند امین از مومنین و اگر این هم نباشد اعلام
بحاکم شرع و اگر خوف انتشار میت و تعفن میت باشد در این وقت اذن
از اولیاء ساقط است و بر صغیر چیزی واجب نیست مادامیکه صغیر میباشد
والله العالم س ولی مجنون و غائب آیا حاکم شرع است یا جد و پدر
ج ولی غائب حاکم شرع میباشد یا وکیل غائب و اما مجنون اگر جنونش
متصل باشد ببلوغ خلاف است و قول ببقاء ولایت اب و جد قوی است
و با انفصال از بلوغ اختیار با حاکم شرع است و با عدم آن عدول مومنین
آیا در ولایت جد مقدم است بر پدر یا نه ج در تقارن فعل اب و جد در نکاح
دایم و انقطاع جد مقدم است و در غیر نکاح در تقارن نیز جد مقدم است
و در صورت اختلاف در تقدم و تاخر مقدم مقدم است خواه اب باشد و یا جد
والله العالم س در ولی صغیر که عبارت از جد و پدر باشد اسلام
و ایمان و عدالت شرط است یا نه ج در ولد محکوم باسلام پدر کافر
ولی نمیباشد و عدالت شرط نیست س هرگاه ولی صغیر تصرفی در مال
صغیر بکند که ملاحظه صرفه صغیر را نکرده باشد کسی را میرسد
مدعی ولی بشود و این تصرف مثل مبایعه و نحو آن صحیح است یا نه و فرق
هست میان آنکه ولی پدر باشد یا وصی باشد یا حاکم شرع ج اقوی
آن ست که تصرف اب و جد در مال صغیر مشروط بمصلحت نیست

وعدم مفسده کافی است و در تصرف وصی و حاکم شرع باید ملاحظه مصلحت
شود والله العالم س آیا واجب است بر ولی که طفل نابالغ را عادت
دهد باداء نماز ج واجب نیست مستحب است که اولیاء اطفال
غیر بالغ را باداء نماز و قضاء آنها عادت دهند س آیا لازم است
باولیا که اطفال را از مس نمودن خط قران منع نمایند در حالیکه اطفال
بیوضو باشند ج لازم نیست علی الاقوی بر ولی منع نمودن اطفال از
رسانیدن دست بخط قران در حال بی وضوء بودن اطفال غیر بالغ
که ممیز باشند و شیخ استاد در رس تصریح فرموده اند که ولی باید منع کند
بجهة آنکه از آیه استفاده کرده که باید مس غیر مطهر واقع نشود و
فرق نگذاشته ما بین آنکه اطفال با وضو باشند یا نه بجهة اینکه وضوء
اطفال رفع حدث نمیکند بلی احوط آنست که منع کنند که اطفال با وضو
یا بیوضو مس خط قران و اسماء الله و اسماء ائمه نکنند والله العالم س
آیا جایز است که اولیا صغیر را زینت کنند بطلا و حریر ج جایز است
والله العالم س آیا خورانیدن نجس یا متنجس اطفال را برای اولیا جایز است
یا نه ج جایز نیست چه باطفال و چه غیر اطفال بلی اگر آنها خود بخورند
یا بیاشامند متنجس را پس لازم نیست اعلام و منع هم لازم نیست
بخلاف نجس العین که در او اعلام و منع لازم است مطلقا والله العالم
س اگر صغیر مرتکب شود چیزی را که خلاف شرع است یا ضرر برای
صغیر دارد لازم است بر ولی که او را منع نماید و باز دارد مثل اینکه صغیر
مرتکب شود باکل نجس العین و خوردن شراب و خوانندگی یعنی غنا
و رقاصی و مثل اینها ج بلی لازم است بر ولی و سائر مکلفین منع علی الاقوی
اما خوردن و آشامیدن متنجس پس احوط منع نمودن اطفال است هر چند
عدم وجوب منع اقوی است والله العالم س چه میفرمایند در

ف۱ مفسده لا فساد ۱۲
ف۲ مستحب سنت ۱۲
ف۳ اولیا جمع ولی یعنی جد و پدر [illegible]
ف۴ اطفال جمع طفل و غیر بالغ نابالغ ۱۲
ف۵ مس سودن و دست زدن [illegible]
ف۶ خط یعنی کتابت ای حروف ۱۲
ف۷ اطفال [illegible]
ف۸ ممیز [illegible]
ف۹ در رس علم [illegible] ۱۲
ف۱۰ استفاده [illegible] حاصل کردن ۱۲
ف۱۱ غیر مطهر یعنی بی وضو و غسل [illegible]
ف۱۲ رفع حدث یعنی [illegible] موجب وضو یا غسل ۱۲
ف۱۳ اسماء جمع اسم یعنی نام ۱۲
ف۱۴ صغیر نابالغ ۱۲
ف۱۵ حریر ابریشم ۱۲
ف۱۶ [illegible] متنجس [illegible] نجس [illegible]
ف۱۷ اطفال جمع طفل ۱۲
ف۱۸ اعلام آگاه کردن ۱۲
ف۱۹ نجس العین یعنی [illegible]
ف۲۰ [illegible]
ف۲۱ [illegible]
ف۲۲ اکل یعنی خوردن [illegible] ۱۲
ف۲۳ غنا سرائیدن ۱۲
ف۲۴ مکلف [illegible] ۱۲

مسئله شرعیه که صغیر مال دارد که سن او دوازده سال است حاکم
شرع خالوی او را قیم قرار میدهد و سالی مبلغی بجهت خرج صغیر از مال
صغیر قرار میدهد که قیم مذکور بدهد مادر طفل شوهر دارد و میگوید
صغیر باید در نزد من باشد اخراجات او را بدهید و خالوی که قیم است
میگوید که صغیر را من خود نگاه میدارم و اخراجات او را از مال
خودم میدهم که ضرر بمال صغیر نخورد و انچه دارد از برای او باقی بماند
تو که مادر هستی اگر بخواهی صغیرت پیش خودت باشد مطالبه
اخراجات از مال صغیر مکن ایا در بصورت خالو که قیم است میتواند صغیر
از ضعیفه بگیرد یا حق حضانت از برای مادر است ج در حضانت
مادر مقدم است بر غیر از وصی و قیم حاکم شرع خصوص اگر خرج متعارف
طلب کند نه زائد بر متعارف بلکه اگر زائد از متعارف هم خواهش کند
حق حضانتش ساقط نمیشود هر چند خرج طفل را قیم بکند بلی اگر فرض
شود که تفکیک حضانت از انفاق نشود که نعذر یا التعسر باشد در بنوقت
سقوط حضانت مادر وجهی دارد خلاصه مادر با نبودن پدر در جهة حضانت
مقدم است بر همه و در جهة مال وصی و حاکم شرع مقدم میباشند سر
مادر و مادر ولایتی ندارد الا در تربیة والله العالم س شیخنا ادام
الله وجود کم چه میفرمائید در خصوص صغیره که از سن هفت
سالگی گذشته و عمولیش موجود و والد مرحومش وصی هم ندارد و والده
صغیره شوهر کرده حال در بصورت عمو صغیره را حضانت
نماید یا مادر او که شوهر کرده افتونا اجر کم علی الله بالخیر والسعادة ج
بسم الله وله الحمد اگر دختر بحد بلوغ رسیده اختیارش با خودش است و
اگر ببلوغ نرسیده و پدرش مرده باشد مادرش هر چند شوهر کرده باشد احق
و اقرب است از جمیع اقارب قال فی الروضة فان مات احدهما کان

الاخ احق بالولد مطلقاً من جمیع الاقارب الی ان یبلغ انتهی و بلکه از کلام بعضی و از بعضی اخبار بلوغ با رشد قاطع اولویت ام است نه بلوغ تنها بلی بعضی اشکال در صورت تزویج ام کرده اند که درین فرض اولویت ندارد ولکن تضعیف اشکال شیخ استاد اعلی الله مقامه و غیره نمودند باینکه مانعیت تزویج در فرض وجود اب میباشد و یا نبودن اب تزویج مانع نیست والعلم عند الله العلیم **س** حضانت طفل که شرعاً با مادر است پس اگر پدر بخواهد که بمجرد وضع حمل یا دو سه روز بعد از وضع حمل طفل را از مادر بگیرد جائز است یا خیر و نفقه طفل با مادرش در مدت حضانت باید داد یا نه و اگر هست چه قدر است و اگر پدر بگوید با مادر طفل که من حضانت ترا نمیخواهم طفل مرا بده و مادر نده باز هم نفقه طفل و مادر با پدر هست یا نه و مدت حضانت را بیان فرمایید که چه قدر است **ج** بسم الله و له الحمد حضانت طفل در ایام رضاع با مادر است چه پسر باشد و چه دختر و جائز نیست گرفتن طفل را از مادر تا تمام شدن مدت رضاع مگر اینکه مادر طلاق بگیرد و شوهر کند و نفقه ایام حضانت باید داد است و حضانت و تربیت با مادر است و نفقه بقدر احتیاج و کفاف عرفی میباشد و حضانت حق مادر است دخلی به پدر ندارد که بگوید من حضانت ترا میخواهم یا نمیخواهم و نفقه ثابت است و مدت حضانت در پسر تا دو سال و در دختر تا هفت سال است والله العالم **س** بیان فرمایید که زن خواه دائمه باشد خواه منقطعه و در حالت حمل داشتن شوهر او را مطلقه کرد یا هبه مدت نمود آیا بعد از وضع حمل خواه زن شوهر دیگر کرده باشد خواه نکرده باشد قبل از تمامیت ایام رضاع یا حضانت پدر میتواند طفل را از مادر بگیرد یا نه و در شق ثانی نفقه طفل بر پدر است یا نه بینوا اجرکم علی الله **ج** اگر مادر شوهر نکرده باشد پدر نمیتواند طفل خود را بگیرد تا آنکه حضانت طفل تمام شود و آن دو سال است در پسر و هفت سال است در دختر

ونفقه طفل بر پدر است اگر از مال خود طفل نداشته باشد معجب آنکه نفقه باشد که اگر طفل غنی باشد پدر از مال خود طفل انفاق بطفل میکند و اگر شوهر کرده و طلاق از شوهر دیگر نگرفته باشد پدر میتواند که طفل را بگیرد والله العالم

باب النکاح والمتعه والتحلیل در نکاح و متعلق آن

س نظر کردن بزن بقصد نکاح بدون ریبه جائز است یا نه و بر فرض جواز هو اضح جواز کدام است ج جائز است و موضع نظر وجه و کفین فقط است علی الاحوط و نظر بانچه زن در غالب اوقات بان نحو میباشد جایز است علی وجه قوی بل الاقوی س ربیبه شخص میتواند که زن دیگر نا پدری خود را بعقد خود بیاورد یا چونکه بمنزله پسر است نمیتواند از انجا که مسئله محل ابتلا است حکم الله بغوی بی دغدغه ارشاد نمایند که از عقد اشکالی و مفارقتی بهم نرسد ج بلی میتوانند ولا احد خلافا فی ذلک بل صرح العلامة بذلك فی التذکرة قال ولا تحرم علی الرجل زوجة الربیب ولا زوجة الراب وهو واضح س هرگاه شخص زنا نماید بضعیفه دختر او را میتواند بنکاح خود در آورد یا نه و همچنین مادر او را میتواند بگیرد یا نه و همچنین پسر زانی میتواند این ضعیفه مزنیه پدر خود را بگیرد و مادر و دختر او را آنچه مزنیه عمه و خاله باشند یا غیر آنها ج بسم الله وله الحمد آنچه ظاهر میشود از نصوص کثیره معتضده باصول محکمه و شهرت قدماء و اعتبار عقلی که مؤید است نه دلیل این است که زنا منشأ حرمت مصاهرت نمیشود حتی بعمه و خاله نیز دلیل معتبری نداریم پس جائز است پس اگر کسی با زنی زنا نماید میتوانند مادر آن زن یا دختر آن زن را بگیرد و اگر ندانسته عقد کرده عقد صحیح است و تفریق لازم نیست بلی جماعتی حرام میدانند بلکه ظاهر مشهور است و متن لمعه که متضمن نقل فتاوی مشهوره است نیز بر حرمت ناطق است بجهت آن احتیاط در نگرفتن یا طلاق دادن است ولکن مراعات این احتیاط در این مقام واجب نیست و در لمعه



این احتیاط عقاب وعذابی مترتب نخواهد بود والله العالم **س** نکاح زن سنیه با مرد شیعه وزن شیعه با مرد سنی میشود یانه **ج** اول جائز ودوم غیر جائز **س** نکاح زن شیعه که با سنی جائز نیست در صورت تعذر بایں سبب که از کفو خود مومن یافته نشود وهم اندیشه اقرار بعدم تعرض مذهب نماید چه باید کرد ودر صورت وقوع این معامله وعدم جواز شرعی اولاد او اولاد از خواهد بود یانه **ج** اگر جاهل مسئله باشد ومقصر نباشد گناه ندارد واولاد اولاد زنا نمی باشد واگر مجبور باشد در نکاح درین وقت نیز گناه ندارد واولادش اولاد زنا نباشد ومراد از جبر این است که مثلاً حاکم جابری حکم کند بنکاح مرقوم نه مجرد تعذر عدم وجود کفو مومن که این عذر شرعی نیست بلکه باید از آن بلد کوچ کند وزوج مومن اختیار کند یا آنکه صبر کند وشوهر نکند بلی بعض از مشایخ نکاح شیعه بسنی را جائز میدانند واین ضعیف است **س** چه میفرمایند درین مسئله که در هندوستان رواج یافته است که اکثر سنی ها بطمع عروسی در وقت نکاح یا قبل از آن شیعه میشوند ودر نزد ملا رفته اقرار بتشیعه شدن مینمایند وتبرا هم نام بنام چنانکه ملا تعلیم میکند میگویند وبعد از عروسی باز بمذهب اول خود معاودت میکنند پس با همچو کس عروسی کردن جائز است یانه واگر جائز است باز که او سنی شد عقد صحیح میماند یانه وزوجه اش در همچو حال چه کند **ج** بسم الله وله الحمد جاهل معذور است وبعد از وضوح کذب عقدش باطل است واحتیاطاً اگر طلاق بگیرد وعده نگه دارد بهتر است وعده را نباید ترک کرد چون بچه ملحق بمادر است واین وطی صحیح است بالنسبت بمادر هر چند واطی ملعون وزانی یا واطی میباشد **س** ما قولکم في هذه المسئلة که اگر پدر ومادر یا عمو دختر نابالغه یا بالغه رشیده امامیه با وجود علم براینکه نکاح دختر امامیه با غیر امامیه در شرع جائز نیست بنکاح مرد غیر امامیه در آورد ودختر هم با وجود علم مسئله یا جهل بمسئله و

ف۱ عقاب سزا ۱۲ ف۲ مترتب ظاهر وحاصل ۱۲ ف۳ اول یعنی نکاح زن سنیه با شیعه ۱۲ ف۴ دوم یعنی نکاح زن شیعه با سنی ۱۲ ف۵ تعذر دشوار ۱۲ ف۶ کفو جنس ومثل ۱۲ ف۷ مومن یعنی شیعه ۱۲ ف۸ تعرض متعرض شدن ۱۲ ف۹ اولاد زنا یعنی اولاد از زنا حرام زاده ۱۲ ف۱۰ جاهل ناواقف ۱۲ ف۱۱ مقصر ۱۲ ف۱۲ جابر جبر کننده ۱۲ ف۱۳ تعذر دشوار ۱۲ ف۱۴ وجود ۱۲ ف۱۵ بلد شهر ۱۲ ف۱۶ زوج شوهر ۱۲ ف۱۷ مشایخ ۱۲ ف۱۸ عروسی شادی کردن ۱۲ ف۱۹ ملا ۱۲ ف۲۰ تعلیم آموختن ۱۲ ف۲۱ معاودت بر گشتن ۱۲ ف۲۲ جاهل ناواقف ۱۲ ف۲۳ جهل ناواقفی ۱۲ ف۲۴ غیر امامیه یعنی سنی وغیره ۱۲ ف۲۵ امامیه یعنی شیعه اثنا عشریه ۱۲ ف۲۶ رشیده صاحب رشد ۱۲ ف۲۷ زانی زنا کننده ۱۲ ف۲۸ واطی دخول کننده ۱۲ ف۲۹ مادر ۱۲

برا اینکه این هود غیر امامیه است بنکاح خوان اذن بدهد و نکاح منعقد گردد
ایا این نکاح صحیح و جائز است یا نه خیر و اولاد یکه بهم میرسند حرامزاده هستند
یا حلال زاده و پدر و مادر و عموی دختر یا خود دختر در این فعل معاصی هستند
یا نه ج بسم الله و له الحمد اقوی ان است که زن شیعه نمیتواند بمرد
مخالف و سنی شوهر کند و ولی هم نمیتواند که دختر صغیره را برای سنی
عقد نماید چه عقد انقطاع و چه دوام و اگر با علم بمسئله و حرمت شوهر کند
ولد ولد الزنا میشود و الا ولد شبهه و حلال زاده میباشد و محتاج
بطلاق نیست و اگر قبل از دخول باشد بجائ دیگر شوهر کند بدون عده
و اگر بعد از دخول باشد عده نگاه دارد و بعد از عده شوهر کند س
چه میفرمایند در اینکه صغیره را پدرش عقد نموده است و بعد از
عقد پدر ان دختر فوت شد بعد از ان ان صغیره بعد از چند روز میگوید
که من این عقد را نمیخواهم حال عقدش باطلست یا نه ج بسم الله
و له الحمد صغیره ما دام الصغر حق فسخ ندارد است و بعد از کبر و رشد
و تمیز اقوی ان است که اختیار تزوج و زوجه نمیباشد و عقد ولی
در حق او نافذ و مجری است والله العالم س در صورتیکه ولی صغیر
غیر حاکم شرع نباشد مجتهد جامع الشرائط میتواند او را بعقد کسی
در آورد یا نه و همچنین بجهت صغیر میتواند زنی عقد نماید صغیره کانت
او کبیرة که ان کبیره محرم صغیر ممیز باشد یا نه ج محقق و جماعتی
منع کرده اند و لکن خالی از قوت نیست ولکن احتیاط ترک اقدام باین امور بنما بیندازم
که عاقبت ندارد و محل ملامت است والله العالم س دختر بالغ مجنونه و یا پسر بالغ مجنون
بجنون اطباقی را جد و پدر میتوانند بولایت خود بنکاح دوام و خواه انقطاع
در آرند یا ولی حاکم شرع است و بر فرض ثانی اگر بدون اذن حاکم شرع
جد و پدر باذن خود بعقد در آورده باشند عقد صحیح است یا نه ج

اگر با انفصال جنون از بلوغ و بعد از بلوغ بر من عارض مجنون شد اختیار
با حاکم شرع است نه با اب و جد و در اتصال احوط اجتماع اذن حاکم و اب
و جد میباشد س سفیه و سفیهه هرگاه بدون اذن ولی نکاح کنند چه
صورت دارد و تکلیف مباشر نکاح در اجرای صیغه چیست ج اگر مقصود
ولی است که از اطراف و جوانب آمده وکیل میکنند در اجرای عقد نکاح ایا
لازم است که سفاهت و رشد زوج و زوجه را ثابت کنند یا نه ج صح نکاح
سفیه و سفیهه بدون اذن ولی در اصل نکاح و مهر صورتی ندارد و اذن
ولی شرط است و در مسئله ثانیه اگر ظاهر حال رشد و عقل زوج و زوجه باشد
اکتفاء بان جائز است علی الاقوی هر چند احوط عدم اکتفاء بظاهر حال است
و اگر ظاهر حال نباشد باید عقل و رشد معلوم شود بشهادت عدلین مثلا
والله العالم س دختری و پسری هر دو اصول دین را درست نمیدانند
ایا عقد اینها جائز است یا نه ج بعد از اسلام عقد فیما بین دو مسلم صحیح است
و اصول دین ندانستن ضرر باسلام ندارد والله العالم س کسی که
مسلمان است و شیعه مگر منکر بعض ضروریات دین میباشد مثل
معراج جسمانی یا معاد جسمانی و یا قائل است بوحدت وجود ایا صغیر
او را باذن ولی که پدر و جد میباشد نکاح یا متعه میتوان کرد یا نه ج
نمیتوانند و ولی نیست بلکه حکم بکفر او چه پدر و چه جد که مباشر امور او لا
و صغیر خود شی نمیباشد اگر جد مسلمان باشد و پدر کافر ولایت با جد میباشد
چنانچه اگر جد کافر باشد و اب مسلمان باشد ولایت با اب میباشد س
زنیکه مسلمان باشد و لکن منکر بعضی از ضروریات دین است نکاح و متعه
با او چه حکم دارد ج محکومه بکفر است و مرد مسلم او را نمیتواند بگیرد
س یهود و نصاری که در ملک هند جزیه نمیدهند مگر در ملک
عرب و عجم لیکن اهل هند در جائیکه ایشان جزیه میدهند در انجا نکاح



یا متعه با زنهای ایشان میتوانند کرد یا نه و اگر اهل عرب و عجم در جائیکه
ایشان جزیه نمیدهند بروند و بخواهند که با زنان ایشان نکاح یا متعه
کنند چه حکم دارد ج نکاح حربیه جائز نیست چه اینکه بالذات حربی
باشند مثل آفتاب پرست یا با اخلال شرائط ذمه حربی شوند و نکاح ذمیه
جائز است بعقد انقطاع والله العالم س زنان لا ابالی که مقید به تزویج
نیستند تزویج ایشان جائز است یا نه ج ضرر ندارد و لاکن مکروه است
والله العالم س ضعیفه زانیه عده دارد یا نه و بعقد دوام یا انقطاع
عقدش جائز است یا نه ج اقوی عدم عده است و احوط استبراء بحیضه
و احوط از آن عده میباشد س زید ضعیفه را عقد کرد بدوام و دخول
نمود بعد طلاق داد بجهت حیله شرعیه باز عقد کرد و دخول نکرد و طلاق
داد و بدون عده همان ساعت دیگری عقد کرد و دخول کرد چه صورت
دارد و هرگاه چند نفر چنین کردند و حمل ظاهر شد از که میباشد ج بسم
الله وله الحمد عقد شخص اول صحیح و سائر عقدها باطل و اینحیله مذکوره پوچ
و بیمعنی است و آن چند نفر مذکور زانی خواهند بود با علم اینکه ضعیفه
در عده است والله العالم س قبل از انقضای مدت منقطعه
و قبل از ابراء آیا جائز است عقد دوام یا انقطاع یا کمتر از زمان اول یا نه
ج مقتضای حدیث ابان عدم جواز است و هو المتبع و الا مقتضای قاعده
جواز است خصوص در ثانی بملاحظه قوله علیه السلام هن مستاجرات
و روایت هرچند مشتمل بر این عبارت است که لا یجوز شرطان فی شرط
و این در عقد معمول به نیست بلکه روایت خالی از اجمال در دلالت نیست
که معلوم نشد که مراد از شرط التزام است یا عقد است یا اجل است یا مهل
یا تفکیک در اراده باید نمود که مراد از شرطان اجلان باشد و مراد از شرط
اخر عقد باشد بنابر این در عقد واحد و اجل نمیشود و ما نحن فیه در عقد انقطاع

دو عقد میباشد نظیر اجاره که دو عقد میباشد بلی اگر زیادتی اجل نکاح منقطع
را در ضمن عقد مصالحهٔ دیگر یا بیع یا اجاره یا عقد لازم دیگر شرط کند در ان اشکال
و منع است من حیث القاعده چرا که شرط مجوز وطی در زمان زاید شد نه
عقد نکاح و شیخ استاد اعلی الله مقامه در جواهر الکلام تعلیل میفرمایند
بعدم قابلیت تا اخر عقد نکاح و تحصیل حاصل و این تعلیل در عقد انقطاع
بالائی عقد انقطاع ضعیف است زیرا که این بالاتر از جمع بین شاة و خنزیر
نمیباشد و تحصیل حاصل در عقد دائم بالائی انقطاع بالخلاف این دو در قسم
و عزل و سائر لوازم ممنوع است و اگر بگوئی که زوجه با فرض بقای زوجیت
قابل انشاء عقد دوام نیست نظیر تکبیر عصر در اثنای ظهر سهواً جوابش
ان است که مدعی عدم قابلیت باید بیان سازد نه مدعی قابلیت و لا جناح
علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه هم دلیل بر جواز است و استصحاب
قابلیت دوام و انقطاع دلیل قابلیت میباشد مگر انکه منع از حدوث
قابلیت نمایند و مطوی منفصله مانعة الخلو بدانند لکن چون نقل از مشهور عدم
جواز است و در امر فروج احتیاط اولی است اجتناب نمایند و بعد از ابراء
مدت اجرای عقد دوام یا انقطاع نمایند س هل تزویج المطلقة
بالطلاق الرجعی او تزویج المنقطعة الموهوبة مدتها للزوج المطلق او
المتمتع فی زمان عدتها یجوز ام لا ج اما تزویج المنقطعه فی زمان
العدة فیجوز للزوج و لا یجوز لغیر الزوج لان العدة للاجنبی لا للزوج و
هکذا فی زمان العدة فی الطلاق لکن فی خصوص الرجعی لا یجوز تجدید
العقد دواما او انقطاعا و یصح الرجوع نعم العدة من حیث انها عدة
لیست مانعة بالنسبة الی المطلق بل المانع فی خصوص الطلاق الرجعی انما
هو حق الرجوع لان العقد علی الرجعة غیر صحیح مطلقا والله العالم س زنی
از راه محبت و سهو و رواج گفت تو خواهر یا مادر یا دختر من هستی

واو را همیشه مادر یا خواهر یا دختر خطاب میکرد همچنین زن مردی را
پدر یا برادر یا پسر میگفت نکاح با ایشان جائز است یا نه ج جائز است
بی اشکال والله العالم س صیغه اخوت چنانکه میان مردان جائز است
آیا میان زنان هم جائز است یا نه و همچنین میان زن و مرد و در صیغه
اخوة ایجاب و قبول از طرفین باید بشود و آیا محرمیت حاصل میشود
یا نه ج در میان زنان و در میان زن و مرد مضائقه بقصد استحباب
نیست ولکن محرمیت حاصل نمیشود این اخوة در دین و ایمان و دخول
بهشت و نحو آن ثمرش ظاهر میشود پس اگر اخوة واقع میان زن و مرد شود
اگر زوج او را بگیرد اخوة باطل نمیشود و ایجاب و قبول از هر دو میشود مثل
صیغ س مرد و زن هر دو کافر بودند بتائید الهی مرد مسلمان شد
و بعد چند مدت زن هم مسلمان شد حالا که هر دو مسلم شدند بنکاح اولی
که موافق ملت کفر بوده آیا الآن بهمان زوجیت و شوهریت باقی باشند
یا تجدید نکاح بمذهب اثنا عشری نمایند و اگر در حالت کفر نکاح شرعی
اثنا عشری کرده باشند باز هم تجدید لازم است یا نه اما عقد کننده
و صیغه خواننده هم کافر بوده ج بسم الله و له الحمد همینکه مرد مسلمان
شد اگر مرد کافر از اهل کتاب بوده نکاحش باقی است در جمیع صور محتمله و حاجت
بتجدید عقد نیست و اگر از اهل کتاب نبوده و بت پرست بوده یا آتش پرست
و نحو آن و بعد از دخول بوده و زن در عده مسلمان شده باز نکاح باقی است
و اگر اسلام بعد از انقضای عده بوده نکاح شان در روز اسلام زوج منفسخ شد
س آیا غیر مختون را لازم است که بوقت عقد نکاح اعلام کند زوجه را
از غیر مختون بودن خود خواه عقد دوام باشد خواه انقطاع یا نه و بعد از
عقد اگر زوجه مطلع شد و راضی نشد آیا عقد فسخ میشود یا نه و در شق ثانی
در همین صورت اگر زن مانع شود مرد را از دخول بسبب کراهت آیا مهر زوجه

چه دوام باشد چه انقطاع تمام است یا نصف ج اعلام لازم نیست و عقد صحیح است و موجب خیار[ف۱] نیست و زن اگر مانع شود از دخول اگر طلاق حاصل شد مهر نصف میشود والا فلا س کسی که لیاقت مجامعت[ف۲] نداشته باشد مثل اینکه ذکرش[ف۳] را بریده باشند یا مالیده باشند یا بالمرة[ف۴] مردی نداشته باشد مثل اینکه عنین[ف۵] باشد نظر کردن بر زنان نامحرم برای او چه حکم دارد و اگر همچو کسی با زنی نکاح یا متعه کند صحیح و درست است یا نه ج بسم الله وله الحمد حرام است نظر کردن او بر زنان نامحرم اگر بقصد تمتع[ف۶] و تلذذ باشد بلکه مثل سائر مردم است غرض این است که خواجه[ف۷] با دیگران فرق ندارد در نظر به نامحرم و نظر نامحرم با او و نکاح و متعه هر دو در حق او جائز و صحیح است والله العالم

س چه میفرمایند که بر دخول خواه قدرت داشته باشد خواه نداشته باشد و در ضمن عقد شرط کند عدم دخول را آیا نکاح یا متعه صحیح است یا باطل و بر تقدیر اول[ف۸] مهر نصف میشود یا تمام و بعد اگر دخول کرد با وجود شرط عدم با رضاء[ف۹] زوجه یا بدون رضاء زوجه دخول حرام است یا حلال و در صورت حلال مهر تمام است یا نصف ج شرط عدم دخول در متعه جائز و منصوص است[ف۱۰] و اما در دائم[ف۱۱] پس آنچه در نظرم قوت دارد صحت آن است و لکن احوط ترک است و اگر با شرط عدم دخول دخول کرد با اذن ضرر ندارد و بی اذن حرام است و لکن مهر تمام در ذمه مستقر[ف۱۲] میشود و بی دخول نصف مهر ثابت است والله العالم

س با شرط عدم دخول نکاح یا متعه صحیح است یا نه و بر تقدیر اول[ف۱۳] هر گاه منکوحه یا ممتوعه بخانهٔ زوج[ف۱۴] آمد و موافق شرط دخول نشد بعد طلاق یا انقضاء[ف۱۵] و ابراء مدت یا بعد وفات زوج یا قبل از اینها زوجه میتواند مطالبهٔ[ف۱۶] مهر کند یا نه و در شق اول[ف۱۷] مهر تمام است یا نصف مثل اینکه با شرط عدم دخول مهر ده تومان مثلا قرار یافته بود زوجه قبل از افتراق[ف۱۸] و یا بعد از افتراق مطالبه ده تومان میکند یا پنج تومان ج توضیح[ف۱۹] حال در جواب

ف۱ اختیار یعنی فسخ ۱۲ ف۲ لیاقت مجامعت یعنی جماع کردن ۱۲ ف۳ ذکر عضو تناسل ۱۲ ف۴ بالمرة یعنی هرگز و همیشه ف۵ مرد یعنی مرد بودن ۱۲ ف۶ تمتع فائده برداشتن و تلذذ لذت یافتن ۱۲ ف۷ خواجه یعنی خواجه سرا که ذکرش بریده باشد ۱۲ ف۸ اول یعنی در صورت صحت عقد ۱۲ ف۹ رضا رضامندی ۱۲ …



موقوف بر رسم مسائل است **مسئله** اُولی اینکه شرط عدم دخول در قبل یا دبر یا هردو جائز است یا نه **جواب** اقوی جواز است مطلقا چه در دائم و چه در انقطاع وتفصیل را در سوال دیگر متعرض شدم **مسئله** ثانیه اینکه یا این شرط عدم دخول هرگاه دخول کرده زنا میشود یا نه **جواب** این است که زنا نیست **مسئله** سوم ان است که تمام مهر ثابت میشود یا نه **جواب** این است که ثابت میشود تمام مهر و مستقر میشود هرچند دخول بجهه حرام باشد **مسئله** چهارم انکه با اذن در دخول آیا دخول جائز است یا نه **جواب** اقوی جواز دخول است **مسئله** پنجم انکه با شرط عدم دخول اگر فراق حاصل شود بطلاق وابراء سبب انتصاف مهر میشود یا نه **جواب** این است که باعث انتصاف میشود بلی در موت خلاف است ودر سوال دیگر نوشتم که نصف را ببخشند ودر نصف دیگر صلح اولی است **مسئله** ششم انکه مطالبه مهر در چه وقت است **جواب** انست که مطالبه مهر در عقد دائم مشروط است بدو شرط اول انکه مهر موجل نباشد که اگر موجل باشد وبرضایت طرفین قرار دادند که بعد از اجل شش ماه بگیرد همه را یا بعض را مطالبه همه یا بعض موجل نمیتوانند کرد بلکه اگر بر فرض من بر صحیفه معصیة امتناع نموده از دخول زوج تا انکه اجل تمام شد باز میتواند که امتناع نماید دوم انکه قادر باشد پس اگر معسر باشد مطالبه حرام است بلی حق امتناع از دخول مرد بر زن در فرض ثانی که معسر باشد زوجه حاصلست که میتواند که زن نگذارد که برای او دخول کند تا انکه تمام مهرش را بگیرد علی الاقوی بلی ابن ادریس منع امتناع زن در فرض اعسار زوج کرده است وان ضعیف است بخلاف فرض اول که مهر موجل باشد که حق امتناع زوجه ساقط است ومرد میتواند که زن را دخول کند وزن حق امتناع از تسلیم بضع خود ندارد بجهت انکه خودش راضی باشد که مهر را بعد از شش ماه یا شش سال بگیرد پس خودش اقدام بضرر خود نموده که

حق امتناع را ساقط کرده **مسئله** هفتم آن است که در فرض امتناع زوجه و زوج از تسلیم بضع و مهر کدام مقدم است **جواب** بعضی گفته اند که هیچکدام مقدم نیستند بلکه حاکم شرع امر میکند هر دو را بتقابض پس امر میکند زوج که تمام مهر را در نزد امین عادل بگذارد و امر میکند بتمکین زوجه و بعضی گفته اند که زوجه مقدم است در حق امتناع بجهت آنکه فائت المال لیستدرک بخلاف البضع وهو وجیه بلی در ثبوت حق امتناع دادن مهر از برائی زوج قبل تسلیم بضع اشکال است بجهة آنکه نکاح معاوضه حقیقیه نیست تا آنکه امتناع از تسلیم قبل تسلیم ثابت باشد و لزوم ظلم بر زوجه مقتضی حق امتناع زوجه نیست چنانچه در حق سبق شیخ استاد در جواهر الکلام گفته که مجرد حکم تکلیفی مباد به نه حکم وضعی که اولویت باشد و فرموده که از عاج سابق در مکان مشترک ظلم است نه جلوس در مجلس و مگر آنکه ادعا شود که استیلا بر ما فی ید مسلم ایضا ظلم آخر و انت خبیر بان کلاهما محل منع اذ الظلم فرع حق الاختصاص او الملک و من ثبوت احدهما لا یصدق الظلم **مسئله** هشتم آن است که در منقطعه زوج قبول شرط عدم دخول نموده پس اگر زوجه مطالبه تمام مهر نماید زوج لازم است که بدهد یا نه **جواب** چون امتناع زوجه بجا است مثل اینکه مریض و حائض باشد میتوانند زوجه مطالبه تمام مهر نماید بلی اگر تخلف نموده بقدر تخلف در خصوص وطی مهر قسمت میشود در صورت تخلف از روی عصیان باشد و اما اگر از جهت عذر تخلف شود در خصوص وطی یا سائر تمتعات مثل مرض و حیض و موت زوجه اقوی عدم تقسیط مهر میباشد والله العالم **س** در نکاح دایم یا متعه شرط عدم دخول از جانب زوج که جائز و عقد صحیح است آیا این شرط عدم دخول اگر از جانب زوجه باشد که زوجه در وقت عقد نکاح یا متعه شرط کند عدم دخول را باز هم جائز و عقد صحیح است یا نه **ج** بلی این شرط از جانب زوجه نیز صحیح است و عقد نیز صحیح است و در منقطعه

منصوص است والحاق دوام نیز قوی است بمنقطعه والله العالم س با شرط عدم
دخول عقد کرد ضعیفه را بعقد دوام خواه انقطاع وضعیفه بخانه زوج هم آمد
وموافق شرط دخول نشد تا آنکه فراق حاصل شد بسبب طلاق یا ابراء مدت
وانقضای مدت یا موت احد المتعاقدین مهر زوجه نصف است یا تمام خواهد
بود ج در طلاق زوجه دائمه وابراء مدت منقطعه قبل از دخول نصف است
ودر موت عدم تنصیف خصوص در منقطعه قوی است ولکن صلح با ورثه اولی
است در نصف آخر س با شرط عدم دخول بدون اذن زوجه وطی کرد
بنابر رأی القبله که وطی حرام است بدون اذن زوجه با شرط عدم دخول
پس اگر ولد او حرامزاده است یا حلال زاده واگر حلال زاده است سبب
چیست که وطی حرام باشد وولد حلال زاده ج سببش این است که شرط
عدم دخول شده واز زوجیت بیرون نرفته است ومدار لحوق بر زوجیت
است نه حرمت وطی بالعرض مثل مسجد وحیض ودر مکان غیر خلاصه
حرمت ذاتیه منشاء عدم لحوق ولد است نه حرمت عرضیه والله العالم
س مهر زن خواه عقد دوام باشد خواه انقطاع در صورت عدم دخول
نصف است یا در متعه مهر تمام است ج ابراء مدت منقطعه مثل طلاق
موجب نصف مهر است در صورتیکه طلاق قبل از دخول باشد ودر صورت
انقضای مدت وعدم دخول زوج بدون امتناع زوجه مهر تمام است والله
العالم س زید معقوده داشته مگر دخول نشد آیا بفوت احدهما مهر تمام
یا نصف ج بسم الله وله الحمد در تنصیف مهر بموت قبل از دخول خلاف عظیم
میباشد احوط رجوع بصلح است والله العالم س کسیکه استطاعت ندارد
که پنجاه هزار روپیه مالک روپیه دین مهر زن ادا نماید ووقت تعیین
مهر این شخص تصور کند که این زر دادنی نیست برای نام نهادن زر کثیر تعیین
میشود این نکاح جائز است یا نه ج جائز است هرچند صدهزار تومان

باشد بلی مکروه است ولکن زوج باید بفرض قدرت قصد دادن داشته باشد
واگر قصد ندادن داشته باشد در حدیث است که زانی میباشد وتصور باقطع
باینکه این زر دادنی نیست ضرر ندارد بشرط آنکه بقصد دادن بر فرض
استطاعة صدمة نزند والله العالم س اذا كان الصداق لابد من تعيينه
فهل تقويم لباس النوم كالمحاف متعلقاته وامثال ذلك من الفرش كالالبسة
كقول القارى خراب رخت بيسة توامين ومن الفرش سلث توامين ومن
اللباس بخمسة توامين مثلا يوجب تعيين المذكورات ويجوز الصداق بها مع
تعيين هذه الاشياء جنسا ونوعا ام لا بل هي مع ذلك مجهولة فلا يجوز الصداق
بها على هذا القدر من التعيين ج للتقويم المذكور مع تعيين جنس الاشيا او وصفها
صحيح والله العالم س شرط عدم تزويج وعدم تسرى بر زن معقوده
وشرط خروج از منزل هر وقت دلش بخواهد وشرط اینکه طلاق در دست
ضعیفه باشد وشرط استیعاب لیالی قسمت برای خودش واینکه حق از
برای سائر زوجات که میخواهد بگیرد یا وارد قرار بدهد صحیح است یا نه
بر فرض بطلان موجب فساد عقد میشود یا نه ج در بحث خیار اشتراط
در تجارات در حاشیه شرایع مذکور شد که این شرائط هیچکدام من حیث
القاعدة ضرر ندارد زیرا که منافی مقتضی عقد نمیباشند ومنافی مقتضی کتاب
نیز نیست زیرا که شرط عدم وقوع غیر شرط عدم حلیت وشرط مخصص عمومهم
انكحوا والطلاق بيد من اخذ بالساق میباشد مثل البيعان بالخيار ما لم يفترقا
باشتراط خیار برای اجنبی بلی اشتراط عدم حق قسم برای ضره در حق ضره دیگر با
سقوط حق آن ضره بعد از شروع وتنجز حق نمیشود واما شرط طلاق وشرط عدم
تزویج وعدم تسری در حدیث منع از آن شده پس مقتضای حدیث حکم بعدم
جواز شرط مرقوم میباشد وشیخ استاد در جواهر الکلام شرط عدم قسمت برای ضره و
شرط خروج بیت هر وقت که دلش بخواهد را نیز مخالف مشروع دانسته

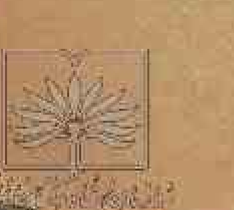
عقد بدون وکالت

کیفیت صیغه و غیره

محقق در شرائع حکم ببطلان شرطین مرتوضین منصوصین نموده و حکم بصحت عقد نیز نموده و شیخ استاد عماد اعلی الله مقامه در جواهر حکم بصحت نیز نموده و مدعی اتفاق علما نیز شده س ناکح و منکوحه بدون وکالت اگر خود نکاح یا متعه بخوانند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است و توکیل لازم نیست والله العالم س در نکاح اگر یک صیغه بلفظ انکحت یا زوجت یا بجمع هر دو یک صیغه بمتعدیه بالنفس یا بتعدیه حرف باء یا من در زوجیت خوانده شود کافی است و عقد منعقد میشود یا نه و بنا بر انعقاد تکرار صیغ بصور مختلفه چرا است و چه نیت بخوانند ج تکرار صیغه لازم نیست و مجرد احتیاط میباشد چون امر فروج عظیم میباشد و یک صیغه باید صحیح باشد و در انکحت ناکح و منکوحه است باید مذکور یا معلوم باشد و قاعده تعدی و لزوم را نیز مراعات کنند تا آنکه غلط نخوانند و تزویج متعدی بباء در مفعول ثانی میشود مثل و زوجناهم بحور عین ولکن در انکح تعدی بباء معلوم نیست محتاج به تتبع میباشد س هرگاه متعاقدین عارف بعربیت نباشند و متمکن از تالیف باشند بامشقت و یا بدون مشقت یا آنکه بخواهند مخفیه عقد در میان خودشان صورت بپذیرد از بیع یا نکاحی یا غیر آن آیا لازم است توکیل یا خود در زبان خود بخوانند یا آنکه مثلا میخواهند متعه کرده باشند و کسی نفهمد این عدم تمکن محسوب است یا نه ج توکیل لازم نیست هر چند قادر بر توکیل باشند س بزبان هندی صیغه نکاح یعنی ایجاب و قبول وکالة یا اصالة جائز است یا نه ج با عدم قدرت بر عربیت بزبان هندی و فارسی جائز است حتی آنکه وکیل کردن هم لازم نیست والله العالم س در جمیع صیغ عقود بصیغه فارسی اکتفا میتوان نمود یا آنکه در غیر نکاح دائم و متعه کفایت میکند و در این دو مورد بر عدم تمکن است یا خیر و مراد و مقصود از عدم تمکن چه چیز است ج بسم الله وله الحمد بلی جائز است صیغه فارسی با اجتماع سائر شرائط و در خصوص نکاح

بامکان از جهة احتیاط عربی بخوانند و با عدم تمکن غیر عربی کافی است و مراد از عدم
تمکن آن است که خود قادر بر عربی خواندن نباشد والله العالم س زوج یا زوجه
یا وکیل ایشان هر گاه یک صیغه در زبان خود صحیح بخوانند خواه هندی
خواه عجمی یا ترکی و بعد صیغهای عربی را غلط بخوانند از حیثیت مخارج حروف
و اعراب و بناء و حرکات و انشاء و قصد انشاء را هم ندانند نکاح صحیح است
یا باطل ج یکی از صیغ همینکه صحیح شد کافی است در هر زبان که باشد با عدم
قدرت بر عربی نکاح صحیح است و صیغ دیگر اگر غلط باشد ضرر ندارد والله
العالم س زوج و زوجه یا وکیل ایشان با وجود قدرت بر عربی نکاح
در زبان که عربی نیست خوانند آیا نکاح صحیح است یا باطل و جواب از
احتیاط مطلوب نیست بلکه مطلوب حکم است ج عدم اشتراط عربیت
با قدرت بر عربیت هر چند قوی است ولکن خلاف احتیاط است و احتیاط
در امر فروج مطلوب است س زوج و زوجه اگر گنگ و لال باشند
و وکیل کردن هم منظور نداشته باشند بجهت اخفاء امر یا مصلحت دیگر
و یا نکاح خوان هیچ در غیر عربی بهم نمیرسد یا نکاح خوان هم لال باشد
و مخصوص باشد میتوانند که باشاره مثل نماز یا خود ها زوج و زوجه یا وکیل
عقد بخوانند خواه دوام باشد خواه انقطاع هم چنین طلاق و همچنین سایر
عقود ج اشاره اخرس در جمیع عقود و ایقاعات کافی میباشد و حاجت
بتوکیل نیست با قدرت بر توکیل و اگر وکیل اخرس باشد و موکل غیر اخرس هر چند
موکل عامی باشد و وکیل اخرس عالم در بیوقت در صحت توکیل اشکال است
س تولی عقد چه در نکاح و چه غیر آن در ایجاب و قبول بشخص واحد
وکالة از هر دو طرف و از یک طرف چه حکم دارد ج لعدد موجب و قابل
بحسب اعتبار کافی است پس یک نفر میتواند که متولی طرفین عقد شود خصوص
اولیاء از اب و جد و وصی و غیره س زید در چه از تولی شخص واحد از طرفین

در عقد نکاح مقلد سرکار شریعت مدار است حال زوج و زوجه یا وکیل آنها آمده زید را وکیل میکنند در ایقاع نکاح آیا بر زید لازم است که سوال کند از ایشان که فتوای مجتهد ایشان درین باب چه چیز است یا زید بتکلیف و تقلید خود عمل کند ج لازم نیست که دریافت کند فتوای مجتهد ایشانرا و بتکلیف و تقلید خود عمل نماید مگر در صورتی که بداند که بر این کس حرام است که اقدام بر این نکاح و یا عقد نماید س در عقد نکاح و سائر عقود شخص واحد میتواند وکیل طرفین در عقد بشود یا نه ج بلی میتواند خصوص اگر ولی صغیر و صغیره باشد و عجب از مرزائی اعلی الله مقامه و بعضی از علمای دیگر که منع نموده اند که یکنفر مباشر ایجاب و قبول هر دو شود س یک نفر میتواند که هم موجب و هم قابل واقع شود یا نه و بر فرض جواز تولی آیا یک نفر ایجاب و قبول را در جمیع صیغ عقود از نکاح دوام و متعه و بیع و شراء و مصالحه و امثال ذلک متولی میشود یا نه و آیا فرق هست میان وکیل از یک جانب و از هر دو جانب یا نه و هرگاه وکیل مطلق باشد آیا وکیل میتواند کسی دیگر را وکیل نماید از جانب موکلش یا نه ج بسم الله و له الحمد یکنفر میتواند که هم موجب و هم قابل شود غایت ما فی الباب در فرض وکالت از هر دو طرف فضولی نخواهد بود و بر فرض عدم وکالت فضولی خواهد بود از هر دو طرف یا از یک طرف و ظاهر وکالت مطلقه جواز توکیل نیز هست الا آنکه قرینه بر خلاف نصب شود س یک کس در ایجاب و قبول از طرف ناکح و منکوحه وکیل میتواند شد یا نه و همچنین در متعه ج بلی میتواند شد حتی در متعه س شخص بواسطه نائب میتواند که اقرار بوکالت خود از زوج و زوجه جهت اجرای عقد نکاح و متعه بگیرد همچنین در طلاق و سائر عقود یا نه ج وکالت ثابت نمیشود الا بدو شاهد عادل در ثبوت اگر دو شاهد عادل شهادت ندادند بهتر آن است که با اسقاط توکیل و با توکیل هر دو بخوانند س آیا چنانکه وکیل از وکیل برای اجرای صیغه طلاق از طرف زوج جائز است یا بمعنی که زوج



زید را وکیل کرده برای طلاق و زید عمرو را وکیل نمود همچنین در نکاح و متعه
هم وکیل از وکیل از طرف زوجه و زوج یا احدهما جائز است یا نه و همچنین
در سائر عقود ج قاعده در باب وکالت ان است که وکیل وکیل نکیرد
مگر در جائیکه قرینه داله باشد بر توکیل غیر مثل اینکه شان وکیل مباشرت
موکل فیه نیست یا آنکه دائره موکل فیها وسیع باشد و یك شخص نتواند
از عهده برآید یا اینکه اذن صریح داشته باشد بر توکیل غیر چه آنکه
بگوید از قبل خود وکیل بگیر یا از قبل من وکیل بگیر یا آنکه مجمل بگوید که
در ینوقت توکیل جائز است در جمیع عقود و ایقاع از طلاق و عتق و غیره س
ناکح خود از طرف منکوحه وکیل میتواند شد یا نه و همچنین پدر از طرف دختر خود
و جد از طرف دختر پسر خود در نکاح وکیل میتواند شد یا خیر ج بلی میتواند شد
بلکه در مطلق عقود هم س آیا جائز است که زوج از طرف زوجه وکیل شود
و نکاح را باین نحو بخواند که انکحت موکلتی نفسی مثلا یا در جواب گوید قبلت
لنفسی یا نه ج صحیح است چون انکحت بمرد و مفعول متعدی بنفس میباشد
هر چند نسبت بمفعول ثانی چه زن فرض شود چه مرد متعدی به من
و لام هر دو میتواند س اگر مرد و زن یك کس را وکیل کنند برای نکاح خود
از برای زید و مهر هر دو مساوی باشد یا مختلف آیا وکیل میتواند که
هر دو زن را بیك دفعه برای زید عقد کند و صیغه را باین نحو جاری سازد
که انکحت موکلتی فلانه و فلانه موکلك علی المهر المعلوم یا نه و آیا فرقی هست در صورت
در تساوی مهرین یا اختلاف مهرین ج اینهم جائز است و فرقی نیست
در تساوی مهرین و اختلاف ان س مسلم غیر مومن و غیر اثنا عشری
را یا کافر را چه حربی باشد چه ذمی خواه مرتد ملی باشد خواه فطری وکیل
کردن از برای اجرای صیغه عقد دوام و انقطاع و ایقاع طلاق همچنین در سایر
عقود و ایقاعات جائز است و عقد صحیح خواهد بود یا نه ج اگر بداند کیفیت

اجراء صیغه عقد و ایقاع را عقد و ایقاع صحیح است و لکن استیمان او و تصدیق قول او نکند مگر با یقین بلاجرای صیغه بوجه صحیح والله العالم س زن ذمیه اگر کافر حربی را یا ذمی یا مرتد ملی و فطری خواه شخص غیر مومن و غیر اثنا عشری را برای اجرای صیغه متعه وکیل کند جائز است یا نه ج اگر بر بند مثل سابق است س در توکیل بلوغ و ذکوریت معتبر است یا آنکه زن و پسری که بده سال رسیده و فرق میان ضرر و نفع میگذارد میتواند وکیل شود در اجرای صیغه نکاح یا متعه یا غیر آن ج بسم الله و له الحمد بلی بلوغ شرط است و ذکوریت شرط نیست و لکن باید که در مقام عمل آنچه را که صلاح موکل باشد بجا بیاورد س آیا زن را وکیل کردن برای اجرای صیغه نکاح و متعه و طلاق بلکه جمله عقود جائز است یا نه و بر تقدیر اول آیا میتواند زوجه که از طرف زوج وکیل شود و صیغه وا باین نحو بخواند که انکحت نفسی موکلی مثلا با زید یا متعت لموکلی یا نه و نکاح صحیح است یا خیر ج بلی زن میتواند وکیل شود در اجرای جمیع عقود و ایقاعات چه خود احد اطراف عقد باشد یا نه س زن صیغه فضولی نکاح یا متعه را برای زوج خود یا برای غیر میتواند بخواند یا نه ج میتواند والله العالم س چه میفرمایند علماء اعلام کثر الله امثالهم در خصوص این مسئله که در ولایت خارج مذهب قاعده از بادشاه کفر چنین صادر شده است که بهر چند خانه یک ملائی قابل مصدق شود یعنی از تحصیلات بادشاهی داده شود و باو مختص و منحصر شود اجرای عقد نکاح و طلاق و احکام اموات و مولود و نزد هر یک ملای مصدق یک جلد دفتر آمده است و حکم شده است که ملایان اسم ناکح و منکوحه را و اسم اموات و مولود را بان دفتر بنویسند آیا قبول نمودن چنین ملا شدن بی عیب است و یا حرام و یا لازم است بیان فرمائید ج اسم خود را در دیوان کافر ثبت نمودن و نوکر و ملازم او بودن مثل نوکری

ظلام وفساق از شیعه هر دو حرام است وانچه تقیة مشروع شد قبول ولایت از قبل
مخالفین با امضاء شرعها میباشد بلی اگر نوکری نباشد واعانت در کفر وظلم در بین
مصدق شدن نباشد ضرر ندارد س زید دختر باکره را بعد از تزویج وطی نموده
وافضاء نموده ایا حرام مؤبد میشود وسائر استمتاعات نیز حرام است یا نه
واگر زوجه بعد از اندمال خوف داشته باشد از ضرر جماع چون در سابق
غائطش از مخرج بول بیرون می آمد حالا خوب شده است ولکن اطمینان حاصل
نیست چه حکم دارد وقول قابله یا طبیب یا زوج مقدم است یا قول زن
ج افضاء بعد از بلوغ سبب تحریم وطی وسائر استمتاعات نمیشود اگر فرضاً جماع
ضرر داشته باشد سائر تمتعات ضرر ندارد وحرام نیست واگر تعارض
بکند قول طبیب وقول قابله با قول زوجه قول زن مقدم است علی احتمال قوی
سیما اذا قلنا لشمول هنّ مصدقات لنحو المقام لا فی خصوص العدّة والحیض
والحمل بلی افضاء قبل از بلوغ سبب تحریم وطی میشود نه سائر استمتاعات علی
قول قوی خلافاً للروضة س زید دختری را عقد دائمی نموده عمرو
یقین نمود ببطلان این عقد وآن را برای خود عقد نمود وتصرف کرد وزید
تصرف نکرده بود وبعد به عمرو معلوم شد که عقد زید صحیح بود وزید
صیغه طلاق جاری کرد ایا عمرو ضعیفه را میتواند ثانیاً برای خود عقد نماید
یا حرام مؤبد خواهد بود یا در مسئله تفصیل است ج شیخ استاد اعلی الله
مقامه در جواهر الکلام وفاضل قمی اعلی الله مقامه در سؤال وجواب تصریح نموده
اند که حرام مؤبد میشود بلکه شیخ مرحوم ادعای وضوح حرمت مؤبد نموده
اند ومع ذلک خالی از اشکال نیست س اگر کسی زن کسی را وطی کند
بالشبهة بعد از فوت شوهرش یا بعد از طلاق وعده طلاق میتواند آن زن
را برای خود عقد کند یا حرام مؤبد میشود ج حرام نمیشود والله
العالم س اگر کسی با مادر زن یا دختر زن خود وطی کند بالشبهة آیا

زن برا و حرام مؤبد میشود یا نه ج بسم الله و له الحمد ضرر ندارد که زن حلال
باین وطی شبهه حرام نمیشود س چه میفرمایند ان قبله درین مسئله که
مثلا زید وقت شب در تاریکی بخانه آمد و رفت بر تخت خواب خود برای خواب
و اتفاقا در ان شب بر تخت خواب زنش مادر زنش خوابیده بود زید را گمان
قوی آنکه زن اوست وطی کرد مادر زن خود را بالشبه و فی الفور از خانه بیرون
رفت و مادر زن دانست که این شوهر دختر اوست لکن نه زید را منع کرد
و نه هیچکس را ازین امر آگاه نمود درین صورت اگر اولاد بهم رسید آن
اولاد از طرف پدر و مادر هر دو ولد الزنا خواهد بود یا از طرف مادر و زن زید
بر زید حرام مؤبد شد یا نه ج بسم الله و له الحمد زوجه زید حرام نمیشود
و بچه ملحق بمادر نیست بلکه به پدر ملحق است پس ولد زنا از طرف مادر است
نه پدر س چه میفرمایند که زید ندانسته با زن شوهردار نکاح یا متعه
کرد و وطی نمود بعد معلوم شد که شوهر دارد درین صورت آیا از زید زنای محصنه
بعمل آمده یا نه و یا زن تنها عاصی بزنای محصنه شد و این زن آیا بر زید حرام مؤبد
شد یا نه ج بسم الله و له الحمد اما مرد پس زنا در حق او متحقق نشده و زن زانیه
است و زنای محصنه که سبب رجم زانیه باشد موقوف است بوجود سائر
شرائط احصان که از جمله حضور زوج و تمکن از زوجه باشد و در سابق گذشت که
حرام مؤبد میشود علی ما صرح به فی نظره الفاضل القمی و غیره س منظوره یا ملموسه
ذات بعل بشهوت حرام مؤبد است یا نه ج حرام مؤبد نمیشود بنظر یا قبله یا لمس
بلکه زنا بذات بعل موجب تحریم ابدی میشود نه مقدمات زنا از بوسه و نظر
و دست بازی س زید مثلا با زن کتابیه یا زن کافره بت پرست خواه آتش
پرست زنای محصنه کرد بعد از فوت شوهر خود آن زن اسلام آورد درین صورت
زید نکاح با آن زن میتواند کرد یا بر و حرام مؤبد میشود و حد آن چنین زنا شرعا چیست
ج ظاهرا حرام مؤبد میشود و فرقی نیست در سبب زنا بذات بعل از برای

حرمت ابدی میان کافره و مسلمه و در حد زنا محض که رجم است یا جمع بین
جلد و رجم است شهید ثانی فرق نکند اشتراست میان زنا بمسلمه یا کافره س
اگر کسی زنی را بعقد خود درآورد خواه بدوام خواه بانقطاع و دخول هم کرد یا دخول
نکرد و بعد برادران زن را وطی کرد آیا زن براو حرام مؤبد میشود یا نه و همچنین
اگر قبل از عقد خواهر برادر او را وطی کرد خواهر موطوئه بر واطی حرام مؤبد
میشود یا نه ج در اوّل حرام نیست و در ثانی حرام است اشکال درین است
که اگر خواهرش را پیش از وطی برادرش عقد کرده و طلاق داده
آیا جائز است که این خواهر را دوباره عقد کند یا نه احتیاط اولی است
س ما تقول العلماء فی رجل لاط بغلام فهل یجوز له ان یعقد
علی امه او اخته او بنته افتونا توجروا فاذا لم یجز فهل یسری الحکم
فی الام وان علت وان نزلت والاخت وان علت وان نزلت والبنت
وان نزلت ج انما تحرم الام وان علت والبنت وان نزلت
وخصوص الاخت دون بناتها لعدم ذکرها فی النص المحرم
وعدم معقولیة علو الاخت ولا یسری بنت الاخت ولا بنتها اختا
وهو واضح س چه میفرمایند علماء حقه امامیه ادام الله
ظلالهم درین مسئله که وطی در دبر با زن حلال که بنا بر مشهور
در مذهب امامیه جائز است آیا حدیثی در خصوص جواز آن
وارد است یا نه و بنا بر اوّل آیا آن احادیث محمول بر تقیه است
یا خیر و بر فرض تقیه آیا آن کراهت دارد یا نه و بعضی از
علماء که حرام نوشته اند احادیث حرمتش قابل اعتبار هست یا نه
جوابش را بقلم تحریر مشروح مزین فرمایند که تسکین خاطر
فاتر شود ج بسم الله والحمد چون جمعی از علماء ما رضوان الله
علیهم حرام میدانند وطی در دبر را حتی آنکه در نصوص بسیاری

ف۱ حرمت ابدی یعنی حرام مؤبد ای همیشه ۱۲
ف۲ کافره و مسلمه زن کافر و زن مسلمان ۱۲
ف۳ در حد زنا یعنی در بیان حد زنا اصل نسخه ۱۲
ف۴ زنا محض یعنی زنا بغیر ۱۲
ف۵ رجم یعنی سنگسار کردن ۱۲
ف۶ یا جمع یعنی زنا ۱۲
ف۷ جلد بالفتح تازیانه زدن ۱۲
ف۸ دوام یعنی نکاح دائمی ۱۲
ف۹ انقطاع یعنی متعه ۱۲
ف۱۰ دخول ۱۲
ف۱۱ وطی دخول کسیکه
ف۱۲ موطوئه وطی کرده شده و واطی وطی کننده ۱۲
ف۱۳ در اوّل یعنی بعد عقد زن ۱۲
ف۱۴ ثانی یعنی قبل عقد زن ۱۲
ف۱۵ اشکال مشکل ۱۲
ف۱۶ دبر یعنی مقعد ۱۲
ف۱۷ اوّل یعنی حدیثی وارد ۱۲
ف۱۸ محمول حمل کرده شده ۱۲
ف۱۹ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
ف۲۰ نصوص جمع نص یعنی احادیث ۱۲



وطی فی الدبر بزوجه منکوحه یا ممتوعه یا محلله دیگر حرام است یا نه ج نمیگویم حرام است بلکه در اخبار
جواز آن مذکور است چنانچه حرفش نمیزد در اخبار است که اقل حکم و کراهت است گمان بلکه یقین میدارم که اگر
با حلیله خود وطی در دبر نکنند مثلا بوطی غلام و لواطه خواهد رسید در این صورت وطی در دبر
با حلیله خود جایز است یا نه ج در این صورت وطی در دبر

وارد است که محاش النساء علی امتی حرام که از این نص فی الجمله ظاهر
میشود که بر امم سابقه مثل قوم لوط اگر جایز بوده در حق این امت جایز
نیست و در نصوص غیر نبویه وارد است که ما اهلبیت رسالت
این را مرتکب نمیشویم پس بنابراین احوط ترک است س قبلتر لا
ضعیفه مطلقه اگر محل وطی بشبهه واقع شود بالنسبت بسوی
غیر مطلق و ولدی آورد و تاریخ وطی مطلق و غیر مطلق معلوم
نیست که فهمیده شود که ولد ملحق بمطلق است یا غیر او آیا
درین صورت حکم قرعه میباشد یا اینکه ولد ملحق بثانی
است ج بسم الله وله الحمد مشهور الحاق بثانی است هرچند قول
بقرعه بحسب قاعده خالی از قوت نیست مثل وطی بشبهه مزوجه
در صورتیکه الحاق بزوج نشود ولکن نصوص وارده در مقام مانع
عمل بقرعه میباشد س طفلی از زنی در زمان ما بعد از فوت
شوهرش و بعد از ده ماه متولد شده آیا ملحق است یا نه ج
چون شرط الحاق طفل عدم تجاوز از اقصی حمل است و در اقصی
حمل خلاف است محقق ده ماه گفته قال وهو حسن و یعضده
الوجدان فی کثیر و اسناد بمشهور داده که اقصی نه ماه
است و نقل اجماعات نیز بر این شده حتی آنکه سید استاد و شیخ استاد
اختیار نه ماه را فرموده اند و در روایت وارد است که اگر یک
لحظه زیاده شود مادر خود را میکشد لهذا جرأت بر الحاق
مشکل است و صلح ورثه کبار با این ولد اولی است والله العالم س
شخصی سفر رفت و تا چهارده سال موجود و معلوم نشد زنش شوهر کرد و حامله
شد سال پانزدهم زوج اول پیدا شد این نکاح و ولد چه صورت دارد و زوج اول بعد
طلاق زوج ثانی بان زن وطی میتواند بکند یا نه ج اما اولاد درین سوال پس حلال



فی الدبر ص

زاده است و آن زن بدون طلاق زوج ثانی باقی است بزوجیت خروج اولی وحاجت بعقد جدید نیست بلی این زن باید که از زوج ثانی عده داشته باشد و زوج اول در مدت عده مقاربت باو نکند بلکه احتیاطاً ترک جمیع تلذذات ازو نماید هرچند اختصاص تحریم بوطی فقط میباشد و احتیاط ترک باقی است وعلاجی از برای زوجه که زوجش غائب باشد نیست مگر قطع بمرگ زوج نمودن واگر حاکم شرع مبسوط الیدی باشد رجوع باو کند تا او فحص کند س اگر زوج مبتلا بمرض کوفت شود آیا برای زوجه خیار فسخ نکاح حاصل است یا نه ج محکی از ابن جنید جواز فسخ است و لکن مشهور عدم خیار فسخ میباشد وحق با مشهور است والله العالم س شخصی غلام خود را بکنیز خود عقد کند و بدهد او را و غلام مذکور بعد از مدتی فرار کند پس کنیز مزبور را بشخص دیگر اگر عقد نماید عقدش صحیح است یا نه ج مولی اگر عقد دوام و انقطاع برای عبد خود نماید اختیار ابراء و طلاق در دست مولی میباشد و می تواند که طلاق دهد در فرض عقد دوام و ابراء نماید در مدت انقطاع واگر بخواهد کنیز خود را آزاد نماید تا خیار فسخ حاصل شود برای آن کنیز و عقد خود را فسخ نماید بلکه جائز است که مولی تفریق نماید میان زوج و زوجه بهر طور که بخواهد و ضرر ندارد خواه بلفظ طلاق باشد یا فسخ خواه غلامش فرار کرده باشد یا فرار نکرده باشد و حاضر باشد س شخصی کنیز خود را بغلامی عقد کرد و آن غلام گریخته باشد آیا مالک کنیز میتواند که فسخ عقد کنیز خود بکند یا نه ج مالک کنیز نمیتواند که فسخ عقد کنیز خود نماید بلی اگر آن کنیز را بکسی منتقل نماید بهر ناقلی که باشد منتقل الیه میتواند که فسخ نماید بلکه اگر آن شخص دوباره باقاله یا بعقد دیگر منتقل بموهب اول نماید برای او نیز خیار فسخ حاصل میشود علی الاقوی س اگر زن خلاف شرعی بکند شوهر قبل از نصیحت میتواند او را بزند یا اول باید او را نصیحت کند

ف۳ جدید یعنی تازه و نو ۱۲
ف۴ یعنی ثانی دوم و عده مدت معین است بعد طلاق یا وفات شوهر
ف۵ مقاربت یعنی جماع
ف۶ تلذذ ذات یعنی بوس وکنار و غیره ۱۲
ف۸ یعنی جمیع تلذذات
ف۹ قطع یعنی یقین ۱۲
ف۱۰ مبسوط الیدی صاحب قدرت
ف۱۱ رجوع توجه ۱۲
ف۱۲ فحص جستجو ۱۲
ف۱۳ کوفت یعنی خصیه کوفته
ف۲۱ عبد یعنی غلام ۱۲
ف۲۲ ابراء یعنی بری کردن

س بسم الله وله الحمد بجهت مطلق خلاف شرع غیر از نشوز زدن بیجا است
ج ولکن زدن مذکور مفصلاً با شرائطش مذکور است در کتب فقهیه در حکم
نشوز بتفصیل والله العالم س کسیکه نفقه و کسوه زنش را ندهد آیا تسلط
دارد زن که جبراً از و بگیرد یا نه ج حاکم شرع جبر میکند و عدول مومنین
نیز از باب امر بمعروف و زن نیز جبر میکند باعانت حاکم یا عدول مومنین و زن
تقاص نیز میتواند بکند س در دهات متعارف است که کسان زوجه
از زوج یا از کسان زوج از نقد و جنس بعد از تراضی طرفین قدر معلومی باسم شیربها
مثلاً میگیرند در عوض از برای عروس پارهٔ تدارکی که متعارف است میکنند
از آرد و گوشت و روغن و غیره در عروسی مصروف میسازند در غالب از آن نقد
و جنس چیزی باقی میماند آیا بر آخذ حلال است یا نه ج ضرر ندارد س هل
یجوز الرجل الاستمناء من زوجته فی حالة الحیض والنفاس وفی غیر حالتها ام لا ج
الاستمناء من زوجته لیس بحرم بنحو التفخیذ والله العالم در متعه و
متعلق آن س با زنان اهل کتاب و کافر ذمیه متعه جائز است
یا نه ج متعه کتابیه جائز است نه بت پرست و غیر کتابیه نکاح او جائز نیست
بعقد دوام و نه بانقطاع والله العالم س با یهودیه و نصرانیه خواه جزیه بدهند
ندهند متعه جائز است یا نه ج متعه با زن ذمیه جائز است و غیر آن از کفار
حربی جائز نیست و اگر جزیه ندهند در حکم حربی میباشند والله العالم س
آیا متعه با زن یهودی و نصرانی و مجوسی درست است یا نه و اینها کافر حربی
یا ذمی اند ج یهودیه و نصرانیه که بر شرائط ذمه باقی باشند اقوی آن است
که نکاح ایشان بعقد دوام جائز نیست ولکن نکاح ایشان بعقد انقطاع
و ملک یمین جائز است و اما مجوسیه پس اقوی آن است که ملحق است بکتابیه
پس جائز است وطی او بخصوص ملک و تحلیل و عقد انقطاع و اما عقد دوم پس جائز نیست
و اما نصاری و یهود و مجوس هر چند بالاصل ذمی میباشند نه حربی لکن

درین اعصار خصوص نصاری حربی میباشند واما کافر حربیه از قبیل بت پرست
و آتش پرست پس وطی ایشان جائز نیست نه بدوام ونه بانقطاع نه بملک ونه بتحلیل
مگر آنکه مسلمان شود و درین خلافی نقل نشده والله العالم س چه میفرما
یند علماء دین درین مسئله که متعه کردن با زن زانیه که پیشه اش زناکاری
باشد بدون معانئه عده متعه باو جائز است یا نه بینوا توجروا ج هر چند
مشهور این است که منی از زنا احترام ندارد و عده ندارد لکن چون خلاف
احتیاط است بی عده صیغه نخوانند و بی عده دخول نکنند اقلا یک حیضه ببینند
و بعقد در بیاورند یا جهل و بحر و نصبر کنند والله العالم س متعه با زن زانیه
درست است یا نه ج بلی جائز است با کراهت علی الاقوی و در روایت وارد است
که بعد از گرفتن منع کند او را از زنا و فجور و لکن بهتر آن است که بعد از استبراء رحم او از
ماء فجور او را بنکاح خود در آورد هر چند خود زنا کرده باشد که در شوقت نیز بعد از
استبراء بگیرد والله العالم س با زن فاحشه بازاری که پیشه او زنا است
متعه جائز است یا نه و اگر بدانم که آن زن دی شب با شخص فلان از متعه
یا زنا بود عده دیدنش ضرور است یا نه و اگر اینچنین زن ادعا کند که من از زنا
تائب شدم پس با و متعه کردن چه حکم دارد ج متعه جائز است و لکن بعد از
عده احوط است و بعد از توبه بی اشکال است و در بعضی از روایات وارد است
که اگر بخواهد بفهمد که در توبه صادقه است یا کاذبه او را دعوت کند بزنا اگر
اجابت کرد علامت کذب در توبه است و اگر امتناع کرده دلیل بر صدق است
س هرگاه شخص زنی را بعقد در آورد نیم ساعت یا دو روز مثلا بر فرض عدم
دخول آیا به پسران شخص میرسد یا نه ج نیم ساعت و یک ساعت چون
پیش بعضی مجهول است ترک نماید و دو روز و یک روز و نیم روز خوب است و معقوده
اب بر این حرام است در صورتیکه عقد صحیح باشد والله العالم س زید با زنی
متعه کرد و وطی نمود بعد انقضای مدت با زن دیگر متعه کرد و وطی نمود بعد از آن

ماء یعنی آب ۱۲
فجور یعنی زنا ۱۲
مباشرت یعنی جماع ۱۲
عده یعنی مدت یک حیض
ضرور در متعه ۱۲
تائب توبه کننده ۱۲
روایات یعنی احادیث ۱۲
صادقه راست ۱۲
کاذبه دروغ ۱۲
دعوت کند یعنی بخواند
اجابت قبول ۱۲
علامت نشان
امتناع منع ۱۲
صدق راستی ۱۲
میرسد یعنی حلال است
مجهول نامعلوم ۱۲
معقوده یعنی زن عقد شده
حکم ۱۲

که زن ثانیه دختر زن ممتوعه اولی است آیا همچنین متعه صحیح شد یا نه و اگر صحیح
نشد معصیت که مه کیست ذمه زن است یا مرد و در حالتی که زن هم از حال
مرد خبر نداشته باشد زن و مرد هر دو از عصیان بری هستند یا نه و در هیچ
صورت اگر نطفه منعقد شد اولاد حرامزاده هستند یا نه و اگر حرامزاده هستند
حرامزاده از یکطرف یا از دو طرف و ازین هر دو زن کدام یک بر زید حرام مؤبد شد یا
هر دو حرام مؤبد شدند بیان فرمایند ج حرمت در حق واطی و موطوئه مشروط است بعلم
و با فقد از طرفین حرمت مفقود است از طرفین و اگر یک طرف عالم باشد و دیگری
جاهل حرمت مخصوص بعالم میباشد و همچنین ولد ملحق بر جاهل میباشد نه عالم
و زن ثانیه حرام مؤبد است نه زن اول والله العالم س در عقد انقطاع زید
ضعیفه را متعه نمود در ده سال مثلا بده تومان آیا بعد از دخول ضعیفه میتواند
مطالبه تمام مهر نماید یا آنکه هر سالی یک تومان مستحق است ج در نصوص
و فتاوی تصریح باین شده است که تمام مهر را بعد از دخول مطالبه مینماید
بلی اگر تخلف نمود در بعضی از زمان بلا عذر شرعی زوج میتواند که بمقدار تخلف
استرداد نماید س دو خواهر نسبیه هستند مثلا شخصی یکی از ایشان متعه کرد و
بعد انقضای مدت با خواهر دیگر متعه کرد و بعد از انقضای مدت باز با خواهر اول
یعنی ممتوعه سابق متعه نمود و همین طور بعد انقضای مدت یکی با دیگری متعه
مینمود آیا این قسم متعه شرعا جائز و درست است یا نه و همچنین نکاح دائمی
بعد طلاق یکی با دیگری چه حکم دارد بینوا توجروا ج بسم الله ولله الحمد تفصیل
این مسئله اینست که اگر بخواهد هر دو را در زمان واحد بعقد انقطاع یا بعقد دوام
یا مختلف در حباله خود در آورد نمی تواند و اما اگر در دو زمان بخواهد پس
بعقد انقطاع جائز است که یکی را صیغه کند بمدتی و بعد از آن قبل از دخول یا بعد
از دخول ابراء مدت کند و ببخشد بعد از آن آن خواهر را صیغه کند و هکذا جائز است
بالعکس و اما اگر هر دو را بعقد دوام بخواهد نمیشود الا آنکه یکی را که طلاق داده اگر

طلاق رجعی است باید بعد از عدة باشد و اگر طلاق باین است اقوی صحت عقد
ثانیه میباشد بمجرد طلاق ولکن احوط انقضای مدت عدة دخول میباشد
و اگر قبل از دخول باشد ضرر ندارد چوا که عدة ندارد و اگر سابق منقطعه باشد
و عقد لاحق دوام یا بعکس حکمش از ما سبق معلوم شده تفصیل اگر بخواهی سوال دیگر
کن والله العالم س معروف است که اولیای صغار دخترهای صغار را بعقد
انقطاع در میآرند با شخاص بجهت محرمیت آیا لازم است که از زمان کبر هم چیزی
داخل نمایند یا نه بنابر جواز مطلقا یا در مهر قرار دادن غبطه صغیره لازم است
یا نه و اولیائیکه قبول این عقد مینمایند آیا جائز است از ایشان طلاق دادن
همین صغیره یا نه ج بلی جائز است و ادخال زمان بلوغ لازم نیست بلکه در جمله
از موارد مهر بیاره از مفاسد میشود و ابراء مدت نیز جائز است از ولی نه
طلاق و در ولی اجباری چون اب جد ملاحظه غبطه در عقد یکه انقطاعی یا
منظور محرمیت باشد لازم نیست هو العالم س صیغه محرمیت آیا
برای مجرد مباشرت خدمات بچگونه است ج ضرر ندارد و صیغه اش نیز
همان صیغه معهود است ولکن داعی وطی و نحوان نیست والله العالم س شرط
عدم دخول در عقد انقطاع صحیح است یا نه ج صحیح است بلکه در عقد دائمی
نیز صحیح است و محقق در شرائع میفرماید که فرق مابین عقد دائم و انقطاع
در صحت این شرط نحکم میباشد بلی حدیث وارد در صحت این شرط را بعضی
منزل بعقد انقطاع کرده اند و حدیث ظاهر الدلالت نیست بلی فی الجمله اشعار
دارد اگر اذن در دخول داده بعد الشرط اذنش صحیح میباشد و ظاهر این است
که برای دخول علیحده مهری نیست چه اذن در دخول بدهد یا نه و ولد
ملحق میباشد هر چند بدون اذن دخول کرده باشد و از بعضی ظاهر میشود
که اشکال کرده اند در جواز وطی بسبب اذن بجهت آنکه عقد موجب جواز است
نه اذن این اشکال ضعیف است زیرا که عقد نکاح مبیح جمیع تمتعات میباشد

وشرط باعث حق مشروط له شد که منع سوا نتوکیند واجنبیه نمیباشد که زنا باشد ومثل
تقبیل نیست که تقطیع در حلیت تمتع باشد خلاصه این است که شرط عدم
دخول در قبل یا در بر بالمره یا در مدتی در عقد دوام وانقطاع هردو صحیح است
بلکه کسی که مهارت در فقه داشته باشد ولوازم وغایات نکاح را با خبر باشد
میتواند که حکم بکند که شرط عدم تمتع وعدم تلذذ بالمره از لمس وتقبیل ونظر
بشهوت وغیر آن جائز میباشد زیرا که ترتب لوازم نکاح از عدم جمع بین الاختین
وحلیت نظر بوالده وسایر احکام مصاهرت کافی میباشد وحقیقت نکاح
مالکیت حلیت بضع میباشد نه فعلیت وترتب استمتاع فافهم وتأمل جیداً
وشیخ اوستاد تصریح میکند که غایت النکاح منحصر بوطی نیست بلکه آن یکی
از غایات میباشد فالعجب من الفقهاء حیث نظر منهم فی هذه المسئلة
بالنسبة الی العقد والشرط معاً اقوال عدیدة الصحة مطلقاً والفساد مطلقاً
حتی بالنسبة الی العقد والفرق بین الدائم والمنقطع والفرق بین العقد والشرط
س زید میخواهد زوجه خود را مطلقه سازد وبعد او را منقطعه نماید
بجهت درک فضیلت متعه آیا محتاج انقضاء عده است یا نه ومقصود اینکه
کراهتی از احد طرفین است یا نیست ومطلقه رجعیه که در حکم زوجه است
با وجود این ایقاع عقد متعه مشروعست یا بدعت یا حرام خواهد بود واشخاص
که زوجه خود را مطلقه مینمایند بخیال اینکه نکاح او در ساعت نحس واقع شده
ودر همان مجلس او را در ساعت سعید عقد میکنند این صورت چگونه است
ج تا عده منقضی نشود عقد دیگر بعینه است چه دائمیه چه انقطاع والله
العالم س انفصال مدت انقطاع از زمان اجرای صیغه مثل اجاره جائز است یا نه
ج شیخ استاد در جواهر الکلام عنوان این مسئله نموده ودر اول کلام میل
بجواز نموده وتصریح فاضل وجماعت ممن تأخر عنه الجواز بل نسبته غیر واحد
الی الظاهر الاکثر بلکه از بعضی از این اکثر نقل نموده اند که جائز است نکاح قبل از مدت

کما استظهره الکرکی وغیره و از بعضی نقل کرده اند عدم جواز را بجهت انکه
صدق میکند که این زن ذات بعل است والمرأة لیست لها بعلان بلکه حرمت
مصاهرت و لزوم تمام مهر بموت هرگاه موت را کاشف از بطلان عقد
نگیریم که موت قاطع استمرار نکاح شد نه مانع حدوث نکاح و اجل فی الحقیقت
اجل نفس استمتاع است نه اجل زوجیت خلاصه در اواسط کلامش فرموده
که انصافاً حکم بجواز مشکل است بلکه عدم جواز زیادت اجل را مؤید عدم
جواز تاخیر مدت انقطاع گرفته و احتیاط را در آخر کلام در عدم اجرای عقد
مزبور نموده **س** در متعه اجراء صیغه لازم است یا محض تراضی طرفین
و قرارداد مهر و تعیین مدت کافی است **ج** انما یحلل الکلام و یحرم الکلام فلا
بد من العقد ولو بالفارسیة **س** صیغه متعه بزبان غیر عربی یعنی بزبان
هندی و عجمی و غیران جائز است یا نه و صیغه متعه چیست و اگر زن کسی را
برای اجرای صیغه متعه وکیل نماید چه باید گفت و همچنین صیغه متعه
و کالتاً از طرف مرد چه طور گفته شود بینوا توجروا **ج** اگر عربی را نمیدانند
قطعاً جائز است که بغیر عربی عقد نماید چه فارسی و چه هندی اذ الکل فی بیان
و صیغه متعه این است که زن خودش بگوید مَتَّعْتُکَ نَفْسِی فِی المُدَّةِ المَعْلُومَةِ
بِالمَبْلَغِ المَعْلُومِ در زمان معلوم یکساعت و دو ساعت بناشد بلکه یک روز
یا نصف اول روز یا نصف شب یا تمام شب مثلاً باشد و مبلغ نیز معلوم باشد
شود و اگر وکالت در میان باشد وکیل زن بگوید مَتَّعْتُکَ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی تا آخر
مرد بگوید قَبِلْتُ التَّمَتُّعَ یا قَبِلْتُ التَّمْتِیعَ یا قَبِلْتُ المُتْعَةَ فِی المُدَّةِ المَعْلُومَةِ
بِالمَبْلَغِ المَعْلُومِ و اگر وکالت در میان باشد بگوید قَبِلْتُ التَّمَتُّعَ لِمُوَکِّلِی تا آخر
س در متعه یا نکاح اگر بجای مَتَّعْتُکَ وَ اَنْکَحْتُکَ نَفْسِی صَالَحْتُکَ بگوید
و در جواب قَبِلْتُ بگوید نکاح یا متعه صحیح است یا باطل بینوا **ج** باطل است
والله العالم **در تحلیل س** رسم است که وقت نکاح دختر

ف ۱۲ او واسط یعنی در میان ها ۱۲
ف ۱۳ مؤید تائید کننده ۱۲
ف ۱۴ تاخیر لجر کردن ایچ رنگ
ف ۱۵ اجرای جاری کردن ۱۲
ف ۱۶ مزبور یعنی مذکور ۱۲
ف ۱۷ تراضی طرفین یعنی رضامندی ...
ف ۱۸ تعیین مقرر کردن ۱۲
ف ۱۹ انما یحلل الکلام الی آخره یعنی کلام حلال میکند و کلام حرام میکند پس ضرور است اجرای صیغه متعه اگرچه در فارسی باشد ۱۲
ف ۲۰ عجمی یعنی فارسی ۱۲
ف ۲۱ اجرا جاری کردن ۱۲
ف ۲۲ وکالتة یعنی اگر وکیل بخواند صیغه را از طرف مرد ۱۲
ف ۲۳ قطعاً هرگز و یقیناً ۱۲
ف ۲۴ اذ الکل فی بیان ... که بلغتی هر قوم نکاح ... موافق شرع شان ۱۲
ف ۲۵ مبلغ یعنی مهر
ف ۲۶ هذا مشابه ... ۱۲
ف ۲۷ اگر وکالت ... باشد ۱۲

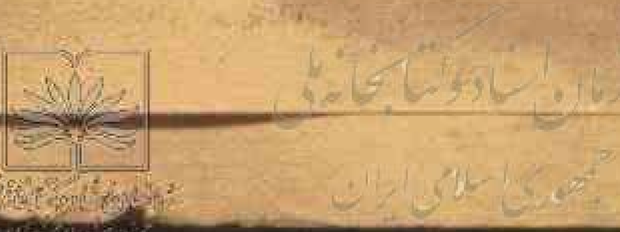
کنیز چنین میدهند و میدانند که شوهرش با او هم مباشرت خواهد کرد پس
چون چنین مال زوجه است شوهرش را بدون اجازت زوجه مباشرت با آن
درست است یا نه و در صورت عدم تحلیلش زناء محصنه خواهد بود یا نه
و اولاد از ین زن حکم ولد الزنا خواهد داشت یا نه ج بعد از انکه مال شوهر نباشد
و تحلیل با او از مالک کنیز نشده باشد البته زنا میباشد ولکن بالنسبت بکنیز
زناء محصنه نیست چون شرط زنا محصنه در سمت زن این است که آزاد باشد
نه مملوکه با شرائط دیگر که در سمت مرد ذکر میشود و در سمت مردان است
که بالغ باشد و آزاد باشد و زن را دیده باشد که جماع کرده باشد بعقد دوام
و یا انقطاع و یا بملک یمین مالک وطی او باشد و همچنین متمکن باشد
از جماع کردن با زن خود که ممنوع از مقاربت او نباشد و نحوی باشد که
متمکن باشد زوجه خود در صبح و شام پس اگر زوجه مثلا غائب از زوج باشد بنحوی
باشد که اقلا اگر بصبح برود بظهر ان روز بعیال خود برسد و اگر بظهر برود در شام
باو برسد خلاصه نحوی باشد که بتواند با زن هر وقت بخواهد جماع کند که اگر
با این شرائط زنا کند زناء محصن میشود که مستحق حد و رجم هر دو میباشد و اگر
واطی و موطوئه هر دو علم بتحریم داشته باشند اولاد ایشان ولد الزنا از طرفین
میباشد و اگر از یک طرف مشتبه باشد دون طرف دیگر ولد الزنا از یک طرف
میباشد و ولد حلال از طرف دیگر بایمعنی که اگر مثلا ابراء کنیز تنها مشتبه با
ولد باو ملحق میشود ملحق بواطی نمیشود پس هرگاه کنیز را باذن مالکه اش
بصیغه عقد یا تحلیل با هر دو دادند بغلامی بعد همان کنیز را فروخت مالکه آن
بزید و زید هم فروخت بعمرو حال عمرو ملتفت از علقه زوجیت شده میخواهد کنیز را
از حباله آن غلام فک نماید و بعبد خود دهد و تناسل اتفاق افتد بی شبهه حطی
میشود بیان فرمایند ج بسم الله و له الحمد بدانکه هرگاه کنیزی که زوجه باشد یا محلل
باشد بدیگری بفروشد مالک جدید اختیار دارد که فسخ نکاح و زوجیت

نباید فوراً و تحلیل بمجرد نقل نیز بنفسه باطل میشود علی الاقوی و احتیاطاً ما لک
جدید فسخ تحلیل نماید باحتمال آنکه تحلیل شاید عقد منقطع باشد نیز والله العالم
س تحلیل کنیز بید و نفر در وطی جائز نیست یا در تحلیل نظر یا لمس و بخوان در کنیز
را جماعت جائز است یا نه و بعبارت اخری محل حاجت غالباً این است که یک کنیز
را جائز است بد و نفر یا جمع تحلیل نمایند من حیث النظر یا من حیث اللمس یا من حیث
التقبیل خصوصاً اگر محل نظر و لمس و تقبیل مختلف باشند ج بسم الله والله الحمد
هر چند توهم میشود جواز آن در نظر که محل ابتلا میباشد لکن شیخ استاد در جواهر
کلام تصریح بعدم جواز فرموده این را از مسلمات و مقطوعات حساب نموده و بمنزله
شریک دو نفر در تحلیل وطی دانسته و اخبار دلالت دارد که یک زن دو شوهر
ندارد فرمود که دلالت دارد بر این مطلب والله العالم س قبول در تحلیل شرط
است یا نه ج اشتراط قبول را در جواهر از مسلمات شمرده و ادعای بداهت
میکند که تحلیل داخل در ایقاع نیست بلکه اجماع مرکب هست که اگر تحلیل
داخل در عقد نکاح و انقطاع میباشد قبول شرط است و اگر داخل در ملک یمین هم باشد
باز قبول شرط است والله العالم س تعیین مدت شرط است در تحلیل یا نه بنحو
توجیه ج احوط اشتراط و اقوی عدم اشتراط میباشد والله العالم باب

الرضاع در رضاع س رضاعی که باعث نشر حرمت میشود
کدام است و بشهادت زن ثابت میشود یا نه بنحو توجیه ج رضاع محرم یا نبات لحم
و شد عظم و یا برضاع یک شب و روز بی فاصله برضاع زن دیگر و یا به پانزده شکم خود
شیر کامل و اقوی قبول زن میباشد با اجتماع شرائط از عدالت و تعدد و نحو اینها والله
العالم س زنی که مدت دو سال از وضع حملش بحلال نگذشته طفل غیری را
که کمتر از دو سال باشد با شرائط عددی در سالی شیر دهد باعث نشر حرمت میشود
یا نه ج بسم الله وله الحمد باعث نشر حرمت نمیشود والله العالم س زنیکه بعد از
دو سال از وضع حمل خود بحلال طفل غیری را که کمتر از دو سال باشد با شرائط

عدهی وزمانی شیردهد سبب نشر حرمت میشود یا نه ج بلی این شیر ناشر حرمت میشود در طفلی که بسن رضاع باشد واز سن رضاع نگذشته باشد والله العالم س زنی که فرزند بحرام زائیده باشد شیرش را بفرزند حلال خورانیدن جائز است یانه ودر شیر حرام رضاعت محقق میشود یانه ج خورانیدن شیر من بور بفرزند حلال زاده مکروه است ودر صورت رضاع شرعی نمیشود والله العالم س اگر زن بچه شیر دهد باولادِ پسر خود آن زن بر شوهرش حرام میشود یانه بینوا اجرکم علی الله ج بسم الله وله الحمد حرام میشود بنا بر عموم منزله میرداماد علیه الرحمه بجهت آنکه چنانچه آن مرتضع برادر رضاعی پسر شوهر میشود مرضعه جده رضاعی میشود بلکه بمنزله زن پسر هم میشود وزن پسر بر پدر حرام است ولیکن بنا بر مختار وحق حرام نیست انشاء الله کما هو المشهور والله العالم س اگر عمه شیر بدهد بچه زاده خود بشوهرش حرام میشود یانه ومسئله اتفاقیه است یا نه ج بسم الله وله الحمد از لوازم عموم منزله میرداماد علیه الرحمة آنکه اگر کسی زنش شیر دهد از شیر شوهرش برادر خود را یا خواهر خود را یا آنکه شیر دهد برادرزاده خود را زنش حرام میشود بجهت آنکه در فرض اول زنش خواهر نسبی ولد رضاعی میشود ودر فرض ثانی عمه نسبی ولد رضاعی میشود ومختار آن است که حرام نیست س هرگاه ضعیفه دختری را شیر داد وآن دختر عمرو خواهر نسبی آن دختر را ضعیفه میتواند از برای پسر خود بنکاح در آورد یانه ج نکاح در صورت مرقوم ضرر ندارد ومشهور نیز همین است وعموم منزله معتبر نیست ودلالت نیز ندارد بر حرمت در مقام والله العالم س زنی هرگاه شیر داد همشیره زید را آیا زید میتواند دایه همشیره خود را بگیرد یا خیر ج بلی جائز است که زید دایه همشیره خود را بگیرد بجهت آنکه در نسب حرمت مخصوص امور و وجه اب میباشد ودایه مرقومه از هر دو عنوان خارج است واین واضح است بلی حکم بعموم منزله صحیح است ولکن قول بعموم منزله ضعیف است س زنی که بچه دخترش را شیر دهد چه طور است جوابش را مرقوم فرمائید تصدق

رضاعتی و وجه حرمت دختر بر مادرش و دلیل عدم حلیت تحریم را بیان فرمایند ج لانه آب لم تضع فی اولاد صاحب اللبن والرضاع کما یحرم سابقا یحرم لاحقا والله العالم و وصدق رضاعت نوقت میشود که ده شکم یا پانزده شکم شیر کامل بخورد و یا یک شب و روز تمام که در میانش زن دیگر شیر نه دهد یا آنقدر بخورد که گوشت و پوست روئیده شود س زنی پسر خود را بشراکت مادر خود هفت روز باین طریق که در روز و در شب پنج شش دفعه مادرش و پنج شش دفعه خودش شیر خورانید پس درینصورت زن مذکوره بر شوهرش حرام میشود یا نه ج درصورت مذکوره حرام نمیشود زیرا که شرائط عددی و زمانی مفقود است والله العالم س زنی شیر داد بپسر عمرو و دختری را بعد از وفات یا طلاق شوهر اول شوهر ثانی اختیار نموده و شیر داده پسری را آیا این دو طفل بیکدیگر محرم و حرام میباشند یا نه ج مقتضی عمومیت ادله رضاع حرمت میباشد چنانچه مختار طبرسی است لکن مشهور و حق عدم تحریم میباشد لاشتراط اتحاد الفحل فی خصوص حصول التحریم بین المرتضعین کما هو مقتضی الاخبار الخاصة س چه میفرمایند که زنی دختری دارد و اجیر شده دختر غیری را شیر داده لکن دختر خودش را شریک نکرده و این دختر غیر را که شیر داده عموی دارد اگر عمو بتیش دختران زن را بعقد خود درآورد چه صورت دارد بینوا و توجروا ج بسم الله و له الحمد ضرر ندارد و عموم منزلة نیست والله العالم س چه میفرمایند که زینب یک پسر دارد و یک دختر بعد از آنکه پسر خود را عروسی کرد پسری متولد گردید و مادرش فوت شد برای تسکین مادر پستان خود را در دهن پسرزاده خود داده اگرچه از مدتی خشکیده بود لکن از مکیدن شیر فرود آمد درین صورت با پسرزاده دختر دختر خود را بعقد بدهد چه صورت دارد ج بسم الله و له الحمد این رضاع موثر نیست و رضاع موثر آن است که از شیری بخورد که آن شیر از حمل باشد و شیر بدون حمل اثر ندارد والله العالم س چه میفرمایند که زید برادری دارد عمرو نام میخواهد



زوجه اش را بر عمرو برادرش محرم نماید زید دختر غیر را عقد کرده است از برای برا
درش عمرو و بعد دختر را داده است بزوجه خودش شیرش داده است درین صورت
زوجه زید بر عمرو محرم میشود یا نه واگر زید بمیرد عمرو میتواند زوجه برادرش را
بگیرد یا خیر بینوا و توجروا ج بسم الله وله الحمد درین فرض مرقوم محرم میشود
بجهت آنکه مادر زن رضاعی میشود و زوجیت نیز فسخ میشود بجهت آنکه دختر
رضاعی برادرش میشود و عمرو نیز نمیتواند که زوجه برادرش را بگیرد چونکه
مادر زن حرام است مؤبداً والله العالم س زید خواهر شیری برادر خود را
تزویج میتواند نماید یا خیر لیکن نسبت کار از حکم حق معلوم است بیان فرمایند
ج الظهر جواز تزویج زید است خواهر شیری برادر خود را بعد از آن که زید از او
شیر نخورده باشد و فاضل قمی اعلی الله مقامه نیز تصریح فرموده در سوال
وجواب که همشیره نسبیه مرتضعه که شیر نخورده باشد میتوان با آن پسر
همشیره او زوجه شود و اخوه نسبیه هر یک از مرتضعین در اخوه دیگر تزویج
میتوانند نماید والله العالم س شخص همشیره رضاعی خواهر خود یا همشیره
رضاعی برادر خود را میتواند بگیرد یا نه ج بلی مشهور جواز است وحق
نیز جواز است چه جائز است برای شخص نکاح اخت نسبی برادر ابی
پس رضاعی بطریق اولی و آنچه حرام است برای او نکاح اخت خود را یکند نه
تزویج اخت برادر خود را فتبصر ونفی خلاف نیز شده حتی آنکه بعضی از علما
تزویج رجوع از منع کردند و در بعضی از روایات است که ما احب تزویج اخت
الرضاعة وکراهت ظاهر از حدیث است وکراهت را مضائقه نداریم والله العالم س
دو زن میباشند و دو طفل دارند یکی دختر و دیگری پسر و پسر شیر دختر آن
زن خورده بحدی که با یکدیگر محرمیت حاصل شد وبعد از مدتی این دو
طفل فوت شدند و مادرهای این دو طفل هر کدام یکی دختر و دیگری پسر
بهم رسانیدند تا بحد بلوغ رسیدند آیا میتوانند بعقد یکدیگر را

یا نه ج نکاح مرقوم ضرر ندارد و مشهور نیز بر جواز است و عموم منزله معتبر نیست
و دلالت نیز ندارد بر حرمت س شریعت مدارا چه میفرمائید زید برادری دارد
عمرو نام و دختر غیری را بدون امضای عمرو عقد کرده است و دختر را بزوجه
خود شیر داده که شیر داده است درینصورت زوجه زید بر عمرو محرم میشود یا نه
و اگر زید بمیرد عمرو میتواند که زوجه زید را بگیرد یا نه بینوا توجروا من الله
و رسوله یا صاحب الشریعت ج بسم الله وله الحمد در فرض مرقوم محرم نمیشود
چون محرم شدن فرع مادر زن شدن او میباشد و در فرض این است که زوجیت
حاصل نشده نه باذن و نه باجازت بلی اگر باذن و یا امضاء میشد چنانچه در
سؤال دیگر فرض شد محرم و محرم نیز میشد بلی اگر اجازت کند و اجازت را نیز
کاشف بدانیم نه ناقل درینوقت محرم میشود والله العالم س چه میفرمایند
درین مسئله که نکاح خوان یقین برضاع ندارد مگر مظنه آیا میتوانند که نکاح
بخوانند و بعد از نکاح و وطی اگر رضاع یقین شد معصیت جمله ذمه نکاح خوان
هست یا نه بینوا توجروا ج اگر علم برضاع شرعی از برای زوج یا وکیل زوج یا زوجه
یا وکیل زوجه که خوانند صیغه نکاح باشد حاصل باشد درینوقت معصیت
دارند والا معصیتی نیست و مظنه کافی نیست در حرمت نکاح بلکه باید ظن برضاع
شرعی درصورتیکه ظن معتبر باشد نه مثل ظن حاصل از شهادت عدلین که
معتبر است بخلاف ظن از غیر عادل که باین ظن عقد صحیح است و نکاح حاصل
است والله العالم س ما یقول العلماء فی رجل تزوج بامراة واخر تزوج باختها النسبیة
فاولد کل واحد منهما ولدا وارضعت کل واحدة من الزوجتین ابن اختها فهل یجوز
للولد الذی لم یشرب اللبن ان ینکح بنت خالته التی لم تشرب اللبن وهل تحرم الزوجة
علی زوجها ام لا افتونا توجروا ج الاقوی جواز النکاح بین غیر المرتضعین
اذ الاخوة تقتضی الحرمة بالنسبة الی هذا المرتضع واخته من الرضاعة لا مطلقا
نعم الاحوط عدم المناکحة للروایات واما المسئلة الثانیة فلا یحرم الزوجة علی

اذا الرضاع المرقوم یقتضی

زوجها لان وجه الحرمة علی ما توهم هو الجمع بین الاختین من جهة ان المرضعة صارت بمنزلة الزوجة وهی کما تری اذ الجمع بین الاختین فی النسب نظیر الجمع بین الاختین فی الرضاع لا مثل الغرض فتدبر والله العالم

باب الطلاق والخلع والظهار در طلاق ومتعلق آن

س بغیر ادای دین مهر شوهر میتواند زن را طلاق دادن یا نه ج طلاق مشروط باداء دین مهر نیست قبل از ادا میتواند طلاق بدهد والله العالم

س مرحی زن خود را مطلقه نموده در سفر مثلا واز برای او مثلا بعد از عدة وطلاق دو تومان خرجی میفرستاده در هر ماهی وبعد از دو سال بزوجه گفت که من ترا طلاق دادم وماهی دو تومان را برای تو از مهریه تو میفرستادم آیا این طلاق صحیح است واعلام لازم است یا نه ونفقه بر فرض عدم اعلام آیا لازم است یا نه واین احتساب از مهر صحیح است یا انکه ضعیفه بخیال نفقه میگرفت

ج طلاق اجماعا صحیح است واعلام لازم نیست ولزوم نفقه بنی هم عموم تعلیل وارده در مفضاة وانه قد عطلها علی الازواج علیل است چون این تعطیل در سوال نذارد بجهت انکه در مفضاة وطی حرام است هر چند مصرح بلزوم اعلام یا عدم ندیدیم وهمچنین مصرحی بلزوم نفقه نیز ندیدیم ودر اهاء مزوجه مفضاة وعتق عبد آنگاه بکن وحقیر هم دوباره میکنم انشاء الله تعالی واما احتساب مهر پس ظاهر این است که بیجا باشد چون شرط احتساب از دین اعلام مدیون است تا انکه برضایت قابض ودافع ادای دین کلی شود وتشخیص یا معاوضه برضای هر دو شخص حاصل شود

س اولیاء صغیر جایز است برای ایشان طلاق دادن صغیره وابراء مدت ان یا نه

ج بسم الله وله الحمد اما طلاق پس لا اولیاء دران کلام است والطلاق بید من اخذ بالساق فی الجملة مانع میباشد وتفصیل محتاج بوقت دیگر است واما انقطاع پس اقوی جواز است والله العالم

س میفرمایند درین مسئله جائی که عادلین نباشند وبهم نرسند ودر بلاد دیگر هم

وکیل کردن ممکن نباشد و یا عسر و حرج داشته باشد و ضرورت طلاق رو دهد
چکند و چگونه طلاق دهد ج علاج ندارد تا آنکه عادلین حاصل شود و دیگر
عادلین بدل ندارد و الله العالم س در شهادت و سائر جاهای که عدلین
میباید و بجای عدل واحد دو زن عادله معتبر و کافی است آیا در طلاق هم
بجای عدلین چهار زن عادله معتبر و کافی هستند یا نه ج غیر عدلین جایز
نیست و شهادت زن منفرده و منضمه بکار نمی آید س زید خود را عادل
نمیداند و در حقیقت هم عادل نیست لکن دیگران اعتقاد بعدالت او دارند
خصوص مطلق که او نیز اعتقاد بعدالت زید دارد پس هرگاه مطلق خودش طلاق را جاری
سازد یا وکیل مطلق یا وکیل وکیل مطلق هرگاه طلاق بوکالت باشد درین صورت جایز
است زید را که شاهد در طلاق شود یا جایز است مطلق یا وکیل مطلق را که زید را شاهد
در طلاق قرار دهد یا نه و در عکس این چه حکم دارد ج بسم الله و له الحمد درینجا دو
مسئله است اول اینکه اگر کسی خود را عادل نداند اگر او را در چیزهای که مشروط
بعدالت باشد بطلبند جایز است اقدام یا نه جوابش این است که جایز است اقدام
او و لازم نیست بر او اظهار فسق خود یا اظهار عدم عدالت خودش مسئله دوم
این است که آیا جایز است که این شخص آن زن را نکاح کند با اینکه عادل نبوده
و باعتقاد خودش شرط طلاق مثلاً حاصل نیست جواب ازین این است که
بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم مثل ملا احمد نراقی میفرمایند که در
مطلقه ما هفت کس داریم حاکم و اجنبی و زوج و زوجه و شاهدین و وکیل
زوج که اگر اینها مختلف در اعتقاد باشند باین معنی که زوج بعد از طلاق دانست
که وکیل طلاق داد در حضور فلان و فلان و آن هر دو عادل نبودند یا آنکه زوجه
مطلع شد که شاهدین عادلین نبودند یا آنکه شاهدین خود را عادل نمیدانند
یا زوج و زوجه و شاهدین چه کنند میفرماید هر کس عمل باعتقاد خود نماید
پس هر که این طلاق را صحیح میداند آثار صحت را جاری کند و هر که فاسد میداند

و۱ عسر و حرج دشواری و مشقت ۱۲
و۲ بدل عوض مثلاً عوض دو عادل چهار زن عادله
و۳ شهادت گواهی ۱۲
و۴ عدل واحد یک عادل ۱۲
و۵ منفرده تنها و منضمه همراه چهار زن عادله
و۶ مطلق طلاق دهنده ۱۲
و۷ که او نیز یعنی که او هم زید را عادل میداند
و۸ اجراء نفاذ ۱۲
و۹ شاهد گواه ۱۲
و۱۰ عکس برخلاف یعنی زید خود را عادل میداند و دیگران فاسق میدانند ۱۲
و۱۱ اقدام پیش آمدن ۱۲
و۱۲ اظهار ظاهر کردن ۱۲
و۱۳ با اینکه با وجود ۱۲
و۱۴ ضعیفه زن ۱۲
و۱۵ حاکم یعنی حاکم شرع
و۱۶ اجنبی غیر شوهر و زن ۱۲
و۱۷ شوهر و زن ۱۲
و۱۸ دو شاهد یعنی دو گواه ۱۲
و۱۹ دو وکیل از طرف شوهر ۱۲
و۲۰ برای اجرای طلاق ۱۲
و۲۱ عادلین یعنی دو عادل ۱۲
و۲۲ آثار علامات ۱۲
و۲۳ فاسد یعنی باطل ۱۲

انار فساد در اجاری نماید پس اگر زوج معتقد عدالت شاهدین باشد بعد از عده
ضعیفه مطلقه خواهرش را میگیرد و اگر این زن چهارمی بوده چهارمی دیگر را
میگیرد و اگر زوجه معتقد عدالت باشد شوهر میکند همچنین شاهدین اگر خود
عادل عند انند ضعیفه را نگیرند و هکذا احاکم شرع و اجنبی و اما سید استاد و
بعضی دیگر میفرمایند که مدار بر صحت طلاق عدالت واقعیه نیست بلکه عدالت
عند المطلق میباشد و عند مجری صیغة الطلاق میباشد و این خالی از قوت نیست
پس همین که عند مجری صیغة الطلاق طلاق در نزد عدلین جاری شد همه
میتوانند زن را بگیرند و طلاق صحیح است فی حق الکل و اینها همه در جائی نیست
که اعتقاد جزمی حاصل باشد بعدالت یا خلاف عدالت و اما اگر مجهول الحال
باشند اجماعاً حمل بر صحت نمایند والله العالم س زید زوجه خود را مطلقه
نمود و قبل از انقضاء عده رجوع کرده و قبل از دخول ثانیاً مطلقه کرده آیا طلاق
ثالث بائن است یا رجعی ج اقوی و احوط این است که رجعی میباشد بنا بر این در مجلس
واحد سه طلاق حاصل میشود به تخلل و توسط رجوع و اما اگر بگوئیم که طلاق ثانی است
نظر باینکه زوجیه هدم باین عده سابقه کرده سه طلاق در مجلس واحد حاصل نمیشود و انصاف این است
که بائن بودن طلاق ثانی خالی از قوه نیست و بجهت احتیاط تجدید عقد با رجوع اولی است
س آیا زوجه میتواند که خود وکالة از زوج صیغه طلاق خود را جاری
سازد باین نحو که بگوید که انا زوجة موکلی المسمات فلانة طالق یا نه
و طلاق صحیح است یا نه ج بلی میتواند هر چند بطور غیاب بگوید المرأة
المعهودة طالق والله العالم س چه میفرمایند که زید دو زن دارد
هر دو را طلاق میدهد بوکالت آیا وکیل میتواند هر دو زن را یک دفعه طلاق دهد
و یک صیغه طلاق جاری سازد باین نحو که بگوید فلانة و فلانة زوجتا
موکلی طالقتان یا نه و در صورت جواز در همین حال چهار شاهد عادل باید یا
عدلین هم کفایت میکند ج جمع و تثنیه در صیغه طلاق بالتعدد موجب

طلاق جائز است وهذا لیس کافی است س چه میفرمایند درین مسئله
که آیا چنانکه نکاح سنیها وکفار حربی وذمی که موافق مذهب ایشان میشود
بمقتضای ولکل قوم نکاح در مذهب ما صحیح است وما میتوانیم منکوحه ایشان
بگیریم همچنین طلاق ایشان که موافق مذهب ایشان میشود آیا در مذهب ما صحیح
که ما میتوانیم مطلقه ایشانرا بعد از انقضای عده بگیریم یا نه وبر تقدیر ثانی هرگاه
نکاح ایشان در مذهب ما صحیح است پس طلاق ایشان چرا در مذهب صحیح نباشد
وقاعده طلاق سنیها در هند این است که عربیت وشاهدین عادلین را شرط نمیدانند مگر
محض زبانی میگویند سه مرتبه که من ترا طلاق دادم پس طلاق میشود در مذهب
ایشان درین مسئله آنچه حکم شرع باشد قلمی فرمایند ج حق آن است که اگر مخالف
بمذهب خود طلاق بدهد عیال خود را بآن طلاقی که بمذهب خودش صحیح است
چه بمذهب ما صحیح باشد یا نباشد بعد از تمام شدن عده جائز است برای ما که
آن زن را بگیریم لقوله علیه الصلوة والسلام الزموهم بما الزموا به انفسهم بلکه
اگر مخالف فرضا زن شیعه داشته باشد بنا براین نکاح شیعه را با سنی جائز بدانیم
بازهم اگر طلاق بدهد حتی طلاق ثلث در مجلس واحد بی رجوع باز صحیح است لان ذلک
دینهم بلکه ازین تعلیل ظاهر میشود که طلاق کفار ذمی وحربی نیز چنین است
بلی شیخ استاد اعلی الله مقامه در جواهرش نقل کرده از بعضی علماء که اگر زن شیعه
باشد ومرد سنی در ثبوت آن طلاق غیر صحیح بمذهب ما ممضی در حق زن شیعه
نیست واین تفصیل ضعیف است والله العالم س معروض ذروه رفیعه
میدارد که زنان عساکر مقهوره واقعه مرو که منقطع الخبر ومرتفع الاثر میباشند
ومنفقی چه شرعا وچه ولایة ندارند وصبر هم بهیچوجه بر بی شوهری وبی چیزی نمینمایند
از بدو امر تا کنون که قریب بده سال است اگرچه رجوع بحاکم شرع خصوص جهت
نبودن در بعضی از بلاد ایشان وتعذر وتعسر نسبت بایشان نوعا کما هو الغالب در
رجوع بحاکم غیر بلد در تاجیل اربعه سنین وتفحص نشده ولکن عامه مؤمنین

اُنولا و کافه مسلمین آن ناحیه بعد از رجوع و استشاره گفته اند که باید چهار سال
صبر کنند بفتوی جمعی از علماء تا تفحص شود و تفحص هم از همه کس بقدر امکان از
متعلقان هر یک شده و از جمعی هیچوجه لا موتاً و لا حیوةً خبری و اثری ظاهر نشده
و خوف وقوع نسوان علاوه بر بی نفقه و کسوت بودن و حرام یکدیگر ظن غالب در
غالب هم هست پس عدول اُنولا میتوانند بهمات تفحص و تربص در سنوات عشر
اکتفا نموده امرشان باعتداد بعد وفات نمایند و طلاق هم احتیاطاً جاری نمایند
یا مجدداً محتاج بتربص است و یا حکماً رجوع بحاکم با عدم عسر و تعذر ضرور است یا
هر دو واحد هما چه باید بشود یا نه آن و نه این و تا عمر طبیعی مردم ایام قدیم که صد و بیست سال است
باید صبر کنند و تا عمر طبیعی مردم این ایام که غالباً بهفتاد نمیرسند اگرچه عادةً نتوانند صبر بر
بی چیزی نمایند و عفت در محافظت در زند حکم آنرا بیان فرمایند که نهایت حاجت است
ج بسم الله و له الحمد اول باید دانست که تاجیل حاکم موقوف است بعلم حاکم بتحقق شرائط
تاجیل و این غالباً ممکن نیست و ثانیاً باید دانست که این حکم مخصوص بحاکم مبسوط الید
میباشد و غالباً حکام شرع درین زمان قاصر الید عن الفحص فی المدة المضروبة میباشند
و ثالثاً این حکم تاجیل و مباشرت طلاق یا امر بعده داشتن زوجه مزبوره از مناصب است
و مختص بحاکم میباشد و عدول مؤمنین این ولایت را ندارند هرچند از ملا محسن فیض نقل
شده و این هرچند خالی از وجه نیست لکن خلاف ظاهر نصوص است که بلفظ والی و امام
وارد شده ففی موثقه سماعه عن المفقود فقال ان علمت انه فی ارض فهی منتظرة له
ابداً حتی یاتیها موته او یاتیها طلاقه و ان لم یعلم این هو من الارض کلها و لم یات منه
کتاب و لا خبر فانها تاتی الامام فیامرها ان تنتظر اربع سنین فیطلب فی الارض فان لم
یجد له اثر حتی تمضی اربع سنین امرها ان تعتد اربعة اشهر و عشراً ثم تحل للازواج فان
قدم زوجها بعد ما تنقضی عدتها فلیس له علیها رجعة و ان قدم و هی فی عدتها اربعة
اشهر و عشراً فهو املک برجعتها با وجود این خبر و نحو آن در امر فروج جرات بر قیام عدول
مؤمنین نداریم خلاصه این بلائیست که باید صبر نمود س ضعیفه شل یا افلیج باشد

ف ۱ صداق مهر ۱۲ ف ۲ تمام یعنی تمام ف ۳ فسخ یعنی باطل ف ۴ کردن نکاح ۱۲ ف ۵ مطلقه رجعیه یعنی زنیکه بطلاق رجعی طلاق یافته باشد که رجوع مابین عده شوهر را جایز باشد ۱۲ ف ۶ موبده همیشه ۱۲ ف ۷ اول یعنی اول شدن ۱۲

خواهد طلاق بگیرد صداقش میرسد یا نه ج بعد از دخول تمام میرسد وقبل از دخول

اگر شوهر فسخ نماید بواسطه عیبی مرقوم صداق ندارد واگر طلاق دهد نصف صداق

میرسد والله العالم س اگر با مطلقه رجعیه کسی زنا کند در عده آن زن حرام

مؤبد میشود بر آنکس یا نه وبر تقدیر اول آیا در عده وفات وخلع ومبارات

اگر کسی زنا کند حرام مؤبد میشود یا نه همچنین در سائر احکام رجعیه با خلعیه

فرق هست یا نه ج زنا بذات البعل موجب حرمت ابدیت میباشد وهمچنین در

عده رجعیه که بمنزله زوجه میباشد واما زنا در عده وفات وعده خلع ومبارات

پس موجب تحریم ابدی نیست س عقد در عده با علم بعده وبا علم تحریم یا با

ودخول در عده حکمش را بیان فرمایند ج موجب تحریم ابدی چند چیز است اول

عقد در عده چه عده بائن وچه رجعیه بشرط اجتماع دو علم یکی علم بتحریم ودیگری

علم بموضوع عده ویا فقد هردو وعلم یا یکی از آن تحریم ابدی حاصل نمیشود بعقد دوم

دخول در عده که اگر زنی را عقد کند ودخول کند واین دخول نیز در عده باشد

موجب تحریم ابدی میباشد چه هردو عالم باشند بعده یا جاهل باشند وعالم با

تحریم یا جاهل باشند همین که دخول شد حرمت ابدیه حاصل است واگر دخول در

خارج عده شود تحریم ابدی ندارد اگرچه عقد در عده شود پس اگر عقد را

مجدد کنند عقد مرقوم صحیح است وآن دخول مثل عقد مرقوم منشأ تحریم ابدی

نمیشود س عده طلاق از حین طلاق است یا نه وعده وفات همچنین است

یا نه ج اقوی در عده وفات این است که ابتدای او از زمان بلوغ خبر است وبلوغ

خبر شرط تزویج است نه شرط عده وعده طلاق از زمان وقوع طلاق است نه از

زمان بلوغ خبر طلاق وقول باشتراک هردو وعده از حین بلوغ خبر ضعیف است

هرچند روایات متعدده وارد شده است شهید ثانی اعلی الله مقامه فرموده

که اگر حد او را بر امه واجب ندانیم مثل مطلقه خواهد بود در عده که از حین

وقوع موت است نه از حین بلوغ خبر والله العالم س عده طلاق وعده وفات

ف ۸ وفات یعنی مردن شوهر ۱۲ ف ۹ خلع وآن آنست که زن شوهر را مال معین دهد وطلاق بگیرد ف ۱۰ مبارات آنست که زن وشوهر هر دو از یکدیگر کراهت داشته باشند ف ۱۱ از مهر خود شوهر را ابری کرده طلاق بگیرد ۱۲ ف ۱۲ رجعیه زن طلاق رجعی شده وخلعیه زن طلاق خلع یافته شده ۱۲ ف ۱۳ ذات البعل یعنی زن شوهر دار ۱۲ ف ۱۴ بعل یعنی شوهر صاحب ۱۲ ف ۱۵ ابدیت همیشگی ۱۲ ف ۱۶ عده مدت معینه ۱۲ ف ۱۷ علم آگاهی ۱۲ ف ۱۸ تحریم حرام کردن ۱۲ ف ۱۹ جهل نادانی ۱۲ ف ۲۰ بائن یعنی طلاق بائن ۱۲ ف ۲۱ رجعیه یعنی طلاق رجعی ۱۲ ف ۲۲ علم آگاهی ویقین ۱۲ ف ۲۳ موضوع عده ۱۲

ف ۲۴ فقد یعنی نبودن ۱۲ ف ۲۵ حرام موبد بودن ۱۲ ف ۲۶ عالم واقف وآگاه ۱۲ ف ۲۷ جاهل نادان ۱۲ ف ۲۸ خارج بیرون ۱۲ ف ۲۹ مجدد از سر نو تازه ۱۲ ف ۳۰ منشأ سبب ۱۲ ف ۳۱ حین وقت ۱۲ ف ۳۲ بلوغ رسیدن ۱۲ ف ۳۳ تزویج نکاح کردن ۱۲ ف ۳۴ اشتراک یعنی شریک بودن ۱۲ ف ۳۵ هردو یعنی عده وفات وعده طلاق ۱۲ ف ۳۴ روایات یعنی احادیث ومتعدده چند درچند ۱۲ ف ۳۵ امه کنیز ۱۲ ف ۳۶ مطلقه زن طلاق یافته ۱۲

وعده انقطاع و استبراء امه هر یک چند یوم است و یا صغیره و غیر مدخول بها و یائسه و زنان فواحش بازاری عده دارند یا نه ج عده طلاق در ذات الشهور سه ماه است که در میانه بالمره حیض نه بیند و در حیض بین سه طهر است و عده وفات در غیر حامل چهار ماه و ده روز است و در حامل ابعد الاجلین یعنی هر کدام که طولانی تر است و عده انقطاع در حیض بین دو حیض میباشد و در غیر حیض بین چهل و پنجروز و استبراء امه در حیض بین حیضه واحده است و در غیر ان چهل و پنجروز و صغیره و غیر مدخول بها و یائسه که بسن یأس رسیده باشند عده ندارند در طلاق و در وفات عده دارند و زنا عده اش احوط است مثل عده طلاق و لا اقل استبراء بحیضه واحده یا چهل و پنجروز نمایند بعد قول زن در انقضاء عده در یک ماه و نیم و چهار مسموع است یا نه ج انچه محقق تصریح نموده قول زن در انقضاء عده بحیض در زمانیکه ممکن باشد مسموع است و در حال نزاع یمین متوجه میباشد بر زن و اگر ادعاء انقضاء عده بشهور نماید محتاج به بینه میباشد و شهید در لمعه تفصیل داده در اول مابین ادعاء معتاد و غیر معتاد فرموده که تفصیل مرقوم قریب است و از شیخ طوسی ظاهر میشود فرق مابین متهمه و غیر متهمه قال فی اللمعة و ظاهر الروایات انه لا یقبل منها غیر المعتاد الا بشهادة اربع من النساء المطلعات علی باطن امرها و هو قریب و اورد علی الشهید بانه لم یرد و هذا الا روایة مرسلة عن علی ع انه قال فی امراة ادعت انها حاضت فی شهر واحد ثلث حیض انه لیسئل نسوة من بطانتها هل کان حیضها فیما مضی علی ما ادعت فان شهدن صدقت و الا فهی کاذبة و عن الشیخ حمله علی التهمة و انت خبیر بامکان تغیر العادة سیما فی غیر مستقیمة الحیض و الطهر مع ان نصوص القلب سنده و دلالة و عددا و عملا ارجح فقولها مقبول و ان کانت متهمة بل مع وجود من یشهد بان عادتها خلاف ذلک فان کان الطلاق رجعیا فللزوج النزاع معها و لا بد من الیمین و ان کان خلعیا لیس للزوج علقة حتی ینازعها الا علی بعض الوجوه کان ترجع الی البذل

هذا فی غیر الزملی و امامیه فالنزاع فی انقضاء العدة بالزمان لا یکون الا فی
زمان ایقاع الطلاق و الاصل تأخیره والاصل بقاء العدة ولکن الطلاق قوله ع
العدة والحیض للنساء اذا ادعت صدقت تصدیقها ولما قیل فی هذا القسم لعدم
قبول قولها وانه لا خلاف بین الاصحاب فالاحتیاط اولی والا فمقتضی الادلة سماع
قولها فتبصر والله العالم **در خلع** س ا یا در طلاق خلع قبل از رجوع ضعیفه
ببذل جائز است برای مطلق نکاح خواهر و زن چهارمی یا نه ج اقوی جواز است
وقول بعدم جواز بسبب تزلزل طلاق در بینونت ضعیف است س آیا رجوع
ضعیفه به بذل مشروط است بامکان رجوع زوج یا نه پس در جائیکه برای
زوج ممکن نیست مثل آخر زمان عده یا با جهل زوج برجوع زوجه یا به تزویج زوج
برابعه واختنش چه باید کرد ج ظاهر محقق در شرائع بلکه ظاهر مشهور عدم اشتراط
میباشد ولکن شیخ استاد در جواهر اختیار اشتراط امکان رجوع زوج را نموده ولکن
در نظر احقر قول محقق اقویست مثل ظاهر مشهور س بعد از رجوع زوجه در بعض
از بذل مثل رجوع در تمام بذل میباشد یا نه ج اقوی این است که رجوع ببعض
بذل نیز کافی است ملی برای زوج لازم است که بعد از اختیار رجوع زوجه همه
مهر را بدهد واکتفاء برجوع زوجه ببعض مهر نکند س در جائیکه جواز رجوع
برای زوجه بوده و رجوع نموده بعضی توهم فرق کرده اند میان آنکه فراق بصیغه
خلع بوده یا بصیغه طلاق که در اول خلع فاسد میشود واحتیاج برجوع مرد
نیست و در ثانی خلع فاسد وطلاق حاصلست ومحتاج برجوع زوج میباشد
آیا این فرق منتجه است یا نه ج این فرق نیز از شیخ استاد ظاهر میشود ولکن
محل مناقشه میباشد بلکه فرق غیر منتجه میباشد هذا ما ظهر لی فی الحال الی ان یقع
التأمل فی سعة المجال س شرط رجوع برای زوج در طلاق خلع وطلاق بعوض
صحیح است یا نه و بر فرض بطلان شرط خلع نیز باطل میشود یا نه ج محقق
تصریح ببطلان شرط در هر دو مقام کرده و متعرض فساد خلع نشده و شیخ استاد

درجواهر نحو ترددی در مسئله دارد هرچند در اول کلام خود مائل بفساد خلع نیز شده و اسناد خلاف را با بن ادریس داده و تحقیق هر دو مقام که صحت شرط و صحت خلع باشد در خیار اشتراط در شرح شرایع گذشت و آنجا رجوع نمودن اولی میباشد والله العالم س حق رجوع را جائز است مصالحه نماید یا نه ج جائز نیست مصالحه حق الرجوع والله العالم در ظهار س لفظ او بجای مادر من است یا خواهر من موجب ظهار است یا نه و همچنین لفظ تو بجای مادر و خواهر منی و تو خواهر و مادر منی اگر بزن خود بگوید و آیا در متعه ظهار میشود یا نه ج ظهار بغیر ام حاصل نمیشود علی الاقوی از جهت اشتراط لفظ ظهر هرچند عربیة را شرط ندانیم و از جهت اشتراط سماع عدلین و خالی بودن از حیض و طهر غیر مواقعه و مدخوله بودن زوجه و اقوی حصول ظهار در منقطعه میباشد بلکه در ملک یمین نیز میباشد بلی اگر مملوکه را از ملک خود خارج کند یا ابراء مدت منقطعه کند کفاره ساقط است مثل طلاق در دائمه اگر طلاق بائن یا رجعیه دهد که عده اش تمام شود در این وقت حلال میشود بعقد جدید با سقوط کفاره و پیش از کفاره ظهار وطی حرام است نه سائر استمتاعات هرچند احوط حرمت جمیع تلذذات میباشد قبل از کفاره و اگر وطی کرد پیش از کفاره ظهار دو کفاره باید بدهد و کفاره ظهار مکرر نمیشود بتکرر وطی هرچند کفاره وطی مکرر میشود بتکرر وطی در وقتیکه بعمد باشد نه نسیان

باب العتق والتدبیر

در عتق س در عتق لفظ شرط است یا نه که هرگاه در دل قصد نماید بدون تلفظ عتق حاصل نمیشود یا شرط نیست و بر فرض اشتراط لفظ عربیت شرط است یا نه ج اقوی اشتراط لفظ و عدم اکتفا بمجرد قصد است بجهت خصوص نص خاصی که وارد است که لیس الطلاق والعتاق الا ان یقول هرچند در اشتراط آن بنصی بر نخورده بود و بمقتضای قاعده نیز عدم اشتراط است بلکه اجتزاء و اکتفاء بکل ما دل علیه است چنانچه استفاده از قول مفصلین بین قادر بر عربیت و عاجز از

عربیت میتوان نمود واما اشتراط عربیت پس اقوی عدم اشتراط است وخبری که وارد است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بغلامیکه ریزه نان را خورده بود فرمودند اَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ دلالت بر اشتراط عربیت بلکه دلالت بر اشتراط خصوصیت این صیغه وعدم اجتزاء بغیر این صیغه ندارد بلی همین قدر استدلال میتوان نمود بر وقوع عتق بان واما اشتراط صیغه ولفظی در عتق وعربی بودن پس دلالت ندارد زیرا که لسان ان بزرگوار عربی بود تادیه بعربی فرموده وبدانکه در تحقق عتق کفایت لفظ انت حر لوجه الله اتفاقی است ومثل صیغه اَعْتَقْتُکَ وَاَنْتَ عَتِیقٌ محل خلاف است واقوی اجتزاء باین دو صیغه نیز میباشد

در تدبیر

س۱ یا در تدبیر لفظ شرط است وعربیت نیز شرطست یا نه ج چون تدبیر یا از اقسام وصیت است چنانکه در جمله از احکام با وصیت موافق است ویا از اقسام عتق است چنانچه تحقیق ان است که تدبیر عتق معلق است پس انچه در عتق گفتیم در تدبیر نیز جاری است از اشتراط لفظ وعدم اشتراط عربیت ونحو ان والله العالم

باب الارث

در ارث

س۱ اشیاء حبوه را بیان فرمایند ایا عمامه وپوستین وشد وسط وکفش وجوراب وخاتم در صورتیکه متعدد باشد ولکن انگشتر متعدد داخل در حبوه است یا نه ج حبوه علی الاقوی وعلی المشهور المنصور منحصر بچهار چیز است شمشیر وقران وانگشتر ورخوت بدن وپوشاک آن وپوستین داخل است ولکن در عمامه وشال کمر وکلاه وجوراب اشکال است وقد صرح فی المستند بدخول جوراب ولکن احتیاط در امثال اینها رجوع بصلح ونحوان میباشد وهمچنین دستکش وعرقچین وزیر شلوار وباشلق وپاتابه وکفش وچکمه نعلین عربی وخاتم نجف تو انگشت مگر اینکه جامع وصفین باشد وهمچنین در جامه حریر وانگشتر طلا که احتیاط در اینها بکنند واگر راضی باحتیاط نشوند اقوی در محل شک عدم حبوه میباشد بلکه بعموم

ارث عمل شود و ثیاب متعدده ظاهرا همه داخل در حبوه میباشد و اما قرآن متعدد و انگشتر و شمشیر پس بهتر آنست که اقتصار کنند بغالب الاستعمال یا دائم الاستعمال و اگر همه مساوی در استعمال باشند در زیاده بر یکی صلح اولی میباشد س آیا حبوه داخل در ترکه است که باید وضع ثلث از آن بشود یا نه ج اقوی اینست که اگر تصریح باخذ ثلث از حبوه نموده یا بطور عموم ذکر کرده ثلث از آن موضوع میشود و اما اگر بطور اطلاق وصیت بثلث نموده از حبوه اخراج نمیشود س حبوه که ولد اکبر میبرد در مقابل او از قرض میت چیزی تعلق میگیرد یا نه ج دین میت اگر مستوعب ترکه است واضح است که حبوه هم محل اداء دیون میشود و اگر مستوعب نباشد مقتضای عدل و انصاف این است که از مجموع ترکه داده شود نه از موضع مخصوص که ضرر نه بر پسر بزرگ و نه بزوجه و نه بسائر ورثه بخصوص لازم آید و لکن اقوی جواز اختصاص است مثل کفن هر چند ملاحظه توزیع احوط است حتی در کفن والله العالم س اگر شخصی بمیرد و از او عموزاده و عمه موجود باشد آیا وارث آن شخص متوفی عمه است یا عموزاده است و اگر عالمی فتوی داده باشد که وارث شخص متوفی عمه است و عموزاده بی بهره است آیا این حکم معمول به است و عمل بآن جائز است و تصرفات عمه در ترکه ممضی است یا نه و یا آنکه عموزاده وارث است ج بسم الله و له الحمد آن عالمی که فتوی داده است که عمه مقدم است حق گفته و بر طبق مشهور فتوی داده است بلکه بطریق اجماع فتوی داده اگر بظاهر سوال اعتماد شود که عمه مثل ابن عم هر دو ابوینی باشند یا هر دو ابی فرض شود بلی در ابن عم ابوینی یا عمه ابی مشهور حکم بتقدیم عمه و حجب عمه ابن عم را نموده اند و شیخ طوسی حکم بتقدیم ابن عم ابوینی نموده بر عمه ابی مثل ابی خلاصه عمه در هر حال مقدم بر ابن عم و ابن عمه میباشد و قاعده تقدیم اقرب در این فرض مخصص نیست بلکه در خصوص ابن عم ابوینی یا عم ابی میباشد و منا تخصیص معلوم نیست تا تعدی شود در ارث شرح شرائع بتفصیل در مسئله

س شخص متوفی از و برادر زاده و عمه و خالو باقی است وارث متوفی کدام یک از اشخاص مذکوره است ج عمه و خالو وارث نیستند مال منحصر است که به برادر زاده داده شود اگر یکی باشد همه را میبرد والا قسمت کنند والله العالم س هرگاه وارث پسر عموی پدری و مادری باشد و عمو و عمه مادری یا پدری تنها باشد در ینوقت کیفیت ارث چگونه است ج اقوی حرمان پسر عموی مرقوم میباشد پس ارث منحصر میشود بعمو و عمه اثلاثا که دو ثلث عمو میبرد و یک ثلث عمه س هند فوت شد لاولد و وارث گذاشت مادر و یک خواهر نسبیه و شوهر و خاله و یک عم متروکه او از منقولات و غیر منقولات بکدام کس میرسد بچه طور تقسیم میشود ج خواهر و خاله و عمو با وجود مادر ارث نمیبرند نصف ترکه بشوهر میرسد و باقی بمادر و لکن ارث مذکور بعد از ادای دین و وصیت میباشد و کفن و مؤنت دفن با شوهر است اگر دار نده باشد س چه میفرمایند که زنی وفات نموده است شوهری دارد و دو همشیره از پدر و مادری و یک برادر از مادر خود میراث را چگونه تقسیم نمایند ج بعد از کفن و دفن و دین و وصیت شوهر نصف ترکه را میبرد و برادر مادری سدس ترکه را میبرد و بقیه مال همشیره پدر و مادری میباشد س شخصی مرده دو خواهر دارد یکی از پدری و یکی از مادری و وارث منحصر بانها است تقسیم ترکه بر آنها چه نحو باید بشود ج بسم الله و له الحمد خواهر مادری از شش یکی میبرد و خواهر پدری نصف میبرد که از شش سه میبرد باقی میماند دو تا ی دیگر در این دو تا خلاف است که بهر دو قسمت میشود هر یک بقدر نصیب میبرند یا مخصوص بخواهر پدری میباشد و قول ثانی اقوی است در نظر و لکن احتیاط در این دو تا گزیر است بصلح یا تراضی والله العالم س چه میفرمایند که زید نامی فوت شد و از و باقی ماند یک پسر و متروکات او چند خانه و چند کنیز مدخوله و یک غلام و پسر زید بالمرة متصرف هیچ یک از متروکات نشد بواسطه آنکه زید مدیون

ف۱ متوفی مرده ۱۲
ف۲ خالو برادر مادر ۱۲
ف۳ منحصر موقوف ۱۲
ف۴ قسمت تقسیم و حصه
ف۵ تنها فقط ۱۲
ف۶ حرمان محروم بودن ۱۲
ف۷ اثلاثا یعنی سه سهم ۱۲
ف۸ لاولد ای بلا ولد ۱۲
ف۹ خواهر نسبیه یعنی خواهر حقیقی از جانب پدر ۱۲
ف۱۰ منقولات یعنی اشیائی که حرکت و نقل شود و غیر منقولات یعنی زمین و مکانات و خانه‌ها ۱۲
ف۱۱ وجود ای بودن ۱۲
ف۱۲ مؤنت یعنی خرچ ۱۲
ف۱۳ وفات یعنی مردن ۱۲
ف۱۴ سدس حصه ششم ۱۲
ف۱۵ و بقیه مال الی آخر این عبارت را زیاد فرموده‌اند برای توضیح بلا فرق حکم از اصل نسخه ۱۲
ف۱۶ ...
ف۱۷ منحصر موقوف یعنی دیگری وارث نیست ۱۲
ف۱۸ شش یعنی بشش سهم تقسیم میشود ۱۲
ف۱۹ دوتا یعنی دو سهم ۱۲
ف۲۰ هر دو یعنی هر دو خواهر ۱۲
ف۲۱ بقدر نصیب یعنی بقدر حق و حصه خود ۱۲
ف۲۲ ثانی یعنی خواهر پدری ۱۲
ف۲۳ تراضی یعنی رضامندی ۱۲
ف۲۴ متروکات یعنی ترکه‌ها ۱۲
ف۲۵ مدخوله یعنی ...
ف۲۶ متصرف دخل و تصرف کننده ۱۲
ف۲۷ مدیون قرضدار ۱۲



بود و پسر زید نیست که دین او را ادا نماید پس یک کنیز خودش را حیلةً مالکه قرار
داد پس همان کنیز مالکه کنیزی را بحباله شخصی در آورد و یک قطعه خانه را بکافر
پرستی هبه نمود که او را معبد خود ساخت حال پسر زید میتواند آن کنیز را از حباله
آن شخص بیرون آورد و خانه را از تصرف آن کافر بگیرد و کنیزان و غلام و اولاد
کنیزان و غلام و اموال اینها ملک پسر زید خواهد بود یا نه ج در فرض مرقوم
همه راجع به پسر زید میباشد هرچند پسر زید نیز محجور میباشد از تصرف پیش از
ادای دین بلی ولد کنیز محکوم بحریت است اگر تزویج بحر شد و حر نیز جاهل بحال بود
س آیا ولد الحیض ارث میبرد از پدر و مادر یا نه و همچنین کسی که طواف نسا
ناکرده وطی کرد با زن حلاله خود و ولد آورد آیا آن ولد حلال زاده است یا حرامزاده
وارث از پدر و مادر میبرد یا نه ج بواسطه حیض و احرام وطی حرام است نه
آنکه زن از زوجیت خارج شده است و اجنبیه شده است تا آنکه با علم
بحرمت زنا شود و ولد ملحق نشود پس ولد ملحق است و وارث است والله العالم
س زن مسلمه شیعه که از فواحش بازاری و پیشه او زناکاریست در پیش یک مرد
سنی نوکر شد و با او همخواب و هم بستر میشد ولکن آن مرد سنی او را در پرده نشانید
بلکه همیشه در مجمع نامحرمان می نشست و با یکدیگر حرف و حکایت میکردند
وظن بنکاح هم ندارد بلکه مظنه زنا قوی است بعد مدت از آن مرد سنی و از آن
زن شیعه اولاد بهم رسید آیا اولاد حرامزاده هستند یا حلال زاده و ارث
از پدر و مادر میبرند یا نه ج بسم الله وله الحمد تا یقین بزنا نشود حلال
زاده است وارث از پدر و مادر میبرد والله العالم س زید اگر بگوید
که عمرو ولد من نیست و عمرو بعد از وفات زید بگوید که زید پدر من بود من
پسر او هستم در این صورت عمرو ارث میبرد از زید یا نه ج تا ثابت نکند
ولادت خود را از و ثابت نمیشود ارث و باید بمرافعه حاضر شود س در این
مسئله شرعیه که شخصی متوفی شده و قنانی از وی مخلف شده زوجه دارد

آیا زوجه از قنات ارث میبرد یا نه و فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد هست

یا نه ج از مجری قنات محروم است عیناً و قیمتاً و از آب موجود ارث میبرد اگر قبل

وفات بوده و آبی که بعد از وفات در قنات میباشد اگر معلوم است که قبل از وفات

بوده ضعیفه ارث میبرد و اگر معلوم است که بعد از مده است و از نهر جاری آمده

است ارث نمیبرد و اگر استنباط شد از مجری قنات احتیاط اولی است و اگر تاریخ سبق

و لحوق در آب و موت مجهول باشد نیز ارث نمیبرد س هرگاه زید فوت شد و دو نفر

اولاد ذکور از وی بماند یکی از زوجه حره و یکی از جاریه مملوکه و جاریه ذات الولد با

ولدش فوت بشود ارث او بکه میرسد و هرگاه جاریه قبل از ولد فوت شود

حکم آن چیست و هرگاه ولد پیش والده‌اش فوت شود

و اولی بادث والده‌اش که جاریه متوفیه باشد نداشته باشد آیا ارثیت ببرادر

پدری که از حره است میرسد یا نه ج هر دو ولد وارث پدر میباشند و بودن

ولد از جاریه مانع از ارث نیست و تاخر بودن ولد چنانچه ظاهر است بلکه

جاریه را تماماً از نصیب پسرش قرار دهند آزاد میشود اگر مالی غیر از جاریه بوده

باشد و جاریه آزاد میشود از حصه پسرش و اگر مالی غیر از جاریه نبوده باشد

بقدر نصیب ولد خود آزاد میشود و اگر هر یک از جاریه و ولدش باهم فوت شوند

که تقدیم و تاخیری در بین نباشد هیچکدام از یکدیگر ارث نمیبرند و اگر جاریه قبل

از ولد فوت شود وارث او ولد او میباشد نه ولد از زوجه حره و هرگاه ولد پیش

از جاریه فوت شود وارث او جاریه میباشد که از حصه ولد آزاد شده بود

و اگر چنانچه جاریه نیز بعد از فوت ولدش فوت شود پسر دیگر از زوجه حره وارث

او نمیشود مگر اینکه قرابتی در میانه باشد و برادر پدری که از حره است وارث جاریه

نمیشود و ارث ولاء عتق در اینجا راه ندارد و شرط ولاء عتق مفقود است لیکن وارث

جاریه امام علیه السلام میباشد بعد از فقد وارث نسبی و سببی و در زمان

غیبت رجوع بحاکم شرع عادل میشود و ایشان اگر ببرادر پدری که فقیر میباشند بدهند

ذات ولد صاحب اولاد و زوجه ذات ولد آنست که شوهرش اولاد داشته باشد [illegible]

[illegible] از زن [illegible] مجری یعنی جای جاری شدن قنات عیناً و قیمتاً یعنی [illegible] ارث ١٢ ضعیفه زن

۷ استنباط پیدا و ظاهر کردن ١٢

۸ احتیاط اولی بهتر یعنی نگیرد

۹ تاریخ نفت سبق قبل

۱۰ لحوق بعد ١٢

۱۱ مجهول نامعلوم ١٢

۱۲ ذکور مردان ١٢

۱۳ حره یعنی آزاد غیر کنیز

۱۴ جاریه مملوکه یعنی کنیزی که ملکیت او است

۱۵ ذات الولد صاحب اولاد

۱۶ والده مادر

۱۷ متوفیه یعنی مرده ١٢

۱۸ ارثیت میراث بردن

۱۹ مانع منع کننده ١٢

۲۰ تاخر بعد ١٢

۲۱ نصیب حق و حصه

۲۲ آزاد ارث می‌برد و مملوک ارث نمی‌برد

۲۳ تقدیم و تاخیر یعنی اول و بعد

۲۴ حره یعنی آزاد

۲۵ ولدش یعنی پسر خود

۲۶ آزادی غلام [illegible]

۲۷ مفقود یعنی نیست و ناپدید

۲۸ فقد نبودن ١٢

۲۹ نسبی یعنی پدر و [illegible] و سببی زوجیت و ولاء

۳۰ یعنی ولاء عتق و ولاء ضامن جریره و ولاء امامت ١٢

۳۱ رجوع برگردیدن ١٢

مضایقه نیست با علم اهم از او والله العالم **س** هرگاه شخصی وصیت کرد که ثلث اموال مرا بمصارف معینه برسانید و تعیین کرد که ثلث را از منقولات من بردارند که اعیان و املاک از برای صغیر بماند حال جمیع منقولات بثلث میرود یا چیزی باقی میماند آیا زوجه میت ثمنیت از تمام منقولات دارد یا نه و در صورتیکه چیزی از منقولات از برای مصرف صغیر بماند وصی میتواند از ثلث برای صغیر صرف نماید و در آینده از مداخل املاک صغیر بردارد و بمصرف ثلث برساند یا نه **ج** اقوی اینست که موصی میتواند که ثلث خود را معین کند در چیزی هر چند تعیین باعث حرمان یا تقلیل ارث وارث شود بلکه وصی میتواند که کفن میت و مؤونت دفن بلکه ادائی دین میت را از نقد نماید هر چند بنا جمعی از علماء بلکه احتیاط اینست که کفن و دین و ثلث در فرض عدم تعیین از جمیع ترکه باشد و در خرج صغیر ملاحظه اصلح باید نمود و این مختلف میشود باوقات و انظار و اگر مصرف وصیت منافی با صرف در مصرف صغار نباشد که غنی نباشند یا آنکه غنی باشند و بعنوان قرض از نقد ثلث بردارند برای صغیر و بعد از حاصل املاک صغیر قرض را بدهند ضرر ندارد اگر قرض دادن بصغیر باعث تاخیر در عمل بوصیت نشود **س** هرگاه میت مدیون باشد و املاک و نقد هر دو دارد اگر ادای دین از نقد کنند زوجه از املاک محروم میماند و اگر از املاک فقط کنند ثمن ضعیفه بیشتر میشود آیا تخییر برای وارث و وصی ثابت است یا آنکه لازم است توزیع کنند **ج** الخیر بخاطر دارم که شیخ استاد فرموده مقتضای عدل و انصاف توزیع است ولکن بنای معاصرین بر تخییر است والله العالم **س** زوجه ذات الولد از ترکه شوهر از اراضی و غیر اراضی حسب فتوای سرکار شریعت مدار ثمن میبرد یا نه **ج** آنست که نصیب زوجه ثمن و ربع است عینا در منقولات و در بناء قیمة لا عینا و در اراضی محروم میباشد عینا و قیمة و فرق نیست در حرمان ما بین ذات الولد و غیرها خلافا للمحقق اعلی الله

۱ باعلم اهم ... ۱۲ ۲ ثلث حصه سوم و اموال جمع مال ۱۲ ۳ مصارف جمع مصرف یعنی خرج و معینه مقرره یعنی فلان فلان ۴ تعیین مقرر کردن ۱۲ ۵ منقولات یعنی اسباب و نقد و غیره سوای زمین و مکانات ۶ اعیان جمع عین یعنی اصل ۷ املاک یعنی زمین و مکانات و حاصلات باب

۸ صغیر یعنی نابالغ ۱۲ ۸ ثمنیت هشتم حصه ۱۲ ۹ موصی وصیت کننده ۱۲ ۱۰ حرمان محروم بودن ۱۲ ۱۱ تقلیل کمی ۱۲ ۱۲ مؤونت خرج ۱۲ ۱۳ دین قرض ۱۲ ۱۴ اصلح خوب و نیک تر ۱۲ ۱۵ اوقات جمع وقت و انظار جمع نظر یعنی ملاحظه ۱۲ ۱۷ منافی نفی و نیست کننده ۱۲ ۱۸ مصرف خرج و مصرف محل خرج ۱۹ صغار نابالغان ۱۲ ۲۰ غنی مالدار ۱۲ ۲۱ عنوان صورت ۱۲ ۲۲ تاخیر درنگ ۱۲ ۲۳ مدیون قرضدار ۱۲ ۲۴ املاک زمین و مکانات ۱۲ ثمن حصه هشتم و ضعیفه زوجه ۱۲ ۲۵ تخییر اختیار کردن یکی ۱۲ ۲۶ توزیع حصه و قسمت کردن ۲۷ معاصرین یعنی علماء عصر یعنی علماء که در زمانه ما هستند ۱۲ ۲۸ ذات الولد زنیکه صاحب اولاد باشد یعنی شوهر ازش اولاد داشته باشد ۱۲ ۲۹ اراضی زمین ها ۱۲ ۳۰ ربع چهارم حصه و ثمن هشتم حصه ۱۲ ۳۱ عینا یعنی اصل مال ۱۲ ۳۲ منقولات یعنی اسباب و نقد ۱۲

۳۳ بنا یعنی خانه ۱۲ ۳۴ قیمة یعنی ... ۳۵ محروم یعنی بی نصیب ۱۲ ۳۶ حرمان بی نصیبی یعنی ... ۳۷ ... ۱۲

مقام بیس شرط توارث[1] در منقطعه[2] اثر دارد یا نه ج قال فی الشرائع
لا یثبت بهذا العقد میراث بین الزوجین[3] شرطا سقوطه او اطلقا اما لو شرطا
التوارث او احدهما قیل لا یلزم لانه لا یثبت الا شرعا فیکون اشتراطا لغیر وارث
کما لو شرط للاجنبی والاول اشهر واز کلام محقق استفاده شده که شرط ارث برای
اجنبی[4] معلوم البطلان میباشد چون مقیس علیه[5] قرار داده وانصاف
اینست که اگر مقصود ازین جعل[6] عنوان ارث میباشد که این شرط محل اشکال
است بجهت آنکه اجنبی واجنبیه داخل در اولاد وازواج[7] نمیشود وشرط جاعل[8]
عنوان نیست واگر مقصود جعل حصه برای او بعد از موت خود میباشد
این منزل[9] بوصیت میشود واز عنوان ارث خارج میشود وصحیح است بقدر
ثلث[10] بی اجازت[11] ودر زائد از ثلث با اجازت وبی اجازت ودر زائد بر ثلث
اشتراط[12] در حق غیر میباشد واین اشتراط صحیح نیست این بود حال اشتراط ارث در
اجنبی الا ان یقال ان صحة اشتراط الرقیة[13] فی الحر[14] والعود الی الحریة فی الرق
دلیل علی ان الشرط کما هو ملتزم کذلک جاعل لعنوان ایضا فیجعل الاجنبی وارثا
ویجعل الوارث اجنبیا الا ان الاخیر مخالف للشرع والسنة وقدم بعض
الکلام فی نذر الاضحیة بالشرط الغیر المقدور شرعا وفی العتق فتامل جیدا
والعجب من الفاضل القمی حیث ینظر فی اقتضاء الشرط بعموم المؤمنون
عند شروطهم اذ لا معنی لوفاء المیت لشرطه انتهی وفیه اولا انه تقتضی بطلان
الامر بالوفاء فی حال الحیوة بالممات ایضا وثانیا انه یقتضی بطلان شرط
الوصیة واما اشتراط ارث در عناوین[15] شرعیه زاید از جعل[16] شارع مثل آنکه
نصیب[17] زوج را با ولد ذوجه[18] نصف قرار بدهد این هم بحسب ظاهر مثل سابق میباشد
که بقدر ثلث ممضی[19] میباشد ودر زائد از ثلث محتاج باجازت میباشد و
الا لازم می آید اشتراط در حق غیر واما اشتراط ارث در خود عناوین شرعیه که
زوج وزوجه در عقد انقطاع[20] باشد که عنوان بودن آن معلوم نباشد

ف۱ توارث یکدیگر وارث شدن ۱۲
ف۲ منقطعه یعنی متعه مراد آنکه اگر میان زن ومرد متعه شود ودر متعه شرط کنند که بعد از مردن یکی دیگری وارث او شود وارث او میشود یا نه ۱۲
ف۳ زوجین یعنی زوج وزوجه ۱۲
ف۴ اجنبی یعنی غیر مثل غیر متوارث که ارث نمی یابد و میراث باطل است ۱۲
ف۵ معلوم البطلان یعنی معلوم است بودن آن معلوم یعنی مقیس علیه شده ۱۲
ف۶ قیاس کرده شده بر آن جعل گردانیدن ۱۲
ف۷ عنوان صورت وارث میراث ۱۲
ف۸ ازواج جمع زوجه ۱۲
ف۹ جاعل گرداننده ۱۲
ف۱۰ منزل نازل کرده
ف۱۱ شده یعنی داخل در وصیت ۱۲
ف۱۲ ثلث حصه سوم ۱۲
ف۱۳ بی اجازت یعنی بی اجازت ۱۲
ف۱۴ اشتراط شرط کردانیدن ۱۲
ف۱۵ رقیة یعنی عبدیت ای کنیز وغلام بودن ۱۲
ف۱۶ حر آزاد غیر غلام ۱۲
ف۱۷ عناوین جمع عنوان یعنی صورت ۱۲
ف۱۸ جعل گردانیدن ۱۲
ف۱۹ نصیب حق وحصه ۱۲
ف۲۰ ذوجه شوهر ۱۲
ف۲۱ ممضی جاری ونافذ ۱۲
ف۲۲ انقطاع متعه ۱۲



پس اگر قول قاضی را اختیار کنیم که عقد انقطاع را مثل عقد دوام میداند علی کل حال این شرط مرقوم ضرر ندارد بلکه شرط سقوط ارث درینوقت مثل شرط سقوط در دائم میباشد و اگر قول ابن ابی عقیل و سید مرتضی را اختیار کنیم که عقد انقطاع مثل عقد دائم میباشد مادامیکه شرط سقوط نکرده باشد درینوقت نیز شرط مرقوم باید صحیح باشد چنانچه بحسب قاعدهٔ عموم المؤمنون عند شروطهم صحت این اشتراط است مگر اینکه معلوم شود که عنوان ارث زوج و زوجه دائمی میباشد که درینوقت اشتراط ارث منقطعه مثل اشتراط ارث اجنبی و اجنبیه میباشد و اتفاقا اثبات این مشکلست بلکه مقتضای عموم ازواج و اینکه منقطعه زوجه است از جهت عدّه و جواز تغسیل و جواز نظر بعد از وفات و نحو ذلك اقتضاء ارث میباشد خرج صورة الاطلاق و بقی صورة الاشتراط هرچند شیخ استاد در جواهر مضعفات عدیده ذکر کرده اول انکه هن مستاجرات و قوله ع فی خبر محمد عن ابن جعفر فی المتعة قال لیست من الاربع لانها لاتطلق ولاترث وانما هی مستاجرة ظاهر الدلالة یا صریح الدلالة میباشد که ارث مخصوص باربع من الزوجات میباشد دوم انکه در حدیث وارد است از عبد الله بن عمر سالت ابا عبد الله ع عن المتعة فقال حلال لك من الله و رسوله قلت فما حدها قال من حدودها ان لاترثها ولاترثك سوم خبر ابان بن تغلب قلت لابی عبد الله کیف اقول لها اذا خلوت بها قال تقول اتزوجك متعة علی کتاب الله و سنة نبیه لا وارثة ولا موروثة کذا و کذا یوما وان شئت کذا و کذا سنة کذا و کذا درهما و تسمی من الاجر ما تراضیتما علیه قلیلا کان او کثیرا فاذا قالت نعم فقد رضیت فهی امراتك و انت اولی الناس بها قلت فانی استحیی ان اذکر شرط الایام قال هو اضر علیك قلت و کیف ذاك قال انك ان لم تشترط کان تزویج مقام و لزمتك النفقة و کانت وارثة لم تقدر علی ان تطلقها الا طلاق السنة ضرورة کون المراد بذلك بیان ان المتعة حکمها ذلك کی لاتکون الامراة مخدوعة چهارم انکه اشتراط ارث از یك طرف و سقوط ارث از طرف دیگر

ف۱ دوام یعنی نکاح دائمی ۱۲
ف۲ علی کل حال ای بر همه حال ۱۲
ف۳ اجنبی مراد غیر و اجنبیه زن غیر ۱۲
ف۴ اتفاقا از روی اتفاق ۱۲
ف۴ بسبب سمه ۱۲
ف۵ اثبات ثابت کردن ۱۲
ف۶ عموم عام و جمع ۱۲
ف۷ عدّه مدت معینه بعد طلاق و وفات شوهر ۱۲
ف۸ نظر دیدن ۱۲
ف۹ نحو ذلك یعنی مثل این ۱۲
ف۱۰ اقتضا یعنی خواهش وارث میراث ۱۲
ف۱۱ مضعفات یعنی ضعفات جواهر ۱۲
ف۱۲ عدیده یعنی چند ۱۲
ف۱۳ ظاهر الدلالت یعنی دلالت او ظاهر ۱۲
ف۱۴ صریح یعنی ظاهر تر ۱۲
ف۱۵ باربع من الزوجات یعنی چهار زوجه ۱۲
ف۱۶ خبر حدیث و ابان بن تغلب نام راوی ۱۲



نیز باید جائز باشد مع غلبة التوارث من الجانبین پنجم انکه لازم صحت اشتراط
مرقوم صحت ارث زوجه و زوج بنحو غیر مقرر از شرع است وهو من المستغربات
واغرب منه التزام صحة ارث الزوجة والزوج لا علی حسب حالهما من وجود
الولد وعدمه بالنسبة الی النصف والثمن والربع وارث العقار وعدمه من غیر
فرق لان الشرط یصیرها کذلك ششم انکه عقد متعه بموت باطل میشود ومعدوم
میشود وانه بمنزلة الهبة بخلاف عقد الدوام فلا زوجیة حینئذ بینهما
کی تقتضی التوارث بل یکون بالموت کمن ذهبت بل لعل ذلك هو السبب فی عدم اقتضاء
المتعة الارث ضرورة کونها حینئذٍ کموت العین المستاجرة الذی من المعلوم
بطلان الاجارة بها ویتفرع علیه عدم جواز تغسیلها والنظر الیها وعدم اولویة بها
فمن الغریب بعد ذلك جرأة من عرفت علی الفتوی بذلك فالتحقیق عدم ارثها
بذلك مطلقا بل لو اشترط ذلك فی العقد علی غیر جهة الوصیة بطل العقد بناء علی
اقتضاء بطلان الشرط بطلانه بل قال فی اثناء استدلاله ولا ینبغی لمن رزقه الله
معرفة مذاق الشرع ان یحتمل ذلك فضلا علی ان یکون فتوی انتهی وانت خبیر بان
الثلثة الاول قابلة للتخصیص فنقول هن مستاجرات ما لم یشترط الارث وان من
حدودها عدم الارث ما لم یشترط الارث وبالتخصیص حصل رد استدلال ابی
حنیفة وبعض العامة علی حرمة المتعة بقوله تعالی والذین هم لفروجهم حافظون الا علی
ازواجهم بتقریب ان المتعة خارجة عن ملك الیمین وعن الازواج ایضا لعدم
التوارث وقال ابو حنیفة ان المیراث تنطق بنسخ المتعة فقال فی رده مؤمن الطاق
قد ثبت النکاح بغیر میراث فقال ابو حنیفة من این قلت ذلك فقال لو ان رجلا
من المسلمین تزوج بامرأة من اهل الکتاب ثم توفی عنها ما تقول فیها
قال لا ترث منه فقال قد ثبت النکاح بغیر میراث واما ضعف دوم وسوم
پس ضعف مضعف واضحست بجهت اینکه این ارث از شرط است نه از
جعل شارع ابتداء هرچند شرط نیز از مجعولات شارع است لکن لا ابتداءً

ف۱ـ مع غلبة الی اخره یعنی مع غلبه توارث از زوج و زوجه ۱۲
یعنی ممنوعه ومردود ۱۲
ف۲ـ از اینجا الی ... نسخه اصلیه جواهر باید ملاحظه شود که نسخه چاپی جواهر غلط است
... نیست و ... ۱۲
... ملك یمین ...
... ۱۲
... مجعولات ...



فهو بحسب جعل الشارع ولانه عیب فیه واما مضعف چهارم پس آن نیز ضعیف است بجهت آنکه بطلان زوجیت بموت محل کلام است بجهت آنکه بنسبت ببعضی از احکام مثل نظر ولمس باقی میباشد وبالنسبت بجواز تجویز باختش وبرابع مثلا باقی نیست ومقتضی الاصل بقاء الزوجیة واحکامها الا ما خرج بالدلیل علاوه آنکه فرق در بطلان بموت میان دوام وانقطاع ایضا محل کلام است در احکام مثل جماع بعد از موت وزنده شدن بعد الموت بلکه عمومات نیز شامل است پس متفرع میشود جمیع احکام مثل اولویت در دفن وغسل که زوجه منقطعه نیز غسل میدهد زوج را وبالعکس کما صرح به جمع وهو مختاره فی الرسالة العلمیة ایضا پس قوی صحت این اشتراط است وفاضل قمی اعلی الله مقامه هرچند اختیار بطلان این اشتراط را کرده از جهت ترجیح اخبار مانعة لکن قال ومع ذلک کله فالاحتیاط ان لا یحرم مع الشرط ویصالح بینهما بشیء والله العالم س ما قولکم فی ارث الزوجة ذات الولد هل هی عندکم کغیر ذات الولد فتحرم مما تحرم منه من غیر فرق بینهما ام بینهما فرق عندکم وهل المدار فی القیمة علی حال الموت ولو تاخر التقویم ام علی حال التقویم وهل الماء المتجدد فی الانهار والقنوات بعد الموت ترث منه الزوجة ام لا ج الاقوی تسویة ذات الولد مع غیر ذات الولد فتحرم مما تحرم منه من غیر فرق بینهما والظاهر ان المدار فی التقویم هو ملاحظة قیمة یوم الدفع الی الزوجة س ما یقول جناب الشیخ سلمه الله فیمن توفی وله زوجتان احدیهما صاحبة ولد والاخری خالیة الفراش هل لها الثمن عینا او قیمة افدنا ج الاقوی ان الزوجة محرومة من مطلق الارض حتی ارض المزارع والمراتع والابار والقنوات فضلا عن ارض الدور والمنازل عینا وقیمة کما انها محرومة عن الابنیة عینا لا قیمة وکذا عن عین الاشجار لا من قیمتها کما ان الاقوی عدم الفرق فی الحرمان المذکور بین ذات الولد وغیرها وان نسب الفرق الی المشهور فالاحتیاط اولی والله العالم

باب در غصب و غیر آن س هرگاه شاخه درخت

در ملک همسایه بیاید حکمش چیست ج در باب صلح ذکر این مسئله کرده اند که
صاحب درخت قطع نماید یا انکه همسایه راضی باشد ببودن شاخه درخت بدون
اجرت ضرر ندارد و اگر همسایه راضی نشود بگذاشتن نه بعوض نه بلاعوض انوقت واجب
است بر صاحب درخت که شاخه از حد ملک همسایه انعطاف یا قطع نماید و خرج
انعطاف یا قطع بر مالک است و اگر ممکن نباشد انعطاف و کج نمودن پس اگر قطع نماید
بسیار خوب والا فوراً واجب است قطع نماید یا کج کند و اگر تاخیر کند و اجرت
داشته باشد هوای همسایه یا دیوار همسایه باید اجرتش را بدهد و اگر وقوع
شاخه بفعل اجنبی باشد بدون اذن مالک اجرت باز بر مالک شجر میباشد هرچند
قوت دارد بودن اجرت بر اجنبی و تقسیط اجرت بر هردو که مالک و اجنبی باشد
اولی است بلی اگر انعطاف بفعل همسایه باشد بر مالک چیزی نیست و قطع
نمیتواند بکند و اگر قطع بکند یا انعطاف بکند خود همسایه مباشر قطع یا انعطاف
شود حاجت باذن حاکم ندارد و همچنین حکم عرق شجر و جدار حائل که واقع
شود در ارض غیر و بعضی گفته اند که حاجت باذن از مالک نیست و بعضی تامل
دارند در قطع در وقتیکه قطع مستلزم قطع جزء دیگر از مالش باشد س اگر شاخه درخت
زید در ملک هوای عمرو باشد باضرر و بی ضرر آیا در هردو صورت عمرو میتواند که
شاخه درخت زید را قطع نماید یا میل دهد بملک زید بی اذن و رضایت زید
یا فرقی بین حالت ضرر و عدم اضرار هست یا نه ج بسم الله وله الحمد اگر عمرو
راضی شود ببودن شاخه درخت زید در هوای ملکش چه با اجرت چه بلا اجرت
اشکالی نیست و اگر راضی نشود چه با اجرت با ضرر و بی ضرر اولا بزید بگوید که شاخه
مرقومه را میل دهد بملک خودش و اگر اماله ممکن نباشد خود زید قطع نماید و اگر
زید مماطله نماید برای خود عمرو جائز است که اولا اماله بدهد شاخه را بملک
صاحب شاخه اگر خود قطع نماید شاخه را شاخه مقطوعه را بصاحب شاخه
رد نماید و اگر عمرو باذن حاکم یا عدول مومنین بعد از امتناع زید این امر را

زمین و مکان ۱۲
ملک یکی
قطع بریدن ۱۲
اجرت مزد و کرایه ۱۲
انعطاف برگردانیدن ۱۲
هوا یعنی فضای که ما بین زمین و آسمان است
فعل کار ۱۲
اجنبی غیر ۱۲
شجر درخت ۱۲
تقسیط یعنی تقسیم ۱۲
مباشر کار کننده ۱۲
اذن اجازت دادن حاکم ۱۲
حاکم شرع ۱۲
عرق بیخ ۱۲
رضا ۱۲
اجرت ۱۲
قطع بریدن ۱۲
مماطله یعنی ...
مقطوعه بریده شده ۱۲
صاحب مالک
بعد
باذن ۱۲
عدول ۱۲
مومنین ۱۲
امتناع منع کردن ۱۲

مرتکب شود احوط است و تفصیل این مسئله را در باب صلح ذکر کرده اند و محقق
در اینجا معترض شده است و در باب غصب هم مناسب است والله العالم س
چه میفرمایند درین مسئله که زید فوت شد و از و باقی ماند چند پسر که یکی از ایشان غائب
یا مجنون است بجنون اطباقی یا صغیر است و از شخص متوفی ملک و املاک از قبیل خانها
و دهات و باغات زیاد باقی مانده است و وصی و قیم ندارد و در آن بلد حاکم شرع
و عدول مومنین و هیچیک از اولیاء شرع نیستند لکن حاکم جور و کفار موجود اند والحال
ورثه میخواهند املاک را بحکم حاکم جور یا بامر مومنین غیر عادل یا مطابق دیانت
و امانت خودها تقسیم کنند آیا این تقسیم صحیح است یا خیر و بر تقدیر اول سهم غائب
یا مجنون یا صغیر را بکه بسپارند و بر ورثه و غیر ایشان تصرف در آن املاک
جائز است یا خیر همچنین تصرف در مال مجنون یا غائب یا صغیر خود ورثه یا غیر را
از قبیل نشستن و نماز کردن و غیر آن جائز است یا نه ج همه این تصرفات یا تقسیمات
باطلست بلکه هر که مستولی بر آن مال و باغ شود ضامنست عیناً و منفعةً و غاصب
میباشد شرعاً و اگر ورثه دیگر نیز تصرف نمایند بقدر حصه صغیر یا غائب یا مجنون
نیز غاصب و ضامن میباشند بلی اگر مجبور باشند در اخذ و استیلاء یا آنکه ضرورت
و احتیاج باشد مثل ضرورت با کل میته بقدر سد رمق تصرف نمایند و زیاده بر آن را
ضامن میباشند و اگر حکام شرع اذن دهند اشکال دفع میشود انشاء الله س زید
خانه های متعدد دارد و یک خانه خود را بعمر و عاریه جهت سکونت بعمرو داد بعد چندی
زید مرد و وارث گذاشت صغیر و کبیر و وصی و قیم ندارد و وارث کبیر راضی
هستند که عمرو در آنخانه بماند درینصورت عمرو میتواند که برضایت کبیر در آنخانه
بماند و در حالی که وصی و قیمی باشد حکم مسئله چیست و اگر کبیر بگویند که ما را
هم درین املاک حق است ما بواسطه حق خود ترا اذن میدهیم که درین خانه بمان
چه حکم دارد ج با وجود تعلق حق صغیر و غائب یا مجنون با عدم اذن وصی
و قیم یا حاکم شرع نشستن عمرو غصب است و مشغول الذمه اجرة المثل است

واذن کبیر از ورثه بجهت نشستن عمرو بیمصرف است مگر آنکه از حاکم شرع اجاره نمایند والله العالم س اشخاص هیئت اجتماعیه بر رمه گوسفند وارد شوند بعضی امر و بعضی مباشر اخذ بعض از رمه گوسفند شوند و بعد از اخذ همه اشخاص مباشرین از آمر و آخذ یا بعضی از آنها مباشر کشتن و اتلاف گوسفندان شوند وغیر از این اشخاص مزبوره هم تصرف در گوشت گوسفندان مزبوره نمایند آیا ضمان تعلق بهمه اشخاص مسطوره از آمر و مباشر اخذ و مباشر تلف و کسانیکه تصرف در گوشت نموده اند میگیرد یا متصرف در بعض از گوشت گوسفند ضامن کل گوسفند میباشد و یا کشنده گوسفند ضامن است و خورنده را ضمان تعلق نمیگیرد یا آنکه شخصی که یکی از گوسفندان از ده راس گوسفند ماخوذی از رمه را تصرف نموده همه ده راس را ضامن است که در معرض تلف در آمده یا شخص گوسفند خورنده که مباشر اخذ و تلف نشد باید از عهده بعض از قیمت این گوسفند بقدر حصه بر آید و ضامن کل قیمت نیست بینوا اسلمکم الله ج بسم الله وله الحمد اما آمر پس ضامن نیست به مجرد امر الا آنکه بنحو حکومت داشته باشد که مامور مجبور باشد در امتثال امر او که در این وقت ضمان بر آمر است نه مامور و مباشر و کسانیکه گوشت در تصرف ایشان در آمده هر چند نخورده باشند نیز ضامن اند مثل کسانیکه تصرف در گوسفند کرده اند و گوسفند را گرفتند ضامن میباشند و متصرف در گوشت ضامن همان قدری است که متصرف نموده نه همه گوسفند مگر آنکه همه گوسفند بدستش رسیده باشد که ضمان ید باو متعلق است هر چند هزار دست گشته باشد و اخذ یک گوسفند از ده گوسفند باعث ضمان کل نمیشود مگر آنکه فرض شود که آن یک گوسفند مثل اسب پیش آهنگ است که بسا میشود که غصب اسب پیش آهنگ سبب اتلاف و تضییع اسبها در بیابان شود و اگر گوسفند را ذبح کرد و بعد از ذبح رد بمالک نموده ضامن تفاوت قیمت زنده و مذبوح میباشد س چه میفرمایند در حق واطی بهیمه مثل حمیر که وطیش

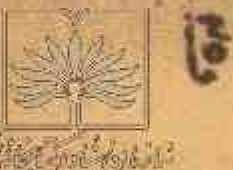
ف۱ اجاره گرفتن ۱۲
ف۳ اتلاف ضایع کردن ۱۲
ف۹ تصرف دخل و خرج کردن ۱۲
ف۱۰ ضمان ضمانت ۱۲
ف۱۳ متصرف تصرف کننده ۱۲
ف۱۴ ماخوذی گرفته شده ۱۲
ف۱۵ معرض بمعنی محل ۱۲
ف۱۶ مامور کسیکه امر کرده شده ۱۲
ف۱۷ امتثال امر بجا آوردن حکم ۱۲
ف۱۸ ید بمعنی دست است ای قبضه ۱۲
ف۱۹ اخذ گرفتن ۱۲
ف۲۰ پیش آهنگ
ف۲۱ اتلاف و تضییع ضایع کردن ۱۲
ف۲۳ تفاوت کمی و زیادتی ۱۲
ف۲۴ مذبوح ذبح شده ۱۲
ف۲۵ واطی وطی کننده ۱۲
ف۲۶ بهیمه چارپایان ۱۲

به ثبوت شرعی نرسیده بلکه مالکش هم مطلع نشده بر این امر و موطوئه نزد ببسته مالک تلف گردیده و بعد از مضی سنین متعدده آیا مع هذا کله بر واطی هست قیمت آن یا نه و علی الاول آیا واطی قیمت را باید بمالک بدهد و مدیون مالک است یا باید از جهت صدقه بفقرا بدهد و اگر هیچ کدام عمل نکند مشغول الذمه است یا خیر حکم در این باب را بیان فرمایند که بر واطی در واقع چیزی لازم است یا نه و آیا بر فرض عطای قیمت بمالک واطی مالک آن موطوئه میشود حتی میتواند اجرة المثل منافع را که بعد از وطی جدید مالک بوده استرداد نماید و یا از بابت قیمت آن محسوب بدارد یا نه و علی الفرض اگر مالک مجهول باشد چه کند ج در فرض مرقوم دلیل مساعدت نمیکند بر لزوم غرامه و لزوم اعلام و اشتغال ذمه واقعی نیز معلوم نیست بلکه مصرح به بعضی از اجلاء فقها نیز هست والله العالم س سرکار شریعت مدار فرموده اند که هرگاه کسی مال غیر را سهوا و نسیانا او جهلا تصرف کند و تلف کند ضامن است مثلا شخصی صندوق مال و رسم اما بکسی میسپارد و معهذا دیگران امانت را برمیدارد و میبرد و آن شخص امین علم بشیئ نداشته و شرعا الخصما هم نبوده است او رجه امانت را بمدعی پس داده بعد بهانی معلوم میشود که امانت آن شخص غصب بوده و مال غیر بوده آیا در این صورت آن امین جاهل ضامن است یا نه و صاحب مال آیا میتواند مال خود را از امین دریافت نماید یا نه ج بسم الله و له الحمد بلی امین جاهل ضامن است یا بمعنی اینکه اگر مالک مطالبه از او نماید میتواند نه اینکه مشغول الذمه میباشد فعلا قبل از مطالبه والله العالم س چیزی نزد کسی گذاشته و کسی دیگر که جاهل بحال آن شیئ است بمحض نگاه کردن آن چیز را برمیدارد و نگاه میکند و بجای خود نهاده و میبرد بعد معلوم میشود که آن چیز مغصوب بوده آیا به مجرد از تصرف نگاه کننده ضامن میشود یا نه ج معلوم است که مجرد نظر باعث ضمان نمیشود لکن اگر مستولی شود و بتصرف خود درآورد هر چند بد اعی

مستولی احاطه



نظر باشد در ینوقت بید او نیز ضامن میباشد والله العالم س حکم حبس و کفار که مجرمان مسلم را حبس میکنند از برای کار و اصید ارهشد منز غالی بافی و دیگر شغلها و آنرا احکام مبعر و شنیدن آیا خریدن ان و استعمال نمودن در صلوة وغیرها جائز و صحیح است یا نه و مشتری مشغول الذمه اجرت میباشد یا خیر ج اگر محض عمل از محبوسین درین اعیان باشد هرچند حابسین مشغول الذمه محبوس درین اعمال میباشند ولکن ان اعیان غصب نیست و اگر محبوسین عینی از مال خود هرچند رنگ باشد در ان اعیان داشته باشند آن اعیان غصب میشود و غصب آنرا خرید مگر باذن ایشان یا حاکم شرع بر فرض تعذر یا تعسر اذن ایشان و بول بعد اجرت ایشان بهمین سیاق یا تسلیم ایشان نماید یا تسلیم حاکم شرع بر فرض تعذر و تعسرش که مال غیر باشد تسلیم ثمن بایشان و در خصوص اعمال اشتراک در قیمت به عین قوی است بنا بر این الحاق رنگ بعین احوط است س هرگاه کفش یا کفش کسی عوض شود یا گاذر رخت را با رخت دیگری عوض کند یا خیاط بعضی پارچه دیگری عوض کرده در قبا بدوزد ظاهر است که غصب میباشد این دو شکل دارد یکی اینکه صاحبش را میشناسیم ولکن رد کردن یا اجازت گرفتن نمیتوانیم بواسطه زحمت و مشقت یا بسبب عدم دسترس دیگر اینکه صاحبش را نمیشناسیم در هر دو صورت چه میتوان کرد و چگونه استعمال آن در صلوة وغیرها میتوان نمود و اگر رخت را که گاذر عوض کرده او رد خواه صاحبش معلوم باشد خواه مجهول بگاذر رد کند چه حکم دارد ج در شکل اول اگر بدانی که مال شما نیز پیش او میباشد درین شکل تقاص بکن و اگر بهتر از مال تو باشد تصدق بزاید بکن و اگر مساوی یا کمتر است بهتر لکن در کمتر شما صاحب طلب میشوید و اگر نمیدانی که مال شما در نزد ایشان است تصدق بکن یا تسلیم حاکم شرع بکن و اگر کافر باشد ضرر ندارد تصدق کردن و گاذر اگر امین است رد با و بجهت ایصال ضرر ندارد پس در شکل ثانی نیز بحاکم شرع بدهید یا صدقه بکن والله العالم



در تقاص وحجر

در تقاص س هرگاه زید از والد بکر مبلغ خطیری شرعاً طلب داشته و والد بکر وفات نموده و متروکات و مخلفات او را بکر تصرف نمود و یا او امتناع نمود از دین والد خود حال زید هرگاه متمکن از استیفای حق خود از ترکه و مطالبه از ولد نباشد و ما یملک ولد بدست زید بیاید میتواند بعنوان تقاص از بابت طلب خود تصرف نماید یانه و هرگاه حاکم شرع نافذ الحکم آن ولد را محجور از تصرف در اموال خود نمود بجهت ادای دین والد خود و بعد از حجر نقل و انتقال از آن ولد صادر شود صحیح است یانه ج تقاص اگر از مال میت باشد و در دست ولد باشد جائز است اگر دین دیگر نباشد یا اذن از وراث داشته باشد و همچنین وارث دیگر نداشته باشد یا آنکه آن وارث هم ممتنع باشد و اگر مال خود ولد بدست زید آمده باشد تقاصش مشکلست هرچند خالی از وجه نیست که تضییع حق باعث تقاص شود و حجر ولد در مال پدرش قبل اداء دین حاجت بحجر حاکم شرع ندارد و در مال خودش حجر حاکم مشکلست والله العالم س در تقاص مطالبه شرطست یانه و هل له شرط آخر ام لا ج شرط تقاص امتناع مدیون یا مماطله میباشد و مطالبه در صورتی شرط میباشد که بمطالبه کشف شود امتناع یا مماطله که اگر بداند که مطالبه اثر ندارد و یا مطالبه نیز نخواهد داد مطالبه شرط نیست و فقد بینه و نبودن مالی که تقاص در آن میشود از امانت بعضی شرط کرده اند و اقوی عدم اشتراط است مثل عدم اشتراط دعاوی بخوان از شرائط س مظنه قریب بعلم بمدیونیت باعث جواز مطالبه و تقاص میشود یانه ج جواز مطالبه بطور جزم موقوف بجزم بمدیون بودن است و مظنه کافی نیست در مطالبه و تقاص دین فرض بمعنی است س آیا بمظنه متاخم بعلم در خوف از مطالبه دین از مدیون شخص تقاص میتواند بکند یا خیر و ظن درین مورد در راجح حکم است ج بلی خوف ضرر در مطالبه کافی است در مقاصه مثل مطالبه از سلطان و بحوان والله العالم باب در هبه

وابراء س اگر بر شخصی حق شخصی از اراضی و باغات و نقود و خانه

در هبه وابراء

وغیره میباشد که بعض ازان مدیون غصباً متصرف شده است که عینش از دست قبضه او باقی نیست و بعض در قبض او هست و شخص مدیون التماس کرد از مالک که جمیع حقوق خود را بمن معاف بکن و لفظ معاف در اصطلاح او بمعنی بخشیدن است و آن کس گفت معاف کردم و مدیون لفظ قبول .... کردم نگفت که حاجت بگفتن لفظ قبول بسبب اینکه قبول کردن ظاهر است از التماس و سوال و ندانست پس آن حقوق برای این شخص حلال است ج اما بالنسبت بآنچه در ذمه تعلق دارد احتیاج بقبول ندارد چه ابراء احتیاج بقبول ندارد علی الاقوی و اما بالنسبت باعیان پس آنچه در قبض او نیست بهبه تمام نشد بجهت آنکه تحقیق این است که هبه محتاج بقبض است و بدون قبض اثر ندارد و صحیح نیست هر چند فوریت در قبض شرط نیست پس ایجاب و قبول و قبض متاخر سبب میشوند از برای نقل و انتقال و اما بالنسبت بآنکه در قبض او میباشد اشکال از چند وجه است اول آنکه عربیت در ایجاب و قبول شرط باشد و حاصل نشده این اشکال بی وجه است بجهت عدم اشتراط عربیت سیما در مثل هبه ثانی آنکه قبول ندارد .. یا قبول مقدم شده و این اشکال هم بی وجه است بجهة آنکه قبول فعلی کافی است بلکه شرایط قبول در هر قسم از هبه محل کلام است نظیر هدایای مرسله از بلاد بعیده یا هدایایه و نحوان س زید با عمرو مثلا ادعائی دارد یا در واقع حقی هم دارد و در مجلس مرافعه یا جائی دیگر کسان دیگر و او را میگیرند که بیا بگو که اگر حق دارم ساقط کردم شخص مدعی میگوید که حقم را ساقط کردم بعد میتواند شرعاً مطالبه حق خود را بکند یا نه ج اگر از قرینه خارجیه معلوم شود که اسقاط و ابراء نموده بلفظ اسقاط کردم حق خود را قاصد اسقاط و ابراء نبوده میتواند ادعا و مطالبه حق خود را نماید و الا فلا والله العالم س شخصی مدیون شخصی است و شخص مدین مکرر با گفته که حقوق خود را از من بگیر و مکرر آن شخص گفت در جوابش که من حقوق را از تو نمیخواهم تا زنده بود ابا نمود و نگرفت بعد از فوت او وارث او از مدیون مطالبه

میتوانند کرد یا نه ج این کلام که حقوق خود را نمیخواهم بر چند وجه است اول اینکه باین قصد انشاء عقد و ابراء نموده یا بحسب قرینه مقام ظاهر در این معنی شود اینوقت حقی نمانده که خود یا وارث مطالبه نماید دوم آنکه مهلت مقصود است یا مقصود تعارف است که یقیناً خود یا وارث از و میگیرد سوم آنکه ندانیم که مقصود چیست و قرینه در مقام نباشد ولکن ظاهر آن لفظ این است که از حق خود گذشت ولا یخفی علی المتدبر سیما فی الدین لان ظاهر اللفظ عدم المطالبة عما یدفعه عوضاً عن الحق والدین وظاهره عدم مطالبة العوض بالمرة کما اذا قال لا اطالب حقوقی منک ابداً اذ النفی المذکور فی العموم وکما اذا فرض هذه العبارة فی ابتداء القرض فقال ملکتک هذا ولا ارید ما تدفعه عوضاً فهو ظاهر فی انه اراد الهبة لا القرض لان نفی اللازم دلیل علی نفی الملزوم والله العالم

باب در قضا وقسم وغیر آن

در قضاء س چه میفرمایند در اینکه هرگاه مسئله واضح باشد و احد طرفین با وجود آن اطاعت نکند مجتهد جامع الشرائط را آیا شخصی که غیر مجتهد باشد جائز است او را که از باب امر بمعروف خود یا بواسطه بعضی از اوباب قتدار اجبار او حق او را گرفته بصاحب حق برساند یا نه ج اگر اجبار حاکم ممکن نباشد یا آنکه حاکم شرع موجود نباشد و شرائط امر بمعروف جمع باشد جائز است بلکه لازم است س شخص ملکی را متصرف است شخص دیگر مدعی میباشد که ملک من ملک میباشد مدعی علیه منزبور میگوید که این ملک را من فروخته و من بحق متصرف میباشم آیا دعوی باینحرف منقلب میشود یا نه ج قطعاً منقلب خواهد شد که منکر مدعی شود و مدعی منکر میشود و مدعی باید اقامت بینه کند

در قسم س چه میفرمایند هرگاه مدعی راضی بقسم کلام الله مجید یا قبور ائمه صلواة الله علیهم یا امامزاده یا مسجد یا محراب و منبر و امثال اینها شود این قسم مشروع است یا نه و بر فرض جواز مسقط دعوی

میباشد یا نه ج بسم الله وله الحمد بلی اینچنین قسم مشروع میباشد ولکن
مسقط دعوی نیست والله العالم س اگر مدعی بخواهد که منکر را در عتبات
قسم بدهد جائز است یا نه وخرجش با که میباشد ج این تغلیظ در قسم است بحسب
مکان وجائز است ولکن واجب نیست بر منکر که اجابت کند در تغلیظ و علی هذا
خرج تغلیظ در قسم با طالب تغلیظ که مدعی است میباشد
و با وجود خرج کشیدن هم بر مدعی علیه اجابت واجب نیست والله العالم س بر ترک
امر مکروه قسم شرعی منعقد میشود یا نه برین نهج که باز اگر ان فعل مکروه را بجا آ
مستوجب کفاره قسم شود ج قسم منعقد میشود بر ترک فعل مکروه واگر عمداً او
اختیاراً اخلاف کرده کفاره قسم بدهد واگر قسم خورده که همیچوقت بجا نیاورم
این مکروه را در دفعه دوم وسوم مثلا کفاره احوط است مگر انکه قصد همه ازمان
مستقلا کرده باشد که تعدد کفاره لازم است والله العالم س در جائیکه تحیر نزاع
منحصر در قسم باشد بالتماس طرفین آیا غیر مجتهد را جائز است قسم دادن واقلاً
صیغه قسم نمودن در صورتیکه مجتهد در ولایت نباشد یا حرام است و بر فرض
جواز چه کند که این قسم مسقط دعوی شود بینوا یرحمکم الله ج بسم الله
وله الحمد قسم مسقط دعوی منحصر است بحاکم شرع یا بمصالحه یا بابراء و یا بهبه
بغیر ازین ثلثه نمیشود والله العالم س یمین بکذب در غیر اذن حاکم موجب
کفاره هست یا نه وجه چیز است کفاره ان و یا کفاره یمین در حنث فعلیست
که یمین بآن تعلق گرفته نه در یمین بکذب مطلقا ج بسم الله وله الحمد در حنث
فعل یا ترک محلوف علیها کفاره است نه در یمین کذب والله العالم س
دروغ گفتن صریح بغیر توریه جائی مستثنی هم هست یا نه واگر هست کدام
کدام جا هست بیان فرمایند ج بسم الله وله الحمد سه جا دروغ گفتن مستثنی است
یکی در مقام اصلاح خصمین از مومنین دوم دفع ضرر مالی یا جانی و یا عرضی از مومن
یا از خود سوم وعده با عیال والله العالم س کذب صریح گفتن که در شرع

در سه جا مستثنی است چنانکه ان قبله دستخط فرموده اند پس هرگاه که امام جماعت در یکی ازین سه جا دروغ صریح بگوید عدالتش میرود یا نه بیان فرمایند

ج بسم الله وله الحمد سبب ذهاب عدالت نمیشود چه در امام جماعت وچه در غیر ان چون کذب در مذکورات جائز است ورخصت از شارع رسیده است والله العالم

در شهادت س شهادت زن در دعوی بر میت بلکه مطلق دعاوی معتبر است یا نه وبر فرض اعتبار وقبول آیا عددش بیشتر از عدد معتبر در شهادت مرد است یا نه وبر هر تقدیر قسم هم لازم دارد یا نه بینوا اجرکم علی الله

ج بسم الله وله الحمد شهادت زن منفردة بل منضمة در جمله از دعاوی معتبر نیست مثل حدود مگر در زنا وهمچنین معتبر نیست در طلاق وهلال ووکالت ووصیت الیه که وصایت باشد وذکور بودن شاهد شرط است بلی در چیزهائیکه دشوار باشد اطلاع مردان بران چیزها مثل ولادت وعیوب باطنه در زنها وزنده متولد شدن طفل ووصیت تملیکیه شهادت زن معتبر است هرچند منفردة باشد بلکه در آخر بیکی یک ربع ثابت میشود وبدو تا نصف وبسه سه ربع وبچهار تمام پس ذکور بودن شاهد شرط نیست ودر غیر این مورد بکمتر از چهار زن چیزی ثابت نمیشود پس میزان شهادت چهار است در چیزهائیکه شهادت زن منفردة جائز است اما دعوی مالی چه بر میت باشد چه بر غیر میت شهادت زن منفردة تنها جائز نیست وبانضمام مرد جائز است ومحتاج بقسم استظهاری بر بقاء حق میباشد بطریق اولی والله العالم

س شهادت دادن نزد قضاة وحکام جور وکفار چه صورت دارد ودرین چند صورت فرض میشود صورتیست که حاکم منحصر است بقضاة جور وحاکم شرع دیگر که در نزد او مرافعه بشود نیست وصورتیست که حاکم شرع هست وقضاة جور هم هستند ومدعی عمداً حاکم شرع را بجهت اغراض نفسانیه گذاشته رجوع بقضاة وحکام جور مینماید وصورتیست که حکام جور مقدمات دعاوی را در نزد حکام شرع میفرستند که

ایشان فصل دعاوی نمایند ولکن تحصیل وتحصل حق باعانت حکام جور میشود وهمچنین درجائیکه حکام جور هستند وحاکم شرع نیست ومدعی مرافعه را نزد حکام جور میبرد نه در نزد مومنین تا ایشان فصل نمایند مگر آنکه حکام جور طرفین را برای فصل در نزد مومنین میفرستند پس شهادت دادن در هر یک ازین مقامات را بیان فرمایید وهم فیصل کردن مومنین مرافعه سیمه که حکام جور را وجمیع اینصور هم در حال اختیار میباشد نه اضطرار بینوا وتوجروا

ج مرافعه بحکام جور وکفار حرام است وشهادت نیز در نزد ایشان حرام است واخذ دین بحکم ایشان نیز حرام است بلی اخذ عین مال خود بحکم حاکم جور ضرر ندارد یعنی آن مال حرام نمیشود واگر مضطر شود در رجوع بحاکم جور واحیاء حق او موقوف باشد بحکم حکام جور در اینوقت مرافعه در نزد ایشان جائز است و شهادت نیز جائز میباشد خلاصه مدار جمیع این صور مفروضه باضطرار واختیار میباشد والله العالم

س اذا شهد الشاهدان باشتغال ذمة عمرو لزید الآن بموجب الاقرار فی السابق ولکن یمکن فی حق العمرو انه ادی ما علیه الی زید فهل هذا الامکان برفع الشهادة ولا یجوز للشاهدین مع هذا الاحتمال الشهادة ام لا بل مالو یعلم الشاهد بالاداء یجوز له ان یقول للحاکم یاتی شاهد بان عمروا الآن ذمته مشغولة لزید بکذا مع حکمه بامکان الاداء ولا یدری ببقاء الاشتغال بینوا یرحمکم الله

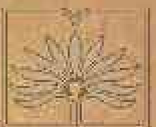
ج الشهادة المزبورة بالمال لا بالحال وبعبارة اخری بالحدوث لا بالبقاء وبعبارة اخری بکان لا بالآن ولا یجوز الشهادة الا بما علم والمعلوم ما رقم نعم وظیفة الحاکم الاستصحاب فی الدیون لا فی العین لعدم معارضته الاستصحاب فی الید فی العین فتبصر والله العالم

باب در قصاص ودیات

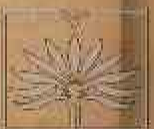
در قصاص و دیات

س زید بعمرو در منازعت لکد بشکم و پهلو زد و بعد از سه روز یا کمتر یا بیشتر بهمان لکد مرد حکم آن چه چیز است ج از علامه در قواعد وشیخ استاد





درجواهر ظاهر میشود که لگد زدن بشکم و اخذ خصیه داخل در قتل عمد است که بسبب اتلاف نموده چون بمنزله الت قتاله میباشد ولکن چون الت قتاله بودن یك لگد یاد و لگد هم محل تامل است مگر انکه زیاد مکرر شود وقصد ضرب داشت نه قصد قتل وبهتر ان است که صلح نمایند چون داخل شبیه عمد نیست که دیت تامه برخودش لازم شود وملحق بعمد هم نیست که قصاص متعین شود والله العالم س زید اسب چموش را در معبر عام نگاه داشته عمرو جلو مادیان خود را گرفته میخواهد عبور کند صاحب اسب میگوید اسب خود را بکش تا رد شوم او قبول نکرد چون صاحب مادیان خواست رد شود آن اسب جستن کرد برائ مادیان و لگد انداخت مادیان رد شد ولکن کره بود لگد بان کره برخورد و بعد از سه روز از ان صدمه ان کره مرد حکم این را بیان فرمائید ج جنایت دابه واقفه در طریق عام را کسش ضامن است چه جنایت از یدین باشد یا از سر یا از رجلین مگر انکه دیگری باعث شده باشد که دابه واقفه جنایت کرده باشد واین حکم مدلول علیه نصوص واجماع است والله العالم س دیت سرخ شدن صورت یا سبز شدن یا سیاه شدن آنرا بسیلی بیان فرمائید ج مخفی نماناد که دیت سرخ شدن رو بسیلی یا غیر ان یك اشرفی و نیم ودر سبز شدن سه اشرفی ودر سیاه شدن شش اشرفی واگر اینها در بدن حادث شود دیت ان نصف دیت رو میباشد ودر دامیه سر دو شتر است ودر حارصه یك شتر میباشد و اگر در دست باشد نصف میشود و گردن ملحق بسر است عند جمع من الاصحاب والعلم عندالله در حدود متفرقه س سب نبی و وصی نبی و فاطمه زهرا و سائر منسوبین به نبی مثل اولاد انبیا و اولاد ائمه وازواج ایشان چه حکم دارد و توبه ساقط میشود قتل یا نه و مراد از سب چه چیز است ج در کتاب تجارت حکم سب مومنین و همچنین در کتاب جهاد مذکور شده و مراد از موضوع سب فی الجمله ذکر شده و مصرحی به سقوط یا عدم سقوط قتل بتوبه در این مسئله ندیدم مگر در شرح

لمعه در جهت خصوص سب اما در جهت ارتداد حکم توبه مرد و زن مذکور است
در اکثر کتب ولکن حکم قتل در اینجا داخل بجهت ارتداد نداده چه زن را در ارتداد توبه
میدهند و در اینجا قتل است و قذف عایشه نیز دلیل ما میباشد و سب اولاد انبیا
و ائمه اگر بسبب خود انبیا و ائمه راجع شود باعث جواز قتل میشود و الا دلیل الحاق ندارد
بلی الحاق خصوص فاطمه صلوة الله علیها و علی ابیها و علی بعلها و بنیها خالی از قوت نیست
و قتل بظاهر اخبار واجب است مطلقا حتی در جائیکه قاتل تا قبل امین بر خود
و بر مال خود و برادران مومن خود نباشد و در کلمات همه فقها مثل بعضی از اخبار
مقید شده حیثیت قتل با امن از ضرر و با عدم امن شیخ استاد اعلی الله مقامه
در جواهر الکلام ترجیح داده عدم جواز قتل نه مجرد عدم وجوب قتل امثال قضیه
عمار پس در جواز سب خوف بر نفس مجوز آن میشود و در جواز قتل ساب خوف ضرر
محرم آن میشود و اقوی آن است که جواز قتل برای همه ثابت باشد و حاجت
باذن امام و حاکم شرع نیست هر چند احوط است و بمقنعه و لف اسناد وجوب
استیذان از امام داد در کشف اللثام و آن ضعیف است و دعوی شهرت و نقل
اجماع عنیه بر خلاف آن شده و این جواز قتل نه از جهت این است که لعن بسبب
کفر میشود بجهت آنکه در حق کافر این حکم نیز جاری است و اگر از مسلم صادر شود
احکام ارتداد را جاری کنند نه خصوص قتل را و در خبری وارد است که جائز است
قتل کسیکه گمان کند که کسی مثل رسول الله در فضل و حسب میباشد و از این حدیث
و ظاهر کلمات فقها چنین مستفاد میشود که سب حاصل میشود بهر چیزیکه دال
بر نقص آن بزرگوار باشد هر چند آنچه داعی بحسب وجدان می فهمم از لفظ سب
و دشنام هر چند اهل لسان عرب نیستم این است که لفظ یا فعل قبیحی است که
بعرض و ناموس شخص تعلق داشته باشد نه هر لفظ قبیحی پس مثل یا حمار و یا بلید
و یا دنی و یا لئیم سب نیست نسبت به برادران مومن بلی سب است بالنسبة بآن
بزرگوار بخلاف توصیف آن بزرگوار بغیر ابا بین قول که محمد عرب چنین گفت با آنکه

محمد صلی الله علیه گوش است یا انکه خط ندارد یا انکه سواد ندارد خلاصه ادرء
الحدود بالشبهات نیز هویدا میباشد درین الفاظ اگر احکام کفر اجاری کنند مضایقه
نیست نه خصوص سب زیراکه سب حکم او قتل است بجمیع تقادیر در کشف
اللثام خبری از شیخ طوسی نقل شده که حضرت امیر ع فرمود لا یوتی برجل یذکران
داود صادف المراة الاجلدته مائة وستین فان جلد الناس ثمانون وجلد
الانبیاء مائة وستون وعن عمار السجستانی ان ابا بحر عبد الله النجاشی سئل الصادق ع
فقال انی قتلت ثلثة عشر رجلا من الخوارج کلهم سمعتهم برء من علی ابن ابی طالب ع
فقال لو کنت قتلتهم بامر الامام لم یکن علیک فی قتلهم شیء ولکنک سبقت
الامام فعلیک ثلثة عشر شاة تذبحها بمنی وتصدق بلحمها لسبقک الامام
ولیس علیک غیر ذلک وجهل عامل باین حدیث وفقد شرائط وحجت مانع از قتل
بان میباشد لیس عمل به نزد بان کفاره بامید خطه تسامح در احادیث سنن ضعیفه
ومعلوم است که حکم سب جاری ست با احراز قصد وعدم غفلت وعدم خروج
از حال طبیعی بل فی خبر علی بن عقبة عن ابی عبد الله قال کنت عنده وساله رجل عن
رجل قال عن النبی ص علی جهة غضب یواخذه الله به فقال الله اکرم من ان یستغلق عبده
ولکن فی الجواهر وان کنت لم اجد من افتی به علی وجه لا یسلب الغضب اختیاره لا
علی وجه یسقط عنه التکلیف وفی الجواهر بعد ان حکم بالتعمیم وعدم الفرق بین
المسلم والکافر والرجال والنساء نعم قد یتوقف فی قتل الکافر الساب اذا اسلم
لان الاسلام یجب ما قبله انتهی اقول ومنه ایضا یتوقف فی الساب التائب لعموم
قوله التائب من الذنب کمن لا ذنب له وفی الجواهر ایضا ولا اشکال فی ثبوت
السب بالبینة ولو اثنان اما الاقرار فمقتضی اطلاق دلیله کفایة الواحد منه
وقد یقال باعتبار الاثنین منه ایضا لما سمعته فی نظائره والله العالم اقول
لو بنینا علی المناقشة لکان هذا المقال جاریا فی عدم اعتبار الاثنین فی البینة
ایضا المنافی بنظائره من اربعة شهود وانت خبیر باین سائر العقوبات حد القذف

والارتداد يثبت بالعدلين وبالاقرار مرة هذا الاشكال جار فيما قال السيد المرتضى
فى الانتصار ومما انفردت به الامامية القول بان من سب النبى مسلما كان
او ذميا قتل فى الحال وخالف باقى الفقهاء فى ذلك فقال ابو حنيفة واصحابه
من سب النبى وكان مسلما فقد صار مرتدا وان كان ذميا عزر ولم يقتل و
قال ابو القاسم عن مالك من شتم النبى من اليهود والنصارى قتل الا ان
يسلم وهذا القول من مالك مضاد لقول الامامية وقال الثورى الذمى يعزر
وذكر عن ابن عمر انه يقتل وروى الوليد ابن مسلم عن الاوزاعى ومالك
فى سب رسول الله قالا هى ردة يستتاب فان تاب نكل به وان لم يتب قالا
يضرب مائة ثم يترك حتى اذا برئ ضرب مائة ولم يذكرا فرقا بين المسلم والذمى
وقال الليث فى المسلم يسب النبى انه لا يناظر ولا يستتاب ويقتل مكانه وكذلك اليهودى
والنصرانى وهذه موافقة للامامية وقال الشافعى ويشترط على المصالحين من الكفار
ان من ذكر كتاب الله عز وجل او محمدا رسول الله بما لا ينبغى او زنى بمسلمة او اصابها
باسم نكاح او فتن مسلما عن دينه او قطع عليه طريقا او اعان اهل الحرب بدلالة
على المسلمين او اوى عينا لهم فقد نقض عهده واحل دمه وبرئت ذمته وقال الطحاوى
وهذا من الشافعى يدل على انه اذا لم يشترط لم يستحل دمه بذلك دليلنا على صحة
ما ذهبنا اليه الاجماع المتردد ان سب النبى وعيبه والوقيعة فيه ردة من المسلم
بلا شك والمرتد يقتل واما الذمى وان لم يكن بذلك مرتدا لان حقيقة الردة هى
الكفر بعد الايمان والذمى ما كان مؤمنا فصار كافرا بل كفره متقدم لكن هذا وان
لم يكن منه ردة فهو خرق للذمة واستخفاف بالشريعة ووضع منها ومن اهلها
وبعض هذا يبرء من الذمة التى حقن بها دمه فحينئذ يكون دمه مباحا من الوجه
الذى ذكرناه واما ما يستدل به اصحاب ابى حنيفة فى الفرق بين الذمى والمسلم
فى هذه المسئلة من روايتهم عن الزهرى عن عروة عن عايشة قال دخل
رهط من اليهود على النبى فقالوا السام فقالت ففهمتها فقلت عليكم السام و

عدلين دو گواه عادل ۱۲
مرة یکمرتبه ۱۲
ذمیا یعنی کافر ذمی ۱۲

اللعنة فقال النبی صلی الله علیه واله یا عایشة فان الله تعالی یحب الرفق فی الامر کله فقلت یا رسول الله صلی الله علیه واله الم تسمع ما قالوه فقال قد قلت وعلیکم قال المخالف لنا ولو کان هذا الدعاء من المسلم لصار مرتدا فیقتل ولم یقتله النبی صلی الله علیه واله بذلك ومما یستدلون به ایضا مما رواه شعبة عن هشام بن زید عن انس بن مالك ان امراة یهودیة اتت النبی صلی الله علیه واله بشاة مسمومة فاکل منها فجیٔ بها فقیل الا تقتلها فقال لا قال المحتج ولا خلاف بین المسلمین ان من فعل ذلك بالنبی صلی الله علیه واله وهو ممن ینتحل الاسلام انه مرتد یقتل فالجواب عنه ان هذه اخبار احاد لا توجب علما ولا عملا ولا یعترض بها علی مدلول الادلة وهی معارضة باخبار کثیرة یقتضی قتل من هذه صحة [صفته] مثل ما رووه عن ابی یوسف عن حصین بن عبد الرحمن عن رجل عن ابن عمر ان قال له انی سمعت راهبا سب النبی صلی الله علیه واله قال لو سمعته لقتلته انا لم یعطهم العهد علی هذا فلم ینکر احد علی ابن عمر هذا القول فدل علی وقوع الرضا به ابدال [ما] السلام بالسام فلیس بصریح فی سب ولا شتم ولو وقع من مسلم او ذمی ما اقتضی القتل واما الشاة المسمومة فیجوز ان یکون النبی صلی الله علیه واله اعتقد ان الیهودیة ما علمت بانها مسمومة وقد یجوز ان لا تکون بذلك عالمة وقد یجوز ایضا لو کانت عالمة وقاصدة ان یکون صلی الله علیه [و]اله ترك القتل عنها مع استحقاقها الضرب من المصلحة فله صلی الله علیه واله مثل ذلك وانما کلامنا فی الاستحقاق للقتل والمسلم والیهودی فی هذا الباب سواء

س بفرمایند که سب مومنین کدام است و کبیره است یا خیر و مستثنیات آن چند است و فرق میان آن و غیبت چیست

ج اما السب فی القاموس ومجمع البحرین ان الشتم والسب واحد بل فی مجمع البیان فی ایة ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله المذکورة فی سورة الانعام قال السب الذکر بالقبیح ومثله الشتم والذم ونقل عن ابن عباس فی نزول هذه الایة لما نزلت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم قال المشرکون یا محمد

ق ١ شتم یعنی سب ١٢
ق ٢ سب نفرین و دشنام کردن ١٢
ق ٣ کبیره یعنی گناه کبیره ١٢
ق ٤ یا خیر یعنی یا نه ١٢
ق ٥ مستثنیات یعنی بیرون آورده شده ها ١٢
ق ٦ قبیح بد ١٢

لتنتهين عن سب الهتنا او لنهجون ربك فنزلت الاية وعن قتادة كان المسلمون يسبون فنهاهم الله عن ذلك لئلا يسبوا الله فانهم قوم جهلة وفي حدود مجمع الفائدة قال والظاهر ان المراد بالسب والشتم والنبل شئ واحد وهو ما يقتضي النقص وفي مجمع البحرين ان الشتم ان تصف الشئ بما هو ادنى والنقص وفي كليات ابي البقاء والغيبة بالفتح مصدر غاب عن الغين اذا استتر وبالكسر اسم من الاغتياب وهو ان يتكلم خلف انسان مستور بكلام وهو فيه وان لم يكن ذلك الكلام فيه فهو بهتان وان واجهه فهو شتم انتهى كلامه والاولى الرجوع الى العرف والظاهر انه كبيرة والاستثناء ليس الا في صورة المعارضة بالاهم والفرق واضح عرفا ولغة لان الغيبة اخبار والسب انشاء قال في القاموس غابه عابه والله العالم س هرگاه شخصي در مقام غيض وغضب نسبت بفرزند خود حرامزاده يا ولد الزنا وهم چنين نسبت زنا بزوجه خود كند براي همچنين شخصي حكم شرع چيست وآيا براو حد لازم ميشود يا نه بينوا اجركم علي الله ج بسم الله وله الحمد اما ولد حرام يا تو ولد حلال نيستي پس قذف نيست وموجب حد نخواهد بود بلكه موجب تعزير وتاديب ميباشد اگر مخاطب باين كلام مستحق استخفاف نباشد مثل فاسق متجاهر بفسق ومرادش از حرام هم معني مجازي نباشد يعني كه وفا بعهد نداري وديانت يا امانت نداري واخلاق ظاهر نداري واگر منظورش از ولد حرام اين باشد كه يعني انعقاد نطفه او در مكان حرام يا در روز حرام مثل مسجد وروزه وحيض واحرام شده است وانهم معلوم نباشد مستحق تعزير ميباشد مگر آنكه ثابت كند براينكه انعقاد نطفه او در يكي از منكرات واقع شده است از مان تعزير از وساقط ميشود واما ولد زنا گفتن پس اين منجر بقذف والدين ميباشد وباعث حد قذف ميباشد واگر بزوجه نيز اسناد زنا دهد مستحق حد قذف ميباشد ولكن در اين دو مثال مخاطب مستحق تاديب ميباشد وحد قذف ساقط ميشود بتصديق مقذوف واقرار او وبينه عادله بوقوع آن فعل وبعفو از قاذف در قذف آزاد ودر عفو از بنده عفو مقذوف كافي است واحوط

ضم عفو از مولی نیز میباشد و بلعان زوجه هرگاه قذف مستند باو باشد و الله
العالم س چه میفرمایند درین مسئله که هرگاه کسے ملبس بلباس سیادت
نشود وگاه گاه هم ادعای سیادت بکند و طلب خمس هم بکند حد برای چنین شخص واجب
یا خیر و بر فرض وجوب حد شرعیست بینوا و توجروا ج اول موعظه و نصیحت
بکن والا بحاکم شرع بگو که اورا موعظه کند واگر اثر نکرده حاکم شرع اورا تادیب
کند و مقدار تادیب و کیفیت موقوف و منوط است بنظر حاکم والله العالم خاتمه
در مسائل مختلفه س مراد از رفع قلم از شیعیان علی
ابن ابیطالب در بعض اوقات شریفه چه چیز است و هرگاه العیاذ بالله مرتکب شرب
خمر یا زنا شوند حرجی نیست ج بسم الله وله الحمد عقل مستقل حاکم است
که زنا و کفر و ظلم مثلا هیچیک در هیچ وقت از اوقات حلال نمیشود و رفع
قلم کنایه از مدت امهال است در ترک توبه که واجب فوری است و برای کرامت
این اوقات متبرکه کتاب اعمال سیئات درین روز تا سه روز نمینویسند و بعد
اگر توبه نکند مینویسند و در روزهای دیگر تا هفت ساعت یا نه ساعت
که الان در نظرم نیست س در بعض ادعیه زوجنی من الحور العین است
زنان چه خوانند ج مجزی است که بگویند واخدمنی من الحور العین یا آنکه
زوجنی بگویند و قصد مصاحبت نمایند و معنی لغوی را قصد نمایند س در کتاب
مجمع البحرین و مطلع النیرین مذکور است که فی الحدیث نهی عن قتل عوامر البیوت العوامر
الحیات التی تکون فی البیوت واحدها عامر و عامرة سمیت به لطول اعمارها پس
ازین حدیث عدم جواز قتل مارهای خانگی معلوم میشود آیا این حدیث نزد آن
قبله صحیح و قابل اعتبار هست یا نه و بفرمایند که از کدام امام ماثور است
و عوامر مطلق مار خانگی یا آنکه حیه خاصه مراد است بینوا توجروا ج
بسم الله وله الحمد آنچه در خاطرم میاید این است که این حدیث از نواهی تنزیهی
و در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده و الحدیث در کتاب حلیة المتقین در خاتمه

اش گفته و نقل از معصوم نکرده پس گفته که در حدیث است والله العالم

پس چه میفرمایند علماء امامیه در صورت تعارض امر والدین در امور مستحبه و مکروهه و مباحه که قول کدام یک مقدم است شرعاً که باید مقدم داشت

ج بسم الله وله الحمد آنچه حقیر خوش دارم این است که ولد مهما امکن کاری کند که والدین معارض هم نباشند و بدست و پا بوسیدن یا پول دادن یا پیشکش چیزی نمودن یا واسطه نمودن شخص بزرگی که ایشان را راضی نماید و اگر بهیچوجه راضی نشوند فاضل قمی اعلی الله مقامه مقدم داشت رضای مادر را و این خالی از قوت نیست بجهت آنکه اخبار وارده در باب والدین بیشترش در باره والده میباشد و اهتمام بتحصیل رضاء مادر بیشتر است حتی آنکه در خبر است که اگر ولد در نماز باشد پدر او را در نماز صدا بزند جواب نگوید و اگر والده صدا بزند جواب بگوید و این خبر هر چند معمول به باطلاق نیست خصوص در فریضه وخصوص در ضیق وقت ولکن در نافله هم فرق بیجا است که اگر قطع نافله جائز است برای اجابت هر دو جائز است و اگر جائز نیست برای اجابت هر دو جائز نیست و در حلیة المتقین این خبر در باب حقوق والدین بطور دیگر نقل شده و آن این است که از امام محمد باقر ع منقول است که در میان بنی اسرائیل عابدی بود جریح نام و او دائم در صومعه خود مشغول عبادت بود روزی مادرش نزد او آمد و او مشغول نماز بود او را آواز داد جوابش نداد بار دیگر آمد و او را آواز داد و باز مشغول نماز بود و جواب نداد پس بار سوم آمد و او را طلب کرد باز سخن نگفت و مشغول نماز بود مادرش گفت از خدای بنی اسرائیل میخواهم که ترا باین گناه بگیرد روز دیگر زن زناکاری که در بنی اسرائیل بود آمد و نزد صومعه او نشست و فرزندی زائید و گفت این فرزند از جریح است با من زنا کرد و این فرزند از وی بهم رسید در میان بنی اسرائیل شهرت کرد که از کسی که مردم را از زنا ملامت میکرد حال خود زنا کرده است و پادشاه فرمود که او را بدار

امامیه یعنی شیعه ۱۲
تعارض باهم نقیض یعنی خلاف شدن ۱۲
والدین پدر و مادر ۱۲

مسئله اطاعت والدین

مستحبه یعنی سنت ۱۲
مقدم اول ۱۲
هدیه ۱۲
والده مادر ۱۲
عابد عبادت کننده ۱۲
صومعه عبادتخانه ۱۲

کشتند پس مادرش بر روی خود میزد جریح گفت خاموش باش که این بلا بسبب تو بر من متوجه شده است چون مردم این را شنیدند از سبب ان پرسیدند جریح انچه گذشته بود نقل کرد گفتند ما چون بدانیم که تو راست میگوئی جریح گفت ان طفل را بیاورید چون آوردند عابد از ان طفل پرسید که فرزند کیستی با مر الهی بزبان آمد و گفت فرزند فلان کس که شبانی گوسفند فلان میکند پس از کشتن نجات یافت و قسم خورد که تا زنده باشد خدمت مادر کند واز وجوب النشود پس چه میفرمایند ان قبله در حق کسیکه بسبب عدم تتبع اخبار صحیحه قطع و یقین بر تشریف آوری جناب امیر المومنین علیه السلام در قبر وقت سوال نکیرین و منکر نداشته باشد آیا برائی او نقص در ایمان و اعتقاد لازم میاید و برائی او چیز است یا نه و آیا از ین نقص در فضیلت انحضرت لازم میاید یا نه و اعتقاد و یقین آن قبله در باب حضور انحضرت در قبر وقت سوال چیست اگر بر آن قبله ثابت و یقین است پس دلیلش چه چیز است و آیا کدام حدیث صحیح و معتبر درین خصوص بنظر آن قبله رسیده است یا نه و این مسئله آیا از اصول دین میباشد یا فروع دین و حدیث حافظ رجب برسی و انچه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری است درین خصوص قابل یقین و اعتماد علماء اصولیین است یا نه و برای منکر این مطلب چه حکم است و بر فرض حضور انحضرت فی القبر حدیث ما اخاف من شیعتنا الا البرزخ از بهر چیست و تلقین کردن میت هنگام دفن چرا کرده شود که در حالت احتضار هم که حضور معصومین ۴ از اخبار کثیره صحیحه معتبره ثابت است با وجود این چرا محتضر را وقت احتضار شهادتین و دعای عدیله وغیره تلقین میکنند گوییم که این تلقین شاید قبل از احتضار و حضور حضرات علیهم السلام باشد تا شیطان ملعون قبل از تشریف آوردن حضرات معصومین علیهم السلام بدر راه نکند جواب مفصل موافق مختار خود قلمی نمایند که ضرور است بینوا اجرکم علی الله

ج بسم الله وله الحمد انچه در بعضی از کتب دیدم این است که حضور حضرت

میر صلوات الله وسلامه علیه در پنج وقت است و نوشته است که واجب است اعتقاد بآن و آن پنج وقت وقت ولادت و وقت انعقاد نطفه و قبر و سؤال قبر و احتضار میباشد و حقیر در غیر احتضار بحدیث معتبری بر نخوردم ولکن در خصوص وقت احتضار احادیث بسیار است ومع ذلک بسید مرتضی اعلی الله مقامه اسناد داده اند انکار این معنی را بلکه ادعای کرده است که این امری است محال بجهت اینکه حضور جسم واحد در امکنه متعدده در زمان واحد محال است با وجود انکار سید مرتضی اعلی الله مقامه و رفعه في الخلد درجاته میشود کسی بگوید که سید مرتضی طاب ثراه العیاذ بالله ناقص الایمان یا ناقص المعرفت بحق امام بوده و ما در این مسئله و امثال این مسئله سه مقام داریم مقام فهم کما هو حقه بدون تاویل و مقام تسلیم و مقام فهم با تاویل که دو مقام اخیر اشکال ندارد اشکال در مقام اول است و نفهمیدن آن در جهت وقت حضور در احتضار که نسبت باشخاص و اعمال مختلف است از طول و قصر زمان و آیا اینکه جمیع ائمه حاضر میشوند یا همان حضرت امیر و یکی یا پیغمبر و یا پیغمبر و در بعضی اخبار است که با جبرئیل حضور حضرت مذکور است و آیا اینکه برای خصوص مومنان است یا کافران هم بلکه اطفال هم و مجنون و مغمی علیه و کسی که احتضار ندارد مثل موت فجاة و مقتول و حریق و غریق و نحو آن آیا حاضر میشوند این مراتب متعذر الفهم است الا بروایت انشاء الله تعالی اللهم ارنا طلعتهم و ارزقنا شفاعتهم بحقک علیهم و بحقهم علیک **س** چه میفرمایند در حق جعفر کذاب که آیا لعن کردن و بد گفتن او جائز است یا نه و آیا توبه جعفر و قبول توبه ثابت است یا بخیر و آیا توقیعی از حضرت صاحب العصر عج در باب توبه و قبول توبه جعفر وارد است یا نه **ج** هر چند مجال تفحص یاد ندارم ولکن مجملا باید دانست که اولاد ائمه هر چه باشند و چه خوب مناسب ما نیست که قدحی در ایشان بکنیم مگر آن

ف۱ انعقاد بسته شدن ۱۲
ف۲ بنحو بردم یعنی حدیث معتبری ندیدم ۱۲
ف۳ مع ذلک یعنی با وجود این ۱۲
ف۴ اسناد نسبت دادن ۱۲
ف۵ ادعا دعوی کردن ۱۲
ف۶ واحد یکی ۱۲
ف۷ امکنه جمع مکان یعنی جاها متعدده چندین ۱۲
ف۸ ناقص الایمان یعنی آنکه در ایمان او نقص باشد ۱۲
ف۹ ناقص المعرفت یعنی در شناخت کم باشد ۱۲
ف۱۰ فهم یعنی ادراک و فهمیدن ۱۲
ف۱۱ کما هو حقه یعنی چنانکه بایدش شناختن ۱۲
ف۱۲ تسلیم ای قبول کردن ۱۲
ف۱۳ در جهت یعنی در باره ۱۲
ف۱۴ اعمال جمع عمل ۱۲
ف۱۵ طول درازی و قصر کوتاه زمان وقت ۱۲
مسئله جعفر کذاب
ف۱۵ مغمی علیه یعنی بیهوش ۱۲
ف۱۶ موت فجاة یعنی مرگ مفاجات ۱۲
ف۱۷ مقتول کسیکه او را قتل کنند و حریق کسیکه در آتش سوخته بمیرد و غریق کسیکه در آب غرق شده یعنی مرده ۱۲
ف۱۸ مراتب جمع رتبه ۱۲
ف۱۹ متعذر الفهم یعنی فهم قاصر است ۱۲
ف۲۰ روایت دیدن ۱۲
ف۲۱ لعن لعنت ۱۲
ف۲۲ بالخیر یعنی خاتمه ۱۲
ف۲۳ توقیع خط ۱۲
ف۲۴ مجال قدرت ۱۲
ف۲۵ مجملا یعنی مختصر ۱۲
ف۲۶ قدح مذمت ۱۲



قدحی که از ایشان رسیده وبقدری که رسیده تعدی از آن قید خوب نیست وقاعده نیست که رعیت با شاهزاده بیفتد علاوه آنکه در خصوص نهی از بد گفتن وارد شده بلکه امام علیه السلام تشبیه جعفر کرده به برادران یوسف که خدا گناهان ایشان را بخشید ویوسف نیز بخشید وقال لا تثریب علیکم الیوم پس اولی استغفار ودعا کردن برای ایشان است نه لعن ونحو آن والله العالم **س** حد ریش اقل درجه وانتهائی آن چه قدر است **ج** قدر استحباب آن یک قبضه وقدر جائز هر قدر که باشد ودر جانب نقیصه واقل القدری است که عرفا بگویند که ریش خود را تراشیده است ومقراض بقدر اصلاح وبقصد اصلاح بی اشکال است ومقراض کلی که هیچ نماند بمنزله تراشیدن است واگر چیزی بماند بعد از مقراض لکن کمتر از قبضه باشد ضرر ندارد هر چند اولی ترک است **س** اینکه مشهور است ریش زیاده از یک قبضه در آتش است اصل دارد یا نه وبر فرض اول حد ریش چه قدر است وقبضه از کجا حساب میشود از اول زنخ یا منتهای زنخ وبر فرض ثانی علما چرا ریش را تا شکم میگذارند چنانچه دیده ام **ج** بعضی از روایات دیدم بعضی از امت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم داخل در آتش میشوند ولکن تا سینه زیادتر ندیدم ولهذا بعضی از اخبار وارد است که زیادتی ریش در آتش است واین محمول بر کراهت است نه حرمت وانشاء الله این شخص ریش بنفسه داخل آتش نمیشود وقبضه از آخر زنخ میباشد **س** اینکه مشهور است که اگر کسی از فرقه اثنا عشریه مخضب بمیرد فرشتگان رحمت برای او دعای مغفرت میکنند صحیح است یا نه **ج** بلی صحیح است والله العالم **س** اینکه مشهور است که ایستاده شانه کردن وشب شانه کردن پریشانی می آورد همچنین شب در خانه جاروب کردن وتراشیدهٔ ناخن در خانه انداختن وتراشهٔ قلم زیر پا آوردن وآنرا سوزانیدن چه حکم دارد آیا ممنوع است یا نه **ج** ایستاده شانه کردن مکروه است وباقی را حلیة المتقین وجمال الصالحین

رجوع کنید س قلیان کشیدن در مسجد مکروه است یا حرام ج حرام نیست بلکه حکم بکراهت هم نمیتوان کرد س لقطه که قیمت آن یك درهم یا زیاده باشد اگر کسی بردارد ویك سال تعریف کند وصاحبش پیدا نشود چه کند واگر بعد یك سال از طرف او تصدق دهد وباز صاحبش پیدا شود وطلب مال کند چه کند ج تسلیم حاکم شرع یا صدقه بکن واگر صاحبش پیدا شده باید قیمتش بدهی وثواب صدقه مال شما میشود والله العالم س چه میفرمایند در اینکه رد مظالم یا قرض یا مال مجهول المالك یا امانت کسی را هرگاه رسانیدن بصاحبانش ممکن نباشد یا عسر وحرج باشد ودر نزد حاکم شرع یا نائب حاکم شرع هم رسانیدن ممکن نباشد از طرف صاحب مال به فقرا تصدق بدهد یا نه واگر همه را بیك فقیر که محتاج باشد بدهد چه حکم دارد وفقراء عبارت از کدام کسانند ج بلی بفقراء بدهد ومراد از فقیر کسی است که خرج سالیانه خود را فعلاً وقوةً بسبب کسب نداشته باشد والله العالم س چه میفرمایند درینمسئله که اگر حق کسی ذمه کسی باشد ونمیتواند که بصاحبش یا ورثه اش برساند بجهت آنکه دست رسی بصاحبش یا ورثه اش ندارد در بنصورت چه بکند بینوا توجروا ج بمجتهد برساند والله العالم س بر تسبیح کرمانشاهی اذکار خدا یا ائمه هدی کردن درست است یا نه ویا حکمش مثل حکم تسبیح چوب وسنگ ست بینوا توجروا ج اگر تسبیح کرمانشاهی بگل کرمانشاه فقط باشد ثوابی ندارد واگر تربت حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا باشد بسیار خوب است هرچند در کرمانشاه ساخته شود خلاصه هیچ تسبیح به تسبیح تربت حضرت سید الشهداء نمیرسد والله العالم س خاك کربلا را اگر بیرون از کربلا برند ودر بلاد دیگر ازان تسبیح سازند ودانه های آنرا بالش بزنند جائز است یا نه وتسبیحی که خاك کربلا در ان نباشد مثل تسبیح کرمانشاه خواندن بران تسبیح ثواب دارد یا نه بینوا وتوجروا ج بلی جائز است برای استحکام بالش

مسئله قلیان کشیدن در مسجد

مسئله لقطه

مسئله رد مظالم وتصدق وغیره

مسئله حق غیر

مسئله تسبیح کرمانشاه

مسئله تسبیح خاك کربلا

بپزند و تسبیح کرها نشاه چون قدری از تربت دارد هرچند کم است خالی از ثواب نیست والله العالم **س** ابابیل را میکشند و میسوزانند و از آن با اجزای دیگر سرمه میسازند که بجهت روشنی چشم هر که ضعف بصارت دارد بغایت نافع است آیا کشتن ابابیل یا زنده سوختن آن بجهت ساختن همچو سرمه جائز است یا نه و آن سرمه که از ابابیل سوخته است پاک است یا نجس بینوا و توجروا **ج** کشتن یعنی ذبح کردن جائز است ولکن مکروه است و کشتن غیر ذبح نیز جائز است و کراهتش اشد است و سوزاندن آن اشد کراهت میباشد از هر دو زیرا که سوزاندن مخصوص خداوند است و هیچ حیوانی را نباید سوزاند و سوخته اش اگر ذغال شود در پاک بودنش اشکال است و اگر خاکستر شود پاک و با ضرورت و احتیاج قطعاً جائز است و بی ضرورت هم جائز است هرچند مکروه است والله العالم **س** اگر کسی مرد مومنی و مسلمانی را بکشد بلا جرم عمداً آیا جمله گناهان مقتول برگردن قاتل میرود و مقتول مستحق بهشت میشود یا نه **ج** در بعض اخبار چنین وارد است حتی آنکه تعلیل میکنند باینکه شاید اگر زنده میماند توبه میکرد ولکن این منزل است بگناهانی که حق الله صرف باشد نه حق الناس و اما آنکه مقتول بهشتی میشود بواسطه قتل بی اصل است بجهت اینکه بهشت رفتن مشروط باسلام و ایمان میباشد اگر مقتول از اهل ایمان است بهشت میرود و الا نه والله العالم **س** شخصی حضرات نبی و ائمه صلعم و دیگر انبیای سابقین علیهم السلام و بهشت و دوزخ را بعالم رؤیا ببیند باینطور که در عالم رؤیا اشکال دیگر مصدق باشند و نیز از اینکه شیاطین بصور انبیا علیهم السلام و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم متشکل نمیشوند پس این رویا را صادق دانستن درست است یا نه **ج** بلی رؤیا صادقه است انشاء الله ولکن تعبیر رؤیا مشکل و معنی خواب کار همه کس نیست **س** شخصی بعد از بودگی صورت

مسئله کشتن ابابیل

۱ ابابیل طائریست معروف ۱۲

۲ بصارت روشنی چشم ۱۲

۳ نافع نفع کننده ۱۲

۴ اشد زیاده تر ۱۲

۵ ذغال هندی کوئله ۱۲

۶ خاکستر هندی راکهه ۱۲

۷ قطعاً یقیناً ۱۲

۸ عمداً یعنی باراده ۱۲

۹ مقتول آنکه کشته شده ۱۲

۱۰ قاتل کشنده ۱۲

مسئله قتل مومن و مسلمان

۱۱ اخبار یعنی احادیث ۱۲

۱۲ تعلیل یعنی سبب گردانیدن

۱۳ منزل یعنی نزول کرده

۱۴ صرف یعنی فقط ۱۲

۱۵ حق الناس یعنی حق ای گناه خلق ۱۲

۱۶ مشروط شرط گردانیده شده

مسئله خواب

۱۷ اسلام مسلمان بودن و ایمان مومن یعنی شیعه اثنا عشری بودن ۱۲

۱۸ سابقین گذشتگان

۱۹ عالم رؤیا یعنی خواب ۱۲

۲۰ اشکال جمع شکل یعنی صورت ۱۲

۲۱ مصدق تصدیق کرده شده

۲۲ صور جمع صورت ۱۲

۲۳ متشکل شکل کننده ۱۲

نورانی را قریب خود دائماً بیک هیئت می بیند و اکثر از مضار و از منافع
و انجام امور مشوشه با مارات و علامات اطلاع میدهد و از ید و
ظهور این امر گاهی محتلم نشده و اکثر ساکت و در عبادت خوشنود میدارد
و در عالم بیداری دل آن شخص بخود رجوع میکند یعنی بیاد خود میآرد و همچنان
که کثرت اکل و شرب یا نوم یا اجتماع مال و زینت دنیوی نماید و اگر احیاناً
جمع کرد بدزدی وغیره از دست او میرود و بعد ازین خوشنودی خود که
رفتن مال در رویا ظاهر میسازد و اگر احیاناً ارادهٔ امر غیر مشروع کند او را
تکلیف بگریه و زاری و توبه و انابه میدهد و در هنگام سیر و بیرون دو دو ماه
سه سه ماه شوق آب طعام و نوم و راحت نمیشود و گاهی در امر تشویش بیوقت
ربودگی آمده از انجام امور اطلاع میدهد الا این جمله امور باختیار آن شخص نیست
پس این چه چیز است آیا از قسم شیاطین است یا خیر و در صورت احتمال شیاطین
چارهٔ حفظ آن چیست ج از قسم شیاطین نیست قطعاً حدس داعی بر این
است که این همزاد شخص است که هر کسی در وقت ولادت خود همزاد دارد
آن همزاد چون مؤمن است و شفیق است شما را بخیر وامیدارد ولکن
شما گول نخورید که بسا میشود که آن شیطان باشد و شما را میخواهد
فریب بدهد پس هرچه مطابق شرع است قبول کنید و الا فلا و اگر
نمیدانید که این شرعی است یا نه بعالم متدین رجوع کن والله العالم س
دعا کردن برای طلب مرگ خود که خدایا زود مرا مرگ بده شرعاً جائز است
یا نه و یا آنهم داخل تلف نفس است و اگر همچو دعا کرد و زود مرد بلا توبه
آیا عاصی و ناری است یا خیر بینوا توجروا ج دعا کردن برای مرگ ضرر
ندارد ولکن خوب نیست چنانچه دعای طول عمر هم خوب نیست مگر
بنحوی که امام علیه السلام در صحیفه وغیر آن فرموده است که
اَللّٰهُمَّ اجْعَلِ الْحَیٰوةَ زِیَادَةً لِّیْ فِیْ کُلِّ خَیْرٍ وَّالْوَفَاتَ رَاحَةً لِّیْ مِنْ کُلِّ

مسئله دعا طلب مرگ



شده در جائی دیگر فرموده و عمّرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیک و در هر حال طلب مرگ جائز است مگر انکه بدانند که مستجاب الدعوة میباشد و بدانند منشاء تفویت حقوق واجبه از رد امانات وحق الناس وحق الله از توبه وغیران میشود و بهتر ان است که بگوید اللهم احینی ان کانت الحیوة خیرا لی و امتنی ان کانت الممات خیرا لی س در عریضه حضرت صاحب عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه که کتبت یا مولای است الی اخر مطلب راجای کذا و کذا چگونه مینویسند که بعد از ان معنی عبارت فیما لا طاقة لی بحمله درست آید ج بنویسند فی امر اداء دینی مثلا او تزویجی او الوزارة او السلطنة او الحبس او الشدة ونحوها فیما لا طاقة لی بحمله س در عریضه مذکوره که ان قبله فرمودند مطلب را باینطور بنویسد که فی امر اداء دینی او تزویجی او الوزارة او السلطنة او الحبس ونحوها فیما لا طاقة لی بحمله در بیصورت در امر اداء دین و تزویج و وزارت و سلطنت معنی فیما لا طاقة لی بحمله درست نمیاید مگر در حبس البته درست میاید چراکه آنجا عدم طاقت تحمل بسبب عدم ادا دین و عدم تزویج و عدم وزارت و سلطنت است نه که بسبب خود ادائی دین و تزویج و وزارت و سلطنت چنانکه قبلی فرمایند که معنی فیما طاقة لی بحمله در هر مطلب درست بیاید ج فیما لا طاقة لی بحمله اعم است از افعال موذیه مثل حبس و ظلم یا از نرسیدن به محبوب و معشوق و ترک اداء دین که فرمود لاهم کهم الدین ونحوها واین واضح است س هرگاه یکی از گوی های ضریح حبیب ابن مظاهر را که بر زمین افتاده بود شخص بدنیت تبرک با خود بدار د بر داشت و میخواهد که عوض ان مثل آن یا از ان بهتر تازه درست کرده نصب کند یا در همان جا بگذارد جائز است یا نه ج بلی جائز است لکن گذاردن باید از خود و به نیت خواد

نباشد بلکه بعوض صاحب گوشهای بگذارد که توابش راجع بمالک
گوشی اول شود والله العالم ~~س~~ بعض علماء العصر تامل بان الله تعالی
لا یخلو عن فعل ابداً و بعضهم مخالف له یقول من قال بهذا القول فانه
منکر بضرورة من ضروریات الدین ولعل من مخالفت الاول یقول یلزم
منه تعدد القدما لان اول ما خلق الله نور نبینا المصطفی صلی الله علیه
واله والمفروض انه تعالی هو الازل و الازل من لا یکون له
ابتداء ولا انتهاء وهو تعالی ازلی وعلی قوله فی الاول لا یخلو عن فعل
فیلزم منه ان النبی صلی الله علیه واله قدیم مقارن له تعالی بمعنی انه
خلق اولا والمفروض انه تعالی لا اول له فالنبی صلی الله علیه واله قدیم
ورد بان النبی صلی الله علیه واله حادث بمعنی انه صلی الله قائم
بالغیر بخلاف الله تعالی فانه قائم بذاته فمرجع النزاع الی معنی الحادث
والقدیم فبعض قال الحادث هو المسبوق بالعدم و بهذا المعنی یقول ان
النبی صلی الله علیه واله لیس بحادث بهذا المعنی فیلزم قدمه صلی الله
العیاذ بالله وقال اخر الحادث هو القائم بالغیر مطلقا اعم من ان یکون
مسبوقا بالعدم کسائر المخلوقات او لم یکن کالرسول صلی الله علیه
واله فهو حادث ولیس بقدیم والکاتب المتحیر یتمنی من اهالی الفضل و
العلم الفرق بین الحادث والقدیم کی یزول تحیره ج بسم الله وله
الحمد اما الفرق بین الحادث والقدیم واما مسئلة القدوم والحدوث
فالکلام فیه طویل الذیل لا تسعه هذه الصحیفة سیما فی هذه الایام
التعزیة ولکن نبین لک ان شاء الله ما تعتدیه علی الفهم والاعتقاد فاعلم
ان معنی الحادث واضح وهو الذی یعبر عنه بالفارسیة تبو شد والقدیم
ایضا واضح وهو الذی یعبر عنه بالفارسیة همیشه بود و اما اطلاق
قدیم بهر شی کهنه و عرفیت قدیم که شمشاهده شده یا بیشتر مجاز است

ایام

وراجع رجوع کننده ۱۲
مسئله حدوث
وقدم
قدما جمع قدیم ۱۲
مقارن نزدیک یعنی برابر ۱۲
حادث نو پیدا شده ۱۲
مسبوق پیشی ۱۲
عرفیت در لغت عرب جمع خرما یا جمع آب خشک شده و شاخهای او بریده باشند و گیاهیست
از منتخب ۱۲



ولكن جعل اهل الكلام الحادث على قسمين الحادث بالذات والحادث
بالزمان وارادوا بالاول ما افتقر الى العلة وان كان قديما بالزمان كما انهم
ارادوا بالثاني معناه المتعارف المتبادر وكذا جعلوا القديم على قسمين قديما
بالذات وهو منحصر في الله سبحانه تعالى وهو ما ليس له علة وليس له بداية
وقديما بالزمان وهو ما ليس لوجوده بحسب الزمان بداية الا انه بحسب
ذاته مفتقر الى العلة فاذا فرض مثلا قدم الشمس والقمر بالذات و
فرض عدم انفكاكهما عن الضوء والنور فيصدق على الشمس والقمر انهما
من القديم بالذات ويصدق على الضوء انه قديم بالزمان لا انه قديم
بالذات لانه معلول للجرم ولا يعقل قدم المعلول ذاتا والا لم يكن معلولا
وعلى هذا فالنسبة بين القديم والحادث صارت واضحة وملخص الكلام
ان الحادث معناه الذي حدث ووجد وهو على قسمين الحادث بالذات
والحادث بالزمان كما ان القديم معناه الذي لم يسبقه العدم وهو
ايضا على قسمين القديم بالذات والقديم بالزمان لان عدم سبق العدم
على قسمين عدم سبق العدم بالذات وعدم سبق العدم بالزمان فالقديم
بالذات مع الحادث بالذات متباينان كما ان القديم بالذات مع الحادث
بالزمان ايضا متباينان واما القديم بالزمان مع الحادث بالذات
فيجتمعان اذ معلول القديم بالذات اذا فرض قدمه يصدق عليه
القديم بالزمان كما يصدق عليه الحادث بالذات اذ نور القمر
وضوء الشمس اذا فرض دوامهما وعدم انفكاكهما وفرض عدم
الشمس والقمر يصدق عليهما القديم الزماني لانه المفروض
اذ لم يسبقهما العدم زمانا كما يصدق عليهما الحدوث
اذ الفرض كونهما معلولين والمعلول لا يعقل قدمه ذاتا والا
لم يكن معلولا والقديم اذا قيد بالذات تباين مع الحادث

١ قسمين دو قسم ١٢
٢ زمان وقت ١٢
٣ متعارف مشهور و مروج و متبادر بمعنی ظاهر ١٢
٤ مفتقر محتاج ١٢
٥ ضوء روشنی ١٢
٦ جرم بمعنی جسم ١٢
٧ سبق پیشی ١٢
٨ دوام همیشه ١٢
٩ حدوث نو پیدا شدن ١٢
١٠ تباین مغایرت ١٢



سواء قيد بالذات او بالزمان او لوحظ مطلقا اى مهملاً مع الحادث كذلك
يكون النسبة عموماً من وجه يتفارقان فى الواجب بالذات والحوادث الزمانية
يجتمعان فى القديم الزمانى والحادث الذاتى كما ان النسبة بين القديم بالذات
مع القديم بالزمان عموم وخصوص مطلق اذ كل قديم بالذات قديم بالزمان
ولا عكس والحادث عكسه بمعنى ان الحادث بالزمان خاص والحادث بالذات
عام اذ كل حادث بالزمان حادث بالذات ولا عكس فتبصر والكل واضح بعد
التصور اذا عرفت ذلك فنقول تحقيق قدم العالم وحدوثه لا يسعه هذا المختصر
والاحوط فى هذا الباب الاعتقاد بان العالم اعنى تمام ما سوى الله حتى النبى
صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام روحى لهم الفداء وحتى المشية
التى وردت فى الاخبار بانا محل المشية حادث بالحدوث الذاتى والزمانى
وان الازلية والقدم مطلقا من خواص الواجب لا يشاركه غيره
كما نقل عليه اجماع المليين ويدل عليه الاخبار المتكثرة فى نهج البلاغة
وتاويل كلام القدماء والاخبار بالحدوث الذاتى يحتاج الى دليل
بعد ان كان الحدوث الزمانى هو المتبادر وبالجملة الاولى بل اللازم احتياطاً
الاعتقاد بان كل شئ سوى الله وجوده فى طرف الازل متناه بخلاف الله سبحانه
وعدم خلو الله عن الفعل ممنوع اولاً لان الفعل وعدمه يدور مدار
الحكمة والعلم بالاصلح ونمنع ان المصلحة فى القدم وان المصلحة دائمية
ويكفى للمانع المنع ومجرد الاحتمال فى الدليل العقلى غير مفيد وغير مقيد
ثانياً لان القبض والامساك عن الايجاد وعن الخلق ايضاً فعل مع
القدرة على خلافه ولا ينحصر الفعل فى البسط نعم لو قلنا بان الله سبحانه
لا يخلو من فيض اصلا لزمهم القدم فى الجملة ولو قلنا بالحركة الجوهرية
فالحدوث الذاتى والزمانى من الواضحات كما قال فى شواهد الربوبية
وقرة العيون بل كل من لاحظ الممكن وتصور حقيقته وافتقاره الذاتى راى انه



لایلیق بالعدم فی نفسه وانه فقیر[۱] محض وسواد بحت[۲] ولیس محض وعدم بحت لا من جهت تلقاء الرب فهو فی نفسه فی کل ان عار عن الوجود فکیف بالعدم مع انه لو کان ازلیًا لکان ابدیًا اذ کلما لا ابتدائه[۳] له لا نهایة له سه هرچه آغاز ندارد نه پذیرد انجام فح ولا یجوز علی الخلق الفنا وعدم البقا و هو ایضًا خلاف الاخبار الکثیرة والحال انه قد ورد الاخبار الکثیرة بفناء الاشیاء غیر الله سبحانه وبالجملة الاعتقاد السالم عن الکفر ما ذکرنا والافقیه ای الاعتقاد بالقدم الزمانی اما الفسق کما فی کلام بعض الفقهاء او الکفر کما فی کلام بعض آخر وقد نقل عن العلامة دعوی الاجماع علی کفر من قال بالقدم فالاعتقاد السالم ما ذکرناه والله العالم **بسم الله وله الحمد** که این رساله سوال وجواب از فتاوای احقر که مدتی مدید بود که مبوب بباب وترتیب ونظم کتب فقهیه نبوده نداشت وحال که سنه ۱۲۹۴ هجریه باشد بسعی واهتمام جناب مستطاب قدسی انتساب فخر الحاج والذاکرین حاجی سید نواب جان هندی عظیم آبادی زید فضله وتوفیقه جمع شده واهتمام در تصحیح شده ومقابله نموده شد که عمل بآن بی عیب باشد امید از خداوند منان که ببرکت اجداد طاهرینش این سوال وجواب با نسخه سوال وجواب که به تبریز رفته چاپ شود وشیعیان تماماً ازین منتفع شوند واین نسخه از جهات عدیده بهتر شده والله العالم وانا الاقل الجانی زین العابدین المازندرانی

تمام شد

عبده العابد الراجی زین

دستخط خاص جناب شیخ دام ظله العالی

دستخط مقابله کننده بعد نظر ثانی کربلاء

قد تمت المقابلة بالدقة التامة مع بذل الجهد علی ید الخاطی الفانی علی ابن الحسین الابهری فی نهار الخمیس یوم الثالث عشر من شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۴

[۱] فقیر محتاج ۱۲

[۲] بحت خالص ۱۲

[۳] دلالة ابتدا ونهایة انتها ۱۲



اینچند مسئله در ابتدای سنه ۱۲۹۶ هجری که از کربلای معلی از دستخط جناب شیخ دام ظله رسیده مرقوم میشود

س حیوان جلال که تخم و بچه اش تازه از شکمش بیرون آمده مثل مرغ و شتر در حکم جلال است که حرام است یا نه بینوا ج بچه جلال و تخم جلال که در حال جلل منعقد شده اند و قبل از استبراء بیرون آید حرام است س بعد ذبح حیوان اگر بچه مرده یا تخم از شکمش بیرون آید حلال است یا حرام بینوا ج بچه شکم اگر مو در آورده باشد ذبح مادر کافی است در حلال بودنش چون تام الخلقت شده و اگر مو در نیاورده باشد حرام و نجس است و تخم اگر صلب و سخت شده باشد پوست رویش آب بکشند و درونش از سفیده و زرده پاک است و حلال است و اگر پوست رویش محکم و سخت نشده اجتناب نمایند و نخورند والله العالم س در وقت تولد نصف بچه از شکم حیوان بیرون آمده و نصف داخل شکم است که حیوان بد حال شد ذبحش کردند در اثناء ذبح یا بسبب طپیدن حیوان آن بچه که نصف بیرون آمده بود مرد آیا آن بچه حلال است یا حرام بینوا توجروا ج آن بچه حرام است مگر اینکه قدری بسیار کم بیرون آمده باشد که صدق جنین براو بکند آنوقت ذکوة الجنین ذکوة امه شود س پیشنمازیکه بلاعذر شرعی نماز فریضه را از وقت فضیلت در تاخیر اندازد عادل است یا نه و آیا این از گناهان کبیره است یا خیر بینوا ج جائیکه تاخیر نماز مستحب است که قریب به بیست موضع میباشد اول وقت نماز کردن خوب نیست و جائیکه تعجیل مطلوب است لکن تاخیری اندازد بجهت اذن و توسعه آن هم ضرر ندارد و ضرر بعدالت ندارد والله العالم س واعظ غیر مجتهد خواه اخباری باشد خواه اصولی اگر موعظه کند در باب نماز جمعه باین نحو که نماز جمعه در غیبت امام حرام است و آنانکه نماز جمعه میکنند



در غیبت غاصب اند که حق امام را غصب میکنند و طعن کند بر علماء که نماز جمعه
به نیت وجوب تخییری یا عینی یا به نیت استحباب میخوانند و مقصودش از این
موعظ این باشد که مردم نماز جمعه را ترك کنند و نخوانند آیا جائز است یا
واعظ فعل حرام کرده و عاصی و فاسق شده بینوا توجروا **ج** واعظ غیر مجتهد
قولش مثل بولش میباشد در بیان احکام اگر از خود بگوید چه اعتبار دارد
مدار بر قول علماء باشد و حق آنست که نماز جمعه حرام نیست بلی حق اهلبیت
علیهم السلام است ولکن نواب ایشان بمنزلهٔ ایشان حاکم میباشند اگر این واعظ
از مجتهد زنده نقل میکند بحث بران مجتهد است نه واعظ و اگر از قول خودش
بگوید و چند حدیث پشت کتابی دیده واعظ فاسق و عاصی میباشد والله
الهادی **س** در جائیکه در بین کم از یك فرسخ دو نماز جمعه میشود یکی
مقدم و یکی مؤخر و ماموین هر دو امام را عادل بدانند تکلیف ماموین
در شریك شدن بجماعت چیست و اگر ماموین امام اول را عادل بدانند
و دومی را غیر عادل یا عکس آن تکلیف ماموین چه چیز است و در این
صور اگر هر دو نماز یك دفعه شود یعنی تکبیر هر دو امام برابر واقع شود
ماموین چه کنند بینوا توجروا **ج** مقدم صحیح و مؤخر باطل و مقارن
هم باطل است و تکلیف ماموین این است که بنماز صحیح اقتدا کنند و با شك
در صحت اقتدا نکنند و در سوال و جواب ذخیرة المعاد ظاهر ذکر شد *
س آیا ختم دوازده امام خواجه نصیر طوسی چنانکه متداول و مشهور
است که روز شنبه شروع کند و هر روز یازده مرتبه بخواند با غسل و بعد
غسل یا وضو و جامهٔ پاك بپوشد و طیب همراه برداشته باشد و اگر در مسجد
باشد بهتر است تا روز جمعه آنگاه یازده بار هر روز تا یك هفته بخواند
و بعد از ختم هر روز یکمرتبه بخواند جائز است باین طریق یا نه بینوا توجروا
ج بدانکه در آخر تحفة الزائر در توسلات ائمه در دهم آن توسلی ذکر کرده

ف ١ غاصب غصب کننده
ف ٢ تخییر یعنی صاحب اختیار بودن در جمعه و ظهر ١٢
ف ٣ استحباب سنت ١٢
ف ٤ عاصی گنهگار ١٢
ف ٥ فاسق بدکار ١٢
نماز جمعه
ف ٦ در بیان از اینجا تا لفظ از خود بگوید عبارت را از اصل زیاد فرمودند ١٢
ف ٧ نواب نائبان مراد مجتهدین
ف ٨ مقدم اول و مؤخر بعد
ف ٩ ماموین یعنی پشت سر امام نماز کنندگان ١٢
ف ١٠ عکس برخلاف ١٢
ف ١١ صور صورتها ١٢
درود طوسی
ف ١٢ تکبیر یعنی تکبیر احرام یعنی بعد نیت که الله اکبر میگویند آن تکبیر احرام است ١٢
ف ١٣ مقارن هر دو با هم ای در یك وقت ١٢
ف ١٤ اقتدا پشت سر امام نماز کردن ١٢

[illegible]

خواجه علیه الرحمه ان توسل را بحسب فکر خود در فقرات آن افزوده و بجهت قضای حوائج آن از مجربات است رجوع بتحفه نمائید و بخوانید چون خواجه مرد بزرگی میباشد بطور تالیف[ف] خواجه هم بخوانی ضرر ندارد و ختم بطرق متکثره[ف۲] است بحسب اجازه[ف۳] صاحب نفس هم خوب است و حدیث نیست والله العالم وانا الاقل زین العابدین المازندرانی

عبده العابد الراجی زین

دستخط جدید جناب شیخ دام ظله العالی بعد نظر ثانی

بسم الله وله الحمد این کتاب سوال و جواب ذخیرة المعاد که از حقیر میباشد در سنه ۱۲۹۶ نود و شش چاپ شده ترسله افتخار السادات والاشراف حاجی سید نواب جان دو جلد رسیده و از اول تا آخر بقدر الوسع دیدم و نظر ثانی نمودم غلطی که در چاپ واقع شده گرفتم و تغییر و تبدیل بعضی از الفاظ و عبارات هم نمودم و لکن ضرر بمطلب ندارد و حکم صحیح است عمل بهر دو هم صحیح است وانا الاقل الجانی زین العابدین المازندرانی

عبده العابد الراجی زین

ملحقات در مسائل جدیده که بعضی از آن در توجیه مسائلی است که مردم در آن قیل و قال دارند دستخطی و مهری جناب شیخ مد ظله

س عرض میشود خدمت مجتهد العصر و الزمان جناب شیخ زین العابدین المازندرانی دام ظله العالی که در کتاب ذخیرة المعاد در بحث استحاله در باب عرق حاصل از نجس و متنجس که قلمی فرموده اند پاک و حلال است توجیهش بیان

ف۱ تالیف یعنی تصنیف ای با التجرید ازان افزوده ۱۲
ف۲ متکثره یعنی زیاده و بسیار ۱۲
ف۳ اجازه یعنی اجازت ۱۲

دستخط مقابله کننده

تمت المقابلة علی ید الاقل الجانی علی بن الحسین البابوری سنه ۱۲۹۷

واضح باد

که اعلان ممانعت طبع این کتاب در آخر بعد قطعات تاریخ وغیره نوشته شده تا کسی این کتاب را بجنسه یا ترجمه کرده تبدیل هیئت یا چاپ ننماید تا ده سال این کتاب را حق تالیف این کتاب را بمن داده اخقر الحاج سید نواب جان است هر که طالب باشد قیمت و محصول فرستاده هر کتاب را از من طلب نماید و هر کتاب که قبل از اشتهار بدون مهر این است سرکتاب نواب جان داخل فهرست مسروقه است و کتاب مسروقه مخصوص است که در ... شود آن مال دزدی است و اگر آن کتاب را خرید نکنند فقط

کیمیا العبد نواب جان ذاکر بیاکن عظیم آباد
سید نواب جان ... ذاکر
پتنه ... از توجه مستطیع ... اعتراف ... موقع



فرمایند ج سر طهارت اینست که عرق نجاسات مندرجه در اسم آن نجاست مثل بول و غائط و منی نیست حتی از عرق جنب از حرام بر فرض نجاست اگر زیاد جمع شود و عرق بکشیم نمیگویند که هذا عرق الجنب من الحرام بل یقولون هذا عرق عرق الجنب من الحرام و اصالت طهارت سلیم از معارض است علاوه آنکه بمقتضای حکمت انقلاب هوای مجاور بجنس عرق شده و این بالذات پاک است و حلال هم هست بجهت فرض عدم اسکار و عدم خباثت که اگر مسکر باشد مثل شراب حرام است س گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح که نوشتند ضرر ندارد توجیهش قلمی فرمایند بینوا ج چون خلیفهٔ ثانی ایراد کرد برین فقره از اذان که حی علی خیر العمل باشد با اینکه این چهار رکعت نماز مثلاً یا این دو رکعت چگونه میشود بهتر باشد از بل یا مسجد ساختن مثلاً و جهاد کردن صحابه گفتند پس چه بگوئیم گفت بگوئید الصلوة خیر من النوم حقیر من هذا الباب والتقیة گفتم که اگر الصلوة خیر من النوم بگویند ضرر ندارد و مطابق واقع است جزماً و تقیه ثواب دارد و لکن بقصد جزئیت نگویند که حرام است اما چون دیدم پاره از اشخاص نمی فهمند در رساله بملاحظه بعضی از نکات خط کشیدم که نخوانند و ننویسند س در ذخیرة المعاد در باب مکاسب جواز آلات لهو مثل طبل و صنج و غیره همراه علم تعزیه داری سید الشهداء علیه السلام در صورتیکه مثلاً غرض از طبل طبل حرب باشد و غرض از زدن آنها تذکر زدن مخالفین در روز عاشورا باشد که قلمی فرموده اند توجیهش ارشاد فرمایند ج وجه جواز آن در انصورت ظاهر میشود از وجه جواز پوشیدن لباس زن در تعزیه که مقصود از لباس زن پوشیدن نه اینست که خود را زن قلم بدهد بلکه مقصود حکایت از زن است قولاً و فعلاً و لباساً فتامل جیداً فانه دقیق

نعم لا یجری بالنسبة الی ما هو لهو جزماً علی کل حال و لا یختلف بالقصد
کالغناء و بعض آلات اللهو مثل تار و نی و نحو ذلک و الله العالم س
جواز فحش دادن بغیر مؤمن بدشمنان و غاصبان حق اهلبیت علیهم السلام
و در فحش نام عورت مادر و خواهران دشمنان اهلبیت را آوردن
هرگاه مادر و خواهران شان هم دشمنان اهلبیت باشند که در
ذخیرة المعاد در باب مکاسب مرقوم فرموده اند توجیهش بیان فرمایند
ج این در بحث تجارت که فقهاء متوجه بعضی از معاصی شده اند
مثل غیبت و فحش و تشبیب و غیر آن متوجه شدیم و مباحثه نمودیم
و دلیل آن اولاً اختصاص دلیل منع سب و شتم و فحش مؤمن
ثانیاً امر النبی حسّاناً بهجو المشرکین و قال انه اشد علیهم من رشق
النبال و یستفاد منه جواز فحش بغاصبین بالاولویة لان الهجو یبقی
والفحش یزول بتمام الکلام و الغاصبون لحق اهل البیت اولی
بالعقاب و الهتک فی الدارین و الله العالم س جواز دروغ
گفتن صریح در سه مقام یکی وعده با عیال دیگر در اصلاح
خصمین سوم در دفع ضرر مالی و جانی و عرضی از مؤمن از
خود در ذخیرة المعاد در باب الشهادت که مرقوم فرموده اند
توجیهش بیان فرمایند بیّنوا و توجروا ج در حدیث وارد
است و در کتاب وسائل عن جعفر بن محمد عن آبائه فی وصیة
النبی لعلی قال یا علی ان الله احب الکذب فی الصلاح و ابغض
الصدق فی الفساد الی ان قال یا علی ثلث یحسن فیه الکذب المکیدة
فی الحرب و عدتک لزوجتک و الاصلاح بین الناس و کذب نافع
ضرر ندارد و توریه نیز در کذب ضرر ندارد و فی الوسائل عن الرضا
علیه السلام قال ان الرجل لیصدق علی اخیه فینالہ عنت من صدقه

توجیه مسئله فحش

توجیه مسئله کذب

فیکون کذّابا عند الله وان الرّجل یکذب علی اخیه یرید به نفعه فیکون عند الله صادقًا وفی حدیث بکوبن اعین عن ابی عبد الله فی الرّجل یستاذن علیه فیقول للجاریة قولی له لیس هو ههنا قال لیس بکذب نعم الاحسن للمؤمن الکامل ان یجتنب عن الکذب مهما امکن ففی نهج البلاغة عن امیر المؤمنین انّه علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرّک علی الکذب حیث ینفعک وانا الاقلّ الجانی زین العابدین المازندرانی س احوط مطلق که در هر رساله بیان فرموده اند ترک آن جائزا یا نه ج غالبًا آنچه در خاطرم میباشد احتیاط مستحبّی میباشد س

هل یجوز للمقلّد العمل علی فتاوی الشّیخ المرتضی اعلی الله مقامه فی دار البقاء علی جمیع کتبه ام لا وایضًا اذا لم یجد المقلّد فی مسئلة حکم مجتهده الّذی یقلده الان ویضطرّ الیه ام یحتاج مطلقًا فهل یجوز له ان یعمل علی القول المشهور من کتب الفقهیّة للعلماء الاعلام رضوان الله علیهم ثمّ علی الاشهر ثمّ علی الاظهر ثمّ علی الاصحّ والاشبه مرتبًا ام لا وهل یجوز ایضًا لدی الجناب للمقلّد کم اذا اراد ان یعمل علی احکام کتب العلامة اعلی الله مقامه فی دار الکرامة کالقواعد ومنتهی المذهب وغیرها ام علی کتب المحقّق صاحب الشرائع ام علی کتب الشهید الثّانی کالمسالک والرّوضة البهیّة وغیرهما ام علی کتب سبطه کالمدارک وغیره ام علی کتب آقا السیّد علی طباطبائی رضوان الله علیهم ج قد ذکرت جواب هذا السّؤال فی الرّسالة وغیرها بانّ الاعتماد علی المشهور وبعض الکتب بل تقلید الاموات فی حال الاضطرار جائز سیّما اذا کان علی طبق الاحتیاط س منزوحات بئر یعنی کشیدن دلوهائی مقرره چاه وکیفیت آنرا بیان فرمایند ج باید دانست که جمعی از علماء متاخرین بلکه متاخری متاخرین چاه را مثل چشمه و کر و جاری میدانند و میفرمایند که بملاقات نجاست نجس نمیشود بلی بتغییر اوصاف

اجتهاد

عمل بر کتب مجتهدین

در کشیدن دلوها مقرره چاه

ثلثه او یعنی رنگ و مزه و بو نجس میشود و نزح یعنی کشیدن دلوهای مقرره
چاه را واجب نمیدانند داعی[ف۱] نیز مستحب میدانم و بدین سبب در این کتاب
در زینت العباد متعرض نشدم و اگر کسی استحبابا[ف۲] یا احتیاطا یا تعبدا[ف۳] بکشد
ضرر ندارد و از باب تسامح در ادله سنن دقت لازم ندارد پس اگر عمل کند بانچه
در حدیقه و غیره مذکور است ضرر ندارد در مردن شتر چه ماده و چه نر
خصوص گاو نر و منی خواه از انسان خواه از غیر آن و خون حیض و نفاس
و استحاضه و شراب **تمام آب** را بکشند و بعضی ملحق نموده اند هر مسکر
مائع را چون شراب عسل یا مویز یا خربزه و مانند آن و بعضی ملحق کرده اند
خون نجس العین چون سگ و کافر و خوک و آنچه فرموده اند ظهوری ندارد
و ضرری ندارد بلکه در عرق جنب از حرام و جلاله[ف۴] بر فرض اینکه نجاست
قائل باشیم بلکه در هر ما لا نص فیه[ف۵] اگر تمام را بکشند بهتر است مثل مردن
فیل و غیر آن از ما لا نص فیه و در مردن اسب و استر[ف۶] و خر و گاو ماده
یك کر نزد اکثر علماء و بعضی در خصوص گاو ماده نیز حکم بتمام آب
نموده اند و در مردن انسان مسلم چه زن و چه مرد و چه طفل **هفتاد**
دلو و بعضی در انسان کافر[ف۷] حکم بکشیدن **تمام آب** نموده اند و در
غذره[ف۸] آدمی اگر از هم بپاشد و متفرق الاجزاء شود **چهل** دلو و بعضی
پنجاه گفته اند چه تر باشد چه خشك و اگر از هم نپاشد **ده** دلو و بعضی
سه دلو را کافی میدانند و در ریختن خون بسیار چون ذبح گوسفند
پنجاه دلو و بجهت خون کم چون مرغ و نحوه **ده** دلو و روایت صحیحه
ناطق است که بجهت خون کشتن گوسفند **سی** دلو یا **چهل**
دلو و در کشتن مرغ یا کبوتر یا خون رعاف که خون دماغ[ف۹] باشد **چند**
دلو و بعضی گفته اند که **بیست** یا **سی** دلو بکشند و برای باران مخلوط
ببول و غذره آدمی و غذره سگ که در چاه رود **سی** دلو و از برای مردن

ف۱ـ داعی یعنی اشاره بطرف خود ۱۲
ف۲ـ استحبابا یعنی از باب مستحب وسنت بودن ۱۲
ف۳ـ تعبدا یعنی پیروی حدیث ۱۲
ف۴ـ جلاله یعنی حیوان نجاست خوار ۱۲
ف۵ـ ما لا نص فیه یعنی چیزیکه برای آن حدیث و آیات نباشد ۱۲
ف۶ـ استر یعنی قاطر بهندی خچر ۱۲
ف۷ـ برای کافر خواه مرده بیرون آید یعنی خواه زنده بیرون آید در حکم ما لا نص فیه است که باید در چاه تمام آب را بکشند و بنا بر آنکه هر گاه در مردن مسلم هفتاد دلو است پس اگر کافر زنده بیرون آید نیز هفتاد دلو میباشد ۱۲
ف۸ـ غذره یعنی غائط ۱۲
ف۹ـ دماغ یعنی بینی ۱۲



سگ وگربه وهرچه در جثه مانند اینها باشد یا مابین اینها باشد اشهر میان علما آنست که **چهل** دلو بکشند واز برای بول مرد نیز **چهل** دلو واز برای ریختن چند قطره نیز **چهل** دلو بلکه در ریختن بول **تمام** آب چاه را بکشند احوط است بلکه در بول صبی **تمام آب** وارد است واگر سگ زنده بیرون آید از چاه **هفت** دلو وهمچنین برای غسل کردن جنب که خالی باشد بدنش از نجاست عینیه **هفت** دلو است بلکه برای دخول جنب وغسل **هفت** دلو کشیدن بهتر است وبعضی گفته اند که این نزح بجهت نجاست نیست بلکه بجهت اینست که آب چاه غسل طاهر است و مطهر نیست پس این نزح برای سلب مطهریت است ودر صحت غسل نیز خلاف کرده اند ولکن غسل صحیح است بلی احوط اعاده غسل است واز برای مردن مرغ از شتر مرغ تا کبوتر **هفت** دلو واز برای مردن موش نیز **هفت** دلو واگر از هم پاشیده باشد **پنج** دلو واز برای مردن چلپاسه که ماربهلی میگویند نیز **هفت** دلو واز برای بول کودکی که غذائی او غالب شیر باشد تا بالغ شدن **هفت** دلو واگر شیرخواره باشد **یك** دلو واز برای مردن گنجشك وشبیه آن **یك** دلو وبهتر **سه** دلو است واگر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد یعنی خون جهنده از رگ ندارد در چاه بمیرد چاه نجس نمیشود ولکن بهتر آنست که از برای مردن مار وعقرب وچلپاسه **سه** دلو بکشند وهمچنین اگر فضله حیوانیکه گوشت آنرا میخورند در چاه بیفتد چاه نجس نمیشود وبهتر آنست که برای فضله مرغ خانگی **پنج** دلو بکشند وپوست مار که درحال حیات از وجدا شود پاك است وهمچنین پوست وزغ **تنبیهات** اول آنکه در جمیع اقسام کشیدن آب سوای کشیدن تمام آب اول باید سبب نزح را بیرون آورد وبعد مشغول بنزح شوند دوم آنکه اکتفا میشود بدلویکه متعارف آن بلد است



یا آنکه متعارف آن چاه است و بهتر آنست که بدلوی که دو من و نیم شاه آب بگیرد تخمینا بکشند سوم آنکه کافی نیست یك دلو بزرگ که مثلا ده دلو آب بگیرد بجهت آنکه شاید بنعان از ماده چاه بتدریج را مدخلیتی باشد پس در تطهیر چاه بجای هفتاد دلو یا کمتر یا بیشتر یك دلو بزرگ که هفتاد دلو آب بگیرد دریك دفعه کافی نیست چهارم آنکه مطهر چاه منحصر نزح نیست بلکه آب باران و اتصال بکر و یا القاء کر نیز مطهر چاه است بلکه اگر چاه را از زیر زمین جاری کنند پاك میشود و چاه نجف اشرف چون غالبا جاری است حکم چاه را ندارد پنجم آنکه اگر آب چاه بعد از نجاست فرو رود و بعد از آن عود کند اقوی سقوط نزح است و احوط بقاء حکم است در عائد و در حدیثه فرمود که اگر در حین کشیدن مقدر هنوز تمام نشده آب چاه تمام شود مشهور آنست که پاك میشود و احتیاج نزح بقیه دلوها نیست و اگر بعد از بیرون آمدن آب بقیه را بکشند بهتر است ششم آنکه حکمی که معلق بحیوان یا انسان شده صغیر و کبیر در حکم یکی است هفتم آنکه اگر اسباب مختلفه در چاه بیفتد مقدر هر یك آنرا بکشند و اکتفا بر نزح اکثر یا تداخل نکنند هر چند در جائیکه حکم بر طبیعت شده مثل شراب و بول که بر قلیل و کثیر صادق است تداخل قوی است هشتم آنست که اگر آب چاه متغیر شود بملاقات عین نجاست که طعم آن نجاست یا بوی آن نجاست یا رنگ آن نجاست را بگیرد بملاقات نه مجاورت بی اشکال و بی خلاف نجس میشود و مطهر او اینست که آنقدر بکشند که زوال تغیر شود و اگر نزح مقدری داشته باشد بهتر که نزح مقدر را بکشند هر چند زوال تغیرش شده باشد هشتم آنست که به تبعیت آب چاه سنگ و چوب و ریسمان و حواشی چاه و دست و لباس آبکش نیز پاك میشود هر چند نجاست به تغیر شده باشد نهم آنست که اگر زوال تغیر بنفسه شده باشد

ملـ منشاه شاید مراد از من تبریزی است که عبارت از سنگ هند و بیست و نیم سیر انگریزی چیزی زائد تخمینا است از سیر هشتاد روپیه انگریزی ۱۲
ملـ بنعان یعنی بیرون آمدن آب از چشمه زیاده ۱۲
ملـ اتصال پیوستن والقا ملاقات کردن ۱۲
ملـ حکم چاه یعنی بعربی قنات و در فارسی کاریز ۱۲
ملـ عود برگشتن ۱۲
ملـ عائد یعنی آبیکه برگشته است ۱۲
ملـ صغیر یعنی نابالغ و بالغ ۱۲
ملـ تداخل یکی گرداندن نمودن ۱۲
ملـ شراب و بول یعنی دو دفعه شراب و بول مثلا در چاه بیفتد یك دفعه قلیل و یك دفعه کثیر ۱۲
ملـ مجاورت یعنی همسایگی ۱۲
ملـ بنفسه یعنی بخود ۱۲



اقوی اینست که حاجت نزح نیست ولکن بهتر آنست که آنقدر بکشند که اگر بود باینقدر زائل میشد بلکه بهتر آنست که نزح مقدار آن نجاست را نیز بکشند دهم آنست که در نزح جمیع دلو خاص معتبر نیست و در آب کش اسلام وعدالت ومرد بودن وقصد وغیر آن شرط نیست بلکه اگر بحیوان نزح کند کافی است یازدهم آنکه اگر نزح جمیع متعذر یا متعسر باشد تراوح کنند یعنی چهار کس یا بیشتر دو دو بکشند که یکی از آنها در چاه رود و دلو پر کند و دیگری بکشد وهکذا از اول صبح صادق تا شام وقبل از صبح مقدمةً وبعد از شام قدری مقدمةً ومرد باشند نه زن ونه خنثی ونه طفل ونزح تراوح را در روز باید نه شب هرچند شب درازتر باشد ونه مرکب از روز وشب ودر اکل ونماز جمعه وجماعت اجتماع ایشان جائز است ولکن احوط آنست که برای غیر نماز جمعه باهم مجتمع نشوند دوازدهم آنکه بالوعه وچاه که پهلوی یکدیگر باشند ضرر ندارد ومظنه بسرایت آب بالوعه بچاه معتبر نیست ودر حدیقه فرمود که سنت است دور بودن بالوعه وچاله از چاه مقدار پنج گز بگز دست که دو گز ونیم شاه باشد تخمیناً اگر زمین سخت باشد یا مقر آب چاه بلند باشد یا چاه در طرف شمال باشد وبالوعه در طرف جنوب والا سنت است که هفت گز باشد که سه گز ونیم شاه باشد ه

وانا الاقل زین العابدین المازندرانی

س هل یصح تقوی الکثیر الاسفل من الاعلی بطریق الترشح بحیث یتصل ماء الاسفل والاعلی ولکن لا علی سبیل الکثرة کالمیزاب وغیره ج الاتصال کاف ولا یشترط ان یکون علی الکثرة س شستن محل نجس چه محل نجو باشد چه غیر نجو آیا غساله آن شرط است که تمام ریخته شود ویا بریختن فی الجمله کفایت است هرگاه باب قلیل شوید ج ریختن غساله فی الجمله کافیست وریختن تمام غساله شرط نیست در حصول غسل تا آن



بل اصلا ریختن غساله شرط نیست در تعدد غسل والله العالم س ظرف
سفالین وکاشی هرگاه جائی روغن باشد و رطوبت دهنیت داشته باشد
باین معنی که روغن خوار باشد وبعد فضله موش دران بیفتد تطهیرش
بچه نوع است ج تطهیرش باب میشود واحتیاطا چیزی بمالند که چربی
زائل شود واگر آب گرم داغ بریزند حاجت بچیزی نیست س کاغذ
هرگاه بول موش یا گربه روی آن ریخته شده باشد در آب کر فرو برند طاهر
میشود یانه وهرگاه طول بدهند در زیر آب تا خمیر شود واگر خط غیر چاپ
باشد خط آن محو شود واجب است یانه ج بمجرد فرو بردن در آب کر یا
جاری یا چاه پاک میشود وحاجت بخمیر شدن ومحو آن نیست س
در زمین تر مثل ورام باران تا چند قدم باید رفت که کفش یا قدم پاک
شود ج بعد از ازاله عین مسمی مشی کافیست وبعضی تحدید کرده اند آنقدر
راه رود که اگر عین نجاست بوده زائل میشد س عصیر عنبی جوش
آمده ریخته شود در میان عصیر عنبی جوش نیامده که پاک است بعد ذهاب
ثلثین پاک میشود یانه ج پاک میشود بذهاب ثلثین مجموع س در
شبهه محصوره اجتناب لازم است وملاقی آن محکوم بطهارت است یا خیر
ج اجتناب لازم است وملاقی آن محکوم بطهارت است هرچند خودش
محکوم بنجاست و وجوب اجتناب میباشد والله العالم س شئ محصور
تنجس موضع منه ولم یعلم بعینه ای موضع نجس فلو مس جسم برطوبة موثرة
فهل یحکم علی ذلک الجسم بالنجاسة ام لا ج ملاقی الشبهة المحصورة اذا لم یکن
الملاقات بالجمیع طاهر س اگر مسلمی اغذیه نجسه بخورد ودست ودهان
خود را پاک نکند وغائب شود پس بعد مدت قلیله یا کثیره عند الملاقات
درباب حکم طهارت جاری خواهد شد یانه ج در رساله است وکلام
مجمل اینست که هینکه احتمال تطهیر برود محکوم بنجاست است وهینکه احتمال تطهیر

اغذیه

تطهیر ظرف
تطهیر کاغذ
تطهیر کفش وقدم
تطهیر عصیر عنبی
حکم ملاقی شبهه محصوره
ایضا
طهارت نجسه

میرود حکم بطهارت قوی است و احتیاط اگر منجر بوسواس نشود ضرر ندارد
والله العالم **س** دام ظلکم العالی رطوبتی که اندرون بینی است آیا بملاقات
متنجس نجس میشود یا نه و اگر ملاقی بعین نجاست شود لکن عینش زوال
یابد پس بحکم بواطن آن رطوبت خود طاهر خواهد شد یا حاجت بازاله
خواهد شد و اگر باطن دماغ خونی داشته باشد که خشک شده باشد پس
هر رطوبتی که بلا آمیزش دم بر موضع دم گذشته بیرون آید نجس است یا
طاهر جواب بتفصیل شفوق زیب رقم شود **ج** رطوبتی که اندرون بینی
میباشد بملاقات متنجس یا بعین نجاست نجس نمیشود و همچنین باطن
چشم و باطن دهن بلکه عین نجاست اگر در رطوبت باشد اگر با عین نجاست
بیرون آید نجس است و الا پاک نظیر آب اماله که اگر با عین ریزه نجس باشد
از غائط یا خون نجس است و الا پاک است پس اگر باطن دماغ نجاست
خشک داشته باشد و آب دماغ بیرون آید بی آنکه رنگ خون بگیرد
پاک است والله العالم **س** هرگاه شخصی از آب حوض مسجدی وضو بسازد
و در مسجد دیگر نماز کند نماز آن صحیح است یا نه **ج** نماز آن صحیح است مگر
آنکه شرط کند که وضو در آب حوض مسجد نسازد مگر نماز در آن مسجد نماید
در ینوقت بنماز کردن در غیر آن مسجد معاقب نیست بلکه بترک نماز در آن
مسجد که شرط شده است بلی اگر حین وضو قاصد بوده که وضو در آن
مسجد نسازد و قاصد بوده که وفا بشرط ننماید در ینوقت صحت وضو
مشکل است **س** هرگاه آب غصبی داخل آب مباح برود خواه کم خواه
زیاد وضو و غسل بآن صحیح است یا نه **ج** اگر زائد باشد که باعث شرکت
شود صحیح نیست و قلیل آن ضرر ندارد **س** الوضوء بارتماس اعضاء
الوضوء صحیح ام لا و علی الاول مطلقاً ام عند الضرورة و الغسل فی الماء
الراکد بحیث یرتمس بعد النیة و یدخل تحت الماء و یحرک بدنه الی الرجلین



وتحت الماء هکذا ام لا ج الارتماس فی الوضوء والغسل جائز وفی الوضوء مکروه وفی الغسل خلاف فالاولی لان الترتیب افضل ولا رتماس هو فی الماء یصح بسیر للخروج وجه متضح فلو نواه بعد ان عمره صح اذا حرک کل البشرة والله العالم س پارچه که از کارخانه فرنگی یا از دکان بزاز کافر مثل چلواری سفید که آهار دارد وچیت قلمکار یا چاپ و پارچه ابریشمی که رنگش خام است آیا تطهیر آن بجهت نماز لازم است یا نه ج تا علم بنجاست نباشد شستن آن لازم نیست والله العالم س هرگاه از حریر محض سنجاف بقدر چهار انگشت یا زیاده در اطراف عبا وغیره مثل جبه وحسینی که اهل ایران می پوشند وغیر از آن دهند مثل کلاه بدوزند آیا پوشیدن آن در نماز یومیه وغیر آن جائز است یا نه ج بسم الله وله الحمد بلی جائز است س هرگاه از کلابتون مذهب که اصلش نقره بوده باشد در اطراف عبا وغیره مثل جبه وکلاه وامثال آن کار کرده باشند آیا در نماز جائز است پوشیدن آن یا نه ج بسم الله وله الحمد بلی جائز است علی الاقوی والله العالم س عرض میشود که شفاهاً باستفاده در آمده بود که لبس مطلا پیش خدام ضرری ندارد واینجا که برساله خدام اتفاق مراجعه افتاد نیز همین معنی ظاهر شد اما نسبت انگشتر مطلا احوط اجتناب نوشته شده است وچون احوط بعد از فتوی نیست ضرور است که وجوبی قرار دهیم چنانچه مصطلح فقها است پس افراد حکم انگشتر از دیگر مطلیات را وجهی بخاطر نمیرسد پس امید واریم که بما به الفرق ایما رود ودیگر اینکه هرگاه حرمت تزئین بطلا مردان را مسلم است پس کسانیکه نزد ایشان به ثبوت پیوسته است که هیچ مطلا خالی از طلا نیست بلکه طلا را از هر مطلا جدا میکنند چنانچه در جمله اسواق بند کلابتون کهنه که میفروشند نقره رخیص تر از کلابتون مطلا است واین نیست مگر بهر اینکه افراد طلا از نقره میکنند بهر کیف کسانیکه نزد ایشان اینمعنی متیقن است

(۱) حلواری یعنی نام پارچه مثل صحن وتنیکلاوت ۱۲
لباس
(۲) حریر یعنی ابریشم ۱۲
سنجاف حریر
(۳) حسینی نام لباس ۱۲
(۴) السبه جمع لباس طلائی
(۵) مذهب طلاو ۱۲
نه آنکه اصل از تار طلا کرده
(۶) اطراف گوشه ها وکناره ها ۱۲
(۷) جبه نام لباس
(۸) شفاهاً یعنی از دهن زبانهای مرحوم ۱۲
لبس مطلا ونیز
انگشتر مطلا
(۹) لبس یعنی پوشیدن ومطلا طلائی نه اصل طلا ۱۲
(۱۰) مراجعه ملاحظه مطالعه
(۱۱) مصطلح یعنی اصطلاح مصطلح شده ۱۲
قرار داده کردن ۱۲
(۱۲) افراد جدا کردن ۱۲
(۱۳) بما به الفرق یعنی آنچه فرق است ۱۲
(۱۴) تزئین زینت کردن ۱۲
(۱۵) مسلم ثابت ۱۲
(۱۶) اسواق بازارها ۱۲
(۱۷) رخیص ارزان

آیا بحسب علم خود مکلف باجتناب از اتخاذ ندارد مطلاً مطلقاً یا نه دیگر جواز اتخاذ
ظروف از طلا و نقرهٔ غیر خالص منصوص رساله است پس آیا طلائی
ناقص نسبت بانگشتر یا زنجیر پوشیدنی نیز همین حکم جواز دارد یا نه ج بسم الله
ولله الحمد انگشتر مطلا نیز جائز است و احوط استحبابی است و اینکه فرمودید
احوط قبل از فتوی وجوبی است چنانچه مصطلح فقها است مسلم نیست بلکه
آنچه داب فقها است این است که احوط دلیل بر استحباب است و احوط فتوی
نیست و اینکه ذکر فرمودید این مخصوص اصطلاح سرکار آقا سید محمد است
است نه اصطلاح فقها چنانچه شیخ استاد شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام
اصطلاح ایشان این بوده که احوط در رساله اش و کتابش دلیل بر جواز
خلاف احوط است مگر اینکه باین عبارت بگوید که و هو احوط ان لم یکن اقوی
او ان لم نقل بکونه اقوی و اما اینکه فرمودید که مطلا خالی از طلا نیست
مسلم است لکن حرام موجود در اخبار ذهب است نه ماء الذهب چنانچه
در روایت است یا علی لا تختم بخاتم من ذهب و نفرمودند بخاتم من مذهب
و اختلاف عنوان باعث اختلاف حکم میباشد چنانچه بحر العلوم اعلی الله
مقامه در منظومه فرموده‌اند و اختلف الاصحاب فی المذهب ✦ و الحل
اولی الصول الذهب ✦ بلکه انگشتر که طلائی خالص نباشد و مغشوش باشد
نیز جائز است مگر آنکه غش مستهلک باشد که صدق بکند که انگشتر طلا است
والله العالم س عمداً یا جهلاً در نماز بحول الله و قوته شخص گفته بدل
اَقُومُ وَ اَقْعُدُ نماز هائیکه خوانده باطل است یا نه و من بعد اگر باین قسم
بخواند چه صورت دارد ج باطل نیست و ترک مستحب و قطع آن جائز است
جهلاً و یا عمداً س جهلاً کسی قبل از سمع الله تکبیر میگفته بخیال آنکه
بعد از رکوع مثل بعد از سجود تکبیر دارد آیا نماز هائیکه خوانده عیب دارد
ج عیب ندارد و باطل نیست انشاء الله تعالی س قنوت نماز را



هر دعائی خوانده شود چه فارسی چه عربی وچه دعاء قرآنی چه ماثور و
چه غیر ماثور کافی است یا باید ماثور باشد ج هر دعاء عربی کافیست چه
قرآنی چه غیر آن وچه ماثور وچه غیر ماثور حتّی بفارسی نیز جائز ست
لکن بهتر ترک فارسی است در نماز چه در قنوت وچه در غیر قنوت ودر قنوت
اگر بخواند بهتر این است که قصد وظیفهٔ قنوت نکند س ماموم مسبوق
باید نیت تمام نماز خود را نماید وبعد از اتمام نماز امام قصد انفراد نماید
یا آنکه بقدر باقی مانده از صلوة امام باید قصد اتمام نماید ج قصد تمام
لی مغنی است وقصد بقیه کافیست وقصد اقتدائی مطلق بدون قصد
تمام وبدون قصد باقی کافیست س ماموم در ابتدای صلوة قصد
آن دارد که در بین صلوة امام قصد انفراد نماید آیا باید همان در ابتدای صلوة
این نیت نماید یا آنکه نیت اتمام تمام صلوة نماید وبعد در بین قصد انفراد نماید
ج قصد تمام نماز لازم نیست وقصد بعض رکعت نیز کافی ست بلکه قصد
مجرد رکوع یا تا رکوع نیز کافی است علی الاقوی چنانکه از ادله استفاده شده
که نماز جماعت زمانا هرچند بقدر دقیقه وبقدر یک فعل یا قول باشد محبوب
است ونظام آلهی باشد س هذه المسئلة الی جناب الامام الهمام فخر
المحققین وافضل علماء الاصولیین واکمل الفقهاء الکاملین المتورع القائم
الفقیه النبیه البارع الشیخ زین العابدین ادام الله ظلاله علی رؤس المؤمنین
مادامت السموٰت حول الارضین نیت الامامة لامام الجمعة شرط لصحة
الجمعة ام لا بل هی من المستحبات امرها حکم آخر ج صرح جمع بالوجوب
وشرطیة لصحة الجمعة وان کان لا یخلو عن المناقشة ولا شک انه احوط
س عرض میشود خدمت جناب شیخ زین العابدین المازندرانی دام ظله
العالی مادامت الایام واللیالی که آیا نماز جمعه که در این زمان غیبت امام
واجب ست خواه عینی باشد خواه تخییری قراءت نماز جمعه احوط جهر ست

ماثور یعنی منقول از ائمه ۱۲
وظیفه یعنی معین ۱۲

مسبوق مراد بعد ۱۲
اتمام تمام کردن ۱۲

نماز جماعت

انفراد یعنی تنها شدن از جماعت ۱۲

ایضا

صلوة نماز ۱۲
مطلق یعنی بلا قید ۱۲
ادله جمع دلیل و
استفاده یعنی حاصل ۱۲

نماز جمعه

نیت امام جماعت

آخر یعنی دیگر ۱۲
مناقشه نزاع ۱۲
قراءت یعنی خواندن
جهر باواز بلند خواندن
واخفات آهسته ۱۲

قراءت نماز جمعه



۲۲ یا الصوم الواجب باصل الشرع او الواجب بالنذر والعهد والاجارة وهل یصح لمشغول الذمة بالصوم الواجب او الصلوة او التحادهما ام لا ج الاقوی عند الاحقر جواز کل ما ذکر واحوط ترک جمیع ما ذکر بل الاحوط ترک اتیان المستحب ممن علیه واجب حتی تفرغ ذمته الواجب

بالخفات ودر زینت العباد ودر سوال وجواب ذخیرة المعاد در بحث قراءة در ینعبارت که هفتم جهر در نماز صبح ودر دو رکعت اوّل نماز مغرب الی آخره حکم قراءت نماز جمعه هم در احوط اخفات داخل است یا حکم قراءت جمعه را معلق گذاشته اند بینوا ج حکم قراءت نماز جمعه استحباب جهر فتوی میباشد واحوط اخفات است ووجه احتیاط مراعات خلاف بعضی میباشد والله العالم س نماز روز عید فطر واضحی را فرادی یا جماعت خواندن مستحب است یا واجب یا حرام درین زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه ج مستحب است جماعت وفرادی س هل یصح الصوم المندوب لمشغول الذمة ام لا وکذا النذر ج الاحوط ترک من علیه واجب للمستحب والله العالم س ادام الله ایام حکم زید از املاک سوائی مستثنیات فقط همین قدر دارد که اگر آنرا بفروشند وفا بمصارف راه وخرج عیالش تا برگشتن او میتواند کرد امّا بعد از برگشتن فقیر ومحتاج میشود پس درینصورت نزد خدّام واجب الحج خواهد بود یا نه واگر صنعتی وپیشه دارد که بدان تحصیل معاش بعد از مراجعت برای او ممکن میشود درین صورت چه حکم دارد بینوا توجروا ج درصورتیکه هیچ چیز بعد برگشتن پیش او نماند واجب الحج نخواهد بود واگر چیزی بماند که از آن اوقات گذاری بدون عسر وحرج میتواند کرد اگرچه با وسعت نباشد که بیش از ین بوده واجب الحج خواهد بود والله العالم س شخصی املاکی دارد که بحاصل آن اوقات گذاری خود وعیال خود میکند امّا اگر آنرا بفروشد قیمتش بحسب متعارف هندوستان سی هزار روپیه میشود که از آن در ده هزار مصارف زاد وراحله حج وعیالش تا مراجعت میتوان شد وبیست هزار در دستش بعد مراجعت باقی میماند امّا بیقین میداند که باز همچو املاکی بدست



نخواهد آمد و بعد از آنکه این بیست هزار در چند سال بمصرف میرسد البته خودش با عیالش محتاج و فقیر میشود هرچند بعد از حج بالفعل فقیر نیست مگر یقین دارد بعد چند سال فقیر خواهد شد درینصورت واجب الحج میباشد یا نه

ج بسم الله وله الحمد اگر باقیمانده بقدری میباشد که اگر ملکی باو خریده شود یا تجارت شود وفا باقل واجب از معیشت او بکند بنحویکه براو عسر و حرج نباشد واجبست که بفروشد آن ملک سی هزار روپیه را و بحج برود و اگر وفا باقل واجب از معیشتش نکند لازم نیست علی الاقوی هرچند اولی اعتماد بخدا است و حج را ترک نکند والله العالم

س نزد خدام از املاک کدام کدام شی مستثنی است که بهر تحصیل مصارف سفر حج نتوان فروخت

ج سوای سکنی حسب حال خودش و املاکی که بآن قوت عیال تا مراجعت و بعد مراجعت بدون عسر و حرج باشد اشیاء زائده را میفروشد والله العالم

س کسانیکه مالک املاک از باغات و زراعات و امثال آن بقدر مصارف خود و زاد و راحله میباشند اگر خواهان زیادت وسعت شده پنجاه یا صد هزار قرض کنند و از آن املاک دیگر خرند و یا تجارتی کنند که از منافع آن سال بسال قرض مذکور ادا میشده باشد پس همچو کسان تا ادای این قرض که محض بهر حصول منفعت زائد از ضرورت خود قرض کرده اند واجب الحج میباشند یا همچو قرض مانع از وجوب ادای حج خواهد بود بینوا

ج املاکی و متاع تجارتی که از زر قرض گرفته اگر قیمتش بآن مقدار رسد که ادائی دین کرده باز مستطیع ماند واجب الحج میباشد والا فلا

س ادام الله ظلالکم و کثر امثالکم شخصی مدیون اگر املاکی داشته باشد که از محاصل آن ادائی قرض بشود یا بتحصیل میتوان شد و دائن مهلت هم دهد و زر بقدر زاد و راحله و مؤنت عیال هم پیش خود داشته باشد آیا واجب الحج میشود یا نه

ج اگر قیمت املاک وافی باشد بادائی دین کند و زائد از آن بقدر استطاعت داشته باشد واجب الحج



خواهد بود والله العالم **س** شخص مستطیع هرگاه از بهر کار یکه شرعاً
واجب نباشد مثل عروسی کردن اهل هند اولاد را که دران مقروض هزارها
روپیه میشوند مدیون گردد و دائن مهلت هم دهد واجب الحج خواهد بود
یا نه **ج** اگر در سال استطاعت ادا از حج نکرده سال دیگر مقروض شده
قرض متاخر مسقط وجوب حج نخواهد بود والله العالم **س** اگر شخص
مستطیع مدیون مهر زن باشد واجب الحج میتواند شد یا دین مهر مانع
وجوب حج است **ج** دین مانع استطاعت است پس تا وقتیکه بعد از مقدار
دین بقدر استطاعت نداشته باشد واجب الحج نیست **س** ادام الله
ظلالکم علی رؤس المؤمنین چه میفرمایند درین مسئله که اغنیا دختران
خود را جهیز از نقد وجنس وزیور مال الاف میدهند چنانچه در هند
متعارف است پس این دختران باین اموال که از پدر می یابند واجب الحج میشوند
یا نه **ج** بلی اگر بوجه تملیک داده باشند وزیور را از حسب حال زائد باشد
که بحد استطاعت برساند اگرچه بانضمام اشیاء دیگر باشد واجب الحج خواهند
بود **س** زن مستطیعه اگر از محارمش احدی همراهش نرود و راضی
بهمراهش نشود وجوب ادای حج ازو ساقط خواهد بود یا نه و در صورت
ثانیه اگر زن جوان را امینی که خوف فتنه ازو نداشته باشد بهمرسد باز تا
میسر شدن چنین کس حجة الاسلام ازو ساقط خواهد بود یا نه **ج**
اگر محتاج بمحارم یا امینی باشد تا عدم تیسر آن مستطیعه نیست والله
العالم **س** شخصی یکمرتبه در عمر خود مستطیع الحج شده اما در ادای آن
اهمال کرده باز فقیر شد آیا وجوب حج از ذمهٔ او ساقط میشود یا نه و در صورت
ثانیه حال که استطاعت ندارد سبیل بری الذمه شدنش چیست بینوا
ج هرگاه مستطیع شود و دران سال بحج نرود پس اگرچه فقیر شود وجوب
حج ازو ساقط نمیشود بلکه ضرور است که بهر وسیله که ممکن شود خود را بحج

حج عن استطاعت — ۱ مقروض قرضدار ۱۲ — ۲ متاخر آخری ۱۲ — ۳ مسقط ساقط کننده ۱۲
حج عن استطاعت — ۴ مدیون قرضدار ۱۲ — ۵ دین قرض ۱۲ — ۶ اغنیا مالداران ۱۲ — ۷ الاف هزارها ۱۲ — ۸ متعارف مروج ۱۲ — ۹ تملیک مالک گردانیدن ۱۲
حج عن استطاعت — ۱۰ انضمام شامل شدن ۱۲ — ۱۱ محارم جمع محرم مثل شوهر وپدر وبرادر وپسر وغیره ۱۲
حج عن استطاعت — ۱۲ ثانیه دیگر ۱۲ — ۱۳ تیسر میسر شدن ۱۲ — ۱۴ اهمال چشم پوشی وکاهلی ۱۲ — ۱۵ ثانیه دیگر یعنی در صورتیکه ساقط نمیشود ۱۲ — ۱۶ بری الذمه یعنی دین دار نماند ۱۲



٤ ولکن مدیون بحجة الاسلام هست نظیر مدیونیکه قدرت براداء دین نداشته باشد ٤

برسانند اگرچه بگدائی باشد مگر اینکه خوف تلف[١] نفس داشته باشد که درین
صورت وجوب حج[٢] ساقط خواهد بود[٤] والله العالم س چه میفرمائی
درین مسئله شرعیه که هرگاه بکسی حج واجب باشد بر سبیل استطاعت
و رفتن[٢] آن کس بحج منحصر[٣] باشد بمرکب[٣] آتش زیراکه از خشکی برای آن طریق
نباشد لکن در بعضی از راه حج لابد[٤] است آن کس در مرکب آتش بنشیند یعنی
در بعض دریا باید آنکس در کشتی کفار نشیند وحال آنکه عمله[٥] کشتی تماما
از جماعت کفار اند و در بعض دریا آنکس بمرکب اهلسنت بنشیند وحال آنکه
اهلسنت دران مرکب آتش مثل کفار از نجاست اجتناب نمی نمایند و برای
آنکس دران دو مرکب مزبور[٦] بری شدن از نجاست دشوار باشد[١] مثلا
در مرکب اهلسنت و مرکب کفار مثلا یکروز یا دو روز یا هفت روز یا
ده روز یا زیاده برای آنکس تطهیر لباس و بدن برای صلوة[٧] ممکن نباشد
مع ذلک[٨] صلوة را بهمان طور بگذارد آیا اعمال او از حج و صلوة صحیح و مقبول
است یا نه ج باانحصار[٩] رفتن بمرکب آتش و عدم امکان رفتن از خشکی اگر
اجتناب از نجاست ممکن باشد هرچند بعسرے[١٠] باشد که مسقط[١١] تکلیف
نباشد مثل اینکه مباشرت بمردم نکند و همیشه در گوشه با عبائی یا پلاس[١٢]
نشیند که آن عبا یا پلاس نجس شود[٢] و نان خشك که همراه آورده بخورد و
خورش[١٣] نخورد دراینوقت حجش صحیح است و حجة الاسلام بعمل آمده
و اجتناب از نجاست ممکن نیست قطعا[١٤] یا ظنا[١٥] یا آنکه بنحوی عسر دارد که تکلیف ساقط است
دروقت سفر سفر معصیت[١٦] است و نماز قصر[١٧] نیست و روزه ساقط نیست مگر
حجش صحیح است لکن حجة الاسلام از او ساقط نیست[٤] در سال دیگر باید برود
مبتلا[١٨] باینها دران سفر نباشد[٥] ولکن دران فرض که در سوال است اگر
باین نحو باشد هیچ مستطیع نشده که حجة الاسلام بذمه اش آمده باشد
مگر براه دیگر مستطیع بوده و نرفته یا بکشتی آتشی و دیگر که این طور نبوده

١ تلف نفس یعنی خوف مردن ١٢
٢ حج استطاعتی
٢ رفتن
٣ منحصر یعنی موقوف ١٢
٣ مرکب یعنی جهاز ١٢
٤ لابد ضرور ١٢
٥ عمله کارکنان ١٢
٦ مزبور یعنی مذکور ١٢
٧ صلوة نماز ١٢
٨ مع ذلک یعنی با وجود این ١٢
٩ انحصار موقوف بودن ١٢
١٠ عسر دشواری ١٢
١١ مسقط ساقط کننده تکلیف یعنی نماز و غیره از واجبات مشروط بطهارت ١٢
١٢ پلاس گلیم ١٢
١٣ خورش طعام یعنی قلیه و امثال آن ١٢
١٤ قطعا یعنی یقین
١٥ ظنا یعنی گمان ١٢
١٦ معصیت گناه ١٢
١٧ قصر یعنی بجای چهار رکعت دو رکعت ١٢
١٨ مبتلا ابتلا شده ١٢

٣ که محتاج به آب نجس باشد
٤ واگر استطاعت باقی باشد
٥ چنانچه می آید بیان این فرض ٥

ممکن بوده در سالی و نرفته یا آنکه بخشکی با رفیق ممکن بوده و نرفته که درین
سه فرض اقوی سقوط حجة الاسلام میباشد هرچند سفرش سفر معصیت
میباشد بخلاف مفروض در سوال آن حجیکه دران سال بعمل آورده محسوب
نخواهد بود و اگر در سال بعد استطاعت مالی و بدنی و استطاعت
طریقی نیز حاصل شود که سفرش سفر معصیت نشود حجة الاسلام بذمه اش
تعلق میگیرد و آن حجیکه بجا آورده در سفر معصیت مغنی از حجة الاسلام و میکم
خدا بر مستطیع لازم گردانیده نخواهد بود باید دوباره حج برود تا آنکه
حجة الاسلام بعمل آید و از همین ظاهر شده حال کسیکه در رفتن از دریا
مزاجش منحرف شود یا آنکه فرد اختیاری صلوٰة بفرد اضطراری مبدل
شود مثل آنکه باید نماز را نشسته گذارد و بخلاف قبله کند بلکه اگر شک
عقلائی داشته باشد که بمرکب آتشی رفتن تمکن از نماز و اجتناب از نجاست
ممکن است یا نه درینوقت نیز استطاعت نیست الا انحصار و سفرش سفر
معصیت است چون ظن سلامت در سفر شرط است فتبصر والله العالم

سس چه ارشاد است اندرین صورت که شخصی در بلدی از بلاد هند
متوطن بوده و همانجا مرد پس آیا حج بلدی او از همان بلد ضرور است یا از بلد
دیگر از بلاد هند حج بلدی او ادا میتواند شد یعنی اجیر را ضرور است که از همان
بلد که فوت گاه اوست بقصد حج روانه شود یا ضرور نیست از همان بلد و در صورت
ضرور نبودن از همان بلد رعایت تقارب بلدین ضرور است یا از بلاد متباعده
مثل لکهنو و بمبئی که فاصلهٔ دو ماه راه دارد حج بلدی میتواند شد و نیز التماس
ارشاد شود که حج بلدی از بلد فوت او باید یا از بلدیکه وطنش دران بوده باشد

بینوا ج آنچه لازم است حج میقاتی میباشد و حج بلدی لازم نیست و اگر
وصیت کرده بنا بر وصیت باید عمل شود که ظاهر مراد موصی بلدی که در و طنش
بوده بود یا بلا استطاعت و اگر حج بلدی را لازم بدانیم یا آنکه در وصیت



حقیر ثابت و اما وجوب اداء عمل در موردهم چنین حج و حج از اصل مال محل اشکال است
خیلی قول بخروج از اصل مال قوی است زیرا که حج ایضاً دین الله لکن وجوب اداء بغیر
وصیت ثابت نیست و در مقام دیگر به تفصیل متعرض شده ام والله العالم

قرینه بر تعیین اراده موصی نباشد درینوقت اظهر اعتبار بر بلد استیطان
میباشد و اگر وطن متعدد باشد اقرب الاوطان میزان است و اگر از بلد
ابعد از وطن حج بدهند اگر مرور بر بلد وطن شود بی اشکال است و اگر مرور
نشود شیخ استاد اعلی الله مقامه در جواهر الکلام اشکال کرده و میل بعدم
وجوب مرور نموده والله العالم **س** کسیکه مشغول الذمه بحج بوده اگر
وارثانش باوجود وفائی مالش بحج بلدی حج میقاتی از و ادا نمایند مجزی
خواهد بود یا نه **ج** بلی مجزی است اگر میت وصیت بحج بلد کرده باشد و در صورت وصیت
حج میقاتی از اصل مال و مصارفی که از بلد تا میقات است از ثلث مال
واجب خواهد بود والله العالم **س** چه ارشاد است در اینکه اگر مورث در حال
خود وصیت باداء نماز و روزه و حج ننموده باشد آیا وارثانش را واجب است
که از اصل مالش ورا از شغل ذمه بری کنند یا نه **ج** از اصل مال خود وجوب
ادای حج میقاتی نزد من ثابت نیست بلی احوط است که ورثه تبرع کنند که برای
خودشان و برای میت هردو بهتر خواهد بود والله العالم **س** چه
ارشاد است اگر در ادائی حجة الاسلام از میتی معامله اجاره نکنند بلکه
ورثه بشخصی بگویند که او تبرعاً از جانب میت اداء حج بکند و ورثه میت
باو نقدی معین یا غیر معین تبرعاً بدهند آیا درینصورت میت و وارثا
از شغل ذمگی بری میشوند یا نه و در صورت وصیت و عدم وصیت حکم
این حج تبرعی متفاوت میشود یا نه **ج** حج دین است و اداء دین به تبرع
نیز میشود بلکه اگر تبرعاً اداء حج شود لزوم عمل بوصیت مشکل است مگر
آنکه عمومی در وصیت باشد که علی کل حال استیجار حج شود والله العالم
س چه میفرمایند در اینکه اگر در معامله حجة الاسلام از میتی اگر
سنه اداء حج را مردد کنند در امسال و سال آینده باین طریق که اگر جانی
نتیجه آید امسال ادائی حج از جانب میت خواهم کرد و در غیر سال آینده و این

ع ۹ و اما اینکه حج بلدی از او مفهوم می شود یا غرض حج ... غرض حقیر آنست که اجاره در فرض اول صحیح و در فرض ثانی باطل چه حج بلدی فرض شود چه غرض از حج میقاتی یا اعمال دیگر و مقام اجاره و قرینه حالیه یا مقالیه مساعی شود که معین غرض آن می باشد شاید با قطع نظر از قرائن خارجه لفظ حج از اشخاصیکه دور از مکه باشند حج بلدی باشد والله العالم

مضمون را مند رج صیغه کنند آیا اجاره حج بلدی ازین مفهوم مردد می تواند شد یا نه ج اگر منظور اجاره حج در دو سال است و لکن ادائی در این دو سال مردد شود بسال اول و بسال دوم باختلاف عوارض و حوادث مثل آمدن جهاز و نحو آن صحیح و اگر مستاجر علیه مردد فرض شود درینوقت اجاره باطل است والله العالم س عرض اینکه گاه است که حجاج بحجة الاسلام در وقت مضیق بجده میرسند که رسیدن به سعدیه اهل هند را آنوقت متعسر میشود بلکه گاه است که متعذر پس درینصورت اگر محرم باشد از محاذات احرام ببندد پس کارش مشکل میشود چراکه حال محاذات معلوم نمیشود مگر از گفتن نصاری یا مخالفین که باهم در بیانش اختلافها دارند و هرگز بر قول شان وثوق حاصل نیست پس درینوقت چه کند آیا از محاذات مشتبهه احرام می بندد یا از ادنا حل الخ واجب چنین حاج باشد ارشاد شود ج گفتن نصاری و مخالفین و اعراب با حصول ظن بقول ایشان کافیست و با اختلاف ظن اقوی را ملاحظه نمایند بلکه حجیت قول در تشخیص مکان میقات در حدیث وارد است و اگر فرض عدم شود که نباشند یا ظن برخلاف باشد درینوقت احوط عمل باحتیاط است که قبل از میقات و محاذات احتیاطاً محرم شود و اقوی جواز احرام بالنذر متیقن از محاذات است و محاذات خالی از وسعت و فضا نیست والله العالم س شخصے ادائی مناسک واجبه بحساب رویت ثلاثین یعنی سی ام نموده بجهت اینکه رویت تسعه و عشرین ای بست و نهم پیش او حجت شرعیه قائم نگردیده بود و بعد گذشتن ایام حج معلوم شده که در واقع رویت هلال در تسعه و عشرین شده بود پس درینصورت حجش صحیح و از شغل ذمه خود بری گردیده یا حاجت باعاده حج خواهد بود در سال آینده درین باب هرچه حکم شرع شریف باشد ارشاد فرمایند ج جواب مختصر بطلان حج مرقوم است علی الاقوی و علی الاحوط و لکن

حج در احرام

حج در اختلاف رویت

تفصیل مقال ظاهر میشود بنقل عبارات اصحاب و توضیح صور مسئله قال شیخنا الاستاد فی رسالة المناسك ولو وقف الیوم الثامن علی انه یوم عرفة غلطا فی الحساب وناسیا لم یجزه وکذا العاشر والحادی عشر نعم لو رای الهلال وحده او مع غیره وردت شهادتهم وقفوا بحسب رویتهم ولو وقف فی غیر عرفة غلطا لم یجزه وکذا من وقف فی النصف الاول من النهار ولو غم الهلال لیلة الثلثین من ذی القعدة فوقف الناس یوم التاسع من ذی الحجة ثم قامت البینة انه الیوم العاشر لم یجزهم بل لو حکم من لیس اهلا اما فکونه بهلال ذی الحجة علی وجه یکون یوم الترویة یوم عرفة لم یجز الوقوف معهم فی الاحوط ان لم یکن اقوی انتهی وفی الدروس جعل خامس الواجبات الوقوف فی الیوم التاسع من ذی الحجة بعد زواله فلو وقفوا ثامنه غلطا لم یجز ولو وقفوا عاشره احتمل الاجزاء دفعا للعسر ویحتمل مثله فی القضاء لما روی عن النبی واحتمل عدم الاجزاء لعدم الاتیان بالواجب والفرق بینه وبین الثامن انه لا یتصور نسیان العدد من الحجیج ویامنون ذلك فی القضاء وقوی الفاضل التسویة فی عدم الاجزاء والحادی عشر کالثامن ولو غلطت طائفة منهم لم یعذروا مطلقا وابن الجنید یری عدم العذر مطلقا ولو رای الهلال وحده او مع غیره وردت شهادتهم وقفوا بحسب رویتهم وان خالفهم الناس لا یجب علیهم الوقوف مع الناس ولو غلطوا فی المکان اعادوا ولو وقفوا غلطا فی النصف الاول من الیوم او جهلا لم یجز **س** کسی برخود تنك بگیرد در آخر سال اندوخته کند برای زیارت یا خانه گرفتن یا غیر آن خمس باید داد یا وضع میشود **ج** اقوی سقوط واحوط دادن خمس است والله العالم **س** هرگاه شخصی خمس بدهکار داشته باشد وشرط بکند همراه سید که این مبلغ بتو میدهم از بابت خمس واین قدر رد بکن آیا بری الذمه میشود یا نه یا اولا مبلغ بدهد وبعد از سید پس بگیرد وحال آنکه خمس دهنده ملی باشد ویا اینکه چیزیکه

بقیمت سوقیہ بیوزد بباَلاتر ازان قیمت بسید بدهد بری الذمہ میشود یا نہ

ج هیچکدام ازاینها بکار نمی آید واللّٰه العالم س مثلاً زید سید نجیب الطرفین است وزن نجیب الطرفین در حبالہ نکاح او بوده بعده زید اززن طوائف بازاری کہ اول ازقوم بت پرستان ورذیل تر بوده وبعدازان مسلمان شده وازافعال ذمیمہ خود تائب گردیده عقد کرد وازهر دو زن اولاد دارد پس شرعاً زید را تفاوت در اولاد ازهر دو زن جائز است یا نہ واولاد ازبطن نومسلمہ هم سید میشوند کہ خمس بایشان دادن جائز باشد یا نہ واگر بکر برادر زید ازبطن سیده اولاد داشتہ باشد میتواند کہ با ولاد زید کہ ازبطن نومسلمہ هستند مناکحت نماید ودر نسب تفاوت میکند یا نخیر واگر زید اولاد زن سیده را بر اولاد نومسلمہ ترجیح دهد شرعاً گنهگار خواهد شد یا نہ ودر اقوام سادات وشیوخ صحیح النسب رسم است کہ اگر باز زن غیر قوم خواه رذیل باشد خواه شریف نکاح میکنند اولاد انها در قوم خود نکاح نمیکنند پس گر چنین فعل باوصف علم بخلاف رسم کنند آیا خلاف مروت است یا نہ وشرعاً امامت چنین کس جائز خواهد بود یا نخیر ج بسم اللّٰه ولہ الحمد اولاد زن جدیدة الاسلام نیز سید صحیح النسب میباشند بلی اولاد زن اول نجیب الطرفین میباشند لیکن در سیادت وشرافت همہ شریک اند وخمس بهمہ آنها جائز است وترجیح درمیان اولاد نیز جائز است هرچند مکروه است بلکہ ترجیح اولاد غیر سیده بر اولاد سیده نیز جائز است هرچند ترجیح مرجوح بر راجح است من حیث النسب هرچند بسا میشود کہ بسبب عوارض خارجیہ از علم وصفات دیگر راجح شوند وهمچو زن گرفتن نیز جائز است بلکہ ببعضے اعتبارات بسا میشود کہ راجح میشود چون حسن وقبح بوجوه واعتبارات مختلف میشود بلی بسا میشود کہ منافی مروت است نکاح همچو زن لیکن خلاف شرع نیست واللّٰه العالم س ارشاد فرمایند

که اگر اشیاء حلال با اشیاء حرام که از یک جنس باشد مخلوط شود و مقدار هر دو معلوم نباشد چگونه هر یک را علیحده نماید و اگر مقدار هر دو معلوم هم باشد لیکن بسبب اتحاد جنس تمیز حلال از حرام ممکن نباشد چه طور هر یک را جدا میتوان ساخت ج حلال مخلوط بحرام که مقدارش معلوم نباشد و مالک او هم معلوم نباشد محلل او اینست که مجموع مال را از حلال و حرام حساب کند و پنج یک او را که از هر پنج تومان یک تومان مثلاً بدهد حلال میشود و احتیاط آنست که این را برای مجتهد بفرستد والله العالم س هر گاه شخصی ادعای اجتهاد نماید بلا گواه دو مجتهد یا خط و مهر یک مجتهد فرداً وارد میشود سهم امام تسلیم آن کرد یا نه ج بشهادت مجتهد ثابت میشود اجتهاد اگر دو تا باشد و اگر یکی باشد محل اشکال است و در رساله هست و مال امام علیه السلام باو دادن درست است در صورت عدالت مجتهد والله العالم س نائب مجتهد هرگاه عدالت نداشته باشد بنفسه تصرفات او درست است یا نه ج درست نیست والله العالم س هرگاه شخصی دو خروار گندم در دو جائی کاشت یعنی در هر جائی یکخروار گندم کشت و زرع نمود بحیثیتیکه عرفاً بگویند که دو مزرعه است ولکن در یکی از آن دو جای تخم روئید و حاصلش بحصول آمد و بعد از وضع مؤنت حاصل مزبور بحد نصاب میرسد و در جای آخر که کاشته تخم نروئیده و حاصلش بحصول نیامده آیا تخم ضائع شده جائی آخر را که حاصل او بعمل نیامده از حاصل جائیکه بعمل آمده من باب وضع و اخراج میتوان نمود یا نه بیان فرمایند ج قال فی کشف الغطاء الحبوب والثمرات المتفرقة زماناً و مکاناً کغیرها مما یتعلق به الزکوة لیضم بعضها الی بعض فیحصل النصاب من الضم وان لم یحصل من الانفراد انتهی پس اگر فرض شود در ده بلد کشت و زرع نماید میتواند دو خروار گندم را که در ده بلد کاشته اخراج کند و همچنین اگر ثمنی را داده باغ و بستان را

یا آنکه قرض کرده یا آنکه از کیسه خود صرف کرده

منتقل بخود نموده باید ثمن خود را وضع از حاصل بستان نماید من باب المؤنت والله العالم **س** زکوة فطره را از چه جنس باید داد و وقت آن چه وقت است و مستحقین آن کیانند **ج** قبل از زوال اخراج کند و اگر ممکن نیست عزل کند و مستحق آن فقیری است که خرج سالیانه را نداشته باشد بالفعل یا بالقوة مثل آنکه کسبی داشته باشد که وفا کند بخرج سال او بتدریج والله العالم **س** رد مظالم بسادات میتوان داد یا نه و کذلك مجهول المالك **ج** بلی جائز است ولکن بهتر ترك دادن بسادات است **س** شخصی نذر نموده که هر زمان عملی را مرتکب شود سه روز معین صائم شود بعد صوم را افطار نمود بفرمائید که کفاره هر روز علیحده است که سه کفاره بدهد یا آنکه یك کفاره بجهت حنث نذر کفایت از هر سه یوم مینماید بر فرض کفایت یك کفاره آیا یك کفاره کفایت میکند یا آنکه هر دفعه که آن فعل را مرتکب شده موجب صوم ایام ثلثه شده باشد باید کفاره علیحده بدهد **ج** ظاهر تعدد کفاره است اگر ایام ثلثه معینه را افطار نماید بکفاره افطار نذر صوم معین چنانچه ظاهر تعدد نذر است بحسب ارتکاب آن فعل که هر دفعه آن فعل را بعمل آورده سه روز را باید روزه بگیرد نه آنکه یك نذر باشد زیرا که یك دفعه حنث شد دیگر واجب نیست مثل آنکه نذر بکند که هر شب نماز شب بکند از اسحال بتخلف یك شب نمیرود **س** بفرمائید که کفاره حنث نذر چیست **ج** احوط اولی در حنث نذر آنست که کفاره افطار شهر رمضان بدهند خصوص در کفاره نذر صوم که افطار نماید **س** مقتضای نذر در صوم و غیر صوم در حیثیت کفاره تفاوت دارد یا نه **ج** بسید مرتضی و ابن ادریس و علامه در غیر مختلف اسناد داده اند که کفاره نذر صوم که افطار کند کفاره شهر رمضان است و در غیر آن کفاره یمین است و کفاره یمین اطعام ده مسکین یا پوشانیدن ده مسکین یا آزاد

کردن بنده س ما قولکم مدّ ظلکم درین مسئله که زید با زنی متعه کرد
بغیر وکیل یعنی هر دو خود صیغه را بزبان عربی خواندند و زید با زن
مقاربت هم کرد بعد زید متنبه شد که زن حروف صیغه را از مخارج نخوانده
وچونکه از عربی اطلاعی ندارد ومعانیش نمی فهمد قصد انشا هم نکرده باشد
پس زنا واقع شد بگمان این زید از فعل خود توبه کرد وقسم خورد باین طور
که خداوندا اگر آن زن بر من حرام است وحرام کردم قسم میخورم بعزت و
جلال تو که با او مقاربت نخواهم کرد یا باین طور سوگند خورد که خداوندا
قسم میخورم بعزت وجلال تو که با آن زن مقاربت نخواهم کرد بعد مدت
فراموش کرد که بچه طور قسم خورده بود یعنی چنین قسم خورده که اگر حرام است
مقاربت نخواهم کرد یا باینطور که مطلقاً مقاربت نخواهم کرد حالا
زید میخواهد که با آن زن باز متعه کند و مقاربت نماید آیا جائز است
یا بسبب قسم متعه ومقاربت با آن زن قطعاً وابداً حرام است ودر صورت
حرام بودن اگر زید کفاره قسم بدهد و بعد از آن متعه ومقاربت کند جائز
وحلال خواهد بود یا نه اگر جائز است پس کفاره چیست اگر کفاره اش مثل
کفاره صوم رمضان است پس اگر عوض شصت روزه اطعام شصت مساکین
نماید جائز است یا نه وبالفرض اگر زید چنین قسم کرده که با آن زن مقاربت
نکند اگر کفارهٔ قسم بدهد یعنی اطعام شصت مسکین نماید وبعد از آن
با آن زن باز متعه نماید ومقاربت کند جائز است یا نه بینوا ج بسم الله
ولله الحمد این قسم از چندین راه معتبر نیست اولاً اینکه نمیداند قسم بر ترک
مقاربت مطلقاً نموده یا قسم بر ترک مقاربت مشروطاً بالحرمت وبا شک
در تحریم بسبب حلف حکم بحرمت نمیتوان نمود بلکه اصل اباحت واستصحاب
حلیت مقتضی حلیت میباشد ثانیاً اینکه شرط انعقاد قسم آنست که متعلق
حلف خلاف اولی بحسب دین یا دنیا نباشد قال العلامة فی الحلف لا رشاد

کفاره وقسم

ف۱ بنده کنیز وغلام ۱۲
ف۲ مقاربت جماع ۱۲
ف۳ متنبه آگاه ۱۲
ف۴ مخارج جمع مخرج یعنی جای بیرون آمدن ۱۲
ف۵ انشا یعنی جملهٔ انشائیه که محتمل بر صدق وکذب نباشد ۱۲
ف۶ مطلقا یعنی خواه حرام باشد یا حلال بلا قید ۱۲
ف۷ قطعاً وابداً یعنی بیقین وهمیشه ۱۲
ف۸ صوم روزه ۱۲
ف۹ اطعام طعام خورانیدن ۱۲
ف۱۰ مطلقاً یعنی بلا قید وشرط ۱۲
ف۱۱ تحریم حرام کردن ۱۲
ف۱۲ حلف قسم ۱۲
ف۱۳ اباحت مباح بودن ۱۲
ف۱۴ استصحاب حلیت یعنی باقی بودن بر حالت سابقه حلیت ۱۲
ف۱۵ انعقاد بسته شدن



اما فی التادیب فی الامور الدنیویه فالاولی العفو ولا کفارة وقال بعض شراح
والیمین لا ینعقد بخلاف فالاولی انتهی و ترک مقاربت خلاف اولی میباشد
با وجود میل نفسانی و عدم مانع و مع ذلک احتیاطا التماس مومنی را
بانقطاع آن زن ضم کنند که بخواهش مؤمن حاجت او شود و قسم بر فرض
انعقادش حل شود و کفاره ندارد و اگر بخواهد احتیاطا کفاره بدهد کفاره
عتق رقبه یا اطعام ده مسکین یا کسوت ده مسکین فان عجز عن الجمیع صام
ثلث ایام متتابعات خلاصه متعه مرقومه جائز است و بجهت اطمینان
سائل خوش دارم که بعضی از روایات وارده را نقل کنم که سائل مطمئن شود
بملاحظه آنها اول خبر زراره عن ابی جعفر قال قلت الرجل یحلف بالایمان
المغلظة ان لا یشتری لاهله شیئا قال فلیشتر لهم ولیس علیه شئ فی یمینه دوم
خبر محمد العطار قال سافرت مع ابی جعفر الی مکة فامر غلامه بشئ فخالفه
الی غیره فقال ابوجعفر والله لاضربنك یا غلام قال فلم اره ضربه قلت جعلت
فداك انك حلفت لتضربن غلامك فلم اراك ضربته فقال الیس الله یقول
وان تعفوا اقرب للتقوی سوم ما ورد فی قوله تعالی یا ایها النبی لم تحرم
ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم وقد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم چهارم خبر مسعدة الاعرج قال سئلت ابا عبدالله عن
الرجل یحلف علی الیمین فهل ان ترکها وان لم ترکها حتی لا ایا ثم قال ترکها
اما سمعت قول رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رایت خیرا من یمینك
فدعها پنجم خبر مرسل محمد بن سنان عن ابی عبدالله من حلف علی یمین
فرای غیرها خیرا منها فاتی ذلك فهو کفارة یمینه ششم خبر ابن فضال
عنه ایضا من حلف علی یمین فرای ما هو خیر منها فلیات الذی هو
خیر منها فقط

وانا الاقل زین العابدین المازندرانی

یمین قسم ۱۲
التماس خواهش یعنی مؤمنی اورا التماس کند بر متعه پس از گفتن مؤمنی بان زن متعه کند و ضم یعنی پیوستن ۱۲
حل گشودن ۱۲
عتق رقبه یعنی آزاد کردن یك غلام یا کنیز ۱۲
کسوت لباس ۱۲
ثلث یعنی سه ۱۲
متتابعات یعنی پی در پی ۱۲
روایات یعنی احادیث وغیره ۱۲
خبر حدیث و زراره نام راوی ۱۲
مرضات خوشنودیها ۱۲
تحلة کفاره ۱۲
خبر مرسل یعنی حدیث ضعیف که سلسله راویان تا بمعصوم نرسد ۱۲



پس باید واجب باشد وبملاحظهٔ اینکه نذر محتاج ببقاء رجحان در متعلق او می باشد و با وجود التزام
بیان منذور عقوق والده د جای نذار پس باید واجب نباشد و عدم وجوب در فرض التزام
عقوق در اتیان منذور اقوی می باشد هر چند اصل نذر منعقد باشد و فرض التزام عقوق در اصل
اگر فرض شود موجب حکم بعدم انعقاد خبر فرض عقوق میشود لکن این التزام خلاف غالب
عادت کمی باشد چراکه در اصل نذر با وجود ان التزام عقوق

س شخصی نذر نموده بعد معلوم شد متعلق نذر ممکن وی نبوده آیا نذرش
منعقد است یا خیر ج نذرش منعقد نیست س شخصی بی تقلید نذری
کرده آیا نذرش منعقد است یا خیر ج اگر مطابق واقع نذر و صیغهٔ نذر واقع
شده و مطابق رای مجتهد شد صحیح است والا فلا س بفرمایند که رضای
والده در انعقاد نذر شرط است یا خیر ج رضا دادن والده شرط نیست و اگر
بعقوق راجع شود در ان هم تامل است چون در واجب مثل ترک حج عقوق
بی معنی است س هرگاه قدری پول بحضرت سید الشهداء و یا بحضرت
عباس نذر مطلق نماید و مقید بچیزی ننماید یا شئ دیگر نذر نماید آیا
همان پول و شئ منذور را بچه مصرف باید صرف نمود بیان فرمایند ج
اولی آنست که صرف زواری که کم خرج باشند یا خرج نداشته باشند نمایند
یا آنکه اعانت زواری نمایند که کم خرجی میباشند و میخواهند پیاده بروند
و اگر هم صرف تعزیه و روضه خوانی و شربت در روضه و قهوه و تنباکو و حق
خدمت در اقامهٔ تعزیه نمایند ضرر ندارد خلاصه صرف زوار و خدام فقیر
ائمه و روضه خوانی و شمع و تعمیر و مجاورین فقرا بلکه مطلق فقراء شیعه نمایند
لکن مقدم بدارد نادر زوار و خدام و روضه خوانی و تعمیر قبور و شمع را
بر فقراء مطلق و اینها هم در جائی است که از زینت قبور حساب نشود
و الا با امکان زینت قبر و روضه شود بلی اگر ممکن نباشد زینت یا آنکه محو میکنند
و نگذارند در آنوقت نیز حکم نذر مطلق دارد والله العالم س صیغهٔ
نذر همان لله علی هکذا است انکان مطلقاً و باضافهٔ انکان کذا است انکان
مقیداً آیا لفظ نذرتُ هم لازم است بر فرض لزوم هرگاه کسی نذرتُ را نظر
بظاء معجمه بگوید که غلط است نذرش منعقد است یا خیر ج همان لله
علی هکذا است مشروطا او مطلقا علی الاقوی و لفظ نذرتُ هیچ دخلی بنذر ندارد
و لازم نیست بلکه وجودش غلط است س بیع و شراء اطفال چه صورت

نذر
۱ متعلق نذر
بغیر خبر یکی برای آن نذر
کرده ۱۲
نذر
۲ منعقد نیست شد ۱۲
۳ انعقاد نیست شد ۱۲
۴ عقوق عاق شد
۵ پول نذر نقد ۱۲
۶ منذور نذر کرده
شد ۱۲
۷ اعانت مدد ۱۲
۸ روضه خوانی ذاکری
۹ شربت خوانی ۱۲
۱۰ اقامه برپا کردن ۱۲
۱۱ خدام خدمتکاران ۱۲
۱۲ تعمیر عمارت کردن
۱۳ مقدم اول ۱۲
۱۴ ناذر نذر کننده ۱۲
۱۵ مطلق بلا قید ۱۲
۱۶ یا خیر یعنی یا نه ۱۲
۱۷ وجود یعنی بودن ۱۲

نذر
۱۸ بیع و شراء یعنی خرید و فروخت ۱۲
صیغهٔ نذر

بیع



والمراد از نسیهٔ باطله آنست که قرار مشتری و بایع بر این باشد که استحقاق مطالبه نباشد مگر در وقت مجهول و نسیهٔ صحیحه آنست که وقت استحقاق مطالبه را تعیین کند ۱۲

دارد آیا جائز است یا نه و اگر کبیرے صغیرے را بفرستد که چیزے از بازار بخرد بی عیب است یا نه ج در اشیاء حقیره ضرر ندارد اگر ولی اذن داشته باشد و ولی هم بمقاطعه راضی باشد و اذن در تسلیم و تسلم هم داده باشد از محل نزاع خارج است با این قیود مرقومه س کسی از کسے چیزی بخرد نه جنس ثمن معین کند و نه مدت را آیا آن بیع صحیح است یا نه که مشتری راضی است که هر پولی که هر وقت ببرد بدهد ج بیع بدون تعیین ثمن اگر منجز باشد و بدون تعیین مدت اگر نسیه باشد باطل است س چه حکم است در باب تجارت روغن گاو نجس که ساخته کفار باشد و هم از دست کفار خریده بدست کفار یا مسلمین بعد از اعلام بکونه نجسًا بفروشد بینوا ج حکم این مسئله نیز از سابق معلوم شد که روغن از تکان دادن خیک و نخوان حاصل میشود و محتاج بدست نیست و شاید کافر روغن را ساخته و تحصیل نموده از آلات طاهره یا باعانت مسلمانان خلاصه روغن از کافر گرفتن ضرر ندارد بیه و گوشت و پوست از کافر گرفتن ضرر دارد مگر اینکه بدانی که از دست مسلمان گرفته س تجارت قند سیاه که ساخته دست کفار است از دست کفار خرید نماید و باز آنرا بدست کفار یا مسلمین بفروشد جائز است یا نه و در صورت جواز آیا شرط است که اعلام بمشتری عند کونه مسلمًا نماید یا نه ج ساخته کفار اگر مقطوع النجاست است باید اعلام نماید و الّا لازم نیست و هر ساخته کفار مقطوع النجاست نمی باشد گاه میشود بالات طاهره یا آنکه مسلمانان عمله کفار بوده اند و هر چیز مائع و رطوبتی بوده بمباشرت مسلمانان شده و باقی بمصاحبت کفار درست شده س چه میفرمایند درین مسئله که شخصے صد روپیه مثلًا از وجه حلال نزد خود داشت پس پنجاه روپیه از غیر وجه حلال بآن منضم کرده متاعی خرید و آن متاع را بدویست روپیه فروخت حالا میخواهد که وجه حرام را بکا

کرده منفعتی را که حاصل شده است بصرف خود آرد پس حلیت ازین منفعت
که از وجه حلال و حرام حاصل شده است چگونه ممکن میشود یعنی چه قدر منفعت
وجه حرام را اخراج کند تا بقیه منفعت حلال و طیب گردد بینوا ج اگر بدل[۱]
خرید منفعت مال خودش میباشد هر قدر که فروخته باشد و اگر بعین[۲] خرید
بقدر پنجاه روپیه فضولی[۳] میباشد اگر مالک پنجاه روپیه معین است باید
اجازه[۴] بکند و الا حاکم شرع باید اجازه کند تا حلال شود اصلاً و فرعاً[۵] و اگر
بیع معاطاتی[۶] کرده بیع بلا صیغه باشد خلاصه در هر دو صورت[۷] مشکل باید بحاکم
شرع رجوع شود و بمراجعه باو اشکال[۸] رفع میشود والله العالم س زید
زری از مسلمی بوعده دادن ربا بقرض گرفته[۹] و از آن تجارتی نموده منفعتی
بهم رسانیده و حالا ضرور است که قرض را با ربا ادا نماید پس بهر حلیت
بقیه منفعت را از برای زید شرعاً صورتی میتواند شد یا نه ج اگر تجارت
بعین مال[۱۰] نکرده هرچند دفع عین مال خود از ربا نموده در هر وقت بقیه منفعت
مثل تمام منفعت از تجارت کننده میباشد و اگر تجارت از عین مال
ربا نموده در هر وقت محتاج باجازه مالک میباشد بلی حلیت و حرمت عین
ماخوذه[۱۱] از ربا در آیه شریفه بتفصیل وارد شده و تفسیر آن و فهم فقها
مختلف است و حال مجال تفصیل نیست و شما راهی[۱۲] میشوید والله العالم
س چه ارشاد است درین که اگر مؤمنی از کافر تاجر پارچه و غیره خرید
کند و قیمتش فوراً بکافر مذکور از وجه حرام[۱۳] ادا نماید آن پارچه و غیره برای
آن مؤمن حلال است یا حرام ج اگر از کافر حربی بالذات[۱۴] یا بالعرض[۱۵] پارچه
و غیره بگیرد حلال است ولکن از آن وجه حرام که من باب القیمت مستخلص و
بری الذمه نشده عدا جنس رد[۱۶] بمالک یا ورثه یا بحاکم شرع است س
چه حکم است در رئیسیکه اگر از رعایای کفره[۱۷] خود بوجه صدور قصوری جبراً و
قهراً چیزی بطور جریمه[۱۸] بگیرد پس آن جریمه حلال خواهد بود یا نه ج حلال

ف ۱ — ذمه قرض ۱۲
ف ۲ — عین یعنی اصل روپیه ۱۲
ف ۳ — فضولی یعنی زیادتی
بیع حرام ۱۲
ف ۴ — اجازه اجازت ۱۲
ف ۵ — فرعاً یعنی منفعت ۱۲
ف ۶ — بیع معاطاتی یعنی بیع بعوض نقد ...
ف ۷ — ...

تجارت از زر ربا

ف ۸ — مراجعه رجوع ۱۲
آوردن ۱۲
ف ۹ — ربا سود ۱۲
ف ۱۰ — دفع عین مال یعنی ادای قرض الی الآخر ۱۲
از ربا نمودن ۱۲
ف ۱۱ — ماخوذه گرفته شده ۱۲
ف ۱۲ — راهی میشوید یعنی میروید ۱۲
ف ۱۳ — وجه روپیه نقد ۱۲
ف ۱۴ — بالذات یعنی کافر حربی ...
ف ۱۵ — بالعرض آنکه ...
ف ۱۶ — رد واپس دادن ۱۲
ف ۱۷ — کفره کافر ...

باداد‌ن خمس آن بحاکم شرع والله العالم **س** شخصی وصیت مینماید که فلان مبلغ وجه
من وقف سید الشهدا باشد درصورتیکه از ثلث زائد باشد یا بقدر ثلث باشد حکم
این مسئله تفصیلاً بیان فرمایند **ج** پول وقف نمیشود مگر آنکه اراده تسبیل داشته یعنی
آنکه منظور آنست که در راه خدا صرف شود درینوقت اگر زائد بر ثلث نباشد یا آنکه
وارث امضا نماید هرچند زائد بر ثلث باشد درینوقت باید صرف سید الشهدا روحی
له الفداء شود **س** اکثر است که در مساجد کهنه گچ مسجد یا خاک روبه بر می آید انرا اخراج کنند
و مراد از عدم جواز حصاة مساجد چیست واگر گچ و آهک و سرخی یعنی براده خشت
پخته حکم حصا دارد پس برای اکتناس مساجد کهنه که کناسه اش جز اشیاء مذکوره نمیباشد
صورت جوازی نخواهد بود **ج** بسم الله وله الحمد اولاً لابد آنکه انچه وارد شده اخراج حصی از مسجد
است و این حدیث هم انچه دلالت دارد دلالت بر رد همان مسجد یا مسجد آخر است بلکه بعضی از
علماء ما مثل علامه اخراج را حرام نمیدانند ورد را هم لازم نمیدانند بلکه در شرح لمعه تقیید کرده
حرمت اخراج حصی از مسجد را باینکه فرش باشد یا جزء از مسجد باشد اما اگر قمامه باشد مستحب
است اخراج او و تراب مسجد را مثل قمامه ضرر ندارد غرض از غرض اینست که چیزی بکند بجاروب
کردن میرود داخل در این حکم نیست و ضرر ندارد **س** در وکالت که همینقدر موکل بگوید که تو وکیل
منی در فلان امر مثل عقد نکاح و متعه کردن و غیرهما کافیست یا نه **ج** در ایجاب این کافی است
و هم قبول هم بان شود عقد وکالت بعمل آید والا اذن صرف میباشد **س** هل یصح تولی
الشخص الواحد طرفی العقد ام لا و علی الاول مطلقاً او مقیداً بالقسم الخاص من النکاح
مثلا **ج** یصح للواحد مباشرة الایجاب والقبول سیما فی الاولیاء فی النکاح علی الاقوی حتی
فی الدائم کالمنقطع ایضاً **س** اذا وکلت البالغة الرشیدة فی العقد مطلقاً ولم تعین احداً
فهل یجوز له ان یتزوجها عن نفسه ام لا **ج** ایضاً لو وکلت احداً فی تزویجها منه من اللفظ بان تصرح
بالاذن له فی تزویجها من نفسه ام بالاشارة بحیث یرتفع الشک فحینئذ هل یجوز له ان یتزوجها من نفسه
بان یکون الناکح وحده موجباً وکالة وقابلاً اصالةً ام لا وهل یجری هذا الحکم بالمنقطع ام یختص بالدائم
ج یجوز التزویج لنفسه اذا کان هناک قرینة علی الانصراف بان کان المقصود حصول
الزوجیة من دون تعلق الغرض بخصوص الزوج و مع الشک یکون

النکاح کالفضولی محتاجاً الی الاجازة الا احقر والله العالم س
شخصی عقد میکند صیغه عقد و نکاح بلفظ انکحت و زوجت انشا میکند
اما مقصود آن بزنی در آوردن ضعیفه معینه است از برای مرد معین
و اصطلاح فقها در دست ندارد یا قصد آن اصطلاح نمیکند همین قدر
کفایت میکند یا نه ج همین قدر کافی است والله العالم س چه میفرمایند
درین مسئله که حکام روسیه شخصی را بقانون خودشان مقصر نموده باقصا
ولایات روسیه فرستاده مدتی مدید در انجا محبوس گردانیده اند و معلوم
نیست که بکدام ولایت برده محبوس ساخته اند نه حیاتش معلوم و نه مماتش
ولکن زوجه او مانده نه ولی آن مفقود و نه متبرع زوجه مزبوره را
نفقه نمیدهد و برای ضعیفه ای زوجه بسیار تنگی و عسرت میگذرد و حاکم
شرع ندارد که ضعیفه مزبوره امر خود را باو رجوع نماید تا حاکم شرع او را چهار
سال مهلت داده از زوج مفقود او تفحص نماید و بعد از فقدان خبر آن ضعیفه
را طلاق داده امر باعتداد نماید درچنین صورت یعنی بفقدان حاکم
شرع آیا عدول مومنین میتوانند مباشر و متولی تدبیر اینگونه امور ضعیفه
مسطوره شوند یا نه ج قال شیخنا الاستاد اعلی الله مقامه فی الجواهر
بان ذلک من اعمال الحاکم و من مناصبه فلیس لهما و لا لغیرها شیء من ذلک
فقال بعد الطعن علی المحدث البحرانی تبعاً للکاشانی فیما اختاره ان الحکم
لا اختصاص بالحاکم فلا اشکال فی انه مع فقده او قصور یده لا ینتفی
الحکم المزبور فیجوز لعدول المؤمنین القیام بذلک حسبة کما قاموا
مقامه فی غیره قال وهو واضح خصوصاً بعد ملاحظة الاحتیاط
وکون المسئلة علی خلاف مقتضی الضوابط والله العالم خلاصه اولی
در حق شما بالنسبت باین زنها اولاً موعظه و خواندن احادیث وارده
باین مسئله برای ایشان است که کلام این بزرگواران تاثیرش بیشتر است

ثانیا اهتمام در خرج ایشان ودعا در تسهیل امر ایشان واینکه این مصیبتی است ولکل مصیبة انا لله وانا الیه راجعون بس چه میفرمایند چند نفری عن آباءٍ واجدادٍ در سلك ملاّ منسلك شده واز جمیع تحمیلات دیوانی معاف ومرفوع القلم بوده اند وقتیکه دولت روسیه بولایت اسلامیه تسلط یافته دفتر نفوس ترتیب وقرار داده اند وملاّ مذکوره را بدفتری معاف ومرفوع القلم ثبت نموده اند رعیت خراج گذار را بیك دفتر وغیر آنرا بدفتری دیگر ثبت نموده اند وحالا پادشاه روسیه وحکام روسیه من باب الاکراه والاجبار حکم نموده اند که در هر محله از ملاّ مزبوره که هستند باید برای خودشان دفترها ترتیب وقرار دهند وبرای هرکس ملاهائی مذکور اجراء نکاح نمایند واسامی ناکح ومنکوحه را در دفتر نکاح ثبت کنند ونیز برای هرکس اجراء طلاق نمایند واسامی مطلق ومطلقه در دفتر طلاق ثبت وترقیم نمایند وهر مولودیکه در آن محله بوجود آید نام مولود ووالدینش را در دفتر مولود تحریر کنند وهرکس که در آنجا بمیرد نام موتی در دفتر وفات بنویسند وحکم پادشاه روسیه است که هر کس از ملاهائی مذکوره که مباشر این اعمال وافعال نشود اورا از زمرهٔ ملائی خارج نموده داخل در زمرهٔ رعیت خراج گذار نمایم وتحمیلات دیوانی ازو بگیریم وبعد از اخراج دیگر قادر نیست که برای احدی اجراء عقد نکاح وایقاع طلاق نماید درینصورت آیا برای آن ملاها جائز است که من باب الاکراه والاجبار بحکم ایشان گردن نهاده مباشر این اعمال مزبوره شوند یا نه بیان فرمایند ج مخفی نماند که مجرد ثبت وضبط در دفتر اسامی قوم را حرمتی ندارد بلی التزام بحکم کافر واسم خود را در دیوان کافر ثبت نمودن ونوکری کردن ایشان حرام است وحرمت این واضح است لکن بعد از فرض اکراه واجبار که مفروض در سوال است حرمت آن رفع میشود بلی

ملاها از طرف حکام کفر برای نکاح وطلاق وغیره



تقدس وورع با امکان مقتضی این است که این التزام را نکنند و برای احدی
اجراء عقد نکاح وطلاق ننماید یا آنکه از آن بلد با امکان کوچ کند ببلد دیگر
و یا تعذر و تعسر التزام این جائز است بلکه بسا میشود که واجب است بجهت
آنکه اگر ملتزم بشود خلاف شرع شریف در آنجا نمیشود یا کمتر میشود والله العالم

س هل یجوز للرجل النظر علی وجه المرأة الاجنبیة شابةً کانت ام
عجوزة خالیا عن التلذذ والریبة ام لا ج المرأة الاجنبیة لا ینظر الی وجهها
وفی العجوز لا باس به س رویت المرأة فی المرآة جائزة ام لا علی الثانی
لما لانه لم ینظر الی ذاتها وعینها بل الی ما انتقش علیه مثالها وعلی الاول کیف
یصح ذلک لان العلة المانعة من الحاقة الفتنة مشترکة بین الرویت فی المرآة
وغیر المرآة بینوا مفصلا ج قد ذکرت فی بعض الشروح والحواشی انه
یستفاد من بعض الاخبار جواز النظر فی المرآة والاحوط عدم الجواز مطلقا
بل فی حال الضرورت ینبغی جواز النظر بالمرآة کما فی حدیث الخنثی والله العالم

س اختتان واجب شرعا حدی از برای او هست یا نه ج حد آن
گرفتن غلفه حشفه است وفاضل قمی در سوال وجواب خود متعرض است
بتفصیل که اگر مقدار قلیلی نماید چه باید کرد لکن اگر بسیار کم نماید ظاهر ادله
بر وجوب قطع در صحت طواف وامامت نیست والله العالم س تعریف
غناء منتهی عنه آیا محض تلفظ الفاظ باطله است یا محض ترجیع صوت
یا محض طرب یا معهما یا معها بنا بر ثانی مراد از ترجیع آیا محض ارتفاع وحضیض
صدا است یا تکریر وتحریر بنا بر شق اول منجر بعسر وحرج میشود وبنا بر
شق ثانی دیگر فروع موسیقیه که الذوارغب از تکریر میباشند خارج
میشوند واگر صدای مطرب است پس مراد از طرب چیست اگر کیفیتی است
که موجب سرور یا حزن شود چنانکه در منهاج است پس حسن صوت که
مستحسن بل مامور به فی التلاوت والدعاء وغیرهما من العبادات است

ف۱ مقتضی ۱۲ ترک کنند
ف۲ بلد شهر ۱۲ خواهش نکردن
ف۳ تعذر و تعسر عذر و دشواری ۱۲
ف۴ ملتزم التزام کننده ۱۲
نظر کردن بروی زن اجنبیه
نظر کردن بصورت زن در آئینه
ف۶ مرآة زن و مرآة آئینه ۱۲
ف۷ مثال تصویر ۱۲
ف۸ رویت دیدن ۱۲
ف۹ اخبار احادیث ۱۲
ف۱۰ خنثی آنکه علامت مرد و زن داشته باشد ۱۲
وحد ختنه
ف۱۱ اختتان ختنه کردن ۱۲
ف۱۲ غلفه غلاف یعنی پوست
ف۱۳ حشفه
غنا و مراد از او وغیره
ف۱۴ متعرض ظاهر کننده ۱۲
ف۱۵ امامت یعنی پیشنمازی ۱۲
ف۲۹ سرور خوشی و حزن غم ۱۲ ف۳۰ مستحسن خوب ۱۲ ف۳۱ مامور به یعنی امر شده

حرام میشود واگر موقوف بر عرف است پس آیا عرف اهل موسیقی است یا غیر
این طائفه اگر اهل موسیقی میباشند پس موضوع من موسیقی هر آوازی است
که از فضای دهن بیرون آید خواه تکریر داشته باشد یا نه واگر مراد غیر اینطایفه
است پس عرف اهل زمانه است یا زمان شارع علیه السلام بنابر اول عرف
جاری بر آنست که قرآن خوانی و مرثیه خوانی و روضه خوانی را خوانندگی
نمیگویند اگرچه ترجیع مع الاطراب داشته باشد واگر عرف زمانه شارع ع
است پس معلومیت آن باید میخواهم که هر شقی از این شقوق را مفصل و مبین
واضح جواب التفات شود و ما اجرکم الا علی الله ج حقیقت غنا بنوعیکه
تشخیص جنس و فصل جامع مانع باشد نه خود فهمیدم و نه کسی را دیدم
که فهمیده باشد و بخیالت نرسد که ترجیع مع الطرب یا تعاریف دیگر بیان
حقیقت است تاماً بلکه از قبیل سعدانه بنت میباشد و ایضاً بخیالت نرسد
که رجوع بعرف و اصطلاح اهل موسیقی باید چنانچه شیخ استاد اعلی الله مقامه
میفرماید زیرا که واضح است خطاب منزل بعرف عام است این همه اخبار
وارده که کنیزک مغنیه بیعش حرام است و تجارت باو جائز نیست چگونه منزل بعرف
خاص میباشد و استثناء حدی و عروس هم دلیل بر این است که از واضحات
عرفیه است چنانچه از سؤال و جواب ائمه علیهم السلام معلوم میشود خصوص
حدیث ان لی جیرانا و بخیالت نرسد که خصوص عرف زمان حضرت مراد است
بجهت اینکه این در وقتی است که تغایر عرفین باشد و عرف زمانه ائمه
علیهم السلام تغییر کرده باشد و بخیالت نرسد که از خواص غنا است که بر ما
حقیقتش معلوم نیست بلکه مرا اعتقاد اینست که بیع و صلح و اجاره و هبه
و ید و شیر و نخوان حتی آب حقیقتش بر ما معلوم نیست بلکه برای علماء نیز
واضح نیست علامه اعلی الله مقامه تلخ منجد که بقدر کر باشد میفرماید
که منفعل نمیشود بجهت آنکه حقیقت ماء در او ظاهر است و این عدم توجهی

واضح است بلکه باعتقاد بنده غیر امام علیه السلام احدی حتی افلاطون نمیتواند که یک حقیقت از حقائق عرفیه واضحه عند العرف را بتواند تشخیص کند که جامع مانع باشد مگر آنکه باز متوسل بعرف شود مثل آنکه بگوید الماء ما سمی ماء مطلقا وهکذا و آنها که داعی ذکر کردم از واضحات است در پیش خبیر فهیم بعد از آنکه غنا عرفی شده مثل سائر الفاظ پس باید که رجوع بعرف شود و بعد از مراجعه بعرف چند قسم است اول آنست که یقین میکند که این غناست باینکه عجم مثلا میگویند که خوانندگی میکند و عرب میگویند که یغنی در بنوقت حرام است و در حکم این قسم است که در عرف عام میگویند یغنی فی مرثیة او فی قرائة او فی اشعاره او فی مدحه یا اینکه بگویند یرتنی غناء و اهل عجم بگویند که بطور خوانندگی قران و دعا و مرثیه میخوانند که این نیز حرام است مثل سابق مادامیکه برای عروس نباشد بشرائط و در حکمی نباشد که از دو جا استثنا دارد و در غیر این دو جا استثنا ضعیف است قسم دوم اینست که یقین ندارد مظنه یا وهم یا شک دارد درین قسم حرام نیست و اصل اباحت محکم است قسم سوم که در حقیقت قسم پنجم است اینست که یقین دارد غنا نیست نه ذاتا و نه وصفا و نه حالا این حلال است جزما و احوط اقتصار در سماع اصوات مشتبه بعد از مراجعه بعرف عام این است که اقتصار کند در سماع بقسم سوم که پنجم است فی الحقیقة والله العالم وهو الهادی

س بنا کردن نقل ضریح حضرت خامس آل عبا سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء در هند رسم شده است شرعا چگونه است و در اکثر قریات ساکن کفار بت پرست بسیار و اهل اسلام کم هستند که وقتیکه مسلمانان نقل ضریح را گردش میدهند کفار خنده میکنند نظر براین ترک آن اولی است یا نه و اگر بنظر گوید و بجای نقل ضریح ساختند آیا شرعا دفن کردن خواه در آب انداختن خواه مسلم و سلامت نگاه داشتن کدام یک از اینها بهتر است

الماء الآخر یعنی آب چیز است که نام کرده شد آن آب مطلق ۱۲
۲ هکذا یعنی همچنین ۱۲
۳ داعی اشاره بطرف خود ۱۲
۴ واضحات یعنی ظاهرها ۱۲
۵ خبیر جاننده و صاحب فهم ۱۲
۶ مراجعه رجوع کردن ۱۲
۷ خوانندگی یعنی سرائیدن ۱۲
۸ یغنی یعنی میسراید ۱۲
۹ یغنی الآخر یعنی میسراید در مرثیه خود یا در اشعار خود یا در مدح او و در قرآن خود ۱۲
۱۰ یرتنی غناء یعنی میخوانند شعر بطور غنا ۱۲
۱۱ مظنه گمان ۱۲
۱۲ اباحت مباح بودن ۱۲
۱۳ جزما یعنی یقینا ۱۲
۱۴ اقتصار یعنی اختصار ۱۲
۱۵ سماع بگوش شنیدن ۱۲
۱۶ اصوات جمع صوت یعنی آواز و مشتبه مشکوک ۱۲

نقل ضریح سید الشهداء

بینوا ج بسم الله وله الحمد بنائی شبیه بر بنا و ضریح روضهٔ مطهرهٔ حضرت
خامس آل عبا بلکه جمیع انبیا و اولیا و فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیهما و علیهم
اجمعین بلکه علماء و اخیار از وجوه عدیده ممدوح و مستحسن ست کافی است
در حسنش حدیث مروی در زاد المعاد در زیارت عید مولود که هرگاه خواهی
زیارت حضرت رسول کنی شبیه بقبر مبارک حضرت بسنا و اسم مبارک حضرت
را بر او بنویس و امّا نقل آن بکوچه و بازارها و محلها و قریه‌ها پس آنهم
جائز بلکه ممدوح و مستحسن ست بلکه باعث بکاء و ابکاء و زیارت و لعن بر اعدای
آنحضرت و تذکر روز عاشورا میگردد و خنده بعضی مضر نیست و ضررش بر
خودشان است نه برد یگوی انّما الاعمال بالنّیات لکلّ امرء ما نوی قل کلّ
یعمل علی شاکلته ای نیّته و دره دریا انداختن و دفن کردن و باقی گذاشتن
تا سال آینده مخیّر می باشی و باقی گذاشتن بهتر است و خراب کردن و
صرف آلات در جائی مناسب هم جائز است و حکم قبر شبیه بقبر حضرت نیز
معلوم میشود که مخیّر است ما بین باقی گذاشتن و خراب کردن و لکن خشت
و سائر آلات را در جائی خوب صرف کنند والله العالم س اعانت النصاری
باخذ الاجرت فی دواوینهم بحیث تشتمل علی ارتکاب بعض المحرّمات کمعاملة
الربا والخمر و غیرهما لاجل تحصیل المعاش فی خدمتهم غالبًا فی تلک البلدان
و فقدانه فی غیرهم غالبًا جائزة ام لا ج لا یجوز فی المحرّم و یجوز فی المحلّل
الاجارة و اخذ الاجرة و لا تجعل نفسه مکتوبًا فی دیوان الظلمة و لا یجعل
نفسه من خدامهم نعم یجوز ان یجعل نفسه اجیرًا لهم فی الخیاطة والحیاکة والبناء
و غیرها والله العالم س ما قولکم دام ظلکم در اسقاط جنین مرده که زائد از
چهار ماه است وقت غسل آیا نافش باید برید یا نه ج نافش را نبرند و بهمان
طریق غسل دهند و دفن کنند مثل ختنه که بعد از مردن ختنه نباید کرد
والله العالم س هل یجوز للمقلّد العمل علی رسالة ذلک الجناب الموسومة

بزينة العباد مفصلاً في مقدمة بفصلين مشتملين على بعض احكام التقليد
والاجتهاد ثم فصل الثالث بعد تلك المقدمة في بيان آداب بيت الخلاء
ثم ذكر الوضوء واحكام الحيض وقسيميها ثم الاغسال مطلقاً ثم المقصد
الثالث في التيمم ثم النجاسات والطهارات ثم كتاب الصلوة بتمامه ثم الصوم
وهذه امارات كتاب جنابكم المذكور قد طبع في مطبع مجمع البحرين لودهيانه
من امر جناب الحاج والنواب السيد **ولايتعليخان بهادر**
بينوا وتوجروا من عند الله الجليل **وانا** العبد الذليل المفتاق الى
رحمة ربه الغني على نقى ابن مظهر على الفيض آبادى مقلد جنابكم شرفنا الله
زيارة عتبة بابكم انشاء الله فلمرجو من جنابكم ان يدعو له في اوقات الخلوات
واعقاب الصلوة تحت القبة الشريفة المباركة على صاحبها افضل الصلوة
هذا ما نمقه المذنب على سبيل الاستعجال مع تكثر الاشغال وتوزع البال
وتشتت الاحوال وضيق المجال والله يعلم بحقيقة الحال يوم الثلثا السابع
عشر من الثالث يوم ولادت سيد البشر صلى الله عليه وآله ما اتصل عين
بنظر واذن بخبر **ج** نعم لنا رسالتان **زينة العباد** كما ذكر و
ذخيرة المعاد في الجواب عن السؤال هذا ما وفقني الله تعالى بالكتب
والارسال الى خدمتكم وانا الاقل الجاني زين العابدين المازندراني **بس**
عرض ميشود خدمت عالم ربانى جناب الشيخ زين العابدين المازندراني
دام ظله العالي اينكه آيا كتاب سوال وجواب ذخيرة المعاد از آنقبله وفتاوى آنقبله
هست كه حاجى سيد نواب جان عظيم آبادى از نزد آنجناب آورده در هند چاپ
كنانيده يا نه ودستخط ومهر كه در اول وآخرش هست آيا دستخط ومهر خود
آنقبله است يا خير وكتاب مذكور بعد چاپ شدن مرسله سيد نواب جان
كه يك نسخه ازان مقابله كرده خواسته بود بخدمت آنقبله رسيد يا نه بينوا
توجروا ملتمسه سيد نواب جان بفرمائش بعضى از احباب في شهر ذيقعده

ملـ امارات نشانها

در استفسار صحة كتاب ذخيرة المعاد



سنه ۱۲۹۶ هجریه ج بی شك سوال وجواب مسمی به ذخیرة المعاد از ما میباشد و بخصوص یکی از آنها که ارسال فرمودید مقابله کرده انشاء الله میفرستم که دوباره انشاء الله چاپ کنید بلکه تا هزار بار هزار چاپ کنید و بفرستید که انشاء الله خوب منجر ند و نفع میکنید انشاء الله تعالی وانا الاقل زین العابدین المازندرانی

س چه میفرمایند جناب الشیخ زین العابدین المازندرانی دام ظله العالی درین مسئله که اگر کسی کتابی از تالیفات و تصنیفات خود در علم فقه یا دیگر علوم شرعیه جائزه یا کتابی از تصانیف مجتهدی از ان مجتهد گرفته باذن او طبع نماید بجهت فروخت وجلب نفع خود و بران کتاب موافق قانون انگریزی بنویسد که کسی تا این مدت یا هیچ وقت بدون اجازت من این کتاب را طبع ننماید این ممانعت نوشتن جائز است عند الشرع یا نه علماء هند که بر جواز ان فتوی دادند رای آن قبله درین چیست بینوا توجروا

ج بیشك جائز است بلی بمقتضای ملاحظهٔ انکه بناء بکثرت چاپ برادر مومنش ضرر کند دیگری اگر تاخیر چاپ نماید بهتر است واین واضح است والله العالم وانا الاقل الجانی زین العابدین المازندرانی

(مهر: عبده العابد الراجی زین)

مسئله ۱۲ طبع نمودن نوشتن به طبع کتاب و جواب

در اذن اجازه ۱۲ در طبع چاپ کردن ۱۲

جواب از سید علامه جناب مفتی سید محمد عباس قبله مجتهد عصر دام ظله اصل جواز منع بعید نیست لکن لزوم امتناع غیر معلوم الا در صورت اشتراط یا لزوم اضرار والله العالم بالاحکام حرره السید محمد عباس عفی عنه

جواب از مجتهد عصر جناب سید علی محمد صاحب قبله دام ظله ممانعت میرسد و امتناع نیز هرگاه موجب ضرر بر مسلم باشد مثل ارزانی نرخ بسبب کثرت طبع وهو العالم سید علی محمد

قطعات تاریخ طبع ثانی این کتاب

قطعهٔ تاریخ ریختهٔ خامهٔ اعجاز نگار فصاحت بار عالیشان جناب نواب مهدیعلیخان صاحب مهدی رئیس عظیم آباد دام اقباله واجلاله

آمد بهار طبع دگر این کتاب را … خاطر چو غنچه زین خبر جانفزا شگفت



مهدی شد بفکر پی سال این سحر | هاتف بگوش او گل باغ مراد گفت
۱۲۹۸ھ

از فکر رسائی صائب جناب مولوی شیخ بهادر حسین صاحب وحید لکهنوی دام لطفه شاگرد رشید فردوسی زمان مرحوم و مغفور مرزا سلامت علی دبیر و ملک الشعرا دبیر الدوله منشی مظفر علیخان اسیر دام فضله

جلیل زمان میر نواب جان	کزو گشت ترویج احکام دین
بحج و زیارت مشرف شد	بکرات و مرات با صد یقین
عدیم المثال و عدیم النظیر	سر سالکین افسر عارفین
فلک مرتبت آسمان منزلت	چو شمس الضحی زیر چرخ برین
ملائک خصال و معلی جناب	محب علی ذاکر شاه دین
فلک باد و چشمان خورشید ما	مثالش ندیده بروی زمین
ز احکام شیخ المشائخ نمود	فراهم مسائل ز شرع متین
چو شد طبع زین بیشتر این کتاب	خریدند جمله کهین و مهین
بفرمائش شائقات طبع شد	مکرر همین نسخهٔ دلنشین
بارشاد عالی دو تاریخ طبع	رقم کرد کلک وحید حزین
بشد طبع بار دگر این کتاب ۱۲۹۸ھ	فتاوای انواع شرع مبین ۱۲۹۸ھ

چکیدهٔ کلک بلاغت رقم اخی معظم جناب سید امیر جان صاحب فرقتی عظیم آبادی دام ظله العالی



بیا ساقی ای ز تو دل باغ باغ / زجام شریعت بکن تر دماغ
شراب مصفّا تر از سلسبیل / پی مؤمنان لکن چو کوثر سبیل
کتابیکه باشد سوال و جواب / بود حکم شرعی دران باصواب
بد و لفظ نامش گرفت اتحاد / ذخیره یکی هست و دیگر معاد
سراپاست مملوز احکام دین / ز شرع متین و کتاب مبین
تمامی مسائل ز سهل و دقیق / اوامر نواهی بطرز انیق
چه از باب تقلید و تصریح آن / چه از اجتهاد و چه توضیح آن
چه غسل و طهارت چه صوم و صلوة / چه حج و چه عمره چه خمس و زکوة
چه از عقد متعه چه عقد دوام / طلاق و ظهار و حلال و حرام
چه وقف و چه ارث و چه از غاصبی / چه صید و ذباحه چه از کاسبی
چه باب الاجاره چه امر هبه / چه بیع و شرا اطعمه اشربه
رضاع و حضانت امور ولی / چه باب شهادت وکالت وصی
چه از باب ابرا چه نذر و عهود / چه امر قصاص و دیات و حدود
چه از امر هلی و عبید و اما / چه تدبیر و عتق و چه حکم قضا
چه احکام میت ز دفن و کفن / توان یافتن اندران بی سخن
دگرها از انحاء دیگر امور / که باشد پی دین و دنیا ضرور
ز فتوای شیخ امام هدا / جهان را باحکام دین رهنما
که باشد درین عهد مفتی دین / مسمّی است با زین و با عابدین
همه علم دینش بود در ضمیر / حدیث صحیح و حسن را خبیر
برش منکشف جمله سرّ خفی / همه رمز قران بر و منجلی
نباشد چو او مجتهد در جهان / همه اجتهاد و فقیه زمان
مشرف ز تقلید او بی شمار / بهند و عرب هم با یران دیار
ز بهر هدایت پی مؤمنان / بود نائبی از امام زمان



برادر که ما راست نواب جان / عزیز سعید و برابر بجان
زفیضان آن حجة المسلمین / بود عالم و ماهر علم دین
باحکام دینی ازو بهره ور / زشرعی مسائل همه باخبر
بجمع جماعات هم سرفراز / بجا آر امامت ز بهر نماز
امانت دیانت عدالت شیم / بخلق و بعهد و وفا محترم
مشرف زحج و زیارت همه / محلی بتقوی طهارت همه
بیاورد از کربلا آن کتاب / دو سالی ز پیش وقت ایاب
نمود اولش طبع با اهتمام / که نفعی رسد زو بهر خاص و عام
شده شهرتش چون بشهر و دیار / طلب کرد هر کس بصد اعتقاد
همه ها گرفتند از شیخ و شاب / که بودند محتاج همچون کتاب
مگر همچنانند باصد شغف / هنوزش طلبگار از هر طرف
ز اطراف و اکناف شهر و دیار / خطوط طلب میرسد بار بار
درین روزگار سعادت قرین / که هستند مشتاق اهل یقین
بترویج احکام خیر البشر / نمودش کنون طبع بار دگر
بحسن عجب با دو صد زیب و زین / که روشن شد از وی دل و جان و عین
بحل رموز و دقائق نکات / بتشریح معنی اکثر لغات
همه در خط نسخ زیبا رقم / بایمای اهل عراق و عجم
بفرمود از بهر تاریخ آن / هرا فرقتی آن عزیز جهان
خرد سال طبعش بگفتا چه خوب / بود طبع ثانی چه زیبا چه خوب

۱۲۹۸ھ
از من قل الحاج والزائرین السید نواب جان الزاکر الراجی الی رحمة ربی و رب العالمین

لله الحمد این سوال و جواب / حاوی حکم شرع ربانی



عاقبت راذخیرهٔ خوبی　　یادگار محقق ثانی
حضرت شیخ حجة الاسلام　　حاکم ملک دین وایمانی
رهنمائی شریعت غرّا　　رازدار رموز پنهانی
آفتاب سپهر فضل وکمال　　نیّر اوج جود واحسانی
عالم علم عقل ونقل همه　　اجتهاد ازوجودش ارزانی
ازکتاب حدیث وعقل اجماع　　منکشف سازحکم سبحانی
ازصحیح وحسن حدیث نبیو　　ماهرعلم ورمز قرانی
ازنبیلی عصر وعلّامه　　مجلسئ زمان وعمّانی
هرکه جایافتش بمجلس درس　　میکند دعوئ سبق خوانی
مرجع الخلق افقه الفقها　　منبع الخُلق ارفع الشّان
الذی قیل نفسه ملکٌ　　انّه ظاهر بانسان
الذی لیس مثله احدًا　　عالم کامل بعرفان
هرکجا مومنین ثناخوانش　　هندئ وترکئ وخراسانی
ازعرب تاعجم مقلّد او　　ازعنایات وفیض ربّانی
زهدوتقوی کهازغلامانش　　ازجبینش شگفته پیشانی
منکه ازیمن فیض صحبت او　　میزنم لاف مسئله دانی
این ذخیره چو باخود آوردم　　ازجنابش چوگل زبستانی
خواستم طبع ازپی ترویج　　تاشود چشم شرع نورانی
گشت درمطبع نسیم سحر　　طبع اوّل زفضل یزدانی
گفت هاتف که سال طبعش را　　رهنمائے شریعة نوانی

۱۲۹۶ هـ

بازچون طبع گشت بعددوسال　　به زاوّل بخطّ قرانی
دل بگفتاکه سال طبع کنون　　نسخهٔ بیمثال گردانی

تمّت ۱۲۹۸ هـ



این مسائل بعد طبع شدن کتاب در شروع شهر رمضان ۱۲۹۵ هجری تازه دستخط شده از نزد جناب شیخ دام ظله از کربلا رسیده که در اینجا نوشته میشود

مسائل حج از پول حرام

س چه میفرمایند جناب الشیخ دام ظله در اینکه زید پول حرام از نوکری حکومت نصاری و غیر آن از وجه ناجائزه که رد آن بصاحبان و وارثان صاحب مال نمیتواند جمع کرده است میخواهد حج برود از آن پول آیا میشود و مستطیع است یا نه بینوا ج بسم الله و له الحمد بعد از انکه پول حرام شد چگونه استطاعت بآن حاصل میشود بلکه در اخبار وارد است که هیچ شخص وقتیکه در احرام لبیک بگوید خداوند میفرماید لا لبیک مال حرام را آورده بخانه من و لبیک میگوئی والله العالم س در صورت مستطیع نشدن ازین پول راهی بفرمایند که رفتن بحج تمتع ازین پول جائز باشد و مستطیع شود جواب ج پول حرام که رد آن بمالک یا وارث ممکن نیست تحلیل آن منحصر است که تسلیم مجتهد جامع الشرائط شود و او تکلیف را بفقیهی اند و اگر بخواهد بدهد بذل یا ببخشش تا حد استطاعت شرعیه او را مستطیع میکند والله العالم س زید پول ناجائز از نوکری حکومت انگریزی و غیر آن مال الحجا از مسلم و کفار بوجه ناجائز که رد آن بصاحبان و وارثان مسلم نمیتواند جمع کرده است و از همه جهت مستطیع حج است مگر پول همین ناجائز دارد آیا میشود که زید بمقدار آن پول ناجائز پول از کافر بوعده بصیغه قرض بگیرد بنیت استنقاذ از نام قرض آن پول را بقبضه خود در آرد و باز بحسب ظاهر دنیا قرض کافر را از پول ناجائز ادا کرده ازین پول که از نام قرض بنیت استنقاذ از کافر گرفته حج برود صحیح و جائز است و مستطیع میشود یا نه بینوا ج اگر غیر از وجه نقد از املاک و جواهر چیزی دارد که بآن مستطیع شده درینوقت اگر از وجه حرام مکه برود معصیت کرده و حج او صحیح است و حاجت بپول گرفتن از کافر بقصد استنقاذ ندارد و در جهت حصول استطاعت بلی اگر خواهد که در راه حج مال حرام نخورد پول گرفتن از کافر بقصد قرض خوب است و اگر غیر از وجه نقد ندارد و میخواهد قرض از کافر بقصد استنقاذ را مایه استطاعت قرار دهد این مشکل است اولاً اینکه در قرض قصد استنقاذ نمودن بعضی اشکال کرده اند و ثانیاً اینکه وجه حرام حلال نشده بمنزله قرض و دین است باید استطاعت ملاحظه شود بعد ازدین بلی علاج در سوال خوب است والله العالم س زید پول ناجائز از نوکری حکومت نصارا و غیر آن که بوجه ناجائز از مسلم و کفار گرفته است و مال مسلم بصاحب و ورثه اش

رد کرده نمی تواند جمع کرده است میخواهد بحج برود و مستطیع شود ازین پول آیا میشود که زید این پول را بحاکم شرع بدهد و مصالحه کند باینکه حاکم شرع آن پول را از طرف خود باو ببخشد و رد کند تا او بحج برود و مستطیع شود و عوض این مصالحه زید برای حاکم شرع چیزی مواجب از پیش خود معین کند و همیشه باو بدهد یا نه بینواج بلی این علاج علاج واقعی میباشد و گذشت که حاکم شرع میتواند که او را مستطیع کند بدو نحو یکی به بذل و یکی باستطاعت و عوض مال المصالحه باقساط بشرط حیات یا مطلقا معلوم نماید س در صورت صحت مصالحه مذبوره آیا میشود که زید مثلاً در هند است و حاکم شرع در کربلا زید در کربلا بذریعهٔ خط مهری خود یکی را از طرف خود وکیل کند که از حاکم شرع مصالحه این پول نماید باین طور که وکیل زید بحاکم شرع بگوید و صیغه جاری کند که هزار تومان ناجائز مثلاً از نوکری نصارا و غیره که نزد موکل من است در هند آن را من از طرف موکل خود وکالةً بشما دادم و حاکم شرع قبول کند و باز حاکم شرع همان پول را که نزد زید در هند است و مصالحه آن با حاکم شرع مذبور شده از طرف خود بزید هبه یا رد کند بواسطه وکیل زید و وکیل زید عوض این مصالحه و رد یا هبه از طرف موکل خود چیزی مواجب برای حاکم شرع مذکور معین کند که همیشه موکل او یعنی زید بحاکم شرع آن مواجب را داده باشد بینواج بسم الله وله الحمد بلی میتواند ولکن وکیل وکیل مطلق شود بالنسبت بعقد هبه یا مصالحه چون مال غائب هبه بحاکم شرع نمیشود پس حاکم شرع میتواند مصالحه نماید میتواند هبه نماید چون مال در پیش موهوب له میباشد والله العالم س در جواب استفتاء حقیر در توجیه مسئله الصلوة خیر من النوم این عبارت بعد عبارت دیگر که قلمی فرموده اند که حقیر من هذا الباب والتقیه گفتم الی آخره لفظ و التقیه از نوک قلم بسیار باریک و مشکوک نوشته شده است آیا آن لفظ و التقیه است یا لفظ دیگر و بعده لفظ البته ثواب دارد است یا دیگر و اگر البته ثواب دارد است ربط عبارت چه طور میشود بینواج آن لفظ و التقیه میباشد و البته ثواب دارد بجهت آنکه تقیه بسیار ثواب دارد والله العالم و انا الاقل زین العابدین المازندرانی

التماس نویسنده

چنانکه اول الکتاب شخصی در باب رفع استفسار فرموده وسی سال سی و هفت متفرق داده نسخه ادام ظله حق ناصر داشته باشند خود از جناب کتاب را کسی نمی تواند شرح در خصوص این کتاب با حصه بعضی از مسائل این نوشتند در بعضی کتاب یافت کرده پس بر علماء که از کتاب زینة العباد و رساله های کوچک عملیات و رساله حج تصنیفات جناب شیخ که مشهور است حاشیه نموده است اکثر مسائل این کتاب را مطابق نماید که انچه در آنها است غالب در این هم است فقط

خاتمة الطّبع

الحمد لله الذی خلق العباد لعبادته من الانس والجان وارسل الانبیاء هادیًا علی کافّة الانام بالجود والاحسان سیّما سیّد المرسلین وخاتم النّبیین سیّدنا محمّدًا علیه وعلی وصیّه سیّد الاوصیاء امیر المؤمنین وسائر الائمّة المعصومین صلوات الله الملک المنّان که این کتاب مستطاب لاجواب شریعت آئین حاوی احکام دین مبین مسمّی به ذخیرة المعاد از تصانیف وفتاوی سمّی سیّد سجّاد قدوة المجتهدین شیخ زین العابدین الحائری المازندرانی که چراغی است در ره هدایت وراهی است برای سالکان طریق عبادت درین جزو زمان از فضل وتائید خالق سبحان بصحت تمام بجد وجهد مالا کلام بمطبع اثناعشری واقع شهر لکهنؤ باهتمام سیّد عابد علی بماه رمضان المبارک ۱۲۹۸ھ یکهزار ودویست ونود وهشت هجریّه حلیه طبع پوشید اللّهمّ ارزقنا وارزق کلّ مؤمن منه الافادة والرشاد واجعله لنا ولجمیع العباد ذخیرة المعاد

اعلان ممانعت طبع این کتاب

چونکه مصنف حق تالیف این کتاب را بمن داده است لهذا این کتاب را در سابق هم که طبع نمودم اعلان ممانعت طبع دران نوشتم حالا هم این کتاب نوشته میشود که کسی بغیر اجازت من این کتاب را بجنسه یا به تبدیل نام وتقدیم وتاخیر وکمی وزیادتی باب سوالات یا ترجمه کرده تا ده سال طبع ننماید ورنه موافق قانون مجاریه گورنمنت انگلسیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد در هندوستان هرکه طالب باشد از من احقر الحاج سیّد نواب جان ذاکر ساکن عظیم آباد پٹنه محله گذری ودر عرب وعجم از کربلای معلی از نزد حاجی سیّد محمّد تقی تاجر هنگ مجاور کربلا قیمت ومحصول فرستاده



طلب نماید و مسئله جواز ممانعت طبع نوشتن
هم در آخر کتاب در ملحقات چاپ شده است فقط

العبد
حاجی سید نوابجان ذاکر ساکن شهر
عظیم آباد پٹنه محله گذری
المرقوم ماه رمضان
المبارک
سنه ۱۲۹۶ھ

یلوح الخط فی القرطاس دهرا　　وکاتبه رمیم فی التراب

کتبه اقل الکتاب السید رضا ابن السید یوسف الحسینی
اللکهنوی

سوالات درین کتاب با ملحقات جمله دو هزار و ششصد و ده است ۲۶۱۰ و مسائل
که هزارها است یعنی یک یک سوال اکثر متضمن است بچند چند مسئله و در اصل کتاب
هیچ سوال زیاده و کم کرده نشده بجز یک سوال
الصلوة خیر من النوم که جناب
شیخ آنرا از اصل کتاب
در آوردند و
حقیقتش در ملحقات
به توجیه مسئله
نوشتند

غلطنامهٔ کتاب سوال و جواب ذخیرة المعاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۲	مراجات	مرجحات
۵	۱	معنے	بے معنے
۷	۷	فقیہ	نقیه
۱۲	۱۴	موقید	موقتہ
۱۳	۱۴	نمودہ اعادہ	نمودہ عادہ
۲۰	۱۴	مجتهدش	مجتهد شد
〃	۱۸	اما	آیا
۲۲	۲۲	علمست	اعلمیت
۲۳	۱۳	الواقع	للواقع
۵۳	۲۳	نان او	تان و
۵۷	۱۷	کرد نیت	در نیت
۶۰	۶	مسح بھر	مسح سر
〃	۲۰	تخیر	تخییر
۶۴	۳	یادر	یا در او
۶۵	۱۹	بالعکس	یا بعکس
۶۸	۲۳	حالے	حاسلتے
۷۵	۱۶	ماوضو	باوضو
〃	۱۶	یامسح	با مسح
۷۸	۷	بقتضد	یقضید
۸۹	۱۰	یاموف	یامؤف
۹۰	۹	کد همچنین	و همچنین
۹۴	۱۲	ملزم	ملتزم
۹۵	۱۵	احتلام	احتمال
۹۹	۳	بر دفعہ	بر دو دفعہ
۱۱۷	۸	زمان این	این زمان
〃	۱۱	بعد وقت	بعد دو وقت
۱۳۱	۱۵	غسل	وغسل میت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	۱	مجبور	محبوب
۱۴۶	۲۳	میت باشد	لکن میت بیان نمیت باشد
۱۴۷	۸	کہ نفرمودند	کردند فرمودند
۱۵۰	۳ و ۴	دیدہ بان	دیدہ بان
〃	۶	گشتن	گذشتن
۱۵۹	۱۸	مینک	خیلک
۱۷۰	۱۸	ذمید	ذمہ
۱۷۴	۱۶	ید خلنے	مدخلیتی
۱۷۹	۱۶	بجهت مگر	مگر بجهت
۱۸۵	۱۰	چه نماید هرگاه	چنین نماید هرگاه
〃	۱۱	نائب	غائب
〃	۲۰	برهنگام	برهنگان
۱۹۸	۹	گورہے	گودے
۲۰۸	۱۲	نمی تواند	میتواند
۲۱۵	۱۸	واین در	واین درصورتی
۲۲۵	۱۵	جبران	جبران
۲۳۰	۱۷	نماید	ننماید
۲۴۱	۱۶	جبین	جبینین
۲۴۶	۲۰	نجس	ازنجس
۲۵۰	۱۵	مروضد	مفروضد
۲۶۵	۱۰	عالم	علم
۲۸۵	۱۵	برس	نرش
۲۹۰	۲	گذشتہ	گذشتہ
۳۲۳	۱۴	وقت باشد	وقت ممتد باشد
۳۲۹	۵	تنبہ	متنبہ
۳۳۵	۹	بطریقے	بطریق
۳۳۸	۲۳	نمودہ و	نمودہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۲	۷	طمانیت	طمانینت
۳۴۶	۳	دور	صور
۳۶۲	۱۷	اب	جانب
۳۷۰	۱	جمعہ	جمیع
۳۷۳	۶	بشام	لتام
〃	۲۳	دوازده	نیز یازده
۳۸۰	۱۱	بحو	بنحو
۳۸۳	۷	قولیت	قولیست
۳۸۷	۱۰	نماند	نماید
〃	۱۵	طمانیت	طمانینت
۳۸۸	۱۰	عادت	عادةً
〃	۲۳	اینان	وایتان
۳۸۹	۵	طمانیت	طمانینت
۳۹۲	۱۸	قلب	قلب او
۳۹۳	۱۰	میندازد	ببیندازد
۳۹۵	۱۹	تعیّن	تعیین
۴۰۱	۱۵	ورد دعا	درود دعا
۴۰۴	۱۸	کمال	کسان
۴۰۵	۲۳	قراء	قرءٍ
۴۱۳	۱۷	روغنچ	روغن هم
〃	۲۰	دجرونش	درونش
۴۳۰	۲۳	اوسے	اوّسے
۴۳۲	۹	ملیکه	مکمیر
۴۳۳	۲	امنوا منهم	امنوا
۴۳۵	۴	راعد	راسخد
۴۳۳	۱۳	در رکعت	ودر رکعت
۴۳۵	۱۰	نماز میخونة	نمازی خوانده
[illegible]	۲۳	بیوم	بیومه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳۸	۷	قواقطع	قواطع
۴۳۹	۱۶	ایا من	ایامی
۴۴۳	۶	طمانیت	طمانینت
۴۴۸	۶	ایا نماز	یا نماز
۴۵۳	۷	ایا	امّا
۴۵۵	۸	تعلیم مسائل	تعلّم مسائل
۴۵۶	۵	نماز صحیح	نماز صبح
۴۶۷	۱۲	العلوم	العلم
۴۹۵	۱۱	شک باشک	شک باشد
۴۹۸	۲۱	وکفاده	دوکفاره
۵۰۰	۱۴	رونروشب	روز وشب
۵۰۱	۱۸	والد	ولد
۵۱۴	۸	نراد	مراد
۵۱۶	۱۱	کداسکناس	اسکناس
۵۲۰	۲۱	ببراءت	ببرات
۵۲۳	۴	هکذا	و هکذا
۵۲۴	۲	براءت	برات
۵۴۴	۳	زید مثلا زید	زید مثلاً
۵۴۹	۹	صورت در	صورت نقص در
۵۵۱	۲۱	ازبرای حجتین	ازبرای من حجت
۵۵۹	۱	وجوب ندب	وجوب و ندب
۵۶۰	۱۹	سیکی	کی
۵۶۶	۳	یاگوش	باگوش
۵۷۱	۷	کمربعد	بعد
۵۷۵	۲۳	دوازد	دوازدهم
۵۷۹	۱۶	مصرح در	مصرح بر
۵۸۴	۶	بانسبت	بالنسبت
۵۸۷	۷	ازاگلولد	ازگلولد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٩٢	١٤	القرآن وقع	القرآن وقع
٥٩٧	٢٠	ملطع	مطلع
٥٩٨	٦	بجلّیت	جلّیت
٥٩٩	٣	غذای غایط	غذای او غایط
״	٥	أن حرام	أن نیز حرام
٦٠٢	١٦	أیاموىز	أما مویز
״	٢١	مجوز	مجوّز
٦٠٤	١٣	احدٌ	احدٌ
٦٠٨	١٦	درحکم	یا در حکم
٦١٣	١٤	والاجابرة	والاجارة
٦١٦	٢٢	عرف عالم	عرف عام
٦١٧	١١	باصبح	با صبح
٦٢٢	٥	حضور عزا المجلس	حضور مجلس عزا جائز
٦٢٣	٣	وبرای	برای
״	١٤	ودرنجش	درنجش
٦٢٥	٩	وبلفظ واحد	بلفظ واحد
٦٢٧	١٢	یابعدم	باعدم
٦٢٨	٦	یابیول سیاهٔ	یا بیول سیاه مثل
٦٢٩	١١	کره	کرده
٦٣٠	٧	اشیا أشیاء	اشیاء
״	١١	اولوبت	الوبیت
٦٣٣	٤	تحقیق	تحقق
״	٢٣	الصمم	الصحة
٦٣٦	٨	استیلاد و م	استیلاد امد
٦٣٧	١٧	گرفته شد	گوفته باشد
٦٣٨	٣	بزنان	بزمان
٦٤٥	٥	نفخ	فهج
٦٥٠	١٦	عیان	اعیان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥١	١٣	س	ج
٦٥٢	١٧	میمناید	بنماید
٦٥٥	١٣	متوفد	متوفاة
٦٥٧	١٦	جدًا	احدًا
٦٦٩	١٧	باحاکم	باحکم
״	١٧	اولاد صغیر	اولاد صغیر
٦٧٠	١٦	یالمتر	بالمتر
״	٢١	محل	مهر
٦٧٢	٢٢	رضاشد	رضا نشد
٦٧٤	٦	بحد	بنحو
٦٧٦	٢١	مالك دو بیه	یا ملك دو بیه
٦٧٧	٦	خواب دخت	دخت خواب
״	٨	وو، نا	ووزنا
٦٨٠	١٧	نصیب	نصب
٦٨٢	١٨	هرچند	برچند
٦٨٤	١٧	نظره	نظیره
٦٨٧	١	خروج	زوج
٦٩٤	٩	ملك یمین	بملك یمین
٦٩٥	٢٣	گرد دو سال	در دو سال
٦٩٩	٢٠	للوو لد	للولد
٧٠٢	٢٣	نقدد	تعدّد
٧٠٣	٧	مذهب	مذهب ما
״	٢٢	لوما	لوعًا
٧٠٥	١٦	مثل عقدم قوم	مثل عقد
״	٢٢	نداریم	ندانیم
٧٠٦	١٦	المطلقات	المطلعات
״	١٨	لنسوة	لنسوة
״	٢٠و٢١	سندًا ودلالةً	سندًا ودلالةً
٧٠٩	٢١	باشلق	وباشلق



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۱۵	۱۵	الغیر	لغیر
۷۱۶	۷	اتفاقاً	انصافاً
۷۱۸	۲	النست	بالنسبت
۷۲۳	۱۲	لسے	کسے
۷۳۱	۵	علید	علیها
"	۶	تاقتل	باقتل
۷۳۲	۱	اور	اورد
۷۳۳	۲۱	فاما	فامّا ما
۷۳۵	۱۷	حرم	حرام
۷۳۷	۳	منهاجد	مباحد
"	۷	فاضل فغی	فاضل تھے
۷۳۹	۱	دوسه	دلنوشته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۳۹	۲۳	چدبد	چدبن
۷۴۰	۷	نقیبه	نقیصه
۷۴۵	۲۰	الایام التعزیه	الایام ایام التعزیه
"	۲۱	نبور بشد	نبود بشد
۷۴۶	۲۳	والقدیم	فالقدیم
۷۴۷	۱۹	وعن الایجاد	عن الایجاد
"	۲۱	لتهم	لهم
"	۲۳	لا من	من لا
۷۸۰	۱۶	عقد	کرعقد
۷۸۳	۲۱	هرهر قوم	مرقوم
۷۸۸	۲۴	اید	آمد
۷۹۰	۲	لکن	کن

غلطنامه غلطی فاش حاشیه ضرور ملاحظه شود

صفحه	حاشیه	غلط	صحیح
۲۴	ف ۲	کیف الخ	کیف حالت قشر سیاه و سفید
۳۲	ف ۸	غسله الخ	غسله یعنی شستن
۵۰	ف ۵	ای گاو بخته	ای گاو تکید
۹۶	ف ۳	اتیان آوردن	اتیان آمدن
۱۲۷	ف ۳	ازچیز یکید	ای چیز یکید
۱۴۳	ف ۱۰	مال وغنیمت	مال وغیبت
۱۹۸	ف ۴	گور الخ	گود یعنی عمق
۲۵۹	ف ۲۸	تبرک مشاهدے	تبرک مبارکے
۲۶۲	ف ۴	مستحیل الخ	مستحیل استحاله یافته
۲۶۴	ف ۱۰	حلول نکرده	حلول کرده
۳۳۳	ف ۳	رکن یعنی جانب	رکن یعنی گوشه
۳۴۵	ف ۱۲	یعنی نقیض نفی کردن	یعنی نفی کردن
۳۵۰	ف ۲۹	مستلزم کننده لازم	لازم شونده
۳۸۶	ف ۳	معلول الخ	معلول یعنی علت کرده شده
۵۹۴	ف ۱۴	بزبان دیگر	بزبان دیگر نباید

صفحه	حاشیه	غلط	صحیح
۶۰۱	ف ۲۳	مندرج امیخته	مندرج داخل
۶۱۶	ف ۱	در نغمه سوز	در نغمه و سرود
۶۲۹	ف ۲۰	لوٹر گلے	لوٹہ گلے
۶۴۱	ف ۳۴	یا او مصالحه	برای او مصالحه
۶۴۵	ف ۱۷	پست الخ	پست ناخوب و بدتر
۶۴۷	ف ۲۱	حمام کنند الخ	حمام کنند
۶۴۹	ف ۱	درنظر	در نظیر
۶۵۲	ف ۱۴	تعیین مقرر کردن	تعین مقرر
۶۶۸	ف ۱۸	بمعنے جارے	بمعنے جاری وگانے
۶۸۵	ف ۱۳	ثانی یعنی بعد عقد	ثانی یعنی قبل عقد
۶۸۶	ف ۱۳	شامل شدن	شامل کردن
۶۸۷	ف ۲۹	ازجابجا رسنده	ازجابجا رساننده
۶۸۸	ف ۹	امریان نشده	امریان شده
۷۰۶	ف ۳۱	لنساء المطلقات	النساء المطلقات زنان
۷۱۶	ف ۴	اتفاقاً الخ	انصافاً از روی انصاف

تمت

اعلان چونکه مصنف حق تالیف این کتاب را بمن داده است لهذا اول هم که این را طبع کردم اعلان مانعت طبع [illegible]

مناجات از من سید نوابجان

بحمد الله که شد مطبوع دیگر این نسخه | بکن مقبول خاص و عام بهر مصطفی یا رب

پی ترویج در تحصیل طبعش روز و شب نادان | تو میدانی چه زحمتها کشید سالها یا رب

ز نفع دین و دنیا وی بکن خوشحال و دلشادم | که در دنیا و در عقبی منم بی دست و پا یا رب

ببند از وی بدلها اهل دین و اهل دولت را | که مثل و لین گیرند از این هم چند تا یا رب

پس آنگه در بهشت کربلا ما را بگردان | که بینم باز قبر حامی آل عبا یا رب

مجاور ساز بی فکر معیشت از کرمها نعمت | که در خاطر ندارم هیچ جز این مدعا یا رب

بمیران هم در آن بقعه بتحصیل علوم دین | بحق مصطفی یا رب بحق مرتضی یا رب

آمین یا رب العالمین

در سنه ۱۲۹۸ هجری

[illegible]

... پیغمبر مرسل بدینجا رسیده بود ندو وحی کرد بدو و
... تقالید و گفت بیامد نکرد و علامتها و پیغامبر فرستاد و از
عهد و موثق بستد که بدو ایمان آورند و نصرتش کنند قوله تعالی
أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي تا آخر آیه یعنی خدای
تعالی عهد و اقرار بستد و انبیا گفتند اقرار کردیم و عهد بستیم از
امت و خدا گفت گواه باشید و من بر شما گواهم و خدا فرمود که بجد و
مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل تا آخر آیه و او را زد ... بیرون ... د
تا که مقاماتش تمام کرد و وصله بدو داد و ذکرش بلند کرد اند تا آنکه هیچ کس
ذکر خدای تعالی نکند الا آنکه ذکر محمد با او بود و همتا کرد با ذکر خدای تعالی
و طاعتش با طاعت خود پیوست و واجب کرد که من یطع الرسول فقد اطاع الله
و من تولی و گفت ما نهیکم عنه فانتهوا و تبلیغ رسالت از خدا کرد
و دلالت و برهان روشن کرد اند و آیات نعمت و شریعت نهاد
بر احکام خود راه نمود و دلیل کرد بر طریق نجات بر آنکه در مدینه حکمت
و انبیا ایشان بدو بشارت داد در ... و عیسی بن مریم روح الله

وکلمته ...

بتو راضی شد ندیس کر خدای تعالی برضای خلق راضی بودی و متابعت هوا او ...
ایشان شخص را از بهر خود نگزیدی هرگز انبیا و رسل بشارت دهند و بیم کننده نفرستاد
و با ایشان کتب نفرستادی تا خلق را ایمان کنند آنچه محتاج آن باشند و ... مسکلی که بر شما
انبیا گرفت انبیا که او ... بودند و برفت بی وصیتی و عهدی و هرگز ... الا
باز داشت قایم مقام خود بر امت خود بعد از وی علم و وصیتی و ... خلق ابر خد...
حجت نباشد بعد از فرستادن رسولان پس شما دفع انبیا کردید از رسالت و ابطال سنن
و جهل با سیار مردم ... از اختیار خدای عز و جل در رسل و اوصیا از بهر امت و ...
می بینم که دروغ عظیم بر خدای می بندید و بر رسول خود و بدان راضی نمی شوید تا
نام خلافت بر خود می نهید و این نامیست که نشاید کس را الا نبی و وصی و حجت شما ...
نبی شما و متابعت سنن انبیا و راه راست ایشان و دست تو لگر دو شما دفع نقی ...
دیار الا باید بود که بر شما حجت گیریم تا راه دعوی شما را بدانیم و حق شما بشناسیم که ...
فعل شما صورتست با همان جهل است یکنوجون ... تبلیغ ... تمام کرد با ابوبکر گفت ای شیخ
ابوبکر گفت انصاف با ابو عبیده کرد تا از بهر وی جواب دهد ابو عبیده سخن نگفت جا ...
خود کرد و گفت ای قوم دین خود را نه بر اصل و اساس نهاده اند و ایشان ...
هیچ

فاختار الهدى ما فاز الاوداج فكلوا ما لم يكن
قرض ناب او حظ ظفرها يبين من حي فهو ميتة
متى وجدت ما، ولم تعلم فيه نجاسة فتوضى
منه واشرب من الثياء المؤمنات ...
وبيالغن فانه مطهرة للحواشي ومذهبة
للبواسير ما عال من اقتصد ما انفق الوق
من نفقة الا اخلفها الله على الله الا في بنيان
او معصية منادي ينادي انفق يخلف عليك
ما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة منادي
ينادي للممسك تلفا وللمنفق خلفا مروهم
بالصلوة وهم ابناء عشر وفرقوا بينهم في
المضاجع ما من رجل علم ولده القرآن الا
توج الله والديه يوم القيمة بتاج الملك و
كسا حلتين ما نعزم لما شرب لما اخاف
على امتي الفقر ولكني اخاف عليها سوء التدبير
ما ... الخضراء وما اغلت الغبراء على ذي